وحید

نشریهٔ دانش پژوهان ایران

125

منگستان از...

جاوید به قوام السلطنه

یخ نشریات ادبی ایران

هیپی

ی ملی هند

ی صدرالاسلام

ونس از نمایندگان ...

ان مداین وشاعر عرب

انجمن تاریخ افغانستان

ودگی فضا

دوازده سند تاریخی

دورهٔ سوم مجلس شورای ملی

ن مترقی

زندگانی عبرت آور

ه رستم درد

جلفای جدید

میرزا عبدالرحیم خان ساعدالملک (قائم مقام تبریزی)

سال هشتم ـ شمارهٔ مسلسل ۸۵ = دیماه ۱۳۴۹ = ذیقعده ۱۳۹۰ = ژانویه ۱۹۷۱

جناب اشرف آقای نخست وزیر

[illegible]

نامه‌ای است از سلام‌الله جاوید همکار پیشه‌وری و استاندار آذربایجان به قوام‌السلطنه نخست وزیر در سال ۱۳۲۵

مجلهٔ ماهانه

***

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

سیف الله وحیدنیا

تك شماره سی و پنج ریال ـ اشتراك سالیانه در ایران چهار صد ریال
خارجه پانصد ریال ـ برای دانشجویان تخفیف کلی منظور میشود .

* * *

نقل مطالب این مجله با ذکر مأخذ برای همه کس و همه جا مجاز است

جای اداره: تهران ـ خیابان شاه ـ کوی جم شمارهٔ ۵۵ ـ تلفن: ۴۱۸۲۸

* * *

چاپ وحید ـ تهران ـ خیابان شاه ـ بست متری اول ـ تلفن ۴۲۲۶۹

Revue mensuelle **VAHID**

Directeur : VAHIDNIA

No. 55-Rue Djam. Ave. Chah-Téheran Tel: 41828

نوشته‌هـــــا

نویسندگـــــان

هشتمین سال مجلهٔ وحید

با این شماره هشتمین سال خدمت فرهنگی مجله وحید آغاز میشود و بهمین مناسبت دوستان دور و نزدیك وعلاقمندان به این نشریه فرهنگی باارسال نامه وتلگرام بما تبریك گفته‌اند و خدمات صادقانه کارکنان مجلهٔ وحید را ستوده‌اند. ازخداوند توفیق ادامه‌خدمت آرزو میکنیم وازدوستان دانشمندتوقع معاضدت قلمی داریم . اخیراً نیر جناب آقای هویدا نخست وزیر، جناب آقای منصوروزیر اطلاعات، جناب‌آقای معینیان رئیس دفترمخصوص‌شاهنشاه، جناب‌آقای دکتر کلالی دبیرکل حزب‌ایران نوین نیزنامه تبریك‌فرستاده‌اند وبدینوسیله ازلطف وعنایت آنان سپاسگزاری‌میکنیم .
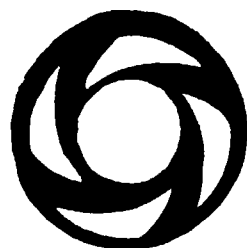
کار فرهنگستان از زبان تا فارسی دری

محمدمحیط طباطبائی

۱۳۴۹/۹/۲۳

از سال هزار وسیصد به این طرف که توجه به نیازمندیهای لغوی در زمینه‌های علمی وفنی ونظامی، پارسی زبانان وبخصوص مسئولان امورومعلمان ومترجمان‌را به‌لزوم مرکز صلاحیتداری جهت‌رفع‌اینگونه نیازمندیها آشنا کرد سخن از آکادمی و مجمع لغوی و انجمن زبان و انجمن لغوی پیش آمد و آزمایشهائی دردوایر دولتی و محافل ملی به مقیاسهای محدودی برای تأمین این‌نیازمندی شد ولی هیچکدام بواسطه‌علت ازتوجه به‌مورد احتیاج‌وصلاحیت متعهد **و کیفیت کار** بنتیجه مطلوب نرسید.

درسال هزاروسیصد و دوازده درسلسله مقالاتی که راجع بتاریخ اعزام محصل باروپا بقصد انتقادکیفیت عمل نوشتم ودرشماره‌های خردادوتیرومرداد روزنامه شفق آن‌سال انتشارمییافت، برای نخستین‌بارتأسیس اونیورسیته‌ای را مقدم‌برهرگونه‌اصلاحی معرفی‌کردم درطی شش‌شماره ازخاتمهٔ مقالات‌مذکور راجع بکیفیت استقرارآن مؤسسه بنقل ازاقوال تربیت شناسان آمریکائی و بلژیکی و فرانسوی(که درمورد تأسیس دانشگاه مصر وبغداد قبلا نظر داده بودند) مسائلی را نقل‌کردم . ازجمله موضوع‌زبان تعلیم مطرح شد وبرای مساعدت به استفاده اززبان فارسی دراونیورسیته، پیشنهاد تأسیس آکادمی یا مجمع لغوی را مقارن باتأسیس آن به‌دولت نمودم .

فرهنگستان ایران که دو سال بعد تأسیس شد متأسفانه تا امروز نتوانسته است از عهده انجام مأموریت اصلی خود بر آید و اینک در این مقاله می خواهم راجع بمشکلات اساسی که گریبانگیر فرهنگستان شده ومیشود با خوانندگان عزیز مجلهٔ وحید سخن بگویم

***

ایران نام دیرینه کشور ماست که از دوران ساسانیان بدین طرف همین صورت لفظی قدیم خودرا حفظ کرده است. وجود کلمه ... کمی در نوشته‌های سابق بصورت ایرانشهر ودرحقیقت از ترکیب لفظ «شهر» دری بمعنی مملکت با نام فارسی «ایران» همان اسم ورسم ایران عصلی را میرساند و آنچه که امروز از تعبیر لفظ ومعنی کشور وکشور از پهلوی ودری بجای شهر قدیم بکار میبرند تعبیری چندان سابقه‌دار و کهنه نیست.

نام ایران از آریان بمعنی منسوب بقوم اصیل و برومند وعالی «آری» گرفته شده و با اندك تغییر و تبدیل و تقدم و تأخر حروف متوالیاً بصورت آران واران واران و ایران تا بامه ... و سرانجام ایران به پای معروف درآمده است وجود نامهائی ازقبیل آران وآران وارگان و ایرج برای نقاطی درهمین عرصه از قلمرو آریانشین جهان گواه تحقق چنین تغییر و تبدیل استقاقی محسوب میگردد.

بعدها لفظ کشور فارسی‌را که بمعنی اقلیم یامنطقه‌ای از مناطق هفتگانه تقسیم‌بندی ربع مسکون بوده است برداشته و بجای شهر فارسی دوره ساسانی پس از نام ایران گذاشته‌اند و از کشور ایران همان مفهوم وسیعی را اراده کرده‌اند که دردوران اسلامی، بخصوص بعد از تقسیم ممالك جنگیز خانی ، از قسمت غربی متصرفات جنگیز اراده می‌شد واین‌محدوده تقریباً با اندك تفاوتی همان قلمرو وسیعی را دربرمی‌گیرد که ازعهد صفویه بدینطرف عنوان ممالك محروسه ایران را یافته بود . بنابراین ایران نام کشوری است و مردمی که در آن همواره بسر میبرده‌اند ویاهم اکنون بسر می برند ایرانی خوانده می‌شوند

فرهنگ و هنر و تمدن و هرچه که زادهٔ اندیشه و بینش و دانش و هنر ساکنان این سرزمین بوده است همه به نسبت و صفت ممتاز ایرانی اعتبار دارد .

نکته‌ای که باید درنظر گرفت وجود اختلاف احیانا در میان صورت و معنی قضایای کلی یا ظاهر و باطن برخی موضوعات است که علقهٔ آشکارای معنی و روحیه، جنبهٔ صوری وظاهری آنهارا تحت‌الشعاع جنبهٔ معنوی و بمنزله فرعی از اصلی ثابت قرارداده است.

برای توضیح این معنی باید دانست فرهنگ باستانی کشورما نتیجهٔ کوشش روحی وتلاش فکری مردمی بوده است که طی قرنهای بیشمار در این سرزمین زیسته و بدان دل بسته بودند حال اگر صورت ظاهری این مظاهر احیانا به اقتضای تأثیر عوامل ثابت یا موقت تغییری پذیرفته و بصورت دیگری گرایش و نگارش یافته باشد بطور مسلم این تحول، جنبهٔ صوری وسطحی دارد ودرزیر سایهٔ خط تازه ودرذیل لفظ بیگانه‌ای که عنصر این اندیشه واحساس قرار گرفته است همواره معنی آشنا و صدای آشنا یعنی آثار فرهنگ ایرانی به چشم و گوش میرسد

آقای صلاح‌الدین صاوی یکی ازشعرای معاصر عرب که اینك افتخار هم‌وطنی مارا یافته‌است‌اشعار منوچهری‌را درزبان فارسی آموخته و بمعانی آن پی‌برده بود واظهار تحیر می‌کرد که درمیان منوچهری پارسیگو با ابونواس تازیگو چگونه میتوان فرق گذارد وچنین میپنداشت که یکی ازدیگری‌پیروی کرده است.

وقتی این نکته بدوخاطرنشان شد که منوچهری چنانکه خود گفته بس دیوان شعر تازیان‌را بیاد داشته ومحتمل است دیوان ابونواس هم یکی از آنها بوده‌است ولی چنین قرابت روحی وشعری نمیتوانسته تنها حاصل تبعیت فکری این ازآن باشد، بلکه‌همانند روحی واحدبوده‌اند که‌در دوجسد واز دوحنجره به دوزبان یك معنی را ایراد می‌کرده اند . این توضیح تادرجه ای ازمیزان حیرت اوکاست . چه ابونواس ازاهواز برخاسته وبه بغداد رفته و به آداب و

رسوم دستگاه خلافت ووزرای عباسی که نسخهٔ دوم دستگاه ساسانیان بودمتأثر و به زبان عربی سخن سروده بود . اما منوچهری از دامغان به غزنه رفته و زیر تأثیر دربار پرعیش و نوش مسعود غزنوی همچون ابونواس ، در زبان فارسی دری وصف لذت و عشرت کرده است .

متأسفانه از آن دسته آثار ایرانی که درعهد اشکانی به یونانی و آرامی نوشته شده بود اکنون نمونه‌های تفصیلی از آن شعر و نثر دو رگه را به دست نداریم وداستانهای ویس ورامین ووامق وعذرا درقالبهای غیر فارسی متأسفانه بدست ما نرسیده است تا ازمقایسه آنها با یکدیگر بتوانیم دریابیم و بگوئیم که همهٔ این نمونه‌ها ونموده‌ها وسروده‌ها پدیده یك جان در دو تن ویایك اندیشه در دو قالب یونانی وپهلوی ودری باآرامی وپهلوی وفارسی بوده است

به هرصورت ملت ایران در کشور ایران درطول مدت دوهزار وسیصد سال برای تفاهم بامردم داخل وخارج وحفظ آثارمعنوی وفرهنگی خودمتوالیا از زبانها وخطوط متعددی استفاده کرده که درپی همهٔ آنها زبان **فارسی دری و خط فارسی** بتنهائی تمام طول مدت از نصف دوم این روزگار دراز را فرا گرفته وخوشبختانه امروز دنباله گسترش وروائی آن درعرصه‌ای بس وسیعتر ازهر زمانی ایرانی وهر زمانی ازاعصار تاریخ ایران امتداد وادامه‌یافته‌است .

نویسندگان زبان فارسی درطی چند سدهٔ اخیر توانسته اند غالب آثار فرهنگی ومعنوی مربوط بمردم این سرزمین راکه درزبان های دیگری هم صورت تحریری یافته وبدست افتاده بود بزبان فارسی دری برگردانندوان کتابهای آسمانی مربوط بمردم پارسی زبان گرفته تا مائده‌های ادبی و علمی زمینی به تدریج پارسیگویان را ازتکلف مراجعه باصول آنها تقریبا بی نیاز کرده ومی کنند ، چنانکه می توان زبان فارسی راکه زبان کامل وشاملی است ازهرحیث اکنون زبان ملی ما ازمیان همه زبانهای دیگر ایرانی خواند ولی بطور مستقل ومنفرد نمیتوان آنرا زبان ایران خواند. زیرا امروز این زبان با همه فروشکوه وجلوه شاعرانه خود تنها اختصاص بملت ایران درقلمرو محدود کشور ایران ندارد. بلکه مردم دو کشور دیگر هم درشمال شرقی ایران به همین

زبان سخن می‌گویند ومینویسند وآنرا زبان ملی ورسمی خود قرارداده‌اند.

علاوه براین زبان فارسی درتاریخ گذشته خود درمدتی بیش از پانص سال همواره زبان ادبی ورسمی کشورهای وسیعی در آسیا مانند هندوستان ترکیه هم بوده است .

پس به اعتبار وضع خاص این زبان درگذشته‌وحال، بایدآن را به‌هما نام زبان فارسی باقی‌گذارد ولی‌کلمه فارسی یا پارسی‌نسبت به‌این زبان‌رانبا مانند لفظ خارجی **Persan** (**پرسان**) و **Persian** (**پرشین**) متداو زبانهای اروپائی‌که درمورد مملکت وملت وتمدن ما همواره به صورت ایرا برمیگردد، به لفظ **ایرانی** نقل‌کرد. بلکه زبان را**فارسی** وادبیات‌این زب را **ادبیات فارسی** و سخنوران و نویسندگان بدانرا **شاعران و دبیرا زبان فارسی** باید خواند تا برای قبول صدها شاعرمشهور وعارف معروف نویسنده نامدار ودانشمند سرشناس وهنرمند بنام‌که درطول قرنها و درآغو ملتهاوکشورهای دیگری‌بزبان فارسی ازخودآثار مهمی به‌یادگارنهاده ولی شهرودیار دیگری زیسته وبخاك فرورفته‌اند جای‌شرکت وقبول بازبماند.

امروزهم مانند دو هزار وپانصد سال پیش نام پارس یا فارس اختصا به ناحیه خاصی ازجنوب ایران دارد که ظهور دو خانواده شهریاری بزر هخامنشی و ساسانی ازآن منطقه نام خاص پارس را عمومیتی‌بخشیده جنا درپیش مردم روم ویونان وعرب وسریان وگرج وارمن ویهود، به‌همه‌نوا دیگری‌که درمقدرات سیاسی واجتماعی درآن عصرها باایران‌شرکت‌داشته پارس وفارس گفته شده است .

رومیها وعربها وسریانیها وارمنیهاکه مخارج حروف الفاظ ایشان حروف زبان دری وپهلوی نزدیکتر ازچینیها وهندیها بوده است و بـا ایر دوران قدرت سلاطین پارسی نژاد ساسانی رابطه نزدیك داشته‌اند سرزمین تابع خانواده ساسانی را پارس وپرس وفارس وهرچه را بدان بستگی ونس داشت پارسی وفارسی وفرس میخواندند .

ازآن میان اعراب طائی یا تازی مقیم حیره ویمن وحجاز و سوریا بین‌النهرین‌که پیوستگی آنان با ایران ساسانی ازطوایف واقوام دیگرعر

عجم بیشتر ودنباله آن پایدارتر بود، زبان‌مردم ایران‌را ازنام قوم‌فارس گرفته وآن رازبان فارسی گفتند وآنگاه‌درآثار قرون اولیه اسلامی برای ارائه‌تفاوت زبانهای متداول درایران ، زبان‌فارسی مطلق‌را به زبان متداول درمیان‌موبدان که مرکردینی این موبدان تا صده چهارم هجری درناحیه‌کوهستانی ازایالت فارس بود اختصاص داده بودند زبانهای متداول دیگررا به نامهای پهلوی و دری و خوزی و آذری و طبری وسغدی وسجزی وخوارزمی یادمی‌کردند. باوجود این صفت عام فارسی بمعنی‌ایرانی میتوانست‌باهریك ازاین نسبت‌های زبانی همراه‌گردد ورهایی مرکب بوجود آورد .

این امردر مورد زبان دری بواسطه وضع خاص استثنائی که از برکت ترجمه‌کتاب خدا وشریعت‌اسلام بدان پیداکرد بیش اززبانهای ایرانی‌دیگری که بتدریج در قلمرو نفوذ زبان دری به تحلیل رفته‌اند ، مورد استعمـال پیدا کرد .

آری این اتصال میان فارسی عام و دری خاص در مورد زبان فارسی دری تا جائی پیش رفت‌که نسبت اصلی دری هم اندك اندك ازصورت منفرد و یادنبال **فارسی** برداشته شد تاآنجاکه **زبان دری‌رافارسی** مطلق‌خواندند.

قضا را استعمال فارسی درمورد این زبان چنان تأثیر ذهنی عمیقی در فارسیگویان داخل‌وخارج بخشیده است‌که احیاناً برخی تصورکرده‌اندفارسی يك زبان ساختگی‌یا انتخابی بوده‌که مردم سرتاسرایران برای استقراررابطه همزیستی‌وتفاهم‌مشترك درمیان سکنه نواحی مختلف کشورکه به‌لهجه‌های‌متنوع سخن میگفته‌اندآن را اختیارکرده‌اند تابگفتهٔ نویسنده‌ای ازبلادعثمانی‌عثمان نام درکتاب دستور انشاء فارسی‌که برای هموطنان خود در اناطولـی نوشته است « اهوازی با شیرازی ونیریزی با تبریزی واصفهانی با خراسانی» بتوانند تفاهم داشته باشند .

این موضوع یعنی نامیدن زبان دری رایج درفلات ایران به « فارسی » تنها ، يك اشتباه دیگری هم باخود آورده بود وآن تصور ارتباط اصلی‌زبان فارسی با ناحیهٔ فارس ازایالات ایران‌می‌باشد وتا این اواخر وشاید درروزگار

ما هم هنوزاین وهم پیش کسانی وجود داشته باشدکه محل نشو ونمای ا
زبان فارسی دری را درناحیه فارس ، بخصوص شهر شیراز پندارند و
انگارندکه زبان فارسی درآغازامر ازایالت فارس بنواحی دیگر نزدیك
ازایران منتشرشده است وگوئی ابداً بدین نکته توجهی نداشته‌اندکه‌درت
ادبیات زبان فارسی عصرطاهری وصفاری وسامانی وغزنوی ، به ندرت
گوینده‌ای ونویسنده‌ای ازمردم فارس ، به نظر پژوهندگان میرسدمگرای
فردی مانند ابوالمعالی مترجم کلیله ودمنه بهرامشاهی اصلا شیرازی ولی
غزنه باشد .

شیرینی و روانی وگیرندگی زبان سحر سعدی وحافظ از شعرای
وقاآنی ازمتأخرین‌که‌گوی سبقت را ازهمه اقران خود ربوده‌اند گوئی
تصور را بوجود آورده که جنس فصاحت و بلاغتی در زبان فارسی نتی
اصالت محلی زبان اینان بوده‌است وازآن غافل مانده‌اندکه زبان شیرازی
مانند زبان کازرونی وبیریری وایکی‌ولاری ولری لهجه‌ای ازلهجه‌های پهـ
جنوبی یا ساسانی بوده وارتباط لفظی ودستوری شیرازی با آذری وکرد
زنجانی واصفهانی ، بیش ازپیوند لغویش با فارسی دری و سغدی وطخ
بوده است واینها دراصل ازدستهٔ لهجه‌ها وزبانهای غربی ایران بشمارمی‌آ
بازبانها ولهجه‌های شمال شرقی اختلاف اساسی وقدیمی داشته‌اند.

ازطرف‌دیگرشایدایجاد واستعمال‌اصطلاح‌های **پارسی‌میانه وپارس**
درمورد پهلوی‌اشکانی‌وساسانی به روزگارما برای تولید چنین تصور نامع
درمیان برخی ازمعاصرین ما بی‌اثر نبوده ونباشد .

«بقیه در شماره آینده»

مناظره

شب نیمهٔ شعبان راشب‌برات ، شب‌نسخه، شب‌فرق‌وشب‌عرض‌وبرخی
شب‌قدر هم‌می‌دانند. درخبر است که‌روزی‌جبرئیل ومیکائیل‌باهم مناظره کر
جبرئیل گفت : مرا شگفت آیدکه: با این همه جفاکاری‌و بی‌حرمتی بند
از بهرچه ، خداوند بهشت را آفریده ؟ میکائیل گفت: مرا از آن شگفت
که خداوند با آن همه فضل وکرم و رحمت‌که بربندگان دارد چگونه د
را آفریده ؟ **(کشف‌الاسرار وعدة‌الابرار)**

از: استاد نصرالله فلسفی :

شب

چو خورشید از جهان برچید دامن
سیاهی چیره شد بر روز روشن
شب تاری سر از خاور بدر کرد
چو رزم آور سپاهی سر ز مکمن
ز بیم او گریزان خسرو روز
به کوه باختر بگزید مامن
تو گفتی آسمان آوردگاهیست
که با دشمن برابر گشت دشمن
شگفتی بین که در پایان پیکار
به یزدان گشت پیروز آهریمن
تو گفتی از تن خورشید خون ریخت
که شد مغرب به رنگ خون ملون
بر آمد آتشین ابری ز البرز
که گشت از رنگ او گردون مزین
چنان چون دامنی از پنبهٔ پاك
که عمداً بر زنی در آب روین
و یا چونان که در کافورگون دود
چراغی سرخ گردد پرتو افکن
چو شب پیروز بیرون شد ز پیکار
به تاریکی درون شد بام و برزن

مگر گیتی بسوك مهـر تابان
یکی حامهٔ سیه پوشید بر تن
حنـان شد در سیاهی کوه البرز
که گفتی باسد از انگشت خرمن .
عیـان شد ناگهان تابنده ناهید
ر روی این مقرس بام ادکن
چنـان رحشنده مروارید غلطـان
که آویرد ربی رنگی به گردن
و یا حونان که بینی او فتاده
به روی آبدانی برگ سوسن
سر انحام اختران گشتند پیدا
چنان جون صد هراران شمع روشن
و یا چون در مشبك بارگاهی
به شب مهتاب را بینی ز روزن
محره حون کمربندی ز دیبا
که ار یك سو فتد بر طرف دامن
بر آن دیبا ز سرتا پای گفتی
فرو برده کسی سـرهای سوزن
و یا حـونان که در آسـوده دریـا
اثر ماند ز کشتی گاه رفتن
بجست ار آسمان پران شهابی
چنان سنگی گریران از فلاخن
و یا چو نان شراری جسته‌ار سنگ
به‌شب کوبند اگر بر سنگ‌آهن .
چو پاسی زان شب تاریك بگذشت
ز خاور شد برون ابری معکن

چنان چون سر بر آرد از پس کوه
شب تاری گروهی دزد رهزن
بر آمد ماه چون زرینه گوئی
که از سقفی کنند آن گوی آون
زمانی شد بزیر ابر پنهان
که هیچش دیده نتوانست دیدن
شدی گاه از خلال ابر پیدا
گریزیدی که بزیر ابر مسکن
بکردار زنی زیبا و طناز
که در چادر کند طنازی آن زن .
برون آمد پریده رنگ و لاغر
چنان چون شد برون ازچاه بیژن .
کجا دیدی که افزون گرددش قدر
اگر سیمین شود زرینه معدن ؟
بدیدم من که قدر ماه گردان
به گردون یافت افزونی‌بدین فن !

پرجمعیت‌ترین کشورهای جهان تا پایان سال ۱۹۶۹

چین کمونیست	۷۵۳۹۵۶۶۲۲	نفر
هند	۵۳۳۰۰۰۰۰۰	»
روسیه	۲۴۰۴۰۲۲۰۰	»
+روسیه سفید	۸۹۴۹۰۰۰	»
امریکا	۲۰۳۲۱۶۰۰۰	»
اندونزی	۱۱۶۰۰۰۰۰۰	»
پاکستان	۱۱۱۸۲۹۵۷۵	»
ژاپن	۱۰۲۳۳۱۰۰۰	»

ابوالحسن احتشامی

ستاره اقبالش از جوانی طلوع کرده و خوشبختانه هنوز می درخشد

پس از شهریور ۱۳۲۰ هنگامیکه با عنوان خبرنگار مخصوص روزنامه اطلاعات افتخار التزام رکاب شاهنشاه آریامهر را در بازدیدهای فرهنگی و بهداشتی و اجتماعی داشتم برای اولین بار با چهره‌ای محجوب و قیافه‌ای متین و مصمم آشنا شدم که در آن تاریخ در بیمارستان رازی باداره امور بخش بیماریهای عفونی اشتغال داشت و در آن زمان هیچکس تصور نمیکرد که آینده‌ای چنین درخشان و عالی در انتظار آن جوان باشد .

ولی بعدها صفات بارز وشخصیت ذاتی او سبب گردید که مدارج ترقی را تا ریاست دولت و وزارت دربار و ریاست دانشگاه و احراز مشاغل مهم و برجسته دیگری را به پیماید ودرعداد چهره‌های معدود درخشان وخدمتگذاران شایسته و لایق شاه و میهن درآید .

او اصلا خراسانی‌است و نیمساعت بعد از غروب روز چهارشنبه بیست و هفتم رمضان ۱۳۲۷ هجری قمری برابر با ۲۷ مهرماه یکهزار و دویست و هشتاد و هشت هجری شمسی درآن استان متولد شده .

خانواده او از محترمین و رجال نامدار خراسان بودند واورا پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه در تیرماه یکهـزار وسیصد و پنج بـرای ادامه تحصیل بکشور فرانسه اعزام داشتند .

او کلاس پ . ث . ان را در دانشکده علـوم دانشگاه مونپولیه و تحصیلات پزشکی را دردانشکده پزشکی پاریس بپایان رسانیده وپس ازتوفیق در امتحان سال پنجم پزشکی مدتی برای مطالعه در رشته بیماریهـای عفونی همت گمارده و بدریافت گواهی نامه طب مناطق گرمسیری از دانشکده پزشکی پاریس نایل آمد .

دردنبال آن مدت یکسال برای تهیه پایان نامه خود نزد پرفسورلمی یر استاد بیماریهای عفونی دانشکده پزشکی پاریس بکاراشتغال ورزید ودر تیرماه ۱۳۱۲ پایان نامه خودرا درباب « تفریت ومحملك » بتصویبرسانید وبدرجه دکتری در طب ومدال نقره وعنوان لورآی‌دانشکده‌پزشکی پاریس نایل آمد سپس در مهرماه ۱۳۱۲ بایران مراجعت نمود و در بخش پزشکی بیمارستان لشکر هشت مشهد خدمت مقدس وظیفه را انجام داد و سپس خدمات اجتماعی خودرا دروزارت بهداری آغاز نمود .

ازمشاغل اولیه اومی‌توان ریاست بهداری شهرداری مشهد وریاست‌بخش ماریهای عفونی بیمارستان رازی تهران را نام برد .

از او در این هنگام دعوت بعمل آمد که درکادر دانشگاهی قرارگیرد درسال ۱۳۱۸ بدانشیاری دانشکده پزشکی دانشگاه تهران منصوب گردید.

ولی ترقیات چشمگیرودرخشان اودر مشاغل‌مهم‌مملکتی ازدیماه ۱۳۲۱ غاز شد که نخست بمعاونت و کفالت سپس بوزارت بهداری منصوب گردید تا تاریخ تیرماه ۱۳۲۹ اداره امـور چهار وزارتخـانه دیگر یعنی وزارت انه های پست و تلگراف ـ تلفن ـ فرهنگ ـ راه و کشور را بعهده گرفت بهترین اقدام او در دوران وزارت کشور غیر قانونی شناختن حزب توده د که خوشبختانه هنوز هم بقدرت خود باقی است .

ازتاریخ ۱۴ مرداد ۱۳۲۹ استاندار آذربایجان شد ومدت چهارده ماه ین سمت ادامه داد و نگارنده در همان تاریخ در مسافرتی که بآذربایجان

نمودم شاهد وناظر اقدامات مثبت وسازنده‌وجالب ایشان در آذربایجان بودم و حتی مدت چند ساعت در کنار ایشان با اتوموبیل از اقدامات‌عمرانی وسیعی که‌درشهر تبریز بعمل آورده بودند دیدن کردم‌و یقین دارم‌مردم‌حقشناس آذربایجان هیچگاه خدمات ارزنده و برجسته ایشانرا در دوره استانداری ازیاد نخواهند برد. سناتوری تهران وریاست دانشگاه تهران مشاغل مهم دیگری بودندکه پس از بازگشت از آذربایجان بدان نایل آمدند.

درخردادماه سال ۱۳۳۵ حسب‌الامر شاهنشاه، مقام شامخ‌وزارت دربار را احراز نمود و از ۱۵ فروردین تا ۷ شهریور ۱۳۳۹ بفرمان رهبرعالیقدر ایـران، نخست وزیری ایرانرا بعهده داشت و در این دوران نیز منشأخدمات مهم و ارزنده‌ای بایران شد و درهمین دوران بود که حزب سیاسی «ملیون» را بنیان نهاد. این حزب که‌تا مدتی بکار خود ادامه داد پس از استعفای ایشان ازرهبری و مدیریت آن تضعیف ومنحل گردید...

از مشاغل مهم سیاسی دیگر ایشان سفیر کبیری و نمایندگی رسمی ایران در یونسکو بود که در دنبال آن در ۱۶ آبانماه ۱۳۴۲ سمت مهم و بزرگ ریاست هیئت مدیره و مدیریت عامل شرکت ملی نفت ایران را احراز نمودندکه هنوز هم با فعالیت و موفقیت هرچه تمامتر بدان اشتغال دارند .. ودر این دوران خدمات بسیاربرجسته وشایسته‌ای در اجرای منویات شاهنشاه آریامهر دراستیفای حقوق ایران ازنفت بعمل آوردند.

و البته درخلال این فعالیت‌ها مشاغل مهم اجتماعی وفرهنگی وبهداشتی گوناگونی چـون عضویت و ریـاست هیئت امنای دانشگاه هـا و مراجع بهداشتی را بعهده داشته و دارند که ذکـر تمام آنها از حوصله این مقاله بیرون است .

تردید ندارم که خوانندگان عزیز این مرد موفق و برجسته ایرانرا که ستاره اقبالش از جوانی طلوع کرده و خـوشبختانـه هنوز هم می‌درخشد وانشاء الله پیوسته تابناك باشد بخوبی می شناسند .

او «منوچهر اقبال» است که این روزها خدمات بزرگ وچشمگیری که در استیفای‌حقوق ایران از نفت با همکاری بـا دولت بعمل آورده نقل

تمام محافل‌ومحالس است ومن این توفیق‌بزرگ را بایشان و همکامان ایشان تبریك گفته و مـرید کامیابی و کامـروائی ایشانـرا در راه حدمت شاهنشاه آریامهر و ملت ایران آرزومندم .

آقای دکتر منوچهر اقبال متأهـل میباشند و دختران ایشان تـأهل احتیار کرده‌اند .

ایشان تاکنون درازای حدمات گوناگونی‌که انحام داده‌اند بدریافت ۱۷ نشان از ایران مفتحر شده‌اند که در رأس آن باید نشانهای درحه اول تاح با حمایل وهمایون با حمایل را نامبرد وهمچنین بمناسبت خدمات دیگر ۲۵ نشان از کشورهای محتلف حهان دریافت داشته‌اندکه بدون تردید دربین رحال و شحصیت‌های سیاسی ما ار این نطر ممتاز می‌باشند .

***

ار صفات ممتار
شان حمایب ار دوستان
یاران وقاطعیب‌درانحام
ور است. حق سناسی‌و
ـکت واستقبال درکمك
مور فرهنگی وبهداشتی
پیشرفت دانشگاه‌ها و
جمن‌های خیریه‌ارهدف
ی‌بزرگ ومعنوی‌ایشان
ت‌که‌پیوسته آنرادنبال
کنند ونگارنده که به
تاشتغال دربنیادفرهنگی
احضرت رضا پهلـوی
دتی درهیئت‌های امنای
شگاه‌ها شرکت‌مینمودم
سته شاهد بودم کـه

باچه بلند نظری وسعه بلند درپیش برد نظرات معقول واصولی رؤسای دانشگاه‌ها قدم برمیدارند واز نظر کمك مالی دریغ نمی‌ورزند و درپرتو همین کمك‌های مالی ومعنوی ایشان است که دانشگاه های اصفهان ـ مشهد و تبریز و گندی‌شاپور راه کمال را پیموده و بتدریج در عداد دانشگاه‌های معتبر جهان در می‌آیند . . .

ازدوستان نزدیك ایشان که دربنیان گذاری حزب ملیون هم سهم بسزائی داشت آقای محمد علی مسعودی است که عکس ایشانرا درکناردوست دیرین همگام‌قدیم بنظرخوانندگان‌می‌رسانیم. آقای‌دکتر مصطفی الموتی‌لیدرفراکسیو پارلمانی حزب ایران نوین نیزاردوستان ثابت‌قدم‌ایشان می‌باشند که همواره بایشان وفاداری خودرا حفظ کرده اند .

حاذقی وفرمانفرما

آقای ابوالفضل حاذقی نماینده ادوار سابق مجلس شورای ملی حکایت میکرد که درسال ۱۳۱۴ که‌زلزله خراسان جمعی ازمردم وطن‌ما رابیخانمان کرده بود مرحوم فروغی رئیس دولت وقت دعوتی از مردم خیرخواه بعمل آورده بودکه به‌امداد مردم ستمدیده برخیزند ومنهم بمحل جمع‌آوری اعانه رفتم ومبلغ یکهزارریال هم تعهدپرداخت نمودم.

در موقع خروج ازجلسه به آقای عبدالحسین میرزا فرمانفرما رسیدم و چون ایشان بعلت کهولت نمیتوانست ازپله‌های ساختمان به‌راحتی پائین بیاید لذا بازوی اورا گرفتم وکمك کردم تاتوانست به اتومبیل خودبرسد وقتی بازوی فرمانفرمارا گرفتم گفت:

آقا اسم شماچیست؟

ـ گفتم حاذقی.

ـ گفت آیا شخص باحذاقتی‌هم‌هستید؟

ـ گفتم معمولا اسامی راسمائی نیست وبرای تعیین القاب زیاد توجه بمعانی آن نمی‌شود.

ـ فرمانفرما گفت بله‌همینطور است.زیرا نام‌من هم فرمانفرماست ولی بر هیچکس‌وهیچ‌جا هیچ گونه‌فرمانفرمائی ندارم.(و)

پارسا تویسرکانی

آئینــه

ور هــا و مــاهها و سالهــا بود بــا آئینه ای الفت مرا
. رخ ناشسته و موی پریش دادی آگاهی بهر فرصت مرا

* * *

اد میگشتم ز شادابی حــویش چونکه میکردم نطر بر آینه
ور بودو سوق‌بود و عشق بود آنچــه میدیدم عیان در آینه

* * *

ٔبرو چون میشدم بــا آینه باز میگفت از نشاط و ار شباب
ٔازاو حوشنود واوحوشروزمن او بمن حندان و من زو کامیاب

* * *

الیا آئینه با چشم دگــر بیند آن هم صحبت دیرینه را
ٔهمی‌خواهم‌حوبینم روی‌حویش بشکنم از روی حشم آئینه را

* * *

ٔ بحسرت بینم اندر آینــه آنچه‌را بوده است دیگر گون‌شده
ٔی روشن تبره و مــوی سیاه برف گون از گردش گردون شده

* * *

نچه از آئینه درحاطر مراست حسرت‌اندرحسرت‌اندرحسرت‌است
آنچــه اکنون بینم اندر آینه وحشت‌اندروحشت‌اندروحشت‌است

کارروزنامه نویسی قبل‌ازآنکه درایران شروع شود وسروسامان بیابد در هندوستان آعار شده است (۲) و نخستین روزنامه فارسی که منتشر شده درسال ۱۲۱۲ هجری قمری‌و درشهر دهلی چاپ‌شده‌وپس‌از آن درسال ۱۲۲۵ ه . ق . روزنامه دیگری بنام (هندوستانی) بمدیریت شخصی بنام اکرم‌علی ودوسال بعد یعنی درسال ۱۲۲۷ روزنامه‌ای بنام «مرآت‌الاخبار» ومجله‌ای بنام « جام‌جهان‌نما » ودرسال ۱۲۳۸ ه . ق مجلهٔ‌دیگری موسوم‌به«شمس‌الاخبار» دربمبئی چاپ ومنتشرشده‌است

علت توجه مردم هند به‌نشر جراید فارسی‌علاوه برتأثیرفرهنگ وادب ایران درشبه قاره‌هند ووجود هزاران نفرپارسیان و دانش‌پژوه پارسی‌زبان ،علاقه دولت ودربار هند به بسط‌و توسعه‌زبان فارسی بو است چنانکه تاسال ۱۲۶۶ ه . ق . زبان فارسی زبان‌رسمی حکو

(۱) متن سخنرانی‌مدیرمجلهٔ وحید درانجمن قلم ایران .

(۲) ایرانشهر ـ جلد دوم ـ صفحه ۱۲۴۸ ـ چاپ یونسکو ـ تهران .

هندوستان بوده است .

علاوه‌بر نشر روزنامه ومجله پارسی در هندوستان ، تعداد زیادی کتب‌فارسی‌نیز چاپ و انتشار یافته وبرای چاپ کتاب درآغاز قرن سیزدهم هجری اولین چاپخانه دراین‌کشور دایرشده است .

واما اولین روزنامه فارسی درایران روز دوشنبه ۲۵ محرم سال ۱۲۵۳ هجری قمری بوسیله‌میرزا صالح شیرازی وگویا بمدت سه‌سال انتشار یافته است .

این روزنامه‌موسوم به «کاغذاخبار» یا «اخبارووقایع‌دارالخلافه تهران» بوده است وقبل ازنشر شماره‌اول در اواخر ماه رمضان ۱۲۵۲ طلیعه‌ای منتشرکرده‌و بشارت چاپ روزنامه راداده است .

چهارده سال بعد ازانتشار روزنامه اخبار و وقایع دارالخلافه تهران یعنی درپنجم ربیع‌الثانی‌سال ۱۲۶۷ به‌همت‌میرزاتقی‌خان امیر-کبیر یك روزنامه منظم هفتگی بنام « روزنامه‌وقایع اتفاقیه » درهشت صفحه بقطع رحلی منتشرشده است (۱) .

شماره اول یاطلیعه‌این روزنامه‌بنام «روزنامچه اخباردارالخلافه» بوده واز شماره دوم بنام «روزنامه وقایع‌اتفاقیه» ویك شماره هم بنام «روزنامه وقایع » نامیده شده و ازشماره ۴۷۲ مورخ پنجشنبه ۱۹ صفر ۱۲۷۷ موسوم به «روزنامه دولت علیه ایران » و«روزنامه دولتی» بوده مره درسال ۱۲۸۷ ه . ق .برای آخرین بار تغییر نام داده و تحت ، «روزنامه ایران» منتشرشده است .

---

۱) ایرانشهر ـ جلد۲

مدیر این روزنامه میرزا جبار خویی پسر حاج صفرعلی خویی وپدرمیرزا جواد خان سعدالدوله ومعروف به« میرزا جبار تذکره‌چی » بوده است . این‌روزنامه مدت بیست سال وهفت ماه هر روز پنجشنبه (بجز ۱۶ شماره اول که روز جمعه منتشر شده است) در تهران منتشر شده است .

درسال ۱۲۸۳ هـ . ق . براساس دستور وبه‌فرمان ناصرالدین‌شاه روزنامه‌های جدیدی بوجود آمدند . در این‌موردناصرالدین‌شاه‌فرمانی بدین‌شرح صادر کرده‌است :

«چون توجه ملوکانه درانتظام اموردولتی‌ازهر جهت زیاد است ودرطبع روزنامه جات که در اداره‌وزارت علوم‌است اهتمامی تمام فرموده‌اند حکم قضا توأم به‌اعتضادالسلطنه وزیرعلوم صادر شده که‌در هر ماهی چهارطغرا روزنامه از این قرارطبع شود و میرزا ابوالحسن خان صنیع‌الملك از طرف وزارت علوم نایب باشد .

اول‌روزنامه دولتی بدون تصویر ـ دوم روزنامه دولتی مصور سوم روزنامه ملی‌که بطور آزادی نوشته شود ـ چهارم روزنام علمی .» (۱)

پس از آنکه چند سالی روزنامه های فوق‌الذکر منتشرش ناصرالدین‌شاه دستور دیگری صادر کرد و برحسب این دستورکه ، یازدهم محرم ۱۲۸۸ توسط اعتماد السلطنه بکار بسته شده و بقـ خودشان برای این‌بوده است که عمل مطبوعات دولت علیه و عم

(۱) تاریخ جراید ومجلات‌ایران. تالیف محمدصدرهاشمی.جلددوم‌صفحه۶ ،

روزنامجات مخصوصا ترقی نموده ودرتحت قاعده‌ای منضبط گرددوبه جای هفته‌ای یکبار که روزنامه منتشرمیشده مقـرر شده است هفته‌ای‌سه روزنامه منتشر گردد وروزنامه علمی ودولتی وملتی مبدل بیك روزنامه شود و بنام روزنامه ایران نامیده شود .

این‌روزنامه تاسال ۱۳۱۳ که سال کشته شدن ناصرالـدین‌شاه و فوت اعتمادالسلطنه بوده مرتب انتشاریافته وپس از آن تـوسط محمد باقرخان ادیب‌الممالك که بعدها به‌اعتمادالسلطنه ملقب‌گردیده و برادر-زاده محمدحسنخان اعتمادالسلطنه بوده است منتشرشده ودرسال ۱۳۲۱ ه ـ ق . بنام«ایران سلطانی» تغییرنام‌یافته است .

پس‌ازآن نشریات دیگری ازقبیل روزنامه‌های وطن ـ مریخ ـ شرف ـ شرافت ـ مرآت‌السفر ومشکوة‌الحضر وادبیه وروزنامه‌اردوی همایون وغیره درتهران‌چاپ ومنتشرشده‌است وسپس‌درشیراز درتاریخ بیستم‌جمادی‌الثانی سال ۱۲۸۹ بهمت مسعودمیرزای‌ظل‌السلطان‌روزنامه «الفارس» منتشرشده است . شماره‌اول این روزنامه بعربی و فـارسی‌و شماره‌های بعدی بزبان‌فارسی بوده‌وپس‌ازآن‌درسال ۱۲۹۶ ه.ق. بازبه همت ظل‌السلطان ومدیریت میرزا تقی‌خان سرتیپ روزنامه«فرهنگ»در شهر اصفهان چاپ ومدت ۱۵ سال نشرآن ادامه‌داشته است .

خصوصیات جراید آن دوران عبارت‌بوده است از اینکه :

اولا غالب‌آن‌جرایدباخط خوش‌و توسط خط نـویسان نخبه و مشهورنوشته میشده است(چنانکه۸۷شماره روزنامه‌شرف که طی ۹سال چاپ شده همه‌بخط خوش‌نویس‌مشهور میرزا رضای کلهربوده است.)

ثانیاً نقاشان معروف آن زمان چون میـرزا ابوتراب و میرزا ابوالحسن غفاری (صنیع‌الملك) عکسهاو تابلوهای زیبائی تهیه میکرده اند ودرنشریه‌ها چاپ میکرده‌اند .(نقاشیهای روزنامه شرف‌تاشماره ۷٤ کلا اثر دست نقاش چیره دست صنیع‌الملك بوده‌است .)

ثالثاً نوشته های جراید آن زمان از لحـاظ عبارت و انشاء دور ازسهوو اشتباه بوده وادیبانه ومنشیانه نوشته میشده‌است .

رابعاً همه آن جراید دولتی‌بوده وحکام ایالات مکلف‌بوده‌اند که تعدادی‌ازاین‌روزنامه‌هاراخریداری کنند ودرحوزه مأموریت‌خودبافراد باسواد بفروشند وبهای‌آنرا بمرکز حواله دهند .

دراین‌باره میرزاتقی‌خان امیرکبیر دستورداده بوده‌است کـه‌هر کس درایران سالیانه دارای دویست‌تومان مواجب‌دولتی‌است بایداجیر یك‌رورنامه (منظورروزنامه وقایع اتفاقیه است) شده‌وسالیانه دوتومان قیمت آنرا بدهد . وبراثر همین دستورامیر، روزنامه وقایع اتفاقیه در آن ایام قریب‌یکهزارویکصد مشترك پول‌بده داشته است .

خامساً مراعات عفت قلم میشده است و از نوشتن عبارات مستهجن و چاپ عکسهای خلاف عصمت خودداری مینموده انـد . لیکن درحال حاضر تعداد جراید مملکت خیلی زیادشده وصنعت چاپ نیز پیشرفت فوق‌العاده کرده و میلیونها تن از نعمت خواندن و نوشتن بهره‌ور شده اند وباید اذعان‌کرد که نشریات این زمان غالباًمشخصات جراید گذشته را ندارند .

زیرا در این دوران خط نویسی و خوش نویسی تقریباً منسوخ

و متروك مانده و دستگاههای عکاسی وگراورسازی مجالی برای نقاشان باقی نگذاشته و کمتر کسی درپی این حرفه وهنرظریف میرود ونوشته های جراید نیز خالی ازسهو وخطاهای ادبی نیست وبرخی از جراید نیز در نشر مطالب خلاف عصمت و عفت با همدیگر مسابقه و رقابت دارند و امیدواریم با تأکیدات شاهانه و با توجهی که در کنگره زبان فارسی به‌میراث کهن ادبی وفرهنگی مملکت شده است(۱) وبا آن نطق بلیغ وغرای نخست وزیر مشکلات و نابسامانیهای موجود بتدریج چهره در نقاب کشند وزبان و ادب وفرهنگ وتاریخ مارا بدرود گویند.

در اینجا بی مناسبت نمیدانم موضوعی را که در سفر اخیر خود بپاکستان درمورد یکی ازجراید آن سامان شنیدم بازگو کنم.

یکی از جراید پر تیراژ و پرخواننده پاکستان روزنامه «جنگ» است. مطالب این روزنامه به سبك و سیاق اغلب جراید پاکستان با دست وبتوسط خوش نویسان پاکستانی نوشته و چاپ میشده است. روزی مدیران روزنامه درصدد برمیآیند که این روش را ترك گویند و بطریق حروفچینی و با استفاده از ماشینهای انترتایپ روزنامه‌را بچینند وچاپ کنند و ایامی چند نیز این روش را ادامه میدهند لیکن مردم پاکستان که سالها به‌خواندن روزنامه جنگ با خط خوش خوش‌نویسان عادت کرده بودند کم‌کم از خرید روزنامه خودداری میکنند و تیراژ روزنامه کم میشود ومدیران ناچار میشوند بهمان روش قدیم مجدداً روزنامه را منتشر نمایند و این عمل سبب شده است که سایر جراید پاکستان که تعداد زیادی هم جراید دولتی دربین آنها هست نشریات خودرا با خط زیبای اردو که شباهت تام و تمامی بزبان فارسی دارد بنویسانند و چاپ کنند.

(ناتمام)

۱ــ پیام شاهنشاه ومتن سخنرانی آقای نخست وزیر درشمارهٔ ۱۱ سال هفتم مجلهٔ وحید چاپ شده است.

هوای بیت المقدس همانطور که زمستان ملایم بود تابستان هم گرم نبود و هوای معتدل داشت - من اگرچه مسافرت بخارجه غیر از عراق وسوریه و لبنان و مصر وحجاز نکرده ام ولی تصور نمی کنم نقطه ای مانند بیت‌المقدس باشد که در زمستان احتیاج بآتش نیست ودر تابستان با کمال راحت شب و روز میتوان در عمارات زیست کرد - در آنوقت که انگلیسها فلسطین را تحت قیمومیت وحکومت داشتند در نهایت نظم بود و اگرچه جنگ خاتمه یافته بود ولی هنوز مایحتاج مردم جیره بندی بود.

اوضاع فلسطین و نظم آنجا

من که با خانواده وارد فلسطین شدم باداره جیره‌بندی اطلاع دادیم و بلیطهای مایحتاج برای یکماه برای ما فرستادند ازنظم آنجا دو مثال می‌نویسم: یکی آنکه من وقتی درلیدا نه فرسنگی بیت‌المقدس ازهواپیما پیاده شدم کیف‌دستی خودرا که محتوی بعضی کاغذهای لازم بود ودرحدود ششصددینارعراقی ولیرهٔ فلسطینی که معادل لیرهٔ انگلیسی است در آن بود و غیر از آن دیگر پول نداشتم فراموش کردم از داخل هواپیما برداشته همراه بیاورم و چون پسرم دکترصدر و خانمش وچند نفر ازاعضاء کنسولگری باستقبال آمده بودند ملاقات آنها مرا ازیادکیف دستی مشغول کرده و بعد از تشریفات ملاحظهٔ گذرنامه در فرودگاه لیدا که انگلیسها بودند با اتومبیل روانهٔ بیت المقدس شدیم وبعد از ورود وصرف ناهار و استراحت اول شب محتاج بکیف‌خودشدم چون نبودملتفت شدم گویادرهواپیمامانده وچون جزء اسبابهای ماباگاژنشده باید همانجا مانده وهواپیما معمولا بمصررفته است ویا درلیدا مانده است .

لذا بدفتر هواپیمائی که درشهر بود تلفن کردم گفتند ازلیدا سئوال کرده جواب میدهیم ولی تا ساعت ۹ شب هرچه تلفن بدفتر هواپیما کردم گفتند تلفن و تلگراف لیدا جواب نمیدهد و ساعت ۹ گفتند درلیدا حادثه واقع شده و قریب بیست طیاره‌را تروریستهای یهودی آتش زده اند وحکومت نظامی درآنجا برقرارشده.

من ازپیدا شدن کیف مأیوس شدم وچون هرچه پول داشتم در آن‌کیف زیاد نگران بودم ولی صبح آنروز کیف راکه با نوارهای متعدد بسته و بمهر کرده بودندازلیدافرستادندوازمن‌رسید گرفتندو بعد ازملاحظه‌محتویات هیچ دست نخورده بود .

مثال دیگر ـ درمحله ای‌که ما بودیم و آن محلهٔ مسیحی های‌فلسطین هرروز ازمغازه یخ فروشی یك قطعه یخ برای ما میفرستادند وپول‌آنرا بنده میگرفت یکروز یخ‌نرسید تاظهر دکترصدر ازکنسولگری بخانه‌آمد پدش رفت بکارخانه یخ سازی‌که نزدیك منزل ما بود آنجا خورده فروشی

نداشتند ولی دوچرخه ها متصل یخ برای محل فروش می‌آورد دکتر هرقدر سعی کرده بود یك قطعه یخ بدو سه برابر قیمت معمولی از عاملین یخ بگیرد گفته بودند خلاف مقررات است .

در فلسطین بازار سیاه برای هیچ متاعی نبود جز بوسیلهٔ جیره بندی مایحتاج بکسی نمیرسید ودست رسی بآن متاع نبود ــ از اهالی شنیدم در آنجا دزدی شنیده نشده است و طرف عصر که همه اهالی باخانواده و اطفال خود بگردش میرفتند اغلب خانه‌ها خالی وباهمان کلید معمولی درب عمارت را می بستند بوی بد من در مدت پنجاه روز که در تابستان در بیت المقدس بودم استشمام نکردم وپشه و مگس نبود علت را جویا شدم معلوم شد بواسطه مراقبت در نظافت شهر ازطرف شهرداری برای تولید این حیوانات مجالی نیست وچون در بیت المقدس آب جاری نیست وآب لوله از دوازده فرسنگی شهر از نهرالاوجه یا نهرالعوجه برای شهر می‌آورند و در تمام خانه های شهر و تمام دهات اطراف از آب لوله استفاده می‌کنند و هرخانه ومهمانخانه دارای یك حوض زیرزمینی است که با سمنت ساخته شده و سوراخی بالای آن هست که درب آهنی روی سوراخ را پوشانیده وشهرداری با میزانی که اطلاع دارد هر چند ماه یکمرتبه کامیون خیلی بزرگ میفرستد درب حوض که مجمع آبهای مستراح ها وغیره متصل بحوض در بور است وخرطوم کامیون تمام آب وفضولات آنرا کشیده برای کود سازی شیمیائی بخارج شهر میبرند.

همچنین خاکروبه یا فضولات خانه ها و خیابانها هر روز بآن محل حمل میشود بنابراین کثافت در شهر نیست تا بوی تعفن باشد یا تولید پشه و مگس شود .

خیابانهای بیت المقدس که همه اسفالته است حقیقتاً بقدری پاك ونظیف است که ذره ای گرد وخاك و کثافت درآنجا دیده نمی‌شود ــ اهالی از زن و مرد وبچه درنهایت نظافت و پاکیزگی و معقولیت هستند ــ من درآن مدت یك صدای بلند بیقاعده یا یك کلمه زشت وناهنجار ازکسی نشنیدم حتی بچه‌ها.

من درمدتی که دربیت المقدس بودم پارهٔ اطلاعات بواسطهٔ پسرم دکتر

.که کنسول دولت ایران بودگرفتم شهر بیت‌المقدس یکصد و شصت هزار
یت داشت ومحصول زمینی آنجا یکی زیتون است که درصحراهای فلسطین
است و دیگر پرتقال که قبل ازجنگ سالی یازده میلیون صندوق بخارج
ته ولی درآن موقع بواسطهٔ سودن‌کشتی کمتر صادر میشد .

گندم و جو وحبوبات باندازهٔ کفایت اهالی داشت . هندوانهٔ فلسطین
ه دیم بعمل می آمد درهیچ ولایت نمی توان یافت و من درایران بخوبی
وانهٔ آنجا ندیده ام - ازچند سال قبل که مهاجرین ازآلمان و لهستان و
ر ولایاتی که تحت استیلاء آلمان درآمده بود ونیز ازسایر نقاط عالم که
ثور یا نفوذ انگلیس برای تصرف ارض موعود به آنجا آمده بودند وشهر
ویو مرکز که نزدیك یافا کنار دریا واقع است صنایع آنها بود و تمام
یع اروپا ازپارچه لباس وغیره ودوا و سایر مایحتاج عمومی را میساختند
ده سرمایه صنایع و بانکها دایر داشتند از پولی بود که یهودیان امریکا
ی عمران و اعاشهٔ فقراء یهود فرستاده بودند ومعروف بود سی‌وشش‌میلیون
ـ سرمایهٔ صندوق عمومی آنهاست که یهودیان امریکا داده اند و از این
مایه کارخانجات وسایرتأسیسات تولیدی داشتند و املاکی‌هم ازآن سرمایه
یده بودند بعلاوه یهودیان‌آلمان ولهستان که قبل از جنگ بآنجا مهاجرت
ده‌بودند سرمایه‌هائی باخودآورده وبکارهای‌تولیدی انداخته بودند.

طرز زراعت املاك یهود

وضع زراعتی املاکی که یا شخصی یا ازصندوق اعانه خریداری کرده
دند بهترین طرز زراعت بود و حداکثر استفاده را از زمین میبردند طرز
اعت املاك برحسب تحقیقاتی که‌کردم اینطوربود هرملکی را تمام زارعین
تراك کشت وزرع میکردند وبهرهٔ آنرا بالسویه یعنی بنسبت عمل تقسیم می
دند واگرزارعی بهرهٔ زراعتش بواسطهٔ داشتن زن واولاد بیشتر کافی نبود
صندوق کسر مخارج اورا میدادند درهر ده عمده یا چند ده نزدیك بهم یك
ستان چهارکلاسه ویك بیمارستان مختصر و یك نمایش خانه بخرج مالك
م از شخص یا صندوق دایر بود و زارع که‌صبح برای امور زراعت میرفت

اطفال او بمدرسه ومریض او به بیمارستان میرفت وزارع اشتغالی بامر آنها نداشت و اول شب همه به نمایشخانه برای تفریح میرفتند.

وضع زراعت دردشت وزمین هموار که خودم مشاهده کردم اینطور بود چون آب جاری وقنات در آنجا نیست یا ازنهر الاوجه که لوله کشی شده و یا ازچاه های عمیق زمین خودرا مشروب می‌کنند و روی زمین لوله کشی کرده ودر یك قطعه زمین وسیع بفاصلهٔ پنجاه متر لوله ممتداست ودرهر پنجاه متر یك لوله بارتفاع یکمتر بتونه که ممتد است وصل شده که هرموقع زراعت محتاج بآب میشود سیر بزرگ را ازبالا باز می‌کنند وسرلوله هائی که مرتفع است آب پاشی است که آب‌را مثل باران باطراف خود که بشعاع بیست‌وپنج‌متر است می‌پاشد. بعضی اززراعتها از قبیل هندوانه و انگور دیمی است که بمقادیر زیاد در بیابانهائی که زمین آن رمل نیست کاشته شده در آن موقع که من در فلسطین بودم یعنی تابستان سال ۱۳۲۵ عملیات تروریستهای یهود بر ضد انگلیسها شدت داشت وبیشتر بمقامات نظامی آن حمله میکردند یك روز مهمانخانه بزرگ وعالی بیت‌المقدس راکه دروسط شهر است قسمت عمدهٔ آنرا بابمب خراب کردند ورسم تروریستها این بود که چند دقیقه قبل از آنکه بمب‌محترق شودبآن محل تلفن میکردند تا اگر یهودی درآنجا باشدبفوریت خود را نجات دهد.

آن مهمانخانه شش طبقه بود وچهار طبقهٔ فوقانی را انگلیسها سکنی داشتند ویك قسمت آن که بوسیلهٔ بمب دفعتاً خراب‌شد تایکماه بعدازآن نعشها را بیرون می آوردند اما چند روز بعد از آن که من درآنجا بودم صدوپنجاه نعش که کمتر انگلیسی وبیشتر عرب مسلمان بودند بیرون آوردند.

مسافرت به بعلبك

اواسط تابستان ماه رمضان فرارسید وما بشام رفتیم و بعد از چند روز توقف در دمشق به ییلاقات لبنان رفتم و چون در آن وقت مرحوم آیت الله آقاسید ابوالحسن اصفهانی‌مقلدشیعه بمناسبت کسالتمزاج در بعلبك اقامت داشت و هوای بعلبك هم خوب بود به آنجا رفتیم وعمارت خوبی اجاره کرده بقیهٔ

بستان را درآنجا ماندیم هوای بعلبك مانند نقاط خیلی خوب شمیران بود ـ
لبك اکثر ساکنین آن شیعهٔ خالص متعصب هستند وبیشتر آنها دوطایفه اند
کی طایفه حیدرکه اشخاص تحصیل کرده متمدن در آنها زیاد است و یکی
ایفه سادات معروف بمرتضی ـ جمعیت بعلبك در حدود ده هزار نفر که
شت هزار نفر شیعه و قریب هزار نفر سنی وهزار نفر مسیحی بود . اهالی
یعه باندازه‌ای با ما محبت کردند که تا عمر دارم بیاد محبتهای آنها هستم
بملاحظهٔ غربت ما در آنجا ساعتی ماراتنها نمی‌گذاشتند و زنهای همه
هالی حتی مسیحی‌ها حجاب داشتند زنها با خانم من ومردها بامن محشور ومهمانی ـ
ا از ما کردند ـ آب بعلبك از چشمه‌های زیر کوه است که دریك کیلومتری
رف جنوب شهر از زمین جوشش می‌کند و در آنجا اصطخر بزرگی ساخته
ده بطول هشتاد متر و عرض بیست و پنج متر چشمه‌ها در زیر اصطخر
ی‌جوشد و از آن نهری بعرض سه چهار متر بعمق نیم متر جاریست که
طرف شهر بواسطهٔ دو نهر خیابان جاری میشود ـ درآن وقت که وسط تابستان
ود بنظر من پنجاه تا شصت سنگ آب بود . آب مشروب شهر از بالای
صطخر مذکور درنقطهٔ سرد سده لوله کشی شده در تمام طبقات عمارات شهر
وسیلهٔ لوله موجود است .

روز اول که ما وارد بعلبك شدیم من هیچکس را نمی‌شناختم بمهمانخانه
که در بالای چشمه معروف به مهمانخانهٔ خدام واقع و محل مرتفع و
زیبائی است ومسافت زیادی را درختهای کاج پوشانیده رفتیم و بعد ازاستراحت
من رفتم در خیابانهای عمومی شهر که خانه برای اجاره پیدا کنم در وسط
خیابان نگاه مرا تابلوئی که بالای درب عمارتی نصب بود و نوشته شده بود
مطعم العجمی جلب کرد شخصی که با لباس سفید درب عمارت ایستاده بود
نزدیك من آمد و بمن سلام کرد و اسم مرا گفت من از او پرسیدم بچه
مناسبت مرا شناختی گفت عکس شما را در روزنامه‌های ایران و عراق دیده‌ام
و معلوم شد مشارالیه ایرانی اصفهانی است ولی عربی حرف میزد و گفت پدرم
مرا از پنج سالگی باینجا آورد وزبان فارسی ازخاطرم رفته است ولی پسرهای

من درس فارسی خوانده و خوب حرف میزنند .

من باو گفتم می‌خواهم خانه برای دو ماه اجاره کنم شما اگر می‌توانید خانهٔ برای من پیدا کنید یکی از پسرهای خود را طلبید و بسراغ خانه فرستاد . در آنوقت بمناسبت آنکه از اطراف برای گذراندن تابستان اهالی بیروت و شام و مصر بآنجا آمده بودند خانه کم بود تا آنکه یکنفر از اهالی سادات آن شهر یك طبقه عمارت خود را که دارای دو اطاق و حمام و آشپزخانه بود برای ما خالی کرد و اجاره کردیم . اطاقها مفروش و مبله بود و بعضی از لوازم زندگی خانه را هم همان شخص ایرانی برای ما آورد و یك کلفت هم برای ما تهیه کرد و یك پسرش هم همیشه برای بعضی حاجات وپذیرائی مهمان مواظب خدمت ما بود .

مرحوم آیت‌الله آسید ابوالحسن اصفهانی که چند نفر اهل علم هم با ایشان بودند وسیلهٔ خوبی برای استیناس من بود و اغلب روزها من درك محضر ایشان را میکردم و باالجمله در مدت قریب دوماه بما خیلی خوش و راحت گذشت

پانزدهم مهرماه از بعلبك با راه آهن سوریا که ببغداد میرود حرکت کرده در شهر حلب که از شهرهای صنعتی سوریه بود سه چهار روز توقف و گردش کردیم . در آنجا تجارقالی که برای خرید قالی بایران آمد و رفت داشته‌اند بودند و بوسیلهٔ یکی از آنها جاهای مختلف شهر و بعضی کارخانجات را گردش کردیم ـ کارخانجات حریر باقی حلب که فرانسویها دایر کرده بودند معروف بود ولی حالا همه بر خلاف سابق ابریشم مصنوعی کار میکردند معذلك در بازار حلب ابریشم خام فروشی بقدری زیاد بود که اسباب حیرت میشد

مراجعت ببغداد ـ از آنجا با راه آهن رفتیم بغداد و کاظمین پائیز زمستان را در عتبات مقدسه گذرانده ایام عید نوروز سال ۲۶ بطرف ایران آمدم .

(نا تمام)
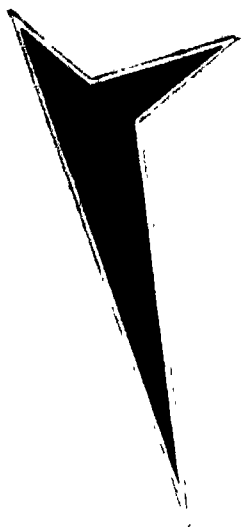
قائم مقام تبریزی

میرزاعبدالرحیم خان ملقب به ساعدالملك(۱) فرزند میرزامحمدطباطبائی سال ۱۲۴۴ هـ . ق . برابر با ۱۸۲۸ مسیحی در شهر تبریز متولد گردید . خاندانش مشهور و با آنکه ترك زبان بوده اند در فضل وکمال و ادبیات وعلوم قدیمه و محاوره ومکالمه زبان فارسی وعربی احاطه بسیار داشته اند .

عبدالرحیم خان به پیروی ازپدر وجدش که باستمرار زمان مهام امور کشوری بدیشان محول میگشت پا بعرصه وجود گذارد در دادگاه پدرش زیر نظر او و مربیانش تربیت یافت وعلوم دینی ومقدماتی را فراگرفته درادبیات

۱ــ میرزا عبدالرحیم خان ساعدالملك عم زاده نظام العلماوازبزرگان درگاه است . مردی بزرگ منش و وارسته است . سالهای دراز به ملك روس مصلحت گذار بود تا وزیرمختار شد . چون از آن کار تنگدل بود از آن کار معاف شد . اکنون به تبریز به مصالح و کارهای دول متحابه مأمور است و سخت محتشم وار میرید با مخاطب ساعدالملکی .

نقل ازکتاب تاریخ وجغرافی دارالسلطنهٔ تبریز ــ تألیف نادرمیرزا و نگارش لسان الملك سپهر. صفحهٔ ۲۶۳ (و)

آقای حسن علی‌غفاری درزیرنویس ص ۴۵ مخزن الوقایع مینویسد : ساعدالملك میرزا عبدالرحیم خان پسر میرزا محمد تبریزی ازمنسوبان میرزا

پیشرفت سریع نمود و باهشیاری سرشاری که از او پدیدار میگشت نورایمانی نهفته بود که ازهمان خردسالی از عهده امور محوله و مأموریتهای مختلفه بخوبی برمی آمد چه با آشنا شدن کم و بیش بزبانهای خارجی مخصوص روسی با خارجیان مسلمان تبریز محشرو نشر میپرداختوکم و بیش بزبان‌ـ های خارجی آشنا گشته توانسته بود اطلاعاتی کافی از اوضاع دول خارجه کسب نماید .

بسال ۱۲۶۳ قمری برابر با۱۸۴۵ مسیحی در عنفوان جوانی آغاز بخدمات دولتی نموده بسمت وابسته هیئت اعزامی شاهنشاهی بقفقاز منصوب گردید تا از جانب‌دولت علیه‌ایران‌به‌پرنس میشل ورنزو (Pr. Michel Woronzow) نائب‌الحکومه قفقاز تبریك‌و تهنیت گویند .

→ سعید خان وزیر خارجه در سال ۱۳۷۱ ه . ق نایب اول سفارت ایران در اسلامبول شد. در۱۲۷۵ کاردار تفلیس ودر ۱۲۷۹ کاردار ایران درپطرزبورغ وبعد درآنجا وزیر مختار شد و در ۱۲۸۵ به لقب ساعدالملك‌ملقب گردید. محمد حسن خان اعتمادالسلطنه درصفحات ۶۸۵ و۷۲۷ مینویسد ساعد الملك وزارت کل ووزارت دربار مظفرالدین میرزا ولیعهد بوده است . (و)

میرزااحمد خان پسر میرزا تقی‌خان امیرکبیر درسال ۱۲۷۵ بعد از عزل صدراعظم نوری سرتیپ وسال بعد بهساعدالملك ملقب شد .این‌ساعدالملك خانم منور السلطنه خواهر عبدالحسین میرزا فرمانفرما را به زوجیت داشت کتاب امیرکبیر تألیف عباس اقبال ص ۳۸۳ این خانم بعد صجیع بابا خان آقای مکری شد . سفرنامه سوم ناصرالدین شاه بفرنگستان ص ۳۲ چاپ پیك ایران. (و)

حاج میرزاشفیع‌خان پسر میرزا رفیع خان‌مؤتمن ونوهٔ دختری امیرـ کبیر نیز ساعد الملك لقب داشت. میرزا رفیع خان مؤتمن پسر میرزا کاظم امین‌الرعایا وبرادر حاج میرزا تقی خان مشیردفتر وزیر وظایف آذربایجان بود . ص۳۸۳ امیرکبیر نوشتهٔ عباس اقبال . فوج وند ابوابجمع او بوده و درجهٔ سرتیپی داشته‌ص۱۲ ستون‌دوم منتخبات التدوین فی جبال شروین. (و)

پس از درگذشت محمد شاه عبدالرحیم خان بیست سال ازسنین عمرش بگذشت که ناصرالدین میرزای هفده ساله به‌تخت سلطنت‌جلوس نمودودرطول سفر ولیعهد از تبریز تاتهران ملتزم رکاب بوده است .

میرزاتقی‌خان صدراعظم که بخوبی بمحاسن و مجاهدتهای جان‌نثارانه صادقانه‌میرزاعبدالرحیم خان‌پی‌برده‌بوداورادرزمرهٔمحارم اسرارخویش‌دانسته بود ولذاماموریت های محرمانه دیگری‌بدومحول نمود چنانکه درسال۱۲۶۶ ه . ق . برابر ۱۸۵۱ مسیحی محرمانه او را بخراسان فرستاد تا آنکه اغتشاشات علنی آنحدود را که علیه حکومت مرکزی و بخصوص سلطنت ناصرالدین‌شاه جوان بوقوع پیوسته بود خنثی نماید و همانجابماند وتوانست طغیان را مرتفع و آرامش‌کامل دهد و کاملاازعهده این مأموریت پرمشقت و موفقیت آمیز برآید . (۱)

در تاریخ ۱۲۶۷ ه . ق . برابر ۱۸۵۲ مسیحی‌مجدداً مأموریت‌یافت تا بمیان قبایل ترکمان استرابادی برود و ترکان مخالف حکمرانان محلی را سرکوب و بجای خود بنشاند این مأموریت را نیز با موفقیت انجام داد .

در ۱۲۷۲ ه . ق . (۱۸۵۶) خدمات سیاسی خود را آغاز نموده بسمت منشی‌گری سفارت ایران در قسطنطنیه (استانبول) منصوب گردید و در همین موقع بودکه عنوان «خانی» بر نامش گذاردند و چندی بعد بمقام مستشاری همان سفارتخانه ارتقاء یافت .

درسال ۱۲۸۵ ه. ق. (۱۸۵۹) بایران بازگشت و این بار بسمت جنرال کنسول ایران در تفلیس برگزیده شد وسپس درسال ۱۲۸۵ ه.ق. (۱۸۶۳) با سمت کارداری بهسن پطرزبورك رفت و در ۱۲۸۲ (۱۸۶۴) بپاس قدردانی از خدمات طولانی و با ارزشی که نموده بود نامزد مقام وزیر مختاری گشته بسفارت فوق العاده ایران در دربارروسیه انتخاب شد .

درسال ۱۲۸۵هجری (۱۸۶۸ میلادی) میرزا عبدالرحیم‌خان‌بعنوان مرخصی به ایران رفته است . (۲)

۱ــ غائله خراسان بدست سلطان‌مراد میرزا حسام السلطنه مرتفع‌شده است . (و)

۲ــ تااین قسمت مطلب ترجمه‌ای است از «تاریخ عمومی‌رجال مشهور» وبقیهٔ مقاله نوشتهٔ آقای ثقفی اعزاز است .

برای تکمیل بقیه وقایع‌وحوادث زندگانی قائم مقام تبریزی که ترجمه آن شامل بحثی از (تاریخ عمومی رجال مشهور) بزبان فرانسوی وچاپ ژنو بوده است برخود واجب دانست که برحسب تقاضای عده ای از علاقه مندان آنچه‌را که بکرات ازلسان پدرم اعلم‌الدوله شنیده‌و به‌اختصار آنرا قبلادرشمارهٔ هفتم سال‌چهارم مجلهٔ یادگار منتشر نموده بودم اینك با توضیحاتی بیشتر از نظر خوانندگان ذیعلاقه بتاریخ بگذرانم :

آخرین لقبی که از جانب مظفرالدینشاه به عبدالرحیم خان اعطا گردید لقب قائم مقام بوده است . قائم‌مقام عمو زاده نظام العلماء (۱) بود که از مشاهیر نیکنام دوران بشمار میرفت .

قائم‌مقام تبریزی پس‌ازتصدی مقامات‌عالیه‌ازقبیل کنسولگری‌های‌مختلف ووزیرمختاری ومأموریت‌های‌بیشماردرداخل کشور(۲)درکهن‌سالی نیز بوزارت وظائف‌واوقاف‌منصوب گردیدودراثناء همان‌اوقات آثاری‌ازمرض‌سرطان‌استخوان دراو نمودار گشته بود که‌چندان اعتنائی‌بدان‌نداشته درپی‌تشخیص‌مرض نمیگردید تاآنکه‌علاء الملك(۳) لزوم‌مسافرت اورابرای‌تشخیص مرض بعرض‌شاه رساند شاه که قصد داشت پسر خردسالش شعاع السلطنه را نیز برای تشخیص کسالتش بفرنگ بفرستد ازپیشنهاد علاءالملك استقبال نمود وشرح‌آن بقرارزیرمیباشد:

باسابقه مذاکرات غیر مفصلی که در ماه شوال ۱۳۰۶ مطابق ۱۸۸۹ مسیحی هنگام مسافرت ناصرالدین شاه به‌آلمان‌توسط اتابك ومیرزارضاخان گرامایه مؤیدالسلطنه وزیرمختار ایران درآلمان با بیسمارك‌صدراعظم‌آلمان بمنظور تحکیم بیشتر روابط ایران با آلمان بعمل آمده بود ببعضی لحاظ صورت عمل بخود نگرفت . بهمین منظور بـاری دیگر در اوائـل سلطنت

۱ـ درصفحهٔ ۲۶۳ تاریخ تبریز از قول نادر میرزا مندرج است کـه عبدالرحیم خان عموزاده نظام العلماء بوده است . (و)

۲ـ جناب میرزا عبدالرحیم خان ساعدالملك ازسال ۱۲۴۶ تا ۱۲۶۰ شمسی سفیر ایران درامپراتوری روسیه بوده است . ص ۲۸۵ ـ نشریهٔ اخبار و اسناد وزارت خارجه ـ ۱۳۴۹ (و)

۳ـ علاء الملك تبریزی سالیانی‌چند وزیرمختاروسفیرایران‌دراستانبول بود وزمانی هم وزارت دادگستری وعلوم را به عهده داشت . (و)

فرالدین‌شاه وصدارت میرزاعلی اصغر خان اتابك هیئتی دیگر درماه رجب
۱۳۱ برابر ۱۸۹۸ مسیحی باروپا اعزام گردید آنان عبارت بـودند از :
مراده هفده ساله ملك منصور میرزا شعاع السلطنه فرزند مظفر الدینشاه و
الرحیم خان قائم مقام ودکتر خلیل خان ثقفی (اعلم الدوله) نماینده و
یب مخصوص مظفر الدینشاه و علی اکبر خان مزین الدوله و حمید خان
بیدالسلطان پیشکار شعاع السلطنه این هیئت قصد داشت پس از مذاکـرات
اسی خود با ویلهلم دویم برای معاینات طبی شعاع‌السلطنه و قائم مقام نیز
ریس بشتابند .

هم آغاز باورود هیئت مذکور به برلن و توقف آنان در سفارتخانـه
ران امپراطور آلمان بمسافرت بیت‌المقدس رفته بود وتا بازگشت وی که
یب یکماه بطول انجامید پیوسته نمایندگان شاه هم خود را مصروف بتهیه
ترین ومؤثر ترین گزارش وپیام مظفرالدین‌شاه وطریقه مذاکره و گفتگو
نحوه آغازکلام حضوری دربرخورد با قیصر ویلهلم دوم نموده بودند و در
اقع فراغت بگردش درپایتخت آلمان وعکسبرداری درعکاسخانه هاپرداخته
چندین عکس برداشتند که از جمله دوعکس نزدنگارنده این سطور مانده
ت که یکی از آنها عکسی است که شعاع‌السلطنه و اعلم الدوله باکلاه‌سیلندر
داشته اند وپشت سر ایشان اسمعیل خان فرزانه و کریانس **Koroyanz**
منی دوعضو سفارتخانه‌باکلاه سیلندر ایستاده‌اند و عکس دیگری باهمین کلاه
اعلم‌الدوله و مزین‌الدوله میباشد . (۱)

درآن موقع قائم مقام سالخورده موقع را مناسب دانسته بودکه باتفاق
یدالسلطنه وزیرمختار قبلا با (بارن مولو) وزیر امورخارجه آلمان‌تماس
رفته پیام مظفرالدینشاه راکه حاکی از مودت وهمبستگی بیشتر در روابط

۱ـ عکس چهار نفر مذکور درشمارهٔ ۷ سال ۴ یادگار بچاپ رسیده
ی عکس دوم هنوز بچاپ نرسیده است .

ایران و آلمان بوده است طرح آنرا آماده و بعرض امپراطور برسانند (۱

عکسی است از اعضای نمایندگی و دو نفر از اعضای سفارت ایران در آلمان که درسال ۱۸۹۸ دربرلن برداشته شده است .

نشسته از چپ به راست سماع السلطنه ـ دکتر خلیل خان اعلم الدوله ـ
ایستاده. اسمعیل فررانه ـ کروپاس

۱ـ گزارش مفصلی از جانب مؤید السلطنه وزیرمختار ایران در آلمان باتابك داده شده بود که تحت شماره ۱۰۸ـ۱۸۵ در **کتاب و اسناد نویافته** ، تألیف وتدوین آقای سعانی در ۱۳۴۹ منتشر **گردیده است .**

مذاکرات زیادی بین این دوشخصیت ایرانی ووزیر خارجه بعمل آمده بودکه پیوسته موردتمایل وتصدیق وی قرارگرفته ووعده ملاقات با امپراطور را داده بود ضمناً اظهارداشته بود تاآنجاکه‌مقدورگردد اهتمام خواهدورزید ولی باید دانست شایدهم امپراطور در این خصوص عکس‌العملی از خودابراز نماید ... ؟

بدیهی است درآن تاریخ با اختلاف زیادی‌که درطرز حکومت آلمان و ایران وجود داشت آن یکی دارای حکومت مشروطه ومجلس ملی و ایـن یکی حکومت مطلق‌العنان پادشاهی بوده اند هیچگاه قیصر آلمان نمیتوانست بدون آراء ملی خودکه در مجلس رایش (Reich) مورد شور و بررسی‌قرار می‌گرفت آن چنان روابطی‌راکه شخص‌پادشاه ایران مایل بود و هنوزدارای مجلس‌ملی نبود برقرار نمایدخصوصاً درآنموقع حساس وپرحنجالی که‌همواره از جانب رقیبان سرسخت شمالی و جنوبی ایران حکمفرما بوده است‌هیچگاه مجلس آلمان نیزچنین پیشنهادی را قبول ننموده وآنرا مردود میدانست چه درضیافتی‌که از جانب امپراطور بافتخار شاهزاده ایرانی ونمایندگان آلمان برپا گشته‌بودپیام‌مظفرالدین‌شاه‌ازجانب‌امپراطورآلمان‌ردشد. شرح‌مختصری از این ضیافت راکه نگارنده این‌سطور قبلا در شماره۷ سال چهارم مجلهٔ‌یادگار منتشر نموده است اینك نیز ضمن این مقال شمه ای ازآنرا بازگومینماید .
نمایندگان ایران‌که بهمراه وزیرمختار ایران و اعضاء سفارتخانه در ضیافت ویلهلم دویم حضور یافته بودند عبارت بودند از شاهزاده شجاع السلطنه و عبد الرحیم خـان قائم مقام و دکتر خلیل خـان ثقفی (اعلم الدوله) و حمیدالسلطان .

در بحبوحهٔ این مهمانی‌که با حضور جمع کثیری ازرجال درباری‌وغیره درتالارکاخ امپراطوری برپاگردیده بود امپراطور بتوسط یکی از آجودان‌ـ های خود قائم مقام ودکتر خلیل خان (اعلم‌الدوله) راکه احساس نموده دائماً ازفاصله نسبتاً دوری‌زیرچشم وی‌را مینگریستند احضار نمود تادر اطاقمجاور دیگررا ملاقات نمایند و بمحض ورود باطاق مجاور و ادای مراسم سلام و

احوالپرسی از اعلیحضرت مظفرالدین شاه ویلهلم با لهجه مخصوص آلمانی خود که‌کلمهٔ (ف F) را بجای (و V) تلفظ مینمود بزبان فرانسه پرسید آیا آقای وزیر سالخورده ایرانحه مطلبی را میخواهندبامن بمیان‌بگذارند؟ بلافاصله دکتر خلیل خان (که پنج سال قبل از آن تاریخ در سنه ۱۸۹۳) در دانشکده طب و انجمن علمی علوم مغناتیسی و خواب مصنوعی وروانشناسی معروف انستیتو شارکو (Institut Charcot) پاریس فارغ التحصیل گشته و فرانسه را بطور سلیس تکلم مینمود به پیش آمده اظهار داشته بود آقای‌وزیر وهمراهانشان قصد دارند که منویات‌باطنی‌اعلیحضرت مظفرالدین‌ـ شاه راکه شرح مفصل آن قبلابتوسط وزیر مختار ایران با وزیر امورخارجه شما مطرح گردیده بعرض آن اعلیحضرت برسانند اینك نیز در این فرصت کوتاه میخواهیم دوباره یادآوری نمائیم تا بدانیدکه اعلیحضرت ما تاچه حد دچار فشار دو رقیب شمالی جنوبی واقع شده اند وبی نهایت مایلند که این ناکامی وعقب افتادگی کشورشان را باتحکیم بیشترعلائق باآلمان توسعه داده روابط سیاسی و اقتصادی خودرا باکشور آن اعلیحضرت بیش از پیش استوار سازد ؛ ویلهلم از دکتر خلیل خان میپرسد شما زبان فرانسه‌را از کجا یاد گرفتید؟ دکتر خلیل خان در پاسخ بعرض میرساند که پنج سال قبل در سال ۱۸۹۳ در پاریس فارغ التحصیل گردیده است .

سپس قیصر روی بدانان کرده میگوید باعلیحضرت مظفرالدین شاه سلام خالصانه مرا برسانید و اظهار داریدکه من عجالتاً نمیتوانم بشما پاسخ مثبتی بدهم و باید این مسئله را بزمانهای آینده موکول نمود . بدین ترتیب با مردود شدن پیام مظفرالدین شاه و ختم ضیافت نمایندگان سرافکنده و مغموم مراسم خداحافظی را بجای آورده بودند و تا دوروز بعدنیز سفارتخانه‌راترك گفته وعازم پاریس‌میگردیدند . (۱)

۱ـ علت جواب رد قیصر ویلهلم دوم دوموضوع بوده است یکی آنکه در آن تاریخ سیاست‌دولت آلمان دربرابر سیاست رقبای دوگانه ایران‌برپایه اصل بی طرفی قرارگرفته بود و علت دیگرش آنکه‌کشور ایران هنوزدارای مجلس‌ملی نبود که قرارداد های منعقده بادول‌خارجه‌را تضمین نماید وبدیهی است‌دولت وامپراطورآلمان مایل‌نبودندکه ضامن قراردادهای آلمان باایران یك نفر پادشاه مطلق العنان باشد .

ورود این فرستادگان شاه بپاریس مورد استقبال نظر آقا
ه ـ ارمنی) وزیر مختار ایران در فرانسه قرار گرفته محل
اقامت آنان درسفارتخانه تعیین گردید .
حند رور درصدد تعیین تکلیف معاینات طبی بـر آمده با سوابق
تر خلیل‌حان (اعلم‌الدوله) با اطباء فرانسه داشت یکسر متوسل
رئیس Luys میشود . این پرفسورکه از اطباء معروف فرانسه
ن طبیب حراح وکحال وطبیب امراض داحلی و غیره زیردستش
ت و امورطبی بوده اند شاهراده شماع السلطنه را یکی دو بار
قرار داده وحون کسالتش حندان مهم ببوده فقط منحر بدستوراتی
ی مراحعت‌بایران اعلم الدوله عهده دارآن شود وبهمین مناسبت
ل از آنکه طبیب مخصوص مطفر الدین شاه گردد متوالیاً با
ه تماس میگرفت. واما درخصوص زحم انگشت قائم مقام پرفسور
احان‌زیردستش درخفا باعلم الدوله گفته بودندکه این رخم مقدمه
و تاحدی‌هم باستحوان‌انگشتش سرایت کرده‌وچاره ای‌حر قطع آن

ن ترتیب با استحضار شعاع‌السلطنه‌که شاه احازه هرقسم معالحه
آسان را درباره قائم‌مقام بدو محول نمـوده بود و با تأکید
روزی قائم مقام را بکلنیك حاضر نموده و پس از معاینات لازم
چپ (؟)اورا (حریان‌امررا ازپدرم اعلم الدوله شنیده‌ویادم‌نمانده
انگشتش‌بوده) قطع نمودند و آنرا مرهم گذاری‌نموده و باندبستند
حودش ازقطع انگشتش آگاهـی بهمرساند ولی پس از آنکـه در
ی دوم پی بقطع انگشتش برد بی‌نهایت ناراحت گردید و حاره ای
نداشت .
فرستادگان مطفرالدین شاه طولی نپائید که پس از التیام درد
ت قائم مقام که بشدت ویرا رنحور و ضعیف ساخته بود با کسب
طبی ازپرفسورلوئیس و دیگر اطباء معجلا بایران باز گشتند و نزد

مظفرالدین شاه شتافته وجریان مسافرت را من البدو الی الختم برای معظم‌ا
گزارش دادند . مظفرالدین شاه هم ازپاسخ غیرمشتویلهلم امپراطور آلمان
هم ازقطع انگشت عبدالرحیم خان قائم‌مقام بی‌نهایت مکدر و متأثر گردید
تا زمانی چند بفکر فرورفته بود !

اعلم الدوله میگفت بارها درزمینه تأسیس مجلس شورای ملی و مزایا
آن با مظفرالدین شاه بمشورت پرداخته همین عدم موفقیت و مخالفت قیص
آلمان راکه مبدل بیأس گردیده بود ناشی از نداشتن مجلس شورا در ایرا
دانسته تا آنکه بمرور ایام وآشنا شدن با رژیم‌های مشروطه درسه سفر خ
باروپا بوجودرژیم مشروطه وتأسیس مجلس مایل میشود .

و اما درباره عاقبت حیات قائم مقام پدرم میگفت این معالجات وقط
انگشتش مفیدومثمر ثمر واقع نگشته پس ازپنجسال ازمسافرتش بپاریس براثر هما
مرض سرطان که بسایر نقاط بدنش سرایت نموده بود درگذشت وجز نام نیا
چیز دیگری از خود باقی نگذاشت .

این شرح حال کاملی بود که اززبان پدرم اعلم‌الدوله شنیده بودم وبس

حسین ثقفی اعزاز آذرماه ۳۴۹

پس ازآنکه دکترشارکو درسال۱۸۹۳ همان سالی که دکتر خلیل‌خا
در انجمن آزمایشی مانیه‌تیسم وهیپنوتیسم و سایر علوم واردشدودرهمان‌اوقا
شارکو فوت نمود بلافاصله دکتر (پرفسور) لوئیس Luys بجای
انتخاب میشود این‌پرفسور مدتی دردانشکده طب‌پاریس تدریس مینمود دک
خلیل خان یکی ازشاگردانش بود کتاب مشهوری تألیف نموده تحت عنوا
« جنون امراض عصبی » .(ث ـ ا)

دکتر منوچهر خدایار محبی

آئین هیپی

هیپیگری اندیشه جدیدی است که در برابر « فلسفه اصالت عقل » قرار
د .

مفهوم اصلی این کلمه محل اختلاف است . دسته‌ای این کلمه را از hip
ق میدانند و آنرا در معنای « خراب کردن شادی و سرور » (۱) بکار
برند .

بعضی آنرا از لغت hipsters میدانند، یعنی خراب کردن. جوانانیکه
ت تأثیر آثار رمان نویس معروف «برهنگان ومردگان» قرارداشتند ازنسل
خورده برآشفته واین اصطلاح رابکار برند. (۲)

آئین‌هیپی نوعی فلسفه عرفانی جدید است. عرفان قدیم تحت‌تأثیر اصول
تماعی جامعه «دهقانگرائی» قراردارد ولی این عرفان از خصوصیات جامعه
عتی است. چون بنیاد جامعه جدید در انقلاب صنعتی انگلستان نهفته است و
یکا وارث آنست، بطور خصوصی میتوان آنرا اندیشه‌ای انگلیسی وآمریکائی
ست که ریشه قدیمی درتاریخ داردودارای آثار ونتایج زیراست:

---

1 – Interjection

۲ـاین تعریف یکی از رباعیات‌فارسی رابخاطر میآورد:

ام شبابست شراب اولیتر   با سبز خطان باده ناب اولیتر
الم‌همه سربسر رباطیست‌خراب   در جای خراب هم‌خراب‌اولیتر

پس از جنگ جهانی ۴۶ـ۱۹۳۹ ، دونیروی بزرگ در جهان وجود داشت، یکی جامعه سوسیالیستی ودیگری جامعه بورژوازی. سپس نیروی‌سومی بوجود آمد که «هیپیگری» نام گرفت که دین‌را اصل قرارداد و بااصول فلسفه مادی ودونیروی مذکور به مخالفت برخاست .

این‌دین‌میان‌خدا ودانش‌نوین «داروشناسی‌روانی»(۱) ارتباط ایجادکرد ومعتقد شدکه دربیماریهای روحی (۲) میتوان ازداروهای‌شیمیائی استفاده‌کرد درنتیجه داروهای مختلف مخصوصاً ال‌ـاس. د . ۲۵» برای شناخت خدا بکار رفت و نیرومندی‌آن باندازه‌ای رسیدکه دولت امریکارا مجبور ساخت اقدامات شدیدی در برابراین اندیشه معمول دارد. در نتیجه این اعتقاد، این نهضت را عرفان سیمیائی نیرنام نهادند .

این‌آزمایش روانشناسی را،در امریکا، در ژانویه ۱۹۵۹ تی‌موتی‌لیری (۳)که سی‌وهشت سال داشت ودکتر در روانشناسی بود آغازکرد. لیری دارای اصالت خانوادگی ایرلندی است.ابتدا به مذهب‌کاتولیك عقیده داشت ولی سپس به«دین‌هندو»گروید و به «مرکز تحقیقات درباره شخصیت» (۴) در دانشگاه هاروارد ، واردگردید.

دراوت ۱۹۶۰ دکترلیری، داروئی بنام «هالوسی‌نوژن» (۵)راآزمایش کرد ومورد اعتراض دانشمندان دانشگاه هاروارد قرارگرفت .

درژانویه ۱۹۶۱، سازمان «بررسی روح‌انسان» (۶)دردانشگاه‌کالیفرنیا تشکیل‌گردیدکه بیست وشش مقام علمی وادبی درآن شرکت داشتند. در این مؤسسه «آلدوس هوکسلی» گفت:

---

1 – Psychopharmacologie
2 – Psychiatrie
3 – Tumotty teary
4 – Centre de recherches sur la Personn – alité
5 – Hallucinagénes
6 – Controle de l'esprit humain

« برخی ازداروهای شیمیائی میتواند درروح انسان‌افزونی ایجادکند یا ولید نفرت کند وفکرانسان رااز محدودیت بیرون آورد».

سپس هوکسلی بالیری ملاقات کرد وآندو بایکدیگر متحدشدند .

درمه_ اکتبر۱۹۶۱، لیری باهمکار بیست وهشت ساله خود، ریچارد_ آلبرت، درهاروارد به‌تحربیات خویش‌ادامه‌داد، دانشجویان دانشگاه‌رامجذوب کرد وداروی پسی‌لوسی‌لین (۱) راساخت ولی برخی از دانشمندان باو توصیه کردند دست ازاینگونه آزمایشات بردارد باوجود این سرودی داروی نیرومند ری (۲)ساختند وآنرادر جهان‌رواج دادند. درسال ۱۹۶۲ این‌داروو‌همجنس اری جوانا ومسی‌کالین (۳) در میان دانشجویان ونسل واخورده طرفداران یادی یافت .

در پائیز ۱۹۶۲، لیری «فدراسیون بین‌المللی آزادی بین‌المللی» (۴) اتأسیس کرد. ازاین گروه اولین دسته هیپیان برون آمدند.

دربهار ۱۹۶۳، لیری وآلبرت تحت‌بازجوئی همکاران خود واقع شدند وازکادر تعلیماتی دانشگاه هاروارد معزول گردیدند.

درسال ۱۹۶۴، لیری باتفاق رالف‌متزنر (۵) «مجله پسی‌شدلیك» (۶) راتأسیس ومنتشر کرد وطرفداران بسیاری یافت.

پسی‌شدلیك لغت جدیدی است که لیری وتر آنرا اختراع کردند، یعنی: بطور عمومی‌امری که موجب تحریك روح میشود وبطورخصوصی گسترش‌معرفت است از طریق داروهای‌خیال‌انگیز مذکور وبرخی داروهای دیگر.در تکمیل [illegible] لباس‌هـا و مراسم مخصوص رستورانها و فیلمها و ادبیات و

1 - Psilocyline

2 - L. S. D. 25

3 - Mari juana, Mescaline

4 - I. F. I. F.

5 - Ralph Metzner

6 - Psychédéliyne

نمایشات را بر آن افرود. بهمین جهت میتوان آنرا عرفان آزمایشگاهی (۱ نام نهاد .

اندکی بعد لیری ار کتاب مردگان تبتی اقتباس کرد و آنرا با افکا آمریکائیان مطابقت داد وار آن کتاب «تجربه پسی‌شدلیك» راترتیب‌داد در این کتاب نشان دادکه داروچگونه میتواند مغزرا از ساختمان معمولی آزاد ساز وانسان را به نامحدود برساندکه‌درحقیقت سفری است به ملکوت.

سپس لیری درکتاب «طریقه و تقوی» تألیف لائوتسه ، دست برد و استفاده ازآن اثر «نمازهای پسی‌شدلیك» رانوشت. بایں‌ترتیب علم بادین‌ارتبا یافت وتجربه شیمیائی‌بصورت عرفان‌جلوه گر گردید. خداوروح باداروترکی یافت ودین‌شیمی یادین‌صنعتی ظاهرشد.

درژانویه ۱۹۶۶ هفت‌جامعه اولیه نمودارگردید وهیپی‌ها در جنگل‌ها سان‌فرانسیسکو وکالیفرنیا ونیویورك استقرار یافتند .

باوجود مخالفت شدید دولت‌آمریکا، این پدیده درکلیه دانشگاهها نف کرد .

در سپتامبر همین سال لیری تشکیل دین جدید را بنام «اتحاد اکتش روحانی» اعلام داشت. سپس یکی ازیاران‌لیری دین‌مشابهی بنام «کلیسای‌آمریک نو» تأسیس کرد .

دراکتبر ۱۹۶۶ ، در سانفرانسیسکو آئین مخصوص عشق‌میان موجود روحانی، تحت‌عنوان «عشق‌درون» انجام شدوتعداد بیست وهشت هزار دختر پسرجوان درآن شرکت‌کردند.

در سال ۱۹۶۷، هیپی‌ها درفرانسه راه یافتند . و «نیروی گل(۲)» گرفتند زیرا سطر بی‌تل‌ها در مو و لباس‌های رنگا رنگ خودگل قر میدادند.

---

1 - Mysricisme en laboratoire

2 - Flower power

امبر ۱۹۶۷ لیری به جنون «خودبزرگ بینی» (۱) مبتلا گردید
ـب تفرقه وجدائی درآئین جدید شد گروهی از هیپی‌ها که بخطر
.ند برای رفتن به‌حال جذبه وخلسه بوسائل عرفانی دیگر توجه

رتیب داروهای خودرا به‌تمرینات مرتاضی داد. درنتیجه دراکتبر
یگاه عمومی هی‌پی‌ها آنچه داشتند آتش زدند ازقبیل گردن‌بند
ـ محله‌ها. تصویر و کتب لیری وغیره .
خاکستر این نهضت از میان نرفته بودکه جنبش «برادری مردم
ـ آن شد رهبر جدید خردمندی هندوی است که مهر بابا نام

ا ، باکلیه داروهائیکه در نظر لیری گرامی بود مخالفت‌کرد ؛
طاعت‌کردند وبعضی دیگر نه. ولی‌اصول این نهضت بنیادکارقرار

ویه ۱۹۶۸، آئین جدید قدرت یافت ودرحدود دومیلیون‌طرفدار
ین گروه رامیتوان «فری‌بی» (۲) نام‌نهاد.
ـ آتادار مهر بابا بعنوان رهبر چون از اهالی هند است نشان
ادادیان مسیح وبودا وفلسفه انسان خدا است. (۳)

* * *

یافت هیپی رامیتوان در پنج‌اصل دانست .

با «فلسفه اصالت ماده» و بازگشت به طبیعت.

ی بزرگ جامعه صنعتی‌کنونی بربنیاد اقتصاد قرار دارد .

---

1 - Meyalomonie

2 - Freebie

ـث تاریخی وهمچنین اصول اولیه آئین هیپی از اثرزیر اقتباس

Michel jancelot : je veux regarder face, Paris, 1968

نیروی سوسیالیستی جهان طرفدار فلسفه اصالت مـاده است و بخدا معتق
نیست .

نیروی جامعه سرمایه داری گرچه ظاهراً از فلسفه اصالت ماده پیرو
نمی‌کند ولی دررفتار پیرو است دراین گروه دین‌وخدا تاحدودی معتبراست ؟
برای انجام مقاصد اقتصادی سودمند باشد وبه‌پیشرفت سودسرمایه داران لطم
وارد نسازد .

چون آئین هیپی به فلسفه اصالت ماده معتقد نیست نمیتواند با اصو
اجتماعی هیچیك اردو نیروی مذکور موافق باشد بهمین جهت حکومت دلار ،
محکوم میسازد وبه‌ادیان جهان وخداپناه میبرد و هم‌آهنگی بزرگ نژادها
انسانی راطالب است ازاین نظر جنبشی است بین‌المللی که از نظام‌کلی حا
کنونی، مخصوصاً بورژواری تنفر دارد. در باره‌کلمه‌نظام بطورکلی معتقد اس
که باید «همه چیزرا شکست» درمورد جنبه فلسفی‌آن عقیده‌دارد «در روی ز
هیچکس بالایق نیست بایدهمه چیزرا ازمیان بردحتی درصورت لزوم خود ر
کشتار دیگران رانیز باید باخنده پاسخ داد» .

درنتیجه بازگشت به طبیعت شعار این گروه است . ریشه این اندیـ
متعلق به آئین انقلابی قرن نوردهم مبنی بر تخریب کلیه شئون اجتماعـ
است . (۱)

۱ـحریم عشق را درگه بسی بالا تر از عقل است
کسی آن آستان بوسد که جان درآستین‌دارد
(حافظ)

حافظا ترك جهان گفتن طریق خـوشدلیست
تـا نپنداری که احوال جهانداران خوشست

***

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود — زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاداست
چگویمت که بمیخانه‌دوش‌مست‌وخراب — سروش‌عالم غیبم چه مژدها دادست
که ای بلندنظر شاهباز سدره نشین — نشیمن تو نه‌این‌کنج محنت آباداست
ترا زکنگره عـرش میزنند صفیر — ندانمت که در این دامگه‌چه‌افتادست
(حافظ)

زان ژاك روسو فیلسوف بزرگ نیز از حمله کسانیست که درمقابل آئین
، (۱) قدبرافراشت ودرآثار خویش پیشرفت دانش وتمدن را موجب تباهی
ان دانست ودرکتاب «امیل» بستایش دین پرداخت . روسو درتحقیقات خود
لاف تربیت الهی وبدیهائی را که انسان بجهان وارد کرده است یادآور شد
ل فلاسفه و مردم جهان را محکوم ساخت و معتقدشد که تعلیمات جدید با عقل
م سازش ندارد .

عقل بمفهوم جدید موجب است که ما بخود اعتماد کنیم و به خطا های
لانی توجه نداشته باشیم . انسان باید «خود آگاه» را که منزه از گمراهی
، راهنمای خویش سازد . بهمین جهت قهرمان موضوع تربیت در کتاب
سو ، درخارج ازقلمرو تمدن پرورش مییابد و درمحیط طبیعت بسرمیبرد .

این خاصیت گریز ازجامعه صنعتی و بازگشت به طبیعت از اصول اولیه
ین هیپی است . هیپی ازکارکردن وشستشو ونظام اجتماعی روی گردان است
زندگی ماشینی وصدای گوش خراش راه آهن وفونی کولر ونظائر آن بیزار
ت وجز بار پشت خود بچیزی علاقمند نیست .

ـعدم توسل بزور وخشونت:

درنظر هیپی دلار خدای جامعه سرمایه داری است و جز تجارت وپول
خنی در میان نیست . جامعه متمدن کنونی برای پیشرفت مقاصد اقتصادی خود
رفدار جنگ است بنابراین خدای آنها خدای آئین هیپی نیست زیرا بعقیده
ن گروه خدا نمیتواند طرفدار جنگ باشد.

عکس العمل آنان دربرابر ناملایمات اجتماعی نوین کناره گیری اجتماعی
سیاسی بدون توسل به زور وتند خوئی است که انسان اراده میکند بطبیعت
ازگردد .

این گریز مسالمت آمیز نتیجه پست شمردن طرق سود جوئی زندگی
مریکائی است که هیپی بجای آن عشق هم نوع را قرار میدهد وتنها یك جنگ

۱ـ در باره بازگشت به طبیعت از آثار Thorean نیز می توان
ستفاده کرد .

را جایز میداند و آن مبارزه درونی است .

بهمین جهت فلسفه هیپی اندرز میدهد که « عشق بورزید و جنگ نکنید » . (۱)

۴- گسترش معرفت درونی:

در این آئین ، مانند دیانت هند ، معرفت از طریق توجه به‌شخصیت نامحدود انسان بوجود می آید .

هریك از افراد باید حقیقت وجود خودرا دریابد وبه ارتباط افراد آدمی بایکدیگر آشنا گردد تا بتواند باکتشاف حقیقت درونی خود بپردازد.

یك روحانی هیپی میگوید :

« ما چون عیسی و بودا ، اصلاح‌کنندگانیم . درعصر شیمی که رموز عرفانی کمین میکشد باید خدارا در هریك ازخود بیابیم وهم‌آهنگی عظیم‌کلیه نژاد های انسان را فراهم آوریم » (۲)

بهمین جهت است که جوانان «نیروی گل» مانند ، رابیندرانات تاگور معتقدند :

« شخصیت نامحدود انسان‌کامل نمیگردد مگر در یك هم آهنگی عظیم کلیه نژاد های انسانی» .

بازهم در تکمیل همین عقیده است که « آلین میشل » درکتاب خود از «لویس» نقل میکندکه :

« خدایان روبروی ما باما سخن نمیگویند مگروقتی‌که خودمان دارای یك چهره باشیم ». (۳)

---

1 - Je veux reyarder

صفحه ۴۹-۴۸

2 - Crinsberg, Natts, Huxley

3 - Je veux regarder ...

صفحه ۱۹

ساقی بیار آبی از چشمه خرابات تاخرقه‌ها بشوئیم ازعجب خانقاهی

***

زفکر تفرقه بازآی تاشوی مجموع بحکم آنکه‌چوشداهرمن سروش‌آمد

***

در بحر مائی و منی افتاده‌ام بیار می تا خلاص بخشدم از مائی ومنی

(حافظ)

این شعار اشعار حافظ را چنین در خاطر انسان زنده میسازد :

ر در میخانه رفتن کار یك رنگان بود
حود فروشان را بکوی می فروشان راه نیست
هر حه هست از قامت ساساز بی اندام ماست
ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست
بنده پسر حراباتم که لطفش دائمست
ورنه لطف شیخ و راهد گاه‌هست‌وگاه‌بیست
حافط ار بر صدر ننشیند ر عالی مشربیست
عاشق دردی کش اندر بند مال‌و حاه نیست

۴ـ مستی وراستی :

برای نفود درقلمرو مجهول نامحدود ، از طریق دارو های شیمیائـی میتوان معرفت درونی‌راگسترش داد و بعالم حقیقت الهی راه یافت . خدای حقیقی‌نه مرده است و نه گم‌شده‌است، بلکه‌درددرون‌اندیشه، درانتطارانسان است.

داروهای پسی شدلیك مسافرت درطریق قدرت نامحدود را آسان می سارد و خدا دربرابر آدمی قرار میگیرد ، (۱) باین ترتیب جهان ارواح‌بسته بیست هلکه روح افراد است که بسته است .

اگر قلب مردم ازمردگی نحات یابد ودروازه های ادراك پاك گـردد همه حیز برانسان آشکاراخواهد سد وبعالم نامحدود راه خواهد یافت .

داروهائیکه انسان را بعالم نامحدود می برد نوعی مستی ایحاد میکندو هیپی را دیوانه حدا می سازد . بکار بردن داروی شیمیائی از کیفیت مخصوص حامعه صنعتی است زیرا در حامعه های قدیم ، این مستی بصورتهای دیگری وحود داشته استو امری تاره نیست (۲) تفاوت دنیای قدیم با حدید دراینست

۱ـ درباره اثرروانی داروها رحوع شود به : **Walter Stace Mysticisme et philosophie Crearye Stephon sp-inks : Psychologie**

۲ـ بهیچ روی نحواهند یافت هشیارش
چنبن که حافظ ما مست باده از لست

***

حافظ از چشمه حکمت بکف آور جامی
بوکه از لوح دلت نقش جهالت ببرود

که ، درگذشته برای ارتباط بین محدود ، ونامحدود از موادگیاهی استفاده میکردند ولی دردنیای‌کنونی مواد شیمیائی جانشین آن شده است.

درهندوستان بنگ موجب تسهیل اندیشه مذهبی است(۱) وداروی دیگر شاهدانه وحشیش است که در امریکا بنام ماری جوآنا معروف است . درتاریخ هندوستان سوماگیاهی ناشناس است که‌کلید معرفت الهی‌است ، درکتب ریگ‌ـ ودا ازاین داروبام‌برده شده است هماطورکه دراوستا ازهئوما HAOMA سخن بمیان آمده‌است

در ادبیات ایران باستان برخی ازگیاهان دارای ارزش بسیار است و منشأ پیدایش سرودها ومراسم مخصوص خدایان میباشد . این اثرمخصوصاً در شیره‌گیاه مقدس ، سوما SOMA در زبان سانسکریت ، یا « هئوما » در اوستا است .

عصاره این گیاه را میجوشانند بحدی که دارای رنگ شود . استعمال این‌مایع‌در موقع‌قربانی یکی ازکهن‌ترین و بهترین رسمهای عبادت آریائی‌ـ هاست . این نوشابه را روی آتش میریختند، الکلی که در آن موجود بود سبب اشتعال آتش میگردید.

روحانیان نیز در موقع اجرای مراسم عبادت بقدرکفایت از آن می ـ نوشیدند . این نوشابه نه تنها مقدس وگرامی بود . بلکه برای این‌گیاه ، درجه خدایی‌قائل بودند .

سوما یکی از خدایان مقتدر بود که مورد پرستش و احترام‌محسوب میشد ، وی در موقع رأفت نیکوکار و بهنگام غضب خطرناك و قهار بود . این خداگاهی نیز بخدایان دیگر قدرت و بزرگی می‌بخشید .

زرتشت مراسم قربانی وریختن شراب برخاك و رسم سوما را که مرد ایرانیان وهندیان بسیار محترم بود از آداب مذهبی حذف کرد ، با وجود

---

1 – **Zimmer** . Myttes et Symboles de l'art et de la civilisation indienne

این آئین سوما درغالب مراسم زرتشتیان نفود فراوان دارد. (۱)

دراینجا است که حرمت ریختن شراب برخاك در دیانت زرتشت باغزل حافظ ارتباط میبابد :

اگر شراب خوری جرعه ای فشان برخاك
از آن گناه که نفعی رسد بغیر چه باك

برو بهرچه تو داری بخور، دریغ مخور
که بی دریغ زند روزگار تیغ هلاك

بخاك پای تو ای سرو نار پرور من
که روز واقعه پا را مگیرم از سرخاك

چه دوزخی چه بهشتی چه‌آدمی چه‌پری
بمذهب همه کفر طریقتست امساك

مهندس فلکی راه دیر شش جهتی
چنان ببست که ره نیست زیردیر مغاك

فریب دختر رز طرفه می زند ره عقل
مباد تا بقیامت خراب طارم تاك

براه میکده حافظ خوش از جهان‌رفتی
دعای اهل دلت باد مونس دل پاك

در فرهنگ اسلام و ادبیات عرب ، مخصوصاً اسماعیلیان فاطمی برای خوشبختی روح حشیش را تجویز کرده اند ، از این مذهب فرقه حشاشین بیرون میآیدکه رئیس آن حسن صباح بود و در ۱۲۱۸ قوم مغول آنرا از میان برد . (۲)

بطورکلی حشیش گیاه مقدس دسته هائی از دراویش اسلام نیز بشمار رود.

۱ــ محمد معین : مزدیسنا وادب پارسی ، جلد اول ۴۰۱ــ۴۹

2 – Jean Servier : le Haschich et les re[illegible] de pouvoir .

برخلاف قرآن، درقرن دوازدهم میلادی عرفای اسلام از الکل شرابی مقدس می سازند بهمین جهت‌نرد شعرای صوفی‌الکل شمار معرفت‌الهی‌است(۱)

دردیانت تائو که زیربنای تحقیقات داروئی لیری است نوعی مراسم مذهبی معمول است .

در این دین تریاك و الکل ورقص کلید معرفت تائو است ،که مؤمنین برای تقدیس وتکمیل آئین دینی بکار میبرند .

درحدود قرن یکم قبل از میلادیهودیان برای اینکه وارد عالم اشراق شوند تریاك بکار می بردند و شراب ترك نفس و فراموشی می آشامیدندواز گل خشخاش استفاده میکردند (۲)

درمصر قدیم و یونان وروم واروپای قبل ازمسیحیت برای معرفت‌الهی داروهائی بکار میبردند . هرودوت ازداروئی بنام «تخم شاهدانه» حکایت می کند . دردیانت مسیح شراب خون حضرت عیسی است (۳) درهر حال در هر یك از ملل جهان بنوعی داروی معرفت الهی موجود است کهازبرخی از آنها کارشناسان هیپی بهره بردند ومواد جدید شیمیائی را ساختند .

بطورکلی هم بستگی هیپیان دارای دو وجه است یکی وجه درونی‌است

۱ـ درادبیات ایران همواره ، نمیتوان می را در معنی حقیقی‌بکاربرد، بلکه دارای مفهوم مجازی و عرفانی است. مست عشق الهی با مستی الکل تفاوت دارد و اشعار عرفای ایران این حقیقت را آشکار میسازد :

ندیم و مطرب و ساقی همه اوست — خیال آب و گل در ره بهانه

بده کشتی می تا خوش برانیم — از این دریای ناپیدا کرانه

(حافظ)

2 – Je veux regarder

۳ـ همان‌کتاب

صوفی بیا که آینه صافیست جام را — تابنگری صفای می لعل فام را

راز درون پرده زرندان مست پرس — کاین حال نیست زاهد عالی مقام‌را

***

بوسیله دارو است دیگری وحه بیرونی است که آن عشق برادرانه ایست
درمیان آنها برقرار است .

عشق .

حون معرفت الهی از طریق توحه به «من درونی» امکان دارد بنابراین
حقیقی در قلب است (۱) ودرهیچ صورت وزبانی وحود ندارد ، همچنین
ق به ملت ونژادمحصوصی نیست . بنابراین هر کس باید راه خودرا برود
حدا برسد .

این خداکه ار سفر درونی در قلب نمایان میگردد « عشق »استوچون
لریق تحقیق شخصی بدست میآید انسان باید بفرمان وحدان رفتار کند
دستور اشخاص زیرا دین الهی در قلب انسان است .

«عشق حدا » طرفدار صلح و متعلق به همه افراد بشر است .

نسل حدید دنیای غرب ازخدای حدید که « حدای عشق گل » نام دارد
واهد آلودگیهای گذشته را بشوید ومانند خداوند دولار ازحنگ و ستیز
میزد و طرفدار صلح وعشق بنوع انسان باشد بهمین حهت مذهب هیپی
گوید :

« دست حود را دراز مکن مگر اینکه بحواهی دست دیگری را فشار
« .

هنگام ارتباط با یکدیگر میگویند: سلامت باش ــ عشق . هنگام خدا.

ی بده تا دهمت آگهی ازسر قضا　که بروی که شدم عاشق واز بوی که مست
کوه کمست ازکمر مور اینحا　نا امید ازدر رحمت مشو ای باده پرست

***

ی ازپرتو می راز نهانی دانست　گوهر هر کس ازاین لعل توانی دانست
مجموعه گل مرغ سحر داندوبس　که نه هر کو ورقی خواندمعانی دانست
ه کردم دوجهان بردل کار افتاده　بجزازعشق توباقی همه فانی دانست

* * *

دل سراپرده محبت اوست　دیده آیینه دارطلعت اوست
(حافظ)

حافظی یکدیگر را برادر خطاب میکنند ولی بدون تأسف از یکدیگر جدا می شوند .

هنگام دعوت میگویند : باما بیا . نقاب ازچهره دورکن ، لباست را بدرآور، خوش باش ، چرا نمیخواهی خوشبخت باشی .

جمله «ما شماراوست داریم »شعار هیپی است که با عشق ارتباطدارد.

خدای هیپی مانند ، خدایان‌ادیان‌گذشته ، وجود برتر نیست ، دارای تبلیغات زیاد و افسانه‌های فراوان‌نمیباشد . خدائیست بدون سابقه‌وجاویدان عرفانی و جهانی خدای شادی بخش و زیان رسان ، گشاینده روح وخرد ، اندیشمند که در هریك از افراد بشر یافت میشود ، پدر انسان وسایر خدایان است . درهرحال دارای نبوغ وحقیقتی مسلم و عشق کامل‌است . (۱)

باین ترتیب اصول این‌دین رامیتوان بسه قسمت‌کرد . یکی «متافیزیك» دیگری « مسائل اجتماعی » وسومی «اخلاق» اگر این سه اصل را بایکدیگر مورد توجه قراردهیم میتوانیم عرفان هیپی را دین نام بگذاریم .

این‌دین ازطریق تجربه بدست میآید وعشق همگانی‌و معرفت کل‌است.

دردیانت هیپی تنهادین‌قابل‌قبول آنست‌که عشق‌ورزیدن وخدمت‌بهمگان را بانسان یادبدهد، حقیقت جاویدان عشق یعنی آنچه که اورا خدا مینامند .

در ادیان بزرگ جهان همه‌جا سخن ازعشق بمیان است . ولی‌آنچه‌از فلسفه عشق‌که بنیاددین هیپی است به ادیان مسیح ، هندو و بوداتعلق دارد .

مقصود هیپی اینست‌که مانند عیسی درمسیحیت وکریشنا درهندوبودا ، زندگی‌کند. طبق دستور عیسی وبودا دیگران رادوست بدارد ومانند دین‌هندو خدای خودرا عشق‌کل قرار داده ورستگاری‌را درطریق معرفت وعشق بداند.

از این‌نظراست‌که‌زندگی آنان به‌مسیحیان ابتدائی شباهت دارد .

۱ـ توخفته ای‌و نشدعشق‌را کرانه‌پدید تبارك‌الله از این ره که‌نیست پایانش

ُنته واقتباس: دکتر آبادانی

رقص‌های ملی هند

آواز حوش‌طنین دهل ازآغازشب شروع گشته است . صدا در سه ضرب
اده است وهمراه باآن سپس ازگوشه وکنار آواز انسانهـا بگـوش میرسد.
ەنشینان از رقصی‌که درمنطقه آنها آغاز شده است باخبر میگردند . بطرف
حل رقص روی میآورند و باکف‌زدن و پای‌کوبیدن و شادی‌کردن آهنگ‌را
مراهی میکنند. گروه آنها رفته‌رفته بزرگ‌میشود تاهمه حول وحوش‌منطقه
ا دربربگیرد. رقص‌های روستائی هند بطورکلی بایك چنین وضع و ترتیبی
آغاز میگردند. ازکشمیرکه درناحیه شمال است تادماغه کمورن درجنوب‌از
ُرق تابغرب زندگی روستائی باشادی و سرخوشی طبیعی که‌خودرا دررقص‌ـ
های ملی منعکس‌کرده است درحال جوشیدن است. سرچشمه این رقص‌ها را
باید درجشنهای خرّمن‌برداری عهد پیشین وآنزمان‌که اهالی بدرگاه‌خدایان
استغاثه میکردند یا ازطریـق‌دست‌افشانی وپای‌کوبی خاطر آنهـارا تسکین
می‌دادند جستجوکرد. انگیزه‌های اولیه فراموش و ناپدید شده‌اند اما روح
بدوی وزنده بودن آن کاملا بجای مانده است. انسان امروز مانند نیاکان‌خود

باگرفتن این جشنها و دائرکردن این رقص‌ها نقش خدایان و شیاطین‌را برعهده میگیرد تا فاصله وتضادمیان این جهان و جهان‌دیگررا ازمیان ببرد. اولحظات گذران زندگی خودرا با پایکوبیها ودست‌افشانی‌ها جشن‌می‌گیردو منظورش ازاین‌عمل‌هماهنگ‌کردن خودباطبیعتی است‌که میخواهد درعین‌حال برآن مسلط گردد. ارتباط کین ومحبت میان انسان وطبیعت در رقص‌های ملی هند همه جابچشم میخورد و تأیید می‌شود. سرزمین هند با همه ثروتمندی و زیبائی ظاهریش غالباً باشکال حاصل می‌دهد. دهقانان درکاشتن آن بیش‌از اندازه حوصله بخرج میدهند. هنگامیکه‌باران نمی‌باردخورشید با اشعه‌بیرحم خود میلیونها شیار برروی زمین بوجود میآورد و روزگار دهقان بیچاره را تیره میسازد. بااین ترتیب میان او وطبیعت مبارزه‌ای درمیان هست. اوطبیعت را دوست دارد زیرا از آن استفاده‌میکند اما درعین حال روح‌زمانهای گذشته را با نشانه‌های شوم بلاها از قبیل خشکسالی،قحطی، سیل و طاعون‌که هنوز پابرجاست نمی‌تواند ازنظر دورندارد و اولین‌حالت‌های متضاد محبت وکین‌و ترس مرگبار را دراشکال دائمی وزنده حرکت و جنبش اعضاء وقامت خود ظاهر میسازد. وقتی ابرها می‌بارند قلب دهقان لبریز است . همه جا پر از آفتاب ورحمت خدا و آزادی است سرودهای شادی وجنب‌وجوش زندگی در روح اومی‌جوشد و وجودش‌را برقص برمی‌انگیزد سحری‌که همه جارا افسون کرده است حتی کودکان خردسال را درامان نمیدارد خدا فرشته رحمت را بسوی انسان گسیل داشته است‌اوهم‌حق شناسی خودرا از راه عبادتی‌که شکل هنر دارد یعنی رقص تقدیم خالق مـی‌کند. ازاینجا می‌فهمیم که چـرا انسان حرکات پرندگان و حیوانات وبرگ درختان‌ونباتات را در حالتهای موزون خود تقلید می‌کند. ساقها وبازورا مانند نوسان شاخه‌ها بجنبش در میآورد ، بدن را موج میدهد مثل خوشه‌گندم سررا خم می‌کند و باین ترتیب‌رقص‌های ملی هند بروشن‌ترین وجه ارتباط اساسی‌بین جنبش‌های محیط بیرون‌ازانسان وجنبش‌ها و وزن‌های درونی اورا نشان می‌دهد. از لحظه‌ای که صدای‌زنگ صبحگاهی معابدبگوش می‌رسد زندگی‌مردم بااعمال‌موزون آوردن‌آب، گرفتن

ۀازشیر، کوبیدن برنج، گرفتن‌شیر از گاوشروع‌می گردد.درحین‌بذرپاشیدن،
م زدن یاحرمن‌کوبیدن برای جارپای خودآواز می‌خوانند. این تظاهرات
می گاه بساده‌ترین‌شکل‌خود تنزل پیدا می‌کنداما درهرحال هرگز خصلت
می‌خودراکه برای رفع کسالتهای کار و اوج دادن‌انسان بیك لحظه عالیتر
اشد ازدست نمی‌دهد . رقصهای محلی هند نه تنهااستعدادهای فردی مردم
شکفته و آشکار می‌کند بلکه بسنت دستجمعی کار دهقانان زندگی وروح
یدان‌می‌بخشد. تفاوت‌درمحیط ومناظرومزایا،وزن‌های مختلف، ترکیب‌های
یقی محتلف لباسها ورقصهای بسبك مختلف بوجود آورده است .

بیان احساسات که در عهد باستان وقرون وسطی بپرستشگاه ها و
بد محدود می‌سد اکنون شیوه عام و سنت واحد ملی در سرتاسر کشور
دیده است که یك‌مقصد وهدف راطی‌می‌کند. انواع بسیاروسیع رقصهای ملی
را میتوان سه‌دسته تقسیم‌نمود

۱ـ رقصهای روستائی بمناسبتهای احتماعی‌ومذهبی.

۲- رقصهای قبیله‌ای‌که ازمعابدبومی سرچشمه گرفته‌اند ودرباره‌زندگی
فه سحرآمیزرا دربردارندکه صفت‌مشخصه آنهاست.

۳ـرقصهای‌توده‌ئی که درخانواده‌ها وگروه‌ها ارثی است وشکل‌حرفه‌ای
رد گرفته است. درجشنهای تولدـ نامردی ـ عروسی‌برگدارمی‌شود .

این رقصها عموماً بمنظور ستودن‌و بالابردن زندگی بوده است. بنابراین
أ نمی‌توان سربار آن‌باشد. متعلق بهمه مـردم است ویك‌زندگـی حیالی
ـ وعالیتررا منعکس‌مینماید . تمدن صنعتی حدید وضرورتهای‌زندگی‌بعضی
آنها را ازمیان برده استو بااینکه تأثیر دائمی این ضرورتها را بر هر
ـ وهمه چیز نمیتوان منکرشد.اینها اگر انگیره دقیق زندگی کنونی نباشد
چشمه هنر وخیال وروح میباشد. در این جا قصد ما این‌نیست‌که رقصهای
را برحسب تقسیم‌بندی گفته شده فوق‌بیان‌کنیم. پیش‌ازهـرچیراین رقصها
یده ضرورتهای طبیعی وکارمردمی‌بوده‌اندکه خودرا وقف وزن و آهنگ
ده‌اند وباید ازاین لحاظ مورد بررسی وتحقیق واقع‌شوند. دهقانان هنددر

سرودی‌که برای آنها حکم نمار را پیداکرده است می‌گویند زنگها بنوازش درآمده اند همه‌چیر در رقص وسرود است. همه‌چیر باوزن و آهنگ است . تا تونیر خودرا با آنها تطبیق دهی وهمه غمهایت را بدست فراموشی‌بسپاری.

رقص قومر در راجستان

درطول سالیان درازتلاش قهرمانانه‌ئی‌که گروه فئودال راحستان برای حفظ قصر ها وهمچنین‌اصول احلاقی حود نموده اند برای‌زندگی‌شرافتمندانه و آراد در اهالی احساس عمیقی ریشه‌گرفت .

افسانه های افتحارآمیرورمانتیك بوجود آمد. اعمال قهرمانان شحاع وشریف زن و مرد ستوده‌گردید .

و شرح آن با حس‌احترام بوسیله رامشگران پیر که داستانسرائی می کردند به نسلهای بعدی منتقل‌گردید مردم این دیار بااحساس وقار و عرت نفس نسبت برندگی عجین شده اند . و این احساس در حرکت اعضا و اندام آنها نیز منعکس‌گردیده است. آنها درلباس رقص گوهرهای پرارج‌فراوانی به‌گنحینه رمانتیك کشور افروده اند . درمیان رقصهای راحستان رقص قومر معروفتر ارهمه است .

درحشن نور (دیوالی) یا عید بهار دحتران بهترین لباس الوان خود را میپوشند ، بشقابهائی در دست‌میگیرند که برای معبد هدیه‌هائی در آنها نهاده اند و باین ترتیب آوازخوانان پیش میروند . سرودی که می خوانند حنین است .

ای عشق عریر من بسوی تو میآیم . روپوش از سر بر گرفته ام . شرماگیں اما سرشار از شادی هستم و همچنانکه رفته رفته آهنگ واصح و بلند میشود هدایای خودرا یك سو میگذارند . دایره وار حلقه میزنند و بـا دستهای افراشته وحرکات حالب بآهنگ میرقصند. بدنهای پرمنحنی آهسته‌ـ آهسته نیرومیگیرد تامپو بمرحله‌ئی میرسد که گوئی رقاصان وجود خود را فراموش‌کرده اند . قومر وهمچنین خیلی ازرقصهای دیگر راجستان اگرچه از مراسم مذهبی سرچشمه گرفته اند یکسره دنیائی وزمینی‌گردیده اند و با رشته هنری واحدی تمام روستاها را بهم متصل نموده اند .

ی‌درهیماکال پرادش

کال‌پرادش دردامنه سفلای‌سلسله جبال هیمالایا واقع شده است. در
شتهای وسیع پنجاب است . کوههای این منطقه ازجنگلهای کاج و
وحرم‌پوشیده شده . اهالی بابارهای سنگین بردوش از دامنه‌های
می‌آیند . قدم های آنان آهسته وسنگین است . بنابراین طبیعی
قص آنها آهسته سرودشان‌شل‌وکشیده و آهنگ موسیقیشان نرم‌و

اع آنها بیشتر بخاطر تفریح محض است و نه بخاطر مراسم
عیاد رسمی. لباس زنها با سرخوشی مطبوع انسانی جش وخش می
ات موزون و شیرین آنها با هماهنگی و تطابق دقیق انجام می
هیجان و شدت حرکات را باید در جشن دوشر دیدکه درآن ملك
رش لاکشمانا علیه شیطان میجنگند و این جنگ بشکل رقص و
ش گردیده است .
ص تیکه ئی هست‌که فرشتگان آسمان بشهادت طلبیده میشوند و
ی‌کاملا شکل آسمانی بخود میگیرد . خدایان سمبولیك با بندگان
ن درمیایند . زن و مرد بهم ملحق میشوند. بازوهارا بهم میدهند
ر میرنند و آنقدر جنب و جوش ازخود نشان میدهند تا اینکه‌همه
وی سبزه‌ها می افتند وزیرسقف بلند آسمان بخواب میروند.

کوتیکالی در کرالا

ستانهای وسیع وسردرهم‌کشیده سواحل جنوب هند وبخصوص‌استان
ا آرامش بی‌نظیر و عمیق آکنده کرده است ، در این سکوت و
دم صبورانه زحمت میکشند ورنج خودرا درروز سال نو در جشنی
ان میکنند . قایقهائی بزرگتر از آنچه درروزهای معمولی برای
بکاربرند آورده‌میشود. در این قسمت ازکشورسن مردها ازروی
نه های قایقرانی که بچشم دیده اند تعیین میشود در عید او نام
انان هدیه میدهند. همه لباس نومیپوشند زیرا همچنانکه زمین از

محصول تازه پوشیده میشود بدن نیز باید بالباسهای تازه پوشیده شود، دختران روستاها دسته جمعی حلقه ای از گل مخصوص را در دست میگیرنـد و این پیش درآمد رقص کیکوتیکالی است . رقاصان دورهم حلقه میزنند. با حرکات خاصی که نمونه حرکات برگ و نهال است باآهنگ ملودی های معروف خود بجنبش درمی‌آیند .

این رقص بارقص توده‌ئی کومی و رقص کولا تام خیلی شبیه است جز اینکه آخری با چوبدست است . رقاصان کیکوتیکالی با لطف موقر ومتین حرکت درختان نخل میرقصند . جنبش ظریف آنها انگیزه‌ئی کلاسیک دارد

رقص راس در مانیپور

ایالت مانیپور در شرق هندوستان اصولا با رقص همنام است . پیر و جوان وحتی خردسالان آنجا برقص عادت دارند مراسم برای زنها اجباری وبرای مردها اگرچه غالباً شرکت می‌کنند اختیاری است . وباین ترتیب رقص جزئی جدائی ناپذیر از زندگی اهالی مانیپور گردیده است .

رقص راس اصلا مشتق از رقص دیگری است که سابقاً در معابد اجرا میشد و آن تجلی عشق خدای کریشنا و معشوقه اش رادا بود . زیرا پرستش کریشنا ازراه رقص و سرود شکل رایج مذهب هندو بود . دراین منطقه سرود هائی که همراه رقص میخوانند برای هرخانواده کاملا مانوس است . این سرود ها بشش قسمت تقسیم می‌شوند:

۱ـ کریشنا درحال رقص ظاهر میشود.

۲ـ معشوقه او یعنی رادا درحال رقص ظاهرمیشود .

۳ـ کریشنا و رادا باهم میرقصند .

۴ـ یکی از آنها از ادامه رقص امتناع میورزد ودر نتیجه میان آنها کشمکش آغاز میشود .

۵ـ عاشق ومعشوق باهم آشتی می کنند و دوشیزگان دور آنها حلقه می‌زنند .

۶ـ رادا ودوشیزگان تسلیم‌بودن محض و ابدی خودرا به‌خدای کریشنا

ز میکنند .

دررقص راس بازی احساسات بانقطه‌های بحرانی‌فراق ووصال‌دردعشق‌را
ست درجه حساس میکند.

هما‌نطور که چشم اندازها و منـاظر زیبای طبیعی عکس خود را بر لباس
ان مانیپور برگردانده اند تماشای صحنه رقص قلبهارا بارؤیاهای دور و
آکنده مینماید . درمانیپور رقصهای دیگری نیز هست ـ رقص‌بهار که‌در
ن بدر تمام ماه اول بهار اجرا میشود .

رقص دیگری که درعید دوشرا اجرا میشود و تجلی روشنی است ازعشق
ل کریشنا ورادا. بازهم دریك‌رقص هنگامی که‌کریشنا میخواهدمعشوقه‌اش
ترك‌کند رادا اورا تهدید مینمایدکه اگر بسویش برنگردد خودراخواهد
ن . در رقص دیگری کریشنا با دوشیزگان ببازی درمیآید . وباز رقص
ی هست‌که بهمین ترتیب عاشق و معشوق نمایش میدهند . رقاصان یکی
برمیخیزند وبآهنگ موسیقی با حرارت فراوان تك تك یا جفت جفت
قصند.

میر

درآب وهواهای مختلف طبیعت و احساس به نسبتهای مختلف درهـم
خته است. شدت زمستانهای پربرف کشمیرمردم این دره زیبا را برآن
دارد که ماه‌ها بطور متراکم زندگی‌کنند . روشنائی ماه از آن جهت‌که
از جنس گرماست برای آنها لطف مخصوص دربردارد. هنگامیکه‌زمستان
مراه آن یخردگی قلبها رخت برمی بندد شبان و گوسفندانش با تپه ها
ید عهد میکنند . آب دریاچه ها سردی خودرا ازدست میدهد و دختران
ادی ازعید گفتگو میکنند . درختان میوه میدهند ودره‌کشمیر باگیلاس و
الو رنگین میشود .

در تخم هرگل سرودِ مرگ زمستان نوشته شده و همه این بدایع در
نتهای ظریف‌کشمیر منعکس میگردد.

برگ درخت چنار وسدر برروی‌ظروف برنجی نقش میشود . یاس‌وگل

سرخ برپارچه ها گلدوزی میشود .

رودهای اصلی و دریاچه‌های اطراف شهر بارار گالهائی میگردد کـه اهالی ازآب میگیرند . تغییر اریك فصل بفصل دیگر درچهره کشمیری‌منعکس می شود. اگر مردان در نواختن آهنگهای موسیقی اشتباهی بکنند دختران بآنها میحندند. صرب و آهنگ که‌زبان گویای احساسات است همه را بهم نردیك می کند .

سایه های شرم و دوری را ازمیان میبرد وبصورت انفحار آوارها که ار دل برمیخیزد آشکار میسارد . آنگاه رقص برمیحیرد وآواررا تکمیل‌میکند با هرحرکت‌نیروهاافرون میگردد. لحطه‌ئی میرسد که احتیاح بکمك‌یکدیگر دارند . باید دست ها را بهم حلقه رنند . آنگاه صحنه رقص بجنبش های دورحود وپرحرارت‌حفتها تبدیل میگردد گاه می‌نشینند ودراز میکشند وگاه برمیخیرند وبعقب وحلو خم میشوند . بآوار باهم گفتگو میکنند و اینقسمت مانند نوربرق که دشت تاریکی‌را روشن‌کنددرهمه نمایش درخشان است.منحنی های لرزان وپرحنب‌و حوش بدن آنها از شدت اشتیاق دربیخبری وبیخودی محض فرورفته است اما در درون آنها شعله‌ئی میسوزد که بیداروهشیار وبکار حود بیناست .

رقص پرادش

اگر رقص در حامعه‌های روستائی انعکاس فرهنگ آنهاست پس‌درمورد قبایل باید آنرا حون آنان دانست .

باقیمانده آن نژادهائی‌ارکشورکه درپس حنگلهای انبوه بزندگی‌ادامه میدادند هنگامی‌که در قرون وسطی بشهر ها روی آوردند با خود تمدنهائی را همراه آوردندکه درعصرما هنوز با خویشتن داری کامل مستقل و پا برحا مانده است . آنها ار این نقطه نظر آنطور که نامیده میشوند عقب مانـده نیستند . مردمی هستند با عقاید و روشهای خاص تمدن که جوابگوی زندگی ساده و آرام حود آنهاست ، زندگی آرامی‌که بر محور شکار وزراعت‌میگردد این‌قبایل که دور ار دیگران زیست میکنند درشکار مهارت فراوان دارنـد .

همچنانکه با پاهای حلد وورزیده حنگلی بی پایان را زیرپا میزنند رقص را با چابکی انجام میدهند و همانطورکه بدنهای خودرا در پاشیدن تخم ودرو-کردن خم میکنند پیچ وخم آنها دررقص با نواری‌که بکمر می بندند مشخص و متمایر است. کاروگذران آنان ارثی و ثابت است اشکال رقص آنها نیر در طول نسلها ثابت مانده است . اما تنها شکل رقص را نباید نگریست . اینحا شعله ای هست‌که در حکم نیروی ابدی زندگی در نژاد این قبایل است .

ار آنجاکه رن شریك مرد در تلاش زندگی اوست دررقص هم شریك حتمی او بحساب میآید . زنان باروها رابهم وصل‌کرده وبخط مستقیم مقابل مردان‌که حط دیگری‌را تشکیل میدهند میرقصند .سپس دریك مربع مستطیل بطرف یکدیگر حرکت میکنند .عقب وحلو میروند و بطور موزون بحنبش درمیآیند . حالت آنها کامل اسب و پس از حند لحطه حنسهای محالف قاطی میشوند و اسکال تاره ای درست میکنند . قبیله‌برای عبور از باتلاق چوب پا بکار میبرد نابراین در بعضی رقصها حوب پا بمیان میآید . حرکات غالب رقصهای قبیله ئی بهم شبیه است و بیر آن تصویر زندگی که منعکس کننده فعالیتهای رورمرهٔ آنهاست درهمه یکیست . رقصهای آنها مستقیماً با زندگی روزانه ووصع حامل ارتباط دارد. درهرفصل‌رقصهای‌مخصوصی را اجرامیکنند یکی‌ارآنها که فوق‌العاده حالب است بحاطرالهه باران است‌که پس از تخم-پاشی بقصد باران برگذار میشود و در تمام طول شب ادامه دارد .

رقص کوزه درگجرات

سنت های روستائی درگحرات خیلی ریشه دار و قوی است. حریانهای زندگی شهری پایتخت نتوانسته است درتصورات مردم درباره مرگ وزندگی و معما های سرنوشت وروح تغییری حاصل نماید . مردم با مزارع خود درهم آمیخته و یکرنگ شده اند . افسانه هائی که تحلی عشقهای‌کریشنا است که مقر خدائیش در این منطقه بوده است اساس تغییر ناپذیر سرود های بزمی بسیار شیرین‌گردیده و انگیزه های انسانی مردم را دائماً دستخوش قرارداده است . توجه آنها را برنگهای زنده طبیعت و تجارب غنی زندگی معمولی

معطوف کرده است . طرح های زیبای مناظر و مزارع خودرا با آئینه‌ها و پولکهای ریز و قشنگ برودری دوزی می کنند .

و همانطورکه عشق خدای کریشنا درذهن مردم این قسمت هندتصویر شده است طبیعتاً رقصهای رادا وکریشنا بایدموضوع جاری وساری آنجا باشد درگجراب آب کم است و بایں‌علت کوزه (گاربی) که زنها با آن از چاه آب می آورند ازلحاظ سنت مورد پرستش است . درجشن پاوراتری‌که نه ـ شب تمام برگذار میشود دختران رقص کوزه میکنند . کوزه را برنگهای با شکوه رمی نقاشی میکنند . درآن شمع میگذارند ودختران ده بایں‌ترتیب کوزه برسر از خانه‌ئی میگردند ودرهر خانه دور کوزه آن میرقصند . زنان مقیم خانه اولیں بیت یك آواز را میخوانند وباقی آنرا همه باهم تکرار می کنند . با لطف خاص دم میگیرند و درهر ضرب یك قدم بکنار میروند با حرکت کشیده بازوها به‌بالا وپائیں و پس وپیش خودرا موج میدهند کف می زنند .دررقص دیگری که‌رقاصان چوب‌بدست‌دارند غالباً مردها میرقصند. زنها با دامنهای مواج و پارچه‌های روی کمر بآنها ملحق می‌شوند و رقص را رنگیں می سازند .

رقص کولی هم بجای خود شایان ذکر است. گروهی اززنان باچوبهای بلند در دست حلقه وار برقص درمیآیند وبا هماهنگی و تطابق کامل کاری را تقلید می کنند. ظاهراً یك‌خیر خیالی اززمیں بهوا بلند میکنند.

آسام

دربارهٔ آسام سیاح چینی «هون تسانگ» درسال ۶۴۰ پس از میلا نوشت: « هوامعتدل وصاف است . مردم ساده ودرستکارند » و این اظهار نظ توصیف روشنی است از مردم انبوه این ناحیه که جمع درهم آمیخته ئی‌هستن از مغولها، آریا ها ونژاد های دیگر . مردم این دیار دردره ها و جنگلها نفوذ ناپذیر خود برنج‌کاری میکنند باغهای میوه و چایکاری بعمل میآورند معیشت خودرا از این طریق می گذرانند .

جریان اصلی فرهنگی‌این منطقه سرچشمه خودرا مدیون تخیلات بار

بایل میداند که مجرد از دیگران زندگی می‌کنند . بومیهاکه از زیر
حیوانات رسته اند برای خود افسانه‌هائی دارند. آواز ها و ترانه‌های
، صرفاً روستائی است الهام بخش است که بموجب آثار تمدنی آن ها
و قدرت خودرا از واقعیت زندگی اجتماعی حاصل نموده است .
بنابراین بدیهه سرائی درمیان این قبایل جنبه خلاقه مهم است رقص
عینتیا نمونه ای است ازرقصهای روستائی وتطبیق آهنگ وحرکت باکار
آن میان نقش دستها خیلی زیاد است . این خصوصیتها درقبایل دیگر
ده می‌شود.
درپاره‌ئی از آنها حرکات موزون در طول رقص فقط بخاطر فورمول
اآن خانه میسازند بعضی از این قبائل درنیزارها زندگی می‌کنند وار
که نی افرار اصلی کار وزندگی آنها است با آن خانه میسازند ازچاه
بکشند دررقص نیز آنرا بکار میبرند.شاید بهتر باشد بحرکتهاوحست
موزون آنها که در یك محیط مستطیل شکل و بدور خود انجام می
م آکروباسی داد تا رقص . این‌رقص مستطیلی در ابتدا بنظر ساده آید
گامی که رقاصها از خارج بداخل بریکپالی لی می‌کنند وآهنگ طبل
شود بعرنج ونامفهوم می‌گردد .
لی‌لی آنها بی‌نهایت هیجان انگیز شده وشکل خارق العاده ای بخود
: . بعضی از این قبایل مرز نشینند و بعلت خصلت شکارچی گری و
وئی که جبلی آنها است رقصشان نیز جنگجویانه و دارای معانی
مت .
آنها بعلت عقایدی‌که نسبت بآب و خاك و آتش دارند و این عناصر را
وح خداوند میدانند ازقبایل دیگر مشخصند و این عقاید بررقص آنها
، افکنده است. پیش‌از رقص بسربندها و جامه‌های زیبا ملبس میشوند .
نان بنقوش جنگی مزین است. دورگردن وپاها گردن‌بند و خلخالهای
وسنگی و بدستها بازوبندهای عاج برنجی می‌بندند و هفت قلم آرایش
ن .

معطوف کرده است . طرح های زیبای مناظر و مزارع خودرا با آئینه‌ها و پولکهای ریز و قشنگ برودری دوزی می کنند .

و همانطورکه عشق خدای کریشنا درذهن مردم این قسمت هندتصویر شده است طبیعتاً رقصهای رادا وکریشنا بایدموضوع جاری وساری آنجا باشد درگجرات آب کم است و باین‌علت کوزه (گاربی) که زنها با آن از چاه آب می آورند ازلحاظ سنت مورد پرستش است . درجشن پاوراتری‌که نه ـ شب تمام بر گذار میشود دختران رقص کوزه میکنند . کوزه را برنگهای با شکوه رمز نقاشی میکنند . درآن شمع میگذارند ودختران ده باین‌ترتیب کوزه برسر از خانه‌ئی میگردند ودرهر خانه دور کوزه آن میرقصند . زنان مقیم خانه اولین بیت یك آواز را میخوانند وباقی آنرا همه باهم تکرار می کنند . با لطف خاص دم میگیرند و درهر ضرب یك قدم بکنار میروند با حرکت کشیده بازوها به‌بالا وپائین و پس وپیش خودرا موج میدهندکف می زنند .دررقص دیگری که‌رقاصان چوب‌بدست‌دارند غالباً مردها میرقصند. زنها با دامنهای مواج و پارچه‌های روی کمر بآنها ملحق می‌شوند و رقص را رنگین می سازند .

رقص‌کولی هم بجای خود شایان ذکر است. گروهی اززنان باچوبهای بلند در دست حلقه وار برقص درمیآیند وبا هماهنگی و تطابق کامل کاری را تقلید می کنند. ظاهراً یك‌خیر خیالی اززمین بهوا بلند میکنند.

آسام

دربارهٔ آسام سیاح چینی «هون تسانــگ» درسال ۶۴۰ پس از میلاد نوشت: « هوامعتدل وصاف است . مردم ساده ودرستکارند » و این اظهار نظر توصیف روشنی است از مردم انبوه این ناحیه‌که جمع درهم آمیخته ئی‌هستند از مغولها، آریا ها ونژاد های دیگر . مردم این دیار دردره ها و جنگلهای نفوذ ناپذیر خود برنج‌کاری میکنند باغهای میوه و چایکاری بعمل میآورند و معیشت خودرا از این طریق می گذرانند .

جریان اصلی فرهنگی‌این منطقه سرچشمه خودرا مدیون تخیلات بارور

ردم قبایل میداند که مجرد از دیگران زندگی می‌کند . بومیها که از زیر
سلط حیوانات رسته اند برای خود افسانه‌هائی دارند. آواز ها و ترانه‌های
نها که صرفاً روستائی است الهام بخش است که بموجب آثار تمدنی آن ها
یبائی و قدرت خودرا از واقعیت زندگی احتماعی حاصل نموده است .
بنابراین بدیهه سرائی درمیان این قبایل جنبه خلاقه مهم است رقص
بیله جینتیا نمونه ای است ازرقصهای روستائی وتطبیق آهنگ وحرکت باکار
که در آن میان نقش دستها خیلی زیاد است . این خصوصیتها درقبایل دیگر
نیز دیده می‌شود.
درپاره‌ئی از آنها حرکات موزون در طول رقص فقط بخـاطر فورمول
ست باآن خانه میسازند بعضی از این قبائل درنیزارها زندگی می‌کنند واز
آنجا که نی افزار اصلی کار وزندگی آنها است با آن خانه میسازند ازچاه
آب میکشند دررقص نیز آنرا بکار میبرند.شاید بهتر باشد بحرکتهاوحست-
خیز موزون آنها که در یك محیط مستطیل شکل و بدور خود انجام می
شود نام آکروباسی داد تا رقص . این‌رقص مستطیلی در ابتدا بنظر ساده آید
ما هنگامی که رقاصها از خارج بداخل بریکپالی لی می‌کنند وآهنگ طبل
ند میشود بغرنج ونامفهوم می‌گردد .
لی‌لی آنها بی‌نهایت هیجان انگیز شده وشکل خارق العاده ای بخود
یگیرد . بعضی از این قبایل مرز نشینند و بعلت خصلت شکارچی گری و
جنگجوئی که جبلی آنها است رقصشان نیز جنگجویانه و دارای معانـی
شکار است .
آنها بعلت عقایدی‌که نسبت بآب و خاك و آتش دارند و این عناصر را
جسم روح خداوند میدانند ازقبایل دیگر مشخصند و این عقاید بررقص آنها
یرسایه افکنده است. پیش‌از رقص بسربندها و جامه‌های زیبا ملبس میشوند .
باسهاشان بنقوش جنگی مزین است. دور گردن وپاها گردن‌بند و خلخالهای
ناخی وسنگی و بدستها بازوبندهای عاج برنجی می‌بندند و هفت قلم آرایش
ی‌کنند .

شدت حرکات آنها ازمرز نظم و ترتیبی که خودآنرا وضع کرده‌اند بطور غیرقابل توصیفی میگذرد. نیزه‌های بلندی را بقصدآنکه بسوی دشمن نامرئی پرتاب نمایند بالای سرموج میدهند امابناگهان آنرا جلوپای خود میافکنند ومیگریزند و در این صحنه بیننده باهنری دراماتیك و اصیل روبرو میشودکه دارای صفات خالص‌هنری ونیروی خلاقه است. دررقص دیگر حرکات‌زنبورـ عسل وپروانه تقلید ومحسم شده است. ودریکی دیگر حرکات اسان راار روی الگوهای هندسی سیفی‌کاریها و مرارع تنظیم‌کرده‌اند. در قبیله‌ئی دیگر برای بچه‌ها رقص جنگ خروس ترتیب میدهندکه در شادی و سرور مطلق انجام میشود .

رقص کولی

اهالی ماهیگیر دراعاشه خودکاملا متکی بدریا هستند. درزندگی معنوی عادات و اطوار و همچنین در زندگی مادی خوراك و پوشاك بساکه مدیون روستاهای دورهستند. امادریا شکل دهنده حالات عمومی‌آنها است. حتی‌پاهای آنها و رنهای پنهانی امواج آب را منعکس میکند . در جشنهای سالانه آنها با رقصهای همگانــی بینظیر حودکــه سرشار از لطف و خوشی است شادی میکنند .

صیادان‌دردوردیف‌صف‌میکشند پاروهای بسیار کوحك دردست گرفته بتقلید راندن قایق حرکات موزون میکنند. به پس و پیش حرکت میکنند و تصویر دراماتیك حرکت قایق را روی آب محسم مینمایند . صیادان زن نیر بردیف میایستند. باروها رابهم‌وصل میکنند وبطرف مردان پیش‌میروند. گروه‌بندیهای مجزا تشکیل و رقص باهم شروع میشود . باحرکاتی‌که نشان دهنده لرزشهای سطح‌آب وشکستن امواج‌برساحل دریا، پاروزدن وعبور از صخره به صخره و همچنین انداختن تور برای‌گرفتن ماهی است قرهای خود را خالی میکنند. آنطورکه حدس‌زده میشود رقص صیادان بامطالعات طولانی وعمیق تهیه وتنظیم شده است .

رقص برای‌آنها دعائی است‌که درطول نسلها عشق بزندگی وتمام‌دردها

واضطرابات شب‌وانتظار رادردریا مجسم میکرده است. آنها در سرودی بهمین مناسبت دستها رابسوی آسمان بلندکرده ومیخوانند :

«درجستجوی نان‌ماصیادان عمق‌دریاها وسقف‌آسمان را لمس‌کرده ایم»

رقص بانگرا در پنجاب

وفور نعمت‌که نتیجه ازدیاد محصول در ایالت پنجاب است خمیر مایه شادیهای مردم‌آن دیار است.

زیرا سرزمین پنج‌رودخانه انبارغله هنداست و این را همه‌کس میداند. شعله‌های هستی بخش احساسات درجنب و جوش وکار و تفریح اهالی فروزان است. حتی غمهای‌آنها قهرمانانه‌است واین‌حالت به‌نوعی حساسیت خلاقه‌هنری منتج میشود که قادربایجاد فانتزیهای بزرگ است.

همچنانکه درطبیعت هرچیز بضد خود تبدیل‌میشود سختیهای‌کاروزندگی نیز آوازهای لطیف ورقصهای‌گرم وگیرنده را بوجود میآورد. در پنجاب فصل رقص باافشاندن‌گندم آغاز میگردد . هنگامیکه جوانان دهکده در شب مهتاب میان دشتهای باز دورهم جمع میشوند بپاسخ صدای دهل حلقه میزنند. لحظه بلحظه حلقه بزرگتر میگردد. دهل زن‌بند دهلرا بگردن‌آویخته بادوچوب در دست دروسط قرارمیگیردوگاه بگاه برای ایجادهیجان بیشتراز زدن‌میایستد. در طرفین دهل رهبران رقص قرار میگیرندکه مهارت بیشتری وآواز بهتری دارند .

آنها باحفظ فاصله بجلو میآیندگوش چپ را بادست میگیرند تاباگوش راست بهتر بشنوند. آنگاه‌آوازدهل‌به‌آهنگ بومی دیگری تغییر میپذیرد واین برای تنوع است. پس‌از آن رقاصان باحرکات تند وکف زنان تاب میخورند جوبدستها را بموج درمیآورند و فریادهائی سرمیدهندکه درحکم پیغنهاد ترک رقص است .

آثار و انعکاسات دیگر مردم پنجاب نیز نشانه نزدیکی آنها بیکدیگر است. لباس‌آنان شامل‌روسری روشن، زیرجامه‌دراز، نیم‌تنه سیاه یاآبی و البته

خلخال پا است که باسادگی روستائی مشخص میباشد . هنگامیکه خوشه‌های زرین گندم خرمن میشوند وانبار میگردند رقصهای دیگری آغاز میشود. همان شعله ساده‌اما فروزایی که دررقص بانگرا دیده‌میشود دررقص گیدا نیز که رقص زنان پنجاب‌است بچشم میخورد.سنت‌های کهن این‌مردم زنده دل که ازرقصهای باستانی مشتق شده بطور قاطع منعکس‌کننده و سمبل روح‌های گرم و آتشین آنها است .

همچنانکه لغات زبان پنجاب ازآنجهت‌که زبان بازارها ومزارع‌زبان شعرای قرون وسطی‌است پرمعنی وقوی است‌آوازهای زنان نیزحامل غنی‌ترین احساسات است .

«آه ای رقص گیدا دهکده‌ماراهم بقدم خود سرافرازکن». «آه از راهی که خیلی دور از دهکده ماست مگذر وبرو» باخواندن این جمله‌ها دختران داخل حلقه میشوند دامنهای زردوزی شده وجامه‌های اطلسی وزیورآلات ساده آنها راباشکوه جلوه میدهد. گامهای جذاب برودی تندترمیشود تااینکه دویا سه‌جفت ازرقاصان حلقه راشکافته بوسط بیایندآنها دستها راازهم ردکرده دور خودبرمحور پاها میچرخند ودر همان حال باکف زدن آهنگ رقص گیدا را همراهی میکنند ودرچنین شادی وسرور بی‌آلایش است‌که روح اصیل وحقیقی رقص رامیتوان جستجو نمود .

پایان

مکاتبهٔ منظوم : دکتر حریری و بدیع الزمان فروزانفر

نامه به بدیع الزمان

بدیعا ! چه دانای فحل و کلامی !   بدیع الزمان و منیع المکانی !

بگفتار و منطق ستوده کلامی ،   بلفظ و معانی لطیف البیانی !

ادیبی لبیبی ! حطیبی اریبی !   حه گویم که‌ای؟ هر چه هستی همانی!!!

من آنگه که درمحضرت یافتم ره ،   بدی نوز در عنفوان حوانی ،

شگفتا! که با آن حوانی، جه پیران   که‌آموختند ار بیانت معانی !!!

کجا حستی وحون بدست آوریدی   کلید علوم نو و باستانی ؟

لدنی است علمت اگر اکتسابی ؟   من آنرا ندانم! مگر خود بدانی !

اگر هست علم تو علم لدنی   بود بیگمان گفته ات آسمانی !

وگر اکتسابی ؟ که بود او ستادت   که‌آموحت حندان ترا نکته دانی؟

زهی اوستادا ! که پرورد حونیس   ادیبی که شد شهرت او حهانی !

بدیں فرو هوش غریریت ، زیبد   که خودرا زاستاد برتر نشانی !

بتشریح حکمت ، در آفاق دادی   کران تا کران، داد حکمت پرانی!

بدیع الزمان کهن را ندانم   من اندررسائل بغیر از تو ثانی !

بشعر دری ، کام مردم نمودی   سراسر چوشکر، بشیرین زبانی !

ربودی دل تازی و پارسی را   بگفتار تازی ، اگر پهلوانی !

سخن بی گمان درجهان نادرافتد   بچندین بدیعی و چندین روانی !

پدید آمد از گفتهٔ آبدارت   محیطی که وصفش بود بیکرانی !

کسی کو بدیع‌الزمان کرده نامت   روا بود ازیرا سزاوار آنی !

***

بدیع الزمانا ! فروزان فری تو   فروزانت بادا فرو جاودانی !

اگر کس مرا زاهل دانش شمارد   زروی کرم باشد و خوش گمانی!

من ازخرمن دانشت دانه چیدم !   من ارطالب گوهرستم ، تو کانی !

بهردم کحا درك فیض توکردم ،   مرا دانش آموختی رایگانی !

چه‌گویم زحود و جوانمردی تو؟   صفات کریم تو نبود نهانی !

درآن کنج حجره که بدگنج دانش   عیان بود آثار گسترده خوانی !

دریغا کز آن گنج دانش سپهرم
چهل سال کز محضرت دور ماندم ،
وگر باز گردم ، ز لطفی که داری
زخویشان و یاران خود، هرچه دیدم

براندو هدر شد مرا زندگانی !
چهل سال از عمر من گشت فانی !
مرا بی گمان از درخود نرانی !
همه ناکسی بود و نامهربانی !

***

مرا واژگون بخت رفته بخوابی
برمری برانگیزی ازخوابش آخر
اگر خواهم اوصاف تو برشمارم
یکی از هزاران بیارم شمردن
از این به بلفطیت نتوان ستودن .

که آن خواب را ویره باشد گرانی!
سپس مر مرا بر بدولت رسانی !
مرابیست مقدار این وصف خوانی!
همی آرم اقرار بر ناتوانی !
بدیع الزمانا ، بدیع الزمانی !

پاریس شهریور ماه ۱۳۴۶ **علی اصغر حریری**

پاسخ بدیع الزمان

حریری تو دارای طبع روانی
ز یاران دیرینت دوری گزیدی
همه از فراق تو گشتند غمگین
.ن از چند از هجرت اندوهناکم
.اسودی از کسب دانش دمی، نون
.راط ثانی شدی در پزشکی
.ن دانش آموختی از فرنگان
.کینی و نرمی از گفته هایت
، معانی بدینسان عجب نی
.ن بودی آنکه که دیدم ترامن
.سال یاد از وطن ناوریدی
ازتو اقبال شد روی گردان
، مرا با صفاتی و دانم
.است گویم. توچندان فضایل
، گر بشهرت بدیع الزمانم

سخنگوی دانا و شیرین زبانی
بر ایشان ببستی در شادمانی
چرا خواستی شان بغم برنشانی !
خوشم زآنکه عمرت نگردیده فانی
بعلم و بحکمت شهیر جهانی
همان در مقامه حریری ثانی
هم از لفظ تازی و از پهلوانی
پدید است پولادی و پرنیانی
که استادی اندربیان و معانی
وگر پیر گردی بچشم جوانی
حریری بیاو بیار آنچه دانی
به « اقبال » روی آورار میتوانی
که آن از کرم باشد و خوش گمانی
که بستی مرا ، خودسزاوار آنی
تو در شعر و حکمت بدیع الزمانی

۲۵ شهریور ۱۳۴۶ **بدیع الزمان فروزان فر**

سلب مصونیت از نمایندگان مجلس

و

رد اعتبارنامه های آنان

در

ادوار مختلف

پارلمان
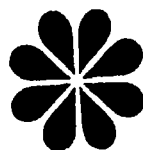
در ادوار بیست و دوگانه مجلس شورایملی مکرر اتفاق افتاده است که اعتبارنامه جمعی از نمایندگان رد شده و یا سلب مصونیت از آنها شده است وچون درسال جدیدمجله بخشی را به رویدادهای مجلس اختصاص داده ایم لذا دراین شماره اسامی کسانی که اعتبارنامه‌شان رد شده یا سلب مصونیت از آنها شده است برای مزید اطلاع آندسته از خوانندگان مجله که باین‌گونه مطالب علاقمند هستندچاپ می‌کنیم. (وحیدنیا)

دکتر محمد مصدق ـ (مصدق السلطنه) دردورهٔ اول از اصفهان انتخاب شد ولی بعلت کمی سن اعتبارنامهٔ ایشان رد شد.

احمد علی خان غفاری ـ (فخرالملك) در دورهٔ دوم از کاشان انتخاب شد ولی درمجلس قبل از تصویب اعتبارنامه استعفاکرد وبعد درتاریخ ۱۰ دلو ۱۲۸۸ جلسهٔ ۴۶ مورخ بیستم محرم ۱۳۲۸ اعتبارنامه ایشان ردشد.

عبدالحسین میرزا فرمانفرمائیان ـ دردورهٔ دوم ازاراك انتخاب شد ولی بعلت قبولی پست وزارت جنگ اعتبارنامهٔ ایشان رد شد .

شاهزاده سلیمان میرزا ـ دردورهٔ دوم از اراك انتخاب ولی وکالت ایشان ازاراك ردشد وبعداً درجلسهٔ ۲۳ مورخ چهارشنبهٔ هشتم ذیحجه ۱۳۲۷ از مجلس بجای مرحوم یحیی میرزا انتخاب شد .

حاج آقا شیرازی ـ دردورهٔ سوم ازتهران انتخاب شد ولی درجلسهٔ مورخ غرهٔ ربیع‌الاول ۱۳۳۳ اعتبارنامهٔ ایشان رد شد .

میرزا عیسی خان ـ در دورهٔ سوم از ساوه انتخاب ولی اعتبار نامهٔ ایشان رد شد .

میرزا حسینخان دادگر ـ (عدل‌الملك) دردورهٔ چهارم از شهسوار انتخاب شد ولی در جلسهٔ ۴ دورهٔ ۴ مورخ ۵ اسد ۱۳۰۰ اعتبارنامهٔ ایشان رد شد ومجدداً دورهٔ هفتم از تهران انتخاب شدودر جلسهٔ ۴ دورهٔ ۱۰ مورخ ۲۴ خرداد ۱۳۱۴ اعتبارنامه ایشان رد شد .

سلطان محمد خان عامری ـ دورهٔ چهارم از نائین انتخاب شد ولی در جلسهٔ ۴ مورخ ۵ اسد ۱۳۰۰ شمسی اعتبار نامهٔ ایشان رد شد .

علی دشتی ـ دورهٔ پنجم ازساوه انتخاب شد ولی درجلسهٔ ۲۴دورهٔ پنجم مورخ ۱۲ جوزا ۱۳۰۳ اعتبار نامهٔ ایشان رد شد .

میرزا احمد نراقی ـ ازکاشان دورهٔ پنجم انتخاب شد ولی درجلسهٔ ۳۵ دورهٔ پنجم مورخ ۱۷ سرطان ۱۳۰۳ اعتبارنامهٔ ایشان رد شد .

سیف ناصر ـ دورهٔ پنجم از اردبیل انتخاب شد ولی در جلسهٔ ۵۴ مورخ ۱۲ سنبله ۱۳۰۳ اعتبار نامهٔ ایشان رد شد .

میرزا ابراهیم خان سهراب زاده - (مدبر الملک) در دورهٔ ششم ازمراغه انتخاب شد ولی در جلسهٔسوم ۲۰مرداد۱۳۰۵ اعتبار نامهٔ ایشان رد شد و نفر دوم را مجلس بجای ایشان تعیین کرد ،

ابوالقاسم خان رجالی - دورهٔ ششم از خوی انتخاب شد ولی در جلسهٔ ۶۵ مورخ یکشنبه ۳۰ بهمن ۱۳۰۵ اعتبارنامهٔ ایشان رد شد .

مصطفی کاظمی - دورهٔ ششم ار سیرجان انتخاب شد ولی در جلسهٔ ۸۸ دورهٔ ششم مورخ یکشنبه ۲۷ فروردین ۱۳۰۶ اعتبارنامهٔ ایشان رد شد .

میرزا اسمعیل خان قشقائی - (صولت‌الدوله) دورهٔ هشتم ازجهرم انتخاب شد ولی در جلسهٔ ۱۰۲ سه شنبه ۸ شهریور ۱۳۱۱ ار ایشان سلب مصونیت شد .

محمد ناصرقشقائی- دورهٔ هشتم از آباده انتخاب شد ولی درجلسهٔ ۱۰۲ سه شنبه ۸ شهریور ار ایشان سلب مصونیت شد .

حاج سیدحبیب الله امین (امین‌التجار)- دردورهٔ نهم‌ازاصفهان انتخاب شد ولی درجلسهٔ ۱۵ همین دوره مورخ یکشنبه ۳۱ اردیبهشت۱۳۱۲ از ایشان سلب مصونیت شد .

محمد تقی خان اسعد بختیاری (امیر جنگ) - دورهٔ نهم از دزفول انتخاب شد ولی در جلسهٔ ۵۳ مورخ یکشنبه ۱۹ آذر ۱۳۱۲ از ایشان سلب مصونیت شد.

میرزا ابراهیم‌خان‌قوام شیرازی- دورهٔ نهم از فهرج بلوچستان انتخاب شد ولی در جلسهٔ ۵۳ مورخ یکشنبه ۱۹ آذر ۱۳۱۲ از ایشان سلب مصونیت شد.

امیرحسین ایلخان ظفر بختیار - دورهٔ نهم از نجف آباد انتخاب شد ولی درجلسهٔ ۵۳ مورخ یکشنبه ۱۹ آذر ۱۳۱۲ از ایشان سلب مصونیت شد .

عبدالحسین خان تیمورتاش - (سردار معظم) دورهٔ نهم از نیشابور انتخاب شد ولی درجلسهٔ سوم مورخ ۲۶ فروردین ۱۳۱۲ اعتبارنامهٔ

ایشان رد شد .

سید علی رضا احتشام زاده گنج بخش ـ دورهٔ دهم از ساو انتخاب شد ولی درجلسهٔ ۵۵ مورخ یکشنبه ۱۳ اردیبهشت ۱۳۱۵ از ایشا سلب مصونیت شد .

حاج آقا اسمعیل عراقی ـ دورهٔ یازدهم از اراك انتخاب شدولی درجلسهٔ ۳۰ مورخ پنجشنبه ۱۹ اسفند ۱۳۱۶ از ایشان سلب مصونیت شد و بعد هم فوت شد.

ابوالقاسم اعتصام زاده ـ دورهٔ یازدهم از بجنورد انتخاب شدولی درجلسهٔ ۵۱ مورخ یکشنبه ۱۶ مرداد ۱۳۱۷ از ایشان سلب‌مصونیت شد.

حاج آقارضا رفیع (قائم مقام‌الملك) ـ دورهٔ ۱۲ ازبندرپهلوی انتخاب شد ولی درجلسهٔ ۳۸ دورهٔ ۱۲ مورخ یکشنبه ۲۲ اردیبهشت ۱۳۱۹ از ایشان سلب مصونیت شده ودر حلسهٔ ۱۲۶ مورح ۲۷ مهر ۱۳۲۰ برائت ایشان اعلام و مشغول کارشد .

علی وکیلی ـ دورهٔ دوازدهم از تهران انتخاب شد ولی در حلسهٔ ۲۵ مورخ سه شنبه ۲۱ اسفند ۱۳۱۸ از ایشان سلب مصونیت شد ودر حلسهٔ ۱۱۹ دورهٔ ۱۲ مورخ یکشنبه ۶ مهرماه ۱۳۲۰ موصوع تبرئه ایشان اعلام و مشغول کار شد .

خوئی ـ دورهٔ چهارده از تبریز انتخاب شد ولی در حلسهٔ ۴۲ مورخ دوشنبه ۱۲ تیرماه ۱۳۲۳ اعتبارنامهٔ ایشان رد شد .

حبیب‌الله دری ـ دورهٔ ۱۴ از درجز انتخاب شد ولی درحلسهٔ ۹ مورح یکشنبه ۶ فروردین ۱۳۲۳ اعتبار نامهٔ ایشان رد شد .

سید جعفر پیشه وری ـ دورهٔ ۱۴ از تبریز انتخاب شد ولی در حلسهٔ ۴۵ مورخ پنجشنبه ۲۲ تیرماه ۱۳۲۳ اعتبار نامهٔ ایشان ردشد .

یونس آقا وهاب زاده ـ دوره پانزدهم ازمشهد انتخاب شد ولی اعتبارنامهٔ ایشان تا آخر دوره تصویب نشد .

مراد اریه ـ دورهٔ پانزدهم از اقلیت کلیمیان انتخاب شد ولـی اعتبارنامهٔ ایشان تا آخر دوره تصویب نشد .

حسن ارسنجانی ـ دورهٔ پانزدهم از لاهیجان انتخاب شد ولی در جلسهٔ ۲۷ مورخ سه شنبه ۱۲ آبان ماه ۱۳۲۶ اعتبارنامهٔ ایشان رد شد.

بهاءالدین کهبد ـ دورهٔ پانزدهم از کردان انتخاب شد ولی در جلسهٔ مورخ پنجشنبه ۲۹ مرداد ۱۳۲۶ اعتبار نامهٔ ایشان رد شد اما مجدداً درهمین دوره ازشهریار وساوجبلاغ انتخاب و درجلسهٔ ۵۱ مورخ ۱۳ اسفند ۱۳۲۶ اعتبارنامه اش تصویب شد .

منوچهر ایرانی ـ دورهٔ هیجدهم ازلار انتخاب شد ولی درجلسهٔ ۹۴ مورخ پنجشنبه ۲۸ بهمن ۱۳۳۳ اعتبارنامهٔ ایشان رد شد.

دکتر ابریشمیـ دورهٔ بیستویکم از تربت حیدریه انتخاب شد ولی در جلسهٔ ۲۰ مورخ ۵ دی ۱۳۴۶ اعتبارنامه ایشان رد شد .

محمدباقر بیات ـ دورهٔ بیستو دوم از تهران بنمایندگی انتخاب شد و در جلسهٔ ۹۱ مورخ ۱۷ آذر ۱۳۴۷ از ایشان سلب مصونیت شد .

دکتر شهریار نقوی

انجمن تاریخ افغانستان

قلمرو زبان و ادبیات فارسی از دیرزمان بسیار وسیع بوده و امروز هم آن به حدود و ثغور مملکتی محدود و محصور نیست . مخصوصاً در کشورهائیکه با ایران همجوار و همسایه هستند و در میراث فرهنگی و ادبی آن سهیم وشریکند فارسی هنوز هم دارای مقام شامخی میباشد وحرور بانهای تکلمی و ادبی بشمار میرود و ادبیات گرانمایه آن شیفتگان فراوانی دارد .

افغانستان بعلت هم سرگذشت بودن با ایران ازدیرباز فارسی زبان بوده وتعداد زیادی ازمشاهیر ادبی و ناموران علم وادب و عرفان که آثارخویش را بفارسی بیادگار گذاشته‌اند درآن نواحی بسرمیبرده‌اند وامروز نیز فارسی در آن مملکت عرومقام خاصی دارد و زبان تکلمی بیش از نصف جمعیت مردم آن‌مملکت‌است ویکی اردوزبان رسمی کشور محسوب‌میگردد وموردعلاقه شدید دولت و ملت میباشد .

زبان‌فارسی درافغانستان زبان «دری» نامیده میشود وبهمین اسم درکلیه مدارج‌تحصیلی ومراکزعلمی کشور تدریس میگردد . گویندگان زیادی‌به‌زبان دری‌شعر می‌سرایند ونویسندگان متعددی‌آثار ذیقیمتی‌بآن زبان ازخود بجای میگذارند . دیوانهای فارسیگویان معاصر و تألیفات پرارزش فضلای امروزی در تعداد زیادی هرسال بچاپ میرسد وخدمات ارزنده آن بفارسی مورد توجه

محافل و مجامع علمی درجهان قرار میگیرد .

توأم با کوششهای افراد فاضل و مؤسسات علمی مانند دانشگاه کابل که در راه حفظ و معرفی آثار علمی و ادبی و عرفانی گذشتگان و معاصرین که غالباً بفارسی نگاشته شده بعمل می‌آید از طرف دولت نیز بعضی از انجمنها جهت نیل بهمین هدف تشکیل شده وخدمات ذیقیمتی بدین وسیله نسبت بفارسی انجام میگیرد . یکی از این انجمن‌ها انجمن تاریخ افغانستان (کابل) است که تا کنون درپرتوحمایت ومساعدت دولت و بسرپرستی وزارت کلتور خدمات بسیار شایانی بفارسی انجام داده است . در سطور زیر از این انجمن معرفی مختصری بعمل می‌آید .

انجمن تاریخ وابسته به وزارت اطلاعات و کلتور افغانستان بعلت خدمات گرانمایه‌ایکه در رشته تاریخ و فرهنگ و ضمناً بفارسی انجام داده در جوامع علمی جهان معروفیت بسزائی دارد و از مهمترین مؤسسات علمی و فرهنگی افغانستان بشمار میرود . نظر به‌خدمات ارزنده انجمن مزبور که در ظرف مدت ۲۸ ساله حیاتش به علم و دانش و بویژه در رشته تاریخ انجام داده بااستفاده ازنوشتهٔ مندرج درشمارهٔ مسلسل۲۷۷ مجلهٔ وزین‌آریانا بمعرفی آن مبادرت میورزیم :

در سال ۱۳۱۰ شمسی بمنظورمتمرکزساختن امورتاریخی وادبی مملکت افغانستان انجمنی بنام « انجمن ادبی در کابل » که ریاست آن را محمدانور بسمل بعهده داشت تأسیس یافت . مجله ماهیانه‌ای نیز بنام «کابل» جهت نشر مطالب علمی ، و تاریخی از طرف آن انجمن بمدیریت مرحوم سرور گویا منتشر گردید . از ابتدای انتشار مجله کابل اغلب دانشمندان معروف آن کشور ازجمله سرور گویا، احمد علی‌کهزاد ، عبدالله افغان نویس ، عبدالحی حبیبی ، عبدالرحمن پژواك ، خلیل‌الله خلیلی و امثال آنها تشریك مساعی نمودند و مقالات تحقیقی آنان مخصوصاً پیرامون تاریخ افغانستان و کشورهای همجوار توسط مجله فوق که بدو زبان دری (فارسی) وپشتو تهیه میشد بچاپ رسید .

انجمن ادبی در تـرویج بسبك جدید تاریخ نویسی در کشور مجاهـدت نمود ودر ترجمه آثار ذیقیمت خارجیان درزمینه تاریخ بفارسی وپشتو کوشید. هیئتهای باستانشناسی فرانسه بتشویق همین انجمن بکشف آثار پرارزش کهن توفیق یافتند و کتابهای متعددی به انگلیسی و فرانسه و ایتالیائی نوشته شد .

در سال ۱۳۱۶ ش اکادمی پشتو (پشتوتومنه) درکابـل تشکیل و انجمن ادبی مذکور ضمیمه آن گردید و مجله مخصـوص زبان پشتو محسوب گشت ، پنج سال بعد در سال ۱۳۲۱ ش انجمن تاریخ وجود مستقلی یافت و بریاست احمد علی کهزاد به فعالیت علمی پرداخت . از طرف همین انجمن نوتأسیس مجله ماهیانه‌ای بنام «آریانا» شروع به نشر گردید و از بدو تأسیس تاکنون درآن مقالات پرارزشی پیرامون تاریخ افغانستان و تاریخ زبان و جغـرافیای تاریخی آن و احوال مشاهیر ورجال سیاسی و علمی و شاعران ونویسندگان و صنایع مستظرفه و مسکوکات و باستانشناسی وکتابشناسی و فولکلور مملکت افغانستان انتشاریافته و مورد استفاده کلیه علاقمندان درجهان قرار گرفته است.

درسال ۱۹۴۶ میلادی علاوه برمجله آریانا برای استفاده عموم دانشمندان خارجی که علاقمندبتاریخ وفرهنگ افغانستان میباشند مجله دیگری سه ماه یکبار بربانهای انگلیسی و فرانسه بنام «افغانستان» از طرف انجمن تـاریخ منتشر گردید مقالات علمی بقلم فضلای مملکت و نگارندگان خارجی در این مجله بطبع میرسید و از حیث محتویـات سودمندیکه در آن بچشم میخـورد مجله افغانستان از مجلات بسیار گـرانقیمتی محسوب میگردید . مدیر فعلی آن محمد کاظم آهنگ است که سه سال است در این سمت انجام وظیفه مینماید .

انجمن تاریخ چنانکه قبلا اشاره شد بریاست احمد علی کهزاد تأسیس گردید و دانشمند مزبور تا سال ۱۳۴۰ ش در این سمت بـاقی ماند . از سال ۱۳۴۰ الی ۱۳۴۵ ش دکتر ضیائی مدیر سابق موزه کابل ریاست انجمن را بعهده داشت و سپس در سال ۱۳۴۵ عبدالحی حبیبی رئیس سابق دانشکده ادبیات بعنوان رئیس انجمن انتخاب گشته و هنوز هم ایشان بـا همین سمت انجام وظیفه مینماید .

اساسنامهٔ انجمن تاریخ

اساسنامه انحمن‌تاریخ افغانستان‌درسال۱۳۳۷ش ازطرف وزارت معارف کشورتدوین‌گردید و مطابق تصویبنامه شماره ۱۸/۳۲۲ مورخ حمل ۱۳۳۷ بتصویب محلس ووراء رسید . متن اساسنامه که شامل ۱۱ ماده میباشد مطابق ریر است :

ماده یکم ـ انحمن تاریخ افغانستان بحیث یك مؤسسه تتبعات تاریخی شناخته میشود .

مـاده دوم ـ مرکز انحمن تـاریخ افغانستان شهر کابل است و هـر وقتیکه زمینه و وسائل فراهم شود میتواند در سایر نقاط افغانستان هم شعباتی داشته باشد .

ماده سوم ـ مرام انحمن تاریخ تحقیق وتتبع درانکشاف مسائل تاریحی وثقافتی وهنری به قرار ذیل است ·

الف : ـ تتبع و تحقیق برای انکشاف مسائل تاریخی به مفهوم عـام در زمینه‌های باستان شناسی و هنری ، ادبی حغرافیائی وفرهنگی وغیره .

ح : ـ حمع آوری و انتشار اسناد وثـایق ، مدارك و متون خطـی و غیر حطی راجع بتمام دوره های تاریخ افغانستان .

د :ـ گرد آوری شرح حال ، سوانح وکارنامه‌های رجال .

ه : ـ تحقیق درفولکلور وحمع‌آوری معلومات مربوط به رسم ورواج وافسانه‌ها وداستانها وادبیات عامیانه .

و : ـ ایجاد روابط با مؤسسات فرهنگی و مراکز علمی .

ز : ـ انتشار نتایج تحقیقات و تتبعات بصورت نشریه هـائی از قبیل محله آریانا و محله افغانستان وکتب ورسایل‌وغیره .

ماده چهارم ـ انجمن تاریخ دارای افراد ریر است :

الف : اعضای‌انتصابی‌وافتخاری .

ب : شورای انجمن

ماده پنجم ـ تعداد اعضای انتصابی انجمن تاریخ (. . . . نفر) و تعداد اعضای افتخاری محدود نیست . اعضای انتصابی وافتخاری انجمن از طرف شورای انجمن تعیین میشوند .

ماده ششم ـ شورای انجمن تاریخ مرکب از اشخاص ذیصلاحیت ذیل میباشد .

۱ ـ وزیر معارف ۲ ـ وزیر اطلاعات وکلتور ۳ ـ معین تدریس معارف ۴ ـ رئیس پوهنتون ۵ رئیس انجمن تاریخ

۶ـ دو نفر ازاعضای افتخاری انجمن .

بقیه مواد مربوط اند بوظایف شورای انجمن وصلاحیت اعضای آن وغیره .

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

کمند جان

آن نقش دل پذیر که یادش بخیر باد
بیگانه کرد از همه عالم دل مرا
افسون مهر خواند به ظلمتکدهٔ حیات
تسخیر کرد یکسره آب و گل مرا
پیمانهٔ خیال من از بادهٔ غمش
لبریز گشت و سوخت همه حاصل مرا
با آنکه دید مشکل جانم فراق اوست
آسان گرفت این غم بس مشکل مرا
پیداست از نوای غم انگیز من که یار
عمری به خون نشانده دل بسمل مرا
آوخ که نیست دام نگاهی براه من
تازان کمند زلف رهاند دل مرا
بی بی کمند زلف دگر کی کشد دلم
تنها کمند اوست ، بجان متصل مرا

داستان حیرتزای

« یکرو ز ره دجله منزل بمدائن کن»
«وزدیده دوم دجله برخاك مدائن ران»

خاقانی

ایوان مداین و شاعر عرب

درمیان ایرانیان با سواد شاید کسی پیدا نشود که قصیدهٔ بسیار معروف خاقانی‌رادربارهٔ ایوان‌مداین‌نشناسد وبلکه‌چند بیتی ازآنرااز بر نداند. ایوان مداین ازخاك ایران امروز چند فرسنگی بیشتر بدور نیفتاده است ولی چون در سر راه نیست مانند تخت سلیمان (پرسپولیس) زیارتگاه گروه آیندگان و روندگان ومسافرین وسیاحان خودمانی وبیگانه نگردیده است. راقم این سطور درست ۵۵ سال پیش ازاین درموقعی‌که ازآسمان سنگ فتنه میباریدازنعمت وافتخار زیارت آن برخوردار شدم وهنوز لرزش عجیبی که از مشاهدهٔ آن کاخ باعظمت و سطوت بر سرتاسر وجودم مسلط گردید فراموشم‌نشده‌است براستی که «آئینه عبرت» است بزبان بی زبانی با دل وجان سخنانی‌میراند که حقایق حکمتی بسیار ژرف درآن نهفته است وعنان خاطررا گرفته‌بجاهای دور و اسرارآمیزی میکشاندکه زبانی مانند زبان خیام شاید ازعهدهٔ وصف آن برآید.

دراینجا مقصود ما بیان مطلب دیگری است .

اخیراً در روزنامهٔ «پارس» منطبعه شیراز درضمن سلسله مقالات سیار اندنی و دلپسند و آموزنده‌ای که بقلم دانشمند معظم آقای استاد حبیب‌الله ـخت درتحت عنوان «شصت وپنج سال سیاحت دربازداشتگاه انگلیس» بچاپ ـسد درشمارهٔ روز دوم‌آذر امسال (۱۳۴۹ ش) شرحی دیدم‌که برای من‌از ، خبری حبر کاملا تازگی داشت وبا نهایت لذت آمیخته به تعجب‌خواندم‌و ـث میخواهم شرح‌اجمالی‌آنرا برای خوانندگان‌مجلهٔ «وحید» حکایت‌نمایم.

درمقالهٔ نامبرده سخن ازقصیدهٔ بسیار غرا وفخیمی رفته است‌که پیش‌از ـدوسی وسیصد سالی قبل ازخاقانی (۱) یك شاعر بزرگ عرب بزبان عربی ـبارهٔ ایوان مداین ساخته است وهنوز باقی است وآقای نوبخت‌که در زبان ـدبیات عرب دست بلندی دارند دربارهٔ آن اظهار نظر فرموده‌اندکه **«صد ـ بهتر از قصیدهٔ خاقانی است»** و در وصف آن اورده‌اندکه گویندهٔ ـن قصیده‌که یك عرب طائی خالص (از قبیلهٔ حاتم طائی مشهور) بوده است آن قصیده «ایرانیان را آنچنان ستوده است‌که هیچ ایرانی وطن پرست با ـرتی باین خوبی نتوانسته است وشاید هم هیچگاه نتواند » .

سپس دراظهار تأسف و تحیر نوشته‌اند. «جای حیرت است که ابیاتی به ـن شیوایی و حساسی تاکنون بفارسی ترجمه نشده است وادبای ما ازآن بی ـر مانده‌اند یا خبر داشته‌اند وازعهدهٔ ترجمه بر نیامده‌اند زیرا این قصیده ، من بیش ازپنجاه وپنج‌بیت ازآنرا ندیده‌ام نظیر ابیات پیش ازاسلام‌محتوی ـات عربی بدوی قحطانی خالص است و ترجمه کردنش کاری آسان نیست ـصوص‌که شاعر عرب جهان مدنیت را با لغات‌عربی بی‌غش وباکلماتی‌وحشی بیابانی وصف کرده و تعبیراتی دارد که با زبان فارسی بهیچ روی سازگار ـست . » .

---

۱ ــ یعنی دراواسط قرن سوم هجری قمری‌که **بیشتر ازهزار سال** ـآن میگذرد .

آنگاه حضرت آقای نوبخت باختصار بترجمهٔ حال شاعر پرداخته‌اندو ازین پس آنچه بیاید بقلم ایشان است وحقیر جز افتخار نقل فرمایشات ایشان سهمی دراین مقاله ندارم (١)

نام این شاعر بسیار معروف عرب بحتری طائی است که بخت بد وی را معاصر متوکل خلیفهٔ عباسی ساخته بود وبسال دویست و پنجاه هجری این قصیده را دربارهٔ ایوان مداین (کاخ نهربر) که هنوز پاك ویران نبوده است ساخته واین ابیات را چنان گرم ودلچسب وحواستنی سروده است که گوئی یك نفرایرانی ملی‌بسیارمتعصب بشرح مصائبی‌پرداخته که‌براین کاخ واین‌ایوان و این دربار واین سرزمین رفته است . بحتری با ابیات خود میگرید وزاری میکند ومجسمه‌ها ونقش ونگارهائی راکه بر در ودیوار این قصر بوده است‌به شما نشان میدهد و در روزی‌که شاهنشاه ساسانی بار عام داده است شما راببا خود بآن کاخ وآن ازدحام میرساند وبچیرهائی آگاه میکندکه تاکنون‌ندیده وشنیده‌اید .

آنگاه حضرت آقای نوبحت بترحمهٔ حال بحتری پرداخته‌وفرموده‌اند که «بیوگرافی این شاعر حوانمرد را خیلی مختصر یاد میکنم تا بسیاری از حقایق تاریحی را پیش حشم خود محسوس ومحسم ببینید و بر روان پاك این شاعر پاکیزه حان ازخداوند بی‌همتا حرای خیر وآمرزش بحواهید .» .

قبل ازآنکه بنقل ترحمهٔ حال بحتری بقلم حضرت آقای نوبخت برسم همینقدر مطلب را حلاصه نموده میگویم‌که این شاعر هم رویهمرفته ازآن‌زمره شاعرانی بوده است‌که روزگارباآنها سازگارنبوده وبرسم شکوه‌همیشه گفته‌اند و بازهم میگویند :

---

١ ـ آقای استاد نوبخت در روزنامهٔ «پارس» نقل مقالهٔ خود را ممنوع نفرموده‌اند و من با احازهٔ ضمنی ایشان بنقل آن پرداختم و اگر احیاناً پا را ازحق خود درازتر گذاشته‌ام پوزش میطلبم وامیدوارم‌که روزنامهٔ «پارس» هم این لطف را از ارادتمند مضایقه نفرماید . (م.ج)

ابلهان را همه شربت ز گلاب وقند است

قوت دانا همه از خون جگر می‌بینم

***

بزرگان را فلك محتاج حردان میکند ورنه

چرا باید گشودن کف به پیش قطره دریارا

و مینالندکه «تا آبرونمیرودم نان نمیرسد» .

اکنون میپردازیم بشرح‌حال بحتری بقلم آقای نوبحت(باقدری تلخیص):

« نژاد بحتری همتای حاتم طائی یعنی ازدودمان طی است که نامی‌ترین
لوایف عرب وعرب خالص و ازنژاد قحطان میباشد . تولد بحتری به سال
۲۰۶ هجری قمری (یعنی ۱۲۳ سال قبل ازوفات رودکی حودمان) در یکی
ازآبادیهای واقع درحوالی شهر حلب بود بنام باقد . وی سه تن ازایرانیان
نیم‌آن سرزمین‌که درزبان عرب‌تسلط‌کامل داشتند وبتکامل زبان عربی‌شرکت
ثر داشتندکسب علم وفضیلت کرد امـا سخت بینوا بود و بسختی روزگـار
گذرانید حاصه زمانی‌که درشهر حلب عاشق دختری هم شد که در خانوادهٔ
رگی بود .

آنروزها شاعر نامی عرب ابوتمام بودکه نشیمن او شهر حمص بود و
کس شعر میگفت ناچاربود شعرخود را پیش‌او ببرد تا اوچه‌گوید. بحتری
دفترشعر خود را پیش ابوتمام برد . وی بشنیدن ابیات بحتری باو گفت‌تو
مه شعرا برتری وبیدرنگ‌بدارندگان وبزرگان شهراو نوشت‌که اورایاری
د . آنها بنا بتوصیهٔ ابوتمام چهار هزار درم (هردرمی معادل یك ریال)
ی او مقرری ، مقرر داشتند . بحتری خود درین باره گفته‌است‌که ابوتمام
بزرگی است وشعر مراکه شنید گفت طبع توباین خوبی است‌چراچنین
سروپا وبا قبا وکلاهی پاره ورسوا بسرمیبری . گفتم چکنم ، ازتهیدستی
. پس ابوتمام بمردم شهر معره نوشت‌که این جوان را یاری کنید وبه
پاره وقبای مندرس او ننگرید .

اما مردم آنجا بی انصافی‌کردند وهمان مقرری ناچیز را که ابوتمام
ن کرده بود پس ازچند ماهی بریدند وبحتری با حال بینوائی ناچار به

بغداد رفت وبدربار خلیفه راه یافت وبا مدیحه سرائی صلتی یافت وقریحهٔ او تا آنجا رسیدکه او را با استادش ابوتمام دریك ردیف قرار دادند.

خلیفهٔ عباسی درآن موقع متوکل‌بود وعادت داشت هرشاعری یاندیمی راکه می‌پذیرفت نخست نامش را میپرسید و اگر مثلا علی یا ابوالحسن نام داشت او را با زجر و آزار از دربار خود بیرون میکرد و داستان سربازی معروف است‌که بامر خلیفه او را تازیانه میزدند ودر تواریخ مسطور است و بنا بود صد تازیانه باو برنند ولی چون خلیفه را به حسین قسم داد خلیفه‌امر کرد بجای صد تازیانه هزار تازیانه بزنند زیراکه اورا بحضرت امام حسین سوگند داده بود بهمین ملاحظه بحتری‌که ابوالحسن کنیت داشت برای‌آنکه بتواند زندگانی حود را اداره کند وناچار بود بدربارخلفا راه بیابد نام حود را تغییرداد وخویشتن را ولید ابو عباده بحتری نامید.

روزی ازبحتری پرسیدند آیا درشعر تو برتری یا ابوتمام. گفت «این حرف را بزنید، ابوتمام استاد است ومن شاگرد». اما همه میدانستند که ابیات او بمراتب بهتر ازابیات ابوتمام است.

سرانجام بخلیفه گفتندکه بحتری زندیق است وبا فارسیان‌همدین‌است وبه یزدان واهرمن عقیدت دارد وشعری ازو را هم دلیل این ادعا قراردادند که عبارت ازدو بیت بود وهمین دو بیت سبب شدکه براو بشوریدند واو ناچار شد بغداد را ترك‌گفته بموطن خود باقد بازگردد ویکبارهم متوکل‌اورا متهم ساخت‌که عاشق ترك پسری شده است‌که وابسته‌گی‌بدربارخلیفه داشت.

گاهی‌که نظایر این بلیات بحتری را محاصره میکرد شترخودرا سوار میشد وراه بیابان پیش میگرفت وفرزندش را هم‌که ابوالغوث نام داشت‌همراه میبرد وچنانکه خود او گفته است روزی‌که دربغداد ازروزگار بدکرداربغایت افسرده بسرمیبرد شتر تندرو خود را سوار وبجانب ایوان مداین تاخت تا چنانکه بازخودش گفته «بیداد روزگار را بچشم بنگرد وببیندکه دنیابامردمی توانا که هریك درزمان حیات خود چون‌کوهی ازآهن بوده اند چه بیداد کرده است تا ازآنچه براو وامثال او میرسد تسلی یابد وبداندکه جای گلهو

شکوه نیست.»

تماشای ایوان مداین شاعر عرب را چنان متأثر ساخت که قصیدهٔ معروف را سرود که موضوع این گفتار است. وی در این قصیده نخست سرح حال و روزگار خود و بعزت نفس وغرور خود اشارتی کرده آنگاه ارمعاصرین خود مینالد و بطرز ورفتار وعقل روزگار میخندد که حگونه بهر که پست‌تر از هر پست‌تری است حاه واعتبار ومقام داده است ومردانی راکه پاکیره سرشتند به بردگی وبندگی آن ابلهان گمارده است(۱) وپس ازاین مقدمه بتوصیف ایوان مداین و کاخ نهریر میپردازد که روزی پایتحت ایران بود ودرآنجا ایرانیان را میستاید.

حضرت آقای نوبحت این قصیدهٔ بحتری را «صدبار بهتر ازقصیدهٔ حاقانی که دروصف ایوان مداین است» دانسته‌اند وخود ایشان که گدشته ازمقام بلند دانشمندی وتألیفات گرانبهائی که انتشار یافته و معرف فصل و کمال ایشان است شاعر زبردست وتوانائی هم هستند خلاصه‌ای ازمفهوم ابیات بحتری را بصورت نثرفارسی برگردانده‌اند که ما ذیلا بنقل آن حواهیم پرداخت و در این مورد چنین اطهار نظر فرسوده‌اند :

«تعبیر ابیات بحتری با ترحمهٔ الفاظ میسر نیست زیرا مصطلحات عربی را با فارسی فرق بسیار است و هرزبانی را نوعی تعبیر است حاصه تباینی که درسلیقهٔ فارسی نسبت بشیوهٔ زبان‌های سامی است وگاه میشود که در ترجمهٔ لفظی عبارتی ساخته میشود مضحك ، بویژه که بحتری عربی بوده است حالص وتعبیراتش همه بدوی وبیابانی است وباآنکه خواسته است درهمین قصیده از

---

۳ ـ مگر جندقرن پس از بحتری شاعر عرب شاعر پارسی خودمان حافظ که لسان‌الغیبش خوانده‌اند در شهر خودش شیراز نناليده ونفرموده است:

کارم ز دور چرخ بسامان نمی‌رسد
خون شد دلم ز درد و بدرمان نمیرسد

چون خاك راه پست شدم همچو بادو باز
تـا آبرو نمی‌رودم نان نمی‌رسد

کاخ‌پادشاهان وعمران وتمدن‌وصفی بسازد بحز با لغات وحشی وتعبیرات خالص سامی گونه‌ئی دیگر نحواسته است ویا نتوانسته است... وبا همهٔاینها نگارنده کوشیدم که آنچه او درقصیدهٔ حود آورده بود باحامهٔ فارسی بیارایم. نه‌چیزی ارگفته های او کاستم و نه افزودم و نه از مقصود و منظور او اندکی منحرف گردیدم . »

اکنون میپردازیم بنقل ترحمهٔ حضرت آقای نوبحت از قصیدهٔ بحتری ولی با افسوس تمام ازنقل قسمت اول که مبنی بر گله وشکوهٔ بحتری‌ازروزگار است ودرادبیات فارسی حودمان نطایر سیار دارد ازبیم اطالهٔ کلام صرف‌نطر میشود و ازآنحا آغاز میکنیم که شاعر عرب بوصف ایوان مداین میپردازدودر حقیقت قسمت اصلی قصیده است :

اینك‌ترحمه فارسی منثورقصیدهٔ عربی‌بحتری شاعربزرگ عرب(حواشی عموماً ارحود حضرت آقای نوبحت است)

. . . .

عاقبت لشکر غم برسرم شبیخون زد ، صبح شد ؛ خودرا به بیابان سردادم ، شتر تند رو خود را بطرفی تاختم که کاخ سفید مداین بود . کاخ سفید مداین ، آری کاخ رفیع پادشاهان .

آه ، آنجاکه گریه وناله است ، آنجاکه بروزگارآبادی بلند بود و نیرومند بود و امروز هم‌که ویران است‌نیرومند و بلند است .

آنجاکه روزگار بیدادگر برسرش تاخته . آنجاکه لشکر مصائب خیمه برافراخته، آنجاکه حصارش برسردنیا سایه

افکنده، آنجاکه کوهساری ازپیکرش فروریخته، آنجاکه تا کنگرهٔ دیوارش چشم بینا کارنمیکند ،آنجاکه دیدگان بینای آدمی ازدیدن آن همه رفعت باز میماند . آنجا که دروازه‌اش برسرکوه قاف گشاده ازسر دیگر برفرازقفقاز و بلاد ماك وبلاط سایه گسترده است، آنجاکه همهٔ بلندیها ببالای او پستند .

چه حیف است که دست روزگار جامهٔ زرین عمر را از پیکرش برگرفته ودیبای گرانبهای حیاتش را پلاسی مندرس ساخته است .

آنجاکه سالهای بسیار برویرانی او گذشته وراه گذر بسته‌و هیچکس از آن سرعبور نکرده است و از غایت وحشت گیاهان وحشی خطوطی چون راه عبور گسترده‌اند.

آنجاکه روزگار جشن‌اورا بعزا وشادمانیش‌رابسوگواری وشیون‌مبدل‌ساخته‌است، آنجاکه مظهرتوانائی‌است، آنجا که نشان عظمت و برتری است .

تو کوخ(۱) بیابان نشین دیده‌ای وشاید ندانی که آنکه من میگویم اطلال حومل نیست ونه‌آثار مقرات ونه چون‌آنجا است که در بیابان بی‌آب و گیاه تلی از خاك بر آمده و

---

۱ ـ کوخ بمعنی کلبه وخانهٔ محقری است که ازچوب و نی و علف سازند .

پشته‌ای ساخته شده است . تو آن آثار ناچیزرا دیده‌ای و نمیدانی آنکه من میگویم بنائی است که بزرگترین‌عجایب روزگاراست .

کسی نمیداند اینجا راپریان ساخته‌اند که انسان درآنجا نشیمن کند ویاآدمیان برآورده‌اند تاپریان مسکن سازند . بیگمان باش که تواین اعجوبهٔ گیتی را میتوانی با دست خود لمس کنی و با چشم خود ببینی تا بدانی که دروغ نیست .

آنجاست که میان ایران وروم جنگ است و یکسو پیکرهٔ سپاهیان ایران وازدگرسومجسمهٔ جنگاوران رومی‌بردیوار نقش‌است. دریکجا ایرانیان انطاکیه را محاصره کرده‌اند وگوئی ازهرسومرگ‌مراقب‌است وتیغ است وشمشیراست که میبارد وجان‌جنگجویان را ازکالبدشان برمیگیرد.

پرچم سپاهیان ایران مانند ابری سیاه سرتاسر هوا را بر گرفته است و در سایهٔ یکی ازدرفش‌ها خسرو انوشیروان بسربازان فرمان میدهد .

یکجا صفوف سربازان را سان میبیند وبجای‌دیگری‌فرمان میدهدکه حمله کنند .

جامه‌ای که برتن اوست سبزاست (۱) این جامهٔ پادشاهی
است وتکاوری که براو سوار است باد پائی است ابرش و
همرنگ باکهربا .
آنجاست که لشکریان ایران با سپاهیان رومی میجنگند .
ازین سو که ایرانیانند دلاورانی هستندکه بانیزه‌های کوتاه
خود حمله کرده‌اندواز آن‌سو که رومیانند ترسوهائی هستند
که از بیم سرنیزهٔ سربازان ایران سپر بر مغفر کشیده‌اند .
خروش جنگجویان برهرطرف طنین افکنده است.یکی نیزه
برافراخته ویکی سپر انداخته ، آیا راست است ، آیا در
این‌جا درحقیقت‌جنگ برپاست ، آیا جنگ است‌یانمایش
جنگ ویا اشباحی وتصاویری که ازروی کسانی کشیده‌اند
که روزی جاندار وزنده بودند .
چشم ما میگوید اشتباه مکن. این‌جا میدان جنگ‌است‌ولی
گوش ما چرا غوغای جنگ را نمیشنود . آیا این‌ها که

---

۱ ـ حضرت آقای نوبخت درمقدمه برترجمهٔ قصیدهٔ بحتری اظهار نظر فرموده‌اندکه رنگ سبز که عموما مردم خیال میکنند رنگ حضرت رسول و دودمان اوست «بخاندان پیمبر بستگی‌وارتباطی ندارد بلکه نشانهٔ ایران‌ساسانی است وساسانیان نیزازعهد کیان بیاد میدانستند» و «این رنگ رابسال دویست و ده هجری نشان زاد وبرزاد پیشوای شیعه کردند وآن‌هاکه آن علامت‌را برای این دودمان پاك وطاهر برگزیدند ایرانیانی بودند که میدانستند رنگ سبز نشانهٔ ایران ساسانی است» .

میجنگند روح دارند وفریادشان بلند است ، پس چرا ما نمیشنویم . اگر چنین نیست پس چرا دهانشان براین نشان باز است وفریاد میکنند .

بهتر این است که بیازمائیم وبرسروصورت سربازان‌دست بمالیم تا بفهمیم که آنچه میبینیم براستی صوری هستند که جان ندارند .

آن می که ساقی بمن داد مرا مست نکرد (۱) اما مشاهدهٔ این بنای بلند مدهوشم کرد . ازآن می که چون چراغ میدرخشید پیمانه‌ای ریخت وافسوس که پیاپی برمن نپیمود تا بعالمی دیگر سیرکنم ، زیرا اکنون چنان است که در پیشگاه خسرو پرویز قصیده‌ای خوانده‌ام و شاه مرا خلعت خواهد بخشید وباربد چنگ وارگنون مینوازد .

عجبا ، آیا من خواب میبینم ویا دربیداری است که ندیم پادشاهم وباربد همکارمن است آیا این حقیقت دارد یا گمان است وخیال است . گمان وپندار است یایقین، این که میبینم دروازهٔ کاخ خسرو ایران است یا شکافی است برکمرکوه . کوهی کزمیان شکافته است و ازبس رنج و تیمار بر وی رفته است روزوشب براو یکسان شده‌است.

---

۱ ـ درشعر بحتری چنین آمده است «آن می که تو ای ابوالغوث بمن دادی» و ابوالغوث نام پسرشاعر بوده است که با او همراه بوده است .

آه که روز او شب تاریك شده است ، عیش و کامرانی ا
به سوك وشیون مبدل گشته ووصال اوبجدائی پیوسته. گوئی
دامادی جوان است با عروسی زیباکه روزگار او را از
جوار همسری دورکرده است . روزگاربالای بخت‌اورا
واژگون ساخته، ستارهٔ مشتری در طالع او کوکبی نحس
شده است .

با همه این رنجها و مصیبتها برسرپا ایستاده است و بیداد
روزگار را تحمل کرده است .گوئی قطعه‌ای از قطعات
جهان است که همچنان پایدار مانده است.

اگر مینگرید که زمینش ازکالای زرنگار وفرش بهار تهی
است، باشد، این محرومی برای اوعیب ونقصی نیست .
پرده‌های الماس نشان وسفیدنماهای ابریشمی، سندسهای
گستردنی وآنهمه زیب وزیور گومباش . زیراکه‌پیکرهٔاین
عمارت افراخته ببلندی کوه رضو(۱) بارتفاع جبال‌قدس
کوهی است که برقله‌اش کنگرهٔ ایوان است . دیدگاهی
است . ایوانی‌است افراخته. روشی (۲) بالابلندی‌است.

دریغا ازآن همه بوستان دلگشا . ازآن همه زیب و زیور
گرانبها . ازآن‌همه‌گنج‌ودارائی. اکنون چه دارد ، هیچ.

۱ ـ کوه رضوی کوهی است درحوالی مکه ومدینه
۲ ـ «روش» درزبان پهلوی بمعنای ایوان وروزن است .

چیزی مانند هبا، غبار وذراتی که در هوا همی درجولان است، اگرنمیدانستم که این بنا را پادشاهان استوارکرده اند بگمانم نمیرسید که اینجارابشرساخته است.

گوئی هنوز درپیش چشم من است ومیبینم که سربازان‌رده برده وبزرگان و روربدان (افسران) صف اندر صف . جاهمندان و رادگان رج به رج ، همه درمراتب خود از این جاکه من ایستاده‌ام تاکرانهٔ آسمان‌همی صف‌بسته‌اند جمعیت تاآنجائی ایستاده است که چشم من دیگر کار نمیکند .

کسانی که امروز بار یافته‌اند نمایندگان پادشاهان جهان وسفیران جهانداران گیتی هستند که بسفارت آمده‌اند. در این بارعام همه سرها برهنه(۱) همه ازرنج خستگی‌وفشار جمعیت که ساعات متوالی در انتظار تشرف ایستاده انـد مدهوشند . ازاینجا تاکنارافق ازتنگی جا وازدحام‌بسیار کسی نمیتواند ازجای خود تکان بخورد و یـا اندکی جا بجا بشود .

امروز روز جشن است . ماهرویان با لبهای سرخ کـرده چنان چون ستارگانی دریك طرف این فضا در حرکتند و

---

۱ ــ سر برهنه ساختن علامت احترام بوده است وبحتری هم‌مانند خاور شناس معروف آلمانی یوستی این نکته را دریافته است .

مه پارگانی در برابر آنها لبهای خود را بنفش ساخته (۱) یك دسته ازجانب چپ بجانب راست بپای‌کوبیدن‌ودست افشاندن ورقص وجست وخیزوشادی مشغولند .

ای دریغ که گوئی این جشن واین سرور همین دیروز برپا بوده‌است‌وهمین‌دیروز بود که ناگهان آن وصال بدین‌جدائی پیوست. پنداری کاخ عظیمی‌که برای شادمانی‌ساخته‌شده بود اکنون برای شیون وزاری وبرای گریستن وخانهٔ رنج و مصیبت است .

جا دارد بگریم . جا دارد براین مصیبت اشك بریزم وآن چه غم وحسرت دردل ذخیره دارم و آن همه رنج که از عهد جوانی بدلم مانده است، همه را بصورت سرشکی سوزان برخاك این بارگاه نثار کنم . آری جا دارد . جا دارد براین ایوان بگریم .

جائیکه من ایرانی نیستم واینجا خانهٔ نیاکانم نیست‌چنینم. آیا آنان‌که با این بنا هم تبار وهم‌نژادند چگونه‌اند . من نه این خانه خانهٔ من است‌ونه بااین گروه ازیك دودمانم، ولی آنها ولینعمت ما بودند وخاندان وعشیرهٔ مرا حمایت کردند . سلحشورانی‌که دردلیری مانند نداشتند بادستهای

۱ ـ من درمسافرت‌های خود درعربستان دیده‌ام‌که زنهای‌عرب‌صحرا‌ـ نشین لبهای حود راکبود ساخته بودند (جمال زاده)

زورمندی که درخور سلاح آهنین بود عشیرهٔ طی را یاری
کردند .

کتیبه ها و درفشهای (۱) سربازانی که در زیربیرقهای
بلند دشمن را سرکوبی کردند دستهای قوی داشتند .

این بود ترجمهٔ فارسی قصیدهٔ بحتری دربارهٔ کاخ مداین. بلاشك قصیدهٔ بسیارعالی ومهمی است ومایهٔ مباهات ما ایرانیان خواهد بود الی‌یوم‌القیامه و بسیار جای تعجب وتأسف است که ما ایرانیان (باستثنای عدهٔ قلیلی که بازبان وادبیات عرب آشنائی بیشتری دارند)ازوجود چنین شاهکاری بی‌خبرمانده‌ایم. لازم است ازحضرت دانشمند محترم آقای حبیب‌الله نوبخت تشکر نمائیم که پس ازآن همه‌خدمات گرانبهائی که به علم وادب ما نموده‌اند اینك بازاز کار و خدمت وتکاپو بازنایستاده وهموطنان را ازآثار قلمی آموزنده ودلپسند خود برخوردار میسازند . ای‌کاش خود ایشان باطبع وقدرت سرشار ویدطولائی که در کارنظم فارسی (وشاید عربی) دارند همت گماشته این قصیدهٔ واقعاً کم‌نظیرو شاید بینظیر را بنظم فارسی برمیگرداندند تا ازایشان یادگاری جاودانی در قبال آن همه یادگارهای درخشان دیگر بروزگاران باقی بماند .

من وقتی ترجمهٔ منثوری راکه ازایشان در روزنامهٔ گرامی « پارس » شیراز بچاپ رسیده است خواندم چنان متأثرشدم وروحم بهیجان آمدکه‌بیاد لرزشی افتادم که درست پنجاه وپنج‌سال پیش ازین برسرتا پای وجودم‌مستولی گردید وقتی خود را درمقابل آنچه ازکاخ کسری درنزدیکی بغدادباقی‌مانده بود دیدم (لابد امروز بازقسمتی ازآن ویران شده وبخاك ریخته ومحوونابود گردیده است) وکدام دیده است که ازمشاهدهٔ عبرت انگیز آن درراه دجله گریان نشود واز دیده دوم دجله برخاك مداین نراند والان هم که دستم این سطور را مینویسد هنوزبا شدت کمتر و بصورت خفیف‌تری همان لرزش را

۱ ــ «کتیبه» عبارت بوده است ازهزارتا ده هزارنفر سربازو «درفش» ازده هزار تا صد هزار سرباز .

احساس میکنم .

قصیدهٔ بحتری گذشته ازجلال‌وفخامت متضمن مقداری‌از نکات گرانبهائی است دربارهٔ کاخ مداین که من شخصاً اشاره بدان درجای دیگری ندیده‌ام و ازآن جمله است مثلا صحبت ازنقاشیها و مجسمه‌هائی که شاعر عرب بر در و دیوار وبرایوان وبرمدخل کاخ دیده بوده است وامروز ادنی اثری ازآن‌باقی نمانده است . بحتری بتفصیل ازمیدان سان قشون وازمیدان جنگ ایران‌وروم و ازپاره‌ای مجالس دیگرسخن رانده است‌که نظیرآن درجای دیگری‌مذکور نگردیده وما را ازآن خبری نبوده و نیست .

باید دانست واذعان نمود‌که این نوع آثارتاریخی باشکوه وفخامت در حقیقت درحکم گنجینه‌های گرانبهائی است‌که دست روزگار بنوع بشرسپرده است وهمچنان‌که اهرام مصر ومکزیك و معبد قدیمی سرح پوستان جبال‌آند ومجسمه‌های عظیم جزیرهٔ پاك درسینهٔ اقیانوس کبیر وبناهای معروف هند و وآتن و روم وتخت جمشید وسایر بناهای تاریخی معروف هر چند هریك از آن‌ها درکشوری درگوشه‌ای ازگوشه‌های کرهٔ ارض واقع است و در ظاهر تعلق بمملکت ومردم مخصوصی دارد ولی درحقیقت مانند ستارگان آسمان و ماه وخورشید وقوس قزح تعلق بتمام دنیا وبنوع بشردارد وتمام ممالك‌واقوام درحفظ وحراست‌آن‌ها علاقمندووظیفه دارند وهمچنانکه برای‌نجات‌مجسمه‌های فرعون ازخطرآب نیل با یکدیگرهمدست شدند وآن‌ها را با دلسوزی هرچه تمامتر رهائی بخشیدند کاخ وایوان مداین نیزازآن نوع و زمره است و باید ازدایرهٔ هرگونه حب وبغض نامبارکی بیرون بماند وخدا بخواهدباکمکهای فنی یونسکو ودرتحت دلالت وتشویق وکمك مالی وحالی‌کشورایران وپادشاه بزرگ ایران ودولت وملت ایران ومساعدتهای لازم دولت وملت همسایهٔ ما عراق‌که گاهی متأسفانه گویا رعایت شرایط همجوارگری را لازم نمیشمارد تعمیر واصلاح و حفظ وحراست این یادگاربزرگ تاریخی ازحوادث ناگوار روزگار ومصائب نامبارك لیل ونهارمصون ودرامان بماند.

ژنو ۹ آذر ۱۳۳۹

سید محمد علی جمال زاده

زندگانی عبرت آور

خوانندگان وعلاقمندان مجلهٔ وحیدرا بشارت
میدهیم که ازشمارهٔ آینده به ذکر احوالات یکی
از روزنامه‌نویسان نخبهٔ معاصر خواهیم پرداخت
که زندگی سراسرفراز و نشیب ومردانه اش باید
درس عبرت برای همهٔ مردم وبخصوص جوانان
وطن باشد .

روزنامه‌نویس مورد نظرآقای امیرقلی امینی
مدیرروزنامهٔ اصفهان‌است. وی‌شرح زندگی‌خودرا
از اوان کودکی تا کنون برشته تحریر درآورده
ووصیت کرده بود که پس ازمرگش به انتشار آن
مبادرت شود لیکن چون میدانستیم‌عمرهای‌کوتاه
ما سعادت خواندن این یادداشتها را بعد از صد
سال‌هم نخواهد داشت‌لذا بااصرارتمام اجازهٔ نشر
قسمتی از شرح حال ایشان را بدست آوردیم ا
قبل ازشروع مطلب شرحی راکه درمعرفی ایشان
درهفتگی‌وحید چاپ‌کرده بودیم باا‌ندك‌تغییراتی
نقل می کنیم و سپس قلم را بدست توانای ایشان
می دهیم .   وحیدنیا

... طلم طبیعت مانع ازآن شدکه امینی ازاستعداد نهانی خود استفاده
بیشتری ببرد ولی با اینحال پس ازآنکه درد شدیدی هردوپای اورا خشکاند
و از کار انداخت ابتدا درهمان بستر شروع به تکمیل تحصیلات خود نمود
بتدریج وبمرور ایام زبان عربی ، اسپرانتو و فرانسه را فراگرفت و بترجمه
آثار نویسندگان بزرگ پرداخت .

امینی در آبان سال ۱۳۰۷ مبادرت به نشر روزنامهٔ اخگر کرد وسپس
امتیاز روزنامهٔ اصفهان را گرفت و هم اکنون بیش‌ازیك ربع قرن است که د
کارانتشار این نشریهٔ مفید تلاش وکوشش می‌کند .

روزنامهٔ «اصفهان» چند سالی درمحاق تعطیل درآمدوفرصتی به امینی داد که تألیف وترجمه کتب مفیدبپردازد وآثار گرانبهائی از خودبیادگار بگذارد.

اولین اثر ایشان ، کتاب «عروس فرغانه» تألیف جرجی زیدان مورخ ونویسندهٔ بزرگ عرب است . وی پس از آن اقدام به جمع آوری امثال و اصطلاحات رایج بین عوام نموده و مجموعه‌ای بنام «داستانهای امثال» فراهم کرده است و این اثر خود را با تألیف و چاپ اثر بسیار مفید دیگری بنام «فرهنگ عوام» تکمیل نموده است . کتاب «غلبه بر ترس وگرسنگی» نیز توسط وی از عربی بفارسی درآمده و جایزه سلطنتی را بدست آورده است .

علاوه برکتب فوق کتابهای هزار و یك سحر ، داستانهای کوچك (ترجمه از اسپرانتو) کودك (ترجمه از فرانسه) گزیدهٔ آثار ـ سی افسانه افسانه‌های محلی اصفهان نیز بوسیله ایشان ترجمه و یا تألیف وچاپ شده است. همچنین جلددوم گزیدهٔ آثار، چگونه بچه خودرا پرورش بدهیم جلد دوم داستان های امثال ، و افسانه ها و امثال بختیاری نیز آماده چاپ میباشد .

امینی علاوه بر نشر مرتب روزنامهٔ اصفهان و تألیف وترجمه کتب مفید، در امور اجتماعی و فرهنگی اصفهان نیز مصدر خدمات مفید وارزنده‌ای بوده است . سالی چند بعنوان مدیر عامل شیر وخورشید سرخ اصفهان خدمت کرده و پرورشگاه کودکان اصفهان را بنیاد نهاده است . ریاست انجمن شهراصفهان و حزب دموکرات قوام‌السلطنه نیز در دوران گذشته بعهده او بوده است و اکنون قلم تند وبرای اوکار قشون ولشکر می‌کند .

امینی با آنکه از نعمت داشتن پا محروم است مع‌الوصف بهرکاری دست زده موفق بیرون آمده وتاکنون شخصاً مبادرت به‌احداث مزارع وکشتزارهائی نموده و در کوه وبیابان قنات حفر کرده وزمینهای بایررادایر وآباد ساخته است و خلاصه در زندگی هفتاد و چند سالهٔ خود هیچوقت از کار و کوشش بازنمانده است .

منزل امینی بسبك بناهای قدیمی دارای کتیبه‌های خوب و کاشیکاریهای مرغوب است و سقف و دیواره‌های سالن پذیرائی او نیز بانقش‌ونگارهای زیبا زینت داده شده است .

فرزند بزرگ وی بنام‌منیژه امینی دورهٔ دکترای حقوق خودرا درپاریس گذرانده است و چهار فرزند دیگر او (که همه پسرانند) دراتریش ودرایران تحصیل اشتغال دارند .

ترجمه: دکتر هادی خراسانی

بقلم: میشل روزه

آلودگی فضا بزودی کره زمین را غیرقابل سکونت خواهد ساخت

روز ۲۸ ژانویه ۱۹۶۹ در چند میلی ساحل «سانتا باربارا» واقع در کالیفرنیا مته حفاری که در زیر آب دریا مشغول کاربود ، یك صخره پرخلل و فرج را که در آن نفت خام تحت فشار ذخیره شده بود سوراخ کرد ونفت سیاه وارد لوله گردیده و ستون گل ولایه‌ای را که برای حفظ تعادل درون لوله قرار داده بودند بعقب رانده و دستگاه را از کارانداخته و با فوران به دریا جاری شد . سوراخی که بوسیله کارشناسان معجزه‌گردر صخره زیر دریا بوجود آمده بود ازکنترل آنها خارج گردیده و قیرچسبناك را به میزان روزی صد هزارلیترجاری‌ساخت ودرسطح آب دریاپخش نمود . درظرف چند روز قشری از نفت بیش از هزارکیلو متر مربع از سطح دریا را فرا گرفت و به ساحل رسید وتعداد بیشماری از پرندگان دریائی را نابود ساخت. مردم در اثر بروز این حادثه دچار وحشت گردیده‌و بیاد جاری شدن نفت دردریای مانش که چندی قبل آن دریا راآلوده ساخته بود ، افتادند .

بهرحال کارشناسان شرکت نفت « اونیون اویل » برای اینکه بطور مورب به چاههای آسیب دیده برسند و فوران نفت رامهار کنند ، درمجاورت محل حفاری قبلی دست به عملیات حفاری جدیدی زدند و پس از دو هفته کوشش بمنظور خود رسیدند و زیانهای وارده را محدود ساختند .

عکسی از دود کارخانجات ، دودی‌که یکی‌از عوامل آلودگی هوا است .

ولی رویهمرفته مقدار نفتی‌که در نتیجه این پیش آمد آبهای اقیانوس آرام را آلوده کرده بود به مراتب کمتر از نفتی بود که از انبارکشتی « توری کانیون » خارج گردیده و به سواحل فرانسه و انگلستان سرازیر شده بود .

کارشناسان شرکتهای نفتی با مشکلات دیگر نیز مواجه میگردند. معمولا در اطراف حوزه دریائی حبابهائیکه حاوی قیر میباشند شروع به ترکیدن میکنند و این امر به کارشناسان هشدار میدهد که فشار جریان نفت خام صخره‌های مجاور را شکسته است وقیر ازشکافهای نامرئی که ممکن است هر لحظه وسیع‌تر شوند خارج شده ودریاراآلوده ساخته است . بروز اینگونه پیش آمدها در حفاریهائیکه در روی زمین صورت میگیرند چندان خطرناك نیست زیرا میتوان به آسانی محل نشد نفت را پیدا کرد و از فوران آن جلوگیری بعمل آورد. ولی درحفاریهای دریائی وضع غیر ازاین است . اولا فرصت‌برای چاره‌جوئی کم است وثانیاً حفریات تازه‌ممکن‌است باعث‌فورانهای جدید نفت گردد .

مقارن حادثه«سانتابار بارا»هزاران کیلو متردورتر از آنجا یك سکوی حفاری که‌بوسیله‌یك‌شرکت نفت فرانسوی دردریای مانش نصب‌شده‌بود، ناچار شد که‌فوراً‌عملیات حفاری‌خودرا متوقف‌سازد زیرایك فشارشدید وناگهانی نفت درچاههامشاهده گردیده بود. متخصصین که باهلیکوپترخودرا به محل رساندند در صدد چاره جوئی برآمدند و ظاهراً خطر را رفع نمودند زیرا دیگر خبری از این جریان نرسید .

بهرحال این دو پیش آمد خطر بزرگ آلودگی اقیانوس‌ها را که از عملیات وسیع اکتشاف نفت در دریا ناشی میگردد ، بخوبی نمایسان میسازد . تاچندی پیش‌چاههای دریائی نفت منجمله چاههای نفت « ونزوئلا» در نزدیکی ساحل و در آبهای کم عمق درمیان صخره‌هائیکه دارای مخازن نفتی سطحی بودند ، حفر میگردیدند .

ولی امروز جویندگان نفت مته‌های حفاری خود را بخصوص در منطقه خلیج « گاسکونی » و مدیترانه در وسط دریا فرو میبرند ودرفلات قاره زیر آبهائی بعمق هزاران متربجستجوی این طلای سیاه میپردازند . به آسانی میتوان خطراتی را که از انفجارهای نظیر آنچه در « سانتا بـاربارا» صورت گرفت ناشی میگردند ، در نظر مجسم نمود .

فضای لجن آلود

آلودگی و خیم جو زمین درقرن گذشته از موقعیکه ذغال سنگ بعنوان سوخت ماشین‌های بحار ویاد سنگاه‌های حرارتی خانگی مورد استفاده قرار گرفت ، آغاز گردید . ازاین لحاظ لوکو موتیوها بخصوص بسیار خطرناك بودند . هنوز اثرات دوده دردرو دیوار بسیاری از خانه‌هائیکه در مجاورت ایستگاههای راه آهن قرار دارند مشاهده میشود . البته استفاده از نیروی برق بعنوان قوه محرکه لوکوموتیوها ، تا حدودی این خطررا بر طرف نموده است ولی بسیاری از صنایع هنوز ذغال سنگ که معمولا حاوی سوفر میباشد مصرف میکند .

یك کارخانه تولید نیرو که با دغال سنگ کار میکند ، ماهیانه ۵۱۰۰۰ تن ذغال حاوی یك درصد سوفر مصرف میکند وروزی درحدود ۳۳ تن « انیدرید سولفورو » که اگر شرایط جوی اجازه دهد تبدیل به ۵۰ تن « اسید سولفوریك » میگردد ، از دود کش‌های خود خارج میسازد .

همین کارخانه روزانه در حدود ۲۳۰ تن خاکستر تولید میکند . اگر فرض کنیم که چهار پنجم این خاکستر بصورت تفاله‌آهن به مصرف برسد و یا بوسیله دستگاه گردگیری کارخانه جذب شود ، بازهم روزی ۴۰ تا ۵۰ تن باقی خواهد ماند که قسمتی از آن توأم با قطرات « ویتریول » وارد حفره‌های ریه‌های کسانیکه در شعاع پنج کیلو متری کارخانه زندگی میکنند ، میگردد .

کارخانه‌های برق اگر نفت سیاه بجای ذغال سنگ مصرف نمایند تولید دود نمیکنند ولی در عوض سه برابر کارخانه‌هائیکه ذغال مصرف میکنند « انیدرید سولفورو » پخش مینمایند .درسنوات اخیر پیشرفتهای مهمی‌درزمینه از بین بردن دودکارخانه‌ها حاصل شده است .

ولی در مواردیکه‌سوخت مورد مصرف‌اعم از مایع یا جامد، حاوی‌سوفر باشد ، وسیله‌ای برای جلوگیری از پخش «انیدرید سولفورو»وجود ندارد .

کارخانه ها علاوه بر پخش رسوباتیکه در نتیجه مصرف سوخت بدست میآید ، مواد آلوده دیگری راکه با محصولاتیکه تولید میکنند ارتباط دارد ،

پخش مینمایند . مثلا اطراف یك کارخانه سیمان گاهی از یك قشر سفید رنگ که جهت وزش باد را نشان میدهد پوشانیده میشود . بدین معنی که این چندین کیلو متر از فضای کارخانه را که در جهت مخالف وزش باد واقع شده ، میپوشاند .

دودیکه از کوره‌های ذوب فلزات خارج میشود حاوی ذرات سیلیس ، آلومین ، آهك واکسیدوفر میباشد . حدیدترین کارخانه‌های فولاد سازی که هوای مملو ازاکسیژن وحتی اکسیژن خالص تحت فشارمصرف میکنند، دود غلیظ حنائی رنگی که از «اکسیدفریك» تشکیل مییابد درفضا منتشر میسازند .

کارخانه‌های ذوب مس از دود کشهای خود « انیدرید ارسینئو » و کارخانه‌های «آلومینیوم » « اسید فلوئوریدریك » خارج میسازند . درناحیه « مورین » فرانسه که یکی از مراکز صنایع فلزی آن‌کشور بشمار میرود ، در نتیجه پخش « اسید فلوئوریدریك » قسمتی از جنگلهای کاج از بین رفته است ونیز بعلت وجود این ماده قد متوسط کودکان ناحیه مذکور از قد اطفال دره‌های مجاور کوتاه‌تراست .

بهتر است در همین جا بذکر موادیکه باعث آلودگی فضا میگردند ، خاتمه دهیم وگرنه ممکن است از بیم خطرات ناشیه از این مواد ، در صدد خود داری ازنفس‌کشیدن برآئیم . بطور خلاصه میتوان گفت که ریه‌های اهالی کشورهای صنعتی عصرحاضر بجای آنکه از هواپرشوند از معجونیکه میتوان آن را « لجن فضائی » نامید ، پرمیشوند که هوای صافی که هزاران سال بوسیله نسل بشر استنشاق میشد ، جزء کوچکی از آن را تشکیل میدهد .

سایر اجزاء معجون آلوده از اکسیدهای کاربن ، ازوت و « اوزون » ایندرید سولفورو ـ اسید سولفوریك ـ الدئیدها ـ مشتقات فلوئورها ـ ذرات سیلیس ، آهك و فلزات ، تشکیل مییابد .

گاز اتومبیل

اتومبیل که میتوان آنرا سلطان قهار عصر صنعتی خواند ، به کشتار-هائیکه در جاده‌ها انجام میدهد قناعت نمیورزد بلکه بطور مزورانه تری

بوسیله گازهائیکه ازخود درشهرهای پرجمعیت خارج میسازد ، افراد بیشمار را به هلاکت میرساند . ما در اینجا بار دیگر با نفت که در عین حال ثروت وسم مهلك قرن حاضر بشمارمیرود، مواجه میگردیم. البته گازیکه ازموتورهای مصرف کننده بنزین خارج میشود کمتر از دود کارخانه‌ها ، حاوی مشتقات سوفر میباشد .

درلوس آنجلس کـه یکی از شهرهـای پردود و غبار بشمار میرود ، موضوع آلودگی فضا بیش از جاهای دیگر مورد بررسی قرار گرفته است . این بررسیها نشان میدهند که فقط یك دهم از کل انیدرید سولفوروایکـه در فضا منتشر میشود ناشی از گـازهای اتومبیل است . ولی در عـوض اتومبیل تولیدکننده عمده سه نوع ماده زیان بخش‌یعنی هیدروکاربورها ـ اکسید ازوت واکسید کاربن میباشد .

هیدروکاربورها ازقسمتهای سوخته نشده ویا نیمه سوخته کاربوران‌ها تشکیل میگردند وبیشتر درمواقعیکه موتور اتومبیل به آهستگی حرکت می کند تولید میشوند . این مواد سوخته نشده کـم وبیش دارای خاصیت مسموم کننده میباشند ، یکی ازاین مواد بنام «بنزوپیرن» (۱) بعنوان سرطان زا کسب شهرت نموده‌است . این‌مواد تحت تأثیر نور خورشید ترکیبات‌شیمیائی پیچیده ایرا بوجود میاورندکه از آنجمله ماده خطرناکی بنام «اوزون» و نیز ترکیب خطرناك تری به اسم « پنتوکسیدازوت» را میتوان ذکر کرد . موقعیکه سرعت حرکت موتور اتومبیل کاهش پیدا میکند ، تولید موادسوخته نشده افزایش مییابد وممکن است بده‌برابر میزانیکه درموقع حرکت موتور با سرعت عادی تولید میشود ، برسد . موقعیکه اتومبیل هـا بعلت سنگینی ترافیك از سرعت خود میکاهند و یا باآهستگی از تونل‌ها عبور میکنندمقادیر زیادی مواد سمی تولید میکنند که داخل خون عابرین میگردد .

اکسیددوکاربن‌که از مواد به اصطلاح پیش پا افتاده محسوب میشود و به مقدارکم وبیش فراوان ازسوختن چیزی در حائی مثلا دراتومبیل تولیدمی

۱- Benzopyrène

گردد ، درحقیقت جزء مواد سوخته نشده بشمار میرود ، اکسیددوکاربن‌وارد « هموگلبین » خون گردیده وآنرا از رسانیدن اکسیژن به نسوج بدن باز میدارد . اگر اتومبیلی که بنزین مصرف مینماید با سرعت زیاد حرکت کند گازیکه ازآن خارج می‌شود حاوی ۲/۷ درصد اکسید دوکاربن میباشد، این نسبت‌موقعیکه اتومبیل ازسرعت خودمیکاهدبه۳/۹ درصد وزمانیکه به‌آهستگی حرکت میکند به ۶/۹ درصد افزایش میبابد .

اکسید دوکاربن‌وگازکاربونیك واغلب فضولاتیکه‌گازهای موتوراتومبیل پخش‌میکنند، ازهوا سنگین تر میباشند وبنابراین قبل از آنکه درفضاپراکنده شوند روی زمین می نشینند بدین ترتیب‌کو کی که با کالسکه در خیابانهای پرعبور ومرور حرکت داده میشود بیش از مادرش‌که‌کالسکه اورا میراندهوای مسموم استنشاق میکند .

تغییر آب و هوا

اخیراً پزشکان فرانسوی عقاید قبلی درباره برونشیت مزمن‌را که یکی ازعوامل مهم مرگ و میر بشمار میرود و باعث افزایش هزینه های بیمه های اجتماعی گردیده است ، بکلی تغییر داده اند . بعقیده این پزشکان « لجن فضائی » که شهرنشینان آنرا استنشاق میکنند علت عمده این بیماری بشمار میرود . فرار دیوانه‌وار مردم در پایان هفته بطرف ییلاق و جنگلهادرحقیقت یك نوع عکس العملی برای دفاع در مقابل این خطر بشمار میرود . ولی متأسفانه لزوم‌گذراندن ساعت های طولانی در جاده های پرعبور و مرور تا حدودی ازنتایج مفید این مسافرتها میکاهد . ضمناً باید متذکر شد که سیگار از لحاظ تولیدگازکاربونیك واکسید دوکاربن و مواد نسوخته شده سرطان زا پیروزمندانه با سایرعوامل آلودگی فضا رقابت میورزد و کسانیکه در اماکن سرپوشیده سیگارمیکشند همسایگان خودرااز مضرات آن بی نصیب‌نمیگذارند.

ولی باید دانست‌که آلودگی فضا منحصر به شهرها و مراکز صنعتی نمیباشد و مضار آن بطور غیرمستقیم بتمام نقاط‌کره زمین سرایت میکند.مثلا بشر با انهدام جنگلها خودرااز‌خدمتیکه‌گیاهان ازطریق جذب‌کاربن وگاز ـ

کاربونیك و پس دادن اکسیژن انجام میدهند ، محروم میسازد. همچنین انواع ماشین آلات که تعدادشان روز بروز افزایش مییابد ، اکسیژن هوارا بلعیده وگاز کاربونیك را جایگزین آن میسازند .

یك هواپیمای جت برای پیمودن اقیانوس اطلس ۳۵ تن اکسیژن مصرف میکند. ازآغاز عصر صنعتی میزان گاز کاربونیك موجود درجو دائماً روبافزایش بوده است . اگر سرعت فعلی افزایش گاز کاربونیك جورا ملاك محاسبه افزایش آینده آن قراردهیم باین نتیجه میرسیم که در پایان قرن حاضر مقدار گاز ـ کاربونیك جو زمین یك چهارم نسبت بمیزان فعلی افزایش خواهد یافت . چون این گاز تا حدودی سد راه تشعشعات حرارتی زمین میگردد ، افزایش آن درجه حرارت زمین‌را بالا میبرد ودر نتیجه توده‌های یخ های قطبی ذوب شده وباعث بالارفتن ناگهانی سطح آب اقیانوسها میگردد . بدین ترتیب‌ممکن است امواج دریای مانش بتدریج به مصب رودخانه سن تجاوز نموده وبه‌پایه های برج ایفل برسد . این پیش بینی ها ناشی از توهم و تخیل نیستند بلکه کاملا مبتنی به اصول علمی میباشند .

شیمی یا اعجوبه خطرناك :

صنعت شیمی ازذغال سنگ وبخصوص ازنفت موادی میسازد که بسیاری از آنها بطور طبیعی یافت نمی‌شوند و مصرف آنها تحول عظیمی درزندگانی بشر بوجود می آورد . چوب ، آهن والیاف طبیعی موقعیکه پس از مصرف دور انداخته‌میشوند بسهولت‌درسایر مواد طبیعی مستحیل میگردند ولی‌بعکس اغلب «پولیمر» (۱) هادرمقابل آب، اسید وباکتری‌ها مقاومت نشان‌میدهند. قوطی‌های فلزی وکاغذ پاره‌هائیکه درروزهای تعطیل بوسیله گردش کنندگان درگردشگاهها ویا جنگل ها بدور ریخته میشوند پس از مدتی خود بخود از بین میروند ولی‌لفافهای پلاستیکی‌اگر آنهارا جمع آوری ومعدوم‌نسازند روی هم انباشته میشوند و احتمالا بدریاچه ها راه یافته و در سطح آب‌شناور

۱ـ Polymère بماده گفته میشود که هریك از مولکول‌های آن از چندین مولکول مشابه کوچك‌تر ساخته شده است .

میگردند و این اشیاء برای مأمورین نظافت شهر ها مشکلات زیادی بوجود می آورند زیرا در معابر انباشته میگردند وسوزاندن آنها بدشواری صورت میگیرد و در موقع سوختن دودنامطبوعی از خودمتصاعد میسازند .

یکی دیگر از ارمغانهای صنایع شیمیائی گردهای لباس شوئی است . صابونهای سابق که مادربزرگ های‌ما مصرف میکردند موقعیکه پس‌ازاستفاده درآب انداخته‌میشدند. درنتیجه فعل وانفعالات شیمیائی‌وبیولوژیکی‌بسایرمواد موحود درطبیعت می پیوستند . ولی اغلب‌گرد های لباس شوئی فعلی که مهم ترین نوع آن از الکیل بنزین سولفونات دوسودیوم (۱) ساخته میشود ، بوسیله میکروبهای آب حذب نمیگردند ونه تنها درمقابل وسائل تصفیه‌طبیعی مقاومت بخرج میدهند بلکه مانع از اکسیده شدن سایر رسوبات میگردند . آنها در سطح رودخانه‌ها و سایر مجاری آب ، قشرهائی از کف سفید بوحود میآورند که نه تنها محل امر کشتیرانی میگردند بلکه زمینه مساعدی را برای شیوع بیماریهای واگیرایحاد میکنند . زیرا کف دادای این خصوصیت است که انواع میکروبها ومنحمله میکروبهای بیماری زارا درخودحذب ومتمرکز میسازد. ممکن است درموقع شیوع بیماری درات این مواد بوسیله بادپراکنده گردیده و کانونهای جدیدی از بیماری بوجود بیاورند . گردهای شیمیائی لباس شوئـی حتی ممکن است از روی زمین بمنابع سطحی آبهای تحتِ ـ الارضی رسوخ نموده و آنها را آلوده سازند و برشد نباتات لطمه برنند .

یکی دیگر از خطرات مهمی که اخیراً افراد بشررا مورد تهدید قرار داده ، خطر ناشی از سمومی است که برای مبارزه با آفات حیوانی و نباتی بکار برده میشوند. بشرسعی میکندکه بوسیله این سموم، حشرات وحیواناتیرا که بمحصولات کشاورزی صدمه میزنند ، نا بود سازد . انقلابیکه در نتیجه بکار بردن این سموم پدید آمده گرچه لااقل در شهرها باندازه انقلاب ناشی از استعمال « پولی مر » ها و گردهای لباس شوئی مشهود نمیباشد ، معذلك از لحاظ اقتصادی بهمان اندازه حائز اهمیت است .

۱- Alkyl Benzene - Sulfonate De Sodium

) ایالات متحده آمریکا به تنهائی در سال ۱۹۶۷ بیش از ۴۰۰/۰۰۰ تن سموم ضد آفات حیوانی و نباتی تولید نموده است ومسلماً در سالهای بعد میزان تولید این سموم افزایش یافته است . استفاده ازاین مواد باعث گردیده است که درکشورهای صنعتی ، میزان تولیدات کشاورزی بطورقابل ملاحظه‌ای افزایش یافته وجمعیت روستانشین کاهش یابد .

متأسفانه استفاده دامنه دارازاین ترکیبات سمی بمنظورمبارزه با آفات، برای سلامتی خود افراد بشربی خطر نبوده است . طبق برآوردیکه در سال ۱۹۶۶ بعمل آمده تا آن تاریخ جمعاً بیش از ۷۰۰/۰۰۰ تن د. د. ت روی مجموع اراضی زیرکشت پاشیده شده بوده است . برخلاف آنچه در موقعیکه این مواد برای اولین بار به بازار عرضه میگردید ، ادعا میشد ، د. د. ت و سایر سموم ضد آفات نــه تنها حشرات را مسموم میسازند بلکه برای تمام موجودات زنده اعم ازحیوان وانسان خطرناك میباشند با این تفاوت‌که درجه مصونیت انسان در مقابل این سموم بیش از مصونیت حشرات میباشد .

ازاین ببعد تقریباً تمام مواد غذائی‌ایکه بشر مصرف میکند اعم از مواد خوراکی تازه یا محفوظ درقوطی ،کم وبیش آلوده به سموم ضدآفات‌خواهد بود . اگردرجه این آلودگی افزایش یابد ، صرف غذا در کشورهای صنعتی تبدیل به ضیافتهای تاریخی «بورژیا» (۱) خواهد گردید.

چندی پیش در سواحل یکی از دریاچه‌های کالیفرنیا که بهشت جهان‌ـ گردان محسوب میشود ، هجوم دسته‌ای ازمگسهای کوچك موجبات‌ناراحتی گردش کنندگان را فراهم ساخت . این حشرات بی‌آزار ازنوع پشه نبودند و نمیگزیدند و ناقل بیماری نبودند ولی گاهی وارد دهان یا چشم گــردش کنندگان میشدند و آنها را ناراحت میساختند . مقامات محلی بمنظور دفع

---

۱ ـ بورژیا Borgia يك‌خانواده متنفذ و مشهور ایتالیائی بودکه در دوره رنسانس نقش مهمی را درجریانهای سیاسی ایتالیا ایفا نمود.مشهوراست

این حشرات مزاحم ، چندین هلیکوپتر را برای سم پاشی ناحیه مذکور بسیج نمودند . این اقدام نتیجه فوری بخشید و مگسهای کوچك مزاحم معدوم گردیدند ولی با آنها ماهی‌ها وپرندگانیکه جزء افتخارات دریاچه محسوب میشدند ، نیز ازبین رفتند .

سموم ضد آفات مانند گردهای لباس شوئی ، بدشواری در سایر مواد طبیعی مستحیل میگردند وسالها در روی زمین یا آبهای شیرین ویادریا باقی میمانند . بعلاوه این ترکیبات برخلاف پیش بینی‌های اولیه شیمی‌دانان، بطور یکنواخت به اطراف پخش نمیشوند بلکه درنقاط معینی تمرکز مییابند واین تراکم درجه سمیت آنها را افزایش میدهد . بعضی از سموم ضد آفات که قابل حل درآب نیستند ، در رسوبات هیدروکاربورها حل میشوند و بعوض اینکه بعمق آب فرو روند ، روی سطح آبهای رودخانه‌ها یا دریاها پخش‌می‌شوند و آنها را آلوده میسازند . این آلودگی باعث‌آلودگی‌های دیگرمیگردد، بدین معنی‌که جانوران‌کوچك دریائی این سموم را بمقادیر زیاد جذب مینمایند و ماهی‌ها بنوبه خود این جانوران کوچك دریائی را می‌بلعند و پرندگان این ماهی و جانوران را میخورند و بدین ترتیب همه آنها ازبین میروند. درهلند سموم ضد آفات ، نسل یك نوع چلچله دریائی را بکلی مضمحل ساخته است. سایر نژاد جانوران‌دریائی‌نیز درمعرض‌خطرقرار گرفته‌اند . این‌نوع‌آلودگی اگر متوقف نگردد بطور مستقیم یا غیرمستقیم روی مواد خوراکی‌افرادجامعه بشر اثر میگذارد و امید بشر به بهره برداری ازمنابع حیاتی‌وغذائی دریائی را ازبین میبرد .

دورنمای هولناك زندگی آینده بشر :

خطرات ناشی از پخش مواد رادیو اکتیو را هم باید درنظر گرفت.این موادنیز در جاهای بخصوصی‌مثلا درمجاری فاضل‌آب شهرهای کشورهای‌پر- جمعیت وحتی درآبهای دریاچه‌های سویس و «ساووا» که سابقاً صاف و زلال بودند ولی اکنون آلوده‌بانواع‌میکروبها میباشند ، متمرکز میگردند.چنانچه

فعالیتهای مخالفین کاهش موالید افزایش یافته وبحدود ۴۰ میلیارد نفر خواهد رسید ، درنتیجه بروز قحطی‌ها وجنگها وآلودگی عمومی فضا ، بطورفاحشی کاهش خواهد یافت بنحویکه پس ازیکی دو قرن دیگر ، فقط تعدادقلیلی‌افراد معلول باقی خواهند ماندکه درکنار اقیانوس سیاه رنگی‌که سطح آن‌ازلفافهاو قطعات اشیاء ساخته شده از «پولی اتیلن» پوشیده شده است، زندگی‌رقت‌باری را میگذرانند .

قسمتی از اراضی قابل کشت در نتیجه ذوب شدن یخ‌های قطبی بزیرآب فرو رفته‌اند و بقیه نیز در اثرانهدام جنگلها ویابهره برداری‌کشاورزی‌مفرط که باعث سایش زمین میگردد ، تبدیل به بیابانهای لم یزرع شده‌اند . آب آشامیدنی مطلقاً پیدا نمیشود . کلیه منابع سطحی آبهای زیر زمینی آلـوده گردیده‌اند بطوریکه آخرین بازماندگان نسل بشر ناچارند بجای‌آب ، یك مایع لزج و متعفن را بنوشند .

بسیاری از آنها درنتیجه تشعشعات موادرادیو اکتیو دچار نقص عضو گردیده اند . آنها دستهای چلاق خودرا بطرف آسمان‌که رنگ قرمزی دارد، زیرامدتها است‌که لجن‌فضا مانع رسیدن اشعه آبی رنگ طیف خورشیدبرزمین گردیده است، بعلامت اعتراض بلند میکنند . این‌موجودات در حالیکه‌ریه‌ـ های سوزانشان مخلوطی از اکسید دوکاربن و ترکیبات سولفوررا میبلعند ، میتوانند احیاناً در فضا پرواز موشکی راکه تنی چند از دانشمندان ازمدتها قبل برای فراراززمین‌که دیگرغیرقابل سکونت‌گردیده ، پنهان نموده بودند، مشاهده کنند .

چگونه میتوان «فضای حیاتی» بشررا از خطر نجات داد :

تحقق یافتن دورنمای فوق باآنکه غیرممکن نیست چندان محتمل‌بنظر نمیرسد، زیرا تمدن بشری خود درمان دردها وزیاده رویهای خویش را پیدا می‌کند. بشر بهترازهرموجود زنده دیگری میتواند خود را با تغییرات محیط تطبیق دهد زیرا این توانائی تطبیق تنها ناشی ازعکس‌العملهای طبیعی نیرو- های حیاتی نیست بلکه تا حدودی زائیده روشهای منطقی انسان میباشد . بشر

ازموقعیکه حودرا باپوست حیوانات میپوشانید تا زمان حاضر که دسترسی‌به انواع انتی بیوتیك پیداکرده است ، همواره خودرا با شرائط محیط تطبیق داده است . ولی انسان برای اینکه بتواند خود را آماده دفاع سازد بایـد خطراتی‌راکه‌متوحه او می‌گردد تشخیص داده ودرصدد چاره جوئی بر آید .

نکوهش تمدن و پیشرفتهای فنی نشانه حماقت و یا عوامفریبی است . اسکلت های‌کشف شده متعلق بدوران ماقبل تاریخ نشان‌میدهندکه سن‌صاحبان آنها بندرت از سی سال تجاوز میکرده است . دراواسط قرن گذشته طـول متوسط عمر بحدود چهل سال رسید و امرور حد متوسط عمر از شصت سال تجاوز میکند . دررمان حاصر اهالی‌کشورهای پیشرفته بهتر وزیادتر ازمردم کشورهای فقیر زندگی می‌کنند . طبق آمارگیریهای اخیراهالی پاریس‌بیش‌از اهالی شهرستانهای فرانسه عمر میکنند . حقایق آماری بطلان عقاید عامیانه را مبنی بر اینکه زندگی عصر حاصر موجب فرسودگی ارگانیسم‌بدن انسان میگردد ، به ثبوت مرساند. علیرغم مشکلات ناشی ازآلودگی فضا،افرایش سروصدا و تراکم حمعیت ، بایدگفت‌که سلامت وطول عمر افراد بشر بیش‌از هرعامل دیگر بستگی به سطح زندگی افراد حامعه دارد .

خودداری از بکاربردن‌کودهای شیمیائی و یا سموم ضد آفات نباتی و حیوانی‌که بوسیله‌مدعیان‌لزوم حمایت ازطبیعت پیشنهاد میگردد موجب‌خواهد شدکه صدها میلیون‌نفر درنتیجه‌کمبود مواد غذائی تلف شوند . آیا انتخاب حنین راهی برای حفظ سلامت بشر معقول خواهد بود ؟

بازگشت بتهقرا که نه امکان پذیراست و نه مطلوب راه حل مشکلات زندگی عصر حاضر بشمار نمیرود ، تنها راه چاره دست زدن به کـوششهای مجدانه بمنظور رفع معایب و مفاسد پیشرفتهای فنی وتکنولوژیکی با استفاده از امکاناتیکه همین پیشرفتها بوجود آورده‌اند ، میباشد . این جریان گاهی خود بحود بوقوع می پیوندد . مثلاکاهش تدریجی مصرف ذغال سنگ بعنوان سوخت صنعتی ، فضای شهرها را از دودهائیکه سابقاً همه حا را فرا میگرفت مصون نگاهداشته است .

هم چنین در مورد گردهای شیمیائی لباس شوئی باید گفت که اخیراً موادی کشف شده است که تحت فعل و انفعالات بیولوژیکی از بین میروند . اخیراً سازندگان گردهای لباسی شوئی ، خواه بمیل خود وخواه تحت فشار مقررات قانونی ، این مواد را به فرآورده های خود میافزایند و در نتیجه گردهای لباس شوئي پس از مصرف بزودی نـابود میگردند . در مورد سموم

ند آفات نیز کارشناسان استفاده از ترکیبات « استرفسفوریك » و کاربنات
ها را که به اندازه سمومیکه فعلا مصرفمیشوند مؤثر میباشد ولی این‌امتیازرا
دارند که پس‌ازمصرف بخودی خود تجزیه و نابودمیگردند ، توصیه مینمایند.
راجع به اتومبیل نیز پیش بینی میشود که تا بیست سال دیگر اثری
ازاتوموبیلهای مصرف‌کننده بنزین باقی نخواهد ماند وبجای‌آنها اتوموبیلهای
بی سر و صدا و بی بو که سوخت آنها بوسیله پیل و اکومولاتور سبك تأمین
میگردد ، مورد استفاده قرار خواهندگرفت .
جامعه بشری من حیث المجموع دستگاه عظیمی بشمار میرود که مانند
هر دستگاه دیگری دارای سیستم خود کاری است که درموقع لزوم معایب را
بر طرف و خطاها را اصلاح میکند . این سیستم تا کنون بشریت را از خطر
محفوظ نگاهداشته وبجز در مورد جنگهای جنون آمیز ، باو امکان داده است
که از اندوخته‌های دانش خود برای افزایش رفاه خویش استفاده نماید .
عوامل‌آلودگی فضاماهیت مشکلات بشر را تغییر نداده است. حل این مشکلات
قبل ازهر چیزمستلزم‌تشخیص سریع آنها واجرای مقرراتیکه‌لزوم حفظ جامعه
را مقدم بر منافع خصوصی بشمارد ، میباشد .
اقدامات کشورها به‌تنهائی‌درتمام‌موارد کافی نیست.همکاری دستگاههای
بین‌المللی نیز در این امر ضرورت دارد . جنبه بین‌المللی مبارزه بر علیه
آلودگی فضا درکنفرانس اخیر یونسکوکه طی آن موضوع‌منابع « بیوسفر»۱
یا « جوحیاتی » مورد بررسی قرار گرفت ، بخوبی نمایان‌گردید «بیوسفر»
به منطقه باریکی از کره زمین اطلاق میشود که از یکطرف بقشر زمین یا
« لیتوسفر » (۲) و آب « هیدروسفر » (۳) و از طرف دیگر به طبقات بالای
جو محدود میگردد و در آن ماده حیاتی بوجود آمده و رشد و نمو کرده
است . ولی بشر تا کنون نتوانسته است ازتمام منابع این قلمرو خود استفاده
نماید . بهره برداری صحیح و عاقلانه از این بیوسفر یا فضای حیاتی باید در
مرحله اول ازطریق اتخاذ تدابیری بمنظور جلوگیری ازمسمومیت وآلودگی
آن آغاز گردد . بشر برای نیل باین منظور دانش وتکنیك‌های پیشرفته‌ای
را دراختیار دارد وفقط کافی است تصمیم بگیرد که از آنها استفاده نماید .

۱- **Biosphère**
۲- **Lithosphère**
۳- **Hydrosphère**

دوازده‌سند

در دورهٔ هفتم مجلهٔ وحید دوازده‌سند وتعدادی عکس تاریخی‌که تقریباً همه درنوع خود منحصر بفرد بودند چاپ کردیم .

یك قسمت ازاین‌اسناد با قطع‌کوچك برای روی حلد مجله‌مورداستفاده قرارگرفت وموحب رینت وتریین مجله گردید .

حون خواندن این اسناد قدری مشکل مینمود بنا برتقاضای حمعی از حوانندگان علاقمند مجله همه آن اسناد را مجدداً دراین شماره‌کلیشه می‌کنیم ومتن سندرا بیر نقل مینمائیم تاآندسته ازخوانندگان که نتوانسته بودندبعضی از اسناد را بخوبی بحوانند رفع مشکل از آنان بشود . (و)

شماره اول

دستخطی‌ازمطفرالدین‌شاه

به ناصرالممالك

قصر دوشان تپه

ناصرالممالك

تبریزیهائیکه درجاحرود

بحد تیر پوششی رسیده

باطلاع مشیر السلطنه و

تشخیص‌معمار باشی‌بریده

بدهید پوست‌آنهارا بکنند

که تا وقت بنائی بخشکد

وحاصر شود

محرم ۱۳۲۱

شمارهٔ دوم

نامه ای از ناصرالدین شاه به ظل‌السلطان

ظل لسلطان یك محلد ار رور بامه فرهنگ که‌الی‌حال بضبع‌رسیده‌است فرستاده اید رسید و ملاحطه کردیم این‌روزنامه‌که ارا‌ثر توحه ومواطبت شما درین سنوات موحود شده و استمرار یافته است‌ارحیث حط وکاغذ وحاپ‌واحبار مفیده دسیار مطبوع و ممتاراست وهمیشه‌نمره‌هائی‌که‌برای حصورما میفرستند ملاحظه‌کرده ایم نشر این‌نوع مطبوعات حاصه اینکه استقرار واستمرار پیدا کرده برای اطلاعات اهالی وافاده عمومی حسن تأثیرداردوالبته بااهتمام شما بیشتر وبهتر ترقی‌خواهد کردمدیر ومباشر فرهنگ راار طرف ما تحسن کنید واین‌نوشتهٔ اطلاع‌عامه‌را خودترویج و تکمیل‌نمائید .

۱۸ صفر پیچی ئیل ۱۳۰۲
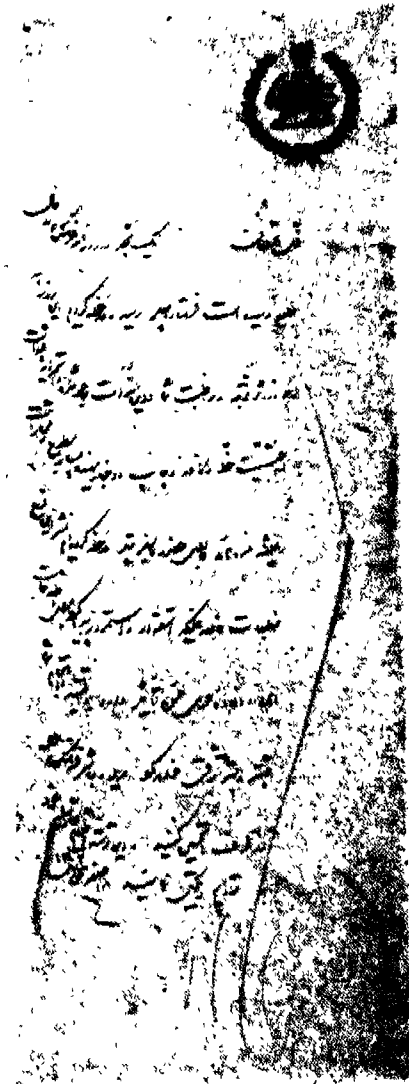
شمارهٔ سوم

نامه‌ای ازعفت‌السلطنه به‌ناصرالدین ش
و پاسخ آن

قربان خاك پای جواهر آسای
همایونت گردم دستخطی!!راکه‌بالای
عریطه!! این کمینه مرقوم فرمود
بودید برای ظل السلطان فرستاد
زیارت کند حالا این شرح احوال
رابکمینه نوشته استفرستادم‌ملاحظ
بفرمائیدباقی‌حکم‌حکم‌همایون‌است

پاسخ ناصرالدین‌شاه

عفت‌السلطنه

اولااحوال‌شما انشاء الله خوب اس
نامه ظل السلطان را خاندم ا
انشاء الله طوری بشاهزاده التفا
میکنم‌که‌بعد ازاین‌خیالات بی معن
بیرون برود آسوده باشد .
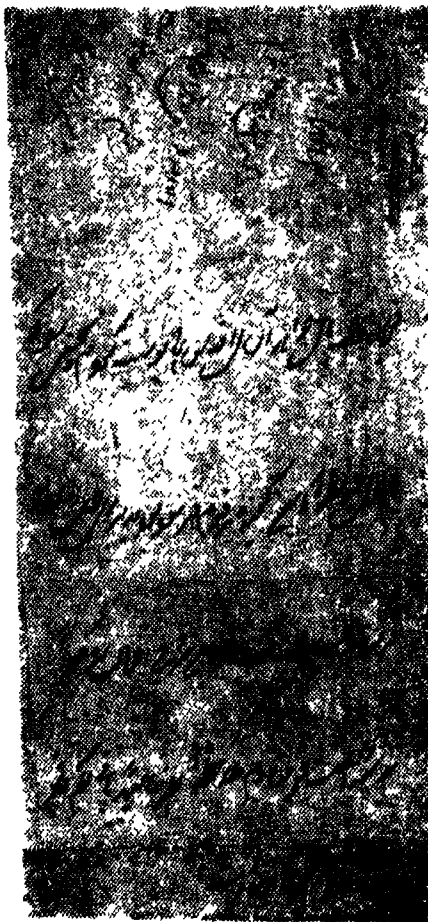
شمارهٔ چهارم

دستخطی از ناصر الدین شاه
به ظل‌السلطان

ظل‌السلطان درحق محمد رضا خان سرهنگ‌پسر ظهیرالملك بآن‌تفصیل توسط کرده‌بودیدکه یك‌درجه برتبه اوافروده شده‌سرتیپ‌سوم‌باشد توسط شمادرهرموردمقبول ومطبوع‌ولایرد ولاتبدل است خود محمد رضاخان هم پیرار سال بطهران آمده بود بحضورماآمده‌اورا دیده بودیم‌جوان بااستعداد وازخاندان خدمت وصدق است‌استدعای‌شمارا‌تصدیق‌فرموده‌قدغن کردیم فرمان آن صادر و برد شما فرستاده شود بافتخار ظهیر الملك بفرستید .

۱۸ صفر پیچی ئیل ۱۳۰۲

شمارهٔ پنجم

دستخط مظفرالدین شاه به صدراعظم :
جناب اشرف صدر اعظم تلگراف
ارفع الدوله را ملاحظه فرمودیم
تلگراف کنید بمصر نرود و یکسره
برود اسلام بول بعضی فرمایشات که شد
انجام بدهد از فرح آباد این دستخط
را مقرر فرمودیم شش سنگ آب
آنجا با آنجناب اشرف است .

شمارهٔ ششم

دستخطی از مظفرالدین شاه به
ناصرالممالک معروف به (نواب پلو

قصر دوشان تپه شهر رمضان ۱۳۲۰
احوال نواب پلون انشاءالله خو
است چه میکنی از قراریکه شن
دملی درآورده اید انشاءالله رفع ش
است اگر میترسید که عرض یک

شمارهٔ ۷

نامه ای از شیخ فضل‌الله نوری:

عرض میشود اینگونه اجتماعات قابل توجه نیست معهذا کسی از نظمیه
اینجا بود بایشان اطلاع دادم . انشاءالله حال شما خوب است الآن افتخارالاسلا
اینجاست در مطالب خرم‌الدوله انشاءالله تعالی همین دوروزه قرارش را بگذارید

الاحقر فضل‌الله نوری

شمارهٔ ۸

نامه ای از ناصرالدین شاه به ظل‌السلطان

ظل السلطان شاهزاده محمد امین میرزا بقصد رسیدگی ملك و تیول کمره خود مرخص شده یکدوماه بانتظام امورشخصی خود مشغول شودضمناً ارادهٔ مسافرت‌اصفهان ودیدارآنفرزندرا داشت. قصد عم‌معزی‌الیه راغنیمت‌شمرده یك‌صفحه‌فتوگرافی‌خودمان راکه بتازگی انداخته‌ایم مصحوب اوبرای شما فرستادیم که‌در اوقات دوری ازحضورما بزیارت آن‌تلافی حرمان‌کنید . نسبت‌به‌عم معزی‌الیه‌ضرور نمیدانیم سفارش‌کنیم عوالم لطف و مرحمت مارا بشاهزاده میدانید و ضرورت خشنودی و آسایش او آشکار است باید درنظم تیول علاقه معزی‌الیه درکمره و ترتیب شرایط دلخوشی و مسرت او بطوریکه لازم است اقدامات مرضیه کرده او را زود تر معاودت بدهید و عنقریب عم معزی‌الیه‌راقرین‌کمال‌خشنودی‌ملاقات‌کنیم.

شهررجب پیچی ئیل ۱۳۰۱

شمارهٔ ۹

دستخط ناصرالدین شاه به جلال الدوله

جلال الدوله

عریضه که بخط فرانسه نوشته بودی ظل‌السلطان بنظر ما رساند بسیار
خوب نوشته بودی آفرین معلوم میشود که در درس فرانسه ترقی کرده ای
البته سعی کن انشاءالله کاملاً یاد بگیری در درس و مشق ایرانی فارسی و تاریخ
هم سعی کن لازم است بمنصب سرتیپی فوج جلالی هم بشما التفات شد. ۳۰۰

شمارهٔ ۱۰

نامه‌ای از ظل‌السلطان حاکم فارس به ناصرالدین‌شاه و طلب لقب خاقان‌العلمائی برای امام جمعه فارس و پاسخ آن

امام‌جمعه فارس که‌یکی ازدعاگویان مخصوص بی ریای وجود مبارک‌است واشهد بالله بنمک قبله عالم قسم است بحراینکه دائم دربطون مساجد و رؤس منابر دعاگوئی مبارک نماید کاری‌ندارد شایسته مراحم مخصوص ازجانب‌سنی‌الجوانب همایون است. استدعادارم‌اورا بلقب‌خاقان‌العلمائی مملکت‌فارس ملقب بفرمائید. چون خانواده قدیم‌ودعاگوی بیریای‌دولت استاستدعاازمراحم ملوکانه دارم‌که عرض اینغلام را دربارهٔ او مقرون باجابت بفرمائید. چون فدوی باید بقدر امکان اسباب دعاگوئی بجهت اعتدال ذات مبارک فراهم بیاورد محض تحصیل دعاگوئی‌استدعا نمود.

الامر الاعلی مطاع . دستخط ناصر الدین شاه :

خاقان‌العلمائی خیلی لقب قلومبه‌ایست به جناب صدراعظم بگوئید اگر صلاح بدانند چیزمناسبی پیدا شود.

مارهٔ ۱۱
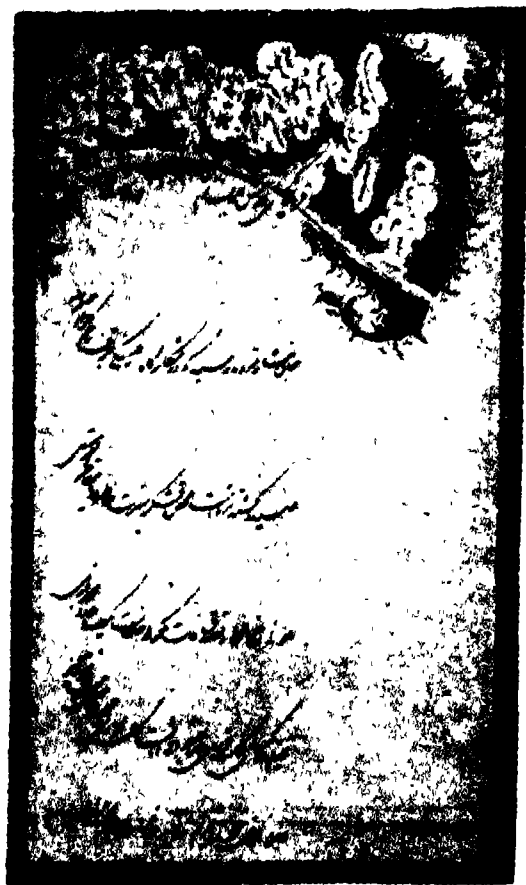
نامه‌ای از امین السلطان به ناصرالدین‌شاه و پاسخ آن

قربان خاکپای اقدس همایونت شوم . دیروز مقارن غروب باین غلام جان نثار مژده رسید که درشکارگاه پلنگی به شرف زخم گلوله خسروانه‌صید وکشته شده است . محض تشکرمسرت خاطر دریامطاهرمقدس همایونی روحنا فداه و تصدق ذات ملکوتی صفات یک‌صد عدد پنجهزاری تقدیم خاکپای فلک فرسای‌صاحبقرانی‌داشت. کمال‌شرمساری‌وخجلت حاصل‌است‌که نمیتواند جان ناقابل خودرا تقدیم و ایثار نماید . الامرالاقدس مطاع . امین‌السلطان .

امروز عصر دوچار پلنگ بزرگی شدیم . الحمدلله خیلی باتماشاوخوب اورا شکارکردیم ، خیلی تماشا داشت . جای شما خالی بود پیشکشی فرستاده بودید رسید . (امضاء ناصرالدین شاه)

ره ۱۲

عرض‌سابع محتصراً عرض میکنم در این سفر خیلی غلام درانظار مردم خفیف وخار!! بقلم رفته‌است‌وچنان تصورمیکنندکه قبله عالم روحنافداه کمال بی مرحمتی را بفدوی دارند استدعا دارم مرحمت مخصوصی دراین وقت رفتن درباره فدوی بشودکه رفع اشتباه مردم شده باشد و این غلام از این سرزنش بدرآید خیال ننمایند کاین بنده بی‌خداوند است .

پاسخ ناصرالدین شاه :

البته‌مرحمت مخصوص لازم است . جناب صدراعظم سعی بکنندالتفات شود.

تهیه کننده ـ عظیم عسکری رانکوهی

دورهٔ سوم
مجلس شورایملی

مجلس دورهٔ سوم در۱۴ آذر۱۲۹۳ شمسی برابر با ۱۷محرم ۳۳ قمری (۶ دسامبر ۱۹۱۴) افتتاح یافته ودر۲۱ آبان ۱۲۹۴ برابر با ۶مح ۱۳۳۴ قمری (نوامبر۱۹۱۵) پایان پذیرفته است .

هیئات رئیسه مجلس شورایملی دراین دوره عبارت بوده‌اند از :

رئیس :

۱ ـ حاج سهم الملك رئیس سنی ۱۷ محرم ۱۳۳۳ قمری

۲ ـ میرزا حسین‌خان پیرنیا(مؤتمن‌الملك) رئیس‌موقت۱۷محرم۱۳۳۳ قمر

۳ ـ میرزا حسین خان پیرنیا (مؤتمن‌الملك) رئیس ۲۳صفر۱۳۳۳ قمری

۴ ـ میرزاحسین خان‌پیرنیا(مؤتمن‌الملك) رئیس۱۸حمادی‌الاول۱۳۳۳قمر

۵ ـ « « « « « « ۱۶ ذیقعده ۱۳۳۳ قمری

نواب رئیس :

۱ ـ سردارمعتمد ـ منتصرالسلطان نایب رئیس موقت ۱۷محرم ۱۳۳۳ قمر

۲ ـ حاج سید نصرالله اخوی ـذکاءالملك نایب‌رئیس ۲۳ صفر « «

۳ ـ سلیمان میرزا اسکندری ـ دکتراسمعیل خان نایب رئیس ۱۸ جمادی‌الاو ۱۳۳۳ قمری

۴ ـ معدل‌الدوله نایب رئیس ۲۸ حمادی‌الثانی ۱۳۳۳ قمری

۵ ــ عدل‌الملک‌دادگر ـ سیدمحمدصادق طباطبائی نایب رئیس ۱۶ دیقعده ۱۳۳۳ قمری .

منشیان :

۱ ــ حاج میرزا اسدالله‌خان کردستانی ــ ملک الشعراء بهار منشی سنی ۱۷ محرم ۱۳۳۳ قمری

۲ ــ نحفقلی میرزا ـ مبین‌السلطنه ـ حاج میرزا اسدالله خان ـ ملک الشعراء بهار منشی موقت ۱۷ محرم ۱۳۳۳ قمری

۳ ــ سلیمان میرزا ـ آصف‌الممالک ـ حاج عزالممالک ـ منتصرالملک ۲۳ صفر ۱۳۳۳ قمری

۴ ــ حاج میرزاحسین حان نائینی ـ حاح عزالممالک ـ میرزا محمدعلیحان ـ صدرالملک ۱۸ حمادی‌الاول ۱۳۳۳ قمری

۵ ــ صدرالملک ـ حاج میرزا حسین خان نائینی ـ عمادالسلطنه حراسانی ـ معتصم‌السلطنه ۱۶ دیقعدهٔ ۱۳۳۳ قمری

کارپردازان :

۱ــ ارباب‌کیخسرو ـ دکتر حسینقلی حان ـ وقارالسلطنه ۲۳صفر۱۳۳۳قمری

۲ ــ ارباب کیحسرو ــ وقار السلطنه ـ میرزا اسدالله حان کردستانی ۱۸ حمادی‌الاول ۱۳۳۳ قمری

۳ـ ارباب‌کیحسرو ـ حان بابا خان ـ میرزا اسدالله خان‌کردستانی۱۶ دیقعده ۱۳۳۳ قمری

کارهای مهم این دوره :

۱ ــ قانون تشکیلات وزارت مالیه ۱۵ حرداد ۱۲۹۴

۲ ــ قانون مالیات مستغلات ۹ شهریور ۱۲۹۴

۳ ــ قانون سربازگیری ۹ آبان ۱۲۹۴

توضیح : دوره سوم قانونگذاری باکوشش‌آزادیخواهان وتلاش‌همه‌حانبه آنان پس ازسه سال فترت توسط احمدشاه قاحارافتتاح شد ولی بیش‌ازیکسال دوام نیافت . این دوره ازقانونگذاری مواحه با جنگ حهانی اول شدوبااین که مجلس ایران بیطرفی‌کشوررا اعلام نمودولی بهرحال اثرات خانمانسوز جنگ‌دراین کشورظاهر گشت ودو دولت روس وانگلیس بنام جلوگیری‌ازنفوذ

دولت آلمان روزبروز برمداخلات خود دراین کشور میافرودند تا بجائ
حمعی ازرجال دولت وآزادیخواهان وعده‌ای ازنمایندگان بهقم‌مهاجرت ک
ودرآنجا کمیته دفاع ملی تشکیل دادند وسپس ازقم بکرمانشاه مهاجرت‌نم
وحکومت موقتی بریاست نظام‌السلطنه مافی درکرمانشاه تشکیل و کرمان
را پایتحت ومرکز مستقل حکومت موقتی مهاجرین اعلام کردند.

در همین موقع دولت تصمیم گرفت که پایتحت ازتهران باصفهان تغی
پیداکند وازطرف احمدشاه تغییرپایتحت بدربارلندن ودولت‌روس اعلام گردید
بدنبال این تصمیم درهفتم محرم ۱۳۳۴ قمری انقلاب وشورشی بسیار شدیدد
تهران ونگرانی واضطراب درسایر شهرستانها بوجودآمد و سفرای انگلستا
و روسیه دست بکارحلوگیری‌ازتغییرپایتحت شده‌وپیشروی سپاهیان‌دولت‌روس
به تهران موقوف گردید ومهاجرت سیاسی به اصفهان منتفی شد .

با مهاجرت نمایندگان ازتهران بقم که عده آنها بیش از نصف کلیه
نمایندگان منتخب بود مجلس شورایملی مواجه با تعطیل شد و یکسال بیشتر
دوام نیافت .

این دوره قانونگذاری با اینکه مدت کمی فعالیت داشت ولی موفق شد
که قوانین نسبتاً مهم ونافعی برای مملکت ازتصویب بگذراند .

ماهواره نوین‌اروپائی

ماهواره آتی سازمان فضائی اروپا اکنون در مونیخ در دست ساختمان
است. کنسرسیوم مسراشمیت ـ بولکو ـ بولکوهم وچهار مؤسسه دیگراروپائی
مأمورساختن این ماهواره اکتشافی شده‌اند که بنام « کاس ـ بی » موسوم
گردیده و در ارتفاعات ۵۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰ کیلو متری کره زمین را دور
خواهد زد .

ماهواره مذکور تشعشعات گامارا در فضا اندازه گیری خواهد کرد و
ادوات علمی ضروری دربخش فیزیك فضائی انستیتوی ماکس ـ پلانك در دست
ساختمان میباشد . « کاس ـ بی » نخستین ماهواره اروپائی خواهد بود که
به فضا پرتاب گردید . (د ـ آ ـ د)

کانون مترقی

قریب دهسال پیش درشهر تهران باهمت جمعی ازجوانان پرشور وطن کانونی بنام «کانون مترقی» تشکیل گردید .

هدف این کانون عبارت بود از مطالعات و تحقیقات دربارهٔ مسائل علمی ، فنی ، اقتصادی ، کشاورزی ، حقوقی ، بهداشتی وپیشنهاد وتوصیه مطالعات مزبور به‌مقامات ذیصلاحیت کشور بمنظور رفع مشکلات ونواقص امورمملکتی و تنظیم برنامه های اقتصادی و اجتماعی و ...

براثر سنخیتی که درافرادتشکیل دهنده کانون بوددیری نپائیدکه این کانون تبدیل به‌مرکز تجمعی از گروههای مختلف تحصیل کرده و روشنفکر مملکت شد و براساس راه‌وروشی که هیئت مدیر کانون اتخاذ کردند گروه معتنابهی ازاعضای آن به مجلس بیست ویکم راه یافتند وپایه‌گزارحزب وفراکسون‌ایران نوین درمملکت ومجلس شدند حزبی که دردوره اخیر پارلمان و مجلس مؤسسا سوم و انجمنهای مختلف ده وشهر وشهرستان و استان اکثریت‌قاطع دارد وپایه‌گذار سیستم‌صحی حزبی در مملکت شده است .

اکنون ما بمنظور معرفی کانون مزبور از آقا دکتر میرعلاء نمایندهٔ مجلس شورای ملی که خو ازبنیان‌گزاران کانون مترقی بوده است‌درخواس کردیم که شرحی مرقوم دارندوایشان نیز بخشی مجموعه‌ای‌راکه درزمینه کوششهای‌مرحوم حسنعل منصور وفعالیت حزب ایران نوین نوشته وبرا چاپ آماده کرده بودنددراختیارما گذاشتندکه‌درز ملاحظه میفرمائید. امیدواریم‌درشماره‌های آیند یادداشتهای‌دیگری نیز ازصاحبنظران داشته باشی

(و)

کانون مترقی‌درسال ۱۳۳۹ شمسی باکوشش ورحمات شادروان‌حسنعلی منصور تشکیل گردید.

مرحوم حسنعلی‌منصور فرزند علی‌منصور (منصورالملك) درسال ۱۳۰۲ شمسی‌چشم‌بجهان گشودودرسال ۱۳۴۲درساعت دوقبل‌ازظهر روزیکم بهمن‌مورد سوء قصد قرارگرفت ودرشب ششم‌بهمن‌ماه چشم ازجهان‌فروبست .

فکر ایجاد یك کانون علمی از سال ۱۳۳۶ بوجود آمد در آنسال منصور ازمأموریت اروپا مراجعت‌کرده بود ومن نیز از امریکا بمیهن‌بازگشته بودم و دراولین برخورد خودبادوست دیرین‌که از شروع دبستان باهم‌مأنوس بودیم قرارگذاشتیم که رفقای سابق‌را جمع کنیم و من در وهله اول‌دوازده‌نفر از همکلاسان‌سابق‌را دعوت نمودم‌که در بین‌آنها کسانیکه عضوکانون مترقی وحزب ایران‌نوین شدندعبارتند از حسنعلی منصور ـ جوادمنصورـ دکترمنوچهر شاهقلی‌ـ مهندس علی‌اشرف‌شاهقلی ـ دکترفرهنك مهرـ دکتربوذرجمهرمهرـ دکتراحمد عاطفی‌ـ دکترمحمودخواجه‌نوری و مهندس نصرت منقح وعلی‌اکبر بهرامی و اینجانب وعلی فرمانفرمائیان و از آن زمان جلسات ماهیانه مرتب تشکیل میشد و فکر ایجادیك مرکزیا انجمن علمی همواره موردبحث‌ودرنظر بودوبخصوص حسنعلی منصور کهشغل سیاسی داشت‌ودرزمانیکه دراروپامأموریت اشت نیزبا دوستان خود ازجمله امیرعباس هویدا و احمدملکی در این راه سمیماتی گرفته بودند مشتاقانه این فکررا دنبال نمودودرسال ۱۳۳۹منصور ای توسعه وایجادیك‌کانون‌علمی باسیاری‌ازرفقای دیگرخودتماس‌می‌گرفت رجلساتی آنهارا دعوت مینمود ازجمله اجتماعی دیگر از دکتر منوچهر لالی ودکترمحمود کشفیان ومحسن خواجه‌نوری و محسن آشتی نیزتشکیل ه بود و ازسال ۱۳۳۷ جلسات ماهیانه داشتند و درپی همین هدف‌بودند .

منصور نیز علاوه برتماس باآنهاکه دکترمحمودکشفیان‌رابطاومحسوب ند با امیرعباس هویدا و دکتر ناصر یگانه و دکتر هادی هدی و محسن اجه‌نوری در بهمن ماه ۱۳۳۹ درمنزل خود برای تشکیل کانون مترقی سه‌ٔ ترتیب داده بود و پس ازمطالعات خود بالاخره در اسفندماه ۱۳۳۹ در

جلسهٔ آمادگی اوضاع را برای تشکیل کانون اعلام کرد و در باره نحوه آن نیز قرار براین شدکه کانون بصورت دکتر علمی وتجسس باشد ونقش‌ارشادی در زمینه‌های اقتصادی و بهداشتی و فرهنگی و اجتماعی و کشاورزی وضعی داشته باشد.

درروز بیستم فروردین ماه۱۳۴۰ حسنعلی منصور افرادی‌را که پس از مدتها مطالعه وتماس‌باآنها انتخاب کرده‌بود درمنزل‌پدری‌خود (منصورالملك) بشام دعوت نمود ودرحقیقت اولین حلسه محمع عمومی کانون مترقی تشکیل گردید و افراد زیر در آن‌حلسه حضورداشتند :

حسنعلی‌منصور-امیرعباس هویدا - محسن خواجه‌نوری- مهندس فتح اله ستوده - دکترجواد سعید - دکترفرهنگ‌مهر - دکتر بوذرجمهرمهر - دکتر منوچهر شاهقلی- مهندس علی اشرف‌شاهقلی- دکترجهانگیر میرعلاء - دکتر هادی هدایتی - دکترمحمود کشفیان- دکترضیاء شادمان -دکترمنوچهر کلالی مهندس همایون زندفر- دکترباقرعاملی - جوادمنصور - کریم پاشا بهادری- دکترغلامرضا نیك‌پی - دکتر ناصریگانه - دکترمحمود خواجه نوری -دکتر احمد عاطفی - بهمن دولتشاهی - دکتر حسن فاتح - مهندس محمود قدیمی- علینقی فرمانفرمائیان -علی‌اکبر بهرامی - مهندس امیر نصرت منقح - دکتر امیرمظفر یزدانی- نصیرعصار- مهندس قاسم‌معینی - ابوالفضل‌معتمدی‌ضمناً دکتر منوچهر کلالی ودکتر هدایتی و محسن خواجه‌نوری ودکترمحمودکشفیان نیز اساسنامه کانون‌را تهیه نمودند.

حلسه بعدی ساعت ۳ بعدازظهر بیست وهفتم فروردین ۱۳۴۰ در منزل منصورالملك تشکیل گردیدکه درآن حلسه حسنعلی منصور بریاست هیئت‌مدیره و امیرعباس هویدا بسمت قائم‌مقام و دکتر منوچهر کلالی بسمت دبیر ودکتر ضیاء شادمان خزانه‌دار ، محسن خواجه نوری، مهندس فتح‌اله ستوده ، دکتر منوچهرشاهقلی بعنوان اعضای هیئت مدیره انتخاب شدند و اساسنامه کانون و اسامی هیئت مدیره برای ثبت ارسال گردید . انتخابات هیئت مدیره در۲۴ آذرماه سال ۱۳۴۲ تجدید شد و ۹۲ نفر دررأی شرکت کردند وآقایان زیر

به عضویت هیئت مدیره بر گزیده شدند :
حسنعلی منصور ـ امیرعباس هویدا ـ دکتر کلالی ـ مهندس فتح الله
ستوده ـ مهندس سرلك ـ دکتر هادی هدایتی ـ محسن حواجه نوری ـ دکتر
محمد علی دشتی ـ دکتر منوچهر شاهقلی .

برطبق اساسنامه کمیته‌های بهداری ـ اقتصاد ـ صنعت ـ کشاورزی ـ حقوقی
و فرهنگی تشکیل گردید و افراد صاحب‌نظر برای سخنرانی به کانون دعوت
شدندازجمله نخست‌وزیروقتو بعضی‌ازوزراء واساتیددانشگاه‌ومدیرعامل‌شرکت
ملی نفت و کسانی که بعدا بکانون وارد شدند اهم آنها عبارتند از دکتر
عبدالعلی جهانشاهی ـ حمید رهنما ـ حسین اشرف سمنانی ـ مهندس پرویز ـ
سید جمال‌الدین صدرزاده ـ عبدالصالح کمالی‌زاده ـ مهندس سرلك ـ دکتر
محمدعلی‌صدرعاملی ـ حسن‌زاهدی ـ فیروزیان ـ دکتر حسین‌پرنو اعظم ـ بانو
شوکت‌ملك‌جهانبانی

فعالیت کانون مترقی در انتخابات دوره۲۱ باشرکت در کنگره آزاد ـ
زنان و آزاد مردان موفقیتی چشم گیر برای کانون بدست آورد و عده
کثیری ازاعضاء کانون کرسیهای مجلس را اشغال کردند وعملا حسنعلی
منصور لیدرآنها بود ولی فراکسیونی بنام کانون درمجلس تشکیل نشد تااینکه
حزب ایران نوین در۲۴ آذرماه۱۳۴۲ تشکیل شد.

کانون مترقی هسته‌مرکزی حزب را تشکیل می‌داد وفراکسیون حزب
ایران نوین بالیدربودن حسنعلی منصور تشکیل شد ودراسفندماه نیز حزب ایران
نوین دولت‌راتشکیل‌داد.

دکتر جهانگیر مبرعلاء

لکهٔ سفید

گویندمردی را زنی بود که درکارعشق او بیکسرفته بود، و آنزنرا لکه
سپیدی درچشم بود که مرداز فرط محبت آن را ندیده بود، تاروزی که عشق وعدو به
نقصان نهاد وبزن گفت
ـ این سپیدی درچشم تو کی پدید آمد؟
ـ گفت
ـ آنگاه که کمال عشق تورا نقصان آمد

(کشف الاسرار وعدة الابرار)

مرتضی مدرسی چهاردهی

دشواری تاریخ نگاری

دوست فررانه ما حنین گفت :

بحث تاریخ نگاری بروش علمی از نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میلادی آغاز سد که خود ما نیر در آن رندگانی می‌کنیم و در این صد سالی که ازعمر آن می‌گذرد تاریخ‌نگاران بترقیات شگرفی نایل گردیده وایرادهای چندی که بمورخان و تاریخ نگاری عموماً وارد میشد تا اندازه‌ای از میان برداشته شده است و راه برای پیدا سدن یك مورخ ایده‌آل که ازآثار اواز ضعف ه و ایرادهای گوناگونی که برنوشته‌های مورخان گذشته وارد بود خالی باشد باز شده است .

از تمام نوشته‌های آنها این نتیحه را میشودگرفت‌که آثار هیچ یك ا مورخان ار نقص‌ها وصعف‌های مهم خالی نیست و اهمیت و برتری آنها نسبی است و گرنه کتاب تاریخی که بکلی بی عیب باشد نوشته‌نشده است !

ماکولی‌که خود یکی از بزرگترین مورخان قرن‌گذشته بود در مقا مفصلی که بنام « تاریخ » در سال ۱۸۲۸ در مجله « ادنبره » منتش کرد در این باره مبالغه بسیار مینماید و نوشتن تاریخ خوب را مشکل‌تری فن‌ها معرفی می‌کند و می گوید که یك مورخ کامل و بی عیب از نوا د روزگار است !

نمایشنامهٔ رستم دزد

ازاین ببعد بخشی ازمجله به‌نشر، نمایشنامهٔ رستم درداختصاص
یابد . دربارهٔ نویسندهٔ این نمایشنامه بعداً گفتگو خواهیم کرد ولی
نیزه چاپ این نمایشنامه نامهٔ استاد حمال زاده بودکه در تاریخ ۲۳
ِ ماه ارژنو فرستاده وطی آن نوشته بودند:

کتاب گرانقدری دربارهٔ تآتر در ایران

اخیراً کتابی را مطالعه کردم که « بنیاد نمایش در ایران» عنوان
د وبقلم آقای دکتر ابوالقاسم جنتی عطائی در اسفند ۱۳۳۳ شمسی
سیلهٔ کتابفروشی ابن‌سینادرطهران بچاپ رسیده‌است (در۲۷۸صفحه)

فعلا مقصودما دریجا معرفی این‌کتاب نیست ولی همیقدراست
باطلاع علاقمندان به نمایش ونمایشنامه (تآتر و تآتر نویسی) در
ان برسانیم که این‌کتاب واقعاً شایان توجه است و مؤلف کوشش
ار در جمع آوری موادلازمه وتألیف مبذول داشته وزحمت‌فراوان
برخود هموار ساخته وکار بااهمیتی را انجام داده است .

کتاب‌گذشته از «سرآغاز» مشتمل بر ۱۸ فصل است وهر فصلی
ی خود سودمند وآموزنده‌است واطلاعات بسیار ارزنده ای‌دربارهٔ
ِ بما میدهد .

قسمت سوم کتاب عبارت است از چند نمایشنامه که بقلم خود
نیان نوشته شده است و باستثنای نمایشنامهٔ آخرکه عنوان «عروسی
سین آقا » را دارد (و بقلم سید علی نصر است‌کـه بحق باید او را

پدر تآتر ایران خواند و حق بزرگی بگردن هموطنانش دارد و با طرز
و شیوه و اصول نمایشنامه نویسی فرنگیها آشنائی سزائی میداشته
است) مابقی بشیوهٔ خودمانی که در حقیقت همان سبك وشیوهٔ تعزیه-
نویسی است تألیف یافته و بنظر قاصر راقم این سطور سبکی است که
با همه تفاوت و اختلافی که با سبك فرنگی امروز دارد (هرچند امروز
هم درفرنگستان درراه ترویج سبکهای جدیدکه بعضی ازآنهای شباهت
بهمان سبك وطرز تعزیه های خودمانی بهمت مساعی مخصوصی بعمل
میآید) سبکی مقبول و قابل قبول است و اگرمعایبی داشته باشد بلون
تردید دارای محسنات بسیاری هم هست که خود فرنگیهای ایران شناس
آنهارا ستوده اند .

در قسمت دوم کتاب آقای دکتر جنتی عطائی فهرست بسیار
گرانقدری ازنمایشنامه هائی که تا اسفند ماه ۱۳۳۳ (مارس ۱۹۵۵ میلادی)
بزبان فارسی بچاپ رسیده بوده است آورده اند . متأسفانه نمره و شماره
ندارد ولی شمرده شد ومعلوم گردید که مشتمل است بر ۲۶۱ نمایشنامه
که بعضی از آنها (یعنی اکثریت) بقلم خود ایرانیان نوشته شده است
وقسمت دیگری ترجمه از زبانهای خارجی است. لابد نمایشنامه هائی
هم از قلم افتاده است که بطوریکه خود آقای جنتی عطائی تذکرداده اند
امید است که رفته رفته با کمك علاقمندان تکمیل گردد .

منظور اصلی از تحریر این سطور این است که ای کاش ادا...
مجلهٔ «وحید» که خدارا شکر بهمت مدیر کوشان و کاردان و دلسوز...
دارای چاپخانه و ادارهٔ نشر و طبع هم گردیده است و باکمك خ...

آقای دکتر جنتی عطائی واشخاص دیگری که درکار ادب و بخصوص تآتر بکمال و تجربهٔ کافی رسیده اند ازمیان این ۲۶۱ فقره نمایشنامه آنهائی راکه ارزش ادبی ولسانی دارد وازلحاظ فن نمایشنامه نویسی (چه بطرز وشیوهٔ خودمانی وچه بسبك و طریقه فرنگی‌ها) و موضوع (با رعایت نکات اجتماعی وفولکلوری وغیره) بیشتر قابل‌توجه است بشکل مرغوبی درچند مجلد بچاپ میرسانند.

محتاج‌بتذکر نیست که‌نگارنده درحدود مقدرت و نیروی‌جسمانی وتا جائی‌که پیری وضعف اجازه ندهد بانهایت افتخار ومسرت حاضرم در مطالعه متون و اظهار نظر (چنانچه ضرورتی باشد و ان شاء الله نخواهد بود) و حتی تصحیح نمونه های مطبعه کمك برساند. خدا بخواهد این نیت خیر بهمت حضرت آقای دکتر وحیدنیا جامهٔ عمل بپوشدکه از لحاظ‌گوناگونی‌خدمت خوبی بایران وادب ایران وبجامعهٔ ایرانی خواهد بود.»

امیدواریم خدا توفیق دهد تا پیشنهاد استاد جمال زادمرابه‌مرحلهٔ عمل درآوریم و از نظر آنکه این‌کار از جائی شروع شده باشد به نشر نمایشنامهٔ رستم دزدکه نه درکتاب آقای دکتر جنتی عطائی ونه درجای دیگر اسمی از آن برده شده و اصل نسخهٔ خطی آن در مخزن کتب خطی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ایران مضبوط است می پردازیم و از دوستان دانشمند خود درانجام این خدمت استعانت می طلبیم.

(و)

تاریخ نهضتهای ملی ایران
از حملهٔ تازیان تا ظهور صفاریان

تألیف عبدالرفیع حقیقت (رفیع) - چاپ تهران - اسفند ۱۳۴۸ -
قطع وزیری - ۶۵۲ صفحه - ۳۵۰ ریال

از نظر آنکه بهترین معرف هر کتاب نوشته‌های آن است لذا به نقل صفحه ای از مطالب کتاب مربور میپردازیم .

« اغتشاش در بغداد »

وشهر بغداد نیز در این موقع بعلت ضعف و فتور حکومت سخت آشفته و نا سامان بود عیاران و آشوبگران این شهر پس از جمعیت نیز از این وضع استفاده کرده بقتل و غارت پرداختند . این افراد بحدی گستاخ شده بودند که زنان و کودکان را آشکارا میبر بودند و در روز روشن به خانهٔ ثروتمندان میرفتند و مطالبهٔ پول گزاف مینمودند چنانچه آنان از پرداخت پول مورد تقاضا خود داری میکردند زن و فرزندانشان را به زور میبر بودند و بسا که دهکده‌ای را غارت میکردند و مال و حشم و متاع مردم را در بازار بغداد میفروختند ، مردم نفرین شده بغداد نیز بی تکلیف هر روز با یکنفر بیعت میکردند وروز دیگر براو میشوریدند .

عدم تسلط و قدرت حکومت حسن بن سهل در عراق و بی اطلاعی مأمون خلیفه وقت که با خیال راحت در مرو بسر میبرد کار را بیش از حد تصور مشکل کرده بود .

در این میان حسن بن سهل مایل نبود برای جلوگیری از این وضع سرکوبی مخالفان ازخلیفه‌مدد بخواهد زیرا بنظر وی ممکن بود حمل بر عدم لیاقت گردیده ونسبت بتفویض اواقدام نماید .

تنها راه چاره‌ای که بنظر حسن بن سهل رسید این بود که از طا ذوالیمینین سردار با لیاقت ایرانی که در این موقع در رقه ناظر اوضاع کمک بخواهد برای رفع این اغتشاشات ازتدبیر شایسته اواستفاده‌نماید .

معرفی کتاب

جلفای جدید

کلیسا های ارامنه وسایر ساختمانها

معرفی کنندگان: ك ـ او ـ میناسیان و.ر.ه . پیندرویلسون
ترجمان : وزیری

نوشتهٔ جون کارسول با ۱۰۴ عکس که ۸ عدد آن رنگی میباشد و ۲۴ تصویر مربوط بمتن کتاب ـ اکتبر ۱۹۶۸

این کتاب زیبا نتیجهٔ مطالعاتی است که درباره ابنیه ارامنه در جلفای جدید توسط پرفسور کارسول Carswell بابتکار مؤسسه خیریه گلبنکیان برشته تحریر درآمده است. درمقدمه کتاب تاریخ چگونگی استقرار ارامنه جلفای ارس را درساحل جنوب زاینده‌رود تشریح نموده و رویدادهائی را که طی قرن مسعود ۱۷ تا اوایل قرن ۱۸ که دوران انحطاط آن شروع گردید دنبال میکند. بازرگانان ارمنی با وابستگان بازرگانی خوددر غرب ـ درروسیه ـ درهندوستان ـ در سیام ـ درجاوه ودرفیلیپین باندازه همکاران انگلیسی وهلندی خود بی‌باك ومخاطره طلب بودند. کالای عمدهٔ ایشان ابریشم بودکه به اروپا وروسیه صادر نموده درمقابل اجناس تجملی ازقبیل البسه ـ آئینه ـ ساعت و تابلوهای نقاشی وارد میکردند . موفقیت بازرگانی اینان تا اندازه‌ای مرهون عنایات شاهانه (پادشاهان صفوی) بود و وقتیکه درقرن ۱۸ ازاین مراحم و پشتیبانی محروم گشتند و اقلیت ارامنه مجبور به پرداختن جزیه گردیدند عده زیادی درجستجوی ثروت بروسیه وجاهای دیگر عزیمت نمودند جلفای جدیددارای ۲۴ کلیسا بودکه امروز ۱۳ باب آن باقیمانده وهشت باب آن درزمان سلطنت شاه‌عباس کبیر ساخته شده است .

صنعت چاپ باحروف متحرك ازاروپا بایران آورده شد واولین کتاب ارمنی درونیز venise بسال ۱۵۱۲ چاپ گردید. کارسول درصفحه ۱۰ کتاب

خود اظهار میدارد که کتاب (زندگانی پدران) که درسال ۱۶۴۱ انتشار یافت اولین کتابی بود که در جلفا بطبع رسید لکن در حقیقت کتاب مزامیر درسال ۱۶۳۸ و کتاب زادالمعاد در سال ۱۶۴۱ چاپ شده بود برای چاپ انجیل ارمنی اقداماتی بعمل آمد ولی ورودی از چاپ آن صرف نظر گردید و این انصراف بواسطه تعصب وصلاح اندیشی مقاماتی که تاوریه ارائه میدادند بود بلکه باحتمال قوی اشکالات فنی موجب شده بودند که انجیل مربوط بچاپ برسد اولین انجیل ارمنی با تصاویر باسمه‌ای توسط وان سیشم van Sichem که دورر Dorer آنرا تکمیل نمود درسال ۱۶۶۶ در آمستردام تحت نظر (خلاب اسکان Oskan جلفا) بطبع رسید .

در توصیف وتشریح ۱۳ کلیسائی که درجلفا هنوز بجا مانده‌اند کارسول از «تاریخ جلفای جدید دراصفهان» بقلم هوهانیانس استفاده مینماید . این کتاب پس از مرگ مؤلف آن که درسال ۱۸۷۱ اتفاق افتاد دردوجلد توسط چاپخانه (کلیسای جامع ناحی همگان) - «حضرت مسیح» بچاپ رسید. در مواردی چند کارسول نوشته هوهانیانس را صحیحاً استنباط ننموده و بالنتیجه دچار اقلا دواشتباه بزرگ گردیده. کارسول درصفحه ۳۰ کتاب خود میگوید که هوهانیانس ساختمان کلیسای جامع ناحی همگان را «حضرت مسیح» بین سالهای ۱۶۵۸-۹ و۱۶۶۲-۳ میداند حال آنکه درواقع هوهانیانس بکلیسای جامع اشاره نکرده وبکلیسای ناحی همگان درمحله ایروان اشاره مینماید. ساختمان کلیسای جامع در سال ۱۶۰۶ شروع و بین سالهای ۱۶۵۵ و۱۶۶۴ تجدید بنا میگردد .

اشتباه دوم کارسول درشرحی است از کلیسای سن سارجیس Sargis t (صفحه ۴-۵۲) که همان کلیسای ناحی همگان (حضرت مسیح) درمحله ایروا میباشد وفوقاً بدان اشاره شد (صفحه ۲۲۳- ۲۱۸) وآن بین سالهای ۱۶۶۳ ، ۱۶۵۹ ساخته شد وبعداً ازطرف اوهان Ohan اسقفی که مخالف عقیده‌ء بود اشغال وویران گردید. نام سن سارجیس بکلیسای ناحی همگان (حضرت مسـ داده شد .

شرح هر کدام از کلیساها منضم بنقشه‌ای سطحی ومقطعی است که تم سهم جلفا در معماری کلیسائی براساس و پایه این مقطعها است. فرم آ همان فرم باستانی است که بمنظور آنکه جوابگوی نیازمندیهای نماز ربانی باشد آنرا در ارمنستان تکمیل نموده‌اند . مصالح ساختمانی وصـ

تاحدی تزئینات کلیساها همان میباشند که در دوران صفویه معمول بوده است. مصالح عمده ساختمان از آجر پخته است. یك سلسله طاقهای کوچکی به شکل دائره تعبیه شده که گنبد کلیسا را تقویت نماید. چهار طاقی مرکزی عمومیت داشته وطاقنماهائی ساخته شده اند که سطح دیوارها رامنفصل نمایند. درخارج از ساختمان از استعمال کاشی کاری صرف جوئی شده لکن چهارچوب درهای ورودی جالب توجه میباشند. درداخل ساختمان نقاشیهائی بر دیوار بر کاشی کاری و گچ بری تفوق دارند.

کارسول در خصوص اصالت کاشیها اظهار نظر کرده مینویسد که چون آنها دارای نوشته‌هائی بزبان ارمنی میباشند توسط استادکاران ارمنی ساخته شده‌اند . خوشبختانه ازاین نوشته‌های یادگاری میتوانیم تاریخ بعضی ازنقوش بردیوار را تعیین کنیم ولی باید در نظر داشت که این تاریخها الزاماً تاریخ ساختن کاشیها نمیباشند . مخصوصا سه فقره نقاشی که در زمینه سنتوری درب غربی کلیسای جامع (عکس ۱۳) ودربهای غربی و شمالی کلیسای سن جورج (عکس ۱۹ ـ ۲۰ الف) جالب توجه‌تر میباشد . هرچند که تاریخ آن نقاشی اخیر بسال ۱۱۱۹ میباشد نه ۱۶۱۹ آنطور که کارسول نوشته است . دو کتیبه زیبای سن سارجیس (عکس شماره ۵۴ ـ ۵۵) منحصر بفرد میباشند زیرا گرچه از نقطه نظر فنی قطعاً کار اصفهان میباشند ولی همانطور که کارسول اظهار میدارد سبك آن از نقاشان معاصر هندی الهام گرفته شده .

دیوار چندی از کلیساها با نقاشیهائی زینت یافته‌اند که ظاهراً طرح ریزی آنها از روی شمایل سازی صورت گرفته‌اند و شایسته مطالعه و تدقیق میباشند . سلسله آثار کلیسای جامع ناجی همگان (حضرت مسیح) تحت چنین مطالعه و مداقه‌ای قرار گرفته و نیز شرح داده شده که این آثار کاریکی از هنرمندان مکتب ایتالیائی و فلمنگ قرن ۱۷ میباشد . منبع این آثار را ظاهراً باید در تصاویر انجیل سینیم که نمونه هائی ازآن قبل ازآنکه انجیل ارمنی بچاپ برسد جستجو کرد که به حلفا آورده شده . شاید نتوان نقاش یا نقاشان این آثاررا بدرستی تعیین نمود چون کارسول اسم چندین نفر را ذکر میکند و اروپائیان نقاشان هلندی را اسم می‌برند بهر حال نام فیلیپ آنجل Philip Angel ولوکار Lokar را به آنهائی که کارسول نام میبرد باید افزود . در سال ۱۶۵۱ آنجل بنمایندگی شرکت هند شرقی هلند به ایران مسافرت میکند وازسال ۱۶۵۳ تا سال ۱۶۵۶ نقاش دربارشاه عباس ثانی بوده با وصف این احتمال نمیرود که نقاشیهای کلیسای جامع را

که ازسال ۱۶۵۵ تا سال ۱۶۶۴ تحدید ساختمان شد ترسیم کرده باشد .

نقاشیهای قسمت سفلای دیوار کلیسای جامع و کلیسای سن استفان St. Stephan و کلیسای مادرمقدس Holy Mother of God و کلیسای بیت اللحم (عکس ۴۷ الف) که بر سبك معاصر اصفهان ترسیم شده‌اند بنظر میرسد که از نقاشیهای عربی تقلید شده باشند .

همچنین کاروسول دوخانه را درمحله تبریز جلفا تشریح مینماید حتی زنانه خانه در قسمت شرقی که هنوز پا برجا است و دارای لواحقی به طرف مغرب میباشد که شاید آنرا برای خدمه ساخته باشند درروی نقشه خانه «الف» (صفحه ۶۵) از قلم افتاده است .

نقاشی‌های روی گچ که در صفحه‌ها در انتهای هر کدام از ایوان‌ها هستند از انواع کاملا استثنائی میباشند که میشود آنهارا ، نقاشی ایوانهای چهلستون قیاس نمود . از طرز لباس پوشیدن اروپائیانی که دیده میشوند میتوان گفت که نقاشی‌ها بایدمربوط بهربع سوم قرن ۱۷ باشند . منظره‌ای که روی دیوار در پائین دوردیف نقاشی(عکس I ۱ ـ ۷۱و۷۲) دیده میشوند صوریکه از کتیبه هائی که بخط ارمنی ولاتین برمی‌آید مذهّبات‌ها‌هانه را نمایش‌میدهندو نقاشی‌ـ هائی که درطاقچه‌های کوچك درداخل گنبد سالن پذیرائی دیده میشوند هنوز شگفت انگیزی به نقاشی های چهل ستون که اخیراً تعمیر شده اند شباهت دارند .

سرانجام نکاتی چند درباره کتیبه‌ها آنهائی که بچاپ رسیده‌اند وا منتخبات میباشندصحیحاً استنساخ نشده‌اند انتشار کتیبه‌های ارمنی در جلد مصرانه مورد تقاضامیباشند ، استنساخ کتیبه‌ای که در قسمت داخلی جار جو، درب شمالی کلیسای جامع (صفحه ۳۲) میباشداحتیاج بتصحیح دارد . مادامهر Mertومادامهر(ح)(م)ت بایدمرتاتیکین Mer Tatiken ومریم‌تاتیک Mariam Tatikon«مادرش‌تاتیك»Mary«وورح‌هاش‌مریم ariam نوشته شود. نام پاراسین Parasin پیچیده‌وناماً نوس‌نیست وهمان‌نام‌فار «پری» (فرشته) است. حروف بزرگ ارمنی که‌رقم‌یکصد را نشان میدهد ،

نماینده ۹۰۰ باشد بلکه نماینده ۱۰۰۰ بوده ومعادل تاریخ ۱۰۹۰-۱۷۰۹ میباشد. در کتیبه روی کاشی بالای درب عربی کلیسای سن جورج (صفحه ۳۷) بجای جنت اون(این) janet'on(in) باید جهاتون (این) jahhaws (in) که ترکیبی از دو لغت جاه (jah) و خاتون (Khatuns) که نامی معمولی برای زنان است نوشته شود. در کتیبه‌ای که مربوط بعید تبشیر (بارگرفتن حضرت‌مریم) در بالای درب جنوبی سن سارکیس (صفحه ۵۴) میباشد اسم اشتباهاً استنساخ گردیده بجای آیرانسان Er' ransan باید Er'ranintz و بجای سهپت اون Sephet'on باید الفتون (این) Olfotun(in) که طبق تلفظ محلی افلاطون Aflatun یا الفتون Alfatun (پیرور) نوشته شود.

در نحوه استنساخ که از زبان ارمنی در این کتاب پیش گرفته شده انتقادی را ممکن است‌ جایز دانست حرف y در کلمات یوهنیانتس youhaniontz یاروت این yarut'in - یاکوب yahob باید حرف h (ه) تلفظ شده‌اند که ممکن است صحیح‌تر بطرز تلفظ این حرف باشد. استعمال حرف Y برای تلفظ h ممکن است گمراه‌کننده باشد. مثلا هیشتک hishatah (یادبود) چنانچه ایشتیک yishateh نوشته شود (زیر سنگ الاغ معنی میدهد) از طرف دیگر کلمه ارمنی ermie (صفحه ۴۵) حرف اول آن ی Y است که باید همانطور نوشته شود.

این ضمائم ملحقات مفیدی است که حاوی خلاصه نوشته‌های سیاحان اروپائی است که درباره حلفا ومردمان آن نوشته‌اند. این کتاب بخوبی بچاپ رسیده وعکسهای آن کاملا رضایت‌بخش میباشند. پروفسور کارسول باعرضه‌داشتن این اثر جالب توجه کاربرجسته‌ای انجام‌داده وامیدوار است‌که این کتاب موجب تفحصات بیشتری دراین موضوع کوچک لکن مشهور شود.

ی ۱۳۲۲

روس درحوا

مدارس قدیمه

زندگانی عبرت آموز

ایف یک معلم

م و ترجمه کردی از اتحاد

منفین گذشته

مسابحانه عمومی

ته های ضعف تاریخ

مهمان عروس

بحری در ایوان مدائن

عقل ـ

رضاشاه کبیر

نامه‌ای از اتابک اعظم به ناصرالدین شاه و پاسخ آن

مجلهٔ ماهانه

***

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

سیف‌الله وحیدنیا

یک شماره سی و پنج ریال ـ اشتراک سالیانه در ایران چهار صد ریال

خارجه پانصد ریال ـ برای دانشجویان تخفیف کلی منظور میشود.

***

نقل مطالب این مجله باذکر مأخذ برای همه‌کس و همه جا مجاز است

جای اداره: تهران ـ خیابان‌شاه ـ کوی جم شمارهٔ ۵۵ ـ تلفن: ۴۱۸۲۸

***

چاپ وحید ـ تهران ـ خیابان‌شاه ـ بستمری اول ـ تلفن ۴۲۲۶۹

Revue mensuelle VAHID

Directeur : VAHIDNIA

No. 55-Rue Djam. Ave. Chah-Téheran Tel: 41828

از خاطرات سردار ظفر بختیاری

کودتای ۱۲۹۹

درسال ۱۲۹۹ شمسی مطابق با ۱۳۳۹ قمری سوم برج حوت واقعه‌ای روی‌داد که از نوشتن آن ناگزیرم

پس‌از آنکه دولت از بازگرفتن گیلان از تصرف میرزا کوچک که بمعاونت روسها مسخر کرده بود ناامیدشد یکدسته قزاق ایرانی بریاست سرتیپ رضاخان (اعلیحضرت پهلوی) آمدند طهران احمدشاه‌هم از این کار بی‌خبر بود من‌خودم ازاحمدشاه شنیدم که گفت من خبر از این کودتا داشتم ولی نه به این قسم که رفتار کردند .

قزاقها دوهزارنفر بیش نبودند بحسب سیدضیاءالدین مدیر روزنامه شرق و برق پسر سیدعلی آقای یزدی رفت قزوین قرار این کار را با سرتیپ رضاخان داد شبانه قزاقها وارد طهران شدند و فردای آن شب سیدضیاءالدین رئیس الوزراء شد و رضاخان سردار سپه و رئیس کل قوا شد طهران را بی زد و خورد گرفتند در نظمیه آژانها نداشتند دست و پائی بکنند دوسه نفر کشته و زخمدار شدند در همان شب تمام دروازه های شهر را گرفتند و نمیگذاشتند هیچ کس از شهر بیرون رود تلگراف و تلفون توقیف شدتاچند روز خبری از طهران بایالات وولایات نرفت درهمه گذر ها توپ گذارده بودند بامدادهمان روز پیش از در آمدن آفتاب سپهدار رئیس‌الوزرا خود را

سفارت انگلیس رسانید ودانست اوراقی بسداده‌اند ازکرده پشیمان بود پشیمانی هم سودی نداشت .

قزاق درب سفارتخانه‌ها گذاردند که کسی برای تحصن نرود واعظم اعیان واشراف وچندنفر از بازاریها را گرفتند شایسته این کار کسی غیر از سرتیپ رضاخان نبود چون او بطهران آمد اوضاع دیگر گون شد و زمامهٔ ملك وملت بدست با کفایت مردی لایق وقابل افتاد واز لیاقت وکفایتی که داشت مالك تاج وتخت ایران شد.

اشخاصی که درکودتا گرفتار شدند ازاعیان واشراف و شاهزادگان عده بسیار بودند چندنفری که اسامی آنها در خاطر بودنشان افتاد

شاهزاده معین‌الدوله   شاهزاده فرمانفرما   شاهزاده نصرت‌الدول[ه]

شاهزاده عباس‌میرزا   سعدالدوله   محمد ولیخان سپهدار اعظ[م]

ابوالفتح‌خان سردار اعظم   سردار معظم تیمورتاش   قوام‌الدوله صدری

حاج محمدتقی بنکدار   امیرنظام همدانی   امیر اسعد پسر ولیخان

سید حسن مدرس   آقا شیخ حسین یزدی   حشمت‌الدوله طباطبائی

اینها که اسامیشان نوشته شد در خاطرم مانده بودند وگرنه گرفتاران چندین برابر اینها بودند .

قوام‌السلطنه را که والی خراسان بود کلنل محمدتقیخان گرفته فرستاد طهران. صارم‌الدوله را هم که حاکم کرمانشاه بود گرفته آوردند عراق که دستگاه سید ضیاءالدین بهم خورد سید حسن مدرس و شیخ حسین یزدی را قزوین فرستادند مابقی گرفتاران در عشرت‌آباد ... درشمیران محبس بودند تامدت سه ماه پس از سه ماه سید ضیاءالدین معزول شده تبعید شد همگی آنان از حوانین بختیاری صمصام‌السلطنه ومن وامیر جنگ درطهران بودیم سردار جنگ و سردار اشجع آمده بودند تا نزدیك اصفهان آنجا ازاوضاع طهران خبردارشده برگشتند به بختیاری رفتند سردار محتشم بااینکه میدانست سید ضیاءالدین با او دشمن است از اصفهان بیرون نرفت ودامن حکومت اصفهان را از دست رها نکرد از حال ماهم بی‌خبر بود نمیدانست که مارا هم گرفته‌اند یاآزادیم ازسیدضیاءالدین اجازه گرفته

اصفهان و بختیاری تلگراف کردیم که ما آزادیم.

سیدضیاءالدین بامن همراهی داشت وعده حکومت اصفهان را بمن داد که سردار محتشم را معزول کرده مرا منصوب کند چون من در آنوقت با سردار محتشم اتحاد داشتم قبول نکردم

سفیر انگلیس کس فرستاد که خوانین بختیاری در اینجا حاضر شوند که با آنها کار داریم من وامیر جنگ بخانه (صمصام السلطنه) رفتیم مترجم سفیر انگلیس آمده بما اظهار داشت از قول سفیر که اولا بنویسید باصفهان که کسان شما در آنحدود حرکت خلاف انتظاری نکنند دوم اینکه این کار شما زیان ندارد و آسوده باشید سوم اینکه ما انگلیسها شما بختیاریها را همه‌وقت لازم‌داریم واین را هم بدانید که ما انگلیسها از این کودتا خبر نداریم.

چهارروز پس از آن باران بسیاری بارید وسیل گرفت پلهای بین اصفهان ـ طهران را خراب کرد من چند نفر ملازم شناگر داشتم فرستادم زیر پل شور معروف به پل شاه‌عباس سینی بستند ومردم را باسینی از آب میگذرانیدند. (سینی کلک کوچکی است که بختیاریها از مشک و چوب درست کرده مردم را از آب میگذرانند) سالارظفر پسرم را فرستادم اصفهان لاستیکهای اتومبیل را باد کرده از آب گذر کرد تا ده روز کسی نمیتوانست از آب رودخانه شور عبور کند

آقا سیدضیاءالدین چندین کاغذ بمن نوشت حکومت اصفهان را تکلیف کرد و من قبول نکردم بشکارگاه [illegible] رفتم در آنجا [illegible] رفتم ده روز درشکارگاه بودم پس از ده روز بشهر [illegible] گشتم در این وقت سید ضیاءالدین جهانشاه‌خان افشار را میخواست دستگیر کند من هم [illegible] او توسط میکردم و نمی‌پذیرفت جهانشاه‌خان هم درهمان‌وقت بین [illegible] چند نفر قزاق فرستادند سرراه براو گرفتند وبااو جنگ کردند بالاخره جهانشاه‌خان تسلیم شدند امیر افشارهم دستگیر شد چهل هزار تومان هم همراه داشت غارت کردند جهانشاه‌خان هم محبوس شد من‌هم آنی آسوده نبودم و برای استخلاص او کوشش میکردم.

علی‌اصغرخان‌سردارفاتح پسرامیر افشار بمنزل من پناهنده شد آقا سید

ضیاءالدین کس فرستاد اورا دستبسته از من خواست من جواب دادم بهتر این ا
من واو هردورا ببرند حبس کنند وگرنه من تا زنده باشم نمیگذارم او را
دلت از منزل من ببرند

پس از کشمکش بی اندازه من بر سید ضیاء فائق آمدم اورا آزاد و
منزل خود نگاهداشتم پدرش امیر افشار با من دوست صمیمی بود مردی لا
کارآمد بود ولی علی اصغر خان در حقیقت قابل تعقیب و گرفتاری بود هیچ
وقابلیت نداشت

سردار فاتح ماهم از اصفهان آمد تهران برای کار سردار محتشم
سید ضیاء دیگر کاری از دستش بر نمی آمد رضاخان سردار سپه بواسطه ا
ذاتی ولیاقت فطری و به حکم وزیر جنگ شد اما سید ضیاءالدین مع
معزول شد و بیست و پنج روز از توقیف خارج و به بغداد فرستاده شد
گرفتاران تمام از حبس‌ها شدند میرزا احمدخان قوام السلطنه رئیس الوز
دیگر هر چه میکرد سردار سپه میکرد

سردار سپه بحسب تدبیر تمام افتضاحات ظاهرا در اندک مدتی
منظم کرد که کسی را یارای دم زدن نبود هر چه میل داشت انجام می
معقولیت و آرامی و خوبی انجام میداد که کسی را جای ایرادی باقی نماند
هم از او شوائی داشت مجلس شوری هم باز شد

مؤتمن الملک رئیس مجلس بود شاه سوار شد برود مجلس تا آنه
یاد کند که باشد وضع بواقع بود در آن روز سردار سپه دردست راست
بود من در دست چپ شاه سوار بودیم تا درب مجلس شاه رفت قسم خورد
آمده سوار شد ماهم بهمان دستور دردوطرف شاه سوار بودیم. تمام اع
با کالسکه دنبال شاه می آمدند تا درب عمارت گلستان پیاده شده وارد
ورفتیم بالا تا شاه رفت در اطاق خلوت شاه بودیم تا آنوقت هنوز بحتیا
داشتند اگر چه امروز هم اعتبار دارند.

اعلیحضرت پهلوی مخصوصاً بما اظهار مرحمت میفرمایند
وزیر جنگ شب و روز در خدمت شاه است اینقدر هست که

جنگ و از آنجا آمدند ده چشمه بخانه من پس از دو سه روز من هم رفتم چغاخور ولی آنجا خواهشی نکرده در خصوص خدمت سختی نگفتم چون میدانستم دیگر بی من نمیتوانند کار بکنند امیر مفخم و سردار جنگ و امیر مجاهد و مرتضی قلیخان بودند قرار دادیم برویم اصفهان آنجا قراری در کار همدیگر بدهیم رفتن اصفهان هم محرک و تفتیش امیر مجاهد بود و گرنه اصفهان رفتن ضرورتی نداشت باری رفتیم سوی اصفهان دراین هنگام میان سردار محتشم و سردار جنگ از سخن‌چینی و فتنه گری امیر مجاهد کار بمخالفت انجامید من تا توانستم جد و جهد در اصلاح ذات‌البین کردم آخر قرار براین شد امیر مفخم ایلخانی باشد من هم ایلبیگی باشم ولی انصاف هم میدهم که زیر بار ایلخانی گری امیر مفخم رفتن سخت عسری است زیرا اینکه ظالمترین مردم دنیاست با آن نمازها و آن عبادتها و اوراد و اذکار هیچ از آدمکشی پرهیز ندارد چند دسته از بختیاریها برید که درمیان ما خوانین ابداً رسم و عادت نبود.

وقتی یاددارم در ثمره بلمه مقصر نسبت یکی از کدخدا زادگان بختیاری که پیش او بود سپرد آن مقصر که بخت چون شنید خودش ایستاد امر کرد دماغ آن جوان کدخدازاده را بریدند آن جوان بدبخت سهراب نام آمد تهران هرچه معالجه کرد خوب نشد آخر پس از دو سال از غصه جان سپرد هیچ بیدادگری چنین بیدادی درحق مسلمان بیگناهی روا ندارد عجبا ظاهر حال بحلیه صلاح آراسته و باطن بفساد پیراسته الحق مفاد این شعر در حق این گونه مردم که گرگانند در کسوت میشان صادق است:

از برون طعنه زند بر بایزید		وز درونش شرم میدارد یزید

پست ایران

نشریه مفید و ارزشمند پست‌ایران هفت‌سال خدمت مطبوعاتی خود را پشت‌سر نهاد و وارد هشتمین سال خدمت فرهنگی خود گردید.

مجله پست‌ایران بقولی آموزنده‌ترین نشریه زبان‌فارسی است که‌بوسیله بانوئی ازبانوان فاضله مملکت اداره‌میشود.

ما توفیق خدمت برای خانم سپهر خادم وسایر کارکنان مجلهٔ‌پست‌ایران آرزو می‌کنیم.

محمدعلی حسینی اصفهانی

: عبدالحسین حائری

۲

تذکر و درخواست

۱ـ در ص ۱۵۹ مجلهٔ شمارهٔ ۸۶، به صواب تأسیس دارالفنون در ۱۲۶۶ ق و ۱۲۲۲ غلط چاپی است.

۲ ـ چون صفحه بندی صحیفه ۱۶۰ شمارهٔ ۸۶ دچار تشویش وحاشیه داخل متن گردید اغلاط چاپی دیگری بیرداشت، قسمتی از سطور آن صفحه درآغاز بخش ۲ این گفتار تصحیح و تکرار میگردد.

درخواست ما از دانشمندان و اهل تحقیق که دربارهٔ قائنی (مترجم) و دیگر اشخاص و یا مطالب این سلسله گفتار اطلاعی دارند و یا نکته وخردهای می بینند، آنست که بر ما منت نهند و تذکر دهند.

نویسنده

مثل اینکه گاه عوامل دست بدست هم میدهد تا شخص بزرگی گمنام بماند و درمورد مترجم ما میرزا محمد علی قاینی نیز چنانکه می بینیم چنین اتفاق افتاده ...؟ سرگذشت روشن و آثار او در کتب تراجم عصر منعکس نیست. ازمدفن او (۱) هم نام و نشان برداشته شده و بروکلمان که یکی از مؤلفات او (مشارق الاضواء) را دیده آن را در شمار مؤلفات عبدالعلی بیرجندی آورده.

شگفتا که بروکلمان تنها نسخه شمارهٔ ۶۴۲/۶ مجلس را نشان داده است و در مأخذ او (فهرست مجلس ج ۲ ۴۰۹) مشارق الاضواء تألیف محمد علی حسینی قاینی بیرجندی یاد شده به عبدالعلی ظاهراً بروکلمان از آنجا که محمد علی قاینی را نمیشناخته و ناچار نوشتهٔ فهرست را ناصواب می پنداشته، بگمان خود آنرا تصحیح میکند. (بروکلمان ذیل ۲ ۵۹۱)

بروکلمان در این صفحه خطاهای دیگر نیز دارد هم در تاریخ درگذشت بیرجندی وهم درفهرست مؤلفات او.

قاینی با ستاره شناسی پیشرفته زمان خود (بگفتهٔ خود او با کتابهای فرنگیان) آشنا و خود دارای انظار تازه بود چنانکه در رسالهٔ جیب وظل (دانشگاه شماره ۴۶۲) میگوید «فرنگیان ظل وجیب را تا ثانیه استخراج و در جدول ثبت نموده اند لیکن در این جدول ظل که در این کتاب است تا به دقیقه مرقوم شده». در استخراج نسبت قطر دایره بمحیط آن و در بسیاری از مسائل معضل هندسی نظرات دقیق و تازه دارد. درهنر مهندسی ابنیه ومعماری نیز نکته های بدیع دارد. بهنگام کتاب شناسی مؤلفات او نیز پاره ای از نظرات اورا خواهیم دانست.

روش او در تالیف نمایندهٔ سادگی و فروتنی فراوان او است در برابر دانشمندان وحتی شاگردان در عین رد نظرهای آنان و آوردن نظرها و براهین دقیق تازه

بیشتر مؤلفات او دارای دیباچه‌ای مفصل است که بخش بزرگ آن بامدیح

۱ـ نوشتهٔ مآثر وآثار دربارهٔ دفن قاینی در امام زاده یحیی نقل شد. ولی آقای محیط طباطبائی نکته‌ای برای من گفتند و نیز جناب آقای سید جلال تهرانی وعده فرموده اند اطلاعاتی در این باره در اختیار مجله قرار دهند.

های دیگر) فرو نگذارد (البته چنانکه گفتم مایه اصلی این گفتار نسخه‌های

موجود در کتابخانه مجلس [illegible] است).

در اینجا نخست [illegible] آثار ومؤلفاتی که تا این زمان از قاضی

بشناسیم یاد میشود وپس از آن به معرفی نسخه‌های یکایک آثار او می پردازم.

اینك فهرست اجمالی

۱ـ تنقیح و تصحیح و تحشیهٔ رسالهٔ کیفیة تسطیح الکره (= رسالة البرهان)

ابوالفتوح احمد بن محمد بن السری (یا احمد بن محمد بن السوراء)

۲ـ جیب وظل (فارسی)

۳ـ حواشی تنقیح المناظر ابوعلی فارسی (نسخهٔ شمارهٔ ۱ مجلس)

۴ـ حواشی بر نسخ مؤلفات خود (که تفصیل آن خواهد آمد)

۵ـ مسؤلات = مسائل هندسه .

۶ـ مشارق الاضواء .

۷ـ نهایة الایضاح فی شرح باب المساحة من المفتاح شرح مقالهٔ۴

مفتاح الحساب غیاث الدین جمشید کاشی .

۸ـ رسالهٔ شفق وفلق (ظاهراً همان رساله کمیه ما بین الطلوعین مجلس)

۹ـ حاشیه تحریر کره و اسطوانه ارشمیدس .

۱۰ـ سئوال و جواب = مسئولات به فارسی .(بنابر نوشتهٔ میرزا اسدالله

منجم هزارجریبی که شاگرد میرزا عبدالله ریاضی بوده این رساله پاسخ به

سئوالات میرزا عبدالله است .

۱۱ـ تحقیق درموضوع بحثی که در تقویم = Almanack «ینگی دنیای

شمالی» سال ۱۸۶۰ دربارهٔ زمان ساعتی یاوسطی (= مین تایم) و فرق آن

بازمان حقیقی شمسی (= سن تایم یاایرنت) .

۱۲ـ دستور رسم خطوط سمت قبله در اسطرلابات .

۱۳ـ رساله دراینکه ابصار با خروج شعاع از چشم نیست (ع د) .

چنانکه ملاحظه میفرمائید درصفحه اشکال بود لهذا چنان متعرض اصلاح عبارت گشته که گویا بر اصل مدعا اقامه برهان فرموده و شکل را ترسیم نمودند . پس از اول شکل تاقوله ولیست قاعده ح ط موازیة لقاعدة صه که مملم به رقم ۶ است صحیح و از آن علامت تا آخر شکل غلط است . و حقیر عبارت حضرت استاد را اتماما للکلام حرء کتاب نمود که احمالا مطلب معلوم شود تانسخه صحیحی بدست آید لمحرره الاقل عبدالله وعبد رسوله سل ... علیه وآله . »

درحاشیه‌های دیگری نیز که ریاضی بر این نسخه رساله تسطیح اسطرلاب دارد انظار و یا توضیحات و اصلاحات استاد را نقل مینمد و پاره ای از این حواشی نیز از خود اواست و یا نقل از ثاودیوس (اررساله اکر تئودیوس) .

ارزش کار قائنی در تنقیح نسخهٔ تسطیح آنگاه بدرستی روشن میگردد که این نسخه تنقیح شدهٔ قائنی با نسخه خط قاضی زاده (قبل از تنقیح قائنی) و با نسخه های رساله که بخط قاضی زاده ویامنقول ازآن باشد ، سنجیده ومقایسه گردد. واگر نسخه ای که قاضی‌زاده نسخه خودرا ازآن رونویس کرده نیز همین گونه دچار اختلال وتشویش بوده است (خاصه اگر آن تنها نسخه باقی مانده و یا شناخته شده اززمان مؤلف بوده باشد) قیمت کاراستاد بسی بالا ووالاخواهد بود.

اینك با رساله تسطیح ابوالفتوح ونسخه‌های آن(که بیشتر آنهامنقول از خط قاضی زاده است) آشنا میشویم

رسالهٔ ابوالفتوح، ابن‌صلاح درتسطیح کره دارای دو مقاله است (مقالهٔ یکم در اصول علمی تسطیح ومقاله ۲ بحث عملی و دستور ساختن و تخطیط صفائح اسطرلاب) اما نسخهٔ ۶۳۰۲/۱ مجلس و همچنین شماره ۶۳۲۹/۱ ونیز نسخهٔ شمارهٔ ۴۳۴۵/۹ (که همه ازنسخه قاضی زاده برداشته شده) تنها مقاله نخستین رساله است و از مقاله ۲ تا این زمان یك نسخه می‌شناسم که با صفحه آخر ازمقاله یکم ودورساله نادرونفیس دیگر در اسطرلاب درمجموعه‌ای کهن است .

«نوع» است).
ابوالفتوح، از آنجاکه تمام براهین مسائل اسطرلاب را به سه مقدمه از مقدمات مخروطات ابلونیوس بازمیگرداند ، در این رساله نخست به بیان مقدمه های مزبور پرداخته است
وی رساله‌ای دیگر در اسطرلاب ناظر به قطع مخروط (او خود آن را اسطرلاب مبطخ یا مسطح مینامد) دارد که در دیباچه از آن یاد می کند
دربارهٔ ابوالفتوح احمد بن محمد رجوع شود به بروکلمان ذیل ۱ ۸۵۷ سوتر ص ۱۷۵ تراث العرب العلمی از قدری طوقان ۲۳۵ تاریخ الطب فی العراق از عجلونه : ۴۰۰ . فهرست معهد المخطوطات ج ۲ (ریاضیات) ۲۰۰ . ذیل عیون الانباء = معجم الاطباء از احمد عیسی بك ۹۶ (با عنوان ابوالفتوح ابن الصالح).
(سارتن والدومیلی از او یاد نکرده‌اند)
و نیز رجوع شود به فهرست کتابخانهٔ مجلس ۱۹ ۳۴۳ .
و اما نسخه های رساله تسطیح که تا این زمان از آن اطلاع داریم
یك ـ نسخه شمارهٔ ۶۰۲/۱ مجلس شورای ملی که بخط میرزا عبدالله ریاضی شاگرد میرزا محمد علی قائنی از نسخهٔ خط قاضی زاده رومی و مورخ ۸۹۲ رونویسی و بدست قاینی تنقیح و تحشیه شد
این نسخه که در آغاز بحث از آثار استاد ، آنرا شناختیم درمجموعه ـ ایست بقطع ربعی ۱۸/۱۱ س با کاغذ فرنگی الوان و شطرنجی از قرن ۱۳ و در ص ۳۱ دفتر (گ ۷۱۶) با این سطور بپایان میرسد
« تمت المقالة الاولی من تسطیح بسیط الکره وهی رسالة البرهان (۱) ولله المنه علی ید اضعف العباد واحوجهم محمود بن محمد بن موسی البر موسی ـ المشتهر بقاضی زاده الرومی ... فی اوائل رجب ... سنه ۸۹۲ ببلدة ادرنه (سپس میرزا عبدالله ریاضی میافزاید) و کان فراغی من تحریر هذه الرسالة و ترسیم اشکالها فی سنه ۱۲۸۷ حتی اقامتی ببلدة رشت مریضاً کثیباً » .

بقیه در صفحهٔ ۴۳۱

۱ـ از این عبارت قاضی زادهٔ رومی برمیآید که نام تسطیح ابن الصلاح رسالة البرهان است و شاید وصف مقالهٔ اولی باشد .

من با آرزمی که سمت مترجمی داشت برای ملاقات پادشاه بقصری که در جده دارد رفتم ومطابق آداب بین‌المللی گارد احترام جلو قصر احترامات نظامی بجا آوردودرب قصر رئیس تشریفات ومعاون وزارت خارجه ما را استقبال وتا اطاقی که پادشاه نشسته بود همراه آمدند من وقتی وارد یک سالن بزرگ شدم پادشاه ازروی صندلی خود برخاست و بعادت امروز دست داد وصندلی دست راست خودرا نشان داد.

من حاجت بمترجم نداشتم بخصوص که پادشاه خیلی شمرده و فصیح حرف میزد ولی ممکن بود برای جواب و اداء مطالب لکنت در زبان من پیدا شود

بودن آدمی مخصوص برای حمل نامه و هدایا لازم بود. پادشاه مردی قوی [illegible] و سیر، مؤدب و متین و آرام و شمرده حرف میزد. من وضع صورت و متانت او را که حاکی از صلابت عزم و اراده قوی بود شبیه برضا شاه پهلوی دیدم.

باری بعد از تعارفات نامهٔ شاه را بدست او دادم و چون نامه بفارسی نوشته شده ترجمهٔ آنرا هم بعربی نوشته ضمیمه کردم. ترجمهٔ عربی را خواند و اظهار امتنان کرد. بعد قرآن و شمشیر باو تقدیم شد پادشاه قرآن را با تواضع دودستی گرفت و باز کرد و یک آیه خواند و شمشیر را که مرصع بفیروزه‌های قدیم و درشت بود بدقت ملاحظه کرده گفت شاهنشاه ایران قرآن فرستاده باین معنی که کلمهٔ جامعهٔ ما مسلمین و دستورالعمل ماست و شمشیر فرستاده که متفقاً بفرق اعداء اسلام بزنیم.

بعد از خصایص و اوصاف ذاتی شاه از من پرسید من البته جواب‌های خوب و مناسب دادم و من قبل از آنکه راجع بحجاج ایرانی که از راه خشکی آمده‌اند اظهاری کنم خودش تفصیل تلگراف ولیعهد و اوامری که صادر کرده بود گفت و اظهار داشت اطمینان داشته باشید نمی‌گذارم یکنفر ایرانی در صحرا بماند و بموسم حج نرسد.

من گفتم قسمت عمدهٔ حجاج ایرانی از راه خشکی آمده‌اند و قسمتی هم از راه دریا و هواپیما آمده و خواهند آمد و در حوائج خود بمن مراجعه خواهند کرد شایسته است به مأمورین دولت امر صادر فرمائید بمطالب ما بیشتر توجه کنند.

در جواب گفت من دستورهای لازم بمأمورین و وزراء دولت داده‌ام بعد «مدیرالامن‌العام» (رئیس کل شهربانی) را خواست و گفت تا امیرالحاج ایران درخاک حجاز است امر او امر من است بعد کفیل وزارت خارجه را خواست و توصیه کرد که هر مطلب من داشته باشم انجام دهند.

در حکومت حجاز کمیسیون بازی و نظر خواستن از این اداره و آن اداره نیست یک امر شفاهی پادشاه تمام مشکلات را حل میکند. من بعد از صرف قهوه و شربت خداحافظی کرده و رفتم و خواستم بیرون بروم پادشاه ایستاده دست داد و

ت شما ایام حج در جده میمانید یا بمکه می‌آئید من گفتم میل دارم بزیارت
ینهٔ منوره بروم بعد از بیرون آمدن من پیغام داد که یك طیارهٔ مخصوص
اختیار شما خواهد بود که بمدینه بروید وهر چند روز مایل هستید نگاه دارید
ر کدام میل دارید همراه ببرید.

رف بمدینهٔ منوره

من فردای آنروز آدرمی و آقای سیاه‌الملك قریب را که بعنوان کاردار
قت وزارت خارجه با خانمش از مصر آمده بود همراه برداشته بمدینه رفتیم
آنجا هم امیر مدینه تا فرودگاه مارا استقبال کرده مهمان او بودیم من قبل
حرکت ازایران پیش‌بینی‌های لازم واحتیاطهائی که میبایست بحجاج ایرانی
بود از قبیل رعایت احترام نمازجماعت سنی‌ها ولزوم اقتداء بائمهٔ جماعت آنها
ینکه در نماز مهر نگذارند و از بوسیدن ضریح مقدس پیغمبر درمدینه و قبور
مهٔ بقیع وسایر مقامات مقدسه احتراز کنند. کردمو بیانیه‌ای چاپ کرده بودم میان
حاج پخش کردند و بعلماء معتمد از قبیل حاج سید محمد بهبهانی ومرحوم
یة‌الله حاج سیدمحمد تقی خوانساری و آیت‌الله مرحوم فیض قمی وآقای حاج
برزا حسین سبزواری و بسیاری از علماء دیگر ازجمله آقای حاج میرزا خلیل
کمره‌ای که در آن سفر بودند توصیه کردم که بعوام بفهمانند از رفتاری که درنظر
مل سنت بدعت است اجتناب کنند. لحق آقایان هم دراین باب کوشش کردند
خودشان درمواقع جماعت اهل‌سنت در نماز حاضر و اقتداء می‌کردند و این
ویه مستحسن ومفید اتفاق افتاد ولی ازاین امر نگران بودم که مبادا رؤیت
اه اول ذی‌الحجه مورد اشتباه واقع شود چون در اغلب سالها اینطور اتفاق
ی‌افتد که درحجاز روزی را که درایران و عراق آخرماه ذیقعده است اول
ی‌الحجه اعلان می‌کنند واعمال حج را بروفق آن بجا می‌آورند ودر حجاز
حکم قاضی اول ماه ثابت میشود و ایرانی‌ها اطمینان بآن ندارند و میخواهند
عمال حج را مطابق تقویم ایران و یا ثبوت رؤیت ماه در نزد علماء شیعه بجا
بیاورند.

این اختلاف یکی از مواردی است که ایرانی‌ها دچار اهانت و اذیت

، و سایر حجاج و صرف وقت و توقیف مأمورین حکومت واقع میشود ولی
ختانه درهمان شب اول که مادر مدینه بودیم جمعی رؤیت ماه را شهادت
وحدود نفر هم از شهادت دهندگان سینه بودند و آقای بهبهانی هم که در
بودند موافقت کردند و آنسال اختلافی پیش نیامد

روز اول ماه را درمدینه توقف کرده روز دویم بجده برگشتم بمحض ورود
جده نزد من آمد و گفت دیشب ولیعهد بپادشاه تلگراف کرده که وسایط
حجاج ایرانی اگرچه همه خوب بودند ولی بواسطهٔ بی اطلاعی شوفرها
ا در رمل فرو رفته و بعضی برای پیدا کردن راه بهیمین و یسار رفته حتی
یلومتر از جاده دور شده ومسافرین که درحدود هزار نفر بود تشنه دربیابان
، وچهار ساعت و بعضی دو شبانه روز مانده بودند همه نجات یافتند ولی
کدام رسوم حج ندادهاند و اینك بعضی درحربهٔ سرحد خاك عربی سعودی
ضی درداخل خاك حجاز از بیراهه آمده و مأمورین برای اداء رسم آنها
توقف نمودهاند تکلیف چیست پادشاه دستور داد که فوری بشما اطلاع بدهم

من رئیس اداره حج را خواستم نزد من آمد و راه چاره از او خواستم
ت حسب المقرر باید همهٔ مسافرین در ... که دستگاه گمرك است حاضر
ند و گذرنامهها ملاحظه شود و وصول رسوم حج در گذرنامه قید کنند واجازهٔ
ود بخاك عربی سعودی در گذرنامه هم قید شود و چون جمعیت حاج زیاد
ت این کار اقلا ده روز طول میکشد و حج هم فوت میشود علاج این امر از
لیفهٔ من خارج و مربوط بوزارت مالیه است

من بوزیر مالیه تلفن کرده این مشکل را گفتم جواب داد اگر شما
هد می کنید که حجاج بعد از اداء مناسك حج رسوم را خواهند داد ممکن است
جازه بدهیم معطل نشوند و حرکت کنند من گفتم چنین اجازهای از دولت
دارم ولی اطمینان میدهم کـه بعد از ورود بمکه و اداء مناسك حج خواهند
داخت گفت همین اطمینان که شخص شما میدهید برای دولت ما کافی است و
ن تلگراف می کنم که مسافرین را روانه کنند . بعداً معلوم شد بسیاری از
بوسهای ایرانی درراه بواسطهٔ رمل یاجهات دیگر معیوب شده وآنها را با

حربه بریاض برای تعمیر برده‌اند و مسافرین آنها را با اتومبیلهای بزرگ
سعودی سربار که مخصوص ایام حج است مجانی حمل کرده‌اند .

من تا روز ششم ذی‌الحجه در جده بگردش دریا و تماشای مؤسسات دولتی
و بازدید وزراء و سفراء خارجه که بدیدن من آمده بودند گذرانده روز ششم
با چند اتومبیل سواری که دولت برای ما مهیا کرده بود بحالت احرام بقصد
عمرهٔ حج روانهٔ مکهٔ معظمه شده و چون شب هفتم را پادشاه دعوت بشام درقصر
خود که در مکه است نموده بود بعد از طواف و سعی لباس معمولی پوشیده
بدعوت پادشاه رفتم در این دعوت امیرالحاج مصر احمد جودت پاشا رئیس
مجلس شورای مصر و جمعی از محترمین حجاج سایر ممالک اسلامی و شیوخ
حجاز و وزراء دولت حضور بودند جائی که برای من تعیین شده بود صندلی
دست راست پادشاه و صندلی دست چپ امیرالحاج مصر بود زیر دست من رشید
عالی گیلانی که چند سال قبل درعراق کودتا کرده با انگلیسها جنگ کرد
و دولت عراق بحکم غیابی اورا محکوم باعدام کرده بود و حالا مشاور درجهٔ
اول پادشاه است و بهمین مناسبت روابط بین دولت عراق و پادشاه ابن السعود
تیره است نشسته بود

در آن شب پادشاه گفت فردا که هفتم و پس فردا که اول اعمال حج است
برحسب قولی که بشما داده‌ام تمام ایرانیها بمکه وارد خواهند شد وحتی یک
نفر در راه نخواهد ماند .

من تشکر کردم و علامت صدق وعدهٔ پادشاه آن بود که بعد از ورود
همهٔ حجاج روز هشتم عصر از نظمیه بمن اطلاع دادند که یک شوفر اتوبوس
شاگرد او که برای تعمیر اتوبوس خود درریاض بودند بامر ولیعهد آن دو
را با طیاره ازریاض فرستاده‌اند و آنها را نزد من فرستاده‌اند درحالیکه
شوفرها و شاگرد راننده‌ها نمیفهمند حج چیست و قصد آن را ندارند .

باری روز هشتم که عازم منی بودیم موضوع دیگری پیش آمد و آنا
اتومبیلدانی درحجاز با یک شرکت بنام شرکت عربی سعودی است که
امتیاز است و وسایط نقلیه کرایه متعلق بهر دولت باشد فقط مجاز بآمد

مکه و مراجعت [illegible] در سیر داخله درحجاز نیست ایرانی‌ها میخواستند با وسائط نقلیه [illegible] و [illegible] و شرکت مذکور مانع بود تا اینکه با مذاکره [illegible] ایرانی‌ها با وسائط نقلیهٔ خود بروند و نصف کرایهٔ وسائط نقلیهٔ عربی سعودی را بعنوان حق الامتیاز شرکت به بپردازند و [illegible] اتوبوسهای درجهٔ پست که صندلی ندارد سه لیره بود وزیر مالیه موافقت کرد که همه هر نفری یك لیره ونیم بپردازند حجاج پرداختند ورفتند من واعضاء هیئت امارت حج هم با اتوبمبیل های سواری عالی سرباز که دراختیار ما بود حرکت کردیم وشب را در نزدیکی مسجد حنیف خوابیدیم و صبح عرفه بصحرای عرفات رفتیم ودر آنجا چادرهای ما راکه بر همه چادرها امتیاز داشت [illegible] ایران که ازهمه مرتفع‌تر بود فراشان که همراه برده بودیم برپا کردند ما علاوه بر اعضاء بیست ودو نفر مستخدم از فراش و پیشخدمت وآشپز وغیره داشتیم .

وقوف درعرفات فقط برای عبادت ودعا درحق خود وسایر مسلمین است و جمعیت حاج از داخله و خارجه صحرا را پرکرده بود و با آن که مطابق قرارداد گاراژ دار های ایران ملزم بودند چادر وآب برای حجاجی که حمل کرده بودند مهیا کنند اغلب ازقرارداد تخلف کرده بسیاری از حاجی هـای بیچاره درآفتاب سوزان مانده بودند .

من بکسانی که بی چادر مانده بودند اطلاع دادم که تا هرقدر ممکن است زیر چادرهای ما بسر برند و چون جمعیت زیاد بود خودشان قرارتناوب دادند تا غروب شد و عموم حجاج روانهٔ مشعرالحرام شدند و بعد از بیتوتهٔ شب صبح روز عید اضحی بمنی رفتیم .

آن روز عید بود و من بعد از ادای فرایض مخصوص بدیدن پادشاه رفتم . بعد از اذان تا غروب از واردین چه محترمین حجاج و چه رجال دولت عربی سعودی پذیرائی می‌کردیم .

مرحوم حاجی داداش که یکی از اعضاء امارت حاج بود از موقعی که وارد مکه شده تا آنروز نگران بود زیرا در موقع ورود بخـاك حجاز کـه

بوسهای ایرانی دچار معطلی دررمل وسرگردانی در بیابان شده بودند حاجی
باش بعضی اسبابهای خود را از جمله چند بسته مفقود کرده وغمناک بود و
مراهان تصور کرده بودند پولی داشته و مفقود شده است .

در آن روز یکی از کسانی که بدیدن من آمد امیر حریه (سرحد حجاز
طرف کویت) بود و پس از آنکه خود را معرفی کرد حاج داداش باو گفت
بعضی اسبابهای من موقعی که در سرحد از گرفتاری رمل نجات پیدا کردیم در
بیابان ماند آیا از آن اطلاع دارید ؟

درجواب گفت اسبابهائی از حجاج ایرانی در بیابان بجا مانده و برادرم
آنها را حسب‌المقرر جمع کرده ومکه آورده وحالا هم در منی حاضر است
که هرکس مطلع شده مال خود را ببرد حاج داداش نشانی چادر برادرش را
پرسید گفت بهتر این است که من خودم با شما برویم و هر دو برخاسته رفتند و
بفاصلهٔ نیمساعت برگشتند اسبابهای حاج داداش بدون کم وکسر باو رسید و
بعداً معلوم شد اشیاء قیمتی یا پول نبوده وفقط نگرانی او برای کفن ولوازم
آن بوده .

باری ماهم مانند همهٔ حجاج روز یازدهم ودوازدهم ذی‌حجه را درمنی مانده
و عصر دوازدهم بمکه برگشته بعد از طواف وسعی از اعمال حج فارغ شدیم.

روز ۳ ذی‌حجه امیر مکه عبدالله الفیصل نوهٔ پادشاه دعوت شدم برای
تشرف بخانهٔ کعبه و شستشوی آن مطابق معمول سالیانه مدعوین از تمام
حجاج علاوه برامیر مشعل ؟ پسر پادشاه و امیر عبدالله الفیصل و کلیددار کعبه
مشرفه امیرالحاج مصر بود و سه نفر دیگر ومن بادو سه نفر دیگر از همراهان
بودیم و بعد از دو رکعت نماز از هر طرف کعبه مطابق معمول جاروبهای
ظریفی حاضر کرده سقاها آب اززمزم میآوردند با طلاب و سرتخته و ماها
جاروب می‌کشیدیم وهمینطور دیوارهای داخلی کعبه که ازکاشیهای نفیس پوشیده
شده است آب پاشی کرده و با دستمال تاجائی که دسترس بود خشک می‌کردیم
آنجا بخاطرم رسید که این همان محل است که پیغمبر صلی‌الله علیه وآله درسال
دهم هجرت که فتح مکه فرمود کعبه را از لوث بتهای مشرکین که در بالاچیده

یا آویخته بودند پاك كرد وامیرالمؤمنین علی علیه السلام روی شانهٔ آن حضرت بلند شد و بتها را یك یك شکست وظاهراً کعبه در آنوقت اینقدر ارتفاع ارزمین نداشته وبعدها بامر عبدالملك مروان که برای دستگیری عبدالله بن الزبیر انجیق قسمتی ارکعبه را آتش زدند و خرابی بر آن وارد شد تعمیر کردند مانند حالا ارتفاع آنرا از زمین زیاد کرده اند .

درخوف کعبه چیز تازه نیست که توجه بیشتری را جلب کند ولی بواسطهٔ قدمت محل و دانستن آنکه بنای اساسی آنرا حضرت ابراهیم خلیل باپسرش اسماعیل گذاشته و خدایتعالی آنرا خانهٔ خود خوانده ومحل تقدیس پیغمبران سلف بخصوص حضرت پیغمبر اسلام بوده اند جلب بخصوص برای مسلمانی که در تمام عمر آرزوی زیارت آن را داشته پیدا میشود که یافتنی است نه وصف کردنی .

گرفتاری چند ایرانی باتهام بی‌احترامی بحرم و نجات آنها

ظهر آن روز بمن خبر دادند که یکنفر ایرانی اهل رامهرمز را بجرم آنکه میخواسته است دیوار کعبه را لوث کند جمعیت امر بمعروف و نهی ازمنکر اورا کشان کشان بنظمیه بردند (جمعیت امر بمعروف و نهی ازمنکر جماعتی از اهل نجد که متعصب درمذهب وهابی هستند که هرسال درموسم حج درمکه وسایر مناسك هستند و حکم آنها مافوق حکم مأمورین انتظامی است) .

(ادامه دارد)

واحدهای حرفه‌ای خراسان

تعداد کل دانشجویان وهنرجویان واحدهای حرفه‌ای منطقه‌ای خراسان درسال جاری ۳۵۰۱ نفر میباشد که بامقایسه باتعداد کل دانشجویان وهنرجویان این منطقه درسال گذشته ۳۵ درصد افزایش داشته است.

ادیب الممالک مانند اغلب نویسندگان وشعرا وجریده نگاران امروز از وضع خود و روزنامه اش گله و شکایت داشته و حال خود را در قصیده ای چنین بیان کرده است :

خدایگان من از حال بنده بی خبری
که بر تنم چه رسد از غم زمانه همی

زغره رجب الفرد تا کنون شب و روز
به پیش تیر بلا شد تنم نشانه همی

زمانه بسکه زافلاس و فقر و نوبه و تب
نواخت برسرمن چوب و تازیانه همی

دلم سراچه غم شد چنانکه پنداری
که مرغ غم بدلم بسته آشیانه همی

زسوئی آتش در جگر زدیگر سوی
غم زمانه زند بر دلم زبانه همی
هزار مرتبه عازم شده که دریابم
شفای عاجل از آن فرخ آستانه همی
بجای آنکه جدا بوده از درت چندی
بیابم از درت اقبال جاودانه همی
بشیر چرخ کم آن معاملت که نمود
بشیر بادیه بشربس بوعوانه همی
رمق نه پیکرم اندر نبود آن مقدار
که یك قدم سوی بیرون نهم زخانه همی
چنان شدم زنقاهت که گاه جنبش و سیر
زتن جدا شودم استخوان شانه همی
زروزنامه چه گویم که قدر جامه مس
از او شکسته بذات حق یگانه همی
مرا فکندند به بحری که هرچه میگرم
پدید نیست در آن ساحل و کرانه همی
نه قائلم به کرامات و فضل ملتیان
نه شاملم شود الطاف خسروانه همی
حقوق نه مههٔ این اداره همچو جنین
بمانده در رحم مادر خزانه همی
چگونه طبع توان کردن این جریده بوقت
که ماهیانه آن گشته سالیانه همی

عجب تر آنکه ندانم پس از سه ماه دگر
مرا دهند حقوق گذشته یا نه همی

حکایت من و این روزنامه چون مرغی است
که اوفتاده بدام از هوای دانه همی

سرود نظم من اندر سماع اهل خرد
نکوتر است زچنگ و می و چغانه همی

بعرز خرید حدیثم زجد و هزل اگر
بود زحکمت و تاریخ یا فسانه همی

ولی چه سود که کس در زمانه بایك دست
گرفت نتوان هرگز دو هندوانه همی

از این ره است که زلف عروس فکرت من
ز دست زور سیاه و غم شانه همی

چنان شده است پریشان که هیچ مشاطه
نمیتواندش آراستن بـه شانه همی

بود گواه من این نامه کش بخون جگر
نشته ساختمش بردرت روانـه همی

برای آنکه زنم بوسه در گهت شب و روز
زفضل ورحمت تو جویم استعانه همی

کنون سزد کـه سپاس تورا ادا سازم
به کلك روشن و گفتار صادقانه همی

بسکه در پی آن با حزانه دار عنود
کم فروتنی و عجز و استعانه همی
بجای دگر خدا ارزان من شب و روز
شده است(بالو لو باشیندلر) (۱) ترانه همی
چو نام رسمیت آرایش گرفته بطبع
کسی نمیخرد او را به نیم آنه همی
وز آن سبب که هواخواه دولت است کسی
مساعدت نکند با وی از اعانه همی
کمان شکرم تیر دعا زند بهدف
اگر چه نیست جز این سهم در کنانه همی
چنانکه خاطر ما از تو جاودان شاد است
خدای بر تو دهد عمر جاودانه همی

مقارن با انتشار روزنامه ادب انجمنی بنام انجمن معارف در ...ران تشکیل میشود و اعضاء نشریه ای نیز بنام معارف منتشر میسازند.

ریاست عالیه انجمن معارف را مظفرالدین شاه قبول کرده و ... الملك وزیر علوم بنمایندگی از طرف شاه اداره انجمن را بعهده ...شته است.

درشمارهٔ اول نشریه معارف که در تاریخ اول ماه شعبان ۱۳۱۶ ...نتشر شده نوشته شده است:

« بسم‌الله الرحمن الرحیم ـ چون بفضل الله المتعال و به یمن

۱ـ لولو وشیندلر دوحرانه دارملزیکی درآن زمان بوده اند.

بال بی زوال بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه ظل الله
سلامیان‌پناه‌مظفر الدین‌شاه قاجار خلدالله ملکه‌وابد حیشه احزاء انجمن
عارف در ایجاد مدارس و مکاتب ملیه مطعربه که بهترین وسیله برای
رقی دین ودولت و بزرگترین سرمایه برای تربیت ابنای ملت است
طبق نیات مقدسه همایونی بمقصود خود نایل شده ودراین قلیل‌مدت
ند مدرسه معظمه جدیده با ترتیبات لازمه ایجاد ودایر کردهٔ وبازهم‌در
یال ایجاد وتأسیس مدارس ومکاتب عدیده دیگر چه در دار الخلافه
هران وچه درسایر بلدان‌ایران هستند لهذا آراء اعضاء انجمن معارف
راین قرارگرفت‌که یك‌روزنامهٔ مخصوص دایر بترتیبات و تنظیمات
دارس ومکاتب ملیه و مطالب راجعه بآنها و مفید بحال عامه ایجاد و
نتشر سازند تاهم عموم عقلای مملکت وهوشمندان ملت‌که بالطبع و
ی‌نفس‌الامر ازاعضاء این انجمن وازوضع وترتیبات مدارس ومکاتب
جدیده کاملا مستحضر شده وهم‌عبرتمندان ملت و هوشمندان مملکت
خیالات عالیه و افکار مفیدهٔ خودرا از دورو نزدیك نوشته باین مجلس
رسال والقا دارند که درصحایف این‌روزنامه درج ومنتشرشده وعموم
هالی مملکت ازآن مطلع ومنتفع‌گردند.

بنابراین پس از تحصیل اجازه و امتیاز مخصوص از طرف
ربن‌الشرف همایونی به مبارکی‌ومیمنت به ترتیب وانتشار این‌روزنامه
قدام کرده و آنرا موسوم به‌روزنامهٔ «معارف» نمود وبعد از این‌ماهی
دونمره ازآن به طبع خواهدرسید. ان‌شاءالله تعالی‌وهرنوع نوشتجات
راجع بامورمکاتب‌ومدارس‌ملیه ومفیدبحال عامه‌که باین اداره برسد در
صورتیکه‌منافی‌بادین‌ومخالف بادولت‌نباشد پذیرفته ومجاناًطبع خواهد
شد ولی‌مخصوصاًاجزای‌این مجلس محترم‌خواهش‌میکنند که‌نوشتجاتی

ای مندرج شدن در این روزنامه میفرستند بکلی خالی از اغلاقات
و اعراقات معمویه و تملقات رسمیه باشد تا همه کس از خواص و عوام
از آن تواند شد و در ذکر اسامی اعاظم و اعیان هر طبقه هم از
عنوانات زائده و تکلفات فائقه بکلی محترز باشند زیرا که اجزای
ب نیز همین شیوه مرضیه را معمول خواهند داشت . »

این نشریه همانطور که گفته شد هر دو هفته یکبار منتشر میشده و
آن بعهده مفتاح الملك بوده است و گویا جمعاً ۷۲ شماره از آن
ر شده است.

چندسال بعد یعنی در سال ۱۳۲٤ ه.ق. نشریهٔ دیگری بهمین نام و بمدیریت
ِ محمدعلی بهجت درفولی در تهران تأسیس و انتشار یافته است.

مرحوم بهجت دزفولی قبل از نشر مجلهٔ معارف (درسال ۱۳۲۱
ری قمری) اقدام بتأسیس انجمنی بنام «انجمن علمی» و بعد «انجمن
رف» کرده و بعضی کتب کلاسیك و نشریاتی از قبیل « دعوت الحق »
توسط این انجمن بچاپ رسانیده است .

ناگفته نماند که قبل از نشر مجلهٔ معارف بتوسط بهجت دزفولی
سال ۱۳۲۰ ه.ق. در تبریز مجلهٔ گنجینه فنون به مدیری محمد علی
بیت و باکمك و معاضدت سید حسن تقی زاده و اعتصام الملك چاپ
یشده است .

شماره اول این مجله در اول ذیقعده سال ۱۳۲۰ در تبریز هر نیم ماه
یکبار طبع و توزیع میشده و بمدت یکسال انتشار یافته است .

پس از آن تربیت درسال ۱۳۴۱ ه.ق. به نشر مجلهٔ گنجینهٔ معارف
پرداخته است (شمارهٔ اول این مجله در ماه عقرب ۱۳۰۱ برابر ۲۴
اکتبر ۱۹۲۲ میلادی در تبریز منتشر شده است) و این مجله نیز پس از
چاپ شماره هشتم تعطیل شده است .		(ادامه دارد)

ما زبان فردوسی را زنده کرده ایم!!

این هم ادعائی است که رستم علی یف ایرانشناس روسی کرده و بعنوان مصاحبه در یکی از جراید صبح تهران آن را به چاپ رسانده است !

مخبر روزنامه از آقای ایرانشناس محترم که سرماهم خورده بوده! وروی تخت دراز کشیده ! بوده پرسیده است.

« آقای علی یف شما برای زنده کردن متن اصلی شهنامه ازچه منابعی مدد گرفته اید ؟ » و آقای ایرانشناس افاده مرام فرموده و گفته اند که : « ما تمام فهرست کتابخانه های جهان را از نظر گذرانده ایم که ببینیم نسخه ـ های شاهنامه در کجاها وجود دارد قدیم ترین نسخهٔ شاهنامه درلندن درموزه بریتانیاست که در ۱۲۷۶ میلادی نسخه برداری شده است ... ما با پیدا کردن این نسخه ها از شاهنامه ... متن چاپ شده شاهنامه خودمان را تهیه کرده ایم . . ومجموعاً بیست سال این کار وقت گرفته است . درواقع ما بیست سال ازعمر خودرا برسر این کار نهاده ایم اما متأسفانه در ایران زیاد توجه به آن نمی شود ... »

آقای ایرانشناس بعنوان نمونه کارخود فرموده اند این مصراع معروف «که از باد و باران نیابد گزند» درست نیست وصورت صحیح آن « که از باد و بارانش نابدگزند » است و اضافه فرموده اند : « ... برتری نسخه ما درهمین است . ما متن اصلی شاهنامه را زنده کرده ایم. درزبان فارسی گزند یافتن نداریم . گزند آمدن داریم . اینکه گفته اند نیابد گزند فارسی نیست . ناسخان نتوانسته اند بخوانند وبه این صورت درآورده اند ... این خطاها و اشتباهات بقدری زیاد است که می توان گفت اصلا شاهنامه و زبان فارسی دگرگون شده است ... »

* * *

واقعاً دریغ است که درشهر تهران ، شهری که ظرف دوسال اخیرفقط از طرف انجمن آثار ملی آن چهار اثر تحقیقی دربارهٔ فردوسی وشاهنامه اش چاپ شده کسی چنین ادعائی بکند وخودرا زنده کننده زبان فردوسی بداند.

آیا چنین ادعائی صحیح میتواند باشد ؟ پاسخ این پرسش را وزارت فرهنگ وهنر وفرهنگستان ایران و سخن شناسان فارسی زبان باید بدهند مادر این زمینه هر پاسخی برسد درمجله درج خواهیم کرد .

ی سپاب

فرهاد میرزا و میرزا طاهر دیباچه نگار

در کتابخانه راقم این سطور یک جنگی خطی میباشد که در تاریخ محرم ۱۳۱ ه ق با خط شکسته بسیار زیبائی در ۲۹۲ صفحه بقطع جیبی شده و مشتمل داستانها و حکایاتی از صدور و شعرای عصر قاجاریه از سلطنت فتحعلیشاه تا دورهٔ ناصرالدینشاه میباشد و ما امیدواریم بتدریج از آن داستانها را استنساخ و بوسیله مجلهٔ وزین وحید اشاعه دهیم مدا .

این قطعه از مرحوم میرزا طاهر دیباچه نگار یکی از منشیان مرحوم دالسلطنه است که در وقتیکه حکیم قاآنی وفات یافته بود نواب اشرف اهزاده معتمدالدوله فرهاد میرزا دام‌اجلاله در آن سالی که حکیم برحمت ی پیوست شاهزادهٔ معظم‌الیه در طالقان بودند از آنجا خدمت نواب مستطاب ب والاشاهزاده اعتضادالسلطنه وزیر علوم ومعادن دام‌اجلاله نوشتند از فوت م افسوس خوردند زیرا که ندیم و جلیس سرکار والا بود و اظهار فرمودند بایستی حضرت والا بجای قاآنی میرزا طاهر را که **بدل غلط حکیم قاآنی** ، من بعد ندیم خود قرار دهند.

میرزا طاهر دیباچه نگار پس از استحضار از این ماجرا دلتنگ شده های در اینباره عرض کرده و از شاهزاده وزیر علوم استدعا کردند که آنرا بالقان خدمت معتمدالدوله ارسال دارند.

داورا ، اینکه کله گوشهٔ اقبال و جلال
در گاهی است که بر چرخ نهم برسودی
هیچ آسوده نیست ، از جد عالم بند
تا بندی عالم هر علم و زجهل آسودی
گفته بودی (بدلستم) ز قاآن ، اینک علمد
دلم ای خواجه ازین عصه بخون آلودی
من به انصاف بدل از بدلستم نه علمد
بو از انصاف گذشتی و غلط فرمودی

شاهزاده معتمدالدوله پس ازخواندن قطعه مذکوره فرموده بودند بسیار بسیارخوب گفته استولیکن بایدتنبیه شود

از مجلهٔ ریدرز دایجست

ترجمهٔ : دکتر هادی خراسانی

تحقیقات جدید درباره علل راه رفتن در خواب

(۱)

پائیز گذشته پسر ۱۴ ساله ای بنام «دونالد لیوب» در حال خواب از بسترش بلند شده و [illegible] افتد و پس از آنکه بطرف یخچال رفته و نگاهی بدرون آن افکند از در عقب خارج شد. این پیش آمد ممکن بود یک عمل عادی راه رفتن درخواب تلقی شود تا اینکه معلوم شد که این حادثه در یک اتومبیل مخصوص کامپینگ که با سرعت ۵۰ مایل در ساعت در جاده «سان دیه گو» حرکت میکرد اتفاق افتاد.

خوابگرد بطور معجزه آسائی از خطر محفوظ ماند و بجز جراحات و خراشهای سطحی آسیبی باو نرسید. ولی این پیش آمد و بسیاری دیگر از نظائر آن بطلان این عقیده را که افرادیکه در خواب راه میروند آسیبی بخود وارد نمی‌آورند ثابت میرساند.

طبق یکی از برآوردهائی که بعمل آمده در حدود ۴ میلیون نفر امریکائی برای رهائی از عارضه راه‌رفتن درخواب به پزشک مراجعه میکنند ولی میلیونها نفر دیگر که گرفتار این عارضه میباشند از مراجعه بپزشک خودداری مینمایند. والدین کودکان عقیده دارند که اطفالشان پس از بزرگ شدن خودبخود از این

عارضه رهائی پیدا میکنند. افراد مبتلا به که ندرتاً دچار این عادت میشوند تصور میکنند که در آینده دیگر گرفتار آن نخواهند شد.

مسئله راه رفتن در خواب تا این اواخر برای پزشکان یك معمای لاینحل بود. تا آنجائیکه بررسیهای انجام شده نشان میدهد، هیچ موجودی غیر از انسان نمیتواند در خواب راه برود و در این حالت بطور عادی رفتار نماید. اشخاصیکه در خواب راه میروند از لحاظ جسمی مانند افراد عادی حرکت و عمل میکنند ولی ضمیر آنها در دنیای مبهم خواب باقی میماند. افرادی دیده شده اند که در حال خواب اتومبیل رانی نموده و یا بلیط مسافرت خریده و سوار هواپیما شده و یا از پشت بام ساختمانی مرتفع به پشت بام ساختمان دیگری جهیده اند.

ضمن گزارش دکتر «جون سوری» روانشناس مرکز پزشکی دانشکده پزشکی کلومبیای نیویورك، جوانیکه قصد شکار از شهر خارج شده بود شب در حال خواب از بستر خود بیرون آمده لباسهای شکار پوشیده تفنگ و فشنگهای خود را برداشته و همچنان در حال خواب چندین مایل مسافت را پیمود تا به محلی که برای شکار حیوانات اختصاص داده شده بود رسید و در آنجا در حدود یك ساعت نشست تا اینکه پدرش او را پیدا کرده و از خواب بیدارش نمود.

دکتر «ناتانیل کلیتمن» یکی از متخصصین خواب که شهرت جهانی دارد و آزمایشهای دامنه داری در دانشگاه شیکاگو انجام داده وضع دانشجوئی را شرح داده است که شبها در حال خواب از بستر بلند میشود و لباس میپوشد و پس از طی تقریباً یك مایل مسافت به رودخانه میرسد و لباسهای خود را درآورده و مشغول شنا میشود. آنگاه مجدداً لباس پوشیده و به خوابگاه دانشکده بازمیگردد و به بستر میرود و روز بعد وقتی راجع به این جریان از او پرسش میشود، مانند تمام اشخاصیکه در خواب راه میروند اظهار میدارد که از واقعه شب گذشته چیزی بخاطر ندارد.

تا این اواخر نظریه اینکه موجب آن شخصی که در خواب راه میرود همان کارهائی را که در خواب میبیند انجام میدهد، مورد قبول اغلب پزشکان

روان پزشکان بود. ولی پس از آنکه درسال ۱۹۵۲ دکتر «کلیتمان» و دکتر «اوزین اسرینسکی» در نتیجه تحقیقات خود کشف کردند که انسان وقتی خواب می بیند چشمهایش همیشه در زیر پلکهای بسته بسرعت حرکت میکنند، نظریه قبلی درباره راه‌رفتن درخواب بطلانش پیدا کرد. ضمناً مطالعات آزمایشگاهی وتجربیاتیکه روی امواج صادره از مغز بعمل آمد نشان داد که تمام مردم در شب خواب می بینند منتهی فقط درمدتیکه خوابشان سبک است. بعکس انسان در موقعیکه بخواب سنگین فرورفته است خواب نمی بیند مگر خیلی بندرت.
از بین محققین دانشمندانیکه توجه شان بکشفیات جدید بموضوع راه رفتن در خواب را مورد بررسی قرار دادند، باید دکتر «آنتونی کیلز» و دکتر «آلن جاکوبسون» استاد دانشگاه کالیفرنیا را نام برد. یکسلسله تحقیقات آزمایشگاهی و تجربیاتیکه روی امواج صادره از مغز از سال ۱۹۶۰ آغاز گردیده بود آنهارا بکشف عجیبی هدایت کرد و آن این بود که کسانی که درخواب راه میروند برخلاف آنچه تا آنموقع تصور می شد تحت تأثیر خوابهائیکه می بینند عمل نمیکنند. این محققین نامبرده در اثر تجربیات خود باین نتیجه رسیدند که اشخاصی که تحت آزمایش قرار گرفته بودند موقعیکه خوابشان بسیار سنگین بود یعنی درموقعیکه چشمهایشان زیر پلک حرکت سریع نداشت وبنابر این خواب نمیدیدند راه میرفتند.

بررسیهای بعدی نشان داد که درمورد کودکان راه رفتن در خواب با یك فعالیت ناگهانی شدید امواج مغزی آغاز میشود. این افزایش فعالیت امواج مغزی درمورد ۵۹درصد ازکودکان بسیارخردسال یعنی آنهائیکه بین۶ تا ۱۱ ماه دارند بطور طبیعی بروزمیکند ودرمورد اطفال بزرگتر کمتر دیده می شود.

بررسیهای دکتر «کیلز» و دکتر «جاکوبسون» دربارهٔ راه رفتن در خواب بآنها ثابت کرد که سیستم اعصاب کودکانی که درخواب راه میروندهنوز نضج نگرفته ورشد کافی پیدا نکرده است. بمروریکه طفل بزرگتر میشود، فعالیت شدید امواج مغزی قطع می‌شودو معمولا درنتیجه آن راه‌رفتن‌درخواب

نیز از بین میرود

دکتر دروژه و [illegible] و دودو که [illegible] متخصص در رشته بیماریهای عصبی و راه رفتن درخواب هستند با همکاری [illegible] گروه مشترکا در شهر [illegible] و [illegible] راه رفتن درخواب [illegible] توجه و [illegible] که کودکان در خواب با آنها مواجه میشوند یعنی ادرار کردن درحال خواب ودیدن خوابهای وحشتناک را مورد بررسی قرار دادند

دکتر [illegible] و کنون به این نتیجه رسید که بین این دو پیش آمد وراه رفتن درخواب رابطه ای وجود دارد بدین معنی که ممکن است کودك پس از اینکه بستر خودرا ترك کرد و یا دچار خوابهای وحشتناك گردید شروع به راه رفتن درخواب بنماید .

اینگونه پیش آمدها اغلب در اواخر مرحله اول یا دوم خواب عمیق که درآن انسان خواب نمی بیند اتفاق میافتد و چون این مراحل معمولا بین یك ساعت وربع تادوساعت و نیم پس از آنکه کودك بخواب رفت پایان می‌یابد. ممکن است راه رفتن در خواب هم [illegible] در حدود همان ساعت صورت گیرد اگر کودکی را درمرحله خواب عمیق یعنی وقتی که خواب نمی بیند بلند کنند وروی پاهایش نگاهدارند ممکن است حالت طفلی را که درخواب راه میرود منتهی باشدت کمتری پیدا کند و با گامهای نااستوار چند قدمی راه برود ومثلا خودرا بحمام برساند و بپرسش هائی که از او میشود بدشواری پاسخ دهد . ولی وقتی چنین کودکی بیدار میشود آنچه اتفاق افتاده چیزی به خاطر نمی آورد.

محققانی که درباره خواب مطالعه نموده اند گاهی اوقات راه‌روندگان درخواب اعم ازکودکان یا افراد بالغ را باشخاصی که تحت اثر هیپنوتیسم قرار گرفته باشند ، تشبیه میکنند . گرچه [illegible] دیده شده اند که درحال خواب سرتاپا لخت ازمنزل خارج گردیده اند و [illegible] شوهر زن خود را که دیگر بحالت راه رفتن درخواب بود، لخت روی شاخه‌های درختی پیدا کرده بود است ونیز مردانی مشاهده شده اندکه درحال خواب درصدد همبستر شدن

زبان در آمده اند ولی با اینهمه هنوز بانمات نرسیده است که کسی … راه میرود، یعنی … با رفتار و کردار معمولی خود انجام دهد.

همه (راه رونده در خواب) … نمیماند که بحدود … برسند چنین بنظر میرسد که … کاری که … انجام … دارد … می‌یابد. او به یک آدم … دارد … و صحبت کند معمولا پاسخی نمیدهد و اگر هم احیانا جوابی دهد … نامفهوم … بی تفاوتی و یا نارسائی ظاهر میشود.

پزشکان معتقدند که … در خواب راه میرود سبب بخطرات بی اعتنا بنظر میرسد … که … کاری که درصدد انجام آن است … موقع عبور از وسط خیابان، اتوموبیلی … سرعت … آنرا ببیند.

البته هنوز … رفتن درخواب کشف نشده است. مثلا هنوز معلوم … عادت از راه وراثت باشخاص منتقل میگردد یا خیر.

یک پزشک … چندی قبل گزارش داد که در یک … او خانواده ای … از ۶ نفر وجود داشته است که تمام افراد آن یعنی شوهر … که دختر عموی شوهر بوده است) وچهار فرزند آنها همگی دچار عادت راه رفتن در خواب بوده اند. یکشب همه این شش نفر یکی پس از دیگری از بستر خود بلند شده ودرحال خواب از پله‌ها پائین آمده وبطرف میزیکه در اطاق مستخدمین قرار داشت براه افتادند و همگی پشت آن میز نشستند تا اینکه یکی از آنها بیدار شده و سایرین را بیدار کرد.

علیرغم اینگونه موارد استثنائی هنوز محققان دلائلی مبنی براینکه رفتن درخواب موروثی باشد پیدا نکرده‌اند. تعداد پسرانیکه در خواب میروند ۲ تا ۴ برابر دختران راه‌رونده درخواب میباشد. بعضی ازنظریات درباره علل این عادت اسرارآمیز ابراز شده مورد قبول عموم قرار گرفته

محققان عقیده دارند که راه رفتن در خواب یک نوع عکس‌العملی است که انسان **درمقابل** نگرانیها و ناکامیهائیکه دچار آنها گردیده است نشان میدهد.

مثلا دکتر دکیلد و دکتر ... کوسون، معتقدند کودکی که احساس میکند وجود اختلافات بین والدینش ممکن است آرامش محیط خانواده‌را برهم بزند، دچار عادت راه‌رفتن در خواب میگردد.

سایر عللی که ممکن است موجب بروز این عادت گردد، عبارتند از فوت یکی از والدین، از بین رفتن یکی از حیوانات اهلی مورد علاقه کودک مانند سگ، گربه و امثال آن، فشارهائیکه درمدرسه به کودک وارد میآید، تغییر منزل ونقل مکان بخانه جدید، مواجه شدن با محیط تازه و امثال آن.

همچنین پژوهشگران کشف نموده اند که ناملایمات و فشارهای روحی موقت ممکن است بزرگسالان‌را نیز دچار حالت راه رفتن در خواب نماید معمولا همینکه اینگونه فشارها از بین میروند عادت راه‌رفتن در خواب نیز برطرف میشود. مثلا بیوه زنیکه اندوه ناشی‌از فوت شوهرش را مخفی نگاه میدارد و باصطلاح آنرا فرو میخورد ممکن است دچارعارضه راه‌رفتن‌درخواب گردد ولی اگر عقده دل‌را بگشاید و بگذارد که اشکش جاری‌شود عادت راه رفتن درخواب ازبین خواهدرفت. مرد جوانیکه برای اولین بار منزل و محیط خانوادگی خودرا ترك میگوید ممکن است تاموقعیکه بمحیط زندگی جدید خو نگرفته است. دچارحالت راه رفتن در خواب گردد.

آزمایشی که در این‌مورد درباره ۱۸۰۰ نفر دانشجوی پسر بعمل آمد نشان داد که ۵ درصد آنها دچار این‌عارضه گردیده بودند

پزشکان عقیده دارند که نباید کسی راکه در خواب راه میرود بطور ناگهانی بیدار کرد بلکه بهتر است اورا بحال خود گذاشت مگر آنکه بیم بروز خطر برای خود او ویاسایرین متصور باشد

اگرراه رونده درخواب درکاریکه قصد انجام آن رادارد مواجه‌باموانع گردد ممکن است دست باعمال خشونت آمیزی بزند، مثلا ممکن است‌شخصی راکه سعی میکند اورا از عملی که ذهن خواب آلودش دستور انجام آنرا باو

میدهد، بازدارد، مضروب سازد. ولی دکتر «د وگتون» عقیده دارد که راه رونده درخواب اگر بحال خود رها گردد، در اغلب موارد با آرامش مأموریتی را که برای خویش تعیین نموده انجام داده و سپس بستر خود باز میگردد.

البته موارد معدودیکه با این نظریه مغایرت دارند مشاهده شده است. مثلا پسرانیکه درحال راه رفتن در خواب پدرانشان را به قتل رسانیده یا جوانانیکه معشوقه هایشان را خفه کرده و یا کودکانیکه اطفال کوچکتر از خود صدمه زده اند، دیده شده اند معذلک اکثریت راه روندگان درخواب افرادغیر خطرناکی میباشند زیرا بقول دکتر «وگتون» آنها آدمهای مهربان و بی آزاری هستند.

دکتر «د وگتون» توصیه میکند که هرگاه بیدار کردن کسی که درخواب راه میرود ضرورت پیدا کند، نباید بیخودی اورا گرفته وتکان داد تا ازخواب بیدار شود بلکه باید باهستگی نام اورا چندین بار تکرار کرد و در صورت لزوم صدارا بلند تر نمود تا اینکه این صدا درذهن اورسوخ پیدا کند. آنگاه باید با ملایمت بوی فهمانید که در کجا است و باو اطمینان داد که خطری متوجهش نیست.

همچنین نباید کودکان را برای اینکه درخواب راه میروند سرزنش کرد زیرا عامل نگرانی و اضطراب آنها هرچه باشد این سرزنش مزید بر علت خواهد گردید. علاوه جلوگیری از راه رفتن درخواب از طریق بکار بردن روشهای بدوی و احتمالا خطرناک از قبیل قراردادن طشت آب سرد درکنار تخت خواب کودک بتصور اینکه وی باگذاشتن پای خود در آب سرد از خواب بیدار خواهد شد، صحیح نیست.

معذلک والدین اطفالیکه در خواب راه میروند باید تدابیر احتیاطی برای اینکه اینگونه کودکان آسیبی بخود نرسانند اتخاذ کنند. یکی از این تدابیر نصب در درجلوی راه پله میباشد. همچنین پنجره های اطاق خواب

کودک را باید در ارتفاعی گذاشت که دست او به آنها برسد .

اگر کودک شب در خواب راه میرود نباید نگران باشید این عادت برخلاف آنچه سابقاً تصور میشد علامت عارضه فلج و یا وجود سابقه ای در مغز نمیباشد اگر این عادت ادامه پیدا کند و موجب نگرانی شما شود به پزشک خانوادگی خود مراجعه کنید ولی در اغلب موارد این بیماری بمرور زمان خود بخود از بین میرود

وزرای امور خارجه ایران

از زمان سلطنت سلسلهٔ قاجار بعد در کشورما افرادی بنام وزیر دول خارجه مصدر شغل بوده وامور مربوط سیاست خارجی مملکت رازیر نظر داشته‌اند .

اولین کسی که باین سمت منصوب شده میرزا عبدالوهاب خان (معتمدالدوله نشاط) بوده است وپس از آن حاج میرزا ابوالحسن خان شیرازی (ایلچی)

ایلچی دو بار به وزارت خارجه رسیده ودرتاریخ وزارت خارجه ایران سومین وزیری است که بیش از ده سال مداوم در پست وزارت خارجه انجام وظیفه کرده است

وی اولین بار درسال ۱۲۰۳ شمسی بوزارت امورخارجه برگزیده شدو تاسال ۱۲۱۳ دراین سمت بوده وسپس ازسال ۱۲۲۰ الی سال ۱۲۲۵ نیز در این مقام خدمت کرده است .

درتاریخ وزارت خارجهٔ ایران میرزا سعید خان مؤتمن‌الملك رکورد وزارت را شکسته وباراول ازسال ۱۲۳۱ الی سال ۱۲۵۱ شمسی‌وزارت‌داشته وباردوم ازسال ۱۲۵۹ تا ۱۲۶۲ وزارت کرده است وجمعاً ۲۴ سال‌متصدی‌پست وزارت خارجه ایران بوده است .

پس از ایشان میرزا عباسخان قوام‌الدوله یازده سال خدمت مداوم به عنوان وزیرخارجه داشته است (از ۱۲۶۶ تا ۱۲۷۵) .

ناگفته نماند که ازابتداتأسیس وزارت خارجه تاکنون ۵۳ نفر بوزارت خارجه ایران رسیده‌اند .

(و)

منوچهر صدوقی «سها»

پارسی کرده «الفقه الاکبر» منسوب به ابوحنیفه

بسم الله الرحمن الرحیم

حمدش گوئیم و بر فرستاده‌ی کریمش درود آوریم

بنیاد یگانه‌پرستی و آنچه که اعتقاد بدان راست است. بایسته است که بگوید که بگرویدم برایزد و فرشتگانش و کتابهایش و فرستادگان او و انگیزش پس از مرگ و «اینکه» نیک و بد قدر از ایزد است و حساب و میزان و مینو و آتش نیز. و این همه حق‌اند و ایزد یگانه است نه از راه شماره بل ازراه آنکه او را انباری نیست. نزاید و نزائید و کسی مانندهٔ او نبود. نه‌خود بشیئی از اشیاء از آفریده‌های خود ماند و نه شیئی از آفریده‌هایش بدو. پیوسته بر اسماء و صفات خود بود از ذاتی و فعلی

اما ذاتی زندگانی بود و توانائی و دانائی و سخن‌گوئی و شنوائی و بینائی و خواست. اما فعلی آفرینندگی بود و روزی دهی و هستی‌بخشی و انشاء و ابداع و صنع، و جز این از صفات فعل. پیوسته بر اسماء و صفات خویش است و او را نه صفتی حادث آید و نه اسمی. پیوسته دانا بود به دانائی خویش و دانائ

صفتی است در ازل و سخن گو بود نه سخن گوئی خویش و سخن گوئی صفتی است در ازل و آفرینش گر بود نه آفرینندگی خویش و آفرینندگی صفتی است در ازل و کننده بود نه کنش خویش و کنش صفتی است در ازل و کرده ، مفعول ، آفریده بود و کنش ایزد نه آفریده ، غیرمخلوق ، بود . و صفاتش در ازل اند نه حادث بودند و نه آفریده و آنکه گویدکه آنها آفریده بودند یا محدث یا درآنها بایستند یا شك ورزد کافر بود به ایزد .

وقرآن سخن خدا بود که به مصاحف نوشته است و در دلها نگه داشته و بر زبانها خوانده و بر پیغمبر ، درود بر او ، فرود آمده . و بر زبان آوری ما او را با نوشتن و خواندمان ، آفریده است و قرآن نه آفریده و آنچه که بیاورده استاش ایزد در قرآن به بازگوئی از موسی و جز او ازپیامبران ، درود بر ایشان ، و از فرعون وابلیس همه سخن ایزد است به اخبار از آنان. و سخن ایزد نه آفریده است و سخن موسی و جز او از آفریدگان آفریده. وقرآن سخن ایزد است و آن قدیم است نه سخن ایشان و موسی سخن ایزد را شنید چنانکه درگفته ایزد است وکلم‌الله موسی تکلیما و ایزد سخن گو بود بی آنکه با موسی سخن آورد و ایزد آفریننده بود در ازل بی آنکه خلق را بیافریند و چون با موسی سخن‌آورد با آن سخن‌گوئی‌اش بود که صفت او است در ازل و صفات او همه دیگر گونند از صفات آفریدگان .

بداند نه چون دانائی ما وبتواند نه چون توانائی ما و ببیند نه چون بینائی ما و سخن گوید نه چون سخن گوئی ما و بشنود نه چون شنوائی ما و ما به دست افزارها وحروف سخن گوئیم وایزد بی دست افزارها و حروف سخن گوید و حروف آفریده‌اند و سخن ایزد نه آفریده است .

و او شیئی است نه چون اشیاء و معنای شیئی پایدار بود بی جسم و گوهر وعرض و او را نه حدی بود و نه ضدی ونه ندی و نه مانندهای . و او را است دستی با روئی و نفسی چنانکه در قرآن بیاورده است .

وآنچه که بیاورده استاش ایزد درقرآن از یاد رو ودست ونفس صفات او است بی چونی و گفته نشود که دست او توانائی او است یا نعمتش ازآن‌دو

دیگر گون گردد .

وجمیع افعال بندگان از حرکت وسکون درحقیقت بدست آوردهٔخود ایشان است و ایزد آفریندهٔ آنها است. وهمه بمشیت ودانائی وقضا و قدر اویند .

وبندگیها همه بفرمان ایزد بایسته آمدند و محبت ورضا و دانائی و مشیت وقضا ومقدر گردانی او وگناهان همه بدانائی وقضا وتقدیر ومشیت او میشد نه بمحبت ورضاوفرمانش

وپیامبران «درود بر ایشان»همه پاکیزه‌اند ازصغائر وکبائر وکفر وقبائح گرچه از ایشان زلات وخطایائی رود. «بی‌قصد وعزیمت حاشیه» و محمد علیه‌الصلوة والسلام حبیب و بنده و رسول و نبی و بر گزیده و پاکیزه‌ی او است .

هرگز بت نپرستید وچشم برهم نهادنی برایزد انباز نیاورد وهرگز گناهی نکرد از صغیره و کبیره برترین مردمان بعد پیامبران « درود بر آنان » ابوبکر صدیق است آنگاه عمرپور خطاب فاروق پس آنگاه عثمان پسورعفان ذوالنورین وپس آنگاه علی‌پور ابوطالب مرتضی که رضوان ایزد بر ایشان‌بود همگی. که‌عابدبودند وپایدار برحق و باحق. همه رادوست‌داریم‌وتنی از یاران رسول را یاد نکنیم جز به‌نیکی(۳) . ومسلمی‌را بگناهی ازگناهان‌نسبت بکفر ندهیم گرچه‌کبیره‌بود بدانجا که حلالش بشمرد. و از اونام ایمان برنگیریم وحقیقة مؤمنش دانیم وروابودکه مؤمن فاسق بود وغیر کافر ومسح‌برخفین‌سنت استو تراویح(۴)درشبهای ماه رمضان سنت‌است ونمازپشت هرنیکوکارو بدکار ازمؤمنین روا.

ونگوئیم‌که‌گناهان مؤمن‌را مضر نبوند ونه‌گوئیم‌که اودرآتش نشود و نه‌گوئیم‌که پیوسته درآن‌ماند گرچه‌فاسق‌بود. پس ازآنکه از دنیایش مؤمن بدرشود.

نگوئیم که حسنات ما پذیرفته‌اند و سیئات‌مان آمرزیده . چنانکه «مرجئة»(۵) گفتند. و لکن گوئیم اگرکسی حسنه‌ای کند بجمیع شرائط

در آنچه که جز ایمان است در کل آن (۱۸).

و ایزد متفضل است بر بندگان خویش و دادگر. که چند برابر ثواب دهد بنده را از فضل خویش و گاه گناه را پی بگیرد از دادگری و گاه از آن درگذرد از فضل خویش

و شفاعت پیغمبران حق است درود بر ایشان، و شفاعت نبی علیه الصلوة و السلام بر مؤمنین گناهکار و اهل کبائر از ایشان که مستوجب عقاب اند حق است و ثابت.
و سنجش اعمال بمیزان بروز قیامت حق است و حوض نبی حق است. و قصاص در آنچه که میان دشمنان است بنیکی در روز قیامت حق است و اگر ایشان را حسناتی نبود عرضه سیئات بر آنان حق است و روا و بهشت و آتش هم امروز بوده «موجود» اند و هرگز نیستی نپذیرند و حورالعین هرگز نمیرند و عذاب ایزد نیستی نپذیرد و ثواب سرمد بود و ایزد براه آرد آن را که بخواهد از فضل خویش و گمراه گرداند آن را که بخواهد از داد خویش و گمراه گردانی او خذلانش بود و تفسیر خذلان آن است که بنده را بدانچه که او (ایزد) را از او «بنده» خرسند گرداند توفیق ندهد و آن از داد اوست و همین است عذاب مخذول بر گناه و روا نبود که گوئیم که اهریمن ایمان را از بنده‌ی مؤمن بقهر یا جبر برگیرد. بل گوئیم که بنده ایمان را از خود براند آنگاه اهریمنش از او برگیرد.

و پرسش منکر و نکیر حق است و بوده در گور و بازگردانی روح به جسد در گور او حق است و فشار گور و عذاب گور حق است و بوده بر جمیع کفار، نیز بر برخی از گناهکاران مؤمنین [illegible] روا

و همه آنچه که [illegible] از صفات ایزد اعتقاد بدان روا است مگر دست به پارسی [illegible] بدون (روی خدا) بی‌مانند گردان و چونی

و دوری و نزدیکی ایزد از بنده [illegible] و کوتاهی مسافت نبود بل به کرامت بود و خواری [illegible] است [illegible]، بدین گونه

ذیل

۱ ـ چاپ حیدرآباد دکن جمعیت دائرةالمعارف نظامیه ۱۳۴۲ آنچه که معروف است این است که این رساله منسوب بابوحنیفه از اونیست و اگر هم از او نباشد به تقریر اوست نه تحریر. و به افادهٔ بعضی از فضلا گویا تحریر امام محمدبن حسن شیبانی باشد شاگرد رشید او که با هارون به خراسان میرفت وچون بری رسید از جهان درگذشت و به گمانی خاك او همان باشد که امروز درجنوب باختری طهران مزار است بنام امامزاده حسن. این است آنچه که معروف است ولیکن این معنی بی بنیاد مینماید از رهگذر تصریح محمدابن الندیم و حاجی خلیفه به بودن آن از او. ابن الندیم در اخبار ابوحنیفه گوید **وله من الکتب کتاب الفقه الاکبر** « الفهرست چاپ **G. Flugel** در **Leipzig** ۱۸۷۱ ص ۲۰۲ س ۱۱ وچاپ مصر مطبعهٔ رحمانی ۱۳۴۸ ص ۲۸۵ س ۲ » وحاجی خلیفه آورد الفقه الاکبر فی الکلام للامام الاعظم ابی حنیفه نعمان بن ثابت الکوفی المتوفی سنة ۱۵۰ روی عنه ابومطیع البلخی و اعتنی به جماعة من العلما وشرحه غیرواحد من الفضلا منهم...

نظمه ابوالبقا الاحمدی فی ثلاث وعشرین من رمضان ۹۱۸ وسماه عقد الجوهر نظم نثر الفقه الاکبر» ونظمه ابراهیم بن حسام الکرمیانی المعروف بشریفی (کذا) المتوفی ۱۰۱۶ « کشف الظنون چاپ محمد شرف الدین یالتقایا در استانبول ۱۹۴۳ ج ۲ ص ۱۲۸۷ » بالخصوص که در معرفی رسالهٔ دیگر بهمین نام و منسوب بمحمدبن ادریس شافعی گوید ولکن فی نسبته الی الشافعی شك والظن الغالب انه من تألیف بعض اکابر العلماء «همان چاپ و جلد ص ۱۲۸۸ » وپیدا است که اگر در بودن این رساله از ابوحنیفه شکی میداشت درباب آن نیز چنین سخنی میآورد.

هرگونه که باشد این بنده بجهت استداد ضعف اعصاب از تحقیق در ... بیمنر باب ناتوان ماند و بهمین اشاره بسنده کرد.

۲ ـ ابوالمنتهی احمدبن محمد المغنیساوی الحنفی درشرح بدین گونه که

۸ـ «میباوی گوید: ای المؤمنون یستوون کلهم فی کان «ص۳۸» اوهناة شیحا کان اوسیحة عندا کان او سرای المعرفة اولانم معرفةالاعمال من الفرائض والواجبات والحلال والحرام والایمان فی ذلك کله ای یستوی المومنون فی الایمان بان المومنون یستوون فی اصل المعرفه واصل الیقین واصل التوکل الی آخره و یتفاوتون فی ماسوی الایمان فی ذلك کله یعنی ویتفاوت المومنون کلهم فی الامور المذکوره بحسب وجود کل واحد فیها وعدمه و زیادته و نقصانه ولایتفاوتون فی الایمان بذلك کله بحسب المؤمن به لا بحسب التصدیق والایمان «ص۳۹» این عبارت متن بغیر تبلیغ است ویا محرف شرح هم لایغنی من الجوع شیئاً احتمال اید مراد آن باشد که مؤمنین در ایمان به توکل ومعرفت و ... همه یکی اند الا اینکه درجاتشان مختلف است

۹ـ مفاعل از مفاعله «میباوی گوید: ای المتدلل لله المتضرع الیه «ص۱۲ سه سر به آخر»

عصر روز دو شنبه ۲۹ تیر ۱۳۴۹

نکنم هیچ کار الاقرض!

ای وزیری که ملك و جاه تر است
از سماوات و ارض افزون عرض
از زمانه شکایتی دارم
بر ضمیر تو کرد خواهم عرض
چون روا باشد ای خلاصه عمر
کس سرا باشد ای خلیفهٔ ارض
که در ایام دولت تو کسی
نه دعای تو باشد او را فرض
نخورد هیچ خیر الا غم
نکند هیچ کار الا قرض یعنی

ترجمان و تهیه‌کننده : (و)

خبرگزاریهای جهان

در حال حاضر در کلیه کشورهای جهان قریب ۹۰ خبرگزاری وجود دارد و از این جمع پنج خبرگزاری بزرگ که ذیلا بطور خلاصه معرفی میشوند تا ۹۹/۸ درصد از کل جمعیت جهان (جمعیتی که با مطبوعات واخبار مختلف سروکار دارند) مربوط هستند

این پنج خبرگزاری مهم عبارتند از

۱ ـ خبرگزاری فرانسه	Agence France - presse
۲ ـ خبرگزاری رویتر	Agence Reuter
۳ ـ خبرگزاری آسوسیتدپرس	Associated press
۴ ـ خبرگزاری یونایتد پرس	United press International
۵ ـ خبرگزاری تاس	Agence Tass

خبرگزاری فرانسه ـ مرکز این خبرگزاری در بخش ۲ پاریس شمارهٔ ۲۰ میدان بورس است

این خبرگزاری در سپتامبر ۱۹۴۴ بوجود آمده و جانشین آژانس هاواس (agence Havas) شده است که درسال ۱۸۳۵ شروع بفعالیت نموده بود .

خبرگزاری فرانسه یك سازمان غیر دولتی است وبصورت تجارتی اداره میشود . این خبرگزاری روزانه قریب ۵۰۰/۰۰۰ کلمه مخابره میکند

(۳۵۰/۰۰۰ توسط رادیو ۱۵۰/۰۰۰ بوسیله تله سکرپتور)

بودجه سالانه این مؤسسه در حدود ۸۰ میلیون فرانک است و اشتراک ماهانه برای جراید فرانسه ۶۱۰/۰۰۰ فرانک و برای جراید بیش از صد هزار تیراژ و برای جرایدی که تیراژ آن ۵۰۰ ... در حدود ماهانه ۴۵۶۹ فرانک!

خبرگزاری فرانس پرس در ۴۶ کشور دفتر نمایندگی دارد و اخبار او در ۱۲۴ کشور توزیع میشود.

خبرگزاری رویترـ مرکز این خبرگزاری در خیابان فلیت استریت ۸۵ **Fleet Street** لندن است این خبرگزاری درسال ۱۸۵۱ بوسیله ژولیوس رویتر یکی از همکاران قدیمی خبرگزاری فرانسوی هواس ایجاد شده است و درحال حاضر متعلق به خبرگزاری انگلستان، استرالیا و زلاند جدید است. در حدود ۶۵۰۰ سازمان خبری روزانه از بیش از ۱۱۲ کشور از این خبرگزاری خبر بدست میآورند

خبرگزاری آسوشیتدپرسـ مرکز خبرگزاری آسوشیتدپرس شهر نیویورك است. این خبرگزاری درسال ۱۸۴۸ بوجود آمده و بوسیله یك سازمان تعاونی جراید اداره میشود

قریب ۱۸۰۰ روزنامه امریکائی و ۲۸۲۸ ایستگاه رادیو و تلویزیون در آمریکا ودر ۱۰۳ کشور جهان بااین سازمان مجهز و وسیع سروکار و ارتباط دارند.

یونایتدپرس انترناسونالـ یونایتدپرس سازمان جدیدی است و در سال ۱۹۵۸ بوجود آمده است. مرکز این خبرگزاری نیز در نیویورك است. یونایتدپرس از ادغام چند خبرگزاری قدیمی امریکائی بوجود آمده است، و در ۸۱ کشور جهان ۲۳۵ دفتر و نمایندگی و ۶۴۸۰ مشترك دارد.

خبرگزاری تاسـ مرکز این خبرگزاری درمسکو است و بین سالهای ۲۵ ـ ۱۹۱۸ بوجود آمده است مدیر این سازمان توسط هیئت وزیران دولت شوروی برگزیده میشود ودر ۹۹ کشور نمایندگی دارد.

اکنون اسامی تعدادی دیگر از خبرگزاریها آورده میشود

آلبانی ـ آژانس تلگرافیك آلبانی (A.T.A)

الجزیره ـ سرویس خبرگزاری الجزیره (A.P.S)

آلمان شرقی ـ خبرگزاری آلمان (A.D.N)

خبرگزاری اتریش (A.P.A)

خبرگزاری بلژیك ـ آژانس بلگا (A.B)

» بلغارستان (B.T.A)

» دانمارك (R.B)

» اسپانیا (خبرگزاری ورزشی ـ خبرگزاری کاتولیکها با ارتباط با واتیکان ـ خبرگزاری رادیو اسپانیول)

خبرگزاری فنلاند (S.T.T)

» یونان ـ خبرگزاری آتن (A.A)

» مجارستان (M.T.I)

» عراق (I.N.A)

» ایتالیا (A.N.S.A)

» مراکش خبرگزاری عربی مغرب (M.A.P)

» نروژ (N.T)

» هلند (A.N.P)

» لهستان (P.A.P.)

» پرتقال (A.N.I)

» رومانی

» سوئد (T.T.)

» سوئیس ـ خبرگزاری تلگرافی سویس (A.T.S)

» تونس خبرگزاری آفریقائی تونس (A.P.N.)

» پارس ـ خبرگزاری ایران (A.P.)

عجب دنیائی است

ژاك رولان نویسنده‌ای است فكاهی كه در قسمت فرانسوی زبان سویس شهرت بسزائی دارد . وی هر روز در تحت عنوان « سلام ژاك رولان » مقالهٔ كوتاهی در روزنامهٔ « لاسویس » كه در ژنو بچاپ میرسد دارد كه با خط مخصوصی بچاپ میرسد و بسیار پسند خاطر خوانندگان روزنامه واز آن جمله را قم این سطور است. بزبان طنز وطنز ولی مؤدبانه مسائلی را مطرح میكند كه خالی از اهمیت نیست و ترجمهٔ مقاله‌ای كه بقلم او اخیراً بچاپ رسیده نمونه‌ای است از طرز نگارش او م ع ج

پسر بچه‌ای با پدرش صحبت میدارد .

پسر بچه میگوید بگو ببینم ، بابا جان ، این روسها ...

پدر كلام پسرش را قطع میكند و میگوید صد بار بتو گفتم كه من خوشم نمی‌آید كه وقتی كسی از من میخواهد سؤالی بكند با این دو كلمهٔ « بگو ببینم » شروع میكند . بوی بی ادبی میدهد و مثل این است كه اربابی بنوكرش امر میكند .

پسر بچه ـ پس چطور باید بپرسم .

پدر ـ ماشاءالله كه باین سن رسیده‌ای و هنوز نمیدانی . خوب بگو ببینم مقصودت چیست این روسها ...

پسر ـ آخر میگویند كه روسها دشمن سرمایه داری هستند.

پدر ـ خوب دیگر ، معلوم است و همه میدانند که روسها میخواهند
ه داری را از میان ببرند و « رژیم » خودشان را بجای آن بگذارند .

پسر ـ باباجان ، پس دیگر نباید با فرانسویها وآلمانها و ایتالیائیها
بیایند و با سرمایه داران آنها معامله بکنند

پدر ـ بله دیگر ، همینطورهاست . حالا مگر چه شده است .

پسر ـ توروزنامه نوشته‌اندکه روسها ازفرانسویها وآلمانیها وایتالیائیها
ا کرده‌اند که بروند در روسیه کارخانهٔ عظیمی بسازند که بعدها روسها
بتوانند سالی ۱۵۰۰۰۰ کامیون باری بسازند. کارخانجی‌های فرانسوی
لمانی و ایتالیائی خیلی ذوق میکنند و من خیال میکنم که روسها دارند
ک سرمایه‌داری میکنند

پدر (من من کنان) ـ این خودش هم که تو خیال میکنی نیست .
جه‌ای و درست برای کار در نمیآورند . مسأله پیچیده‌تر از این است ...
سها احتیاج به کامیون باری دارند و باید ببینند کی میتواند اسباب این
را برای آنها فراهم بسازد . پای «رژیم» درمیان نیست

پسر ـ آخر معلممان بما میگفت که رژیم سوسیالیستی و مارکسی و
دآل مارکسی جور دیگری است و با این ترتیب که جور درنمی‌آید .

پدر ـ این حرفها را کی بتو زده ... این مزخرفات را کجا
وانده‌ای .

پسر (با اوقات تلخی) ـ بس بابا جان ، هروقت من حرف حسابی
میزنم توجلو دهانم را می‌بندی . آنوقت میگویند جرا بچه‌ها وجوانها خودسر
میشوند . . . من از تو مطلبی میپرسم ، چرا جواب حسابی نمیدهی .

پدر ـ آخر چه جوابی بدهم. من که عضو ساویت عالی نیستم . وانگهی
حالا دیگر دوره بلشو یکی گذشته وما در دورهٔ همزیستی دوستانه زندگی
میکنیم و همزیستی هم لازمه‌اش همین است، که بهمدیگر کمك برسانیم و مثلا
بقول تو فرانسویها و آلمانها و ایتالیائیها مستقیماً بروند در روسیه ازین نوع
کارخانجات عظیم بسازند .

محمدحسن ـ رجائی زفره‌ای

نامهٔ ناقور

نخستین شماره روزنامه ناقور در ۲۶ ربیع‌الاول ۱۳۲۶ قمری در شهر اصفهان منتشر گردید

مشخصات روزنامه ناقور بشرح زیر است

مدیر ـ آقا مسیح تویسرکانی (۱)

دبیر ـ آقا سید مهدی اصفهانی

(تا شماره ۱۴ روزنامه مذکور اسم دبیر هست و از شماره ۱۵ سال اول بعد اسم دبیر قید نشده)

محل انتشار و اداره ـ اصفهان

(در شماره اول مدرسه جده کوچک و بعداً مدرسه صدر و از شماره ۱۵ سال

---

۱ ـ میرزا مسیح تویسرکانی از مبرزین شاگردان مرحوم ملامحمد کاشانی در حکمت و ریاضی زحمت کشیده در اصفهان روزنامه ناقور را می‌نوشت و در تشکیلات جدید اداره فرهنگ وارد شده بالاخره در اصفهان در سال ۱۳۴ (در چاپ یک رقم افتاده) وفات یافت و در تخت پولاد مدفون گردید.

(نقل از: رجال اصفهان تذکرة القبور چاپ دوم)

میرزا مسیح ناقور فرزند سید ابراهیم تویسرکانی مدیر ناقور در سال ۱۳۵۱ قمری در اصفهان وفات کرد.

(نقل از: تذکرة القبور دانشمندان و بزرگان اصفهان چاپ ۱۳۴۸)

اول بیدآبادتیمچهٔقهوه اداره آقاسیدحسن مؤمن زاده)

قیمت اشتراك سالانه (اصفهان) ۱۴ قران

« « سایر بلاد ۱۷قران

قیمت یك نسخه دراصفهان‌دویست‌دینار

« «درسایر بلاد ۵شاهی

اسم روزنامـه یعنی ـ ناقور ـ بخط درشت در مربعی قرار گـرفته که کلمات (حریت ـ مروت ـ جمعیت ـ عدالت) اصلاح مربع را تشکیل میدهد .

دربالای‌مربعی که اسم ناقور هست، نوشته شده فاذانقرفی‌الناقور فذلك یومئذیوم‌عسیر

وزیر همان‌مربع دنباله آن نوشته گردیده علی‌الکافرین‌غیریسیر

***

شماره‌های اوائل ۸صفحه وبعدا گاهی ۴وگاهی۸ صفحه منتشر گردیده وقاعده انتشارآن بیشتر هفتگی‌وگاهی در هفته دو شماره منتشر گردیده. چاپ روزنامه‌مذکورسنگی(کلیشه) است.

***

در سر مقاله نمره اول سال اول (۲۶ ربیع‌المـولود ۱۳۲۶) چنین می‌خوانیم :

.... این بنده هم ازپی خدمت بدولت وملت ناقور خود رابرداشته ودربالای بام همت ازپی انتباه وایقاظ ناشد الاصوات منقورداشته وامیدواریم که این ناقورما باندازه بوق‌حمامی‌کارکند ودرهنگام سحری مردم‌را بیدار نموده بماءالحیات تراکت وبراهت کشاند وازچرك‌ولوث جهل و دوئیت دلهاشان‌را پاك نماید ....

***

در تمام شماره و یا اکثر آنها مقالات انتقادی «زشت‌وزیبا» هست و در نوشتن آن لهجه اصفهانی نیز بکار رفته و برای نمونه کلماتی از آنها

ختم میشود.

جی نساء خیرالنساء ـ نام زن

پشم و پیلی ـ مرادف پشم ـ کنایه از هیچ

باش (باو)

تو خولیام (سر خوردن با دو پا ـ افتادن از روی پا)

هراسه کنان (با عجله دویدن)

نون (نان)

سقلمه (با مشت گره خورده)

انجمن پلنگ آباد

انتخابات انجمن ده پلنگ آباد شمال انجام شد و ۵ نفر بعضویت انجمن درآمدند

پلنگ آباد در نزدیکی تنکابن واقع است و بمناسبت اسم این قریه نام فامیل اکثر ساکنین آن ، بنحوی با پلنگ ختم میشود.

در انتخابات انجمن ده پلنگ آباد که با حضور نماینده بخشداری و سپاهی دانش این قریه انجام گردید این عده انتخاب شدند :

نصرالله پلنگیان ، حاج محمود میرزا پلنگی ، حبیب‌الله یحیی پلنگی و ولی‌الله پلنگ فتحی . آقای کریم‌پور لاهیجی بعنوان رئیس انجمن برگزیده شد.

در دبستان سپاهی دانش این قریه نیز نام فامیل اکثر دانش آموزان به پلنگ ختم میشود و چند سال قبل بخاطر اینکه در مکاتبات اداری و یا در موارد عادی هنگام صدا کردن اسامی اشتباهی رخ ندهد عده ای از ریش سفیدان قریه تغییراتی درفامیلی خود دادند ومثلا پلنگ تنها را به پلنگی پور و یا پلنگیان تبدیل کردند .

(نقل از جراید تهران)

دخو نمرده

روزی چند نفر قزوینی داشتند نان و پیاز می‌خوردند. یک وقت یکی از آن‌ها نگاه کرد دید اشک از چشم یکی دیگر سرازیر است پرسید:

ـ چرا می‌گریید؟

آن شخص گفت:

ـ نمی‌دانم. خوب که دیگری نگاه کرد دید از دیدگان او هم اشک جاری است، گفت:

ـ ا، شما هم می‌گریید!

همه بهم نگاه کردند دیدند از دیدگان آن شخص و دیگران هم اشک جاری است، یکباره باهم گفتند:

ـ چه شده است که شما هم می‌گریید؟!

گفتند:

ـ نکند دخو مرده است، ما همگی می‌گرییم؟!

همگی رفتند بخانهٔ دخو در زدند، تصادفاً دخو خودش آمد، در را باز کرد با حال گریه از او پرسیدند:

دخو جان، شما مرده‌اید؟ گفت:

ـ چطور من مرده‌ام، شما از کجا شنیدید؟ که شما گفته است؟ نکند راست باشد؟

همه باهم گفتند:

ـ برویم از زن دخو بپرسیم!

رفتند زن دخو را صدا کردند و گفتند:

ـ آیا دخو مرده است که ما می‌گرییم؟

زن دخو گفت:

ـ پس آن که در را روی شما باز کرد، که بود؟

آنها گفتند:

ـ دخو بود، بنابراین اگر او نمرده است چرا ما می‌گرییم؟

زن دخو گفت:

ـ من هم درست نمی‌دانم که دخو مرده است یا زنده، فقط این را می‌دانم که هروقت نان می‌خورد ریشش می‌جنبد! و بنابراین نمرده است!

دخو نامه

مجلس دورهٔ پنجم در ۲۲ بهمن ۱۳۰۲ شمسی برابر ۵ رجب ۱۳۴۲ قمری
و مساوی ۱۱ فوریه ۱۹۲۴ میلادی افتتاح یافته و در ۲۲ بهمن ۱۳۰۴ شمسی
برابر ۲۷ رجب ۱۳۴۴ قمری و مساوی ۱۱ فوریه ۱۹۲۶ میلادی پایان
پذیرفته است

هیأت رئیسه دوره پنجم عبارت بوده اند از
رئیس میرزا حسین خان پیرنیا مؤتمن الملک *
نواب رئیس سید محمد تدین – مرتضی قلیخان بیات (سهام السلطان) –
سید حسن مدرس – حاج سیدالمحققین* دیبا .

---

* – میرزا حسین خان مؤتمن الملک در هر چهار نوبت بریاست انتخاب
شده اند ولی در آخرین دوره ریاست (مهر ماه ۱۳۰۴) در ۲۶ مهر از
سمت ریاست استعفا دادند و در ۲۸ مهر ۱۳۰۴ میرزا حسن خان مستوفی
بریاست انتخاب شدند .

منشیان ـ سرکشیک زاده ـ اعتبارالدوله ـ شاهزاده غلامحسین میرزا ـ نوری زاده ـ شهاب‌الدوله ـ معظم السلطان ـ ضیاء الادباء ـ اقبال الملك ـ میرزا جواد خان خوئی ـ میرزا اسدالله خان ـ شیخ هادی طاهری ـ دکتر احتشام ـ سلطان ابراهیم خان افخمی ـ کی استوان ـ علیخان خلیلی.

کارپردازان ـ ارباب کیخسرو شاهرخ ـ سید محمدباقر دست غیب ـ میرزا علی کازرونی ـ افشار ـ عطاء الله روحی ـ حائری زاده ـ محمد ولیخان اسدی.

نمایندگان مجلس پنجم باتوجه به اصلاحاتی که بعد از کودتای ۱۲۹۹ بوسیله سردار سپه انجام شد و اقداماتی که بحث وزیر ایران در زمینه ایجاد آرامش نسبی سیاسی و قلع وقمع یاغیان در نقاط مختلف کشور وهمچنین نجات ایران ازوضع متشنج سیاسی و اقتصادی بعمل آورده بود در جلسهٔ ۲۵ بهمن ۱۳۰۳ شمسی که بریاست مرحوم «میرزا حسین خان پیرنیا ـ مؤتمن‌الملك» تشکیل شد پس از ذکر مقدمه ای در بارهٔ خدمات سردار سپه در تمشیت امور مملکت و ایجاد نیروی منظم قشون وبوجود آوردن امنیت کامل تصویب نمودند که ریاست عالیه کل قوای دفاعیه وتأمینیه مملکتی بایشان واگذار شود و از طرفی بعلت عدم رضایت ملت ایران از سوء تدبیر زمامداران قاجار که با ارسال تلگرافات از همه نقاط مملکت به مجلس دورهٔ پنجم خواستار سپردن زمام امور مملکت بدست مرد مقتدر ومصممی بودند این مجلس بدنبال قانون مصوب ۲۵ بهمن ۱۳۰۳ پس از جلسات متعدد و پر شوری با در نظر گرفتن تمایلات افکار عمومی ملت ایران در ۹ آبان ۱۳۰۴ ماده واحده زیر را باکثریت قریب باتفاق تصویب نمود:

«ماده واحده ـ مجلس شورای ملی بنام سعادت ملت انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام نموده وحکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی بشخص آقای رضاخان پهلوی واگذار می‌کند. تعیین تکلیف حکومت قطعی موکول بنظر مجلس مؤسسان است که برای تغییر مواد ۳۶ ۳۷ـ۳۸ـ۴۰ متمم قانون اساسی تشکیل میشود»

مجلس مؤسسان بموجب ماده‌واحده قانون اعلام انقراض سلطنت قاجار

یس حکومت موقتی بشخص آقای رضا خان پهلوی در ۱۵ آذر ۱۳۰۴
ر کار کرد ودر چهارمین جلسه خود (۲۱ آذر ۱۳۰۴) ضمن تغییر مواد ۳۶ـ
۳۸ـ۴۰ متمم قانون اساسی سلطنت را بعهده خان سردار سپه و اعقابش کور
ی تفویض کرد و اعلیحضرت رضا شاه پهلوی در تاریخ ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵
ر رسمی تاجگذاری نمودند .

انین مهم دورهٔ پنجم و تاریخ تصویب آن

۱ـ قانون معافیت ماشین های صنعتی وفلاحتی از تادیه حقوق گمرکی
دهسال ـ ۷ بهمن ۱۳۰۳ شمسی

۲ـ قانون تجارت ـ ۲۵ بهمن ۱۳۰۳ شمسی

۳ـ قانون خدمت نظام اجباری ـ ۱۶ خرداد ۱۳۰۴ شمسی

۴ـ قانون سجل احوال ـ ۱۴ خرداد ۱۳۰۴ شمسی .

۵ـ قانون انحصار قند وشکر وچای ـ ۹ خرداد ۱۳۰۴ شمسی .

۶ـ قانون مجازات عمومی ـ ۲۳ دی ۱۳۰۴ شمسی

ویکصدو چهل و سه قانون دیگر در بارهٔ کلیهٔ شئون مملکتی .

دورهٔ ششم مجلس شورای ملی

مجلس دورهٔ ششم در ۱۹ تیر ۱۳۰۵ شمسی برابر ۳۰ ذیحجه ۱۳۴۴
قمری ومساوی ۱۰ ژوئیه ۱۹۲۶ میلادی افتتاح یافته ودر ۲۲ مرداد ۱۳۰۷
شمسی برابر ۲۶ صفر ۱۳۴۷ قمری ومساوی ۱۳ اوت ۱۹۲۸ میلادی پایان
پذیرفته است .

هیئات رئیسه دورهٔ ششم عبارت بوده‌اند از :

رئیس سید محمد تدین ـ میرزا حسین خان پیرنیا (مؤتمن الملک) .

نواب رئیس : طباطبائی دیبا ـ مرتضی قلی خان بیات ـ میرزا احمد
شریعت زاده ـ سید حسن تقی زاده ـ فهیمی .

منشیان : میرزا حسن آیت‌الله زاده ـ نوبخت ـ امیر تیمور کلالی ـ
امیر حسین خان ایلخان ـ میرزا آقا خان عصر انقلاب ـ سید ابراهیم ضیاء ـ

میر نگهبان ـ موقر ـ امیر اشرف ـ بنی سلیمان ـ دیوان بیگی ـ
د ـ محمد علی دولتشاهی ـ عطاءالله پالیزی ـ میرزا حسن خان وریری.
کارپردازان . حسین حلالی ـ ارباب کیخسرو ـ رضا افشار ـ میرزا
خان عصر انقلاب ـ علیخان حیدری ـ اسمعیل تحومی ـ امیر حسین خان
ان ـ میرزا علیخان خطیبی .

ازوقایع مهم این دوره میتوان الغاء کاپیتولاسیون را نام برد (۱۹ اردی
ت ۱۳۰۶) و باید اضافه نمود که .

حق قضاوت کنسولی ممالك بیگانه نسبت به اتباعشان در ایران بعد از
هده ترکمانچای (۱۸۲۸ میلادی) ابتداء به روسیه وسپس به سایر ممالك
ه شد وبالنتیجه عدلیه ایران و قوانین قضائی تحت الشعاع اقدامات دول
گانه قرار گرفت ، در سال ۱۳۰۶ بفرمان رضاشاه کبیر حق قضاوت کنسولی
ام ممالك بیگانه در ایران لغو و کاپیتولاسیون برچیده شد و باتصویب قانون
تازه اصلاح قوانین تشکیلاتی و محاکماتی دادگستری بوزیروقت و تحدید
طرهای دیگری که در زمینه قوانین جزائی بعمل آمد ، دادگستری نوین
یران برپایه های استوار و محکمی قرار گرفت .

قوانین مهم مصوب مجلس دوره ششم:

۱ـ قانون اجازه تأسیس بانك ملی ایران برای پیشرفت امور تجارت
وفلاحت و زراعت وصناعت ـ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۰۶

۲ـ قانون ورزش اجباری درمدارس جدیده ـ ۱۴ شهریور ۱۳۰۶

۳ـ قانون مجازات مختلسین اموال دولتی ـ ۱۶ آذر ۱۳۰۶

۴ـ قانون محاکمه وزراء وهیئت منصفه ـ ۱۶ تیر ۱۳۰۷

وبیش از دویست قانون دیگر مربوط به امور دادگستری ، مالیه و
وزارتخانه های مختلف .
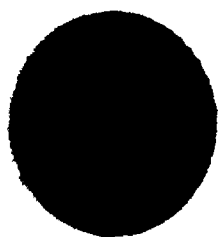
خیام و ترجمهٔ کردی رباعیات

دالله
مون

حکیم ابوالفتح غیاث الدین عمر بن ابراهیم خیام (خیامی) یکی از
بزرگترین دانشمندان و ریاضی‌دانان وشاعران قرون وسطی در ایران است .
دانشمندان ومحققین شرقی وغربی درخصوص این حکیم بزرگ تحقیقات مفصلی
کرده‌اند ودرشناسائی اوبجهان کمال کوشش را نموده‌اند .چنانکه ناتان هسکل
دول Nathan Haskel Dule گوید «بیگمان گردآوری همهٔ مراجع
مربوط به عمرخیام مستلزم یك عمراست و خود یك کتابخانه بزرگ را پر
خواهدساخت. »

عمر خیام دارای تألیفات فراوانی است که همه چاپ و منتشر
شده‌اند. (۱)

شهرت خیام در اروپا از نیمه قرن هفدهم میلادی شروع شد. نخستین کسی
که خیام را در اروپا معرفی کرد مستشرق معروف انگلیسی دکتر تماس هاید
Thomas Hyde بود که درکتاب خود باسم : « تاریخ مذهب پارسها و
پارتها ومادها» بعضی ازرباعیات خیام را بزبان انگلیسی ترجمه کردو درسال
۱۷۶۰ میلادی در اکسفورد انتشارداد. در اوائل قرن هیجدهم سر گوراوزلی

۱ـ لازم است ذکر شود که رساله «کون وتکلیف» که خیام بعربی نوشته
است بسال ۱۲۳۰ هجری درمجموعه جامع البدایع باهتمام سید محی الدین صبری
کردی که ازاکراد دانشمند مقیم مصر است چاپ ومنتشرشده است .

Sir Gore ouseley سفیر انگلستان در دربار فتحعلیشاه اولین ترجمه رباعیات خیام را نشر داد پس از آن ادوارد بیلز کول Byles cowell Edvard انگلیسی رئیس مدرسه سنسکریت در کلکته بیشتر خیام را بعالم غرب شناساند و او ادوارد فیتزجرالد شاگرد خود را با افکار خیام آشنا ساخت. فیتزجرالد ۷۵ رباعی را بنظم ترجمه کرد وحتی نقاشان بزرگی مثل ادموند دولاک Edmund Dulac انگلیسی ورابیندرانات تاگور فیلسوف وهنرمند هندی تصاویری برای رباعیات خیام ساختند.

ترجمه فرانسوی هم بوسیله ژ.ب. نیکلا J.B.Nicolas و کلود آنه Claude Anet و چندنفر دیگر صورت گرفت. ترجمه روسی هم بوسیله تاردف Tardoff قنسول سابق دولت شوروی دراصفهان و بوشهر انجام یافت. ترجمه اسپانیولی رباعیات بوسیله ویوئس پاستور Vioes pastor صورت گرفت بلاهاراش Bela Harrach رباعیات‌را بزبان مجارستانی برگرداند. رباعیات خیام‌را ودیع بستانی ومحمدالسباعی واحمدرامی واحمد حامد صراف وجمیل صدقی زهاوی (۱) وسید احمد نجفی بزبان عربی درآوردند. ترجمه ترکی هم بوسیله دکترعبدالله جودت‌وفیلسوف رضاتوفیق وحسین‌دانش صورت گرفت.

رباعیات راپیزی pizzi درکتاب خود موسوم به «تاریخ شعرایرانی» بعنوان نمونه بزبان ایتالیائی درآورد و همچنین روگارلی V.Rugarli وم‌شینی M.chini ترجمه‌های دیگر ایتالیاتی را منتشر کردند.

ترجمه آلمانی را هم هامرپورگشتال و فردریش‌روزن منتشر کردند. ترجمه ارمنی هم بوسیله ل. مسرب L.mesrob و میرزا یاس منتشر شد و دکتر محمد شهیدالله زبان شناس‌معروف ترجمه بنگالی رباعیات‌را انتشارداد وبالاخره ترجمه کردی رباعیات بوسیله شیخ سلام در سال ۱۹۵۱ در سلیمانیه (عراق) منتشرشد.

۱ـ جمیل صدقی‌الزهاوی از اکراد دانشمند عراق است که در «زهاو» ازشهرهای کردستان‌عراق‌چشم‌بدنیا گشود الزهاوی صاحب‌تألیفات زیادی‌است. وی‌مدتی مفتی‌بغداد بود.

* * *

زندگینامه شیخ‌سلام: نامش «سلام» فرزند «شیخ احمد» از سادات «عاربان» ناحیه «وارماو» «حلبجه» عراق است. پدرش تولد او را در شعری ۱۸۹۲ میلادی مطابق با ۱۳۱۰ کردی درقریهٔ عاربان نوشته‌است.

درسال ۱۸۹۸ پدرش رخت‌از دنیا بربست ودرقریهٔ «خلوره» که از قراء مریوان ایران است بخاک‌سپرده‌شد. سلام خواندن‌ونوشتن را از چهار سالگی آغاز کرد. درشش‌سالگی خواندن متون فارسی‌را شروع کرد ولی از فهم کامل آن عاجز بود، بنابراین نزد استادان فن به‌تکمیل‌معلومات پرداخت.

مادرش «رعنا خانم» نام‌داشت. هنگامی که‌شوهرش فوت کرد بیش‌از سی‌سال از عمرش نگذشته بود مع‌هذا بعدازپدر سلام شوهر دیگری اختیار نکرد وتربیت فرزندانش‌دودختر ودوپسر را بعهده گرفت. سلام بکمك دائی‌هایش خودرا برای ادامه‌تحصیل آماده کرد و بسلیمانیه رفت ودرمسجد شیخ‌عبدالرحمن‌عاربانی که عموی‌او بود به‌کسب دانش پرداخت. دوران تحصیل او تا سال ۱۹۱۵ میلادی طول کشید.

سلام‌درددوره تسلط انگلیسها برخاك‌عراق دچارمحرومیتها ودربدریهای زیادی شد.

سال ۱۹۲۳ بسمت تحصیلدار روانه «وارماو» شد وسال ۱۹۲۷ از این کار استعفا داد. سال ۱۹۳۲ باستخدام اداره راه «پینجوین» درآمد. سال ۱۹۳۵ به اداره کشاورزی منتقل‌شد و بسلیمانیه‌رفت باین‌ترتیب در جریان‌نقل وانتقالات متعددی قرار گرفت. تاسال ۱۹۵۵ که‌دیگر توانائی اینطرف‌وآنطرف رفتن را در خودندید وخودبکار زراعت پرداخت ودرضمن شعر وادبیات را هم از نظر دور نداشت ودراین زمان بود که‌رباعیات «حسین نخعی» را از فارسی به‌کردی ترجمه‌کرد. دستنویس ترجمه را به‌آلمان فرستاد ودرآن دیار بچاپ رساند.

سال ۱۹۵۹ به‌قریه «دولان» که متعلق بخودشان بود رفت در آنجا حمله‌قلبی مبتلاشد وسرانجام روز سوم‌مارس ۱۹۵۹ درسن ۶۷ سالگی دارفانی راوداع گفت. بنابروصیت‌خودش جسدش‌را بسلیمانیه حمل کردند ودر گورستان معروف «گردی‌سیوان» درکنار آرامگاه قهرمانان ملی کردستان، شهیدا

«مصطفی خوشناو»(۱)و«محمود جودت»(۲) بخاك سپرده شد دیوان اشعار سلام درسال ۱۹۵۸ ازطرف انتشارات «گلاویژ» منتشر شد . وقبل از آن ترجمه رباعیات عمرخیام‌را سرمایه علاءالدین سجادی درسال ۱۹۵۱ انتشارداد خود شیخ‌سلام در خصوص این‌ترجمه چنین میگوید

«. . میدیدم که رباعیات خیام به بیشتر زبانها ترجمه شده است . . . مراگران آمدکه این رباعیات دلانگیز بکردی ترجمه نشود. تا اینکه سال ۱۹۳۸ که‌در«حله» در اداره‌کشاورزی مشغول کاربودم وعده دادم که‌رباعیات را بکردی ترجمه‌کنم. نسخه‌هائی از رباعیات را بدست‌آوردم و بالاخره‌از روی نسخه‌ای‌که متعلق به‌حسن دانش بود ترجمه را آغازکردم امادرسال ۱۹۳۹ یگانه فرزندم ازدستم برفت‌ومدتی ترجمه‌را فراموش‌کردم تاآنکه بنابرتوصیه علاءالدین سجادی دوباره دست‌اندرکار شدم وترجمه‌را بپایان‌رساندم وازطرف آقای سجادی‌چاپ‌شد».(۳)

رباعیات‌عمرخیام برای‌اولین‌بار درسال ۱۹۵۱ بصورت دوربانی(فارسی کردی) منتشرشد.

چاپ دوم آن درسال ۱۹۶۷ از طرف‌کتابخانه (پیرممرد) در سلیمانیه درچاپخانه کامران طبع‌ونشرشد. این‌ترجمه شامل (۲۱۴) رباعی است‌که در ۹۱صفحه بقطع‌جیبی‌منتشر گردید .

---

۱ ـ مصطفی خوشناو ـ ازاعضای فعال حزب هیوا (امید) بود و یکی از فرماندهان برجسته جنك خلق کرد علیه اشغالگران انگلیسی وحکومت وقت بریاست نوری سعید ؛درکردستان عراق بشمار میرفت . «خوشناو » را درسال ۱۹۴۷ ، انگلیسی‌ها بدست آوردند وهمراه چندنفردیگر اعدام‌کردند.

۲ـ محمود جودت از آزادیخواهان معروف‌کرد است‌که مدتهادرزندان انگلیسها درعراق اسیر بود در جنك کردستان عراق علیه متجاوزین انگلیسی وحکومت وقت شرکت فعالانه‌ای‌داشت

۳ـ روباعیاتی خه‌یام ـترجمه سلام‌ـچاپ‌دوم سلیمانیه ۱۹۶۷ازانتشارات کتابخانه (پیرمیرد)

علاوه بر این سلام کتابهای دیگری دارد که معروفتر از همه (حووله‌که‌ی کول گیر) است وهمچنین مقالاتی از او باقی مانده که در مجله «گلاویژ» چاپ شده است.

اینك نمونه‌هائی چند از ترجمه کردی رباعیات عمر خیام همراه با اصل فارسی آن در زیر سطر بخوانندگان میرسد

له‌لای خه‌لق به هه‌شت له‌گه‌ل حوور خوشه
لـه‌لای مـن ئاوی تری سوور خـوشه
ئه‌م نقده بگـره ئه‌و وه عـده به رده
که ده نگی ده هول هه‌ر له دور خوشه
(کردی)

***

گویند کسان بهشت با حور خوش است
من می‌گویم که آب انگور خوش است
این نقد بگیر و دست از آن نسیه بدار
کاو از دهل شنیدن از دور خوش است
(فارسی)

***

قدومی حـه ریکی مه زهه‌ب و دینـن
هـه‌ندی داماوی شك و یه قینـن
ها کاها خارجی ده نگـی هه لبری
هه موتان کوبرن رسی‌ی راست نابینن
(کردی)

***

قـومی متفکرند انـدر ره دیـن
قـومی بگمـان فتاده در راه یقین
می‌ترسم از آن که بانگ آید روزی
کای بیخبران راه نه آنست و نه این
(فارسی)

***

نامەی حوانیم پیری رو و دری
حونچەش بە هاری شادی هە لوەری
ئەو مەلە کە واناوی حوانی بوو
کە هی‌هات نازانم کەی ، بوکوی‌فری
(کردی)

***

افسوس که نامه حوانی طی شد
و آن تازه بهار زندگانی دی شد
آن مرغ طرب که نام او سود شباب
فریاد ندانم که کی آمد کی شد
(فارسی)

***

که ده رچو و گیانی پاکی من و تو
حشت ریزی نه کەن لاکی من و تو
دیسان نو حشتی گوری حەلکی تر
ئەیحەنە قالب حاکی من و تو
(کردی)

***

از تن چو برفت جان پاك من و تو
حشتی دو نهند بر مغاك من و تو
و آنگاه برای حشت گور دگران
در کالبدی کشند حاك من و تو
(فارسی)

***

لـه‌و دە شتـە کـە واهـەر لالـەزارە
گو لالەی خوینی جەن شە هەر یارە
و نەوشەئی‌رە نگ شیں‌لەخاك دیتە دەر
دە یکە خالە کەی سەر گـو نای یارە
(کردی)

***

در هر دشتی که لاله‌زاری بوده است
از سرخی خون شهریاری بوده است
هـر شاخ بنفشه کـز زمین میروید
خالی است که بررخ نگاری بوده است
(فارسی)

چند ضرب المثل

بره از ببر نمیترسد اما از گرگ فرار میکند .
با دست خالی بجنگ شیر نمیروند .
عشق و تخم مرغ باید هردو تازه باشند .
ماهی که از دام گریخت بزرگ میشود .
مادامیکه خورشید میدرخشد بماه احتیاجی نیست .
کسیکه دارای محصول خوب است باید تحمل چند خاررا هم بنماید .
اگر ما آنچه بایستی بکنیم میکردیم بـه آنچه بایستی داشته باشیم میرسیدیم .
مانند تمام بادهای دیگر گرد باد هم خواهد گذشت .

جوانی

جوانی دوره ای است که عادتها درطی آن پدید میآیند وریشه آن در روح انسان پابرجا میشود .

جوانی چشمه ایست که همه آرزوها و خواهشها ازآن سرازیر میگردد بنابراین نباید خط سیر جوانی‌را در راههای خلاف گذراند و عمر را بیهوده بهدر داد . آناتول فرانس

غلامرضا گنجوی

اسناد تاریخی

قربان خاکپای جواهر آسای اقدس همایونت شوم

سابقا در مسئله گمرك امانات پست بعرض عریضه عاجزانه جسارت ورزیکه بعرض رسیده بود که سالی قریب بیست هزار تومان ضرر گمرك قلمعال است و از آن روز تا بحال با جناب امین الدوله مشغول گفتگو ورد و خورد هستم هنوز بجائی منتهی نشده است ازجمله کاغذی است که رئیس پستخانه خراسان به امین الدوله نوشته است.

امین الدوله برای استشهاد ضرر خود نزد خانزاد فرستاده بود خانزاد همان کاغذ را برای استشهاد ضرر گمرك لازم دانست بخاکپای جواهر آسای مبارك روحنافداه بفرستد که از لحاظ همایونی روحنافداه بگذرد و صدق عرایض خانزاد در خاکپای مبارك معلوم شود که هیچوقت عرض خلاف نمیکند زیاد عرضی ندارد و جز رفع ضرر خود یعنی ضرر دیوان اعلی مقصود و منظوری ندارد در این کاغذ صریح نوشته شده است که مال التجاره بتوسط پست حمل میکنند میخواهند گمرك ندهند عرض این فقره محض اطلاع خاطر الهام مظاهر همایون بود و انشاءالله خانزاد بحکم همایون قرار این کار را خواهد داد همینقدر اگر خاکپای مبارك اگر در این مسئله عرضی نشود همینقدر بفرمائید مال التجاره با گمرك بدهد خواه بتوسط پست خواه بتوسط مکاری تفاوتی ندارد اینکه نوشته پست حمل می‌شود و نباید گمرك بدهد امانات دولتی و بعضی کتاب و سوقاتی قیمت آن از چهار پنج تومان علاوه نباشد غیر از اینها هر چیز مجبور بدادن گمرك است.

الامر الاقدس الاعلی روحنافداه مطاع مطاع.

دستخط ناصرالدین شاه

امین السلطان این مسائل را من نمی‌فهمم غلط میکنند ضرر به گمرك می‌رسانند.

پستخانه چه دخلی دارد عمل گمرکی میکند شما برنید بمغز شان مال التجاره گمرك خود را بگیرید هر کس عرضی کرد توی دهنش خواهم زد اگر شما نگیرید دولت از شما حکما خواهد گرفت و ضرر شخص شما خواهد شد.

نوشتهٔ : برتراند راسل

ترجمهٔ : دکتر محمد وحید دستگردی

«وظایف یك معلم»

حرفهٔ معلمی وتدریس درصد سال اخیر بیشتر ازهر حرفهٔ دیگر دستخوش تغییر وتحول گردیده و از حرفه‌ای کوچك ومحدود و بسیار تخصصی که با اقلیت مردم ارتباط داشته بصورت یك شعبه ای عظیم و مهم از خدمات عمومی تبدیل شده‌است.

معلمی سابقه‌ای دراز ومشرف داردکه ازآغاز تاریخ تاازمنهٔ اخیر ادامه داشته است. اما درجهان‌کنونی معلمی که ازعقائد وآرمانهای اسلاف خودملهم میگردد احتمالا باین نتیجه میرسد که وظیفهٔ وی آن نیست‌که آنچه را فکر می‌کندتعلیم‌دهدبلکه‌وظیفه‌اش تلقین‌عقائد وعام‌داوریهائی‌است(۱) که‌کارفرمایانش مفید وثمر بخش میشمرند. درروزگار گذشته کسی‌را معلم میدانستندکه دانش وحکمت فوق‌العاده داشته ومردم نیز سعی وافی مبذول میداشته‌اند تا در حلقهٔ درس اوحاضرشده بگفته‌های درربارش گوش‌فرا دهند. در زمان قدیم معلمان گروه متشکلی نبودند وکسی بر کارآنها وآنچه تعلیم میدادند نظارت نداشت.

۱ـ دانشمند معظم آقای جمالزاده دریکی ازمقالات اخیر خوددرمجلهٔ ارمغان‌پیشنهادکرده‌اندکه بهتراست‌کلمهٔPrejudiceراکه بمعنی‌پیش‌داوری است عام داوری ترجمه‌کنیم. چون کلمهٔ عام داوری به کلمهٔPrejudice نزدیکتر است مانیز دراین مقاله عام داوری استعمال کرده‌ایم .ـ مترجم

اما این موضوع درست است که معلمان مکرر بجهت عقائدی که اظهار میداشتند مورد تنبیه قرار میگرفتند . سقراط بمرگ محکوم شد وافلاطون بزندان افتاد لکن این وقایع مانع اشاعهٔ عقائد آنان نگردید. انسانی که ذاتاً وبالقوه معلم باشد دوست دارد از طریق کتابهایش زنده بماند و به بقای جسمانی علاقه‌ای ندارد .

احساس استقلال فکری برای جامهٔ عمل پوشاندن بوظائف معلمی لازم است.چون معلم وظیفه دارد دانش‌وحکمت خودرا تاسرحد امکان بافراد تلقین کند ودربالابردن سطح تفکر عمومی جد وجهد بلیغ مبذول دارد. درروزگار قدیم معلم این وظیفه را آزادانه انجام میداد مگردرموارد نادری که مداخلات نابجا وبدون تأثیر حکام ظالم ومردم قشری ومتعصب درکارآنها وقفه‌ای ایجاد میکرد. درقرون وسطی معلمی درانحصار کلیسا درآمد ونتیجه آن‌شدکه امور فکری واجتماعی جوامع بطوربطئی پیشرفت کند.

هنگامیکه دورهٔ تجدید حیات علم وادب (رنسانس) آغاز شد و اهمیت خاصی برای تعلیم وتعلم قائل‌شدند معلم نیز آزادی بسیار زیادی برای‌تدریس وتعلم پیدا کرد .

درست است که تحقیق وتفحص گالیله‌را وادار به توبه و استغفار کرد و دانشمند معروف دیگر گیوردونو برونو را به‌تیر بستند و اورا سوزاندندلکن هریك ازاین مردان بزرك قبل از آنکه موردتنبیه قرارگیرند وظیفهٔ خود راک همانا تنویرافکار عمومی بودانجام‌داده بودند. مؤسسات علمی‌ازقبیل دانشگاهها د انحصار فیلسوفان حرمی ومتعصبان مذهبی بود ودرنتیجه قسمت اعظم بهترین کارهای فکری بوسیله دانشمندانی که مستقلا کارمیکردند وهیچگونه ارتباط با این‌مؤسسات نداشتندانجام میشد.

در انگلستان مخصوصاً تااواخر قرن نوزدهم دانشمندان طرازاول بعد نیوتن هیچگونه ارتباطی بادانشگاهها نداشتند. اما ساختمان اجتماعی آنچنا بودکه این‌عدم ارتباط بادانشگاهها هیچگونه مانعی درراه اقدامات‌وفعالیتها سودمند آنها بوجود نمی‌آورد.

درجهان کنونی وتشکیلات بسیار وسیع آن ما بامسأله‌ای جدیدوبرو
. چیزی بنام تعلیمات معمولا بوسیلهٔ دولت و گاهی اوقات بوسیله کلیساها
ـ از افراد داده میشود. بنابراین معلم دراکثر مواردحکم یک کارمندرسمی
دکه ناگزیر باجرای اوامر افرادی است که بمدانش ومعلومات اورا دارند
جر به‌ای برای هدایت جوانان و نظر آنها درمورد تعلیم و تربیت مانندنظر
ی تعلیمات است . در چنین شرائطی بآسانی نمیتوان دریافت که معلمان
به می‌توانند وظائفی را که در تخصص خاص آنهاست به مرحله اجرا
رند .

تعلیمات دولتی امری کاملا ضروری است اما اینگونه تعلیمات آشکارا
ات مخصوصی‌هم دربردارد که در برابر آنها ضوابط دفاعی‌هم باید موجود
د .

خطراتی که باید ازآنها وحشت داشت نحوبارز ودرنهایت عظمت خود
لمان نازی دیده شدند و این‌خطرات هنورهم درروسیه مشاهده میشوند .در
بکه‌این‌خطرات موجود باشندکسی میتواند معلم باشدکه‌مرام‌یك‌آئین‌مبتنی
صب را بپذیردو کمتر فرد دانشمند و آزادفکری طبیعتاً بچنین‌راه وروشی
ل پیدامی‌کند .

در اینصورت معلم باید نه تنها حس آئینی را بپذیرد بلکه بر پلیدیها
درستی‌ها هم باید بادیدهٔ اغماض بنگرد و ازبیان افکار خود در مورد امور
ی بشدت احترازکند. تا مادامیکه معلم فقط الفبا و جدول ضرب را تعلیم
هد چون نسبت باین موارد بحث وجدلی درنمیگیرد هیچگونه مانعی‌درکار
پس وی بوجود نمی‌آورند اما حتی هنگام تدریس این مواد درکشورهائی
دولت در انحصاریك حرب‌است وکلیهٔ شئون زندگی افراد در اختیاردولت
ت معلم‌نباید ازروشهائی استفاده‌کندکه بنظراو بهترین نتیجه علمی‌راخواهد
نت بلکه باوادارکردن بدون چون و چرای متعلمان بتسلیم محض و تبعیت
ندرت اوباید بآنها ترس ووحشت، تملق و چاپلوسی و اطاعت کورکورانه
تلقین‌کند. بمحض آنکه بخواهد پارا ازمطالب ومواد معمولی وعیرهن فرا

نهد و بمطالب اصولی وحدی بپردازد ناگزیر است از نظرات مقامات رسم
تبعیت کند.

در نتیجه جوانان افرادی متعصب از آب درمی‌آیند همانطور که‌در آلما
نازی اتفاق افتاد و اکنون هم جوانان شوروی همین وضع‌را دارند. در جن
وضعی جوانان ازجهان خارج و آنچه در آنطرف مرزهای کشورشان میگذ
اطلاعی نخواهندداشت. ببحث آزاد کاملا بی‌علاقه میباشند وهیچگونه عقیده‌ا
ازخود نخواهند داشت واگرهم عقیده‌ای داشته باشند هرگز در خود جرأ
اظهار آن‌را نمی‌بینند. این وضعیت خطرات کمتری دربردارد از وقتیکه عقا
افراطی وتعصبی مانند قرون وسطی و اشاعهٔ مذهب کاتولیك، جنبهٔ همکاری
بین‌المللی پیدا کنند اما فیلسوفان حرمی و پیروان متعصب عقائد مذهبی مفهو
فرهنگ‌بین‌المللی راقبول ندارند و بهمین‌علت‌در آلمان‌وایتالیا وروسیه‌وحتی‌ژاپ
آئین‌های متفاوتی را ترویج وتبلیغ کردند.

در هر یك از این‌کشورها جد وجهد بسیار میشد که جوانان را بطو
تعصبی ملت پرست بارآورند ودرآنها حس برتری‌نژادرا بپرورانند. نتیجه‌آ
میشود که افراد یك کشور با افراد کشوردیگر هیچگونه وجه اشتراکی‌نخواه
داشت و هیچیك از جنبه‌های مشترك تمدن نمیتواند دشمنی‌ها و خصومت‌ها
بین دوکشور را برطرف کند.

فرهنگی‌که براصول بین‌المللی نهاده شده بود از زمان جنگ جها
اول باسرعتی روز افزون رو به اضمحلال نهاده است. در سال ۱۹۲۰ وقتیک
درلنینگراد اقامت داشتم، استادریاضیات دانشگاه آن‌شهررا ملاقات‌کردم.و
مردی جهاندیده بودکه بالندن وپاریس وسایر پایتخت‌های جهان آشنا بو
در کنگره‌های مختلف بین‌المللی عضویت داشت. در زمان کنونی دانشمند
شوروی اجازه ندارند به مسافرتهای علمی بروندکه مبادا میان‌آن کشورها
کشورخود مقایسه بعمل آورده نتایج نامطلوبی بدست‌آورند. کشورهای دیگ
درتعلیم وتربیت جوانان بمسأله برتری‌نژادکمتر توجه دارند ولی باید اذع
کردکه این احساس درهمهٔ‌کشورهای جهان اکنون بیش ازهروقت دیگرشد

ن دارد.

در انگلستان (و بعقیدهٔ من در ایالات متحدهٔ امریکا) کوشش میشود رای تدریس فرانسه و آلمانی از وجود فرانسویها و آلمانیها استفاده د بوجه بملیت شخص در انتصاب او بمقامی وعدم توجه بمهارت وتخصص ریان تعلیم و تربیت و توهینی به آرمان و هدف عالی فرهنگ بین‌المللی . فرهنگی که میراث امپراطوری روم و کلیسای کاتولیک بوده و اکنون اثر هجوم فرهنگ های ناپخته و خام در شرف اضمحلال و نابودی

در کشورهای آزاد این خطرات محدودی که دربالا بدانها اشارت رفت بیده است امانباید ادعاکرد که خطر جدی وجود دارد که این عوامل سوء علیم وتربیت توسعه‌پیدا کنند ولی اگر افرادیکه بآزادی فکر معتقدند بتوانند لمان‌را ازاسارت فکری محفوظ دارند بنحوه‌ستوفی میتوان این خطررادفع کرد ید اولین شرط لازم یافتن مفهومی دقیق وروشن درمورد خدماتی است که‌از لمان انتظار میرود برای جامعه انجام دهند من بادولتهای جهان هم‌عقیده ستم که انتقال اطلاعات معلوم وروشن که‌به مباحثه وجدل نیاز ندارند یکی معمولی‌ترین وظائف معلمان میباشد البته همه اصول براین اصل بنانهاده ده‌است و دریک تمدن فنی مانندتمدن ما این اصل بلا تأمل فایدتی محسوس ارد جامعه کنونی به‌تعداد کافی افراد متخصص وفنی نیازمنداست که‌وسائل نی‌را که راحت وآسایش جسمانی ما برآنها متنی‌است‌حفظ ونگهداری‌کنند. علاوه براین اگر درصد عظیمی ازجمعیت از نوشتن وخواندن عاجز باشنداین وضوع برای جامعه موجب ناراحتی خواهد بود .باتوجه باین دلائل ماهمه باتعلیمات اجباری جهانی موافق هستیم . اما دولتها چنین دریافته‌اند که در دوره تعلیم میتوان درمورد موضوعات جدلی تلقین عقائدکرد وافکار افراد را آنچنان پرورش دادکه مفید یامضر بحال افراد صاحب‌قدرت باشد . دفاع از دولت در همه کشورهـای متمدن بعهده معلمان وصاحبان شمشیر است . بجز کشورهائی که‌دولت درانحصار یک‌حزب‌است. دفاع ازدولت امری مطلوب‌است

و تعلیم و تربیتی که بدین منظور اعمال گردد فی نفسه قابل انتقاد نیست . انتقا
هنگامی پیش خواهد آمد که دولت در کار تعلیم و تربیت از روشهای مخالف
روشن فکری استفاده کند و به احساسات غیر منطقی توسل جوید . اگر دولت
ارزش دفاع داشته باشد استفاده از چنین روشهائی کاملا غیر ضروری است
بهر حال افرادی که دانش کافی درمورد تعلیم و تربیت ندارند طبیعة مایلند ا
این روشها استفاده کنند. عقیده اکثریت بر آنست که وحدت عقیده و تقلیل آزاد
موجب تقویت و نیرومندی ملل میگردد . مکرر شنیده‌ایم که آزادی یك کشور
درزمان جنگ ضعیف و ناتوان می کند درصورتیکه درهریك از جنگهای مهم
سال ۱۷۰۰ ببعد کشوری پیروز شده که از آزادی بیشتر بهره‌مند بوده‌است. د
اغلب موارد ملتهائی بورطه نابودی کشیده شده‌اند که بوحدت عقیده اعتق
داشته و افراد را از بحث آزاد برحذر داشته و قدرت تحمل عقائد مختلف
نداشته‌اند.

فیلسوفان جزمی درسراسر جهان معتقدند که اگر چه حقیقت برایشا
کاملاً معلوم است ولی دیگران اگر بمباحثات ازجهات دوگانه گوش فرادهن
عقائدی نادرست پیدا خواهند کرد. این نظریه‌ایست که منجر بیکی از دومصیب
جهانی میگردد .یا یك گروه ازفیلسوفان جزمی جهان را مسخر و ازاشاعهٔ عقا
تازه جلوگیری می کنند و یا بدتر از این موضوع فیلسوفان رقیب مذاهب مختلف
تحت سلطهٔ خود درآورده افراد هر مذهب را برعلیه افراد مذهب دیگ
برمی‌انگیزند . خطرات ناشی از پیروزی گروه اول در قرون وسطی وج
داشتند و خطرات گروه دوم در طول سالهای جنگ پیدا شده و مجدداً در زم
کنونی هم وجود دارند. گروه اول تمدن را ساکن و پیشرفت آنرا متوقف میک
و گروه دوم تمدن را کاملا نابود و منهدم می کند .در برابر این هردو گرو
خطرات ناشی ازآنها معلم باید مدافع اصلی باشد .

این موضوع کاملا روشن است که روحیهٔ متشکل حزبی یکی از بزرگتر
خطرات زمان ماست .این روحیه درهیئت ملت پرستی و برتری نژاد منجر بجن
میان ملل میگردد ودر شکلهای دیگر موجد جنگهای داخلی می شود . وظ

ان آنست که از کشمکش میان احزاب بدور مانند وروش تحقیق بیطرفانه جوانان تلقین کنند و آنهارا راهنمائی کنند که امور را بر مبنای اهمیتی که د مورد قضاوت قرار دهند وقضاوتهای یك جانبه را تنها بجهت ارزش ظاهری ارند بپذیرند. معلم نباید عامداوریهای تودهمردم یامقامات دولتی را تبلیغ . شرافت حرفهای اش ایجاب می کند که در مورد همه امور عدالت را رعایت ، و کوشش کند که از مرحله بحث و جدل در بگذرد و در یك محیط آرام علمی حقیق و تفحص بپردازد . اگر نتایج تحقیقات وی برای گروهی از مردم شایند باشد باید از معلم در برابر کینه توزی این افراد دفاع کرد مگر که ثابت شود که معلم با اشاعهٔ موضوعات غیر حقیقی قابل اثبات به تبلیغات جواب دست یازیده است

بنابراین وظیفه معلم تنها فرونشاندن آتش مباحثات جاری نیست . وی ائف مهمتری دارد که باید انجام دهد، و وی را هنگامی میتوان معلمی بزرك ست که ذاتاً وبالقوه مایل باجرای این وظائف باشد. معلمان بیش از هر طبقه گر دفاع از تمدن را برعهده دارند . آنها باید از معنای تمدن بوجهی نیکو گاه باشند و به انتقال خصیصه وروحیه مبتنی بر تمدن به شاگردان خود رغبت م وتمام داشته باشند .اکنون این سئوال در برابر ما قرار دارد که یك جامعه تمدن به چه خصوصیاتی نیازمند است ؟

به این سئوال از طریق اشاره به آزمایشهای مطلقا مادی میتوان جواب داد. جامعهای متمدن است که ماشین آلات زیاد ،اتومبیلهای بیشمار، حمامهای متعدد اشته تحرك زیادی درهمه امور آن دیده شود . بعقیدهٔ من اغلب افراد معاصر به ین چیزها بیش از حد معقول اهمیت میدهند. تمدن بمعنی اخص کلمه مفهومی ذهنی است و با زوائد مادی وابسته به جنبه جسمانی زندگی ارتباطی ندارد . تا آنجا که بدانش مربوط است انسان باید از خردی و کوچکی خود ومحیط محدودش به نسبت جهان از نقطه نظر زمان وفضا آگاه باشد. باید بداند که کشورش یکی از کشورهای جهان است وافراد هر کشوری برای زیستن ،فکر کردن و احساس از حقوق متساوی برخوردارند . او باید زمان خود را به نسبت

قرون گذشته و آینده بسنجد و بداند که مباحثات زمان او در نظر مردم قرون آینده عجیب و غریب جلوه خواهد کرد همانطوریکه مباحثات قرون گذشته برای ما عجیب و غریب بنظر میرسند. اگر بادیده بازتری بنگریم، او باید از وسعت دورانهای زمین‌شناسی و فواصل کرات آسمانی آگاه باشد اما این اطلاعات نباید روحیه انسانی را درهم بشکند بلکه باید در حکم جام جهان‌نمائی باشد که ذهن و قلمرو اندیشه آنرا وسعت دهد. اگر انسانی بخواهد متمدن باشد از جهت احساسات هم باید دارای وسعت نظر باشد.

آدمیان فاصله بین تولد و مرگ را می‌پیمایند در این فاصله گاهی اوقات خوشبخت و گاهی دچار بدبختی هستند، بعضی اوقات بخشنده و گاهی اوقات حریص و طماعند، گاهی اوقات روحیهٔ قهرمانی دارند و گاهی اوقات جبون و فرمانبردارند. در نظر انسانی که بر مسألهٔ حیات بدیدهٔ تحقیق بنگرد بعضی چیزها ارزشمند و قابل تحسین جلوه می‌کنند. بعضی افراد از عشق به بشریت الهام گرفته‌اند، بعضی بوسیله هوش سرشار خود بما کمک کرده‌اند که جهانی را که در آن زندگی می‌کنیم بشناسیم و بعضی بوسیله ذوق لطیف و احساسات رقیق زیبائی خلق کرده‌اند، این افراد موجد چیزهائی نیکو شده‌اند که ظلم و ستم، بدبختی و مصیبت و خرافات را تحت الشعاع قرار داده‌اند. این افراد تا آنجا که در قدرت ایشان بوده در بهتر ساختن زندگانی آدمی کوشیده‌اند.

انسان متمدن اگر نتواند چیزی را تحسین کند بجای انتقاد و سرزنش کوشش می‌کند که آن چیز را درک کند. وی میکوشد علل غیرشخصی انحرافات را کشف کرده آنهارا از بین ببرد و هرگز از افرادی که در دام این انحرافات گرفتار آمده‌اند متنفر نیست. همه این امور که برشمردیم باید در ذهن و قلب معلم موجود باشد. در اینصورت معلم این موارد را از طریق تدریس بجوانانی که تحت تعلیم او هستند انتقال خواهد داد.

معلم خوب کسی است که نسبت بشاگردانش علاقه داشته و قلبا مایل باشد [illegible] آنچه را درست و صحیح میداند بدانها انتقال دهد. معلم چنین خصلتی را [illegible] [illegible] دانش‌آموزان بخشد [illegible] [illegible] [illegible] مشکل [illegible]. در اینجا

دانش‌آموزان هدفهائی درسر دارند که با زندگی خود آنها ارتباط ندارد و دراینصورت هیچ‌هدفی براصل صحیح خود استوار نیست بلکه ازاین هدفها برای ناحق کردن حق‌وافزایش قدرت حاکمان ظالم استفاده می‌شود.

مبلغ دوست ندارد که شاگردانش جهان رامورد بررسی‌قراردهندو آزادانه هدفی‌را برگزینند که بنظر آنهادارای ارزش‌است. مانند متخصص گلکاری‌دوست دارد شاگردانش بمیرانی که دلخواه‌اوست تربیت‌وپرورش‌پیدا کنند. بدین‌ترتیب ازرشد طبیعی آنها جلوگیری می‌نمایدو حسادت و بیذوقی وخشونت را جانشین قدرت ونیروی‌ذاتی آنها میکند. هیچگونه احتیاجی نیست که افرادظالم‌باشند، برعکس من‌معتقدم که جلوگیری ازرشد فکری افراد در سنین جوانی موجب پیدایش ظلم وستم وخشونت درافراد می‌شود

در وضعیت کنونی جهان عقده‌های آزاردهنده روانی بوفور در افراد دیده می‌شود. اما این‌عقده‌ها دراصل جزء ذات آدمی‌نمیباشند. برعکس بعقیده من این‌عقده‌ها ناشی ازاحساس عدم خوشبختی است

یکی از وظائف معلم آنست که شاگردانش را براههائی هدایت کندکه برای آنها امکان فعالیتهای سودمند و دلنشین وجود داشته باشد و اجازه ندهد شاگردانش بطریقی هدایت شوندکه میل‌به‌آزار دیگران درآنها تقویت شود. درنظر اغلب افراد خوشبختی هم برای خودشان وهم برای‌دیگران هدفهاست لکن این طرزفکر ممکن است موافق با حقیقت نباشد. یك طریقه آنست‌که انسان بخاطر هدف عمومی از خوشبختی شخصی چشم بپوشد وطریقه دیگر آنست که انسان خوشبختی عمومی را اصلابحساب نیاورد. اما اینحالت‌گاهی اوقات بغلط نوعی جوانمردی تلقی‌می‌شود. کسانیکه این‌خصلت راداشته باشند نوعی خشونت و بیرحمی در آنها پیدا می‌شود که احتمالا مبنای آن نوعی حسادت ناآگاهانه‌میباشد و این حسادت معمولا از کودکی یا جوانی در فرد ریشه پیدا می‌کند. هدف‌معلم باید آن‌باشد که‌شاگردانش راازچنگال‌این‌امراض وناراحتی‌های روانی برهاند. چنین شاگردانی [illegible] می‌کنند بدینجهت هرگز حسادتی‌هم‌نسبت‌به‌خوشبختی [illegible]

در وضعیت کنونی جهان اغلب معلمان نمی‌توانند آنچه را که از عهده برمی‌آیند بوجه احسن انجام دهند.

این مسأله دلائل بسیار دارد. بعضی از این دلائل اتفاقی و بعضی دیگر ریشه‌های عمیق دارند. درمورد دلائل اتفاقی باید گفت که اغلب معلمان بیش از حد معمول کارمی کنند و بجای تقویت و تربیت روحی و ذهنی جوانان آنان را برای گذراندن امتحانات آماده می‌کنند.

افرادی که با حرفهٔ معلمی آشنائی ندارند ومتأسفانه همهٔ مقامات مسئول تعلیم‌وتربیت هم از این گروهند هیچگونه بصیرتی در مورد اهمیت ذهن در کار تعلیم وتعلم ندارند. کشیش‌ها هرگز در یك روز چند ساعت متوالی موعظه نمی‌کنند درصورتیکه معلمان بایدروزانه ساعتهای متوالی بکار تدریس بپردازند. در نتیجه اغلب آنها دچار بیماریهای عصبی می‌شوند. از آخرین تحقیقات و پیشرفتهائی که در موضوعات مورد تدریس آنها انجام میگیرد دور میمانند و بنابراین نمی‌توانند درشاگردان خود شوق وذوقی برای اخذ معلومات جدید بوجود آورند وآنها رااز فوائد ذهنی که از درك مطالب جدید ودانش تازه بدست می آید بهره‌مند سازند.

البته این موضوع بهیچوجه مهمترین وجدی‌ترین مساله نمی‌باشد. در اغلب کشورها بعضی عقائد درست وبعضی‌دیگر ناصواب وخطرناك تلقی‌شده‌اند. معلمانی‌که عقائد ناصواب دارند بایدمهرخموشی برلب بزنند. این‌معلمان اگر عقائد خودرا اظهار کنند تبلیغ بحساب خواهد آمد در صورتیکه اظهار عقائد درست درحکم تعلیم‌وتربیت صحیح تلقی‌خواهد شد. نتیجه آن‌می‌شود که جوانان محقق برای درك مسائلی که بزرگترین دانشمندان معاصر بیان‌داشته‌اند بمحیط خارج‌از کلاس‌درس رویمی‌آورند. درآمریکا درسی بنام علوم مدنی‌تعلیم‌داده می‌شود که در این درس بیش از هر درس دیگر روش تدریس گمراه‌کننده است.

امور اجتماعی وعمومی‌راآنطور که‌دلخواه‌دولت است‌بجوانان‌می‌آموزند وبدانشجویان فرصت‌نمیدهند که امور را آنطوریکه با موازین کلی وحقیقی

مطابقت کند مورد بررسی و تدقیق قرار دهند . هنگامیکه این جوانان رشد می‌کنند و حقیقت رادر می یابند نتیجه آن می‌شود که بدبینی شدیدی پیدا می‌کنند واین‌بدبینی آرمانهای ملی را تحت‌الشعاع قرار میدهد در صورتیکه اگر حقیقت درسنین‌جوانی بدانها آموخته‌شده بودمردانی کارآمدبارمی‌آمدند ودربرابرهرعمل غیرصوابی ایستادگی میکردند لکن اکنون اینگونه اعمال ناصواب رابابی‌میلی می‌پذیرند.

یکی از گناهان بزرگ افرادیکه مسئول طرح برنامه‌های آموزشی هستند اینستکه‌عقیده دارند که اطلاعات نادرست‌بدانش‌آموزدادن عملی‌آموزنده است .من‌خود نباید چنین فکر کنم، که‌باشخود میتواند معلم خوبی باشد مگر اینکه تصمیم‌قاطع گرفته‌باشد که درجریان تدریس هرگز حقیقت‌را بسبب‌اینکه ممکن است ذهن‌دانش‌آموزرا روشن‌کند مخفی وپنهان نکند. ایمان‌واعتمادی که برمبنای جهالت استوارباشد سست وناپایدار است و چون در برابرحقیقت قرار داده شودبیکباره از بین‌میرود .

در این جهان افراد بسیاری هستند که قابل ستایش هستند و جوانان باید بدانندکه‌این افراد بعلت چه خصائلی قابل ستایش هستند. امااین‌خیانت است که بجوانان بیاموزیم‌که بدکاران وارادل را تحسین‌کنند و نابکاریهای آنان‌را از نظر جوانان مخفی بداریم. بعضی فکرمی‌کنندکه اطلاع پیداکردن از اشیاء بهمان‌کیفیت‌که وجود دارند منجر به‌بدبینی می‌شود واین درصورتی است‌که این‌دانش و اطلاع نسبت باشیاء بطور ناگهانی و بادلهره و اضطراب حاصل‌شود.

درصورتیکه اگر این دانش بمرور زمان حاصل شود و حقائق عالم هم براین دانش افزوده شود ومنظورهم این باشدکه حقیقت ازطریق مطالعات‌علمی بدست آید آنگاه نتیجهٔ دانش یأس وبدبینی نخواهد بود . بهرحال دروغ بجوانان آموختن درحالیکه‌جوانان‌وسیله‌ای‌برای سنجش آنچه‌میشنوندندارند خیانتی بزرگ‌محسوب‌است.

برای‌حفظ‌دموکراسی و آزادمنشی معلم باید بکوشد که دانش‌آموزان

خود نوعی تواضع و بردباری بوجود آورد تا آنها بتوانند بگفته‌های دیگران که عقاید مختلف اظهار میدارند گوش فرادهند و هرگز نسبت بعقائد خود تعصب نداشته باشند.

شاید یکی از انگیزه‌های طبیعی آدمی اینستکه بر آداب و سنن اقوام دیگر که با آداب وسنن او تفاوت دارد بادیدهٔ خشم و تنفر بنگرد. مورچه‌ها و وحشیان بیگانگان‌را می‌کشند. و آنهائیکه فکر وجسمشان رشد پیدا نکرده است نمیتوانند آداب وسنن وعقاید متفاوت ملل دیگر، ارمنهٔ دیگر، فرق و احزاب سیاسی دیگر را تحمل کنند. این نوع نابردباری که حاکی از جهل و نادانی است مخالف اصول تمدن ویکی از جدی‌ترین خطراتی استکه دنیای پرجمعیت مارا تهدید می‌کند. نحوهٔ تعلیم و تربیت باید برای رفع این خطر برمبنائی صحیح طرح‌ریزی شود اما درزمان کنونی کوشش مهمی در این راه بعمل نیامده است.

در هریك از کشورهای جهان اصول ملت پرستی تعلیم داده میشود و بشاگردان مدارس می‌آموزند که ساکنان کشورهای دیگر ازجهت عقل وفکر پائین‌تر از آنها هستند. هیجانات روحی که ناهنجارترین و خطرناك‌ترین احساسات هستند بجای آنکه تضعیف شوند پیوسته افزون میشوند و جوانان را تشویق‌میکنند که بآنچه مکرر میشنوند اعتقاد آورند و به آنچه‌از نقطه‌نظر عقل ومنطق صحیح است توجه نکنند. درهمهٔ این موارد معلمان را نمیتوان سرزنش کرد، معلمان آزاد نیستند که آنچه را میخواهند تعلیم دهند. معلمان هستند که ازاحتیاجات جوانان بنحواحسن اطلاع دارند وبخاطر تماس روزانه باجوانان آنهارادوست دارند. امامعلمان راجع بموادتدریس وروشهای‌تدریس هیچگونه اختیاری ازخود ندارند. معلمان باید برای انجام وظائف خود از آزادی خیلی‌بیشتری برخوردارباشند. معلمان باید اختیارات بیشتری از نقطه نظر تصمیم‌گیری داشته باشند ومقامات اداری و کسانیکه ازکار تعلیم و تعلم اطلاعی ندارند کمتردرکارآنها دخالت کرده بایشان درکارخود استقلال بیشتری بدهند.

در زمان ما هیچکس قبول نمی‌کند که مقاماتی که با علم طب آشنائی
دارند برای معالجه بیماران روشهائی را به اطباء پیشنهاد کنند و تنها خود
طبیب است که باید با استعانت از دانش و استعداد خود بهترین طریق‌را برای
معالجه بیمار خود پیدا کند . معلم هم نوعی طبیب است که منظورش پرورش
فکر جوانان است اما بعکس طبیب حق ندارد که خودش بر مبنای تجربیاتی
که کسب کرده‌مناسب‌ترین‌روشهارا برای جامهٔ عمل‌پوشاندن‌هدف‌خود بر گزیند.
تنها درجهان چند دانشگاه‌موجود دارند که بسبب سابقهٔ طولانی وحسن شهرت
استقلال علمی خود را حفظ کرده‌اند. اما اکثریت عظیم‌مؤسسات آموزشی‌بوسیله
کسانی‌اداره ونظارت می‌شوند که کوچکترین اطلاعی ازموضوع تعلیم‌وتربیت
ونحوهٔ اجرای آن‌ندارند . برای حفظ دموکراسی درجهان کنونی باید‌برای
افرادیکه بکارهای عام‌المنفعه اشتغال دارند تاحد ممکن استقلال‌قائل شد ودر
میان‌این‌افراد رفیع‌ترین مقام رامعلمان‌دارا هستند.

معلم مانند هنرمند ،فیلسوف وادیب فقط درصورتی‌میتواند وظیفه‌خودرا
بنحو شایسته انجام‌دهد که‌فردی آزاد باشد وبوسیلهٔ ذوق خلاق باطنی هدایت
شود وفرد دیگری درکار اوهیچگونه دخالتی نکند

درجهان کنونی مشکل میتوان برای فرد مکانی پیدا نمود. وی میتواند
بعنوان دیکتاتور در دولت یک‌حزبی یا منبع قدرت در یک کشور کاملا صنعتی
بالاترین مقام‌را داشته‌باشد ،اما درقلمرو اندیشه وفکر بسختی‌میتوان‌استقلال
خودرا حفظ کرد واز تأثیر نیروهای عظیم متشکل که‌زندگی مردان وزنان‌را
درجهان کنونی تحت مراقبت دارند بدورماند . اگر جهان بخواهد همیشه در
دامان خود مردانی بزرگ که‌افتخار بشریت بدانهاست پیرورش‌دهد باید باتوجه‌به
وضع کنونی‌جهان وتشکیلات عظیم‌موجود آزادی ومحیط فکری مناسبی برای
آنها فراهم‌آورد.

این موضوع مستلزم آنست که افراد صاحب قدرت برای دانشمندان
آزادی‌عمل بیشتری قائل‌شوند واین‌نکته‌را دریابندکه بعضی افراد وجود دارند
که باید‌بآنها برای‌انجام وظائفشان آزادی‌و‌میدان‌عمل‌داد . خلفای اعظم‌کاتولیک
دردورهٔ تجدید حیات علم وادب (رنسانس) برای هنرمندان زمان خود چنین
محیط‌آزادی رافراهم‌کرده‌بودند اما مردان قدرتمند زمان ما بسختی حاضرند
چنین امتیازی‌را به‌نوابغ اعطاء کنند .

محمد عثمان صدقی

وزیر اسبق اطلاعات و سفیر فعلی افغانستان در ژاپن

قطرهٔ طوفانی

تا عشق چو شعلهٔ فروزان است

سر رشته ما بدست طوفان است

چشم تو نموده بی گنه هر گز

در سینهٔ ما نشان پیکان است

میدان جنون نبود پهناور

از دامن شهر تا بیابان است

غم در دل ما قرار نتواند

کز سیل سرشك خانه ویران است

بر گریه شامهای تار من

چشمان توهمچو صبح خندان است

هر مهره نیافت فیض قدرت را

این لطف بخاتم سلیمان است

آرامش واقعی نیابد کس

هر جا که رویم چرخ گردان است

این شیب و فراز عالم هستی

از روز ازل نصیب انسان است

زنهار باین جهان مده دل را

کین خواب سحرگهی پریشان است

«صدقی» دل ماست چون دل «صائب»

«در قطرهٔ ما همیشه طوفان است»

شرح ذیل منقول است از یک مجموعهٔ رسایل مورخ
هشتصد و بیست و یک هجری به خط علی بن محمود بن
مسعود بمنی عباسی قرشی هاشمی ملقب به کمال
ماشاده و آن مجموعه متعلق است بکتابخانه مجلس
شورای ملی.

احمد گلچین معانی
«مشهد»

وصایای افلاطون شاگرد خویش را ارسطالیس

می گوید:

خداوند خویش را بشناس. و حق او نگاهدار. و همیشه با تعلیم و تعلم باش.
و عنایت بر طلب علم مقدر دار. و اهل علم را به کثرت علم امتحان مکن. بلکه اعتبار
حال ایشان به تجنب از شر و فساد کن.

از خدای چیزی مخواه که نفع آن منقطع بود. و متیقن باش که همه مواهب
از حضرت اوست. و از و نعمتها باقی، و فوایدی که از تو مفارقت نتواند کرد
التماس کن.

همیشه بیدار باش که شرور را اسباب بسیار است. و آنچه نشاید کرد بآرزو مخواه. و بدانکه انتقام خدای تعالی از بنده بسخط و عتاب نبود. بلکه بتقدیم (کذا) و تأدیب باشد.

بر ایمنی حیاتی شایسته اقتصار مکن. تا موتی شایسته بـا آن مضاف نبود. و حیات و مـوت را شایسته مشمر. مگر که وسیلت اکتسـاب بر باشد.

بر آسایش و خواب اقدام مکن. مگر بعد از آنکه محاسبهٔ نفس در سه چیز بتقدیم رسانیده باشی. یکی آنکه تأمل کنی تا در آن روز هیچ خطا از تو واقع شده است یا نه.

دیگر آنکه تأمل کنی تا هیچ چیز اکتساب کرده یی یا نه. وسیم آنکه هیچ عمل بتقصیر فوت کرده یی یا نه.

یاد کن که چه بوده ای در اصل و چه خواهی شد بعد از مرگ. و هیچ کس را ایذا مکن که کارهای عالم در معرض تغیر و زوال است.

بدبخت آن کس بود که از تذکر عاقبت غافل بود. و از زلت باز نه ایستد.

سرمایهٔ خود از چیزهائی که از ذات تو خارج بود مساز.

در فعل خیر بـا مستحقان انتظار سئوال مدار. بلکه پیش از التماس افتتاح کن.

حکیم مشمر کسی را که به لذتی از لذتهای عالم شادمانه شود. یا از مصیبتی از مصایب عالم جزع کند و اندوهگین شود.

همیشه یاد مرگ کن و بمردگان اعتبار گیر.

خساست مردم از بسیاری سخن بی فایدهٔ او و از اخباری که کند بچیزی ک از آن مسئول نبود بشناس. و بدانکه کسی که در شر غیر خود اندیشه کند نفس او قبول شر کرده باشد. و مذهب او بر شر مشتمل شده.

بارها اندیشه کن پس در قول آر پس در فعل آر که احوال گردانست

دوستدار هیشه کس باش و زود خشم مباش که غضب به عادت تو گردد

هر که امروز بتو محتاج بود از آلت حاجت او یا فردا میفکن که تو چه دانی که فردا چه حالت شود.

کسی را که بچیزی گرفتار شود معاونت کن. مگر آنکس را که بعمل بد خود گرفتار باشد.

تا سخن متخاصمان مفهوم تو نگردد بحکم ایشان مبادرت مکن.

حکیم بقول تنها مباش بلکه بقول و عمل باش. که حکمت قولی درین جهان ماند و حکمت عملی بدان جهان رسد و آنجا ماند.

اگر در نیکو کاری رنجی بری رنج بنماند و فعل نیکو بماند. و اگر از گناه لذتی یابی لذت بنماند و فعل بد بماند.

از آن روز یادکن که ترا آرزو دهند وار آلت استماع و نطق محروم باشی. شنوی و نگوئی و نه یاد توانی کرد. و یقین دان که متوجه بمکانی شده یی که آنجا نه دوست را شناسی و نه دشمن را. پس اینجا کسی را به نقصان منسوب مگردان. و حقیقت شناس که جائی خواهی رسید که خداوندگار و بنده آنجا متساوی باشد. پس اینجا تکبر مکن.

همیشه زاد ساخته دار که چه دانی که رحیل کی خواهد بود.

و بدانکه از عطای خدای جل جلاله هیچ چیز بهتر از حکمت نبود. و حکیم کسی بود که فکر و قول و عمل او متساوی و متشابه باشند.

و مکافات کن به نیکی و در گذر از بدی.

یاد گیر و حفظ کن و فهم کن در هر وقتی کار خویش را. و تعقل کار خود کن و از هیچ کار از کارهای بزرگ این عالم ملامت منمای. و در هیچ وقت ناتوانی مکن.

و از خیرات تجاوز مشمر. و هیچ سیئه را در اکتساب حسنه سرمایه مساز.

و از امر افضل به جهت سروری زایل اعراض مکن که از سرور دایم اعراض کرده باشی.

حکمت دوست دار و سخن حکما بشنو. هوای دنیا از خود دور کن و از آداب ستوده امتناع مکن.

درهیچ کارپیش ازوقت آن کارمپیوند، وچون بکار مشغول باشی ازروی و بصیرتی بدان مشغول باش.

به توانگری متکبر ومعجب مشو. وازمصایب شکستگی و خواری به راه مده.

بادوست معامله چنان کن که بحاکم محتاج نشوی. وبادشمن معامله کن که درحکومت ظفر ترا بود.

با هیچ کس سفاهت مکن. وتواضع باهمه کس به کاردار. و هیچ متواضع حقیر مشمر.

درآنچه خودرا معذورداری برادرخودرا ملامت مکن

بسه بطالت شادمان مباش و بسر بخت اعتماد مکن. و از فعل پشیمان مشو.

با هیچکس مرامکن.

همیشه برملازمت سیرت عدل و استقامت و التزام خیرات مواظبت

تمام شد وصایای افلاطون والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب.

***

واینك برای مزید اطلاع خوانندگان فهرست مندرجات مجموعه، راذکرمیکند:

۱- جام جهان‌نمای. در توحید و تجرید و مراتب وجود. فار مجهول المؤلف.

(ص۲-۱۵)

۲-من الرسالة القشیری. عربی. (ص۱۶-۱۸)

۳- اربعین قشیری. عربی. (ص۱۸-۲۴)

۴- کلمات رسول اکرم. عربی. (ص۲۵-۳۱) مورخ ۱۷ ۸۲۰ در یمن

۵- من کتاب البرد الموشی من صناعه الانشا. عربی. (ص۳۲-۲۶

۶- روایاتی از رسول اکرم (ص ۳۹ - ۶۱) مورخ جمعهٔ

جمادی الاخرہ ۸۲۱ ۔

۷۔ کتاب التیسیر فی التفسیر تفسیر قرآن منظوم شامل سہ ہزار و دویست و چہل ویک بیت) منقول از خط مصنف (عبدالعزیز بن احمد بن سعید المعروف بالدیرینی متوفی ۶۹۰ ھجری) عربی (ص ۶۵-۱۸۲)

۸۔ کتاب اخلاق النبوة و آداب المعیشة عربی .(ص ۱۸۴- ۲۰۹) مورخ ۱۴ صفر ۸۲۱ ھجری ۔

۹۔ باب الفراسة الشرعیة والحکمیة من کتاب تدبیرات الالهیة تألیف شیخ محیی الدین عربی (ص ۲۱۰-۲۲۰)

۱۰۔ اربعین (ص ۲۲۸-۲۴۲)

۱۱ ۔ باب الاشارات الی ضبط المشکلات ۰ عربی ۰ (ص ۲۴۲ - ۲۴۶) مورخ ۸۲۱

۱۲ ۔ اشعار فارسی (ص ۱۴۸ - ۲۴۹) مورخ ۸۲۷ فی زبید المحروس.

۱۳۔ حلیة الابدال .عربی .(ص ۲۵۰-۲۵۶)

۱۴ ۔ نسب الخرق از محیی الدین عربی (ص ۲۵۸ -۲۶۷) مورخ ۴ صفر ۸۲۱ در یمن.

۱۵۔ رساله در حقیقت توحید تألیف شیخ شمس الدین حنفی قاضی القضاه مملکت قرمانیه (ص ۲۶۸ -۲۷۵) مورخ سه شنبه سلخ ذیحجۂ ۸۲۱ با امضای جامع که در مسجد الحرام مقابل رکن یمانی نوشته است ۔

۱۶۔ فصلی درفضل غربت از شیخ امام ابوسعد اسمعیل بن علی بن الحسن المثنی التمیمی .عربی. (ص ۲۷۶-۲۷۹)

۱۷ ۔ کتاب عدة الحصن الحصین من کلام سید المرسلین (ص ۲۸۵- ۳۵۵)

۱۸ ۔الرسالة الشاهیة ارقاضی عضد ایجی ۰ عربی ۰ (ص ۳۵۷-۳۶۷)

۱۹ ۔ خمسة احادیث (۳۶۸- ۳۶۹)

۲۰ ۔ضوابط الفقه .عربی ۰ (ص ۳۷۰-۳۸۳)

۲۱۔ من کتاب موجبات الرحمة و عزائم المغفرة تصنیف شیخ احمد بن

ابی بکر بن محمدالرداد. عربی (ص۳۸۶ ـ ۳۹۱) مورخ ربیع الاخر فی عدن الیمن.

۲۲ ـ وصایای رسول اکرم (ص۳۹۲ ـ ۴۰۰)

۲۳ ـ وصایای علی بن ابی طالب (۴۰۰-۴۰۵) مورخ ۱۲ ذیحجهٔ ۱ مقام منی بمکهٔ مبارکه .

۲۴ـ اجوبه شیخ احمد بن ابی بکر بن محمدالرداد (ص۴۱۰-۴۱۷) سلخ رمضان ۸۲۵ فی مدینه زبیدالیمن .وذیحجهٔ ۸۳۵ فی مستظهر موز.

۲۵ ـ وصایای افلاطون. فارسی.(ص۴۱۸ـ۴۲۰)

۲۶ـ ایضاً من کتاب موحمات الرحمة وعزایم المغفرة (ص۵۲۱ ـ ۲

* * *

از کتب حدیدالابتیاع است. هنوز به ثبت نرسیده است و شماره ندارد.

اسامی آقایان واعظین وذاکرین ایام عاشورای ۱۳۳۹ د

حاجی شیخ محمد سلطان المحققین ـ حاج شیخ مهدی سلطان الم
حاجی سید کاظم سلطان المتألهین ـ حاج سید جواد سلطان المحدثین
آقامیرزاعبداله واعظ ـ آقای حاج سید صادق ـ آقای حاج سید ابوالقاسم
آقای شیخ جواد عراقی ـ ضیاءالواعظین شیرازی ـ آقاسید محمدباقر د
شیرازی ـ شریف الواعظین ـ اعتمادالواعظین ـ آقای آقاشیخ حاجی آقا
آقاشیخ محمود ساوجی ـ آقای حاجی سیدعباس قمی ـ حاجی سیدصادق
الذاکرین ـ صدرالواعظین ـ صدرالواعظین قنات آبادی ـ معین الذا
نقیب السادات ـ افتخارالسادات ـ حاجی حشمت الذاکرین شرازی ـ آقا
فخرالذاکرین شیرازی ـ آقاسید مجتبی بدیع الذاکرین شیرازی ـ آ
الواعظین ـ آقای حاجی واعظ قزوینی ـ لسان الذاکرین ـ حاجی میرزا ع
صمصام الواعظین ـ آقای عمادالواعظین لواسانی ـ فخرالذاکرین رشتی ـ
صادق افتخارالذاکرین ـ آقای حاجی رئیس السادات ـ آقاشیخ علی پسر صدر
علی پسر آقاشیخ عبداللطیف ـ آقای سلطان الذاکرین قرچه داغی ـ آقای مجد
تبریزی ـ ادیب تبریزی ـ میرزاعبدالحسین تبریزی ـ آقا میرزا احمد
حاج ملاعلی اصغر حاجی اعتماد تبریزی ـ آقا شیخ حسین مظلوم تبریزی
محمدعلی مداح تبریزی ـ شیخ محمدتقی تبریزی ـ آقامیر کریم ـ آقا
کاظم ـ درویش فتحعلی ـ پسر سرداران ـ حاجی سید محمد ط
مشکوةالذاکرین.

۱ ـ نقل از یک سند خطی موجود در کتابخانهٔ مجلس شورای مل

کتابخانه

عمومی

اوریانتال

«خدابخش»

ـلمان هند چندی‌پیش‌لایحه‌ای را تصویب نمودکه طبق آن کتابخانه
ریانتال خدابخش واقع درشهر پتنه در ایالت بهار(هند)که دارای
شگفت انگیز و افسانه‌ای از کتب خطی و کمیاب فارسی و عربی
. مؤسسات ملی هند محسوب خواهد شد .

ندیت جواهر لعل نهرو اولین نخست وزیرهند آزاد ومستقل ونویسنده
و توانای هند معاصر درباره گنجینه این‌کتابخانه مینویسد : با آنکه
، من خیلی زیاد بود اما این کتابخانه را شگفت انگیزتر از آنچه که
اشتم یافتم . از مشاهده آثار زیبائی که در آنها دوره‌ای ازتاریخ هند
بط است بی‌نهایت خوشحال شدم .

کتابخانهٔ عمومی اوریانتال خدابخش که گنجینه پربهای ذخائر اسلامی

درآن محفوظ است دردهه آخر قرن نوزدهم میلادی تأسیس گردید . مؤسس
این کتابخانه خدابخش بود که در سال ۱۸۴۲ میلادی در شهر « چهاپرا
در ایالت بهار چشم بدنیا گشود و تحصیلات خود را در رشته حقوق در شهر
کلکته بپایان رساند و در شهر پتنه بشغل وکالت پرداخت . او موفقیت زیاد
در حرفه خویش بدست آورد و بالاخره به ریاست دادگاه عالی دربار نظام
حیدر آباد منصوب گردید . پادشاه وقت بریتانیا بپاس خدمات اجتماعی
فعالیت عمومی او را لقب « خان بهادر » و سپس « دوست سلطنت بریتانیا»
اعطا کرد .

خدابخش شیفته ادبیات ودانش اسلامی بود و این مؤسسه پرشکوه
که او برپا نمود از آثار زنده وجاویدی میباشدکه به نبوغ او درکتاب شناسی
دلالت میکند . این کتابخانه در سال ۱۸۹۱ بطور رسمی بوسیله سرچارلز
الیات معاون استاندار بهار ، بنگال و اوریسا ،منظور استفاده عمومی گشایش
یافت و خدابخش نام آنرا کتابخانه عمومی اوزیانتال نهاد . با آنکه
کتابخانه را به مردم هند هدیه کرد لکن نمیخواست کتابخانه بنام خودش
باشد ولی مردم هند نمیخواستند نام او فراموش شود و این کتابخانه را
کتابخانه خدابخش درداخل وخارج هند معروف ساختند .

علاوه بر ۴۲۲۱ کتاب خطی بزبان عربی و ۴۱۸۴ جلد کتاب
فارسی که هسته اصلی این کتابخانه بشمار میرود کتابخانه مزبور دارای گ
پرارزشی از کتابهای خطی نفیس بزبانهای اردو ،ترکی، هندی و سانس
می‌باشد. بعلاوه دویست صفحه از برگ نخل و ۷۰۰ مینیاتور بسیارنف
این گنجینه محفوظ است .

در سال ۱۸۹۱ میلادی که این کتابخانه افتتاح شد دارای ۵۰۰
کتاب چاپی ۴۰۰۰ جلد کتاب خطی بود اما امروزه تعداد کتابهای ·
خطی به ۵۲۰۰۰ جلد رسیده است که شامل رشته‌های مختلف از جمله
فلسفه اسلامی ، تصوف ، فقه ، علم اخلاق ، تاریخ ، تذکره‌ها وشرح
وعلوم میباشد .

یك نفر غربی هند شناس که از کتابخانه خدابخش دیدن کرده درباره ی گنجینه می‌نویسد . « در حقیقت در سراسر جهان گنجینه‌ای بالاتر از مجات نورانی این کتابخانه وجود ندارد که مشتمل است از دستخط‌های نفیس، لاکوبی ، مینیاتورهای پربها که با رنگ‌های لاجوردی و قرمز و شنگرفی آبی و سرخ و سبز و بنفش و نقره‌ای و زعفرانی مزین گردیده است .»

دکتر را بیندرانات تاگور شاعر و فیلسوف معروف هند و برنده جایزه نوبل در سال ۱۹۳۱ میلادی از این کتابخانه دیدن کرد و درباره آن نوشت: من از این تأثر که دارای سور بیشمار میباشد دیدن کردم و آنچه را که فاقد شکل بود مشاهده نمودم آنچه که دیده‌ام از آن بالاتر نمی‌تواند باشد .»

دوازده سال بعد یعنی در سال ۱۹۲۵ میلادی مهاتما گاندی از این کتابخانه دیدن کرد و درباره آن نوشت « رنگ آمیزی و تزئینات نسخه‌های « قرآن » و « شاهنامه » که در این کتابخانه دیده می‌شود صباقت جاودانی برای چشم میباشد . مؤسس این کتابخانه را که در جمع‌آوری و مرتب ساختن این گنجینه کمیاب برای هند از هیچگونه مساعی و صرف کردن ثروت دریغ نکرده است با احترام فراوان یاد میکنم .»

در گنجینه کمیاب کتب خطی کتابخانه عمومی اوریانتال خدابخش نسخه «قرآن» مجید که در سال ۱۲۶۹ میلادی یاقوت المستعفی کاتب معروف دربار آخرین خلیفه عباسی به‌سه‌سبك نقش ریحان وثلث‌نوشته اشت‌دیده می‌شود. نسخه مزبور با نقش و نگار بسیار زیبا روش گردیده است . علاوه بسر این ۱۳۳ ورق مزین تاریخ خاندان تیموریه موجب حیرت متخصصین وخط شناسان می‌گردد .

در میان تواریخ خطی کتاب « پادشاه نامه » نگارش محمد امین که به خط نستعلیق نوشته شده است قابل ملاحظه است . کتاب مزبور که حاشیه آن با نقش و نگار مزین است تاریخ زمان شاهجهان پادشاه گورگانی هند را بیان میکند . در رشته‌های ادبی « دیوان حافظ » سروده خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی که در قرن نهم میلادی نگاشته شده مخصوصاً قابل ذکر

است . دراین نسخه دیوان حواشی بدستخط پادشاه همایون وپادشاه جهانگیر امپراطوران هند دیده میشود .

بنابر سندی که مؤسس این کتابخانه درسال ۱۸۹۱ تنظیم نمود حکومت بهار که در آنزمان « حکومت بنگال غربی » بود تنها امین این کتابخانه بوده است اما درسال ۱۹۶۲ میلادی حکومت بهار با کسب اجازه دولت مرکزی هند نگهداری کتابخانه را به هیئت مدیره‌ای واگذار نمود که در آن چهار نماینده دولت هند و چهار نماینده از حکومت بهار و یك نفر از خانواده خدابخش و رئیس کل اداره حسابداری حکومت بهار شرکت دارند . ریاست هیئت مزبور بعهده استاندار ایالت بهار میباشد .

تأسیس یك کتابخانه عمومی از طرف پدر خدابخش بنام محمد بخش که وکیل دادگستری درشهر « چاپرا » بود به فرزندش توصیه شده بود. محمد بخش که یك وکیل موفق بود قسمت عمده درآمد خود را به خرید وجمع‌آوری کتب خطی صرف میکرد . تعداد کتب خطی که نامبرده جمع‌آوری کرده بو در حدود ۱۴۰۰ جلد بود . در مقاله‌ای که درباره کتابخانه اسلامی درمج « قرن سوزدهم » منتشر شد خدابخش مینویسد « پدرم در آستانه مرگ ا کتابها را بمن سپرد و ازمن خواست که هروقت برای من مقدور باشد ا گنجینه شخصی را بخاطر استفاده عموم در یك کتابخانه عمومی جای دهم »

مدتی نگذشت که گنجینه محمد بخش به « بانکی پور » (پتنه) انتق داده شد و به شکل کتابخانه عمومی مرتب گردید که هم اکنون بنام کتابخ خدابخش در سراسر جهان معروف گردیده است .

المپیك ۱۹۷۲

در جریان المپیك ۱۹۷۲ مونیخ در حدود ۲۴۰۰۰ تخت در هتلها پانسیونها درحدود ۳۰۰۰۰ تخت در منازل درمونیخ آماده خواهد بود و ضمن ۷۰۰۰ مسافر خواهند توانست از تجهیزات و تأسیسات اطراف المسافر استفاده نمایند .

اصفهان

(عروس بسیار بلادیده و زجر کشیده صدداماد)

دیباچه

(موجبات نگارش این گفتار)

شب سه شنبه ششم مرداد ۱۳۴۹ (که مطابق با ۲۸ ژوئیه ۱۹۷۰ میلادی) بود ساعت نه و بیست دقیقه از ظهر گذشته در تلویزیون فرانسه ناگاه مناظری از شهر اصفهان نظرم را جلب کرد.

جا دارد بگویم حالی بحالی شدم. بواقع هرچه تمامتر بتماشا پرداختم. معلوم شد در قامه بسیار معروف فرانسوی کلرموت (۱) که زیبائی و هنر را در یکجا جمع آورده والحق جهانی از حسن ولطف بود از مسافرتهای خود صحبت میدارد و رقصهائی را که زیبائیهای جهان و از آن جمله اصفهان و یونان و اسپانیا و جاهای دیگر دنیا الهام دهنده و در حقیقت خالق آن بوده است جابجا در ضمن صحبت خود در پردهٔ تلویزیون نشان میداد. پس جا دارد بگویم که عیش و لذتم کامل بود.

ناگهان بیاد شرحی که در همین ایام در کتاب « رستم التواریخ » که بتازگی از ایران برایم رسیده است افتادم. شرح مفصلی است در بارهٔ شهر عزیز و زادگاه خودم اصفهان. چشمها را بستم و در عالمی که جز نقشه نامی بر آن نمیتوان نهاد بار یک بار دیگر اصفهان را در مقابل چشم جان مجسم دیدم. کسانی که «سر و ته یک کرباس» را خوانده اند شاید در خاطر داشته باشند که در جلد دوم در فصلی که «شب زنده داری» عنوان دارد و با این بیت از « دیوان شمس » شروع میشود:

ای چنگ پرده های سپاهانم آرزوست
وی نای، نالهٔ خوش و سوزانم آرزوست

---

(1) Claire Motte

رؤیای شگرف آخوند ملاعبدالهادی (۱) قهرمان «سروته‌یك کر
شرح داده‌ام که‌در آن‌شب‌تاریخی در بالای کوه‌صفه پس ازصرف حر بره گ
ازجان‌شیرین‌تر گوئی‌درعالم حلسه غوطه‌ور است وچون نخود آمدشر
آنچه در آن جهان‌رؤیاوش‌دیده بود وسر تاسر ماشهر اصفهان‌سر و کارداشت

۱ـ مؤلف «سروته‌یك کرباس» نا حلق آخوند ملاعبدالهادی می
است یك‌نفر آدمی‌را بهموطنانش نشان ندهد که از هرجهت میتواند برا
سرمشق باشدوهمچنانکه‌اسمش‌هادی است‌براستی‌راهنمای آنها باشد. ملاعبد
در حجره‌ای از حجره‌های مدرسهٔ چهارباغ زندگی میکند که از ر
سرمنزلهای زیبائی وعافیت است وبا آنکه در نهایت سادگی بشیوهٔ یك
طلبه ایامرا میگذراند درواقع‌شکوه وسطوت سلطانی دارد و مزایای آ
درخود جمع‌آورده حتی‌مقام پهلوانی شهر رسیده است و درمعنویات
میگوید :

«ازگمان و ازیقین بالاترم از ملامت بر نمیگردد سرم»

عجبا که پس ازانتشار این‌کتاب‌هنگامیکه مسافرتی بشهر اصفه
بودم بمن گفتند این شخص هنوززنده است ودرهمان مدرسهٔ چهارباغ
میکند .

میدانستم اساسی‌ندارد چون این‌شخص‌را دره‌دره ازسرتاپا خو
بودم ولی‌باز گفتم آرزوی دیدار اورا دارم. بناشد مرا بااو آشنائی ب
چنانکه خودتان حدس میزنید مقدور نگردید و او را ندیده باروپا بر
پس ازآن جوان اصفهانی بادوقی «گویاآقای شریعتی» که بامن‌باب
مفتوح ساخته بود بمن نوشت که ای فلانی، بالاخره آخوند ملاعبداا
پیدا کردیم‌ولی دراصفهان نبود و درقمشه (شهرضا) سراغش را گرفته
همانجا پیداشد.

افسوس که‌بال وپر نداشتم که طی‌الارض کرده خودرا بقمشه بر
آخوند ملاعبدالهادی را ببوسم وبگویم ای‌کاش درراه وارستگی و مر
دمیت‌بفوزلشپای تومیرسیدم.

وسخن خودرا بدین‌سان آغاز نمود:

«عجیب عالم غریبی است. گویا خوابم برده بود. در همین چند دقیقه چسبرها که نکردم. دورهٔ تاریخ دوسه هزارسالهٔ این‌شهر که مکرر پایتخت این ملك بوده و امروزهم هنوز باهمه خرابی وویرانی بصدهزار درس مبارزدوحکم یکی ازبهترین عتیقه‌خانه‌های دنیارا دارد چون برق ازمقابل نظرم گذشت. اقوام بیشماری رادیدم که رنگ‌برنگ بازبانهای مختلف ورسوم وعـادات وکیش و آئین های گوناگون از دروازه‌ای وارد میشدند و از دروازهٔ دیگر بیرون میرفتند وچه‌بسا که پس ازرفتن خانداری را زنده نمی‌گذاشتند وهرساختمانی راباخاك یکسان میکردند. عرب وعجم وترك وتاری وترکمن ومغول و افغان وخودی وبیگانه آمدند وجولانی دادند وچون خواب وخیال ناپدید شدند... این‌شهر بطوری‌میدان‌حوادث ووقایع مهم تاریخی از مبارك وشوم ورشت‌وزیبا گردیده‌بود وچنان درهر گوشه‌وکنار آن آتش کشمکش وتاخت‌وتازوخونریزی وقتل وغارت ودشمنیهای‌داخلی‌وخارجی‌زبانه‌میکشید که‌تاب وتوان تماشای‌آنرا نداشتم‌واگرعمرحصرداشته‌باشم‌ازعهدهٔ‌شرح‌وتفصیل جزئیات‌آن‌برنخواهم‌آمد.»

بیانات آخونددوروودرازودرحقیقت‌تاریخچه‌اصفهان‌است وتکرارآن‌دراینجا لزومی‌ندارد همینقدراست که‌درضمن‌مطالعهٔ‌کتاب«رستم‌التواریخ» بازسرنوشت‌شهر اصفهان‌درمقابل‌نظرمجسم گردیدوچون‌مصادف گردید باملاقاتی که‌باآقای‌وحیدنیا مدیر محترم‌مجلهٔ وحید (که هرچندی یکبار چون دولت بیدار غریب نوازی فرموده بسراغم‌میآیند)دست‌دادبایشان‌وعده‌دادم که‌شرحی‌نوشته‌برای‌درج‌در«وحید» تقدیم‌دارم‌واینك بوعدهٔ خود وفامینمایم.

این گفتار درچهارقسمت‌خواهدآمدبقرارذیل:

قسمت اول ـ در بیان «رستم‌التواریخ» و مؤلف آن «رستم‌الحکماء»

قسمت دوم ـ دربیان مقدمات بلاهائی که برشهراصفهان‌آمد:

شاه‌سلطانحسین صفوی (سلطنت‌وخلع‌وقتل‌او)

قسمت‌سوم ـ نکاتی‌چند که در«رستم‌التواریخ» بدست‌آمد.

قسمت‌چهارم ـ اصفهان، عروس‌بلادیده وزجرکشیده صدساله.

ژنو ـ سید محمدعلی جمال‌زاده

۲ زندگانی عبرت آور

امیرقلی امینی بقلم خودش

خوب بیاددارم که مادر بدبختم وقتی برای او میگفتم که امروز منزل خسروخان فلان خوراك را داشتند فردا با هر وسیله‌ای بود برای من همان خوراك را تهیه می‌کرد وتا آنجا که در قوهٔ امکان داشت آلام یتیمی مرا تسکین میداد .

هنوز اشکهای چشم‌او کهمثل مروارید غلطان روی گونه‌های اووقتیکه من‌سرزنش‌های اولاد همسایه را براینش نقـل میکردم سرازیر میشد از نظرم محونگردیده وحالاکه این‌سطور را مینویسم واویك‌سالی است برحمت ایردی پیوسته بیادآوردن آن‌خاطرات قلبم‌را می‌شکافد وآرزومیکنم کهایکاش‌من‌درآن عالم طفولیت‌آنقدر فهم‌وشعور داشتم کههمه حرفی‌را برای‌او نقل نمیکردم و اشك‌چشم اوراجاری نمیساختم .

اگرمن بگویم مادرمن ازحیث فرزندداری و یتیم‌پروری در دنیا نظیر نداشت یالااقل کم‌نظیربود شاید چنان پندارید که‌خواسته‌ام درتعریف وتوصیف اوغلوی کردموماددخودرا بالاترین مادرها بدانم .

ولی خوانندهٔ عزیز،وجدان خودرا حکم قرارمیدهم کهاگرمادری‌جوان

اك ومال دنیا دست اورا کوتاه کرده بفقر و فاقه اش مبتلا سازند واومدت چندین
سال هردم بخانه این ملا وآن ملا برود و اشك بریزد والتماس وعجز ولابه و
زاری بکند ودراحقاق حقوق صغار خود بکوشد ودرعین حال از تربیت اولادش
غفلت نکند ودرآن روزگاری که هنوز قدرعلم ومعرفت در نظر عامه معلوم
نشده بود باسختی وفلاکت دودختر و پسر کوچك خودرا بدست معلم ومعلمه بسپارد
دقیقه ای درتعلیم وتربیت آنها فروگذار نکند واز راه قرض وحتی با فروش
کهنه پاره های منزل خویش معاش ووسیله تعلیمات آنهارا ازقبیل کاغذ وکتاب
وحقوق معلم فراهم کند آیا اینچنین مادرروشن فکر عاقبت اندیش را میتوان در
شمار مادرهای معمولی قرارداد ؟

اگر مادرمن درراه تعلیم وتربیت پسر بزرگ خود متحمل زحمت نشده بود
آیا جوان آراسته ای مثل برادرم تربیت میشد که باپیش آمدمشروطیت وخواندن
جراید وقت آتش عشق وطن درکانون دلش زبانه کشد وپس از چندین سال
فداکاری درراه وطن بالاخره سردرسراین سودا بگذارد وشهیدراه آزادی وطن
بشود؟(بموقع خود شرح حال این جوان ناکام را نقل خواهم کرد .)

خواهرهای من ازحیث داشتن سواد وفضایل اخلاقی امروزدربین افراد
خانواده مرحوم امین الدوله که چندین خانواده میشوند ازافراد برجسته آنها
بشمار میروند .

اگر حسن تربیت ودقت ومواظبت مادرمن نبود آنها کجا امروز دارای
چنین تربیت ودربین اقوام وهم محله های خود حسن شهرت واحترام بودند؟
مادرخوب فرزندخوب تربیت میکند. این یك اصل مسلمی است که مورد قبول
کلیه دانشمندان دنیاست وخوشبختانه مادرمن هم که خوددارای سواد کامل واز
هرجهت دربین کلیه زنهای خانواده مادارای رفعت شان وبرجستگیهای اخلاقی
بودچون خوب بوداولادخوب هم تربیت کرد وازخودنام نیکی بیادگار گذارد.

امروز این سطوری راکه من می نویسم مدیون زحمات فوق طاقت مادرم
میباشم چه او بودکه درعین ذلت ومسکنت وبدبختی خویش وسایل تعلیم وتربیت
مرا فراهم میساخت .

البته بعدها که برادرم بزرگ شد وزمام امور خانواده‌را بدست گرفت تا حدی درتهیهٔ وسائل تربیتمن شریك مادرم بود ولی‌شرکت برادر عزیزم که برای من‌در حکم پدرمهربانی بود انصاف‌بایدداد درمقابل‌عنایت وتوجه‌مخصوصی که مادرم‌نسبت به‌تعلیم وتربیت من‌داشت‌چیزی‌بشمار نمیرفت.

اینك شرح شروع من بتحصیل

شاید تازه پنجسالم تمام ووارد مرحله شش‌سالگی‌شده بودم که مادرم‌مرا بمعلمه‌ای که‌خواهرانم درس میداد سپرد.

دراوایل امر معلمه سخت‌گیری زیادی نسبت بمن نمیکرد . گاهی در مقابل او مؤدب مینشستم و گاهی از مشغله تدریس او استفاده کرده یواشکی بلندشده ودرفضای حیاط یادردالان‌منزل‌اومشغول بازی‌میشدم ولی بعدهاتدریجا بکار تحصیلم گرفته‌پنج‌الحمدی رابدستم داده‌بسم‌الله الرحمن‌الرحیم‌هوالفتاح العلیم شروع شد کلمات قلنبه عربی باهمه اینکه من‌باهوش‌بودم ازهمان‌دقیقه اول ذهنم را مغشوش وسختی وصعوبت امر تحصیل را مثل دیومهیبی دربرابر نظرم مجسم‌نمود .

من که تااین‌روزتنها به‌بازی درحیاط اکتفا میکردم‌حالا دیگرپای‌گریز درآورده ازغفلت معلمه خود استفـاده میکردم و«بجاك محبت میبردم» وبخانه خودمان میرفتم.

بالاخره یك‌روز که‌صعوبت‌خواندن جملات غیرقابل‌فهم پنج‌الحمدبستوهم آورده وچوب‌معلمه بطرفم دراز شد دراین‌دفعه بی‌محابا برخاستم وبادادن یکی دوفحش آب‌نکشیده بآن‌زن‌بیچاره پای‌بفرار گذاشتم.

معلمه نیزاز عقب‌من برخاست وتعقیبم‌کرده درهشت دالان گیرم کشید وکتك جانانه‌ای نوش‌جانم‌کرد ولی‌چه‌فایده که‌نه ضربتهای مشت وچوب او در بستن‌ها برویم مؤثر واقع نمیشد و باز تدبیری میاندیشیدم و فرار میکرد بیچاره معلمه هیچ‌نمیفهمید که‌من ازچنگ‌او نیست که فرارمیکنم‌بلکه این ازشر آن کلمات مبهم وغیر قابل فهم عربی‌است که میخواهم خود را رهائی بخشم

[illegible] معلمه هردو بستوه آمدند واز تعقیب تحصیل

رف گردیدند.

خوشبختانه درهمان اوان مرحوم آقاسید خلیل که ازدواویش نعمت‌الهی
باسمیں عالم‌روبانی مرحوم‌حاج‌ملاسلطانعلی گنابادی ودارای فکری روشن
دبود مدرسه‌ای بطرز جدید درپشت باغ‌چهلستون یعنی درخیابان‌سپه کنونی
یس نمود.

مادرم بنابرسوابق خانوادگی‌مرا بمدرسه‌مزبور که‌بمدرسه‌علمیه‌موسوم
گذاشت. اصول تعلیمات ابتدائی این‌مدرسه طبق‌اصول تازه بودمعلم باکمال
بانی درس‌میگفت وهر چه را میگفت روی تخته مینوشت وبربانی‌ساده بما
موخت.

عمارت مدرسه باغ بزرگ‌ومفرحی‌بود. در سرهرساعت زنگی می‌زدند و
راحت میدادند. باغفلتی نمیکردیم‌و از آموختن درس خودداری نمینمودیم
د عتاب‌واقع نمیشدیم وحتی‌در بسیاری‌ازاوقات‌هم‌طرف‌عفوو بخشش آموزگار
یش قرار میگرفتیم.

دراواخر روز یعنی‌موقع مرخصی‌صف میکشیدیم. بعضی را ناظم محترم
الک میبست وفراش‌های مدرسه‌چوب میزدند بعضی‌ها را که خوب کار کرده
ند تمجید وتحسین وتشویق‌میکردند.

همگی این‌ترتیبات برای‌من‌تفریح‌بخش ووسیله‌سرگرمی بنظرمیرسید.
یط مدرسه خسته‌ام نمیکرد. سهولت طرز تدریس ومخصوصا قابل فهم بودن
نات معلم مرا ازخواندن درس‌خسته وفرسوده ومأیوس نمیساخت. باعشق
رسه میرفتم وباشوروشعف بمنزل بازمیگشتم مخصوصاکـه دوری راه مدرسه
اشای چیزهای‌تازه‌درامتداد راه بیشتر محرك‌ومشوق من‌برفتن مدرسه میگشت
میں‌جهت درمدت سه‌ماهی که‌اینمدرسه بازبود نه یك دقیقه رفتن بمدرسه را
یق می‌انداختم و نه‌یك‌روز یایك ساعت غیبت میکردم. پس از سه ماه دوره
دائی‌را من‌وچندنفر ازهمدرسیهایم‌تمام کردیم.

کتاب تحصیلی‌من هرچه‌بود نظر بحسن اخلاق معلم وشایدبسبب تخصص
ر فن‌تدریس اطفال بنظر من‌مشکل نمی‌آمد. درس‌خودرا میخواندم وحاضر
کردم. ولی دست‌بدبختی دامنگیر ما گردید.

ادامه دارد

ربکلی از آن بیگانه است زیرا ما باید بوسیله تاریخ در حوادث مهم
بحقیقت وواقع راه پیدا کنیم نه آنکه از تاریخ در پیشرفت هدفها و
های خصوصی یا عمومی استفاده نمائیم .
«ولتر» با آن مقام شامخی که درعالم دانش و ادب بدست آورده بود
خودرا بصرف جنگ وضدیت با بزرگان دین وروحانیون رسانده است
«هیوم (۱) » بمراتب از « ولتر » حلیم تر بود تاریخ خودرا بمنزلة
ریه و ارکان حزب محافظه کاران انگلیس قرار داده است مورخان
سی در این مورد باندازه‌ای مبالغه کرده اند که خودرا درمعرض«سخره»
«امرسن(۲) » نویسندهٔ مشهور آمریکائی قرار داده اند ! امرسن گوید :
تاریخ نگاران انگلیسی وقتی که تاریخ یونان وروم قدیم را می خواهند
آورند آن را بدرجه جدال وگفت وگوی حزبی پائین می آورند .(۳)
مثلا « میتفرد (۴) » و « گروت (۵) » که در تاریخ یونان صاحب
هستند اولی در تاریخ خودش سلطنت طلب و دومی هواخواه جمهوری

۱ـ داویدهیوم « ۱۷۱۱ = ۱۷۷۶ میلادی،فیلسوف ومورخ واقتصاددان
که انگلیسی کتابهای او درمعرفت و الهیات ، اخلاق و تاریخ و اقتصاد
جع دانشمندان است .

۲ـ نویسنده و شاعر آمریکائی (۱۸۰۳ = ۱۸۸۲) که در قدرت
سندگی وبلاغت وفصاحت مشهوراست بخشی از مقالات حکیمانه وی بفارسی
مه شده.

۳ـ علم تاریخ بقلم مصرنشو استاد تاریخ قرون وسطی در ۱۹۱۳ =
۱۹۱ در دانشگاه لندن .

۴ـ میتفرد ۱۷۴۴ ـ ۱۸۲۸ مورخ مشهور انگلیسی که کتاب « تاریخ
نان» وی با احساسات تألیف شده است .

۵ـ گروت ۱۷۹۲ـ۱۸۶۲ مورخ بزرگ انگلیسی [illegible] کتاب
تاریخ یونان) آمیخته به شور و احساسات [illegible]

ماکولی مورخ و نویسنده نامی انگلیس که ما از گفتار او در شمارهٔ پیش نقل نموده ایم و خود مشکل پسند ترین نویسندگان آن عصر می باشد در آثاری که در تاریخ بیادگار گذاشت خواسته است که برحق بودن مسلك حزب آزادی خواهان انگلیس راثابت نماید و از این جهت نقطه برابر مورخ دیگر انگلیسی بنام الیسیون (۱) می باشد که خواسته است در تألیفات تاریخی خود مسلك محافظه کاران را جلوه دهد .

۲- نقصان ادراك موضوع تاریخ .

چگونگی این گواهی در میان گروه تاریخ نگاران از اینجا ناشی میشود که آنان در تمایلات محلی و تعصب های صنفی و اهمیت دادن به جهت های فردی و شخصی و نگاه کردن بطور سطحی بحوادث افراط کرده بودند و از این افراط ها ما باین نکته پی می بریم که تاریخ نگاران خودشان بماهیت تاریخ درست متوجه نبوده اند و آن جور که بایستی نمی دانستند تاریخ یعنی چه ؟! مثلا در تمایلات محلی چنان افراط کرده بودند که همیشه نظر خود را بیك دولت یا یك استان متوجه میکردند و نظری باروپا نداشتند تا چه رسد که به سایر قاره ها هم متوجه باشند !

درصورتیکه لازم است که مورخ همیشه درنظر داشته باشد که تاریخ هر ناحیه یاکشوری را که می‌نویسند آن ناحیه وکشور هر کجا باشد یك جزئی است ازیك واحد که جهان نام دارد وهمچنین دایره بحث خود را خیلی تنگ گرفته وبیشتر از موضوع های دینی وسیاسی بیرون نمیشدند و بجهت افراط درنگاهداشتن جهت های فردی کتابهای خود را مخصوص شرح حال بزرگان میکردند و از شرح زندگی مردم و اجتماع ها چشم می پوشیدند چون در نظر آنان بی ارزش تر از آن بودند که عطف توجهی هم بسوی آنها بکنند و یك لحظه هم پهلوی آنها درنگ نمایند !! درصورتی که همین مورخان

---

۱ - الیسیون ۱۷۹۲-۱۸۶۷ مورخ انگلیسی کتاب بزرگی در تاریخ عصر نوین اروپا تألیف کرد و در تحت‌تأثیر آراء و عقاید محافظه‌کاران سیاسی قرار گرفت .

برای همین مردم قانون گذاری می‌کردند و با نیروئی که در زیر اختیار داشتند از حقوق آنان دفاع میکردند با آنکه نظام عالم بدستر یع آنان استوار می باشد .

۳ـ ناتوانی وعجز درروش تاریخ نگاری .

ایراد سوم بتاریخ بستگی بروش تاریخ نگاری بود که عموم مورخان اخبار وروایات فراوانی را بدون آزمایش و انتقاد بطریق ارسال مسلم قبول کرده بودند وآنهارا مورد تصدیق ووثوق قرار میدادند وهم چنین از مظاهر روش ناپسند تاریخ نگاران یکی هم بی اعتنائی آنان به جمع آوری وثیقه‌ها و اسناد اساسی برای مؤلفات خود بود و آن وثیقه هارا هم‌که دردست داشتند بطور شایسته آزمایش نمی‌کردند تا حق را از باطل و درست را از نادرست تشخیص بدهند این است‌که علما می‌گویند تمام پایه هائی که تاریخ نگاری بر آن استوار بود ناقص و درمعرض سوء ظن و اتهام می باشد هرگاه ما یك وثیقه وسند تاریخی را بدقت مطالعه کنیم می توانیم بحقایق مهمی‌پی‌ببریم بشرطی‌که قدم ها را با احتیاط برداریم وبا چشم های بیدار اطرافوجوانب خودرا درست بپائیم .

خرافاتی را که ازدورهٔ جمهوری رم بنام «تاریخ» در کتابها پربوداز تاریخ راندند حتی آن خرافات و افسانه هایی که در کتاب مورخان شکاك مانند «ماکیاول» و «مونتسکیو» راه پیدا کرده بود تاب‌پایداری نیاورده منهدم ونابود شدند .

این است‌که با اصلاح این سه عیب بزرگه که بآنها اشارت‌شدتاریخ نگاری تا اندازه ای اصلاح شد وکتاب های بسیار عالی درتاریخ بوجود آمد که آنها رااگر نتوانیم شاهکار یا ایده آل در تاریخ نگاری بدانیم بدون تردید نزدیك بایده آل هستند .

بگواهی تاریخ

ایران ما همیشه مردان و زنان بزرگ و توانایی را پرورش دا
هر کدام سهمی درایجادتاریخ و تجدید عظمت کشوردارند. در وقایع شه
۱۳۲۰ خورشیدی جهان مصادف با جنگ جهانی دوم شد . کشور
مانند دیگر کشورها و ملتها دست خوش حوادث و اتفاقات ناگوار گشت
دیدیم و شنیدیم که ازگوشه وکنار تهران وسایر شهرها تنی چند از مردم
برخاستند و برای خدمت گذاری ازهیچ گونه فداکاری دریغ نکردند.
درآن دوران پرآشوب که متفقین کشور ما رااشغال کرده بودند بازارعوام
و هوچی گری روز بروز گرمتر میشد ولی در همان گرداب اجتماع و
هرکه هرکه، چندتن ازشخصیتهای انگشت شمار دربنای ایران نو ازهیچ
جان فشانی کوتاهی نکردند. آری . ایرانی هوشیار خدمت گذاران خ
فراموش نخواهد کرد چه بهتر آنکه نسل معاصر هم آنان را ازنزدیک
و ارج بگذارد وخصوصاً از راهنمایی ها واندرزهای مشفقانه آنان استفا
و درس زندگانی و اجتماع و سیاست بیاموزد .

نگارندهٔ این سطور که سالیان دراز درکار انتخابات ومطبوعات ک
از نزدیک عوامل افساد و اصلاح را میدید که چگونه روبه صفتان برای
کرسی وکالت ووزارت و مقام درجستجوجدال میشدند وچگونه بامردم
و میهن پرست به مبارزه برمیخاستند باانواع حربه‌های ناجوانمردانه
خدمت گذار و پاکدامن را می کوبیدند و از جرگه سیاست و اجتماع
کنار میزدند تاباخرابکاریهای خودوباراشان لانهٔ فساد خویشتن را پر

ایند. مولوی این گونه‌شبادان هفت رنگه را در کتاب مثنوی به شغالانی تشبیه
رده است که درخم رنگه افتاده ورنگین شده اند و ادعای طاووسی نمودند را
میان شغالان دارند (!)

به عقیده نگارنده یکی از شخصیت های بنام و فداکار شهاب
سروانی است چه همه به شخصیت اجتماعی و اقتصادی و سیاسی وی احترام
گذاشته و می گذارند و وی را ما خیلی از رجال و مشاهیر در یك ترازو
می سنجند.

این مرد خودساخته را سالیان درازی است از نزدیك می شناختم و به
طلعت روحی و پاکدامنی وی مانند دیگر دوستانش معتقد بودم اینك که پس از
سالها از اروپا باز گشته است روزی به سراغ اورفتم ودیدم که با همان عشق و
علاقه سرشار از خدمت گذاری به مردم و اجتماع با آنکه سرد و گرم
روزگار رازیاد دیده وچشیده و برف پیری برسیمای متین او نشسته است بازهم
یران و ایرانی را فراموش نمیکندو اندیشهٔ جوان دارد. ازهر دری صحبت شد
خواستم روزگار حوادثی راکه پشت سر گذاشته و اتفاقاتی را که دیده و در
حوادثی که شرکت داشته است برایم حکایت کند تا نموداری از روزگار پنجاه
سالهٔ اخیر ایران را برشتهٔ نگارش درآورم و آنرا بصورت کتابی تألیف نمایم
و به نسل معاصر بیادگار تقدیم دارم تا دراثر خواندن این رشته از خاطرات
جوانان ما بدانند که میهن ما همیشه بزرگوار مردمی داشته است که برای
سربلندی ایران و ایرانی ازجان ومال دریغ نداشته اند.

اینك ماجرای سرگذشت شهاب خسروانی را به پیشگاه داوری تاریخ و
هوشمندان نسل معاصر تقدیم میدارد تاهمه‌گان بدانند هر خاطراتی دروغ
نیست وهر سرگذشتی که بنام یکی از مشاهیر ایران منتشر می شود با غرض
ونیرنگ و دروغ و افترا آمیخته نشده است. آری مدتی میتوان بمردم دروغ
گفت ولی حقیقت و راستی مانند آفتاب درخشان تاریکی ها وپلیدی ها را
از میان برمیدارد.

خواندن خاطرات بزرگان وحادثه جو بسیار دلنشین است و به قول
چرچیل سیاستمدار بزرگ انگلستان در جنگ جهانی دوم بهترین لذتهای
مطالعه‌خواندن‌خاطرات‌بزرگان است.

وبراستی شها روانی از آن مردانی است که هرروز وهرشب وه
آن از زندگانی ' حه ای از تاریخ معاصر ایران را تشکیل میدهد '
این روی فرصت ر م شمردم وبااو به گفتگو پرداختم ویك سلسله خاطرات
در اختیار گرف هریك سرچشمه ای عبرت انگیز است که برای روشن
تاریخ وحیات می رنده و امروزی ما سرمشق گرانبهائی بشمار می آید
زیرا شهاب روانی مردیست که در اواخر قاجاریه با تبعید خانوادهٔ ا
وارد میدان می شود ودر دوران ساختمان ایران نو وعصر پهلوی به کار خلاق
تولید و رانی می پردازد و نخستین دستگاه اقتصادی و ساختمانی اصیا
ایرانی را تشکیل میدهد وکارهای خلاقه مؤثر ومفیدی را باعث وبانی می شو
وسپس در دورهٔ اشغال ایران وسختی های وارد برملك وملت از هیچ کوشش
فروگذار نمیکند .

چندین بار درانتخابات واردمیشودوشکست می خورد وباز ازپای نمی نشی
تا سرانجام به هدف خود میرسد ودر امور اقتصادی سه بار اورا باورشکستگ
روبرو میسازند ولی باز باکمال شهامت ودرستی بکار میپردازد وموفق میش
وچندبار بزندان می افتد وروزی هم اورا آنچنان باکارد می زنند که از پای
درآورند ولی غافل از آنکه آن مرد خودساخته قوی تر از آن بود که بتوانند
کارش بازدارند او با ایمان قوی تر برخاست وباز ازخدمت بوطن چه درام
عمرانی وچه درکارهای خیریه وچه درامور سیاسی کوتاهی نورزید وسرانج
امروز باکمال آبرومندی وسربلندی باز بفکر ملك وملت است و ازکاردر
وکوشش پی گیر باز نایستاده است و نسبت بدوستان وفادار و نسبت بدشم
این آب و خاك سرسخت و آشتی ناپذیر است .

مطالعه شرح حال و آثار این گونه مردان فولاد آب دیدهٔ وطن
معاصررا امیدوار میسازد .

اینك برویم برسر ماجرای وکالت خسروانی که چگونه از محلات و
شد ؟! وچرا وکیل شد ؟! وچرا با او مخالفت کردند وچرا شکست خو
بازبرخاست وشرح اینداستان را درشمارهٔ آینده برای شما بازگو خواهیم ک
بشنوید ای دوستان این داستان خود حقیقت نقد حال ماست

مرتضی مدرسی چهاردهی

مدرس طباطبائی

مدارس دیگر قم (۲)

در قرنهای ششم تا نهم

مدرسهٔ رضویه :

از تاریخ بنای این مدرسه که تاکنون بی‌ بجای مانده و ظاهراً قدیم ترین مدرسهٔ موجود قم است اطلاعی در دست نیست . جز اینکه درقرن‌هفتم از مدارس دائر ومعمور این شهر بوده ، وسید عبدالکریم‌بن طاوس ، دانشمند شیعی قرن مزبور ـ درگذشته سال ۶۹۳ ـ در کتاب « فرحة الغری » خود از آن یاد کرده است .

وی در این کتاب ـ پس از اینکه بمناسبت ، خط سیر امام علی بن موسی‌الرضا (ع) را ازمدینه بطوس بیان نموده ـ چنین می نویسد :

« ... سپس امام عازم قم گردیده ، و وارد شهرشد . مـردم شهر باستقبال حضرتش شتافتند ، وبرسراین موضوع نزاع درگرفت که امام‌میهمان که باشد ؟ . اما امام فرمود که شتر من خود مأمور است . و بهمین جهت همچنان میرفتند تا شتر در برابر خانه ای زانو زد و امام فرود آمدند . صاحب خانهٔ مزبور شب پیش درخواب دیده بود که حضرت فردا میهمان او خواهد بود . .

چندی نگذشت که آن خانه مقام ومکان رفیعی گردید . و آن مکا

اکنون مدرسهٔ معموریست . » (۱)

این نکته قابل توجه است که گرچه از این عبارت بیش از دائر بو

مدرسهٔ رضویه درنیمهٔ قرن هفتم استفاده نمیشود . لیکن بعید نیست که در زم

تألیف « النقض » هم این مدرسه وجود داشته . ودر شمار مدارسی بوده

که نام آن در کتاب مزبور ذکر نگردیده .

مدرسهٔ محلهٔ سورانیك :

سیدجلیل جمال الدین احمدبن علی حسنی معروف به « ابن عنبه » . نس

مشهور ، درگذشته بسال ۸۲۸ ـ در کتاب « عمدة الطالب فی انساب

ابیطالب » که درسال ۸۱۲ تألیف نموده است (۲) درذیل عنوان « المقصدالا

فی ذکر عقب ابی الحسین زیدبن الحسن علیه السلام » چنین می نویسد :

« ابوالحسن عمری ـ نسابه ـ گفته است که برای عبدالرحمن بطحا

نوادهٔ زیدبن الحسن ـ تا این زمان فرزند و عقبی نیافتیم (سپس ابن ع

می گوید)... پس درروزگارما بطریق اولی نمیتوانیم عقبی برای او بیابیم!

آری ، از جمله افرادی که نسب اورا بوی میرسانند ومن یافته ام . ناصرالد

علی بن مهدی بن محمد بن حسین بن زیدبن محمد بن احمد بن جعفر

عبدالرحمن بطحانی است که درنزدیکی باروی قم ، **درمدرسه ای که**

محلهٔ سورانیك قرار دارد . مدفون است .»

دربارهٔ محلهٔ سورانیك فقط همین مقدار ازعبارت ابن عنبه میتوان فه

که درکنار باروی شهر قرار داشته است (چه می نویسد . بشق قم ...

این نام را باین صورت با نام هیچیك از محله های کنونی شهر قم نمیتو

تطبیق داد . ولذا حقیر سابقاً عقیده داشتم که این کلمه مصحف «سورایك»ا

۱ـ فرحة الغری بصرحة الغری (در تعیین محل دفن حضرت ا

علیه السلام) چاپ تهران . ص ۴۶ .

۲ـ الذریعه . ج ۱۵ . ذیل نام کتاب .

ر بمعنی بادو (۲) و ایپك معرب ایپك باشدکه ازنامهای متداول قرن
هفتم وهشتم ببعد بوده است ، لیکن چون در هرچهار چاپ عمدة الطالب
چاپ هند ـ چاپ بیروت وچاپ نجف اشرف ، وچند نسخهٔ خطی کتاب،
مزبور بهمین صورت دیده میشود، این احتمال قریب بذهن است کهشاید
ای باین نام در حدود قرن هشتم ونهم در قم بوده ؛ واکنون خود با نام
ازمیان رفته است .

بهرحال چون ناصرالدین علی مربور با دوازده واسطه ـ طبق نسب
موجود ـ بامام مجتبی (ع) میرسد ، ومحتملا ـ با احتساب هر سه نسل
یك قرن که بطور متعارف وعادی نوعاً چنین است ـ در اواخر قرن‌چهارم
اوائل قرن پنجم میزیسته است ، بدوا بنظرمیرسدکه شاید این مدرسههم در
قرن ششم وجودداشته ، ویکی از همان مدارسی باشدکه ذکر آنها درکتاب
... آمده است . لیکن شواهد و قرائنی نشان میدهد که مدرسهٔ مزبور پس
از تألیف کتاب مزبور ساخته شده ، و بنا گردیده است .

۱ـ عمدة الطالب . چاپ اول (طبع مطبعهٔ جعفری ـ لکنهو) ص۵۲ .
۲ـ یکی از محلات قم درحال حاضر «پشت باره» نام دارد .

۱۱۲۴۵۷ پزشك

تعدادپزشکان در آلمان فدرال طیده سال گذشته ۲۷ درصد افزایش یافته
از ۸۵۵۵۲ نفر در سال ۱۹۶۰ به ۱۱۲۴۵۷ نفر در سال ۱۹۷۰ بالغ
گردیده است .

در آلمان هرسال تعداد ۴۰۰۰ پزشك فارغ‌التحصیل میشوند وخدمت
دربیمارستانها را آغاز میکنند . تعداد پزشکان خارجی در آلمان فدرال به
۴۸ نفر رسیده است .

بموجب آمار مذکور در حال حاضر یك پزشك برای هر ۵۳۹ آلمانی
دسترس می باشد .
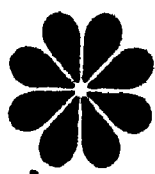
بحتری در ایوان مداین

گفتار تأثربار استادورانه جناب آقای جمالزاده، بعنوان «ایوان
وشاعرعرب» تاروپود وجود مرا بلرزه درآورد. چنانکه عادت من است، ه
اثری نغز از استادی بدستم افتد، بخواندن یکبار اکتفا نمی‌کنم. بـل
میخوانم که مفهوم مجموع جمله‌های آن یك بیك درمغزم نقش بندد. این
حاکی است از احساسات سرشار دو نفر وطن پرست بزرگ : جمالز
نوبخت .

جمالزاده پنجاه وپنج‌سال‌پیش ازاین، چنانکه خودگوید، در موا
ازآسمان سنگ‌فتنه می‌بارید، ازنعمت وافتخار زیارت‌آن برخوردارشده
لرزش عجیبی که ازمشاهدهٔ آن کاخ باعظمت وسطوت برسرتاسر وجودش
گردیده فراموش‌نشده است !

اما من مداین‌را ندیده‌ام ووصف آنرا جز اززبان کسانی شنید
آنرا دیده‌اند.

اما همین چند جملهٔ جمالزاده‌همان لرزش عجیب را باندام من ا
که‌بسرتاسروجود اوانداخته‌بود.

آن مقاله راخواندم وباری‌دیگر ازسرخواندم. درست یادم‌نیست
خواندم ولی در این‌ضمن حالتی مخصوص بمن دست دادکه نظیر آنرا ت
درخود ندیده بودم. گفتی از این‌عالم بعالمی‌دیگر افتادم یا زمان مسیر

تغییر داده عقربه‌های ساعت بچپ میگردید و ایام بقهقرا برمیگشت. دفتر از دستم برزمین افتاد. اینکه می‌بینم ببیداریست یارب یا بخواب. لحظه‌های زندگیم وارونه ازبرابر چشمم میگذشت. روزهای وحشتناک زمان جنگ را میدیدم که روز وشب پیاپی بمب برسرمان می‌بارید.

سختی‌های غربت وجدائی ازوطن ودودمان، همه را میدیدم مانند فیلمی که آنرا وارونه بگردانند.

خبرمرگ پدرم را می‌شنیدم وچندان اشك می‌ریختم که دامنم‌تر میشدو قصیدهٔ رثائیه‌رامی خواندم.

خنك آنکس که نیاسوده در آغوش پدر

یا زمهر پدریش ایچ نبودست خبر

تا پدرمرده نباشی تو چه دانی بجهان

که پدرمرده چه‌ها میکشد از مرك پدر. الی آخر

باچنین سرعتی که روزگار بازگونه میگردید گمان میکردم مرا معاصر ساسانیان خواهد گردانید وشکوه ایوان مداین را پیش ازخرابی آن بچشم خود خواهم دید. افسوس!

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود

یکی چنان که در آئینه تصور ماست!

درست در عصری متوقف شد که مرحوم کاظمزاده در مجلهٔ ایرانشهر تسدیس قصیدهٔ خاقانی را بمسابقه گذاشته بود. من دراین میدان طبع آزمائی کردم وکارخودرا بمعلمی عرضه داشتم که بمن زبان عربی می‌آموخت. در آن تاریخ کتاب درس من «مقامات الحریری» بود. استاد شعررا نپسندید. گفت الفاظ راخوب بهم بسته‌ای ولی جز تکرار مضامین خاقانی چیزی برآن نیفزوده‌ای! تو وهر شاعردیگر که بتسدیس قصیدهٔ خاقانی پرداخته‌اید، اوقات خود را باخته‌اید و نتیجهٔ شعری که ساخته‌اید اینست که آن قصیده را درازتر گردانیده‌اید وملال آورتر. درمیان همان تازیان که مخرب این ایوانند، کسانی‌هم هستند که با بیانی مؤثر تأسف خودرا ابرازداشته‌اند. بحتری وابونواس هریکی قصیده‌ای

بقیه دارند که [illegible]ی سینه‌شان را به از خاقانی بیان کرده‌اند و اشکهای
وزنا کثری بر[illegible]انه ایوان مداین افشانده‌اند. شما لامحاله می‌توانستید در
مرخودتان تفسیر نکاتی‌را می‌کردید که خاقانی درشعرش آورده. مثلا زدین‌تره
کوبرخوان روکم ترکوا برخوان اشاره بفرمایش حضرت‌امیرالمؤمنین علی‌بن
ابیطالب است که دربرابر ایوان‌مداین به‌حریر بن سهم‌تمیمی که‌شعری میخواند،
فرمود :

چرا ازکلام‌الله نمیگوئی «کم‌ترکوا من‌جنات‌وعیون» من در همان‌جلسه
دفتر شعرم را پاره کردم و ترجمهٔ قصیدهٔ بحتری را ببحر متقارب بنظم
آوردم ،

***

بانگ زنگ ازتلفن برخاست ومرا ازحوزهٔ درس استادم برمان حاضر
بازآورد. لحظه‌ای مات ومبهوت ماندم. دفتر ازدستم افتاده بود ودوات‌جامه‌ام
راآلوده. پنداشتم کتاب مقامات حریری است. در آیینه نگریستم دیدم دیگر
آن‌جوان چهارده ساله نیستم بدفتر نگریستم دیدم مجله وحید است. زنگ
تلفون پی‌در پی بگوشم میرسید بیماری مرا بعیادت می‌طلبید: گیتی جای
اسرار است. چون بیمار رفتم . پس از معاینه ودستور معالجه چشمم
بکتابی برافتاد که روی میزش بود و آن کتاب «سرگذشتهای بارون
مونشهاوزن» بود

من این کتاب را خوب‌می‌شناسم کتابی است سخت‌خوشمزه. مونشهاوزن
آلمانی مردی‌بوده سیاح‌ و [illegible]که‌این‌سرگذشتهای‌عجیب‌باورنکردنی
رابمردم روایت میکرده [illegible] مقاله‌ای جمالزاده افتادم که درآن
دروغگویان چندروایت نقل کرده [illegible] و[illegible]دادم که اگر آنرا [illegible]
ترجمهٔ فرانسوی آن‌حکایتها را [illegible]

بخاطر دارم که در همان زمان [illegible] پرمقالهٔ آقای جمالزاده
چند حکایت ازهمان‌مونشهاوزن [illegible] کرده‌بودم [illegible] منتشر شد
باذوق مدیرمجله موافق نبود وچاپ‌نشد [illegible] ارسال‌نفرستادم.

بهرحال پس‌ازمراجعت بمنزل [illegible] الکرماظلومفوفه [illegible]
مقاله جناب جمالزاده مشغول شدم تاپس‌ازساعتی آنراجستم [illegible] شمارهٔ او[illegible]

سال پانزدهم مجله یغما بود.

درهمان شماره مقاله‌ای دیگر نظر مرا جلب کرد ومرا بحیرت انداخت و آن مقاله‌ای است بعنوان «ایوان مداین ازدیوان بحتری» بقلم مردی فاضل که آقای احمد مهدوی دامغانی باشد.

مقاله این دانشمند بزرگوار حاوی توصیفی استاز ایوان مداین، شرح حالی باجمال از بحتری، متن قصیده بحتری و ترجمه آن بفارسی.

اگر اجازه داشتم عین مقالهٔ این دانشمند را در اینجا نقل میکردم، ولی خودرا ناچار می‌بینم که از آن چندقسمت دراین مقاله اقتباس بکنم وامیدوارم که از این جسارت مرا ببخشند.

جناب آقای احمد مهدوی دامغانی درشرح حال بحتری چنین مینویسد:

«ابوعباده ولیدبن‌عبیدبن‌یحیی‌طائی یکی از سه‌شاعر بزرگ طبقهٔ محدثین است که دودیگر آنان ابوتمام ومتنبی باشند. متولد بسال (۲۰۶) ومتوفی‌بسال (۲۸۴)، کودکی واوائل شباب خودرا در بادیه گذرانید ولذا فصاحت کامل عربی را حایز شد.

درجوانی ببغدادرفت وملازمت ابوتمام اختیارکرد وراویهٔ او شد ورموز فن شاعری را نزد اوآموخت. پس‌از وفات ابوتمام سرشناس‌ترین شاعر زمان خود شد وپیشوای شعروادب عرب گردید.

اتصال واختصاصی بمتوکل عباسی ووزیرش فتح‌بن‌خاقان داشت. تمام‌شعر او مدح‌وهجاست. رشید وطواط، فرخی شاعر بزرگمارا درسهل وممتنع گوئی عدیل بحتری شمرده‌است. پس از کشته شدن متوکل وفتح‌بن‌خاقان بحتری دیگر تاب‌اقامت دربغداد نیاورد و بمسقط‌الرأس خویش (منبج) بازگشت و گویا در همانجا وفات کرد.»

آقای مهدوی دامغانی در صداقت وصمیمیت بحتری شک دارد واحتمال میدهد که وی قصیدهٔ ایوان مداین را برای خوشایند بعضی از ایرانیان صاحب جاه ومقام سروده چنانکه «درمدح ابن‌ثوابه صریحاً میگوید:

قدمدحنا ایوان کسری وجئنا نستثیب النعمی من ابن ثوابه.

واین ابن‌ثوابه مردی ایرانی‌الاصل [illegible] مقام بوده، بظن بنده بیت مزبور ومداحی ابن‌ثوابه دلیل [illegible] بحتری نتوانسته

باشد. کلیه ابیات قصیده بحتری حاکی ازصداقت اوست وتأثر باطنی او، وشاید
این ثوابه را بموجب آن م[illegible]دح میکند که ایرانی است.
آقای مهدوی دام[illegible]غانی در طی مقالهٔ خود بیانات معلم عربی مراهم
ذکر میکند:
«بارى كاخ وا[illegible]یوان مداین درادب عرب نیز فی‌الجمله مکانتی را حائز
است ودرمنابع [illegible] کتب ادب وسیر، نام وعنوان آن گاه گاه بچشم میخورد واین
موضوع میرساند که مسلمانان غیر ایرانی نیز باین بنای عظیم اعتنا و توجه
داشته‌اند.

ازجمله ابوالفرج اصفهانی دراغانی (ج ا ص ۱۳۷) گوید: محمدبن
قاسم انباری باسناد خود ازسنان‌بن‌یزید حکایت کرد که‌او گفت: من باموالیم
جریربن سهم تمیمی دررکاب امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام بودیم.
جریر پیشتر از امیر علیه‌السلام‌اسب‌میراند وبا اشعاری که ترنم‌می‌کرد،
اسب‌را بسرعت بیشتری درسیر وامیداشت. چون بمداین و کاخ کسری‌رسیدیم‌علی
علیه‌السلام بایستاد. ما نیز ایستادیم. مولایم سپس «اسودبن یعفر» تمثل
جست که:

جرت الریاح علی‌مکان دیارهم ... فکانما کانوا علی میعاد

امام‌علیه‌السلام گفت:
چرا آنچنان که‌خدایتعالی میفرماید، نمیگوئی که: «کم‌ترکوامن‌جنات
وعیون. وذروع ومقام‌کریم. ونعمة کانوافیها فاکهین. کذلك و اورثناها قوما
آخرین.» (سورهٔ مبارکهٔ‌دخان‌آیات ۲۵الی۲۸). سپس‌فرمود‌ای‌برادرزادگان
من اینان (یعنی‌ساسانیان) کفران‌نعمت‌کردندو انتقام الهی برآنان فرودآمد.
زنهارکه کفران‌نعمت‌مکنید که برشما نیزهمین سختی وغضب فرودآید. گمان
میکنم الهام‌بخش خاقانی‌در ایراد تضمین بسیار دلکش ازآیهٔ مبارکهٔ درمصراع
«دندان‌ تره‌کو برخوان؟ روکم‌ترکوا برخوان»، نیزهمین داستان‌باشدنه‌صرف آیهٔ
شریفه.»

آقای مهدوی دامغانی چندداستان دیگرنیز براین‌افزوده که از آنجمله
است مشورت‌هارون‌الرشید بایحیی برمکی دربارهٔ تخریب‌ایوان وصرف‌مصالح
آن برای احداث‌عمارتی دربغداد ونهی‌یحیی.
دیگر عبورابن‌مقفع‌ازمقابل‌کاخ وتمثل او بشعراحوص:

یا بیت عاتکةالذی اتعزل	حذرالعدی وبه‌الفؤادموکل
اصبحت‌امنحک‌الصدودوانّنی	قسماً الیک‌مع‌الصدودلامیل. الی آخر

و نیز اقامت چند روزهٔ ابونواس در مداین و سرودن قصیدهٔ سینیهٔ

کر

و دارندامی عطلوها و ادلجوا	بها اثر منهم جدید و دارس
حسنت‌بهاسحی‌وحددت‌عهدهم	وانی‌علی امثال تلک لحابس
اقمنابهایوماً ویوماً و ثالثاً	ویوماً له‌یوم‌الترحل خامس

سیار بجامیبود اگر عین‌مقاله آقای‌مهدوی دامغانی باردیگر منتشرشود.

ن درمیان اربا‌ب‌قلم کمتر کسی می‌شناسم که باین سلاست و فصاحت و
بی ودرستی‌فارسی بنویسند. ازغلطهای معمول عصر حاضر یکی‌هم درنگارش
ِ استاد دیده‌نمیشود.

براستی خواندن آن مقاله با آن شیوهٔ دلپذیر هم درس‌عبرتی خواهدبود
ی آنان‌که هوس درست نویسی دارند و هم یادآوری خواهدبود به‌کسانی
می‌پندارند قصیدهٔ بحتری مجهول بوده است.

من بنده علی‌اصغر حریری درچهارده‌سالگی آنرا خوانده‌بودم و هم بنثر
م‌نظم‌فارسی ترجمه کرده بودم. پس‌از آنکه‌مقالهٔشیوای آقای مهدوی دامغانی
درشمارهٔ اول‌از سال‌یازدهم مجلهٔ یغما دیدم بیاد ایام جوانی افتادم. ترجمهٔ
ای مهدوی باترجمهٔ این ناچیز جز تفاوتی اندك نداشت ولی تعجب می‌کنم
ترجمهٔ آقای نوبخت بکلی مطابق متن‌بحتری نیست. چنین بنظر میرسدکه
اب آقای نوبخت باآن شورسرشاروطن‌پرستی‌که دارد درضمن ترجمهٔابیات
تری از افزودن احساسات‌درونی خودداری نتوانسته .چه روح‌بحتری هم‌از
بود داریوش هخامنشی خبر نداشت تانام اورا درقصیدهٔ خود بیاورد . مرقوم
موده‌اند:

«تعبیر ابیات بحتری با ترجمهٔ الفاظ میسر نیست زیرا مصطلحات عربی
با فارسی فرق بسیار است وهرزبانی را نوعی تعبیر استخاصه تباینی‌که‌در
بقهٔ فارسی نسبت بشیوهٔ زبان‌های سامی است و گاه میشود که درترجمهٔ لفظی
ارتی ساخته میشود مضحك . بویژه که بحتری عربی بوده است خالص و
براتش همه بدوی وبیابانی است و باآنکه خواسته در همین قصیده از کاخ

مان و عمران و تمدن وصفی بسازد بجز بالغات وحشی و تعبیرات خالص سامی
ی دیگر نخواسته است و یا نتوانسته است .....»

من این را مشکل توانم پذیرفت . در اینجا کاری باین ندارم که این تقسیم
به «آرین» و «سامی» از ابداعات «دیپلماچیه» است و بر روی هیچ اصول و
ی استوار نیست. برای بنده ترجمهٔ متنی ازعربی بفارسی بسی آسانتر است
جمهٔ متنی دیگر از انگلیسی یا ازآلمانی حتی از فرانسوی که در آن بیشتر
ی تسلط دارم .

متقدمان هم در ترجمهٔ متون عربی دچار اشکال نشده بودند. مگر بلعمی
ٔ ترجمهٔ تاریخ محمدجریر طبری بر نیامد؟ بارها عرض کرده‌ام که اختلاط
فارسی و عربی مربوط بدورهٔ بعد از اسلام نیست. بلکه درعصر ساسانیان هم
ردو زبان لغاتی بیشمار از یکدیگر اتخاذ کرده‌اند . بزرگترین دلیل
وجود کلمات فارسی است درقرآن مجید.

اصطلاحـات بحتری هم در قصیدهٔ « ایوان کسری » ابداً حاوی لغات
ی نیست.

بنظر بنده بسیار هم ساده و آسانست وهمهٔ این لغتها راحتی در کوچکترین
مرترین کتب لغت عربی میتوان یافت. حق با رشید وطواط است که در سهل
ع گوئی بحتری را نظیر فرخی میداند وحال آنکه فهم اشعار خاقانی دشوارتر
بحتری است .

من پس از آنکه مقاله آقای مهدوی را خواندم، چون ترجمه منظوم قدیمم
جهٔ حوادث بیشمار روزگار از بین رفته بود. مصمم شدم که باری دیگر آنرا
آرم. از حسن اتفاق نگارندهٔ دانشمند مقاله عین قصیدهٔ بحتری را با ترجمهٔ
ی آن دریغما منتشر کرده بود .

من پیش از آنکه ترجمهٔ ایشان را بخوانم نخست خودم ابیات بحتری را
فارسی درآوردم. سپس با ترجمهٔ آقای مهدوی مقابله کردم دیدم هر دو ترجمه جز
ی تفاوت نظیر هم بود نه و عجیب اینجاست که چند جمله از ترجمهٔ من کلمه بکلمه
جمه ایشان مطابق بود . پس از آن بترجمه منظوم پرداختم ولی این بار
ت قصیده [illegible] نه چون باراول درچهل واندسال پیش که آن مثنوی بود و
منتقارب [illegible] هرچند بیت از آن بیاد ندارم .

این مقدمه بی‌مناسبت نمیدانم که متن قصیده بحتری با ترجمهٔ
بدین نامه منظم نمایم که اگر جناب آقای دکتر وحیدنیا صلاح
رج آنها فرمایند.

پاریس بیست ودوم بهمنماه ۱۳۴۹ علی اصغر حریری

مه : بسیار ممنون خواهم‌شد اگر جنابان جمالزاده ونوبخت این
ر مبارکشان بدقت بگذرانند وهر انتقادی که وارد بدانند مرقوم
ن نکته‌را نیز باید خاطر نشان بکنم که هیچ‌مدرکی‌در دست نیست‌که
تن درایران ساسانی وپیش‌از آن علامت‌احترام بوده .معلوم نیست
لمانی ازکجا به این‌رسم پی‌برده . آنچه محقق است کلاه از سر
رزمین زدن درسرتاسر مشرقزمین علامت عزاوماتم میبود . درشعر
حن‌ازسرهای برهنه نیست یامن این‌معنی‌راازآن استنباط نکرده‌ام.
بقصور فهم‌خود تنگ نمیداشتم اگر استنباط فاضلی مانند مهدوی
نظیر استنباط این ناچیز نمیبود. توقـع دارم کـه این دانشمند
م باآن شیوهٔ شیواکه ویژهٔ اوست‌مقاله‌ای دیگر دراین‌زمینه‌بنگارند
لهٔ وحید منتشر نمایند افادهٔ خوانندگان را . واگر قبول زحمت
ن قصیدهٔ ابونواس‌را نیز باترجمه وشرح‌آن‌مرقوم دارند که من‌بنده را
ترسی نیست.

وری: اغلاط زیر درشمارهٔ پیشین راه یافته بود وبدین وسیله اصلاح

سطر ۲۸ یا بحمرا پنبه گشت غلط یا بمعدا پنبه کشت (درست)

« ۱	ذغال	زغال
« ۲	آسنه	آمنه
« ۱۹	آگند	آگنه
« ۲۱	خارزمین	خار زمینی

۲ و ۲۷ مروای نیک بفتح میم غلط و به ضم میم صحیح است.

حکومت عقل

فیلسوف ری

درشمارهٔ گذشته وحیددو موضوع تازگی داشت. یکی روش ساختن یك سیمای علمی و بیرون آوردن ازگمنامی ریاضی دان ارزشمند اصفهانی مرحوم میرزامحمد علی حسینی ودیگر پاره کردن پرده‌ای که پندارهای ما برگرد مرحوم سیدجمال‌الدین افغانی کشیده بود

ازقضا مقارن‌همان‌هفته کتابی از انتشارات انجمن آثار ملی بدستم رسید که بسی ارزشمند وشایسته آنست که درمجلات‌وزین‌ما مطرح گردد.

انجمن آثارملی بدون‌سروصدا وتظاهر بایك تلاش پیگیری بهزنده کردن آثار ملی ونشر کتاب‌های ذیقیمتی میپردازدکه‌دراعتلاوشان ایران ونشان‌دادن فرهنگ این‌سرزمین تأثیرمحسوس‌وغیرقابل‌انکاری‌دارد.

کتاب اخیر بعنوان «فیلسوف‌ری» شرح‌زندگانی وبیان‌شخصیت‌محمد ابن‌زکریای رازیست که باتحقیقات دقیق آقای مهدی‌محقق صورت گرفته است وبا فهرست‌ها از ۴۶۰ صفحه‌تجاوزمیکند.

سابقاً همین‌نویسنده «سیرةالفلسفیه» این‌دانشمند را بطرز روشن وزیبائی

حمه و بچاپ رسانیده است که خواندن آن بهر کسی که برای عقل آدمی ارزش
ل اسـ و عقل را یگانه شاخص انسانیت میداند لذت بخش است و برحسن ذوق
سنده که در سمن کارهای تحقیقی با بزرگ دانشمند روی آورده است وار میان
اعران ناصر خسرو را مورد دقت و مطالعات فاضلانه خود قرار داده است آفرین
بد سند .

محمد بن زکریا یکی از برجسته‌ترین سیمای اندیشه و فرهنگ ایرانیست
از این رو بدون هراس میتوان اورا کنار فارابی و ابن سینا و خواجه نصیرالدین
طوسی قرار داد ولی متأسفانه کمتر از او در مطبوعات صحبتی بمیان میآید و کمتر
خوانندگان با دانشمندی آشنا هستند که تمام عمرش صرف آموختن دانش و نشر
آن و معرفت گردیده بدون اینکه در مجاهدت متواصل و پی در پی او برای خود
چیزی بخواهد . نه دنبال جاه و مقام رفته، نه در پی نعمت و خواسته دویده است و
حتی صحت و آسایش خویش را در راه کسب علم و دست یافتن به کتاب و ثبت
تجربیات دانسته خود فدا کرده است .

چون زاهدی بحداقل معیشت اکتفا کرد و از این باب از وی شکایتی و ندامتی
شنیده نشده است بلکه برعکس علو مقام انسانی را در قناعت و سرکوبی شهوات
حیوانی گفته و بدان عمل کرده است .

از این حیث بفارابی شباهت دارد ولی با این مزیت که بصراحت بیان و
شجاعت اخلاقی مجهز بوده و بی پروا عقل را یگانه مزیت آدمی دانسته، فلسفه
وروش اخلاقی خود را بر آن استوار ساخته است .

برای نمونه فکر استوار و متین او چند سطری از فصل اول کتاب طب روحانی
اورا نقل کرده و امیدوارم محقق وحید که در مقام نشان دادن تاریخ و فرهنگ ایران
برآمده است این موضوع را دنبال کرده واز روایای مختلفه سیمای این قهرمان
میدان فکر و عقل که او گوست کانت را بخاطر میآورد ترسیم کند.

«آفریدگار که نامش بزرگ باد خرد را از آن بما ارزانی داشت که
بمددش بتوانیم ، در این دنیا و آن دیگر از همه بهرهائی که وصول
وحصولش در طبع چون مای بودیعت نهاده شده است برخوردار
گردیم .

خرد بزرگتر موهبت خدا بماست وهیچ چیز نیست که در سودرسانی وبهره‌بخشی بر آن سر آید . با خرد برچهارپایان ناگویا برتری یافته‌ایم چندانکه بر آنان چیرگی میورزیم و آنان را بکام خود میگردانیم و باشیوه‌هائی که هم برای ما وهم برای آنها سودبخش است بر آنان غلبه وحکومت میکنیم .

باخرد بدانچه مارا برتر میسازد وزندگانی ما را شیرین وگوارا میکند دست مییابیم وبه خواست وآرزوی خود میرسیم . بوساطت خرد است که ساختن و بکار بردن کشتی را دریافته‌ایم چنانکه سرزمین‌های دور مانده‌ای که بوسیله دریاها از یکدیگر جدا شده‌اند واصل گشته‌ایم (مثل اینکه از کشف امریکا صحبت میکند) پزشکی با همه سودهائی که برای تن دارد وتمام فنون دیگر که بما فایده میرساند درپرتو خرد حاصل آمده است .

باخرد بامور غامض وچیزهائی که ازما نهان وپوشیده بوده است پی برده‌ایم. شکل زمین وآسمان ، عظمت خورشید وماه ودیگر اختران وابعاد وجنبش‌های آنانرا دانسته‌ایم وحتی بشناخت آفریدگار بزرگ نایل آمده‌ایم .... برروی هم خرد چیزی است که بی آن وضع ما همانا وضع چارپایان وکودکان ودیوانگان خواهد بود ...

چون خرد راچنین ارج وپایه ومایه وشکوهی است سزاوار است مقامش را به پستی نکشانیم، از پایگاهش فرود نیاوریم وآنرا که فرمانرواست فرمانبردار نگردانیم سرور رابنده وفرادست را فرودست نسازیم . بلکه باید درهر باره بدان روی نمائیم و حرمتش گذاریم ، همواره بر آن تکیه زنیم، کارهای خودرا موافق آن تدبیر کنیم ... هیچگاه نبایدهوی را بر آن چیرگی دهیم زیرا هوی (مشتهیات نفس وغرایز) آفت ومایهٔ تیرگی خرداست .... برعکس باید هوی راریاضت دهیم، خوارش کنیم ومجبورش سازیم که از امرونهی خرد فرمان برد....»

***

در ذیل این قسمت آقای مهدی محقق نوشته‌اند محتمل است این فصل
... صول دیگر بر دانشمندان اسماعیلیه گران آمده باشد زیرا آنان میگویند
... ناسی بعقل و نظر نیست و به تعلیم امام است.
از اینرو ابوحاتم درمقام ردو نقض رازی بر آمده چنانکه المؤیدفی‌دین‌الله
... نقض آراء ابن‌راوندی که چون محمدبن زکریای رازی به برتری عقل
... بوده و آنرا ستوده است برخاسته است.

چنانکه میدانیم رازی در نیمهٔ دوم قرن سوم هجری (تولد ۲۵۱) و اوایل
چهارم میزیسته است. یعنی درعصر ومحیطی که گرایش محسوس و ناپسندی
... نقل و بی‌اعتمادی به معقولات عقلی پیداشده بود وعکس‌العمل دورهٔ مأمون
... که به معقولات توجهی پیدا شد. ومعتزلیان که در امور دینی برای عقل
... قائل بودند از طرف خلیفه حمایت میشدند و فلسفه یونان خریدارانی
... کارافتاده بود.

رواج مذهب اشعریان یعنی جمود و رکود فکری واتکاء مطلق به منقولات
... میان آنها تناقضی باشد وعمل بظاهر آیات واحادیث هر چند مخالف
... ودرایت واصول اولیه دیانت باشد رواج یافته بود.

از اینرو باستناد آیه «یدالله فوق ایدیهم» برای خداوند دست وپائی قائل
... ند وجمله شریفه قرآنی «الرحمن علی العرش استوی» بظاهر آن گرفته
... معتقد بودند که خداوند تبارک و تعالی بر تخت جلوس فرموده وروز قیامت ممکن
... بادو دیده ظاهری اورا دید.

از طرف دیگر اسماعیلیان برای عقل ارزش و اثری قائل نبوده ومعتقد
... دند باید ازامام که معصوم است وباعالم غیب مستقیماً ارتباط دارد خداشناسی
آموخت. حتی امام محمد غزالی که در قرن چهارم ظاهر گردید.
... میتوان ویرا بزرگترین دانشمند جهان اسلامش گفت در کتاب المنقذ ـ
... ن الضلال برای اثبات نبوت عامه وخاصه عقل را تحقیر کرده ودراغلب استدلالات
... بود، چه‌در این کتاب وچه در کتاب تهافت‌الفلاسفه به منقولات اتکا کرده و
... فلاسفه‌ای را که قائل به حدوث عالم نیستند باین جهت کافر دانسته است که در این
... صورت اثبات وجود صانع دشوار میشود.

خرد بزرگتر موهبت خدا بماست وهیچ چیز نیست که در سودرسانی وبهره‌بخشی بر آن سرآید . با خرد برچار پایان ناگویا برتری یافته‌ایم چندانکه بر آنان چیرگی میورزیم وآنان را بکام خود میگردانیم و باسیوه‌هائی که هم برای‌ما وهم‌برای آنهاسودبخش است بر آنان غلبه وحکومت‌میکنیم .

باخرد بدانچه مارا برتر میسازد وزندگانی ما را شرین وگوارا میکند دست مییابیم وبه خواست وآرزوی خود میرسیم . بوساطت خرد است که ساختن و بکار بردن کشتی را دریافته‌ایم چنانکه بسرزمین‌های دور مانده‌ای که بوسیله دریاهااز یکدیگر جداشده‌اند واصل گشته‌ایم (مثل‌اینکه ازکشف امریکا صحبت‌میکند) پزشکی و همه سودهائی که برای تن‌دارد وتمام فنون‌دیگر که بمافایده‌میرساند درپرتو خردحاصل آمده‌است .

باخرد بامور غامض وچیزهائی که ازمانهان وپوشیده بوده است پی برده‌ایم. شکل زمین‌وآسمان ، عظمت خورشید ومامودیگر اختران وابعادوجنبش‌های آنانرا دانسته‌ایم‌وحتی‌به‌شناخت آفریدگار بزرگ نایل آمده‌ایم .... برروی هم خرد چیزی است که بی‌آن وضع ما همانا وضع چارپایان وکودکان ودیوانگان خواهد بود ...

چون خرد راچنین ارج‌وپایه ومایه‌وشکوهی‌است سزاوار استمقامش رابه پستی‌نکشانیم،از پایگاهش فرود نیاوریم وآنراکه‌فرمانرواست فرمانبردار نگردانیم سرور رابنده وفرادست‌را فرودست نسازیم بلکه باید درهر باره بدان‌روی نمائیم و حرمتش گذاریم ، همواره بر آن تکیه زنیم،کارهای خودرا موافق آن تدبیر کنیم ... هیچگاه نبایدهوی‌را برآن چیرگی دهیم‌زیرا هوی (مشتهیات‌نفس وغرایز) آفت‌ومایهٔ‌تیرگی خرداست .... برعکس باید هوی رادریاضت دهیم خوارش‌کنیم ومجبورش سازیم که‌از امرونهی‌خردفرمان برد.....»

***

در ذیل این قسمت آقای مهدی محقق نوشته‌اند محتمل است این فصل
ر صول دیگر بر دانشمندان اسماعیلیه گران آمده باشد زیرا آنان میگویند
:ناسی بعقل و نظر نیست و به تعلیم امام است.

از اینرو ابوحاتم درمقام رد و نقض رازی بر آمده چنانکه المؤیدفی‌الدین‌الله
ر نقض آراء ابن‌راوندی که چون محمدبن زکریای رازی به برتری عقل
، بوده و آنرا ستوده است برخاسته است .

چنانکه میدانیم رازی در نیمهٔ دوم قرن سوم هجری (تولد ۲۵۱) واوایل
، چهارم میزیسته است. یعنی درعصر ومحیطی که گرایش محسوس وناپسندی
ی نقل و بی‌اعتمادی بمعقولات عقلی پیدا شده بود وعکس‌العمل دورهٔ مأمون
سی که بمعقولات توجهی پیدا شد . ومعتزلیان که در امور دینی برای عقل
.سی قائل بودند از طرف خلیفه حمایت میشدند و فلسفه یونان خریدارانی
:ت بکار افتاده بود .

رواج مذهب اشعریان یعنی جمود و رکود فکری واتکاء مطلق بمنقولات
-حند میان آنها تناقضی باشد وعمل بظاهر آیات واحادیث هر چند مخالف
.ل ودرایت واصول اولیه دیانت باشد رواج یافته بود .

از اینرو باستناد آیه «یدالله فوق ایدیهم» برای خداوند دست وپائی قائل
.دند وجمله شریفه قرآنی « الرحمن علی‌العرش استوی » بظاهر آن گرفته
.معتقد بودند که خداوند تبارک وتعالی بر تخت جلوس فرموده وروز قیامت ممکن
ست بادو دیده ظاهری اورا دید .

از طرف دیگر اسماعیلیان برای عقل ارزش و اثری قائل نبوده ومعتقد
بودند باید ازامام که معصوم است وباعالم غیب مستقیماً ارتباط دارد خداشناسی
را آموخت . حتی امام محمد غزالی که در قرن چهارم ظاهر گردید .
و میتوان ویرا بزرگترین دانشمند جهان اسلامش گفت در کتاب المنقذ ـ
من‌الضلال برای اثبات نبوت عامه وخاصه عقل را تحقیر کرده ودراغلب استدلات
خود، چه در این کتاب وچه در کتاب تهافت‌الفلاسفه به منقولات اتکا کرده و
فلاسفه‌ای را که قائل به حدوث عالم نیستند باین جهت کافر دانسته است که دراین
صورت اثبات وجود صانع دشوار میشود.

در تاریخ فکر بشر هیچ حادثه‌ای از این شگفت انگیزتر وتأسف بار
نمیتوان پیدا کرد که عقل‌وادراك رادر راه رسیدن به‌حقیقت غیرکافی‌وحتی عا...
فرض کرد. اگر به‌عقل نتوان اتکا کرد پس به چه چیز میتوان روی آورد هم
متدینین که‌ازفرط تعصب درراه دین عقل‌را تحقیر کرده‌و به‌روایات ومنقولا
روی‌میآورند ازاین نکته اساسی غفلت کرده اند که بشر به قوهٔ عقل وادر
خود به‌وجود خالق پی‌برده وبرای آفریدگار جهان صفات کمالیه قائل ش...
است وپس از ادعان به وجود خداوند است که به پیمبران ایمان آورده ا...
پیمبر درنظر وی‌محترم وبزرگ وشایسته پیروی‌است که فرستادهٔ خداوندا...
قرآن راکلام خداوند میدانند . ازاینرو دستورات مندرجه در آن فریض...
واجب‌الاطاعه است. همچنین‌سنت‌رسول‌الله‌وروش اوازاینرو خوب‌ومستلزم تبع...
است‌که اوفرستادهٔ خداوندا‌ست. پس‌همه اینهامتفرع ازاین امر اساسی‌است
انسان بوجود خداوند ادعان داشته باشد و ادعان بوجود خداوند از راه ع...
صورت گرفته است . آنوقت چگونه ممکن‌است این عقلی‌که ما را بوج...
آفریدگار رهنمون گردیده وپس‌ازآن مارا به‌نبوت پیمبری کشانیده‌است
این‌عقل را حقیروبی‌اثر گفت‌وهرگونه منقولی‌را هرچندمخالف‌موار...
عقلی باشد برآن‌ترجیح‌داد؟

باوجود همه‌اینها در قرن سوم هجری این نهضت ضد عقل آغاز شده
خلفای بغداد بوسیله حنبل محدثین آنرا تأییدوتقویت میکردند.

فضل‌وبزرگی محمدبن زکریای رازی دراین است‌که در چنین عصری
محیطی چنین عقایدی ازخود بروزمیدهد نه‌در آتن‌ودرقرن پنجم وششم قبل
میلاد .

این‌صراحت واین استدلالی که درکتاب‌طب روحانی و «سیرةالفلسف...
گسترده است شخص‌را بیاد افلاطون وارسطو وبزرگان اندیشه یونان میاندا...
وبکلی مباین مقتضیات محیطی است کـه رازی در آن زنـدگانی میکرد...
نویسندگان رسائل اخوان‌الصفا سعی کرده‌اند باهوشانی ازخود ظاهر نساز...
ومطالب صحیح خودرا بطور سری‌منتشر سازند .

علاوه برسجایای ذاتی‌وقوت‌روح‌وایمانی‌که رازی به‌دانش ومعقولات‌ع...
باید شاید یك‌موجب این‌شجاعت وبی‌باکی در اظهار عقیده پاکی ومنزه بو...
محمدبن‌زکریای رازی باشد که‌گردپول ومقام نرفته. چون زاهد وارسته

ئی به‌نعمات دنیوی نداشته وازآلودگی بشهوات حیوانی منزه‌بوده وجز
ل علمی سودائی نداشته است بحدیکه درباره وی مینویسند فرسنگها
ت طی میکرد وانواع رنج و محرومیت برخود هموار میکرد تا یکتابی
، یابد وآنرا استنساخ کند وجود اوجز نوشتن وخواندن ومطالعه بیماران
ی وسرگرمی وسودائی نداشته است .

این دانشمند بزرگ قابل مطالعه است و سی محاست که از همین کتاب
مند آقای محقق استفاده کرده ومطالبی راجع به اندیشه ومجاهداتی که در
تکمیل نفس و اندوختن دانش بکار برده است تحفه‌هائی برای خوانندگان
ید تهیه فرمائید .

شما که اینقدر به مسائل تاریخی علاقه دارید وبا ولعی قابل ستایش میل
رید ازمفاخر ایران سخن بمیان آورید وشأن قوم ایرانی رادرفرهنگ جهانی
صوصاً سهم بزرگی که درساختن معارف اسلامی دارد نشان دهید شایسته است
ه‌بابی درمجله باز کرده واین بزرگان اندیشه که بسایر آنها حتی در تاریخ
یا زیاد نیستند بتدریج معرفی بفرمائید . (۱)

مثلا همین ابن‌راوندی وابوحاتم که در دو قطب مخالف قرار دارند یا
مؤیدفی دین‌الله که از دعات بزرگ اسماعیلیان بود کسی نمیشناسد . مردم
میدانند جارالله زمخشری که یکی از بزرگترین دانشمندان اسلامی است و
سیر او برقرآن کریم ازاغلب تفاسیر عمیق‌تر و به معقولات عقلی در آن توجه
یشتری شده‌است ایرانیست .

اگر دراین میدان گام بردارید صحت رای نویسنده شماره گذشته وحید
راجع به مرحوم سید جمال‌الدین اسدآبادی یااسعدآبادی هویدا تر شده و
خوانندگان متوجه‌میشوند وطن آنها کشوریست که بیش از هر کشور اسلامی
دانشور فکور بیرون داده‌است. حتی درمیدان نقل‌وعلوم شرعیه چون‌امام ابوحنیفه
امام محمدغزالی، شیخ‌طوسی ، کلینی ،صدوق وغیرهم موجود است.

---

۱ ــ بااظهار تشکر فراوان از پیشنهادی که نویسندهٔ دانشمند این مقاله کرده‌اند درشماره های آتی مجله بمعرفی احوال بزرگان علم و دانش ایران کهن خواهیم پرداخت وبخشی ازمجله را باینکاراختصاص خواهیم داد.

اولین مقاله‌ای که دراین‌زمینه نوشته شده ودرشماره بعد چاپ خواهدشد دراحوالات ابوحیان‌توحیدی استاین مقاله‌توسط آقای دکترسیدجعفرسجادی نوشته شده است . (و)

وقتی شلیمن هفتساله شد پدرش داستان جنگ‌تروا را برای او نقل کرد
ن تاریخ افسانه‌های کهنی که دردهکده شنیده بود دردرجه دوم مشغله‌فکری
ر گرفتند. ذوق وسلیقه‌این کودک برای اسرار او را بطرف تاریخ اساطیر
، سوق‌داده وباولع داستانهای هکتور وآشیل-پریام وآگاممنون- هلن و
وماک‌را گوش‌میکرد.

شلیمن بعدها آموخت که زیوس‌سلطان خدایان که از قدرت روز افزون
بها درروی زمین بیمناک شده بود چگونه تصمیم گرفت که باجنگی خونین
د انسانها راکاهش دهد چگونه موجب جدال معروف بین هرا - آتنا
فرودیت شد - و چگونه پاریس پسر پریام پادشاه تروا هلن زوجه منلاس
بود.

منلاس‌تمام رؤسای «آکنی» راکه‌بااو بستگی داشتند همراه‌خود برد که
، را بوطن باز گردانند. بعد ازهزاران‌نفر در تهیه و تدارک جنگی بایکهزار
ند کشتی که‌شراع خودرا بطرف تروا بلند کردند ومدت ده سال تمام شهر را
محاصره داشتند تا روزی که اولیس حیله جنگی اسب‌چوبی را ابداع کرد و
ت تروا را دراختیار یونانیان گذارد و آنگاه شهر را آتش‌زده‌مورخهای پریام
کتور وهلن زیبارا نجات‌داد. پس‌ازمراجعت بمیهن آگاممنون‌سلطان آکنی‌ها
بیس بقتل‌رسید.

این داستانها و مخصوصاً خلاصه ایلیاد که پدرش نقل میکرد تصورات
یمن را شدیداً تحت‌تأثیر قرارمیداد ولی آنچه بیش از همه موجب تأثرات
استانشناس آتیه میشود این‌بود که تروا که عرصه این همه کشمکش بوده
کونه برای همیشه ازروی زمین‌محوشده وکسی ازمحل آن اطلاعی ندارد.

درعید نوئل همین‌سال پدر شلیمن هدیه‌ای بس‌گرانبها به پسر خود داد
آن نسخه‌ای از تاریخ عالم تألیف «ژرر» بود. یکی از تابلوهای این کتاب
هرتروا را با دیوارهای قطور ودروازه عظیم «سه» درحال سوختن و فراریکی
دلاوران تروائی که پدرخودرا بدوش میکشیدودست‌طفل‌خودرا در دست داشت
شان‌میداد.

گاهی‌اوقات یکی‌ازرؤیاهای‌زمان طفولیت مسیر زندگی انسان را بهوش

میکند و بدون شك این موضوع برای شلیمن تحقق پیدا کرد.

شلیمن فکر میکرد که اگر واقعاً چنین حصارهائی وجود میداشتند حتماً بقایائی از آنها میبایست بجا مانده باشد و نمیشود که بکلی از بین رفته باشند باوجود آنکه هنوز شلیمن هشت سال تمام نداشت خط سیر زندگی خودرا معین کرده وبااین خیال باخود می اندیشید که روزی بجستجوی تروا برخیزد.

ولی میبایستی زندگانی را ادامه داد و برای نگهداری عائله‌اش بکمك پدر رفت. در ۱۴ سالگی شلیمن برای داخل شدن در کسب وکار ترك تحصیل نمود بیش از پنج سال چنان بکار شاگرد بقالی مشغول شد که تحصیلات خود را کاملا از یاد برد.

آنگاه روزی برای آزمایش اقبال خود بصورت ملوانی با کشتی عازم ونزوئلا گردید. اما متأسفانه کشتی شلیمن در نزدیکی جزیره تکسل غرق شد و شلیمن بادستی تهی و حالی زار در بیمارستان بستری گردید. پس از بهبودی شلیمن در یکی از ادارات آمستردام استخدام شد وطبق رویه‌ای که خود مبدع آن بود بفرا گرفتن زبانهای معموله پرداخت ودرمدت دوسال زبانهای انگلیسی ـ فرانسه ـ هلندی ـ اسپانیائی ـ پرتقالی وروسی را آموخت. بموازات این کار استعداد ولیاقت خود را در اداره‌ای که اورا استخدام کرده بود نشان داد ومقامات بالائی را اشغال نمود. دربیست وپنج سالگی تجارتخانه شخصی خودرا افتتاح نمود و مسافرتها کرد. بانکی را درآمریکا بنیان گذارد ودرروسیه بجستجوی طلا رفت. معذالك فکری راکه بروحیه‌اش درمقابل تصویر تروا تحمیل شده بود از یاد نبرد ودر مواقع فراغت به آموختن زبان یونانی قدیم وجدید می پرداخت. شلیمن منتظر فرصتی مناسب بود و برای یافتن دیواری مدفون در زیر گرد و خاك زمان که ده سال «آکنی» ها متوقف ساخته بود با آرامش خود را مهیا میساخت. درچهل وشش سالگی باثروتی سرشار که از تجارب بدست آورده بود کناره گیری کرد و برای تحقق دادن به رؤیاهای طفولیت خود بجستجو پرداخت.

رؤیائی که بحقیقت پیوست

قطعاً شلیمن تنها کسی نبود که میخواست تروا را اززیر خاك بیرون بیاورد از دیرزمانی دانشمندان دنیا سئوالاتی را که هومر کرده بود مطالعه مینمودند صدها متجسس صدها کتاب نوشته واز مباحث عدیده دفاع میکردند واین مذاکرات بطول می انجامید. عده‌ای بموجودیت تروا کمال اطمینان را داشته و صبورا

، خرابه‌های شهر راجستجومیکردند وحال آنکه عده‌ای دیگر ازدانشمندان
ر این تئوری شده و درآثار هومر خیالبافی صرف می‌دیدند و میگفتند که
ایان وقهرمانان هومر حرافسانه چیز دیگری نمیباشند. آگاممنون ـ آشیل ـ
ام ـ هکتورو شهر تروا همگی افسانه محض‌اند.

انگیزه این اختلافات معرکس که ایلیاد را بخواند و بکوشد که آنچه را
میخواند با آنچه که از یونانیهای اولیه میداند وفق دهد بوضوح آشکار
بود.

درحقیقت کتاب ایلیاد وقایع ماقبل تاریخ یونان را بخاطر میاورد در
رتیکه آداب ورسوم و اشیائیکه درآن شرح داده شده متعلق بتمدنی عالیتر
باشد. میدانیم وقتی که یونانیها برای اولین بار درعرصه تاریخ نمایان شدند
دمانی ساده وحشی بودند که هنوز نه صاحب شهرهائی مستحکم وقصور بودند
ه ناوگانی قوی داشتند و نه دارائی پادشاهانی مقتدر بودند پس چگونه میسر
د که این افسانه عهد عتیق که حاکی ازوقایع زمانی بسیار دیرینه‌تر بود از
سارهائی که ده سال محاصره را پایداری نمودند گفتگو کند؟ از ناوگانی
شکل از بکهزار وهفتصد کشتی وقصوری که شکوه وجلال آنها در انوارماه و
ورشید متلالا بود بحث نماید؟ آیا یونان دچار دوره‌ای انحطاط شده بود؟
کوه وجلالی را که هومر وصف میکند آیا پس از آن درظلمت توحشی فرو رفت؟

راه حل ساده این موضوع این بود که قبول کنیم هومر قوه تخیل مثمر
متفننی داشته است. چگونه میتوان باور کرد یونانیها که ابتداء ازفرهنگ و
رقیات قابل ملاحظه‌ای برخوردار بوده‌اند بدوره توحش رجعت کرده و
وباره از نو بتمدن رسیده باشد؟ معذلك خواننده‌ای که ایلیاد را بدقت میخواند
یچگاه احساس نمی کند که قدم بدنیائی خیال‌انگیز گذاشته است و خود را در
محیطی کاملا حقیقی با جزئیاتی که بدیهی ومعین بنظر میرسد غوطه‌ور میبیند.

آیا هومر میتوانست بدون آنکه سلاحها و خودهای مزین بپرهای
رنگارنگ و بازوبند وسپرهای دلیران یونان را دیده باشد آنها را توصیف کند؟
مخصوصاً وصف سپر آشیل آیا نمی‌توانست صرفاً ثمره تخیلاتی باشد؟ برای
زنده نشان دادن جزئیات صحنه‌هائی که با فلزات مختلف روی سپر ترصیع

ـه درکاوشهائیکه شلیمن مینمود هرروز باچیزهای تازه‌ای برخوردمیکرد.
ظروف برخی مربوط به فینیقیها ظاهر میشد ـ روزدیگر معبدی‌که متعلق به
آتنا Athéna بود هویدا میگشت ـ روز دیگر اسلحه‌هائی بدست می‌آمد
که کاملا عجیبوغریب بودند

کشف‌شهری مدفون درزیر خاك بسیارجالب توجه است ولی کشف‌شهری
که هومر تعریف‌کرده وطی هزاران سال اوصاف آن سینه‌به سینه نقل شده
چه‌اندازه باید جالب توجه‌تر باشد .

بعداز اکتشافات عدیده هنگامیکه یقین‌حاصل کردند که در این تــل
هفت‌شهر وبعداً نه‌شهر روی یکدیگر بنا شده اند تا حد حد موجب استعجاب
مردم گردید.

دراین‌وقت حصارلیك مطمح نظر دانشمندان دنیا قــرارگرفت وبرای
خرابه‌های شهرتروا خیلی بیش‌از شهرهای دیگر اهمیت قائل شدند .پس از
حفاری معلوم شد که درحصار لیك‌شهرهای زیادی روی‌هم قرار داشتند لکن
کدام‌یك ازآنها شهر پریام Priam میبود واین یکی از سئوالاتی بود که
شلیمن میبایست‌پاسخ‌دهد.

خرابه‌هائی‌که بلافاصله بعد از خاکبرداری کشف شدند بدون شك به
شهر رومی ایلیوم Ilium متعلق بود وخرابه‌های شهر«اسفل» بــایقین قاطع
متعلق به‌مردمان ماقبل‌تاریخ بودکه هنوز پی‌بوجود فلزات‌نبرده‌بودند. دربین
این‌دوطبقه شلیمن‌باید جواب‌سئوال مشکلش‌را بیابد و وی چنین نظر دادکه
خرابه‌های شهر دوم ازپائین ببالا باید خرابه‌های شهرتروا باشد.در این محل
بود که شلیمن به‌دیوارهائی قطورکه دارای آثار سوختگی ودروازه‌ای بزرك
بود برخورد کرد .

لکن نقشه جامع شهر جوابگوی انتظارات اونبود چه‌این‌خرابه‌هابرای
شهرتروا که‌در ایلیاد Iliade ذکر شده‌بسیار کوچك‌بود مع‌الوصف شلیمن
خودرا بااین‌فکر قانع‌ساخت‌که هومر درکتاب‌ایلیاد با اغراق‌گوئی شاعرانه
ازتروا Troie یادکرده است.

بقیه از صفحه ۳۱۴

ودر کنار این سطور نوشتهٔ زیر که ظاهراً بخط عبدالله ریاضی است دیده شود

« چون مکرر ملاحظه شد و درهر ملاحظه اصلاحی نمود اکنون توان ...ت که این رساله و رساله بعد شایسته مطالعه ومفید فائده میباشد اگر نسخه ...دد یافت میشد کار سهل بود حال که منحصر در فرد است همین قدر هم ...و باست»

...روکلمان از این نسخه وار تنها نسخه‌ٔ دشده درفهرست کراوزه (شماره ۳۳۴توپ قاپی سرای، روان کوشکو) با نام کتاب فی کیفیة تسطیح البسیط ...کری یاد میکند

دیگر رساله‌های مجموعهٔ شمارهٔ ۶۰۲ از اینقرار است :

۲ـ در (ص۱۷ ر ـ ۲۶پ) رسالهٔ تسطیح کره از محیی الدین یحیی بن ...حمد بن ابی الشکر مغربی دانشمند معاصر خواجه نصیر طوسی و مؤلف اربع ...مالات و احکام النجوم (بروکلمان ص۶۲۶ و ذیل ۱ : ۸۶۸ . سارتون ۲ : ۱۰۱۷ ...هرست مجلس ۱۹ : ۳۹۵) .

...روکلمان از نسخ رسالهٔ تسطیح مغربی همین نسخه شمارهٔ ۶۰۲/۱ مجلس که ...ر فهرست این کتابخانه (۲ ۳۵۹) آمده و نیز شمارهٔ ۵۸۱۶ برلین ... شمارهٔ ۲۰۴۰ patna را یاد میکند، سارتون نیز به نسخه ای دیگر ...شاره نمیکند. این نگارنده نیز تا این زمان نسخه ای دیگر نمیشناسد بجز ...سخهٔ شمارهٔ ۶۳۲۹/۲ کتابخانهٔ مجلس که از همین نسخه ریاضی رونویسی شده (در این گفتار یاد خواهد شد) .

میرزا عبدالله ریاضی که این نسخه را نوشته و اشکال هندسی آنرا رسم کرده ، در کنار صفحه نخست و آخر آن چند حاشیه دارد .

در کنار آخرین صفحه بمناسبت سخن دربارهٔ ثبت کواکب ثابته در صفحهٔ اسطرلاب، ریاضی نیمی از باب دهم رسالهٔ بیست باب اسطرلاب عبدالعلی (۱)

۱ـ دربارهٔ نسخه‌ای ازاین رساله که بخط قاینی است واشتباهاً اورا مؤلف

رجندی را نقل کرده (اما پیداست وی مؤلف آنرا نمی‌شناخته)

درصدر نخستین صفحهٔ نسخه، این یادداشت ممتع دربارهٔ محیی‌الدین مغربی آثار او از ریاضی دیده میشود:

«این رسالهٔ شریفه از لطائف افکار قبلهٔ ارباب یقین وقدوهٔ حکماء راصدین حیی بن محمد بن ابی‌الشکر... حقیر دردارالسلطنهٔ اصفهان تحریر محسطی ن جناب را دیدم اگرچه کتابی مستقل بود و لیك در معنی بمنزلهٔ شرح و نسیر تحریر استادالعالم. . خواجه نصیرالدین ... مینمود و کتابی مبسوط ر احکام طالع سال عالم نیز از ایشان درارض اقدس دیدم و نیز کتابی مبسوط ر احکام طالع موالید در نزد حقیر است عند الضروره رجوعی میشود. رب دنی علما والحقنی بالصالحین عبدالله وعبد رسوله ص»

ریاضی خلاصه ای از یادداشت بالارا درحاشیهٔ صفحهٔ آخر نسخه بعربی کرار میکند.

رساله ۳ـ رسالهٔ مصطلحات صوفیه تألیف کمال‌الدین عبدالرزاق کاشی ا تعلیقات سودمند وعلمی میرزا عبدالله ریاضی (تمام رساله نیز بخط اوست). یاضی در آغاز، سطوری از دیباچهٔ شرح محمدعلی مودود لاری(۱) بر این رساله ا نقل ودرپایان صفحهٔ اول وحواشی آن، بر شیوهٔ فارسی آن خرده گیری میکند، درحواشی همهٔ رساله نیز عباراتی از شرح مودود را نقل و گاه بر آن خرده گیری دارد. در ذیل دیباچه منقول از لاری دربارهٔ شیوهٔ شرح چنین میگوید: « عارف عربی دان فارسی‌نژاد باین بدعبارتی هیچ مشاهده نشده است (بفرموده میرزای سکوت، نوبراست. درحاشیه)... از این دیباچه معلوم میشود که مطالب

۱ـ از شرح محمدعلی مودود لاری بررسالهٔ اصطلاحات، چند نسخه در دست است که درفهرست نسخه‌های فارسی ازاحمد منزوی یادشده و ازجمله است نسخهٔ شمارهٔ ۳۸۷۷/۱ دانشگاه (رك فهرست نسخه های فارسی ۲ :)۰ در فهرست کتابخانه مجلس(ج۲ :۳۵۹) این نسخه اشتباهاً بنام شرح رسالهٔ اصطلاحات

چه خواهد بود . متن به این عذوبت و لطافت را ... در کمال دقت کرده است . مگر فرموده مولوی عدر خواه شود ما درون را بنگریم را »

لاری برای عبدالرزاق کاشی لقب «کمال الدوله والدین» میآورد و میرزا رباصی این حاشیهٔ طنز آمیز را در کنار آن نوشته است: «مگر دولت شد ... گویا کاتب کمال الملة را کمال الدوله کرده است »

با تعلیقات رباصی بر رسالهٔ مصطلحات صوفیه و بر شرح لاری در ذیل ة او درشمار شاگردان قاشی آشنا خواهیم شد.

چهارمین رسالهٔ مجموعه . رسالة السرمدية الالهيه والايام الربوبيه » تألیف کمال الدین ابوالغنائم عبدالرزاق کاشی (م ـ ۷۳۰) درتاویل مفاهیم ظ زمانی الهی که در زمان قرآن واولیاء وائمه وعرفاء متداول است مانند : ، ، سنه ، ایام واحقاب .

نسخ این رساله اندك است ، بروكلمان تنها از يك نسخه شماره ۲۳۱۲ ی یادمیکند. نسخه‌ای نیز در کتابخانه رضوی ودیگری رادرمرکزی دانشگاه مناسیم .

(ذریعه ۳: ۲۳۳ـ۲۳۴ ، بروکلمان ۲ص ۲۴۲)

رساله پنجم مجموعه رساله سیب نامه است ترجمه رساله تفاحه منسوب رسطو . متن این رساله فارسی درمجموعهٔ مصنفات بابا افضل کاشی بکوشش می مینوی ویحیی مهدوی چاپ شده .

ترجمه دیگری ار تفاحه میشناسم که در ۱۲۵۷ بقلم احمد کاشی انجام یافته ایددرفرصتی دیگر معرفی گردد .

نامه های خوانندگان

دربارهٔ مقاله «پنج نامه از میرزا زمان خان کارپرداز دولت ایران در بغداد راجع به بهائیان» که درشمارهٔ گذشته چاپ شده بود توضیحاتی چند به دفتر مجله رسیده و ذیلا نامهٔ آقای سیف‌الدین اردلان آورده میشود .

مدیرمحترم و دانشمند مجلهٔ شریفهٔ وحید

با تجدید عرض ارادت وسلام محض مزید اطلاع مصدع میشود

۱- میرزا حسینعلی نوری در زمانی که در بغداد تبعید بوده بواسطه اختلافی که با برادر خود پیدا نموده به سلیمانیه که در خاك عراق واقع شده میرود بروایتی(۱) دوسال وبروایت دیگر چهارسال درآنجااقامت مینماید دراین مدت مرتباً در خانقاه شیخ عبدالرحمان (۲) که مرشد دراویش طریقه قادری ومنزلت ومقام مهمی در خاك عثمانی و عراق داشته حاضر میشده از اوراد و اذکار دراویش وطرز سلوك و اطاعت بی‌چون وچرائی که مریدان نسبت بشیخ ومرشد خود داشته اند آگاه و برخوردار شده از این معاشرت و حضور در خانقاه استفاده شایانی نموده و قصیده رفائیه را در آن شهر گفته گویا کتابی هم درآنجا نوشته است ضمناً بکلام [illegible]

۲ـ یکی ازاشخاصی که فوق‌العاده برای تبعید نامبرده پافشاری مینموده مرحوم شیخ عبدالحسین مجتهد که بشیخ العراقین معروف بوده میباشد ایشان در آنموقع درعتبات بوده اند در نزد دولت ایران و والی بغداد نیز دارای نفوذ و شخصیتی بوده است.

۳ـ کهیا که در یکی از نامه های مرحوم زمان خان قنسول آنوقت دولت شاهنشاهی به آن اشاره شده درسازمان اداری ـ بلاشک عثمانی بفرمانده پادگان وساخلو محل گفته میشده است

ارادتمند سیف الدین اردلان

۱ـ در مورد مدت توقف میرزا حسینعلی پس از وقوع اختلاف بامیرزا یحیی در کتاب قرن بدیع ـ جلد دوم ـ ص ۱۱۲ نوشته شده « که یوم ۱۲ رجب ۱۲۷۰ هجری (مطابق ۱۰ آوریل ۱۸۵۴ میلادی) جمال قدم منقطعاً عن العالم بدون اطلاع احدی حتی اهل حرم . . از بغداد . . . بغتتاً عزیمت . . . وبه هیئت شخص مسافر درنهایت سادگی وبساطت درحالیکه جز کشکول و یك دست لباس‌تعویض چیز دیگر همراه نداشتند نام درویش محمد بر بخود گذاشتند وچندی در جبلی بنام سرگلو معتکف گشتند.» ودرصفحه ۱۲۵ پایان این سفررا چنین یادآور شده است . « در تاریخ ۱۲ رجب ۱۲۷۲ هجری (مطابق ۱۹ مارس ۱۸۵۶ میلادی) آن حضرت پس از دوسال کامل قمری که ازعزیمتشان به کردستان گذشته بود به دارالسلام بغداد نزول اجلال فرمودند:»

۲ـ بنا بنوشته نصرالله مودت در کتاب قرن بدیع (ج۲ص۱۱۶) . « از ورود بهاء الله بکردستان چیزی نگذشته بود که شیوخ عالی مقام آن شهر با او تماس حاصل نمودند . . شیوخ مذکور عبارت بودند از شیخ عثمان رئیس سلسله نقشبندیه . . . شیخ عبدالرحمن رئیس سلسلهٔ قادریه که بعداً در جواب پرسش وی رسالهٔ چهاروادی ازقلم اعلی نازل گردید . . . دیگر شیخ‌اسماعیل رئیس سلسلهٔ خالدیه . . . »

(و)

مسجد دارالاحسان و امام جماعت آن

جناب آقای مدیر محترم مجلهٔ وزین وحید

در شمارهٔ دوم سال هشتم آن جریدهٔ شریفه شرح حال امان‌الله خان اردلان بانی مسجد دارالاحسان سنندج بقلم آقای سیف‌الدین اردلان درج شده بود و مورد استفاده اهل تحقیق قرار گرفت.

این بنده بعنوان یکنفر از اهالی سنندج ضمن اظهار تشکر از اقدام جنابعالی و بمناسبت آنکه مقالهٔ مزبور کاملتر باشد شرح کوتاهی‌را راجع به امام جمعه فعلی مسجد دارالاحسان بخدمت میفرستم و یقین دارم با درج آن برارادت بنده خواهید افزود. باتشکر فراوان **ا ـ حامدی**

امامت مسجددارالاحسان‌ازسال ۱۳۱۱ شمسی بعهدهٔ حضرت آقای شیخ حبیب‌الله

وخ (۱) میباشد که بعد از فوت پدرش « مرحوم شیخ شکر الله امام
؛ بر حسب تقاضای اهالی سنندج وتقاضای مرحوم مشارالدوله حکمت
ن کردستان باین سمت منصوب گردیده است .
قای مردوخ بسال ۱۲۹۱ در سنندج متولد شده و تحصیلات خود را
معقول ومنقول بپایان برده ولیسانس اخذ کرده است و هم اکنون سه
ت که نمایندگی ازطرف اهالی باو ودرمجلس شورای ملی برگزیده شده
مل از انتخاب به نمایندگی مجلس وریاست شیر و خورشید و عضویت
شهررا داشته و خدمات ذیقیمتی به همشهریان خود انجام داده است .
دردیماه سال ۱۳۳۸ بر اثر خدمات صادقانه ایکه بانجام رسانیده بود
ار دریافت دستخط زیر ازطرف شاهنشاه نائل آمد
« جناب مستطاب شیخ حبیب الله مردوخ امام جمعه کردستان سلمه الله
. نیات خالصانه و خدمات صادقانه که در امور دیانت و جماعت ابراز
د موجب مسرت و رضایت خاطر است مساعی جمیله شما در انجام
، پیوسته مورد توجه خاص ما بوده و خواهد بود. سوم دیماه ۱۳۳۸
ضمناً قرآن کریم و سرعصای مرصع و نشان همایونی نیز به وی اهداء
ست .

---

۱ - بطوریکه درکتاب میرمیاه ، یا سوق ، ۵ - سیمان ۲ مصرح است
مردوخ ، کلمه ایست آشوری. اهالی بابل آن را بعبت و به عهد داریوش
بود اطلاق کرده اند. مسعودی در کتاب مروج الذهب حاشیه تاریخ کامل در
۵۶ نوشته مردوخ اسم یکی ازسلاطین بابل بوده است .
امیرمحمد سر سلسلهٔ مردوخیان کردستان از اکراد شام بوده که درسال
۱ هجری قمری بمنظور تبلیغ دین اسلام از شام به خاك اورامان هجرت
، است و اورامیها اورا بابا مردوخ مینامیده اند . رشته ای ازمردوخیها
نوز از چهارصدسال است درکردستان امام جمعه ومرجعیت داشته ودارند.

کتاب جناب دکتر ریش نقد فراوان درجراید ایران نوشته‌شده‌است
معرفی آن‌سطوری چند از کتاب را دراین صحایف می‌آوریم.
گفته نماند که پزشکان مجرب در مملکت فراوانند و همه دکتر ریش
ا درآینده بمعرفی اطبای خوب مبادرت خواهیم ورزید.

* * *

مروز آخرین روز ماه دوم است. پس از شصت روز انتظار امروز گچ
ود. از زحمت این گچ ملعون به گچ سبك تر راضی شده‌ام. آن
دراز که پایم در گچ بود نمیدانستم که پای بی گچ چه معنی است.
ل چه خوب گفته که: «قدر عافیت را کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید».
زدیك ظهر است اما از دکتر ریش خبری نیست. به زحمت او را با
ی‌دانم از کجا پیدا می‌کنند می‌گویند «نیم بعد از ظهر خواهد آمد»
از ظهر باز خبری نشد. دقیقه‌ها بکندی می‌گذرد، ساعت یك باز هم
بیست و درست ساعت یك و نیم آقای دکتر با ریش خود وارد میشود.
در طبقه پائین نزدیك رادیو لوژی گچ را بر میدارد. مثل معمول با
چ بری پوست پا را زخمی و خون آلود می‌کند. از پای بی گچ عکسی
ند که به فاصله نیم ساعت حاضر میشود و دکتر ریش از دیدن آن بفکر
رود. روی عکس لکهٔ سیاهی طول هشت و عرض دو سه میلیمتر میان
استخوان پیداست میگوید. «قسمتی از استخوان هنوز جوش نخورده
وباره گچ گرفت.» پا بشدت متورم است. دکتر ریش پای متورم را
د اما چیزی نمیگوید. دربارهٔ ورم انگشتان قبلا آنچه باید گفته‌ام.
نیز همچنان به ورم پا بی اعتناست. گویا بنظر او بسیار عادی است
ا مثل خیك باد باشد. دریغا که من تجربه نداشتم. بهاعتبار بیمارستان
که می‌پنداشتم‌دست کم به قدر یك دکان‌بقالی بحسن شهرت خود اهمیت
د با چشمان بسته تسلیم دکتر ریش بودم نمی‌دانستم از نالشگری او پای
م درراه خطر افتاده‌ام. دکتر ریش گفت: «میتوانید بخانه بروید» من
بعد بیمارستان را ترك کردم...»

یادنامهٔ فردوسی

یادنامهٔ فردوسی هفتاد ویکمین نشریه انجمن آثار ملی است مشتمل بر ۱۱ مقاله و ۲۷ چکامه که بمناسبت تجدید ساختمان آرامگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی تهیه و چاپ شده است.

این مجموعه حاوی مقاله‌های دانشمندان ومحققان گرانمایه و شاعران باذوق ایران است و ازمیان اشعار، چکامه استاد جلال‌الدین همایی گوی سبقت را ربوده و بر جبههٔ درونی دیوار ضلع جنوب غربی تالار بزرك آرامگاه فردوسی روی لوحه‌ای سنگی نقر و نصب شده است.

انجمن آثار ملی، ضمن خدمات بی‌ریای خود که بیشتر درزمینه احیای آثار ملی وفرهنگ ومدنیت ایران است اقدام به نشر کتب مفید نیز کرده است و کتاب یادنامهٔ فردوسی هفتادویکمین آنست.

این کتاب بقطع وزیری در ۲۲۲ صفحه در آبان‌ماه سال ۱۳۴۹ در تهران بزیور طبع در آمده است.

کودکی که هرگز بزرگ نخواهد شد

نوشتهٔ: پرل.س.باك ـ ترجمهٔ: همای آهی. قطع رقعی ـ ۱۱۵ صفحه ـ مهرماه ۱۳۴۹ ـ تهران ـ ارزش ۶۰ ریال.

« قهرمان داستان یگانه دختر خانم «پرل باك» نویسندهٔ کتاب است و بعقب ماندگی ذهنی مبتلاست این دختر با مادرش در چین زندگی می‌کردند و پس از آن بکشور خود امریکا بازگشته‌اند برای معالجه دختر از وسایل مختلف استفاده میشود و بالاخره اورا بکانونی که برای معلولین ساخته و پرداخته شده است میسپارند و زندگی اورا باشادی وامید توأم میسازند.

کتاب از انگلیسی بپارسی روان ترجمه شده است. آرزوی موفقیت برای خانم دکتر آهی که خود مدیر کل امور کودکان ودانش آموزان استثنائی وزارت آموزش وپرورش استداریم.

آئین دادرسی . .

احیراً نشریه‌ای بنام(منمم جلد اول آئین دادرسی مدنی‌وبازرگانی)تألیف
ر احمدمتین‌دفتری بکتابخانه‌وحیدرسیدهمشتمل بر ۱۶۸ صفحه که‌هم‌جداگانه
، منمم بچاپ‌چهارم جلداول کتاب آئین دادرسی... طبع ومنتشرشده است .

دراین‌تألیف جدید ابتدا برای توجیه دوواحد سازمان قضائی ابتکاری
ی خانه‌انصاف وشورای داوری که قضات آن با آراء مردم انتخاب وجزء
اد دوازده گانه انقلاب سفید ایران محسوب میشوند بعنوان حقوق تطبیقی
ل مشعی ازسازمان قضائی کشورهای انگلوساکسون

انگلستان وایالات متحده آمریکا (که عده‌کثیری از دادرسان این دو
شور هم یامنصوب ازبین افراد اهالی فاقد کاریرقضائی یا از منتخبین مردم
ستند)درج‌شده که در تألیفات بزبان فارسی کمتر سابقه‌دارد وبسیار جالب
آموزنده‌است سپس ازسوابق قوانین وتحولاتی که منتهی بوضع قانون حمایت
انواده شده‌وشرح این قانون ونقائص‌آن که باید در آینده رفع بشود بحث
ده همچنین ازسایرمراجع اختصاصی جدید از قبیل‌دادگاه‌دریائی که‌بموجب
انون دریائی مصوب آبان ۱۳۴۳ پیش‌بینی شده وبالاخره حاوی یك بررسی
حلیلی است ازاصلاحات اخیر قانون آئین دادرسی مدنی وعواقب آن وسایر
قاط ضعف‌سازمان دادگستری که‌قابل توجه است.

دکتر متین‌دفتری درحدود یك ثلث قرن در دانشکده حقوق (دانشگاه
تهران) مشغول تدریس وتحقیق دررشته های مختلف علم‌حقوق بوده آثار قلمی
ایشان ازجمله سه‌جلد آئین‌دادرسی مدنی وبازرگانی که هر کدام چندین‌بار با
اضافات وتتبعات نوین‌تجدید چاپ شده نه فقط برای دانشجویان حقوق بلکه
برای قضات ووکلای دادگستری مورد استفاده واقع‌شده است .

فهرست مطالب دورهٔ هشتم

پایان دورهٔ هشتم

دورهٔ هشتم مجلهٔ وحید با این شماره پایان می پذیرد و اولین شمارهٔ دورهٔ نهم در فروردین ماه سال ۱۳۵۰ عرضه بازار داش می شود بنابراین دورهٔ هشتم مجله از دی ماه تا اسفند ۱۳۴۹ امتداد داشته و در ۴۵۰ صفحه منتشر شده است اینکار صرفاً از نظر امور حسابداری و بمناسبت آنکه شمارهٔ اول هر دوره اول بهار شروع و باپایان زمستان خاتمه پذیرد انجام شده است .

نوشته‌ها و

یسندگـــــان

ترلندن
.کتر
جمالی
دید متعددی را در
ب حافظ متعلق به
ر خود نداشتند .

محمود ریاض در تهران

دراین ماه محمود ریاض وزیر امور خارجه ومعاون نخست‌وزیر ... شمسی که اختلاف
ده عرب بتهران آمد و مهمان دولت ایران بود . ...د واحیاناً صورت
ضمن خوشآمد بایشان شعر سعدی را شاهد گفتار خود میآوریم و خطی متداول

وحید دستگردی

فر فروردین

چو فر فرودین آید پدیدار ... زمین سر سر گردد آسمان وار

بر افرورد ز گل باد بهاری ... بصحرا مجمر عود قماری

هوا را نافه‌وش مشکین شود ناف ... به جام عیش دردی‌ها شود صاف

ز طرف کوهسار ابر بهاران ... رسد دریا بدوش و قطره باران

[illegible] گرد آلود باشد دامن باد ... به گرد غم نشیند سردل شاد

[illegible] ز سبزه موج انگیز گردد ... درخت از غنچه آتش‌خیز گردد

[illegible] دوسیزه آبستن چو مریم ... مسیحای صبا جان بخش از دم

[illegible] پیری جون جوانان کوه سنگین ... مرقع پوشد از گلهای رنگین

[illegible] ی سپ و و بید از سبزه یاره ... بگوش گل ز ژاله گوشواره

[illegible] اب آسمانی ... کند آغاز بلبل زند خوانی

[illegible] حنجر گشاید ... به موزون گستری طبع آزماید

[illegible] ک ارغنون ساز ... به گیتی شور اندازد ز شهناز

[illegible] غب حیر طربناک ... عروس غنچه پیراهن زند چاک

قدیمترین مأخذ کتبی شعر حافظ

چهل واندی سال پیش ازاین که مرحوم سیدعبدالرحیم خلخالی مؤسس کتابفروشی کاوه طهران، چاپ جدیدی ازدیوان خواجه حافظ را براساس نسخهٔ قدیمی تاریخدار خود باحروف سربی درایران انتشار داد، هنوزدرمحافل ادبی طهران وکتابخانه‌های معروف داخل و خارج ایران نسخهٔ دیگری از دیوان حافظ که تاریخ تحریر آن برهشتصد و بیست و هفت هجری یعنی سال کتابت نسخهٔ ملکی خلخالی مقدم باشد، شناخته نشده بود و آنچه که از راه فهرستها یا اطلاعات افراد دربارهٔ نسخه‌های قدیم‌ازاین دیوان به‌دست آمده‌بود همانا وجود نسخه ای مورخ به ۸۴۳ در آکسفورد و نسخهٔ دیگر به تاریخ ۸۵۵ درلندن و نسخهٔ سومی مکتوب به سال ۸۵۷ در پاریس بود .

پانزده سال بعد که مرحوم میرزا محمد خان قزوینی به دستیاری دکتر قاسم غنی دست اندر کار چاپ محققانه‌ای از روی همان نسخهٔ خطی خلخالی برای وزارت فرهنگ بود باوجودی که نسخه‌های قدیم وجدید متعددی را در اختیار خود گرفته بودند بازهم نسخه ای قدیمتر از دیوان حافظ متعلق به خلخالی که دارای تاریخ مضبوط حرفی‌یارقمی باشد دردسترس خود نداشتند .

انتشار چاپ حافظ منسوب به قزوینی در ۱۳۲۲ شمسی که اختلاف روایتها وقرائتهای قدیمی را درمتن کتاب حفظ ونقل کرده بود واحیاناً صورت لفظی‌شعرحافظ باآنچه‌درضمن مراجعه ومطالعه نسخه‌های چاپی وخطی متداول

مأنوس خاطرها شده بود تفاوتی‌داشت، بالتبع موضوع تحقیق و تطبیق متون مختلف دیوان حافظ راتعمیم بخشید وروز به روز برشمارهٔ کسانی که درجستجوی نسخه‌های کهنه دیوان حافظ ویادرتکاپوی روایات نادر و فراموش شده بودند می‌افزود. تاآنکه جنگ جهانی دوم به پایان رسید واوضاعی پدید آمدکه‌برای عده‌ای از هموطنان ما مجال سفرهای دور و دراز به خارج و توقف مدتی در کشورهای شرقی و عربی فراهم آورد وبرخی ازاین طبقه درگنجینه‌های کتب اروپا و ترکیه به نسخه های کهنه و نو یافته‌ای از دیوان خواجه دست یافتند که تاریخ تحریرآنها برسال ۸۲۷ نسخهٔ خلخالی مقدم شمرده میشودچنانکه فعلا صورت عکسی از نسخه‌های مجمل و مفصل ورنده و عمدهٔ دیوان حافظ که از ۸۲۵ تا ۸۰۵ تاریخ تحریر دارند در پیش‌کسانی‌که به اعمال دقت خاص درتهیه متن جامع و صحیح وممتازی ازآثار خواجه اظهار علاقه میکنندگرد آمده است.

نکته‌ای که درضمن‌مراجعه اجمالی‌ازکیفیت شمول وتنظیم این نسخه‌های قدیمی و نظائر آنها مستفاد شده و میشود این است‌که غالب نسخه‌های متقدم بر ۸۲۷ از حیث‌کیفیت شعری جامع وکامل نبوده و شامل جزئی یا اجزائی از سخن حافظ بوده‌اند و از حیث‌کمال محتوی ووحدت شکل تدوین و تنظیم هنوزنسخه‌ای به دست نیفتاده‌که به پایهٔ نسخهٔ خلخالی برسد. باوجود این چون دیوان شاعر مشتمل برغزلها و هرغزلی در حکم واحد مستقلی از سخن خواجه است، میتوان از همهٔ نسخه‌های کهنه‌ای‌که حتی شامل یك یا چند غزل از شعر حافظ باشددرکار مقابله وتصحیح وتکمیل دیوان‌کامل و صحیح خواجه، استفاده کرد

این‌کوشش عمومی‌دساله‌دار نوید میدهدکه‌درآینده به‌نسخه‌های جالب و جامع و سودمند دیگری ازاین دیوان درایران و افغانستان وپاکستان و هند و مصر وترکیه وجماهیرشوروی بتوان دسترسی پیداکرد و ازدرون‌کتابخانه‌های خصوصی طهران وشهرستانهای ایران نسخه‌های‌کهنه ونزدیك به زمان زندگی شاعر به دست آورد .

کنون‌جای‌اظهار بسی تأسف‌است که‌از آن مجموعهٔ نسخه‌های خطی کهنه‌ای
باس مختلف برای تسهیل امر طبع دیوان در اختیار دکتر غنی قرار
مورد استفادهٔ مرحوم قزوینی قرار گرفت، حتی به وجود یکی از آنها
نمی تمیتوان پی برد. مثلا نسخه کهنه‌ای که محجوانی به غنی هدیه کرده
چاپ قزوینی به نسخه فخ موسوم است ودر تنظیم غزلها وضع خاصی
غزلیات را به قدیم و جدید تقسیم میکرد، اگر دردست بود پژوهنده را
ت به کیفیت دوره‌های مختلف جمع‌آوری شعر خواجه رهبری کند و از
به جمع‌آوری دیوان پس از مرگ شاعر بکاهد.

علاوه بر نسخه‌های مستقل یا مندرج درضمن مجموعه های دواوین شعرا
ل مقدار بیش و کمی ازسخن‌خواجه هستنددر بسیاری ازسفینه‌ها و بیاضها
ای مربوط به سدهٔ هشتم و نهم که در کتابخانه‌های خصوصی و عمومی
است میتوان تعدادی از غزلهای حافظ را یافت که تاریخ تحریر آنها
گار تدوین مجموعه‌ها می‌پیوندد. بدیهی است اینگونه آثار هم به نوبه
سندهای‌معتبری برای نقل‌صورتهای قدیم‌ازشعر خواجه محسوب میگردند.
گر به خطا نرفته باشم سی و اندی سال پیش قدیمترین کتابی که درآن
تی غزلی ازحافظ نقل شده‌بود نسخه‌ای ازالمعجم فی‌معاییر اشعارالعجم
یس زاری بود که به مرحوم ذکاءالملك فروغی تعلق داشت و در ۷۸۱
ده سال پیش ازوفات حافظ نوشته شده بود. کاتب این نسخه بجای
شواهد صنایع شعری که مؤلف ازاشعارمتقدمین آورده بود از گفته‌های
ن خود ، سلمان وجلال عضد و خواجه حافظ واز آن کاتب که‌به ابن‌فقیه
بوده شاهد آورده بود.

غزلی که ابن فقیه از حافظ نقل کرده یکی از غزلهای معروف اواست:
وی تو چو در آینهٔ جام افتاد   عاشق از خندهٔ می درطمع خام افتاد
این نسخه مورد استفاده مصحح المعجم چاپ تهران قرارگرفته است.
خوشبختانه بعدازاین مأخذ که‌مربوط به‌سال ۷۸۱ باشد، درمجموعهٔ خطی
به‌جنگ‌شهرداری‌اصفهان که‌دردوران‌زندگی‌خواجه‌برای‌تاج‌الدین احمد

نامی نوشته میشده، یکسال بعد ارسال تحریر المعجم معهود، یعنی در ۷۸۲ هجری سه تن از معاصران صاحب سفینه که یکی شهاب‌الدین ودیگری احد حسینی و سومی به نام مظفرالدین سلمانی موسوم بوده است این دو غزل را که یکی
روضهٔ خلد برین خلوت درویشان است . الخ و دیگری که
«خدا که صورت ابروی دلگشای تو بست. الخ» باشد ، باقطعهٔ
«بر تو خوانم ز دفتر اخلاق الخ» و قطعهٔ
« به سمع خواجه رسان ای ندیم وقت شناس الخ» رادرمجموعهٔ تاج الدین احمد وزیر نگاشته و برای ما به یادگار گذاشته اند .

بنابرآنچه گفته شد بایستی قدیمترین مآخذ کتبی شعر حافظ راکه مربوط به دوران حیات شاعر باشد همان غزلی دانست که بسال ۷۸۱ هجری درالمعجم شمس قیس قلمبند شده است زیرا غزلها وقطعه‌های جنگ شهرداری اصفهان یکسال پس از غزل المعجم ثبت شده اند .

در تاریخ مواهب الهی تألیف معین‌الدین یزدی و دیوان خطی روح عطار شیرازی و دیوان کمال خجندی که هر سه در عصر زندگی حافظ میزیسته اند نقل شعر و ذکر خیر و نقد سخنی از حافظ دیده میشود ولی تذکر این نکته را لازم میداند که نسخه‌های موردنظر از آن آثار که مشتمل بر این نکات هستند همه از مخطوطات مربوط به سدهٔ نهم هجری بوده اند و از این رو نمیتوانند با نوشته‌های المعجم فروغی و جنگ شهرداری اصفهان که درصدهٔ هشتم کتابت یافته اند همسنگ و همشأن قرار گیرند .

اطلاع ما تادوسال پیش از این دربارهٔ قدیمترین مآخذ خطی از شعر خواجه حافظ که در دوران حیات او نوشته شده باشد از این دو مآخذ که گفته شد تجاوز نمیکرد. تا آنکه در زمستان ۱۳۴۷ مجموعهٔ کهنه و از هم فرو ریخته ای از غزلیات شعرای سده‌های هشتم و هفتم و ششم که دراواسط قرن هشتم برای کسی باخطوط مختلف نسخ و تعلیق و نسخ تعلیق نوشته شده بود به دست افتاد و این ایام مجال آن پیدا شد که مجموعه را مورد پژوهش قرار دهیم. وضع عمومی مجموعه نشان میدهد که مقدار زیادی از اوراقش بتدریج وبمرور ایام

نوش سایدگی و شکستگی گردیده و از میان رفته است. قرینه مینماید که وعه را برای شخص متمکن ومتعینی نوشته بوده‌اند چه علاوه بر جدولکشی اف صفحه‌ها به‌آب زر، درآغاز هربخشی از غزلیات منقول از هرشاعری، وحه‌ای کوچک برای قید اسم همان شاعر ترتیب داده‌اند و نام صاحب‌سخن باخط طلائی برآن لوحه نوشته‌اند. از آن میان سرلوحهٔ اسم ظهیرفاریابی مال‌الدین اسماعیل و سلمان ساوجی و عماد فقیه و روح عطار شیرازی از س خرابی و نابودی محفوظ مانده ولی سرلوحه‌های مربوط به شعر عراقی کن (صاین) و جلال (عضد) ومظهر وخواجه حافظ باکمال تأسف‌کننده شده ر میان رفته و از اشعار اینان هرکدام یك یا چند ورق باقی مانده است.

دریك ورقی که از بخش مخصوص به حافظ در مجموعهٔ مابجامانده است عول از غزلهای معروف اوراميتگریم ودرنیمهٔ دوم از صفحه دوم همین ورق بوط به حافظ، غزلی ازعزالدین (یوسف) شروانی مکتوب است.

ذکر (له) در بالای صفحهٔ اول از ورق بازمانده، نشان‌میدهد که این‌ورق پی ورقی یااوراق دیگری بوده‌که به مناسبت وضع مربوط به شعر سلمان و اد وروح عطار بایستی باسرلوحه‌ای مشتمل براسم خواجه همراه باشد.

اینك برای مزید وقوف خوانندگان عزیز برآن ورقه،صورت عکسی و رفی غزلهای بازمانده را از زیر چشم دقیق علاقه‌مندان میگذرانند و برای تکمیل فایده، نسخه‌بدلهای هرسه‌غزل‌را از یك‌نسخه دیوان‌حافظ خطی کتابخانهٔ حیط استخراج ودرپای صفحه نقل میکنیم.

وله ایضا

دوش می‌آمد و رخساره برافروخته بود
تا کجا باز دل غمزدهٔ سوخته بود
رسم عاشق کشی و شیوهٔ شهر آشوبی
جامهٔ بود که برقامت او دوخته بود
کفر[1] زلفش ره دین میزد و آن سنگین دل
در رهش مشعلی از چهره برافروخته بود

---

[1] ــ جان عشاق سپند رخ خود میدانست
و آتش چهره بدین کار برافروخته بود

گرچه میگفت کی زارت بکشم میدیدم
که نهانش نظری با (من) دلسوخته بود
دل بسی خون بکف آورد ولی دیده بریخت
الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود
هر که[1] یك لحظه وصالش بجهانی نخرید
یوسف خود به زر ناسره بفروخته بود
گفت و خوش گفت که رو[2] خرقه بسوزان حافظ
یارب این قلب شناسی ز که آموخته بود

وله

خوشست خلوة اگر یار یار من باشد
نمن بسوزم واو شمع انجمن باشد
من آن نگین سلیمان به هیچ نستانم
که گاه گاه برو[3] دست اهرمن باشد
روا مدار خدایا که در حریم وصال
رقیب محرم و حرمان نصیب من باشد
همای گو مفکن سایه شرف هرگز
بدان[4] دیار که طوطی کم از زغن باشد
هوای کوی تو از سر نمیرود آری
غریب را دل سرگشته با وطن باشد
بسان سوسن اگر ده زبان شود حافظ
چو غنچه پیش تواش مهر بر دهان باشد

۱ـ یا [illegible] ... بفروخته بود

۲ـ برو

۳ـ برآن

وله ایضاً

لحت وقت در آن می‌بینم
ت بمیخانه وخوش بنشینم
و کبابم[1] نبود یارو ندیم
دغارا ز جهان کم بینم
یرم وار اهل ریا دور شوم
لق[2] جهان پاك دلی‌بگزینم
حرقهٔ آلوده ردم‌لاف صلاح
ح ساقی و می رنگینم
ادکی‌ارحلق بر آرم جوں‌سرو
ست کی دامن‌رجهاں درحینم
رد سنمهاست حدایا میسند
ر نبود آینهٔ مهر آینیم
د حرامانم و گر حافظ شهر
یم که می‌بینی[3] و کمتر رینم
ـ نظر ار شیوه خط و حسن
ـ و شکل املاء حروف کلمات
حد ولکشی سفحات و تذهیب
های‌اسامی شعرا که خود قرینه
گواه صادقی برای تشخیص
ریر مجموعه میباشد. ذکر دعا
برحی ارسخنوران ساحب عرل
نود بهترین دلیل زمان تحریر
عه محسوب میگردد. مثلا دردیباچه غزلهای مربوط به عماد فقیه به‌آب
اشته‌اند :

دیوان شیخ عمادالدین فقیه سلمه‌الله

درسرلوحهٔ شعر روح عطار شیرازی باهمان خط طلائی نوشته شده :

۱ـ کتاب ۲ـ اما ۳ـ متاع که همه ...

من کلام املح الکلام روح الملة والدین عطار سلمه الله

اما ذکر سلمان بدون قید دعائی که برحیات یا ممات او دلالت کند بدین سان :

دیوان افضل المتأخرین جمال الدین سلمان

به قرینه آنکه درصدر غزلی ازغزلهای رکن صاین که بنا به نقل تذکره‌ها پیش از سال مرگ سلمان درگذشته، مینویسد :**وله دام فضله**، بایستی این شاعر هم درحین تحریر مجموعه زنده باشد وگرنه مانند ظهیر فاریابی، درباره او هم به آب طلا نگاشته بود

من کلام افصح المتکلمین ظهیرالدین فاریابی طاب ثراه .

برای عزالدین مطهر که ورق اول غزل اوهم مانند اوراق اول شعرجلال عضد وجهان و رکن صاین وحافظ از میان رفته . در صدر غزلی نوشته است .

وله عز نصره

چنانکه براهل اطلاع معلوم است دعاهای : سلمه الله و دام فضله همچون عز نصره،درسیاق نوشته‌های فارسی و عربی مربوط به اشخاصی بوده که درحین تحریر دعا زنده‌بوده‌اند. همانطوری که دعای رحمه‌الله و طاب‌ثراه و غفرله (جز درحق خودکاتب) درمورد مردگان برزبان قلم میرفته‌است .

بنابراین‌درتاریخی که سه غزل باقی‌مانده را دراین مجموعه مینوشته‌اند گویندهٔ آنها، خواجه‌حافظ بدون شك درقید حیات بوده است. زیرا در متون تذکره‌ها نوشته‌اند که سلمان‌در ۷۷۸ وعمادفقیه به سال۷۷۳ورکن‌صاین در۷۶۵ مرده است. گرچه‌ازتاریخ‌وفات‌عزالدین‌مطهر وروح عطار اطلاعی‌دردست‌نداریم ولی میدانیم که هردو ازشعرای دوران سلطنت شاه شجاع بوده‌اند و دومی‌یعنی روح عطار از قوام‌الدین محمد صاحب عیاروزیرشاه شجاع که او راشاه شجاع در سال ۷۶۴ به‌قتل رسانید، مدح گفته و مطهر هم گویا تاپایان دورهٔ سلطنت شاه شجاع یعنی ۷۸۵ درشیراز به سرمیبرده و باحافظ همزمان بوده است.

از آنچه گفته شد میتوان دریافت زمانی کـه شعر این چند شاعر در مجموعهٔ مورد بحث ما نوشته میشده مطابق باعصر سلطنت شاه شجاع بوده‌است

، واین که غزل او باقید دعای «دام‌فضله» ثبت گشته درسال ۷۶۵
با بیرون‌برده است، پس بطور تقریب میتوان زمان تحریر این
فاصلهٔ سالهای ۷۶۵ و ۷۶۰ دانست.

مقایسهٔ رقم ۷۶۰ بارقم‌سال ۷۸۱ که‌غزلی ازحافظ در المعجم‌فروغی
میتوان استنباط کرد که تاریخ تدوین‌این مجموعه رامیتوان‌بیست‌سال
تاریخ‌کتابت‌جنگ شهرداری‌اصفهان دانست که دوغزل ازحافظ درآن
۷ نوشته شده است.

بیشتری درمشخصات‌این‌نسخه، ازحیث‌سیاق خطوط و املاء قدیمی
شاید قدمت نسخه را تا پیش از ۷۶۰ هم پیش برد و بتوان آن را
سالهای ۷۵۰ و ۷۶۰ حدس زد.

ین رو معلوم میگردد این سه غزل حافظ که از مجموعهٔ کهنه و
رد استفاده ما در این مقاله نقل شده وکلیشه آنها هم به این مقاله
ن تا وقتی که به وجود مأخذ دیرینه تری پی ببریم، قدیم ترین
د خطی مربوط به حافظ و شعرحافظ محسوب میگردد.
ـ برای تکمیل‌اطلاع خوانندگان‌دست به‌کیفیت تدوین‌این‌مجموعه
اصر آن، اسامی شعرائی که این مجموعه شامل سخن آنان است با
های مکتوب ازهرکدام، درذیل این بحث می آوریم.

قی سی‌و دو غزل. — روح عطار شانزده غزل.
ال‌الدین اسماعیل نه‌غزل — کمال کاشانی یك‌غزل
ال‌الدین‌اسدآبادی‌یك‌غزل — عمادفقیه‌چهارده غزل
ان بیست وچهار غـزل — جهان هشت غزل
الدین یوسف‌شروانی‌پنج‌غزل — مطهر نه غزل
فظ سه غزل — جلال‌الدین رومی دوغزل
ن هشت‌غزل — جلال(عضد)دوغزل
ن‌حسام یك‌غزل — ابن‌محیر یامحیر دوغزل
یم دوغزل — سعدپوربها دوغزل
ن‌زنگی یك‌غزل — خواجوی‌یك غزل
یر فاریابی چهارغزل — شرف‌دامی دو غزل
انی سه غزل — جلال الدین یامحی یك غزل
ك قطعه‌کوچك نثروشعر آمیخته در یك صفحه.

درخاتمه میخواهد نظر خوانندگان مقاله‌را به موضوع خطدست خواجه جلب کند که اخیراً از کابل هم‌خبر وجود نمونه‌دیگری از آن‌درمجله یغما انتشار یافت واعلام‌دارد آنچه درتاشکند یا کابل از خط‌دست محمدبن محمد ملقب به شمس‌حافظ شیرازی موجود است چنانکه سیاق معرفی صاحب‌خط‌دلالت میکند، اثر یك‌خطاط کتاب‌نویس شیرازی همعصر حافظ است که‌ازحیث اسم ولقب شبیه به‌اسم‌ولقب حافظ ولی شخصیتی غیراز‌او بوده است. زیرا درهیچ‌مأخذی حافظ شاعر را به‌لقب شمس‌حافظ مرکب‌یادنکرده‌اند‌ودرباره شاعر ننوشته‌اند که‌بشغل نویسندگی وخطاطی میپرداخت.

مسلم است‌اگر حافظ شاعر مانند شمس‌حافظ خطاط از عهدهٔ تحریر خمسهٔ امیرخسرو دهلوی محفوظ در تاشکند برمی‌آمد امروز نسخه‌ای بلکه نسخه‌هائی ازدیوان اورا به‌خط‌زیبای خودش دردست‌داشتیم وکسی که‌بارها به صدای‌خوش‌وفن تجوید خویش‌درشعرخوداشاره کرده‌وحتی‌از ذکر ورد ودعای شبانه‌درغزلش دریغ‌نورزیده است‌بارهااز‌حسن‌خط وادوات‌کتابت‌خوددر شعرش برخویشتن میبالید وکلك‌خودرا بابادصبا وصفحه‌کاغذ رابا‌عرصهٔ چمن همراه سبزه‌و گل‌ولاله‌می‌آورد.

درصفحه ای ملحق به‌نسخه‌ای ازقرآن کریم‌که عمادفقیه‌فالنامه قرآن اثر طبع خویش را در پایان آن نوشته . قطعه ای دربارهٔ وقفهای قرآن ازعبیدزاکانی‌هم‌هست که‌باخطی شبیه به‌خط دست‌عبید در نسخه اشعار واشجار کتابخانهٔ‌تهران‌ملك‌نوشته شده ودرفاصلهٔ فالنامه عمادووقفنامه عبید، قطعه‌ای از شاعردیگری‌هست‌که خوددرادرصدر مصراع‌اول (حافظا) خطاب‌میکند وخط آن به‌خوبی خط عمادوعبید نیست .

تادوسال‌پیش که‌این‌قطعه‌را به‌نام‌حافظ بخاری‌درمجموعه‌ای‌دیدم، بمناسبت مقارنه نامه واسم‌وخط عبیدوعماد‌فقیه پیش‌خوداین سومی‌راهم‌ازحافظ شیرازی میپنداشتم ولی پس‌از دیدن نام‌دیگری این‌تصور اکنون ازقدرت‌افتاده‌است بعیدنیست درآینده‌دور یا نزدیکی قطعه‌ای‌یا کتابی به‌عنوان‌خط‌دست‌حافظ عرضه‌شود ولی‌برای کشف‌واقعیت‌آن‌بایدبامعرفت وتجربه‌وبصیرت‌کافی‌استفاده کرد وزمینه بدان‌بدادکه خط مجعول دیگری‌مانندخط انوری‌در دیوان‌قطران وخط‌امام فخررازی درعیون‌الحکمه. بنام خط‌حافظ شیرازی‌برفهرست‌خطوط مجعول افزوده شود.

۱۳۴۹/۱۲/۳

محمد ــ محیط طباطبائی

ـهٔ بحتری وترجمهٔ آن به نثر

وقال یصف أیوان کسری

پاریس : دکترعلی اصغر حریری

ـسی عما یدنس نفسی و ترفعت عن جدا کـل جبسی

و نداشتم خویش را ازهر آنچه نفس را بیالاید و برتری جستم ازهر آنچه

ـرا بجاه برساند .

ـکت حین زعزعنی الدهـ التماساً منه لتعسی ونکسی

راست و استـوار ماندم هر وقت که روزگار خـواست مرا زبون و

ـ داند .

ـن صبابة العیش عندی طففتها الایـام تطفیف بخس

ـوز بـرای گذراندن زندگی تقیتی دارم از آنچه ایام دمبدم در کار

ـست .

ـد مـابین وارد رفـه علـل شـربه و وارد خـمس

ـق بسیار استمیان شتری که پی‌درپی سیراب میشود و شتری که هرپنج

ـ ازآب نصیب دارد

ـن الزمان أصبـح محمـو ــــــــــــــلا.هواه : مع الاخس الاخـس

و پنداری که زمانه ، دیوانه گشتست که همیشه با کمترین فرو مایگان سازش دارد.

و اشترائی العراق خطة غبن — بعد بیعی الشام بیعة و کس

و در معاملهٔ خریدن عراق مراغبن بود- پس از فروختن شام کهدر آن زیان کردم .

لاترزنی مزاولا لاختباری — عند هذی البلوی فتنکر مسی

برای خبرگیری واحوالپرسی بدیدار من میا- در این اندوهی که دارم از برخوردمن بتو بدخواهد گذشت

و قدیما عهدتنی ذا صفات — آبیات علی الدنیات شمس

دیرگاهیست که میدانی که من خوئی تند دارم و در برابر پستیها توسنم وسرکش.

ولقد رابنی نبو ابن عمی — بعد لین من جانبیه و انس

پورعمم بعد از حمدان نرمی و انس که با من داشت حال خودفروشی و برتری اومرا بدگمان ساخته.

و اذا ماجفیت کنت حریاً — أن أری غیر مصبح حیث أمسی

پس از جفاهائی که بمن رسیده برای من بهتر است که صبح در آنجا نباشم که دیشب بوده ام

***

حضرت رحلی الهموم فوجهت — الی أبیض المدائن عنسی

غم و محنت بر کلبهٔ من فرود آمد پس شترم را به سوی کاخ سفید مداین راندم .

أتسلی عن الحظوظ و آسی — لمحل من آل ساسان درس

تا مگر از غصه ها کمی تسلی پذیرم و آرام گیرم - در بارگاه ویران شدهٔ ساسانیان .

ذکرتنیهم الخطوب التوالی — ولقد تذکر الخطوب و تنسی

مصیبتهای متوالی شان مرا از ایشان یاد آورد هر آینه یادآوری مصائب باعث فراموشی است .

افضون فـی ظل عال مشـرف یحسـر العیون ویخسی
شان در سایه کنگرهٔ قصری بلند آرمیده‌اند که بلندی آن چشمها
لند .

ماله علی جبل القبق الی دارتی خلاط ومکس
گاهـی که از کوههای قبچاق تا زمین های اخلاط و مکس قلمرو

تکن کاطلال سعدی فی قفارمـس البسابـس ملس
هائی کمانند اطلال سعدی بخشکی وصافی زمین‌های لم‌یزرع نیستند
ع لولا المحـاباة منی لم تطلقها مساعی عنس و عبس
ساعی که بی پروا میتوانم بگویم که مساعی قبائل عنس وعبس بپای
مد

الدهر عهدهن عن الجدة حتی غدون أنضاء لبس
دون آنهارا ازتازگی و طراوت انداخته چنانکه گوئی جامههای
ی‌مانند

ن الجرمازمن عدم الانس واخلاله بنیة رمس
اری که جرمازازعدم ساکنان ودوستانش گورستانی گردیده
علمت أن اللیالـی جعلت فیـه مأتماً بعد عرس
ر آنرا بنگری معلومت گردد که شبها درآن پس ازجشن عروسی
م شده

بیك عن عجائب قـوم لایشـاب البیـان فیهم بلبس
ن ترا از کارهای شگفت‌آور قومی خبر میدهد به‌بیانی که هیچگونه
ن آمیخته نیست.

امارأیت صورة انطا کیة ارتعت بین روم وفرس
جـون صورت انطـاکیه را ببینی و (نبرد) ایران و روم را ،
بیائی

لمنایا مواثل وانوشر وان یزجی الصفوف تحت الدرفس

و مرکبها نمایان است و انوشیروان زیر درفش (کاویان) سپاهش ر

پیش میراند

فی اخضر اللون من اللباس علی اصـ فر یختال فی صبیغة ورس

در جامهٔ سبز رنگش سر سمندی سوار است که گوئی برنگ «ورس»

رزیده شده باشد.

وعراك الرجال بین یدیه فی خفوت منهم واغماض جرس

و نبرد مردان در پیش او باسکوت و آرامی و نظم و بی‌پروائی

من مشیح یهوی بعامل رمح و ملیح من السنان بترس

با نیزه درحال حمله‌اند و باسپر خود را ازسنان در امان میدارند

تصف العین أنهم جد أحیا ءلهم بینهم اشارة خرس

بچشم چنین می نماید که ایشان براستی زنده‌اند ومانند لالان باهم به

اشاره سخن میگویند

یغتلی فیهم ارتیابی حتی تتقراهم یدای بلمس

در زنده بودن شان شك من چندان بالا رفته که با دست لمس میکنم

تا نشان حیات بجویم.

قد سقانی ولم یصرد أبو الغو ث علی العسکرین شربة خلس

ابو الغوث (پسرم) بشادمانی هر دو سیاه جامی از شراب ناب بمن بخشید

من مدام تقولها هی نجم اضوأ اللیل او مجاجة شمس

از شرابی که پنداری ستاره ایست که در شب بدر خشد یا پرتوی است از خورشید

وتراها اذا أجدت سروراً و ارتیاحاً للشارب المتحسی

و هنگامیکه بنوشندهٔ احساس دار شادی و گوارائی آورد، پنداری

أفرغت فی الزجاج من کل قلب فهی محبوبة الی کل نفس

که از درون قلب در شیشه ریخته شده بنابر این همه شخص انسان آنرا

دوست دارد

وتوهمت أن کسری ابرویز معاطی والبهلبذ أنسی

پنداشتم که خسرو پرویز آن را بمن عطامیکند و باربد رامشگر من است.

لم یطبق علی‌الشك عینی ام امان غیرن ظنی و حدسی
این رؤیائی است که چشمانم را شائمی بندد یا آرزوهائی که ظن وحدس تعبیر داده‌اند

کان‌الایوان من عجب الصنعه جوب فی جنب ارعن جلس
پنداری که ایوان از چنان صنعتی عجیب از پهلوی بلندترین کوهها
ه سده

تطنی من‌الکآبة ان یبدو لعینی مصبح او ممسی .
از حرمان محرومی، صبح و شام که چشم آنرا می‌بیند ، پندارد :

زعجاً بالفراق عن انس الفا او مرحقاً بتطلیق عرس
چون کسی است که باجبار از دوستان مهربان جدا شده یا برور طلاق
بود وادار شده.

عکست حظة اللیالی و بات المشتری فیه و هو کوکب نحس
جلوهٔ سها در آن معکوس شده و مشتری در آن آمده و ستارهٔ نحس گردیده

فهو یبدی تجلداً و علیه کلکل من کلا کل الدهر مرسی
ولی آن قصر در زیر پنجهٔ گران گردون همچنان ایستادگی میکند

لم یعبه ان برمن بسط الدیباج واستل من ستور الدمقس
و از این که فرشهای دیبا و پرده های پرنیان را ازاو ربوده اند
نمی‌جوشد

مشمخر تعلو له شرفات رفعت فی رؤوس رضوی وقدس
با سرافرازی کنگره‌ها بر بالای آن از کوهسارهای رضوی وقدس
مرتفع‌تر است

لابسات من البیاض فما تبصر منها الاغلایل برس
با جامه های سفید که برتن دارند جیزی از آنها جز پنبه دانه‌های
چك دیده نمیشود .

لیس یدری أصنع انس لجن سکنوه ام صنع جن لانس
نتوان گفت که آنرا انسان برای سکونت جن ساخته یا جن برای انسان؟

بقیه در صفحه ۱۵۱

مرتضی مدرسی چهاردهی

فراز و نشیب‌های زندگی شهاب خسروانی

(۱)
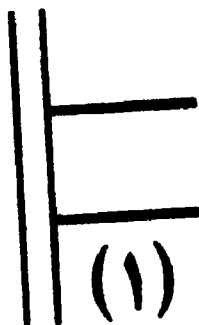
روزی با تنی حندار یاران پاکدل انجمن دوستانه‌ای داشتیم ک
وراست میگفتیم. بشهاب حسروانی که شمع انجمن ما بود وعده‌ای راکه
بود یادآور شدم که راجع به‌پنجاه ساله اخیر که بازندگی پرحادثهٔ
داشته است سخنی بگوید، بنویسم ودردفتر زمانه ثبت کنم. گفتم اکنون
جمع پاکدل جای آنست که همگان‌را از آنهمه وقایع گرانبها برخوردا
حراکه مستمع صاحب‌دل صاحب‌سخن را برسرذوق آورد.

- ایشان گفتند: بوعدهٔ خود وفا میکنم بشرط آنکه سراپا حوصله
باشید تا داستانها برای شما بیاورم که همه پندآمیز و گوه
باشد حه داستانهایم همه باحقایق وقایع ووقایع حقیقی آمیخته است، و
راستی و حود زندگانی دامنه‌ای پهناور دارد که با یك کلام ودو کلا
پایان نمیرسد.

اینك اگر شرط مرا میپذیرید و دل و گوش بمن فرا میدهید میگوی
عهدهٔ آن‌بیرون میآیم. حملگی یك‌قول گفتیم: ما باتوایم وسراپا گوش وبنابر
چنین گفت:

* * *

در اواخر قاجاریه، پدرو... داران بزرگ و پسر عموهایم بتهران :

شدند . منهم درس ده‌سالگی بهمراه خانواده از محلات شهران آمدم تاسن هیجده سالگی به تحصیلات خودادامه دادم. درآنزمان با آن‌کسطح‌فرهنگ از لحاظ کیفیت در درجه قابل‌توجهی بود و دانشجویان‌رادرحدفضل‌و کمال تربیت می‌کرد، لیکن‌از حیث کمیت‌محدودودامنه‌ای‌نداشت و هر چند مؤسسه‌ای که یا به دست ایرانیان ویا بدست خارجیان اداره می‌گشت یافت نمی‌شد؛ از جمله مدرسه دارالفنون و مدرسه سیاسی را خود ایرانیان و کالج آمریکائی‌و مدرسه آلیانس وسن‌لوئی و غیره راخارجیان‌اداره میکردند و بشهادت همگان شخصیت هائی از آن مدارس خارج‌شده‌اندکه‌نقشی‌دراجتماع و سیاست‌داشته‌اند که قابل مقایسه با بعضی از شخصیت های معاصر نیست . من‌ازمدرسه اقدسیه بدارالفنون رفتم و درضمن نیز درمدرسه‌آلیانس‌تحصیل می کردم وچون‌محصل در محیط اجتماعی و سیاسی زمان بی دخالت نبود و من و خاندانم نیز صدماتی ازاین وآن‌دیده‌بودیم‌وخودرا برای کاروفعالیت آماده‌می کردم، درضمن تحصیل به حزب‌سوسیالیست واردگشتم وشعبه حزبی ما درخانه‌دکتراحیاء ـ الدوله شیخ‌تشکیل‌می‌شد کمن‌بهمراهی دوتن‌ازدوستانم دکتر غلامرضاخان‌شیخ ودکتر محمدحسین‌خان ادیب در آن شرکت میکردیم .

خدمت در آغاز جوانی

در آغاز سلطنت اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر پهلوی منهم‌از نزدیك ناظر و شاهد خدمت های وطن پرستانه اوبودم که‌باسوغ‌ذاتی‌خود روز بروز کشوررا بسوی عمران و آبادی رهبری میکرد

در آن روز ها مشکل جوانان هم مسأله روزبود سلسله قاجاریه افول می‌کرد و اوضاع و احوال عوض‌میشد تمام توجه به سردار سپه و نقشه‌های او متمرکز می‌گشت وامکانات هم روز بروزبرای ماهراهم می‌آمد وافکارپوسیده وارتجاعی وجود خواهانه رجال وصاحبان نفوذ ازمیان‌می رفت‌آزادی‌عقیده‌که بادنیای‌آن‌روزسازگار بود دامنه‌داشت‌وروزنامه های متعدد درمی‌آمد واحزاب مختلف مثل‌حزب عدالت‌وراديكال وسوسیالیست‌وغیره ودسته‌های سیاسی دیگر بوجودآمده‌بود. جوانان‌باشوروشوق‌بفعالیت وخدمت‌وبه‌پیشرفتن‌آماده‌می‌شدند

چنان که من خود با آن که محصل بودم ریاست گروه جوانان سوسیالیست را بعهده داشتم که در نخستین مجلس مؤسسان در زمان تغییر سلطنت قاجاریه فعالیت میکردند و آراء بسیاری از صندوقها بنام من درآمد که بحساب نگرفتند (بسبب صغر سن) تا با رهبری رضاشاه استبداد و جان جانی یکصدو پنجاه ساله را از هم متلاشی کنیم در آن ایام شادروان احتشام زاده که یکی از خدمتگذاران و معاون سرتیپ یزدان پناه فرماندار نظامی وقت تهران بود جوانان را تشویق میکرد و خود سرتیپ مرتضی خان با کمال ادب ومهربانی با مردم بر خورد می نمود .

با همین روش و بدست خود جوانان و عوامل مدبر مشکل جوانان را ازمیان بر میداشتند.

من چون وارد اجتماع شدم بخدمت دولت درآمدم و دردفتر مولی تر (مستشاران بلژیکی) پس از گذراندن امتحان ورودی مشغول کارشدم و همکاران من عبارت بودند ازمطیع الدوله حجازی و نصرالله فلسفی و ابراهیم خواجه نوری وشمس الدین امیرعلائی و ابراهیم خلیل سپهری وچند نفر دیگر . پس از چندی متوجه گشتم که آمادگی برای کار دولتی ندارم و بیشتر بکار آزاد متمایلم ازاین روی ازخدمت دولت کنار رفتم ویکی از گروههای خدمتگذار دررشته عمرانی وساختمانی را تشکیل دادم وبطوری فعالیت کردم که مورد تشویق و تقدیر شهریار بزرگ رضا شاه کبیر قرار گرفتم و در آغاز جوانی به دریافت نشان و تقدیر نائل آمدم .

در آن ایام مدیریت دو شرکت ساختمانی را داشتم و بایدبگویم که در اثر تشویق شخص اعلیحضرت رضاشاه کبیر نخستین کسی که کار آزاد را پیش گرفت من بودم و محیط در آن روزگار چنان بود که کمتر کسی جرئت چنین آزمایشی را داشت و من دراین راه ازهیچ کوششی خودداری نکردم عهده دار ساختمانهای کارخانه های آرد سوزی و همچنین ساختمان راه های آهن شمال وجنوب وشرق و آذربایجان شدم گذشته ازاینها نظارت بر ساختمانها کاخهای سلطنتی بامن بود از این جهت بیشتر اوقات در اواخر سلطنت

اعلیحضرت فقید افتخار شرفیابی را داشتم و دستورهای شفاهی ومستقیم شاهانه را انجام میدادم (راجع به این قسمت اخیر در جای خود به تفصیل سخن خواهم گفت)

شهریور ۱۳۲۰

من از نزدیک به اوضاع و احوال مملکت واجتماع آشنا بودم ومیدیدم که زحمتهای شبانه روزی مؤسس ایران نوجه نیکو سازمانهای اساسی کشوری و لشکری را بوجود آورد و ایران و ایرانی را سربلند ساخت. دریغا که جنگ دوم جهانی نگذاشت نقشه ها و کارهای استوار و متین آن بزرگ مرد انجام پذیرد! بعضی از هوشمندان معتقدبودند اگر بیست سال دیگرسلطنت می کرد کشوری دیگر داشتیم که غیرایران شهریور ۱۳۲۰ بود

همه میدانیم که بعداز شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی متفقین ناگهان وارد ایران شدند ملت را در وسط معرکه ول کردند شیرازه کشور را از هم گسیختند ؛ عجبا که بسیاری‌از بزرگ نماها و قدرت نماها مانند طبل میان تهی در آن‌بازار پر آشوب کوچک شدند :چه خیانتها ، دزدیها ووطن فروشی ها و سوء استفاده ها که نکردند ؟!

گروهی ازمالداران از خدا بی خبر ثروت مردم‌راتاراج کردند. ترك وطن گفتند و بدیار بیگانه شتافتند تا ازخون ملتدوزگارسیاه‌خویشتن‌را به عیش و کامرانی بگذرانند !

در آن هنگامهٔ هرکه‌هر که هیچ‌پناهگاهی نبود که‌باحوال‌مردم‌برسد و به‌اوضاع آشفته سروسامانی بدهد !

اعلیحضرت جوان بخت ما که دربحران‌پر آشوب کشتی ایران‌رارهبری می کرد ازشخصیت ذاتی‌پدر تاجدار،میهن دوستی و خویشتن‌داری را بمیراث برده ودر کشور دموکراسی پرورش یافته بود اوضاع‌واحوال در آغاز سلطنت ایشان چنان آشفته و پریشان شده‌بودکه اندازه نداشت .

بسیاری از نمایندگان مجلس ووزیران که پیش ازوقایع شهریور خود را خدمت گذارنشان می دادند چون‌هواراپس‌دیدند اطراف‌شاه جوان را خالی

کردند و به لطایف الحیل خودرا از دربار وسلطنت کنار کشیدند ! چند
تازه کار مصدر امور شدند و به اوضاع و احوال مردم وخدمتگزاران واق
آشنائی نداشتند !

من هم مانند سایر خدمت گذاران از آن ناگواری‌ها و ناراحتی
بر کنار نماندم و به آن ها دچار شدم تمام مؤسسات و شانتیه‌ها (مراکز ک
و سازمان های مرتب و منظم مرا بیسر در خلال حملۀ ناگهانی متفقین
غارت بردند !

* ماشین‌هائی که در کوهستان‌های خط آذربایجان و سایر نقاط کـ
در قسمتهای راه‌آهن کارمی‌کرد و مسئولیت ساختمانی آن‌با مابود ار
رفت بعضی از ادوات ماشین‌ها و یا خودماشینهارا تغییر رنگ دادندو بردند
از آنها بهره برداری کردند !

فرار سرتیپ شهاب

شادروان سرتیپ شهاب افسر بازنشسته و دانا که ریاست قسمتهائـ
شرکت ما را داشت ناچار فراری گشت ! ازکوه‌های آشتیان بتهران
آن افسر رشید که حس وطن پرستی بسیار داشت با ناراحتی خرابکاریه
دقیقاً گزارش داد !**ولی کسی بگزارش او توجهی نکرد !**

درهنگام‌حملۀ متفقین فقط یك‌هواپیمای دوموتوره ناگهان‌بتهران
ویك راست به سلطنت آباد شتافت وبرسر کارگاههای‌ما بمب‌هائی‌فروریخ
همه را متلاشی ساخت !

در اثر خسارت بمراجع وقت رفتم و به هر کجـا روی آوردم ;
درستی ندادند !

همکاری نکردن با بیگانه !

تشکیلات‌متفقین حاضرو آماده شده بود که از صلاحیت و مدیر
اطلاعات فنی سازمان ما استفاده کند ولی من پیشنهاد بیگانگان را نپذ
وحاضر بهمکاری نشدم !

هر چند سرمایه‌ای که به زحمت و دسترنج خود بدست آورده بودم به تاراج رفته و مقداری هم قرض باقی مانده بود (ما را معامله باهیچکس نماند) تصمیم گرفتم قرض را بپردازم و حسابهارا تصفیه کنم کارمندان و کارگران مطلع را کـه در مدت پانزده سـال فعالیت شبانه‌روزی به کار و امور فنی و تخصصی آشنا شده‌بودند با نهایت تأثرها سازم و آماده‌مسافرت به آمریکا شوم .

سفر به آمریکا !

غرض از مسافرت به آمریکا این بودکه‌شاید درزمان جنگ‌اطلاعات‌و معلومات تازه‌ای به دست بیاورم و آن‌گاه بایران بازگشت کنم . چه تحمل اوضاع و احوال برایم بسیار دشوار بود ! روزی بهمراه سه تن از دوستان ، دکتر جزایری ، دکتر علی‌اکبر اخوی، شادروان محمدرضا جراری گرد هم آمده و مقدماتی را برای سفر به آمریکا فراهم ساختیم. پس ازچند جلسه آمادگی خود را اعلام داشتیم .

رفتن رئیس مملکت و بهم ریختن سازمان ها نشان داد که مـا ازنظر سازمان و مدیریت (که تازه در خود امریکا صورت علمی بخودگرفته بود) باید مطالبی را بیاموزیم تا بتوانیم وضع آشفته اقتصادی را که‌دراثر جنگ و حمله متفقین بهم ریخته بود سروسامانی بدهیم زیراپول بوسیله وزیردارائی وقت ارزش خودرا از دست داده بود و به جای آن‌که ماازمتفقین‌استفاده کنیم آنان با داشتن ارز فراوان و بی حساب از ما استفاده می‌کردند. درعوض‌آنکه ارز برای حفظ دستگاههای تولیدی موجود و ایجاد مؤسسات تازه بکار رود اشخاصی که می خواستند ثروت خودرا بخارج منتقل‌کنند بقیمت ارزان از بانك ارز می‌گرفتند و پول ایران را می‌دادند و مال‌خودرا خارج می‌کردند در نتیجه قیمت ها قوس صعودی را پیمود و پول از بازار بر افتاد و آن چه داشتیم برباد رفت! (اینمطلب را درجای خود مورد گفتگو قرارخواهم داد)

نقش مادر

پس از آن‌که بمسافرت به‌آمریکا تصمیم گرفتم ماجرای مسافرت وتمام

خصوصیات وچگونگی کارو هدف خود را به مادر که تنها پناهم بود گفتم و در انتظار اجازه حرکت به آمریکا شدم ، پس از چند دقیقه خاموشی مادر بمن فرموده آری حق داری به آمریکا بروی ، ولی چه خوب بود که پس از سالیان دراز قبل از سفر از زاد و بوم و محل اصلی خودهم دیدنی کنی ! حال که فرصت یافته‌ایم مرا تا محلات همراهی کن تا بلکه بتوانیم برای فامیل دور افتاده‌ات که رنجها کشیده و ستمها دیده‌اند اسباب تسلی خاطر باشیم و شاید در این هنگام جنگ که گرسنگی و قحطی همه جا را فرا گرفته خدمتی انجام دهیم آنگاه اگر مایل شدی به تهران باز گرد و من در محلات میمانم چون راحت‌تر از تهران هستم .

« وهمانطوری که می‌دانی در اواخر قاجاریه این گونه تبعیدها صورت می‌گرفت وسیاست های خاص تحریك می‌کرد و خدمتگذاران را بصورت‌های گوناگون آزار می‌داد و نفاق و کدورت را در طبقات مختلف و خانواده‌ها بوجود میآورد درزمان مشروطیت اختلافات شدیدتر شد . »

نقش بختیاری ها

« بختیاری‌ها که در مشروطیت شرکت داشتند با پدرامت که از زورگویی و تعدی جلوگیری می‌کردند در برخورد شدند و بطور دایم در کشمکش بودند . مشروطیت که آمد عشایر فرصت را غنیمت شمرده از نفوذ و قدرت خود سوء استفاده کردند و صاحبان نفوذ محلی و سران عشایر که در تهران بودند زحمتها برای مردم ثلاث و محلات فراهم کردند تا آنجا که بخاطر دارم در یکی از روزها ماژور لاهوتی خان رئیس ژاندارمری از تهران براساس پرونده سازی مأمور دستگیری پدرت و خانواده‌ات شد و آنان را دستگیر کرد و پس از مدتی رنج و بدبختی که برای مردم و خانواده ما بطور خصوصی فراهم کرد آنان را شبانه به تهران تبعید کرد و انتشار دادند که آنان را به تهران برده‌اند تا اعدام کنند . املاك پدرت را هم به امیر مفخم بختیاری رئیس ایل چهارلنگ واگذار کردند پس اززمانی که بی گناهی آنان به ثبوت پیوست مجبور بتوقف در تهران

(ودر ضمن پس از چندی همان ماژور لاهوتی‌خان که بعدها به روسیه کرد نزد پدرت آمد وعذرتقصیر خواست و حقیقت‌قضایا را برای‌پدرت داد !)

ودر آن‌زمان، ده ساله‌بودی‌اینك با آمدن‌به محلات ناراحتی‌های‌فامیلی مراب تلخ گذشته به یادت خواهد آمد . آمدنت همراه من در محلات ب آن‌می‌شود که بیشتر به کار های ناشایست و جنایت های ستمکاران شوی ! »

دیدار فامیل درمحلات

سخنان مادر سخت اثر کرد وهمراه وی به محلات رهسپار ودر کوی ب که مرکز خانوادگی ما بود وارد شدیم. به محض نشر خبرورود ما به ن گروهی ازمردم وفامیل به دیدارم آمدند وخانه های خراب، زن ومرد، کوبزرگ،مفلوك وبینوا بودندسخت درتحت‌تأثیر سخنان مادر قرار گرفتم این اندیشه شدم‌که‌درحال شهرنشین تهران واصفهان و سایرشهرهای‌بزرگ بختی هایی که‌گریبان‌گیر مردم شده بود چگونه سوء استفاده کردند : راسی‌هم شریك دزد بودند وهم رفیق قافله !

تاگریده تر برد کالا

درست به یاددارم‌که بعضی از سران عشایر در هنگام رفتن به محل با ارهای‌گشاد و اسلحهٔ برنده به غارت می‌رفتند و درتهران اندرکلوپ ایران با س فراك صدرنشین مجلس می‌شدند و از سوی دیگر فرزندان نااهل خودرا مان سرمایه‌های نامشروع به نام تحصیل به فرنگستان می فرستادند تا ریده تر برد کالا ! »

با دیدن آن مردم تیره بخت ازمادر جویا شدم چرا این محیط تنگ و نیف است ؟! وچرا بعضی اززنان ودختران مرا می بوسند ؟! با لب خندی مود «شما بزرگ شده اید وخانه ها وکوچه ها به نظرت تنگ وحقیرمی‌ بد بوسهٔ محبت هم بوسهٔ فامیلی و خویشاوندی است همهٔ اینان فامیلند و بت های نزدیك‌دارند. می توانند ولی همت بلندندارند . آمدنت به

محلات خاطرات کودکی را تازه کرده وزندگی خانوادگی ازهم پاشیده‌شمارا نگران وناراحت ساخته است.»

« بعد از پدر به یاری خدا توانا شدی خانهٔ جدیدی در تهران تأسیس کردی، چه بهتر از این که مدتی هم با کمك من در محلات‌مؤثر شوی. به زندگانی بی‌سروسامان مردم اینجا سروصورتی بدهی! امروز که کشوردردست متفقین دست وپا می زند ناامنی در همه جا حکمفرماست . با آنکه دررمان اعلیحضرت فقید امنیت بی سابقه ای بود موقع را مغتنم شمرده و از فرصت استفاده کردی و موفقیتی به دست آوردی و کارهایی هم انجام دادید »

« اینك که اعلیحضرت شاهنشاه جوانبخت جانشین پدر تاجدار شده وظیفه داری که از هیچگونه خدمتگذاری دریغ ننمائی و خود را مهیای خدمت سازی! »

« مادری بودم‌که برای حفظ ونگاهداری شما ازهمه جا باخبرمیشدم! اطلاعات کافی از اوضاع و احوال محیط به دست می‌آوردم. اینك دوری شما سبب می‌شودکه دشمنان پدر با نیرنگ های رنگارنگ به پادشاه جوان نزدیك گردند. هنوزبرادرانت به‌آن رشد فکری‌وعقلی نرسیده اند ونیازمندپشتیبانیت هستند تا خودرا خدمتگذار و وفادار نشان دهند ! »

« چرا آهنگ امریکا داری؟ خود شما بهتر میدانید که فرنگی وقتی که وسیله پیدا می‌کند به‌کشورهای دورافتاده می شتابد تا با فرهنگ‌وتأسیس بیمارستان ها وغیره به آدمیت‌خدمت‌کند. منظرهٔ بینوایان و تیره بختان را از نزدیك دیدیدکه با چه شوق وذوقی پس از سالها دوری‌گرامیت دارند وازدل و جان بوسه نثارت نمایند ! »

وجدان بیدار

« چگونه وجدانت اجازه میدهد که این یك مشت مردم را ترك‌گوئی

و بدیار آمریك رهسپار شوی؟! میخواهم از کاردانی فرزند به سود مردم‌محل استفاده نمایم ! بیا همراهی کن تامشکلات را با کمك یکدیگر ازمیان برداشته به مردم این آب وخاك خدمت نمائیم. آری! محلات زادگاه شماست بیاوچراغ پدررا روشن کن. به گواهی‌مردم پدران شما مردمی با ایمان ومیهن دوست و سلحشور وپاکدامن بودند وهمه‌می‌دانند که پیشینیان ما پاسداران کشور بودند از تو حرکت وار خدا برکت خواهم !

«آری! درآمریکا آسوده وراحت خواهی بود ولی خوشبخت نمی شوی از اینجا رانده و از آنجا مانده خواهی شد! دیگر تصمیم‌باتوست!»

پند مادر مرا سخت تکان داد و در جان وروانم اثر گذاشت! گفتم «موقتاً به‌تهران می‌روم و بازهم به محلات خواهم آمد هرگاه مقدمات کار جوری فراهم گشت که راضی شدید ، آنگاه به امریکا می روم اگر مشکلاتی باشد در ایران خواهم ماند تاهمه‌چیز مرتب گردد پس از آن به مسافرت خواهم رفت.»

دراندیشهٔ عمران و آبادی محلات

درمدت اقامت کوتاه خود درمحلات در پی این بودم که روستایی را خریداری کنم وعایدات آن را در اختیار مادر گذارم تا از بهره برداری از کشاورزی به فامیل ومردم آن دیار کمکی شود .

پس از تحقیقات محلی معلوم شد که امیرمعحم املاك را فروخته وقسمتی را هم به فرزندانش منتقل کرده است از جمله چهارپارچه آبادی که درگذشته مرکز زندگی وکامروایی وفرمانروایی وی بود از بد حادثه ناچار شده که به آهن چیان قمی بفروشد . بتهران آمدم و موضوع را با رضا نیك عهد (از دوستانم دربازار) درمیان گذاشتم .

پس از سه ساعت به اتفاق آهن چیان بـه خانه ام آمد و آهن چیان انسانیت کرد و بدون مقدمه گفت :

این املاك را پیش‌کش میکنم و دوقباله ملك را به نزدم نهاد ! بلندا

ما بارادیها نمیتوانیم مالك آنجا باشیم! گفتم منهم مالك نیستم املاك
برای امور خیریه می خواهم وقتی که کودك بودم امیرمفخم املاکمارا اردست
ما ربود و به نمازی وشمس شیرازی فروخت ! هرگاه با املاك تهران معاوضه
نمایید وارد گفتگوشویم. پس ازمذاکرات سیار صورت مجلس تنظیم شد
بدون آنکه آن روستاها را دیده باشم فقط برای اینکه وسیلهٔ معاش گروه
از مستمندان شود معامله را قطعی کردم، وبا دو باغ ازجمله باغهای مرغوب
تهران که درحدود ۲۵ هزار متر بود (و امروزه بیست میلیون تومان می
ارزد) معاوضه کردم وقباله ها را بنام مادر بدست دادم و به مادر گفتم عواید
این املاکرا بمصرف خاندان بینوایم برسانید!

مادر سخت برآشفت و گفت . « اینها پس انداز تو است و بقیهٔ زندگانیت
را که ازمیان رفته ازکجا تأمین وچگونه زندگانی خواهی کرد؟!»

گفتم خواهم بازهم کارو کوشش می کنم همان‌جور که با دست تهی کار
کردم ومالی به دستم آمد باز میکوشم و ثروت می‌اندوزم. **داشتن سرمایه**
مهم نیست وسرمایه دردرجهٔ چهارم فعالیت قرار می گیرد، اصل
مدیریت و کاردانیست سرمایه، ثروت ومقام، هیچگاه خوش
بختی نمی‌آورد. غافلند که امروز همه کس پول را وسیلهٔ سعادت
و همه چیز خود می داند و سخت در اشتباهند چه : مال برای
آسایش عمر است و نه عمر برای افزایش مال !

حق به حق دار میرسد

از قدیم گفته اند که حق همیشه به حق دارمیرسد. آری! شانزده سال
بودم که نه قدرت کار و نه یارای ادامهٔ تحصیل داشتم ! و آنچه مادر اندوخته بود
خرج شده و پدرهم در سنی بود که نمیتوانست فعالیت کند برادرانم خردسال
بودند ، زندگی سخت میگذشت در فکر آن شدم که بنزد امیر مفخم بختیاری
که درباشتیون پارك بزرگی داشت ...

ر برادرانم راکه امیر ربوده مودبستانم یا لااقل کمکی ازوی دریافت‌نمایم
شایشی دررندگی همگی ما پدید آید!
روزی بر در ارباب بی‌مروت دنیا به پارك امیر رفتم دو تن از غلوان
ن با دوچماق بحلو دویدند و با لهجهٔ خاص خود گفتند .
«کره باکه کارداری ؟»ـ گفتم با امیر! گفتند : مگر ممکنه،پسر،
ررا به‌بینی ! گفتم امیر ماوا می‌شناسد ازمردم همان صفحات هستیم !
فضل‌الله خان منشی مخصوص حمرشد و مرا به‌نزد امیر راهنمایی کرد
امیر معحم درسالن تنها نشسته بود فضل‌الله خان به نزد اورفت و امیر
پذیرفت
با حس کنجکاوی سابقه هائی‌که از پدران ما داشت و منازعاتی که با
لر داشتند بیاد آورد وپرسش هایی‌کرد «» که‌کدام یك ازپسران حاج
احمد خان هستم ؟ گفتم نه من برادر او هستم ولی برادر کوچك از
ن خانم پدرم وما شش برادریم و آن دهاتی را که شما تصرف کردید
ن بود و برای هزینهٔ تحصیلی‌ما بودآمده‌ام بخواهم مال‌خودم رادوباره
اگذار کنید! یك‌مرتبه تکان‌سختی خورد‌وناراحت شدوبرآشفت و گفت :
ای پسر پدر واجداد تو همه از مردان‌سلحشور ومبارز بودندنتوانستند
خودرا از من بستانند تو با چه جرئت وجسارتی این تقاضارادادی ؟ !
که این‌گفتار را به تو آموخته و پشتیبانت چه کسیست ؟ پاسخ دادم
بمن شدکه نزد شما بیایم چون درفشارزندگی وطلب حق خود هستم به
آمده ام! فضل‌الله خان را صدا زد و گفت بیا این‌را بیرون‌کن بیرون
درحال رفتن گفتم این‌را بدان‌که بیاری خدا از شما خواهم گرفت !

ما شبی دست برآریم و دعایی بکنیم
دل بی رحم تورا چاره زجایی بکنیم !

امیر مغرور بازهم فضل‌الله خان را صداکرد و برایم دو هزار تومان
د ! ولی ما آبروی فقرو قناعت نمی‌بریم ـ با او بگوی که روزی مقدر
و ازپول صرف نظرکردم وروش بی رحمانهٔ او را سخت به باد انتقاد
م تنی چندکه درآنجا حاضر بودند مرا ساکت‌کردند وهمی گفتندهرچه

زودتر از اینجا بیرون برو که جانت درخطراست ! به امید خدا بیرون آمدم
وروزگاری را با زحمت وکوشش بسر بردیم ؛ تا روزگار ساکمك کرد ودر
اثر تلاش و استقامت به یاری خداوند آن کارهاراکردم و املاك خودرادوباره
بدست آوردم .

پس ازسه ماه که از معامله وخریداری ملك گذشت امیرمفخم خبردار
شد روزی ازروزها میرزا حسن‌خان پیشکار امیرکه هنوز درقیدحیات وشاهد
است به دفتر کار من آمد و گفت :

امیر سلام میرساند و از خرید ملك بسیارشاد شده زیرا آنجا را آباد
خواهیدکرد وخیلی میل دارد شمارا ملاقات‌کند.سی هزار تومانهم‌پول لازم
داردکه شما به ایشان قرض دهید . گفتم کارصرافی ندارم ولی برای‌همراهی
ایشان پول‌را تهیه‌کرده وفلان روز شخصاً خواهم آورد ؛ در روز معین باسی
هزار تومان به قاسم آباد(تهران نوامروز) که به‌پسر امیر تعلق‌داشت‌رفتم
درزیرزمین تنها بدون مستخدم و تشریفات نشسته بود پیش رفته سلام
کردم بجا نیاورد پس از توجه معلومم شد نابینا شده است؛ خود را معرفی
کردم شناخت‌احترام گذاشت وبا صدای بلند خدمتکاری را خواست همان‌میرزا
حسن خان آمد دستور جای‌داد پس از تعریف از اقدامات عمرانی من پول‌را
به میرزا حسن خان سپرد وسندی به نامم به مدت سه ماه تنظیم‌کرد وتحویل
داد ؛ بجای‌کلمه «کره» (پسرك) که درکودکی وبینوائیم می‌گفت جناب‌عالی
خطاب میکرد. بارهم‌پرسید جنابعالی پسر کدام یك از آقایان هستید ؟ گفتم
هرگاه خاطرتان باشد خودم شخصاً درفلان سال‌که تحصیل میکردم‌درباستیون
آمدم چون مدتیست‌که از آن زمان‌گذشته فراموش‌کرده اید پس از پرسش‌ها
ونشانیهایی‌که به یادش آمد سخت ناراحت شد ؛ بـا آنکه در زمـان سختی
نامهربانی ها به ما کرده بود ولی چون دست تنگ شده و روزگار او را
مجازات‌کرده بود بسیاربوی مهربانی کردم !

این درس را ازروزگار آموختم که هیچوقت دربلندی و توانایی نباید ستمکار ومغرور شد چه چرخ بازی گر ازین بازیچه ها بسیار دارد !
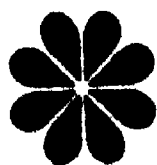
مق بزندگانی

داشتیم بدل عشق زندگی
ندگانی پر لذت و نشاط
ن بمنزل مقصود راه برد
داد سایهٔ بی مایهٔ رباط

-۲-

ازهدف جگر از تشنگی کباب
جوی آب ، بهرسوروان شدیم
ه تاختیم ندیدیم جزسراب
وملول ازاین امتحان شدیم

-۳-

داشتیم بدل‌عشق زندگی
باط بخش‌تر ازبادهٔ رحیق
صول بود بمعیار ماهدف
ینمود بمقیاس ما طریق

-۴-

ا بلاکش و رسواو ناتوان
، زادعمر گرفتار حیرتیم

نه تاب بازگشتن و نه راه پیشرفت
سرتاپا تحسر و بهت و ندامتیم

-۵-

اشباح دوستان زکف رفته ، پیش چشم
از دور مثل سایه نمایان همی شوند
نجوی کنان و پرده ما دیده دوخته
آمادهٔ رسیدن مهمان همی شوند!

-۶-

جان برگرفت چشم امید از بساط عمر
تاب و توان نماند بتن در بسیط خاك
از آستانهٔ ابدیت بگوش هوش
هر دم ندا رسد که برآئید از این مغاك!

-۷-

یك روز داشتیم بدل عشق زندگی
عشقی برندگانی پرشور و انبساط
امروز هم بود دل ما مملو از امید
امید آنکه جمع شود کم کم این بساط

استخر شاه عباس

در نوزدهم در نتیجه خستگی زیاد مرکبها، مجبور شدیم که در کاشان ...
بالاخره در بیستم از این شهر خارج شدیم و هفت فرسنگ راه رفتیم دو فر...
اولیه از میان دشتی می‌شدکه شهر مزبور در آن ساخته شده است. بقیه راه را مـ...
کوهستانی بسیار مرتفعی تشکیل می‌داد که سهل العبور بود . در ارتفاعات
کاروانسرای بسیار عالی دیدیم و جلوتر برکه‌ای مشاهده کردیم که از آب باران
اطراف و برفهای مذاب کوهستان تشکیل شده است. مردم کاشان از آبهای این اسـ...
بقدر احتیاج پائین کشیده استفاده می‌کنند.

شاه عباس کبیر سدهای سدیدی در اطراف این استخر کشیده است تـ...
در آنجا تمرکز یابد و از اتلاف آن جلوگیری شود. بدستور این شاه
جاده‌های خوبی نیز در این حدود برای تسهیل عبور و مرور مسافرین ...
شده است. (سفرنامه شاردن)

د فقیدیان ریپکا(۱)
مه : طاهری شهاب

جلی ظمت وحی فکری برانیان

ایرانشناس ...یان ریپکا

دوست عزیر شما البته حق‌دارید بپرسید که این‌علاقه من نسبت به ایران رکجا سرچشمه گرفته است ؟ والا میتوانستید ادعای مرا باور نکنید وآنرا ایکنوع تملق پوچ ویادروغ نفع‌پرستانه‌ای بپندارید

کسیکه اطلاع‌جزئی ارتاریخ اسلام دارد میداند که تاریخ یونان درآن تکرار شده‌است .

---

(۱)- استاد فقیدیان ریپکا دانشمند چکسلواکی را ار سالیان‌درازباراقم این‌سطور عنایتی خاص بود وگاهی باارسال مرقومات خودموجبات‌همبستگی معنوی فیمابین را استوار میفرمودند .در پاسخ‌پرسش این ناچیز از ایشان‌که آیا چه‌عواملی موجب گرایش اوبادبیات اصیل‌پارسی شده‌است . آن‌استادضمن نامه‌ایکه بتاریخ ۲۳ ژانویه ۱۹۶۸ ار پراك بعنوان من مرقوم فرمودند چنین نوشته‌اند: نامه‌شمامدتیست بدست من‌رسیده‌اگرمن‌ازشمادیر تشکرمیکنم همانابعلت بیماری‌خودم‌بوده است‌که چندروزی را جهت تقویت به‌گرمابه‌های (کالسباد)رفته بودم‌بااینکه‌توانائی نوشتن مطلبی راندارم سطری‌چنددرپیرامون ...علمت روحی‌وفکری ایرانیان درپاسخ پرسش شمانوشته وامیدوارم این‌اشارات مختصر آندوست‌دانشمندرااقناع نماید. اعتمادواحساسات‌عمیق‌مرا بپذیرید یان‌ریپکا

این مملکت مغلوب اسلحه روم شده اما در اثر روحی که در تمدن فوق‌العاده‌اش مستتر بود، توانست مملکت غیرقابل‌فتح روم را نیز فتح کند در بارهٔ ایران نیز ،همین مطلب صدق میکند.

خلافت بدوی فقط صدسال بیش‌طول نکشید واین مدت کافی بود برای آنکه دولت اسلامی در اثر همین مملکت مغلوب ایران داخل راههای دیگر بشود .

اسمهائی مانند ابومسلم و برمکی‌ها از طرفی وزمخشری و طبری و بیضاوی و بیرونی وهراران نام‌دیگر ازطرف دیگر کهمجموعاً جزو بزرگترین مردان دنیای اسلام بشمار میروند،لازم بشرح وتوضیح نیستند .

بیش‌از یك‌قرن نگذشت که‌روحیه ایرانی برفاتحین غلبه پیداکرد،حتی طوری این روحیه وسعت پیدا کرد که جزو پایه گزاران تمدن اسلامی گردیدند .

همین‌دلیل قدرت وعظمت ایجادکنندگان این انقلاب تمدنی وفرهنگی بوده است.در تاریخ تصادف وجود ندارد . همیشه باید همین طوریکه اتفاق می‌افتد ،اتفاق بیفتد .قوای‌معنوی ایران‌با وجود شکست‌سیاسی بحد کافی علت داشتند وازبین‌بردن آنها یك‌امرغیرممکن بود .

آری ،اسلام دائره عملیات روح ایرانی را وسیع‌تر کرد ، بطوریکه توانست روشن‌تروهمترازسابق دنیارا درتحت‌نفوذخودقراردهد.

اسلام درمنطقهٔ آسیا ملل‌دیگری رامغلوب‌ومسلمان‌کرد واین‌ملل‌مجبور بودندکه درتحت‌نفوذ وتسخیر روح‌ایرانی واقع‌گردند و تمدن بعدی خود را رهین منت ایران‌باشند .

این‌مطالب البته چیزهای تازه‌ای نیستند .من مخصوصاً از این جهت‌به آن‌اشاره میکنم چونکه همین عظمت وتفوق‌روح ایرانی بودکه بیش‌از هرچیز درذهن من تأثیر کرد .این تأثیر مخصوصاً هنگام آشنائی باادبیات ایران در موقعیکه آنرا بزبان اصلی خواندم تقویت‌شد.

بدین‌طریق من با بزرگترین استادان زبان‌فارسی وفکر ایرانی آشنا

شدم. همیشه ومکرر در حادثه های مختلف زندگانی متوجه بهادبیات ایران بودم ، بطوریکه امروز تمام زندگانی من موقف آن شده است.

ملل مشرق زمینی هستند که عده آنها بمدرجات بیش از ایرانیان است و گاه نیز دارای گذشته باافتخار وهم ادبیات زیبا ومهمی هستند. اما اگر از آثار مذهبی صرف نظر شود هیچکدام از آنها اشخاص معروف و مشهوری مانند **حافظ وعمرخیام وفردوسی** ندارند.

بهترین آثار معنوی هندی وچینی وژاپونی فقط معروف حضور متخصصین است ،اینکه ایران اینگونه آثار بزرگی بوجود آورده که هنوز قطع جزو ادبیات درخشان دنیا بشمار میروند خود دلیل عظمت فکری ایرانیان است .

درمرحله اول همین مطلب است که درمورد ایرانیان موردپسند من واقع شده و همیشه واقع خواهد شد .حقیقة ایرانیان جزو شاعرترین ملل دنیا بشمارمیروند

دراروپا کسانی هستند که شعر میگویند، اما مردم اشعار آنانرا نمی خوانند شاید فقط خودشعرا اشعارشانرا برای همفکران خود بخوانند و از آن لذت ببرند .کمتر اتفاق می افتد که مردم دیگر بشعر توجهی داشته باشند و یا آنرا برای دیگران بخوانند، اما بالعکس در ایران هنوز سرایندگانی هستند که در اسلوب اصیل زبان دری بانهایت فصاحت وبلاغت وانسجام کلام ومضمون آفرینی شعر میگویند ومردم بامیل ورغبت آن اشعار را میخوانند و لذت میبرند.
هنوز درقهوه خانه ها اشعار فردوسی مورد تأیید طبقات مختلف مردم ایرانست وبارغبت بآن گوش میدهند .

یك تاجر ساده بازاری درمواقع فراغت دردکانش دیوان حافظ شیرین سخن را دردست میگیرد ولذت معنوی میبرد، یك شعر ممکن است در مجمعی مانند معجزه ای تأثیرداشته باشد، کمتر اتفاق می افتد که کسی از ایرانیان را پیدا کرد که اقلا دهها شعر از بزرگان سرزمین خود راازحفظ نباشد . هیچکس را در ایران نمیتوان یافت که ازشعر بدش بیاید و یاآنرا دوست نداشته باشد.
این جاندار بودن ادبیات البته جلب توجه هرمحققی را میکند، و این

نیز از جمله چیزهائی بود که درمدت اقامت من در ایران موردپسند من قرار گرفت.

اجازه بدهید که کمی ازمطلب دورشوم واین سئوال‌را بکنم، علت عشق من به‌ادبیات‌چیست ؟

بی‌شك ادبیات انسان را وارد مراحل عالی‌تر و معنوی تری می کند. بطوریکه انسان سختی زندگانی‌روزانه را فراموش مینماید، ومخصوصاً همین موضوع بیشتر دلهای‌حساس‌راجذب میکند، تاآنجاکه ممکن است ازچیزهای زشت دوری بکند . اگر ازعهدهٔ امرزشتی برنمی‌آید، راهی پیش می‌گیرد که آن زشت را کمی زیباتر کند .

ازهمین جهت است‌که ایرانی چنین با ادب وحاضر خدمت است، حتی درمواردی‌که میداند که آنچه گفته‌است‌حقیقت‌نیست وعملی‌کردن آن درتحت اقتدارخودش نیست.

درهرصورت میل دارد که‌موجب‌خوشی و نه‌باعث کدورت دیگران گردد، گاهی ممکن است بنظر بیاید که حقیقت‌را دوست ندارد. شاید این‌طور نباشد، شاید علت آن‌عشق‌بزیبائی‌باشد.

راجع به‌ادبیات نیز همین مطلب‌صدق میکند، آن‌نیز بانسان‌کمك‌میکند که ازبسی از تلخی‌های زندگانی دوری‌کند، اکنون بچه طریق؛دیگراین‌امر فرعیست،ایرانی طبیعتاً عاشق شادی وشادمانی است.

اینست‌که شعر وشاعری درایران هنوز زنده است . شاید محتاج بدلیل نباشد، آثار شعرا وتوجه‌مردم بهترین برهانست درهمه جای دنیا انجمنهای ادبی بحدکافی وجود دارد، اما انجمن‌های ادبی ایران‌از مختصات مردم این سرزمین‌است .

در اروپا اینگونه مجامع که عموم مردم از آثار شاعرانه لذت ببرند نیست واگر اهل ذوق‌درنعضی کافه‌های مخصوص خودشان جمع میشوند،آنجا نیز بیشتر حرند و پرند میگویند ،کمتر آثار دلچسب و لذت بخش عرضه میدارند .

، این سئوال پیش میآید که باید پرسید که بالاخره در مقابل
ذالی که برای شعر اصیل پیش آمده آیا نثر عرصه را بر نظم تنگه
. یاخیر؟
اروپارا سرمشق قرار بدهیم، وضعیت ناگواری سبب ایران خواهد
مت درایران نیز نثر بشکل رومان ونوول و مقاله همه روزه بیشتر
، ترجمه وچه اصل، بعقیدهٔ من هیچشکی نیست. درهنر شاعری نهضت
ی مؤثر خواهدبود و کم کم باکناررفتن شعرای اصیل زبان دری و
عرای جوان بآثار بی‌بندوبار و بی‌مضمون و خالی ازرقت واحساس
ن کنونی اروپا ممکن است که شاعری اصیل و لذت سخن روحی
ایران رو بزوال رود و این امر هم مایهٔ تأسف است و هم غیر قابل

رای اصیل زبان‌فارسی که وارث گنجینه‌های فنا ناپذیر گذشتگان
ند در این‌مواقع حساس و بحرانی همت بخرج دهند وراضی نشوند
که‌در قلمرو سخن سرایانی امثال سعدی وحافظ و فردوسی و مولوی
.

ن‌معتقدم که چون روح‌ایرانی عاشق اصطلاحات شاعرانه‌است‌وسالهاست
جانش با شعر و موسیقی و اوزان آن‌خو گرفته است لذا تا موقعیکه
ان درباغهای زیبا نغمه‌سرائی میکنند وتارهائی راکه نغمات جانسوز
ان دردل شبها در دره‌ها وکوهساران آن مرز بوم نوای دلدادگی سر
شعر اصیل دری‌هم اصالت خودرا در ضمیر صاحبدل حفظ خواهد کرد
گاه نغمات شوم زاغانی چند این آتش عشق جاودانی را خاموش
، کرد.
گروهی از مردم که بوئی از احساسات قلبی نبرده‌اند میگویند با
شدن مملکت دیگر جائی برای ابراز احساسات شاعرانه باقی‌نمی‌ماند.
ید بگویم که این‌دسته از مردم سخت دراشتباهند . آنانکه معتقدند که
شاعری در ایران باید بکلی از بین برود ، باید بدانند تا این خاصیت

ح ایرانی صورت دیگری بخود نگیرد انجام چنین آرزوئی محال است .
ای مثال یکی دیگر ازملل شرقی را که‌از لحاظ رقت‌اندیشه واحساس کاملا
به به ایرانیان هستند شاهد میآوریم تا قدری بحقیقت امر نزدیك‌تر شده
نیم ،دراینجا مقصود من‌مردم ژاپن هستند که‌باوجود صنعتی شدن مملکتشان
وز هم مانند سابق ذوق شاعری‌را ازدست نداده‌اند.

وقتیکه درختان گیلاس شکوفه میکنند ویادر موارد دیگری هنوز هم
پونی خودرا موظف میداند احساسات خودرا باکلمات شاعرانه ابراز کند،
وان وپیر ،غنی‌وفقیر ،همه درابراز این‌احساسات شریك هستند . معلوم‌میشود
طوریکه مادر بدو امر تصور میکردیم وضعیت ادبیات اصیل درکشور ژاپن
روآوردن تمدن فرنگی‌وصنعتی شدن‌آن مرزوبوم‌تغییراصالت نخواهد داد .

موضوع سبکهای مختلف رانمی‌خواهم مورد بحث قرار بدهم، فقط باین
طلب میخواهم اشاره‌بکنم که هنر شاعری قدیم بااستادان زبردستش مدتها با
وذ خواهد بود وسل‌های آینده هم‌در تحت تأثیرآن خواهند بود ،در مقابل
مین استادان نمی‌توانند مانع بشوندکه روح زندگانی جدیدبیش‌از پیش در
ندرجات آثار نویسندگان نفوذکند .

البته من‌بانظر حقارت به‌نثرادبی جدید نگاه نمیکنم بلکه برعکس من
نیلی خوشحال‌هستم که‌این‌نثروجود دارد وهمه‌روزه‌قوی‌ترمیشود.من‌مخصوصاً
ن‌نثری رادرنظر دارم که‌زندگانی ایرانی رامورد بحث قرار میدهد‌از این
یث قرون گذشته هیچ‌باقی نگذاشتند، چقدر برای ما ناگوار است‌که ما از
رز زندگانی قرون سابق هیچ‌اطلاعی نداریم.

ظاهراً زندگانی روزمره در نظرشان اینقدر ناشاعرانه بود که قابل
میدانستند آنرا بایك ذوق‌هنری برای ما شرح دهند . اگر ما جزئیاتی از
.ندگانی روزانه حافظ ،فردوسی ، نظامی و غیره میدانستیم چقدر فهم آثار
جاودانی این‌بزرگان‌برای‌ماآسان مینمود.

نصیحت من بجوانان باذوق‌ایران اینست‌که باموشکافی ادیبانه بزندگی
.دشهرها وروستاها نگریسته وآن حقایق راکه می‌بینند با حفظ جنبه اصالتش

کنند اینها اسنادی برای نسل های آینده خواهد بود که از آنها نه فقط
، هنری میبرند ، بلکه اطلاعاتی راجع به زندگانی پیشینیان خود کسب
هند کرد.

سینید باچه‌شوق وذوقی یکنفر محقق ادبی روزگار مااز کلماتی که در
ِ امـواج تعبیرات فصیح شعرای گذشته یافت میشود و تا اندازه‌ای اشاره
دگانی سرایندهومحیط اومیکند استفاده کرده وبنکات تاریك حیات کسیکه
ر فراموشی زمان سرتاسر وجودش را پوشانیده است پی میبرد ، مثلا اگر
ه ای اشارات دربارهٔ زندگانی فخرالدین اسعد گرگانی درمنظومه و... ن
امین ویا خمسهٔ نظامی وامثالهم از طرف سرایندگان این کتابها نمیشد
وره بدرستی مابرندگانی آنان آشنائی پیدا نمیکردیم .

در دوران اقامتم درایران چنین استنباط کرده‌ام که ایرانی عموماً زود
ست میشوند ، کافی است که انسان فقط یکمرتبه با مردم این سرزمین طرح
نائی بیفکند واورا به‌بیند وبا همین یك مراوده اورا بخانه‌اش دعوت‌میکنند،
چ جا مقدار دوستان من باندازه‌ای که درایران است نیست، درمقابل اروپائی
شك این صفت ایرانی بمنزله مرهم است واین یك صفت بارز ازخصوصیات روح
رانیست وارتباط خاصی با عقیدهٔ شادی و بشاشی زندگانی مردم این مرزوبوم
ردکه درآن حتی اصول غم‌انگیز مذهب شیعه نیز بی‌تأثیر بوده‌است .

ممکن است که کسی به شدت گریه کند ، ولی بمحض اینکه تشریفات
وگواری تمام‌شد ،تمام اندوه گذشته را فراموش می کند. ازاین‌جهت ایرانی
میتواند خشن‌وسبع بشود.

ازاین‌جهت لزوماً زندگانی سیاسی الاخیر همیشه با اصول اسابیت وفق
پیدا میکند .

بدون‌شك ایرانی باقدم‌های سریعی پیشرفت‌مینماید وخودرا بقافله تمدن
نزدیك می‌سازد ،آنچه قدیمی است ازبین میرود وآنچه جدیداست جای آنرا
میگیرد وایران درخشان وسربلند وافتخارآمیز فردا رابوجود میآورد . تنها
چیزیکه دراین‌میان بایداصالت خودرا حفظ نماید وتحت‌الشعاع ظواهرفریبنده

وپوچ و بی‌ارزش فرنگی نباید قرار گیرد ورنگ و بوی ایرانیت خود را برای همیشه داشته باشد وازدست ندهد.

بعقیدهٔ من همان سجایای اخلاقی و بزرك منشی اوست که آنهم میبایستی درسایهٔ هنر ادبی وفکری اصیل میراث گذشتگانش محفوظ بماند وبا هجوم تمدن اروپائی وارثان حقیقی هنر فکری که بحمداله هنوز در ایران زنده و پرچمدار میراث پدرانشان هستند باید مردانه درمقابل این تندباد ایستادگی نموده وراهنمای جوانان درحفظ این سنت باشند .

من وقتیکه پاره‌ای از آثار نوظهور برخی‌ازجوانان‌ایرانی‌را که‌هیچگونه اصالت ایرانی درآن دیده نمیشود و تقلید کور کورانه‌ای از ادبیات شعرای کافه‌نشین غرب است میخوانم دچار حیرت و تأثر میشوم و هدایت این مقلدان غرب‌زده‌را بادعای‌خیر دربارهٔشان آرزو میکنم‌ومتعجبم باآن همه ذخایر ادبی کـه در ادبیات ایران در هر رشته و مضمون وجود دارد ، چرا آنان شیفته و گرویده افکاری سخیف که‌نه‌مایهٔ لذت روحی است ونه تسلی بخش‌آلام درونی بشریت است شده‌و بیهوده عمردرسر کاریکه هیچ‌نفع معنوی در آن متصور نیست بهدر میدهند .

همیشه آرزوی من‌این‌بوده است‌که هنر اصیل ایرانی بدست‌خودایرانی حفظ وازروال مصون بماندواز اینکه من تمام عمرم را بعشق ادبیات سرزمین ایرانی سپری‌کرده‌ام همانا رقت احساس و اندیشه‌ای که در فنون ادبی ایران مستتر است درریشهٔ جانم چنان جای‌گرفته است‌که: باشیر اندرون شدو باجان بدر شود .

دوست عزیز ،زنگهای کاروان عمرم نغمهٔ عزیمت مرا مینوازند، هرآن آهنگ آنهامؤثرترمیشود، نمیدانم بااین بیماری وکهولت سن‌آیا باز هم موفق بزیارت نامه‌های شماخواهم بود یاخیر ؟ آیا این آخرین کلمات خداحافظی من با(طاهری شهاب‌عزیزم)هست که ازقلم وانگشتان ناتوان من برروی این صفحات نوشته‌شده،وآیا اجل‌مهلت‌میدهدکه باز هم از مراحم شما برخوردار گردم؟ پاسخ این‌آرزوهارا در یك‌کلمه خلاصه کرده و با گفتن (نمیدانم) و

همرنایی ماحافظ کهمیگوید : (۱)

من گداوتمنای وصل اومیهات مگر بخواب ببینم خیال منظر دوست

نامهام را بپایان میبرم . پراك : یاندیکا

(۱) ـ همانطوریکه استاد فقید و نجیب و مهربان پیشگوئی کرده بودند این آخرین نامهای بودهاست که براقم این سطور نوشتهاند وپس از چندماهی خبر درگذشت اورا که براستی از اخیار زمان وشیفته ادب فارسی بودند شنیدم وباارسال تسلیت نامهای بحضور همسرشان شادیروانش رااز آفریدگار جهان خواستار شدم ـ (ط. ش)

سه شاهد عادل !

یکی از قاضیان اسبی دید و در نظر او نیکو آمده در فکر این بود که آن را به حیلهای از صاحبش بگیرد، اما در نیافته بود که اسب است یا مادیان .

شخصیرا مأمور کردو گفت

ـ برو و این مادیان را ادعا کن و صاحب اورا به مرافعه نردمن بیاور تا خیری ازاوحاصل شود ومن وتو هردومنتفع شویم!

آن شخص نزدصاحب اسب آمدو گفت:

ـ این مادیان ازمن است!

سپس اورا به کشاکش انداخت و بخدمت قاضی آورد . قاضی به صاحب اسب گفت:

ـ آیا شاهدی داری که بگوید این مادیان از تو است ؟

گفت.

ـ بلی، سه نفر شاهدعادل دارم .

قاضی گفت.

ـ بیاور

آن مرد برخاست و جل اسب را بالا زد و به شکم اسب اشاره کرد و گفت:

ـ این مرد ازمن دعوی مادیان میکند، و حال آنکه این سه شاهدند بر آن که مادیان نیست و اسب است !

پس قاضی دمفرو بردو ساکت شد.

(ترجمه زهر الربیع)

اعیاد ایرانی (نوروز)

از سیاحتنامه شاردن
ترجمهٔ : محمدلوی‌عباسی

دربیست و یکم ماه مارس چهل‌و هفت دقیقه بعد ازطلوع آفتاب‌مطابق غره ذی‌الحجه دوازدهمین ماه سنه هجری قمری توپخانه وساحلوی قلعه سه بار شلیك کردند و بدین‌طریق حلول سال نو (عید نوروز) را اعلام داشتند، معمولا همیشه درموقع ورود آفتاب به برج حمل خواه شب باشد و خواه‌روز، سال جدید اعلام میشود .

ایرانیان‌اعیاد و ایام سوگواری مذهبی‌وغیرمذهبی بسیار متعددی‌دارند ، بعضی از این مراسم بیادبود حوادث و وقایع بزرگ دینی است وبرحی دیگر مخصوص انقلابات مهم میباشد . معهذا کله ، فقط سه عید وتعزیه مذهبی را با شکوه وجلال تمام رسماً برگزار میکنند :

عید فطر، که بمثابه جشن قیامت (احیای) مسیح بعد از اختتام ایام پرهیز میباشد . عید اضحی ، شهادت آل علی «ع» و یك جشن غیر مذهبی «ملی» دارند که عید نوروز است .

باید متذکر شویم که ایرانیان اگر چه فقط یك چنین جشنی « ملی » دارند ولی آنرا بطرز بسیار با شکوهی برگزار میکنند . فی المثل سه روز تمام طول میکشد و در بعضی مقامات ، مانند دربار ، تا هشت روز ادامه دارد وچنانکه گفتیم ازورود آفتاب به برج حمل آغاز می‌یابد . این عیدرانوروز سلطانی مینامند، تاآغاز سال جدید وواقعی تاریخ فعلی ایران که مبدأ آن‌هجرت

...رت محمد «ص» ازمکه «بمدینه» است مشخص باشد . پیغمبر اسلام «۱» از
...ی کفار «۲» که میخواستند شارع آئین جدید را مقتول سازند مهاجـرت
...مود، و تمام مسلمین جهان حادثه مزبوررا مبدأ تاریخ خود قرار داده‌اند.
... ...سال تاریخ اسلامی کـه قمری میباشد ، غره محرم است کـه اول سال
...جری میباشد.

ایرانیان جشن نوروز را مطابق سال شمسی که معمولا تاریخ باستانی
...ن قوم بوده است برگرار میکنند و بانی این عید را جمشید میدانند کـه
...چهارمین شاهنشاه ایران است و از همین سنت باستانی بثبوت میرسد که مردم
...ن کشور به اعیاد مربوط به تحول آفتاب واعتدال ربیعی بسیار اهمیت‌قائل
...ده اند وآغاز بهاررا سخت نیکو ومبارك میشمرده اند جشن نوروز هفت
...روز تمام ادامه داشته است .

درنخستین روزعید ،شاهنشاه بارعام میداده . روز دوم مخصوص‌شرفیابی
...علماء ودانشمندان و مخصوصاً اخترشماران بوده است . روز سوم به مغان و
...موبدان اختصاص داشته . چهارم ویژه قضات بوده . پنجم مخصوص بزرگان
اعیان و اشراف کشور . ششم برای خویشاوندان و منسوبین شاهنشاه و دو
...روز آخر برنان و کودکان سلطان اختصاص داشته است . این جشن تا هجوم .
...عراب به ایران با شکوه وجلال تمام‌ادامه داشته، ولی تازیان با آئین‌جدید،
...تاریخ نوی با خود سوغات آوردند، دراین تقویم تازه آغاز سال نوبااعتدال
...ربیعی و آغاز بهار واقع نمیشود ، بلکه ابتدای سنه جدید قمری اول‌محرم‌ـ
...الحرام است . غالبین با مردم مملکت که در آئین باستانی (۳) خود سخت
...پابرجا بودند، معارضه بمثل کرده ، مانع احیای سال شمسی بودند ، امـا

۱ــ منصب (متنبی) نوشته است .

۲ــ در اصل «مردم» نگاشته شده است .

۳ــ اما حافظ فرماید :

ببین هلال محرم ، بخواه ساغر راح
که ماه امن‌و امان استوسال صلح وصلاح

ایرانیان همچنان آغاز سال نو را طی یك جشن مذهبی در روز شنبه عید ، گرفتند و این مسئله درنظر مسلمانان که هر گونه جشن وسرور عمومی‌را روز مزبور سخت زشت میشمارند ، یك نوع بت پرستی جلوه مینمود ، و آغاز سال قمری بهیچوجه با جشن وسرور مناسبت نداشت ، چون دههٔ ا محرم ، نخستین ماه سال اسلامی ، به تعزیه داری شهادت آل علی ع اختصاص دارد (۱).

استقرار مجدد نوروز در دربار اسلامی

تا سال چهارصدو هفتادو پنج هجری اوضاع بهمین منوال بود. در ا سال ، درروز اعتدال ربیعی هنگام تحویل آفتاب بـه برج حمل ، سلم جلال‌الدین (ملکشاه سلجوقی) بتخت سلطنت جلوس کرد و منجمین ممل فرصت را برای احیای سنت باستانی ایران مغتنم شمرده ، گفتند .

این درنتیجه مشیت‌الهی است که‌سلطان درنخستین‌روزسال، البته‌برح تقویم باستانی، بتخت امپراطوری جلوس فرموده‌است.وبدینطریق‌توانستند رسم‌قدیمی‌کشور خودرا که یادگار عهود بسیار باستانی است ، بوی بقبولا وجشن (ملی) مردم‌رامثل ادوارپیش‌از اسلام همچنان استوار وبرقرار ساز اختر شماران بسلطان اظهار داشتند که جشن نوروز را نمیتوان در آغاز ـ قمری تثبیت‌کرد ،چون‌ابتدای سنه‌این تقویم ،مصادف با ایام سوگواری ا ومسلم‌است که‌تصادف عید باعزاداری منحوس‌خواهد بود، بالنتیجه صلاح آن که نوروز درآغازسال خورشیدی تثبیت‌گردد که همیشه مصادف بـا آغاز بهـ نیکوترین فصل‌سال‌میباشد،درصورتیکه ابتدای سنه‌قمری برحسب گردش ما فصول مختلف ومتوالی واقع‌میشود .

منجمین برای‌جلب توجه‌شاهنشاه‌گفتند که وضع چنین تقویمی وا خصوصیت شایان‌توجه‌دیگری‌هم‌میباشد.

توضیح‌آنکه برحسب‌یك رسم باستانی ایرانیان آغاز سلطنت پادشاه خودرا مبدأ تاریخ قرار میدهند و بدینطریق همیشه نوروز آغاز سال شمس

۱ـ بانی این زیج حکیم عمر خیام نیشابوری بوده است .

، باروز حلول‌روی خواهد بود. سلطان جلال‌الدین راپیشنهاداختر شماران
آمد وعیدباستانی‌را درآغاز سال‌جدید سلطانی تثبیت فرمود واز آنوقت
ین‌جشن همیشه باشکوه وجلال‌هرچه‌تمامتر برگزارمیگردد .

آئین نوروز

، گفته شد، باشلیك توپ‌وتفنگ،البته در نقاطیکه این تسلیحات موجود
،ازقبیل پایتخت ودیگر شهرهای بزرك ومهم ، حلول سال‌نو برای مردم
میشود.

منجمین(۱) لباس فاخر دربر کرده یك یادوساعت پیش‌از اعتدال ربیعی
تعیین تحویل آفتاب ببرج‌حمل ،بکاخ سلطنتی ویاعمارت‌حکومت محل
د ودرپشت بام و یاروی مهتابی،با اسطرلاب خود مشغول کار میشوند و
ر اینکه علامت‌دادند ، برای اعلام حلول سال جدید شلیك میشود و صدای
موسیقی: طبل‌وشیپور ،نای‌ونقاره درهوا طنین‌انداز میگردد. بدین‌ترتیب
وطرب،جشن‌وسرور تماشاچیان وبزرگان‌مملکت آغاز میشود.دراصفهان
ەروزهای‌عید ،درمقابل درکاخ شاهنشاه ، مراسم سرور با رقص وطرب،
بازی وصحنه‌های‌کمدی، بمانند هفته‌بازار برگزار میگرددوهرفردی‌هشت
پیدا باشادی‌بی‌پایان بسرمیبرد.

ایرانیان برای نوروز نامهای مختلفی دارند، از جمله آنرا عید لباس
خوانند ،چون‌هرکس هراندازه‌ای ندارباشد، دراین جشن یکدست لباس
بتن‌می‌کند، وافراد متمکن درایام‌عید ، هر روزی ملبوس دیگری دربر
پنند .

ایام نوروز فرصت مناسبی است‌برای مطالعه شکوه‌وجلال دربار، چەدر
جشن عظمت وابهت این دستگاه بیش از هرموقع دیگر جلوه گرمیگردد
.باری‌عالیترین ونفیس‌ترین وسایل‌تجمل خویش‌رادرروزهای عیدزیب‌تن و

۱– شاردن،**Astrologue**(اخترشناس،رمال) رابا **Astronome**
م،هیئتدان) مترادف آورده است.

پیکر خودمیکند .

درایام نوروز ، درتمام هشتروز گردش وتفریح در خارج شهر نظیر بی‌سابقه‌ای جریان دارد.

هرکس هدایا وتحفی فراهم میکند،وروزعیدبرای‌یکدیگر تخم مرغهای منقش‌ومطلایی ارسال می‌دارند. بعضی از اینها سه دوکای طلاارزش‌دارد

شاهنشاه پانصدتخم‌مرغ ازنوع مزبور دربشقابهای نفیس‌درسرای‌خودبین سوگلیهای خویش بخشش می‌کند. چندتایی از اینهارا من هنگام مراجعت خود بیادگار آورده‌ام.

این تخم‌مرغها مستور از طلا ومزین به‌چهار صورت یا مینیاتور بسیار نفیس است.روایت‌می‌کنند که‌ایرانیان درتمام‌ادوار (تاریخ‌خود) درایام نوروز بیکدیگر تخم‌مرغی هدیه میداده‌اند .چون‌تخم‌مرغ نشان‌پیدایش حیات وآغاز تکوین موجودات است تعداد مصرف‌آن در ایام عید باورکردنی نمیباشد بزرگان کشور .بمدار تحویل آفتاب ببرج حمل ، برای تهنیت عید نوروز بحضور شاهنشاه میروند.اعیان‌واشراف تاج مرصعی (۱) برسر با تجهیزاتی حتی‌الامکان مسلطوحانك به‌پیشگاه همایونی شرفیاب شده هر یك هدیه‌ای از گوهرهای گرانبها و جواهرات قیمتی . منسوجات نفیس وعطریات عالی و نوادر دیگر است ونقدینه وغیره بر حسب مقام ومقدور خویش بحضور ملوکانه تقدیم میدارند .

اکثر بزرگان طلاپیشکش میکنند واستدلال مینمایند که درتمام عالم تحفه مناسبی برای صندوقخانه (گنجه)همایونی وجودندارد ومعمولاًاز پانصد تاچهارهزار دوکا سکه‌ میدارند رجال وبزرگانی‌که در ایالات وولایات مأموریت دارند .تهیه هدایا وتحف‌خودرا تقدیم حضور همایونی میکنند احترامات لازم را بجامی‌آورند هیچکس ازانجام این مراسم معاف نمی‌باشد ومعمولاً مقام ومنزلت هرشخصی برحسب هدایای تقدیمی درسالهای متمادی منظور نظر ومورد توجه است . و بدین‌ترتیب شاهنشاه در عید نوروز ثروت سرشاری بهم‌میزند .ویك‌قسمت ازآنرا در سرای همایونی بین اعضای بیشمار

---

(۱) ـ علی‌الظاهر منظور تاج قلمکار [illegible]

ندرون بعنوان عیدی تقسیم وتوزیع میفرماید .

شاهنشاه در تمام ایام عید از ساعت ده تا ساعت یك از اعیان واشراف کشور با شکوه وجلال تمام پذیرائی بعمل میآورد وسپس به اندرون تشریف ببرد .معمولا رجال وبزرگان مملکت بیرهریك بنوبه خوددر منزل خویش شغول پذیرائی ازواردین می گردند ونصفمدت روز رابرای قبول مراجعین و ریافت هدایا وتحف تاعیینتخصیص میدهند .

این رسم مسلم مشرق زمین است که کوچکان به بزرگان می‌بخشند و داران‌به دارایان میدهند واردهقان تاسلطان این سلسله مراتب در داد ودهش رعی ومراعات میگردد.

اشخاص مؤمن ومتدین درصورت امکان تمام ساعات نخستین روز عید سال جدید رابا دعا وعبادت درمنزل خویش میگذرانند. این گروه در طلیعه سحدم اغتسال‌میکنندوآنگاه پوشاك بسیار تمیزی میپوشند. از برديكي بمزمان متناع‌میورزند . نماز عادی وفوق‌العاده روز را میخوانندو قرائت قرآن و کتب نفیس خویش مشغول میگردند وبارهدوعبادت آرزومندندکه سال‌نو را نخوشی‌وخرمی بسر برند.

افرادیگر که « اهل زمانه » می‌باشند ومدام در توسعه جاه وجلال و افزایش ثروت ومکنت خویش میکوشند ایام عیدرا طور دیگری می گذرانند. این‌گروه تمام اوقات تعطیلات رابجشن‌وسرور ، تفریح وتفرج می گذرانند. ومدعی هستندکه برای میمنت سال‌جدید بایستی درایام نوروز بشادی وسرور پرداخت تاتمام سال رادررفاهیت وراحت گذرانند .

نکته‌ای که بیش‌ازپیش بررونق و شکوه عید نوروز می‌افزاید آست‌که این‌روز را مصادف باانتصاب حضرت علی بمولایت حضرت ختمی مرتبتمیدانند مسلمانان(شیعیان) مدعی‌هستندکه درروزتحویل آفتاب به برج حمل حضرت محمد (ص)جانشین خودرا درحضور قوای‌مسلح خودرسماً اعلام‌فرمود. بالنتیجه علی‌رغم دیگر اعیاد وایام سوگواری که باتقویم قمری تعیین می‌گردد، این یگانه‌جشن بزرك مذهبی باگاهنامه خورشیدی تثبیت وتعیین می‌شود ونخستین

روز سال شمسی عیدمذهبی مسلمین (شیعیان) است.دراین رباعی اشاره نکته شده‌است :

بهار بالاله‌های خام‌مانند حلوه‌گر است

در آرروی نثارشبنم‌بحاك نحف اسـ

دراین‌روز نوعلی برمسند رسول نشست

بدین‌جهت‌نوروز میمون‌ومبارك‌است(۱)

شاهنشاه فقید، شاه‌عباس ثانی‌اندکی پیش‌از موت حویش فرمان بمانند ایرانیان باستان تحویل آفتاب رادرتمام بروج دوازده‌گانه‌در بانوای نی‌وتمبور وساروشیپور تحلیل کنند.وی مرك نابهنگام وسریع مزبور استقرار این‌آئین‌باستانی‌را فرصت نداد .

دربیست ودوم بعدازظهر برای تهنیت عیدنکاح حکومتی رفتم و خنحر بسیار نفیس وعتیقی که دسته و غلاف عاج ظریف مطلای مینایی تقدیم حصورخان ایروان کردم . این هدیه مطبوع طبع حاکم و بسی توحه وی واقع گشت .درایران یك رسم قانون مانند است که در عید نمیتوان بدون تقدیم تحفه‌ای بحضور بزرگان باریافت . حاکم مرا حویش بنشاند ومرا بحوردن میوه‌های تروحشك وشرابهای بسیار نفیس گرحستان وشیراز حواند .

صراب باشی (متصدی کل صرابخانه و مسکوکات) وفرستاده (غلام‌شاه) نیز که‌ذکرش سابقاً گذشت درحضور حاکم بودند . من دو حضور خان مشغول صحبت ومذاکره بودم .

(۱) مترحم مفهوم رباعی‌را عیناً بپارسی برگردانیده است .چ دوبیتی راعلی‌العحاله دردسترس خویش ندارد .

مهدی شالفروشان
دانشجوی حقوق

حق شناخته نشده

این نوشته را به تمام آنهاکه مدافع آزادی زن هستند تقدیم‌میدارم

***

از دیر باز وجود زن برای جوامعی با شرائط محلی جغرافیائی و نژادی مسائل گوناگونی را عنوان کرده است و به تناسب درك اجتماعی و سیاسی این جوامع زن پیوسته در معرض افراط و تفریط های عطری قرار گرفته است .

زمانی بصورت گرد آفرید لباس رزم پوشیده و از مرزو بوم کشور خود دفاع نموده وهنگامی در لباس بانوی اول بیگناهان را بخاطر ارضای تمایلات خود به خاك وخون کشانده وموقعی با ایراد یك خطابه نهضتی عظیم را تکمیل کرده وصورت کریه ظلم و اجحاف را به جهانیان شناسانده است .

ولی گذشت زمان وپیشرفت علم و دانش اجتماعات را بر آن داشته است که نظریه ای همکاری وسببی درباره‌ی شخصیت زن داده وحرمت و حریت او بیشتر ملحوظ قرار گیرد .

گواینکه هنوز ودرزمان حاضر در قبایل وحشی ونیمه‌وحشی افریقا و شمال آمریکا و جاهای دیگر نسبت به زن همانگونه رفتار میشود که هزار سال پیش . مثلا دراقیانوسیه وافریقای مرکزی زن حق ندارد درحضورشوهر

ویا پسر خود سرسفره نشسته غذا بخورد . (۱)

در آفریقا درقبیله‌ی «کازائیپ‌ها» زن بلافاصله پس ازوضع‌حمل بایستی بکار پردازد وبجای او شوهرش دربستر استراحت میکند و حتی برایش دکتر ودارو میآورند .(۲)

در تبت وچین‌زن مادام‌العمر از لحاظ اختیارات اجتماعی صغیر و تحت قیمومت شوهر یا پدر خود است (۳)

ولی بطورکلی همانطورکه گذشت عموم کشورها نظر خودرا نسبت به زن تغییر داده وبه او امتیازات و موقعیت هائی اعطا کرده اند که درگذشته فاقد آن بوده است .

در این میان (زن ایرانی) دوران پرفراز ونشیبی ازین جهت پشت سر گذاشته است:

قبل از اسلام درزمان ساسانیان مخصوصاً اواخر این سلسله نسبت بزن بی احترامی فراوان میشد وزن تأمینی نداشت . بعنوان شاهد این داستان از انوشیروان که اورا عادل خوانده‌اندنقل میشود .

« میگویند یکی از سرهنگان آرتش او زنی زیبا داشت انوشیروان بقصد تجاوز بزن سرهنگ درغیاب‌او بخانه‌اش رفت زن جریان را برای شوهر خودنقل کرد وآنگاهمرد ازترس‌زنش را طلاق گفت» (۴)

باوارد شدن حقوق اسلامی در ایران تغییراتی نسبت بوضع زن داده‌شد وعلاوه براینکه بحقوق ازدست‌رفته خود کهدرگذشته صاحب آن بود دست‌یافت اصولاً ماهیت‌ارزانی ترشد

ـ باقاعده کلی (طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة) شامل [illegible] اساساً علاوه‌بر توجه بدانش موظف‌شدند

۱ ـ کتاب حقوق زن در اسلام و اروپا نوشته دکتر حسن صدر
۲ همان کتاب
۳ همان کتاب
۴ ـ کتاب مسئلهٔ حجاب نوشته [illegible] ۲۲

این مسأله که زن استقلال اقتصادی دارد از مسلمات قطعی اسلام است که بدیهی است زن این استقلال را قبلا نداشته و هم اکنون نیز قانون مدنی فرانسه زن شوهر دار را درباره تصرفات در دارائیش محتاج بقیمومت مرد میداند. همچنین تصریح می‌کند زن مسلمان می‌تواند درصورت تمایل نوزاد خود را شیر ندهد و شوهر مکلف است برای نوزاد دایه بگیرد.. زن مسلمان می‌تواند هر وقت اراده کند مهریه خود را از شوهر مطالبه کند و شوهر مکلف بپرداخت فوری آنست. و کلیتاً اسلام زن را عامل شایسته‌ی تعاون و خدمات اجتماعی قلمداد کرد. (۱)

بهر تقدیر .... میرسیم بعصر حاضر و روز هفده‌ی دیماه سال ۱۳۱۴ و .. کشف حجاب. که.. ملعزنان که نیمی از جمعیت کشور را تشکیل میدهند چرا باید درحجاب خرافات و تعصبات محبوس و از حقوق سیاسی محروم باشند.. که البته حرفیست منطقی وصحیح. ولی ابتدا باید توضیح داد که این فرورفتن درحجاب خرافات وتعصبات را نباید بهیچوجه بحساب اسلام و حقوق اسلامی گذاشت و اصولا اسلام از اینکه زن را در چند متر پارچه بعنوان چادر محبوس دارد و بعد این چادر دستاویزی باشد برای هدفهای کثیفی مثل مصداق شعر ایرج‌میرزا متنفر است. حجاب دراسلام یا به‌تعبیر دقیقتر ودرست‌تر پوشش در اسلام بمستند آیات و احادیث وروایات عبارتست از پوشاندن سرو موهای سرو گردن و بنا گوش و گلو بپائین. بنابراین صورت و کف دستها و قدمها تا زانو که از لوازم کار وفعالیت زنست پوشش آنها ضروری نیست . (۲)

آری زن ایرانی که نتوانسته بود پوشش اسلامی و فلسفه‌ی آنرا خوب درک کند وقتی با ۱۷ دی و کشف حجاب مواجه شد بازهم نتوانست موقعیت خود را و موجودیت ووزن خود را حفظ نماید وبجای اینکه دراین صحنه لیاقت و زیرکی خود را در انجام هر کار نیك ثابت نماید ودرعوض اینکه مدلل سازد

۱ـ کتاب حقوق زن دراسلام واروپا. دکتر صدر
۲ـ نقل از مبحث حجاب اسلامی کتاب مسئله ی حجاب ـ دکتر

می‌تواند همگام بامردان مبارز درهر مورد قدم بردارد ... تبدیل بمانکن های مزونهای پاریس ومبلغ ومصرف کننده‌ی کالاهای لوکس وتحملی گردیدو منطق روز ۱۷ دی‌را تحریف کرد. و سخنان برپاکننده‌ی این نهضت واعطاکننده‌ی این حریت‌را که :

«دختران وخواهران من‌ازتجمل و افراط بپرهیزید ودرهمه‌حال یار و یاور شوهرانتان باشید.»(۱)

آنچنانکه می‌بایست بفهمد نفهمید و ازآن عریان کردن و مدپرستی را آموخت وعلیرغم تمام عناوین آزادی‌خودش‌را اسیر تقلیدوتمایلات‌وخواهشهای دلش کرد قداست و لطافت خود را ازدست دادو تبدیل بعروسکهای روغن زده‌ی پشت‌ویترین گردید تقلیدسراسروجودش‌را گرفت .

طبقه فهیم‌بسوان‌ازخواندن وشنیدن‌واقعیت‌ها ناراحت‌نخواهندشدخودشان بهتر می‌دانندکه طریق اصلی رسیدن بآزادی واقعی مبدل بپرتگاه وکوره راه شده است و آنها خواه ناخواه مجبور بههضم عناوین آزادی غیر هضمند که عده ای سودجو به خورد آنها میدهند . و اگر نه اینست برای اثبات‌عرایضم به مدارك زیر استناد میجویم :

۱ـ مجلات باصطلاح مختص بانوان ماست‌که با آن تصاویر برهنه و رنگین‌و دستور طبخ‌فلان‌خوراك اروپائی وراهنمائی‌های پزشکیشان میخواهند علیا مخدرات را به آزادی‌واقعی برسانند .

۲ـ فیلمهای سینمائی مان باآن ستاره‌های سکس وطنی ـ که شرم‌دارم آنهارا هموطن خطاب‌کنم ـ وآن صحنه سازی وآرایش‌که البته نظرپولسازی درکار نیست !...

۳ـ اخبار جرایدکه هرروز می خوانیم‌که استفاده‌ی بطرز غلط ازین آزادی چه مصائبی بهمراه دارد .

بعنوان نمونه پروانه خانمی ازایران میرود به آلمان (شاید برای تحصیل آزادی بیشتر!) ودر آنجا مدل نقاشی یا پیکرتراشی میشود بعد...

۱ ـ گفتار رادیو ایران در روز چهارشنبه ۱۶ دیماه جاری ساعت ۳ بعدازظهر

حریاناتی بطرز فجیع و ناراحت کننده ای بقتل میرسد (۱) .

۴ـ فیلمهای تبلیغاتی تلویزیون و سینما که می بینیم رام کردن یك (که البته با کشف حجاب و به آزادی رسیده است) با یك اتومبیل چه راحت صورت میگیرد .

ارزش زن مساویست با یك اتومبیل ـ با یك بسته چای چطور دهان دهٔی داماد را می بندد وشرایط سنگین مهریه وغیره‌را می‌قبولانند ارزش مساویست با یك بسته چای ـ با تبلیغ برای فروش یخچال باآن عریانی که براستی شرم آور است . که حتی ۲ کالا بفروش برسد حالا اگر بمقام و اجتماعی زن توهین شد مهم نیست

بله عزیزان زن ایرانی بااین طریق آزاد نشده است اسیر شده اسیر وبرقهای صادراتی غرب همانند زمانی که اسیر خرافات جسانده شدهٔی لازم بود .

به قول دکتر نصر استاد ورئیس دانشکدهٔی ادبیات دانشگاه تهران(۲).

(عدهٔی بسیاری تصدیق میکنند که درحقیقت پس از رنسانس بشر آزاد تنها آزادی واقعی معنوی‌را که درکف داشت ازدست بدهد واین آزادی « حریت معنوی» بود و به جز این هر آنچه را بظاهر آزادی محسوب درحقیقت هیچ نیست مگر اسارتی که یا بدست قوای طبیعی بیرونی و یا بجبر شهوات درونی ایجاد گشته است) .

این مقلدین غرب را با تمام نقاط ضعفش مدل زندگی خود قرار داده ـ غربی که به‌اقرار خودشان در این‌راه خسته شده ودرحال برگشت‌است .

پرفسور بالدوین‌امریکائی که اخیراً برای مطالعهٔی حقوق ایران‌بتهران ه است درکنفرانس روز یکشنبه ۱۳ دیماه دردانشکدهٔی حقوق‌تهران از

۱ـ مجلهٔی فردوسی ـ شمارهٔی ۹۲۵ ـ شهریور ۴۸ .

۲ـ متن سخنرانی که دریکی از دانشگاههای خارج ایراد شده است ط انجمن اسلامی دانشکده ی ادبیات دانشگاه تهران به فارسی ترجمه و اولین نشریه انجمن مزبور منعکس شده است .

قول یکی ازهمکارانش که در دانشگاه هاروارد تدریس می کند گفت : (باید امریکائیها را از توسعه‌ی مادیات برحذر داشت و آنها را بیشتر به معنویت و هنرهای ظریفه سوق داد .)

این آمار نشان دهنده‌ی انحطاط (وآزادی!..) غرب است توجه کنید

از هر ۵ دختری که در انگلستان برای ازدواج به کلیسا میروند یکی حامله است (۱) .

درپاریس ۴مرد بیك دختر ۹ساله تجاوز کردنددرحالیکه خواهرش باچشمان وحشت زده این منظره را تماشا میکرده است . (۲)

در کشورامریکا درسال ۱۹۶۱ طبق آمار رسمی ۴۰۰/۰۰۰ کودك نامشروع متولد شده اندمادران آنها باداشتن خانواده باین انحراف دچارشده اند (۳)

در اروپا و امریکا هرشب ۸۰۰۰ نوزاد سر راه گذاشته میشود که این رقم درسال به ۲/۹۲۰/۰۰۰ میرسد . (۴)

بله عزیزان اینست چهره‌ی غرب ـ غرب متمدن (نمیگویم متمدن چون تمدن را با این کجرویها کاری نیست) چهره‌ی واقعی غرب که درزمینه های گوناگون شناخته شده است و بقول تاگور نویسنده و اندیشمند هندوستان « غرب ایمانی تزلزل ناپذیر به زور وثروت مادی خوددارد که خاص خود اوست و درنتیجه هرچه بیهوده برای صلح وخلع سلاح گریبان چاك برند و فریادکنند حصلت درندگی اوبلند تر از آن نعره خواهد کشید » (۵)

..... و حالا که جامعه ی ایرانی در حال رشد و ترقی است زن نیز باید از نیروهای خلاقه‌اش در راه نوسازی جامعه استفاده کند. وازپیروی کورکورانه جداً بپرهیزدتامصداق قول آن نویسنده‌خوشفکر ایرانی نباشد که گفت « بعضی ها آنقدر متجددندکه حتی جورابهایشان را هم به خشکشوئی می دهند . »

امید آنکه این نوشته بتواند مثمر ثمر واقع شود وزن (هنرزن بودنش را حفظ کند .)

---

۱ ـ کیهان ـ شماره‌ی ۵۲۵۶

۲ ـ اطلاعات هفتگی ـ شماره ی ۱۰۸۹

۳ ـ کیهان شماره‌ی ۵۷۰۰

۴ ـ اطلاعات هفتگی ـ شماره ی ۱۰۷۹

۵ ـ کتاب گاندی ـ نوشته ی رومن رولان ـ ترجمه ی قاضی . صفحه ی ۲۵۰ .

لدین صالحی
(کرد)
نوی دانشکده
الهیات

امام بخاری آثار او

۱ـ نام و نسب . محمدابن اسمیل بن ابراهیم بن مغیره بن برزوبه جعفی است .

۲ـ کنیه . ابوعبدالله

۳ ـ لقب . حافظ . محدث . امیرالمؤمنین فی الحدیث . شیخین دلقب مسلم و بخاری ، جمل الحفظ امام بخاری . که بخاری منسوب ببخارا شهری از ایران بوده .

۴ ـ تاریخ تولد . ۱۳ شوال ۱۹۴ هجری قمری بعد از نماز جمعه

۵ ـ محل تولد . شهر بخارا

۶ ـ تاریخ وفات سال ۲۵۶ شب شنبه عید فطر درقریهٔ خرتنک در تاریخ ولادت ومدت زندگی و وفات او شاعر گفته است .

کان البخاری حافظا ومحدثا
جمع الصحیح مکمل التحریر
میلاده صدق ومدة عمره فیها حمید وانقضی فی نور
۱۹۴ ۶۲ ۲۵۶ ۱۳روز کم
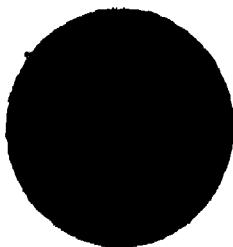
بخاری پس از پدرش مال زیادی به ارث برده که موجب سعادت او در طلب علم گردید در هنگامیکه یازده سال داشت تحصیل حدیث را میکرد و عشق وعلاقه به حدیث داشت سپس حج رفت یعنی در سال ۲۱۶ سفر حج را هم ، با مادر و برادرش احمد در پیش گرفت و در مکه اقامت گزید و برادرش به بخارا باز گشت و در آنجا فوت کرد . بدرك حضور و سماع علماء اهل دشت در مکه و مدینه نیز آمد و در بلاد آسیا مدت ۱۶ سال سیر و سیاحت وجدال پرداخت و دربارهٔ علوم اسلامی مخصوصاً حدیث تحقیق و تتبع نمود و صحیح بخاری را از ششصد هزار حدیث استخراج کرد

امام بخاری در کودکی پدرش را از دست داد و در کنار مادرش تربیت یافت. گویند در کودکی بینائی را از دست داد مادرش از بسکه جزع و فریاد می کرد شبی ابراهیم خلیل علیه السلام را در خواب دید که گفت در اثر کثرت دعای شما برای پسرت خداوند بینائی را به او باز گرداند .

۷- محل وفات: قریهٔ خرتنگ که در آنجا نیز دفن گردیده خرتنگ در دو فرسخی سمرقند است و از اینکه بعضی میگویند در بخارا فوت کرده بدین معنی باید که خرتنگ جزو بخارا بوده است در ریحانة الادب نوشته در ده فرهنگ نامی در ده فرسخی سمرقند فوت کرده اما سایر تذکره‌ها خرتنك در دو فرسخی سمرقند نوشته‌اند

۸ـ محل سکونت: بخارا و مدت ۱۶ سال نیز در بلاد آسیا درپی کسب علم بود .

۹ ـ **شغل شخصی**. کسب و نشر علم و بالاخره تجارت و کسابت بود شخصاً کار میکرد و رباطی که بنا نهاده بود مانند دیگران برای آن خشت میکشید و سایر اوقات بعبادت می‌پرداخت.

۱۰ـ نام پدر : اسمعیل « ابی‌الحسن» پدر امام بخاری از علما وزهاد بود که عدهٔ از روایت کرده‌اند

۱۱ ـ شغل پدر: تجارت و کسابت و نیز اهل علم بود.

۱۲ ـ نام فرزند : فرزند ذکوری نداشته .

ـ شغل فرزند: فرزندی نداشته .

در آمد : از ترکهٔ پدر مال زیادی باو رسیده بود و بنابراین
ر خیر و احسان را مبذول میداشت درآمد او از کسب و تجارت
ل میگردید.

ابطه باحکومتوقت: گوشه گیروبی طرف بودهنگامیکه خالدبن احمد
ارا اورا احضار کرد که بفرزندش درس تاریخ وجامع الصحیح بدهد
ر را رد کرد و جواب دادمن فراغت آن را ندارم که وقت خودرا
اص دهم وقومی دیگر رامحروم نمایم در نتیجه خالدکینهٔ اورا دردل
کرد که از بخارا بیرون رود وشیخ بقریهٔ خرتنک از دهات سمرقند دو
قند رفت در حدود دو فرسخ از بخارا دور شد و بخانهٔ یکی از
. آنجا رفت شبی دردعای خود میگفت الهم ضاقت علی الارض بما رحبت
بین باوسعتی که دارد برمن تنگ شده خداوند امرا سوی خود ببر

یکماه نرفته بود دعای او مستجاب شد در قریهٔ خرتنک فوت
همانجا دفن گردید و سر انجام خالد نیز که خلیفهٔ ابن طاهر بود
ـ در حبس موفق بن متوکل برادر معتمد خلیفه فوت نمود. قسطلانی
ن محمد ذهلی در آنموقع نائب خلفای عباسی بود.

ـ **محل تحصیل:** بخارا در اوایل کودکی شام . مصر. جزیره.
تار، کوفه، بغداد، واسط، مرو، ری، هراة، خراسان، نیشابور که به
ل و تصحیح احادیث باین شهرها مسافرت کرده است .

. **استادان وشیوخ او درمکه:** ابوالولید احمدبن محمدالازرقی
یدمقری و اسمعیل بن سالم صائغ و ابوبکر عبدالله بن زهیرحمیدی

مدینه ـ ابراهیم بن منذر حرامی و مطرف بن عبدالله و ابراهیم بن
ثابت محمدبن عبیدالله وعبدالعزیز بن عبدالله الاویسی ویحیی بن قزاعه
نها

درشام ـ محمد یوسف فریابی و ابونصر اسحق بن ابراهیم و آدم بن ابی ایاس و ابویمان حکم بن نافع وحیوة و خالدبن خلی قاضی حمص و حطاب بن عثمان و ابومغیره عبدالقدوس وسلیمان بن عبدالرحمن بن شریح و اقران آنها .

دربخارا ـ محمد بن بن السلام بیکندی و عبدالله بن محمدالمسندی ، هارون بن شعیب و محمد بن عرعره و عبده بن حکم و محمد بن یحیی ساده و حبان بن موسی و اقران آنها

در مرو ـ علی بن الحسن بن شقیق وعبدان و عثمان و محمد بن مقاتل و اقران آنها

دربلخ ـ مکی بن ابراهیم و یحیی بن بشرو محمد بن ابان و حسن بن شجاع و یحیی بن موسی وقتیبه و معاصرین آنها

درری ـ ابراهیم بن موسی و غیر او

دربغداد ـ محمد عیسی ضباع و محمد بن سائق و سریج بن نعمان و احمد بن حنبل و ابو مسلم عبدالرحمن ابن ابی یونس مستملی و اسمعیل بن خلیل و اقران آنها.

درواسط ـ حسان بن حسان وحسان بن عبدالله بن سلیمان و معاصرین آنها .

در بصره ـ ابوعاصم نبیل و صفوان بن عیسی و بدل بن المحبر و حرمی بن عماره و عفان بن مسلم و محمد بن عرعره و سلیمان بن حرب و ابوداود طالیسی وعارم و محمد بن سنان و ابو حذیفه نهدی و غیر آنها

در کوفه ـ عبدالله بن موسی و ابونعیم و احمد بن یعقوب و اسماعیل بن ابان و حسن بن ربیع و خالد بن مخلد وسعید بن حفص وطلق بن غنام و عمر بن حفص و فروه بن ابی المغرا وقبیصة بن عقبه وابوغسان و اقران آنها

درجزیره ـ احمد بن عبدالملك حرانی و احمد بن زید حرانی و و عمر بن خلف و اسمعیل بن عبدالله رقی و اقران آنها .

درمصر ـ عثمان بن صالح و سعید بن ابی مریم و عبدالله بن صالح و احمد بن صالحی و احمد بن شبیب واصبغ ابن ابی الفرج سعیدبن عیسم

و سعید بن کثیر بن عفیر و یحیی بن عبدالله بن بکیر و اقران آنها . امام قسطلانی در شرح بخاری اضافه کرده است استادان او.

درقیساریه ـ محمد بن یوسف فریابی .

درعسقلان ـ آدم بن ابی ایاس

درحمص ـ ابی مغیره ابی یمان علی بن عیاش احمد بن خالد وهبی و یحیی و حاظی اهر .

درهراط ـ احمد ابی الولید حنفی

در نشابور ـ یحیی بن یحیی تمیمی و بشر بن حکم و اسحق بن ابراهیم حنظلی و محمدبن رافع و احمد بن حفص و محمد یحیی دهلی و اقران آنها

امام بخاری در طلب علم شهرهای مذکور رفته و اقامت گزیده و از مشایخ مزبور وغیر آنها کسب فیض نموده و تلمذ جسته است وی گفته از بیشتر از هزار شیخ و استاد از علما نوشته دارم و تمام احادیث را با ذکر سند یادکرده‌ام حاکم بن عبداله گوید امام بخاری رحمه‌الله در طلب علم و تحصیل به این شهرها مسافرت کرده و در شهری از آنها اقامت اختیار نموده و از مشایخ آنشهرها کسب فیض کرده است محمدبن حاتم گوید امام بخاری گفته از هزار و هشتاد نفر نوشته دارم که همه اصحاب حدیث بوده‌اند .

۱۸ ـ **نام‌مدارس:** مدارس معینی که مانند مدارس امروزه دارای تشریفات معینی و مضبوطی باشد نیافتم ولی در کنار بعضی از مساجد قدیمه حجره‌های کوچك و رواق و رباطی ساخته شده که جای تدریس وتدرس بوده نظیر این مساجد و حجره‌ها در بعضی مناطق کردستان دیده می‌شودمخصوصاً بناء بعضی مساجد را باهمین حجره‌ها بعبدالله بن عمر نسبت میدهندکه هنوز باقی و تغییری نکرده است .

بعضی از مدرسین در منزل و بعضی در مسجد تدریس کرده‌اند بهر حال امام در مدارس معمولهٔ آن روزگار چه حجره‌ها باشد و چه منزل و چه مسجد در شهرهائیکه بآنجا در پی اکتساب علم مسافرت کرده است به

کسب علم از یک طرف و تدریس از طرف دیگر اشتغال داشته است و مدارس آن روزگار بهر نوع که باشد در شهرهای مذکور مورد تدرس و تدریس امام بخاری بوده‌اند .

در کتاب شروط ائمه تألیف ابوالفضل محمد بن طاهر مقدسی نوشته امام بخاری تراجم و تالیف ابواب جامع الصحیح را در حرم شریف کرد و مدت ۱۶ سال برای تألیف و تدوین آن در تصره و غیر آن متحقیق داشت تا اینکه آن را در بخارا بپایان رساند .

۱۹ ـ **نام مساجد:** درمکه مسجدالنبی. خود او گوید من کتاب تاریخ خود را در پیشگاه قبر پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه‌وسلم تألیف کردم و در مساجد بخارا و شهرهائیکه به آنجا مسافرت کرده است بکسب و نشر علم اشتغال داشته. قتیبة بن مسلم چند مسجد در شهر بخارا بنا کرده و مسجد جامع را بسال ۹۴ بنا نمود

۲۰ ـ **مسافرت:** درسنه ۲۱۶ بهمراهی برادرومادرش بحج رفته است بمدینه و شام و مرو و واسط و کوفه و جزیره و ری و بغداد ومصر و هرات و نیشابور و غیره چنانکه گذشت مسافرت کرده است .

۲۱ ـ **اجازه از که گرفته:** امام بخاری استادان زیادداشته است و نمونه که بنده تحقیق کردم معلوم نیست که کدام یك از استادان او باو اجازه داده‌اند من هر چند جستجو کردم این قسمت را نیافتم و ممکن است اجازه نامه‌ای که بعدها مرسوم شده در آن عصر بدین طریق سابقه نداشته باشد . مذهب او اینکه شافعی بوده وسپس بطور اصح راجع بمذهب اوراجع آن است که مجتهد بوده

۲۲ ـ **کجادرس میداده:** فربری میگوید درمجلس سماع او بیشتر از هزار نفر حاضر میشدند واحد و سماع میکردند این گفتار میرساند محل تدریس او جای وسیعی بوده و برای اجتماع گروه هزارنفری باحتمال قوی محیط مسجد متبادر فهم است بهر حال در منزل و مسجد و شاید حجره‌های بنام مدرسه در بخارا و نیشابور و بغداد و غیره تدریس کرده و بشهرهائیکه

راجع بتاریخ مسجد جامع بخارا ابوبکر محمد بن جعفرالنرشخی در
یخ بخارا چنین میگوید قتیبة بن مسلم سه بار اهل بخارا را اسلام
بارمرتد شده و ازاطاعت‌امر سر پیچیدند و بار چهارم با ایشان جنگید
با اسلام آوردند و عربها با دستور قتیبه از بخارا زنها گرفتند وآمیزش
ند رفته رفته نور اسلامی در دل آنها قرار گرفت و مسجدها بنا کرد و
جد ها قرآن میخواندند وختمها می‌کردند و دعاها می‌گفتند و مسجد
م را سال ۹۴ در حصار بخارا بنا نمود ودر روزهای جمعه‌برای خواندن
جمعه مردم را به نماز دعوت می‌کرد و میگفت هر که برای نماز آدینه
ر شود دو درهم باومیدهم .

۲۳ ـ **شاگردان نخبه‌و آخذین‌ازاو:** شاگردان و آخذین از او
ر آن می‌باشندکه ذکر شده من جمله ابوالحسین مسلم بن حجاج و ابو
ی ترمذی و ابوعبدالرحمن‌نسائی و ابوحاتم وابوذرعه رازیان وابواسحق
هیم و ابوبکر بن خزیمه و ابوالقاسم بغوی از اوسماع واحد و استفاده
ماند.

فربری میگویدبیشتراز نودهزار نفر سماع صحیح بخاری راکرده‌اند
از من کسی از آنها باقی نمانده در مجلس سماع او بیشتر از هزار
حاضرمی‌شدند واحد سماع میکردند و بسیاری ازمشایخ اونیزاز اوروایت
ماند .مانند عبدالله بن محمد مسندی و عبدالله بن منیر و اسحق‌بن احمد
اری و محمد بن خلف بن قتیبه و غیر اینها .

از اقران او ابوذرعه و ابوحاتم رازیان و ابراهیم حربی و ابوبکر بن
عاصم و موسی‌بن هارون حمال‌و محمد بن عبدالله بن مطین و اسحق بن
مدس زیرک‌فارسی ومحمدبن قتیبه‌بخاری وابوبکراعین ازاوروایت کرده‌اند
اری از بزرگان حفاظ نیز از اوروایت کرده‌اند مانند صالح‌بن محمدملقب
زره ومسلم بن‌الحجاج صاحب صحیح‌و ابوالفضل‌احمدبن سلمی وابوبکر بن
حق‌بن‌خزیمه‌ومحمدبن‌نصرمروزی وامام نسائی وابوعیسی ترمذی‌ومحمد بن
الله‌بن جنید وجعفر بن‌محمد نیشابوری‌و ابوبکرداود وابوالقاسم بغوی وابو

۲۰ ـ کتاب الفوائد

۱۲ ـ کتاب اسامی الصحابه و غیر اینها

خاتمه امام بخاری دارای حافظهٔ قوی خدادادی بود . که در قوهٔ [ح]فظ و تیز طبعی و سعی اهتمام ضرب المثل ومورد اعجاب دیگران بوده و [و]قتی از او پرسیده‌اندآیا برای حفظ دوائی وجود دارد گفته‌هیچ چیز سودمند [ت]ر ار سعی و کوشش و کثرت مطالعه و مداومت نظر و اهتمام نیست

امام بخاری تیز هوش و ساعی و جدی بود و هروقت صحبت دنیائی‌را [ش]روع میکرد ابتدا حمد وثنای خداوند را بجای می آورد کثیرالاحسان و [ق]لیل‌الاکل‌ودر اکرام‌مفرط بودوبفن تیراندازی واستعمال آلات حرب‌آشنائی [د]اشت ودرنظم‌و شعرفصیح دست داشت ولی‌چون شعر رابه علماوردا ستعامدوقت خودراشعر ضایع نگردانید. بلکه اشتغال به‌عبادت برای‌او لازم بودووقت خود [ر]اصرف‌عبادت‌اولی‌فالاولی کرده‌است‌امام‌محمد بن حنبل‌رضی‌الله عنه گفته‌خراسان [م]انندمحمد بن اسمعیل رابجامعه تحویل‌نداده‌است وباز گوید خراسان مانند [ا]بی درعه و محمد بن اسمعیل بخاری و عبدالله بن عبدالرحمن دارمی وحسن [ب]ن شجاع بلخی را بدنیا نیاورده است .

محمد بشار گفته حافظ دنیا چهار نفر است ابو درعه درری مسلم‌بن [ح]جاج در نیشابور عبدالرحمان‌بدارمی در سمرقند محمدبن اسمعیل بخاری [د]ربخارا .

توصیف شهر اسکندریه

شهر اسکندریه حالیه از شهرهای خوب و آباد و باصفاست . تمام [ک]وچه های آن صاف و پاکیزه ووسیع و از سنگ‌تراش مرتباً فرش‌کرده و با [آه]ك و ساروج بند کشیده و جفت‌گیری نموده‌انـد . خانه‌های آن اغلب [چه]ار پنج مرتبه و مرتب و مزین است و بازارهایش سر باز و بسیار مزین و [پر]متاع است و در بیشتر خانه ها گلکاری درکوزه ها وزمین‌نموده‌اند.

از سفر نامه میرزا حسین فراهانی ـ نوشته بسال۱۳۰۲ هـ . ق

درجریان مشروطیت مطبوعات وضع خاصی یافتند ومبارزه
مشروطه‌خواهان‌و مستبدین سبب‌شد که افراد وگروههای مختلف بنشر
روزنامه، مجله ، شبنامه وغیره‌بپردازند و در تنویر افکارهموطنان‌و هم
فکران خود بکوشند و تحولی کلی درکار مطبوعات بوجود آورند .

اسامی نشریه های‌فارسی که بصورت روزنامه ومجله و یاشب
وغیره‌درجریان مشروطیت ویا چندسال قبل وبعد ازآن منتشر میشده
تعداد آنها طبق صورتی که ازیك‌مجموعهٔ خطی کتابخانه مجلس بدست
آورده ام بشرح زیر بوده است :

روزنامه های تمدن ـ مجلس ـ تدین ـ چهره نما ـ مساوات
تربیت ـ شاهد ـ صور اسرافیل ـ شرافت ـ محبت ـ نفاق ـ مودت
وفاق‌ـ انسانیت ـ حقیقت ـ زبان ملت ـ آگاه ـ بیدار ـ تآتر ـ اثبات
محاکمات‌ـ الفت‌ـ عدالت‌ـ صحبت‌ـ ناطق‌ـ وطن‌ـ فاتح‌ـ کشکول‌ـ فلاحت

ـ الجمال ـ طالب ـ مطلوب ـ مشکوة ـ ندای وطن ـ
. کرنا ـ انصاف ـ عدل ـ مودت ـ فریاد ـ ناهید ـ وفا ـ
. آئینه جهان نما ـ حقیقت گوئی ـ شریف ـ الکمال ـ ذلت
ـ حرمت ـ سلسبیل ـ گلشن خیال ـ فرح ـ شاهنشاهی ـ
دب ـ ارشاد ـ صداقت ـ لسان الغیب ـ حب الوطن من الایمان ـ
ن ـ سرو آزاد ـ صدق ـ حب وطن ـ شاهد مقصود ـ
ـ نور وظلمت ـ بنیاد ـ اتفاق ـ دولت جاوید ـ حقوق ـ
صباح ـ فرخ ـ مؤید ـ آئینه چهره نما ـ زراعت ـ مجله
بوت ـ جرم گناه ـ حبل المتین ـ خوش خبر ـ سیر ملوك ـ
داد ـ منصور ـ ذوق سرشار ـ شارلاتان ـ معارف ـ ثبوت ـ
طریقت ـ حقگو ـ حقشناس ـ صناعت ـ روح القدس ـ
ر ـ فصول ـ حکمت ـ عالم بی عمل ـ مجاهدت ـ آئینهٔ
تجار ـ رشادت ـ ظهور تمدن ـ ثروت ـ نیکوفال ـ مکافات ـ
ـ گلزار حسن ـ دولت بیدار ـ اقبال ـ شمس طالع ـ اقبال
. قدرت ـ ثبوت وحدت ـ طوطی ـ امانت ـ اتحاد ـ سیاسی ـ
تداد ـ صحت ـ خرم ـ الحق ومر ـ صبر وظفر ـ حیات جاوید ـ
همدم ـ عزت ـ مکمت ـ روح الامین ـ شاهد عینی ـ توسل ـ
ستان ارم ـ فجر ـ ثروت ـ بزم اورور ـ احسن بات ـ انس ـ
راك ـ کور بینا ـ چشم دار نابینا ـ شجرهٔ استبداد ـ شجره عدالت ـ
ت ـ اتفاق جاوید ـ تجارت ـ خوشحال ـ عدالت ـ شیپور ـ عین ـ
حدت ـ امام جماعت ـ دعوت ـ قانون عدالت ـ احسان ـ
ـ اشتهار ـ مخزن ذخایر ـ معدن جواهر ـ اتمام حجت ـ فرج
ـ مملکت ـ طریق ـ خوش الحان ـ ملك الملوك ـ اصناف ـ
لب ولایابس ـ دعوت ملی ـ تجارت سیار ـ کوکب دری ـ

مطلع‌الشمس ـ غیرت ـ تنبیه مشکل ـ صبح صادق ـ همت ـ توفیق ـ
رهنما ـ یدالله مع‌الجماعه ـ تهنیت عدل ـ جنات‌نعیم ـ صراط‌المستقیم ـ
غیرت وطن ـ آئینه ـ نجات ـ راه نجات ـ کلیدسیاسی ـ نجات وطن ـ
مردان وطن ـ داددین ـ مخاطره وطن ـ حورالعین ـ طایرقدس ـ افتخار ـ
کعبه آمال ـ استقلال وطن ـ الفت ـ خبر ـ تلافی مافات ـ عذر بدتر
ازگناه ـ ندای آزادی ـ حریت ـ هدایت ـ نجات ملت ـ منکر آزادی ـ
پرهیز ـ بیداری ملت ـ تشویق ـ نزهت ـ نفس آخر ـ بستان ـ صفا ـ طریقه
ادب ـ فواید عامه ـ درد بیدرمان ـ مشورت ـ نخوت .

اولین قانون‌مطبوعات درایران (پنجم محرم سال۱۳۲۶)مصادف
بود با حوادث بمباردمان مجلس‌توسط محمد علیشاه (روزسه‌شنبه۲۳
جمادی‌الاول سال ۱۳۲۶) در این سال محمد علی شاه آزادیخواهان
را به بند وزنجیر اندرکشید و جمعی از احرار را ازدم تیغ گذرانید
و مدیران جراید مشروطه خواه را نیز تا آنجا که توانست و دستش
رسید مقتول ساخت .

میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل مدیرروزنامه روح‌القدس از
شهیدان راه آزادی است وی‌را پس از بمباران مجلس بباغشاه بردند
وبقتل رسانیدند.

سیدمحمد رضای‌مساوات مدیرروزنامه مساوات، دهخدانویسنده
صوراسرافیل ، مدبرالملك مدیرروزنامه صبح‌صادق و جمعی دیگر ترك
شهر ودیارگفتند و دهخدا در سویس به نشر روز نامه صور اسرافیل
پرداخت وسه شماره از آن منتشر ساخت .

این وضع دیری نپائید و بافرار محمدعلی‌شاه بسفارت روس و غلبه آزادیخواهان بتدریج مدیران جراید و نویسندگان نخبه آزاده که به خارج از کشور رفته بودند بایران بازگشتند ومجدداً دست بکار شدند و کم کم شروع به نشر نشریه‌های مفیدادبی نمودندوماذیلاًفهرستوار بعضی از این نشریه های ادبی رانام می‌بریم وسپس بذکر اسامی نشریات‌ادبی موجود که در حال حاضر نیز منتشر میشوند میپردازیم.

اسامی این نشریات تاآنجاکه دردسترس بوده (در این‌فهرست فقط ازمجله های ادبی یاد خواهد شد) به ترتیب حروف تهجی بدین شرح است :

- مجلهٔ آئینه درسال ۱۳۰۵ در شیراز بمدیریت آقـای حسنعلی حکمت (حشمت‌الممالک) منتشر میشده است.

آقای حکمت قبل‌از انتشارمجلهٔ آئینه روزنامه‌گفتارراسترا در همان شهر ازسال ۱۳۰۲ تاسال ۱۳۰۶ منتشر میکرده است.

- مجلهٔ اختردانش بمدیری میرزا محمد خان طهماسبی و بقلم محصلین دارالفنون تهران در سال ۱۳۳۷ ه.ق (۱۲۹۷ شمسی) بطور ماهانه منتشر شده است.

- مجلهٔ اخوت بصاحب امتیازی ومؤسسی حاج عبدالله مستشار علی نعمتی ومدیر مسئولی دکتر عبدالحسین الهامی در ۱۸ذیحجه سال ۱۳۴۶ (۱۷ خرداد ۱۳۰۷) بطور ماهانه و در سی صفحه در شهر کرمانشاه منتشر می‌شده است.

ـ مجلهٔ ادب بمدیری احمد خان روحی در غره ذیحجه سال ۳۳۷ (۵ سنبله ۱۲۹۸) در شهر کرمان بطور ماهیانه انتشار یافته است ومجا دیگری نیز بهمین نام ارطرف هیئت محصلین مدرسه متوسطهٔ تبریز در سال ۱۳۳۸ ه.ق. در تبریز منتشر می‌شده است .

ـ مجلهٔ ادبی بمدیری سعدالملک مافی در پانزدهم جمادی‌الاول سال ۱۳۳۶ (۱۰ حوت ۱۲۹۹) در تهران هردوهفته یکبار منتشر میشده است .

درسال ۱۳۱۲ شمسی نیز در تبریز مجلهٔ دیگری بنام مجلهٔ ادبی تأسیس یافته ومنتشر شده است.

ـ مجلهٔ آرمان بمدیری دکتر شیرازپور پرتودر آذرماه ۱۳۰۱ در تهران منتشر شده است .

از این مجله فقط ده شماره چاپ شده است و نویسندگان نخبه معاصر با او همکاری داشته اند ودرشهریور ۱۳۱۰ پس ارنشر ده شماره تعطیل گردیده است .

ـ مجلهٔ ارمغان بمدیری مرحوم حسن وحید دستگردی در بهمن ماه ۱۲۹۸ درتهران بطور ماهیانه منتشر شده است وچوندرحال حاضر نیز بانتشار خود ادامه میدهد و کهن ترین مجلهٔ ادبی تاریخ ایران است لذا درپایان این مقال به تفصیل به معرفی آن خواهیم پرداخت .

ـ مجلهٔ آزادیستان بمدیری تقی رفعت در رمضان سال ۱۳۳۸ (سرطان ۱۲۹۹) درشهر تبریز وبطور نیم ماهه منتشر شده است . این مجله طرفدار تجدد ادبی ورواج آن بوده وبیش از چند شماره منتشر

.ه است و مدیر آن در اول محرم سال ۱۳۳۹ قمری در سن سی و سالگی خود را کشته است .

ـ مجلهٔ اصول تعلیم واصول تعلیمات از انتشارات اداره تفتیش ارت فرهنگ بوده‌است.

شمارهٔ اول اصول تعلیمات دربرج حمل ۱۲۹۸ و شمارهٔ اول لهٔ اصول تعلیم که درواقع دورهٔ دوم و دنباله مجلهٔ اصول تعلیمات ہ درپانزدهم حمل ۱۲۹۹ درزمان وزارت فرهنگی نصیرالدوله بدر شر شده است و اداره امور آن بعهدهٔ هیئت مدیره دار المعلمین کری ودرواقع میرزا ابوالحسن‌خان فروغی رئیس وقت‌دارالمعلمین داشت.

این مجله دوام چندانی نداشته و ظرف شش ماه فقط‌شش‌شماره آن منتشرشده ودرمحاق تعطیل درآمده است (۲۵ سنبله‌سال۱۲۹۹)

ـ مجلهٔ آفتاب بمدیری میرزا محمودخان سنجری تهرانی در ستم ربیع‌الاول ۱۳۲۹ دراصفهان بطور ماهانه درچهل صفحه منتشر شده است .

این مجله از انتشارات انجمن ادبی آفتاب بوده و جمعی از انشمندان اصفهان و ازجمله آقای شیخ محمدباقر الفت فرزند مرحوم آقا نجفی ومیرزا فتح‌الله خان وزیرزاده «اخگر» آنرا اداره میکرده اند و فقط هشت شماره از آن چاپ و منتشر شده است .

ـ مجلهٔ آفتاب شرق بمدیری آقای مجد نوابی درسال ۱۳۱۲ شمسی درکرمان چاپ ومنتشر شده است .

این مجله قریب دوسال بحیات خودادامه دادهوسپس تعطیل شده
ست .

ـ مجله اقبال به مدیری آقا محمدباقرمحیط (نهضت) وسردبیری
سیدحسین خان رمزی دراول‌برج ثور ۱۲۹۹ در تهران منتشرشده‌است.
ین‌مجله درسی‌صفحه ماهیانه منتشر میشده و نشر آن هفده سال ادامه
داشته است .

ـ مجلةالادب بمدیری آقای میرزا محمد خان وفادار ناظم‌مدرسه
امریکائی تهران وباکمك محصلین مدرسه درسال ۱۲۹۷ شمسی‌وبطور
فصلی « هر دو یا سه ماه‌یکبار » در ۳۲ صفحه و بقطع خشتی منتشر
می‌شده است .

این مجله مدت سه سال بهمین نام وسپس بنام مجلهٔ فردوسی در
۴۱ صفحه و باهمان مشخصات مجلهٔالادب چاپ شده است.

ـ مجلهٔ الوند به مدیری علیمحمد آزاد در ۲۷ خرداد ۱۳۰۴
امتیاز آن از شورای عالی فرهنگ گذشته ودرهمدان چاپ شده‌است.

ـ مجله آموزش وپرورش این مجله که درواقع دنباله مجله تعلیم
و تربیت است وتاحال حاضرنیز منتشر مـی شود از انتشارات اداره
کل نگارش وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش فعلی) بوده و آغاز
شروع آن درفروردین سال ۱۳۰٤ شمسی و بمدیر مسئولی آقای علی
اصغرحکمت بوده است .

مدیری‌مجله بعداً بعهده‌افراد دیگری از جمله آقای محمد محیط
طباطبائی ، دکتر صورتگر ، حبیب یغمائی ، محسن شاملو محول
گردیده است .

(ناتمام)

دکتر محسن شاملو

سهم ایران در نشر و توسعهٔ معارف اسلامی

« دومین کنفرانس وزرای امور خارجه ممالك اسلامی از ۵ تا ۸ دیماه ۱۳۴۹ در کراچی منعقد گردید، همزمان با تشکیل کنفرانس نامبرده سمپوزیوم قرآن نیز در آن شهر تشکیل یافت .

سازمان اوقاف بمنظور معرفی خدمات ایرانیان به نشر معارف اسلامی و شناساندن هنر خطاطی وتذهیب در ایران، بموازات برقراری کنفرانس به تشکیل نمایشگاه قرآن در کراچی اقدام نمود و تعدادی از قرآن‌های خطی را که معرف هنر مردم این سرزمین در قرون گذشته است در کنار قرآن‌های چاپی یك قرن اخیر بمعرض نمایش گذاشت.

نمایشگاه قرآن ۴ روز در سالن کتابخانه بانك مرکزی پاکستان که محل تشکیل کنفرانس وزرای امور خارجه ممالك اسلامی بود برپا بود و از طرف هیأت‌های اسلامی مورد بازدید قرار گرفت ومدت یکهفته هم از ۱۱ تا ۱۸ دیماه ۴۹ در خانه فرهنگ ایران در کراچی دائر بود و بسیاری از مردم پاکستان از آن دیدن کردند .

نمایشگاه قرآن تأثیر فراوان داشت و مردم مسلمان پاکستان استقبال بی‌مانندی از نمایشگاه نمودند وجرائد کراچی ـ بزبان اردو وانگلیسی ـ مقالات جامع ومبسوطی درباره نمایشگاه نوشتند وفیلم مستند آن دوبار در دو هفته در

تلویزیون کراچی معرض نمایش گذاشته شد.

آقای دکتر محسن شاملو مشاور عالی سازمان اوقاف بنمایندگی از ایران درسمپوزیوم قرآن شرکت نموده و همچنین سرپرستی نمایشگاه قرآن را به عهده داشتند ایشان نشریه‌ای بزبان فارسی وانگلیسی درباره خدمات ایرانیان به توسعه معارف اسلامی و ترویج کتابت قرآن در ایران منتشر نمودند که ما در زیر نقل میکنیم.

ایرانیان پس از پذیرش دین اسلام نخستین ملتی بودند که به نشر و بسط معارف اسلامی پرداختند و درزمینه تألیف کتب تفسیر، کلام، فقه، اصول، منطق، حکمت، حدیث، لسان، صرف و نحو، عروض وقافیه، معانی و بیان، ریاضیات و... گامهای اساسی برداشتند.

دانشمندان ایران در دربار خلفای اسلامی سعی بلیغ مینمودند تا گسترش معارف اسلامی این دین را همچنانکه هست بملل جهان بشناسانند پیروان تازه‌ای برمعتقدان این آیین خدایی بیفزایند.

کتابت و تحریر قرآن

ایمان وعلاقهٔ هنرمندان وتشویق بی‌ریای دانشمندان ایران موجب گردید تحریر واستنساخ قرآن مجید رواج کامل یابد و آنانکه در هنر خط، تذهیب و ترسیم مهارت دارند وقت خویش را دراین راه صرف نمایند.

ایرانیان، کتابت و استنساخ قرآن را ازسده دوم هجری آغاز نمودند. وجود اوراق ونسخ متعدد قرآن بخط کوفی در ایران که کاتب ومحرر آن نامعلوم است دلیل روشنی برآنست که مردم این سرزمین از هنگامیکه آیات قرآن برروی پوست آهو وبخط کوفی ابتدایی تحریر مییافته است باینکار دست زده و با این عمل سودقرآن را ازگزند حوادث زمان و دگرگونیهای دوران در امان داشته‌اند وگرنه قبول این نظر که بعداً مرکز خلافت مسلمین باشد ونسخ قرآن ازبغداد به ایران منتقل ودراین سرزمین تمرکز یابد بسیاردور ازواقع ونادرست بنظر میرسد.

کتابت قرآن که درسده‌های نخستین باتذاهیب ساده وبخط کوفی ابتدایی وکوفی تکامل یافته انجام میگرفت رفته‌رفته بصورت ثلث، نسخ ونستعلیق درآمد

وهنر تذهیب وترصیع بطور کامل درآن راه یافت وچون ایمان وعلاقه هنرمندان انگیزه حس و محرک ابتکارات بدیع آنان بود اکنون اصیل‌ترین هنر تذهیب و ترصیع را درصفحات قرآن‌های خطی قرون گذشته می‌توان یافت و آنان را بعنوان هنر اصیل ایرانی و نمودار تمدن و فرهنگ کهن این ملت گرامی داشت

بدون تردید طبقه‌بندی سبک تذاهیب قرآن خالی از اشکال نیست زیرا خطاطان و هنرمندانی که در این راه گام برداشته‌اند هر چند نفر دارای سبک خاص و نزدیک بیکدیگر بوده و بنا بذوق وسلیقه خود نوعی تذهیب و ترصیع بوجود آورده‌اند لیکن، ازنظر رشدهنر تذهیب درقرون گذشته و باعتبارشهرت کارهنرمندان، انواع تذهیب را به سبک‌های ساده ، تیموری و صفوی میتوان تقسیم نمود.

دوران سبک ساده را از قرن ۲ تا ۷ هجری قمری وسبک تیموری‌را از سده ۸ تا ۱۰ هجری قمری وسبک صفوی‌را ازقرن‌دهم هجری قمری ببعد باید بشمار آورد.

ازقرن دهم هجری وپیدایش حکومت صفویه تذهیب بکمال هنرمندی ، زیبائی، دقت و تنوع درطرح ورنگ رسید وبممالک‌اسلامی دیگر مانند هند و عثمانی رخنه کرد وپایه‌گذار تذهیب کشمیری وعثمانی شد.

از اواسط قرن ۱۱ هجری‌قمری بنابذوق وهنر هنرمندان‌محلی رشته‌های تازه‌ای در سبک صفوی بوجودآمد که ازآنان بنام‌سبک‌اردبیل، سبک اصفهان و سبک‌شیراز بایدنام برد. ۱

صورتگری وتذهیب از هنرهای اصیل وکهن ایران است که قدمت آن به بیش از دو هزار سال قبل از اسلام می‌رسد ، صورتگری با پیدایش اسلام ، بر اثر تحریم تصویر و پیکرگری ، جای خود را به مینیاتور (تصویر نیمه طبیعی و ذهنی) میدهدواین مکتب جدید درانحصارهنرمندان‌ایران درمی‌آید ودوازده قرن بدون‌رقیب‌وبی‌همتا در این‌عرصه هنرنمایی‌می‌نمایندواین‌رجحان‌را برای خود حفظ می‌کنند کمااینکه هنوزهم ایران دراین هنر بررقیب‌دیرین‌

ـ برتری دارد و اما تذهیب مراحل تکامل را میپیماید و بصور گوناگون
تذهیبه های تازه برصحایف قرآن وکتب دینی ودواوین شعراء وح...
، قالی وقالیچه وپارچه های زربفت جلوه گری مینماید .
سبك ساده تذهیب که از قرن دوم هجری متجلی می گردد مرحله ابتدایی
...ر است که نمونه آن برظروف سفالین وگلین پیش از اسلام منقوش می باشد
پس از اسلام، سبك ساده تذهیب باحفظ شیوه های پیشین والهام از عرفان
، مدارج رشدوترقی را طی می کند تا بدانجا که این سرزمین مرکز رواج
هنر می شود .
در قرن هشتم ونهم ودهم میلادی ، دراروپا نیز نوعی تذهیب و مینیاتور
...ل بود که اگرچه از نظر هنری تجلی خاص داشت لیکن با سبك کار
...ندان ایران متفاوت بود . چون تذهیب ازاسکاندیناو ومینیاتورازفرانسه
...ورهای دیگر اروپاراه یافته بوداز یندوسبك ایرلندی وفرانسوی نام گرفته بود
نمونه تذهیب سبك ایرلندی را در اناجیل اربعه وکتب دینی و نمونه
...ور فرانسوی را درتابلوهای مذهبی ودر ودیوار کلیساها میتوان دید.
همگام باتحول وتغییری که درسبك تذهیب درایران بوجود آمد خط نیز
...ط جنبه هنری دگرگونی هایی یافت واز صورت کوفی ابتدایی و مشکل
...د ودارای اعجام واعراب شد وصورت تکامل یافت و از تعدیل آن خط
...موز بوجود آمد(پیرآموز خط اختراعی ایرانیان بوده است که از تعدیل
ابتدایی ومشکل کوفی بوجود آمده است و بدان علت آنرا پیرآموز
...نند که براثرسادگی پیران هم میتوانستند بیاموزندو بخوانند).
چون مردم خراسان درتغییر وتسهیل خط کوفی سهم بسزایی داشتند ا...
. خط اختراعی آنان «مکتب خراسان» نام گرفت و بدیگر نقاط ایران
. اصفهان وترکستان راه یافت ووسیله کتابت قرآن و آرایش هنرمعماری
...ت کاشی وسفال گردید .
درحقیقت، تغییر کلی خط از اواخرقرن سوم هجری آغاز گردید، دراین
...ام شاعر، مترسل وخطاط ایرانی بنام ابوعلی محمدبن علی مشهور به ابن مقله
...وی شیرازی(۲۷۲-۳۲۸) با الهام ازخط پهلوی واوستایی یعنی خط ملی د
...باستانی وتوجه بخط کوفی خطوط ششگانه نسخ، ثلث ، رقاع، توقیع، ریحان،
...ق را بوجودآورد.
ابن مقله که حکومت فارس ووزارت سه تن از خلفای عباسی را داشت
...ت الراضی بالله (۳۲۲-۳۲۹) تکه تکه شد واول دست راست اوراکه باآن

ب نوشته بودقطع کردند وسپس‌دست دیگروسراورا.
شیوه ابن‌مقله ازجانب برادرش ابوعبدالله حسن وابن بواب بغدادی و
لدین یاقوت‌غلام مستعصم آخرین خلیفه‌عباسی (۶۴۰-۶۵۶) دنبال شد
لث ونسخ رفته‌رفته جانشین خط کوفی گردید.
یاقوت‌علام افریقایی وخوشنویس شهیر ۸ قرآن نوشته که ۵محلدآن در
و۳ مجلد درکشورهای خارج است .
قرن ۸ ، ۹، ۱۰، ۱۱ هجری از دوره‌های درخشان تکامل وپیشرفت
ویسی درایران استوخراسان،فارس ، آذربایجان واصفهان از مراکز
ین‌هنر بوده استواگر چه درطول چهارقرن ۱۴ نوع سبك خطاطی ـاز
ن مسلم‌خط نسخ وثلث دردست‌است لیکن سبك‌خوشنویسی بهدو سبك یاقوت
نقری محدود ومشخص میگردد وسبك نستعلیق ازقرن نهم هجری‌بهابتکار
یانی مانند علی هروی، شاه‌محمود نیشابوری ، عبدالله صیرفی، سلطانعلی
ی‌وجعفر بایسنقری‌بوجود می‌آید وتجلی‌خاص می‌یابد وبنام مکتب‌هرات
ار مکتب یاقوت و بایسنقری‌قرار میگیرد .
درگذشته درممالك هند وعثمانی و پاره ای از بلاد عرب خط نستعلیق
می رفت لیکن اکنون کشور های ایران ، پاکستان و افغانستان از خط
لیق برای‌نوشتن زبان فارسی ، اردو وپشتو ـ ودرصورت‌تمایل خوشنویسان
کشور برای‌کتابت زبان عربی ـ استفاده می کنند .
درسرزمینهای دیگر اسلامی ،خط کوفی ازقرن ششم هجری بتدریج از
ق می‌افتد وغیر از یکی دو سرزمین اسلامی افریقایی مانندکشور مغرب
اکش) که‌تاچند قرن پیش ازخط کوفی تعدیل‌یافته که‌باید آنراشبه کوفی،
ید برای کتابت‌قرآن استفاده‌می کردند بقیه‌ممالك عربی خط نسخ وثلث را
جیح می‌دادند وقرآنرا بهرقم نسخ‌وثلث می‌نوشتند.

نخستین قرآن خطی

علاوه براوراق وسور ،قسمت‌ها وجزوات قرآن که بر روی پوست وبه
ط کوفی کتابت یافته وکاتب آن نامعلوم است وهم‌اکنون در موزه‌ها و

کتابخانه‌های ایران موجود میباشد از خوشنویسان ایرانی است . اوراق و قسمت‌هایی از قرآن نیز ، تاکنون ، بدست آمده است که دارای تاریخ بوده و کاتب ایرانی آن مشخص است و از آن جمله‌اند :

ـ قسمتی از قرآن از سوره مرسلات تا سوره صحی به خط کوفی دوره تکامل که توسط علی بن محمد بن علی ضبری (مازندرانی) درسال ۳۵۳ هجری کتابت یافته است.

ـ قسمتی از قرآن از نیمه سوره یوسف تا پایان سوره ابراهیم به خط کوفی دوره تکامل که توسط ابوالقاسم منصور بن محمد بن کثیر بن احمد قاینی خراسانی درسال ۳۹۳ هجری تحریر یافته است.

ـ قسمتی از قرآن از نیمه سوره انعام تا نیمه سوره اعراف به خط کوفی دوره تکامل و نزدیک به نسخ که توسط ابوالبرکات رازی در سال ۴۲۱ هجری در شهر ری کتابت یافته است .

بدون تردید این چند قسمت از قرآن که توسط ایرانیان نوشته شده است قرآن کامل بوده‌اند که بدست حوادث زمان از بین رفته‌اند همچنانکه پیش از اسلام نیز خوشنویسانی بوده‌اند که به تحریر قرآن پرداخته‌اند و اکنون اثری از آن اوراق گرانبها وجود ندارد ، ابن ندیم از یکنفر خوشنویس ایرانی در دربار هارون‌الرشید (۱۷۰ـ۱۹۳) بنام «خشنام» نام میبرد که اثری از هنر او ، تاکنون بدست نیامده است .

نسخ خطی قرآن

درایران بیش از ۱۰ هزار نسخه قرآن خطی به خط کوفی ، ثلث ، نسخ ، محقق ، ریحان ، نستعلیق ، ساده و با تذهیب و ترصیع گوناگون وجود داردکه بسیاری از آنان از حیث خط و تذهیب و ترصیع وجلد درعالم هنر کم مانند بلکه بی‌مانند است.

پاره‌ای از این نسخ کامل و برخی قسمتی یا جزوی از قرآن میباشند ، ۴۵۰۰ مجلد از نسخ خطی قرآن متعلق به کتابخانه آستانقدس رضوی و بقیه جزء نفایس کتابخانه های سلطنتی ، مجلس شورای ملی ، ملک ، مدرسه عالی

اف ، موزه ایران باستان ، آستانه حضرت معصومه علیهاسلام ،
له ولی و آرامگاه شیخ صفی‌الدین اردبیلی و کتابخانه‌های شخصی

ین نسخه خطی قرآن در ایران متعلق به ۱۹۸ هجری وجزء
کتابخانه آستانه حضرت معصومه علیهاسلام میباشد . این نسخه
آن و بخط کوفی است که بنام مأمون خلیفه عباسی (۱۹۸ـ۲۱۸)
ست .

ت انتساب واصالت قسمتهایی ازقرآن که بخط کوفی وروی پوست
یافته و در آستان قدس رضوی و موزه ایران باستان موجود و
بن ابیطالب «ع» است وقسمتهایی که بخط کوفی وروی پوست
به آستان قدس رضوی ومنسوب به حسن بن علی (ع) حسین بن علی (ع)
(ع) علی بن موسی الرضا (ع) است تردید وجود داردو تاریخ کتابت
یخ نام برده نمیتواند پیش ازقرن سوم هجری باشد .

قرآن دردنیا و ایران

ین قرآن چاپی بسال ۱۶۹۴ میلادی در هامبورگ با مقدمه لاتین
کوشش ابراهیم انکلمان انتشار یافت
درسال ۱۷۶۸ میلادی درلایپزیگ و در سالهای ۱۷۸۷ ، ۱۷۸۹ ،
۱۷۹۶ ، ۱۷۹۶ میلادی درپترزبورگ باسرمایه کاترین دوم ملکه روس
۱۷۹۶)ودر ۱۸۳۴ میلادی با مقدمه لاتین ازطرف گوستاوفلوگل
۱۸۸۱ میلادی درفرانکفورت با مقدمه مار آلمانی ودر سالهای
۱۸۷ ، ۱۸۷۵ ، ۱۸۸۱ میلادی درلندن چاپ ومنتشر شد .
۱۹۰۵ میلادی قرآن منسوب بعثمان ومعروف بقرآن سمرقندی
فی وبقطع ۶۷ × ۵۰ سانتی متر که روسها ازقبرامیرتیمور بدست
دند وجزء گنجینهٔ سلطنتی روسیه بود بتعداد محدود در روسیه تزاری
دید ودرسال ۱۸۴۱ و ۱۸۹۸ میلادی نخستین قرآن باکشف الایات
مطالب بوسیله گوستاوفلوگل آلمانی انتشار یافت .

چاپ قرآن درکشورهای اسلامی از۱۲۱سال قبل شروع میشود، چاپ قرآن در بمبی در سال ۱۲۶۹ هـ . ق، درکلکته در سال ۱۲۷۴ هـ . ق و در الهآباد با ترجمه انگلیسی در سال ۱۳۳۰ هـ . ق ـ درقاهره درسالهای ۱۲۸۱ و ۱۲۸۳ هجری قمری و در قسطنطنیه (استانبول کنونی) درسالهای ۱۲۸۸، ۱۲۸۹ هجری قمری آغاز میگردد و بدینترتیب پس از ایران ، هند، مصر و عثمانی به چاپ قرآن میپردازند .

اگرچه نخستین مطبعه در استانبول بسال ۱۷۲۸ میلادی و درقاهره سال ۱۷۹۸ میلادی شروع بکار نمودند لیکن چاپ قرآن در سال های بعدصورت گرفت و شهیرترین آن قرآن سلطان عبدالحمید عثمانی معروف به قرآن سلطانی وقرآن فؤادکه بدستور ملك فؤاد پادشاه مصر چاپ شده استمیباشد

چاپ قرآن در ایران ازسال ۱۲۵۸ هجری قمری آغاز میگردد ، در این سال نخستین وسه سال بعد دومین قرآن چاپ سنگی در تبریز انتشار مییابد ودر سال ۱۲۶۷ هجری قمری نخستین قرآن چاپ سنگی در اصفهان منتشر میشود .

درطول ۱۳۲ سال کهاز عمر چاپ قرآن در ایران میگذرد ۲۱۷ نوع قرآن (۳۷ نوع درتبریز ، ۱۴۰ نوع دراصفهان ۷۰ نوع درمشهدو کرمان و بقیه در تهران) باخط نسخ ونستعلیق و کوفی وسادهومذهب و باترجمهوتفسیرفارسیو بدون ترجمهدرقطع های مختلف از۵ر۷ × ۵سانتیمتر تا۴۴ × ۲۸ سانتیمترو باچاپ های گوناگون سنگی ،سربی ،کلیشهوافست منتشرشده که نموداردرخشانی از پیشرفتچاپ دراین کشور است.

در دوران سلطنت ناصرالدینشاه قاجار در سال ۱۳۱۱ هجری قمری مطابق با ۱۲۶۹ هجری خورشیدی قرآن با زیر نویس و ترجمه فارسی و کشفالایات وکشفالمطالب باچاپسنگی منتشر شد و سال های بعد بمناسبت فرارسیدن نوروز، تجدیدچاپ میگردیداینقرآن بهخط محمدصادق تویسرکانی و قرآن دیگری بهمین سیاق و طرح به خط علی اکبر خوشنویس در سال ۱۳۱۱ هـ.ق تهیه شده بود.

در عهد سلطنت مظفرالدینشاه قاجار نیز چند نوع قرآن چاپ سنگی

نشر میشود که اهم آن قرآن بصیرالملك در ۱۳۱۵ ه . ق و قرآن‌صمصام‌ـ
الملك در ۱۳۲۲ ه . ق و قرآنی بدو خط کوفی ونسخ به خط زین‌العابدین
ریف صفوی در ۱۳۲۳ ه . ق است .

در همین هنگام چاپ سربی (چاپ با حروف) رونق میگیرد ونخستین
آن چاپ سربی بنام قرآن معتمدی درمطبعه معتمدالسلطنه طبع ونشرمییابد
مجلد یکم‌ودوم‌تفسیر ابوالفتوح‌رازی‌بدستور مظفرالدین‌شاه سال۱۳۲۴ ه.ق
ر مطبعه شاهنشاهی ، با حروف، چاپ‌می‌شود . مجلدات ۳و۴و۵ این تفسیر
ر دوران زمامداری اعلیحضرت رضا شاه کبیر در سال ۱۳۱۵خورشیدی
ر مطبعه مجلس منتشر میگردد .

دردوران سلطنت شاهنشاه آریامهر درسال ۱۳۴۴ خورشیدی به فرمان
معظم‌له قرآن خط احمد نیریزی درکمال نفاست وزیبائی طبع‌ودردسترس‌عموم
قرار گرفت وهمچنین بدستور علیاحضرت شهبانوی ایران به چاپ قرآن با
تفسیر فارسی اقدام شد ، قرآن شهبانو که از طرف سازمان اوقاف منتشر
میگردد مشتمل برسه‌مجلد است که‌مجلداول و دوم آن در سال ۴۸ و۱۳۴۹
خورشیدی انتشار یافته است و مجلد سوم در خرداد ماه ۱۳۵۰ خورشیدی
انتشار خواهد یافت.

تفسیر و ترجمه

ایرانیان درتفسیر وترجمه قرآن پیشقدم دیگر ملل مسلمان بوده‌اند،
اگر ایرانی‌بودن میثم تمارمفسر قرن یکم هجری درست باشد وانتساب‌دوبرك
نیمه‌سالم قرآن باترجمه فارسی به قرن دوم صحیح بنظر برسد ایرانیان
تفسیر راازسده اول وترجمه‌را از قرن‌دوم هجری‌آغازنموده‌اند .

عدم تسلط به‌زبان عرب وعلاقه واشتیاق به نشر معارف اسلامی وبسط
احکام قرآنی موجب شد ترجمه‌وتفسیر قرآن با شتاب فراوان پیشرفت کند
ودراین رشته دانشمندانی بزرگ پدیدآیند.

بدون‌شك بسیاری ازتفاسیر وتراجم قرآن مانند تفسیر ابن حکم وغیره
وهمچنین قرآن‌های مترجم فارسی دستخوش حوادث زمان شدوازبین رفته‌اند

وازآنچه ماندهوبه‌چاپ‌رسیده تفسیر محمدبن‌حریر طبری‌نخستین‌است

محمدبن حریر در۲۲۴ هجری درتپورستان (مازندران کنونی) بدنیا آمد ودر۳۱۰ هجری در بغداد وفات یافت ،او در دوران زندگی به تدوین تفسیر قرآن پرداخت وپس‌از وی در اوائل قرن چهارم‌هجری دردوران سلطنت منصوربن نوح‌سامانی (۳۶۵-۳۵۰)به‌فارسی ترجمه‌شد.

ازجمله ایرانیانی‌که قبل‌از طبری به تدوین و تفسیر قرآن پرداخته و تألیفات آنان تاکنون به‌چاپ نرسیده است باید از مقاطع‌بن سلیمان‌بن بهمن خراسانی‌متوفای۱۵۰ هجری ومؤلف:الایات‌المتشابهات،الجوابات‌فی‌القرآن، الناسخ والمنسوخ ،التفسیر الکبیر -احمدبن سهل سجستانی (۲۳۴ - ۳۲۲) صاحب :البحث عن‌التاویلات ،نظم‌القرآن ،قریب‌القرآن‌نام برد.

پس‌از مقاطع‌بن سلیمان ،طبری واحمدبن سهل دانشمندان دیگری‌مانند خواجه عبدالله انصاری مصنف کشف‌الاسراریا تفسیر ادبی وعرفانی قرآن عمادالدین شهفور(شهپور یاشاهپور)اسفراینی نویسنده تاج‌التراجم،ابوبکرعتیق سورآبادی مؤلف تفسیر سورآبادی، درواجکی صاحب‌لطائف‌التفسیر ،امام فخر رازی مؤلف‌تفسیرکبیر ابوالفتوح رازی نویسنده روح‌الجنان،شیخ‌طبرسی‌صاحب مجمع‌البیان ،زمخشری مؤلف کشاف،ابوسعیدبیضاوی مصنف‌تفسیرانوارالتنزیل واسرارالتأویل ،کمال‌الدین حسین کاشفی بیهقی سبزواری مؤلف مواهب علیه در این راه گام برداشته‌اند که تألیفات آنان روشنگر خدمات ارزنده ایران به‌نشر و توسعه فرهنگ اسلامی است .

دانستنی ها

- قرآن دارای ۱۱۴ سوره است‌که از این تعداد ۲۶ سوره مدنی و ۸۸ سوره مکی است
- نخستین سوره‌که برپیمبر نازل‌شد «علق» ودر مکه در ماه‌رمضان بود آخرین سوره «عنکبوت» ودرمدینه .

ـ سوره «فاتحه» دوبار بر پیمبر نازل شد یکبار در مکه و بار دیگر
دینه
ـ «بقره» با ۲۸۶ آیه دراز ترین و «عصر» و «کوثر» با ۳ آیه کوتاه
ی سوره قرآنند .
ـ بغیر از سوره «توبه» بقیه سور با « بسم‌الله الرحمن الرحیم »شروع
ود وسوره «نمل» دارای دو «بسم‌الله الرحمن الرحیم » است .
ـ در ۲۹ سوره جمله افتتاحیه با حروف رمز آغاز میگردد .
ـ دو سوره به نام « سجده » نامیده می شود که بیکی « فصلت » هم
گویند
ـ تعداد آیات قرآن بالغ بر ۶۱۷۱ میباشد، پاره ای از آیات محکم
حی متشابه اند .
ـ کلمات قرآن ۷۷۴۳۹ وحروف آن ۳۲۳۶۷۱ است
ـ قرآن به ۳۰ جزو و ۱۲۰ حزب منقسم است .
ـ درقرآن مسائل اخلاقی و اجتماعی، حقوقی و جزایی ، تاریخی و
ی مورد بحث قرار گرفته است .
ـ قرآن‌پنجهزار بار به زبانهای گوناگون مانند : انگلیسی ، فرانسه،
انی . روسی ، چینی ، ترکی ، اردو ، اندونزی ، تفسیر وترجمه‌شده‌است
جمه وتفسیر قرآن بزبان فارسی بیش از هرزبانی است .
ـ قرآن تنهاکتابی است‌که از آغاز پیدایش دارای حفاظ بسیاربوده‌و
ز هم حافظان قرآن در ممالك اسلامی فراوانند .
ـ در قرن اول هجری تعداد حفاظ قرآن،گاه به ۶۰۰ نفر میرسید .
ـ نخستین کسانی‌که به تفسیر قرآن پرداختند علی بن ابیطالب (ع)
الله بن عباس ، سعیدبن جبیر ، عبدالله بن مسعود ، ابی بن‌کعب بودند .
ـ نخستین کسانی‌که فهرست‌کلمات قرآنی را تدوین وکشف الایات را
لیم نمودند محمد رضا نصیری‌طوسی درسال ۱۰۶۷ هجری قمری وگوستاو
ِگل آلمانی بسال ۱۸۴۱ میلادی بود .
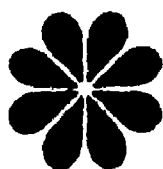
استان کتك خوردن
زیر پست و تلگراف
درمجلس شانزدهم

نوشته‌ی : وحیدنیا

دورهٔ شانردهم رامیتوان یکی‌از ادوار پرحوش وحروش پارلمان ایران
نمار آورد .

دراین دوره پیشنهاد ملی‌شدن صنعت‌نفت حنوب ایران ازطرف حبهه‌ملی
مجلس داده‌شد وبرای اجرای پیشنهاد مربور رهبر حبههٔ ملی مأمور تشکیل
ابینه گردید و روز پنحشنبه دوازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ وررای خـود را
شرح زیر به محلس معرفی کرد:

حکیم‌الدوله وزیر بهداری .

یوسف مشار وریر پست وتلگراف وتلفن.

باقرکاظمی وزیرامور حارحه .

جواد بوشهری وریر راه .

محمدعلی وارسته وریردارائی.

علی هیئت وزیر دادگستری.

فرمند وزیر کشاورزی .

سپهبد نقدی وزیر جنگ .

امیر تیمور کلالی وزیر کشور .

دکتر سنجانی وزیر فرهنگ.

پس از معرفی وزرا، نخست وزیر اظهار داشت: «دولت فعلی بدون اینکه وعده‌های دور و دراز بدهد بحالهٔ باوضعیات فعلی کشور برنامه خود را منحصر به دو موضوع ذیل مینماید .

۱ـ اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور بر طبق قانون طرز اجرای اصل ملی شدن نفت درسراسر کشور مورخه نهم اردیبهشت ۱۳۳۰ و تخصیص عواید حاصله از آن به تقویت بنیه اقتصادی کشور و ایجاد موجبات رفاه و آسایش عمومی .

۲ـ اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداریها . »

* * *

در برنامه دولت آقای شوشتری بعنوان مخالف صحبت کرد و از ۹۹ نفر رأی دهنده، ۹۸ نفر به دولت رأی اعتماد دادند. لیکن این ابراز اعتماد دیری نپائید و گروه مخالفان صفوف خود را فشرده تر کردند وحملات خود را آشکارتر ساختند .

در جلسه روز سه‌شنبه هفدهم اردیبهشت پس از آنکه دکتر مصدق، امیرعلائی را بعنوان وزیر اقتصاد بمجلس معرفی کرد ، عبدالصاحب صفائی که یکی از مخالفان سرسخت دولت بود اظهار داشت . «افرادی کـه بـه مجلس توهین کرده‌اند اگر به همکاری انتخاب شوند پذیرفته نخواهند شد» و در جواب آقای کشاورز صدر که گفت از جبهه ملی کسی به مجلس توهین نکرده اضافه نمود که «دکتر حسین فاطمی به مجلس توهین کرده ونباید انتخاب شود» لیکن علیرغم این مخالفتها دکتر فاطمی در جلسه روز یکشنبه ۲۹ اردیبهشت بعنوان معاون نخست وزیر به مجلس معرفی شد و اینعمل مخالفان را جری‌تر ساخت .

بطوری که آشتیانی‌زاده در همین جلسه گفت: «... از روزی که آقای دکتر مصدق زمامدار شده‌اند بعضی از وکلای مجلس و در چند مورد شخص ایشان طوری عمل کردند که حکومت فعلی را بصورت یك حکومت دیکتاتوری سفید

جلوه‌گر ساخته است :

... هر کس انتقادی از طرز عمل دولت یا طرز تصویب مواد نه‌گانه اجرای ملی‌شدن نفت داردفوراً آقایان چماق تکفیررا اززیرقبا بیرون میکشند ودرمجلس ومطبوعات ناطق رانوکر انگلیس وعامل‌کمپانی میخوانند وبا این اتهامات او را هومی‌کنند و یك‌ترور بی‌سابقه‌ای بوجود میآورند... اگر کسی انتقادکرد فوراً باوحمله می‌کنندکه تو اخلالگری وکار هوچیگری را بجائی میرسانندکه‌کسانی امثال کشاورصدر راوادار میکنند هر کس حرفی‌زد فوراً باو فحش بدهد... بنده زیر بار این چنین حکومتی نمیروم. موضوع نفت باتمام اهمیتی‌که دارد آنقدر مهم نیست که‌اصول مشروطیت‌راخفه‌کنند....»

آقای عبدالقدیر آزاد نیزطی نطق مفصلی مخالفت خودرا بادولت ابراز داشت وگفت که من عضو جبهه ملی و فراکسیون وطن بودم و مدتی با آقای دکتر مصدق وسایر اعضای جبهه ملی همکاری میکردم و روزی‌که آقای دکتر مصدق‌کابینه خود رامعرفی‌کرد من‌رأی به‌کابینه ایشان ندادم‌وبعداز فراکسیون وطن استعفاکردم ...

دراین میان جراید موافق‌دولت مخصوصاً روزنامه‌های شورش، اصناف و شاهد حملات خود را باشدت هرچه تمامتر نسبت بمخالفین ادامه میدادند و روزنامه شاهد مطالبی توهین‌آمیز نیزنسبت به آیت‌الله کفائی (فرزند مرحوم آیت‌الله‌خراسانی‌یکی ازپیشوایان مشروطیت) نشرمیدادکه موردگله واعتراض سعید مهدوی و عماد تربتی(دامادآقای‌کفائی) قرارمیگرفت.

پس‌ازآن آقای صفائی ازدولت گله‌کرده وگفت :

«دولتی‌که تحمل شنیدن دوکلمه نداشته باشد واجازه ندهد‌که تذکرداده شودآن دولت محال است اصلاحات بکند... دولت روزنامه‌ها را تعطیل میکند روزنامه طلوع رامی‌بندد... ومجال نمیدهد یك‌روزنامه حرفش را بزند...»

پس‌از آنکه نمایندگان اقلیت مخالف دولت با مشکلات مختلف روبرو شدند و روزنامه طلوع‌ارگان‌خودرا نیزدرمحاق تعطیل‌دیدندبفکرچاره افتادند ودرپی این چاره جوئی ندوخورد بایوسف مشار وزیر پست و تلگراف و تلفن

پیش آمد که جریان آن بنا بگفتهٔ یکی از وکلای دوره شانزدهم که هم‌اکنون سناتور میباشد شرح زیر میباشد :

دولت مصدق‌السلطنه برای ادامه حکومت خود مخالفین را مرعوب میکرد و بطرق مختلف کسانی راکه تسلیم خواسته‌های حکومت نمیشدند سرکوب مینمود .

روزنامه‌های مزدور دراین میدان به‌تاخت وتاز مشغول بودند وبخصوص روزنامه شورش به مدیریت کریمپور شیرازی هتاکی و فحاشی را بحداعلی رسانیده وبه عرض وناموس مخالفان دولت نیز ابقا نمی‌کرد و فحشهای رکیك میداد ودولت نیز بطرق مختلف به‌اووسایر جراید مزدور کمك می‌کرد.

من درمجلس باگروهی همکاری داشتم و بطور آشکارا با دولت مخالفت میکردیم‌وتنهاروزنامه‌ای که گفته‌ها وخواسته‌های مارا منتشر مینمود و در واقع ناشر افکار ما بود روزنامهٔ طلوع بودکه مدیرش آقای هاشمی حائری از روزنامه‌نگاران ورزیده وباسواد بود وقلمی پخته وگیرا داشت. براین روزنامه دولت تضییقات فراوان فراهم می‌آورد وحقوق مختلفی راکه به‌جراید طرفدار خود میخوراند بر روزنامهٔ طلوع حرام کرده بود .

فراکسیون‌ما درمجلس محدود بودو گاهگاهی اندك پولی ازجانب خود جمع می‌کردیم وبرای‌ادامه حیات روزنامهٔ طلوع دراختیارمدیر آن میگذاشتیم لیکن به‌قدرت مالی ماا‌جازه ادامه این‌کاررا میداد وبه‌کمکی‌که میکردیم قابل بودکه بتواند مخالف‌مبارزه مداوم به‌طلوع بدهد. لذا درصدد برآمدیم به‌طریق دیگر چارهٔ‌کار را بکنیم‌وازدولت بخواهیم‌که مانع فحاشی‌های بیموردمطبوعات طرفدار خود بشود.

روزی درمجلس بادکتر حسین فاطمی‌که درآن ایام معاون نخست وزیر بود موضوع رادرمیان نهادیم واز دولت گله‌کردیم واورا مورد عتاب و خطاب قراردادیم وگفتیم چرادولت بیت‌المال رابدست‌مزدوران‌میدهد‌که به مقدسات ملی ماهتاکی‌کنند وبه نوامیس مردمی‌که صادقانه برای خدمت به شاه و میهن جانفشانی می‌کنند توهین نمایند. اگردولت باماطرف‌است چرا بهروزنامه‌های طرفدار خوداجازه میدهد وآنهاراکمك می‌کند‌که تعرض به عرض وناموس ما

بکنند و به‌این روش ناجوانمردانه ادامه‌دهند ؟.

دکتر فاطمی به‌سخنان ما بادقت گوش دادو بدون اینکه عکس‌العملی
دهد و درجواب تندیهای ماسخنی بگوید خود را بازرنگی خاص اصفها
داشت از معرکه بدر برد. پس‌ازآن به‌اطاق یکی از ادارات مجلس‌رفتیم
قضا مشار وزیرپست وتلگراف درآنجا بود. آقای عبدالقدیر آزاد بنای‌اع
براو نهاد و گله آغاز کرد .

مشار بسوی‌آزاد حمله بردو کیفی راکه دردست داشت به سر آزاد
نمود وما ناچارشدیم که‌دسته‌جمعی برسرش بریزیم و تامیخورداورا کتک
و چون ما چند نفر بودیم اوفقط مجال کتک‌خوردن داشت ومجروح
البته منهم دراین واقعه پایم‌ضرب دید وایامی چند از دردآن دررنج
پس‌ازاین ماجرا مشار باحالی زار به قرارگاه مصدق رفت و شکایت
بردو اینعمل دولتیان وبخصوص وزرا را مرعوب کرد و دانستند گروه
ازهرگونه مبارزه‌ای‌روی‌گردان نخواهد بود.

من‌وقتی اوضاع راچنین دیدم ودیدم که دولتیان ناجوانمردانه باو
که دراختیار دارند به‌نوامیس مخالفان نیز توهین می‌کنند وادامه این و
مدافعه ممکنست عواقب بدتری رادرپی داشته باشدباحالی ناراحت‌وپس‌از
زیاد تصمیم گرفتم که ازنمایندگی مجلس‌استعفا دهم‌وبنابر این تصمیم‌استع
خودرا حاضرساختم و بمنزل آقای سردار فاخر حکمت رئیس مجلس‌ر

وقتی به‌منزل سردار فاخر رسیدم وسراغ ایشان را گرفتم، گفتند
حمام هستند بمنزل بیائید تاتشریف بیاورند.

من گفتم قریب‌نیمساعت دیگرمراجعه خواهم کرد ودرحوالی منزل
به‌قدم زدن مشغول شدم وپس‌ازگذشت نیمساعت مجدداً به منزل ایشان م
کردم وپس از تحقیق معلوم شد سردار ازمنزل خارج شده است.

با حالی پریش بازگشتم وباخود اندیشیدم که بایکی ازدوستان
این نیت را در میان نهم ولذا به منزل سیدکاظم جلیلی که او را مرشد
میکردیم وبمن لطفی فراوان داشت و در جهت نیات اقلیت مخالف دولت
میکرد رفتم. وقتی بمنزلش‌رسیدم بسلط دودودمی آراسته و باتنی چنداز د
به‌گفتگو نشسته بود .

موضوع جدال در مجلس را بهمان نهج که پیش‌آمده بود براو بازگو
کردم و بیت خود را نیز یادآور شدم و گفتم وضع موجود اجازه ادامه فعالیت
من نمیدهد ولذا تصمیم به‌استعفا گرفته‌ام وچون شما رامردی دوربین وراهگشا
میدانم لذابیت خود را باشما درمیان می‌نهم وتقاضای مساعدت می‌نمایم .
سیدکاظم موقعیت مملکت و وظیفه خاصی را که به عهدهٔ نمایندگان بود
یادکرشد ومرا نصیحت فراوان کرد ودرپایان گفت استعفادادن دراین موقع به
هیچوجه مصلحت نیست. زیرا اگر استعفا دهی دولتیان خواهند گفت چون با
مخالف بود و مقاومت میکرد لذا او را وادار به استعفاکردیم واز مجلس
بیرون انداختیم وباوسائل تبلیغاتی وامکاناتی که دارند موضوع راوارونه‌جلوه
خواهند داد وشماهم نمیتوانید ثابت‌کنید که به‌میل خود مستعفی شده‌اید وپس‌از
بیان این‌مطالب استعفانامه مرا گرفت وپاره‌کرد وبدوردیخت و گفت دیگراین
مطلب را عنوان نکنید.
دم‌گرم سیدکاظم درمن اثرفراوان‌کرد وباعزمی راسخ منزل او را ترك
گفتم ودر جلسات مجلس حاضرشدم وبمبارزه خود علیه دولتیان ادامه دادم و
چون حق‌باما بود،بالاخره غلبه نیزارآن ما شد.

رفیق

قانع

از چشم سیاهی بنگاهی قانع — بنگاهی شده از چشم سیاهی قانع
تا سب‌به‌نطر کردن ماهی محظوظ — شام تا صبح به نظاره ماهی قانع
تماشای رخی بر سر کوئی‌ساکن — به تمنای قدی بر سر راهی قانع
بپیامی که‌دهد دوست بسالی، خرسند — به‌سلامی که کند یار بماهی، قانع
به‌آزردن من‌هردم و هرلحظه‌حریص — من به پرسیدن او گاه بگاهی قانع
نه قانع دل مابا رخش ازسبزخطان — هست تاگل نتوان شدبه‌گیاهی قانع

میل نظاره ماه فلکم نیست « رفیق »
که بماهی شدم از طرف کلاهی قانع

نمایشنامهٔ

رستم دزد

بسمه تبارك و تعالی

سرگذشت رستم دزد معروف گیلانی والماس سیاه که از محبس حمیدالسلطنه درطالش فرارکرده در زنجان برای عاقبت خود مشورت کرده ازراه قزوین عازم تهران میشونددرچند پرده نگارش میشود :

پرده اول :

رستم ـ الماس هیچ میدانی که در طهران آسان تراز طالش‌و گیلان وزنجان میشود دزدی کرد؟

و این مطلب را میدانی که در گیلان و زنجان دزدی کار تمام مردم است و تقریباً زن و مرد و پیر وجوان دزد بوده و از رموز دزدی گاو وگوسفند وغیره کمال اطلاع را دارند بعلاوه همیشه ملتفت اموال خود بوده آنی غفلت ندارند و بالفرض اگر اتفاق همراهی کرد اسب یا مادیانی دزدیده شد صاحب مال او راگرفته بدرب خانه صاحب آورده سخت چسبیده مال‌خودرامی‌گیرد. مگر ندیدی چندروزقبل بعد

دوشب بی‌خوابی وریاضت زیاد یك‌گوسالهٔ دوساله ازیارمحمد بیك
دیدیم هنوزصبح نشده‌که با آدمهای عمید السلطنه رد ما را برداشته
رندان حسمان کرده خدا رحم‌کردکه خود ونوکرهایش بشکار رفته
رند وما ار حوشبختی همچو وقتی را غنیمت شمرده فرار کردیم
الا بااین مفتی از قید وشکنجه خلاصی نداشته مبتلا بودیم .

الماس ـ برای پروراندن دروغ خودت چه بامبولها بافتی.در
اش ور نجان‌که هرکس هرکس است بااین‌زودی آدم‌را می گیرند و
ی گدارند مدی آفتاب‌کند یقین است در تهران هرکس خیال دزدی
ند گرفتار شده زیر شکنجه از او اقرار گرفته تا عمر دارد باید توی
ار دولتی زیرغل‌وزنجیر باشد ودر زنجان معروف بودکه‌چندین سال
ی یك جور(؟)از فرنگستان‌آورده‌اسمش‌راپلیس‌گذاشته شب وروزدر
چه‌ومحلات گردش‌کرده می‌فهمند در هرخانه کی داخل وخارج‌شده
شغول چه‌کار بوده‌همین قدر که بفهمند آدم از اهل‌شهرنیست فوری
فته حبس می کنند تابفهمند چه‌کاره وکجائی است البته همچو رسم
پایتخت‌کهنه نشده بلکه روز بروز درتزاید است ومواظب خواهند
د. پناه برخداچطور میشود همچو جائی دزدی کرد مگر عقلت کم‌شده
همین دهات زنجان مانده فعلگی وعملگی‌کرده ضمناً اگر شکاری‌هم
رمان افتاد خوشا بحالمان یك‌چندی که‌گذشت و آبها از آسیاب‌افتاد
یلان مراجعت‌کرده پولی‌هم جمع‌کرده ایم من‌بعدهم ترك‌دزدی گفته
ش آن مردکه ارمنی رعیت ارس که چوبهای جنگلی می برد اجیر
ده ماهم مثل دیگران آسوده میشویم.

رستم ـ این حرفهای دروغ جفنگ راکه شنیده ای چند
قبل یك فرنگی ازقماربازهای شهر مناك که قمارخانه تمام فرنگستا
بطهران آمده واینکه گفته اند جن است دو علت دارد اول به
زنش شباهت به آدمیزاد ندارند دیگر اینکه ازشدت شیطنت و بد
وکلای دولت را بزبان بازی و چالاکی چنان فریفته کرده بود ک
اندك مدتی ترتیب اداره پلیس داده بود من مکرر ازحکیم باشی
السلطنه که می گفت پولیس یعنی نظم شهر این جن پدر سوخته
گوئی اسمش کنت دومونت دوفرت بوده واین شعرراهم میدانس
که گفته اند :

بگذار قدم به نیکنامی دزدی بکن انگهی تمامی

دراول کار شروع کرده بود بگرفتن دزد ودغل و استنطاق
غربا تا آنکه بتدریج درمدت یکی دوسال بامحرمیت ابراهیم کرداز
سراغ دزدهای دیگر را گرفته تمام را اطمینان داده بدور خود جمع کرد
بتدریج درمدت کمی صاحب منصب جزئی پلیس کرده تقریباً ۱۲ سال
اطمینان امر بدزدی کرده وسر تمام کیسه ها در جیب خودش بوده. د
طرار بدون خوف و بیم دراین مدت جیب خودشان واورا پر کرده
دردزدیهای بزرگ همدست پرقوت آنها بوده از هرخانه ای که
میدزدیدند وصاحب خانه شکایت می کرد اگرمرد بزرگ شاه شا
اول عیال و اطفال وخادمه ونوکر های آن شخص را میخوا
زیر شکنجه استنطاق بعمل آورد ومعلوم است هیچکس باین ا
نمیشد که کاف [illegible]

ـتن آن بیچاره ازمال خودمی‌شد ودرصورتی که از اطراف بحمایت
ـحب مال بآن جن پدر سوخته سخت می‌گرفتند می گفت نظم ادارهٔ
ـبیش ارابیهاست نوشته میدهم که اگر ششماهه اشیاء مسروقه را
ـا کرده‌بصاحبش‌نرساندم خود ازعهده بر آیم ودرمدت شش‌ماه‌مکرر
ـرت مالرا ار صاحب مال می‌گرفت اگرصورتها تمام مطابق بوده و
ـوزیادی نداشت‌لا علاج اشیاء را بصاحبش‌رد کرده ولی‌نصف بیشتر
ـباسم ده یك‌و ده نیم ومخارج اداره ازصاحب مال آشکارا می‌گرفت
ـگرخدای نخواسته صورت‌بقدر یك‌قاشق‌چای‌خوری بامیخ‌وسیخ‌باهم
ـتلاف پیدا می‌کردحساب پاك‌بوده بلکه‌هم بایستی بدهدکه چرا دروغ
ـته و اسباب زحمت اداره شده است و اگر چندین‌فرد صورت اشیاء
ـام موافق بوده اختلافی نداشت. سر شش‌ماه‌بازی دیگری در آورده،
ـهرصورت برای صاحب مال بیچاره حاصلی نداشت مگرمال رفته و
ـدریده‌ومبلغی‌هم در این بین مایه‌گذاشته وهرکس بپرسد فلانی آخر
ـباب‌مسروقه‌پیداشد؟ چاره‌نداشت‌جز اینکه بگویدبلی‌کهمبادادیوانه و
ـمقش‌بخوانند یااینکه‌بگویددرعرض‌ششماه‌شش مرتبه‌پسرحسن‌فراش
ـمهمانی‌کردهٔ و هردفعه پنج شش تومان خرج کردهٔ پنجاه‌دفعه‌محمد یا
ـی نایب را ناهار داده‌دست بدامان مستشار شده بمن وعده صریح داد
ـوده باش اما این اول‌بهاری یك باقلاپلو بابره باید مارا دعوت کنی
ـلقمه لقمه است و اسباب یادآوری‌خواهد بود قبول کردم گفت‌فلانی
زحمت نمیدهم.

روز جمعه برای تأکید در این‌کار اجزاء را درخانه خود دعوت

کرده ازهمه قول خواهم گرفت که در پیدا کردن اسباب شما کمال سعی وکوشش را بعمل بیاورند بیچاره گمان میکـرد آقای مستشار اظهار دوستی ومودت نموده اندخداحافظی نموده‌میخواهدبرودمستشار متوحشانه فریاد می‌کند آقاآقا این که‌نشدما در این اداره‌نظمیه دخلی نمی بریم که بتوانیم‌جور دوستان وآقایان را بکشیم برای‌مهمانی روز جمعه باید برنج و روغن وبره فرد اعلی وقند وچای و تریاك منزل ما حاضر شود. جهنم محض خاطر شما سایر مخارج را خـودم متحمل شده‌ان‌شاءالله‌تعالی بعدازصورت‌گرفتن‌کاروپیدا شدن اموال یکمرتبه کلیه مخارج را بابعضی انعامها حساب ومرحمت خواهید کرد و شرط این است‌که اقلا روز پنجشنبه‌این لوازم را بیاورندکه‌ان‌شاءالله‌تعالی غذای مأکولی ترتیب داده شود .

باری باین ترتیب قدری جیب و بغل مردم بیچاره‌را از چپ و راست خالی می‌کردند که هرکس را هم دزد مالش را می برد دیگر بیچاره جرأت نمی‌کرد اظهار نماید .

اگر پلیس هاکه باطناً مطلع بودند نزد اورفته سئوال میکردند بیچاره انکارکرده از اضطراب صدهزار قسم میخورد که هیچ اسباب از من‌گم نشده است بعلت اینکه میدید ثمری ندارد مثل آن‌شخصی‌که کره مادیانی داشت خواست ازیك اسب تنومندی بکشد صاحب اسب راضی نمیشد بالآخر «ده تومان ویك کله‌قندداده نرینه‌بدمصالح در اول وهله‌کره مادیان را پاره کرده صاحب مادیان‌که حرفش بجائی‌نمیرسید افسار مادیان راگرفته مراجعت‌می‌کرد در بین‌راه‌کسی پرسیدکجا رفته

ودی گفت پولی وقندی و ... قرض داشته رفتم داده برمی گردم .

باری آقا الماس چه دردسر بدهم همین جن که میگوئی پانزده سال بعنوان ریاست پلیس خانه های مردم را تاراج کرده ... بازها ، قماربازها، کاسبها ، شراب خورها حتی خود دزدهارا هم لخت کرده بعد از عزل او که علت جوان زیرکی شد که زیر دست خود او تربیت شده بود و دارای تمام اسرار و اطلاعات دزدی شده گاه‌گاه هم زن ودختر خود ارباب را زحمت میداد رئیس پلیس شده بر اقتدار و تسلط دزد ها وجیب برها افزوده عاقبت مایه نفرت مزاج مبارك همایونی گردیده اوراهم معزول کرده اداره سپرده بیکنفر سید نجیب محترمی ازدودمان قدیم شده وبلقب انتظام السلطنه مفتخر گردیده .

(ادامه دارد)

سخنان بزرگان

وجدان اشخاص مثل ساعت خود آنها است که هیچیك درست و دقیق کار نمیکند ولی همه معتقدند که ساعتشان خوب کار می کند .

ولتر

کسانیکه بیش از اندازه فکر میکنند فاقد اراده و استقامت میباشند .

ناپلئون

یك مادر خوب به صد استاد میارزد . ژرژهربرت

کسی که نتواند بر ترس غلبه کند هنوز اولین درس زندگی رانیاموخته است .

امرسون

ترجمهٔ : حسین خدیو جم

ایمان به انقلاب

این ترجمهٔ آخرین فصل جلد سوم کتاب الایام دکتر طه‌حسین است که در آن گوشه ای از زندگی یك دانشی مرد سیاست پیشه با ایمان تصویر شده است، ومتمم برگ سبری است که درشمارهٔ ۸۶ محلهٔ وحید به استاد مجتبی مینوی تقدیم شد.

دوست ما هنگامی که ازاروپا بازگشت و استاددانشگاه‌شد. هنوز به سی سالگی نرسیده بود. ولی عقیده داشت که براثر تجربهٔ زیادی که به هنگام اقامت در فرانسه آموخته عمرش ــ دور از شیرینیها وتلخیهایش ــ ازاین مرحله بالاتر رفته و به چهل سالگی نزدیك شده است ، زیرا اوهمهٔ سالهای جنگ جهانی را درفرانسه زندگی کرده بود ، در آن سالها خودرا از حوادثی که در اطرافش می‌گذشت دور نمی داشت . و از پند و عبرتی که در این حوادث موجود بود بی خبر نمی‌ماند .

به خاطر ندارد که حتی یك‌روز ازآن‌روزها ازحوادث‌جنگ وعکس‌العمل آن در میان مردم فرانسه، ودیگر ملتهایی که گرفتار جنگ بودند ، بی‌خبر مانده باشد . روزنامه های فرانسه را برایش

می خواندند ، در مطالعهٔ آنها دقیق می شد ، و در اطراف آنچه به یاری دیگران می خواند بسیار فکر می کرد.

او هنگامی به مصر بازگشت که آتش جنگ فرو نشسته ، و پیروزمند از شکست خورده امتیاز گرفته بود. آثار پیروزی درمیان پیروز شدگان نمودار بود ، و در میان شکست خوردگان نشانهٔ شکست به‌چشم می خورد . تختهایی که مردم آنهارا جاودانه می‌پنداشتند واژگون شد ، و ملتهایی که مردم به قدرت بی زوال آنان عقیده‌مندبودند ذلیل شدند .

در اثنای آن جنگ انقلابی رویداد که تاریخ نظیرش را به یاد ندارد . مگر انقلاب امریکا و فرانسه درقرن هیجدهم.

این انقلاب برای ایجاد حکومتی به‌راه افتاد که مردم وصف آنرا درکتابها می‌خواندند. وعقیده داشتند : ایجاد چنین حکومتی از آرزوهای دوری‌است که برای رسیدن به آن راهی‌وجود ندارد.

دوست مااز همهٔ این رویدادهاباخبر شد. زیرا اخبار وآثار آنها را با چنان دقتی بررسی می‌کرد که ازدقت او درکار تحقیق وتحصیل کمتر نبود . او در زمینهٔ این تحقیق و این تحصیل مطالب زیاد خواند وبه سخنان استادانی که این مسائل را طرح می نمودند و تاریخ‌ملتهای قدیم وجدید را بررسی می‌کردند،گوش فرا داد ، از تفاوت حوادثي که درمیان این ملتها باعث دگرگونی حکومت

می‌شد ، با اختلاف زمان آنها با خبر گشت . درس جامعه شناسی استاد «دورکیم» دراوبسیار اثرگذاشت. استاددورکیم یك‌سال‌تمام عقیدهٔ فیلسوف فرانسوی« سن‌سیمون » را برای شاگردان خود درس می داد .

مبنای این عقیده براین است که کارهای حکومت مثبت نتیجه بخشی که بتواند عدالت را پایدار سازد وترقی ملت را تأمین سازد وبه انسانیت مجال دهد که‌به‌پیش‌گام بردارد. بایدبدست‌دانشمندان سپرده شود، زیرا تنهااین‌گروه هستندکه می توانندمیان‌نتایج‌دانش، باهمهٔ اختلافهایش- ومیان نیاز مردمو توانایی و استعداد شان برای تطور ، وگام نهادن درراه ترقی - هم آهنگی برقرارسازند.

بنابراین شگفت نیست که دوست ما هنگامی که بەمیهن خود باز می‌گرددبه آن انقلابی‌که در افکارش اثرگذاشت مؤمن باشد . ودرعین حال یقین داشته باشدکه وظیفه ای سنگین ازوظایف این انقلاب بردوش مردم دانشمند و روشنفکر این سرزمین بار خواهد شد . زیرا آنان از تجارب ملتهای‌پیشین‌باخبرند ، وحقایق دانش‌را شناخته اند و توانسته اندکه ممکن را ازناممکن بازشناسند ؛ آنان کسانی هستندکه می توانند ملت را به راه نیك رهبری‌کنند ودراین راه با وی همگام شوند ، و او را از گرفتار شدن در تنگنایی که ملتهای بسیار اسیرش شدند، وجزبدبختی‌حاصلی نبردند، بازدارند.

حدس می‌زد که سیاستمدارانی که انقلاب را رهبری می
آینده ای نزدیك یادور ، باهم اختلاف پیدا خواهند کرد،
کرد که دانشمندان و روشنفکران همان کسانی خواهندبود
ام پیدا شدن این اختلاف می توانند میان سیاست پیشگان
رار سازند. و عواملی را که باعث اختلاف می شود از
ند .

ین موضوع ایمان داشت . و برایش مسلم شده بود که
وروشنفکران هرگز با احزاب همگام نمی‌شوند ، زیرا
تودهٔ مردم نیستند که تنها دنباله رو شوند ورهبری‌نتوانند.
نمی کرد که در آینده ای نزدیك یا دور ؛ در کار سیاست
. . ولی دراین نکته تردید نداشت که نباید از انجام وظیفه
کند. یا به هنگام ضرورت از گفتن حقیقت لب فرو بندد
موقعیت وفرجام بوده باشد .

پس ار چند ماه زندگی در مصر برایش روشن شد که
های او نادرست بوده است و دانشمندان و روشنفکران
زگروه دیگر مرد مانند ، تحت تأثیر اجتماعاتی که در
می کنند قرار می گیرند ، و مانند آنان در راه خطا و
م برمی دارند .
گاهی متوجه خطرمی‌شوند ودانسته به استقبال آن‌می‌روند،

تاازتوده‌هایی که‌در راه‌خدمت‌به آنان گام‌برمی‌دارندیاباآنان‌هم‌عقیده
شده اند پیروی کرده باشند .

و این نکته ثابت می کرد که آن شاعر جاهلی (۱) حقیقتی
جاودانه ازحقایق توده هارا تصویر کرده، هنگامی که گفته است :

فرمان خودرا در «منعرج‌اللوی» (پیچ وخم تپه ها) به آنان
ابلاغ کردم . ولی تا چاشتگاه روزبعد به راه نیامدند .

هنگامی که از فرمان من سرپیچی می کردند من درشمار آنان
بودم وگمراهی ایشان را می دیدم ، با آنکه خودم نیزگمراه بودم.

آیا مگر نه این است که من از قبیله «غزیه» هستم ، اگر این
قبیله گمراه شود منهم گمراه می‌شوم ، واگر به‌راه باشد من‌نیز به‌راه
راهم بود.

پس از آنکه مدتی کوتاه درمصر اقامت کرد ، اول‌چیزی که
برایش روشن‌شدآن بودکه میان مردمی که خودرا دانشمند وصاحب

۱ـ دریدبن‌الصمه بن معاویه الجشمی، شاعر و جنگجوی دوران‌جاهلی
است ، او رئیس و جنگاور قبیلهٔ غزیهٔ بوده است ، و به دلاوری و هوشیاری
خصوصاً درکار جنگ شهره شده ، عمری دراز کرده است ، دریکصد جنگ
حاضر مانده بوده و در همه جا پیروز شده است . اشعار او در وصف کارزار و
زیبایی و مرثیه ومدح انشاد شده است ، برخی ازناقدان شعر اورا ازشعر
ای دوره بهتر دانسته اند . این مرد بدون آنکه دین اسلام بپذیرد در غزوهٔ
حنین به سال ۶۲۹ کشته می‌شود . برای اطلاع بیشتر به کتاب « الشعر
والشعراء» رجوع شود .

فکر می دانند ومیان تودهٔ مردم، بخصوص جوانان ، هدف مشترک
وجود ندارد .

اماآنانکه به انقلاب ایمان داشتند، ولی به خویشتن‌خویش نیز
مؤمن بودند: این‌گروه به جنبشهای‌تازه پیدا شده توجهی‌نداشتند و
در مبارزات ازسراخلاص وبدون تردید شرکت نمی‌کردند ، بلکه
پیش از آنکه قدمی بردارند جای پای خودرا نیك وارسی‌می‌کردند
یعنی به هنگام خرده گیری بر سیاست پیشگان و پیشوایان ، و به
مسخره‌گرفتن‌گفتار و کردار آنها بی باك نبودند. این شیوه به‌آنان
فرصت می دادکه هم جانب خویش را نگهدارند . و هم در آن
هنگام که دچار اختلاف می شدند با سیاست پیشگان‌همگام‌شوند.

اما تودهٔ مردم بخصوص جوانان ، به انقلاب مؤمن بودند و
جان و دل ودست خویش رانیز ازسر اخلاص برای فداکاری‌آماده
داشتند . به فرجام‌کار نمی اندیشیدند و از هر چه پیش آید هراس
نداشتند .

آنان سینه ها را در برابرگلولهٔ انگلیسها سپرمی‌کردند وجان
خویش را قهرمانانه به‌خطر می‌افکندند، درحالی‌که برخی‌ازسیاست
پیشگانی‌که در آن روزگار سوار کار بودند . به آنان اعتنا نمی
کردند وبه آنچه برسرشان می آمد اهمیت نمی دادند . بلکه گاهی
با انگلیس سازش می‌کردند وزمانی دیگر با دربار، و آن‌گروه را

(حزب وفد) که درپاریس انتظار می کشیدند تا در های وزارت
خارجهٔ فرانسه به رویشان گشوده شود . با درلندن تلاش می کردند
که با انگلیس به‌توافق برسند. مسخره می کردند .

به محض آن که انگلیس آمادگی خودرا برای دادناستقلال
اعلام کرد وبرای برهمزدن وضع پیشین ورویکار آمدن نظامی بهتر
تمایلـی نشان داد . و به محض آنکه « وزارةالثقه » ــ که در آن
روزگاربه‌همین نام نامیده می‌شد ـ سرگرم رسیدگی به این کارشد.
وبه محض آنکه شادروان سعد زغلول به‌مصر بازگشت . میان‌دولت
وقت وحزب وفد برسر مذاکرات با انگلیس اختلاف پدید آمد و
گفته شد : چه‌کسی باید در این مذاکرات شرکت‌کند ؟!

آیا دولتی که نمایندهٔ سلطان شرعی نظامی است باید در
مذاکرات شرکت‌کند یا حزب وفدکه نمایندهٔ ملت انقلابی است ؟

آنچه از کار این‌اختلاف شگفت می نمود آن بودکه‌اختلافی
ظاهری وصوری بود نه واقعی وحقیقی ؛ زیرا هیأت دولت مصدر
کار ، ونمایندگان حزب وفد ـ هردو به حق مصر درمورد استقلال
ایمان داشتند ، و بر این عقیده بودند که این استقلال باید از راه
گفتگوی آزاد از دولت انگلیس پس‌گرفته شود ؛ یعنی پیش‌ازآنکه
راه های سازش بسته شود ، بایدکاری‌کردکه درآشتی بازبماند و
حسن نیت درکار باشد ، از ریختن خون مردم جلوگیری شود و به

کشتار انسانها نیانجامد .

ی با وجود این اتفاق و همعقیدگی ، در ظواهر این گفتگو
تلاف شده بودند ، زیرا هرکس از این امتیاز برخوردار
افتخار بدست آوردن استقلال بهره‌ورمی گشت که برایش
بحساب می آمد .

ین سبب مصری ها دودسته شدند ودرمیانشان آشوبی پدید
مکشمکش های سخت انجامید .

وست ما در آن هنگام متوجه شدکه دانشمندان‌وروشنفکران
گرمردم‌دچاردودستگی شده اند : گروهی از آنان بطرفداری
فد» با آن شعاردهندگان همصدا شدند که می گفتند: « جز
سی بیست » ، وگروهی دیگر به دولت وقت گرویدند و با
یکصدا شدندکه شعارشان‌چنین‌بود . «حق‌گفتگو از آن‌کسی
، زمام امور رابه دست‌دارد » .

ما دوست ما ـ او نیز مانند یکی از افراد تودهٔ مردم بود ؛
هی همصدا شد که به‌دولت وقت گرویده بودندو رئیسش
ن «عدلی پاشا» بود .

راستی چه زود آتش نفاق روشن شد و شعلهٔ آن همهٔ جانها
ا ودلهارا درمیان‌گرفت . بنابراین «حزب‌وفد» آرزوداشت
لت وقت در مذاکرات خود شکست بخورد ، و بـرای این

شکست زمینه فراهم می‌کرد، پیروان «حزب وفد» با صدای بلند و
بدون پروا آن شعار زشت خودرا تکرار می‌کردند که : «مستعمره
بودن به دست سعد بهتر است از استقلال بدست عدلی.»

در این هنگام دوست ما برای کوبیدن آن گروه از وفدی‌ها که
راه دشمنی با عدلی و یارانش را درپیش گرفته بودند . و آرمدی
آنان برای عهده‌دارشدن‌ریاست مذاکرات که بصورت آئین‌درآمده
بود، همهٔ خشم وخشونت خودرا به‌کار می‌گیرد وناگهان دریکی از
روزها درروزنامهٔ «المقطم» برای مسخره کردن طرفداران «سعد»
می‌نویسد : وفدیها می‌گویند: «جز سعد رئیسی نیست» ، همچنانکه
مسلمانان میگویند : «جز خدا خدایی نیست» .

کشمکش میان آن دو گروه به نهایت رسید و سرانجام
مذاکرات باشکست روبرو شد. حکومت انگلیس درمورد استقلال
عدلی پاشا کنار نیامد و اکثر مردم‌مصر ازتأیید عدلی‌دست‌کشیدند
که نسبت به او بی مهرشدند ، وشایدکینهٔ اورا بدل گرفتندونسبت
طرفدارانش‌با شدیدترین ونارواترین صورت. دشمنی ورزیدند .

عدلی پاشا شکست خورده برمی گردد و «حزب وفد» و
یارانش ازشکست او شادمان می‌شوند، اما یاران عدلی را عقیده
بر این است که رهبرشان با آزادگی و بزرگواری در برابر انگلیس
ایستادگی کرده و از حق میهن به سود بیگانه چشم نپوشیده است ،

•انگلیس تن‌درنداده وسربلند وروسفید بازگشته‌است.
ا خودرادریکی از روزها در ایستگاه راه‌آهن‌قاهره
ل کنندگان عدلی حس می کند و در آنجا با دیگر
ن فریاد میزنند : «زنده باد عدلی پاشا» .
ان عدلی پیشوای خودرا روی دوش گرفتندتا اورا در
ای دهند . بمحض آنکه استقبال‌کنندگان آن شکست
، را از ایستگاه خارج ساختند ابتدا باران دشنام و
ان باریدن گرفت ومورد استهزا واقع شدند . سپس
گ وچوب بر آنان‌حمله بردند ودوست ما اندکی‌صدمه
ر دوستش چابك وورزیده نبود بابدبختی بسیار روبرو
وستش ابتدا اورا درخم یکی ازکوچه ها پناه داد ،
ی پنهانش کردکه ازکلوخ‌وسنگ ودشنام مصون‌باشد.
اندکی شاد و در عین حال دل شکسته به خانه بازش

غلول» اندکی پس از شکست «عدلی» تبعید میشود و
ن شکست ناراحت میگردد وبرای قبول استعفای خود
کند ، یاران عدلی براین عقیده‌اند که تبعید سعد توهین
ت ، بایدکاری کردکه وحدت کلمه‌ایجادشودومصربهادر
خود انگلیس راه یگانگی در پیش‌گیرند .

ولي ديري نمي‌پايد كه شكاف عميق تر ميگردد و دو دست
بيشتر ازپيش ميشود، زيرا هيچيك از اين دوگروه تغيير عقيده ن
دهد و ازروش خود دست نمي كشد .

عدلي ها ميگويند : رياست طلبي حزب وفد باعث شكس
مذاكرات شد.

ياران سعد ميگويند : توهين عدلي به ملت و نمايندگانش
سبب شد كه استقلال از دست برود و احتمال دارد كه موضوع
استقلال فراموش شود، ومردم ازخيرش بگذرند . زيرا بر اثر اين
آشوب تيره اي كه پيدا شده ، هرفرد مصري در وضعي قرار گرفته
است كه اگر دست خودرادور نگهداردقادربه‌ديدن آن‌نخواهدبود!

با اينهمه موافقتنامهٔ بيست و هشتم فوريهٔ سال ۱۹۲۲ ياران
عدلي‌رااندكي مطمئن وبسيار اميدوارميكند. زيرا شادروان«ثروت
پاشا» اندكي‌ازحقوق‌مصررا بدست‌مي آورد.يعني‌چيزكي كه ازهيچ
چيز بهتر است .

به مصر اجازه داده ميشود كه عهده دار امور خود شود و به
مردم مصر رخصت ميدهندكه داراي قانون باشند ودرسايهٔحكومت
دموكرات آزادزندگي‌كنند... وسلطان ملك‌مي‌شود. ومصر پس از
آنكه دوباره داراي وزارت خارجه ميشودـهمان وزارتخانه اي كه
انگليس پس ازتسلط بمصر آن را از ميان برده بود ـ نمايندگان

خودرا به‌کشورهای بیگانه‌گسیل می دارد .
مام‌اینها به مصرفرصت میدهدکه‌ازاستقلال ظاهری‌واندکی
ن آن . که باهمهٔ ناچیزی راه‌رامی‌گشود ــ بهره ور شود .
داران‌سعد با این موافقتنامه‌مخالف بودند، وآنرازیانبخش
ت میشمردند وقبول آنرا جرم وگناه می‌دانستند.
ودستگی به‌همین شیوه ادامه پیدا می کند . نه آشوبش فرو
وبه‌آتش آن افزون میشود. مگر درپنهان. دوست‌ماهمراه
در راه شعله ور ساختن‌این آتش‌گاه برمی داردو بخشنودی
این و آن‌کاری ندارد، بلکه‌بدین نکته قانع شده بودکه‌بودن
بهتر از نبودن آن‌است .

هراندکی‌به‌بسیار تبدیل‌میشود .و اینکه این استقلال‌ظاهری
ز روزهاحقیقی خواهد شد ، به شرط آنکه مصریها دریابند
خودرا چگونه سامان دهند و چگونه بایکدیگر هم آهنگ
چطور درکمین فرصت مناسب باشند .
سادروان « ثروت پاشا » برای نوشتن قانون اقدام می‌کند ،
ٔ سی نفری برای وضع قوانین تشکیل میشود، این‌کمیته کار
روع میکند، ولی‌بلای دیگری در افق‌مصر آشکارمیگردد ..
یرا این‌کمیته کار خودرا بصورت جدی دنبال میِ کند... و
د قانون اساسی دموکراسی وضع کند تا ملت از حقوقی

برخوردار شود که دلخواه دربار نیست .

در این هنگام سلطان دیروز و ملك امروز در کار کمیته ـ هردو ـ اخلال می‌کند . درنتیجه میان دربار و ثرو اختلافی پدیدار می‌شود که «قانون اساسی دموکراسی» اس اختلاف است .

دوست ما بحمایت «قانون اساسی دموکراسی» برمی ودر این جانبداری نه به‌کاخ اعتنا میکند ونه به‌صاحب کاخ هنگام ملاقات با او خوب تمام‌کرد. ودر نوازش و نیکو دا تشویق اوبسیار کوشید .

دریکی از روزها«ثروت پاشا» به دوست ما خبر میده کاخ از رفتار او خشمگین است و او میکوشد تا این سوء تف برطرف شود .

دوست ما با خنده می‌گوید :

ـ اگر راه این‌کاررا پیدا کردی بهتر است سوء تفاهم م دولت ودربار‌را برطرف سازی ؛ زیرا پرداختن به اینکار سزاو تر است ازبرطرف ساختن سوء تفاهم میان دربار ومن!

ثروت پاشا نمی تواند میان دولت و دربار، ومیان دربار دوست ما،هم‌آهنگی ایجادکند ، بنابراین استعفا میدهد.

دراین هنگام دوست ماناگهان‌متوجه میشودکه میان دودش

قرار گرفته است ، ونمیداند کدام یك خطرناکتر است .

از یکسو طرفداران سعد اورا آدمی مرتد وگمراه میدانندکه کجروان را یاری کرده است .

از سوی دیگر دربار وی راناسپاس و نمك نشناس میشمارد.

اما خودش عقیده‌داردکه‌خویشتن‌را خشنود ساخته ووظیفه‌اش را انجام داده است وبعدها درستی آن معلوم خواهد شد.

دوست ما اینچنین تاگلو در سیاست فرورفت . درحالی که حق آن بودکه همهٔ حواسش را متوجه دانش و تعلیم کند و جز به دانشجویان وکتابهای خود نیندیشد ، ولی برخی حوادث ملتها را چنان درمیان میگیرندکه بی طرفی درنظرگروهی از افراد آن ملتها گناهی نابخشودنی‌است، وآثارش هرگز ناپدید نمیشود.

دوست ما در آن هنگام بی طرفی را نشانهٔ ترس و دورویی میدانست .

مطلب اساسی آن بودکه او در سیاست فرورفته بود،یاآتش آن در دامانش گرفته بود و چاره ای نداشت جز آنکه نتایج این فرورفتگی و سوختگی را تحمل کند .

آیا همهٔ زندگی او از آن روزگار جز نتیجهٔ طبیعی سیاست‌پیشگی و فروافتادن در این گودال و سوختن به آتش آن حاصلی داشت ؟

پس از آن روزگار ، در زندگی هرچه از نیك و بد . و از پسندیده یا ناپسند ، و از خشنودی یا خشم به اورسید . جز اثری از آثار آن سیاست ـ که بدون حساب و در نظر گرفتن عواقب و نتایجش درپیش گرفته بود ـ چیز دیگر نبود.

اما از برخوردهای فراوان . یا ترسهای سیاست . و تحمل بارگرانش. وروبه‌رو شدن با خشم تندرو ها گاهی . ومیانه‌رو ها گاهی دیگر . هیچگاه اندکی از رفتار و کردار خودرا نا درست نشمرده است وهم اکنون ازهیچ کار وگفتهٔ خویش پشیمان نیست.

چه بسیاربودند دوستانی که او را سرزنش میکردند که چرا خود را مورد خشم این گروه یا آن دسته قرار میدهد . ولی او به سخن کسی گوش نمیداد ، جز آنکه سر خودرا می جنبانید وشانه‌ها را بالا می انداخت ودر پاسخ آن دوستان وبه سخن واندرزشان با همان جمله ای پاسخ میگفت که همیشه در جان و دلش استواربود.

اگر آن حوادث ازهمان نقطهٔ آغاز ازسر گرفته شود، اونیز همان شیوهٔ پیشین رااز سرخواهدگرفت . بدون آنکه اندکی در آن تغییر دهد یا چیزی از آن را نادرست شمارد .

زیرا او در مورد آنچه گفت و انجام داد تنها پاسخگوی ندای وجدان خویش بودکه به اومی‌گفت : باید بدون‌هول وهراس گام به پیش نهاد. بخصوص هنگامی که‌آشوب همه‌گیرشود، و فتنه به آخرین حد برسد ...

دریکی ازروزها متوجه شد که میان او و محنت جز یك گام به جلو . ومیان او وعافیت جز یك گام به عقب فاصله نیست ، و دوستانی که نسبت به او مهربان ودلسوز بودند ــ و درآن روزها جز مشورت و اندرز کاری دیگر از آنان ساخته نبود ـ با اصرار از او می خواستندکه عافیت را برگزینند، ولوبرای مدتی کوتاه ؛ اما او به اندرز آنانگوش نمی‌دهد وبه خواهش هیچ یك اعتنا نمی کند ، بلکه به‌سمت جلو گام برمیدارد .

درنتیجه خودرا به‌چنگال شیر می افکند ، همچنانکه یکی‌از شاعرانقدیم می‌گوید. چه دردناك بود آنچه به‌اورسید. وخاندانش دربلا با اوشریك شدند . وچه تلخ بود آنچه چشید، وخاندانش‌طعم بدبختی‌را درصحبت اوچشیدند! ... ولی خود او آن بلای‌رنج‌آور وسختی بیرحمانه‌را برآسایش وآرامش ترجیح میداد .

به هنگامی شاد میشدکه در راه آنچه به تشخیص اوحق بود. بادشواری وپریشانی روبرو شود، و زمانی خود را سخت سرزنش میکرد، بلکه نسبت بخود بی اندازه متنفر می‌شد. که ازراه‌سازش‌و نرمش به آسایش برسد ؛ و معلوم شود که به مجامله یا مدارا یا تظاهر بآنچه نمی پسندد تن درداده، یا خشنودی سلطان‌رابررضای دل خویش برگزیده است .

شعار اوپیوسته ـ به هرکس که با او دشمنی می کرد، یا می خواست اورا برانگیزد ـ این شعرابونواس بود :

من شیفتهٔ ضربتی کشنده نیستم، وهرسلطانی برمن امیرنیست!

کوهستان و عوارض آن

وقتیکه انسان بکوهستان میرود چه تغییراتی در بدن او بوجود میآید؟ قلب چگونه می‌تپد و ریه‌ها چگونه درهوای رقیق فعالیت میکنند؟

انسان دیرزمانیست که متوجه اثر رهایبخش کوهستان و تأثیر درمانی نقاط کوهستانی شده است. ولی این موضوع که درمان چگونه صورت می‌گیرد و بدن انسان چگونه بنقاط مرتفع عادت می‌کند مجهول بود. انسان در شرایط کوهستان باشرایط جوی غیرعادی روبرو می‌شود. فشار و مقدار اکسیژن و حرارت محیط در کوهستانها همیشه کمتر است. ولی تشعشعات ماوراء بنفش در این نواحی بیشتر و ورش بادها تندتر است.

تمام این عوامل درفعالیت دستگاههای بدن مؤثر است. آنوقت بدن انسان درصدد برمیآید که بمحیط جدید عادت کند. فعالیت شدید قلب و ریه‌ها موجب پیدایش تغییراتی می‌شود که میزان آنها درارتفاعات مختلف تفاوت دارد مثلا اگر ارتفاع دوهزار متری جریان خونسازی‌را بهبود می‌بخشد، ارتفاع سه‌هزار متری نه فقط باعث فعالیت زیاد دستگاه تنفس و گردش خون می‌شود بلکه نظم کار سیستم هائی را که اکسیژن را به بافت ها می‌رسانند تغییر شکل می‌دهد.

ولی تحولات مربوط در ارتفاعات دوهزار متری سطح دریا دائمی نیست و مدت دو یا سه هفته باقی میماند و بکلی از بین می‌رود. و اما ارتفاعات سه‌هزار متر و بیشتر اثر شدیدتری دارد. تغییرات مزبور برای مدت زیاد حفظ میشوند و درپاره‌ای موارد در تمام طول عمر از بین نمی‌رود.

در درجه اول کار قلب تغییر می‌کند. از تعداد ضربان قلب کاسته می‌شود.

درنتیجه مدت زمان استراحت آن بیشتر میشود وشبیه قلب ورزشکار تمرین دیده میشود شاید استقامت فوق‌العاده قلب کوه نشینان ناشی ازهمین باشد.

مطالعه افراد کوه‌نشین نشان داده است‌که در ارتفاع بالاتر ازسه هزار متر کمبود اکسیژن شدت‌عروق ریه‌ها را متسع میسازد ودرنتیجه بیمه‌راست قلب متحمل فشار بیشتر میشود .

و اما جریان بیماری‌ها در ارتفاعات کوهستانی چگونه است ؟ آیا جریان بیماری در کوه نشینان و ساکنین زمین های هموار تفاوت دارد ؟

تحقیقاتی که انجام داده‌شده حاکی از آن است‌که در ارتفاعات بیش از دوهزارمتر اشخاصی که دارای نقص دریچه میترال قلب هستند بعلت کمبود اکسیژن احساس ناراحتی می‌کنند. ولی در مورد بیماری فشار خون که بین کوه‌نشینان بسیار زیاد است‌منظره تفاوت پیدا می‌کند.

معلوم شده است‌که در کوهستانها استقامت بدن در مقابل تأثیر نامساعد محیط دوروبر افزایش‌می‌یابد. اینک‌چندنمونه اشاره می‌کنیم مثلاکوه‌نشینان می‌توانند براحتی لرتفاعات یازده وحتی دوازده هزارمتر را تحمل کنند.ولی شخصی که درزمین‌های همواررندگی می کند در ارتفاع ۷هزار متری بیهوش می‌شود. کوه‌نشینان نه‌فقط می‌توانند درشرایط فقدان زیاد اکسیژن زندگی و کار کنند بلکه می‌توانند بعضی ازعناصر سمی را که برای ساکنین زمین‌های هموار مهلک است‌تحمل نمایند. کوه‌نشینان ازبالارفتن درجه‌حرارت که‌ممکن است‌موجب آفتاب‌زدگی بشود ترس وواهمه‌ای ندارند.

بعده‌ای از افراد مورد آزمایش پیشنهاد نمودند که بسرعت از تپه‌های بارتفاع هفتصد متر بالا بروند. کوه‌نشینان این‌فاصله را بدون‌خستگی محسوس ظرف پانزده دقیقه طی کردند ولی ساکنین‌زمین‌های هموار دربیست دقیقه بقله رسیدند وخیلی خسته‌شدند.

بطورکلی باشخاص سالم میتوان توصیه کردکه دوره استراحت خود را در کوهستانها بگذرانندزیرا استراحت در نقاط مرتفع استقامت بدن‌رادرمقابل سرماخوردگیها و بیماریهای‌عفونی‌بالامیبردوخلاصه کلام سلامتی‌راتقویت‌میبخشد ونشاط وخوشحالی می‌آورد. از نشریات خارجی

زندگانی عبرت آور

امیرقلی امینی

۳ــــ بقلم خودش

یك روز صبح زود همینکه بمدرسه رفتم ودرمقابل درمدرسه رسیدم در را بسته وعده زیادی ازمحصلین رادرخیابان سرگردان دیدم من آنروزاز موضوع بسته شدن مدرسه چیزی نفهمیدم.

همینقدر دانستم که مدرسه دیگر باز نخواهدشد وبخانه باز گشتم ولی بعدها که قدری بزرگتر شدم ودراطراف بسته شدن مدرسه مزبور تحقیق کردم فهمیدم که مرحوم آقا نجفی دشمن بزرگ پیشرفت وترقی معارف اصفهان مرحوم آقا میرزا خلیل را به محضر خود طلبیده وبعنوان اینکه شما دراین مدرسه درس کفر (زبان فرانسه وانگلیسی) میدهید بستن مدرسه را جداً میطلبد مرحوم آقامیرزا خلیل هرچند میکوشد واقامه دلیل وبرهان میکند مثمر ثمر واقع نمی‌شود وبالاخره مجبور به بستن مدرسه میشود.

نحوه مذاکرات طرفین چه وچگونه بوده برمن تاکنون معلوم نشده ولی گویا برای آن سید خلیل که یكپارچه شهامت وشجاعت و صراحت لهجه بوده خالی ازاهانت هم نبوده است! باری پس از آنکه مادرم از تجدید گشایش مدرسه مأیوس شد مرا بمکتب ملاحسن نامی گذاشت که دردکانی جنب مسجد قطبیه واقع درخیابان خوش (خیابان شاه امروز) واقع بود. سبك تعلیمات این

با تعلیمات آن مدرسه از زمین تا آسمان تفاوت داشت. در اینجا بما طوطی‌وار
میدادند و من از دروس معلم خود چیزی نمی‌فهمیدم. دوباره مسأله مکتب
برای من امر شاق شد ولی برخلاف مکتب زنانه در اینجا از ترس مجازات
د بیرحم دیگر فرار نمی‌کردم و از منزل هم برا اثر نوازش های مادرم
به طرف مکتب رهسپار میگردیدم.
منتهی اقامت در مکتب هرساعتش برای من حکم عمری را داشت که در
تاری سپری سازم. و بهمین جهت خوب بخاطر دارم که همه روزه بجای
به چندین دفعه از معلم خود اجازه « دست به آب رساندن » میگرفتم
تب خارج میشدم و در بیرون از آن دکان کثیف با عده دیگری از همشاگردیهای
که آنها هم مسلماً ببهانه دست بآب رساندن خود را از مکتب بیرون
نه بودند ببازی وصحبت سرگرم میگردیدم.
گاهی این سرگرمی هم باز از شوق با رسیدن موعد «خسوم» یا مرخص
میکاست آنوقت دست بتدبیر عجیبی میبردیم و بخیال خود برای زود سپری شدن
بکی بکار میبردیم. باین معنی که بین شاگرد مکتبی‌ها معروف بود اگر چند
مژه‌های چشم را کنده درجوف کاغذ کوچکی پیچیده در سرحد سایه و آفتاب
مند آفتاب برسرعت سیر خود افزوده و باصطلاح خود شاگرد مکتبی‌ها «سایه
پیش میرود» آنوقت عده‌ای از ما شروع بکندن مژه‌های خود کرده هریك برای
ن آنهارا لای کاغذی گذاشتیم و همانطور که گفتم درسرحد آفتاب و سایه
میدادیم.
دو چشم داشتیم دو چشم دیگر نیز قرض میکردیم و دیده بآن کاغذ میدوختیم.
است «سایه پیش میرفت» و ما با کمال بردباری و حوصله ناظر پیش رفتن آن
دیدیم ولی گاهی که شتابمان در گذشتن وقت بیشتر بود حوصله را ازدست
آفتاب وسایه ورمس ورمان لعنت می‌کردیم و بر تعداد مژه‌های جوف کاغذ
بیافزودیم.
غالب ایام تا نزدیکیهای ظهر کار ما همین بود و آنچه بخاطر دارم این
ا بیشتر قبل از ظهرها انجام می‌دادیم چراکه برای رسیدن موعد «خسوم»
وصرف ناهار بیشتر اشتها داشتیم تا برای رسیدن موعد مرخصی عصر.

یك روز که سرگرم انجام نیرنگ خود بودیم معلم متوجه غیبت طولانی ما می‌شود و یك نفر از شاگردها را برای تفتیش ما و عملیات خارج ما ...
میفرستد .

مفتش بی‌انصاف هم بی اضافی‌نکرده حاق واقع را برای معلم میگوید ناگهان سه‌چهارنفر از شاگردهای بزرگ مکتب مأمور احضارماميشوند ... بمکتب می‌برند چوب‌وفلك‌حاضر میشود و حناب آخوند از دم گرفته دو ... دونفر پای تنبل‌باشی‌هارا درفلك‌کرده چوب میزند وفقط از آن‌میان من که ... بگریه افتاده بودم معاف گردیدم . نمی‌دانم یك یا دو سه سال عمرمن در این مکتب بغفلت گذشت. نه‌چیزی آموختم ونه فایده‌ای بردم طوطی‌وار چیزی می‌خواندم وسطری یادمی‌گرفتم تا اینکه باز همان سید جلیل القدر بزرگوار کمرمردانگی برمیان بربست ومدرسه‌دیگری بنام «مدرسه‌اسلامی» تأسیس ... وباهمان سبك وسیاق سابق شروع بتعلیم اطفال نمود. مادرم‌مرا ازمکتب‌خارج کرد بآن مدرسه سپرد ودوباره درس من پیشرفت‌کرد وپس ازچندی هم شروع بآموختن‌الفبای فرانسه نمودم.

راجع به این مدرسه داستان شیرینی دارم که از ذکر آن حقا ... صرفنظر کرد .

مدرسه دوسه ماهی بود تأسیس ومشغول بکارشده بود که دوباره آخوندها برعلیه‌آن قیام‌کردند ودرصدد بستن آن‌برآمدند. بطوری‌که می‌گفتند آقانجفی همان آخوند مرتجع، مرحوم آقاسید خلیل را احضار وانحلال مدرسه را ... تکلیف می‌کند سید بزرگوارازفوایدمدرسه برای اوشروع ببیان می‌کندودست آخر می‌گوید ای حجت خدا ای‌کسی‌که روی مسند پیغمبر بزرگوارنشسته‌ای اگرمردی برو در مدرسه مرسلین انگلیس را که درنزدیکی مدرسه اسلامی ... واقع است به‌بند .

برو ازتبلیغات کشیشهای انگلیسی جلوگیری‌کن نه از من اولاد پیغمبر که برای خدمت باسلام ومسلمین این مؤسسه سودمند را ایجاد کرده‌ام . اگر تومی‌بینی که من زبان کفاررا درمدرسه خود تدریس من‌کنم از آنروست که

مسلمین برای آموختن زبان انگلیسی بمدرسه مرسلین نروند و بمدرسه
ایند ودرضمن آموختن قواعدوقوانین شرع مطهر اسلام بآموختن یك‌زبان
ن نیز که منظورومقصد آنهاست بپردازند وخلاصه بهر نحوی بود در این
یع بر ان آقایان بسیدخلیل وبزرگوارمان فایق نیامد و ازاطاعت‌امر آنها
تی نمود ومخصوصاً چند روز بعد مبادرت باقدام عجیبی کرد. باین‌معنی‌که
ان روزیکه ار محضر آقا مراجعت فرمود یك نفرمشاق‌نظامی را دعوت و
دان مدرسه را بآموختن مقدمات مارش و حرکات نظامی وادار کرد و
ه طریق‌قدم برداشتن‌وطرز حرکات را درفاصله همان چندروزه‌فرا گرفتند
بابیرق سبزی که روی آن کلمات شهادت باخط جلی منقوش شده بود و
ش صف دویست‌سیصدنفری شاگردان مدرسه کشیده می‌شد بانظم وترتیب
حرکت کردند وبمنزل مرحوم حاج ملاابوطالب فخرالذاکرین که از
معروف اصفهان بود ومجلس روضه‌مفصل بی‌نظیری در منزل او همه ساله
ن میبافت رفتندو گرداگرد منزل که مملو ازجمعیت‌بود پس ازیکی‌دودور
فتن صف‌کشیدند و آقا سید خلیل شخصاً بالای منبر رفت و نطق مفصلی
نمودکه من نظریه‌کمی سن خویش چیزی از بیانات اورا درنظر ندارم
طور مجمل میدانم موضوع صحبت او این بود که اسلام ضعیف شده باید
ٔ علم‌آنرا قوی وبنور دانش‌محیط آنرا روشن ساخت و او اگرمدرسه‌ای
ده و حتی اگر السنهٔ خارجی را در این مدرسه تعلیم میدهد وغیر از
قصدمقدس‌منظور دیگری ندارد. این تدبیرسبب شدکه ازطرفروحانیون
دیگری اروی نگردیده و آزادانه بکار تعلیم و تربیت شاگردان عزیز
ن پرداخت وپس ار مدتی خدمتگزاری دربن راه مدرسه را به آقای‌حاج
فضل‌الله که او نیز بنوبهٔ خود آخوند روشن فکری بود واگذار کرد.
م حاج شیخ فضل‌الله نیز سالها این مدرسه را دائر نگاه داشت و از این
ی خدمت مهمی بمعارف اصفهان نمود ولی پس از آن درده پانزده سال
ز عهده نگاهداری آن برنیامده در یکی از قراء مجاور اصفهان ملکی
ل مسعود (شاهزاده معتمدالدوله) رحل اقامت افکنده و در آنجا در
ه ای که شاهزاده تأسیس کرده بود مشغول خدمت پروش کردن افکار
ن های آنجا شد وبالاخره درسال ۱۳۱۲ برحمت ایردی پیوست .

ادامه دارد

یادداشتهای صدر الاشراف

۵۷

گرفتاری چند ایرانی به اتهام بی‌احترامی حرم و نجات آنها

نوشتهٔ محسن صدر نخست‌وزیر و رئیس اسبق سنای ایران

ظهر یک روز بمن* خبر دادند که یک نفر ایرانی اهل رامهرمز را بجرم آنکه میخواسته است دیوار کعبه را لوث کند جمعیت امر بمعروف و نهی از منکر اورا کشان کشان بنظمیه بردند (جمعیت امر بمعروف و نهی از منکر جماعتی از اهل نجدند که متعصب در مذهب وهابی هستند و هر سال در موسم حج در مکه و سایر مناسک هستند و حکم آنها مافوق حکم مأمورین انتظامی است)

برای من مسلم بود که هیچ ایرانی اگر چه دیوانه باشد چنین حرکتی نمی کند ولی برای کشف حقیقت آزرمی را نزد رئیس کل نظمیه فرستاده پیغام دادم که معلوم میشود هنوز دستگاه اتهام زدن بایرانی‌ها در حجاز موجود است و من الساعه بپادشاه می‌نویسم که چون در حجاز برای ایرانی‌ها امنیت نیست فوراً ایرانی‌ها را روانه می‌کنم و بعدها دولت ایران باحدی از اتباع خود اجازهٔ آمدن بمکه نخواهد داد.

رئیس کل نظمیه از این پیغام نگران شد و چون آزرمی باو حالی کرده بود که حقیقت امر این است که این شخص چند عدد دستمال و چند عدد تسبیح در کیسه گذاشته و کیسه را زیر لباس زیرین احرام میان دو پای خود آویخته و موقعی که دست بمیان پای خود می‌برده و چیزی بیرون می‌آورده و بدیوار کعبه میمالیده

ستمال وتسبیح بوده بقصد تبرك لذابآن جمعیت گفته بودکه الان کشف عورت
ین‌شخص رابایدکرد تامعلوم شود زیراوآلوده به‌نجاست بوده یاهمان‌دستمال
تسبیح که داشته بقصد تبرك بدیوار کعبه میمالیده آن جماعت خرتر از آن
رد ایرانی گفته بودند کشف عورت جایز نیست‌آزرمی گفته بوداگراتهامی
راکه شماهی گوئید راست‌باشد مجازات او چیست ؟ گفتند کشتن . گفت کشتن
ك مسلمان را بواسطهٔ یك شبهه تجویزمی‌کنید ولی کشف عورت مردی را
رای تحقیق چنین اتهامی تجویزنمی‌کنید ؟
بالاخره گفته‌بودند اورابکفالت ببرید فردا اورادرحضورقاضی‌القضات
حاضر کنند آزرمی بمن‌تلفن کرد من‌گفتم قبول مکنید یا الان کشف عورت
کنند تامطلب معلوم شود یامن‌حالا بپادشاه شکایت می‌کنم وهمانوقت‌تفصیل را
بامیر مکه تلفن کردم اوپیغام تهدیدآمیزی برئیس نظمیه‌فرستاد تا بالاخره
بسعی‌او بیچاره راخلاص کردند.

همینطور دوسه روزبعد بازجمعیت مزبور دونفررا گرفته به‌نظمیه‌بردند
ونظمیه فوراً بمن اطلاع داد

اتهام یکی ازآن دونفر این بوده که گفته‌اند سیگار در مسجدالحرام
میکشیده (سیگاروسایر دخانیات درمذهب وهابی‌هاحرام است) اتهام دیگری
آن‌بوده که گفته‌اند درمسجد بول کرده‌است واین‌دوبیچاره‌رادستبندآهنی بدستهای
اورده وپاهای اورا نیزدرمحبس حلقهٔ آهنی زده‌بودند وپس‌ازآنکه من فرستادم
تحقیق کردند معلوم شدآن شخص نجاری‌است ازاهل طهران وموقعی که جزء
سایرمردم درمسجد نشسته بودموسقاها آب‌زمزم بمردم می‌داده‌انداو ظرف‌آب
راگرفته وبطور مخفی‌ای‌آن‌را روی‌آلت رجولیت خودریخته بقصداینکه اولاد
اوشود وچون‌از زیراوآب جاری‌شده تصورکرده‌اند ادرار کرده است.

این‌عقیده‌های عامیانه وتبرك جستن بهرچیز آب وسنگ ونقره وطلااست
که‌اهل تسنن بخصوص وهابی‌ها رابه شیعه بدگمان کرده وسبت شرك بآنها
می‌دهند وانصافاً تادرجه‌ای هم‌حق با آنهاست نهایت آنهـا نیـز راه مبالغه
می‌پیمایندوسجده‌کردن برمهر تربت رابدعت‌می‌شمارندوخودشان بهرچیز کثیفی
سجده می کنند.

یادی این شخص دوم چون دست و پای او را قفل آهنی زده بودند ابوطالب یزدی بخاطر او آمده حرکات بیقاعده از او صادر میشد رئیس بعنوان اینکه مجنون است و لیس علی المجنون حرج اورا از جنگ بقایای مهد تهروان خلاص کرده و شخص اولی را بعنوان اینکه توبه کرده است بمن فرستاد .

گرفتاری حجاج راجع برسوم حج که گاراژدارها گرفته به دولت سعودی نپرداخته بودند و بالاخره ضمانت من

درآن سال حجاج ایرانی باسموسیله بحج آمده بودند قریب ده هزار نفر بااتوبوس از راه خشکی و در حدود دو هزار و سیصد نفر از راه دریا که از بیروت بکشتی نشسته بودند و پانصد ششصد نفر از ایران یا از عراق با هواپیما آمده بودند کسانی که توسط ایرانتور باهواپیما آمده بودند بعد از انجام مناسک حج بموقع خود بایران یا عراق برای زیارت عتبات حرکت کردند و برای من گرفتاری نداشت ولی حجاجی که از راه خشکی یا دریا آمده بودند چون رسوم حج را چنانکه قبلا اشاره نموده ام نداده ولی من تعهد کرده بودم که بعد از ادای مناسک می پردازند و حالا که حجاج از اعمال فارغ شده و قصد زیارت مدینهٔ منوره و مراجعت بایران دارند موقع مطالبه اداره حج و در واقع وزارت مالیه رسیده و مسلم بود تا رسوم حج داده نشود اجازهٔ خروج از مکه را بحجاج نخواهند داد .

از طرفی بواسطهٔ نبودن چادر شهر مکه حجاج که اغلب دهاتی و فقیر هستند در صحرا و دور از شهر منزل کرده بودند و در بیابان بی آب بودند سایبان بی مستراح؛ صحرا متعفن شده بود و کم کم ناخوشی اسهال که لازمهٔ این قبیل اجتماعات است درمیان مردم پیدا شد و این موقع نمایندگان گاراژدارها هر دوسه گاراژدار از قبیل گاراژ ساعتچی و گاراژ فولادی که رسوم مربوط بحجاجی که همراه آورده بودند پرداختند همه مخفی شدند مردم هم راهی جز مراجعه بمن نداشتند و لااقل دوسه هزار نفر هر روز مردمان دهاتی و شهریهای عوام که از وضع خود و گرانی معاش بجان آمده بودند بردمن اجتماع کرده و با داد و فریاد ناهنجار خلاصی

...محبوس هستند و کار بجائی رسید که مسافرین و حجاج که در هتل مصر منزل ... و منزل ماهم درهمان هتل بود از اینکه راه عبور مردم مقطوع شده وداد ... ایرانیها از صبح تا آخر شب آسایش همه را مختل کرده بود بنظمیه شکایت ... و پاسبانها که مانع از هجوم آنها میشدند چندین هزار نفر فحاشی و ... بدولت ایران ودولت سعودی را از حد بدر میبردند.

من از طرفی از علماء و اروجوه حجاج استمداد میکردم که مردم را بوعده ... کنند و از طرفی صبح وعصر وشب بدولت تلگراف میکردم که دولت ... بدهد ... حجاج را که گاراژدارها قبل از حرکت از آنها گرفته‌اند ... کنم ودولت در مرکز از گاراژدارها وصول نماید ولی هر قدر الحاح کردم ... همه مردم تلف خواهند شد جز جواب منفی ندادند.

اینجا جای خیلی تأمل است دولتی که برای عوامفریبی اجازه داده قریب ... هزار نفر بحج بروند گذشته از اینکه کمترین اقدامی برای رفاه یك ... سافر حج نکرده ومردم را بدست یك جمع شیاد که شرکتهای دروغی برای حجاج تشکیل داده و دولت درمقام آن بر نیامده که آیا این شرکتها پایه و ... اساسی دارد یا نه حالا که در بیابان مکه گرو پرداخت رسوم حج مانده و ... بهلاکت هستند اینقدر علاقه نشان نمیدهد که خود در مقام وصول طلب از گاراژدار برآید و بنماینده دولت اجازهٔ ضمانت بدهد واقعا فکر من از ... گی بعد این بی‌علاقگی به چندین هزار نفر ایرانی مسلمان و به اهل ... و ودایع الهی نمیرسد.

باری برای نجات مردم وخودم ازهمه جا مأیوس شدم وبوزیر مالیهٔ دولت ... ی پیغام دادم اوضاع اکثر حجاج ایرانی را مشاهده می‌کنید و بدهکار رسوم ... گاراژدارهای ایرانی هستند و این مردم بیچاره بدهی خودرا داده اند ... آنکه گاراژدارها ازپرداخت آن بواسطهٔ نداشتن ارز تعلل کرده‌اند و ... مقام بر آمدم که دولت ایران بمن اجازه بدهد بنام دولت ضمانت وجوه بدهی ... ا بکنم دولت بملاحظاتی اجازهٔ ضمانت بمن نداد ولی من حاضرم شخصاً ضمانت ... وزیر دارائی ضمانت شخصی مرا قبول کرد ومن ازشش شرکت ضمانت کتبی

بردم واجازهٔ خروج حاج ازمکه صادرشد ودر چند روز که مشغول مذاکره دولت سعودی بودم دوشرکت حساب بدهی خود را با وزارت دارائی و ضمانت صرافهای جده تصفیه کردند یکی شرکت ایرانتور که عده مسافرین خشکی را اوحمل کرده بود ودیگر شرکت تحتث که مسافرین دریائی را ... کرده بود وحاجی بضمانت من از آنها پیدا نشد .

این بود من از شش شرکت غیرمعروف ضمانت کردم که در حدود بلغ شصت هزار لیره بدهی آنها بود ولی بتوسط مأمورین نظمیه دولت سعودی که مانند اکثر مأمورین دولت ایران نیستند یعنی شش نفر مدیران شرکتها را که ضمانت کرده بودم پیدا کرده آنهارا دراطاقی جنب اطاقهای خودمان توقیف کردیم وچند نفر پاسبان بر آنها گماشتیم آنها ناچار شدند شبورور یکسان خود درطهران تلگرافات برای تهیهٔ پول می کردند ودونفر از آنها اظهار داشتند تاما خودمان بطهران نرویم پول تهیه نخواهد شد.

من آندونفر را توسط سرهنگ شهرستانی افسر شهربانی با هواپیما بطهران فرستادم وبعد از توقف هردودر شهربانی درحدود یکصدوهشتاد هزار تومان معادل بدهی آنها وصول وبسفارت سعودی درطهران تحویل گردید و یکنفر هم ازدوستان او بوسیلهٔ تلگراف بعراق تحصیل اعتبار نمودو بوسیله صرافان جده تصفیه حساب خودرا نموده باقی ماند سه نفر که یکی از آنها سیدعلی موسوی طرف توصیهٔ بعضی علماء طهران بود که بااصرارفوق العاده مرا از توقیف او منصرف کردند وقرارشد ضامنی بمن بدهد که بورود طهران بدهی خودرا بپردازد وبدهاو هم زیاد نبود وفقط راجع به چهل نفرحاجی بود که باخودآورده بود ومجموع بدهی او هزاروششصدوشصت لیره میشد ویکنفر اهل سولقان که من نمی شناسم ضمانت اورا نردمن کرد ودونفر دیگر درتوقیف ماندند که بعد از حرکت حجاج ناچار شدندبالاخره بدهی خود را پرداختند.

بعداز ضمانت من راجع به بدهی حجاج که اجازهٔ حرکت آنها صادر شد محظور دیگر پیش آمد وآنموضوع شرکت اتومبیلرانی عربی سعودی بود که حجاج مجبوربودند برای امارت مدینه نوشتند بلوسایط نقلیهٔ این شرکت روانه

و بدو چون حجاج قصد مراجعت بمکه بعداز زیارت‌مدینه نداشتند میخواستند
اتوبوسهای ایرانی‌بروند این‌مطلب چنانکه در موقع حرکت حجاج بمنی‌و
واب مورد اشکال واقع شد وبالاخره قرار شد نصف حداقل کرایه را بابت
ق‌الامتیار بشرکت عربی سعودی بدهند حالااشکال شدیدتر بود تابالاخره‌بعداز
سه روز مذاکره باوزیر دارائی قبول کردندکه هرنفری ازحجاج پنج لیره
ت حق‌الامتیاز بشرکت سعودی بدهند وباوسایط نقلیه خودشان بمدینه‌بروند
ی‌من ملاحظه کردم این مبلغ خیلی زیاد است وحجاج بیچاره بخصوص حالا
ه‌پولشان تمام‌شده قدرت‌پرداخت این‌مبلغ را ندارند گاراژدارها نسبت باین
لغ تعهدی‌ندارند وچون وزیر دارائی حجاز بهیچوجه حاضر برای تخفیف
ختصر هم نشد من‌نامه‌ای بپادشاه نوشتم بمفادآنکه سفارت عربی سعودی در
ران تعرفه مخارج رسوم حجاج را که اشاعه داد مجموع آن ارقام بالغ‌بر
هل‌ویک‌لیره وبیم بود وزاید براین‌مبلغ راحجاج نمیدانستندکه مورد مطالبه
واهدشد وبافقر اغلب حجاج وگرانی‌حجاز حالاازعهدهٔ پرداخت این مبلغ
نمی‌آیندومن خواهش می‌کنم امر فرمائید وزیر مالیه از مطالبهٔ این مبلغ
رف‌نظر نماید یاتخفیفی منظور داردکه حجاج بتوانند بپردازند.

نامه‌را فرستادم نرد وزیر مالیه که‌اوبدید شاه برساند از رساندن آن
تناع کرد نامه‌را فرستادیم نرد امیری که نوهٔ پادشاه بود او وقتی نامه را
پادشاه‌داد پادشاه گفت بوزیر مالیه ابلاغ کنید هیچ مطالبه نکنند وزیر
لیه وقتی این‌امر باوابلاغ شد سراسیمه نرد پادشاه رفت وگفت ده هزار نفر
رانی میخواهند بمدینه روند وصدهزار لیره کرایه میبایست بشرکت عربی
ده باشند وحالاکه میخواهند با وسایط نقلیهٔ خودشان بروند من قرارداده
ودم نصف آنرا حق‌الامتیاز بشرکت بدهند و اعلیحضرت پنجاه هزار لیره
خشیده‌اند .

پادشاه گفت من دربرابر خواهش نمایندهٔ پادشاه ایران وعده داده‌ام و
یگر برگشت ندارد .

(ادامه دارد)

مدرس طباطبائی

مدرسهٔ آستانهٔ مقدسه (فیضیه) :

بنای این مدرسه را ـ که در شمال صحن کهنه آستانهٔ مقدسهٔ حضرت معصومه واقع گردیده ـ باستناد و اتکاء کتیبهٔ ایوان جنوبی آن بشاه طهماسب صفوی نسبت میدهند ، کتیبه مربور چنین است :

قد اتفق بناء هذه العمارة الشریفة والعتبة السنیه والسدة العلیة الفاطمیة فی زمان دولة سلطان اعاظم السلاطین برهان اکارم خلف الخواقین خلیفة الانبیاء والمرسلین والائمة الطاهرین المعصومین مشید مبانی الشریعة المصطفویة مؤسس اساس الملة المرتضویة رافع الویة العدل والاحسان السلطان بن السلطان بن السلطان ابوالمظفر شاه طهماسب بهادر خان ایدالله بالنصر والتأیید سلطنته وشوکته وبالخلود والتأیید لازال الدهر مساعداً له فی اقامة عماد الدین والقرآن المبین ، موافقاً لما یرام من زمانه الشریف فی اعلام معالم الشرع

المتین بمحمد و آله اجمعین بسعایة نقاوة اکابر السادات و النقباء الاشراف الامیر شرف‌الدین تاج‌الشرف الموسوی فی سنة۹۳۹

با دقت در جملات نحستین کتیبه و با در نظر گرفتن وضع و موقعیت ثبت بنای ایوان مربور ، هیچ‌گونه تردیدی باقی‌نمی‌ماند که‌این ایوان، ر ورودی صحن عتیق بوده ، و عبارات کتیبه ناظر بنای همین سر در بح ۹۳۹ سال بنای آن میباشد .

چنین بنظر می‌رسد که‌این مدرسه همان مدرسه ایست که‌شیح‌عبدالجلیل درکتاب سر بعالنقص نام برده (۱) نهایت آن‌که در دوره های بعد اتی یافته . و تجدید بنا گردیده است . قویا احتمال میرود که درجین سر در ورودی صحن عتیق نیز مرمت یا تجدید و توسعه‌یافته باشد .

نام این مدرسه تا اواخر قرن یازدهم « مدرسهٔ آستانه » بوده ،و بهمین اسناد بار مانده ازقرن مربور ـ وازجمله در وقف‌نامه کتاب‌هائی که ماس در سال ۱۳۰۷ بر مدرسهٔ مورد بحث وقف نموده است ـ ذکر بده ، از باب مثال درصفحهٔ اول یك‌نسخه از روض الجنان (تفسیر فتوح رازی) که درکتاب خانهٔ مدرسه فیضیه موجوداست ، ودرجلداول ب کتاب خانهٔ مربور (بشماره۱۲۳) شناسانده‌شده، چنین‌آمده است

« بتاریخ غرهٔ شهر دیقعدة الحرام سنه ۱۰۳۷ وقف نمود این‌کتاب‌را ، صدو نه کتاب دیگر کلب آستانه علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام **عباس نوی الحسینی** برروضهٔ مقدسه منوره عرش درجـه فاطمیه کاظمیـه یه علی مشرفها الف الف‌تحیته و بر **مدرسه آستانه** مربوره واقعه در مؤمنین قم که طلبه آن‌جا ازآن‌منتفع شوند . مشروط باین‌که از روضه

---

۱ ـ باین وسیله آنچه در این زمینه در قسمت اول این بحث آمده‌بود بح میگردد .

مقدسه مذکوره مدرسه مزبوره بیرون نبرند وهرکس بیرون برد درخون حضرت ابی‌عبدالله الحسین شریك بوده باشد فمن بدله بعد ما سمعه فانه آثم قلبه » (۱)

از اواخر قرن مزبور نام این مدرسه ـ ظاهراً بمناسبت تدریس مرحوم ملامحسن فیض کاشانی (۲) در آن ـ فیضیه تغییر یافت . در آخر نسخه ای از مفاتیح الشرائع فیض که در کتابخانهٔ حضرت عبدالعظیم حسنی در ری وجود دارد ، دیده می شود که کاتب نسخه « مسیب بن میرصفی حسینی » آنرا در آدینه ۲۵ محرم ۱۰۹۰ در مدرسهٔ فیضیه قم بپایان برده است (۳) . نسخه‌ای نیز از مختصر کتاب النفس ابن سینا در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است که در ظهر جمعه ۱۰ شوال ۱۰۹۴ در مدرسه فیضیه فاطمیه قم نگاشته شده (۴) . همچنین در نسخه‌ای از شمع یقین میرزا حسن لاهیجی که در جمادی الاولی ۱۱۲۰ در قم نوشته شده ، از این مدرسه بهمین نام یادگردیده است (۵)

در قرن یازدهم گروهی از دانشمندان بزرگ آن دوره ـ که هریك مدتی در قم اقامت داشته‌اند ـ در این مدرسه تدریس می‌نموده‌اند . شیخ بهاء الدین عاملی (۶) ، سلطان العلماء (۷) ، قاضی سعید قمی (۸) وملا عبدالرزاق لاهیجی (۹) ملا محسن فیض و گروهی دیگر از آن جمله‌اند .

---

۱ ـ فهرست کتابخانهٔ مبارکهٔ مدرسهٔ فیضیه قم . جلداول . ص ۵۶ .

۲ ـ مرحوم فیض مدتی درقم اقامت داشته . وشاه عباس دوم در قم پشت سر او نماز گزارده است ـ عباس نامه میرزا محمدطاهروحید قزوینی ص ۱۸۶

۳ ـ نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران دربارهٔ نسخه‌های خطی ص ۸۲ جلد سوم .

۴ ـ فهرست کتابهای اهدائی مشکوة . جلدسوم ـ بخش اول . ص ۳۸۹

۵ ـ فهرست کتابخانه مبارکه مدرسهٔ فیضیه . جلداول . ص ۳۶۷ .

۶ ـ فهرست کتابهای اهدائی مشکوة . جلدسوم ـ بخش سوم . ص ۱۲۷۹

۷ ـ فهرست کتابهای اهدائی مشکوة جلدسوم ـ بخش اول . ص ۲۸۷ .

۸ ـ روضات الجنات . ص ۳۰۲ .

۹ ـ فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی (ع) . ج ۴ . ص ۷۸ .

مدرسه در دوره مزبور دارای کتابخانه نسبتاً مهمی بوده است . باستثنای کتابهائی که شاه عباس وقف نموده ، نسخی که شیخ بهاء الدین عاملی وقف کرده و تولیت آنرا ببرادرزاده خود حسین بن عبدالصمد واگذار نموده است (۱) و نسخی که یکی از فرزندان شاه عباس ثانی وقف کرده (۲) از کتابهای این کتابخانه بشمار میرفته است .

شاردن ، تاورنیه و اروپائیان دیگری که درنیمهٔ دوم قرن یازدهم ازقم دیدن نموده‌اند، از این مدرسه نیز یادکردهو آنرا وصف نموده‌اند. ازمجموع وصف های آنان استفاده‌می‌شود که : بنای مدرسه درآن‌دوره دوطبقه ،واطاقها های آن دارای مهتابی و ایوان بوده (۳) و حجرات دراطراف محوطه ای قرار داشته که با دوازده پله بصحن کهنه مربوط میشده‌است (۴) حوض آب بزرگی دروسط حیاط ، و در چهار طرف آن ، چهار درخت بزرگ قرار داشته است (۵) .

در سال ۱۲۱۳ بنای پیشین مدرسه بدستور فتحعلی شاه قاجارتخریب گردیده ، ومدرسهٔ وسیع‌تر وبزرگتری بجای‌آن بنیادنهاده‌شد . وصف بنای فتحعلیشاه و سایر جهات مربوط به آن از بحث از مدارس دوره قاجار خواهد آمد .

---

۱ ـ نسخه‌ای از تفسیر طیبی نیشابوری در قم بنظر نگارنده رسیده است که مهر وقف و تولیت در آغاز و پایان آن دیده می‌شود وازکتابهای مزبور بوده است .

۲ ـ ازآنجمله نسخه‌ای از شرح استبصار است کهدرصفحه۲۶۸ ج ۲ فهرست کتابخانه فیضیه معرفی شده .

۳ ـ سیاحت نامه شاردن . ج ۳ ، ص۶۵ .

۴ ـ سفرنامه تاورنیه . ص ۱۳۸ .

۵ ـ سیاحت‌نامه‌شاردن . ج ۳ . ص ۶۵ .

تهیه کننده : عظیم عسکری رانکوهی

دورهٔ هفتم

مجلس شورایملی

مجلس دوره هفتم در چهاردهم مهر ماه ۱۳۰۷ شمسی برابر ۲۱ربیع الثانی ۱۳۴۷ قمری (۶ اکتبر ۱۹۲۸) افتتاح و در ۱۴ آبان ۱۳۰۹ شمسی برابر ۱۳ جمادی الثانی ۱۳۴۹ قمری (۵نوامبر ۱۹۳۰) پایان پذیرفته است .

هیأت رئیسه مجلس شورایملی در این دوره عبارت بوده‌اند از :

رئیس :

۱ - حاج سید محمود رستی رسولی رئیس سنی ۱۳ مهر ۱۳۰۷شمسی

۲ - میرزا حسین خان دادگر (عدل الملك) رئیس موقت ۱۴ مهر ۱۳۰۷ شمسی

۳- میرزا حسین خان دادگر (عدل‌الملك) رئیس ۱۶ آبان ۱۳۰۷

۴ - میرزا حسین خان دادگر (عدل الملك) رئیس ۱۴فروردین ۱۳۰۸ شمسی

۵ - میرزا حسین خان دادگر (عدل الملك) رئیس ۱۴ مهر ۱۳۰۸ شمسی

۶- میرزا حسین خان دادگر (عدل الملك) رئیس ۱۴ فروردین ۱۳۰۹ شمسی

۷ ـ میرزا حسین خان دادگر (عدل الملک) رئیس ۱۵ مهر ۱۳۰۹ شمسی

نواب رئیس :

۱ ـ احمد شریعتداده ـ دشتی ـ نائب رئیس موقت ۱۴ مهر ۱۳۰۷ شمسی

۲ ـ احمد شریعت زاده ـ رضا خان افشار نائب رئیس ۱۶ آبان ۱۳۰۷ شمسی

۳ ـ عباس میرزا فرمانفرمائیان ـ احمد شریعت زاده نائب رئیس ۱۴ فروردین ۱۳۰۸ شمسی

۴ ـ محمد هاشم میرزا افسر ـ احمد شریعت زاده نائب رئیس ۱۴ مهر ۱۳۰۸ شمسی

۵ ـ عبدالله یاسائی ـ علی خان شهداد نائب رئیس ۱۴ فروردین ۱۳۰۹ شمسی

۶ ـ محمد هاشم میرزا افسر ـ عبدالله یاسائی نائب رئیس ۱۵ مهر ۱۳۰۹ شمسی

منشیان :

۱ ـ میرزا جوادخان بوشهری ـ علیخان شهداد ـ علی بزرگ‌نیا ـ آقا امین محسن پورعراقی منشی ۱۴ مهر ۱۳۰۷ شمسی

۲ ـ شیخ الملک اورنگ ـ عبدالوهاب مؤید احمدی ـ سلمان اسدی ـ موسی فتوحی منشی ۱۶ آبان ۱۳۰۷ شمسی

۳ ـ بزرگ‌نیا ـ علی‌نقی مصباح فاطمی ـ عبدالوهاب مؤید احمدی ـ موسی فتوحی منشی ۱۴ فروردین ۱۳۰۸

۴ ـ مؤیداحمدی ـ حسن مخبر فرهمند ـ علی اقبال ـ عبدالحسین اورنگ منشی ۱۴ مهر ۱۳۰۸

۵ ـ مؤید احمدی ـ حاج اسدالله زوار ـ حسن مخبر فرهمند ـ علیخان شهداد منشی ۱۴ فروردین ۱۳۰۹ شمسی

۶ ـ حسن مخبر فرهمند ـ عبدالوهاب مؤید احمدی ـ حاج اسدالله زوار ـ سلمان اسدی منشی ۱۵ مهر ۱۳۰۹

کارپردازان :

[illegible]

کارپرداز ۱۶ آبان ۱۳۰۷ شمسی

۲ـ ارباب کیخسرو شاهرخ ـ امیر حسین خان ایلخان ـ شیخ احمد سمیرانی کارپرداز ۱۴ فروردین ۱۳۰۸

۳ ـ ارباب کیخسرو شاهرخ ـ امیر حسین خان ایلخان ـ شیخ احمد شمیرانی کارپرداز ۱۴مهر ۱۳۰۸

۴ ـ ارباب کیخسروشاهرخ ـ امیر حسین خان ایلخان ـ حسن حلائی کارپرداز ۱۴ فروردین ۱۳۰۹

۵ـ ارباب کیخسرو شاهرخ ـ امیر حسین خان ایلخان ـ حسن حلال ـ کارپرداز ۱۵ مهر ۱۳۰۹

مسائل داخلی :

۱ ـ میرزا علی خان حطیبی نماینده بیجار و گروس درآذرماه ۱۳۰۸ فوت نمود و تجدیدانتخاب بعمل نیامد.

۲ ـ شیخ احمد شمیرانی نماینده حضرت عبدالعظیم در آذرماه۱۳۰۸ فوت نمود وتجدید انتخاب بعمل نیامد.

۳ـ شیخ عبدالرحمن نماینده خرم آباد چندروزی درابتدای مجلس حضور یافت ودیگر حاضر نشد.

۴ ـ میرزا علی عمادی نماینده ساری در دوره نمایندگی فوت کرد و تجدیدانتخاب بعمل نیامد.

۵ ـ میرزا علی نقی گنجه ای نماینده تبریز در ابتدای دوره فوت نمود وتجدید انتخاب بعمل نیامد.

۶ـحاج رحیم آقا قزوینی نماینده تبریز اصلا بمجلس نیامد.

۷ ـ آقا شیخ علی مدرس نماینده تهران اصلا بمجلس نیامد

از وقایع مهم این دوره اجازه نشر اسکناس به بانك ملی ایران بود . باید متذکر شد که نشر اسکناس که از اهم مسائل مربوط به هدایت اقتصادی کشور بشمار میرفت در حدود چهل و سه سال در اختیار بیگانگان قرارداشت و در خرداد ۱۳۰۹ این اختیار ببانك ملی ایران که در ۱۴ تیر ۱۳۰۷ اساسنامه اش در کمیسیون دارائی مجلس بتصویب رسیده بود تفویض گردید .

مهمترین قوانین مصوب دوره هفتم قانونگذاری :

۱ ـ قانون منع خرید و فروش برده درخاك ایران و آزادی برده در موقع ورود به مملکت ۱۸ بهمن ۱۳۰۷

«رستم التواریخ» و مؤلف آن رستم الحکماء

قسمت اول

ژنو- سیدمحمدعلی جمالزاده

خوانندگان از ملاحظهٔ عنوان «رستم‌التواریخ» تعجب خواهند کرد. حق دارند، عنوان عجیبی است ومؤلف آن نیز مانند خود کتاب دست کمی از کتابش ندارد و براستی آدمی است بس عجایب و بیفایده نخواهد بود که پیش از آنکه باصل مطلب بپردازیم باختصار شمه‌ای در معرفی او بعرض خوانندگان برسانیم.

این مرد رستم‌الحکماء عنوان دارد و نامش میرزا محمدهاشم (یاسیدمحمد هاشم) و بقول خودش موسوی و صفوی است و دردورهٔ طفولیت، در زمان دولت علیمرادخان زند، درشهر اصفهان، درمحلهٔ لنبان، درلب نهر شاه در مکتب آخوندملااسداله، درس‌می‌خوانده‌است. وی بعدها شعر هم می‌گفته و «آصف» تخلص می‌داشته است ومدعی است که فتحعلی شاه قاجار باو لقب صمصام‌الدوله [illegible] میتوان

گفت که ادعای این مورخ‌طبیب و شاعر ودرباری بیش از فضل وکمال اوست گرچه بی‌فضل وکمال هم نیست .

خدا میداند آیا این همه مطالبی که این مرد یعنی‌رستم‌الحکما در کتابش نقل کرده است راست است یا دروغ . بعضی ازاین مطالب رایحهٔ صدق دارد علی‌الخصوص که مؤلف زادهٔ آن دوره و آن عصر است و بسیاری از اعمال و افعالی راکه امروز درنظرما مذموم وقبیح است می‌پسندیده و نشانهٔ بزرگی و شجاعت وقدرت میدانسته است. با اینهمه تاکتابهای دیگری که در آن عهد نوشته شده و حاکی براخلاق و اطوارمردم آن‌عصر وبخصوص رفتار و کردار بزرگان‌دولت وملت است و در گوشه وکنار کتابخانه‌ها (چه درداخلوبخصوص درخارجه) نهفته است بچاپ نرسد و نخوانیم ومورد دقت و تتبع قرار ندهیم و مقایسه نکنیم اظهارنظر قطعی‌درباره صحت‌وسقم کتاب «رستم‌التواریخ» شاید خالی ازلغزش‌نباشد.

حیری که هست اطلاع‌یافتن بوقایع بخودی خود خالی ازفایده نیست ودرهرصورت کتاب نامبرده نمونه ونشانه‌ایست ازطرز فکر کردن و تاریخ نگاری بعضی از مورخان آن‌زمان و بهمین ملاحظه خواستیم نکاتی از آن را باطلاع هموطنان برسانیم :

غرض از نگارش این مقاله

اکنون از من خواهید پرسید پس چرا تو بمعرفی چنین‌کتابی وچنین تاریخ نویسی بپردازی .

درجواب‌خواهیم گفت که این کتاب‌متضمن‌مطالب ووقایع‌واشارات‌ونکات بسیاری است که گوشه‌هائی از اوضاع و احوال سیاسی و بخصوص اجتماعی مملکت را وهموطنان مارا درمدت زمانی قریب بیك قرن (درست در مدت هشتادواندی سال) نشان میدهد و بطوری نشان میدهد که‌باحتمال‌قوی‌درسایر کتابها وتواریخ بدست‌نمی‌آید و حتی‌می‌توان ادعانمود که‌پاره‌ای‌ازآن وقایع درهیچ‌کتاب دیگری بدست‌نخواهدآمد .

در سر تاسر کتاب‌اشارات بسیاری دربارهٔ اخلاق و رفتارطبقات مختلف

بخصوص طبقه بالا یعنی بزرگان و سران قوم) دیده می‌شود که بسیار
... است . وقتی راقم این سطور در آغاز کتاب شرحی را دیدم که مؤلف
مکتبی که در آن‌جا درس می خوانده است نوشته است (صفحه ۱۹)
ملامحمد تقی در مسجد سید در محلهٔ بید آباد اصفهان در نظرم مجسم
... که خودم در طفولیت در آنجا درس می خواندم وشرح آنرا در کتاب
ته یك کرباس » آورده ام .

رستم الحکماء در حق آخوندمکتبی خودنوشته‌است :

« آخوند یك تخته را بیك رویش «آمد» و بیك رویش « رفت » نوشته
وار آویخته بود از برای رفتن و آمدن اطفال به بیت‌الخلا کمبادا دونفر
... همدگر بروند و فعل‌وانفعالی در میان ایشان‌واقع‌شود وهروقت که‌به
الخلا خواهندروند بانگشت کوچك اشاره نمایند و رخصت‌خواهند و آب
خواهندنوشند بانگشت سبابه اشاره نمایندورخصت طلبند ...»

مطالب خواندنی و نکات باارزش درکتاب فراوان است . بایدکتاب را
... خواند و متوجه دقایق گردید تا باهمیت آن پی برد . من‌باب نمونه
صدها مطلب شنیدنی یکی‌را در این‌جا نقل می نمائیم . رستم الحکماء پس
ذکر محامد و محاسن پادشاه بزرگ‌زندکریم‌خان‌وکیل‌الدوله مینویسد :

« بر دانشمندان معلوم باد که والاجاه وکیل‌الدوله زند یعنی‌کریمخان
...رگیر همت بلند بنای شرب خمر داشت وچندنفر ازاعیان اصفهان که در
...دمتش‌تقرب و گستاخی یافته بودند.... بوی‌عرض نمودند که‌اگر می‌خواهی
جهانگیرشوی باید ازالهٔ‌بکارت‌چهل دختر باکره‌نمائی وخون‌ازالهٔ‌بکارتشان
...بر کرباس‌نازك‌هندی مالیده همیشه باخودنگاه داری که مجرب است و در
این‌باب از آن جهان سالار باده پرست سرمست‌رخصت‌یافتند و فاحشه‌ای که به
... «حلمه زرد» شهرت یافته بود به خانه‌های شریف‌و وضیع‌و غنی میفرستادند
واز بسیارکس‌ها رشوه‌می گرفتند واز بعضی دیگردختر جمیلهٔ دل آرا میگرفتند
و اورا بحمام برده بحلی و حلل آراسته و بفنون مشاطگی پیراسته بقانون
شرع انور در حبالهٔ آن سرور درمیآوردند و اورا به حرم پادشاهی میبردند

و عروس وار او را بآن شاه داماد رند سرمست عیار میسپردند ووی درحال سرمستی آن زیبا صنم را در آغوش خود بشیرین زبانی و مهربانی کشیده و از جام وصال .... سراب کام چشیده ووی را خلعت داده و صداقش را عطا می نمود و مرخص می فرمودو آن‌ناپاکها که بانی این کار ناپسندبودند آن جمیله را بخانه خودمی‌بردند وکامی از اوحاصل‌کرده بعداورا بخانه پدر و مادرش میفرستادند.»

ضمناً باید دانست که رستم الحکماء مدعی است که« والاجاه کریم خان وکیل الدوله زندخامان دویست‌ساله «اورا» بدوساعت بربادفناداده است ولهذا با آن‌که « در ذکر مکارم اخلاق و محاسن افعال و محامد اعمال و صفات حمیده و خصال‌پسندیده «آن پادشاه مطالب بسیارمذکورداشته ودرمقام مداحی اورا « قمررکاب ، آفتاب قباب ، سکندر آداب ، سلیمان القاب » وبارچند سطر دیگر از همین اوصاف وعناوین برای او بقالب زده است درداوری‌نسبت باو کاملا بی‌غرض‌ومرض نباشد.

و عجبا که درعین حال اورا « بحر ذخار بیکرانه علم » می خواند در حقش نوشته است که « کریم خان زند سواد نداشت ولی‌دانشمندان و اهل علم را احترام می‌گذاشت.»

خاتن کلام آن‌که چنین کتابی بخواندنش می‌ارزد ودرخورآن است که موضوع مقاله‌ای واقع گردد .

رستم‌الحکما که بود

رستم الحکما در معرفی خود می‌گوید که پسر امیرحسن معروف به « خوش حکایت » است و اوپسر امیرشمس الدین محمد کارخانه آقاسی‌بوده است و عم او امیر محمد سمیع‌کارخانه آقاسی است وپدرش با حاجی علی‌خان سجاده‌دارباشی که پسر عم کاظم خان قرا اوغلو بوده هم داماد بوده‌اند و کاظم خان در محله لنبان دراصفهان همیشه درخانه آن‌هامهمان بوده است.

(۱)همین « رستم الحکما » درکتاب خود (صفحه ۱۲)نوشته است که «کریم‌خانزند سوادنداشت ولی‌بدانشمندان واهل‌علموادب‌احترامیگذاشت.»

خان قاجار معروف(رستم الحکما اورا « صوفی پلنگ » خوانده که با کاظم خان خیلی دوست بوده اکثر اوقات به منزل آن هاوارد است .

معنی « کارخانه آقاسی » درفهرستی که محمدمشیری درباره « معنی بعضی های مشاغل » در کتاب آورده و مانند سایر ملحقات و فهرست ها وشرح معانی بعضی ازلغات » ـ فهرست نام کسان ـ فهرست حرفه ها ل ـ فهرست القابی که در کتاب آمده ـ فهرست نام جای‌ها ـ فهرست نوران ـ فهرست نام گیاهان ـ فهرست نام آلات موسیقی ـ فهرست ات و یراق جنگ ـ فهرست نام کتاب‌ها) برارزش کتاب مبلغی افزوده چنین آمده است .

« ناظر و رئیس کارخانه و دستگاههای کیمیاگری و داروسازی جبه وقورخانه و هرجائی که درآن انجام کارهای عمومی دایر باشد » حه ۴۸۲)

ولی چنان که از محتوای مندرجات خود کتاب « رستم التواریخ » مستفاد گردد کسانی بوده‌اند (که شاید علاوه بر مشاغلی که درفوق مذکور گردید طرف دولت مأمور جمع آوری مالیات دیوانی هم درایالات وولایات بوده اند که مثلا (درصفحات ۱۷۲و۱۷۳) میخوانیم که

« ... درهر شهر یك کارخانه (بایدباشد) پر دخل و کم خرج ... قناعت پیشه ، پر حلم و حوصله و موافق تا حساب مالیات و حقوق دیوانی را دینار دینار ، حبه حبه ، خردل خردل ، قطمیر قطمیر ، نقیر نقیر ، فتیل فتیل ، ذره ذره جمع نمایدو بخزانه عامرۂ پادشاهی برساند »

آنگاه این عبارت دیده می‌شود که معنی درست آن برنگارنده معلوم گردید

« و مالیات دیوانی را بیشتر ازثلث و خمس احد و مطالبه ننمایدو صادریات را بیشتراز خمس مالیات نگیرد مگر در حالت اضطرار »

(صفحه ۱۷۳)

و گویا مقصود این است که کارخانه آقاسی حق دارد (برای مخارج و حق خود) بیشتر از حد مقرر مالیات و عوارض مطالبه و دریافت دارد که در واقع میتوا اسم آنرا « باج سبیل » گذاشت .

و باز در جای دیگر در کتاب درمورد وظایف حاکم و کارخانه آقاسی این عبارت آمده است :

« ... حاکم دخل و تصرف در امور مالیات دیوانی ننماید و کار خانه آقاسی دخل و تصرف در امور حکومت و ریاست ننماید.» (صفحه ۱۷۳)

مؤلف « رستم التواریخ » مینویسد که عمی امیر محمد سمیع کارخانه آقاسی گنجعلی خانی « چون درخدمت علیمردان خان بسیار گستاخ بود در خلوت بخدمتش عرض نمود که ای سرور مطاع هرچند باخود اندیشه مینمایم تومرد عالم عارفی میباشی و همهٔ کتب احادیث وقصص وتواریخ را خوانده ای وحق وباطل را ازهم خوب فرق مینمائی و متشرع و متدین وعادل و منصف باتمیز ودرحکمرانی دقیق وغوررس و موشکاف میباشی پس چرا با اهل اصفهان این رفتار زشت ناهموار را مینمودی ، فرمودای مرد ناعارف از روزی که در عالم حکمای صاحب لب سلیم وسلیقهٔ مستقیمه بنای سلطنت وجهانبانی ونظام امور و رتق وفتق ... انتظام مشاغل ... این جهان پر اصداد را ... نهادند چنین قانون نهادند که هر پادشاهی هرشهری راکه بلطف و خوشی متصرف گردد و اهل آن بلد بالطوع والرغبه فرمانبردار گردند از همه ضررها و آسیبها در امان خواهند بود ولی اگر سلطان بجنگ و جدل وقهر و غلبه بر ولایتی مستولی گردد البته باید تاسه روز وسه شب آنولایترا بقتل و تاراج و غارت لشکر بدهد وپنج یك آن اموال غارت شده مال سلطان خواهدبود»(صفحهٔ۲۵۳)

حالا خدا میداند که چنین جوابی که مهره پشت از شنیدن آن تیر می کشد محمد سمیع کارخانهٔ آقاسی را قانع ساخت یا نه و چنانکه از فحوای کلام نواده اش مستفاد میگردد ظاهراً قانع ساخته بوده است والا قرار معلوم

کثریت هموطنان ما در آن دوره بهمین منوال بوده‌است وپر دور
امروزهم دربسیاری ازنقاط دنیا و در بین اقوام بسیاری که به
پیشرفته، معروفند زیاد ازین منوال بدورنیست وچه بسا از آن حد
میکنند .

انکه گذشت رستم الحکما درردیف ساختن وپشت هم چیدن القاب
ای اغلب اشخاصی که درطی کتاب ذکرشان بمیان آمده است بطولانی
ر شاه سلطانحسین‌را با آنکه درزمان تألیف کتاب مرده و هفت کفن
بوده است بدین قرار توصیف نموده است وهرچند خواندن این همه
ی اساس دردسر انگیز وکسالت آمیز است ولی خالی از تفریح هم
مانیز تنها بقسمتی از آن قناعت خواهیم ورزید :

، خاقان علیین آستان ، قاآن فردوس مکان ، خسرو جهانگیر ، منصور
دارای کشور گشای ملك آرای رعیت پرور ، سلطان جهانـدار ،
د والاگهر ، محسود سلاطین روی زمین وربع مسکون ، رب‌النوع همهٔ
ولو الامر اعظم ، مطاع عرب و عجم و ترك و دیلم . قهرمان الماء
ب . محبوب قلوب شاه و گدای هفت‌کشور ....»

رستم الحکما بهمین ترتیب تقریباً بدون استثنا نام هیچیك از اشخاص
بار وگردنکشان نامداررا بدون یك‌طومار ازهمین قماش القاب‌وعناوین
ی بیك شاهی ذکر نمیکند و حتی بنام محمود افغان غلچه مرتباً پسك
جاه، می‌چسباند و وای بوقتی‌که پای مرد نامداری بمیان آید که‌دیگر
وحوصلهٔ ایوب لازم است تا بتوان تمام آن عناوین را خواند و مغلوب
لت و ملال خاطر نگردید .

عناوین شاه سلطانحسین را دیدیم، مردی بود مخلوع ومقتول وازمیان
، اما باید دید دربارهٔ آقا محمد خان قاجار چه شاهکاری بوجود آورده
ـ . نمونهٔ‌کاملی است ازطرز فکر و انشای مورخین گذشته ما (البته با
شناهائی) وما نیز دل بدریا زده دراینجا میآوریم تا عبرة للناظرین‌باشد:
« شهنشاه کامبخش ـ جمشید جاه ـ خاقان کامکار ـ فریدون‌دستگاه ـ

بهادرخان رزمگاه ـ شجاعت و مردانگی ـ صدر نشین شاهنشین کیاد
فرزانگی ـ سر خیل خواقین روزگار ـ سردفتر فرمانروایان ذوی الاقتد
مظهر امن وامان ـ معدن عدل و احسان ـ آفتاب جهانتاب آسمان جلال
اختر رخشندهٔ برج بسالت ـ نره شیر بیشهٔ دلاوری ـ یکه شاهسوار کنگ
سروری ـ شاهسوارعرصهٔ مروت ـ بالا نشین شاهنشین همت ـ محسود ملو
زمان ـ رشك سلاطین دوران ـ روشنی مردم دیدهٔ دادگستری ـ یکه ،
فروزندهٔ شبستان رعیت پروری ـ یگانه گوهر گنجینهٔ دانش ـ رخشان ا
برج بینش ـ چشم وچراغ دودمان تیمورخانی ـ وارث اخلاق جنگیزی
شانی ـ شاهنشاه اعظم ـ ولی‌نعمت معظم ـ تاج بخش قیصرخان ـ فرمانفرم
والاتبار ایران ـ السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان ـ سلطان محمد
الموسوی الصفوی بهادرخانی من جانب الاباء والقاجار التیموری من جا
الامهات .» (صفحات ۵۹ و ۶۰)

ورستم‌الحکما تازه پس از اینهمه عناوین بی اساس (بتعداد سی) این
بیت‌را نیز که تراوش طبع خود اوست بر آن افزوده است :

آنکه با خلق سلوکش خوب است در بر شاه و گدا محبوب است
مظهر امن و امانت باشد گنج انصاف و عدالت باشد

وچنانکه خودتان لابد میدانید این مرد همان کسی است‌که برای یك
رو جریره (و یا یك قاچ جریره) خیال داشت که چند تن ازخدام ناوفا
خودرا سرازتن جدا کند و قربانی همین نیت شوم هم گردید .

بدیهی است‌که رستم‌الحکما درحق خودش نیز بهمین شیوه عمل نمود
و بخل و امساك را جایز نشمرده است . وی مادامی کـه هنوز نوجوان
بوده خودرا :

کودك فرزانه، زیرك خردسال ، نوجوان لبیب فرخنده فال و جزاینها
خوانده است وهمینکه مراحلی ازعمررا طی نموده وبریش وسبیل‌رسیده خود
را چنین توصیف نموده است :

« روشندل هشیار ، فاضل حق‌ ...

حکیم سترگ زمان ، فیلسوف بزرگ دوران ، قطب‌الاسلام ، سلطان ـ ارسطو کمالات ، فیثاغورث سمات ، صاحبدل وروشن ضمیر ، درجمیع صاحب اجتهاد و رأی‌صواب ، عقل معاشش بسرحد کمال ، قناعت پیشه و اندیشه ، باحیا ووفا ، با مودت و بی کینه و خیرخواه شاه و درویش‌بلکه کل عالم ، بی طمع ووالاهمت ، سخی عقلی بجا وبخیل عقلی بجا و در حین بی اختیار (صفحه ۲۱۴)

وی از سن چهارده سالگی تا بیست وپنج سالگی ماءمور و جامه پوش بوده و وبا عدم آلات و اسباب وکتب ازجمیع علوم وفنون متداوله‌نسخه درست بی عیب مسوده نموده ... (صفحه ۲۱۴) سپس در عهد فتحعلی و با مداخل یك و مخارج درمرتبهٔ قناعت بیست از دار الخلافه طهران باصفهان آمد و درزیر سایهٔ بلندپایهٔ ... سیف الدوله سلطان محمد میرزا (پسران فتحعلی شاه) که حکمران اصفهان و توابع ولرستان بودمیزیست آنکه بمرحلهٔ پیری رسید و در سن هفتاد سالگی بجمع آوری وجرح و تعدیل و اصلاح مصنفات ومؤلفاتی که درعدو جوانی نموده مشغول گردید . »
صفحه ۲۱۳)

رستم‌الحکما درموقع صحبت از مجلسی ازمجالس پذیرائی حسینعلی میرزا ازپسران فتحعلی شاه که حکمران ایالت فارس بوده است دروصف خود چنین نوشته است و ازین قرارمعلوم میگردد که درقلمزنی و شمشیرزنی هر دو مردکار بوده است. مینویسد:

« اتفاقاً در آن وقت این مخلص هم آلات حرب سراپا پوشیده یعنی کلاه خود فولاد هندی زراندوده سه ابلق بهادری وپهلوانی، ازپرمرغ‌همایون برآن نصب نموده برسر نهاده وزره داودی پوشیده وچهار آئینه فولاد هندی امیرتیموری برسینه وپشت وپهلو بسته و ترکش پراز تیرزره شکاف گلناری با قبه طلا برمیان بسته وشمشیر آبدار آتشبار هندی و خنجر بران باقمه تیز خونریز زیرکمر بسته و دو طپانچه ازپیش وپس زده وقلیچان بهردوساعد بسته وزانوبند بسته وچکمه بلغاریها وگرزگاوسر فریدونی دردست راست و کمان

سخت پنجاه من زور دردست چپ درخدمت‌فلك رفعت فرمانفرما حضوردا،
(صفحه ۳۶)

ازجمله خدماتی که رستم‌الحکماء بفتحعلی‌شاه که او را ولینعمـ
خوانده نموده و آن خدمت مخصوص‌را بـاآب و تاب هرچه تمامتر حـ
کرده است بطور اجمال ازاین قراراست.

وی پس ازذکر محامد حاجی محمدحسین‌خان صدرمعروف که بقول
از مرتبهٔ علافی بانبارداری و ازانبارداری بکدخدائی و ازکدخدائی‌بحکو
و از حکومت بمستوفی‌الممالکی‌واز استیفا بصدارت‌رسید وحکومت اصفهار
یزد وکاشان وقم ولرستان را باصدارت داشت.... وهرچه دلش میخواس
قوه بفعل میآورد ودفترهای هزار ساله‌ای‌راکه درسرای‌جهانشاهی، که‌مشه
به «چهارحوض» میباشد ودفترخانهٔ ملوك صفویه بوده همه را بیراق آتشبار
صرف نمودوحباخانه که آلات و اسباب نفیسه و اشیاء غریبه وعجیبهٔ بسیار
آن‌بود وکتابخانهٔ مبارکه را بباد فنا داد و سـررشتهٔ حساب را ازدست اهـ
ایران گم نمود و احتساب را از ایران بر انداخت و منصب محتسبی از اه
ایران برافتاد.» (صفحه۲۱۰)

سپس رستم‌الحکماء مینویسدکه « دوستان نادان آن عالیجاه را فریـ
داده دخترش را درخفا بعقد عالیجاه حیدر میرزا ولدالحاق مـیرزا پسر شاه
اسماعیل درآوردند.

باید دانست که بقول رستم‌الحکماء هنگامی که شاه‌طهماسب ثانی (پسر
شاه‌سلطانحسین) « وقاطبهٔ اقاربش بدرجه شهادت رسیدند و ازنسل صفویه‌ذکو
کسی باقی نماند مگرخلف صدقشاه جمجاه (طهماسب‌دوم) عباس‌میرزاکه‌اورا
درصندوق پنهان نمودند ودرشب اورا وارد ارض‌اقدس نجف اشرف‌کردند . »
(صفحهٔ ۲۰۲)

و الحاق میرزا که در فوق نامیده شده پسر همین اسماعیل میرزااست(۱).

رستم‌الحکماء دراین موقع‌چنین نوشته واین کاررا ازخدمات‌نمایان‌خود

۱ــ برای پنهان ماندن اورا بنام میرزا ابوترابمیخواندند.

رده است:

« چون مؤلف این تاریخ« رستم الحکماء» از این حادثه آگاه شد و چنین‌دانست که این معامله باعث هلاکت‌اسحاق میرزا واتباعش وحاجی محمدحسین‌خان و اتباعش خواهد بود و از برای اهل ایران فتنه‌های عظیمه و فسادهای کبیره در ضمن این مواصلت میباشد رستمانه بدرگاه شهنشاه جمجاه رفته و واقعه را بندوهٔ عرض شهنشاهی رساند .(صفحهٔ ۲۱۳)

حالا کاری نداریم که آیا این خبر چینی واقعاً درخیروصلاح آن‌اشخاص ، واهل‌ایران بوده‌یانه ولی درهرصورت درنفع‌وصلاح خودرستم‌الحکماء س چنانکه بازنوشته است :

رایین‌خدمت شهنشاه پسندحکیمانه شاه‌را بسیارخوش‌آمدورستم‌الحکماء را ب به « صمصام الدوله » فرمود و اورا « سرکشیك باشی » خود نمود دست یراق و اسباب حرب از کلاه خود و زره و چهار آینه و شمشیر و و قمه و قلچاق(۱)وکمان با ترکش‌پرتیر و ناوك وطپانچه همه‌گرانبها لیر... بوی‌عطا فرمود...و مقرر فرمود که‌ازامیرزادگان‌وحاکمزادگان رزادگان وکدخدازادگان‌ایران‌چهل‌نفر بایراقواسباب زرین درخدمتش ی نمایند . » (صفحه۲۱۳)

ب و طرز نگارش آن

« رستم‌التواریخ » کتاب مفید و تفریح بخشی است و چنانکه مذکور میتوان گفت‌که هرصفحه از۴۷۶ صفحات آن پرده‌ای ویا لااقل گوشه‌ای ضاع و احوال سیاسی و اجتماعی دورانی راکه موضوع کتاب است نشان

۱ـمعنی این‌کلمه در « رستم التواریخ » نیامده است(مانندبعضی کلمات رکه‌محتاج توضیح است : قلچاق بموجب « فرهنگ فارسی معین» دستانه ی که‌لشکریان در قدیم داشتند و درحق آنها شاعر گفته :

چاق چیزی دگر نیست به که ساعد ازو یافت دست زره

می‌دهد وما معتقدیم که اگر کسی بادقت لازم آنرا مطالعه نماید از خلال سـ
وجملهها نکات باارزش بسیاری دربارهٔ طرز فکر و زندگی ورفتار و کردار و ـ
گاهی گفتار مردم آن‌عهد بدست میآورد که گمان نمیرود بتوان بآسانی در ـ
دیگری پیدا کرد.

شرح‌حال رستم‌الحکماء را دانش‌پژوه آقای محمد مشیری که رستم‌التوار
را باحواشی وملحقات و فهرست‌های سودمند ودقیق بطرز مرغوبی انتشار داده‌ا
در مقدمه کوتاه ولی جامع خود آورده اند . در اینجا همینقدر کافی اسـ
بگوئیم که وی دوست ودشمن و بزرگ و کوچک وحتی مهمتر طویله وجلادرا
عالی جاه و والاجاه خوانده وهر کدام‌را عموماً باعناوین والقاب مطنطن دور
دراز یاد کرده است و اردکر صفات ضدونقیض روبر گردان بوده‌است چنانکـ
مثلا حتی محمود افغان غلجه را « والاجاه » و اشرف افغان را «دادگستر
و «با عدل وانصاف » وعلیمردان‌خان زند را دراول یك جمله « با عدل وانصاف»
و سپس « سفاك و خونریز » وهمچنین کریم‌خان زندرا ابتدا « بسیار فهیم وعادل
ومنصف» و فوراً پس از آن «سفاك» خوانده است .

با اینحال آشکاراست خواننده گاهی تکلیف خودرا نمی‌داند ودچار دودلی و
تردید می‌گردد واین خود نشان میدهد که هموطنان ما در آن دوره باچه نوع حکمرانان
و گردنکشان و مورخانی سروکار داشته اند .

گرچه مؤلف درسبب تألیف کتاب اززبان پدرش خطاب بـه او چنین
نوشته‌است:

« ای فرزند سعادتمند ، این حکایات را که از من می‌شنوی با کمال
وضوح و اختصار بعبارات شیرین بیان‌کن که بفهم همه‌کـس ازخاص وعـام
نزدیك باشد . » (صفحه۶۴)

ولی افسوس که فرزند سعادتمند یعنی رستم‌الحکماء همه‌جا به‌پندودستور
پدر عمل نکرده‌است چنانکه مثلا کتاب‌خودرا بااین‌عبارت شروع‌نموده :

« حمد بیحدو سپاس بی‌عدد مرخداوندی را سزاست‌که ... یکتا و

تنور صنع پخته و بر بساط بسیطه هفت‌فلك سیما فلك هشتم‌چیده.»
(صفحهٔ ۵۴)

نه تمام کتاب با چنین انشائی تحریر نیافته و هرچند رویهمرفته
لیس وروشن است اما افسوس که از لحاظ تبویب وفصل‌بندی بسیار
هم و آشفته است بطوری که گاهی مطالب چنان‌درهم وپیچیده است
سخن‌ازدست‌بیرون می‌رود وخواننده‌سرگردان می‌ماند ودرست‌نمیداند
ارچه کسی‌درمیان است و دقت‌نسبتاً زیادی‌لازم است تابتوان‌از اشتباه
ند.

نظور و غرض نگارندهٔ این مقاله نشان دادن مصیبت هـای متواتر و
سنیه گوناگونی‌است‌که درطی‌مدت‌نسبتاً کوتاهی یعنی‌از موقع‌هجوم
به خاك ایران در زمان سلطنت‌شاه سلطان حسین‌صفوی تا‌زمان سلطنت
شاه قاجار که رویهم‌رفته هفتادسالی بیش‌نبوده است برشهر اصفهان و
ن‌شهر وارد گردید.

کتاب «رستم التواریخ» بقول‌مؤلف مشتمل‌است بر «وقایعی‌که روداده
پادشاه وحکمران» ازآغاز جلوس شاه سلطانحسین‌تا وفات آقامحمد
قاجار و عهد برادرزاده وپسرزنش‌فتحعلی شاه قاجار یعنی اشخاصیکه نام
درذیل ازنظرخوانندگان میگذرد:

۱ ـ شاه سلطان حسین
۲ ـ محمود شاه افغان
۳ ـ اشرف شاه افغان
۴ ـ طهماسب‌پسر شاه سلطان حسین
۵ ـ نادر شاه
۶ ـ علی شاه برادرزادهٔ نادر
۷ ـ ابراهیم شاه برادر علی‌شاه
۸ ـ میرزا ابوتراب خلیفهٔ سلطانی معهود بشاه اسماعیل
۹ ـ آ[illegible]

۱۰ ـ علیمردان خان بختیاری

۱۱ ـ فتحعلی‌خان افشار

۱۲ ـ ابوالفتح خان ایلخانی بختیاری کهمؤلف‌اورا ازنسل شیخ زاهد گیلانی استاد شیخ صفی‌الدین موسوی‌نوشته‌است .

۱۳ ـ محمد حسن خان ولد صدق شاه سلطان حسین کهمادرش‌اراعیان قاجار تیموری بود (بموجب گفته مؤلف).

۱۴ ـ کریم خان زند (وکیل الدوله زند)

۱۵ ـ علیمردان خان وکیل‌الدوله دوم زند

۱۶ ـ جعفر خان‌زندبرادرزاده کریم‌خان‌و برادرمادری علیمرادخان

۱۷ ـ سیدمرادخان زند

۱۸ ـ لطفعلی خان زند

۱۹ ـ آقا محمد خان قاجار

۲۰ ـ فتحعلی شاه قاجار

چنانکه میدانیم این‌بیست‌نفراز تاریخ جلوس‌شاه حسین برتخت سلطنت در سال ۱۱۰۵ قمری (ویا بهتر بگوئیم از تاریخ خلع او ازسلطنت در سال ۱۱۳۵ هجری قمری) تا بر‌تخت‌نشستن‌فتحعلی شاه‌قاجاردرسال۱۲۱۲قمری که رویهمرفته ۷۷ سال می شود هر یك بنوبت چند سالی (بمیزان متوسط سه سال و ده ماه) در ایران (یا قسمتی‌از ایران) حکمرانی کرده‌اند. واز آنجائی که تقریباً بدون استثناء هر کدام آنها بوسیله جنگ و خونریزی وقتل وغارت بمقام حکمرانی رسیده‌اند میتوان حدس زدکه باحکومت‌وسلطنت ۲۰ نفر در مدت کوتاه هفتاد وهفت سال اوضاع‌و احوال ایران ومردم ایران ازچه قرار بوده است .

نادرشاه‌پنجمین این‌بیست نفر استوهانوی انگلیسی‌کهدرهمان اوقات در ایران‌بوده وتألیفات گرانبهائی‌درشرح‌وقایع سلطنت نادرشاه‌ازخودباقی‌گذاشته است ددضمن یکی از کتاب‌های خود چنین نوشته است : « ممکن نبود که انسان فقروفاقه و بیچارگی ملت را ببیند و مغلوب ترحم‌نگردد ...

ان شده بود . حالا باید دید که پس از نادر که باز پانزده نفر
وسیله رد وخورد وجنگ وخونریزی و تاخت و تاز و چپاول و آتش
و مال مردم بقدرت میرسیدند ایران و مردم بچه درجه با فقر و
بیچارگی دست بگریبان شده بودند و چه مقدار نفوس ازمیان رفته
اره خرابی بارآمده بود .
روز آن همه قساوت و ستم گری و عدوان است مایهٔ تعجب ما باشد
فراموش نمود که اولاامروز هم قساوت و ظلم و بیرحمی بصورتهای
و گاهی برشت ترین صورت در اطراف و اکناف دنیا(وحتی گاهی
مردمیکه بصورت متمدن بشمار میروند و ازلحاظ علم وصنعت و فن و
ما خودمان آنها را متمدن بحساب میآوریم) کم نیست و ثانیاً در
التواریخ ، ما با وقایع زمانی روبرو هستیم که غیر از زمان مابوده
حتی پادشاه بزرگی مانندشاه اسماعیل اول مؤسس خاندان صفویه چنانکه
یخ مسطور است چون بر دشمن خود شیبك خان غالب گردید
در تاریخ میخوانیم « بصوفیان فرمان داد جسد اورا خوردند و
ا از تن جدا ساختند و سپس پوست سرش را پر از کاه کرده برای
بایزید خان پادشاه عثمانی فرستاد واستخوان که اش رانیز بفرمان وی
ور در طلا گرفتند و از آن قدحی ساختند و در آن بشراب خواری
ویك دستش را هم برای آق رستم روز افزون حاکم مازندران فرستاد
وقتی شاه اسماعیل اورا باطاعت خوانده بود جواب داده بود تا دستم
شیبك خان میرسد ازکسی باك ندارم و یکی از شاعران فی المجلس
حال و شراب نوشیدن پادشاه درکاسهٔ سر دشمن گفت :

کاسه سر شد قدح ازگردش دوران مرا
دارد این دیر خراب آباد سرگردان مرا (۱)

رستم الحکما هم مانند اغلب قهرمانان کتابش از استعمال کلمات قبیح

۱ـ بنقل از زندگانی شاه عباس اول تألیف استاد نصراله فلسفی .

روبرگردان نبوده است واکراراً درطی کتاب از « عمود لحمی وسپر تخمی سخن رانده است وگوئی این نوع داستانها برایش خالی ازکیف وحالی نبو است و ما بحکم « من اکتفی بالتلویح استغنی عن‌التصریح » بهمین اشار قناعت می‌ورزیم .

چنانکه گذشت طرز انشاء نگارش رستم‌الحکماء عموماً ساده‌وروان‌اس وحتی گاهی امثال واصطلاحات عوامانه هم استعمال نموده است حنانکه مثا درمورد خدعه ولطایف الحیل ضرب‌المثل « تیر در تاریکی افکندن و کمار پنهان نمودن » (صفحه ۲۶۷) ویا « این کمان دستکش ما نیست » (صفح ۱۵۲) و اصطلاحات دیگری ازقبیل « ریشه‌کردن پیار » (صفحه ۱۵۲) و « ماهیان‌پر بادیم نه افعی پرزهرصیاد » (صفحه ۱۳۲) و « حان شیرینش از ثقبهٔ زیرینش بیرون رفت» (صفحه ۱۷۹) ویا « بمرغ هر کس کیش‌بگوئی هفت جای سرت را خواهند شکشت » (صفحهٔ ۲۱۵) و حر اینهاکه به لطف کلام میافزاید ولی پوشیده نماند که‌گاهی در نتیجهٔ لغزشهای صرف ونحوی بعضی از جمله ها دم بریده میماند .

شاید اکنون تا اندازه ای خوانندگان با رستم الحکماء وکتابش آشنا شده باشند وتصدیق نمایندکه شایسته است‌که مقاله ای درباب آن نگارش‌یابد

کتاب « رستم التواریخ » چنانکه مذکور افتاد آئینهٔ قد نمای مملکت ماست درزمانی‌که پس ازغلبه یافتن افغانها بر آخرین پادشاه صفوی اغتشاش و آشفتگی وهرج ومرج (باستثنای دوره های بسیارکوتاهی) سرتاسرایران را فروگرفت ویك‌نوع دورهٔ ملوك‌الطوایفی منحوس و خونبازی شروع گردید که ازجمله دوره های بسیار غم افزای مملکت ما بشمار میآید و عاملان آن تقریباً بدون استثنا همه ازرؤسا و خوانین ایلات و عشایر گوناگون ایرانی نژاد و اغلب غیر ایرانی نژاد بودند و قریب بیك قرن ایران را بصورت قتلگاه مهیبی درآورده درهر گوشه وکنار حویهای خون (عموماً خون بی گناهان) جاری ساختند و آبادیهای بسیاری را خراب و ویران وگاهی با خاك یکسان نمودند و باعث قحط و غلاهای بسیار شدید شدند بطوری‌که می

جلهٔ وحید

توان ادعا نمود که درصفحه ایران کمتر شهر و قصبه و حتی دهکده ای باقی
ماند که مورد تاخت و تاز و خونریزی و غارت و تاراج نگردیده و مردمش
مورد تجاوزهای سخت جانی ومالی وبی عصمتی وبی‌عرض و ناموسی وبیدادواقع
نشده باشند .

مسلم است که در این گیرودار های عظیم اصفهان عزیز ماکه پایتخت
باعظمت و سکوه و مرکز ثروت وگنجینه های مالی و هنری و بازار عمدهٔ
داد وستد و معاملات تجارتی داخلی وبین‌المللی ومحل سکونت اعیان‌واشراف
با اعتبار وبانفوذ و اقتدار و مقر تجارثروتمند و طبقات کاسب و پیشه ور و
اصناف گوناگون بود بیشتر ازهرشهر دیگری مطمح نظر گردنکشان واقع
گردید و ما امروز وقتی صفحات تاریخ و وقایع آن دوره را ورق میزنیم
تعجب میکنیم که این شهر با آن همه مصائب مستمر و بلیات عظیم متوالی و
مکرر و آن‌همه لشکرهای گرسنه و طماع وغارتگری‌ازیك دروازموارد شده و
از دروازهٔ دیگر بیرون میرفتند و چطور توانست زنده و باقی بماند و آن همه
خرابیهارا ترمیم نماید و ازنو قد علم سازد و بصورت شهری‌درآید کهامروز
زیارتگاه گروه گروه خودمانی وبیگانه گردیده است وپس از طهران از
بسیاری جهات مهمترین وثروتمند ترین شهر کشور ایران شمار میآید .

***

ملخص کلام آنکه «رستم‌التواریخ» بلاشك کتابی است خواندنی وبقول
فرنگیها «انترسان» و من شخصاً برای‌مؤلف آن یعنی «رستم‌الحکماء» ازصمیم
دل وجان طلب آمرزش میکنم که لااقل چنین اثری ازخود باقی گذاشته که
امروز پس از آنهمه سال وماه باز مایه آگاهی وبصیرت وعبرت ودر عین‌حال
تفریح خاطر هموطنانش گردیده است واز خداوند درخواست توفیق می کنم
که قسمتهای دیگر این مقاله را هم‌ازلحاظ شریف هموطنانم‌بگذرانم .

دکتر شهناز اعلامی

غزل

چو من کسی ز تو آواره‌ای به شهر ندید
کسی چو من ز شراب محبتـی نچشید
من آن بیـاد شده شبنم سحـر زده ام
که کام لالـه مرا در پیالـه ای نـوشید
چنان به باد برفتم کـه گوئیـا ایـام
ندیده گریـهٔ صبحی ز شبنمـی نشنید
به باد رفتـم و از بوسهٔ سحر گـه مـن
ز جان نسترن و لاله های حان جوشید
شراب سرخ شد از شـرم در خزینهٔ حـم
چو مستی دل من با عیـار خـود سنجید
شنا کند ز خیالـت به بر کـهٔ دل من
هزار اختـر رخشان هـزار قوی سپیـد
ز خرمن دل من ذره ای به جای نمانـد
ز خرمنی جه بماند بدو چو برق رسید ؟
از این جهت سخنم اشك سـوز می بـارد
که قطره قطره ز سر چشمهٔ شرار چکید

نو فروردین ۱۳۵۰

: علی‌اصغر وزیری

۳

مباحث باستان شناسی

کاشفین گذشته

گنج پریام Priam

اگر چه شلیمن بازیرورو کردن ۲۵۰ هزارمترمکعب خاك درطی سه سال
ر معتنابهی اشیاء مختلفه که میشد سالنهای موزه‌ای را با آنها انباشت
ت آورد لکن هنوز یك مثقال طلا نیافته بود وچون دیگر امیدی نداشت تاریخ
ه عملیات خودرا برای ۱۵ ژوئن سال ۱۸۷۳ معین نمود که ناگاه روز قبل
وز موعود هنگامیکه خود وهمسرش باچند تن عمله در عمق نه متری مشغول
اری بودند درنزدیکی دکاخ پریام» شیئی عجیب که چیزی دیگر غیرا ...
یتوانست باشد توجه اوراجلب کرد .

ازاین رو به همسرش گفت که کارگران را مرخص نموده وعملیات ...
وقف سازند مبادا که این راز فاش شده و گنجینه یافته شده مورد ...
ارت قرار گیرد ... وخود مشغول حفاری گشت .

... از کاوش فراوان وزحمت زیاد در عمق یك متر وشصت سانتیمتر

دیواری به‌ارتفاع ۳متر در حفره‌ای به‌جواهرات وسکه‌های درخشانی بر
کرد که باکمك همسرش آنهارا در سفره ای گردآوری کرده به کلبه
بردندودوراز انظاردرکلبه خود توانستندیکایك‌این جواهراترا بررسی نما
هنگامیکه گردنبندها وگوشواره‌ها رازیب‌پیکر همسرخود قرار م
آنچنان هیجانی به شلیمن دستدادکه‌وصف‌ناپذیر است‌خصوصا وقتیکه‌نیمتا
راکه شایدروزی‌سر هلن Hélène را آراسته بود روی‌سر همسرش‌نهاد.
از صورت‌برداری معلوم شدکه گنجینه آنها شامل دو نیمتاج که یکی از آ
از نود زنجیره تشکیل شده بود ـ ۱۲۲۷۱ انگشتری و ۴۵۶۶ نشان‌طلا
۱۶ مجسمه و۲۴ گردنبند وگوشواره ودگمه‌های مختلف ومروارید وغیره
رویهمرفتـه ۸۷۰۰ تکه اشیاء زرین به اضافه چندین جام‌که یکی از طلا
دیگری از الکتروم (۱) Electrum بود .

شلیمن میپنداشت که درهنگام آتش سوزی قصر شخصی برای رهایید
جواهرات آنها را درصندوقی گذاشته فرار میکند لکن با شعله های آتش و
یکی از افراد دشمن او را امان نداده بهلاکت میرساند و صندوق جواهرات
بگوشه‌ای افتاده‌که بلافاصله در زیرتلی خاك وخاکستر مدفون میشود و بمرور
زمان خود صندوق ازبین رفته وجواهرات دست نخورده باقی میمانندولی پس
از یافتن چند صندوق دیگر که همه محتوی جواهرات واشیاء گرانبها بودند
شلیمن فرضیه اول خود را مردود دانسته و می‌انگاردکه در موقع آتش سوزی
کسی بفکر رهانیدن جواهرات نبوده بلکه صندوقها بطور طبیعی ازطبقه اول
ساختمان به طبقه پائین افتاده‌اند .

با بدست آمدن صندوق های جواهر برای شلیمن شبهه‌ای باقی نماندکه
جواهرات متعلق به‌پادشاه پریام Priam بوده وبا این عقیده که‌حرابه
شهر تروا Troie را کشف کرده است جهان را بدرود گفت .

سه سال پس از مرگ شلیمن روایاتش مورد بحث قرارگرفت و تصور
که شهر ششم از قسمت پائین در حقیقت شهر تروا بوده است. و اگر

---

۱ ...

سلیمن در این قسمت توفیقی نیافت به این واسطه بودکه در محل حفریات رومیها آن قسمت را هموار نموده بودندکه شهر ایلیوم را بنا سازند.

ولکن اشتباهات شلیمن ارزش زحمات او را پائین نمیآورد ونیز جانشینان وی درپفلد Dorpfeld و بلگن Belgen آمریکائی که ثابت نمودند شهر شماره ۷ الف واقعاً شهر تروا Troie بوده است که هومر ازآن یاد کرده .

مقبره آگاممنون Agamemnon

اکتشاف گنجینه پریام هرکس دیگر را که بجای شلیمن میبود ازادامه حفریات بازمیداشت لکن وی از آن مردانی نبود که به همین یك اکتشاف قانع شود .

قبل ازاینکه کاخ پریام priam را کشف کند شلیمن در صدد کاوش در میسن Mycènes بود . سرزمینی که آگاممنون Agamemnon در آن سلطنت میکرده وکسیکه فرماندهی آکئن Achéens ها رادرجنگ علیه تروا بعهده داشته است . شلیمن را این مرز و بوم که شاهد جنگهای خونین و وقایع دیگر بوده برآن داشت تا برآثر آنها حفریاتی انجام دهد .

درضمن مسافرتی بهیونان شلیمن نظری به اطلال ددشت میسن Mycènes میاندازد و تصمیم میگیرد اقبال خود را بیازماید .

در روی تپههای اطراف نشانی چند قبر زیرزمینی که به فرم کندو بودند به وی داده شده بود .

روی تپه اصلی علاوه بردروازهای که مزین به حجاری دوشیر ماده بود بقایای باروئی که دربعضی نقاط به ارتفاع ۱۶/۵ متر بود ... ولی در داخل این حصارها آثاری از ابنیه وقصور دیده نمیشد

چوپانهائی که در آن حوالی گوسفندان خودرا ...

Mycenes اطلاعی و ... آگاممنون و می گفتند که ... ساخته اند و اشاره به قبور می گفتند که این هم ... ... می پختند

چندی بعد شلیمن شروع به حفریاتی درسو...

وی در واقع به فکر یافتن قصر آگاممنون نبود ... بود که گور اورا بیابد.

شلیمن اطمینان داشت و احادیث نیز آنرا تائید میکردند که قبور پادشاهان مقتدر محتوی گنجهای شایانی میباشند.

از این رو در صدد بود که فقط بدنیا ثابت کند که آگاممنون وجود داشته بلکه در میسن نیز سلطنت مینموده.

برخلاف عقیده سایر باستان شناسان که تصور میکردند قبر آگاممنون در خارج ازحصار است شلیمن عقیده‌مند بود که در داخل حصار باید آن را جستجو کرد ـ لذا درماه اوت ۱۸۷۶[۱] دستور حفر چاهی بوسعت سی و هفت متر مربع در ۱۲ متری دروازه‌ای که حجاری شیر ماده را داشت داد.

بار دیگر اقبال شلیمن را یاری کرد و کمی بعد از شروع عملیات دو رده تخته سنك که بدقت تراشیده شده بودند ظاهر گشت وآنهارا طوری کار گذاشته‌شده‌بودند که‌یك‌دائره کامل‌راتشکیل میدادند.

شلیمن انتظار چنین اکتشافی رانداشت‌ولکن یقین حاصل کرد که‌درست حدس زده است و قبر آگاممنون باید در میان این دائره قرار داشته باشد و فی‌الواقع هماطوری که پیش بینی کرده بود یك متر پائین تر در عمق ۷/۵ متری رأس پنج قبر که از سنگ تراشیده بودند هویدا گشت.

بلافاصله شلیمن کارگرانش را مرخص‌کرده خود و همسرش به تنهایی به حفریات ادامه دادند.

پس از ۲۵ روزکاوش و بعدازبازکردن دهانه‌قبور دریافتند که‌محتویات آنها خیلی بیش ازآن است که‌امیدوار بوده وانتظار داشتند.

در این قبور چند اسکلت وجود داشت که بعضی از آنها دارای نقاب بودند و اط[illegible] اف‌آنهازیور آلات و گردن‌بند وگوشواره و انکشتری وکمربند [illegible] بفکر [illegible] ریافت میشد.

ساختمان به طبقه [illegible] و نیزه هائی که در اطراف بودمافوق تصور زیبا ساخته با بدست آمدن

واهرات متعلق به[illegible] که گفته‌شد ۷۰۰ ورق طلا که‌هر کدام‌بااشکال‌مار [illegible]ر تروا Troie وزن‌وغیره‌زینت‌یافته‌بودندبدست آمد.

[illegible]ه سال پس از مر[illegible]را شلیمن به پادشاه ونخست وزیریونان و روزنامه [illegible]اد و بهترین نقاب مکشوفه را به آگاممنون نسبت [illegible] که شهر ششم از[illegible] که در تروا کشف شده بود در قبال نقاب آگاممنون

۱ ـ آلیاژی ازسه[illegible]

(ادامه دارد)

بقیه از صفحهٔ ۲۱

یك بانیه فی الملوك ینکس
عبراً راه یشهد أن لـم
الا اینکه آنرا که می‌بینم گواهی میدهد که بنا کننده آن از ملوك

طبقهٔ پائین بوده
اذاما بلغت آخرحسی
فکانی أری المراتب والقوم
و نوایس حدود احساس خود گوئی می‌بینم که هر کس از این قوم
درمراتب خود برقرار است

من وقوف خلف الرحام وخنس
وکان الوقود صاحبی حسری
گوئی که سفیران از راه رسیده ازتابش خورشید وتوقف درپشت مردم
دررحمت وعداند

یر حص بین حوولس
وکان القیان وسط المقاصیر
وگوئی که کنیزکان درمیان شبستانها میان بانوان ارغوان لب حنیا -
گری میکنند

ووشك الفراق اول امس
وکان اللقاء اول من امس
گوئی که با ایشان پریروز ملاقات کرده‌ام و دیروز از ایشان
جدا شده‌ام

طامح فی لحب و نمس
وکان الدی یرید اتباعاً
مانند کسی که بخواهد بایشان ملحق شود
درکتشان براه بیفتد

عمرت للسرور دهر افصارت
قصرهائی که روزگاری با شادی آبان
ماتم گردیده

فلها أن أعینها بدموع
پس سزاست که آنرا با اشکهائی کومك
خود حبس کرده‌ام

ذاك عندی ولیست الداد داری
من این کنم اگر چه نه خانه خانه من

آن هشتم

غیر نعمی لاهلها عندأهلی	غرسوا من ذکائها خیر غرس

نه! ما مدیون وممنون نیکیهای ایشانیم که با جوانمردی در دل ما نهال نیکوئی کاشته‌اند.

أیدوا ملکنا و شدو اقواه	بکماة تحت السنور حمس

ملك مارا کومك کردند و قوایش را محکم گردانیدند با جوانمردان جوشن پوش ودلیرشان

وأعانوا علی کتائب أریاط	بطعن علی النحور ودعس

و مارا یاری کردند برضد دسته‌های ارباط (حبش) که با نیزه سوراخ وپایمال کردند

وأرانی من بعد: أکلف بالاشراف	حرأمن کل سنخ وأس

واز این که بگذریم: من خودرا مکلف برستایش مردم آزاده می‌بینم ازهر تبار واساس که باشند.

«ترجمهٔ تحت‌اللفظ تقریبی و بیت به بیت»

تازی اردانی، بخوان گفتار نغز بحتری؛
ورنه، از نظم حریری خوان بالفاظ دری:

وز مقام ناکسان سفله جستم برتری
خواست هرمانم زبون سازد سپهر چنبری
زآنچه کاهد دمبدم ایام ازآن گر شمر
نوشد آبی، زآنکه داردجای درآ بشخور
زآنکه بادونانش سازش باشد ازدون پرو
غبن بودآنرافرختن، گشتن اینرا مشتر
با ملال خویش بگذاری واز من بگذر
توسنم، هرگز نیارم طاقت فرمانبری
نون بمن تسخرزند باکبر وفخر ومهتر

بلی پیش ازآن
در این قبور چند
زا و ا افآنها زیود آلا بری:
ضمن بفکر رهبر یافت میشد ار،
ساختمان به طبقه و نیزه ها
با بدست آمدن
بحروز
جواهرات متعلق بهپا
بود،
شهر تروا Troie
عراق،
سه سال پس از مر
اهالمن.
که شهر ششم که درنبلگان
۱- آلیاژی ازسه
انس

گوئی ایوان مدائن را یکی هیکلتراش
خود پنداشتی من این ایوان بگاه صبح وشام
عاشقی دلدادهرا ماند ، بریده از کسان ،
وازگون گشته اخترسعد. ای عجب کاینجا کند
لیکن او مـاند شگفتا پـایدار و استوار
گـرد ننشیند بدامـانش کز او دزدیدهاند
همچنان انـدر بلندی قلهٔ «رضوی وقدس»
گوئی ازپنبه کله بنهاده برسر کنگره
من ندانم کادمی جن وپری را خانه ساخت؟
لیکن این دانم که بیشك بانیان ایـن قصور
باخیال خویش دراین کاخ نامسکون هنوز
مردمی بینم بپای استاده بر درگاه شاه .
در شبستانهـا کنیزان بینم وخنیاگـران
این همه چندان تو پنداری که من
نون بدیشان با ترجمه آن ماند که تو
آن مقام عیش ...لی بیش از آن ... جای عرا
... آن اش... در این قبور چند... حویش
خو... و ا... اف آنها زیور از منست ،
... بفکر رها... یافت میلاد عرب
ساختمان به طبقه ... و ... از آن
... با بدست آمدن
... کرد
...واهرات متعلق به ... ک
... مرد ،
...شهر تروا Troie و...
...سه سال پس از مر...
...که شهر ششم ... که ...
۲ـ آلباژی ازسه...

کرده اند صحرهای سخت وسمی...
درغبار و گرد ، چون درچادری خا...
کش جدا سازنـد ازدلبر برور و ...
مشتری ـ آنسعد اکبر ـ کارنحس ا...
با فشار بار ظلم گنبد نیـلوفـ...
فـرشها و پرده هـای پرنیـانی
پیش او کوتاه بنمایند وپست ار ک...
بر فراز قصر و ایوان سپید و مـ...
یا پی افکند آدمی را این سراحن
برتران بودند نـام آور بوالا گ...
رادمردان بـانگین می بینم و انک...
کآمـد ستند از دیار دور ... پیا...
با لبان لاله گـون و چشمهای
داشتم دربرم ایشان تا پریشت ح...
صبح پنجم بعد رحل کاروان ر...
جای آن دارد که ارکار زمان عبر...
سوگواری را براین ویرانه پاش و ح...
نه مرا با اهل خانه خویشی و هم...
تخـم نیکوئی پراکندند از دا...
بر سر مـا تاریان دارند حق
همت «وهریر» راد از مرد و بوم
هست شایان ستایش ، وین مرا ش...

شرکت سهامی بیمهٔ ملی

خیابان شاهرضا نبش خیابان ویلا

تلفن خانه : ۶۰۹۴۱ - ۶۰۹۴۲ - ۶۳۳۰۹ - ۶۴۶۳۳ - ۶۴۶۶۱

مدیر فنی	۶۰۱۶۶	مستقیم
خسارت اتومبیل	۳۹۱۱۸	«
خسارت باربری	۶۰۱۹۸	«

همه نوع بیمه عمر

آتش سوزی ـ باربری ـ حوادث ـ اتومبیل وغیر

نشانی نمایندگان

قسمتهای : عمر، آتش سوزی ، باربری ، حوادث ، اتومبیل وغیر

آقای حسن کلباسی : تهران ـ سبزه میدان تلفن ۳۴۸۷۰ ـ ۳۲۹۳
دفتر بیمه پرویزی : تهران ـ خیابان روزولت تلفن ۶۹۰۸۰ـ۳۱۴
آقای شادی خیابان فردوسی ـ ساختمان امینی تلفن ۳۱۲۹۴۵ـ۲۳۶۹
آقای مهران شاهگلدیان تهران : خیابان سپهبدزاهدی شماره ۵۹
شعبه پست ـ تلفن ۴۹۰۰۴ـ۶۲۹۶۷۳

دفتر بیمه پرویزی خرمشهر خیابان فردوسی شماره ۲۷۴ ص
نتی ۱۶۳ تلفن ۴۲۲۳ تلگرافی پرویزی خرمشهر

دفتر بیمه پرویزی	شیراز	سرای زند
« « «	اهواز	فلکه ۲۴ متری
« « «	رشت	خیابان شاه

آقای حائری شمعون ـ تهران تلفن ۶۲۳۲۷۷

« لطفالله کمالی « « ۷۵۸۴۰۷

یک شماره سی و پنج ریال ـ اشتراک سالیانه در ایران چهار صد ریال
خارجه پانصد ریال ـ برای دانشجویان تخفیف کلی منظور میشود.

* * *

نقل مطالب این مجله با ذکر مأخذ برای همه‌کس و همه جا مجاز است

جای اداره: تهران ـ خیابان شاه ـ کوی جم شمارهٔ ۵۵ ـ تلفن: ۴۱۸۲۸

* * *

چاپ وحید ـ تهران ـ خیابان شاه ـ بیست متری اول ـ تلفن ۴۲۳۶۹

Revue mensuelle **VAHID**

Directeur : VAHIDNIA

No. 55-Rue Djam. Ave. Chah-Téheran Tel: 41828

نوشته‌هـــــاو

نویسندگان

(و)

کنگره جهانی سعدی و حافظ

کنگرهٔ جهانی سعدی و حافظ تحت ریاست عالیه علیا حضرت شهبانوی ایران و توسط مؤسسهٔ آسیائی دانشگاه پهلوی (۱) ازهفتم تادوازدهم اردیبهشت ماه درشهر شیراز برگزار گردید.

دراین کنگره قریب یکصد نفر ازدانشمندان ایرانی و خارجی شرکت جسته بودند. بامداد روز سه شنبه هفتم کنگره درتالار پهلوی دانشگاه باپیام شهبانو گشوده شدو آقای دکتر نهاوندی رئیس دانشگاه پهلوی به مهمانان خوش آمد گفت و غرض و هدف از تشکیل کنگره را بیان داشت و سپس پیام های دانشگاههای اصفهان (توسط دکتر شجیعی) تبریز (توسط دکتر عیوضی) تهران (توسط دکتر خانلری) جندی شاپور (توسط دکتر تقوی) مشهد (توسط دکتر متینی) ودانشگاه ملی تهران قرائت شد وروز بعدسخنرانیها درمحل انستیتوی آسیائی (باغ نارنجستان قوام) در دو سالن که بنام تالار سعدی و تالارحافظ نام ـ گذاری شده بود به ریاست دکتر خانلری شروع شد

ما دراین شماره موضوع سخنرانی‌ها واسامی دانشمندان شرکت کننده درکنگره وپیام شهبانو را می‌آوریم ودر شماره‌های بعد به نقل مطالبی دیگر در این زمینه میپردازیم.

موضوع سخنرانی‌ها الف ـ تالارسعدی

---

۱ ـ اقدام دانشگاه پهلوی شیراز درخور تحسین فراوان است وبطوری که استاد محیط طباطبائی درمهمانی دانشگاه طی سخنان کوتاهی اظهارداشتند کنگره سعدی وحافظ درنوع خود منحصر ونمونه بود وایراد اساسی به کار آن وارد نبود. شخص دکتر نهاوندی رئیس دانشگاه جریان کنگره را بادقت تعقیب میکرد وبا خشوع و خضوع فراوان با دانشمندان و مهمانان شرکت کننده درکنگره رفتار مینمود.

ایرج افشار کتاب شناسی سعدی و حافظ ـ نوش آفرین انصاری (محقق) سفر
سیاحان اروپائی درباره سعدی ـ مهرداد اوستا جامعیت استثنائی سعدی ـ
ابوالقاسم حبیب‌اللهی مقایسه حالات سعدی و حافظ ـ جلیل خطیب رهبر
مشکلات گلستان و بیان برخی قواعد دستوری نادر آن ـ ذبیح‌الله دبیری نژاد
سوک از شعر سعدی ـ احمد علی رجائی حل چند بیت دشوار سعدی و حافظ
عباس زریاب خوئی چند بیت مشکل در سعدی و حافظ ـ ناصرالدین شاه‌
حسینی حکمت عملی از نظر سعدی ـ جعفر شعار لطف و مهر در شعر سعدی ـ نورالحسن
عابدی (از پاکستان) سعدی و حافظ ـ رستم علی‌اف (از روسیه) نشر آثار سعدی در روسیه
شوروی ـ رشید عیوضی تأثرات همام از سعدی ـ عبدالکریم گلشنی گلستان سعدی
از نظر الثاندوس ـ یحیی معیار نوابی زبان شیراز در زمان سعدی و حافظ
جلال متینی اسجعی داستانی در گلستان ـ علیرضا مجتهدزاده ـ سعدی و
نزاری قهستانی و مسافرت سعدی به قهستان ـ محمد جعفر محجوب زبان
سعدی ـ مهدی محقق سعدی و قضا و قدر ـ صدرالدین محلاتی تجلی عرفان
در غزلیات سعدی ـ محمد محیط طباطبائی سرگردانی سعدی در بیابان قدس ـ
علیمحمد مژده عرفان سعدی ـ مظاهر مصفا الف سعدی ـ نگین (۱)
نورانی وصال سوگند در اشعار منثور سعدی ـ مجید یکتائی جهان بینی
سعدی ـ غلامحسین یوسفی دنیای مطلوب سعدی در بوستان

ب ـ تالار حافظ

شمس‌الدین احمد (از کشمیر) حافظ و جمال پرستی ـ محمد امین
ادیب طوسی مقایسه بین شعر سعدی و حافظ ـ محمد علی اسلامی ندوشن
مقام نوی در نزد حافظ ـ ابوالقاسم انجوی شیرازی متون قرن هشتم و
تصحیح حافظ ـ حسین بحرالعلومی نوشداروی حافظ ـ هانری بروهس
پیشگام و انتقاد ادبی در خاورمیانه ـ صالح پرونتا (از افغانستان) چند اثر
کهن حافظ در افغانستان ـ پرویز ناتل خانلری تفسیر چند بیت از اشعار حافظ ـ اسدالله
خاوری سراب در حافظ ـ محمد تقی دانش پژوه تجلی و وحدت وجود
عرفان ـ منصور رستگار فسائی طبیعت در شعر حافظ ـ هانز روبمر (از

۱ ـ بر سر موضوع سخنرانی آقای مصفا بحثی در تالار سعدی در گرفت
و کار به جنجال کشید. چند تن از اساتید شرکت کننده در جلسه از سخنرانی
آقای دکتر مصفا تعریف فراوان ...

آلمان؛ شیخ صفی اردبیلی وسعدی وحافظ ـ محمد امین ریاحی مضامین اشعار حافظ ـ حسن سادات ناصری ارتباط فکر حافظ با مولوی ـ ضیاء سجادی ایهام وتناسب درخاقانی و حافظ ـ رشدی شارداغ (از ترکیه) دنیای بی‌حافظ ـ پوراندخت شجیعی نقد اخلاقی اشعارحافظ ـ محمدشفیعی مبارزه حافظ با ریاکاری ـ جعفر شعار لفظ ومعنی در شعر حافظ ـ محمد جواد شریعت قلمرو زبان حافظ ـ معین‌الدین فالی شرح دوش دیدم که ملایك درمیخانه زدند ـ احمد فردید پژوهش درزمینه آشنائی باتفکر حافظ با توجه به پدیدارشناسی دردوس زبدآ گاهی (هرمنوتیك) معاصر ـ مسعود فرزاد مسئله توالی ابیات در اشعار حافظ ـ حمید فرزام روابط حافظ و شاه ولی ـ خسرو فرشیدورد تشبیه واستعاره ومجاز درحافظ ـ محمد جعفر محجوب رندگی و سر حافظ ـ محمد محیط طباطبائی مقدمه محمد گلندام برحافظ ـ منوچهر مرتضوی شیوه خاص حافظ ـ محمد جواد مشکور جبر واختیار درحافظ ـ رضانور نعمت‌اللهی شرح حال حافظ

علاوه برسخنرانان افراد زیر نیز درکنگره شرکت داشتند

جعفر ابطحی (شیراز) ـ بانو بدری آتابای (تهران) ـ عباس ارشدی (شیراز) ـ اسماعیل اشرف (شیراز) ـ غلامرضا افراسیابی (شیراز) ـ حسن امداد (شیراز) ـ هنری برومس (فنلاند) ـ ابوتراب بصیری (شیراز) ـ محمد بهمن بیگی (شیراز) ـ رسول پرویزی (تهران) ـ حسین پژمان (تهران) ـ احمد جاوید (افغانستان) ـ هاشم جاوید (شیراز) ـ محمد رضا جلالی نائینی (تهران) ـ نیرن‌جلیلی (شیراز) ـ احمد حشمت زاده (شیراز) ـ مهدی حمیدی (تهران) ـ پرویز خائفی (شیراز) ـ ابراهیم خلیلی (شیراز) ـ حسن خوب نظر (شیراز) ـ ابوالحسن دهقان (شیراز) ـ محمد خلیل رجائی (شیراز) ـ پاکراد رضوی (شیراز) ـ علی سامی (شیراز) ـ ابوالقاسم سلامیان (شیراز) ـ شجاع‌الدین شفا (تهران) ـ محمد شفیعی (شیراز) ـ اسماعیل عجمی (شیراز) ـ عبدالقیوم قویم کابل (افغانستان) ـ امیر عثمان (سفارت پاکستان) ـ محمود عنایت (مدیرمجله نگین) ـ بهرام فره‌وشی (تهران) ـ محمد حنیف فقیهی (شیراز) ـ بدرالزمان قریب (شیراز) ـ یحیی قریب (تهران) ـ ابوالقاسم قوامی (شیراز) ـ ناصر کجوری (شیراز) ـ احمد گلچین معانی (مشهد) ـ لطف‌الله محاب (شیراز) ـ سید علی مزارعی (شیراز) ـ علیمحمد مرده (شیراز) ـ محمد تقی میر (شیراز) ـ سیف‌الله وحیدنیا (مدیرمجلهٔ وحید) ـ رکن‌الدین همایون فرخ (تهران) ـ صادق همایونی (شیراز) ـ حبیب یغمائی (مدیر مجلهٔ یغما) ـ

پیام علیا حضرت شهبانوی ایران

کنگرهٔ بین‌المللی سعدی وحافظ راکه بابتکار مؤسسه آسیائی دانشگاه
پهلوی بمناسبت هفتصدمین سال‌درگذشت سعدی‌وششصدمین سال درگذشت‌حافظ
تشکیل شده است با خوشوقتی افتتاح میکنم

شاید درهر شرائط دیگری برگزاری مراسم واحدی درمورد یاد بودی
بدین اهمیت چندان منطقی بنظر نمیرسید ، ولی درسال کنونی که به مناسبت
بزرگداشت دو هزار وپانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران به صورت
سال جهانی ارزشیابی فرهنگ ایرانی درآمده است ، میتوان استثنائاً این دو
سخنسرای بزرگ پارسی را که اثر هر کدام از آنان اصیلترین ارزش‌های
فرهنگ ایرانی را در بر دارد دریکجا ودرکنارهم گرد آورد

بیاری تذکر این حقیقت است که سعدی وحافظ نه‌تنها برای‌ما ایرانیان
بلکه برای همهٔ مردم جهان مظاهر اعلای ذوق وادب ایرانی شمار آمده‌اند و
دیرگاهی است که حادثهٔ سحرانگیز سخن آنان ، چه ازنظر کلام وچه‌ازلحاظ
معنی ، شیراز را بصورت کعبه‌ای برای صاحبدلان جهان در آورده است
نسلهای بسیار از مردم سرزمین ما ، از همان دوران زندگانی این دو نغمه
پرداز جاودان سخن‌پارسی تا بامروز چنان با کلام دلنواز آنان خوگرفته‌
اند که‌سخن حافظ و سعدی‌جزء لاینفک زندگی‌و روح واندیشهٔ ایرانی‌شده
است و قطعاً با توجه به همین واقعیت است‌که پروفسور یان ریپکا ، ایران
شناس عالیقدر فقید نوشته است : «هیچ ملت دیگری را در روی زمین نمیتوان
یافت که باندازه ملت ایران ، شعر با فرهنگ ملی و با زندگی روزمرهٔ فرد
فرد آن درآمیخته باشد .»

واقعیت عالی دیگری‌که در سخن سعدی و حافظ نهفته است ، جهانی
بودن آنهاست‌که انعکاس بارز یکی از اصیل‌ترین جنبه های فرهنگ وتمدن
ایرانی است . میدانیم‌که فرهنگ ملی ما درهمهٔ جلوه های فکری ومذهبی‌و
فلسفی و ادبی وهنری خود از آغاز فرهنگی جهانی بوده‌که هیچوقت خودرا
محدود به حدود جغرافیائی و نژادی وزبانی وهیچ حد و قید دیگری نکرده

، واز این لحاظ سخن سعدی و حافظ را ، که یکی مظهرعالی حکمت و
حال زیبائی وهنر، ودیگری حد اعلای تجلی اندیشه و معنویت بشری
میتوان ازبارزترین مظاهر این جنبهٔ جهانی فرهنگی دانست که همواره
بشریت و جامعهٔ انسانی را بعنوان یك واحد بزرگ و حقیقتی مافوق
بها و خودبینی ها مورد توجه قرارداده و بگفتهٔ حافظ (جنگ هفتاد ودو
را خطای آنانی دانسته که « چون ندیدند حقیقت ره افسانه‌زدند».
میدانیم که جاذبه فراوان سخن توأم با نیروی شگرف اندیشه و معنی
ر سخن این دو جادوگر دنیای ادب پارسی نهفته است ازهمان دوران
گی آنان این جنبهٔ جهانی را برای سخن ایشان تأمین کرده بود همه
یده ایم که این‌مجموعه جهانگرد معروف ، سهها سالی چند پس از مرگ
ی درسفر خود بهچین اشعار اورا از زبان ترانه خوانان چینی شنید ، و
ا شخصاً اشعار خویش را بعنوان قند پارسی به بنگاله فرستاد ، وخود در
سخن خویش گفت که (باخذ چین و شام و به اقصای روم و ری) رسیده
. در قرون اخیر ، آنقدر ترجمهٔ تازه از آثار این دو پیام آور سخن
اسر جهان صورت گرفته ، و این آثار منبع الهام آنقدر شاعر ونویسنده
ش ومجسمه ساز وموسیقی‌دان درغرب و شرق جهان قرار گرفته است که
، پژوهش در این جنبهٔ خاص خود مستلزم تشکیل کنگرهٔ مستقلی باشد
درعصرما که عصر وابستگی روز افزون ملل ، و عصر نزدیکی و
میختگی فرهنگها واندیشه های مختلف بشری برای نیل به ترکیبی‌جهانی
و عالی تر است ، برگزاری اجتماعاتی از قبیل کنگره ای کـه اکنون
کیل شده ، بخصوص درزمینه بررسی دررابطه اندیشه ها و آثار این‌دونابغه
، وفکر ایران و سهم آنان در فرهنگ جهانی شایان تقدیر است ، زیرا
کاری است که در اجرای رسالت دیرینه فرهنگ‌ایرانی ومنطبق با موازین
انجام میگیرد ، فرهنگی که بگفته مولانا جلال‌الدین تنها « برای وصل
ردن آمده است . »
توفیق همه شرکت‌کنندگان ایرانی و بین‌المللی این‌کنگره‌رادرایفای
ین رسالت پرارج آرزومندم .
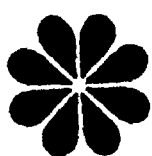
چرا سعدی را سعدی خوانده اند ؟

اکنون بیش از هفتصد سال میگذرد که شهرت سعدی شیرازی نویسنده و شاعر بزرگ وطن ما از محدوده اقلیم فارس گذشته و بتدریج جهانی را پیموده است و جهانیان به مقام بلند او در شعر و نثر فارسی آشنا شده اند . با وجود این، هنوز مسائل عمده‌ای از سرگذشت زندگانی او برای ما و دیگران نامعلوم مانده و اختلاف روایتها درباره جزئیات مربوط به ترجمه حال او به نویسندگان تاریخ زندگانیش مجال آن را نداده است که درباره این مسائل مورد اختلاف نظر واحدی را اختیار یا اظهار کنند

شاید معروفتر و مسلمتر از شهرت شاعر به «سعدی شیرازی» موضوع مورد قبول دیگری در کلیهٔ مطالب مربوط به تاریخ حیات او وجود نداشته باشد و از اسم پدر و سال تولد و تربیت اولیه و آغاز شاعری او گرفته تا سفر کاشغر و بت شکنی در کاتیاوار و سرگردانی در بیابانهای سوریه و گلکاری در خندق طرابلس شام، همه دستخوش ناسازگاریها و دشواریهائی است که هموار ساختن آنها بر زمینهٔ واحدی در گرو پژوهشهای پیوسته محققان تازه نفس مانده و تنها موضوع محقق در این میان همانا «سعدی شیرازی» بودن اوست .

با وجود خطائی که در برخی از نسخه های جواهر الاسرار آذری درباره اسم و موطن سعدی شده و شاعر را به نام و نشان نامعروف و بی سابقه ای یاد کرده بود ، صراحت شاعر در کلیه آثار منظوم و منثورش و شهادت کسانیکه نزدیک به زمان حیات او میزیسته و درباره او سخن گفته اند ، در شیرازی

بودن سعدی، هرگونه شبهۀ نسبت دیگری‌را از انتساب به‌بلخ بامی گر
شامی ، غیرقابل توجه و اعتنا ساخته‌است. در عین حال مینگریم همین
مسلم از تاریخ زندگانی اوکه « سعدی شیرازی » باشد از نظر توجیه‌و
دستخوش همان‌اختلاف نظر روایاتی گشته‌که نظیر آن در اسم ولقب و کنیه
ملحوظ است .

درمتن‌کلیات مدون ومقدمه ای که علی بن احمد معروف بـه ابی
بیستون در۷۳۴ برعمل تنظیمی خود ازاشعار شیخ‌نوشته‌است نکته‌ای بچشم
رسد که نشان بدهد اختیار این تخلص یا نسبت برچه مبنائی بوده است

ابن فوطی‌مؤلف‌تلخیص معجم‌الالقاب‌که یکی ازمعاصران سعدی اس
در سال ۶۰ یا ۶۶۰ از او قطعه شعر عربی برای درج درکتاب خود خو
و گرفته ودرج‌کرده است، سبب شهرت‌اورا به سعدی شیرازی چنین مینو

« مصلح الدین ابومحمد عبدالله بن مشرف المعروف بالسعدی‌الشی
الشاعر العارف ، یعرف بالسعدی نسبة الی اتابك سعدبن ابی بکر ».

صرفنظر از تفاوت‌کاملی که درلقب‌و اسم و کنیه‌شیخ، درروایت ابن‌ف
هست شاعرعارف را بمناسبت منسوب بودن به اتابك سعدبن‌ابی‌بکر، مع
به سعدی میداند .

ابن فوطی‌که تنظیم‌کتاب خودرا از روزگار خدمت در کتابخانه
مراغه به خواجه نصیر آغازکرده بود وتا مرگ خواجه‌رشید و وزارت پ
غیاث الدین ادامه میداد قدیمترین شاهد زندگی و مورخ معـاصر
محسوب میشود .

با وجود این درحقیقت برای توجیه تخلص سعدی دستخوش همانه
گردیده‌که دیگران هم درآن عصر بدان دچار شده بوده اند.

حمدالله مستوفی قزوینی‌که در۷۳۰، اندکی بعد از ابن فوطی،
گزیده را تألیف‌کرده است راجع به سعدی چنین مینویسد :

« سعدی شیرازی وهومشرف‌الدین مصلح الشیرازی و به اتابك سعد
ابی بکر بن سعدبن زنگی منسوبست »

حمید شیرازی درمزارات شیراز خودکه شصت سال بعداز تاریخ گزیده وین کرد و در آن ترجمه نسبة وافی ازشیخ آورده است و در جای دیگر ناسی ضمن شرح حال اتابك سعدبن ابی بکر سعدبن زنگی میگوید

وقد انتسب الیه الشیخ مشرف الدین مصلح السعدی ومدحه بمدائح وزین سمه الکتب »

یعنی شیخ سعدی به سعدبن ابی بکر منسوب بوده و اورا به مدیحه ها ستوده و کتابها به نامش آراسته است .

از آنچه گفتیم چنین مستفاد میشودکه مورخین قرن هشتم وجه تخلص سعدی را در انتساب او به اتابك سعدبن ابی بکر نوشته اند ، اتابکی که بیش از دوازده روزی پس از وفات پدرو پیش از بازگشت از سفر بهشیراز، هرگز دردوران عمر کوتاهش دارای چنین عنوانی نبوده است .

به هرصورتی که فرض کنیم تولد سعدی پیش از سال ۶۰۵ هجری اتفاق افتاده ودر نتیجه هنگام تولدسعدبن ابی بکر او مردی از بیست واند سال به بالا بوده ودر دوران زندگانی سی سالهاین شاهزادهسالغری قسمت اعظم اوقات زندگی خود را در خارج ایران بسر برده است .

چنانکه ازمقدمه سعدی نامه یا بوستان چنین معلوم میشود :

درسال ششصدو پنجاه وپنج هنوز از بازگشت شاعر ازسوریه به شیراز چندان مدتی نمیگذشته که این کاخ دولت یعنی بوستان را پرداخته ودرتألیف آن میخواسته اسـره آوردی از سفرخود بهشام وروم و مصر، برای همشهریان شیرازی خود همراه آورده باشد وقرینه نشان میدهدکه کتاب بعد از تکمیل و انتشار مورد قبول شاه وشاهزاده قرارگرفته و آنگاه به نام آنان در آمده است. سعدی در پی عذرخواهی از خواننده خردمندی که درکتاب او به دیده نعتنگرد ، میگوید :

همانا که در فارس انشاء من — چو مشکست بی قیمت اندرختن
چو بانگ دهل هولم از دور بود — به غیبت درم عیب مستور بود
گـل آورد سعدی سوی بوستان — به شوخی و فلفل به هندوستان

واین نشان میدهد که او مطالب سعدی نامه را پیش از بازگشت بوطن آورده و آنرا ره آورد خود از دیار غربت ساخته بود .

تا آنکه میگوید

را طبع از این نوع خواهان نبود — سر مدحت پادشاهان نبود
لی نظم کردم به نام فلان — مگر باز گویند صاحبدلان
که سعدی که گوی بلاغت ربود — در ایام بوبکر بن سعد بود

وآنگاه پس ازدعای خیر و تشویق بعمل صالح از پدر اتابك ابوبكر بدین یاد میکند

ن از جهان سعد زنگی به درد — که چون تو خلف نامبردار کرد
نیست این فرع از آن اصل پاك — که جانش بر اوج است و جسمش بخاك
بسا بر آن تربت نامدار — به فضلت که باران رحمت ببار
ار سعد زنگی مثل ماند یاد — فلك یاور سعد بوبكر باد

سعدی در این سخن گوئی با یك جهش اندیشه از روزگار بازگشت یار، خودرا بهآغاز دوران آوارگی و اجبار به مهاجرت از شیراز در ۶ میافکند و آنچه را کهدرسال ۶۵۵ به چشم مینگریسته دردنبال خاطرات وط بسال ۶۲۳ مینهد و ازپدر وپسر سخن طوری میگوید که سیاق گفتارش اید او دربیان مطلب احساس هیچگونه ارتباطی وانتساب و بستگی دیرینهای او را در عرض معنی ناگزیر از مجامله ومداراکند، نمیکند .

پس انتساب مردی سالخورده که مدت سی سال دور از فارس سرگرم و سیر و سلوك و تربیت نفس و اندیشه بود به کودکی یا نوجوانی در مین فارس با مقتضیات احوال و اوضاع زندگانی سعدی نمیتواندسازگار ، وبهمین نظر ضعف این انتساب درهمان روزگار دیرین گوئی معلوم خاطر انی شده بود که برای اصلاح آن. این نسبت را از پسر ابوبکر سعد زنگی فته وبه پدرش داده بودند .

مثلا دولتشاه سمرقندی که درنقل هیچ روایتی از تذکرهاش خود را مقید راعات لوازم ونواحی مربوط نمیدانسته معلوم نیست در این مورد چرا

، نقل روایت متداول عدول کرده در این باره که توجیه تخلص سعدی ساشد چنین نوشته است

« ظهور شیخ درروزگار اتابك سعد بن زنگی بوده است. گویند پدر شیخ ملازم اتابك بوده ووجه تخلص شیخ سعدی بدان جهت است.» قرینه‌ئی میدهد تصور اشکالی که در انتساب سعدی به سعدبن ابو بکر بوده اورا وادار کرده باشد که نسبت را دونسل جلو ببرد و به نیای او، سعدزنگی مربوط سازد.

گوئی برای اثبات چنین امری از قطعه ای که در قطعات سعدی وارد است و مخاطب آن هیچکدام مشخص نیست، سوء استفاده کرده که میگوید

پدرم بنده قدیم تو بود عمر در بندگی به سر برده است
بنده زاده چو در وجود آمد هم به روی تو دیده بر کرده است
خدمت دیگری نخواهد کرد که ورا نعمت تو پرورده است

وازمفاد این قطعه چنین نکته‌ای را بیرون آورده است که پدر سعدی ملازم اتابك سعد زنگی بوده وبدین مناسبت شیخ از نام سعد زنگی تخلص برگرفته ودیگر توجهی بدین معنی نداشته است که خودشاعر میگوید :

«همه قبیله من عالمان دین بودند» ویا آنکه وقتی ازپدر خودیاد میکند اورا با صفاتی موصوف میداردکه به او جنبهٔ اشتغال به کارهای دینی وآخرت بیش‌ازاموردیوانی و دنیوی میدهد. پس دولتشاه برای رهائی از اشکالی مطلب را دستخوش اشکال دیگری کرده است که حل آن بمراتب دشوار تر از صورت نخستین است و احتمال میرود که این مطلب را ازمأخذدیگری گرفته باشد.

اما درباره قطعه بایدگفت چه بسا که شیخ آن را از زبان دیگری چنانکه معهود شعرا بوده خطاب به مهتری برای جلب مساعدتی نسبت به فردی سروده باشد . در این صورت وقتی مارا به شأن نظم سخنی وقوفی نباشد وهیچگونه قرینه ای برای القای چنین فرضی یا اثبات چنین نسبتی در دست نداشته باشیم همان بهتر که از چنین فرض وعرض ناسازگار چشم بپوشیم.

این مطلب که برای دفع اشکال متصور ازنسبت سعدی به سعدبن‌ابی‌بکر طرح شده بود بدون توجه به توابع وموانع آن، از تذکرةالشعراءسمرقندی

به حبیب‌السیر وجهان آرا در صده دهم منتقل گشته چنانکه خواندمیر در مورد ذکر سعد زنگی میگوید .

« شیخ مصلح الدین سعدی را در تخلص بوی منسوب میدارند »

قاضی غفاری هم در جهان‌آرا همین معنی‌را تأیید میکند وچون نوشته او علاوه بر این یك نکته شامل نکات دیگری هم هست به نقل عین آن مبادرت میورزد :

«طغرل ابن سنقر» در سنه تسع وتسعین وخمسمائه (۵۹۹) به دست‌سعد بن زنگی اسیر شد واتابك سعدبن زنگی به سلطنت نشسته شیخ سعدی خودرا بدو منسوب ساخته و در تعریف او همین بس

مولانا شرف تبریزی در تاریخ وفات شیخ گوید

همای مرغ روح شیخ سعدی — مه ذوالحجه از خاصاد الف سال
شب سه شنبه ازمه‌بودکز دور — بیفشاند از عسار تن پر و بال

(۲۷ ذوالحجه ۶۹۱)

ودیگری گفته :

گلستان عین تصنیفات او بود — شدش تاریخ هم عین گلستان.» (۶۹۱)

علاوه براینکه جهان آراگوینده ماده تاریخ وفات شیخ را بدست‌میدهد که شرف‌الدین حسن رامی‌تبریزی معاصر شیخ درآغاز جوانی خود باشد، می گویدکه شیخ سعدی خودرا به سعد زنگی منسوب ساخته است .

این اختلاف روایت درمیان مورخان صدهٔ هشتم با مورخان صدهٔ نهم و دهم با مقایسه تقدم‌وتأخر زمانی نشان میدهدکه روایت دوم سند ومأخذقدیمی نداشته وبرای رفع اشکال ازروایت اول گرفته‌شده وبدین صورت درآمده است و مادامیکه مستند به سند قدیمتری نباشد بهیچوجه قابل قبول بلکه اعتنا نمیتواند قرار گیرد .

درسال ۱۳۱۵ شمسی‌که انجمن آثار ملی ووزارت معارف هفتصدمین سال تألیف گلستان را تشریفاتی شایسته از ساختن بنای جدید و نصب مجسمهٔ شیخ درمدخل شهرشیراز و تنظیم مجموعه‌ای ازمقالات بعنوان سعدی نامه‌مقرر

. وم میرزا محمد خان قزوینی در مقایسه این روایتها در مقاله خود
وم را بر روایت اول به عللی مقدم شناخت ولی به اشکالات و تناقضات
که از آن دو سر گذشت زندگانی شیخ باقی میگردید، توجهی نشد.
سوم اقبال آشتیانی که بعد از انتشار کتاب معنون به حوادث الجامعه
به سال ۱۳۱۲ ، بوجود ابوالفرج ابن الجوزی دوم پی برده بود
که دوره جوانی سعدی را در ششصدو سی واند هجری با دوران احتساب
لفرج در بغداد مقارن سازد ناگزیر ازقبول فرضیه ای تازه در باره
لد و کیفیت نشو ونمای شیخ شد ، فرضیه ای که سعدی را در ۶۵۵ که
بوستان است مردی درحدود چهل سال بالا نشان دهد بدیهی است
ور امکان وابستگی سعدی به سعد بن ابی بکر قوت میگرفت ولی بعد
دیگری که ترجمه حال او بر اساس مدارک ومآخذ آثار معلوم و منثور او
ن میان باید کاملا منظور گردد، توجهی مبذول نشده و برای فاصله
طبیعتاً درمیان جدائی سعدی از یار جوان ودلبر اصفهانی و بازدیدار
بهان پس از مراجعت به ایران (که جوان را بصورت پیری فرتوت و
سپید موی درآورده بود) وجود داشته تحلیل و تعلیلی مقنع منظور
بود .

بدیهی است این همه کوششها و پژوهش ها از طرف فضلا و
جدید برای آن بعمل میآمد که جهت تخلص سعدی وجه مناسبی

د بیاد آورد ازهزارها شاعری که بزبان فارسی درایران وهندسخن
بندرت کسی مانند خاقانی وقاآنی را میتوان یافت که تخلص خویش
امیر زاده‌ای گرفته باشد و اشتراک لفظی میان ریشهٔ تخلص سعدی ما
بنام سعد زنگی یا نبیره‌اش سعد ابوبکر ، هیچ لزومی ندارد که نسبتی
رد و شاعر بزرگ ما را بیکی از آن دو تن منسوب کند ، آن هم
ه مقام ادبی وفضلی او والاتر ازاین بوده که خودرا بصاحب جاه ومقامی
ازد.

چرا باید سعدی آزاده را وابسته بامیری یا امیرزاده‌ای کنیم وتخلص او را مأخوذ از نام کسانی بپنداریم که بنا باتفاقات زمانه از دوران زندگانی دراز خود جز مدت کوتاهی را در حوزهٔ قدرت و سلطه ایشان نگذرانده و در سخن خویش ابداً اشاره‌ای بوجود چنین سابقهٔ انتسابی نکرده باشد؛

سعدی که درپایان سعدی نامه‌یابوستان ودردنباله حکایت مستومقصوره مسجد، ناگهان ازگفتگوی متبادل میان پیرمؤذن و مست نبید بخود میپردازد و میگوید:

همی شرم دارم زلطف کریم	که خوانم گنه‌پیش عفوش‌عظیم
کسی را که‌پیری درآرد زپای	خودستش نگیری نخیزد زجای
من آنم زپای اندرافتاده پیر	خدایا بفضل توام دستگیر

درچنین وضع وحالی نمیتوان ازنام شاهزاده‌ای که درآن‌وقت کمتر ازبیست وهشت سال داشته تخلص بپذیرد درصورتیکه بروزگار جوانیش‌قاضی شهر را بشناختنه بتعظیم وتحلیل‌مقام فضل‌خودوادار ساخته بودچنانکه‌قاضی‌پس‌از جستجو دانسته بود که باسعدی‌نامی‌طرف گفتگو بوده است.

بنابراین باید ازاین سودا هر چند که قدیمی هم باشد صرفنظر کرد و برای توجیه تخلص سعدی وجهی اندیشید که به قبول عقل و قرائن‌تاریخی سازگارتر باشد.

اکنون با اصرافه نظر یاغمض‌عین از انتساب سعدی باتابکان فارس ببینیم آیا خودشاعر درگفته‌های خود به کلمه‌و نام‌سعدی که‌ازآن امکان‌استخراج نسبی باشد اشاره‌ای کرده‌است یانه.

سعدی درگلستان و بوستان بارها بشخصیت ممتاز پدر خود اشاره‌ای میکند ولی‌به‌اصل ونسب او اشاره‌ای ندارد ومعلوم‌نمیکند که‌پدرهم باپسردراین نسبت سعدی شرکت داشته یا نداشته‌بود.

او در غزلیات خود یکبار باهمیت خاندان خویش گسریری میزند و بباهات میکند که.

همه قبیلهٔ من عالمان دین بودند

مرا معلم عشق تو شاعری آموخت

۱

پرده از روی حقیقتی برمیدارد، زیرا این بیت بطور صریح نشان
قبیله وطایفه سعدی همه عالمان دینی یعنی فقیه واصولی و مفسر و
بوده‌اند و از آن میان تنها فردی بوده که به هنر شاعری سر فرود آورده
همین پیوند در کتاب سلم السموات مینگریم که خانواده پدری سعدی
از اهل علم و علم‌پرور بوده‌اند

چرا در فارس نامه و شیراز نامه و شدالازار و منابع دیرین دیگری که
ما را بهویت رجال شیراز آشنا سازد ابداً نامی از خاندان روحانی
و قبیله‌ای بنام سعدی نمی‌نگریم. درصورتیکه شهادت شاعر بر وجود چنین
ای در شیراز آنهم با صراحت کامل بهترین قرینه وجود قبیله سعدی
در فارس محسوب میشود

اینجا نکته‌ای بنظر میرسد و آن تحقیق در این موضوع است که آیا طایفه‌ای
که سعدی خود را منسوب بدانها شمرده است خود هم به سعدی موسوم بوده
یا نام دیگری داشته‌اند؟

به قرینه اینکه سعدی در غزلی از طیبات خطاب به معشوق چنین میگوید

همچنین دل شهری به غمزه ای ببری
که بندگان بنی سعد خوان یغما را

بصریح اشاره بوجود قبیله بنی سعدی میکند که خداوندان کرامت و
ادب و خدم و حشم بوده اند و خوان نعمت آنان معروف مردم عصر سعدی
است

اما چنانکه اشاره کردیم در فارس نامه و شیراز نامه و مزارات شیراز و
منابع مربوط از چنین طایفه ای در قلمرو شیراز نامی برده نشده است.

سعدی درغزل دیگری از «سعد غیور» ی نام میبرد و میگوید

سختم آید که به هر دیده تو را مینگرند
سعدیا غیرتت آمد؟ نه عجب سعد غیور!

ذکر غیرت سعدی در سخن او بازهم دیده میشود مثلا در آنجا که
میگوید :

از دوستی که دارم و غیرت که میبرم
خشم آیدم که چشم به اغیار میکنی

اما نکته اساسی در بیت اول این است که شاعر بعد از اشاره به سدت غیرت سعدی ناگاه به یاد این معنی می افتد که غیرت ازسعدی با وجود غیور بودن سعد امر عجیبی نیست.

حال ببینیم سعد غیور که بوده است.

این مطلب درطبقات صحابه رسول وارد است که سعدبن عباده انصاری از یاران با وفا وغیرتمند پیغمبر اسلام بوده و بعداز هجرت پیغمبر از مکه به مدینه، همه قدرت ومکنت و نفوذ محلی خود را درراه پیشرفت اسلام بکار برد او که پیش از اسلام درخانه ای باز وسفره ای گشوده داشت وهمه روزه بندگان او مردم را با بانگ بلند به حضور برخوان پذیرائی او برای صرف غذای چرب گوشتدار دعوت میکردند، درروزگارمسلمانی هم برآن سیرت پسندیده باقی مانده و درنگهداری جانب مسلمانان مهاجر و نگهبانی مدینه از تعرض کفار عرب چندان امتحان فداکاری وخلوص ایمان داده بودکه پیمبر دریکی ازغزوات پس از مشاهده آثار وثوب وشهامت سعد عباده اورا دعاکردوفرمود

اللهم ارحم سعدا و آل سعد نعم‌المرء سعدبن عبادة (۱)

علاوه براین مکارم و سجایا درباره او نوشته اند که نسبت به مسائل ناموسی سخت غیرتمند بوده وبه همین جهت پیغمبر درباره اوفرمود «ان سعداً لغیور» واز اثر این فرموده پیغمبر صفت غیوری برای سعد در تاریخ اسلام به یادگار باقی ماند ومردم دانستندکه همانا سعد غیرتمند است.

همانطورکه ذکر سخاوت و احسان او هم بخصوص درگستردن خوان پذیرائی برای واردان صورت نمونه‌را پیداکرده بود.

بنابراین سعدی درمیان تخلص خود و نام سعدی که به گشاده دستی و حسن ضیافت مشهور و ازحیث غیرتمندی به غیور معروف بوده است گوئی مناسبتی میدیده و بدان در سخن خویش تلمیح کرده است.

۱ـ این حدیث درتاریخ ابن عساکر دنباله ای و مقدمه ای دارادارد

***

حال اگر ما بتوانیم در مأخذهای مربوط به تاریخ و جغرافیای شیراز به نام علمای معروف بربخوریم که با سعدی و شیراز انتساب داشته اند این دست جستجوی نومیدی شویم. زیرا در تاریخ علمای شام میتوانیم و نشان طایفه ای از علمای شیرازی برسیم که پس از شکست فاطمیان و فتح شام بدست سپاه سلجوقی، ازراه بغداد بدانجا سفر کرده وپس از مدتی در بیت المقدس به دمشق رفته و رحل اقامت افکنده و از اواخر قرن پنجم تا هشتم یعنی سیصد سال متوالی پیشوای حنبلیهای شام بوده‌اند نخستین فردی که از این طایفه به دمشق درآمد و مورد احترام تمام طبقات شام قرار گرفت ابوالفرج عبدالواحد شیرازی سعدی عبادی [illegible]ری بوده که درجوانی برای تحصیل علم دین از شیراز به بغداد رفته بود وپس نزد ابویعلی قاضی فقه حنبلی را آموخت. موقع غلبه سلجوقیان درسوریه فاطمیان از بغداد به شام رفت و نخست در بیت المقدس رحل اقامت افکند سپس بدمشق درآمد و سکونت اختیار کرد و مذهب حنبلی را در آنجا ترویج داد و در ذی الحجه سال ۴۸۶ هجری در دمشق مرد ودرمقبره باب الصغیر به خاک سپرده شد و ازپشت او عده زیادی ازعلما بوجود آمدند که آنهرا خاندان شیرازی و بیت حنبلی میگفتند

اکنون چند نام از مشاهیر آنان را به نقل از کتاب الدارس فی تاریخ مدارس ذکر میکنیم

بعد ازابوالفرج سعدی پسر اوشرف الاسلام شیرازی بانی مدرسه معروف حنبلیه وپسرزاده اش بهاء الدین عبدالملك شیرازی انصاری مفتی شام بود که زبان فارسی را میدانست .

از این خانواده نجم الدین شیرازی ، سدید الدین شیرازی، شمس الدین شیرازی، شرف الدین شیرازی ، ناصح الدین شیرازی ، شهاب الدین و سیف-الدین شیرازی درقرن ششم وهفتم هجری مقام تدریس و امامت و فتوی را در دمشق عهده دار بودند .

بقیه در صفحهٔ ۳۲۰

. . مدیر مجله این مقالەرا بهیئت تحریریه آورد وبدست یکی ازهمکاران داد تاپس ازبررسی بهچاپخانه فرستاده شود . پرسیده شد نویسندهاین مقالهکیست ؟ ومدیرپاسخ داد یکی از دانشمندان حافظ شناس

همکاری که مقاله را در دست داشت گفت مثل اینکه این مقالــه بخط و انشای پخته و گیرای نویسنده بادوق و توانای معاصر دشتی است واگر حدس من درست است اجازه دهید کــه بنام خود ایشان چاپ شود . مدیر قیافه ایکه آثار تأیید از آن هویدا بود بخود گرفت وگفت : آقاگفتم بنویسید بقلم یکی ازدانشمندان حافظ شناس . . .

حافظ فرزاد

در شمارهٔ اخیر مجلهٔ وزین راهنمای کتاب (دی واسفند۱۳۴۹) درباب تحقیقات ادبی مقاله ای زیرعنوان **«کوششهائی جدیددرشناخت دیوان صحیح حافظ»** خواندم که صاحبنظری از باختر بنام مایکل هیلمن بحثی درباره جامع نسخ حافظ گشوده بود .

خواندن این مقاله عبرتانگیز برایم تازگی داشت ولی نه از اینلحاظ که انتقادات اوگاهی بجا ودرست وگاهی ناموجه بود بلکه بیشتر ازینلحاظ که نخستین بار راجع بکار بزرگ وبا اهمیت مسعودفرزاد بحثیبمیان میآمد آنهم ازطرف مردی اروپائی .

اول تحقیقات دانشمند فرزاد درشهریور ۱۳۴۷ در ۸۴۷۵ صفحه و
اردی بهشت ۱۳۴۹ در ۶۶۷ صفحه و جلد سوم که متمم جلد دوم و
بهمن ماه ۱۳۴۹ در ۷۷۲ صفحه انتشار یافت (یعنی مجموع
جلد بالغ است به ۲۳۸۶ صفحه).

ی است بااین زمینه وپایه تحقیقات‌مسعود فرزاد در چندهزارصفحه
مد پذیرفت . راجع بکاری چنین سترگ پس از دو سال ونیم تازه
ز طرف محققی اروپائی درمطبوعات ما بچشم میخورد!

نمیخواهم‌ضخامت حجم‌را نمودار ارزش‌کتاب قرار دهم ولی‌محققاً
نکار وشکیبائی وقوه تحقیق و شاخص عمریست‌که مردی چهل سال
مشق ورزیده وبرای تنقیح و تهذیب دیوان ارجمند حوانی خود را
ده است .

ا در این صورت شگفت انگیزنیست که تا کنون راجع باین‌کتاب
رکه چون‌لغتنامه دهخدا یا فرهنگ معین یا شرح مثنوی شریف
روزانفر خلائی‌راپرمیکندویادگاری جاوید در فرهنگ ایران زمین
لذارد در مطبوعات بحثی صورت نگرفته است و کسی در مقام معرفی
انتقاد ازآن برنیامده است .

ر مجله های هفتگی تا معمای طلاق راکول ولش و طرز بچه داری
ن موجود است وتا فردین و کوگوش و امثالهم ماجرا هائی دارند
برای پرداختن بفرهنگ و ادب ایران که مایه سرافرازی و اعتلای
ت است باقی نمیماند (۱) و مجله های ماهیانه بسیار «ادبی» و بسیار
« غالباً به ترجمه مقالاتی ازگمنامان فرنگی مخصوصاً گمنامانی که
ی ذریت آنها تاریکی بینش و انحراف ازجادهٔ صوابست آنهم بشکل
م و تاریك اکتفا میکنند .

۱ـ همین هفته اخیر مدیر فاضل و روشنفکر یکی از مجـلات هفتگی
داگر بریژیت باردو وپله نبودند ... جهان هستی رونق و جاذبه ای
ه ... »

خوب بخاطر دارم وقتی جامع نسخ حافظ منتشر شد اشخاص زیادی از هم میپرسیدند « این کتاب چه داشت . آیا شما در این کتاب چیز تـازه ای یافتید ... مسعود فرزاد پس از چهل پنجاه سال کار راجع به حافظ چیزی بدست ما نداده است ... الخ »

* * *

« جامع نسخ حافظ » با یك مقدمه مفصل و مفیدی آغاز شده است که نویسندهٔ محقق نظرهای خود، روش تصحیح انتقادی خود، ملاحظات گوناگونی که در تنقیح و تهذیب دیوان خواجه بایدبکار برده شود شرح داده است و بنا ـ براین مقدمات لازم دانسته است که نخست آنچه به حافظ نسبت داده شده است اعم از غزل وقصیده ، قطعه ، رباعی ، مثنوی و ساقینامه دریك جا گرد آوری شود خواه تمام یك غزل یا یك قطعه یا یك قصیده وغیره مشکوك باشد یامردود یا اینکه بیتی یا ابیات چندی ازقطعه ای مشکوك باشد یا مردود .

پس جلد اول کتاب که « جامع نسخ حافظ » نامگذاری شده است انباریست انباشته از تمام اشعاری که به حافظ نسبت داده اند و وجود چنین کتابی شخص جوینده را از دویدن دنبال نسخ بی‌نیاز میکند و به محقق ارجمند آن فرصت رامیدهد که در جلد دوم و سوم خدمت این اشعار برسد ویك یك آنها را به محك انتقاد بزند وبدلایل وقراین قطعه یا قصیده یا غزل یا رباعی یـا منظومه ای رارد کند یا در هریك از قطعات بیت یا ابیاتی رامشکوك یاالحاقی ومردود بداند و این کاریست که نسبت بغزلها درجلد دوم و سوم صورت گرفته است یعنی صحت کلمات و اصالت غزلها در این دو جلد بحث شده و آنچه رامردود و مشکوك و الحاقی دانسته است و در غزلی هم که اصیل دانسته دربارهٔ ابیات الحاقی یا نسخه بدلهای گوناگون رأی وعقیده خودرا بیان کرده است بطوری که درجلد دوم غزلهای ردیف «الف» تـا «ز» ودرجلد سوم غزلهای ردیف «س» تا «ی» تمام شده وبا استدلال وقراین و شواهد گوناگون آنچه را می توان ازحافظ دانست از اشعار دخیل الحاقی جدا کرده است . پس غزلهای حافظ منقح شده و تهذیب یافته و از اختلال نسخه بدلهای بیشمار درآمده است .

من در این نتیجه‌گیری نمیخواهم بگویم آنچه ایشان پذیرفته و قبول کرده‌اند اصل حقیقت است و به‌تعبیردیگر صورت آخرین وتغییرناپذیرترین شکل‌هاستودراصالت وصحت پذیرفته‌شده‌های ایشان‌شك وتردیدی راه نمییابد. بهمین جهت هنگامی‌که جلد دوم کتاب درآمد وباعده‌ای اهل ذوق آنرا ورق میزدیم و بهپدیرفته‌های ایشان مرور میکردیم مواردی پیدا شد که هیچیك از جمع‌ما آنرا قبول نمیکردند وحتی‌برآن شدندکه بخود ایشان تذکراتی‌داده شود که ناقدی بیشترتأمل‌کنند و کثرت‌کار ذوق سلیم ایشان راخسته نکند و قدری درقضاوت خود شتابزدگی‌نشان‌ندهند.

برای نمونه یك فقره از تصحیحات ونوع استدلال ایشان رادرقبول‌این تصحیح اینجا میآورم.

ساقی بجام عدل بده باده تا گدا
غیرت نیاورد که جهان پر بلا کند

خود ایشان مینویسند تمام نسخه‌ها چنین است مگر نسخه «ط» که بجای «گدا» ، حریف آورده است و ایشان‌این کلمه‌راپسندیده‌اند. استدلالی‌که‌برای این‌تصحیح بیان‌میکنند ضعیف‌استمینویسند:

« حریف یعنی هم پیاله و اینجا کسی‌که براثر بی عدالتی ساقی»
«ممکن است غیرت بیاورد و جهان پربلاکند حریف است.اصلادراین»
« مقام گدائی در کار نیست که غیرت بیاورد یا نیاورد . در هیچ »
« جای‌ادبیات ایران ندیده‌ام که‌گفته شده باشد ساقی به‌گدا شراب »
« می‌دهد .

« از آن گذشته گدا علامت ضعف و بیچارگی است. بر فرض‌هم »
« غیرت بیاورد چگونه میتوان‌گفت که قدرت دارد جهان‌را پربلاکند »
« بطورخلاصه هم شراب دادن ساقی بحریف را مناسبتر از شرابدادن »
« او بگدا می‌دانم و هم پر بلا کردن جهان برای حریف بیشتر است »
«تا برای گدا...»

اگر مصراع اول را بقول فرانسویها a la lettre یعنی مفهوم صریح، ظاهری جمله بگیریم شاید کلمهٔ حریف مناسب تر باشد ولی آقای فرزاد که بیش از من و امثال من باحافظ سروکار داشته‌اند بهتر میدانند که کلمهٔ باده و شراب و ساقی و تعبیراتی از این قبیل در زبان خواجه بوجوه مختلف آمده است.

گاهی تکیه کلام است ، گاهی پشت پاردن بمقررات از آن استنباط میشود ایشان که آمارگر ماهری در بارهٔ حافظ هستند میدانند اقلا پنج یا شش جور این کلمات و تعبیرات نیز در دیوان خواجه آمده است وقتی حافظ میگوید :

جفا نه شیوهٔ درویشی است و راهروی

بیار باده که این سالکان نه مرد رهند

ابداً قصد خواستن باده نیست و رنه تناسبی میان اینکه سالکان مرد راه نباشند با باده خواستن نمیتوان یافت.

یا در این بیت:

ساقیا جام میم ده که نگارندهٔ غیب

نیست معلوم که در پردهٔ اسرار چه کرد

جمله ساقیا جام میم‌ده اگر بمعنی صریح جمله بگیریم تناسب است اما با باقی مطلب گم میشود و زیبائی بیت در این است که جمله را بمعنی مبهم تر و کلی‌تر که عبارت از دور افکندن اباطیل و پشت پازدن بمقررات عامه‌پسند بگیریم.

در اینجا نیز مفهوم بیت حافظ دارای معنی ومفهومی عام‌تر وشامل‌تر از آنستکه ساقی بدونفر شراب میدهدو حافظ باو توصیه میکندکه دربارهٔ هم‌پیالهٔ او اصل عدالت را مراعات کند .

اینجا اگر مقصود حافظ را برتساوی نسبی افراد جامعه و اجتناب از عدم تعادل ثروت و افراط و تفریط درخوشگذرانی وفقر حمل کنیم وساقی را بمعنی اولوالامر بگیریم که تعادلی میان طبقات متنعم وفقیر ایجاد کند معنائی

بلند تر و مفهومی عالی تر حاصل میشود تا تصویر این فرض که حافظ در میخانه ای با حریفی نشسته وبه ساقی توصیه میکندکه هم پیالهٔ اورا بپاید تا مبادا او جهانرا پر بلا کند .

بقول خود آقای فرزاد اگر شعر حافظ رابدان وضع بگیریم «حافظ واره است زیرا حافظ نظری بلند ، دیدی جهانبین وقوه تخیلی وسیع داشته . در چهارجوب مقررات ومعتقدات رایجه عمومی بند نمیشده و از اینرو «هرخبری که میشنود» رهی بحیرت بررویش گشوده میشود و ابیاتش چون :

آنکـه پر نقش زد این دایرهٔ مینائی
نیست معلوم کـه درپردهٔ اسرار چه کرد

بلندی فکر اورا نشان میدهد وچون شیخ نجم‌الدین رازی نیست کـ اسرار عالم خلقت راجون گل بازی کودکان پنداشته ووقتی از تشکیلات آسما وطبقات بهشت ودرکات دوزخ صحبت میکند گوئی‌وصف خانه‌خاله‌اش‌رامیکند

اما اینکه نوشته اند «گدا چگونه میتواند جهان پر بلا کند» متأسفا تاریخ بشریت وحوادث گیتی بما نشان میدهدکه گدا میتواند جهان پر ، کند نه یك حریف مستمندی‌که ساقی بدو اعتنائی ندارد ونمیخواهدبجام عا بدو باده دهد . تمام انقلابات دنیارا طبقهٔ محروم یعنی گداها بوجود آور اند ولی اگر درجامعه ای تعادل موجود باشدو اصل عدالت اجتماعی‌فرمانر باشد آن جامعه‌کمتر دچار تشنج و انقلاب یعنی دچار بلا میشود .

این جمله را که برتأیید نظر خود آورده اندکه «گدا علامت ضه بیچارگی است» نمیتواند دلیلی برصحت رای ایشان باشد بلکه‌برعکس‌ه گدای ضعیف‌مستمند اگردچار بیعدالتی شود سر به‌عصیان میآورد . علاوه‌بر کلمهٔ‌گدا درزبان حافظ زیاد آمده و خیلی بیش ازکلمه حریف در اشعارا او رایج و متداول است ودر زبان حافظ عجز و بیچارگی آن غالباً توأ استغنا میشود :

درویشم و گـدا و بـرابر نمی‌کنم پشمین‌کلاه خویش بصدتاج‌خسـ

***

زپادشاه و گدا فارغم بحمدالله گدای خاک در دوست پادشاه

* * *

گدا چرا نزند لاف سلطنت امروز که خیمه سایهٔ ابر است و بزمگه ا

* * *

بر در شاهم گدائی نکته‌ای در کار کرد گفت بر هر خوان که بنشستم خدا

* * *

بخواری منگر ای منعم ضعیفان و نحیفان را که صدر مجلس عشرت گدای ر

* * *

غلام همت آن رند عافیت سوزم که در گدا صفتی کیمیاگر

***

مبین حقیر گدایان عشق را کاین قوم شهان بی کمر و خسروان بی

***

ترک گدائی مکن که گنج بیابی در نظر رهروی که در گذ

***

من گدا و تمنای وصل او هیهات مگر بخواب به بینم خیال منظر

***

گدائی در میخانه طرفه اکسیریست گر این عمل بکنی خاک زر توان

***

ای گدایان خرابات خدایار شماست چشم انعام مدارید ز انعامی

***

گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است اسیر عشق تو از هر دو عالم آزاد

خود وفور استعمال واژه ها ، یا ترکیبات خاص و تشبیهات معی
سبک شناسی معیاریست برای شناختن شیوهٔ سخن شاعری .

بازجائی که انتخاب آقای مسعود فرزاد با همه سلامت وموهبت د
تحقیق میان جمع ما مورد تصدیق قرار نگرفت ترجیح کلمه « وصله »
«قصه» در این مطلع بلند وعاشقانه است .

معاشران گره از زلف یار باز کنید
شبی خوش است بدین قصه‌اش دراز کنید

در اینجا از نسخه دکتر خانلری پیروی کرده ودریغ است مطلع زیبای ط بدین وصلهٔ ناجور فرو افتد مخصوصاً که ازطرف آقای فرزاد که یکاصل یار استوار وپسندیده را پذیرفته وسرمشق کار خود قرار داده اندکه اقدم جه اصح نسخه ها نیست.

باری از این مراحل استثنائی که بگذریم شیوهٔ کار آقای فرزادجالب، داب و در تصحیح دیوانی چون دیوان حافظ بیمانند است و از گنجایش وسله و شکیبائی قابل ستایشی حکایتمیکند . فرزاد در این تصحیح انتقادی شیمی دانی میماند که درلابراتوار خود ماده ای تجزیه کرده و عناصر رکیب دهندهٔ آنرا ازهم جدا میسازد.

غزلی را مطرح میکند ، نخست ابیات اصیل را میآورد و در ذیل آن ابیات مشکوك و الحاقی که برأی وی از حافظ نیست ثبت میکند . سپس میپردازد بابیات . یك یك آنها را مطرح میکند نسخه بدلهائی که در هریك از مصادر دوازده گانه او راجع به یك یا چندکلمه درآن بیت است نقل میکند وپس از نقد وزیر وبالاکردن رد میکند وگاهی نیز یکی ازنسخه بدلهارامی پسندد و حتی مزایائی درآن می‌بیند ولی بجهاتی که ذکر میکند پذیرفته‌شدهٔ درمتن را ترجیح داده و سرجای خود میگذارد .

این شیوهٔ کار ، این دقت نظر ، این شکیبائی دربررسی تمام اختلافات ونسخه‌بدلها که در مقدمهٔ جلد اول بدان اشاره شده و به رقم ۱۲/۷۲۰ بالغ و شامل ۴۰/۸۴۰ کلمه میشود تا کنون در ایران راجع به هیچموضوع علمی صورت نگرفته است چه رسد به یك موضوع ادبی .

والبته سر این توفیق‌را باید در این‌دانست که خود اهل‌ذوق وادب‌است . شعرکم میگوید ولی هرچه تا کنون گفته است پخته ومنسجم وآینه یك ذوق شفاف وکارکرده و ازهرگونه سستی و جلفی برکنار است .

اقامت طولانی او درخارجه که صرف بحث ومطالعه و خواندن ونوشتن ودرس دادن شده است اوراورزیده کرده است و همین طرز کار انتقادی وتحلیل و تجربه هائی که درضمن‌کار او مشاهده میشود شخص را بیاد محققین بزرگ فرنگ چون کریستن سن وگولدتسیهر میاندازد . از خداوند برای او توفیق اتمام‌کار آرزو داریم و اولیای دانشگاه پهلوی را بدین امکانی که بهاوداده اند میستائیم.

۲۴ فروردین ۱۳۵۰

دکتر محمد دبیرسیاقی

دربارهٔ سال درگذشت سعدی

بگمان من اینکه محققان نکته سنج و ادیبان باریک بین گاه درروشن ساختن گوشه هایی از زندگانی بزرگان دانش و فرهنگ رنجها برخود می نهند و براه های دور و دراز می روند تا موی در پژوهش بدو نیم شکافند، بتمامه نه از آن جهت است که جمع آوری روایات گوناگون و پیچیدن در خم عقاید و آراء متشتت را مایهٔ بزرگداشت دانشی مردان ادیب یا والائی مقام عالمان اریب می‌شمارند و یا با بسط تحقیق خود سرفضل فروشی دارند بلکه سبب واقعی آنستکه پژوهندگان احوال و آثار این بزرگمردان می خواهند بهروسیله که ممکن شود راهی بسوی دمسازی بیشتر با کسی که در جهان زندگی مؤثرتر و برای جامعهٔ خویش سودمندتر بوده است بجویند و رخت خودرا درسایهٔ همایون آن درخت برومند هرچه دیرتر کشیده بدارند و خویشتن خویش را یکباره در او ببینند تا بقول نظامی در هر تقریری بتقریبی نامی از شیرین خویش برده باشند.

بدین اعتقاد در این مقال کوتاه و هم بمناسبت تشکیل بودن کنگرهٔ یادبود هفتصدمین سال وفات دوسخنسرای نامی ایران (یعنی شیخ اجل سعدی

نید

ۀ درگمقدار ، حافظ) این ایام در شیراز بر روایات سال درگذشت
ن که ، ی مقالات او هفت کشور انجمن نمی کنند ، روایتی دیگر
م ساند خالی از فایدتی نباشد .

سال درگذشت سخنور نامی ایران سعدی را مختلف نوشته اند تاریخ
یس تألیف ابوبکر القطبی الاهری (که بامقدمه وترجمه و حواشی به
ی سعی و اهتمام بن فون لون درلاهه سال ۱۳۷۳ هجری چاپ شده
صریح دارد که « شیخ سعدی در تاسع و عشرین ذی‌الحجهٔ سنهٔ ۶۹۰
ا نقل کرده است » (ص۱۴۱ آن کتاب) (۱) .

حمدالله مستوفی نیز درتاریخ گزیده که به سال ۷۳۰ هجری تألیف شده
گوید « سعدی شیرازی .... به شیراز در سابع عشر ذی الحجه سنهٔ
وستمائه درگذشت . مردی صاحب وقت بود نظم و نثر خوب دارد و
ی تمام شیوهٔ غزل بر او ختم شد » (۲)

امین احمد رازی مؤلف کتاب هفت اقلیم نیز برهمین قول رفته است ،
راین یك روایت سال درگذشت شیخ اجل سعدی **۱۷ یا ۲۹ ذی‌الحجهٔ**
ن **۶۹۰ هجری است** و از این تاریخ پیشتر هم تاریخی ذکر نکرده‌اند
عبارت بهتر سعدی‌شیراز زودتر از سال ششصد ونود هجری از جهان‌خاکی
ون شده است

در کتاب شدالازار تألیف جنید شیرازی که در ۷۹۱ نوشته شده (یعنی
ست یکصد سال پس از درگذشت سعدی والبته باحساب سالی که این مؤلف
ای وفات سعدی ذکر کرده است) آمده است که . « ... توفی فی‌سنة‌احدی
سعین وستمائة » (۳) .

این سال ۶۹۱ مختار جامی وصاحب تذکرهٔ خیرالبیان وحاجی خلیفه

۱ـ حواشی لباب الالباب عوفی بقلم مرحوم سعید نفیسی (ص۷۴۷) ،
۲ـ تاریخ گزیده چاپ دکتر نوائی (ص ۷۳۴) .
۳ـ شدالازار چاپ مرحوم قزوینی ومرحوم اقبال (ص۴۲۶) .

در کشف‌الظنون وفسائی در فارسنامهٔ ناصری (۱) وفرصت الدوله در آثارعجم (۲) نیز هست ومؤلف شاهد صادق نیز بدین اعتقاد است که گفته است در ۶۹۱ «شیخ سعدی شیرازی درگذشت» . (۳)

در بارهٔ این تاریخ وفات ماده تاریخی منظوم در دوبیت نیسر در دست داریم چنین :

شب آدینه بود و ماه شوال زتاریخ عرب «ح» «ص» «الف» سال
همای روح پاك شیخ سعدی بیفشاند از غبار تن پر و بال

وهمین ماده تاریخ درروایت فارسنامه با اندك اختلافی بدین گونه آمده است :

شب آدینه بود و ماه شوال زتاریخ عرب«خاص»آمد آن سال
همای روح پاك شیخ سعدی سوی جنت برآوردی پرو بال

که درهردو روایت کلمهٔ «خاص» یا حروف «ح» «ص» «الف» بحساب جمل سال ۶۹۱ می شود پس شب جمعهٔ ماه شوال سال ۶۹۱ دومین روایت سال درگذشت افصح المتکلمین است .

سومین روایت سال ۶۹۴ هجری است وآن مبتنی است برآنچه ابی‌الفضل عبدالرزاق ابن‌الفوطی البغدادی متوفی بسال ۷۲۳ (یعنی حدود سی سال پس از درگذشت شاعر نام آور فارس) در کتاب معروف « الحوادث الجامعة والتجارب النافعة فی‌المائة السابعة » که بترتیب مشتمل بروقایع سالهای ۶۲۶ تا ۷۰۰ هجری است ذیل وقایع سال ۶۹۴ آورده است که «وفیها توفی سعدی الشاعر المشهور بالفارسیة بشیراز » (۴)

پس سال ۶۹۴ هجری نیز سال درگذشت شیخ شیراز دانسته شده است.

۱ـ فارسنامهٔ ناصری (ص ۸-۱۴۷)

۲ـ آثار عجم فرصت‌الدولهٔ شیرازی (ص ۴۶۸)

۳ـ تذکرهٔ شاهد صادق منقول در مجله یادگار سال دوم (شماره ۷ ص ۲۷)

۴ـ الحوادث الجامعه چاپ بغداد (ص ۴۸۹) .

...مین روایت سال ۶۹۵ هجری است وآن مأخوذست ازرباعی‌ماده
...ول درکتاب نفیس مونس‌الاحرار فی دقائق الاشعار ازمحمدس بدر
... سال ۷۴۱ هجری تألیف شده است و این روایت را آقای احمد
...امی درحواشی کتاب لطائف‌الطوائف (۱) ذکر کرده اند(وازآنجا
...ص۷۳۴ تاریخ گزیده چاپ آقای دکتر نوائی نیز نقل شده است)
... تاریخ گذشته ازسال متضمن روز و ماه وفات نیز هست :

...ح پاك شیخ سعدی شب‌شنبه «خا» «صاد» و «الف» «دال»
...چهارده(کاف)و(را)روز بیفشاند از غبار تن پر و بال

...می شب شنبهٔ بیست وهفتم ذی‌الحجهٔ سال ۶۹۵هجری
...نوشته اندکه بنظر می آیدکه روایتی بدین دقت صحیح تر از سایر
...باشد ، اما باندك دقتی معلوم می توان کرد که این‌روایت‌نیز گویای
...۶ هجری است بدین شرح که با اندك دقت معلوم می شود گوینده
...کلمه سال وماه وروزرا ظاهراً دررباعی التزام گرفته بوده است وحال
...بصورت حاضر کلمه سال در این شعر دیده نمی شود وبدین اعتقاد و با
...با دوبیتی متضمن ماده تاریخ سال۶۹۱ که قبلا نقل شد می توان‌احتمال
...ه یقین دادکه کلمه (دال) درپایان مصراع دوم دگرگون شدهٔ کلمه
...باشد دراین فرض از ۶۹۵ که جمع اعداد معادل حروف «خ» «ص» و
... و «دال» باشد عدد معادل «دال» یعنی (۴) کاسته می گردد و بالنتیجه
...سال ۶۹۱ باقی میماند .

یکی بودن مصراع اول این روایت با مصراع سوم روایت آثارعجم‌نیز
این نظر است .

با اینحال درصورت تأیید روایت مونس‌الاحرار بوضع موجود بایدسال
...۶ هجری را بازپسین سالی‌دانست‌که برای وفات شیخ اجل ذکر کرده‌اند.

اما روایت دیگری‌که برای درگذشت نغمه سرای شیرین سخن ایران
... ، وغرض ازنگارش این مقاله نیزهمانست سال ۶۹۲ هجری است و به

۱ لطائف الطوائف (ص۲۵۹) .

عبارت دقیقتر تحریر روایتی است مأخوذ ازماده تاریخی منظوم که وفات سعدی را سحرگاه **روز یکشنبهٔ دوم محرم‌الحرام سال ۶۹۲هجری** نشان میدهد و اینک مأخذ این‌روایت :

درخلال سلسله مقالاتی که دوست ارجمند شیرین قلم آقای دکتر باستانی پاریزی تحت عنوان «ازمیان پرده» درمجله یغما می‌نویسند ، در آن شماره که به « دیداری ازرومانی » اختصاص دارد (۱) در توصیف کتابخانه شهر کلوژ ، شهری زیبا در شمال کشور رومانی‌بالای کوههای کارپات، آمده است‌که آنجا حدود دویست مجلدکتاب خطی‌عربی وفارسی وترکی هست‌که در آن میان جنگی است درادعیه به ترکی وعربی وفارسی وسال وفات‌سعدی دراین‌جنگ ۶۹۱ هجری ذکرشده است با این عبارت «وفات خواجه سعدی شیرازی سنه ۶۹۱» وجنگ دیگری نیز در آنجا دیده اندکه در آن تاریخ وفات بسیاری از شاعران پارسی‌را به‌نظم وبصورت ماده تاریخ داردکه از آن جمله است تاریخ وفات خواجه‌نصیرطوسی وخواجه حافظ وامیرخسرودهلوی و خواجه سلمان و کاتبی نیشابوری و کمال خجندی و خواجه عبید الله و عبدالرحمان جامی و خواجه عصمت ...

و تاریخ وفات سعدی را چنین‌ضبط کرده است و ماه وروز و ساعت آن هم آمده است (۲) .

رفته از تاریخ‌سال«ح»و«صاد»و«ب» تمام ثانی ماه‌محرم روز یکشنبه‌سحر
بحر معنی شیخ سعدی رحمةالله علیه کرد ازدنیا بسوی روضه رضوان سفر

سال«ح» و «ص» و « ب » بحساب جمل برابر میشود با ۶۹۲ هجری بنابراین برحسب این‌روایت (که البته اگر اصالتی داشته باشد ازهمه‌روایات دقیق تر خواهد بود) شیخ اجل ، هزاردستان نغمه پرداز شیراز سحرگاه روز یکشنبه دوم محرم الحرام سال ۶۹۲ هجری از سر این مشتی خاک برخاسته ورخت به سرای باقی برده است .

۱ـ مجله یغما سال بیست وسوم شماره ۱۰ ص ۵۷۹ و ۵۸۰

۲ـ نویسنده مقاله مصراع اول را با قید جمله (هرچند مصراع اول آن کمی دقیق نوشته نشده بود) چنین‌ضبط کرده اند : رفته ازتاریخ سال خ (؟) وصاد و ب (؟) تمام

حمد باقر
میرمی
نقاشباشی)

ادیب برومند

یکی از زبردست‌ترین استادان نقاشی دراواخر دوران قاجار وآغازعهد پهلوی «میرزا محمد باقرسمیرمی ملقب به‌نقاشباشی» است‌که براستی باید وی را ازسرآمدان هنر درسده اخیردانست.

سمیرمی درسمیرم بختیاری بسال ۱۲۸۳ هجری قمری زاییده شد ودر بزرگسالی باصفهان رخت اقامت کشیده وبسال ۱۳۵۲ قمری بدرود زندگی گفته است.

استاد فقید درآغازجوانی بقصد تحصیل هنر نقاشی‌نزد برخی ازاستادان زمان بآموختن شروع کرده‌است ولی‌چون استعداد فوق‌العاده‌یی درپیشرفتهای هنری ازخود نشان میداده بحکم انحطاط زمان مورد رشک استادان قرار

میگرفته‌است وچنانکه باید درپرورش دادن ذوق واستعداد اونمیکوشیده‌اند ، بناچارهنرمندما بدامان طبیعت پناه‌آورده وبامدد خواهی از عنایات غیبی و آمادگی فطری، جلوه‌گاه زیبائیهای آفرینش را بهترین استاد وآموزگارخود گرفته وباکوشش سرسختانه درکوته زمانی بپایگاه بلند هنر دست یافته‌است. سمیرمی علاوه برچیره دستی کم نظیری که درهنرنقاشی بدست‌آورده‌است سالها بفراگرفتن زبان عربی وعلوم اسلامی سرگرم بوده ودرین رشته معلوماتی کسب کرده‌است : علاوه بر آن طبع شعری نیرداشته وگاهگـاه ابیاتی میسروده و باشاعران وادیبان اصفهان دمسازبوده‌است . بیت زیررا از زبان همذوقان و همدمان او که هم‌اکنون زنده هستند شنیده‌ام که ازوی نقل کرده‌اند:

مغز نغزی جو که نزد من عرف یك گهر بهتر که یك دریا صدف

مرحوم سمیرمی بااستادان نقاشی همعصرخود مانند (میرزاآقا امامی) و (صنیع همایون) وآقای حاج مصورالملکی ارتباط وآشنایی نزدیك داشته و مخصوصاً باشادروان امامی صمیمانه دوست بوده‌است ولی برخلاف‌آنان که در مینیاتورسازی اشتهارداشته‌اند سمیرمی درطبیعت سازی قویدست بوده‌است.

سمیرمی بروزگارفرمانروایی مسعود میرزاظل‌السلطان وسپس دردوران مشروطه درآصفهان نزد رجال و خانان بختیاری منزلت و احترام داشته و بدرخواست‌آنان قلمدانهای نفیس ویا تابلوهائی از شبیه ایشان میساخته ولی چون گذران زندگی او ازراه‌کشاورزی بوده است ودرآفریدن آثار هنری نظر بکیفیت کارداشته نه‌کمیت‌آن و ازینروآنچه اززیرکلك سحرآفرین این نقشبند چیره دست بیرون‌آمده هرچند انگشت شمارست ولی بسیارگرانبها و گرامی قدر بشمارمیرود . درتکیه میر واقع درتخت پولاد اصفهان چندنمونه ازشبیه‌سازی اومتعلق سران ایل‌بختیاری وجوددارد.

سمیرمی درشبیه سازی بارنگ وروغن ویاآبورنگ توانائی‌بسیارداشته وبگونه شگفت‌آوری صورتگری میکرده‌است . علاوه برآن درترسیم منظره چراگاه ومرغزار وتصویر کوه وبیشه ودام ودد مثل گاووگوسفند وآهو ونبرد پلنگ استادی زبردست بوده‌است .

یکی ازهنرهای چشمگیر سمیرمی که تقریباً منحصر باوست این است که بر روی قلمدانهای ظریف دراندازه‌های کوچك و بزرگ با رنگ و روغن صورتسازی ومنظره پردازی میکرده ودرینکار سخت و دقیق ازدیگر استادان قلمدانساز که تنها باآب ورنگ کارمیکرده‌اند ممتاز بوده است .

خاصیت این سبك وسلیقه : حاافتاده‌تر وجاندارتر بودن‌نقش واهمیت‌آن درتوانائی خاص نقاش برای بکاربردن رنگ وروغن درنقش‌های ریز وظریف آنهم درمحدوده قلمدانست .

سمیرمی‌درقلمدانسازی دارای سبکی مستقل وشناخته شده‌است بطوریکه هرقلمدان شناسی بمحض دیدن‌کار اوهرچند بدون رقم باشد هنروی راخواهد شناخت درحالیکه آثاربسیاری ازاستادان دیگر بدینگونه مشخص نیست وچه‌بسا که باهم‌ملتبس ومشتبه میگردد.

این هنرمند توانا معمولا برروی قلمدان صورت یك زن خوش سیما وخوش پوش را نقش میزده وبربالا وزیرصورت شکل‌طوطی‌را درحال نشستن برروی شاخه درخت میکشیده ودر دوطرف قلمدان مناظرطبیعی را درحالیکه یك شیر درکنار نیزاری خوابیده یایك ببردرکمین شکارکردن‌آهوانست یاگاو وگورن درحال چریدن درمرغزارهستند مجسم مینموده‌است گاهی نیز تصویر تمام قد « نورعلیشاه » راکه ازعرفای مشهورقرن سیزدهم و ازچهره زیبا و محبوبیت بسیاربرخورداربوده برروی قلمدان نشان میداده‌است. تجسم منظره غروب خورشید وشفق زیبا نیزمورد علاقه مرحوم سمیرمی بوده ودرین نقش ـ آفرینی ذوقی سرشار و دستی قوی داشته‌است . قلمدانهائی نیز ازوی دیده‌شد که بجای یك صورت چند صورت‌زن‌را برروی‌آنها نقش بسته‌است. قلمدانهای سیمرمی همواره ارزنده وممتاز ومطبوع طبع هنردوستان بوده وحتی در اروپا نیزمعرف هنرمندی‌آن شادروان گردیده‌است .

سمیرمی درشعر « صدقی » تخلص‌میکرده وعضوانجمن ادبی‌مرحوم‌شیدا دراصفهان بوده‌است بقراریکه آشنایان ومعاشرانش میگویند مردی فروتن وکم گوی وپاکدل ودیندار بوده وبقناعت و وارستگی روزگار میگذرانده است

خدایش بیامرزاد ـ نمونه‌ئی ازاشعار او که دوست فاضل وارجمندآقای م
اوحدی « یکتا » برای نگارنده این‌سطور فرستاده‌اند درزیر بنظرخوانندهٔ
گرامی می‌رسد :

(قوز بالاقوز)

شبی گوژ پشتی بحمام شد — عروسی جن دید و گلفام شد
برقصید وخندید و خنداندشان — بشادی بنام نکو خواندشان
ورا جنیان دوست پنداشتند — ز پشت وی آن گوژ برداشتند
دگر گوژپشتی چو این را شنید — شبی سوی حمام جنی دوید
در آن شب عزیزی ز جن مرده بود — که هریك زاهلش دل‌افسرده بود
در آن بزم ماتم که بد جای غم — نهاد آن نگون‌بخت ، شادان قدم
ندانسته رقصید دارای قوز — نهادند قوزیش بالای قوز
خردمند هرکار ، بر جا کند — جز آنکه هرکار هرجا کند
ز صدقی شنو ای نکو حریره — سخنهای بامعنی و خوشمزه

(غزل)

کسیکه سر بفلك میکشید ایوانش — ببین چسان‌فلك ازبیخ کندبنیانش
شکستش‌این‌قفس‌جسم‌وشدنهان‌درخاك — ندانم ازچه‌طرف رفت‌طایرجانش
دراین سرا که بناکرد خانهٔ کآخر — نکرد سیل‌فنا دیرو زود ویرانش
هر ازلشکرجون سلم وتوردراین‌ملك — پدید آمد وگم‌گشت در بیابانش
سکندرازچه طلب‌کرد آب‌حیوان را — که بودناموشان بجز آب‌حیوانش
بگیر پند ز صدقی که بیدلی‌دغل‌است — تقلبی نبود دردل سخنــدانش

از : دکتر پرویز کاظمی

آلاسکا سرزمین امکانات نامتناهی

یا «آخرین مرز»

در تابستان گذشته برای رفتن از اروپا بژاپون عبور از روی قطب شمال یعنی کوتاهترین راه را انتخاب کرده وچند روز در Anchorage انکرج بندر معروف و پرجمعیت‌تر از سایر شهرهای آلاسکا که چهل و نهمین ایالت از ایالات متحده امریکای شمالی است اقامت کردم.

سیاحت دراین خطه بقدری جالب وآموزنده بود که دریغ آمدم خوانندگان مجله وحید را ازشرح آن بی خبر گذارم.

آلاسکا که در زبان محلی اسکیمو بمعنای «زمین بزرگ» است، راستی اسم با مسمائی دارد چه مساحت این ایالت ۱۵۱۸۷۰۰ کیلو متر مربع و بتنهائی بوسعت سه ایالت تکزاس، کالیفرنیا و مونتانا که از بزرگترین ایالات امر هستند بوده و قدری کوچکتر ازایران میباشد و وسعت فقط یك کوه یخ برابر با کشور هلند است.

طول سواحل دریائی آن ۵۳۰۰۰ کیلومتر یعنی دو برابر کرانه ایالات متحده امریکا است. تفاوتهای آب وهوا و اقلیمی بقدری در آن است که فی‌المثل در «پرت والتر» درجنوب آلاسکای شمالی سالانه ۶ متر با

میبارد درصورتی که درصحرای شمالی آن فقط سالی ۱۰ سانتیمتر باران میآید.
درجه حرارت درمرکز درتابستان ۴۰ درجه بالای صفر ودرزمستان ۲۵ درجه
حرارت زیر صفر است برای سفر از ژونو Juneau پایتخت آن بجزایر
آلتونی Aloutiens که درمغرب واقع شده باید ۳۲۰۰ کیلومتر راه پیمود و
عوض شدن چهاربار هواپیما را تحمل کرد. اما این سرزمین پهناورا کنون فقط
۲۹۳۰۰۰ نفر جمعیت دارد . درعوض بیش از ۶۰۰۰۰۰ هزار گوزن شمالی
و کاریبو Caribou و ۱۶۰۰۰۰ آهو و ۳۶۰۰۰ گوزن اهلی که برای حمل
بار بکار میبرند داشته و ۲۰۰۰۰ گوسفند وخرسهای سفیدوقهوه‌ای وسیاه دارد.
عظمت طبیعی آلاسکا وجه مشخص این سرزمین است. بعد ازسه ماه سردوتاریك
وساکت اشعه خورشید بتدریج برقلل کوهها تابیدهوکم کم تمام آن خطه رافرا
میگیرد . صدای شکستن یخ که مانند غرش توپ است خبر از آب شدن یخها
میدهد وگلهای وحشی رنگارنگ وزیبا سرازخاك بدر میآورند . کوههای یخ
مانند زمرد و زبرجد میدرخشند ورودخانه‌هاوجویها پرازانواع ماهیهای خوش
گوشت مانند قزل‌آلا وماهی آزاد بحرکت درمیآیند و صفا و حرکت خاصی
بمرغزاران که درآلاسکا فراوانند میبخشند.دراین سرزمین آرام حتی مجازات
اعدام وجود ندارد ومرد قاتل بیش ازچند سال درزندان نمیماند واگرزن باشد
مجازات او چند ماه حبس با تعلیق مجازات است یعنی درواقع بزندان نمی‌رود
مگر آنکه جرم دیگری مرتکب شود که در آن صورت مجازات هر دو جرم
درباره او قابل اجرا است .

بعلت کمی جمعیت افراد درآلاسکا ارزش وشخصیت دارند. درزمینی که
بواسطه تغییرات تحت‌الارضی ازقبیل آتش فشان وزلزله دائماً درحال تحول و
تغییر است ومنابع دست نخورده ازقبیل معادن طلا و اورانیوم و مس و سرب و
امثال آن دارد وجود افراد جستجوگرخیلی ارجمند است .

دراین سرزمین بسرعت میتوان مالدار شد چنانکه دوزیر پیشین کابینه
نیکسون والتر هیکل Walter Hickel که دست خالی بآلاسکا رفت
در معاملات زمین و مستغلات چنان ثروتمند و معروف شدکه اول استاندار آن

ر کشور گردید. درآلاسکا عضویت حزب اهمیت چندانی نداشته
طراست شخصیت نامرد انتخابات می‌باشد که حتی احوال شخصی
، وی درماهی گیری درانتخاب شدن او بی اثر نیست چه اغلب
ارآمریکائی‌واسکیموماهی گیروشکارچی هستند ودر کنگره آمریکا
ث عضو مجلس شورا ازآلاسکا شرکت دارند . مجلس محلی‌جهل
سنا ۲۰ نفرعضو دارد. مسئله مهم برای آلاسکا این است که در ده
یا باید زیبائی وحشی وطبیعی آن را حفظ کرد یا آن ایالت را
، صنعتی با همه ناراحتیهای آن نمود . کشف منابع مهم نفت با
ماب درحدود ۱۰۰ میلیارد بشکه آلاسکا را بطرف صنعت می‌کشاندو
وله عظیم وقطور نفت را ارکرانه های نزدیك قطب شمال‌تاجنوب
ماند. قطراین لوله ۱/۳۵ متر وطول آن ۱۲۴۰ کیلومتراست .
دشته فقط از ممر پذیره نفت ۱۵ شرکت نفتی مبلغ نهصد میلیون
این ایالت شد . این مبلغ برای مخارج اداری چهار سال وبیمایس
است .

ید نفت از قرار ۲ میلیون بشکه در روز بایالت کانادا سالانه دویست
رحق امتیاز ومالیات می‌رساند و این ارقام حاکی است که طرحهای
ـه منبع پردرآمدی در اختیار دارد و کشف منابع مهم نفت در آمـد
ای ساختن جاده‌های‌خوب وخانه ومدرسه وغیره برای کارگراناست
ـه شرکتهای نفتی میباشد ولی ایجاد این صنعت مضار غیرقابل انکاری
آلوده کردن محیط داردکه فی‌المثل اگر فقط دریك نقطه لوله نفت
رلهیا بعلل دیگرشکاف بردارد محوطه وسیعی را آلوده کردمو پرندگی
ـ گوناگون پرارزش وگیاهها و جنگلهای سرسبز آن لطمه جبران
، وارد خواهد کرد و اگر درسمتهای جنوبی این لوله‌یعنی‌درنزدیکی
Vء « والدز » این شکستگی لوله پیش آید تمام ماهیهای خلیج را از
اهد برد.آنوقت است که رود های باآب سیاه ونعش ماهیها وپرندگان
نات جریان خواهد داشت .

کشف آلاسکا در ۱۷۴۱ در توسط پزشک دانمارکی ویتوس برنیک Vetus Bernig با کشتی بادبانی بامر پطر کبیر تزار روسیه صورت گرفت و روسیه جر کشتار بیرحمانه حیوانات برای استفاده از پوست آنها کاری نکرد و چون تزار روسیه برای تهیه مقدمات جنگ با انگلستان احتیاج بپول داشت در ۱۸۶۷ آن ایالت را بمبلغ ۷٫۲ میلیون دلار بامریکا فروخت در آن موقع سیوارد Seward وزیر خارجه آمریکا برای این معامله یعنی تحصیل این ایـالت یخ وقطبی با ماهیهای باارزش بشدت انتقاد شد اما امروز این ایالت که از قرار هر جریب دوسنت خـریده شده میلیاردها منابع طبیعی داشته و از حیث موقعیت سوق الجیشی برای آمریکا جنبه حیاتی دارد.

اما وقتی در ابتدای قرن بیستم طلا و نقره ومس در این ایالت کشف شد که بهترین مظهر آن فیلم معروف چارلی چاپلین بنام « حمله بطلا » است عقـاید تغییر کرد.

در جنگ جهانی دوم پایگاههای نظامی محکمی در چندیـن نقطه این ایالت ساخته و مستقر شد و در نبرد Attu که دومین نبرد سخت اقیانوس آرام بود در کرانه‌های آلاسکا بیش از ۵۴۹ نفر امریکائی و ۲۳۵ نفر ژاپونی کشته شدند. اکنون هم سرتاسر این ایالت پر از دستگاههای مخابراتی و دژهای مستحکم نظامی است . ۹۵٪ تجارت خارجی آلاسکا بیشتر با ژاپون انجام می‌گیرد که مواد معدنی چوب وماهی میخرد . در این ایالت که ۲۹۳۰۰۰ نفر جمعیت دارد ۵۷۰۰۰ آن سکنه بومی بنام Alents از نژاد اسکیمو و سرخپوست و از ندارترین مردم آمریکا هستند. چه متوسط عمر آنان ۳۵ سال بـوده و در دویست دهکده کثیف زندگی میکنند. خرید دولت امریکا از روسیه فقط شامل اداره این ایالت و گرفتن مالیات بود و لاغر و زمینها متعلق به مـردم آن ایالت است.

خلاصه این ایالت وسیع ودوردست بقدری ازحیث منابع طبیعی از قبیل مواد معدنی، جنگلها و مراتع، حیـوانات وحشی باپوست گرانبها وگـلها و گیاههای کوناگون کوههای پر برف و رودخانه‌ها ، ماهیهای خوش گوشت

غنی‌است که یکی ازقطبهای مهم کنونی و آینده جستجوگران منابع طبیعی‌است.
سیاحت در این قاره پهناور بسیارجالب است. درشهر انکرج که پرجمعیت ترین
شهر این ایالت ودارای ۸۰۰۰۰ نفر جمعیت‌است‌مهمانخانه‌های/خوب‌وفروشگاه
های مجهز و کاباره ها و مغازه های پوست فروشی متعددی مهیای خدمت
بسیاحان است.

مؤسسات آموزشی نوساز ودانشگاه خوش‌ساخت و کتابخانه پر کتاب ،
آزمایشگاه‌مجهزی‌دارد که‌ازهرحیث‌احتیاجات ساکنان این‌ایالت رارفع‌میکند.
فرودگاه بین‌المللی نوسازهرروزچند هواپیمای عظیم خطوط مهم هواپیماهای
بین‌المللی راپذیرائی میکندو راه هوائی عادی وسریع بین اروپا و خاوردور
ازآن میگذرد.

درآلاسکاچند سال پیش‌زلزله مهیبی‌ساختمانهای بعضی شهرها از جمله
شهر آنکرج رامنهدم کرد ولی‌چون درمناطق زلزله جمعیتزیاد نبودخسارت
جانی زیادی وارد نیاورد. گرچه اغلب ساختمانهای این شهر بعد از آن زلزله
ساخته شده است برای اینکه آثار زلزله مشهود باشد شهر زمین نسبت وسیعی
را که دارای پستی و بلندی های عبرت‌انگیز مانند سطح کره ماه است در
کنار خلیج کوك بحال خود نگاهداشته و هیچ تعمیر و تصرفی در آن نکرده
است .

این‌فرورفتگی وپستی وبلندیها چنان درهم ریختن زمین را دراثرزلزله
نشان می‌دهد که تماشاگران شکرگزاری می‌کنند که در موقع زلزله در آن
حدود نبوده‌اند.

در بدو ورود چنانکه مرسوم است بعلت عضویت کلوپ روتاری تهران
و اینك مهمانخانه محل سکنایم مرکز تجمع اعضاء روتاری بسرای یکبار
ناهار درهفته بود نشانی‌رئیس‌کلوپ روتاری آن شهر را جویا شدم‌و پس از
گرفتن شماره تلفون طبیبی بنام «دکتر چمه» بمن جواب داد وچون خود ر
معرفی کردم از آشنائی با من اظهار خوشوقتی کرد و با من قرار ملاقات
گذاشت درضمن صحبت تلفونی تعجب‌کردم که با لهجه فارسی ناهمرا تکرا

کرد و پشك آمدم جگر ایرانی باشد .

وقتی بمهمانخانه برای دیدنم آمد ومرا بشام دعوت کرد سوار اتومبیل لوکس شدیم و در طی راه ناگهان با من بفارسی سلیس صحبت و خود را ایرانی الاصیل معرفی کرد و اظهار داشت برای تکمیل تحصیلات پزشکی بامریکا آمده و درآنجا ماندنی‌شده است و اکنون در آنکرج بطبابت اشتغال دارد و مطب پرکار او در ۲۴ ساعت شبانه روز آماده پذیرائی بیماران است

شام در رستوران خوبی با اغذیه محلی مخصوصاً ماهیهای بنام آلاسکا مانند ماهی آزاد صرف شد ورئیس بانك آلاسکا نیز از حمله مدعوین بود و ضمن صحبت بمن تبریك گفت که حنین هم‌وطن شایسته ای دارم .

بعداً بهرجاکه رفتم نام «دکترهمه» را شنیدم که او شخصی معروف مؤثر در آلاسکا وگذشته از آنکه صاحب زمینها و متغلات زیادی است که این خود در آمریکا نشانهٔ هوشیاری و ژرف بینی است ، در امور احتماعی‌وسیاسی هم طرف شور ومراجعه‌می‌باشد.

راستی باید خوشوقت بودکه مردم ایران دارای چنان استعدادی‌هستند که در هرجاکه باشند بواسطهٔ استعداد فطری وهوش و ذکاوت وکاردانی‌سرآمد اقران می شوند وحتی یك نفر ایرانی در خطه دورافتاده آلاسکا نام وطن به نیکی بیاد می‌آورد .

میربان ایرانی ماکه شائق دیدار وطن است وعده دادکه امسال‌بایران آمده و ازدیدار خویشان وهم میهنان شادمان گردد . چند روزیکه در آلاسکا اقامت داشتم بدیدن مناظر طبیعی شگرف آن و مطالعهٔ اوضاع و احوال محل صرف وقت کردم مخصوصاً تماشای کوههای یخ عظیم الجثه با رنگ سبز لاجوردی که نشانه ای از عظمت این مناطق است بسیار جالب و آموزنده بود ولی زیبائی وشگرفی آنها غیرقابل وصف و از قدرت قلم بیرون است . .

شکار حیوانات وحشی و تماشای ماهی‌گیری و گردش در پارکهای ملی و حنگلهای سرسبز طبیعی آلاسکاکه فرسخها مساحت دارد و از پدیده های عجیب طبیعت است وصعود بقلل پربرف کوههای آن‌که بالغ بر ۶۰۰۰ متر ارتفاع‌آنها استداستانهای زیادی‌داردکه در فرصتدیگری‌بوصف‌خواهدآمد

نوسته و اقتباس : دکتر فرهاد آبادانی
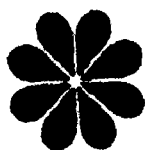
هنر درام در هند

برای مطالعه هنر درام نویسی درهند باید تاریخ این کشور را ورق
و به دو هزار سال پیش برگشت . آغاز هنر درام نویسی در آنزمان هر
بطور دقیق و روشن معلوم نیست اما چنانکه ازآثار ونوشتههای ادبای زمان
بعدی برمیآید این هنر از دیرباز یکی از تجلیات فرهنگ باستانی هند
است. در دورانی که شروعش چندقرن‌پیش ازمیلاد مسیح وپایانش تسلط تر
و همچنین برقراری اسلام درشمال هند است این هنر زیباترین تصویروا
ازروحیات مردم هند است که هرنقطه ومحل باخصوصیات مختلفی برور
است. در ریك ودا سرودهائی دیده میشود که شکل مکالمه بین دونفر میب
موضوع این سرودها غالبا داستانهای عشقی حالبی است که با همه آنکه
روحانی دارد خالی از لطف نمی‌باشد. مثلا یکی از قهرمانان فناپذیر
عاشق فرشتهای آسمانی میگردد. داستان عشقی صحنهٔ گفتگوی این دو
معشوق است . آنها بهم نمیرسند اما معشوق وعده میدهد که روزی آر
دلداده خود را برآورده خواهدکرد ، و چنانکه روشن است این موضو
درام کاملا غیر مذهبی است . تمام درامهای این زمان که درمیان مردم
و محبوبیت داردکم و بیش از یك چنین اصل و سبکی پیروی میکنند .
که مردم هند باگروههای غیر آریائی آمیزش واختلاط پیدا کرد وه
بامذهب و فلسفه آمیخته‌گردید این شکل دیالك نیز خواه ناخواه تح
واقع‌شد نمایش‌های‌عروسکی بوجودآمدودیالك بوسیله‌گردانندگان ع

که سر نخ [illegible] دردست داشتند بجای آنها انجام میشد . درغارهای بیهار سنگ نبشتههائی یافت شده است که مربوط به سهقرن پیش ازمیلاد است ونشان میدهد که هنر درام درآنزمان چگونه رایج بوده است. دریکیازاین غارها سنمایشی برسنگ تراشیده شده و نوشتههائی بخط براهمی برسنگها دیده میشودکه از نمونههای ادبیات غیرمذهبی است. موضوع این نوشتهها داستانهای عشقی است به شکل ترانه و سرودکه از درد هجران و لذت وصال گفتگو میکند. درباره این سنگ نبشتهها تعبیرات و تفسیرهای گوناگونی شده است اماآنچهکه غیر قابل آنکار است و همیشگی است مسئله عشق است. درجای دیگر جوانی را میبینیم بنام Deva - Datta یعنی خداداده که شغلش حجاری است دلداده دختری است بنام Sutanuka یعنی زیبا وقلمیکه رقاصهمعبد استوزندگی خودرا وقف خدایان وموسیقی ورقص کرده است بعبارت دیگر موسیقی ورقص حرفه اوست بنابراین دراین درام، ما شاهد عشق یك هنرمند دیگر هستیم. در سنن هند هنر درام باهمه هنرها و حرفههای تکمیلی آن یك موهبت خدائی بقلم آمده وتعبیرشده است. فکر و روحیه هندی مایل است آثار وآفریدههای ذوقی ولطیف فرهنگ ملت را به خدایان ورمانها ومکانهائی دور از یاد انسان نسبت بدهد .

قرن پنجم پس از میلادکه ما باعالیترین محصولات ذوقی وفکرانسانی دریونان روبرو هستیم هنر درام هند رنگ دیگری مییابد . درمراسم مذهبی مربوط به خدای عشق و شیدائی دیالکهائی که ظاهر یونانی دارد اما ترکیب آن همان داستان پردازی دیرین است بچشم میخورد. تراژدی وکمدی یونان درحال تأثیر است و این تأثیر با هجوم اسکندر و تسخیر قسمتی از خطه هند کاملترمیگردد. اصولاکلمه پرده Yavanika که ارتباط ناگسستنی بادرام و هنر تآتردارد چنین آمدهکه در آنزمان به یونانیها میگفتند در درامهای این زمان پرسناژهایبیشتری وارد صحنه میشوند و از نفوذ وتأثیرهنریونانی بیاد آوریمکه چگونه نمایشنامه اوری پید EURIPIDES جان بردگان آتنی را که درسیراکوز گرفتاربودند نجات داد بخوبی میپذیریم که هنردرام

هندی نمی‌توانست از زیر تأثیر یونان بیرون بماند. اما درام سانسکریت تا اندازه‌ای راه مستقلی را پیمود وتحت‌تأثیر تراژدی وکمدی یونانی قرار نگرفت وعلت این بیشتر دراین نکته پنهان است که هنگام نفوذ درام یونان بهند درام سانسکریت کامل شکل گرفته بود.

درام سانسکریت نیز طبق همان سیره کلی صحنه‌های هیجان‌انگیر عشق است که زندگی پادشاهان بسیارزن و دربار هند باستان را نشان میدهد که در درام یونان نظیر آن وجود ندارد. غیراز توصیف زندگی گروههای ممتازه، درام سانسکریت بتوصیف زندگی مردم معمولی نیز پرداخته است و از لحاظ محتوی وروح باکمدی‌های شکسپیر و مولیر وجه تشابه بسیار دارد. نام بهاسا ادیب وشاعر معروف هند باستان را کسی‌نیست که نداند. اخیرا دراستان کرالا از این ۱۳ درام که بخط محلی است کشف شده است که موجب بحثهای زیادی گردیده است. دراینکه این درامها اثر بهاسا باشدممکن است جای گفتگو باشد اما باستانی بودن آنها را هیچکس نمیتواند منکر شود.

هند باستان بجهان ادب آثار دراماتیك جاویدانی را عرضه داشته که از طرف دوستداران هنر کلیه کشورها بعنوان میراث فرهنگی شناخته و استقبال شده‌اند. گوته شاعرمعروف آلمانی نمایش شاکونتلا را که اثر کالیداس میباشد بالذت خاطر مطالعه میکرد. وهمچنین نمایش‌های بهاسا وسودراکا وخیلی‌های دیگر برای خود جای بزرگی را درجهان ادب بازکرده‌اند.

درنمایش‌های هند باستان رقص وموسیقی اساس کاراست. اما درباره سن و دکور مدارك درستی دردست نیست. آنچه بنظر میرسد آنها سن‌های عالی نیرداشته‌اند که درهرصورت بپای سن‌های امروزی نمیرسیده است برای پشت سن پرده‌ای بکار میبرده‌اند و در ورود و خروج و همچنین ارکستر داشته‌اند. تماشاچیان روی زمین روبسن می‌نشسته‌اند و برای اشخاص مهمتر جایگاههای بهتری میساخته‌اند.

درام سانسکریت نیز مانند همه آثار و احوال فکر و فعالیت بشری با تحولات سیاسی دستخوش تغییر وتحول میگردد. زمانی میرسد که مسلمانان هند

خوش دارند بزبان سانسکریت و غیراززبان سایر مردم صحبت کنند این وص دردرام سانسکریت هم‌متداول میشودکه قهرمانان برجسته به زبان سانسکریت ودیگر قهرمانان بزبان‌های محلی خودصحبت‌میکنند.

همان زبان سانسکریت هر چه زمان میگذرد قلنبه‌تر میگردد و بهمان نسبت‌که وسیله تفریح وسرگرمی گروه ممتاره میگردد از توده مردم فاصله میگیرد وبالاخره بهیك هنر کاملا درباری تبدیل میگرددکه دیگر نام‌ونشانی در میان مردم ندارد بااینحال بعضی روشنفکران گوشه‌نشین درخلوت‌خود به زنده نگهداشتن هنر ادامه دادند اما این‌کوشش هرگز نتوانست درام‌سانسکریت‌را ازراه زوالی‌که درآن سیر میکرد برهاند .

پس ازتسلط اسلام درهند کوشش‌های ادبی نوینی آغازمیگردد.ادبیات کلاسیك سانسکریت مشعل فروزان خودرابدست میگرد .

درزمینه‌های ادبی تجدیدنظرهائی بعمل‌میآید. دردرام سنتهای‌جدیدی معمول‌میگردد که در مشرق هند رواج‌دارد .دیالکها بشکل‌آواز انجام‌میشود. مرکز این‌جنبش ابتدا دربنگال است‌که رفته‌رفته درسرتاسر شرق هندوستان گسترش میبابد.

نکته برجسته دردرامهای این‌دوره آنست که تم های آنها ازحماسه‌های سانسکریت وهمچنین حماسه‌های دیگر بربانهای دیگر محلی اخذ شده است. نمایش راحه‌گو پیشاند راومادرش که‌ملکه بود ورد زبانهامیگردد اشعار آنرا مردم ازبر میخوانند.

ازجنوب هندوستان گفتگو کنیم :درهند اگرچه‌اصولاهیچ‌چیز نمیتواند مستقل ازچیز دیگر باشد صنعت‌درام درجنوب خصوصیت مخصوص‌خودرا دارد که‌عبارت است ازرقص وعشق‌واین‌خصوصیت کاملا اززیر تأثیر تمدن اسلامی محفوظ مانده‌است وچهره هندی حودرا بخوبی حفظ نموده‌است .

بطورکلی تحلیات هنری بخصوص درام هندنیز مانند اروپای مذهبی درقرون وسطانمی‌توانٌد از زیر تأثیرمذهب‌برون بماند. دراین‌دوره‌بنمایش‌هائی برمیخوریم که‌آنها راپالاگان مینامند .

گرداندگان این نمایش‌ها مانند معرکه‌گیران خودمان مردم‌را در گوشه وکنار دورخود جمع‌مینمودند. نمایش براساس افسانه‌ئی بودکه معمولا از دو واقعه تشکیل شده‌بود. معرکه‌گیر همدستهائی داشت که البته در ضمن بلای با آنها کمتر واردمکالمه میشد.

دربعضی ازاین بازی‌ها بازیکنان درلباس خدایان یاقهرمانان‌درمعرکه ظاهر میشدند. بازی خیلی‌ساده‌وابتدائی‌بود. سن‌ودکوری درکارنبود. تماشاچی‌ها دور آنها روی زمین حلقه میزدند. ارکستر ساده‌ای نیز که از آلات وادوات معمولی زمان بود شروع به‌نواختن میکرد ومعرکه بابازی بیشتر باآوازخوانی برگزار میشد تابنمایش ودرام. موضوع آوازها که بالحن هجو واستهزاء و بصدای بلند خوانده میشد اوضاع اجتماعی‌بود. بااین‌چنین‌صحنه‌ها ما در نقاط دیگر هند نیز برمیخوریم.

درجنوب هند رقص عنصر اساسی درام است که برای هنرمندان جذبه خاصی‌را دربردارد. دراستان کرالا نوعی‌درام رقص‌هست‌که درنوع‌خودکم‌نظیر وتماشائی است.

ماسك‌ها وصورتکها نقاشی شده‌ای بصورت میگذارند که‌به صورتکهای ژاپنی وچینی شباهت زیاد دارد بااین وجود این هنر که بمعنی کلمه نمی‌توان آنرا درام دانست باهنرچینی وژاپنی ارتباط ندارد.

هنر درام درهند امروز ترکیبی است ازنفوذهای ادبی مختلف که بطور يك شکل وواحد درقلمرو کشور توسعه نیافته است و چون چنین است توجه دولت‌را بخودمعطوف داشته است.

تأسیس آکادمی ملی رقص وموسیقی درامی‌در دهلی جدید سنگ شالوده ایست‌که ازاین‌لحاظ برزمین نهاده‌شده‌است. این آکادمی درتمام قسمتهای هند شعبه دارد وچشم‌امیدهنرمندان وهنردوستان هندبه‌آن‌دوخته شده‌است.

باوجود تأثیرسریع‌السیر سینما آیادرام هند خواهد توانست‌حد موقعیت خود پایدار بماند؟این‌سئوالی است که باید آینده‌به‌آن‌پاسخ دهد. اما حقیقت این‌است که هندوستان باسابقه دوهزار ساله‌خود درهنردرام‌وهنرمندان‌بزرگ که دراین زمینه‌به جهان ادب عرضه داشته است همچنان کشور علم وهنر باقی خواهد ماند. دراین زمینه بازهم گفتگوخواهیم کرد.

در شماره ۷۸ مجله شریفهٔ وحید تحت‌عنوان «امیر نظام‌ها» شرحی دلپذیر
جامع در باره هفت‌تن ازرجال نامی عصر قاجار که لقب « امیر نظام » داشته‌اند
رشتهٔ تحریر درآمده بود .

چون درباره حسنعلیخان گروسی امیر نظام بطور اختصار سخن بمیان
مده بود در این شماره‌شرح‌احوال و آثار اورا بنظر خوانندگان با ذوق وادب
ست‌مجلهٔوحیدمیرسانیم.

از قرنها پیش خاصه اردوران قاجاریه انتخاب و تعیین القاب برای‌رجال
شخصیت‌های مهم مملکتی و صاحبان مناصب عالی در دستگاههای حکومتی و
لتی رسم‌شده است وچه‌بسا در اسناد ومدارك‌تاریخی بالقاب مشترکی برخورد
کنیم که در یك عصر برای چندتن که دریك زمان میزیسته‌اند انتخاب شده
همین اشتراك و تشابه القاب و اشتهار آن در پاره‌ای موارد موجب بروز
تباهاتی بزرگ‌میشود. بطوری‌که حتی مورخان ونویسندگان را هم درثبت
یخ خاص و ذکر حوادث تاریخی وگزارش رویدادهای سیاسی و اجتماعی
ار لغزش وخطا میسازد .

گاهی یك لقب بچندتن از اعیان و صاحبمنصبان اعطاء میگردید
دلائلی خاص داشت که شرح آن دراین مقاله نمی گنجد.
چگونگی اعطای القاب ومناصب برای رجال وسرداران و معاریف
ـت داستانها نوشته‌اند، گاه در مقابل یك پیشکشی شایان فردی
، و استهار بودلقبی میگرفت ومنصبی احراز میکرد وگاه اعطای
ارای خدمت ارزنده‌ای بودکه کسی درموقعیتی خاص برای مقامی
ورپری انجام میداده است وخدمت اومورد توجه قرارمیگرفته و
، مخصوصه میگردیده.
انجاء صدور فرمان القاب برای کسانی که جویای نام و شهرت
ان شیخ احمد مجدالاسلام کرمانی نویسنده وروزنامه نگارمعروف
وادیب‌الممالك امیری فراهانی شاعر نامدار دوران اخیر هر کدام
ومفصل وقصیده‌ای شیوا وانتقادی دارند که در جای دیگری از
ـحث خواهیم‌راند. اینك مطالب خودرا پیرامون امیر نظام گروسی

ـخان گروسی معروف به امیرنظام فرزند محمدصادق‌خان سرتیپ
۱۲۳۶ هجری قمری دربیجار پای بعرصه وجود نهاد. وی مردی
و نویسنده‌ای توانا و چیره‌دست و سیاستمداری متبحر و کم‌نظیر
ع قلم وشمشیر را تحت‌فرمان وسیطره خود داشت .
سرتیپی فوج گروس از پدرش بوی رسیده بود و از دوران سلطنت
ن ازوی ناصرالدین شاه بخدمات مختلف کشوری ولشکری اشتغال
ب عالی اداری وسیاسی سرافراز گردیده است .
سال ۱۲۷۲ هجری قمری باتفاق شاهزاده سلطان مراد میرزا
مأمور تسخیر هرات شد از آن پس مأموریتهای سیاسی و اداری
محول گردید .
ر اول ناصرالدین‌شاه باروپا سمت وزارت فوائد عامه را داشت و
رکاب همایونی بود در زمانی که مظفرالدین شاه بعنوان ولیعهد

درتهریز بسرمیبرد امیر نظام گروسی سمت‌پیشکاری اورا داشت، وی مدتی‌بیر سمت وزارت مختاری ایران را در فرانسه و انگلستان داشته است.مدت هفت سال پیشکاری آذربایجان باومحول بود وبالقب امیر نظامی به حل‌وعقدمهام‌امور آن‌سامان اشتغال داشت.

در سال ۱۳۰۹ بحکمرانی کرمانشاهان و کردستان منصوب گردید وتا سال ۱۳۱۲ درآن‌صفحات بسر برد وخدمات‌مهمی‌انجام داد.درسال ۱۳۱۴ باردیگر بسمت‌پیشکاری‌آذربایجان بتبریز بازگشت.

یکی از وقایع مهمی که درزمان حکومت امیر نظام در آذربایجان اتفاق افتاد گرانی نان درسال ۱۳۱۶ درتبریز بودکه منجر بانقلاب عظیمی در آن سامان گردید و دراثر آن بسیاری ازخانه‌ها ودکاکین بغارت رفت ولی‌بالاخره با حسن تدبیر و رشادت امیر نظام گروسی آتش فتنه خاموش‌شدواوضاع بحال عادی بازگشت.

ادیب‌الممالک فراهانی که در آن‌موقع در تبریز بسر می‌برده این‌واقعه را درقصیده غرائی منظوم ساخته ودرآن امیر نظام‌را بمناسبت فرونشاندن آتش انقلاب ستوده‌است.

این قصیده شامل۱۵۶ بیت است که دردیوان‌ادیب‌الممالک‌بطبع‌رسیده(۱) ولی در رساله کوچکی‌که درباره ادیب‌الممالک و آثاراو باهتمام مرحوم خان ملک ساسانی درسال۱۳۴۱قمری دربرلین چاپ‌شده‌تعداداین ابیات‌را۱۷۴شعر نوشته است وفقط مطلع آنرا ذکر کرده.

امیر نظام دراواخر عمر بحکومت کرمان منصوب گردید وعازم آنجا شدو بالاخره درروزپنجشنبه بیست‌وهشتم‌جمادی‌الاول‌سال۱۳۱۷ هجری قمری‌درشهر کرمان درگذشت.

آرامگاه امیر نظام در ماهان کرمان در جوار مزار شاه نعمت‌الله ولی

۱ـ رجوع کنید بصفحات ۶۷ الی ۷۴ دیوان ادیب‌الممالک که بکوشش شادروان استاد وحیددستگردی‌مدیردانشمند مجله‌ارمغان درآبان‌ماه‌سال ۱۳۱۲ شمسی درتهران‌بطبع‌رسیده.

قرار دارد

سبک نگارش :

در طی دوقرن اخیر خاصه دردوره قاجاریه بسیاری از شاهزادگان و رجال در خوشنویسی وشیوه نگارش درمیان ارباب دانش وفضیلت شهرتی بسزا داشته‌اند. زیرا که در آن روزگاران دانشوران وهنردوستان فرزندان خود را تحریض و ترغیب میکردند که درحسن خط وتحریر وانشاء نامه‌ها اهتمام وافی بکار برند و برای این امر استادان ومعلمانی خوش خط وچیره دست انتخاب میکردند که آنانرا شیوه نگارش ودرست نوشتن وزیبانویسی تعلیم دهند.

پیشینیان ما خوشنویسی وانشاء رسائل ومکتوبانرا از امتیازات صاحبان فضل ودانش ورجال میدانسته‌اند و همین امر موجب پیدایش سبکهای خاص در نامه‌نگاری وحسن خط گردید و بهمین مناسبت منشیان و نویسندگانی با ارج و گرانمایه بوجود آمدند که هریك از خود آثاری ارزنده و جاویدانی بجای نهادند .

پاره‌ای از این رجال درباری و منشیان از پیشروان تطور نثر و سبك نگارش میباشند که از آن میان میتوان میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی و نشاط اصفهانی (معتمدالدوله) ومیرزا تقیخان امیر کبیر ملقب به «امیرنظام» ومیرزا علیخان امین‌الدوله و حسنعلیخان گروسی معروف به «امیرنظام» را نام برد که درحسن خط وشکسته نویسی وسبك نگارش ازمنشیان و نویسندگان فاضل و خوش‌فکر عصر قاجار بوده‌اند .

امیر نظام درمنشآت خودسادگی و بی پیرایگی قائم‌مقام را پیروی کرده وباسلوبی بدیع نامه‌های رسمی ودوستانه را مینوشته است که میتوان آنها را از بهترین نمونه‌های نثرفارسی دوران اخیر بشمار آورد.

امیرنظام درنگارش خط شکسته نستعلیق ازمشاهیر خطاطانست ودرشیوه تحریر واسلوب نگارش میان خوشنویسان معروفیتی نامدارد.

ادیب‌الممالك فراهانی که غالبا در سفر وحضر با امیر نظام مصاحب و معاشر بوده در باره شیوهٔ نثر نویسی وخط شیوای او درضمن قصیده‌ای که در ستایش وی سروده چنین گوید:

و گر خلعهات بر ورق مشك ریزد
ببندند عنبر فروشان دکانها

آثار امیر نظام :

از آثار امیر نظام گروسی منشآت اوست که بضمیمه پندنامه یحیویه تدوین گردیده ودر سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۶ قمری درتهران وباردیگر بسال ۱۳۲۸ در تبریز بچاپ رسیده استونیز بسال ۱۳۱۶ شمسی باهتمام شادروان سید نصرالله تقوی تجدید طبع شده .

پند نامه امیر نظام گروسی که بفرزند خود یحیی نوشته چنین آغاز میشود :

« **یا یحیی خذ و الکتاب بقوة و آتیناه الحکم صبیا** (۱) نیم شبی در لشکر گاه سلطانیه که جمهور طبقات چاکران پهلو بر بستر استراحت نهاده وجز من که از ترکتازی لشکر بیماری خواب از دیدگانم بغارت رفته با بخت بیدار خفته بودند.

همه آرام گرفتند و شب از نیمه گذشت
آن که در خواب نشد چشم من و پروین است

در چنین حالتی بهرطرف نظر کردم جز ناله واندوه یاری وجز ضعف و ناتوانی پرستاری در کنار خود ندیدم .

همه با آه وناله بودم جفت همه با رنج و غصه بودم یار

وچون نیك بحال خود نگریستم از استیلای مرض برمزاج بیقین دانستم که نوبت عمر بآخر رسیده وبسی برنیاید که مدبره بدن یکباره دست از تصرف بازدارد و آرزوهای مرادر کار تو بنومیدی و حرمان بدل نماید، پس صواب چنان دیدم که کلماتی چند بر سبیل پند ترا بیادگاری بنویسم تا اگر خدا خواهد چون بمقام رشد و تمیز رسی پند پدر کاربندی تا از عمر و زندگانی خود برخوردار شوی .

نخستین پند من ترا آنست که زنهار با گروهی که از خدا دورند نزدیکی

---

۱ ـ سوره مریم آیه ۱۲

مکنی و با اراذل و فرومایگان همنشینی نگزینی که صحبت این جماعت عاقبت ندارد و در اندك روزگاری فساد دین و دنیا آرد.

همنشین تو از تو به باید تا ترا عقل و دین بیفزاید

پس بر آن باش که جز با خداوندان دانش بسر نبری و عمر گرامی را در کارهای باطل و کردارهای بی‌حاصل صرف نکنی، پیوسته همت خود را بر کارهای بزرگ و سترگ بگمار و دل را بر آن قوی دار تا طبیعت تو بدان خو کند و پستی و سستی نگراید. »

این پندنامه که بخطی شیوا نوشته شده بالنسبه مفصل است و حاوی مطالبی جالب است و بدینگونه بپایان پذیرفته:

« بتاریخ یوم دوشنبه بیست و ششم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۷ جهت یادگاری فرزند نورچشم یحیی اطال الله بقائه تحریر شد والحمدلله اولا و آخرا، مهر حسنعلی»

بنا به تشویق امیر نظام کتاب مشهور کلیله ودمنه بصورتی دلپذیر بحلیه طبع آراسته شده.

کلیله ودمنه چاپ امیر نظام یکی از نسخ نفیس است و مباشرت چاپ و تصحیح آن به حاج میرزا محمد کاظم حسینی طباطبائی وکیل الرعایا محـول گردیده و بخط سیوای میرزا باقر منشی تبریزی و بنفقه امیرنظام بتاریخ روز دوشنبه بیست و چهـارم رجب المـرجب سال ۱۳۰۴ هجری بـه زیور طـبع آراسته شده .

دیگر از آثاری که به تشویق امیر نظام مقدمات چاپ آن فراهم گردید ترجمه رساله «بث الشکوی» تألیف محمد بن عبدالجبار عتبی است که توسط شادروان میرزا علی ثقة الاسلام شهید ترجمه شد و پس از درگذشت امیر نظام بسال ۱۳۱۸ قمری این کتاب باهتمام پسرش بطبع رسیده.

همچنین بخشی ازرساله «الارشادفی معرفةحجج الله علی العباد» تألیف شیخ مفیدرا ترجمه کرده و برای توسل بارواح اولیا آنرا به چاپ رسانیده است.

امیر نظام شعرا واهـل فضیلت را گرامی می‌داشت و خود نیز گاهـی شعر میسرود.

در زمانی که بحکومت کرمان تعیین شده بود در راه تهران به کرمان

چکامه‌ای سروده‌وابیاتی‌ازآن چنین‌است:

سی‌سال فزون‌شدکه علیل‌ست مزاحم
گشتند طبیبان همه عاجز ز علاجم

چون بیستمرا هیچ‌توانائی وقدرت
مـانند ده ویران فارغ ز خراجم

طـاوس نیم تا فکنندم ز پـی پـر
هم فیل نیم تا بکشند از پی عاجم

وین‌چامه اگر باد به تبریز رساند
استاد « امیرالشعرا » آرد باجم

منظور استاد امیرالشعرا ادیب‌الممالك امیری فـراهـانی‌است که درآن روزگاران درشهر تبریز اقامت داشته‌است .

امیر نظام مردی‌بزرگ‌منش‌و باکفایت ودارای معتقدات دینی‌قوی بود در نقره توحیدخانه رضوی راباستان قدس مشهدرضا تقدیم کرده وباخط خوش و دلکش خود اطراف آن را ازآیات واحادیث رونق‌بخشیده وبرروی آن نوشته است : «کتبه‌تراب‌اقدام‌الزائرین‌حسنعلی گروسی»

سرخوش هروی شاعر خوش قریحه معاصر وی که در ماده تاریخ‌سازی آثار ارزنده‌ای ازاو بجای مانده تاریخ این اقدام را ضمن قطعه شیوائی که در ستایش اوست‌چنین سروده:

بدور داور ایام ناصرالدین شاه
که شمع شوکت او را فلك بود فانوس

در آن‌زمان که‌مهین‌عم‌شاه‌افریدون
فـراشت خطه فرماندهی بخطه طوس

بگاه تولیت حضرت وزیر نظام
که گشت ملك‌خراسان زسعی‌او محروس

کمینه‌چاکر این آستان عرش‌نشان
که هست قائد افواج و مفخر گـروس

حجسته خان معظم حسنعلی کامد

قسرین زخنجر وخامه بقارن وقابوس

فرود برد در توحیدخانه‌آن زیور

که ساخت قصه ارژنگ ومانوی مدروس

بکرده فکر بتاریخ‌سال‌سر حوش گفت:

«بحق‌حق که‌درین‌در کسی نشد مأیوس»

۱۲۷۲ ق

توجه امیر نظام به شعرا وسخنوران:

امیر نظام نسبت بشعرا وسخنوران توجه خاصی داشت وآنان را بادادن جوایز گرامی‌میداشت.

ازجمله‌سخنورانی که بیشتر باامیر نظام‌معاشر ومصاحب بودند ادیب‌الممالک فراهانی‌وایرج‌میرزا رامیتوان‌نام‌برد که هردو ازشعرای بزرگ وخوش قریحه این اخیر بشمار میروند.

بطوریکه ادیب‌الممالک مینویسد پدر امیر نظام محمدصادق‌خان گروسی بدوی‌میرزا معصوم‌محیط‌شاعر توانای عصر فتحعلیشاه‌یارومصاحب‌بودموازرمانی امیر نظام سمت‌وزارت فواید عامه‌را بعهده‌داشت ادیب‌الممالک نیز در دستگاه راه‌داشت ومورد نوازش ولطف خاص‌وی بودچنانکه در نحستین برحورد در ... ادیب‌الممالک در مقام تحسین گفته بود:

«عجبا که‌باین کودکی پیرانه شعرمیگوید»وپس ازآنکه ایرج‌قصیده را ... حضور امیرنظام خواند وی دستور داد که ایرج میرزا را در زمره خاصان ... قرار دهند (۱)

در زمانی که امیر نظام بحکومت کرمانشاه انتخاب شد امیرالشعرا ادیب‌الممالک هم‌درمصاحبت وی بآنجا رفت وتا اواخر سال ۱۳۱۳ در همانجا بسر برد ودرسال ۱۳۱۴ که‌امیرنظام دوباره به‌پیشکاری کل‌آذربایجان‌منصوب گردید ادیب‌الممالک هم باوی به‌تبریز رفت ومصاحب‌ومعاشر امیر نظام گردید.

۱- رجوع کنید بدیباچه‌دیوان ادیب‌الممالک چاپ‌وحید.

ادیب‌الممالک در ضمن قصیده‌ای ستایش امیر نظام گوید :

نخستم تا طبرت بچندین ممالک
ندیدم قربنت بچندین قرانها
نه میری بود چون تو در سطح گیتی
نه ماهی دمد چون تو بر آسمانها

در باره توجه و عنایت خاص امیر نظام نسبت بسخنوران و شعرا ادیب‌الممالک در قصیده دیگری چنین سروده:

امیرا این سخندانان که شکرت
زهر کاری شمردستند اصوب
بدربار تو می‌بینند مقصد
ز درگاه تو میجویند مطلب
همه هستند با طبعی مصفا
همه هستند با خلقی مهذب
نه حسانند و بشارند لیکن
به از حسان و بشارند اغلب

در باره سبك نگارش و حسن خط امیر نظام در جای دیگر گفته :

کلك تو طوطی شکر شکنست	رمح تو ماهی بحر آشامست
آن یکی چون قلم بن مقله	وان یکی چون علم رهامست

ادیب‌الممالك در قصاید و چکامه‌های بسیار دیگری نیز امیر نظام را ستوده است که شرح آن از حوصله این مقال بیرونست.

دیگر از شعرائی که توجه امیر نظام را بحود معطوف داشته و مورد تشویق او قرار گرفته شاهزاده جلال‌الممالك ایرج میرزاست.

حسنعلی‌خان گروسی امیر نظام در نامه‌ای که از کردستان بقائم‌مقام نوشته ضمن اشاره بفوت صدرالشعرا پدر ایرج میرزا میگوید:

«فدایت شوم : رقیمجات جنابعالی همه وقت طرب آمیز ستو نشاط آمیز خصوصا این رقیمه آخری که مملو از ملاطفت بود ، یادگاریهای خوب و خوشبختی‌های ایام صحبت و ملاقات را مجسم مینمود .

یادیاران یاررا میمون بود خاصه کان لیلی‌واین‌مجنون‌بود

ازجمله چیزهائی که باید درمرکز خود قرار بگیرد وحق بمن‌له‌الحق برسد، استقرار جنابعالی‌دربساط پیشکاری آذربایجان بودواز دلایل حقگزاری دولت‌وکامرور رسانده‌است سزارابسزاوار»

برفوت مرحوم صدرالشعرا متأسف و برجانشینی «مسیو شوکلا» یعنی جوان ایرج‌میرزا خوشوقت شدم . قصیده‌های او را که فرستاده بودید مکرر مطالعه کردم ولذت بردم که بی‌مبالغه و اغراق تالی قصاید فرخی‌ست و در فصاحت وعذوبت داد شاعری‌وسخنوری‌داده وروان صدرالشعرای مرحوم راشاد کرده جواب‌کاغذش رابا بیست تومان صله بحواله علیقلی‌خان فرستادم واداي کامل حق‌او وتکمیل‌لیاقت واستعداد اورا بجناب اجل‌عالی رجوع مینماید که قدردان ومربی ومشوق امثال اوهستید ...»

بطوریکه نوشته‌اند ایرج میرزا درچهارده‌سالگی شعر نیکو میسرود‌ه امیرنظام بادادن صلات وجوایز اورا بسرودن اشعار تشویق‌نموده وحتی پس‌از آنکه مدرسه مظفری باشاره امیرنظام درتبریز افتتاح شد ایرج‌میرزا بسمت معاونت آن مدرسه انتخاب گردید .

پس‌از آنکه صدرالشعرا‌وپدرایرج‌میرزا درگذشت در دوران ولایتعهدی مظفرالدین‌شاه‌لقب صدرالشعرا باواعطاء گردید و درمراسم رسمی واعیاد، ایرج قصایدخودرا درحضور ولیعهد میخواند ومورد تشویق‌قرار میگرفت.

از میان‌اشعاری که ایرج میرزا در ستایش امیرنظام سروده نمونه‌هائی ذیلا بنظر خوانندگان گرامی میرسد.

درقصیده‌ای چنین گوید:

چرخ عظمت میرنظام‌آنکه نگردد الاکه بکام دل او چرخ رهائی

تاآنجاکه درستایش‌نثرونظم وی‌میگوید:

یك نثر تو بهتر ز مقامات حمیدی

یك‌نظم تو خوشتر زغزلهای سنائی

این بیت زصدرالشعرای پدرخویش

آرم بمـدیح تو درین چامه سرائی

بسر حاشیه مائـده فضل تـو باشد
کشکول گدائی بکف شیخ بهائـی
صدر او وزیر او بلند اختر امیرا
صدرالوزرائی و امیـرالامـرائی
فخرالشعرا خواندی درعید غریرم
دیـدی چو مرا داعیه مـدح سرائی
چونانکه نگر دستم از بـی‌لقبی‌عار
فخری نکنم نیز بفخـرالشعرائی
خود عار بودلیکن‌فخرستومباهات
ممدوح تو چون باشی‌ممدوح ستائی

این قصیده که در آن ایرج‌میرزا ضمن ستودن امیر نظام از قبول لقب صدرالشعرائی وفخرالشعرائی‌معذرت‌خواسته ،مفصل است.

درجای‌دیگر اینطورسروده :

امیر کرد مرا امتحان بخط‌وسخن
بروز غره شـوال عید روزه شکن
بپایمـردی دانش من امتحان دادم
چنانکه‌گفت امیرم‌که مرحبااحسن
خـدایگان امیران بهین امیر نظام
که‌اوست درهمه‌فن همچومردم‌یکفن

وباز گوید :

یا که‌کر دست خداوند ادب میر نظام
امتحان خط تعلیق بصد دایره جیم
خط بشکسته‌اوسخت‌تر ازعهددرست
قول سنجیـده او بهتـر از در یتیم

ازجمله معاشران و مصاحبان دیگر امیر نظام گروسی میتوان مرحوم میرزاعلی ثقةالاسلام تبریزی (متولد سال۱۲۷۷ قمری) را نام بردکه مردی

صل و نویسنده‌ای توانا بود .

وی بزبان وادبیات عرب وفقه وحکمت وتاریخ آشنائی وافر داشت وازاو

ثاری بجای مانده که‌پاره‌ای از آنها بطبع رسیده است.

ازجمله ترجمه «بث‌الشکوی» تألیف ابوالنصر محمدبن عبدالجبار عتبی

اصر ومعاصر ابوالفتح بستی‌رامیتوان‌نام‌برد بث‌الشکوی‌قسمت‌سوم‌ازتاریخ‌معروف

ینی است

تاریخ یمینی‌را ابونصرعتبی تألیف کرده،وی از ملازمان دربار سلطان

حمود غزنوی است‌که بزبان عربی نوشته شده و قسمت اول آن بسال ۶۰۳

جری توسط ابوالشرف ناصح‌بن‌ظفر جرفادقانی بفارسی ترجمه شده وقسمت

م آن را حبیب‌الدین محمد گلپایگانی بسال ۱۲۷۲ بفارسی درآورده‌است.

امیرنظام ترجمه قسمت‌سوم کتاب مزبور را به‌ثقة الاسلام توصیه کرد،

الاسلام نیز با ترجمه رساله بث‌الشکوی اثری بزرگ از خود بیادگار

باشد .

امیرنظام پس از مطالعه اولین بخش ترجمه مزبور بعنوان قدردانی و

یط ضمن مکتوبی به ثقةالاسلام چنین نوشت :

« عرض‌میشود : رقیمه را زیارت‌کردم و ترجمه ای چون لؤلؤ منثور و

مرک‌مسطور را دیدم بی‌تملق و نفاق و بی‌مبالغه‌واغراق ...

رو که بر آمد ترا بکلك سخنگوی

آنچه علی را بذوالفقار برآمد

باین زودی و باین خوبی ترجمه رساله عتبی را در بحبوحه رمضان

شتن آیتی باهراست وکرامتی زاهر ، روان‌عتبی‌را شاد فرموده وجرفادقانی

پس‌پشت نشانده‌اید **انه‌لقول‌فصل وماهو بالهزل».**

مستدعیم خاطرشریف رابا‌تراکم مشاغل باتمام ترجمه مشغول بفرمائید

دهم طبع‌نمایند و منتشر نمایم زیاده زحمت نمیدهم ادام‌الله‌علینا برکاتکم،

۱ رمضان ۱۳۱۶»

حاج‌اعتضادالممالك معروف به حاج‌وکیل نیریکی ازمعاشران امیرنظام

بود. وی دارای کتابخانه‌ای مفصل و نسخه‌های خطی متنوع بود و با تشویق و بنا بتوصیه امیر نظام اقدام بـه تصحیح کتاب کلیله و دمنه بهـرامشاهی کرد.

میرزا ابوالحسن جلوه ومیرزا علی ادیب‌خلوت متخلص بآشوب نیز از زمره مصاحبان و معاشران امیر نظام بوده اند که هر دو از فضلای بنام معاصر بشمارمیروند.

در پایان این مقال نمونه دیگری از نثر ممتاز امیر نظام گروسی را در اینجا نقل میکنیم:

« خدایگانا، معظما، پیش از این در حدیث نبوی دیـده بودم که (الفقر موت‌الاکبر) ومعنی آنرا تابحال نمیدانستم.

دراین‌دوسال اقامت طهران‌این‌روایت درایت واین‌بیان عیان‌شد، مدت دوسال است که‌دراحتضار این موتم‌و بسکرات آن گرفتار، امامو‌ت‌بفوت‌نرسیده وحرکت بسکون‌مبدل نشده وهرجا می‌دوم وهر کجا می‌روم همان‌احمد پارینه ومحمد دیرینه‌ام.

نقشها هرچه‌بود رده‌شد و کفشها هر چه داشت دریده گشت، فایده‌ای نبخشید ونخواهد بخشید. جه‌قطعه‌ها وتحریرات خوب‌بانجام‌رسید، اما روغنی بچراغ‌وجرعه‌ای‌بایاغ نریخت، کارطهران بعشوه‌است ورشوه، عشوه را جمال ندارم ورشوه‌را مال. بخدای متعال من‌تن‌بمردن داده‌ام. امامر گم‌جان می‌کند وپیش من نمی‌آید. بخت‌بدبین کراحل‌هم نازمی باید کشید

کرایه‌خانه ومواجب نو کرديوانه که ازواجبات‌فوریست‌بقضاوسا نمی‌دهند وامروز رابفردا نمی‌نهند ـلابد باین‌وآن آویخته، آبروها‌آب خوشدوروها‌از سنگ‌سخت‌تر، که‌بااین خط وربط وضبط گرسنگی‌باید کشیدو تنگی‌وسختی دید. بهترین‌دوست من‌آنست که اگر انشاءالله تعالی‌مردم وعذاب راسبك کردم این رباعی رابسنگ قبر بنویسند:

ای آنکه سـر یج و بینوائی مـرده
در حالت وصل از جـدائی مـرده
با این همه آب تشنه لب‌رفته بخاك
اندر سر گنج از گدائی مرده »

نیکوهمت

اصفهان ـ محمد حسن رجائی زفره‌ای

چهلستون اصفهان

ماده تاریخ اتمام ساختمان چهلستون مبارك ترین بناهای دنیا ـ ۱۰۵۷ هجری قمری است.

به روایتی کاخ چهلستون به سال ۱۱۱۸ قمری آتش گرفته وقسمتی از ستونها سوخته شده:

هزارویکصد وهجده زهجرت نبوی گذشته بود که آتش بچهلستون افتاد

کتیبه‌ای در کاخ چهلستون است و با (مبارك باد تالار بلند ایوان جمجاهی ـ ۱۱۱۸) که بعد از ترمیم آتش سوزی نوشته شده‌است اما ظاهراً ۵۹ سال بعد از اتمام ساختمان و ۲ سال قبل از آتش‌سوزی و سال ترمیم یعنی یکبار به سال ۱۱۱۶ تعمیر گردیده. بدیع الزمان نصرآبادی (۱) فرزند میرزا محمد طاهر نصر آبادی (پسرصاحب تذکره مشهور) ملك الشعرای دربار شاه سلطان حسین صفوی یك مثنوی مفصلی دارد که هر مصراع آن مساوی ۱۱۱۶ قمری است.

این مثنوی خطی در مجموعه شماره ۲۵۹۱ کتاب خانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است و فتو کپی آن به تقاضای نگارنده و به لطف

۱ـ بدیع الزمان فرزند میرزا طاهر نصرآبادی شاعر و ادیب ودر تاریخگوئی و معما مهارت داشته منصب ملك الشعرائی شاه سلطانحسین صفوی را داشته ودر ۱۱۲۰ واندی بسن بیشتر از هفتاد سال در اصفهان وفات یافته (دانشمندان و بزرگان اصفهان صفحه ۸۷).

فاضل محترم آقای ایرج افشار در اختیار بنده گذاشته شده که با اندك تغییر در اینجا نقل می‌شود :

مثنوی تاریخ تعمیر چهلستون که میرزا بدیع نصرآبادی گفته هر مصرعش تاریخ آن است .

ز امر بانی رسم عدالت ـ ۱۱۱۶	بهار جنت آباد ولایت ـ ۱۱۱۶
فروزان گوهر دریای شاهی ـ »	مه روشن ز اسرار الهی ـ »
در پر آب دریای امامت ـ »	گل رنگین دریای کرامت ـ »
بر ایوان حلالش هست پیدا ـ »	مثال پرده صوف آسمانها ـ »
بیرمش شاه‌حین شاه گدائی ـ(۱)»	بدرها کمترین جبنی نمائی ـ »

بعدلش‌آنقدر دنیانوی کرد =۱۱۶۶ که نتواند زمرد کهنگی کرد=۱۱۱۶

ز مطلب در شبی گلچیده دولت »	کرو اورنگ شاهی دیده زینت »
حسین آن شاه ملك وکشور داد »	دوصد کشور بداداوست‌آباد (۲) »
بساعی خادم درگاه محمود »	که‌حرحق‌بیست‌اورا باب مقصود »
حو سامان حقش مقصود باشد »	بکونین عاقبت محمود باشد »
دلش باشد بفکر حق لبالب »	که در او نیست راه‌کنج مطلب »
زنواین جهلستون گردیده بر پا »	بدرجله نشین شد آسمانها »
بناتحدید و طوفش کردمواحب »	بحکم‌حق‌شده است ازکعبه‌نایب »
گه سیرش سپهر لاحوردی »	کشد الوان‌بار رنگ‌زردی (۳) »
زهی بیمثل از مه تا بماهی »	مکان‌آفتاب برح شاهی »
زمین را آسمان رحم پرور »	درو شاه‌جهان مهر منور »
سواد ابر رحمت حس سایه »	فراز ماه رفعت حای پایه »
زمینش میستاند از ملك باج (۴) »	براه او بلندی یافتمعراج »

۱ ـ مساوی ۱۰۵۷ وظاهراً افتادگی دارد

۲ـ مساوی ۱۱۲۶ میشود

۳ـ مساوی ۱۱۰۶ میشود

۴ـ مساوی ۱۰۷۶ میشود و ظاهراً حروفی از آن افتاده .

رعدل رسه این صبح‌دستگاه(۱) » (۲) بالسیده‌اش یار شهنشاه »
جو ماه آرا قران با مهر انور » ززر چشمك نهد در بینی در »
ستون او که جاه آرای جم شد » زاول یا علی گفت و علم شد »
زرحمال در وی کهکشان وار » بود در دوش هریك آسمان بار »
همای طره‌اش را بال وا شد » بریسرش سایه‌مسعود هما شد »
هی نقاش این یکتای عالم » بکار رنگ روحی جان آدم »
وی امیدواری روسفید است » سفیدیش دم صبح امید است »

بس است این مدح ازآن فردوس‌آئین = ۱۱۱۶(۳)

لهی از فلك تا هست بنیاد » وجود پادشاهی زینتش باد »
جو سامان‌دید‌بار این‌حرح‌ثالب » بیان ازسال سامان گشت طالب »
لم‌گویا شد و گفت آنچه گوید » از این ابیات در مصراع جوید »
دیع(۴)این‌بوردربارالهی است » گداییهای این‌در سدشاهی‌است »
رعالم جون‌سگ‌این‌آستان‌باش » رنقص دار دنیا در امان باش »

۱ـ مساوی ۱۱۱۶ نمیشود

۲ـ یك کلمه خوانانیست وشاید کلمه چهارم هم (نار) باشد

۳ ـ فقط یك‌مصرع است ومصرع دوم ندارد

۴ـ بدیع سرآینده مثنوی است که علاوه بر تذکرةالقبور (دانشمندان بزرگان اصفهان) درخزانه عامره وتذکره حزین‌شرح‌حال او هست.

قونسولگری و اتباع ایران در اسکندریه‌مصر

از غالب دول در اسکندریه قونسول هست . وقونسول دولت علیه ایران حاجی میرزا حبیب الله خان کاشی بود که هذه السنه بجهت کارگذاری جده رفته ، وعلی الحساب حاجی‌محمد باقر نام تاجر که سابقاً معتبر بودموحاجی میرزا علی نام ترك که سمت نیابت قونسولگری داشت به امور رعایای ایران رسیدگی میکردند . در اسکندریه قریب دویست نفر از رعیت ایران هستند که‌اغلب کاسب و قهوه‌چی وکاروانسرا دارندتاجر آنها کم است.

(سفرنامه میرزا حسین فراهانی)

دکتر سید جعفر سجادی .

ابوحیان توحیدی

علی بن محمد عباس معروف به ابوحیان توحیدی بنا بقول احسان عباس در شیرازو بنا بنظر دکتر ابراهیم گیلانی درحدود سال ۳۱۰ ه. ق. در بغداد متولد شده است .

درباره نسبت وی بتوحیدی بعضی گویند چون پدروی در بغداد فروشنده نوعی از خرما بنام توحید بود بدان جهت وی را توحیدی نامیدند و بعضی گویند پیرو مذهب عدل و توحید بود یعنی معتزلی، ممکن است ازمطاوی سخنان او این گفتار را مردود دانست .

درهرحال وی ایرانی الاصل است و به سال ۴۱۴ به شیراز درگذشته است.

***

ابوحیان درعصر و روزگاری قدم بعرصهٔ وجود گذاشت که قدرت خلافت بغداد و مرکزیت آن متلاشی شده بود و شیرازهٔ وحدت ملت اسلام ازهم گسیخته بود مردم در اثر بیدادگری خلفاء اسلام و بدرفتاری آنان با ملتهای مغلوب یا گرویدهٔ باسلام درگوشه و کنار و نواحی بلاد شورش ها کردند و خودرا از زیر سلطهٔ مطلقهٔ خلافت بغداد رهائی بخشیدند در عراق و جنوب فارس بنی بویه حکومت را بدست گرفتند (عماد الدوله ـ رکن الدوله معز الدوله)

افکار ملت ایران متوجه استقلال کامل خود شد ملتهای دیگر مانند شام و بلاد جنوب هر یک سر نوشت دیگری برای خود معین کردند.

زبان پارسی رواج کامل یافته نهضت های ضد عربی و یا ضد خلافت بغداد باوج خود رسید. با وجود نابسامانی هائیکه در جنبه های حکومتی وجود داشت امراء و خلفاء محلی اگرچه به منظور تظاهر و خودنمائی بود ادبا و فلاسفه و متکلمان را مورد عنایت و تشویق قرار میدادند.

از جمله وزراء دانشمند که خود ادیب و فیلسوف بودند و دانشمندان را گرد خود جمع آوری کردند صاحب بن عباد و ابوالفضل بن عمید بودند که با استفاده از مسند وزارت مشوق بزرگان علم و ادب شدند.

مضافا بر آن به روبه سیره سابق بسیاری از دانشمندان بزرگ و علماء فنون مختلف که اغلب ایرانی الاصل بودند در بغداد گرد آمدند و در فنون مختلف تحقیقات کردند و دارالعلم بغداد را همچنان بدست گرفتند.

ابوحیان در مراحل مختلف زندگی خود اساتیدی را دیده است و نزد عدهٔ شاگردی کرده است.

از جمله استادان وی ابوسعیدی سیرافی و ابوحامد مروروری (متوفی ـ ۳۶۲) و محمد بن علی قفال بن اسماعیل شاشی (متوفی ۳۶۵) و ابوفرج بن زکریای نهروانی (متوفی ۳۹۰) و یحی بن عدی (متوفی ۳۶۴) و ابوسلیمان منطقی سجستانی (متوفی ۹۹۱) بودند.

وی تمام مکتبهای موجود آن عصر را دیده است و از استادان بزرگ آن مکاتب استفاده کرده است مانند مکتب فقهای ضد فلسفه، مکتب متکلمان، مکتب فلاسفه و منطقیان، مکتبهائیکه پیرو تلفیق دین بافلسفه بودند، مکتب هائی که دین را از فلسفه جدا میدانستند.

ابو حیان شخصاً متکلمان را دشمن دین میشمارد و از دید یک فرد فیلسوف بر متکلمان سخت حمله میکند نه از دید اهل حدیث (۱)

اشارت رفت که در سال ۳۳۴ آل بویه بغداد را بتصرف خود در آوردند و

۱ـ رجوع شود به ابوحیان توحیدی دکتر احسان عباسی ص ۲۵

اولین پادشاه آل بویه معزالدوله بر آن سامان حکومت یافت و سپس بختیار فرزند او بحکومت رسید .

درزمان حکومت آل بویه بغداد وضع ناهنجاری داشت و نابسامانیهائیکه از دوران خلافت و حکومت های دیگر در طبقات اجتماعی بوجود آمده بود نمودار شد و زمینه برای انقلابات دیگر فراهم شد بدین جهت سال ۳۶۲ انقلابات متعددی روی داد تاسرانجام بسال ۳۶۶ عضدالدوله بغداد را تصرف کرد و در ترمیم خرابی‌ها و نابسامانی‌های اقتصادی همت گماشت . لکن با تمام کوشش وهمتی که کرد نتوانست از قحط و غلا و فقر عمومی جلوگیری کند و بدین طریق علماء وفضلاء موجود در مدینة‌السلام دچار فقر و بدبختی شدند و ناچار در گیر و دار زندگی خود را در اختیـار امراء مرفه و درباریان قرار می دادند .

گویند یکی از عوامل توجه مردم بعلم کیمیا وشیوع آن در نواحی عراق فقر و تنگدستی آنمردم بود، ابوحیان کهسخت‌درفقر زندگی‌می‌کرد در تلاش افتاد که ازاین دیار بدان دیار مسافرت‌نماید وباامراء ووزراء نواحی و بلاد تماس برقرار کند شایدازاین رهگذرزندگی‌مرفهی بدست آورد .

وی بسال ۳۵۰ بارجان ، اصفهان ، نیشابور ، ری ، شیراز مسافـرت کرد ، و به سال ۳۵۴ به مکه رفت و ظاهراً به روش صوفیان متنسکاً حج واحـداانجام داد(۱) و بسال ۳۵۴ مجدداً بارجان‌و نیشابور بازگشت ودرآنجا با ابوالوفاء مهندس برخوردو دوستی برقرار کرد و بشهر اصفهان‌رفت‌ودرآنجا ابوسعید بسطامی‌را بدید (۲)

باابن مسکویه در دربار ابن عمید آشنا شد لکن ابن مسکویـه وضع بهتری داشت ومقرری خاصی ازدربار وزیرا بن‌عمید برای‌اومقرر شده بود.

---

(۱) رجوع شود به الامتاع ج ۲ ص ۱۵۵ . رجوع شود به ابو حیان دکتر احسان ص۴۸

(۲) البصائر ص۱۲۸

ظاهراً در همین مسافرت بود که با ابوالحسن عامری نیشابوری آشنا شد و دوستی برقرار کرد. وی بسال ۳۵۸ مجدداً ببغداد رفت و مدتی از راه وراقی زندگی کرد و از محضر ابوسعید سیرافی استفاده نمود و از میروروزی فقه بخواند و از جعفر خلدی حدیث آموخت و از ابومحمد مقدسی بهره ها گرفت.

درسال ۳۶۰ ه ابوالحسن عامری ببغداد آمد ودوستی دیرین تازه شد.

ابوحیان همواره صاحب بن عباد را مورد تمسخر قرار می‌داد و در صف وراقان وی قرار داشت.

با این ترتیب ابوحیان گاهگاهی در مجلس ابن عباد حاضر میشد و در گوشهٔ و دور از صاحب جای میگرفت. ابن عباد اورا وراقی می‌دانست که ادیبی می‌کند لکن اوخودرا داناتر و ادیب تر وفرزانه تر از ابن عباد بحساب می آورد و از کبر وغرور خود فرود نیامد و همواره خطاها و اشتباهات صاحب را برملا می‌کرد وتا آنجا که می‌توانست وی را مسخره میکرد.

سرانجام صاحب اورا از خود براند بدون آنکه دیناری مزد واجرت بدو بدهد. وی با پای پیاده بطرف بغداد رفت.

می دانیم که در بغداد بنا توصیه ابوالوفاء ناظر ومدیر داخلی بیمارستان شد و مدت فراغت خودرا به تألیف و نگارش خاطرات خود و رسائل و کتب ادبی و علمی و تاریخی پرداخت درهمین اوان مثالب الوزیرین یعنی ابن عمید و ابن عباد را بنوشت.

گویند درهمین تاریخ یعنی قبل از ۳۷۱ که ابن سعدان بمقام وزارت رسد رساله الصداقة والصديق را بنوشت.

دراین کتاب اخبار و اشعار وحکایات کوچکی که درمورد صداقت وصدیق ارزمان جاهلی تا ۳۵۰ گفته شده بود گرد آوری کرد.

در همین اوان ابوسلیمان منطقی به بغداد آمد و بعد از یحیی بن عدی ابوحیان علوم معقول را نزد او آموخت، ابوسلیمان درمنطق وفلسفه دستی توانا داشت (زندگی پرماجرائی دارد که نیاز بمقالت جداگانه است)

دکتر احسان عباس گوید:

کتاب الامتاع والمؤانسه ازثمرات این‌دوره ارزندگی ابوحیان است .
این کتاب که نمونه‌ایست ازفرهنگ و تمدن اسلامی تا قرن چهارم به صورت قصه‌های شبانه و حکایاتی است که برای ابن سعدان بعنوان خاطرات و قصه پردازی بیان می کرد و بر حسب در خواست ابوالوفا متدرجاً می نوشت وبدو می داد .

این کتاب شامل چندبخش است (بنابر تقسیم بندی دکتر احسان عباس) بخش اول نقد فلاسفه معاصر ونقد وشرح ادباء و بلغاء است .

بخش دوم در باب حیوانات است. بخش سوم درفلسفه آمیخته بر سر بحث بخش چهارم توفیق بین فلسفه و دین وشرح اخوان الصفا بخش. پنجم درهزل و شوخی. بخش ششم کلمات قصار واحادیث ومطالب فلسفی بخش هفتم سرایندگان زن و مردوعیش ونوش های خلق‌الله. بخش هشتم مهمانداری و اطعام مهمانها بخش نهم سئوال‌های فلسفی. بخش دهم وقایع تاریخی معاصر . بخش یازدهم حاضر جوابی و . . .

وی در تحلیل شخصیت ها دستی توانا داشته است و این کتاب در عین حال نقد ادبی جالبی است.

باری یکی ازمسائل مهمی که مورد توجه این مرد دنیادیده وسرد وگرم روزگار چشیده واقع‌شده است‌مسأله ارتباط دین بافلسفه و علوم دیگر است که عدهٔ یونان گرای ویایونان‌دوست‌درفکر آن بودند وسعی‌می کردند که تمام‌مسائل علمی‌راازفلسفه تاحساب‌و نجوم از آیات‌قرآنی واخبار نبوی‌استخراج کرده بدست آورندو به‌ادنی مناسبتی ازآیات واخبارعلوم اولین وآخرین را بیرون‌بیاورند و این همان درد و مرضی‌است که درقرن بیستم بین‌روشنفکران‌شیوع یافته‌است . وازچندسال‌قبل‌این‌مرض مسری تمام فضلا را دربر گرفته وکتب بسیاری درباب نجوم وهیئت وستاره شناسی وحساب ، فیزیك ، شیمی ، طبیعی ، طیاره، و..و. از نظر قرآن نوشته‌اند و کاغذ های سفید زیادی را با سیاه کردن این قبیل خرافات باطل‌کردند .

این وضع دردوره ابو حیان مورد نقد فضلائی همچون ابوسلیمان‌منطقی

واقع شده است .

و خود ابوحیان شدیداً بدین وضع حمله می‌کند و آنرا مردودومطرود میشمارد ، مسألهٔ الهام ووحی و دین‌را که صرفاً جنبه اخلاقی و تأمین سعادت بشری در آن ها ملحوظ شده است ازمسائل‌علمی که ماحصل‌افکار انسانی است جدا می شمارد. (۱)

مطلب دیگر که جنبهٔتاریخی فراوانی دارد بررسی‌موضوع کاراخوان‌ـ الصفا است .

میدانیم که دربارهٔ اخوان الصفااقوال و نظریات مختلفی هست ، بعضی این جمع را وابسته به اسماعیلیان می‌دانند و بعضی گویند جمعیت سیاسی بودند که علیه خلافت و حکومتهای دیگری که بنام اسلام حکومتمیکردند و بمفاد و موجب آن عمل نمی‌کردند بمبارزه‌برخاسته بودند .

لکن قول ابوحیان شاید در مورد این جمع حجت باشد زیرا اولا با عدهٔ ازآنها ومخصوصاً زیدبن رفاعهروابطی‌داشته‌استو ثانیاً ناچار بوده‌است‌حقایق را بمخدوم خود ابن سعدان بگوید و گمان نمی‌رود که چیزی از آنان دانسته باشد وپوشیده‌داشته‌باشد.

در هر حال ابوحیان گوید من هم چیز هائی در باره آنها شنیده‌ام لکن باید بگویم که زیدبن‌رفاعه مردی است تیزهوش وصاحب ذکاء وحدت ذهن و اطلاعات وسیع درعلوم و فنون مختلف وبعلم انساب و تواریخ وملل و نحل آشناست وانتساب‌خاصی بمذهبی‌دون مذهبی‌ندارد .

آنچه درخصوص وی میدانم آنکه مدتی در بصره اقامت داشت ودرهمانجا باجتماعی مانند ابوسلیمان محمد معشر بستی معروف بمقدسی و ابوالحسن‌علی بن‌هارون زنجانی،ابواحمد مهرجانی‌وعوفی آشناشداین عده مردمی بودندکه درعلم و معرفت بکمال بودند و در فنون مختلف دستی داشتند و آنهارا با یکدیگر الف و انس بود وصداقت و اخوت را اساس مذهب خود قرار داده بودند و اساس کار آنها قدس و تطهیر بود و نصیحت و موعظهٔ خلق‌الله و

۱ـ رجوع شود به الامتاع جلد دوم ص ۴ ـ ۶

معتقد بودند که باید مذهب را ازکدورت‌ها و آلودگی‌هائی که در آمده است پاك گردانید و راه این تطهیر ووسیله آن فلسفه است و فلسفه میتوان مذهبی محکم و استوار بوجود آورد که هیچگاه آلوده بدین ترتیب فلسفه را بادین در آمیختند.

زیرا دین الهی در اثر جهالات و ضلالات ملوث شده است و باید از جهل و ضلالت برهند و راه آن حکمت اعتقادی است، هرگاه فلسفه شریعت اسلام درآمیزد کمال مطلوب حاصل میشود و برهمین اساس تألیف کردند که بنام رسائل اخوان الصفا نامیدند و نامهای خودرا پنهان بدین بهانه که قصد ریاء وخودنمائی از میان برخیزد و تنها منظور رضایت خدا باشد.

یکی دیگر از کتب مهم ابوحیان کتاب الهوامل و الشوامل است حقیقت الهوامل پرسش‌هائی است که ابوحیان از ابن مسکویه کرده الشوامل پاسخ های ابن مسکویه است. بنابراین این کتاب را دو است.

ازجمله سئوالات این است که بچه علت مردان بزرك درزمان زندگ گمنامند و بعداز مرك شهره آفاق میشوند.

ابن مسکویه علت اصلی آن را حسدوحقد می‌داندو بتفصیل درمورد وریانهای آن و اقسام و انواع آن بحث میکند.

یکی از کتب دیگر او البصائروالذخائر است که بازباهتمام احمدا احمدصقر در۱۳۷۳ درقاهره بطبع رسیده است.

این کتاب از نظر مسائل اخلاقی و اجتماعی و مذهبی حائز اهمیت است.

دراین کتاب مباحث و مسائل مختلف از بزرگان مذهب و علم وادب فلاسفه نقل شده است وبطور دقیق گفتار هرکس را بدو نسبت داده است ذکر سال وماه نیز شده است.

کتاب دیگر مثالب الوزیرین یا اخلاق الوزیرین است یعنی ابوالفضل عمید وصاحب بن عباد.

دراین کتاب اوصاف اخلاقی ومراتب علم و ادب این دووزیر مورد

قرار می گیرد(۱)

در این کتاب است که گلهٔ ابن مسکویه از ابن‌عمید مطرح میشود.

این کتاب از لحاظ تاریخ ادبی ایران بسمهم و شایان توجه‌است.

کتاب دیگر او الصداقة والصدیق چاپ استانبول ۱۳۰۱ می‌باشد.

گفته شد که در این کتاب آنچه ادبا و شعراء در باب صداقت و صدیق گفته‌اند جمع‌آوری نموده است.

توحیدی رسائل دیگری هم داشته است که از بین رفته و مطالبی از آنها احیاناً نقل کرده‌اند. یکی دیگر از کتب مهم وی مقابسات است که چاپهای متعدد شده است دو چاپ سنگی در بمبئی ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۶ باهتمام میرزا محمدشیرازی وچاپ دیگر که تاحدودی بهتر از دوچاپ هند است چاپ مصر است باهتمام حسن السندوبی درسال ۱۳۴۷ بامقدمه‌محققانه.

این کتاب شامل ۱۰۶ مقابسه است هریك از آنها موضوع بحث‌مستقلی دارد و بطور کلی مجموعه‌ایست از محاضرات فلسفی که درمجالس و محافل علماء بزرگ موردبحث‌وبررسی قرار میگرفته‌است.

بعضی از مجالس درمنزل ابن‌سعدان تشکیل میشده است و بعضی در دار وراقین و بعضی‌دیگر درمنزل‌شاگردان سجستانی.

وباز آنطورکه معلوم میشود اینگونه مجالس ویژه دستهٔ مخصوص‌نبوده است و ازتمام‌ملل‌ونحل وصاحبان همهٔ مذاهب حق ورود در اینگونه مجالس‌ودر نتیجه طرح مسائل‌را داشته‌اند.

کار ابوحیان در این جلسات یادداشت کردن مباحث مطروحه و پاسخ آنهااست.

رسائل دیگر اوعبارت است‌از ۱ـ رساله درصلات فقهاء ۲ـ المحاضرات والمناظرات ۳ـ التذکرة‌التوحیدیه ۴ـ ریاض‌العارفین ۵ـ رساله دراخبارصوفیه ۶ـ رساله‌الحیان (۲) ۷ـ المناظره بین‌ابی سعید سیرافی و متی بن یونس ۸ـ رساله‌البغدادیه ۹ـ رسالة‌لابی بکرطالقانی، رسالة‌الی‌ابی‌الفضل‌بن‌العمید.

دیگر از کتب مهم وجالب ابوحیان‌که گویا دراواخر عمر نوشته است کتاب الاشارات‌الالهیه‌است بنام: «الاشارات‌الالهیه والانفاس‌الروحانیة»

۱ـ رجوع‌شود به‌اخلاق‌الوزیرین چاپ‌دمشق ص۲۴

۲ـ رجوع شود به‌نوابغ‌الفکر العربی‌ص۴۶، ۴۷

تهیه کننده : عظیم عسکری رانکوهی

دورهٔ هشتم مجلس شورایملی

مجلس دوره هشتم در ۲۴ آذر ۱۳۰۹ شمسی برابر ۲۳ رجب ۱۳۴۹ قمری (۱۵ دسامبر ۱۹۳۰ میلادی) افتتاح و در ۲۴ دی ۱۳۱۱ شمسی برابر ۱۷ رمضان ۱۳۵۱ قمری (۱۴ ژانویه ۱۹۳۳ میلادی) پایان پذیرفته است.

هیئت رئیسه مجلس شورایملی در این دوره عبارت بوده‌اند.

رئیس :

۱ ـ دکتر محمد شیخ رئیس سنی ۲۵ آذر ۱۳۰۹ شمسی

۲ ـ میرزا حسین خان دادگر عدل‌الملک رئیس موقت ۲۵ آذر ۱۳۰۹ شمسی

۳ ـ « « « « « « ۲۷ دی ۱۳۰۹ «

۴ ـ « « « « « « ۱۴ فروردین ۱۳۱۰ «

۵ ـ « « « « « « ۱۴ مهرماه ۱۳۱۰ «

۶ ـ « « « « « « ۱۴ فروردین ۱۳۱۱ «

۷ ـ « « « « « « ۱۴ مهر ۱۳۱۱ «

نواب رئیس :

۱ ـ طباطبائی دیبا ـ عبدالله یاسائی نائب رئیس موقت ۲۵ آذر ۱۳۰۹ شمسی

۲ ـ طباطبائی دیبا ـ محمدهاشم میرزا افسر « ۲۷ دی ۱۳۰۹ شمسی

۳ ـ « « « ۱۴ فروردین ۱۳۱۰ شمسی

۴ ـ طباطبائی دیبا ـ محمدهاشم میرزا افسر نایب رئیس ۱۴ مهر ۱۳۱۰ شمسی

۵ ـ محمد هاشم میرزا ـ مهدی دادور « ۱۴ فروردین ۱۳۱۱ شمسی

۶ ـ « « « ۱۴ مهر ۱۳۱۱ شمسی

منشیان :

۱ ـ رضا دهدشتی ـ یونس وهاب‌زاده ـ حسن کفائی ـ محمد رضا تهرانچی منشی ۲۵ آذر ۱۳۰۹ شمسی

۲ ـ حسن مخبر فرهمند ـ عبدالوهاب مؤید احمدی ـ فتح‌الله فرونی ـ ثقة‌الاسلامی ۲۷ دی ۱۳۰۹ شمسی

۳ ـ حسن مخبر فرهمند ـ عبدالوهاب مؤید احمدی ـ فتح‌الله خان فرونی ـ حسین افشار منشی ۱۴ فروردین ۱۳۱۰ شمسی

۴ـ حسن محبر فرهمند عبدالوهاب مؤیداحمدی دکتراحمد احتشام ـ فتح‌الله فروبی منشی ۱۴ مهر ۱۳۱۰ شمسی

۵ ـ حسن محبر فرهمند ـ عبدالوهاب مؤید احمدی ـ فتح‌الله فزونی ـ علی‌اکبر دبیر سهرابی منشی ۱۴ فروردین ۱۳۱۱ شمسی

۶ ـ عبدالوهاب مؤید احمدی ـ حسن‌محبرفرهمند ـ فتح‌الله فرونی ـ علی‌اکبر دبیر سهرابی منشی ۱۴ مهر ۱۳۱۱ شمسی

کارپردازان :

۱ ـ ارباب کیخسرو ـ امیرحسین خان ایلخان ـ علی حیدری کار پرداز ۲۷ دی ۱۳۰۹ سمسی .

۲ ـ ارباب کیخسرو ـ امیر حسین خان ایلخان ـ علی حیدری کارپرداز ۱۴ فروردین ۱۳۱۰ شمسی

۳ ـ امیر حسین خان ایلخان و ارباب کیخسرو ـ محمود ناصری کارپرداز ۱۴ مهر ۱۳۱۰ شمسی

۴ ـ ارباب کیخسرو ـ امیرحسین خان ایلخان ـ علی حیدری کار پرداز ۱۴ فروردین ۱۳۱۱ شمسی

۵ ـ ارباب کیخسرو ـ امیر حسین خان ایلخان ـ علی حیدری کارپرداز ۱۴ مهر ۱۳۱۱ شمسی

ازوقایع مهم این دوره لغو امتیاز نامهٔ دارسی را می‌توان نام برد که در تاریخ ۶ آذر ۱۳۱۱ شمسی برابر ۲۷ نوامبر ۱۹۳۲ وزیر دارائی وقت در مجلس حضور یافت و اعلام نمود که دولت امتیاز دارسی را لغو نموده است و این اقدام دولت روز پنجشنبه ۱۰ آذر ۱۳۱۱ مورد تأیید مجلس شورای ملی قرار گرفت.

مهمترین قوانین مصوب دورهٔ هشتم قانونگذاری :

۱ ـ قانون مربوط به تصرف عدوانی واسترداد املاک ـ اردیبهشت ۱۳۰۹ شمسی

۲ ـ قانون واگذاری انحصار تجارت خارجی به دولت ـ ۲۰ اسفند ۱۳۰۹ شمسی

۳ ـ قانون مربوط بورود و اقامت اتباع خارجی در ایران ـ ۱۹ اردیبهشت ۱۳۱۰ شمسی

۴ ـ قانون ممنوعیت مالکیت ارضی برای بیگانگان ـ ۱۶ خرداد ۱۳۱۰ شمسی

۵ ـ لغو امتیاز نامه دارسی ـ ۱۰ آذر ۱۳۱۱ شمسی

ضمناً کلیه خطوط تلگرافی ایران از شرکت هند واروپا تحویل گرفته شد و تلگراف بی سیم شروع بکار نمود .

تمدنی که فراموش شده

امروزه می‌دانیم که شلیمن در بارهٔ اکتشاف مقبرهٔ آگاممنون Agamemnon دچار اشتباه شده است و دانشمندان ثابت کردند که این قبور متعلق بچندین قرن قبل از جنگ تروا بوده و بنابراین ماقبل آگاممنون.

ولی از نقطه نظر باستان شناسی کاری را که شلیمن انجام داده دارای اهمیت بیشتری می‌باشد. نه اینکه او قدمهای اولیه‌را برای احیاء تمدنی که فراموش شده برداشته‌بود ؟

اگر چه دانشمندان آلمانی شلیمن‌را تحقیر می‌کردند ولی در عوض دانشمندان انگلیسی اورا میستودند و می‌گفتند نه این‌که شلیمن ثابت کرده که قبل از این‌که یونانیان دارای تاریخی گردند از تمدنی پیش رفته برخوردار بودند ؟

این تمدن نمی‌توانست فقط در میسن Mycenes ظاهر شده باشد
اط او میس باید باز هم شهرهای فراموش شده‌ای را در خود مخفی
باشند

سلیمن نیز همین عقیده را داشت و مادام که رقبای او با حرارت زیاد
حفاری بودند با وجود آن که شصت و دو سال از عمرش گذشته بود
گرفت که عملیات خودرا درقلعه تیرنت Tirynthe شروع نماید.
باستان‌شناسان تقریباً از یك‌قرن قبل سرزمین تیرنت Tirynthe را
بودند ولی کسی باین فکر نبود که در آنجا اکتشافاتی نماید ولی
عملیات اکتشافی خودرا درآنجا شروع نمود و در تابستان اول کارگرانش
کامل یك طبقه از کاخی را ظاهر ساختند.
این طبقه از راهروها و درگاها و آپارتمان‌هائی تشکیل شده بود و
ان مرد ها از آپارتمان زنها جدا بود
دیواری از تحته سنگ های عظیم تمامی قصررا در بر گرفته بود ودر
مایسه ـ این قصردرداخل این حصار که در بعضی جاها ضخامت آن به ۱۹ متر
، و درداخل آن اتاقهائی تعبیه کرده بودند بسیار کوچك مینمود
با پیشرفت عملیات حفاری آثار هنری و معماری فراوانی نمودار
. .

منجمله نقشی بود از پهلوانی که با گاوی وحشی در نبرد بود وشاخ
گاورا دردست داشت ومهیای پرش ازروی پشت گاو بود. فحوای حفریات
، باقی نمی‌گذاشت که قبل از پیدایش تاریخ یونان مردمان
لعاده‌ای بعضی نواحی پلوپونز Peloponnèse را اشغال کرده بودند
نی که میسن Mycènes وتیرنت Tirynthe را ساخته بودند چگونه
نی بودند ؟ چه رابطه‌ای بین آنها و یونانی‌ها بود ؟ و چه سانحه‌ای
تحریب این دیوارهای عظیم شده بود ؟
بعدها باستان شناسان خرابه های زیادی متعلق به این مردمان ناشناخته
ف کردند و متوجه شدند که شعاع این ناحیه تا جنوب جزایر دریای

اژه Egée امتداد داردو دانشمندان اندیشیدیدندکه جزیره کرت Crète باید مهد این تمدن بوده باشد.

اساطیر نیز به مینوس Minos پادشاه کرت Crète اشاره کرده واورا سلطانی مقتدر و مقننی بزرگ میخواندند

و اقتدار او را در ماوراء پایتختش شهر کنوسوس Cnossos متنفذ می دانستند. وقتی که توجه دانشمندان به ناحیه کنوسوس Cnossos معطوف شد چیز قابل توجهی نیافتند لکن تپه عجیبی که یونانی آنرا «سرارباب» میخواندند جلب توجه آنانرا نمود. در قله این تپه ویرانه دیوارهائی که از تخته های بزرگ سنگ گچ ساخته شده بود و پوشیده از نوعی خطوط ناشناخته بود جلب توجه شلیمن را بیرنمود وپس ازکسب اجازه ازمقامات کرت Crète بامخالفت مالك تپه که قیمت گرافی رادرخواست میکرد مواجه شد.

ولی روحیه تاجر مآب شلیمن مانع سازش بامالك تپه گردید وعمر وی بیر دیگر کفاف نداد که ببیند با عدم موافقت با درخواست مالك تپه افزایش گوهری را بتاج افتخاراتش از دست داد.

اواخر قرن ۱۹ یك نفر انگلیسی متخصص سکه شناسی بنام اوانس Evans بجزیره کرت رفت ومصمم به کاوش در تپه «سرارباب» گردید ولی باز با مخالفت مالك آن روبرو گردید وبالاخره اوانس تپه را از صاحب آن نقداً خریداری نمود ودرسال ۱۹۰۰ شروع بعملیات حفاری نمود.

کاخ مینوس Minos

حصول نتیجه زیاد بطول نیانجامید و بعد از حداکثر پنجاه سانتیمتر خاك برداری خرابه ها نمایان شدند.

در مرحله اول ویرانه دیوارها نمودار شد وپس از نه هفته کارساختمانی عظیم که بیش ازیك هکتارزمین را اشغال کرده بود هویدا گردید که کاخهای میسن Mycènes وتیرنت در قبال آن ناچیز بودند.

یکسال بعد اوانس اظهارداشت که عملیات حفاری را باید یکسال دیگر

، دهد و در این موقع هیچ تصور نمی کرد که در مدت بیش از یك ربع قرن
ن سرزمین مشغول حفاری خواهد بود که تمامی کاخ وملحقات آنرا که در
یکتار زمین قرارداشت نمایان سازد .
هیچ کس اطلاعی از نام پادشاه مالك قصر رانداشـ ونام مینوس Minos را
س Evans از قول هومر Homère بآنداده بود چه این جمله هومر Homère
اوانس را بحود مشغول داشته بود. کنوسوس Cnossos واقع در کرت
Cr می باشد وشهری بزرگ است ومینوس Minos بمدت به سال درآن
نت کرد.
اواس نمی توانست به هومر شك داشتـه باشد چـون درهمین محـل
سوس قدیم دهلیز معروفی را که درافسانهها نقل می کردند بمنصه ظهور
ده بود .
آیا مینوس نام سلطانی بود که این قصر رابناکرده بود ؟ یااینکه این لغت
معنی « سلطان » را میداده است .
نقشه این ساختمانها کم و بیش چهار گوش بود. درهای ورودی اصلی بطرف
، و حنوب بوده و درهای فرعی بسمت مشرق و مغرب گشوده میشدند.
ن های مختلفه قصر دراطراف حیاطی مرکزی ووسیع بطول ۶۶ متر وعرض
با ۳۳ متر واقع بود . جناح های قصر که دارای بامی مسطح بودند از
ند طبقه تشکیل شده بودند. داخل ساختمان بسادگی خارج آن نبود وار
راها واطاقهای تودرتوئی تشکیل شده بود وبنظر میرسید که معجزه ای باید
که شخص در آن حا سر درگم نشود . یك قسمت از ساختمان که روی
تندساخته شده بود طبقات فوقانی وپلکان هائی راکه دارای پنج صفحو تقریباً
بودند ظاهر میساخت .
تمامی این اتاقها تودر تو و درهم و برهم بودند معذلك داخل این اتاقها
ثروتجمل وزندگانی مرفهی را بخاطر میآورد .
در قسمت مغرب قصر میدانی بود که احتمالا زارعین محصول خود را
، فروش در آن عرضه میداشتند و در مرکز ساختمان ها حیاطی وسیع
، های مختلفرا بهم مربوط میساخت . قسمت داخلی قصر که باستونها
، های رفیعش قسمت عمده این جناح را تشکیل میداد وزیباتر از آپارتمانهای

دیگر بوددراختیار ومخصوص ملکه بود.

دو روزنه‌بزرگ که با نور غیر مستقیم آن‌جاروشن می‌ساخت‌و درمقابل اتاقهای ملکه تالار تشریفات مخصوص رسوم مذهبی وسیاسی قرارداشتند.

پیدایش تالاری‌در جناح غربی که محل تخت سلطنتی بود یکی‌ازمراحل جالب حفریات در کنوسوس بود.

اوانس حدس می‌زد که شیئی‌خارق العاده کشف خواهدکرد وهنگامیکه بیل کارگران قسمت فوقانی اریکه‌ای‌را که تمامی آن ازسنگ وگچ ساخته شده بود وحاشیه‌آن دارای کنگره و تزئیناتی‌بود هویدا ساخت با عجله زیاد اطراف آن را خاك برداری کرده و اورنگ شاهی را سالم بیرون‌آوردند. نیمکت های سنگی که محل نشستن اعیان و اشراف بود و از دوطرف‌اورنگ را در میان گرفته و در طول سه دیوار اطراف تالار امتداد داشتند. بجای چهارمین دیوار اتاق انتظاری وجود داشت که در مواقع تشریفات به وسیله پرده‌ای ازتالار تخت سلطنتی‌مجزامیشد.

در دیوار مقابل اتاق انتظار راهروی تعبیه شده‌بود که به اتاق داخلی دیگری که در آن محرابی برای الهه بزرگ کرت تخصیص داده شده بود منتهی می‌شد.

تالاری که دیرینه ترین تخت پادشاهی در آن بود کوچك‌و ساده بود ولی اوانس حدس می‌زدکه می بایستی درسابق‌دارای‌تزئینات زیادی بوده باشد چه روی دیوار ها هنوز اثر نقاشی هائی با رنگ های درخشانی به چشم می خورد.

در ظاهر این طوربنظرمی‌رسیدکه پادشاهان‌کنوسوس علاوه‌براختیارات و قوای مدنی از اختیارات و قوای روحانیت نیز برخوردار بوده‌اند و قصر آنهادرعین حال نیز معبد بوده‌است.

و تشریفات مذهبی تنها در حرمی که‌پشت تخت سلطنتی بوده‌بجاآورده نمی‌شده بلکه در دو اتاق کوچك دیگر که بهم مربوط بودند و در وسط هر یك ستونی از سنگ گچ افراشته بودند وبه جلوخان غربی حیاط اصلی باز میشدند انجام می گرفته.

کلیه ساختمان های این قصر مزین به تبر دودم علامت الهه بزرگ میباشند و این‌علامت عجیب درنظرمردمان مینوس‌مانندصلیب درنظرمسیحیان مقدس بوده‌است ودرهمه‌جابچشم‌میخورده.

ادامه دارد

ابوالفضل آل بویه

اعتصاب در دار الفنون

یادی از گذشته
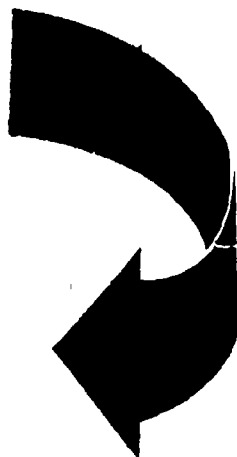
ضمن سخنرانیهائی که سال گذشته «شاهنشاه آریامهر» راجع بدانشگاه ایراد فرمودند نکته‌ئی بود که جنبش جوانان غریزه‌ای است طبیعی همین موضوع بنده را بیاد دوران جوانی انداخت و بیمناسبت نمیدانم شمه‌ئی از اعتصاب در دارالفنون سابق را که خود یکی از مسببین ومحرکین واقعی آن بودم برای خوانندگان عزیز نقل نمایم.

درسال ۱۳۰۵ که مرحوم تدین وزیر فرهنگ بود تصمیم گرفت ماهیانه یکتومان شهریه دربعضی ازمدارس برقرارشود وی عقیده داشت فرزندان عده‌ای از رجال و بازرگانان و ثروتمندان که در دارالفنون مشغول تحصیل هستند مناسبت ندارد که مجانی درس بخوانند البته تبصره‌ئی هم باین تصمیم اضافه نمودند دائر باینکه محصلین بی بضاعت باگواهی کمیساریای محل از پرداخت شهریه معاف شوند این تصمیم را یکروز مرحوم ادیب الدوله مدیر شریف مدرسهٔ دارالفنون باصدائی گرفته بعموم ما اعلام کردند.

ما چند روزی صبر کردیم که شاید موضوع فراموش شود ودر بوتهٔ اجمال بماند لیکن دانستیم کار جدی است وتدین دراجرای تصمیم خود پافشاری دارد.

یک روز تصمیم گرفتیم که زیر بار نرویم وحلوی اینکار را بگیریم . بنده صبح زودتر ازهرروز ازخانه‌بیرون آمدم.

ما معمولا صبحانه را بین‌راه میخوردیم گاهی صد دینار کشمش، گاهی صددینار توت میخریدیم توی جیب‌خود میریختیم و قسمتی ازآن‌را بین‌راه و قسمتی دیگر رادرمدرسه میخوردیم بعضی اوقات‌که چیزی‌باخودمان به‌مدرسه نمیآوردیم از رفقا دست و پا میکردیم و گاهی هم از سهم خودمان بسائرین می‌دادیم و اگر هم از ولایت پول رسیده بود در کافه مدرسه نان دو الکه و چای میخوردیم.

من آنروز سیصد دینارکشمش وتوت خریدم وجیب خود را پر کردم و قبل ازآمدن شاگردها دم‌درمدرسه حاضر بودم. اولین شاگردیکه آمدحلویش را گرفتم وگفتم توی مدرسه نرو اگر بروی باید مالیات بدهی گفت مالیات چی است گفتم قرار شده ماهی یک‌تومان مالیات از ما بگیرند. خوب‌تا اینجاما شدیم دونفر نفرسوم را هم همینطور رامش‌کردیم و گفتم نباید سر کلاس رفت تاکلك این تدین کنده شود تا بمامالیات‌نبندند.

کم کم عده رو بازدیاد رفت همین‌که ده‌دوازده نفرشدیم مسلط برکار بودیم و یواش یواش صدای ما قوت گرفت وشروع‌کردیم به سرود خواندن. آن زمان اطلاعات ما درسرود و موسیقی زیاد نبود آن چیزهائی که معمول آنروزها بودمیخواندیم .

مثلا دل هوس ، دل هوس ، سبزه و صحرا ندارد ندارد.یا زمن‌نگارا خبر نداری زحال زارم خبر نداری. گل میاد بهار میاد یارم از سفر میاد وغیره نزدیك ساعت ۸ دیگر واویلا بود .

یکی ازرفقای با ذوق ما **آقای عزیزاله شکیبی** که امروز بنام آقای دکتر شکیبی است هم‌شهری من‌بود این‌سرودرا بروزن‌سرود های متداول آن روز ساخت :

مواجب در مدارس چون بپاشد آخ بپاشد.

دیگر این قوز بالا قوزماشدای تدین لاتدین میرم حالا.

ما هم دم گرفتیم کار بالا گرفت و دارالفنون شلوغشدو درکلاس‌هارا بستیم مرحوم **میرزامحمد خان وحید** را که بعد از خوردن زنگ‌مدرسه رفته بود سر کلاس از کلاس بیرون کشیدیم بعضی از شاگرد ها گویا مال شهربانی بودند می خواستند سرکلاس حاضرشوند ما آنهارا کتك‌زدیم‌وپلیس مداخله‌کرد و آژانها آمدند بمدرسه ولی ما از دادوبی‌داد دست برنمی‌داشتیم دو سه نفر به حمایت از آژانها (آنوقت‌ به پاسبان‌آژان می گفتند) درخاستند سرکلاس بروند‌ماجلویشان راگرفتیم ازجمله کسی که آنوقت‌ما‌می‌گفتیم‌اومعتش سلمیه است ومیان ما خودش‌را جازده بود **حسین خیر خواه** بود که بعداً آرتیست و هنرمند خوب تیاتر شد و یکپارچه کمونیست‌هم از آب درآمد و از ایران گریخت .

او علیرغم ما با کمك آژانها خواست برود سرکلاس ما ریختیم و سر و دست اورا شکستیم وقتی‌که دیدیم قوت گرفته‌ایم من بالای چهارپایه‌رفتم و گفتم بهتر است برای گرفتن حق خودمان برویم وزارت فرهنگ (مرحوم ادیب‌الدوله باطناً باماهمراه بود چون خیلی شاگردان خودش‌را دوست داشت و آدم‌بسیار شریف‌ونجیبی‌بود) خلاصه با وجود مخالفت آژان‌ها راه افتادیم آن وقت رئیس شهربانی درگاهی بود .

او یك افسر جوان‌را بمدرسه فرستاده بود که بعداً همان **سرهنگ نیرومند** معروف شد که بی نهایت قسی القلب بوداوماهارا کتك‌میزد‌البته ما یکی میخوردیم دوتا میزدیم.

توی حیاط وزارت معارف از این سرودهای بی سروته میخواندیم‌تدین آمد بیرون دسته جمعی‌خواندیم:مواجب درمدارس چون بپاشد دگر این قوز بالاقوزماشدای‌تدین لاتدین. تدین سؤال کرد اینها چه‌کاره‌اند گفتندشاگردان دارالفنون هستند.

گفت خیال‌میکردم ازبازار آمده باشند وخودش‌را بتجاهل زدار کسانیکه

آنروزها بین ما بودند جمعی محصل گیلانی بودند یکی از آنها **میرزا** ء **رسائی** برادر دریاسالار رسائی یکی دیگر **سیدمصطفی ارغنده** که مهندس ارغندمو بازرس شرکت تلفن ایران است یکی **فریدون کشاورز** که ج بیمارستان مصطفی در الحز ایراسو از ایران فرار کرد یکی **هم زین العابد میرزائی** که طبیب شرکت نفت شد ودر گدشت دیگر دکتر کریم جمشید، اوهم درگذشت نفر دیگر آقای **رضا رادمنش** بودکه بعداً **توزرد** از آب در وبامرایائی که این کشور برای آدمهای درس خوانده داشت آواره ازوصر آلاحون والاحون گردید و قطعاً امروز بر بدگی عقب مانده‌ترین رفقای . افسوس میخورد .

دکتر احمد دانشور که معلمین را مسخره میکرد **آقای منوچهر د اقبال** که ساگرد حوب وسر بریری بود حیلی در اینطور کارها حرارت‌ش نمیداد با ما تاوسط راه آمد وهمراه **فصل الله اتابکی و رحمت اتابکی** (مرحوم رحمت اتابکی وزیر کشور کابینهٔ آقای دکتر اقبال بود) برگشت کرد، **علی اصغر خشایار، حسین علوی** واحدالمین که بعداً طبیب سیر و خورشیدبود بما ناروردند همینکه دیدند شهر بابی عده‌ئی را توقیف کرد پا گداشتند بفرار. **احمد حامی و سیدمحمدعلی احسانی** (سرتیپ دکتر) دکتر فتح دفتری نبودند ولی احسانی چون منصر کلاس بود دنبال ما بیامد. ما وزارت فرهنگ راه افتادیم ورفتیم مجلس داد وفریاد راه انداختیم که بمحصله مالیات بسته‌اند.

این کار برای دولت دردسر ایجاد کرد ما که خبر نداشتیم اما ممکن بو در بازار بخاطر نظام وظیفه که قرار بود بتازگی اجرا شود سرو صدا راه بیفتد مثل امروز که هرجا معرکه‌ئی بپامیشود شایع میکنند که بخاطر موضوع نفت است وانگلیسیها این بازی را راه انداخته‌اند آنموقع هم مارا متهم کردند که ما با کمك بازاریها بخاطر نظام وظیفه این شلوغی را راه انداخته‌ایم.

در مجلس با دشتی تماس گرفتیم موقع طرح لایحه آقای دشتی پیشنهاد کرد که دارالفنون از پرداخت شهریه معاف شود.

قائم‌مقام رشتی به تدین اطلاع‌داد تدین خودش را بمجلس رسانید ورفت پشت تریبون ونطق کرد که اینهامحصل نیستند تنبلها هستندوباهوچی - بازی میخواهند سر کلاس نروند معلم را ازکلاس کشیده‌اند بیرون‌واز اینقبیل حرفهاکه ماراخیلی عصبانی کرد. آقای قائم‌مقام پیشنهادکرد تبصره از دستور خارج شود و پیشنهاد تصویب شد ما دوباره آمدیم دارالفنون دو سه روز سر کلاس نرفتیم.

یك‌روزصبح‌موقعیکه‌توی‌حیاط جنجال‌بپاکرده‌بودیم سرتیپ‌درگاهی بایکعده ۲۰ نفری آمد ووارد حیاطشد شروع کرد بفحاشی‌وگفت شماها هوچی هستید ودستور داد برویم‌سرکلاس نزدیك حوض حیاط دارالفنون ایستاده بود و فریاد میکشید وفحش وناسزا میگفت و مرتب میگفت یاالله برویدسرکلاس والا پدر همه را در میآورم من دیدم‌که بماسمت هوچی‌گری میدهد ومرتب حرفهای رکیك بما میزند رفتم‌نزدیکش خیلی‌نزدیك شدم بی‌اراده یك کشیده محکم بگوشش‌زدم کلاه‌پوست‌شکلاتی رنگش افتادلب‌حوض دراین‌هنگام جنگ مغلوبه‌شد شاگردها ریختند چهارپنج تادسته جارو راکه معمولا حاجی‌اسمعیل فراش توی حوض میانداخت آنها را برداشتیم بقیه از شاخه‌های درخت حیاط میشکستند وباآژانها بزن‌بزن درگرفت عده‌ئی از محصلین‌هم فرارکردند آمدند در مدرسه توی ناصر خسرو شعار میدادند سرانجام پاسبانها فاتح شدند سرهنگ‌نیرومند چندکشیده ازمن‌خورد وچندکشیده‌ولگد بمن زد ومرا دستگیر کرد آژان‌ها آقای ترجمان‌راکه حالادر اصفهان وازه‌بیرهای‌دورریده است کتك‌زیادی زدند وعبایش هم‌پاره شد واورا هم دستگیر کردند.

آقای‌طباطبائی‌مدنی راکه حالااز سازمان‌برنامه بازنشسته شده‌است دستگیر کردند سه‌نفری ما را آوردند ببرند نظمیه توی دالان دارالفنون که دالان دراز وتاریکی بود من‌پریدم به‌پاسبان تفنگش‌را گرفتم ولی‌دوسه آژان دیگر رسیدند ومراردند وتفنگ‌را ازدستم گرفتند نزدیك‌توپخانه‌دیدم‌آنطرف ناصرخسرو رفقای ما ایستاده‌اند حالا دیگر شیر شدیم شروع کردیم حمله به پاسبانها ولی دفقازمزدند وبکمك ما نیامدند توی راه جوانی کوثری نام‌که

همشاگردی ماهم نبود دنبال ماراه افتاده بود وچند دفعه پاسبانها به او ا
کرده بودند ردشود گفته بود نمیشوم گفتند پس توهم بیا او را هم گرفتند
دستگیرشدگان شدند چهارنفر مارا بردند نظمیه توی توپخانه در ۴ اط
چهارنفر مستنطق ازما استنطاق کردند.

سئوالاتیکه میکردند ما معنی‌اش را نمیفهمیدیم مثلا دیشب کجا
حاجی نبی قناد کجاشما راملاقات میکند روزجمعه کجابودیدپول شمااز
میرسد چندنفر دوست داریدباکی خیلی صمیمی هستید **حاجی خان** حر
توی بازار را میشناسید چون این سئوالات پرت وپلا بود ماهم پرت وپلا ج
میدادیم من یکدفعه دیدم ازاطاق بغلی که آقای ترجمان را استنطاق میک
سروصدا بلندشد من بدون اعتناء به مستنطق که شخصی تریاکی ونحیف بو
عجله خودرا باطاق آقای ترجمان رسانیدم دیدم مستنطق را خوابانیده جو
هم روی سینه او نشسته مشغول کتک زدن او میباشد منهم بکمکش شتافتم
حسابی باین مستنطق زدیم.

علت دعوا این بود که از ایشان سئوال کرده بود خانه آقای حاجی آ
جمال کجااست او باشما چه رابطه دارد ترجمان گفته بود من اصلا اورا نمیشن
ایشان هم به آقای ترجمان گفته بود «پسره پاچه ورمالیده» این کلمه بترجمان برخو
بود وپریده بود به بازپرس و برن برن درگرفته بود که مرود و نفر دیگر ریخ
سربازپرس بدون اینکه پاسبانها باین بیچاره کمک کنند. البته این کاردر حد
دو بعدازظهر اتفاق افتاد که نظمیه تعطیل بود.

عجیب این بود کهما چهار نفر چهار مستنطق داشتیم که هر چهار
تریاکی بودند وخیلی ریختمردنی وزواردررفته داشتند بااینحال مطلع ودر
خود زرنگ اما این سئوالات از ما و دادن رنگ سیاسی بـه آن اص
معنی نداشت.

موقع ظهر گذشته بود وماناهار نخورده بودیم رفقا برای ما غذا آورد
دکتر **ابراهیم چهرازی** و **عباسقلیخان شهیدی** که حالا اسم
دکتر آلا است هرکدام باپول بچهها برای ما ناهار آوردند دو سه تا نا

سنگک ومقداری پنیر ومغز گردو و حلوا ارده وشیره ملایر وسائر مخلفات .
دکتر جهرازی دوسه بطر شراب شاهانی هم‌توی‌دستمال لای‌نان گذاشته‌بود.
حقیقت این‌بودکه من‌تاآنوقت نمیدانستم بین شراب و عرق کدام سفید وکدام قرمز است خلاصه بچه‌ها شراب‌خوردند مست شدند همه شروع کردیم آوازخواندن. مثلا میخواستیم سرود مهیج بخوانیم با هم میخواندیم بالشویک اسب خصرراه نجات بر محمدوآل‌او صلوات وچیزهای دیگر مثلا وطن معمود و هم‌مقبول مائی-نجات‌ بواست مارا آشنائی. بزدیك عروب‌شد مادریك‌حیاط کوچك مانده‌بودیم درچهار گوشه هر گوشه‌ئی یکنفر وسط‌حیاط کوچك‌یك‌آزان‌بود که ماباهم کمتر حرف بزنیم وباصطلاح تبانی نکنیم عروب‌مارا آوردند در همان اطاقهائیکه ازمان استنطاق میکردند .

سرتیپ‌درگاهی بادوسه‌صاحبمنصب‌دیگر آمدیکی‌ازصاحبمنصبان گفت‌این‌ها جوانان شریفی هستند حاضرند تعهد بسپارند کـه دیگر آدم شوند (ما همگی گفتیم خودت‌آدم نیستی) وسر کلاس بروند. ماگفتیم نمیرویم ومن تکیه داده بودم بدیوار ودستهایم هم توی‌جیبم بود درگاهی گفت. پدرسوخته مثل‌بیرمارك ایستاده. گفتم جلوی بیرمارك‌هم نایستاده‌ام چیزی‌نمانده‌بود که باز قضیه توی حیاط دارالفنـون تکرار شود ما صلوات فرستادیم وآقـایـان رفتند بیـرون **ادیب‌السلطنه رادسر** که افسر نظمیه‌بود وآدم روشنفکر وتحصیل کرده‌ئی خودش‌را قلمداد میکرد بارئیس شهربانی باهم‌آمدند آقای رادسر که باصطلاح طرفدار جوانان بود شروع کرد ازاحساسات ماتعریف کردنو گفت‌شان آقایان سپردن‌تعهد نیست وبباید هم‌اینکار رابکنند من‌خودم تعهد میکنم آقایان‌بروند سر کلاس وآرام‌بگیرند خلاصه مارا از زندان درآوردند بیرون شب جمعه بود بچه‌ها منتظر ما بودند عده‌ئی رفتیم لقانطه که در باب همایون بود بستنی بما دادند ما هم خیلی باد کرده‌بـودیم که زندان رفتیم و امـروز هـم باپلیس کتك‌کاری کردیم .

قرار گذاشتیم عده‌ئی‌روز جمعه برویم منزل **مؤتمن‌الملك** که رئیس مجلس بود منهم جزوانتخاب شدگان بودم. طبق قرار قبلی هفت یا هشت‌نفر بنمایندگی ازسائرین‌به خیابان لاله‌زارنو منزل‌**مرحوم پیرنیا** رفتیم از ما پذیرائی کرد وبحرفهای ماگوش‌داد واظهار کرد آقای وزیر معارف میگوید

فقط این یکتومان ازاشخاص مستطیع گرفته شود تا آنوقت من خاموش بودم و
حرفی نزده‌بودم شروع کردم بصحبت گفتم.من اینکار راکرده‌ام واز پرداخت
شهریه معاف شده‌ام وحالا هم بیخودی اینجا آمده‌ام اما جریان این است که
گفتند ازکمیسری که امروز کلانتری گفته میشود باید گواهی عدم استطاعت
بیاورید من بیخبر از اینکه کمیسری چه سرم خواهد آورد رفتم آنجا یك آژان
همراهمن کردند اول آمدند در خانه از صاحبخانه که یك اطاق به ماهی سه
تومان بمن اجاره داده پرسیدند آیا این شخص راست میگوید که
مفلس فقیر وتهیدست است بعد رفتند ازهمسایه‌ها همین سؤال را کردند بدتر
از همه از بقال سر گذرما که معمولا جنس نسیه بما می‌داد پرسیده‌اند که گواهی
کنید این شخص مفلس مستأصل ودرمانده است از آنروز تاکنون صاحبخانه
بیخ خرم را گرفته ومیگوید باید از خانه‌من بلندشوی چون گواهی عدم بضاعت درست
کرده‌ای بقال هم دیگر نسیه نمی‌دهد دیروز که پنجشنبه بود در بدان بودم نتوانستم
بروم بازار ازتاجر پول بگیرم (آنوقتها پول مارا بوسیله تجار از لاهیجان
بتهران حواله‌می کردند که وصول آنهم مصیبتی داشت وداستان مفصل دارد) امروز
رفتم از بقال نان دوتومان نسیه بخرم نداد.

حالا که خدمت شما هستم صبحانه نخورده‌ام مرحوم مؤتمن‌الملك از این
حرف من که باقیافه حق بجانب بود خیلی منقلب شد پیشخدمت‌را صدازدو گفت
چرا برای آقایان صبحانه نمیآورید دستورداد همه‌چیز آوردند ازکره و عسل
ومربا وسایر مخلفات منهم برای اینکه بفهمانم که دروغ نگفته‌ام باولع عجیب
نان وپنیر و چیزهای دیگر راخوردم درآن سن اصولا ما عادت داشتیم هر جا
می‌رفتیم زیاده روی درخوردن نکنیم خلاصه مؤتمن‌الملك گفت بسیار خوب
دستور می‌دهم از کسی مطالبهٔ شهریه نکنند واین رویه یعنی گرفتن گواهینامه
ازکلانتری محل مطابق حیثیت و شئون مردم نیست و کاری غلط است خدمت
ایشان عرض کردم دیروز آژانها هنگامی که آقای ترجمان را مثل سایرین
کتك‌میزدند عباهای ایشانرا پاره‌پاره کردند دستورداد سرتیپ محمدخان درگاه
سه‌تومان پول‌عبای ایشانرا بپردازد گفتیم ما این تدین رانمی‌خواهیم زیرا تو
مجلس بما توهین کرده وبما هوچی گفته. گفتند باید تحمل کرد این امروز
سیاست مملکت است.

بالاخره از خانه ایشان خارج شدیم بعد ایشان رو بمن کردند و گفتند هر موقع چیزی لازم داشته‌باشی بیا بمن‌بگو. حالادیگر کار من خیلی‌بالا گرفته بود چون‌درواقع مثلا لیدر شده بودم و از اینکه اسم در کرده بودم‌خیلی بخودم گرفته بودم‌همه شهر خبرداشتندکه‌ابوالفضل خانرده توی گوش‌سرتیپ درگاهی آقای یوسف‌مشار که همشهری بنده بودند و بمن‌محبت داشتند (کسیکه درحکومت مصدق کلمه مرعوب و مجذوب را گفت که کلام تاریخی گردید وفعلا درسوئیس و دور ازسیاست هستند) مرا نزد تدین‌برد و ما تسلیم شدیم و رفتیم سر کلاس.دوروز بعدهم‌آقای تدین آقای مشار اعظم راسمت‌معاون وزارت معارف بمجلس معرفی‌نمود و غائله خاتمه یافت و شاگردان دارالفنون از پرداخت شهریه برای سالیان متمادی دیگری معاف شدند.

آنچه بخاطرم مانده کسانیکه در این گیرودار اعتصاب با ما همکاری داشتند آقایان **دکتر ابطهی- دکترمحمد شاهکار - دکتر حسین فریدنی - دکترشمس‌الدین جزایری** که‌آنموقع ماآورا آقاشمس میگفتیم **دکترجلال‌عبده .**

عده‌ای هم بودندکه‌یا محافظه‌کار بودند یا جزء اعیانهاومتمکنین‌و باین مسائل توجهی‌نداشتند.

مثلاآقای**دکتر اقبال** که زیادازماپیروی‌نکرد چون جزواعیانزاده‌های مشهد بود - **دکتر ابوالقاسم نفیسی‌ومهندس نصیر سمیعی‌ومهندس حسن‌نفیسی** ازکسانی بودندکه وضع‌مالی آنها خوب بود .**کریم نیکو** (مهندس‌وسرتیپ) اهل‌پهلوی **ومهندس فتح‌اله‌بهاری** که ما او را آقتاله می‌گفتیم .**آقاشیخ‌مرتضی** یزدی و **دکتر دانش** و **نقابت** ازکسانی بودند که خیلی‌زحمت کشیدندند**دکتر سیدمهدی** وکیل که درخارج از ایران‌زندگی میکند با ما بود .

اصولا محصلین شهرستانی که دردارالفنون اکثریت‌داشتند جرارتشان‌از تهرانیها بیشتر بود.

از معلمین دانشمند ما که باقی مانده‌اند و ازسرمایه‌های علمی کشورما هستند آقای دکتر **حسین گل گلاب و دکترمحمدحسین ادیب** میباشند که‌طول‌عمر وسلامتی آنانرا ازخداوند مسئلت‌دارم.

یادداشتهای صدر الاشراف

۵۷

زعمای جمعیت اخوان المسلمین در مکه و دعا به پادشاه ایران

نوشتهٔ محسن صدر نخست‌وزیر
و رئیس اسبق سنای ایران

صرف نظر پادشاه از پنجاه هزار لیره حق‌الامتیاز شرکت اتومبیل‌رانی از ایرانیان بخواهش من

امیر مکه پیغام پادشاه را مبنی بر قبول خواهش من و صرف نظر از تمام مبلغ بمن اطلاع داد با انضمام آنکه گفت بامیر الحاج ایران بگوئید این گذشت فقط راجع باامسال بوده و در سنوات بعد باید مطلع بر این نکته باشند بحمدالله وسایل حرکت حجاج از مکه از هر جهت فراهم شد و تا روز بیست چهارم ذی‌حجه ایرانی‌ها همه مکه را ترک کردند مگر شش هفت نفر مریض در بیمارستان بود و من توصیهٔ معالجهٔ آنها را به رئیس بیمارستان کرده خود اعضاء امارت حج برای رفتن به مدینه منوره بجده رفتیم که از آنجا باهواپیما

بمدینه برویم وقبل ازحرکت برای خداحافظی بدیدن پادشاه رفتم و بعداز تشکر از مساعدتهائی که نسبت بایرانی‌هاازطرف شخص‌پادشاه وازطرف کارکنان دولت بر عی شده‌بود خواهش کردم که ما را بحال خود آزاد گذارند و مهمان دولت نباشیم .

وفات حاج داداش کرمانشاهی درمکه

وقایع قابل ذکر درمدت اقامت‌مادرمکه‌معظمه‌یکی واقعه‌فوت حاج‌داداش بود که همه را بی‌نهایت متأثر نمود ـ حاج داداش وآقای باحدا روزعید غدیر (هجدهم ذیحجه) روزه بودند وشب را درمسجدالحرام بعبادت گذرانده‌بودند شب بعد هم که شب جمعه بود بعداز افطار بمسجدالحرام رفتند وحاج داداش تا صبح بعبادت گذرانده بود و ازقراری‌که بعد معلوم شد دارای مرض قلبی بود بواسطهٔ روزه واعتکاف درمسجد ضعف براو مستولی شده بود ـ صبح جمعه ۱۹ که از مسجد مراجعت کرد درب هتل مصر که منزل ما بود سکته عارض او شده فوراً دکتر مدرسی که همراه بود تزریق آمپول باو کرده و حالش بهتر شد وباطاق خود رفت ولی ساعتی نگذشت که آقای باحدا بمن اطلاع داد که نوبت دوم سکته عارض اوشد ودر گذشت . رحمة‌الله‌علیه

حاج داداش ازاشخاص نیك وبامعنویت‌بود واوقات اوصرف رفع‌حوایج مردم خصوصاً دوستان خود ودستگیری از ضعفا میشد وعاقبت هم با بهترین حالات که خاص اولیاء خداست ازدنیا رفت .

ما وهمهٔ ایرانی‌ها وعده‌ای ازحجاج عراقی باتجلیل تمام جنازهٔ او را تشییع ودرقبرستان نزدیك بهقبرستان ابی‌طالب (ع) مدفون گردید .

دیگر موضوعی که‌قابل ذکر بود آشنائی من بامرحوم شیخ حسن‌البنا رئیس جمعیت الاخوان‌المسلمون وانجمن ادبی او بود که درآن سال چندنفر ازاعضاء برجستهٔ آن جمعیت به‌حج آمده‌بودند ودونوبت سخنرانی مفصل نمود وهمه‌دعوت شده بودیم .

سخنرانی‌های زعمای جمعیت الاخوان‌المسلمون و فوت بانی شیخ حسن البنا رئیس جمعیت

جمعیت الاخوان‌المسلمون که مؤسس‌آن مرحوم شیخ حسن‌البنا بود چند سالیست درمصر تشکیل وهدف‌آن چنانکه نام‌آن مشعراست رفع اختلاف بین مسلمین ودعوت‌آنها باخوت اسلامی که صریح حکم قرآن است وآن جمعیت

که جمعیت آن درمصر بود ازقراری که شنیدم شش میلیون عضو درمصر وسا
اسلامی داشته واخیراً رئیس آن جمعیت را باتهام سیاسی ترور کردند ـ
این جمعیت بسیار قوی وموجب تمکین همه مسلمین بود ـ خود شیخ حسن رئیس
ناطق بی نظیری بود ودرچند جلسه سخنرانی درمکه ومدینه که قریب دوساعت
می کرد گذشته ازفصاحت وبلاغت کلام وشیرینی بیان ژستهای مخصوصی د
داشت که باقتضای حال گاهی مستمعین را بحکایات وبیانات فکاهی سرگرم
وگاهی باموعظهٔ بلیغ حالت تأثر آنهارا تحریك کرده میگریاند وبنیان
را بطوری مرتب میداشت که مجالی دیگر برای کسی باقی نمی گذاشت وا
منطق او برچند پایه استوار بود یکی نقل آیات قرآنی واحادیث مروی ازر
اکرم (ص) ودیگر عمل ورفتار آن حضرت درزمان بعثت وازجمله آنها را ا
نتیجه میگرفت که رویه ورفتار پیغمبر ان بود که اظهار اعتقاد وتمکین بچهار
را موجب قبول اسلام میدانست. اول شهادت بوحدانیت خدایتعالی دوم رسا
آنحضرت. سوم تصدیق بآنکه قرآن وحی آسمانی ودستورالعمل مسلمین اس
چهارم آنکه کعبه را درنماز قبلهٔ خود قراردهد وهرکس این چهار اصل را قبو
میکرد پیغمبر اورا مسلمان ودرتمام حقوق مساوی وباسایرین برادر میدانس
حتی دشمنان عنود سرسخت خودرا وقتی که باین معنی مسلمان شدند وهرگ
ملاحظه نمی کرد که بعضی مسلمین بابعضی قلباً دوست ندارند بلکه میدانس
که بعضی نسبت به بعضی کینه وحسد دارند ولی مادامی که اثری بر آن مترتب نمی کردند
آنرا کان لم یکن می پنداشت . این حکم عمومی اسلام بود وحکم خصوصی
اسلام این است که تمام انحاء فضیلت را که مردم آنها را موجب فضیلت قرار
دادند ازمال ونسب ونژاد وریاست محو ونابود کرد وفقط تقوی را سبب فضیلت
قرارداد بحکم قرآن ان اکرمکم عندالله اتقیکم وچون بحکم ولکم فی رسول الله ـ
اسوة حسنة باید امت درعمل خصوص دررفتار اجتماعی تابع آن حضرت باشند
و با معرفی که آن حضرت ازمسلم فرمود المسلم من سلم المسلمون من یده و
لسانه این نتیجه قطعی است که هریك ازمسلمین عالم بساحاهل بیکی از فرق
مسلمین بمعنی که ذکر شد توهین کند و نسبت کفر وشرك دهد خود اواز ربقهٔ اسلام
خارج است .

شیخ حسن درهریك ازمقدمات مطلب ازحضار تصدیق می خواست ومیگفت

آیا این مطلب مسلم است یا نه ؛ همه یك صدا تصدیق می‌کردند وهمینکه نتیجه دو سه دقیقه ثانیه سکوت میکرد ومحال فکر بمستمعین میداد .

من مشاهده کردم که حضار ازحجاج ولایات مختلفه واهالی حجاز که جز معدودی ایرانی وعراقی همه سنی متعصب بودند سرها بزیر انداخته وتأثیر منطق قوی شیخ حسن البنا همه را بحالت بهت دچار کرد

درمکه ومدینه درهرمجلس ومحفلی که سخنرانی میشد یا انشاد شعر میکردند مرسوم ناطقین این بود که درخاتمه اول ابن السعود پادشاه حجاز و دوم ملك فاروق پادشاه مصررا دعا میکردند و اسم کس دیگر از پادشاهان و رؤساء ممالك اسلامی مذکورنمیشد . شیخ حسن رحمةالله علیه که حق بزرگی برشیعه دارددرمجلس دوم سخنرانی درمکه وسخنرانی درمدینه بعدازنام ابن السعود وملك فاروق پادشاه ایران‌را دعاکرد واین ازاعجب عجایب است که تا کسی قبل ازآن اوضاع وافکارمردم حجازرا نسبت بایرانی شیعه وبقول آنها رافضی نداند درك این تعجب نمی‌کند که تأثیرحرف ومنطق بجائی رسید که درمیان مردمی که ایرانی شیعه را مهدورالدم ومشرك ومال وخون اورامباح میشمردند وقتی بپادشاه ایران دعا کرد همه بی‌اختیار آمین گفتند

من درمدت اقامت درمکه ومدینه باشیخ حسن معاشرت داشتم ومهمانیها مبادله کردیم ـ درمکه دو مؤسسه دولتی است یکی مدرسه وحشورسید شرح که نام آن دارالاسلاف الحربیه‌است ویکی پرورشگاه یتیمان. من باعضاو امارت حج بهردو مؤسسه رفتم ودرهر یك صد لیره دادم ـ دارالایتام بسیارمنظم وجالب توجه بود بالجمله بعدازآنکه تمام حجاج ایرانی روانهٔ مدینه شدند من با دو سه نفر اعضاء هیئت امارت حج بجده رفته باهواپیما بمدینه مشرف شدیم قبل از ورود ما باغ وعمارتی درمدینه که آب جاری داشت برای ما اجاره کرده بودند بآنجا وارد شدیم وازطرف امیرمدینه واشراف آن شهر نهایت احترام بما مرعی شد ومهمانی‌ها کردند ماهم درمقابل مهمانی‌ها ازآنها کردیم .

روزی امیرمدینه بمن اطلاع دادکه یك اتومبیل ایرانی ازجده بطرف مدینه درحرکت بوده بااتوبوس شرکت عربی سعودی تصادف کرده شوفرشرکت سعودی مقتول و دونفرعرب مجروح شده اتوبوس ایرانی‌را باصاحب آن برای محاکمه بمحکمه برده‌اند .

عدالت محکمه اداری مکه راجع به حسین جلیلی ایرانی در قضیه تصادف اتوبوس او با اتوبوس شرکت عربی سعودی

من تلگرافی برئیس کل مطمیه که درمکه بود کردم که از نتیجه محاکمه مرا مطلع نماید بعد از سه روز بمن جواب داد که نتیجه تحقیقات معلوم شد که راننده اتوبوس ایرانی تقصیر نداشته و تقصیر متوجه راننده شرکت سعودی بود واتوبوس ایرانی که صدمه دیده بخرج شرکت تعمیر خواهد شد ومن بیش از این از تفصیل موضوع مطلع نشدم تا وارد تهران شدم یکروز دو نفر بمنزل من آمدند واظهار داشتند که حسین جلیلی اتوبوس خریده وچند نفر را با اتوبوس خود بمکه برده وما نمی‌دانیم که از او بی‌خبریم وازمن خواستند تلگرافی بمکه کرده از حال او استعلام کنم.

ازجواب تلگراف من که ازمکه رسید معلوم شد حسین جلیلی صاحب همان اتوبوس بوده که مابین جده ومدینه بااتوبوس عربی تصادف کرده بوده درتلگراف اشعار شده بود که بااتوبوس خود بطرف ایران حرکت کرده و بعد از چند آن شخص بمنزل من آمد واز رسیدگی بیطرفانه وعدالت منشی مأمورین دولت سعود تعجب داشت که حق را بااو دانسته واتوبوس اوراتعمیر کرده ودلیلی بااوهمراه کرده‌اند تا سرحد کویت بااو باشد.

من برای تنظیم وضع حرکت حجاج از مدینه از امیر مدینه استمداد کردم و درنتیجه ۶۰ نفر دلیل راه تعیین کردند که همراه وسایط نقلیهٔ ایرانیان تا سر حد کویت باشند و قرار شد بملاحظهٔ کمی آب وبنزین درراه هر روز یکدسته حرکت کنند لذا درروز اول محرم تاهفتم هر روز یکدسته مرکب از صد الی صدوسی اتوبوس واتومبیل روانه شدند وبا هردسته هم یکنفر ازاعضاء هیئت امارت حج را مأمور کردم که از رفتار خود سرانه شوفرها و مسافرین جلوگیری کنند باین‌ترتیب حجاج که از راه خشکی عازم ایران میشدند بانظم وترتیب روانه شدند ومن خود روزهشتم محرم با هواپیما ببغداد رفته ویکشب درکاظمین متوقف وشب عاشورا را بکربلامشرف شدم وبعدازنیارت کربلا بنجف مشرف شدم وبعداز سه روز تلگرافی از آقای ساعد که تازه نخست وزیر شده بود رسید که مرا برای وزارت دادگستری دعوت وتعجیل درحرکت من کرده بود.

ادامه دارد

مرتضی مدرسی چهاردهی

فراز و نشیب های زندگی شهاب خسروانی

(۲)

داستان شهاب بدین‌جا رسید که آهنگ سفر امریکا داشت و مادر برای اصلاح امور خانوادگی و مردم محلات فرزند را اندرز میداد که ازمسافرت صرف نظر کند و ایشان‌هم املاکی خرید و اسناد را به پیشگاه مادر تقدیم داشت و فرزانه مادر سخن بدین جا رسانید و به فرزند هوشمند خود چنین گفت.

«عجبا! به‌پند مادر توجه نموده به تقلید دیگران ترک وطن گوئی! واگذاری املاك به من نتیجه اش اینست که گروهی تنبل و بی‌نوا برمردم این‌دیار اضافه گردد! چه عواید املاك‌را ازآن خود خواهند دانست! رشد فکری ندارند تا باما همکاری کرده سودآن را بمصرف بهتری برسانند.»

«مردمی‌که به پدرانت اعتماد داشتند، در سردو گرم روزگار وحوادث و اتفاقات باهم‌بودند هیچگاه از هم جدا نبودند. راستی چه خوب بودتوهم نشانی ازپدرداشتی و خدمت‌گذار این آب وخاك می شدی. پسر کو ندارد نشان از پدر — تو بیگانه خوانش نخوانش پسر — اینك بیا و این اسناد را بردار و بنام خودبه‌ثبت برسان تاازسود املاك برای مردم این دیارو خاندانت

بهره برداری شود . »

سخنان مادرحنان آویزهٔ گوش شد که تصمیم گرفتم مقدمات فراهم ساخته وسپس درامریکا بدکتر اخوی ملحق گردم آهنگ ماندن

قحطی و سودجویان

مقدمهٔ کار عمران و آبادی به یاری مردم فراهم میشد. دراثر ق کمبود خوراك به بینوایان سخت می گذشت وظیفه هر انسانی بود که مردم برخیزد .

دریغاکه تنی چند سودجو وازخدابی‌خبر که‌ازهرگونه تجاوز ب ملت سوء استفاده ها می کردند نمی خواستند کسی دراین‌راه قدمی بر دست از اخلال برنمی داشتند .

غلات و خوراك مردم رااحتکار کردند برسرمایه نامشروع خودافز تحریکات و آشوبهانه راه افتاد !

مرا خار راه خود دانستند ازهدف من که خدمت گذاری و نیکوکار جلوگیری می کردند؛ منهم به آنان توجهی نداشتم و بیشتر اوقات درمح کار و کوشش داشتم ولی شبها مانند سایر مردم خواب آرام نداشتم.هم سودپرستان چند نفر تفنگچی و افراد ناراحت را در اختیار گرفته ، که تیراندازی کنند ومحیط ترس ووحشت فراهم سازند وزحمت روستائیان پناه را تولید نمایند .

نا امنی و تیره روزی روستائیان

شب روستا چه شورانگیز بود. کلبه دهقان روشنائی نداشت ماه ک آسمان جلوه گر میشد چراغ روستانشینان بود؛ زنان ومردان وکودکان ب دل و بی ریای‌دیارما ازصدای گلوله درکنج آشیانه خود خزیده ونگران بو وهمی خدا خدا می گفتند ! چرا ؟! چون زیرسایه ستمکاران و اربابان تهر

نشین بر فتند ، و سها «شهاب» را دوست ویار خود می‌دانستند آنان در بیم و امید شب را سحر کردند .

در آن زمان بزرگان‌ها درخاك و خاشاك می‌زیستند اربابان بی‌مروت اردسترنج دهقان در بستر نرم به عیش ونوش می‌گذراندند و کامروا بودند «رعیت» در بیماری ورنجوری درمزرعه جان‌می‌کند تا برسرمایه صاحب ملك او وده گردد ، کارگران روستا را به خواری وامی داشتند تا عرب و سوکت خودرا تأمین سازند !

دهقانان عید و شادی نداشتند هرچه کالا بود وقیمت داشت ازمالك بود ، شب عید برای پدر ومادرشب سوگواری بود نه شادمانی . به جامهٔ کهنه‌ای داشتند که تکه پاره‌هارا پشت ورو نمایند و به اندازه قامت کودکان رفو کنند نه پول و اعتباری بودکه ارزان ترین پارچه ها را تهیه نمایند! شنیده ایم‌که ارباب ما شب دی ـ شراب خورد و شبش حمله در سمور گذشت ـ روستایی گوسه نشین لب تنوری داشت ـ لب تنورندان بی‌نوای عور گذشت !

محلات و تقسیمات کشور

در آن زمان برطبق قانون تقسیمات کشور محلات و خمین در مجلس شورای ملی یك نماینده داشت این دوبخش ازتوابع فرمانداری گلپایگان و محلات تابع شهرستان قم بود .

انتظامات آن بخش خمین بوسیله دوتن داروغه انجام می گرفتومحلات هم با یك نفر وکیل باشی ودونفر ژاندارم اداره میشد. سرتاسر چنین منطقه وسیعی دردست قدرت چند مالك‌بزرگ ومقتدر مقیم تهران بود وآنان‌هیچگاه میل نداشتند‌کسی مردم رابه سوی عمران وآبادی همراهی نماید !میخواستند اهالی در تیره بختی ونادانی و دربدری به سر برند!

هدف مالکان بزرگ

جان ومال کشاورز دست خوش‌هوا و هوس این وآن بود به هر جور

می خواستند از دهقان و کارگر بهره می‌کشیدند منهم کسی نبودم که باالتر ها و نقشه های ناپاکان همکاری کنم شکر آنکه به مصیبت جامعه گرفتار و نه به مصیبتی از گناهکاری اربابان!

ورود به کار

پس از پایان تحصیل در دفتر مستشاران بلژیکی (که پست و گمرک کشوررا اداره می‌کرد) خدمت کردم دفتر کار مستشاران آموزنده بود کسانی که مدیریت و معلوماتی در آن دفتر آموخته بودند بعد ها در امور قضائی وزارت امورخارجه بکارخوانده شدند.

مطیع‌الدوله حجازی نویسنده معروف وابراهیم خلیل سپهری در دفتر مستشاری بلژیکی (مولیتر) کار می کردند (سپهری از فضلای ایرانی‌است بتازگی به دریافت نشان مهم اقتصادی ازدولت فرانسه نائل شده‌است).

داور که تازه تشکیلات دادگستری‌را تأسیس می‌نمود مرا هم بکار دعوت کرد دعوت نامه داور بوسیله دکتر کاظم صدر فرزند صدرالاشراف بدست من رسید شادروان کاظم صدر ازبهترین افراد تربیت شده ودوست داشتنی بود آن جوان ناکام آیندهٔ درخشانی در پیش داشت ! (دریغا که داس اجل سکوی جوانی اورا چید وبه خاکش سپرد) دردعوت نامه سه روز وقت قانونی معین شد که در رد ویا قبول کار قضا مختار باشم؟! درصورت قبول بایستی قضا کار کنم ناچار برای دریافت تصمیم به مشورت پرداختم به نزد صدرالاشراف رفتم. صدرؒ گفت:

نصایح صدر الاشراف

شما اکنون درسازمان منظم ومرتبی کار می کنید و حقوق مرتبی دریافت می‌نمایید ولی معلوم نیست که دردستگاهی که تازه درست میشود اگر کار کنید چگونه حقوق خواهید گرفت وآیا حقوقی میدهند یانه؟ واگر بدهند درست خواهند پرداخت یانه ؟ ولی من خودم کاری در این دستگاه نه

خواهم کرد. کاظم درجریان کار است و اکنون می‌آید و راهنمایی های بیشتری خواهد کرد.»

من در انتظار دوست خود ماندم ولی او آن روز به نزد پدر نیامد و منهم چون صحبتهای صدر نا امید کننده بود بی اخذ نتیجه رفتم و چند روزی گذشت مدت قانونی ابلاغ هم تمام شد بنا به گفته صدر در زیر نامه دادگستری نوشتم «شغل آزاد را از کار دولت بهتر میدانم» نامه را برای کاظم صدر فرستادم دوستم بسیار ناراحت شد چه می‌خواست با دعوتم به دادگستری به امور مادی ما سروسامانی دهد. چون خدمت در نزد مستشاران آینده نداشت و حقوق آن هم محدود و ناچیز بود به دوستم گفتم با هر زحمت و فشاری که باشد به کار آزاد می‌پردازم پند مادر را آویزهٔ گوش می‌نمایم که همی فرمود «فرزند، از تو حرکت و از خدا برکت» چند روزی از این واقعه گذشت صدرالاشراف با وجود آن نصایحی که بمن کرده بود سمت دادستانی کل را قبول کرد.

پرونده سازی جنایتکاران

در آن زمان پرونده سازی جنایتکاران بوسیله امنیه (ژاندارمری) وحاکم (بخشدار) وقت صورت می‌گرفت اصلاح طلبان را درسیاه چال زندان می انداختند روزگارشان را سیاه می‌کردند درست بیاد دارم در یکی از روزها سرگرم عمران و آبادی بودم تلگرافی از محلات به تهران رسید که استاد ذبیح‌الله مقنی را که برای تعمیرات و اصلاح قنات های خراب فرستاده بودند ناگهان کشتند کدخدا و مباشرتان را هم به تهمت قتل دیگری بزندان انداخته اند! قضا را در آن روز رضا هنری از مستشاران به نام دیوان کشور (در آن روزها دادستان دیوان کیفر بود) به همراه شادروان سرتیپ درخشان (رئیس پلیس تهران) که ازدوستانم بودند بخانه من آمدند و ازماجرا خبردارشدند! به آنان گفتم: می خواهم به محلات بروم و از نزدیک کار جنایتکاران را بررسی نمایم چون دوروز تعطیل اداری در پیش بود هرسه تن به محل رفتیم.

پس از ورود به محلات بهسوی زندانیان بی گناه شتافتم امنیه ای (ژا
نگهبان بود خبر بهوکیل باشی رسید فوری آمد ومرا از دیدن زن
بازداشت به او گفتم : « میخواهم بدانم چرا این اشخاص زندانی شده‌اند
گفت . « این کار وظیفه ماست، نه شما ، مشغول رسیدگی هستیم تا
قاتل کیست ؟ در یکی از دهات قتلی اتفاق افتاده ما بـه این دو نفر
شده ایم و درپی تحقیقات محلی هستیم ! »

از این سخنان دانستم که مأموران محلی عامل ودست نشاندهٔ محا
با آرامی به او گفتم . « هر گاه کار تحقیق درست درنیاید شما سزاوار
قانونی میشوید دوتن از مردم شریف وبی آزار که مورد احترام مردم ،
و هیچگونه سابقه سوئی هم نداشته ونداریند توقیف کرده اید ، با این
اعمال نمودها و دسته بندی های اهریمنی مخالفت مینمایم چون مأمور
هستید باید وظیفه ای راکه دارید دنبال کنید ! بهرد میهمانان شتافتم
آنچه گذشته بود شعرو مثلی به خاطرم آمد . «گنه کرد در بلخ آهنگر
به شوشتر زدند گردن مسگری ! »

پایمال شدن خون

فردای آن روز به تهران آمده تمام ماجرای جنایت ها را به
آق اولی (رئیس کل تشکیلات ژاندارمری وقت) گفتم . تیمسار افسری را
سرگرد مراد کیکاوسی برای تحقیقات بهمحل فرستاد پس ازتحقیق و بازد
های دقیق نقشه های اهریمنی مخالفان برای دولت روشن شد .

رئیس پاسگاه ژاندارمری را به بنادر جنوب تبعید کردند ووکیل با
دهستان راهم تغییر دادند کدخدا ومباشر بی گناه آزاد شدند پروندهٔ قتل مذ
تکمیل و به دادگاه صلح خمس فرستاده شد . دریغا مانند بسیاری از جنا
های صاحبان نفوذ پرونده کشته بی گناه ازمیان رفت و خون او پایمال شد

ولی به یاری خدا همهٔ خاندان مقتول را سرپرست شدم و اینك همه کودکان
بزرگ شده و زندگانی آبرومندانه ای دارند و بر مسببین قتل پدر نفرین
فرستند .

آنچه گفته شد نمونهٔ کوچکی از کار ناشایست جنایتکاران محلی بود که هر چند یکبار در آن دیار اتفاق می افتاد! چه نقشه های پلیدی کشیده میشد تا مردم را از رشد اجتماعی باز دارند هرگاه پرده از یک یک آنها برداشته شود تا همه بدانند مثنوی هفتاد من کاغذ شود ! این گونه حوادث ناگوار مرا از هدف ملی دور نساخت اندیشه ام در راه رفاه روستاها بیشتر میشد !

حریفان از در دیگر وارد شدند

حریفان از نزدیک دیدند از راه مبارزه و سرسختی مرا از معرکه اصلاحات عمرانی نتوانند بازدارند از در دوستی و آشنائی وارد شدند !

آن یکی پرسید اشتر را که هی ـ از کجا می آئی ای فرخنده پی ـ گفت از حمام گرم کوی تو ـ گفت این پیداست از زانوی تو ،

پرده ای از مبارزه های انتخاباتی

پرده ای از پرده های مبارزهٔ انتخاباتی دورهٔ چهاردهم مجلس را در اینجا یاد آور میشوم تا نسل معاصر بداند چه بلائی بر سر مردم آمده است .

سرگرد حشمتی به یکی از نزدیکترین دوستان و یاران قدیم معروف سیمانی متوسل شده بود که باهم به دیدارمن بیایند ومنهم مایل بودم به اوضاع و احوال مالکان همسایه ام بیشتر و بهتر آشنا بشوم روزی را وعده گذاشتیم و به ناهار آمدند حشمتی نظر مرا دربارهٔ انتخابات خواست ! گفتم فعلا که هنگامه انتخاباتی نیست .

گفتگو با حشمتی !

منهم اینجا برای انتخابات نیامده‌ام ! گفت من فقط میخواهم بدانم نظر شما دربارهٔ کاندیدای آینده مجلس چیست ؟ چون من خیال دارم برطبق قانون انتخابات سه ماه پیش از اعلان انتخابات از ارتش استعفا بدهم وخود را برای وکالت آماده سازم .

گفتم: «هر گاه برای نگاهداری املاک وحفظ منافعتان باشد همین مقام مقدس سربازی که دارید بهتر ازوکالت مجلس شورای ملی است ومن هماطور که گفتم برای انتخابات به محلات نیامده ام ووقت آنهم نشده است.»

حشمتی باز اصرار کرد وهمکاری مرا برای وکالت خودش خواستار شد گفتم: «شمارا درست نمیشناسم ودخالت شماراهم در امر انتخابات صلاح نمی دانم. گذشته از تمام اینها همین راه وروش مالکان وصاحبان نفوذ مردم راسخت ناراحت وآزرده کرده است، چگونه با آن رفتارها میخواهید به امثال شما همراهی ویاری کنیم!» - گفت، «خاندان ما دوسوم از آراء حوزهٔ انتخابی را دارا هستیم چه از «رعیت» های خود ما هستند ودرواقع نیازی به یاری شما ندارم ولی برای آنکه شما بعدها درزحمت نباشید خواستم موافقت شمارا هم جلب کرده باشم!»

گفتم: «درصورتی که بمن نیاز ندارید چرا صحبت انتخابات را پیش می‌کشید و اظهاراتی می‌کنید دیگر جای گفتگو نیست! منهم که قصد وکالت ندارم خوبست با صدرالاشراف و با شیخ اسدالله محلاتی از نظر انتخاباتی صحبت کنید! من تازه به اینجا آمده ام فقط گروهی از دوستان پدر وتنی چند ازمردم بینوا، برای گذران زندگی، گرد ما جمع شده اند!» - گفت، «شیخ اسدالله محلاتی دیشب قول داد که با ما همکاری کند صدر هم سنش از هفتاد سال گذشته نمی تواند نماینده مجلس بشود!» پس از گفتگوی بسیار چنین گفت:

«حربه دیگری‌هم برای مبارزهٔ انتخاباتی دارم‌که بسیار مؤثر است! پدرم سرهنگ حشمتی بتازگی مرده و ثروت بسیار به میراث گذاشته است اینك صد هزار تومان پول نقد دارم پنجاه هزارتومان برای‌جنگ انتخاباتی وپنجاه هزار تومان دیگر برای خرید اتومبیلی‌که با آن بمجلس شورای ملی بروم به مصرف میرسانم!

من مدتی درنگ‌کردم وفکرمی‌کردم که عجب! اکنون انتخابات‌دراین مملکت بچه صورتی درافتاده است‌همینطور سکوت‌کرده بودم‌که‌حشمتی گفت

شما باید پاسخ صحیحی به من بدهید » به ایشان گفتم. « من در این اندیشه
بودم که نسل نوین که در زمان اعلیحضرت فقید تربیت شده است باید پس از
عمال ایران نصیب بیشتری در کار نظام داشته باشد و تجربیات مفصلی را که در
ارتش بدست آورده است باید در راه امنیت خارجی مملکت بکار برد تا زمانی
برسد که تمامی کشور را ترک کنند و مشکلاتی در راه شاهنشاه جوانبخت روی
ندهد » پاسخ داد « امروز ما نیازمندیم به سیاست خارجی نزدیک شویم
از راه مجلس آسانتر می توان مقدمات نزدیکی را فراهم نمود »

سرانجام بدون گرفتن نتیجه با ناراحتی مارا ترک کرد و رفت و آن دوست
گرامی که اینک در تهران مقیم است شاهد گفتگوی ما بود.

گفتگو با صدرالاشراف

صدر نسبت به من اظهار محبتی میکرد. پدرم از زنان متعدد فرزندانی
داشت و صدر را در وصیت خود ناظر کرد که بعد از فوت او زحمت ما را فراهم
سازند. فرزند بزرگ صدر شادروان کاظم صدر که گفتم از دوستان و یاران
بسیار نزدیک من بود برای مطالعات حقوقی به فرانسه رفت دریغا در جوانی
ناکام مرد. دا صدر، فردای آن روز دیدار حشمتی با آن سابقه‌هایی که با من
داشت مرا خواست و گفت.

« دیروز حشمتی به همراه مالکان و بعضی از محلاتی ها آمدند و تمام
آراء خودشان را به من واگذار کردند؛ شما هم موافقت کنید »

پاسخ دادم. « بسیار تعجب می‌کنم! حشمتی به اتفاق عرب شیبانی
دیروز ناهار را منزل من بودند برای همین موضوع و همین بحثها هم شد و
خواستند که من درباره وکالت حشمتی یاری کنم من به ایشان گفتم برای
وکیل شدن به محلات نیامده ام و هنوز هم برای این کار وقت باقیست و سبب
رفتنم را به محلات به ایشان بیان نمودم ولی آنان به نظر واقعی من توجه
ندارند و گمان می‌کنند کارهای عمرانی و امور خیریه و اقداماتی که برای

مردم و به نفع آنان می‌کنم (از جمله آبادی محل و نقشهٔ ایجاد فرهنگی و بهداشتی در دیه ها وغیره) به منظور وکالت است و عده‌ای از این کارهای من جلوگیری کنند وصوری اقدام نمایند که من از وفای مردم بازمانم زیرا همهٔ مالکان وخوانین بخصوص عموی حشمتی بعضی از مالکان بزرگ بود درکارشکنی - دست بسیارداشت و پیغام داده فلان کس با اقداماتش روی دهقانان را به ما مالکان یاغی کند و ما را از داشتن ملک محروم خواهد ساخت »

آنان درنظر داشتند که اگر ضرورت پیدا کند بنابه منظور نتیجه اورا ازمیان برداشت نگارنده این سطور درست به یاد دارد گاهی های انتخاباتی موجود گروهی از مردان پاکدامن که مخالف بود با تهدید وزور نمودند ازصرف کاندیدای خود سدباز پس رفتند وکشته شدند و آنان لوث شد غافل از آنکه دست روی کشاورزان و زارع و دهقان را بی ثروتمند بارکرده است بهمان دلیل که بعدا همین اقدامات بود که توجه ذات اقدس شاهنشاه آریامهر قرار گرفت ومرا مورد تشویق دادند و به‌عضویت شورای تقسیم املاک سلطنتی مفتخر ساختند و خصوصی فرمودند .

« خسروانی بسیاری به من ایرادگرفته اند که خسروانی مالک چرا به‌عضویت تقسیم املاک انتخاب شده؟ ولی من شمارا شخصا انتخاب و اتفاقاً علاقهٔ ترا بدین‌کار بیش از آن چه فکر می‌کردم می‌بینم » عرض‌کردم . « باید به عرض برسانم اینان همان کسانی هستند حاکررا برای وکالت محل هم قابل نمی دانستند و از ملک باقابلی که‌ای وجوددارد «فارم» نمونه ای درست کرده ام که خانوادهٔ حاکر ازروی آنها به ملک داری و آبادانی بپردازند . (جریان خرید ملک را قبلا کرده ام)

به محسن صدرگفتم ، حشمتی به من گفت .

سازمانی درخانهٔ شیخ محلاتی داشتیم وصدر باوکالت من موافقت

کشاورزان می‌پنداشتند !

این اوضاع و احوال بود که مردم هوشیار قم پس از چندی به وزیر کشاورزی (نصرالدوله اعتمادی) شکایتها کردند که: آب‌جاری رودخانهٔ نیمور را که سالیان دراز روستاهای‌آن سامان را مشروب می‌کرد به دستور صدرقطع کرده‌اند و آن را به‌ملک‌محرو به‌کویر خود کشیده است!!! چند بن‌سر بازوافسر و بازرس مخصوص برای‌جلوگیری ازحق‌کشاورزان به‌محل فرستادندروستائیان که دیدند به جای رسیدگی به‌حق خودشان ازحقوق قانونی خود نیز محروم شدند بسیار ناراحت‌گشتند اختلاف شدت یافت وکشاورزان نیم ور خواستند نیروی اعزامی را خلع سلاح کنند تنی چند از روستائیان که حق آب و گل داشتند درآن میانه باتوپ وتانك برسر آب قم کشته شدند !!

دولت وقت‌ومردم قم‌که تا آن زمان محسن صدر را پشتیبان کشاورزان و دهقانان می پنداشتند سخت به اشتباه خود پی بردند ! ایرانی‌هوشیار وقتی دید تاب مقاومت با قدرت وزورگوئی را ندارد به مبارزهٔ منفی می‌پردازد و با شعر سازی و تصنیف پردازی داد دل ازکهتر ومهتر میستاند! چنانکه‌دیدیم وشنیدیم قمی های بیدار دل تصنیفی ساختندکه در مبارزهٔ آب نیمور شعارشان بود و بدان مترنم بودند خوبست خوانندگان گرامی ازمردم قم جویا شوند که هنوز آن اشعاررا درست به‌یاد دارند !

در اثر شدت اختلاف اهالی قم با محسن صدر پس از رسیدگی دقیق سرانجام دولت ناچار شد که حق دهقانان را قبول کند ومردم آن سامان‌سهمیه آب رودخانهٔ خودشان‌را ازدست ستمکاران گرفتند، مزرعه‌ها، درختها ، خانه ها آبیاری شد،همه جا سرسبز و بارور گشت !

دشمن آتش پرست باد پیما را بگوی

خاك برسر كن که آب‌رفته‌باز آمد به جوی

با این ماجرای زننده و دلخراش مرا محرك اختلاف پنداشتند وخطر دادندكه در كاشانه ام بباشم تا بزرگان‌وبی نوایان روستا از من‌دورشوند!!!

امیرحشمت وشیخ محلاتی و سرگـرد حشمتی به فعالیت انتخاباتـی

پرداختند ودرروزی نامه‌های آن روز مقالاتی برصد من نوشتند! باآنکه‌حتی مقدمات انتخابات هم شروع نشده بود دامنهٔ اختلاف روز به روز زیاد تر شد جنگ اعصاب آغاز گشت رفتار وکردار ناشایست‌کشاورزان نادان حشمتی و صدر دامنه پیدا کرد !

غارت خانه ما در محلات

در مقدمهٔ مبارزه دستور دادند به خانهٔ مادرم حمله کنند! همهٔ مبل و اثاثهٔ خانه‌را به تاراج بردند ! در آن روزها بعضی از روز نامه ها صدر را قصاب باغشاه معرفی کردند ! چنانکه در خاطراتش نوشته است : به تحریك خسروانی روزنامه رستاخیز ایران مراقصاب باغشاه معرفی نمود ! با آنکه از مؤسسین مشروطیت بودم .

من با روزنامه رستاخیز ایران که به مدیریت بانو ایران دخت تیمورتاش اداره میشد هیچگونه سروکاری نداشتم و خانم تیمورتاش در حیات وهمگان‌شاهدبد(۱). آری!چون‌سردسته مخالفان اوبودم هرسستی‌که دیگران بوی می دادند ومنهم اطلاعی نداشتم گمان می برد که مرحمش ازمنست !

چه‌کند ایرانی راه‌گریر می خواهد تا در مبارزهٔ منفی دردام نماند !

۱ـ یکی از دوستان دانشمند و پارسای ما که سابقهٔ ارادت قدیم به تیمورتاش و خانوادهٔ او دارد مرا حکایت‌کرد وگفت مطالب مربوط به صدر-الاشراف را در روزنامهٔ رستاخیر ایران من مینوشتم و علت امر هم اختلافی بودکه بین خانواده تیمورتاش و صدرالاشراف درآن دوران وجود داشت (و)

زندگانی عبرت آور
امیرقلی امینی
۴ بقلم خودش

باری من دوسه سالی درین مدرسه مشغول تحصیل بودم فارسی ومقدمات عربی وریاضی میخواندم و بخواندن فرانسه نیز شروع کردم و کتاب اول سیلابر «فرسکو» را تعلیم گرفتم . درین موقع دوارده سال بیش از عمر من نگذشته بود مدرسه دعوتی اریکعده محترمین برای امتحان اطفال کرد از آنجمله از من نیز امتحان کردند . در اینجا لازم است بذکر یك نکته مبادرت کنم .

تعلیمات مدرسی در آن ایام قاعده صحیحی نداشت . مدرسه مرکب از سه کلاس بود. کلاس ابتدائی که ازالفباء شروع میشد و به قسمتهای فارسی مقدماتی از قبیل خواندن کتاب علی یا نخست نامه خاتمه مییافت کلاس فارسی که در آن کتاب گلستان وامثال آنرا تدریس میکردند وگاهی نیز مختصری هم عربی وفرانسه وچهارعمل اصلی حساب را درس میدادند . کلاس علمی که در آنجا زبان عربی ، فرانسه یا انگلیسی ، ریاضیات و تاریخ معجم را تعلیم میدادند . درست بخاطر ندارم که در این کلاسها جغرافیا و تاریخ هم تدریس میشد یا نه ولی در قسمت طبیعیات اطمینان دارم که در اوایل امر تشکیل این مدارس درسی داده نمیشد . کلاسهای مزبور نیز دارای طبقاتی بود . بـاین

معنی که هرچند نفر شاگرد راکه هم قوه و از حیث معلومات هم سطح بودند با هم همدرس میکردند و اینها حوقه به حوقه روی زمین اطاق که از حصیر یا زیلو مفروش بود مینشستند و دروس خودرا با یکدیگر مساعدت‌کرده حاضر میساختند و معلم که نیز روی زمین نشسته بود بنوبت آنهارا احضار میکرد و روبروی خود بطور نیمدایره مینشاند و درسهای روزگذشته آنهارا بدواً می‌پرسید و سپس درس میداد و اگر یك نفر از آنها خوب کار نکرده بودچون دفتر ونمره ای درکار نبود بناظم خبر میداد و ناظم اورا یا توبیخ میکرد یا چند شلاقی درکف دست او میزد و یا اگر خیلی تنبل و سابقه بد داشت او را به فلك بسته مفصلا چوب‌کاری میکرد .

روزی‌که در مدرسه ما (مدرسه اسلامیه) امتحان میکردند ویك یك یا چند نفر چند نفررا در مجلس امتحان حاضر میساختند وممتحنین امتحان می کردند همینکه نوبت امتحـان دادن بمن رسید بدواً از قسمت فـارسی شروع کردند . در آن وقت گلستان میخواندم تا آنجاراکه خوانده بودم در کمال خوبی امتحان دادم وصدای تحسین حضار بلند شد . نوبت به فرانسه‌رسید . در این قسمت هم موجب رضایت آنهارا فراهم‌کردم . در آخرپای تخته رفتم ومسئله حسابی دادندکه نمیدانم جمع یا تفریق یا ضرب یا تقسیم بود آنرا بین حل‌کردم دفعة صدای آفرین آفرین حضار بلند شد .

من ازبس مورد تعریف و تمجید واقع‌شدم وصدای احسنتوآفرین‌شنیدم در پوست خود نمیگنجیدم وبالاخره آنروزرا با منتهای مسرت بآخر رسانده همینکه مرخص شدم دوان دوان بمنزل آمدم و خبرفتح وغلبه خود را دربن میدان که بعقیده من اززمره مهمترین میدان‌های مبارزات مختلفه زنـدگی است بمادر عزیزم دادم . او رویم‌را بوسید و بنوبه خودآفرینم‌گفت و نوازش بسیار کرد .

دربنجا یك نکته را برای ذکرموضوعی که الان درصدد نقل آن هستم باید قبلا یادآور شوم . روز امتحان دربین ممتحنین یکنفر از اولیای اطفال نیزکه اکثریت ممتحنین را آنها تشکیل میدادند بود . این شخص از اقـوام

نزدیك خودمن و اردودیده روشن بین نابینا بود لیکن معلومات فارسی‌وعربی او بسیار خوب بود ومرد باکمالی بشمارمیرفت . همینکه درموقع امتحان‌دادن من پشت سرهم و متوالیاً صدای تمجید و آفرین حضار را بلند دید گفت : « این‌پسر آقازاده‌کیست ؟ » پسرش که جزو محصلین مدرسه و حاضر بود گفت : « این امیر قلیخان (در آنوقت داشتن نام خانوادگی مرسوم نبود) خودمان است » .

- کدام امیرقلیخان؟

- پسرمرحوم ابراهیم خان . برادر آمیرزا آقا خان.

خویشاوند محترمم به محردیکه اینرا دانست چندین بار بی اختیار گفت :

« بارك الله ، بارك‌الله ، آفرین ، آفرین ، احسنت ، احسنت » اینرا گفت و گذشت و همانطوریکه گفتم مجلس امتحان خاتمه یافت ومن‌نیز مثل سایر شاگردان بمنزل رفتم . دوسه روز بعد عمه پدرم‌که خاله همان نابینای محترم بود بمنزل ما آمد ویك دسته دعا و تربت دان ترمه همراه آورده بمادرم داد وصحبتی برای مادرم‌کرد ومادرم آنرا بلافاصله درسینه من بوسیله سنجاقی نصب نمود .

این دسته دعا که سابقاً نصب آن در سینه های اطفال مرسوم بود عبارت بود از تربتدان که ببزرگی یك فندق درشت از پارچه های مختلف بود و اشخاص محترم از پارچه ترمه میدوختند . دو سه دعای مختلف نیز داشت‌که هریك را درجوف پارچه ای بشکل مربع مستطیل با دو سانتی متر عرض چهار سانتی مترطول قرار داده اطراف آنرا میدوختند ویك عدد نظر (قربانی که مرکب از چند چیز بود و بهم مثل زنجیر در یك ریسمان محکم پیوند می دادند و آنها عبارت بودند ازیکی دو سه دانه مروارید درزیر، بعد چشم گوسفند قربانی‌که آنرا خشکانده و مهره مدور و پهنی موسوم به «کجی آبی») رون آن‌ازریسمان‌گذرانده وروی این چنددانه نیز مهره سفیدکوچك بنام « به بین وبترك» و بعد یکی دوسه مهره بزرگتر

بنام «کجی گربه» روی آنها بریسمان مربور که بطول چهار پنج سانتیمتر بود می آویختند و دعاها و تربت داں مذکور درفوق را به بندهائی دیگر بطول چهار پنج سانتیمتر اتصال داده نوك تمامی این بندها را بهم دوخته وبوسیله سنجاق قفلی بلباس درمقابل سینه آویزان میکردند و گاهی هم اصلا بلباس میدوختند و باین ترتیب اطفال خودرا از شرچشم ونظر محفوظ میداشتند .

باری این دعا را در مقابل سینه می آویختند ولی بالاخره تمهید و مقدمه آنها برای حفظ من ازشرچشم زخم مؤثر واقع نگردیده چند روز پس از دادن امتحان بمنزل آمدم و از درد زانو بمادرم شکایت بردم . نمیدانم فردای آنروز توانستم بمدرسه بروم یا نه همینقدر میدانم طولی نکشید که زانویم سخت دردگرفت و ازرفتن بمدرسه محروم ماندم .

دراینجا تا داخل شرح روزگار دردمندی خود نگردیده ام ناچارم به قهقرا بازگردم و دو سه موضوع که راجع بایام مدرسه رفتنم قبل از دوازده سالگی میباشد بحث کنم .

بحسب اینکه من تا این سن به کوچکترین دردی مبتلی نگردیده همیشه صحیح وسالم‌بودم ودرچستی‌وچالاکی دربین‌همقدان خودم تالی‌نداشتم. در دویدن حتی از اطفال بزرگتر از خودم پیش میافتادم . در جستوخیز بی نظیر بودم. ازنهرخویشاه‌درقسمت مقابل‌منزل‌خسروخان‌که قطعاً عرضش‌کمتر از سه الی سه‌ویم ذرع نبود باکمال‌سهولت می‌پریدم و دربین همسالانم‌احدی نبودکه ازعهده انجام این پرش برآید. درشیطنت دست شیطان را به پشتمی بستم ولی درعین حال بچه آبرو دوستی بودم باین معنی که وقتی مادرم را غافل میکردمو درکوچه برای بازی‌کردن با اطفال همسایه‌ها می‌رفتمومشغول بازی میشدم همه وقت حواسم جمع بود وچپ وراست خود را می پائیدم که مبادا یك‌نفر از اقوامم یا رفقای برادرم از آنطرف بگذرد ومرا درحال‌بازی کردن با اطفال به بیند وهمینکه نزدیك شدن یك‌نفر از آنها را حس‌میکردم فوراً یا فرار میکردم یا بطرف دیوار عقب عقب میرفتم و بآن تکیه میدادم و چنان وانمود میکردم‌که من ناظر و تماشاچی اطفال میباشم. در مدرسه هم

هرگز امکان نیافت که کوحکترین بد اخلاقی را بکنم و مورد ملامت ویاطرف صرب وشتم ناظم مدرسه قرارگیرم بلکه بالعکس همیشه ناظمها و معلمین از دستم راصی بودند ومحبت ونوازشم میکردند.

از مادرم هم میترسیدم وهم باو تا آنحا که عقلم میرسید احترام می‌ـ گذاشتم . از برادرم بقدری خوف ووحشت داشتم که تا وقتی او در شهر بود بندرت حرئت میکردم بطرف کوچه بروم یا داحل باری اطفال بسوم بلکه دو سه نفری از اطفال همسایه را باشاره مادرم بمنرل می آوردم وبا آنها باری می‌کردم .

ازحیث شکم طفل شکموئی بشمار نمیرفتم وخوب بخاطر دارم شبی که مادرم ارشدت استیصال به پختن دم پخت یا آب‌گوشت که قوت غالب دوران بدبحتی ما بود موفق نگردیده وبرای شام شب ما نان و پنیری تهیه کرده بود من دست بگریه گذاردم و از حوردن آن امتناع و شروع بگریستن کردم . مادرم اشك مریخت و بوارشم می کرد ولی درین سب برحلاف همیشه‌من بر لجاحت خود افزوده ازشنیدن نصایح مادرم خودداری میکردم و برگریه و زاری حود هردم می افرودم .

حانم پیری که نامادری حسروحان بود و اوهم درقسمتی ازبالاحانه‌های منزل ما اقامت داست همینکه قضیه را فهمید حند عدد «قیمه مرره» (نوعی ار گوشت‌کوبیده است که آنرا با آرد نخود یا نحودحی محلوط می کنند و به درشتی یکدانه گردو میسازند وسپس آنهارا باآب و کمی روعن یا بی‌روغن میپزند درظرف‌کوچکی گذاسته برایم آورد ولی من‌که از همان‌گاه کودکی دارای عزت‌نفس‌بودم ازقبول و حوردن آن‌امتناع وبحوردن نان وپنیرخودمان اکتفاکردم وفراموش نمیکنم‌که مادرم‌ازین معنی یکدنیا مسرورگردیده واین داستان را هرگز فراموش نمیکرد و در ایام بزرگی من وقتی صحبت راحع بعزت نفس من بمیان می آمد این موصوع را برای این و آن نقل میکرد دوم اینکه من درتمام طول مدت این چند سالی‌که به مکتب و مدرسه میرفتم مادرم برای اینکه هم تشویق گردیده و هم چشم به ناهار شاگردان دیگر

دوخته نباشد اکثر روز ها دویا سه پول سیاه که آن اوقات احروقربی داشت بمن میداد وحتی‌الامکان چاشته بندی حوبی برایم می‌بست وبدستم میداد. هر موقع بمنزل می آمدم وبرای مادرم تعریف می‌کردم که فلان شاگرد امروز فلان ناهاررا داشت ومن نداشتم این‌زن بدبحت به تلاش و تقلا می افتاد وبهر نحوی بود برای ناهار فردا ظهرم چاشته بندی آبرومندتری تهیه می‌کرد. وقتی میوه نوبری به‌بازار می آمد مادرم با هرکوششی بود پولی قرض‌میکرد وبرای من دردرجه اول وبرای خواهران‌کوچکم درصورت امکان نیز از آن میوه نوبر خریداری میکرد وبمن یابما هرسه نفر میداد وباین ترتیب‌همواره سعی میکرد که از آلام یتیمی ما بکاهد و مانع برآمدن‌کوچك ترین آهی از نهاد ما بشود ولی‌ازوقتی‌که بسن هفتو هشت سالگی رسیدم وپس ازمرافعات زیادی‌که‌برادر ومادرم باخسرو خان‌کردند و بالاخره موفق به اخذمختصری ازحقوق پدری ما گردیدند و تا حدی‌باب نعمت برروی ماگشوده شد مادرم همواره سعی میکردکه برای تشویق من بمدرسه‌رفتن و خواندن درس بیش‌از پیش موجبات رضایتم را فراهم و اسباب تحصیلم را مرتب‌کند ومن‌قطع دارم که همین اقدام مسبب اصلی تحریك من بمدرسه رفتن وحسن رفتارم درمدرسه و سعی وکوششم در امر تحصیل می بود و گرنه با اینکه برادرم‌غالباً ازشهر دور ومن طفل بی‌سرپرستی بودم خیلی اشکال داشت که بمیل و اراده خود بمدرسه بروم وبکار تحصیلات خویش دلبستگی وعلاقه‌ای داشته باشم.

(ادامه دارد)

حکایت

شیخ شبلی‌را حکایت‌کنندکه در یکی از اسفار باکاروان بود، سارقین بکاروان ریختند وکسان ازغم و اندوه‌بردن مال، پریشان حال بودند وگریه وزاری می نمودند. وشیخ را دیدند گوشه‌ای نشسته وخنده می‌کرد. یکی گفت این‌چه جای خنده است؟ گفت: تمام آن‌چه داشتند سارقین بردند بدین جهت مضطرب وگریانند و من چون‌چیزی نداشتم که سارقین ببرند بدین واسطه آسوده وخندانم. نجی المخففون.

هست عزیز جهان آن‌که سبکبارشد
هرکه‌سبکبار نیست درهمه‌جاخوارشد

حبیب‌الله نوبخت

بازداشتگاه شوروی

درهنگام جنگ

درآمد سخن

پیکار نهائی ما بانیروی مهاجم انگلیس در سیزدهمین
دوره مجلس بود که جنگ جهانسوز جنانچون باران
بهار همه جا آتش و خون می‌بارید و برین نشان
سالی بگذشت و نوبت بدسمن رسید و درکوه وکمر و
اماکن دور از رهگذر مرا همی تعقیب کردند تاروزی
که در (**دشت بیذا**) بمن دست یافتند.

شما **دشت بیذا** را صحرای بیضا می‌نامید وبیضا عربی شده بید است،
و درکتاب‌های جهان شناسی قدیم‌آمده است‌که بمیان آباده و شیراز دو آبادی
بوده است نامشان بیده و داریا . و درعصر ما نیز هم آنجا دهی است نامش
دهبید یعنی ده بیده . و بیده را فارسیان با ذال تلفظ می‌کردند وبیذه ــ و
بیذا می‌خواندند.

این حادثت بیدا است واکنون آفتاب بکوه فرونشسته
و زمین رنگ پولاد یافته و من در خیمه خود خسته
و شکسته نشسته بودم بجائی که یك پهنه از سراپرده
خان قشقائی بدور بود و با خود نجوا داشتم که دوست
ما کیاخان دررسید و گفت چه نشسته‌ئی که این **دم**
گاوی را هم که بدست داشتی از کف بر بودند. و
فرداست که هنگام خاست یادربیمرور شما را به مأمورین
انگلیس تسلیم می‌کنند ودیروز هم سر گرد **شولتزه**
آلمانی را با گونه‌ئی ناساز و دور از جوانمردی تسلیم
کردند .
و **دم گاو** اشارت بودبقدرتی که درپهنه پهناور بیابان
و کوهستان و درپناه آسمان و یاری مردم کوه‌نشین
بکف داشتم و اینك از چنگ ما گرفته‌اند و ما را
بدشمن میفروشند .

مصطلح **دم گاو** را ما همه میدانیم و به تعریف آن احتیاجی نداریم و
مفهوم آن وسیلتی و اتکائی است محکم مگر آنکه درجهان سیر و تاریخ معنای دم گاو
ازین مفهوم بمراتب بلندتر استوارحمندتر ، جو درکشورهای وسیع هنددم گاو
را مقدرتی است بیشتر و مرتبتی بیشتر و میلیونها هندوی سیاه و باریك و
نژادهای آمیخته با آریا و دراویك به دم مرگ دم گاو بدست می‌گیرند مگر
از ندای برزخ و بلای دوزخ برهند و به آمرزش کردگار امیدوار باشند.

فیلسوف شاعران عرب **ابوالعلای معری** در نقد ادیان بر پادشاهان
ساسانی خرده گرفته‌است که باهمه‌مدنیت ومعرفت احیاناًسر وروی خودرا باپیشاب
گاو می‌شستند(۱). و من این معنا را درباره ایرانیان منکر بودم مگر آنکه

(۱) عجبت لکسری و اشیاعه وغسل الوجوه ببول البقر !
یعنی از پادشاه ساسانی ومردمش همی درشگفتم که روی خودرا باپیشاب
گاو می شستند ... و من بی گمانم که ابوالعلا پادشاهان هندرا باساسانیان
اشتباه کرده است وشاید خواسته است بگوید عجبت لرای واشیاعه زیرا (رای)
لقب پادشاهان هند بوده است همچنانکه کسری لقب شاهان ساسانی .

یکی از محققین برین گمان بود که هنوز هم درجامعه پارسیان این رسم همچنان مستقر است .

وازین برتر وشگفتی تر آنکه در کشور آلمان نیز دم گاو راجاهی است والاتر و رتبتی بالاتر و در آلمانی مثلی است که گویند سرانجام همه چیز فانی می‌شود مگر دم گاو که جاودان بازمیماند(۱)

پس بی‌جهت نبود که دوست مخفی ما نیروی آزادی ما را با دم گاومانند کرد ...

سپیده دمان که بیدار شدم کشیك چی‌های خان به گرد خیمه من همچنان پاس می دادند و دیری نگذشت که خورشید جهانتاب زمین زمردفام **بیضا** را باالیاف زرزیب و زیور کرد و من پهنه‌ئی را که جای آماده پذیرائی مهمانان بود با دور بین بتماشا گرفتم و دیری نگذشت که جنرال کونسول انگلیس، **میجر جاکسن**، **میجر فاولر**، **کاپیتان بادن** با یك رسد سرباز انگلیسی باatomobilها و بارکش ها در رسیدند وازطرفی دیگر مدعوین خان وارد شدند .

تیمسار سپهبد جهانبانی امان‌الله میرزا سناتور محترم که درآن زمان فرمانده بزرگ نیروی فارس بود، **سالار نصرت خواجه نوری** کفیل استانداری فارس مرحوم **سرتیپ خسروداد** رئیس ژاندارمری فارس ، افسر جوان باشهامت جهانبانی فرزند برومند سپهبد امان‌الله میرزا نیز که هیچیك ازتسلیم کردن من آگاه نبودند و **ناصرخان** ایشان را به نام مهمانی خوانده بود.

---

1 – Alles Im Leben Vergeht, Allein Der Schwanz Des Ochsen Bleib und Besteht .

آخر هنگام تسلیم فرا رسید و نیمروز شد و پیشکار خان با چند نفر تفنگچی مرا بجانب سرا پرده خان خواندند. و چون در رسیدم دیدم که سپهبد جهانبانی از آن جمع جدا گردید و بآن دور ها رفت و پنج سال بعد از آن روز معلوم شد که آن مرد نجیب و اصیل نخواسته بود در تسلیم کردن من سرکتی کرده باشد و بناصرخان نیز برسر این مهمانی اعتراض کرده بود. فرزند برومند او نیز با نهایت سلامت روح و نجابت نژادی پیش جنرال کونسول انگلیس و دگر مأمورین آن ها بوساطت برخاسته، خواسته بود که از گرفتن و بردن من ببازداشتگاه چشم بپوشند و یا هرگونه پیشنهادی که کنند او ضمانت می‌کند... پیداست که آن ها نپذیرفتند و هم نمی‌توانستند بپذیرند. **میجر جاکسن** رئیس انتلی جنس‌سرویس باو گفته بود میدانی از که وساطت می کنی؟ جهانبانی جوان گفته بود آری می‌دانم از نو بحث وساطت می‌کنم که هنوز نماینده مجلس است و شما او را توقیف می کنید! جاکسن جواب داده بود:

خیر! شما از رئیس باری‌های ایران وساطت کرده‌اید و این برای شما خوب نیست.

پاسخ این سخن را مرحوم سرتیپ خسروداد دادهنگامی که مرا بامستر جکسن دراتومبیل نشانیدند که ببرند. خسرو داد بلند و بی پروا بگریستن پرداخت...

اتومبیل من که راننده آن ستوان نوارا بود به راه افتاد و جنرال کونسول انگلیس و **میجر فاولر**

و **کاپیتان بادن** با همه سرباران در اتومبیل ها
وکامیونها ازعقب اسکورت من بودند و برین نشان
مرا به بازداشتگاه اراك بردند وپس ازدوسال استنطاق
هاو رنجها مرا بمأمورین سوروی تسلیم کردند.
و اینك مقدمات این داستان

بامداد یکروز که گارد مخصوص من قفلرا ازدر برداشت و به اسیر خود اجازه داد با سرباز نگهبان برای نشستن دست وروی خود بصحن بازداشتگاه بیاید ناگهان ازمیان دو لنگه در سری نضمیمه یك دست و نیمی از یکطرف بدن پیدا شد .

چهرهاش بگونه آذر ، مویش همرنگ خاکستر ، بینی او کمی باریك و لب زیرینش اندکی کج، کلاه نظامی او بادیگران همگروه وموی بسیاری پشت سرش انبوه،وبا یك شتابزدگی شگفت و خودداری محسوسی ازربادنی توقف با لهجه انگلیسی وزبان فارسی گفت آقای نوبخت !

بله آقای میجر !

اسباب خودرا امروزجمع کنید ،

فرداصبح می روید! ...... کجا ؟

آقای میجر ... !

میروید به تهران ....

متعجب شدم که آقای میجر لد پتر Maj Ledpeter درپاسخ من چیزی گفت زیرا همه افسران وسران وکارمندان سیاسی ولشکری انگلیسی برای هر گونه پرسش وبرای هرنوع گذارش یك پاسخ دارند ودر مکتب سیاست جز این جمله درسی نیاموخته اند : آی دونت نو !

این پاسخ بحکمت آنها همان اعتدال وهمان سازشی را داردکه

خاکشیر پیش حکیم باشی‌های قدیم میداشت، جو، آن را مانند پا ناسه داروی هر دردی شناخته بودند ... واین حمله را هر افسر انگلیسی و هر سرباز انگلیسی و هر سیاستمند انگلیسی از بر داردو بهنگام پاسخ‌ار یادکردن آن نمی‌تواند خودداری کردن. وارحمله کلمات پیشوای شیعه این حمله است که آفرین خدای بر آنکس که لفظ نمیدانم‌را فراموش نکند (۱) مگر آنکه امام اگر با افسران انگلیسی مواجه می‌شد هرگز این حمله را دربارهٔ ایشان تکرار نمی‌کرد .

کسانی که درباز داشتگاه اراك اسیر بودند وشاید آنها هم که درسلطان آباد اراك مدتها در انتظار دیدار اسیران و کسب اجازه برای دیدار آنها بسر می‌بردند می‌دانند که نیروی انگلیس در آنجا اداره‌ئی فراهم آورده بود که با سه حرف(A.L.O) نامیده می‌شد ، حو. هریك ازین حرف‌ها نماینده کلمه‌ئی بودند که برای آسان کردن تلفظ قانون اختصار رادرباره آنها جاری کرده همگان آن اداره‌را(الو) مینامیدند .

(این قانون‌را بفارسی قانون ترابر و با عربی نحت و با آلمانی آب کورتزونگ Abkurzung می نامند وآن اداره‌را رئیس وکارمندانی بود که گاه و بیگاه برای بازداشت شدگان و بسا برای رئیس بازداشتگاه هم که افسری پیر و نجیب و بی آزار بود مزاحمت هـای بسیار فراهم می‌کردند .

نام رئیس بازداشتگاه میجرهلمن Maj. Helman بود ونام رئیس اداره (الو) میجرلدپتر Ledpeter همان کسی که امروز بامدادمرا آگاه کرد که بتهران می‌روم ! ..

هر چند که ما در تدوین این سرگذشت باختصار میکوشیم اما اگر از همه ملحقات و جزئیات این تاریخ یك باره چشم بپوشیم گفتار ما ناقص خواهد بودن وازیرا ازصفات و اخلاق این دو نفر پیکره‌ئی می‌سازیم تاایشان‌راهمچنان که بودند نشان بدهیم وبااین تصویر تاآن‌جاکه برای ماشدنی‌است نیك‌وبدایشان

۱ ــ رحم‌الله من عرف کلمهٔ لاادری از هزار کلمه تألیف رضی .

را کاملا مجسم کرده باشیم .

میجر هلمن رئیس بازداشتگاه اراك مردی بود نجیب، مهربان، پاکیزه سرشت اما بسیاری از افسران و پرسش کنندگان جنانچون لیوتنان نوارا و کاپیتان تیستل وایت و افسرانی دگر که در خلال این سرگذشت به آن‌ها خواهیم رسیدن اخلاقی ناسزاوار داشتند ومن از آن ستمکاران حکایت ها دارم که اگر بگویم بر آن حکومتی نفرین می کنید که هموطنان خودرا گرفته تسلیم آن نابکاران کردند تا هرچه بخواهند بکنند .
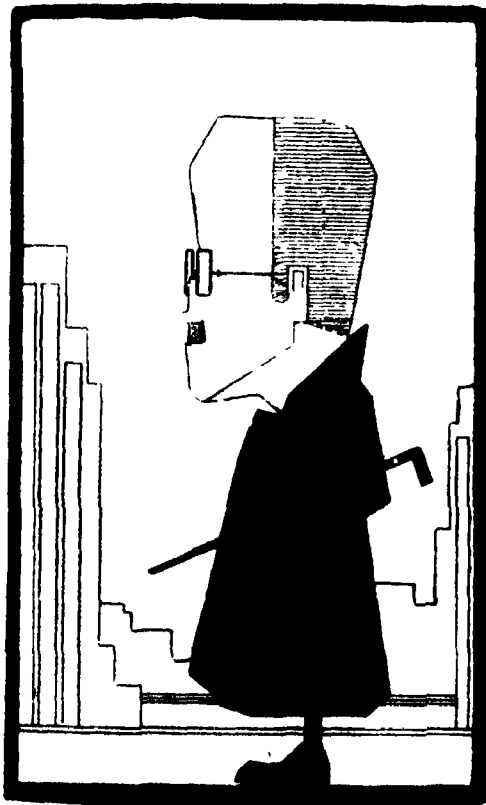
ولی میجر لدیتر که امروز باتاق من سرکردومرا بمسافرت یا باسارتی تازه بشارت داد در ردیف هیچیك ازین دو گروه نبود نه مانند هلمن نیکوسرست و نه چون نوارا گرك خونخوار بلکه مردی بود نه خوب نه بد تا حدی مؤدب خوش رو بالهجه‌ئی شیرین وسخنانی سمرده ومتین درپاره‌ئی کارها خوب در بعضی از فکرها بد بحفظ احساسات وعواطف خود تا اندازه‌ئی قادر، بسیارپاکیزه، خوش لباس ، آرام، خاموش ، شوخ طبع ، بامزاح وبامزه . فهمیده ، آدم شناس ، هوشیار، اندکی بدزبان، ازجنگ اشخاص خردمند گریزان و با عقیده مردم نادان همراه و دل داده مانند هرانگلیسی خون سرد ، سنگین رنگین با درجه میجری و با اینك کاس وموی انبوه که در پشت سر او چون خرمنی خوشه گندم جمع بود ومتراکم بود وبرق میزد.

این بود آقای میجر لد پتر رئیس اداره «الو» و با زبان آیةالله کاشانی لته پته ؟

و از جمله صفات برجسته او یکی این بود که با زبانی چرب اسیر خودرا بطمع می‌انداخت و گاه می‌گفت مرا فرستاده‌اند تا بپرسم اگر کاری و فرمایشی دارید انجام بدهم و گاهی با گونه‌ئی پر آزرم ولهجه‌ئی گرم میگفت متأسفم که‌شما گرفتارهستید و پابند اسارت دچارو نمی‌دانم که آیا افتخار این خدمت رادارم که بشماهمراهی کنم واگر احتیاجی بکمك یك‌دوست داشته‌باشید آن کمك‌را بجا بیاورم . دراین‌حال مخاطب او اگر آدمی ساده‌و خوش‌باور بود سفره دل خودرا بر گشاده‌ازاوخواهش می کرد که‌مثلا بمستحفظین بسپارد آن‌همه

تعدی نکنند، تفنگ بروی او نکشند، و اگر در پهنه بازداشتگاه قدم بگذارد مانع نشوند یا مثلا سفارش کنید اتاق مرا بی‌حدوحساب پر از دود نفت و گاز و لیس نکنند یا مثلا با اسیر جنگی مانند خیانت‌کاران رفتار نکنند یا مثلا می‌گفت آقای میجر شش ماه است بدنم را نشسته‌ام و بحمام نرفته‌ام اجازه بدهید مرا بحمام ببرند یا بر این نشان خواهش دیگر یاد می‌کرد.

آقای میجر که همه را با روی خوش می‌شنید ناگهان قیافه او تغییر یافته روی ترش کرده دستها را به پشت سر نهاده چوب دستی نظامی خود را بر زیر بغل گرفته و با یک دهان پر می‌گفت مگر این‌جا مهمان خانه است؟ این را می‌گفت و با روی ترش کرده بی خدا حافظی بیرون میرفت و با این کار میخواست اسیر خود را با جواب منفی و قیافه‌ئی مغرور و متکبر تحقیر کند.

میجر هلمن رئیس بازداشتگاه نه تنها واجد چنین رذائلی نبود بلکه بگفتهٔ سعدی یکی از دوستان خدا بود در میان او باش و نشانی از انسانیت و اخلاق بود در یک پهنه پهناور از بیشرمی‌ها نه بسیار پیر بود و نه بسیار جوان نه بلند بالا چون غول نه کوتاه و نه مضحک و نامقبول، نه فربی بود نه لاغر، نه متکبر نه فروتن، نه بخشونت مردان جنگجو بود و نه بسستی و بسالوسی صلح طلبان پرگو نه در اجرای وظیفه خود متساهل بود و نه در ستمکاری عامل و جاهل، مردی بود معتدل و رادمردی بود عادل. درونش روشن بود و سرشتش پاک بود بیشتر کاسکت می‌پوشید و کمتر کلاه کار، همیشه جوئی بدست داشت و تبسمی بر لب، در چشم او روشنی مهر و نجابت فطری می درخشید و از قیافه نازنین او مکر و خیانت هزاران فرسنگ دوری می جستند هرچند که در آغاز دوره پیری بسر می‌برد اما مانند همه کسانی که قلبی حساس دارند زودتر از موقع خود شکسته شده بود و در همه حال صفا و معصومیت کودکان از بشره او آشکار بود و چنانچون بچه ها پاک دل، کم ظرف عجول و خوش باور و سبک‌روح می‌نمود و جمله (آی دونت نو) را که همه همکاران او خوب می‌دانستند او نیز خوب مشق نموده روان کرده بود و اگر از وچیزی می‌پرسیدیم درنگی میکرد و تکانی می‌خورد و با اکراه و زحمت چنانچون آدم خجالت زده و گناه کرده می گفت:

آ.م.ساری ـ آی دو نت نو. تصویری از کودکی خود را که درمجله منچستر گاردین درقسمت چیلدرن چاپ شده بود بخواهش من بریده بمن دادمن آن تصویر رادرین جا نشان می دهم تا بدانید که در پیری هم قیافه اش بهمین نشان معصوم بود.

حالت شرم حضور و حیای فطری او بهیچ فردی از افرادقرن بیستم نمیبرد و هر کس با او مصاحبت میکرد گمان می برد که در یکی از قرون پیش با یکی ازعرفای خیراندیش هم صحبت شده است.

از جنگجویان آلمانی و نازی‌ها بیزاری می نمود از یهودی‌هاهم، بامسیحی‌ها برادر بود با مسلمان ها نیز .... بیشتر اوقات مانند بچه‌ها ازروی بی‌غرضی سخن گوینده را قطع میکرد تازودتر جواب بدهد و اگر کسی اورا بنوشیدن چای یا خوردن شیرینی دعوت می کرد نخست مانند خانم‌های زیبا و نجیب شانه های خودرا ازروی ناز وغرور حرکتی داده‌ازآن پس با تبسمی شیرین میپذیرفت ، او بزیبائی وقشنگی روح خود بی گمان بودخودش‌هم فهمیده‌بود که مرد خوبی است .
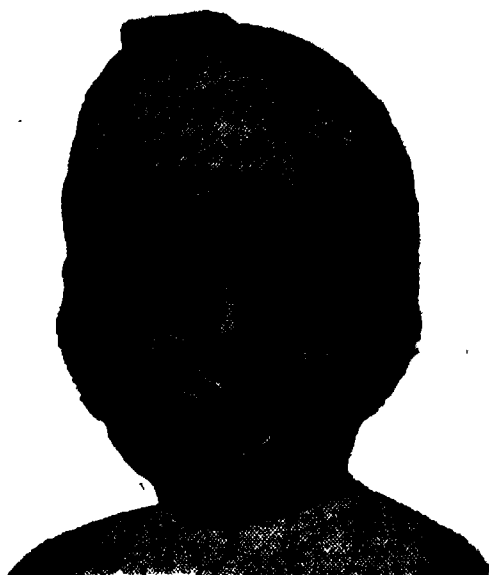
در تأثر با زندانی خودشریك بود ،اسیرخود رااگر خورسندمیدیدحظ می کردو می‌خندیدواگر برعکس وی راغمگین‌می یافت‌تا اعماق قلبش‌آگاه می‌شد وبرخلاف دیگران که با گرفتن شکـاری خورسند می شدند او بـا رهانیدن‌یا آزاد شدن‌آن شکار خورسند می گردید و رسیدن یك خبرخوش یا یك مژده‌ئی‌راکه بآزادی‌محبوسی بستگی داشت ونسبت باو ارفاقی شده بود چنان با خورسندی یاد میکرد که‌گوئی ازغایت‌وجد برقص‌آمده استدر چنین موقعی مانند کودکان معصوم از فرط سرور با نوك پنجه راه میرفت و از خوشحالی می‌جست ...

براستی میجر هلمن مرد نازنینی بود. آفتابی بود در تاریکی های زندان همه روز بمحبوسین خود محبتی تازه نشان میداد و بازداشت شدگان تا بازدید میکرد وگذشته ازاجرای وظیفه این دیدن برای اوعادت شده‌بود. روزها میان ساعت نه و ده می شنیدم کسی آهسته انگشت به در میزند . این انگشت‌آن مرد مؤدب بودکه از اسیر خودش اجازه ورود میخواست . شایددر بازداشتگاه ودرمیان صدها افسر وسرباز وکارمند وکارگر ومأمور تنها اوودو نفر دیگر بودندکه بی اجازه وارد نمی شدند ، برخی اوقات من بعمد جوابی نمی دادم امااوپس از اندکی تأمل بازهم انگشت بدر میزدوتا نمی‌شنید(کوم-این) هرگز داخل نمیشد .

جمله گودمورنینك را باندازه‌ئی شیرین وخندان ادا میکردکه رنج دل فراموشم میشد .

وگاه آن حمله را با سلام نظامی توأم میکرد. وهمه روز احوالپرسی میکرد و حالم را جویا میشد. درزمستان سخت سال ۱۳۲۴ از باران و برف زیاد شکست در اطاق من بچکه افتاد زیرا در آنسال بام آن سرا که پیشتر کاروانسرا بوده و پیش از پیشتر کاروانسرا بوده‌است اندود (۱) نشده بودوآب بسقف نفوذ کرده رفته رفته همه اتاق را فرا گرفت.

شبهای پیاپی درزیر باران بسر میبردم و پتوئی که بجای لحاف من بود یکجا خیس شده بود زیرا ازتمام اطراف و جوانب سقف می بارید.

میجر هلمن روز اول که دید لختی با حیرت و تعجب نگاه کرد زیرا نمی توانست دریبرد که آب چگونه ازسقف نفوذ میکند و بیدرنگ باداره مهندسی خودشان پیغام فرستاد، ساعتی دگر افسری آمد که مهندس بود و او هم سقف نگاهی کرد ورفت و دیری نگذشت چهار نفر دیگر آمدند و مدتها سقف نگاه کردند وجای حیرت بود که نمی فهمیدند که آب چگونه نفوذ کرده و اکنون باید چه بکنند زیرا با سقف کاه‌گلی که خاص قدیم ایران‌بود آشنا نبودند وطرفه این بود که از من می پرسیدند که چه شده است آب فرو می ریزد.

این چهارنفرهم بی آنکه بفهمند رفتند ومهندسین بزرگتری آمدند و آنها هم نگاه کردند و گفتند باید بتهران گذارش بدهیم و این سقف را خراب‌کنیم وآنروز بربن نشان گذشت و جای تأسف بود که فردای آنروز یکشنبه بود و همه اداراتشان تعطیل بود و رئیس بازداشتگاه هم با اطمینان

۱ـ لغات بسیاری رفته رفته فراموش شده اند وفراموش می‌شوندوکلمه اندود یکی از آنهاست. پیش‌ازین‌هاپشت بام ها کاه‌گلی بودندوبرای آنکه باران سقف اتاق نرسد همه سال اندود می‌کردند یعنی‌کاه‌را باگل آلوده و روی‌پشت بام را به‌کلفتی‌یك خشت می پوشانیدند وروی آن را دو روز بعد که اندکی خشك شده بود بام غلتك میبردند وغلتك آلتی بود از سنگ مدور به اندازه یك‌یادوزرع‌دراز وآنرا باگیره دستی یا با نیروی پا آنقدر بروی بام میگردانیدند تا کاه گل حریر و بام میشد ونمیشدکه باران یا برف نفوذ کند.

اداره مهندسی تعطیل کرده بود اما باران تعطیل نکرد و برشدت فعالیت خود بیفزود و همه شب بارید و نیمه شب از شدت تری و خیس شدن یخ کرده‌بودم و بخاری هم کازولین نداشت زیرا کالاسرحنت که انباردار بود ورئیس دخائر بود نیز تعطیل کرده بود .

بی اختیار هرچه پلاس وپوشش ولباس با خود داشتم برسرم بیفکندم و درمیان اتاقی که سقفش مانند آسمان شده بود بی اراده می دویدم و گویا از بدبختی خود فرار میکردم ...

وشاید درهمان شب همکاران من که درباره وطن حود راهی حر راه من بر گرفته بودند در بستری گرم آرمیده و درآغوش زیبا صنمی خفته از همکار سابق خود خبری نداشتند . آنهاکه نهانی با احانب ساخته و جای مسرا در مجلس گرفته و مرا بحای خودشان در محبس نشانیده بودند. آنهاکه هنگام طرح قراردادبرای خوشنودی بیگانگان بصورت من سیلی زدند و بچشم من آسیب رسانیدند .

آنهاکه در پشت تریبون محلس باکمال بی‌غیرتی و نامردی از تجاوز بیگانگان حمایت میکردند ووطن پرستان را تحقیر می نمودند و آنها که حزپول وپارك و املاك بهیچ‌چیز عقیده نداشتند و باکمال نامردی سرنوشت وطن خودرا با آنها معاوضه‌کرده بودند آنهاکه ار احانب وعده ها و نوید های بسیاری دریافت میکردند تا ازمنافع آنها حوب دفاع کنند و ایران را بفلاکت دجار نمایند . آنهاکه وزارت و وکالت وتمام مقامات شامخ‌وبرحسته را بخود وفرزندان وخویشاوندان گناهکار خویشتن احتصاص داده حقوق‌وطن پرستان را در غصب و تصرف حود داشته و کار ها را برای اعقاب خود آماده می‌کردند. فردا پیش ازظهر که میجرهلمن برحسب قرارخود باتاقمن آمد وبیداد آسمان‌را برسرمن بدید و از گذارش شبهای گذشته شمه‌ئی بشنید لب خودرا گازگرفت و با آنکه عادت نداشت که خشمگین بشود با افسر مهندس تند حرف زد وبیدرنگ آستین بالازده چوب درازی که ازیکسر بسنان شباهت داشت بدست‌گرفت وبا سرعتی که پیری باو اجازت میداد بیك‌لحظه از پلکان حیاط زندان ببام برآمد .

من ساعتی صدای پارو وریزش برف را برفراز سرخودمی شنیدم امـا ناگهان آواز سیلی بگوشم رسیدکه از ناودان ها سرازیر می‌شد پیرمردنازنین سبب بارانی شدن اتاق مرا از مهندس ها بهتر فهمیده بود و روزدیگرخودش

با ملاحت و لطافت روح و بیان برای من شرح میداد که راه ناودانها چگونه با سنگ و آجر و کهنه گرفته شده ریزش آب را بسته بودند و او با چوب دراز آن راه های بسته را باز کرده است و با خورسندی خاصی که بکودکان معصوم اختصاص دارد می گفت دیگر برفی بر پشت بام نمانده و بارانی که آمده است تکرار نخواهد شد نام این مرد هلمن بود یعنی تپه یا پشته مگر آنکه او از کوه نیز برتر بود و مردانگیش بیشتر و من نام اورا همیشه با مفهوم آلمانی یاد می کنم که بمعنای روشنی است زیرا هلمان یعنی مرد پاکیزه و مرد روشن

۱ براستی هلمن مردی روشن بود و گروهی از همکنانش روانی تاریک داشتند و من هرگز به عدالت این مرد را فراموش میکنم نه بیدادگری و بدکاری دگر مأمورین انگلیس را ازیاد می برم. خدا میداند که او اکنون در کدام یك از شهرهای انگلیس بسر میبرد سرجنتها و سربازهائی که او را می شناختند می گفتند این مرد در لندن مقامی بلند دارد و اکنون که جنگ جهانی روی داده است جامه سربازی پوشیده مگر بوطن خود خدمت کند. چنین است اوضاع و احوال سایر موجودات جهان ، آنها نیز همه ازین قبیل هستند نسیم و بادتند هردو از جنبش هوا و بفرمان خدا بوجود میآیند اما از یکی درختان نشو ونما می کنند و ازدگری واژگون می‌شوند، آب دریکجا زندگی

می‌بخشد و با کالبدی دکرغرق‌کرده هلاك می‌سازد وهیچگاه ازیادم نمیرود که لیوتنان نوار وکاپیتن تیسنل و یت چگونه باستنطاقو بازپرسی من پرداختند وچگونه بروحم فشارآوردندچگونه‌اشك چشمم‌جاری شد و میجرهلمن که شنید پیرمرد پاکدل گریست یکی اشکم را ازرنج و غم فرو ریخت و آن دیگری درغمم اشك فروریخت واین تیسنل‌ویت بقدری بی‌رحم بودکه دکتر پاستور کریستوفل کشیش آلمانی میگفت وقتی دیدم سرباز ها شما را باطاق تیسنل ویت یهودی میبرند دربرابر صلیب زانوزدم و درباره شما دعا کردم زیرا که مرا استنطاق‌کرده بود و میدانستم حقدرظالم و بیرحم استفردای آن روز کهمیجرهلمن بآئین معهودبدیدن من آمد قیافه‌اش قرین رنج‌بود وقتی‌که بیشرمی‌های نواراوتیسنل ویت را شنید قطره اشکی‌درمیان‌امواج روشنی‌چشمش آشکارشده سر خودرا مثل‌همیشه‌که میخواست‌سخن بگوید حرکتی‌خفیف داد و باحالتی‌که حلوه آسمانی داشت باکمال تاثر گفت آیم ساری من متأسفم.

ور ایز نو گود حنگ چیز بدی است

ذ من ایز میز ربل آدمیزاد موجودی بدبخت است

او بااین کلمات‌چنانچون‌حکیمی‌موعظت میکردو تسلی‌میدادوا کنون‌یك‌حکایت دیگر از صدها مردی ومردانگی او میگویم و باقی را بآینده برگذار میکنم چند ماه از ورود من ببازداشتگاه گذشته بود و اواحساس میکرد بمن‌خیلی‌بد می‌گذرد بویژه‌که دریافت‌که من از اتـاق خـود ناراضی هستم و از نداشتن دستشوئی و ازکمی آب و محرومی از شست وشوی‌و استحمام، سخت بزحمت میگذرانم واز بدر رنج میبرم‌زیرااداره الو راضی نمی‌شد مرا بحمام ببرند.

یکروزکه دربن باره گفتگو میکردیم ناگهان چیزی بخاطرش رسید و چهره‌اش مانندگل شکفته شد وبی‌اختیارسرودست خودرا حرکتی داد وسخن را تمام نکرده باشتاب بیرون رفت. ساعتی بعد شاکری عرب‌که مترجم اوبود باماتوك ارمنی و چند نفر سرباز باتاق من درآمدند و هریك چیزی از اثاثیه مرا بدوش گرفته میبردند.

من باحیرت وکمي واهمه پرسیدم چه شده است ؟

گفتندمیجرهلمن‌اتاق‌خودش‌را برای شما خالی‌کرده استودرحقیقت‌نشیمن‌او گذشته‌از وسعت و پاکیزه گی‌حمام‌داشت ویك‌قفسه و یك دستگاه‌دستشوئی ویك آینه ویك حجره جداگانه داشت و درتمام سی وشش محوطه بازداشتگاه اراك ممتاز بود و بی‌نظیر بود.

فصل گل است

در آغاز شباب سخت گرفتار سعر وشاعری بودم گر چه
بعداً تاحد زیادی از آن کناره گرفتم وتنها ارزش اشعاری
که بنظر خوانندگان میرسد این است که نشاط جوانی
در آن جلوه گر است و طرف سی سالی که گذشت هر چند
قطعه رباعی ودو بیتی نتوانستم بگویم. (اکبر دانا سرشت)

گشت پدید در افق روی عروس خاوری
ریخت جهان شباش زرچون تو بشرق بنگری
رومی آسمان مکان رست ز جنگ زنگیان
خیز و بیار در میان جام صبوحی ای پری
نك که خروس صبحدم ناله کشد چو بلبلان
نی ز گلوی بط کشم سرخ می کبوتری

زان می آفتاب وش یك دو پیاله‌ای بکش
تا که فروغ عقل را بیش دهد منوری

فصل گل است مطربا بهر خدا ترانه‌ای
حوصله تنگ شد مرا بسکه تو عذرم آوری

ناله مرغ بوستان بر ملکوت میرسد
از چه نمی‌رسد ترا ناله بچرخ اخضری

زمزمه‌های بلبلان گوش جهان نموده پر
از چه ز مرغ بیزبان گوی سبق نمی‌بری

باغ ز فر نو گلان چون بفلك ستارگان
کرده نثارش آسمان زهره و ماه و مشتری

گردش بیشه و چمن طلعت سوسن و سمن
هست حرام نزد من بیرخ ماه منظری

«بهار صد دل مرا وقف غم تو کرده‌اند
حد وفا همین بود جور ز حد چه میبری»

من چو رواقیان کنم نفس‌کشی و غمکشی
من نکنم چو صوفیان سرخوشی و قلندری

از پی معرفت روم نز پی جمع سیم و زر
و ز پی موسیان روم نز پی گاو سامری

در کف این خسان مدان راحت جان خویشرا
در لب اژدها مجو چشمه آب کوثری

رفعت آسمان مرا هیچ شگفت ناورد
زانکه گرفته از فلك پایه شعر برتری

علی رواقی

(تصحیح)
تصحیح برهان قاطع

در مجله یغما ـ آبان ماه چهل و نه ـ مقاله ای خواندم از غلامرضا طاهر دبیر ادبیات دبیرستان فردوسی شهرضا ـ به عنوان «تصحیح برهان قاطع».

نویسنده در این یادداشت کوشیده است چند واژه را که از نظر او تحریف و تصحیف است به نوعی تصحیح کند و چند واژه دیگر را با لغت عرب پیوند دهد و بر رویهم هفده واژه را بررسی کرده است.

* چند واژه از این هفده واژه را حضرت استاد معین در تعلیقات برهان قاطع توضیح داده اند که نقل یا تکرار آن در این مقاله لازم نبود.

** عنوانی که بر این مقاله نهاده اند توقع خواننده را زیاد می کند و خواننده را گمان می رود که با بحث مفصلی روبروست، که متأسفانه این یادداشت مختصر نمی تواند جوابگوی آن باشد.

*** نویسنده در این مقاله از حد المنجد و کتابهایی نظیر آن، پا فراتر ننهاده است، و روشن است که تصحیح برهان قاطع با این گونه کتاب ها کاری است بس دشوار.

فرهنگ برهان قاطع بی تردید یکی از فرهنگ‌های خوب زبان فارسی است، که تحشیه استاد معین فایده آن را افزون کرده است.

استاد معین در تصحیح و تحشیه این کتاب رنج فراوان برده اند که بر ارباب تحقیق پوشیده نیست. چه بسیار تحریف ها و تصحیف ها که در فرهنگها و مآخذ برهان قاطع بوده است و مؤلف برهان قاطع همه را یکجا در کتاب خود

جمع کرده است ؛ در طبع استاد معین به بسیاری از این اشتباه‌ها و تحریف ها اشاره رفته است ولی هنوزهم پاره ای ازواژه ها به شکلی نادرست ومورد تردید دربن کتاب دیده میشود .

باید در نظر داشت که طبع اول این کتاب ـ به وسیله استاد معین ـ بین سال های ۱۳۳۰ـ۱۳۳۵ انجام گرفته و با توجه به امکان های آن روزگار ـ از نظر مآخذ ـ کاری است بسیار خوب و این نوع خرده گیریها به‌هیچ‌روی از ارزش کار ایشان نمی‌کاهد . در اینجا برای نمونه یکی ازواژه هایی را که به صورتی نادرست در برهان آمده یاد می کنیم :

خچکول که ازلغات متفرقه برهان قاطع است و دربرهان‌چنین معنی شده است :

خجکول : بروزن ومعنی کشکول است که گدا و گدایی کننده باشد جه کاسهٔ کشکول ، کاسهٔ گدا را گویند .

این واژه تحریف واژه «حجکول» است .

درفرهنگ المرقاه (۱) والسامی فی‌الاسامی (۲) در ترجمه المعافر: حج کول آمده است وسنایی گفته است:

علم تو حود بام‌عقل و کعبه نشسست و طبع
من‌جوحج کولان به‌زیر ناودان‌چون آرمت (۳)

و انوری گفته است :

به روزگار ملکشه عرابیی حج کول
مگر به بارگهش رفت از قضاگه بار

۱ـ المرقاة به تصحیح سیدجعفر سجادی ، بنیاد فرهنگ ایران ص ۱۶۲

۲ـ السامی فی‌الاسامی عکس بنیاد فرهنگ ایران ص ۴۷ در الاسامی چنین است الحجاج والمعافر: حج کول .

۳ـ دیوان سنایی به تصحیح مدرس رضوی ۱۳۴۱ ص ۱۰۴

سئوال کرد که امسال قصد حج دارم

مرا اگر بدهد پادشاه صد دینار (۱)

و در فرهنگ جهانگیری این بیت سیف اسفرنگ به شاهد خحکول آمده است :

کعبه روان صفا پلاس بسازند اشتر حجکول را رحامه احرام

و مولانا فرموده است .

زین گفت حاج کوله شد دردلش گلوله

زیرا ندیده بوداو مهمانیی سمایی (۲)

و این بیت از ابوالفرج رونی است که ضبط درست آن روشن شد .

شکارگـاه تو با سر است حج کولان

جورحش برده بویره کنند گامتکار (۳)

و اما این یادداشت برای این نوشته شد تا مواردی را که نویسنده «تصحیح برهان قاطع» در آن درخطا رفته است بازنماید. نوشته‌اند .

[«چنه»

منه : به فتح اول و ثانی وظهورها ، فلك اسفل‌را گویند که چانه و مرتبه پا یین دهان باشد (برهان) درست چنه است ودر برهان آمده : چنه به فتح اول و ثانی مخفف چانه است که فلك اسفل آدمی و حیوانات دیگر باشد]

این توضیح درست نمی نماید چنه مخفف چانه است وبه‌کسر یا فتح‌اول به معنی زنخ وفك پایین در خراسان و افغانستان هنوز متداول است امّاچنانکه ازشواهد ومتون برمی‌آید چانه مطلقاً به معنی فك بوده است . شیخ اشراق

۱ـ دیوان انوری به تصحیح مدرس رضوی ص۶۴۸

ضبط این واژه دردیوان انوری «حجکول» است ودرفرهنگ‌لغات این کتاب هم به معنی گدا آمده است .

۲ـ دیوان شمس ج ۶ ص ۱۹۷

۳ـ دیوان ابوالفرج رونی به تصحیح دکتر محمود مهدوی دامغانی ص ۱۷۴.

درپرتو نامه آورده است :

(همه جانوران در وقت خاییدن **چانه زیرین** جنبانند . . . چون نهنگ ... دروقت خاییدن **چانه بالایین** جنباند .) (۱)

ودیگر ضبط ویا به‌کاررفتن چنه نمی تواند دلیلی بر نادرستی‌منه باشد این معنی از فرهنگ های فارسی فوت شده است .

واژه منه درکتاب اورادالاحباب به‌کاررفته است وشاهدش این است:

وادب آن است‌که طعام را به سه انگشت خورد وازپیش خود خورد و لقمه خرد برگیرد ونیکو خاید و در خاییدن دومنه (ضبط متن به فتح اول و دوم است) را بسیار برهم برند (۲)

این شاهد نشان می دهدکه منه هم به معنی فك است چه فك پایین و چه فك بالا .

و همچنین نوشته اند :

[« ریان »

زیبان : بروزن میزان به‌معنی زیبا و خوش آیند باشد. درست ظاهراً «ریان» است در السامی آمده : وجه ریان : آب دار ودر همین فرهنگ عربی به فارسی آمده: الرواء:سیرابی روی و در المنجد آمده الرواء : المنظر]

درست است‌که زیبان با ریان قرابت معنوی دارد ولی این نمی تواند دلیلی برنادرستی زیبان باشد. معروفی گفته است .

آن نگار پریرخ زیبان   خوب گفتار و مهتر خوبان (۳)

و دیگر زیبان بروزن میزان است ولی « ریان » نمی تواند بر وزن

۱ـ مجموعه‌آثار فارسی‌شیخ اشراق ، به تصحیح و تحشیه ومقدمهٔدکتر سید حسین نصر ص ۵ .

۲ـ اورادالاحباب و فصوص‌الآداب به‌کوشش ایرج افشار ص ۱۳۹ .

۳ـ اشعار پراکنده به تصحیح ژیلبر لازارص ۱۳۷

میران باشد .

سدیگر ریبان از مصدر ریبیدن مانند گواران (۱) ار مصدر گواریدن است ویا زاران و گریان (۲) و برهمین قیاس رهان (۳) (رها) و کوشان (۴) (کوشا)

ودیل واژه سختو، سقتو نوشته اند :

[منتو : با تای قرشت بروزن بدرو، کسپای کوچك را گویند و آن پاره های پوست شکنبهٔ گوسفند باشدکه‌دوزند وبا برنج ومصالح پرسازند و پزند.

ظاهراً این‌کلمه مصحف «سختو» است دربرهان ذیل‌کلمه اخیر آمده :

رودهٔ‌گوسفند راگویندکه آن باگوشت وبرنج و مصالح پرکرده، بر روغن بریان کرده باشند و درديوان لغات الترك تألیف کاشوی آمده :

سقتو : الامعاء تحشي بکبد و لحم و افاويه ثم تطبخ فئوكل (ص ۳۴۹ ج ۱) .

حال سختوی فارسی مأخوذ از (سقتو) ی ترکی است یا عکس ، یا هردو از يك ریشه است نمی دانم]

واژه منتوکه آنرا مصحف سختو یا سقتو دانسته اند در گفتار مردم افغانستان به‌کار می‌رود و درافغانستان به خوراکی‌گفته میشودکه ازخمیرتنك

۱ـ تفسیر قرآن مجید (کمبریج) به‌تصحیح دکتر جلال متین ص ۲۸۸ س ۹ .

۲ـ مقالات شمس تبریزی از انتشارات کتابفروشی عطائـی به اهتمام «عماد» ص ۲۳۱

۳ـ کشف‌الاسرار ج ۹ ص ۷۷

۴ـ دیوان ابوالفرج رونی ص ۴۴

خدمت دوست بزرگوارم جناب آقای وح
مدیر محترم مجلهٔ وحید

... چندی قبل مقاله ای در مجلهٔ هفت هنر نوشتم که گمان می کنم غیر از مدیر خود مجله کسی آن را نخوانده باشد. اصلا چاپ و توزیع آن معلوم نشد چگونه بود. مقاله است در بارهٔ حافظ و حاوی نکته ای تاز است ... بهرحال برای این که یادآوری شده باشد چون در ماه اردیبهشت کنگرهٔ حافظ تشکیل میشود، فکر می کنم اگر لطفی بفرمائید این مقاله را درمجله وحید (ماه اردیبهشت) چاپ بفرمائید بی جا نباشد زیرا هیچکس نخوانده است.

در اروپا یك نسخه هفت هنر نمیآید و حال آن که مجلهٔ وحید را همه جا می‌بینیم ...

باستانی پاریزی. پاریس ٤ اسفند ماه ١٣٤٩

حافظ چندین هنر

غزل گفتی و درسفتی، بیاو خوش بخوان، حافظ
که بر نظم تو افشاند فلك عقد ثریا را

چند سال پیش، مقالتی در معرفی و انتقاد «احیاء الملوك» نوشتم

و در آن مقاله ضمن گفتگو از دربار هنر پرور ملوك سیستان و اشاره به خوانندگان و نوازندگان آن درگاه که اغلب لقب « حافظ » داشته‌اند ، اشاره به نکته‌ای کردم و گفتم « ... چنان بنظر می‌آید که خوانندگان‌را بدین زمان به لقب «حافظ» می‌خوانده‌اند ، و این لقب درست دویست سال بعد از مرگ حافظ شیرازی‌مرسوم بود، عجبا نمکند حافظ خودمان‌هم‌درخوانندگی و نوازندگی دست داشته است و بدین سبب‌بحافظ معروف شده .وگرنه‌چرا این همه اشعارش‌به دل می‌چسبد و با موازین موسیقی هم‌آهنگ‌است؟»(۱)

این نکته هرچند پایه و اساس محکمی نداشت ، اما همچنان در ذهن می خلید و امروز هروقت اشعار حافظ را می‌خوانم ، باز همین‌مطلب‌بذهنم میاید که اوشعر خودرا باآهنگ موسیقی تنظیم میکرده‌است و بیشتر این‌نکته در خاطرم قوت می گیرد که شهرت خواجه شمس الدین محمد شیرازی به « حافظ » نیشتر ازآن‌که مربوط به« قرآن‌خوانی » و« حفظ قرآن »او باشد، مربوط بخوانندگی و موسیقی‌دانی او بوده است .

البته دراینکه‌حافظ ، حافظ قرآن بوده شکی نیست وازاینکه‌قرآن‌را به « چهارده روایت»میخوانده و ازین‌سبب‌عشق‌او بفریادرسیده بود انکار نباید کرد، اما این‌که تخلص او تنها بمناسبت « قرآنی که اندر سینه داشته است » انتخاب شده باشد و شهرت او در شیراز بدین نام تنها ازین جهت باشد، جای گفتگو دارد ، هر چند که‌اجتهاد در مقابل‌این‌نص‌است‌که گوید: «هرچه دارم همه از دولت‌قرآن‌دارم».

البته بسیاری ازکسانی‌که‌قرآن‌را حفظ‌کرده‌اند ویاحدیث‌بسیار - حدود صد هزار - از حفظ داشته‌اند ، بنام حافظ خوانده شده‌اند که حافظ رازی ، وحافظ ابوسعید عبدالرحمن، وحافظ عمادالدین هروی ، و حافظ ابوالعباس جعفر بن محمد ، و حافظ ابو نعیم اصفهانی‌و قوام السنة حافظ‌کریم‌اصفهانی و دهها حافظ دیگر از آن جمله‌اند وبعضی اهل معنی‌تصریح کرده اند که

---

۱ ـ راهنمای کتاب ، شمارهٔ ششم سال نهم،اسفندماه ۱۳۴۵

« حافظ کسی را گویند که صدهزار حدیث از بر داشته باشد » (۱).
باب حفظ حدیث حافظ خبری نداریم ولی برخی حافظ شناسان عقیده د
وقتی حافظ میگوید :

حافظم در مجلسی ، دردی کشم در محفلی
بنگر این شوخی که چون باخلق صنعت می کنم

درینجا مقصود او از این صنعت و رفتار « دورویه بازی کردن
خداست ، یعنی در یك محلس قرآن خوان است و درمحفل دیگر شرا
(۲) و طبعاً همان کاری می کرده که خودش از آن انکار داشته
« دام تزویر کردن » قرآن ، اما بهر حال جمع کردن « لطائف حـَ
نکات قرآنی » و « صبح خیزی و سلامت طلبی بدولت قرآن » ب
آنکه « دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند » و « غم نخوردن
فقر به عنایت ورد و دعا و درس قرآن » ووحشت از « غیرت قرآن ح
هیچکدام مانع آن نبوده است که حافظ خاك در میخانه را نبوید واز آ
مشك ختن استشمام نکند . بقول تولستوی « زیبائی عشق را بوجود نه
بلکه عشق است که زیبائی می آفریند . »

ضمن بررسی احوال کسانی که درصدر اسلام به بعد لقب حافظ
این نکته روشن می‌شود که در قرون اولیهٔ اسلامی خصوصاً درقوامیس «ا
بالضاد » این لقب مختص حافظان قرآن و حفاظ حدیث و روایت بو
در میان فارسی زبانان چون خواندن قرآن از حفـظ ، و آن نیـز
کم کم و از قرون وسطای توسعهٔ اسلام باب شده است ، به تدریج «
تنها بکسانی گفته شده است که قرآن را بآهنگ خوش می‌خواند

۱ ـ نامه دانشوران . در ذیل ذکر احوال حافظا برو.

۲ ـ استنباط مضمون از لغت نامه دهخدا ، ذیل کلمه حافظ
بنده گمان دارم که درین جا تصریحی ندارد که مقصود از « حافظی
خوانی » بوده باشد ، بلکه می تواند همان خوانندگی و مجلس
هنرورزی حساب شود .

چون توجه به موسیقی و آواز ازین‌راه بی‌خطرتر امکان پذیر می‌شده است، ازین سبب آواز خوانی اصولا باقرائت قرآن شروع می شده، و «دارالحفاظ» مرکز آنان بوده، وازین سبب بعدازقرن ششم هجری لقب حافظ اغلب مرادف باآوازخوانی یاد شده است.

گمان‌میرودکه‌حافظ ما نیز هرچه حافظ قرآن بودمامادرواقع در شیراز بنام «قرآن خوانی» و «قرآن دانی» خودرا نمی‌خورده وبالااقل ازاین باب کسی باوتوجه نداشته‌است. لابد اطلاع داریدکه حافظ درشیراز زمان سه چهارپادشاه را درك کرده که معروفترین‌آنها عبارتند از.

امیر شیخ‌ابواسحق اینجو- جلوس ۷۴۲ ه (= ۱۳۴۱م)

خلع ۷۵۵ ه (= ۱۳۵۴م) مقتول ۷۵۸ (= ۱۳۵۶م)

امیر مبارزالدین محمد مظفر

خلع اودر ۷۶۰ ه (= ۱۳۵۸)

شاه شجاع پسر مبارزالدین محمد از ۷۶۰ تا ۷۸۶ ه

(= ۱۴۵۸م تا ۱۳۸۴م)

شاه یحیی‌وشاه منصور تا ۷۹۱ ه (۱۳۸۸م) که سال مرگ حافظ بود.(۱)

درظرف این مدت پنجاه سال حکومت ازامیر شیخ تاپایان‌کار آل مظفر ۷۹۵ ه (= ۱۳۹۲م) حافظ درشیرازبود. وازین میان، خدمت دوتن از این سه پادشاه را دریافته‌است. نخستین‌آنها شیخ ابواسحق بود که مردی

۱- حافظ به‌روایتی در ۷۹۱ (۱۳۸۸م) در گذشته است وگویا برای نخستین بار بابرمیرزا شاهزاده تیموری فرزند شاهرخ، هنگامی‌که درشیراز بود (۸۵۵ ه = ۱۴۵۱م) « برسر مزارخواجه حافظ گنبدی عمارت فرمود، یکی ازظرفاء شیرازبردیوارآن‌خانه نوشت:

اگرچه جمله اوقاف شهر غارت کرد

خداش خیر دهادآنکه این عمارت کرد»!

(حبیب السیر ج ۴ ص ۱۰۷)

عشرت خوی واهل شعر وطرفدارعیش ونوش بود، چندانکه حتی همان آخر لحظه که سپاه امیرمحمد مظفر پشت دروازه شیراز رسیده بود و ... امیر درعلوای مستی ، آوازهٔ طبل شنوده ، می‌پرسید که این چه غوغا وآشوب است جواب دادند که صدای کوس امیرمحمد است که شهر را گرفته متوجه ... سلطان است. فرمود که این مرد که گران‌جان‌ستیزه روی هنوز اینجاست ،

حافظ سبب ورود ندیم این مرد بود ، وحتی بعد ازقتل او زمانی که کار دست دشمنانش بود نمی‌توانست خاطرات شیرین ایام همدمی او بیاورد و بگوید

یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود
دیده را روشنی از خاك درت حاصل بود
راست چون سوسن وگل از اثر صحبت پاك
بر زبان بود مرا آنچه ترا در دل بود
دوش ... بر ... به خرابات شدم
... دیدم وخم در دل و پا درگل بود
راستی خاتم فیروزهٔ ... و اسحقی
... درخشید ، ولی دولت مستعجل بود.

ممدوح دیگر حافظ شاه شجاع پسر امیر محمد مظفر است ... شاه شیراز کسانی است که تاپایان عمر از عیش ونلذذ دست برنداشت ودرد شراب چنان مولع شد که مستی بمستی متصل گشت وازدست ساقیان گل جز می گلفام نمیگرفت و ازعلوامستی صبوح ازغبوق باز نمی‌شناخت برم خجسته آسای او را بجای « حی علی الصلوة » « حی علی السـ بایستی گفت و .. (۲) »

«ناتمام»

---

۱ ـ جامع مفیدی ج ۱ ص۱۰۸

۲ ـ آل مظفر محمود کتبی (کیشی؟)ص۱۰۲

احمد منزوی

بررسی آماری از نسخه‌های خطی دیوان حافظ و سعدی

درشهریورماه سال گذشته به نخستین کنگرهٔ ایرانشناسی (۱۱-۱۶شهریور ۱۳۴۹ خ) که درآخر به‌نام دیگری تبدیل‌شد دعوت داشتم.

تعهدمن برای آن کنگره تهیهٔ آماری از نسخه های فارسی موجود و شناخته شده بود. فرصتی که داشتم کمی بیش‌ازدوماه بود ومدت لازم برای آماده کردن‌چنین آماری خیلی بیش‌ازاین بود.

در آن‌مدت کم‌چند نمودار ومنحنی از رسته‌های علوم قرآنی، ریاضی، ستاره‌شناسی، طبیعیات، پزشکی، کیمیا... بشتاب‌آماده کردم وتقدیم استادان خود درکمیسیون نسخه‌شناسی آن کنگره کردم.

در آن نمودارها نشان داده بودم که درهریك ازسده‌های ۶تا۱۴ازهریك از رشته‌های یادشده چندنسخه دردست داریم (شناخته‌ایم). منبع‌اصلی‌آمار من نزدیك به‌صدوپنج‌جلد فهرست نسخه‌های خطی بودکه بیشتر آنها چاپ شده در ایران بود.

میدانیم هرچه دامنهٔ این آمارگیری فراخ‌ترباشد و شمارهٔ بیشتری از نسخه‌ها را دربرداشته باشد نتایج بدست آمده نزدیکتر بواقعیت خواهد بود

وبهتر میتواند سیر تکامل وپیشرفت و احیاناً توقف ودرجاردن هریك ازرسته های علوم را در هریك از سده‌ها در فارسی‌نویسی نشان دهد. امیدوارم نتیجهٔ بررسیهای آماری خودرا درظرف همین یکی دوسال عرضه دارم، ولی در این گفتار بررسی آماری نسخه‌های دیوان حافظ و سعدی است ، و آن را تقدیم دوستداران بررسیهای آماری میداریم .

***

برای بدست آوردن تعداد نسخه‌های خطی شناخته شدهٔ دودیوان سعدی وحافظ بایستی همهٔ فهرستهای چاپ‌شده درجهان‌را ورقزد. اکتفا بمراجعه به فهرست اعلام آن فهرستهادرست‌نیست .

این‌کاری دشوار استولی بهرحال درمدت چند ماه کارکردن و کمك گرفتن از آشنایان ومراجع‌علمی خارج ازکشورمیشود بارقامی‌نزدیك بواقعیت رسید.ولی مقایسهٔ تعدادنسخه‌های‌خطی دیوان‌این‌دوسراینده باتعداد دیوان‌های سرایندگان دیگر کار دشوارتریست . چه باید آماری از تمام نسخه های خطی دیوان های فارسی موجود در جهان‌را گرد آورد آنگاه به مقایسه پرداخت .

یکی از نتایجی که میتوان از فهرست مشترك کتاب‌های خطی فارسی بدست آورد همین آمارگیری و مقایسه است . من دست اندر کار تهیه چنین فهرستی هستم . و این آمار نیز از آن فهرست بیرون کشیده شده است .

***

تعداد نسخه‌های فارسی که مورد بررسی من قرار گرفته و این آمار از آنها بیرون کشیده شده است پیرامن شصت هزارنسخه است‌که ازصدوپنج جلد فهرست چاپ ایران و خارج برون کشیده شده است . ازمیان این‌شصت هزار نسخه پیرامن شش هزار و پانصد نسخه دیـوان‌بوده و نزدیك به همین اندازه مثنوی و دیگر از قالبهای شعری است .

جدول یکم بیست‌تن ازسرایندگان نامور را نشان میدهد که‌سروده‌های

آنان معلمی بیشتر مورد توجه صاحبان دوقوشعردوست قرار گرفته ودیوانهای آنان را بیشتررونویسی کرده‌اند.

۱- حافظ شیرازی(م۷۹۱یا۷۹۲).	۳۵۵ نسخه
۲- انوری،سدهٔششم	۱۵۰ «
۳- جامی (۸۱۷-۸۹۸) .	۱۴۹ «
۴- سعدی (م۶۹۱یا۶۹۴).	۱۱۲ «
۵- خاقانی شیروانی (م۵۸۲یا۵۹۵).	۱۱۰ «
۶-صایب تبریزی (م۱۰۸۱یا۱۰۷۷)	۱۰۴ «
۷- عرفی‌شیرازی(م۹۹۹)	۱۰۱ «
۸-ظهیر فاریابی (سدهٔششم)	۷۸ «
۹- امیرمعزی(م۵۴۲)	۷۴ «
۱۰- مولوی‌بلخی (م۶۷۲)	۷۵ «
۱۱- امیرخسرودهلوی(م۷۲۸یا۷۲۵)	۷۴ «
۱۲- امیرشاهی‌سبزواری(م۸۵۷یا۸۵۹)	۷۲ «
۱۳- سلمان‌ساوجی(هشتم).	۶۱ «
۱۴- منوچهری (م۴۳۲).	۶۰ «
۱۵- مغربی(م۸۰۹)	۵۷ «
۱۶-ناصرخسرو (پنجم) .	۵۳ «
۱۷- نظیری نیشابوری (م۱۰۲۱-۱۰۲۳)	۵۲ «
۱۸- فغانی شیرازی (م۹۲۵)	۵۰ «
۱۹-کمال خجندی (م۸۰۳)	۵۱ «
۲۰- ابوالفرج رونی(سدهٔپنجم)	۴۵ «

***

تا اینجا نشان دادیم که‌نسبت تعداد نسخه‌های دیوان حافظ و سعدی‌با تعداد دیوان های بیست تن دیگر در چهار چوب ۶۵۰۰۰ نسخه چگونه است .

جدول دوم بیست نگارش فارسی را در رشته‌های گوناگون نشان میدهد که نیز از نظر تعداد نسخه‌ها بردیگر نوشته‌ها (۱) پیشی‌جسته‌اند. مطالعهٔ این جدول به‌تنهایی خودروشنگر بسیاری ازمسایل اجتماعی و تاریخی است، ودرمقام مقایسه باجدول یکم مکمل آن است

در این جدول میبینیم که «مواهب‌علیه» که درمیان این رشته‌ها بارقم ۱۲۰ مقام دوم‌ودرمیان تفاسیر فارسی مقام یکم‌را دارد درمقام‌مقایسه بادیوان حافظ کمی‌از یك‌سوم بیشتر است.

۱ ـ لوایح (۲) : عبدالرحمان جامی (۸۱۷–۸۹۸) ، در عرفان ۱۲۳ نسخه .

۲ ـ مواهب‌علیه(۳): کاشفی بیهقی(م۹۱۰) درتفسیر: ۱۲۰ نسخه

۳ـ ذخیرهٔ خوارزمشاهی(۴):اسماعیل گرگانی (م۵۳۵یا۵۳۱)، در پزشکی: ۱۰۸ نسخه

۴ـ اخلاق ناصری (۵) : خواجه نصیر (۵۹۷–۶۷۲) ' فلسفهٔ عملی: ۹۳ نسخه .

۵ـ ابواب‌الجنان(۶) میرزامحمدرفیع‌قزوینی (م۱۰۸۹)،دراخلاق، ۹۰نسخه .

۶ـ اختیارات بدیعی (۷) : حاج‌زین‌عطار، نگاشتهٔ ۷۷۰ ، در پزشکی ۸۵ نسخه .

۱ـ این بیست کتاب از رشته‌های گزیده شده که تاکنون در «فهرست نسخه‌های خطی فارسی» نگارنده چاپ شده است : علوم قرآنی ،ریاضی، ستاره شناسی، طبیعی، پزشکی، کیمیا ، دائرةالمعارف ،فلسفه ،عرفان ،کلام، منطق، فلسفهٔ عملی، علوم ادبی.

۲ـ بنگرید به «فهرست نسخه‌های خطی فارسی » ص۱۳۵۰.

۳ـ « بهمان فهرست، ص۶۲.

۴ـ « « « ص۵۳۸

۵ـ « « « ص۱۵۳۴

۶ـ « « « ۱۵۱۸

۷ـ « « « ص۴۶۵

۷ـ تحفهٔ حکیم مؤمن (۱): محمد مؤمن، در پزشکی، در نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم ۸۱ نسخه.

۸ ـ بیست باب در اسطرلاب (۲): خواجه نصیر ، در ستاره شناسی : ۸۰ نسخه.

۹ـ سراج منیر (۳): قاضی محمد شریف شیرازی (۱۰۰۱ـ ۱۰۶۰) ، اخلاق ۷۵ نسخه .

۱۰ـ نزهة‌الارواح(۴): امیرحسینی هروی (۷۱۸م یا۷۱۹)، درعرفان: ۷۵ نسخه.

۱۱ـ کنزاللغات (۵) : محمدفرزند عبدالخالق ، فرهنگ ، نگاشتهٔ پیرامن ۸۷۰: ۷۴ نسخه .

۱۲ ـ نصاب الصبیان (۶) : فراهی (۶۴۰۳) فرهنگ منظوم . ۷۴ نسخه.

۱۳ـ فرهنگ جهانگیری(۷): انجوی شیرازی . نگاشتهٔ ۱۰۰۵-۱۰۱۷ فرهنگ : ۶۹ نسخه .

۱۴ـ کیمیای‌سعادت(۸): غزالی، اخلاق‌عرفانی نگاشته‌میان ۴۹۰ـ۵۰۰ ۶۹ نسخه .

۱۵ ـ کبری (۹) : گرگانی ، در منطق ، کتاب درسی :۶۴نسخه.

۱ـ بنگرید بهمان فهرست ص ۴۹۱

۲ـ « « « ۲۴۳

۳ـ « « « ۱۶۲۸

۴ـ « « « ۱۴۵۲

۵ـ « « « ۲۰۱۶

۶ـ « « « ۲۰۳۹

۷ـ « « « ۱۹۳۳

۸ـ « « « ۱۶۶۷.

۹ـ « « « ۱۵۰۴

۱۶ـ اوصاف‌الاشراف (۱) : خواجه نصیر، درعرفان ، ۶۴ نسخه .

۱۷ ـ مرصادالعباد(۲) نجم‌الدین‌دایه، در عرفان، نگاشتهٔ ۶۱۸-۶۲۰، ۶۱ نسخه.

۱۸- برهان‌قاطع (۳) : خلف‌تبریزی، فرهنگ‌فارسی، نگاشتهٔ۱۰۶۲ ۵۸ نسخه.

۱۹ ـ مجمع‌الفرس (۴) : سروری، فرهنگ فارسی، نگاشتهٔ ۱۰۰۸ ۵۷ نسخه.

۲۰ـ مرآت المحققین(۵) : شبستری (م ۷۲۰) . عرفان۵۶نسخه.

***

جدول سوم بما نشان میدهد که نسخه‌های موجود ازدیوان آن‌دوسرایندهٔ نامدار بچه نسبتی درسده‌ها جای‌دارند.

دراین قسمت روش‌تقریب واحتمال نیز بکاررفته‌است، نخست‌اینکه‌برخی نسخه‌هائی‌بی‌تاریخ بوده‌ویا برگ پایان‌آن افتاده بوده است، وبرحسب‌تشخیص فهرست‌نگاربرای‌آن‌سال‌تقریبی یاد شده‌است . دوم اینکه برخی ازنسخه هادر فهرستهابدینگونه‌یادشده است.سدهٔ ۱۰-۱۱. من‌این گروه‌نسخه‌هارابدونیم کرده نیمی‌را درسدهٔ ۱۰ونیمی را درسدهٔ ۱۱ بحساب آوردم. مثلا اگرچهار نسخه بانشانی سدهٔ ۱۰-۱۱ بود من دونسخه‌را بحساب سدهٔ ۱۰ ودونسخه‌رابحساب سدهٔ ۱۱ آورده‌ام .

۱ـ « « « ۱۳۷۹

۲ـ « « « ۱۹۲۲

۳ـ « « « ۱۹۵۳

۴ـ « « « ۸۴۲ و ۱۳۷۴

	سدهٔ ۸	سدهٔ ۹	سدهٔ ۱۰	سدهٔ ۱۱	سدهٔ ۱۲	سدهٔ ۱۳	سدهٔ ۱۴	بی تاریخ	رویهم
حافظ	۳	۳۶	۷۳	۶۲	۴۲	۶۳	۱۲	۶۲	۳۵۵
سعدی	۸	۱۱	۱۷	۱۲	۱۰	۴۲	۳	۹	۱۱۲

***

درآمارگیری که سال‌پیش کردم ودرآغاز گفتار از آن یادشد ، نمودار ها سقوط و انحطاط فارسی نویسی را در سدهٔ دوازدهـم آشکارا نشان داد . جنانکه منحنی‌ها در همهٔ رشته های بیست‌گانه از دانشهای آنروری در سدهٔ دوازدهم بصورت عجیبی سقوط کرده بود این سقوط ازنیمهٔ دوم سدهٔیازدهم آغاز میگشت و تا دهه‌های پایان سدهٔ دوازدهم ادامه می یافت ، بویـژه در نسخه‌های‌فارسی نوشته شده در ایران ،چه‌بسیاری از نسخه های فارسی دراین دوره در بیرون ازکشور ایران بویژه درهند نوشته شده است .

بررسی آماری نسخه های دیوان حافظ و سعدی نیزهمان سقوط رادر سدهٔ دوازدهم نشان‌داد، و همین مسئله اعتمادمرا بروش آمارگیری در نسخه های فارسی بیشتر ساخت .

عامل بزرگ کاهش درسدهٔ چهاردهم گسترش چاپ است.

ونیز این آمار نشان میدهد که سرعت افزایش در سده‌های ۸ــ۱۰ در نسخه های دیوان حافظ بیشتر از سرعت افزایش در نسخه های دیوان سعدی بوده است . ونیز نشان میدهدرکود و انحطاط درسدهٔ دوازدهم درنسخه های دیوان حافظ بیشتر اثرگذارده است ، یعنی نسبت سقوط درمیان نسخه های دیوان حافظ بیشتر از دیوان سعدی است .

میرزا محمدعلی حسینی اصفهانی

نوشتهٔ : عبدالحسین حائری

دوم (از نسخ رساله تسطیح ابوالفتوح که بدست قائنی اصلاح شده) شمار ۱ر۶۳۲۹ در کتابخانه مجلس است . این نسخه را عبدالحسین فولادی از نسخ نوشتهٔ میرزا عبدالله ریاضی (شماره ۱ر۶۴۲ محلس) رونویس و حواشی قائن وریاضی را بر آن اضافه کرده است .

نسخهٔ رساله تسطیح محیی الدین مغربی نیز بخط همین فولادی ضمیه آن است .

(این مجموعه در ص ۳۶-۳۶۴ فهرست ۱۹ مجلس توصیف شده است

نسخه سوم (از تسطیح ابوالفتوح) نسخه ایست درمجموعهٔ شماره ۱ کتابخانه ملك تهران این نسخه نیز منقول است از خط قاضی زاده رومی (و دور نیست اصلاح شده نیز باشد زیرا نسخه در دست قائنی بوده وچندفائده ورسا او ضمیمهٔ آن است واینك یاد میشود:

- فائده فی البرهان علی ان الابصار لیس بخروج الشعاع

---

۱ ـ در یادداشتی که با چندواسطه از نسخه کتابخانه ملك بدستم ر این رساله تألیف محمودبن محمدبن موسی معروف بقاضی زاده رومی یادشده حقیقت نام کاتب نسخهٔ اصل بانام مؤلف اشتباه شده است .

ـ رسالةفی ان کل مایستعلم من المجهولات بالشکل المغنی والظلی یمکن ان یستعلم بالمسطر والفرجار من غیر حساب

ـ رساله در استخراج جدول لوگاریتم جیب (رساله اخیر را ارافادات استاد خود علی محمد اصفهانی فراهم کرده است. دربارهٔ این سه اثر در پایان بخش اول ازاین گفتار سخن خواهد رفت.)

چهارم) از نسخه‌هایی که از تسطیح ابوالفتوح می‌شناسیم) نسخه شمارهٔ ۴۳۴۵/۹ کتابخانه مجلس است که بخط حاج عبدالهادی اصفهانی در نیمه قرن ۱۳ از نسخه‌ای به خط محمد بن محمود بن موسی قاضی زاده مورخ ۸۹۲ رونویس شده(۱). از اصلاحات

۱ـ چنانکه تا اینجا ملاحظه گردید ، بیشتر نسخه‌های تسطیح ابوالفتوح رونویس از نسخهٔ دستنویس سبط قاضی زادهٔ رومی و تنها مقالهٔ نخستش است مگر نسخهٔ کهن و نفیس موجود درمجموعه شماره ۶۴۱۳ کتابخانه مجلس شورا یملی. این نسخه که متعلق به حدود قرن ۸ یا اوائل ۹ ـ ه است اواخر مقالهٔ اولی و تمام مقاله دوم است و ضمیمهٔ آن نسخه کهن تری است ار کامل ورغانی و آلات عجیبهٔ رصد خازنی. کراوزه درباره کاتب نسخهٔ استامبول توضیح نداده است .

ابن الصلاح مؤلف رسالهٔ تسطیح دانشمندی است ایرانی که شایسته است اورا (پیش از خواجه نصیر طوسی) پایه گذار نظرات اصلاحی درهیئت بطلمیوس بدانیم. وی درچند اثر گرانبهای خود که نسخه آنها به خط خواجه نصیر موجود است وجود اغلاط را در ترجمه های مجسطی وخاصه در جداول ثوابت اثبات میکند ودربارهٔ عوامل این غلطها ودیگر انحرافات ـ که از آنجمله اختلاف حروف الفبای یونانی وعربی است از نظر جدایی وپیوستگی ـ بتفصیل سخن میگوید. دررساله‌ای خداگانه بخطاهای موجود در جداول کتاب صور الکواکب صوفی اشارت میکند و اعتماد بیرونی را بر رصد های صوفی نابجا میداند . و البته از نشان دادن رصدهای درست وتازه صوفی دریغ ندارد .

جای دارد که دربارهٔ این دانشمند که به تصریح همدانی است اما در بیشتر مراجع دمشقی خوانده شده و مؤلفان کتب تراجم نیز ازمقام علمی و ادبی او با اجمال یاد و اشاری از او نقل کرده اند وارزش آثار علمی اورا مورد دقت قرار نداده اند ، تحقیق بیشتری شود .

پروفسور زکی ولیدی طوغان درسخنرانی خود در کنگرهٔ یادبود خواجه نصیر (تهران ۵ـ۱۲ خرداد ۱۳۳۵) از برخی از آثار ابن الصلاح یاد کرده.

قانونی وریاضی دراین نسخه اثری نیست وحای بیشتر اشکال هندسی سفیداست واغلاط بسیاردارد.

این نسخه درمجموعه‌ایست از نیمهٔ قرن ۱۳ شامل نسخه‌های نفیس از آثارقدما که اینك فهرست آن یاد میگردد :

۱ـ رساله درآلات رصدو کیفیت ارصاد ازمؤیدالدین بن برمك عرصی ـ دمشقی(م.۶۶۴) .این مهندس دانشمنددرحدود۱۲۵۹م بهانجمن رصدمراغه پیوست و در این رساله آلاتی که در رصدخانه مراغه ساخته شدو بکارمی‌رفت و کیفیت ساختن و بکاربردن آنهارادقیقاً وصف می کند.

نخست آلاتی راکه برطبق نمونه بطلمیوس ساختند و سپس آلات ووسائل ابتکاری خود یا انجمن (زیر نظر خواجه) رابیان می‌دارد و درقسمت اول بی امتیازات آلات کارشده درمراغه را برآلات یادشده درمجسطی و نیز تکمیل و اصلاحی که انجمن درآنها بعمل آورده روشن میسازد.

وی دراین رساله «آلت کامله» راکه خود بسال۶۵۶درحضور نجم الدین لبودی وزیر برای الملك المنصورصاحب حمص نوشته نیز توصیف می کند. در آغاز مطلب(پس ازدیباچه) سخنی دارد که مبین نکته‌ای تاریخی ونیز حاکی ازاحترام فراوان ودوستی عمیق او نسبت به خواجه نصیر است .وی دراینجاچنین میگوید

این است آلاتی که دررصد خانه مراغه بالای تپه‌ای در خارج شهر د قسمت غربی ساختیم وساختن قسمتی از آنها پیش از ۶۶۰ هـ و قسمتی از آن پس از این تاریخ انجام یافت، و این همه به‌اشارت «مولانا المعظم ..افضل علما الاسلامیین بل والمتقدمین وهو من جمع الله سبحانه فیه ماتفرق فی کافة اهل زمان من الفضائل.. والاحاطة بسائر العلوم فجمع العلماء الیه و ضم شملهم بوافر عطا وکان بهم ارأف من الوالد علی ولده فکنا فی ظله آمنین و برؤیته فرحین... المولی نصیر الملة والدین محمد بن محمد الطوسی...ولقد کنت استکبر الاخبار عنه فلما التقی صغر الخبر الخبر فلله ایاما جمعنا بخدمته وابهجنا بفوائده وانکان قد ابعدنا عن الاوطان والعشیره والولدان فان فی وجوده عوضاعن غیره...ومن وجده فما فاته شی ومن فقده فقدعدم کل شی «فلا اخلانا الله منه» .

رساله آلات رصد عرصی بوسیلهٔ زیمان **H. Seemann** به آلمانی ترجمه ودر مجلهٔ ارلانگن (ح ۶۰ سال ۱۹۳۸) بچاپ رسیده. این مهند کره ای نیز ساخت که بگفتهٔ سارتن کهن ترین کرهٔ دورهٔ اسلامی است که دست است (الدومیلی : العلم عندالعرب .

رسالهٔ ۲ (ازمجموعهٔ ۴۳۴۵مجلس) : اصول موضوعهٔاقلیدس(فارسی) ازقطب‌الدین‌محمودبن‌مسعودشیرازی‌دربیان۶قضیه‌ازاصول‌موضوعهٔهندسهٔ اقلیدس است که‌استادان‌صناعت‌مؤاخذت کرده‌اند بر اقلیدس کی آنرا درعداد مسائل‌یاد کردن‌اولی‌تر از آنك درمصادرات.. پس‌ازجهت ازالت‌دغدغه‌متعلمان..لایق‌نمود اشارتی خفیف... به‌بیان آن‌کردن بی‌استعانت به مسائل کتاب»،

در آغاز بیان قضیهٔ ۶میگوید

« هیچیك از اهل صناعت بی‌استعانت بعضی ازمسائل کتاب‌تعرض به‌آن نرسانیده‌اند و نتوانسته یااگر رسانیده‌اندبمانرسیده‌است. مارا به‌توفیق باری وجهی روی نموده‌تام‌بی‌استعانت بمسائل‌کتاب» .

عبارات این نسخه با آن‌که در دره التاج است تفاوتهایی دارد و شاید دراستی رساله ای جداگانه است دراین‌باب اما ا. ستوری این رساله را یاد نکرده. نسخه‌ای ازآن در کتابخانه دانشکدهٔ الهیات (تهران) موجود است (رك: فهرست الهیات ج ۱ ۳۸۹.۱ وج۲ ۱۴۹.۲ احمدمنزوی. نسخه: ج۱-۱۳۴)

۳- رساله‌کاپیتان‌جوناتان‌اسکات

۴- کتاب ثمره (= صدکلمه) دراحکام‌نجوم منسوب به‌بطلمیوس نالینو می‌گوید :

این رساله ازبطلمیوس نیست زیرا درآن نظراتی ابرازشده‌که با انظار اودرکتاب اربع مقالات (که مسلماً از اوست)مطابقت ندارد.

(رك‌تاریخ علم‌الفلك ۲۱۹ و استوری ۲ .... کراوزه ۵۰۴)

۵- مدخل منظوم دراختیارات وتقویم. که‌غالباً (و به‌خطا)بخواجه نصیر منسوب می‌شود.

در یك‌نسخه (شماره ۲۰۹۳ دانشگاه مورخ ۱۲۱۵) سرایندهٔ منظومه عبدالجبارجندی‌یاد شده ، درنسخه‌ای دیگر (شماره۴ر۶۳۶۸ مجلس) حکیم انوری،درچندنسخه(که این نگارنده دیده‌است) فخرالدین مبارکشاه غوری ودر چند نسخه درشوروی مبارکشاه‌عوذی یاعوزی (نسخه‌های منسوب به‌غوری دیباچه منظوم رساله راندارد) ودرصدرنسخهٔحاضر نام سراینده سیداشرف ضبط شده است حاج خلیفه: مبارك غوری .

حبیب‌الله طبیب درشرحی که (در۹۲۷) براین مدخل منظوم نوشته از سرایندهٔ آن باصراحت یاد نمی‌کند اما پیداست آنرا از خواجه نمی‌داند. از این گذشته نسخه‌های منظومه اختلافات فراوان دیگر نیزدارد ، درتعدادابیات،

درترتیب وتقدم وتأخر عنوانها وحتی درعبارات،جملهها و کلمهها. برخیاز نسخهها نیز دیباچه منظومرا ندارد.امانسخهٔحاضر باهمه نسخههایی که تااین زمان دیدهام اختلاف فاحشدارد.

(در اینباره رجوعشود بهفهرست مجلس ۱۹: ۴۵۴ - ۴۵۶و: شرح مدخلمنظومهریو: ۱۰۸۰و۸۱۱و۸۷۱ ، ازبکستانش: ۳۸۵۰)

۶- صفیحه دراسطرلابازشیخبهاءالدین عاملی.

۷- رسالهتسطیحابوالفتوح(حایسخن).

۸- فردوسالحکمه (جزءاول)ازخالدبنیزید.

۹- شرحالمکتسب فیزراعة الذهب (بدونعنوان).

۱۰- التذکرهفیالکیمیا ازعبدالجبارهمدانی(۱) (بخشابواب کوچك).

۱۱- تذکره (فصلهاییازهمانکتاب).

مؤلف در این فصول تجارب حکماء را درصنعت کیمیا وشناسائیداروها وخواصآنها ورنجهاکهدراینراهبرده وسفرهاکهکردهاشاره میکند.

۱۲- منقولاتی ازجزء دوم تذکره (همانکتاب) وازتعالیق ومجربات ابوالمعانی یا ابوالمعالی.مؤلف در آغازاین جزء ۲، تعالیق و مجربات امام ابوالمعالینشاوری(کذا)رامیاوردومی گوید «آنرادرمحلهٔمصلحگاهریبوشتهام»

ازنوشتههایاینبخشمعلوممیگرددکهقاضی عبدالجبارهمدانی کافی در ۴۸۳ بهگنجهرفته و دریكفرسنگی آنجا بازاهدیکوهنشین که فیلسوفومنجم و طبیب وعالم به کیمیا بود ملاقاتکرده و ازاو بهره برده است.

در اواخر نسخه چنین آمده «جابربنحیان صوفی معلم قاضیعبدالجبار درکتاب مهجالنفوس گوید..»

۱- بنصاعد تذکره درکیمیا اراابنمسکویهیاد میکنند. درفهرست آصفیه چند نسخه بنام التذکرهفیالکیمیاتألیف قاضی عبدالجبار همدانی یاد شدهکه بروکلمانآنرا باتحریفناممؤلف به«عبدالجلیل»میآوردودرهرحالویبجزقاضی عبدالجباربناحمدهمدانیمتوفی در۴۱۵هـاست. زیرا مؤلف اینتذکره بنوشته جامع نسخه حاضر در ۴۸۳ به خراسان سفر کرده است.

از: محمد حسن تسبیحی
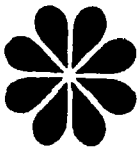
مرکز تحقیقات فارسی راولپندی - پاکستان

وقتی که از خیابان محمد رضا شاه پهلوی اکنون و خیابان (مری رود)سابق داخل خیابان لاهور (لاهور رود یا میو رود) می گردیم باید شماره ۱۸۴/۳ را دراواسط این خیابان بیابیم دراین محل مرکز تحقیقات فارسی بنیاد نهاده شده است .

بنای مرکز تحقیقات فارسی در راولپندی

هم اکنون که این گفتار را مینویسم، تقریباً یک سال است که مرکز تحقیقات فارسی تأسیس شده است و خیلی آرام و بدون سروصدا به کار تحقیق و تتبع و جستجو در زبان و ادبیات فارسی پاکستان و ایران مشغول است.

کتابخانهٔ مرکز تحقیقات فارسی، سالن بزرگی است درحدود هشتاد متر مربع که یک در ورودی از راهرو و یک درداخلی به مرکز فیلم و میکروفیلم و یک در هم که همواره مقفول است به ایوان دارد.

دو ردیف پنجرهٔ شیشه‌یی که ازداخل با تور سیمی آراسته گشته روشنی بخش سالن کتابخانه است وضمناً از ورود پشه ومگس هم جلوگیری می‌کند تمام پنجره های مرکز تحقیقات فارسی همین‌گونه است.

چراغها ومهتابی های پر نور، سالن کتابخانه را همچون روز روشن کرده است.

قفسه‌ها همه ازچوب با اسلوب فنی ودر اندازه های متنوع ساخته‌شده‌اند به طوری که هرگونه کتابی با هراندازه و مقیاسی که باشد می‌تواند درون طاقچه های آن قرارگیرد.

هم اکنون درقفسه های کتابخانهٔ مرکز تحقیقات فارسی دو هزار و
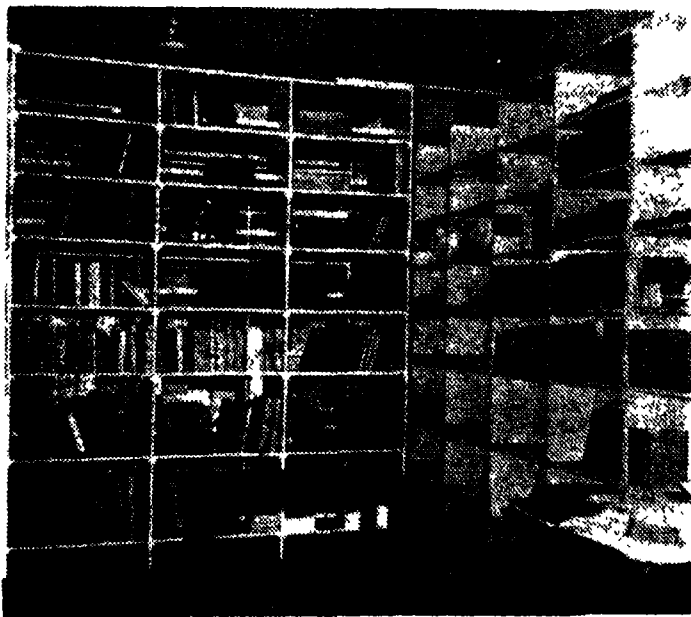
بخشی از سالن کتابخانهٔ مرکز تحقیقات

سندی، بنگالی، پشتو، بلوچی، ملتانی، گجراتی، هندی؛ بهاضافهٔ عربی
وانگلیسی. البته زبان فارسی هم، زبان مادری ومیهنی وی است. او علاوه
براین زبانهای زندهٔ امروزی. به اوستا وپهلوی و سنسکریت نیز تسلط دارد
و دراین باره کتابها و مقالهها نگاشته و سالها تدریس کرده است. او زبان
شناسی ماهر و ایرانشناسی متخصص و پاکستان شناسی آگاه است. اوعضو و
استاد انجمن ایران باستان ایران است.

دو قفسه در اطاق مدیر قراردارد که مجموعهیی از کتب بسیار گرانبهای
پاکستان شناسی و ایران شناسی و گویش شناسی وزبانشناسی درآنها جایداده
شده وهمواره محل مراجعه او است.

روی میز مدیر، صدها نامه و گزارش و گفتار وتقاضا و پرسش است که
ازنقاط مختلف پاکستان و ایران به او نوشته شده است وهمه درمورد کتابهای
چاپی وخطی، پرسشهایی کرده وفهرست هایی خواستهاند. خط و زبان این
نامهها وپرسشها متنوع وگوناگون است. اما فارسی واردوی آنها بیشتر است
وفعلا همهٔ امور علمی مرکز تحقیقات فارسی، برعهدهٔ مدیر است.

در دست چپ اطاق مدیر، اطاقی دیگر است که مخصوص اطاق مطالعه و
اطاق میهمانان است. افراد یا اشخاصی که برای مطالعه و تحقیق به مرکز
تحقیقات فارسی وارد میگردند، بدین اطاق راهنمایی میشوند. این اطاق
دارای میز مطالعه وقفسهٔ کتاب و تخت و وسایل استراحت وحمام است. ازین
کسانی که برای تحقیق وجستجو و تتبع ادبی وتاریخی وهنری وعلمی بمرکز
تحقیقات فارسی میآیند. امکان دارد، چند روزی مهمان مرکز تحقیقات فارسی
باشند. بدین جهت است که این اطاق، مجهز وآماده شده تا همواره مهمانان
ومطالعه کنندگان زبان و ادب فارسی آن را مورد استفاده قرار دهند و در
زحمت نباشند.

در مرکز تحقیقات فارسی، گنجینهٔ کتب خطی سازمان یافته است
این گنجینه که به زودی فهرست آن تهیه میگردد واندك اندك بصورت کتاب
در میآید و دراختیار ادبا وفضلا ودانشمندان تاریخ وادب وهنر فارسی قرا

میگیرد ، جایگاهی ویژه دارد . فعلا ۸۷ مجلد کتاب خطی در این گنجینه موجود است وکوشش مرکز تحقیقات فارسی این است که پیوسته بر موجودی کتاب های این گنجینه بیفزاید .

بعد از کتابهای خطی ، میکروفیلم های کتب خطی جایی مخصوص دارند این میکروفیلمها ، شامل ۷۸ کتاب خطی کهن ودارای ۳۰۰۱۹ صفحه است که بیشتر آنها از روی کتابهای خطی ارزندهٔ فارسی موزهٔ ملی پاکستان در کراچی تهیه شده است .

هم اکنون دانشمندان و استادان ادب دوست و فارسی دان پاکستان ، همکاریهای ذیقیمتی را با مرکز تحقیقات فارسی آغاز کرده‌اند آنان در نقاط مختلف پاکستان مشغول تهیه فهرستهای گوناگون کتب خطی فارسی از کتاب خانه های عمومی و خصوصی میباشند یکی از همین دانشمندان میگفت در موزهٔ ملی پاکستان ، درحدود چهارده هزار کتاب خطی وجود دارد که شاید ده هزار آن فارسی باشد . دانشمند دیگری اظهار میداشت که چند کتابخانهٔ شخصی را در حیدرآباد سند میشناسد که هر کدام تعداد زیادی کتب خطی فارسی کهن دارند وهنوز این کتابها فهرست نشده‌اند وصاحبان این کتابخانه‌ها هم نمیدانند که چند کتاب وچه کتابهایی در کتابخانه‌هاشان دارند . پس باید از آنها فهرست دقیق علمی مطابق فن کتابشناسی خطی تهیه گردد تا بتوان این ذخایر عظیم بی نظیر را از زوال ونیستی رهایی بخشید وزبان فارسی پاکستان وایران را جلوه وجلالی داد و رونق وکمال روزگاران گذشته باز گرداند . زیرا این کتب های خطی واین میکروفیلم های کتب خطی واین کتابهای چاپی فارسی ، همه آثار ادبی وتاریخی وهنری پاکستان وایران هستند

ما نباید بگذاریم آنها را کرم وخاك بخورد . هدف مرکز تحقیقات فارسی همین است که این آثار ارزنده را دریك جاگرد آورد وفهرست آن‌ها را آماده کند تا دانشمندان ومحققان و زبانشناسان ومورخان امروز وآیندهٔ پاکستان وایران به‌آسانی بتوانند آنها را مورد استفاده قراردهند و درهنگام تصنیف وتألیف وتصحیح درمانده وسر گردان نباشند وازاین طریق ارتباط ادبی وهنری وتاریخی پاکستان وایران مستحکم‌تر شود .

بقیه ازصفحهٔ ۱۸۱

شمس الدین شیرازی که به عبدالحق موسوم بود درروزگار جوانی سعدی شاعر میزیست و در طلب علم به دارالخلافه بغداد وکشور ایران سفر کرده و تا خراسان رفته بود وپس از بازگشت در ۶۴۱ فوت کرد. این خانواده پس ازغلبه صلاح الدین برشام دنبالهٔ نفوذ مذهبی خودرا تا مصرهم پیش بردند و درجنگهای صلیبی نیز شرکت جستند.

نویسندگان طبقات حنابله از افراد این خاندان همواره به عزت و حرمت نام میبرند وبرای اینان که ناشر مذهب حنبلی بجای شیعه فاطمی درشام و قدس ومصر بوده اند حق فضیلت و اولویت قائلند از آن میان ، کتاب طبقات ابن مفلح که اصل آن بدست ما نیفتاده است ولی از اقتباسات آن درکتابهای تاریخی دیگر برخوردار شده ایم درحفظ مناقب افراد خاندان شیرازی حنبلی سهم وافی دارد .

آنجاکه سعدی درگلستان خود سخن ازپیری صدوبیست ساله در شام میگوید که هنگام نزع روان بفارسی سخن میگفت نقل این داستان مینماید که دمشق دوربع دوم ازصده هفتم که سعدی درآنجا رحل اقامت افکنده بود هنوز زیر نفوذ سیاسی آل ایوب کرد و نفوذ فرهنگی و مذهبی طایفه سعدی شیرازی حنبلی، بازبان وفرهنگ ایرانی رابطه خاصی داشته است؛ نفوذی که پس از ربع قرن توقف سعدی درآن سرزمین مانع ازتأثیر کامل او به اسلوب تفکر و تعبیر زبان عربی بلیغ شده بود و بشعر عربی سعدی روح ترجمه تحت اللفظی فارسی میبخشید و سخن فارسی اورا پس ازیك ربع قرن توقف در بلاد عرب در مرحله کمال بلاغت حفظ کرده بود

سعدی درگلستان ازرابطه خود با ابن جوزی حنبلی وقبول تربیت از او سخن میگوید وصرف نظر از اینکه منظورش ابوالفرج اول یادوم بوده شاید این هم قرینه ای برارتباط او با حنابله بغداد محسوب شود . بنابراین شریك ساختن سعدی شیرازی در نسبت با طایفه حنبلی انصاری سعدی شیرازی مهاجر و مقیم شام در یك نسبت بمراتب بقبول ذوق وعقل نزدیکتر از این است که بگوئیم شاعر تخلص وشهرت خویشتن را از نام فلان امیر یا امیرزاده زنگی یا ترك گرفته است .

سعدی باعتبار بیتوته درمدرسه نظامیه بغداد و اظهار ارادت به شهاب الدین سهروردی احتمال قوی میرود که در عقیده مذهبی با شافعیان فارس از شیرازیان حنبلی مهاجر بشام نزدیکتر بود وبه صرف ذکر نامی از ابن جوزی

در گلستان باید اورا حنبلی متعصب شناخت بلکه ارتباط اورا با شیرازیان سعدی انصاری شامی باید بهمان جنبه نسبی محدود دانست .

حال ببینیم دنباله این نسبت چرا در بوم و بر اصلی ، یعنی شیراز چنین قطع شده است .

شاید آن دسته از سعدیان شیرازی که درفارس باقیماندند و از عقیدهٔ شافعی وبعد ها از تشیع پیروی کردند نام سعدی وعبادی و خزرجی را که بیشتر مطلوب مردم شام و بلاد دیگرعرب بوده به انصاری تبدیل کرده باشندو امروز آثار آن قبیله‌را بتوان در حرو بقایای انصاریان اصیل شیرازی در اصفهان وشیراز یافت .

***

وقتی حکومت جمهوری سوریه برای یادآوری و بزرگداشت سوابق حقوق ادبی ودینی شیخ سعدی، هفده سال پیش از این خیابانی و میدانی را درپای کوه صالحیه که قدیمترین پایگاه نزول مهاجرین شیرازی و کرد بدمشق بوده به خیابان سعدی شیرازی و میدان سعدی شیرازی نام گذارد، امیرحسن جزائری از نوادگان امیر عبدالقادر جزائری که ریاست دبیرخانه مجمع علمی عربی را داشت ودرباره سوابق خاندان حنبلی سعدی شیرازی دردمشق تحقیقاتی کرده بود، ضمن تهنیت مراگفت شهرداری دمشق با این عمل یك تیر به دو نشان زده است

یکی تجلیل از شاعری مسلمان و ایرانی که قسمت مهمی ازعمر خودرا صرف خدمت بدین و دنیای مردم سوریه کرده بود و دیگری تذکار خاندانی از علمای شام که در این نسبت با آن شاعر ایرانی شرکت داشته و مدت سیصد سال متوالی در مسند تدریس و فتوی و برمنبر وعظ وخطابه و در مقام تصنیف و تألیف به همشهریان دمشقی خود خدمات ارزنده ای کرده بودند .

وقتی به‌او گفتم تصور میکنم هردو گل ازیك گلبن شکفته باشند وهر دو سعدی از بستگان یك خانوادهٔ قدیمی از مردم شهرشیراز بوده اند، خشنود گردید و آنرا دلیل دوام پیوند معنوی درمیان مردم ایران باکشورهای اسلامی دیگر شمار آورد .

محمد ـ محیط طباطبائی

کتابهای تازه

بازاریابی درایران

کتاب بازاریابی درایران اولین نشریه‌ایست که درسال ۱۳۵۰ بمیمنت جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران وبه‌سرمایه بانك پارس منتشرشده‌است.

نویسندهٔ کتاب آقای حسن رستار بابی‌تازه در زمینه‌بازاریابی در ایران گشوده وتعلیمات‌ونظریات علمای اقتصادرا باتطبیق باوضع‌وموقعیت کشورایران بصورتی ساده‌درآورده است.

توفیق خدمت برای‌آقای نیکپور مدیر عامل بانك پارس‌وآقای رستار مؤلف این‌کتاب ارزنده‌آرزوداریم . کتاب بازاریابی درتهران در ۲۱۰ صفحه وبه‌قطع رقعی درچاپخانه بانك پارس چاپ شده‌است.

پلی میان آینده و گذشته

پلی میان‌آینده وگذشته ، متن سخنرانی‌آقای دکتر عزت‌الله همایونفر معاون دانشمند وزارت اطلاعات است‌که درسال گذشته درانجمن قلم ایراد شد وبصورت مجموعه‌ای به‌قطع رقعی در۵۱ صفحه منتشر شده‌است .

مطالعه‌این جزوه کم‌حجم، پرمعررا به‌دانش پژوهان‌ایران‌توصیه میکنیم .

سالنامهٔ کشور ایران

نسخه‌ای ازبیست وششمین سالنامهٔ‌کشور ایران ، مربوط به سال۱۳۵۰ اخیراً به‌دفترمجله واصل‌گردید .

این سالنامه در۸۸۸ صفحه به‌قطع جیبی و بامطالب بسیار متنوع و بصورت‌گنجینه‌ای باارزش چاپ ودر دسترس علاقمندان گذاشته شده‌است .

توفیق خدمت برای‌آقای محمد رضا میرزا زمانی مدیروموسس سالنامهٔ کشورایران آرزو داریم.

دولتهای عصر مشروطیت

به‌کوشش جمشید ضرغام بروجنی ـ ۴۲۰ صفحه ـ قطع رقعی ـ از انتشارات ادارهٔ‌کل قوانین مجلس شورای ملی .

« آنچه دراین مجموعه‌گردآمده نه تنها آماری است ازدولتهای عصر مشروطیت بلکه فهرست‌کامل وجامعی است از کابینه های دوران مشروطیت بویژه ازنظر تطبیق زمان حکومت آنها با ادوار قانونگذاری بااشاره به وقایع مهم وحساس دوران‌حکومت هر یك ازدولتهای مذکورکه تااندازه‌ای‌کارنامهٔ‌آن کابینه‌ها را بدست میدهد . »

دربارهٔ این‌کتاب وخدمت مفیدی‌که مجلس شورای‌ملی انجام‌داده‌است وزحمتی‌که‌آقای ضرغام درجمع آوری مطالب مستند متحمل شده است در شماره‌های بعد به‌تفصیل گفتگوخواهیم‌کرد .

یک شماره سی و پنج ریال ـ اشتراک سالیانه در ایران چهار صد ریال
خارجه پانصد ریال.

* * *

نقل مطالب این مجله با ذکر مأخذ برای همه‌کس و همه جا مجاز است

جای اداره: تهران ـ خیابان‌شاه ـ کوی جم شمارهٔ ۵۵ ـ تلفن: ۴۱۸۲۸

* * *

چاپ وحید ـ تهران ـ خیابان‌شاه ـ بست‌مری اول ـ تلفن ۴۲۲۶۹

Revue mensuelle VAHID

Directeur : VAHIDNIA

No 55-Rue Djam. Ave. Chah-Téheran Tel: 41828

نوشته‌ها و

روی جلد مینیاتور ـ کار علیرضای عباسی
داخل جلد ـ نامه سهیلی به قوام‌السلطنه

نویسندگـــــان

معین انسانی بزرگ
وپژوهشگری بی‌همتا
و معلمی دلسوز
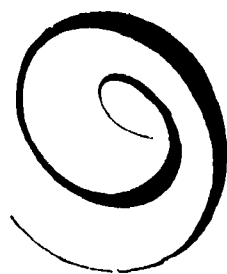
فرزانه‌ای از میان مارفته است که به آسانی جای اودر فرهنگ و ادب
ایران پر نخواهد شد ، گرانمایه‌ای به جاودانگی پیوسته است که‌هم‌پژوهشگر
وهم دانشمند بود وهم وارسته وبافضیلت وپرهیزکار وخوب میدانیم که‌اینهاهمه
دریك تن جمع نمیشود، ازاینرو جای آن‌است که چون موج‌زند دردل لعل
جای آنست که همه مردم و همه‌دوستداران زبان وادبیات فارسی‌اردرگذشت
سوگوار و ماتمزده باشند . وی‌بزرگترین لغوی مابود ولی دردستورو تصحیح
انتقادی متون و ترجمه و تاریخ نیز تألیفات وکتابهای گرانبهائی ازخود به
یادگار گذاشت . فرهنگ فارسی‌اوکه بیاد بزرك زمان ماست پس از لغتنامه
دهخدا بزرگترین اثر تحقیقی زبان فارسی است و ازبعضی لحاظ برلغتنامه
نیز برتری دارد شاید این‌سخن بربعضی محققان ماگران آیدولی بهتراست
دیدهٔ انصاف را اندکی بیشتر بگشائیم و دوراز انگیزه‌های شخصی و گرایش
خویشتن خواهانه صادقانه به این‌حقیقت اعتراف کنیم و دربرابر عظمت معین
و آثار ارزنده او سر تعظیم فرود آوریم ولی‌افسوس که قسمت اعظم یادداشتهای
این‌مردبزرگ‌چاپ‌نشده باقی‌ماند وجود اوچون‌غنچه‌ای نشکفته به‌دست بیداد گ
مرگ‌زودرس خشکید وپرپر شد.چنین مردی‌با ۷۰ اثر ارزنده دارای چنان
سجایای عالی انسانی وخصال وخصوصیات ممتازی بود که جا دارد سر مشق

محققان دیگر قرار گیرد زیرا او درسهائی به پژوهشگران داد که همواره میتواند برای هر محققی مفید باشد که از آنها میتوان به این موارد اشاره کرد.

کار گروهی ـ امروز هر کس باالفبای تحقیق آشنائی داشته باشد میداند که درعصر ما به تنهائی و بدون یاری دیگران نمیتوان کارهای عظیم و دقیق علمی ازخود بجای گذاشت. دهخدا ومعین از کسانی بودند که به این راز بزرگ و به این نیاز علمی زمان به خوبی پی برده بودند و از همین رو با همکاری فضلا ودانشمندان سازمان لغتنامه دهخدا و سازمان فرهنگ فارسی را بوجود آوردند. امیدکه شاگردان و دوستداران معین نیز این شیوهٔ پسندیده اورا دنبال کنند وکارهای عظیمی راکه برای زبان و ادبیات فارسی در پیش است بصورت گروهی انجام دهند بخصوص که ماایرانیان سخت بیش از دیگران به این طرز کار نیازمندیم زیرا هنوز روح همکاری اعم ازعلمی وغیر علمی درما چندان قوی نیست وبسیاری از محققان ما میخواهند به تنهائی دانشمند و علامه شوند درحالیکه با این روحیه وطرز فکر کاروان تحقیق وپژوهش ما به مقصد نخواهد رسید.

رعایت امانت و انصاف ـ اگر بگوئیم دکتر محمدمعین امین ترین محقق زبان و ادب ما بود اغراق نگفته‌ایم این خصلت نیز از سجایای بزرگ انسانی اوسرچشمه میگرفت. رعایت امانت در تحقیقات علمی از نظر یك پژوهشگر واقعی و بخصوص در بین فرهنگیان امری است کاملا عادی ولی متأسفانه در میان مؤلفان ما رواج چندانی نیافته است عده‌ای به آثار دیگران رجوع نمیکنند یااگر رجوع کنند و بهره از آن برگیرند حق صاحب اثر را ادا نمی‌نمایند و می‌پندارند که این کار ناپسند از نظرها پنهان میماند بازی درچنین آشفته بازار دزدی اندیشه وسرقت ادبی، ارزش کار معین خوب آشکار میشود زیرا او حتی گفته‌های شفاهی یك خدمتگزار راهم به نام خود او درآثارش ذکر میکرد چه بسا از محققان گمنام وجوان که درسایه این امانتگزاری او به شهرت علمی رسیدند زیرا دکتر معین گفته‌ها یانوشته های آنان را در کتابهای خود بنامشان

ضبط نمود . ایکاش بیشتر میماند و این شیوه جوانمردانه ودرست را بیشتر در
بین مارواج می‌بخشید .

پرهیز از آوازه‌جوئیـ میل به‌شهرت ومحبوبیت‌عزیزی‌بشر است اما
دکتر معین ازاین‌لحاظ به عارفان وارسته بیشتر شبیه بود تابه مردم عادی ا
از سروصدا و مصاحبه وسخنرانی حتی‌المقدور پرهیز میکرد مگر مصلحت
علمی یا اخلاقی درمیان می‌آمد

او حتی حاضر نشد دربرنامه مرزهای دانش‌که استادان دکترمعین
اهل فضل اکثر در آن شرکت کرده بودند سخنرانی کند زیرا معتقد بود
دانشمند باید عاشق علم و دانش باشد نه عاشق شهرت وآوازه وبرآن بود
دانشمند آوازه جو و شهرت پسند سر انجام از مسیر کارعلمی بدور خواه
افتاد . او تنها به‌کار وکار و کار وگردآوری مطالب علمی و تبدیل آنها
تألیفاتی دقیق دلبسته بودوبس وتنها هنگامی حاضرشد درروی صفحه‌تلویزیو
ظاهرشودکه لغتنامه بر اثر حمله بدخواهان درآستانه تعطیل قرار گرفته
بود .کاش ذره ای از این وارستگی او درماهم وجود داشت .

واقع‌بینی و پیروی‌ازاعتدالـ دکترمعین‌مانندهردانشمندو محقق
موفقی همواره از واقع بینی واعتدال پیروی میکرد و هرگز دستخوش‌تعص
و عقاید افراطی نمیشد مثلا با اینکه در این اواخر به ادبیات و شعر امر
چندان نمی پرداخت دربارهٔ آن نظرهای جالب و صائب دور از تعصبی داش
او تحول شعر معاصررا پذیرفته بود و درنتیجه اعتقادداشت شعر گفتن امر
خطرناك است باین معنی‌که امکان توفیق شاعر زیادنیست زیرا به سبب‌تحو
که برسر راه شعر است شیوه های قدیم در تغییرند وطریقه‌های جدیدچنا
باید جای خودرا باز نکرده اند وی برآن بود دوران قصیده و مدیحه سپ
شده و از قالبهای قدیم غزلهای کوتاه و دوبیتی ورباعی و مثنوی ماندنی
و درتشکیل قالبهای جدید نیز بسته بکار شاعرانی دارد که به آنها
می‌گویند .

ارادهٔ آهنین و پشتکار ـ دکتر معین در مدت ۲۵ سالی که قلم بدست داشت نزدیک به ۵۰ هزار صفحه مطلب دقیق ودشوار علمی نوشت تنها یادداشت کردن اینهمه مطلب کاری غیر ممکن بنظر میآید تا چه رسد به تفکر درباره آنها و تنظیم و تألیفشان به صورت کتاب .

باری این پرسش پیش میآید که اینهمه کار توانفرسا وطاقت سوز را چطور ممکن است انجام داد ولی همت بلند و اراده آهنین معین چنین مشکلی را آسان وچنین ناممکنی را ممکن کرد

نقد سالم و تشویق دانش پژوهان ـ دکتر معین از نقد های ناسالمی که امروز در بین بسیاری رایج شده است دوری می جست و از اینگونه اصطلاح انتقاد هائی که شهرت طلبی، خودنمایی و حسد وغرض و نان قرض دادن سرچشمه آن است بیزار بود وی حساب عیب آوریمی و عقده گشایی و خرده گیری راکه نتیجه آن شکستن قلمها و خاموش شدن میل دانشجویی دردل دانش پژوهان است ازنقد واقعی و متکی به انصاف جدا میدانست زیرا عیب تراشی برای آثار دیگران و خودداری از بیان مزایای آنها که اکنون رایج ترین نوع انتقاد است سلاحی علمی و ادبی است نه نقد از اینرو وی نه با قلم و نه بازبان هرگز به اینگونه نقدهای «مدرور» نمی پرداخت بلکه تنها در موارد لزوم با بیانی بزرگوارانه و دلگرم کننده نقاط قوت وضعف کار محققان و شاگردان خودرا به آنها گوشزد میکرد و برعکس عده ای دیگر هرکس را که کوچکترین قدمی برای زبان فارسی برمیداشت با نهایت سعه صدر و بلندی نظر مورد تشویق قرار میداد و آشکار است که این شیوه پسندیده در محیط ناسالم علم ما برای دانش ودانش پژوهی چه داروی درمانبخش وچه اکسیر گرانبهایی است .

بزرگواری و مردمی ـ از آنچه گفتیم روشن شد که معین پیش از همه انسانی بزرگ بود و ازنظر ما نیز همین نکته اهمیت دارد زیرا دانشمند بودن به مراتب آسان تر از انسان بودن است .

او مردی بودبلند نظر ، بزرگوار،مشوق دانش و دانشمند واقع بین ،

مهربان ، عاشق علم ، شکیبا ، آهنین اراده ، با گذشت، وارسته و بی اعتنا به جاه و مقام و شهرت و باهمه اینها دانشمندی بزرگ و یگانه و معلمی دلسوز و ارزنده نیز بود و به همین جهت است که از فقدان او سخت ماتمزده و سوگواریم زیرا گنجینه ای آکنده از گوهرهای تابناک دانش و جوانمردی و تقوی و فضیلت را از دست داده ایم اما ناله و ندبه وشیون وفغان براو بیحاصل است و دردی را دوا نخواهد کرد زیرا معین همیشه زنده است و زنده خواهد بود مردم تا قرنها بعد نیز میتوانند چهره نجیب وروح بزرگ اورا در میان فرهنگ فارسی و سایر آثار و نوشته های او ببینند و سیمای او در ذهن خود ترسیم کنند .

اما مهم آن است که جوانان وپژوهشگران و دوستدارانش شیوه های اورا دنبال نمایند .

آنان باید چنان عاشق دانش وراستی باشند که معین بود و چنان دامنه همت خودرا بلند بگیرند که او گرفت آنگونه به اهل فضل و فضیلت احترام بگذارند که او گذاشت .

همانگونه ازحسد وکینه وتنگ نظری بدور باشند که او بود. درتحقیق چنان جانب امانت و انصاف را بگیرند که او گرفت وسرانجام چنان پرهیزکار و بزرگوار و انسان باشند که او بود.

دکتر خسرو فرشیدورد

غزلی تازه

از : فریدون توللی

ای شهرزاد عشق

تا خواستار مهر تو نامهربان شدم
پیمانه نوش درگه پیر مغان شدم

پروانه بود یارم و شمعش به شعله سوخت
بنگر ، که چون به عشق تو بی همزبان شدم

با لعل آتشین تو بوسم ، به هر کلام
در هر ترانه ، با غم عشقت نهان شدم

بوی تو داشت سنبل و نرگس به چشم و زلف
مستانه ، گر بیاد تو در بوستان شدم

اندوه شهریار دل ، ای شهرزاد عشق
بنشان ، که بر زبان خوش داستان شدم

من، بر کمان عشق تو بستم خدنگ خویش
زآنرو ، به نغمه یار گریز زمان شدم

آوخ که در هوای تو ، ای باغ آرزو
دیرینه برگ سیلی باد خزان شدم

عمرم گذشت در غم رویت به صبح و شام
خود دیر خسته ، درپی آن کاروان شدم

ای نغمه ساز طبع فریدون، بروی مست
چشمم ، چو پیش چشم تو ، درخاکدان شدم

محمد پروین گنابادی

برخی از لغت‌های فارسی در عربی

پیس ار شروع به دنباله‌ی موصوع پیشین عین یادداشتی را که دوست عریز فاصلم آقای انجوی سرازی درباره سفترنگ نوشته و فرستاده اند بعین بنطر خوانندگان عزیز می رسانم و از ایشان سپاسگزاری می کنم .

شافتلنگ ـ در خواص حکم سفتالو دارد . سعر

حون سافتلنگ آمده در باغ ملون

بیحاره سلیل ارسده رخ‌زرد از آن است

نزد بعضی نهال کاران آن است که درمحلی که سفتالو وسلیل وشافتلنگ رسیده باسد و تمیز لطافت هریك نموده باسند آنهارا مع سره در همان ساعت سر بخاك و پایان بالا نموده بذر نمایند که بغایت خوب سمر میشود و اگر ملاحظه بذر نمودن ننمایند اکثر سر نمیشوند اما آنچه نزددهاقین اصطلاح است دانه ها را یکماه درآب نموده در قوس بشرح صدر کارند و بدستور زردآلو محافظت نمایند و با وجود بذر درآب نمودن اکثر سبز نمیشودغرض که دانه ها را تازه کاشتن مناسب است ودرجب سفتالو و شلیل و سافتلنگ را هرجا کارندآب و انبار(کود) بسیار باید داد والا ثمرهٔ آن نیکو نیاید وروس نمیکند وطریق نهال کاستن سفتالورا در پیوند نمودن بشروح نوشته که بچه نوع کارند و بکدام قاعده پیوندنمایند .

ص ۱۷۵ و ص ۱۷۶ « **ارشاد الزراعه** » تألیف قاسم‌بن یوسف ابونصری هروی درسال۹۲۱ هجری‌قمری ـ باهتمام محمدمشیری ـ انتشارات دانشگاه تهران۱۱۳۴(بنده انجوی میگوید بعداز آمدن شلیل میوه دیگری میآید به نام«شبرنگ» از همان خانواده)

زرمانقه (به سم ز وکسر ن و فتح ق) ۰ جبه‌ی پشمی است.درحدیث

است ان موسی لما اتی فرعون اتاه وعلیه زرمانقة . یعنی جبهٔ پشمی او عبید می‌پندارد که عبرانی است و گویند فارسی معرب است اصل آن « اشتربانه » یعنی متاع شتربانان (صحاح ج ۴ ص ۱۴۹۰)

در منتهی الارب هم همین معنی آمده است . رجوع به متن مربور وادی سر ومحیط المحیط شود اشتربانه در برهان دیده نشد .

سماهیج : جزیره ای است در دریا که به فارسی « ماش ماهی » گویند و معرب شده است . (صحاح ۵ ص ۱۵۴۸) بدین صورت کلمه ای در فرهنگهای معمولی فارسی نیافتم . در منتهی الارب آمده است سماهیج و سماهج موضعی است میان عمان و بحرین. جوالیقی به نقل از اصمعی سماهیج را جزیره ای در بحر آورده و نوشته به فارسی ماش ماهی خوانده شود (المعرب ص ۲۰۲)

ثرط : (به فتح ث) چیزی است که کفشدوزان به کار برند و آن به فارسی «سریش» است (صحاح ج ۳ ص ۱۱۱۷) در منتهی الارب هم ثرط به معنی سریش آمده است صاحب برهان در ذیل (سریش) می نویسد (بکسر اول و ثانی) رستنیی باشد که درسبری و تازگی بپزند و با ماست بخورند و بعد از رسیدگی خشك کنند (یعنی رسیدن) و آرد سازند و کفشگران و صحافان چیز ها بدان جسبانند و سریشم را هم گویند کـه بدان پی در کمان پیچند (برهان) در (سرش) هم همین معنی آمده است

فصفصه : (به کسر ف) رطبه و اصل آن به فارسی «اسفست» است نابغه در وصف اسب گوید وفارقت وهی لم تجرب وباع لها - من الفصافص بالنمی(۱) سفسر. در گناباد این کلمه را سبس گویند و درلهجه های مختلف بصورتهای اسپس وسپس و اسپسك آمده است در برهان اسپست (بفتح اول و کسر ثالث) به معنی سپست است و آن علفی است که به ترکی ینجه خوانند و به عربی فصفصه و تخم آن را بذرالرطبه گـویند . شادروان دکتر معین اوستایی وپارسی باستان آن را آورده و نوشته اند این کلمه‌ی مرکب لفظاً به معنی اسب می خورد ، جزء اول همان اسب است وجزء دوم از مصدر (AD) مطابق (ADO) لاتینی ... به معنی خوردن .

در منتهی الارب آمده فصفصة گیاه اسپ است . ج ، فصافص و رجوع به المعرب جوالیقی ص ۲۴۰ شود .

۱- نمی: فلوس .

سف‌الله وحیدنیا

«امان نامه»

در طی تاریخ به کرات اتفاق افتاده است که رجال و بزرگان قوم پس از زوال قدرت خویش مورد سخط وغضب سلاطین و بزرگان صاحب اقتدار واقع شده‌اند و از دم شمشیر گذشته‌اند و یامورد عفو واغماض قرار گرفته و بر اساس تقاضای خودشان یاپا در میانی افرادی نیکدل حکمی و فرمانی یا امان نامه‌ای برای آنان صادرشده است و بقیت عمررا به آسودگی و آسایش گذرانده‌اند .

نمونه های این نامه‌ها و امان‌نامه‌ها درمتون تاریخ فراوان است و ما در این مقاله متن امان‌نامه‌ای که درسال ۱۰۸۵ هجری‌قمری بعهد شاه‌سلیمان فرزند شاه عباس دوم‌صفوی (مدت‌سلطنت ۱۰۷۷–۱۱۰۵) بنام امیرقلی‌میرزا صادر شده وعین‌نامه‌ای راکه علی سهیلی نخست‌وزیر(۱) اسبق‌ایران درتاریخ

۱ـ علی سهیلی فرزند میرزا غلامعلی تبریزی بوده است . وی بسال ۱۲۷۴ شمسی درتبریز متولد شده ، تحصیلات مقدماتی را در زادگاه خود بپایان‌برده و ازمدرسه سیاسی تهران دیپلم گرفته و بخدمت وزارت خارجه درآمده است .

سهیلی در مقامات مختلف وزارت‌خارجه ایران خدمت کرده‌ودرخرداد ماه سال ۱۳۱۷ شمس‌وزارت خارجه‌یافته و پس‌ازآن به‌استانداری کرمان و —

دهم شهریور ماه ۱۳۲۵ به قوام السلطنه (۱) نخست وزیر وقت نوشته بوده و امان

سفارت ایران درافغانستان رسیده ودرکابینه منصورالملک سال ۱۳۱۹ به

وزارت کشور و درکابینه فروغی در شهریور ۱۳۲۰ مجدداً به وزارت خارجه

انتخاب شده و در بیستم اسفند این سال بهرهامداری ایران رسیده است

سهیلی تا مردادماه سال ۱۳۲۱ نخست وزیر ایران بود و پس از آن دولت

قوام به روی کار آمد ولی دوام چندانی نداشت و بار در بهمن ۱۳۲۱ سهیلی به

صدارت رسید و تا اواخر اسفندماه سال ۱۳۲۲ حکومت کرد

پس از سقوط کابینه دوم سهیلی دچار اعلام جرم مخالفان خود شدو کارش

به دادگستری کشید لیکن تبرئه شد .

آخرین سمت سهیلی سفارت ایران درلندن بود که در سال ۱۳۳۲ پس

از برقراری روابط بین ایران وانگلستان بان کشور رفت و بالاخره دراردیبهشت

ماه سال ۱۳۳۷ درهمان شهر بمرض سرطان درگذشت

۱ـ احمدقوام (قوام السلطنه) در آذرماه سال ۱۲۵۶ شمسی در تهران

چشم بجهان گشوده است . وی ازرجال نامدار و استخوانداراریان بوده و

پنج بار به نخست وزیری رسیده است (باراول درخرداد ۱۳۰۰ ـ باردوم در

خرداد ۱۳۰۱ـ بارسوم درمرداد ۱۳۲۱ ـ بارچهارم در بهمن ۱۳۲۴ و بار

پنجم در تیرماه ۱۳۳۱) .

پدر قوام السلطنه میرزا ابراهیم خان معتمدالسلطنه ومادرش طاووس خانم

دختر مجدالملک سینکی و خواهر میرزا علیخان امین الدوله بوده است

خط وربط و انشای قوام السلطنه بسیار ممتاز بوده و بدین مناسبت از

طرف ناصرالدین شاه لقب دبیرحضور یافته و سمت منشی مخصوص مظفرالدین

شاه در سفرسوم بسال ۱۳۲۳ هـ ق. به اروپا رفته ولقب وزیرحضور یافته و پس

از فوت بریمان خان قوام السلطنه لقب اورا گرفته است .

متن فرمان مشروطیت بخط قوام السلطنه است و درتهیه وتنظیم وتحریر

آن دست داشته است ودکتر اعلم الدوله ثقفی طبیب مخصوص مظفرالدین شاه که

خواسته‌است می‌آوریم (۱) .

اکنون به نقل امان‌نامه‌ای می‌پردازیم که بعهد سلطنت‌شاه سلیمان باسم امیر قلی میرزا نوشته شده است این‌نامه درمجموعه‌ای بنام منشآت ومکاتیب درمجلس شورای‌ملی مضبوط است

امان نامه باسم امیر قلی میرزا در وقتی که بدرگاه‌معلی‌میآمد

آنکه حلالتوشوکت‌پناه حشمت وابهت دستگاه ، سهامت وسالت انتماه سلالةالسلاطین‌العظام نظاماً للشوکة والنصفته والابهت والحلاله والاقبـال امیر قلی میرزا بتوجهات بیکران شاهانه والطاف بی‌پایان‌پادشاهانه سرافراز گشته بداندکه عریضهٔ که دربن‌ولا مشعر برفرستادن حلعت و شمشیر و طلب امان درباب تن‌وخان مصحوب خود بدرگاه جهان پناه فرستاده بود بنظر کیمیا

خود یکی از مشوقان‌اصلی مظفرالدین‌شاه در امضای فرمان مشروطیت بوده‌در یادداشتهای خود در اینباره نوشته است . «پس ازامضای فرمان، قوام‌السلطنه راحالت نشاط ووجدوصف ناشدنی دست داده بود . »

قوام‌السلطنه در کابینه های سپهدار ، مستوفی‌الممالک ، عین الدوله و علاءالسلطنه به‌ترتیب‌وزارت جنگ ، عدلیه ، داخله و مالیه را داشته است

اولین حکم نخست‌وزیری قوام‌السلطنه را از زندان عشرت آباد به او ابلاغ کردند و آن درروزپنجم خرداد ۱۳۰۰ شمسی‌بودکه‌سیدضیاء ازصدارت معزول شده‌بود .

قوام‌السلطنه درسی‌ام تیر ۱۳۳۱ پس از استعفای ازنخست‌وزیری خانه نشین شد و براساس قانونی‌که ازمجلس گذشت حکم مصادره اموال اوداده‌شد لیکن از اجرای آن خودداری‌گردید و بالاخره در ۳۱ تیرماه۱۳۳۴ در سن ۷۷ سالگی در تهران بدرود زندگی گفت واو را درقم بخاک سپردند .

۱ـ اصل‌نامه آقای سهیلی توسط محقق ارجمند آقای ابراهیم صفائی به مجلس شورای ملی فروخته شده و هم‌اکنون در مخزن کتب خطی مجلس موجود است . برای‌توضیح بیشتر دراحوال‌سهیلی و قوام‌به جزوه‌های رهبران مشروطه تألیف آقای صفائی مراجعه شود .

اثر رسید قبل ازاین خلاع فاخره و شمشیر که مصحوب کسر مکرر مسیحی
خولایی که خود استدعا نموده بود که مصحوب او فرستاده شود جهت آن
سلالة السلاطين العظام فرستاده شد الحال رسیده - ناهد بود این اوجاق خاندان
نبوت و امامت است و کسی را بجز تکلیف اسلام نشده و نمیشود واهل چندین
ملت ومذهب دردرگاه معلی هستند وهمه بر دین خودند ودرین دودمان مرحمت
ومروت ساحات عالمیان هر که روی آورد جمیع جرایم او بعفو واغماض مقرون گشته
مورد عنایت ومرحمت میگردد چه آن امامت وشوکت پناه با چندان تقصیرات
بعد از آنکه ازروی اخلاص روی بدین اوجاق آورد نواب خاقان خلد آشیان
صاحبقرانی انواع مراحم وشفقتها درباره او منظور داشته ، توجهات بیحدو
نهایت فرمودند . از آن سلالة السلاطين العظام خود هرگز درین مدت حرکتی
ناهنجار و امری که مخالف اخلاص باشد سر نزده والحال خود ازروی کمال
اخلاص بال وصوفی گری وعقیدت وعبودیت روی امید بدرگاه جهان پناه آورده
بعد از شفقت وعاطفت امری درباره او منصور نمیتواند بود آن شوکت وجلالت
پناه به دین وآئین وجان ومال درامان خدا ورسول وائمه هدی علیهم السلام
و نواب کامیاب همایون ماست بخاطر جمع ودل قوی روانه درگاه خلدی پناه
گردد که به صحت تن وسلامت جان به دین وآئین خود اشرف اقدس اعلی
مشمول انواع شفقتها ومرحمتها خواهد بود . درهرباب به توجهات خدیوانه
مستظهر و مستمال باشد . تحریراً فی شهر رجب المرجب ۱۰۸۵ عنوان
باالمشافهته العلية العاليه.

نامه یا امان نامهٔ سهیلی به قوام السلطنه

خصوصی و محرمانه است

دهم مهر ماه ۱۳۲۵

جناب اشرف آقای نخست وزیر

محترماً معروض میدارد در شماره دیروزروزنامه زندگی در صفحه اول
چند سطری نوشته شده مبنی بر اینکه

« بقراراطلاعیکه بدست آورده ایم آقای سهیلی پس از بازگشت ازمسافرت
مشغول اقدامات و دسیسه ای بر علیه دولت شده و ما متحیریم که چرا تاکنون
طبق ماده پنج قانون حکومت نظامی ایشان را توقیف نکرده اند .»

خاطر مبارك مسبوق است که بنده قصد نداشتم فعلا بایران بر گردم اگر

جناب اشرفعالی به عیال بنده و بعضی از دوستانم اطمینان نداده بودید تاکسال فراغتی و روحی ترجیح میدادم بارحمتی دراروپا بمانم بنابدستور و اطمینان جناب اشرفعالی تهران آمدم حضوراً هم تقاضا کردم ترتیبی نفرمائید ازاین گرفتاری خلاص و زودتر برگردم . میدانستم هرچه درتهران بمانم معاندین ودشمنان من دست از من بر نداشته و در مقام کار شکنی برخواهند آمد وقتی ملاحظه کردند بعد از ورود به ایران بازداشت نشدم نغمهٔ جدیدی ساز کرده و مرا مخالف دولت و دسیسه کار جلوه ام میدهند و قصد شان این است خاطر مبارک را از من بدگمان سازند . من نمیدانم چه دسیسه‌ای کرده‌ام و با کی ملاقات نموده ام در تمام این مدت جز باوکلای خودم و چند نفری که تصور میکردم با مشورت آنها بتوانم چاره‌ای برای کار خود بیندیشم از معاشرت و ملاقات با اشخاص متفرقه باسوابق و تجربیاتی که باحوال مردم این زمان دارم پرهیز نموده‌ام . در تمام ملاقاتهای محدود خود از بحث درمذاکرات سیاسی و جریانات روز خودداری نموده‌ام بلکه اگر صحبتی بمیان آمده برای عقیده و ایمان ثابت خودم اظهار داشته‌ام باید ازجناب اشرف آقای نخست وزیر پشتیبانی شود . خدا گواه است این مطلب را نه برای خوش‌آیند بیان کرده‌ام بلکه عقیده‌ام این بوده وهست ومعتقدم اگر این گرفتاریها بامآل اندیشی و حسن سیاست و تدبیر حضرت اشرف عالی حل نشود راه‌دیگری برای حل آن نیست . بهرصورت چون دشمنان دست ازمن برنمیدارند و ازالطاف جناب اشرف نسبت بمن رنج میبرند حال با این نغمه جدید میخواهند ذهن حضرت اشرفعالی را مشوب سازند بنده عقیده و ایمانم نسبت به جناب اشرفعالی همان است که قبل ازحرکت باروپا بوده نه تغییر کرده و نه سست شده است. بهرحال اگر تصور میفرمائید کارمن بنحومطلوب و بزودی حل شدنی نیست برای رفع تمام این گفتگوها اجازه فرمائید از ایران خارج شوم ومحبت جناب اشرفعالی را برای خود ذخیره داشته باشم .

در خاتمه این نکته راهم بعرض رسانده استدعادارم توجه فرمائید اگر گزارش ومطلبی ازبنده حضور محترم عرض کردند شخصاً بخودبنده مراجعه فرمائید و اطمینان داشته باشید از اظهار حقیقت منحرف نخواهم شد

ایام شوکت مستدام باد

ارادتمند سهیلی

مقایسه بین شعر سعدی و حافظ
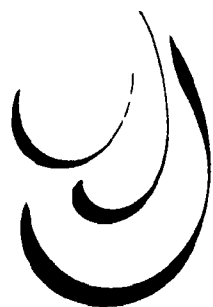
از : ادیب طوسی

موصوع این مقاله‌مقایسه بین‌شعر سعدی‌وحافظ‌است‌ولی مقدمتاً بایدیادآور سوم کـه در هـر مقایسه شعری شرایطی لازم است وحداقل این شرایط این است که :

اولا دوشعرازحیث موصوع یکی باشند و مثلا یك شعر داستانی با یك شعرغنائی مقایسه نشود .

ثانیاً بعد ازرعایت تناسب موضوع باید دوشعر از حیث وزن یکی باشند زیرا بعضی اوزان برای مقاصد وصفی و شرح ماجراهای عشقی ازبعضی اوزان دیگر مناسبترند و بعلاوه در بعضی اوزان یکنوع خـوش‌آهنگی وجـود دارد که دهن شنونده را بخود متوجه ساخته و از قضاوت در موضوع شعرمنحرف میسازد .

درمرحله سوم بنظر بنده مثلا باید دوشعرغنائی هم وزن را برای مقایسه برگزینیم‌که ازحیث قافیه و ردیف نیز یکسان باشند چه این مطلب به ثبوت رسیده‌که بعضی قوافی و ردیفها ازبعضی دیگر بگوش خوش‌آیندترند وموجب انحراف ذهن از قضاوت صحیح میشوند .

نکته چهارم که باید رعایت شود یکی بودن زبان دو شعر است بدین معنی که مثلا هر دو در سبك خراسانی یا عراقی یا هندی باشند زیرا فاصلهٔ زمانی بمرور زمان اثراتی در زبان میگذارد که موجب تغییر لغات وتعبیرات و طرز جمله بندی میگردد بنابراین نمیشود یك غزل رودکی را با یك غزل سعدی یا حافظ مقایسه نمود . و به نتیجه صحیح قضاوت اعتماد پیداکرد.

از این شرائط که بگذریم مسئلهٔ مقایسه‌کننده پیش میآیدکه باید صالح برای این کار باشد بنابراین ممکن است قضاوت نویسنده دربـاره شعرسعدی وحافظ‌قدری‌گستاخانه تلقی شوداما میتوانم این‌مسئله رااینطور توجیه کنم که *مقصود از مقایسه مطالعه‌ای اجمالی درآثاراین دوشاعر بزرگ است مخصوصاً* که شناخت زیبائی و هنرربطی به هنرمند بودن ندارد .

و نیز باید یاد آورشوم که سعدی در تمام انواع سخن استادی بزرگ است چنانکه گفته .

در حدیث من و حسن تو نیافزاید کس

حد همین بود سخن گوئی و زیبائی را

بعلاوه از حیث زمان برحافظ حق تقدم دارد واستادی او در سخن تا حدی است که توانسته زبان فارسی را تحت سیطره و نفوذ خود متوقف کند تا جائی که پس از ۱۰۰ سال حافظ با همان زبان سخن گفته و حتی امروزه ما نیز به همان زبان سعدی سخن میگوئیم با این سابقه اگر فرضاً درمقایسه گفتهٔ حافظ بچربد چیزی از عظمت قدر و استادی سعدی نخـواهد کاست چه خود حافظ هم به استادی سعدی درغزل اعتراف دارد .

استاد غزل سعدی نـزد همه کس امـا

دارد سخن حافظ طـرز غزل خـواجو

اینك برای سنجش بذکر دو سه نمونه هموزن و هـم قافیه از این دو استاد میپردازیم :

سعدی: کس این‌کندکه دل از یارخویش بردارد

مگـر کسیکـه دل از سنگ سخت‌تر دارد

کـــه گفت من حبـری دارم از حقیقت عشق
دروغ گفت کـــه از حـ ویشتن حبر دارد
حافظ : کسیکه حسن خط دوست در نظـر دارد
مـحققست کـ ـه او حـاصل بـصـر دارد
ز رهد خشك ملولـم کجـ است بادهٔ نـاب
که بوی بـــــاده مدامم دمـاغ تـر دارد

***

سعدی: من از آن روز که دربند توام آزادم
پـادشاهم کـه بدست تـو اسیر افتادم
مینماید کـه جفـای فلك از دامن من
دست کوته نکند تـ ـا نکند بنیادم
حافظ: فاش میگویم واز گفته خوددلشادم
بندهٔ عشقم و از هـر دو جهـان آزادم
کوکب بخت مـرا هیچ منجم نشناخت
یارب از مـادر گیتی بچه طالع زادم

***

سعدی : یك امشبی که درآغوش شاهد شکرم
گرم چو عـود برآتش نهند غم نخـــورم
به بند یك نفس ای آسمان دریچهٔ صبح
بر آفتاب که امشب خوش است با قمـرم
حافظ: توهمچوصبحی ومن شمع خلوت سحرم
تبسمی کن و جان بین که چون همی سپرم
چنین که در دل من داغ زلف سرکش توست
بنفشه زار شود تـربتـم چـو در گـذرم

غزلهای بسیار در دیوان حافظ میتوان یافت که استقبال ازسعدی است وما بهمین سه نمونه اکتفاکردیم ولی برای مقایسه لازم بود غزلهای این دو

استاد ازاول تا آخرمورد مطالعه قرارگیرد ومن این کار کرده‌ام و به احمال دربارهٔ غزل این دو استاد در موارد زیر بمقایسه‌میپردازم. ازنظر وزن وقافیه ـ از نظرلفظ ـ ازلحاظ معنی ـ ازلحاظ شیوه بیان‌ازلحاظ مضمون.

اول ـ ازنظروزن وقافیه :

۱) ـ وزن ـ دیوان حافظ در حدود ۵۰۰ غزل دارد که در ۳۶ وزن از چند بحرمتناسب با غزل سروده شده واکثراً دروزن رمل سالم ومخبون و مجتث ومضارع مقصوریا ممدود یاهزج‌است.

درطیبات وقسمتی ازبدایع سعدی تا ۵۰۰غزل نیز۳۷ وزن ازچند بحر متناسب دیده میشود با این تفاوت که سعدی در هروزن چندین غزل دارد و بعلاوه گاهی به اوزانی برمیخوریم‌که برای غزل چندان مطلوب نیست مانند این شعر:

ای مرهم ریش و راحت جانم چندان بمفارقت مرنجانم

که دروزن هرج اخرب مقبوض مسدس است و برای قصیده مناسب است.

نکتهٔ دیگر که قابل ذکراست اینکه دراشعار سعدی اوزان چندی دیده میشود که دراشعار حافظ بکارنرفته و نمونهٔ آن همان وزن فوق‌الذکراست. حافظ هم بنوبهٔ خود وزنی بکاربرده‌که درشعرسعدی نیست مانند این شعرکه دروزن متقارب اثلم است :

گر تیغ بارد در کوی آن ماه

گردن نهادیم الحکم لله

۲ ـ قافیه ـ از حیث قافیه و ردیف نیز فرقی میان اشعار سعدی وحافظ وجود دارد بدین معنی‌که از ۱۰۰ غزل حافظ تقریباً ۹۶ غزل مردف است و غالباً ردیفها دو و سه هجائی است در حالی‌که از ۱۰۰ غزل ـ تقریباً ۳۱ غزل مردف است و غالباً ردیفها یك هجائی و دو ـ می‌باشند.

این تفاوت نشان میدهد که حافظ باوران خوش آهنگ‌و ردیف نواز علاقه مخصوصی داشته وشاید بهمین‌جهت درزمان خود اوغزلها توده‌های مردم گل میکرده که گفته است :

بشعر حافظ شیراز میرقصند و مینازند

سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

دوم ـ از نظر لفظ ـ از نظر لفظ باید گفت هردو استاددارای جمله‌بندی‌های منسجم‌وفصیح میباشند اما‌سعدی که ۱۰۰ سال قبل از حافظ میزیسته گاهی‌شعرش دارای بعضی ترکیبهای کهنه‌تراست مانند ترکیب (بر کردن) بمعنی بازکردن در شعرزیر:

من نیزچشم ازخواب‌خوش برمی‌نکردم پیش‌ازاین

روز فراق دوستان شب خوش بگفتم خـواب را

یابر کردن‌بمعنی«روشن کردن»«شمعی به‌پیش‌رویتو گفتم که بر کنم‌حاجت بشمع نیست که‌مهتاب‌خوشتراست» همچنین برشکستن بمعنی بی وفائی کردن یا «خوبازکردن» بمعنی ترك عادت دادن و امثال اینها :

اما اکثراً چنین نیست وجمله بندیهای سعدی درعین پختگی و روانی کاملا سبکی امروزی دارند مانند این شعر:

هرکسی را هوسی در سروکاری درپیش

من بیچاره گـرفتار هوای دل خـویش

حافظ هم در این قسمت دست‌کمی ازسعدی‌ندارد و با اینکه جمله‌های او دارای ترکیب امروزی است بعللی‌که خواهیم‌گفت شعرش برای همه قابل درك نیست .

از نظرلفظی برای مقایسه شعرحافظ و سعدی باید نسبت بموارد ذیـل توجه شود :

محل اجزای جمله ـ ترکیبهای شاعرانه ـ لغات وعبارات بیگانـه ـ کلمات عامیانه ـ حشو ـ حذف ـ صنایع لفظی :

۱ ـ محل اجزای جمله ـ اجزای جمله در شعر حافظ و سعدی غـالباً درمحل خود قرار دارد ولی‌گاهی ضرورت اقتضاء دارد‌که محل اجزای‌جمله تغییر کند و این تغییر تاحدی مجاز است کـه موجب تعقید لفظی و یا ضعف

تألیف نشود و در شعر سعدی گاهی باین قبیل موارد بر میخوریم مثل شعر ذیل :

در حلقهٔ کار زارم افکند آن بیره که حلقه میربودم

که دارای تعقید است یعنی آن بیره که برای من حلقه میربود مرا در حلقهٔ کار رار افکند و یا اشعار زیر که دارای ضعف تألیف است.

چنانت دوست میدارم که وصلم دل نمیخواهد
کمال دوستی باشد مراد از دوست نگرفتن

گفته بودیم بخوبان که نباید نگریست
دل ببردند ضرورت نگران گردیدم

احوال دو چشم خود بر هم ننهاده
باتو نتوان گفت بخواب شب معنی

من از فراق تو بیچاره سیل میرانم
مثال ابر بهار و تو خیل میتازی

۲ ـ سعدی ترکیبهای وصفی و اضافی و قیدی بسیار ساخته است از قبیل :

روز جهان افروز ، صحرای فراغت. کاروان شك ـ در زدریا بر تر ، لقمهٔ ازحوصله بیش، صاحبنظر ـ دیده بارانی ـ پیردردآشام ـ ماه شبکو ـ ماه کله‌دار وسروقباپوش ـ فتنه نوساخته ـ ابروکشیده وغیره .

چون میسر شدی ای در ز دریا برتر
چون بدست آمدی ای لقمه ازحوصله بیش!

حافظ نیردراین کار کوشیده ولی تفاوتی که هست خوش‌آهنگی نکوئر وخیال‌انگیزی ترکیب‌های او ازسعدی بیشتر است ودراین‌راه مهارتی‌عجیب‌ا خود نشان داده مانند :

چمن آرای جهان! ، ازرق پوشان ، پیر میکده ، پیر مغان ، مغبچ باده فروش ، ماه مهر افروز، گلبانگ عشق ، کرشمهٔ صوفی وش.

از این مزوحه و خرقه نیك در تنگم
بیك کرشمهٔ صوفی وشم قلندر کن

انسان اگر اهل مطالعه باشد وقتی این شعر را می‌خواند بفکر فرو میرود که کرشمه صوفی‌وش چگونه کرشمه‌ای است واگر هم اهل‌مطالعه نباشد باز این ترکیب بگوش او خوش آیند است.

۳ـ بکار بردن کلمات بیگانه ـ بندرت کلمات مغولی در شعر سعدی دیده می‌شود مانند یرغو یاسه وشرعن ، وحافظ نیز کلماتی از قبیل **ایغاغ، وایاغ وگزلك دارد** علاوه بر کلمات تازی معمول در فارسی سعدی و حافظ گاهی ترکیبهای عربی نیز درشعر خود آورده‌اند:

سعدی ـ **المنة لله** که نمردیم و بدیدیم

دیدار عزیزان و بـخدمت برسیدیم

حافظ ـ **المنة لله** که درمیکده باز است

ز آنرو که مرا بر در اوروی نیـازاست

ویا به تضمین عباراتی ازقرآن وغیره پرداخته‌اند :

سعدی ـ مرا گناه خود است ازملامت تو برم

که عشق با دگران بود من ظلوم جهول

حافظ ـ محتسب خم شکست و من سر او

سن بـالسن و الجروح قصاص

وعلاوه بر کلمات تازی رایج گاهی در اشعار سعدی بکلماتی ازقبیل ـ اقاله ـ تعنت ـ محلول ـ جمان ـ حمام ـ ذیبان ـ و غیره بـر میخوریم که نامأنوس است :

چو دانی کز تو چوپـانی نیایـد

رها کن گوسفندان را **بـذیبـان**

که ذئب عربی بصورت جمع فارسی با عندلیبان قافیه شده.

همین وضعیت درشعر حافظ نیزمشاهده میشود وبکلماتی همچون‌عفاف ، معاملی ، موسوس ، مزوجه ، مزاد ، و امثال اینها برمیخوریم‌که قدرت عجیب حافظ این کلمات نامأنوس‌را برای خواننده مأنوس ساخته :

لب از ترشح می پاك کن برای خدا

که خاطرم بهزاران گنه موسوس شد

۴ـ بکار بردن‌کلمات مبتذل. مقصود از کلمات مبتذل کلمات عامیانه است‌که درهرزبان میان توده مردم رایج است و شاعران با اینکه غالباً بزبان ادبی شعر میسرایند خواهی نخواهی گاهی این قبیل‌کلمات عامیانه رادر شعر خود میآورند.

سعدی نیز از این قبیل کلمات دارد مانندکلمه شنگ‌دراین شعر :

چو ترك دلبر من شاهدی‌به‌**شنگی** نیست

چو زلف پر شکنش حلقه فرنگی نیست

یا**بشن**دراینشعر :

اگر سروی ببالای تو باشد نه‌چون‌**بشن** دلارای توباشد

حافظ هم‌کلماتی ار قبیل **خاکنداز وطبیبی** که عامیانه‌است در شعر خود آورده :

خیز ودر کاسهٔ زر آب طربناك انداز

پیشتر ز آنکه شود کاسهٔ سر**خاکنداز**

تصور نشودکه در شعرفوق دوحرهٔکلمه خاك وانداز ازهم جداست زیرا این‌کار راحافظ درشعر زیر کرده :

بسر سبز تو ایسرو که گر خاك شوم

ناز از سر بنه و سایه برآن خاك انداز

و اگر هردو یکنوع خوانده شود ، ایطاء لازم میآید وعیب است.

یااین‌شعر:

به نیم جونخرم طاق خانقاه و رباط

مرا که مصطبه‌ایوان وپای خم طنبیست

۵ ـ آوردن کلمات زائد که حشو نامیده میشود یکی از معایب شعری شمرده شده با اینحال گاهی در اشعار سعدی وحافظ نمونه‌ای از حشو دیده میشود و موجب‌آن ضرورت شعریست مثلا این شعرسعدی :

ای که بی‌دوست بسر میتوانی که بری
شاید از محتمل بار گرانش باشی ،
که «که» در «که بری» زائد است . یااین شعرحافظ .
عـافیت مـی‌طلبد خـاطرم اربگذارنـد
غمزهٔ شوخش وآنطره طرار دیـگـر
که «دگر» درآخرشعر زائد بنظر می‌رسد .
وچنین بنظرمیآیدکه دراشعار سعدی حشوبیشتراست .
مثلااین شعر :
ار چه ننماید ىمی دیدار خویش آندلفروز
راضیم راضی چنان‌روی‌ارنمودی کاشکی
ااین‌شعر
مروزحالاغرقه‌ام تا بر کنـاری اوفتمـوانکه‌حکایت گویمت درددل‌غرغابرا
نطائراینهاکه در شعرسعدی نمونه‌آن بسیار استولی درشعرحافظ کمتروغالباً
صورت مترادفات دیده می‌شودکه‌موجب تنوع وزیبائی بیان او شده .
۶ـ حذف‌نیز بضرورت شعر یاعدم لزوم دراشعار تاحدی‌که بمعنی لطم
اردنکند مجازاست اما گاهی مخل بمعنی ویا موجب ضعف تألیف میشود مثلا
ن‌شعرسعدی:
بجای دوست گرت هرچه در جهان بخشند
رضا مده که متاعی بود حقیر از دوست
یعنی ازعوض دوست .
یا این شعر :
چون تأ مل نکند بار فـراق تـو کسی
(که) با همه درد دل‌آسایش‌جانش باشی
که باید خواند ـ «که باهمه درددل» .
یاـهر که سودای‌تودارد چه غم‌ازهردوجهانش
نگـران تو چه اندیشه ز بیم دگرانش

و بنظر بنده این قبیل حذف‌های مخل دراشعار حافظ کمتر دیده میشو

مانند این شعر :

آنکه به‌پرسش‌آمد وفاتحه خواند ومیرود

گو نفسی که روح را می‌کنم ازپیش روان

۷ـ صنایع‌لفظی-طبعاً درشعرسعدی‌وحافظ صنایع‌لفظی‌ازقبیل‌ردالقافیه

ردالعجزعلی‌الصدر، ردالصدرعلی‌العجز، ردالمطلع وغیره‌میتوان یافت.

اما سعدی که بیشترمتوجه بیان مقصود است‌کمتر باین‌کار توجه دارد

بنابراین درصنایع زیرحظ حافظ بیشتراست :

تجنیس: سپهر برشده **پرویزنی** است خون افشان

که ریزه اش سر کسری و تاج و **پرویز** است

ترجیع :

درحلقه گل ومل خوش خواند دوش بلبل

هات الصبوح هبو یا ایها السکا را

اما درصنعت اعنات ـ حظ سعدی زیادتر است:

چشم بدت دورای بدیع شمایل

ماه من و شمع جمع و میر قبایل

سوم ـ از لحاظ معنی ـ از لحاظ معنی جهات زیر مورد نظراست

صراحت و سادگی بیان ـ انتخاب اصلح ـ بکار بردن‌کلمه در معنی خود

صنایع معنوی .

۱ ـ صراحت و سادگی بیان ـ صراحت و سادگی بیان در شعرس

بحد اعلای خود رسیده و بهمین جهت شعراو را سهل وممتنع مینامند ز

سعدی آنچه می‌خواهد با نهایت سادگی وبدون تکلف ادا میکند. بطوریک

آن ساده‌تروصریح‌ترممکن نیست :

من‌بی‌مایه‌که باشم که خریدار تو باشم

حیف باشد که تویارمن و من یار تو با

معدلك گاهی بعضی اشعار سعدی اگر تصور تحریفی سرود دارای تعقید است ·

ر عقل من عجب آید صوابگویان را
که دل بدست تودادم خلاف درحاست

یا: نکام دشمن و بیگانه‌رفت‌چون‌نوروز
ر دوستان نشنیدم کـه آشنائـی بست

یا: هر کسی رارلبت‌خشك تمنائـی هست
من حود این نحت ندارم‌که ربام باشد

یا: غرقه دربحرعمیق تو چنان بی‌حبرم
که مبادا که حه دربام ساحل فکند

یا: دوست‌تا خواهی بجای ما نکـوست
در حسودان او فتـاد آوارگـــی

اما بیان حافظ درعین‌سادگی و صراحت غالباً ساده نیست و درك‌آن احتیاح به تأمل دارد وآنچه موجب این امراست‌بنظربنده مطالب دیر می‌باسد

یکی اینکه حافظ اصلاحات عرفانی محصوص بحود دارد کـه فهم آن برای مردم عادی مشکل است مثلا راحع به حواندن بلبل سعدی میگوید :

بلبل بیدل نوائی میزند		باد پیمائی هوائی می‌زند

وحافظ می گوید:

بلبل ر شاخ سرو به‌گلبانگ‌پهلـوی
میخواند دوش درس مقامات معنوی

اولی ساده و قابل فهم است ولی فهم شعر دوم بعلت اصطلاح گلبانگ پهلوی، ودرس مقامات معنوی ، مشکل می‌نماید.

یکی دیگر ازموجبات مشکل بودن فهم شعرحافظ تشبیهات واستعارات اوست زیرا سعدی تشبیه هاواستعاره‌های حسی و نزدیك به‌ذهن دارددرحالیکه

بیشتر تشبیه‌ها و استعاره‌های حافظ مضمر و عقـلی است مثلااین دو شعر ر
مقایسه کنید :

سعدی ـ بکمند سرزلفت نه من‌افتادم و بس
که بهر حلقهٔ زلف تو گرفتاری هست

سرزلف‌معشوق بکمندی تشبیه شده که‌درهرحلقهٔ‌آن گرفتاری است‌وهم
مضمون راحافظ بصورت زیراداکرده :

خیال زلف تو گفتا که جان وسیله مساز
کـز این شکار فراوان بـدام ما افتد

دراین شعرحافظ تصورزلف معشوق راکه امری غیرحسی است‌بشکارچ
تشبیه کرده که شکارهای فراوان بدام اومیافتد وملاحظه میشود که تاچه حدش
اولی ازدومی ساده‌تراست.

مطلب دیگرازموجبات اشکال فهم شعرحافظ ایهام‌هائی است‌که در ش
خود بکارمیبرد .

در شعرسعدی بندرت ایهام دیده میشود مانند این شعر :

مرا شکر منه و گل مریـز در مجلس
میان خسرو و شیرین شکر کجا گنجد

که شکر دوم ایهام دارد بمعشوق خسرو

امااشعار حافظ پراست ازایهام مثلااین شعر:

تادل هرزه گردمن رفت بچین زلف او
زآن سفردراز خود عزم وطن نمی‌کند

که چین زلف بکشور چین ایهام دارد. یا این‌شعر:

زگریه‌مردم چشمم‌نشسته در خون است
به‌بین که درطلبت حال‌مردمان‌چون‌است

که مردمان علاوه برمردمك چشم به مردم نیزایهام دارد .

یا این شعر:

مرغ دل باز هوا دار کمان ابروئیست
ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد

که کبوتر بمرغ دل نیز ایهام دارد .

بطور کلی باید گفت که کمتر شعری ازحافظ میتوان یافت که در آن ایهامی لفظی یا معنوی بکار نرفته باشد.

یکی دیگر از موجبات مشکل بودن فهم شعر حافظ اغراق است . البته سعدی نیز دراشعار خود اغراق بکاربرده ولی اغراقهای او نیـز بابیانی ساده ونزدیك بهذهن اداشده :

مثلا این شعر:

چشمان تو سحراولینند		تو فتنه آخر الزمـانی

چشم معشوق را سحر اولین خوانده واغراقی ساده است.

و حافظ آنـرا بصورت هـای زیـر بیان کرده که باید برای فهم آن تأمل کنیم.

تا سحر چشم یار چه بازی کند که باز

بنیاد بـر کـرشمه جادو نهـاده ایـم

در چشم پر خمار تو پنهان فسون سحر

در زلف بیقرار تو پیدا قـرار حسن

کرشمه ای کن و بازار ساحـری بشکن

به غمزه رونق ناموس سامـری بشکن

که درهمه این‌اشعار سحر بچشم نسبت‌داده شده با اغـراقی عمیق‌تر و لفظی بیشتر.

یکی دیگر از موجبات اشکال فهم شعر حافظ بکار بردن کنایه است ، البته سعدی نیز کنایه بکاربرده ولی‌نه باندازه‌حافظ وغالباً کنایه‌های‌سعدی بواسطه وجود قرینه فهمش آسان است .مانند این‌شعر:

من نه‌بوقت خویشتن پیروشکسته بوده‌ام

موی‌سپید می‌کندچشم سیاه‌اکد شان

که «موی سپید کردن» کنایه ازپیر کردن است و قرینهٔ آن درمصراع اول موجود است.اما حافظ کنایه‌هائی‌آورده‌که بایدخواننده به‌آنها‌آشنا باشد تامعنی آنرا درك کند :

مانند اشعار زیر:

برو از خانه گردون بدر و نان مطلب
کاین **سیه کاسه** در آخر بکشد مهمان را

رهدر بدان نو آموخته **راهی بدهی است**
من که بدنام جهانم چه صلاح اندیشم

دلم ازوحشت **زندان سکندر** بگرفت
بار بر بندم وتا **ملك سلیمان** بروم

«سیه کاسه» درشعر اول کنایه از آدم خسیس و بددل است و «راهی بده بودن» درشعر دوم کنایه از معقول بودن در شعر سوم مراد از «زندان سکندر» دژیرد مقصود از «ملك سلیمان» شهرشیراز است که تا خواننده این کنایات را نداند معنی شعرحافظ را نمی‌فهمد.

۲ـ انتخاب اصلح ـ مقصود از انتخاب اصلح این است که شاعر کلماتی را بکار برد که نتوان آنها را عوض کرد وسعدی وحافظ هردو دراین کار استادند عیناً مانند جواهرساز قابلی که میداند هرجواهر را درکجا کار بگذارد تا زیباتر شود. مثلا این شعر سعدی:

ما در خلوت بروی غیر بـه بستیم
از همه بار آمـدیم و بـا تو نشستیم

که هیچ کلمه‌ای از قبیل «الفت» ـ «عشرت» و امثال این‌ها نمیتواند جای کلمه «خلوت» را پر کند.

یا در این شعرحافظ:

چه خوش صید دلم کردی بنازم چشم مستت را
که کس مرغان وحشی را از این خوشتر نمیگیرد

درشعر فوق کلمه «خوشتر» را نمیتوان با «بهتر» عوض کرد یکی از جهت تناسب لفظی آن با «خوش» که در مصرع اول آمده ودیگر از جنبهٔ معنوی که هر بهتری خوشتر نیست ولی هرخوشتری بهتر است.

۳ـ بکار بردن کلمه در معنی صحیح ـ لابد از این عنوان خواننده عز

محب حواهدکردکه خدا نخواسته سعدی یا حافظ لغت نمی‌دانستند که‌کلمه
ا درمعنی غیرصحیح بکاربرند ولی متأسفانه این تسامح درچند مورد ازاشعار
سعدی دیده میشود.مثلا این شعر:

مغان که حدمت بت می‌کنند در فــر خار
ندیده انـد مگر دلبـران بـت رو را

که «مغ» خدمتگزار بت معرفی شده در صورتی‌که مغ روحانی‌زردشتی
واهورا مردا پرست‌است، یا این شعر:

گر به مسجد روم ابروی تومحراب منست
ور **در آتشکده** زلـف تـو چلیپـا دارم

که بار در اینجا آتشکده که عبادتگاه زردشتیان است محـل صلیب
معرفی شده ، اما در شعر حافظ‌کمتر باین قبیل موارد برمیخوریم.

۴ـصنایع معنوی ـ قسمتی از صنایع معنوی قبلاذکرشد وسایرمحسنات
شعری ازقبیل : براعة الاستهلال ـ سیاقةالاعداد ـتقسیم ـحمع ـ تفریق ـ
تنسیق‌الصفات ـ تحاهل‌العارف ـ قلب مطلب‌ـ مدح‌موحه ـ حسن مطلع ـ حس
تحلص ـ وحسن‌مقطع وغیره درشعرسعدی و حافظ دیده می‌شود و تا حائی‌که
بنده مطالعه‌کرده‌ام درصنایع زیرحط حافظ بیشترازسعدی است :

تضاد وطباق: که‌کلمات ضدهم را یکجا حمع‌کنند.

مانند اشعار زیر:

درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد
نهال دشمنی برکن که رنج بـی‌شمار آرد

ز فکـر تفرقه بـاز آی تـا شـوی مجموع
بحکم‌آنکه چوشد **هرس سروشی‌آمد**

بیا کـه قصر امـل سخـت سست بنیاد است
بیار باده که ایام عمـر بـر باد است

مراعات نظیر که‌کلمات متناسب باهم آورده شود .

مانند شعر ذیل:

مزرع سبز فلک دیدم وداس مه نو

یـادم از کشته خویش آمد وهنگام در

التفات ـ که ازغیبت بخطاب یا برعکس التفات شود .

مانند این شعر که ازغیبت بخطاب التفات شده:

عید است وموسم گل ویاران در انتظـار

ساقی بروی شاه به بین ماه ومی بیار

حسن طلب که شاعر چیزیرا با بیانی موجه و زیبا طلب کند ، مـا

شعر زیر :

رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید

وظیفه گر برسد مصرفش گلست و نبید

تهکم که ذم درصورت مدح است همچون شعر ذیل که حافظ درلباس م

بذم طرف پرداخته :

آنانکـه خـاکرا بنظـر کیمیـا کنند

آیا بود که گوشهٔ چشمی بما کنند ؟

بدلیل شعر بعد که میگوید:

دردم نهفته بـه ز طبیبـان مدعی

باشد که از خزانهٔ غیبش دوا کنند

ارسال مثل که شاید مطلبی را در مصراع اول بیان کند و در مصـ

دوم برای آن مثل بیاورد.

ارسال مثل از مشخصات سبك معروف بهندی است که اززمان حافظ ک

درشعر معمول شده چنانکه گوید:

تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی

گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

سئوال و جواب که شاعر در شعر به سئوال و جـواب بپردازد م

اشعار زیر:

گفتم غم تو دارم گفتا غمت سر آید

گفتم که ماه من شو گفتا اگر بر آید

گفتم ز مهرورزان رسم وفا بیاموز

گفتا ز خوبرویان این کار کمتر آید

چهارم از لحاظ شیوه بیان یا لحن - سعدی که یکی از استادان بزرگ حکمت عملی و اخلاق بشمار میرود طبعاً در گفتار خود نیز مانند یک معلم اخلاق ورزین و حدیثت بهمین جهت در غزلهای او سوخ طبعی و طنز بچشم نمیخورد ولی در بعضی غزلهای عاشقانه اوسوزوحال مخصوص دیده میشود مثلا این غزل

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم

بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم

علی الصباح قیامت که سر ز خاک برآرم

بجستجوی تو خیزم بگفتگوی تو باشم

می طهور ننوشم ز دست ساقی رضوان

مرا باده چه حاجت که مست روی تو باشم

تا آخر .

حافظ نیز غزلهای عاشقانهٔ سوزناکی دارد ولی حقاً باید اذعان کنیم که در این مرحله بپای سعدی نمیرسد - مثلاغزل زیر از غزلهای خوب عاشقانه حافظ است

زلف بر باد مده تاندهی بر بادم

ناز بنیاد مکن تا نکنی بنیادم

می مخور باد گران تانخورم خون جگر

سر مکش تا نکشد سر بفلك فریادم

شهره شهرمشو تا ننهم سر در کوه

شور شیرین منما تا نکنی فرهادم

اساساً باید گفت سعدی در شرح ماجراهای عاشقانه گوی سبقت را از

۸
فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد
که می حرام ولی به ز مال اوقاف است

۹
ز کوی میکده دوشش بدوش می بردند
امام شهر که سجاده میکشید بدوش

۱۰
پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت
آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد

۱۱
ناصح بطعن گفت که رو ترک عشق کن
محتاج جنگ نیست برادر نمیکنم

و از این قبیل که در سراسر دیوان حافظ نظائر بسیار دارد و ما بهمین چند نمونه اکتفا کردیم.

پنجم - مضمون - غزلهای سعدی شامل مضامین عاشقانه ووصف روز وداع
ایام وصال ووصف خط و خال معشوق، وصف درویشی وسیر وسلوک، وصف بهار و
طرب و می ومعشوق و با شرح ماجراهای عشقی، مضامین اخلاقی شامل پند و
توجه به بی‌اعتباری دنیا وعدم اعتماد بروزگار و بعضی مضامین عرفانی
تنها است.

حافظ علاوه بر این مضامین مضمونهای دیگری درشعر خود آورده
عبارتست از مطالب فلسفی وعرفانی مخصوص بخود او، وصف حال
از شوریدگی وشیدائی اوست که برای جستجوی حقیقت جهل
درس و بحث و حفظ قرآن ودعای شب وورد سحری میپردازد. و
د در دریای حسرت از بیم موج و گرداب هایل بخود میلرزد
مدد میفرماید و بخرابات مغان راه پیدا میکند در اینجا سبی پیر
د که حقیقت جز عشق چیزی نیست وطفیل هستی عشقند

آدمی و پری ارادتی ننما نا سعادتی دری در نتیجه حافظ آینه دلرا پاك میکند ودریك سب قدر آب حیات مینوسد وارغصه نجات مییابد. در رؤیای ساعت انه حود فرو میرود ملایکرا می بیند که در میخانه عشق را میکوبند و گل آدم به پیمانه عشق میزنند و حوریان رقص کنان ساغر سکرانه میزنند و ناديرا که آسمان ارحمل آن عاجز است بدوش او می نهند ، هفتاد ودو ملت را می بیند که چون ازدرك حقیقت عاجزند بافسانه پرداخته با یکدیگر می جنگند فریاد میزند که ای بیخبران همه کس طالب یارند چه هشیار وچه مست - همه جا خانهٔ عشق است چه مسجد چه کنشت اردر دوستی در آئید که آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است بادوستان مروت بادشمنان مدارا عشق باودل روشن بخشیده با همه جا وهمه چیز را زیبا می بیند و هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمارد وارصفای بهارلذت برد وبرلب جوی نشیند و گذرعمر بیند، نشید عشق خواند و بعاسه رندی و نظربازی افتخار کند بطرب نشیند و در پیاله عکس رخ یار بیند، و در عین حال بر اهدان خشك وصوفیان حقه باز ومنعمان خودپسند که بفکر حال ضعفا نیستند بتازد و ار اوضاع زمان که طوق زرین بر گردن خران افکنده و پسران که بدخواه پدر ومادرند گله مند است، طرفدار عیش و مستی است و بنظر او جهان یکسر بیك لحظه باغم سر بردن نمیارزد ، روان خود را شعله از فیض ابدیت میداند و بهمین جهت خدارا در خود جستجو میکند وارانیه سالها گوهر یکتای عشق را که ارصدف کون ومکان بیرون است ار گمشدگان لب دریا طلب میکرده متأسف است و کسانیرا که زنده بعشق نیستند مرده میداند سروش عالم غیب باو مژده داده که ای بلندنظر شاه بازسدره نشین نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است !

ار اینرو مرگ درنظر او حیات جاودانی است و آرزو میکند که هر چه زودتر غبار تن راکه حجاب چهره جان اوست ار میان بردارد و بابدیت پیوندد تا زنده جاوید شود که هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق اگر سر عهد ار لبرا اراو بپرسی خواهد گفت

گفتی زسر عهد ازل نکته ای بگوی
آنگه بگویمت که دو پیمانه در کشم
من آدم بهشتیم اما در این سفر
حالی اسیر عشق جوانان مهوشم

این بود نمه ای از مضامین شعر حافظ که از حیث تنوع و زیبائی نظیر ندارد و شاید یکی از علل توجه همگان بحافظ همین مضامین متنوع باشد که هر کس را بنوعی بخود مشغول میسازد مخصوصا در بیان او بارقه ای از الهام بزرگ خدا و سخن او لطفی آسمانی دارد که قابل درک است ولی بوصف در نیاید

سعدی حافظ همه بیت الغزل معرفت است آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش.
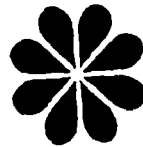
بت زرین

درسنه ۲۷۶ عمرولیث صفاری بجهت معتضد از خراسان تحف و هدایائی فرستاد از آنجمله بتی بود زرین که چهاردست داشت و دو گوشواره مرصع در گوش و آن بت را برگاو زرین بسته که قامت آن گاو برابر شتر جماره بود آن صورت را معتضد فرمود تا در جانب شرقی بغداد در جائی که نجمه می نشیند سه شبانه روز نگاه دارند تا تمامی خلایق مشاهده نمایند بعد از آن بخزانه بردند .

« نقل از مجموعه خطی کتابخانهٔ مجلس »

دکتر محمدجواد مشکور
استاد دانشگاه

ملای رومی

مولانا عارفی ایرانی‌الاصل وپارسی زبان‌بودکه براثر بعضی از حوا
در حداثت سن با پدرش بهاءالدین ولدکه از بزرگان خوارزم بود به عز
بلاد ایران و بغداد مهاجرت کرد وسرانجام رحل اقامت درقونیه افکند و به
وجود اومکتب تازه‌ای از تصوف اسلامی در آسیای صغیر پیدا شد که معروف
طریقهٔ مولویه است

نسب مولانا :

پدرش محمدبن حسین خطیبی معروف به بهاءالدین ولد بلخی و
به سلطان‌العلماء است که از بزرگان صوفیه بود وبروایت افلاکی احمد در
مناقب‌العارفین ، سلسلهٔ اودرتصوف به امام احمدغزالی می‌پیوست و مردم
بوی اعتقادی بسیارداشتند و براثر همین اقبال مردم باو بود که محسود ومغضوب
محمدخوارزمشاه شد .

گویند سبب عمدهٔ وحشت خوارزمشاه از او آن بودکه بهاء الدین
همواره بر منبر به حکیمان و فیلسوفان دشنام میداد و آنان را بدعت
می‌خواند

گفته‌های او برسر منبر برامام فخرالدین رازی که سرآمد ح

آن روزگار و استاد خوارزمشاه نیز بود گران آمد و پادشاه را به دشمنی با وی برانگیخت.

بهاءالدین ولد از خصومت پادشاه خودرا در خطر دید و برای رهانیدن خویش از آن مهلکه به جلاء وطن تن در داد و سوگند خورد که تا آن پادشاه بتخت سلطنت نشسته است بدان شهر بازنگردد.

گویند هنگامی که اوزادگاه خود شهر بلخ را ترک می‌کرد از عمر پسر کوچکش جلال الدین بیش از پنجسال نگذشته بود.

افلاکی در کتاب مناقب العارفین درحکایتی اشاره میکند که کدورت فخر رازی با بهاءالدین ولد از سال ۶۰۵ هجری آغاز شد و مدت یکسال این رنجیدگی ادامه یافت وچون امام فخر رازی درسال ۶۰۶ هجری از شهر بلخ مهاجرت کرده است، بنابراین نمیتوان خبر دخالت فخر رازی را دردشمنی خوارزمشاه با بهاءالدین درست دانست.

ظاهراً رنجش بهاء الدین از خوارزمشاه تا بدان حد که موجب مهاجرت وی از بلاد خوارزم و شهر بلخ شود مبتنی بر حقایق تاریخی نیست.

تنها خبریکه موجب مهاجرت بهاء الدین ولد و بزرگانی مانند شیخ نجم‌الدین رازی به‌بیرون از بلادخوارزمشاه شده است، اخبار وحشت آثارقتل عامها و نهب وغارت‌وترکتازی لشکریان مغول وتاتار در بلادشرق وماوراءالنهر بوده است که مردم دور اندیشی را چون بهاءالدین به ترک شهر و دیار خود واداشته است.

این نظریه را اشعارسلطان‌ولد پسر جلال‌الدین در مثنوی ولدنامه تأیید می‌کند. چنانکه گفته است

کرد از بلخ عزم سوی حجاز	زانکه شد کارگر دراو آن راز
بود در رفتن و رسید خبر	که از آن راز شد پدید اثر
کرد تاتار قصد آن اقلام	منهزم گشت لشکر اسلام

ملخ را بستد و به زاری زار کشت از آن قوم بیحد و بسیار
شهرهای بزرگ کرد خراب هست حق را هزار گونه عذاب

این تنها دلیلی متقن است که رفتن بهاء الدین از بلخ در پیش از ۶۱۷ هجری که سال هجوم لشکریان مغول و چنگیز به بلخ است بوقوع پیوسته و عزیمت او از آن شهر در حوالی همان سال بوده است.

زادگاه مولانا :

جلال الدین محمد در ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ هجری درشهر بلخ بدنیا آمد یافت . نسبت شهرت او بهرومی و مولانای روم، طول اقامتش ووفاتش درسرزمین قونیه از بلاد روم بوده است ، بنا به نوشتهٔ تذکره نویسان وی در هنگامی که پدرش بهاءالدین از بلخ هجرت میکرد پنجساله بود.

اگر تاریخ عزیمت بهاءالدین را از بلخ چنانکه درپیش استنتاج کردیم درسال ۶۱۷ هجری بدانیم، سن جلال الدین محمد در آن هنگام قریب سیزده سال بوده است.

جلال الدین در بین راه در نیشابور بخدمت شیخ عطار رسید ومدت کوتاهی درك محضر آن عارف بزرگ را کرد.

چون بهاءالدین به بغداد رسید بیش از سه روز در آن شهر اقامت نکرد روز چهارم بار سفر بعزم زیارت بیت الله الحرام بربست . پس از بازگشت از خانه خدا بسوی شام روان شد ومدت نامعلومی در آن نواحی بسر برد وسپس به ارزنجان و آقشهر رفت.

ملك ارزنجان آن زمان امیری از خاندان منکوجك بود و فخرالدین بهرامشاه نام داشت و آن همان پادشاه است که حکیم نظامی گنجوی کتاب مخزن الاسرار را بنام وی بنظم آورده است .

مدت توقف مولانا در ارزنجان قریب یکسال بود.

افلاکی مینویسد که بهاءالدین ولد پس از زیارت خانهٔ خدا درسفر ... بملاطیه رسید وچهار سال در آنجا ماند وسپس هفت سال درلارنده رحل اقامت ...

و سید وامیر موسی فرمانروای آن شهر برای او مدرسه‌ای بنا کرد بنا به بعضی از روایت محمد علاءالدین برادر کهتر مولانا درهمین شهر درگذشت ودرهمانجا بخاک سپرده شد.

بنا بقول افلاکی جلال‌الدین محمد در هفده سالگی در شهر لارنده به امر پدر، گوهرخاتون دختر خواجه لالای سمرقندی راکه مردی محترم ومعتمد بود بزنی گرفت واین واقعه بایستی درسال ۶۲۲ هجری اتفاق افتاده باشد و بهاءالدین محمد معروف بهسلطان‌ولد وعلاءالدین محمددو پسر مولانا ازاین زن تولد یافته‌اند.

ملاقات بهاءالدین وعلاءالدین کیقباد :

چون هفت سال از اقامت بهاءالدین ولددر لارنده گذشت آوازهٔ کرامات وفضل وتقوای او به‌بلاد روم رسید. علاءالدین کیقباد پادشاه سلجوقی آن کشور از مقامات معنوی‌او آگاهی‌یافت وطالب دیداروی گردید وبه دعوت‌او بهاءالدین ولد ازلارنده بهقونیه رهسپارشد. وچون به قونیه رسیدآن پادشاه به پیشواز وی رفت و اورا بحرمت هرچه تمامترپذیرفت و میخواست اورا درطشت خانهٔ خود که خانه‌ای مجلل درقصراو بود جای دهد، بهاءالدین‌ولد قبول نکرد ودر مدرسهٔ آلتونبه مسکن گزید.

ازنوشته‌های افلاکی وسلطان ولد برمی‌آیدکه بایستی ورود بهاءالدین ولد بهقونیه دراواسط سال ۶۲۶ هجری بوده باشد.

اهل روم به پیروی از پادشاه خود علاءالدین کیقباد ، مقدم بهاءالدین ولد را مبارك شمرده به پای منبر وعظ و حدیث اومیشتافتند.

بهاءالدین‌ولد پس‌از دوسال زندگی درقونیه درجمعه هجدهم‌ربیع‌الاخر سال ۶۲۸ هجری دارفانی را وداع گفت جنازهٔ اورا درحالیکه خلق‌بسیاری ازمردم قونیه‌تشییع میکردند ودرماتم اومیگریستند درجائیکه‌بعدها بنام‌تربت مولانا خوانده‌شد بخاك سپردند.

جوانی مولانا :

پس از مرگ بهاءالدین ولد ، جلال‌الدین محمد که درآن هنگام بیست

وچهارسال داشت بنا به‌وصیت پدرش ویا به خواهش سلطان علاءالدین کیق
بر جای پدر بر مسند ارشاد بنشست و متصدی شغل فتوی و امور ش
گردید .

یك سال بعد برهان‌الدین محقق ترمذی که از مریدان پدرش بود ب
پیوست . جلال‌الدین دست ارادت بوی داد و اسرار تصوف وعرفان را از
فراگرفت .

سپس به اشارت او بجانب شام و حلب عزیمت کرد تا در علوم ظ
ممارست نماید . گویندکه برهان‌الدین دراین سفر تا قیصریه با جلال‌ال
همراه بود و دراین شهراقامت گزید . اما جلال‌الدین به‌حلب رفت و بت
علوم ظاهر پرداخت و در مدرسه حلاویه مشغول تحصیل شد . در آن هن
تدریس آن مدرسه برعهدهٔ کمال‌الدین ابوالقاسم عمربن احمد معروف به
العدیم قرارداشت و چون کمال‌الدین از فقهای مذهب حنفی بود ناچارباید
مولانا در نزد او به تحصیل فقه آن مذهب مشغول شده باشد . پس از م
تحصیل درحلب مولانا عزم سفردمشق کرد واز چهار تا هفت سال درآن ما
اقامت داشت و به اندوختن علم و دانش مشغول بود و همهٔ علوم اسلامی ر
خود را فراگرفت .

مولانا در همین شهر به خدمت شیخ محیی‌الدین محمدبن علی مع
به ابن‌العربی(۵۶۰ ـ ۶۳۸) که از بزرگان صوفیهٔ اسلام وصاحب کتاب‌مع
فصوص‌الحکم است رسید ظاهراً توقف مولانا دردمشق بیش‌از چهارسال ن
بیانجامیده است ، زیرا وی درهنگام مرگ برهان‌الدین محقق ترمذی
سال ۶۳۸ روی‌داده درحلب حضورداشته‌است

مولانا پس از گذراندن مدتی در حلب و شام که گویا مجموع آن‌به
سال نمی‌رسد به اقامتگاه خود ، قونیه رهسپار شد . چون به شهر قیص
رسید صاحب شمس‌الدین اصفهانی می‌خواست که مولانا را به خانهٔ خود
اما سید برهان الدین ترمذی که همراه او بود نپذیرفت و گفت
مولای بزرگ آن بوده که در سفر های خود ، در مدرسه منزل می‌
است .

بنابروایت ولدنامه، جلال‌الدین مدت نه‌سال ملازم ومصاحب برهان‌الدین محقق ترمذی بودواز اواسرار تصوف راه فراگرفت پس از آن درحدودسال ۶۲۹ بروم بازگشت

سید برهان‌الدین در قیصریه در گذشت و صاحب شمس‌الدین اصفهانی مولانا را از این حادثه آگاه ساخت و وی به قیصریه رفت و کتب وی بعضی از آن‌ها را برگرفت و بعضی را به یادگار به صاحب اصفهانی داد و به قونیه باز آمد

پس از مرگ سید برهان الدین مولانا بالاستقلال بر مسند ارشاد و تدریس بنشست و از ۶۳۸ تا ۶۴۲ هجری که قریب پنجسال می‌شود بسنت پدر و نیاکان خود به‌تدریس علم فقه وعلوم‌دین می‌پرداخت.

آمدن شمس تبریزی بقونیه و آشفتگی حال مولانا :

شمس الدین تبریزی محمدبن‌ملک دادبامداد روزشنبه ۲۶ جمادی‌الاخر سال ۶۴۲ بشهرقونیه درآمد ودرکاروانسرای شکر ریزان حجره‌ای گرفت وخودرا بزی بازرگانان درآورد .

بقول افلاکی روزی مولانا براستری راهوار نشسته و گروهی از طالبان علم در رکاب او حرکت می‌کردند . ناگاه شمس‌الدین تبریزی به پیش وی آمده پرسید: که با یزید بزرگتر است یا محمد ؟ مولانا گفت وی را با او با یزید چه نسبت ، محمد خاتم پیغمبران است شمس‌الدین گفت پس چرا محمد می‌گوید ما عرفناك حق معرفتك یعنی خدایا ما ترا بدانسگونه که شایستهٔ تواست نشناختیم. وبا یزید گفت : سبحانی ما اعظم شأنی یعنی منزهم و ستوده‌ام وچه مقام وشأن والائی دارم مولانا از هیبت این سئوال بیفتاد وازهوش برفت و چون بخود آمد دست شمس‌الدین بگرفت و همچنان پیاده به مدرسه خودآورد و اورا به حجرهٔ خویش برد و در آنجا چهل روز با وی خلوت کرد مطابق روایت فریدون سپهسالار مدت شش ماه مولانا و شمس در حجرهٔ صلاح‌الدین زرکوب چله گرفتند . از این تاریخ تغییر نمایانی که در حال مولانا پیدا شد این بود که تا آن وقت از سماع احتراز می‌نمود ولـی

ار آن گاه بدون سماع آرام نمی گرفت و درس و بحث را یکبـاره کنار گداست .

دولتشاه سمرقندی در تدکرهٔ حود می‌نویسد که شمس تبریزی که به اسارب رکن‌الدین‌سحاسی به روم رفته‌بود روزی در قونیه مولانا را دید استری نشسته و گروهی ار علامان را در رکاب او دوان دید که ار مدرسه به خانه می‌رفت . درعنان مولانا روان سد و پرسیدکه غرض ارمجاهدت و ریاضت و تکرار و دانستن علم چیست ؟ مولانا گفت مقصود ار آن یافتن روش سنت و آداب سریعت‌است . شمس‌الدین گفت اینها همه ازروی ظاهر اسب مولانا گفت ورای این‌چیست ؟ شمس گفت مقصود ار علم آنست‌که به‌معلوم رسی،واردیوان سنائی این بیت برحواند .

علم کز تو ، ترا نستاند جهل‌ازآن علم‌به بود صدبار

مولانا ازاین سخن متحیرسد و پیش آن بزرگ افتاد و ار تکراردرس وافادهٔ به‌طلاب بازماند .

ابن بطوطه درکتاب رحلهٔ حود می‌نویسدکه «مولانا درآغازکار فقیهی مدرس بودکه در یکی ار مدارس قونیه تدریس می کرد . روزی مردی حلوا فروش که طبقی حلوای بریده برسرداست و هرپاره‌ای رابه یك‌پول می‌فروخت به مدرسه درآمد مولانا حون اورا بدید گفت ای مرد حلوای حود را اینجا بیار ، حلوا فروش پاره‌ای حلوا برگرفت و بوی داد . مولانا ستد وبحورد حلوائی برفت و به هیچکس ار آن حلـوا نداد . مولانـا پس ارحوردن آن حلوا درس و بحث بگداست و ار پی او برفت و مدت غیبت او دیری کشید طلاب بسی در انتظار نشستند . چـون او را نیافتند ، بـه جستجوی استاد حود پرداختند . مولانا چند سال ار ایشان غایب بود . پس از آن بازگشت وحز شعر پارسی نامفهومی سخن‌نمی گفت: طلاب پیش‌اومی‌رفتند وآنچه‌میگفت می‌نوشتند وازآن گفته‌ها کتابی بنام مثنوی جمع کردند.»

نظیرهمین‌روایت ، بعضی‌اورا اسماعیلی مذهب و از فرزندان‌جلال‌الدین نومسلمان که ازامرای باطنیه الموت بود وسپس به مذهب سنت وجماعت‌درآمد

استفاده. ظاهراً روایت ولدنامه که قدیمتر است درباره ملاقات مولانا باشمس ... آشفتگی حال او صحیح‌تر باشد. وی می‌نویسد که عشق مولانا به شمس مانند ... تجوی موسی است از حضر که بامقام نبوت و رسالت باز هم مردان خدا ... طلب می‌کرد، مولانا نیز با همهٔ کمال وجلال در طلب مرد کاملتری بودتا ... سمس تبریزی را بدید ومرید وی شد وسر درقدم او نهاد

گویند شمس تبریزی نخست مرید شیخ جمال‌الدین سله‌باف بود، سپس ... همه‌جا به طلب شیخی دیگر براه افتاد و از کثرت سفراورا شمس پرنده و کامل تبریزی می‌گفتند، و نیز گویند که مدتی در ارزنةالروم مکتب داری ... کرد و زمانی به حلب وشام رفته و مصاحب ابن عربی شد در آنگاه که ... قونیه به نزد مولانا آمد پیری سالخورده بود چنانکه مولانا در دیوان ... ماند

یارم زتو خوش جوان و خرم ای شمس الدین سالخورده

دراینکه شمس‌الدین به مولانا چه آموخت و چه افسونی بکار برد وچه ... درکار او کرد که‌وی‌چندان‌فریفته وسیفتهٔاو گشت که ازهمه چیز درگذشت ... مجهول است، ولی کتب مناقب مولانا همه یکسخنند که وی پس از این ... ، شیوهٔ کار ورفتار خودرا دیگرگون ساخت و بجای پیشمازی ومجلس وعظ بسماع وبحضرعنای صوفیان نشست وبه‌چرخیدن ورقصیدن ودست‌افشاندن و... های عارفانه خواندن پرداخت.

یاران و شاگردان و خویشان مولانا که با نظری غرض آلود به شمس ... می‌نگریستند ورفتارو گفتار اورا برخلاف ظاهر شریعت می‌دانستند از ... شیفتگی مولانا به وی سخت آزرده خاطر شدند و به ملامت و سرزنش او برخاستند ولی مولانا سرگرم کار خود بود و آنهمه پندها واندرزها درگوش او ... نمی‌نمود.

شمس‌الدین از تعصب عوام ویاران مولانا که او را جادوگر میخواندند رنجیده بر آن شد که ازآن شهر رخت بربندد و هرچه که مولانا اصرار کرد و شعرهای عاشقانه خواند در اوکارگر نیفتاد ودر روزپنجشنبه ۲۱ شوال ۶۴۳ ازقونیه سوی دمشق رهسپار شد.

ولی بنا به استغراقی که در کمال مطلق و جمال الهی داشت مراسم دستگیری و ... مریدان چنانکه سنت مشایخ و معمول پیران است عمل نمیکرد و پیوسته ... از یاران برگزیدهٔ خود را بدین امر مهم برمی گماشت و نخستین ... شیخ صلاح‌الدین زر کوب قونوی را منصب شیخی داد.

صلاح‌الدین فریدون از مردم قونیه و ابتدا مرید برهان‌الدین محقق بود پس دست ارادت به مولانا داد.

چون مولانا از دیدار شمس نومید گشت به تمامی دل روی در صلاح‌الدین آورد و اورا به شیخی و جانشینی خود منصوب فرمود و یاران را به اطاعت او مأمور ساخت.

صلاح‌الدین مردی بیسواد و پیشه‌ور بود و روزگاری در قونیه به شغل زر کوبی می گذارنید حتی در سخن گفتن فارسی اغلاط بسیاری بر زبان او جاری میشد مثلا بجای قفل، قلف و به عوض مبتلا، مفتلا میگفت.

مردم قونیه که از احوال او آگهی داشتند، همشهری بیسواد خود را لایق مقام شیخی و جانشینی مولانا نمی‌دانستند و از سرمایهٔ باطن و کمال معنای صلاح‌الدین غافل بودند آنان برون را مینگریستند و مولانا درون را، هر چه بر ارادت مولانا به صلاح‌الدین میافزود، دشمنی یاران هم افزونتر میشد تا بدانجا که بر آن شدند که صلاح‌الدین را مانند شمس از میانه بردارند، ولی عنایت و لطف مولانا به صلاح‌الدین تا بحدی رسید که خویشان و حتی فرزند خود سلطان ولد را فرمان داد تا دست نیاز در دامن وی زنند و به رهنمائی او در راه معرفت گام بردارند.

بعلاوه مولانا فاطمه خاتون دختر صلاح‌الدین را به عقد مهر او حب پسر بهاءالدین معروف به سلطان ولد درآورد و این وصلت در بین سالهای ۶۴۷ و ۶۵۷ بود.

مولانا و صلاح الدین مدت ده سال درکنار یکدیگر بودند، ناگهان صلاح‌الدین رنجور شد وپس ازمدتی بیماری جان به جان‌آفرین تسلیم کرد و

پیکر اورا با تجلیل بسیار در اول شهر محرم سال ۶۵۷ در کنار سلطان العلماء بهاءالدین ولد پدر مولانا بخاك سپردند

دلبستن مولانا به حسام الدین چلبی

مولانا مردی عاشق پیشه بود و هیچگاه نمیخواست بی معشوق بسر برد پس از نومیدی از شمس تبریز دعشق بصلاح الدین زرکوب بی باخت و چون او در گذشت بدام عشق حسام الدین چلبی افتاد

حسام الدین حسن بن محمد بن حسن که مولانا وی را در مقدمهٔ مثنوی مفتاح خزائن عرش و امین کنوز فرش و بایزید وقت و جنید زمان میخواند آذربایجانی و از اهل ارمیه بود و خاندان او بقونیه مهاجرت کرده بودند حسام الدین در آن شهر بسال ۶۲۲ بوجود آمده بود

علاوه بر لقب حسام الدین و عنوان چلبی او به ابن اخی ترك نیز معروف بوده است و سبب این شهرت آنست که پدران وی از سران طریقهٔ فتیان جوانمردان بودند ، و چون این طایفه بشیخ خود اخی می گفتند بنام اخیه احیان مشهور گردیده اند .

حسام الدین نزدیك به سن بلوغ بود که پدرش درگذشت پس از آن با جوانان خود به پیش مولانا آمد و سر بخدمت او نهاد و هر چه داشت دفعات نثار حضرت مولانا کرد . اخلاص و ارادت او بحدی در مولانا کارگر افتاد که حسام الدین را بر کسان و یاران خود ترجیح داد و کمتر از او جدا میشد و در مجلسی که چلبی حضور نداشت مولانا گرم نمیشد و سخن نمیراند

از مقدمهٔ مثنوی و سر آغازهای دفتر چهارم و پنجم و ششم این کتاب بخوبی میتوان دانست که حسام الدین در پیش مولانا چه مقام بلندی داشته و تا چه حد مورد دلبستگی و عنایت او بوده است.

اما این بار یاران مولانا که درطول مدت ارادت بوی مهذب ومؤدب شده بودند دیگر مانند پیش به فرط عنایت مولانا به چلبی حسد نمیبردند و ...

لاف و حاشینی اورا پذیرفتند. در اوایل سال ۶۷۲ ھ .زلزلهٔ شدیدی در
ونیه حادث گشت و تا چهل روز دوام داشت ، مردم سراسیمه به هرطرف
ی گشتند تا آخر پیش مولانا آمدند که این چه بلای آسمانی است ؟ فرمود
مین گرسنه است ولقمهٔ چرب می‌طلبد ودرهمان اوان غزلی گفت که‌این ابیات
از آن است :

با این همه مهرو مهربانی	دل می‌دهدت که خشم رانی
وین حملهٔ شیشه خانه‌ها را	درهم شکنی به لن ترانی
بالان زتو صد هزار رنجور	بی تو نرسند هین تودانی

رحلت مولانا :

درسال ۶۷۲ وجود مولانا به ناتوانی گرائید و در بستر بیماری افتاد و
به تبی سوزان و لازم دچار گشت و هرچه طبیبان به مداوای او کوشیدند و
اکمل‌الدین و غضنفری که از پزشکان معروف آن روزگار بودند به معالجت او
سعی کردند ، سودی نبخشید تا در روز یکشنبه پنجم ماه جمادی الاخر سال
۶۷۲ روان پاکش از قالب تن بدر آمد و جان به جان آفرین تسلیم
کرد .

اهل قونیه از خردوبزرگ در تشییع جنازهٔ او حاضر شدند و حتی
عیسویان و یهودان در ماتم او شیون و افغان می‌کردند . شیخ صدرالدین
قونوی برمولانا نماز خواند و سپس جنازهٔ اورا برگرفته وباتجلیل بسیاردر
تربت مبارك برسر گور پدرش بهاءالدین ولد بخاك سپردند .

پس از وفات مولانا ، علم‌الدین قیصر که از بزرگان قونیه بودبامبلغی
بالغ برسی‌هزار درهم برآن شد که بنائی عظیم برسرتربت مولانا بسازد .
معین‌الدین سلیمان پروانه که از امیران زمان بود ، اورا به هشتاد هزاردرهم
نقد مساعدت کرد وپنجاه هزاردیگر به حوالت بدو بخشید وبدین ترتیب تربت
مبارك که آنرا قبهٔ خضرا گویند بنا شد وعلی‌الرسم پیوسته چند مثنوی‌خوان و
قاری برسرقبرمولانا بودند .

مولانا در برد پدر حود سلطان العلماء بهاء الدین ولد مدوں
وار حاسداں و کساں وی بیش از پنجاه تن در آن بارگاه به‌خاک
شده اند .

بنا به بعضی ار روایات ، ساحت این مقبره پیش ار آمدن بهاء
ولد به قونیه بنام باغ سلطان معروف بود وسلطان‌علاءالدین کیقباد آن
بوی بحشید وسپس آنرا ارم‌باغچه می گفتند.(۱)

افلاکی در مناقب‌العارفین می‌نویسد که « افضل المتأخرین بحر
طشتی روزی در مجمع اکابر لطیفه می‌فرمود که درجمیع عالم سه چیز
حون بحضرت مولانا منسوب سد خاص گشت و حواص مردم مستحسن
اول کتاب مثنوی است که هردومصراع رامثنوی می گفتند ، دراین
نام مثنوی گویند عقل بدیهه حکم می کندکه مثنوی مولاناست دوم
را مولانا می گفتند دریں حال حون نام مولانا می گویند حضرت او
می‌شود. هر گورحانه را تربت می گفتند، بعداليوم حون یاد تربت می
تربت می گویند ، مرقد مولاناکه تربت است معلوم می‌شود »

۱ـ رجوع کنید به . فروزانفر : زندگانی مولانا جلال الدین
طبع‌دوم . ـشبلی نعمان : سوانح مولوی رومی ، ترجمهٔ فخرداعی ،
۱۳۳۲ ص ۲-۲۲ ـ ادوارد براون . تاریخ الادب فی ایران من ال
الی‌السعدی (ترجمهٔ عربی ، قاهره ۱۹۵۴) ص ۶۵۴-۶۵۸ . ـ اته
ادبیات فارسی ـ ترجمه دکتر سفق ، طبع تهران ۱۳۳۷ ص
. ۱۶۶

Talbot Rice . The Seljuks in Asia Minor,
on, 1961, P. 122-124.

حس لامسه

عقیده ابن سینا در روان شناسی شفا

نحستین حسی که حیوان با داشتن آن حیوان میشود حس لمس است ، همینطور که عقلا جائز و امکان پدیر است که هر دیروحی قوای نباتی را که عبارتست از غادیه نمو ورسد ، تولید مثل حر نیروی غادیه از دست دهد و باز هم آن دیروح باقی بماند وعکس آن جایز نیست ، حال لمس در قوای حیوانی نیز چنین است که هرحیوانی میتواند ازقوای حیوانی خود که عبارت از حواس پنجگانه است حز لامسه را از دست دهد و بازهم درصحنه حیات پایدار بماند اما همینکه لامسه از دسترفت حیوان خود بسرعت وشتاب راه زوال می پیماید

چون حس لامسه پیشروی قوای نفس است باید باموری که ترکیب حیوانرا فاسد میکند دلالت نموده و صلاح حیوانرا حفظ کند .

دائقه اگرچه دلالت برمطعومات دارد که زندگی حیوان بسته بآنست ولی باز رواست که حیوان دائقه را از دست داده وهمچنان باقی بماند وحواس دیگر اورا به حلب غدای موافق و احتناب از مضرات راهنمائی کند ولی از هیچیك ازحواس دیگر برنمیآید که کار لامسه را انجام دهند مثل اینکه دلالت کنند هوای محاورما باندازه ای گرم است که سوزنده میباشد یا باندازه ای سرد است که ما یخ خواهیم بست تا از آن بپرهیزیم

مزهٔ اغذیه فقط برای خوش آمدن از غذا میباشد از اینجاست که بسیار

روی‌میدهد برای‌آفات عارضه، ذائقه حیوان باطل شود ولی‌حیوان زنده‌بماند

۱ـ آیا حرکت هم برای حیوان مانند حس لامسه ضروری است‌که نمیتواند حیوانی بدون حرکت باشد ؟

مشهور این است که جانورانی مانند صدفها حرکت ندارند با آنکه دارای حس لمس هستند ولی باید دانست‌که حرکت ارادی دو بخش است

الف ـ حرکت انتقال ورفتن از مکانی بمکان دیگر .

ب ـ حرکت انقباض و انبساط برای اعضای حیوان که جسم حیوان با این حرکات نقل مکان نمیکند وبعید بنظر میرسدکـه حیوانی باشد دارای حس لامسه ولی نیروی حرکت نداشته باشد زیرا چگونه و بچه راه مینوان فهمیدکه حیوانی دارای لامسه است تا اینکه نه بینیم از پاره ای محسوسات متنفر ومشمئز میشود و نسبت بدسته ای از محسوسات تمایل وشوق می‌یابد

ما صدفها را می‌بینیم‌که میان حلد خویش دارای حرکت قبض و بسط وپیچ و خم وکوتاه و دراز شدن هستندوبا مجموع این‌حرکات ازجای خود منتقل نمیشوند و از اینجا می فهمیم که این حیوانات چون محسوس خود ادراك میکنند این حرکتها برای آنها پیدا میشود .

بهتر آنست‌که هرحیوانی‌که لامسه دارد نوعی هم حرکت ارادی داشته باشد اعم از اینکه این حرکت برای کل حیوان باشد ، که از جائی بجای دیگر رود یا برای جزئی از آن‌که موجب حرکت انتقالی نشود .

برگردیم به بحث درلامسه وگوئیم : هرحالتی که با بدن تضاد دارد وقتی بدن بآن حالت مستحیل شد آنرا درك میکند ولی اگر این‌حالتدر بدن جاگیر ومستقر گشت وکالبد بآن خو گرفت دیگر آن حالت احساس نمیشود علت این امر آنست‌که احساس نوعی از انفعال است و انفعال حسی با هر شیئی یا زوال شیئی تحقق می یابد .

پس، اگر حالتی در بدن جاگیر ومستقر شد دیگر ازآن انفعالی پیدا نمیگردد از اینجاست‌که آدمی حرارت تب لازم‌را احساس نمیکند اگرچه

تبهای متناوب بیشتر باشد . (۱)

۲ـ حس لامسه دارای اختصاصاتی است که دردیگر حواس نیست

اولین خاصیت حس لمس آنست که درد و آسودگی از درد راکه ادراك میکند محل این ادراك در خود آنست مثلا تألم ازیك دمل که در تن ما پیدا شده و آسایش از درد آن پس ازآنکه این‌دمل سرباز کرد و ریم آن بیرون ریخت ، هر دو ازخود حس لامسه است ولی ادراك چشم چنین نیست .

چشم‌لذت و المی راکه از دیدنیها میبرد جای آن در جانست وآن‌روح ما میباشدکه ازمناظر زیبا یا زشت ، دردرون حسم شادمان یا غمناك میگردد و گوش هم در ادراك مسموعات چنین است .

لذتی‌راکه‌گوش ازآوازهای خوش میبرد ورنحی راکه ازصداهای‌کریه می یابد ، هردو درروح است اما اگر بانگ رعد به گوش رسید و آنسرا دردناك ساخت یا نوری شدید بچشم تابید وآنرا آزار رسانید ، این نوع‌درد مربوط به‌حس لامسه‌گوش وچشم است وبا زوال این رنج وددرد ، لذت‌وراحت درحس لامسه پیدا میشود.حال ادراك شامه و ذائقه نیز مانند لامسه است .

پس ، از حواس پنجگانه ما ادراك ، چشم ،گوش محرد تر از ادراك سه حس دیگر است .

دومین خاصیت لمس این است‌که با اشیاء خارحی که دارای کیفیاتی هستند بی هیچ واسطه ای تماس‌میجوید وبآن‌کیفیات مستحیل میشود وهمینکه استحاله یافت احساس حاصل میشود و اعصاب لامسه ، هم مودی هستند و هم قابل حس وحال آنکه‌عصب های باصره تنها مودی صورت محسوس میباشند .

اعصاب دوقسمند مصمت ومجوف یعنی توپرومیان تهی‌ودوعصب چشم که به شکل صلیب یکدیگررا درمجمع‌النورین قطع میکنند ، تنها مودی صورت

(۱)Fivre Hectique

محسوس هستند وصورت را به این محل میرسانند تا ادراك شود وخو
اخذ صورت را ندارند وآنچه صورت محسوسی را پذیرفته ، رطـو
است که حون مانند تگرگ سرد و خنك است بدیه سام یافته .

شامه هم تا هوائی نباشدکه بو درآن انتشار یابد نمیتواند مش
را درك کند.

ذائقه هم تا رطوبت لعابی نباشد که متکیف بطعم مطعوم شود
حاصل نمیگردد .

سامعه نیر تا هوائی بباشدکه تموحات حاصله ازکندن و کو
بپذیرد و این تموحاترا نگوش برساند ، صوت ادراك نمی شود .

۳ـ اما حس لامسه بدون وساطت کار خود را انجام مید

سومین خاصیت لمس آنست که این حس همه پوست بدن‌را فرا
قسمتی اربدن برای این‌کار تخصیص نیافته وعلت آنست که چون حس
ایست که باید واردات بر بدن‌را بررسی‌کندکه اگر بهر عضوی این
برسند درقوام شخصی مفسده ای بررگ ایحاد میکنند ، از اینرو د
لزوم یـافت که تمام سطح کالبد با شبکه لامسه پوشیده شود و جور
دیگر اشیاء را بی آنکه تماس با آنها یابند حس میکنند پس کفایت
که آلت آنها یك‌عضو باشد تا جون ازمحسوسی حبریافتند که صرر
دارد نفس را آگاه سازند که ازآن بپرهیرد وتن را از جهت آن
برکنار دارند .

ولی اگرلامسه در تمام سطح بدن گسترده نبود و یك عضو ب
تعیین شده بود ، نفس خطر هائی را کـه به بدن رو میآوردند ن
کدام است .

۴ـ آیا لامسه یك‌قوه است . یا بیشتر

نردیك به یقین آنست‌که قوای لمس متعدد هستند که هر یك
یك نوع تضاد را درك میکند در نتیحه تضادی‌که میان سرد وگرم ا

تضادی است که میان جسم سبک وسنگین است وهمچنین تضادی که میان زبر و نرم است غیر از تضادی است که میان تر و خشك است .

چون ادراکات مذکور افعال اولیه نفس هستند پس ، در آفرینش واجب آمد که قوه ای خاص برای آنها باشد ولی چون این قوا در جمیع آلات متساوی تقسیم‌شده از این رهگذر همهٔ قوای گوناگون یك قوه احساس‌میشود چنانکه اگر حس لامسه وذائقه در همه سطح بدن گسترده بود انسان تصور میکرد که این دوقوه یکی است ولی‌چون درغیر ازجرم زبان ، که این‌دو نیرو با هم هستند ، در بقیه بدن ازهم جدا شده اند و اختلاف آنها محسوس‌است چنین گمانی نمیرود .

قوای متعدد لامسه چون در تمام بدن با هم هستند انسان تصور میکند که یك قوه است وحال آنکه چهار قوه هستند وهشت محسوس دارند که‌عبارت از دوطرف تضاد مورد ادراك آنهاست.

ابن سینا مانند ارسطو به اصالت جهان مادی اعتقاد داشته و گرایش ذهنی او بواقعیت عالم محسوس بوده وهمچون افلاطون این جهانرا سایه و عکس عالم مجلات نمیدانسته ، از این‌رهگذر در آنچه جنبه مادی داشته‌بهتر از معانی مجرد تحقیق‌کرده و آراء و افکار او چه درطب و چه درروانشناسی بسیار ارزنده و درخورد هزار آفرین است .

میتوان به‌گفته های شیخ دربارهٔ اهمیت لامسه افزود که خطای باصره را هم‌که چوب یا قاشق فرورفته در آبرا شکسته می بینیم با احساس لمس‌این خطا از بین میرود .

اهمیت این حس تا آن اندازه است‌که فیلسوف فرانسوی کمرپاك تنها راه ادراك جهان خارج را ازاین حس دانسته و امروزهم یکی ازمکاتب‌فلسفی از عقیدهٔ این حکیم پیروی میکند .

وچگونه میتوان از نتایج علمی این بحث غافل ماند با آنکه بانوئی کر ولال را با استفاده از حس لمس او حروف برجسته ای ساختند و او را عالمی بجامعه تحویل دادند و امروز کوران بدینوسیله با سواد میشوند

ثامسطیوس (۱) که ابن سینا اورا ازهمه مفسران قدیم ار
شمرده بنابر نقل ابن رشد (۲) چنین گفته است .

لامسه‌بی وساطت هوا نمیتواند محسوسات خودرا درك کند
ادراك آن لازم است چنانکه آب برای زندگانی ماهی ضروری ا
میگوید از سخن حکیم بیش از این استفاده نمیگردد که هوا ،
لامسه است نه آنکه واسطه ای باشد که صورت محسوس را بپد
حاسه برساند .

آری میان اینکه بگوئیم درخلاء (تهی) نیز میتوان لمس نه
کلی آیا احساس در خلاء صورت می‌پذیرد یا نه و اینکه بگوئیم
محسوسی را بپذیرد و بعداً به‌حاسه برساند فرق بسیاری است.

ارسطو وپیروانش میگفتند طبیعت ازخلاء گریزان است و
میشمردند ولی در فلسفه وکلام اسلامی دانشمندانی معدود خلاء را
شمردند که ازآنجمله است ابوالبرکات بغدادی درکتاب معتبرو اما
اربعین وبیان دلائل طرفین خود بحثی جداگانه است .

اکبر داناسرشت

۱ ـ Thémistios فیلسوف وخطیب یونانی متولد درحوا
های ۳۱۰ یا ۳۲۰ مسیحی‌خطیب رسمی شهرقسطنطنیه بود وبااولیز
ارتباط داشت .

۲ـ جامع‌الفلاسفه.

دکتر منوچهر سعادت نوری

تغذیه ایرانیان در طول تاریخ *

در سرزمین ایران ، از آغاز تاریخ ، کشاورزی و دامپروری نـه تنها برای تأمین غذا بلکه از نظر یك امر مقدس و خدائی حائز اهمیت بـوده است . « در اوستا تصریح شده است که کسی که گندم میکارد ، راستی میافشاند و آئین مزدیسنا را پیروز میکند .

درسرود زیبائی ازوندیداد ، در پاسخ زرتشت که از خداوند میپرسد کیست که زمین را بیشترین حد بشادی میآورد ؟ اهورامزدا میگوید : آنکس که زمین خشك را آبیاری کند و مرداب را بخشکاند و از آن کشتزاری بسازد با توجه بتعالیم فوق مردم ایران با عشق و محبتی فوق‌العاده بزمین وغله و درخت مینگریسته اند» (۱) .

کشت گندم و احترام بزمین ، روشنگر آنست که ایرانیان قدیم به‌تغذیه خود و حیواناتی که‌دارای‌بهره غذائی میباشند اهمیت میداده و احتمالا اولین ملتی بوده اند که نسبت باثرات مفید بعضی مواد غذائی مانند گندم از نظر

---

*دوقسمت از این‌سلسله مقالات درشماره‌های (۹) و (۱۰) سال (ششم) نامه وحید چاپ ومنتشر شده است.

۱ـ (انقلاب سفید) : اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه آریا مهر (۱۳۴۵) ـ صفحات ۳۲ تا ۳۴ ـ تهران .

ثامسطیوس (۱) که ابن سینا اورا ازهمه مفسران قدیم ارسطو فاضلتر شمرده بنابر نقل ابن رشد (۲) چنین گفته است .

لامسه‌بی وساطت هوا نمیتواند محسوسات خودرا درك کند وهوابرای ادراك آن لازم است چنانکه آب برای زندگانی ماهی ضروری است‌ابن‌رشد میگوید از سخن حکیم بیش از این استفاده نمیگردد که هوا شرط ادراك لامسه است نه آنکه واسطه ای باشد که صورت محسوس را بپذیرد و به حاسه برساند .

آری میان اینکه بگوئیم درخلاء (تهی) نیز میتوان لمس نمود ؛ بطور کلی آیا احساس در خلاء صورت می‌پذیرد یا نه و اینکه بگوئیم هوا صورت محسوسی را بپذیرد و بعداً به‌حاسه برساند فرق بسیاری است.

ارسطو وپیروانش میگفتند طبیعت ازخلاء گریزان است و آنرا محال میشمردند ولی در فلسفه وکلام اسلامی دانشمندانی معدود خلاء را ممکن می شمردند که ازآنجمله است ابوالبرکات بغدادی درکتاب معتبرو امام رازی در اربعین وبیان دلائل طرفین خود بحثی جداگانه است .

اکبر داناسرشت

---

۱ - Thémistios فیلسوف و خطیب یونانی متولد درحوالی سال های ۳۱۰ یا ۳۲۰ مسیحی‌خطیب رسمی شهرقسطنطنیه بود وباداولین‌وتئودور ارتباط داشت .

۲ـ جامع‌الفلاسفه.

دکتر منوچهر سعادت نوری

تغذیه ایرانیان در طول تاریخ*

در سرزمین ایران ، از آغاز تاریخ ، کشاورزی و دامپروری نـه تنها برای تأمین غذا بلکه از نظر یك امر مقدس و خدائی حائز اهمیت بـوده است . « در اوستا تصریح شده است که کسی که گندم میکارد ، راستی میافشاند و آئین مردیسنا را پیروز میکند .

درسرود زیبائی ازوندیداد ، در پاسخ زرتشت که از خداوند میپرسد کیست که زمین را بیشترین حد بشادی میآورد ؟ اهورامردا میگوید : آنکس که زمین خشك راآبیاری کند و مرداب را بخشکاند و از آن کشتزاری بسازد با توجه بتعالیم فوق مردم ایران با عشق و محبتی فوق‌العاده بزمین وغله و درحت مینگریسته اند» (۱) .

کشت گندم و احترام بزمین ، روشنگر آنست که ایرانیان قدیم به‌تغذیه خود و حیواناتی که‌دارای‌بهره غذائی میباشند اهمیت میداده و احتمالا اولین ملتی بوده اند که نسبت باثرات مفید بعضی مواد غذائی مانند گندم از نظر

---

*دوقسمت از این‌سلسله مقالات درشماره‌های (۹) و (۱۰) سال (ششم) نامه وحید چاپ ومنتشر شده است.

۱ـ (انقلاب سفید) : اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه آریا مهر (۱۳۴۵) ـ صفحات ۳۲ تا ۳۴ ـ تهران .

حواص پروتئینی وکالری زائی بطورعملی آشنا ودرکشت آن پیشرو سایر ملل بوده اند .

ح.ه. ایلیف درفصل اول کتاب میراث ایران مینویسد « احتمال میرود کشت گندم برای اولین مرتبه در تاریخ بشر در نقطه ای درطول سواحل غربی فلات ایران ودر حلگه های ایلام صورت گرفته و باین ترتیب برای زندگی مردمان آریائی وبرای اکثریت اهالی روی زمین یك وسیله ارتزاق و توشه وقوت اساسی بوجودآمده است »(۲)

کشاورزان یا تولیدکنندگان مواد غذائی نیزقسمت عمده گروه شغلی جمعیت ایران را تشکیل میداده اند . «در ایران قدیم دو دسته مردم وجود داشته اند ، چادرنشینان و اهالی شهرها . دسته اخیر نیزمرکب ازدهقانان و شهرنشینان بوده اند ، درزمانیکه ایران تشکیل کشور شاهنشاهی میداده تصور میرودکه بیست درصد اهالی آن چادرنشین بوده اند وشماره شهرنشین‌هارا بر بهمین نسبت تخمین زده اند .

بنابراین دهقانان اکثریت عظیم مردم این کشوررا تشکیل میداده اند»(۳) سلسله هخامنشیان (۵۴۶ تا ۳۲۳ قبل از میلاد) و بویژه بنیانگذار آنها ، کورش کبیر بکشاورزان و دامپروران علاقه مخصوص داشت (۴) وی پایتخت خودرا دراملاك قبیله خود بناکرده ودرآنجا شهری شبیه شهر چادرنشینان با

۲- (میراث ایران): سیزده نفر از خاورشناسان (۱۳۳۶) - فصل اول- ترجمه عزیزالله حاتمی - صفحه ۲۸- (انتشارات بنگاه ترجمه ونشر کتاب) تهران .

۳- (تمدن ایرانی) : چند تن از خاور شناسان فرانسوی - ترجمه دکتر عیسی بهنام (۱۳۴۶) - صفحات ۱۷ و۷۲ - (انتشارات بنگاه ترجمه ونشر کتاب) تهران .

۴- (اقتصادکشاورزی) دکتر احمد هومن (۱۳۳۴) صفحه ۹ -- (انتشارات دانشگاه تهران) تهران .

چند کاخ سلطنتی درمیان‌باغ محصوری برپاکرده بود ونسبت بفصل و ایام‌سال
در مواقع معینی چادر خانواده های قبیله در اطراف آن زده میشد وگله‌های
ام در مراتع آن میچریدند »(۳). در همین زمان ، ایرانیان ازگاوآهن
ستفاده کرده وبوسیله گاو زمین را شخم مینموده اند. نقشی‌که روی‌نشانهای
هخامنشی است و متعلق بچهار قرن قبل ازمیلاد بوده و درموزه لوور پاریس
نگاهداری میشود مؤیدنظریه‌فوق میباشد(۴).

گزنوفون درکتاب (کورش نامه) طبقات اجتماعی ایران رادردوره
کورش مشتمل براطفال، جوانان ، مردان وپیران دانسته وضمن تشریح‌آداب
یرانیان اطلاعاتی درمورد وضع غذا و تغذیه مردم و نیز چگونگی آموزش
تغذیه آنان ارائه میدهد .

وی مینویسد « بزرگتران باطفال آداب غذا خوردن و نوشیدن می
آموختند ، آنانرا بقناعت در مصرف خوراك تشویق میکردند . در واقع
بزرگتران نیز بدون اجازهٔ مربیان خود بسرغذا نمی نشستند » (۵).

مرحوم حسن پیرنیا مشیرالدوله در کتاب ایران باستان بنقل از مؤلف
کورش نامه در مورد اخیر نوشته است « پارسیها درباب اسباب میز نه فقط از
اختراعات سابق‌خود چیزی نکاسته اند ، بل همه روزه چیزهای تازه اختراع
میکنند ونیز برای غذا، مستخدمین از مرد وزن ، درخدمت خوددارند» (۶)
گزنوفون دردنباله وضع تغذیه ایرانیان مینویسد « اطفال مجاز نبودند با
مادران خود غذا بخورند ، بلکه در خدمت مربیان و در ساعاتی که مقرر
نموده بودند ، صرف غذا میکردند .

اطفال از خانه خود نان وسبزی وهمچنین ظرفی برای نـوشیدن آب
میآوردند و هروقت تشنه میشدند آب از رودخانه میآشامیدند . طبقه جوانان

۵ــ (کورش نامه) گزنوفون ـ ترجمه مهندس رضا مشایخی(۱۳۴۲)
صفحات ۶ تا ۸ (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب) تهران .

۶ــ (ایران‌باستان) : حسن پیرنیا مشیرالدوله (انتشارات کتابخانه
ابن سینا) تهران .

مأمور تهیه غذا وشکار بودند. جوانان‌چون بعزم شکار رهسپار میشدند دونوبت غذا با خود بر میداشتند . غذایشان گرچه تفاوت بسیاری با غذای اطفال نداشت اما حجم آن بیشتر بود .

شکارچیان درعرصه شکارچیزی نمیخوردند ، اما چنانچه حیوانی‌که در کمین اوهستند مجبورشان‌کنددر محلی توقف نمایند یا علت خاصی دوران‌شکار را طولانی‌کند ،گرد هم جمع میشوند وغذای خودرا میخورند ، آنگاه شکار خود ادامه میدهند تا شب فرارسد وحیرة یکروز خودرا درظرفدوروزصرف میکنند تا به پیش آمدهای حنگی خو بگیرندو درصورت صرورت بردباری و تحمل داشته باشند .

غذای جوانان بغیرازگوشت شکار منحصر به سبزی است که با خود آورده اند ولی همین سبزی را با اشتهای کامل با قطعه نان جوی‌که با خود دارند میخورند و ازآن لذت بسیار میبرند »

چنانکه ملاحظه میشود غذای طبقات فوق در دوره کورش مرکب از (سبزی) ، (گوشت شکار) و (نان جو) بوده است وبنا بقول « استرابون » «غذای روزانه جوانان پارسی بعد ازورزش ، نان و نان شیرینی و (بولاغ اوتی) و نمك و(عسل)است‌که‌میپزند ویامیجوشانند»(۶).

(سبزی) علاوه بر تأمین قسمتی ازعوامل مغذی مورد احتیـاج ، بعلت دارا بودن ویتامین‌ها وپیش سازهای مربوط (کاروتن یا پیش سازویتامینA، استرول گیاهی یا پیش ساز ویتامین D، ویتامین E ، ویتامین K ،ویتامین C وبعضی ویتامین‌های‌گروه B) نقش عمده ای را در تغذیه ایرانیان قدیم ایفاء میکرده است واحتمالا پارسیها در دورهٔ‌کورش خواص عملی تغذیه‌گیاهی را میشناخته اند.

مؤلف «تاریخ طب ایران» بنقل ازگزنوفون نوشته است‌که « درایران باستان خواص گیاهان را باطفال میآموختند تا آنها گیاه مفید را از مضر بازشناسند ودرباره مصرف و یا پرهیز از آن آشنائی داشته باشند «۷»

چنانکه گفته شد از جمله گیاهانی که بمصرف تغذیه میرسیده است بولاغ اوتی Watercresse میباشد که بنام های (علف چشمه و یا آب

۷- «تاریخ طب ایران» دکتر محمودنجم‌آبادی(۱۳۴۱)- صفحه۳۲۴ تهران .

تره) نیز خوانده میشود. «این گیاه دارای عناصر معدنی مانند آهن Fe، ید I، منگنز Mn و کلیسم Ca و ویتامین های C (بمقدار زیاد) و D (بمقدار کم) و پیش ساز ویتامین A میباشد و ارزش غذائی آن فوق العاده زیاد است » (۸) و احتمالا ایرانیان قدیم باثرات نیکوی فوق بطور تجربی پی برده بوده‌اند.

پژوهش های اخیر نشان داده است که گیاه فوق نـه تنها در اعصار گذشته بلکه اکنون نیز « در جریان آب غالب نواحی ایران ، راه کرج چالوس ، ارتفاعات سیاه بیشه ، عمارلو ، اطراف تهران ، ری ، گیلان ، آذربایجان (گونه Nasturitium amphibium) ، شیراز ، نزدیك بوشهر وبسیاری نواحی دیگر میروید» (۸)

(گوشت شکار) پروتئین حیوانی وقسمتی ازکالری‌را در جیره‌غذائی طبقات فوق تأمین مینموده است و ارزش غذائی آن در سنوات بعد تـوسط ابوبکر محمدبن زکریای رازی پزشك نامی ایران تشریح گردیده است(۹)

(نان جو) قسمت دیگری ازکالری را درجیره غذائی‌طبقات فوق‌تأمین مینموده و دارای‌سلولز بمقدار زیاد ونیز خواصی میباشدکه برخلاف‌نان‌گندم بیشتر با روحیه فعالیت، سوارکاری ، جستجو برای مواد غذائی وشکار متناسب است زیرا بقول زکریای رازی «خوردن نان‌گندم کمتر احتیاج بورزش و حرکت‌دارد» (۹)

رازی در مورد نان جو نوشته است « نـانیـکه از جو تهیه میشود این خاصیت را دارد که برنگ بدن ترو تازگی میدهد ولی دررودها ایجاد نفخ نموده و مزاج را سرد میکند و کسیکه بخواهد تبرید نموده ومزاجش‌راسرد کند باید از این نان بخورد و اگر مجبور بخوردن آن باشد وبخواهدمدتی طولانی با آن تغذیه نماید لازم است با عسل‌آنرامصرف نماید» (۹).

خواص مخلوط غذائی نان جو وعسل سالها قبل از آنکـه رازی شرح فوق را ارائه دهد بطور عملی بوسیله ایرانیان قدیم روشن وشناخته شده‌بوده است .

ناتمام

۸- (گیاهان داروئی). دکترعلی‌زرگری‌استاد دانشگاه‌تهران(۱۳۴۵) صفحات ۱۰۶ تا ۲۲۱ (مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر) تهران.

۹- (بهداشت غذائی یا منافع الاغذیه ومضارها) : ابوبکر محمدبن زکریای رازی ـ ترجمه دکتر سید عبدالعلی علوی نائینی (۱۳۴۳) تهران.

عبدالرضا افسری

شکیبای کرمانی

شاعر قرن دوازدهم

سرومن گر در چمن آید برقص | درچمن سرو سمن آید ...
در شکنج طره آن دل شکن | صددل اندرهرشکن آید ...
یاد بالایش چو دردل بگذرد | بر زبان من سخن آید ...
پیش کفر زلف چون زنار او | هرزمان ایمان من آید ...
مطربا راهی برن امشب چنانك | ساقی اندر انجمن آید ...
گر بخاك کشتهٔ خود پا نهد ، | دست افشان درکفن آید ...
دست اگر بر در گذارد دیر را | پای کوبان برهمن آید ...
از شمیم موی عنبر بوی او | نافهٔ مشك ختن آید ...
از دل فرهاد اگر یابد خبر | جان شیرین دربدن آید ...
در هوای لعل شیرین دمبدم | همچو مستان کوهکن آید ...
طوطی نطق شکیبا هرزمان | پیش آن شکر دهن آید ...

غزلی زیبا که مذکور افتاد اثر طبع شاعری گمنام بنام شکیبای کر...
است که دیدار کتب خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه مرا با دیوان خطی
شاعر، منجمله این شاعر آشنا ساخت . و وظیفه خوددیدم بمعرفی او که...
از گوشهٔ کتاب خطی خود فراتر نرفته و دارای آثار ارزنده ای نیز می ...
بپردازم باشد که بیاری خدا گرد فراموشی ازچهره این بزرگان علم و ا...

ردوده شود و بامید آنروز که با چاپ دیوان این شعرا، بر افتخارات موطن خواجوی عزیز افزوده گردد .

شکیبا معاصر کریمخان زند است و در صفحه اول دیوان چنین معرفی شده . این نسخه که در بادی نظر ناقص و بیقدر جلوه نموده وهمچون مردمان وارسته ظاهری آراسته ندارد مانند خرابه و ویرانه ای که در آن گنج و خزینه نهفته یا مثل میوه ای که درون پوست سخت و بدمزه ای جای گرفته باشد، اثر شاعری خوش قریحه و گوینده با قدرتی را در خود داشته که مقداری از اشعارش تا قافیه حرف سین در توالی شهور و سنین بغارت دست تطاول ایام رفته وهمین قدر که برجای مانده نمونه ایست از طبع عالی گوینده اش و خوشبختانه درهمین چندورق مولد وموطن وتاریخ حیات وبرخی ازحالاتش را بخوبی میتوان بدست آورد ماده تاریخی که در فوت کریمخان زند گفته (عزیز ملك ایران از جهان رفت ۱۱۹۳) صفحه ۶۹ معلوم می دارد که تا اواخر قرن دوازدهم هجری درقیدحیات بوده . قطعهئی در تاریخ احیای حافظ آباد بم ساخته (نهاد ازنو بنای حافظ آباد) ۱۱۸۴ .

مدیحه ای درباره سید ابوالحسن خان بیگلربیگی دارد. زندگی شکیبا معرض حوادث ناگواری بوده ، چنانچه درضمن غزل صفحه ۳۷، اشاره بفوت فرزند وفقدان بینائی خود مینماید .

بشهادت همین سیصد بیت که از دیوان شکیبا مانده بطور قطع میشود گفت وی درردیف شعرای نخبه عصر خود و دارای طبعی سرشاروشایستگی نام همشهری بودن وهمکاری خواجو ووحشی وعماد فقیه را بخوبی دارد .

درغزلی اشاره بفقدان فرزند خود می کند و اینچنین دادسخن میدهد.

شرط اینچنین است درعهد جانان	بگذشتن ازسر ، ببریدن از جان
هر چند باشی چون بط شناور	نتوان گذشتن زین بحر آسان
از سر گذشتن وز جان بریدن	سهلست لیکن از یار نتوان
در عرصهٔ عشق نتوان زدن لاف	داری اگر سر گویست و میدان
تا نور چشمم گم شد شکیبا ،	عزلت گزیدم چون پیر کنعان

وی قصیده ای درمدح ابوالفتح خان امیردارد ودر تاریخ احیای حافظ آباد بم می گوید :

زحکمت میرزا غفار ثانی حراب آباد بم را کرد آباد

با اینحال شاعر در یك رباعی از مردم بم شکوه می کند :

روزی که بخاك بم گذارم افتاد هر دم گرهی زنو بکارم افتاد
صدپاره دلی بسینه بودم از غم خون گشت وزدیده بر کنارم افتاد

باید با غزل شورانگیزی از این شاعر به بحث خاتمه دهیم وانتخاب آحرین گل ازمیان آنهمه گلهای رنگارنگ کاربسیار دشواری است. بااین حال فالی میگیریم و ازروح شاعر مدد می طلبیم .

بگو باد صبا، از کوی یوسف رساند بر مشامم بوی یوسف
احل گردد دلیل ره و گرنه ، من بیدل کحا و کحاو کوی یوسف
به بیداری میسر نیست وصلش مگر در خواب بینم روی یوسف
زنم قمری صفت کوکو بهر کوی بیاد قامت دلجوی یوسف
نبندد در بهاران سبر بادام زشرم نرگس حادوی یوسف
شود نقش هلال از سینه گرمحو رود ار یاد من ابروی یوسف
مکن منعم اگر بندم چو زنار بگردن رشته ای ازموی یوسف
بروز رستخیر از خاك کرمان سبك خیرم بجستجوی یوسف
گر از هرسوبتی در حلوه آید نیندازم نطر حز سوی یوسف
شکیبا میشوم روشن چو یعقوب رسد گر بر مشامم بوی یوسف

محمد حسن رجائی زفره‌ای

فهرست کتابهائی که درباره اصفهان نوشته شده

سادروان سید محمد صدرهاشمی درسماره ۴ سال ۴ مجله یادگار (دی ماه ۱۳۲۶) فهرست ۱۷ جلد کتاب که در باره تاریخ وجغرافیای اصفهان تألیف شده به‌اختصار معرفی کرده .

اینك به سبك همان‌مرحوم فهرست کتابها و رساله‌هائی که درباره تاریخ و جغرافیا ــ سرح حال بزرگان ــ فولکلور ــ وصف این سهر تاریخی تألیف سده دراین‌جا می‌آوریم واضافه می‌نمائیم فقط از کتاب‌هائی که تابحال نگارنده ازوجود آنها اطلاع داشته آورده وقطعاً نسخه‌های دیگری نیزهست که فراموش سده ویانویسنده ازوجود آنها اطلاع نداشته است واهل‌فضل با خواندن این نوشته آنرا تکمیل خواهند فرمود .

لازم بتوضیح نیست که فقط اسامی کتابها و رساله‌هائی در اینجا آورده سده که درباره سهرستان اصفهان تألیف سده باشد (ویا درباره استان اصفهان تنظیم گردیده) وکتابهائی که درباره یکی از سهرهای تابع این استان (چهار محال و بختیاری ــ نائین ــ اردستان ــ شهرضا ...) نوشته‌شده به‌حساب نیامده

است . در نوشتن نام فهرست کتابها ترتیب الفبائی رعایت شده و بعضی
چند جلد که اسم مخصوصی نداشته ویا نویسنده اسم آنرا نمیدانسته موضوع
کتاب. نام کتاب. گذاشته‌شده .

فهرست مقالاتی که‌دراصفهان ودرجراید ومجلات ایران‌نوشته شده‌ف
محترمی مانندآقای‌ایرج افشار در (فهرست‌مقالات‌فارسی) وآقای دکتر گ
در (فهرست مقالات جغرافیائی) ضبط کرده‌اند.

ضمناً به‌استحضار خوانندگان عزیز میرساند که در نوشتن این فه
ازمجله راهنمای کتاب‌ومجله ماهانه وحید استفاده فراوان برده‌ام.

* * *

آب اصفهان دکترمهدی حاتمی ۱۳۳۵ ش - ۱۲۷ ص - وزیر
منحصراً درباره آب شهراصفهان از نظر بهداشتی وجاره‌جوئی و
آن بحث شده و در باره آب سایر شهر ها و دهات این شهر سخنی
نیامده .

آثارعلمی‌مبارجستان اصفهان- سیدمصلح‌الدین مهدوی مطبوع
اسم کتب موضوع کتاب‌است .

آثار باستانی اصفهان -سیدمصلح‌الدین مهدوی ۱۳۱۶ش
رساله‌ای درباره آثار باستانی اصفهان

احسن التقویم-حاج شیخ عباسعلی ادیب حبیب آبادی چاپ
۱۳۴۶ ش .
تقویم دائمی شهرستان اصفهان در ساعات شبانه روز و قبله اصفهان

ارشادالمسلمین-سیدعبدالله‌مدرس صادقی (ثقه‌الاسلام)متوفی۸۲
چاپ ۱۳۴۵ ق .
نسب‌نامه سادات سیدمحمدصادقی .

الاصفهان-حاج‌میرمیرعلی‌جناب(متوفی‌شوال۱۳۴۹)۱۳۴۳ق.سنـ
۱۲+۲۳۲ص .

جلد اول تاریخ بنا و وجه تسمیه ووضعیات طبیعی و خصوصیات‌دیـ

و رجال مشهوره و حوادث مهمه با احصائیه مساجد و مدارس و حمامات و کاروانسراها ـ این کتاب در ده جلد بوده و از ۹ جلد خطی دیگر اثری در دست نیست.

اصفهان نصف جهانـ صادق هدایت (همراه سایر رساله‌های او چاپ شده) .

مشاهدات مؤلف در اصفهان .

اصفهان ازلحاظ اقتصادیـ مهندس حسن عابدی اصفهانی ـ مطبوع

اوضاع اقتصادی و اجتماعی شهرستان اصفهان و سایر شهرهای تابع این استان .

افسانه‌های اصفهانـ از انتشارات نائوکا در شهر مسکو(۱)

افسانه‌های قدیمی وفولکوریك ناحیه اصفهان .

اولین چاپخانه ایران اسمعیل رائین ۱۳۴۷ ش ـ روزنامه آلیك ـ ۲۷ ص .

ارامنه جلفا در قرن شانزدهم در جلفای اصفهان مطبعه ایجاد و کتابهائی بزبان ارمنی چاپ کرده‌اند .

بخشی از گنجینه آثار ملیـ عباس بهشتیان ۱۳۴۲ ش ـ وزیری بو+ ۱۶۱ ص .

معرفی آثار تاریخی اصفهان ومخصوصاً مقابر تخت پولاد و شرح حال بزرگانی که در اینجا مدفون هستند.

بدایع البیان در توصیف اصفهانـ حاج عبدالمحمود اصفهانی متخلص به محزون (۲).

نسخه خطی .

تاریخ اصفهانـ عبدالرحمن بن محمد بن اسحاق بن محمد بن یحیی بن منده اصفهانی متوفی ۴۷۰ ق (۳)

تاریخ اصفهان ـ ابوعبدالله محمد بن یحیی بن منده حافظ مشهور(۴)

تاریخ اصفهانـ ابوزکریا یحیی بن عبدالوهاب بن الامام ابی‌عبدالله محمد بن اسحاق محمد بن منوره (۵)

متوفی ۵۱۲

تاریخ اصفهانـ ابوبکر بن مردویه که در کتاب انساب سمعانی ذکر آن آمده (۶) .

تاریخ اصفهان = (نصف‌جهان و همه‌جهان) = (تاریخ اول بنای اصفهان) - (تاریخ مختصر اصفهان) .

حاج شیخ حسن خان جابری انصاری متوفی ۱۳۳۵ش ـ سنگی ۲۱۴ص ـ ۱۳۲۳ ق.

تاریخ اصفهان از قدیمترین زمان تا سال تألیف و شرح حال چهل از علما وچهل نفر از شخصیای این شهر ـ بلوکات اصفهان ـ در پاورقی کتاب مهر تاریخ عمومی ایران و اصفهان بچاپ رسیده .

تاریخ اصفهانـ استادجلال‌الدین همائی ـ خطی و در ۱۰ مجلد در تاریخ وجغرافیا ورجال اصفهان .

بخش مختصری از رجال آن درمجله ماهانه وحید شماره ۱ تا ۴ سال ش بچاپ رسیده .

تاریخ اصفهانـ حیدرعلی ندیم‌الملك اصفهانی متوفی حدود ۱۳۱۰ ش ضمن فرهنگ ایران زمین جلد ۱۲ سال ۱۳۴۱ش بطبع‌رسیده

تاریخ اصفهان و ریـ حاج شیخ حسن خان جابری انصاری ـ بکوشش حسین عمادزاده اصفهانی چاپ ۱۳۲۱ ش ـ ۴۴۶ص.

مانند تألیف سابق همان مؤلف است منتهی مشروح .

تاریخ اصفهانـ حاج سید محمدعلی مبارکه‌ای متوفی ۱۳۶۵ ق ـ ۵ خطی (۷)

تاریخ جلفای جدیدـ هارینون ترهوهانیاس ـ چاپ جلفا اصفهان ۱۸۸۱م.

خچه اوقاف اصفهانـ عبدالحسین سپنتا (متوفی فروردین ۱۳۴۸)
۱س ـ وزیری ـ ۴۳۸ص .
احکام وقف است مربوط به ایران و مخصوصا اصفهان و توضیح کامل
، آنها

خچه محله خواجو و ساختمان حمام شریفـ سید مصلح الدین
ن ۱۳۴۵ش ـ وزیری ـ ۱۲۰ص .
توصیف محله خواجو در گذشته وحال . مساجد، تکیه ها، مدارس و
ده‌ها ومقابر وحمامهای خواجو، بزرگان وعلمای خواجو. ازصفحه۸۹ به
ریخچه حمام شریف است.

خچه انجمن ادبی اصفهانـ مجید اوحدی (یکتا).
درمجله ماهانه وحید بطبع رسیده و تاریخچه انجمنهای ادبی این شهر
ن شده .

خچه افسانه‌های تاریخی اصفهانـ کریم نیکزاد (امیر حسینی سهر
ی) ۱۳۳۳ش ـ ۱۶۰ ص.
معرفی ۶۷ آثار تاریخی اصفهان .

خزورهـ محمدحسن رجائی زوره‌ای چاپ اصفهان (ضمیمه نمونه‌اشعار
زوره‌ای) .
تاریخچه آبادی زوره و شرح حال بزرگان وشعرای این آبادی.

رةالقبورـ آخوند ملا عبدالکریم جزی (متوفی ۱۳۳۹ ق) چاپ
۱ ق.
در مزارات اصفهان

رةالقبورـ دانشمندان و بزرگان اصفهان سید مصلح‌الدین مهدوی ـ
۱س ـ ۶۰۲ ص
شرح احوال حدود ۱۳۰۰ نفر از بزرگان و علما و شعرا و ادبای
ن .

ره شعرای اصفهان ـ مؤلف نامعلوم ـ خطی
نسخه‌خطی آن در مجموعه شماره ۳۱۲۷ کتابخانه ملی تبریز هست.

تذکره شعرای معاصر اصفهانـ سید مصلح‌الدین مهدوی ـ ۱۳۳۴ ش ۵۶۸ ص ـ مصور.

در شرح احوال ۴۵۸ نفر (با احتساب داراب افسر بختیاری که دوبار شرح حالش آمده) که حتی یك روز از نیمهٔ دوم قرن چهاردهم هجری را درك کرده اند.

تذکرة الشعرا (آثار الشعرا)ـ محمدعلی عارفجه اصفهانی (متوفی ۱۳۸۰ ق) مطبوع.

شرح احوال شعرا و بزرگان اصفهان

تذکرة الانسابـ میرزا حیدرعلی مجلسی متوفی ۱۲۱۴ به اهتمام ... صدرهاشمی ضمن سالنامه فرهنگ ۱۳۲۹ ش ـ نسب نامه فرزندان مرحوم مجلسی ازمقصود علی بپایین.

تعریف اصفهانـ ملا عطاء الله جار هراتی (؟) نسخه خطی آن درمجموعه نمره ۳۰۳۴ و ۲۵۹۱ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است (نگاه کنید مجله ماهانه وحید شماره ۱۱ سال ۷)

در شناخت مردم اصفهان در نیمه اول قرن یازدهم ـ رساله دیگری به همین نام (تعریف اصفهان) رساله جداگانه ودیگری است که در جهل ... نخجوانی ص ۲۰۰ اسم برده.

جغرافیای اصفهانـ میرزا حسین خان تحویلدار بکوشش دکتر منوچهر ستوده ـ ۱۳۴۲ ش ـ ۱۵۰ ص.

توصیف اجمالی اصفهان ـ توصیف بلده اصفهان ـ صفات نار. آب و هوا وعوارض آن. خاك اصفهان. عمارات و ساختمان آن. میدانهای شهر ـ بناهای عالی ـ حصارهای شهر...

جغرافیا و اسامی دهات کشورـ جلد سوم استانهای ۹ ـ ۱۰ چاپ دوم ۱۳۳۱ ش ـ ناشر اداره کل آمار وثبت احوال ـ ۲۸۰ ص

جلفای جدیدـ کلیساهای ارامنه و سایر ساختمانها معرفی کنندگان ـ ك ـ او ـ میناسیان ـ و ـ ر ـ مپند رویلسون ـ ترجمان وزیری ـ نوشته جون کارسول ۱۹۶۸ م.

جهان‌نماـ میرزا محسن تأثر متوفی حدود ۱۱۳۱ ق

در بحر مخزن الاسرار در وصف عمارات و باغ فرح‌آباد اصفهان

دانشوران اصفهانـ حاج سیدمحمدعلی مبارکه‌ای متوفی ۱۳۶۵ق ـ ۶ جلد خطی (۹) .

ذکر اخبار اصفهانـ حافظ ابونعیم اصفهانی متوفی ۴۳۰ ق جلد اول چاپ ۱۹۳۱م جلد دوم چاپ ۱۹۳۴ م ترجمه احوال ورواة ومحدثین وقضاتی که از اصفهان برخاسته یا به اصفهان آمده‌اند .

راهنمای اصفهانـ دکتر لطف‌الله هنرفر چاپ دوم ۱۳۴۵ ش ـ جیبی ۲۲۲ ص

راهنمائی است برای مسافران اصفهان و درباره آثار تاریخی این شهر

راهنمای اصفهانـ رضاعطاپور ۱۳۴۳ش ـ جیبی ـ ۱۳۰ ص

آثار تاریخی ـ کارخانه‌ها ـ ادارات و مؤسسات دولتی ـ بانکها ـ پزشکان و بیمارستانها ـ مؤلفین اصفهان ـ جراید اصفهان

راهبر برای مسافرین اصفهانـ حاج میرسیدعلی جناب متوفی ۱۳۴۹ق ـ ۱۳۰۷ش ـ ۴۸ ص

دربار آثار تاریخی اصفهان .

رجال اصفهانـ(تذکرة القبور چاپ دوم) سید مصلح‌الدین مهدوی ـ ۱۳۶۸ ق .

حواشی بر تذکرة القبور مرحوم جبری است . و در مزارات اصفهان .

رمزالریاحینـ دروصف اصفهان و مناظره گلها رمزی کاشانی

در شماره۳تا۷سال سوم مجله وحید وسپس بصورت کتاب جداگانه بچاپ رسید .

روزنامه‌نگاران اصفهانیـو روزنامه‌های اصفهان (۱۰) سید مصلح‌الدین مهدوی ـ خطی .

ره‌آورد وحیدـ وحید دستگردی ۳ جلد مطبوع.

تاریخچه وقایع اصفهان در جنگ جهانگیر اول واسارایی به آزادی‌خواهان وجغرافیای استان

زاینده‌رود اصفهانـ محمد محمودیان ۱۳۴۶ س ـ وزیری ـ ۲۷۴ص

معرفی جامعی است از رودخانه زاینده‌رود سابقه تاریخی ـ ... سیاسی ـ اوضاع طبیعی ـ واژه‌های محلی ـ طومار منسوب به شیخ بهائی ـ ... آب کوهرنگ

زنده رودـ با جغرافیای تاریخی اصفهان و جلفا علی جواهر کلام چاپ دوم ۱۳۴۹س ۱۱۱ص

مشاهدات نویسنده است درباره جلفا و زاینده‌رود اصفهان.

سالنامه اصفهانـ سروان محمود زاهدی رئیس اداره تعاون و انتشارات ... (جناب س. هنگ زاهدی مدیر کل وقف منطقه اوقاف اصفهان) ۱۳۲۸ س ـ ۲۹۴ ص.

سجره طیبهـ سید مصلح‌الدین مهدوی (۱۱) خطی در احوال امامزادگان مدفون در اصفهان

فرهنگ جغرافیائی ایرانـ آبادیها جلد ۱۰ استان دهم اصفهان انتشارات دایره جغرافیائی ستاد ارتش ۱۳۳۲س ـ ۲۴۵ ص.

فرهنگ اصفهانـ ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی (۱۲) خطی

فهرست کتابخانهای اصفهانـ سید محمدعلی روضاتی مطبوع

نسخه‌های خطی موجود در نزد مؤلف در شهر اصفهان

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی اصفهانـ جلد اول جواد مقصود همدانی انتشارات وزارت فرهنگ و هنر ۱۳۴۹ س ـ ۳۹۵ ص

فهرست نسخه‌های خطی موجود در کتابخانه ملی (فرهنگ) اصفهان است.

فولکلور اصفهانـ گلشیری (۱۳)

قلائدالشرفـ فی مفاخر اصفهان و اخبارها (۱۴) ـ علی بن حمزه اصفهانی

کشف الخبه عن مقبره الربیبهـ محمد علی معلم حبیب آبادی ـ ۱۳۵۲ ق

در شرح حال زینب دختر موسی بن جعفر مدفون در اردبان اصفهان .

کلبای زاینده رودـ احمد عفور زاده طلائی ۱۳۴۸ س ـ ۱۲۷ ص

انتشارات انجمن ادبی وهنری سعدی اصفهان

گلزار سعادتـ میرزا محسن تأثیر متوفی حدود ۱۱۳۱ ق بکوشش ایرج افشار

درسال ۱۳۴۷ مجله ماهانه وحید بچاپ رسیده

گزارشهای پطرس دی سرکیس گیلانتز ـ (سقوط اصفهان) دکتر کارو میناسیان استاد محمد مهریار ۱۳۴۴ س ـ ۱۸۲ ص

شامل وقایع افغانان و محاصره اصفهان درسال ۱۱۳۵ قمری.

گنجینه آثار تاریخی اصفهانـ دکتر لطف‌الله هنرفر ۱۳۴۴ س ۴۷ + ۱۰۴۰ ص

جامع ترین کتابی است که درباره آثار تاریخی اصفهان نوشته شده برنده جایزه سلطنتی شده .

لهجه اصفهانـ ناصر دادمان ۱۳۴۷ س.

لهجه (فرهنگنامه) مردم شهر اصفهان ـ لهجه مردم دهات وشهرهای تابع در این کتاب نیامده .

مجموعةالرسائلـ در تاریخ اصفهان (۱۵) حسین بن محمد بن عبدالرضا حسینی مورخ ۱۲۷۶ موجود درموزه بریتانیا .

محاسن اصفهانـ مافروخی اصفهانی قسمتی از آن ضمیمه گاهنامه ۱۳۱۲ س بکوشش سید جلال‌الدین تهرانی بچاپ رسیده ـ ظاهراً عباس اقبال آشتیانی بسال ۱۳۲۸ س نیز بچاپ رسانده.

میزان الانسابـ میرزا محمد هاشم روضاتی چهارسوقی متوفی ۱۳۱۸ ق ـ مقدمه وحواشی بقلم میر سید احمد روضاتی چهارسوقی قم ـ ۱۳۳۲ س ـ ۸۰ ص امامزاده

های مدفون در شهر اصفهان .

نزهة الاذهان - فی تاریخ اصفهان (۱۶) مجدالدین ابوطاهر محمد بن یعقوب فیروزآبادی

نصف جهان فی تعریف الاصفهان محمدمهدی ارباب متوفی ۱۳۱۴ق - بکوشش دکتر منوچهر ستوده ۱۳۴۰ ش - ۴+۳۷۲ ص

در ۶ بخش : حالات اصفهان و ناحیه آن ۲- ناحیت شهر و بلوک ۳- بناهای تاریخی ۴- امور طبیعی ۵- تاریخ اصفهان ۶- بلوکات اصفهان .

هدیة العباد - در شرح حال صاحب بن عباد حاج شیخ عبدالله ... رازجی (حبیب آبادی) مطبوع در شرح حال صاحب بن عباد مدفون در طوقچی اصفهان

***

سالنامه‌های دبیرستانها و مؤسسات فرهنگی و اداره تربیت بدنی که غالباً در تاریخچه‌ای از وضع فرهنگی محل است ذکر شده . سفرنامه‌های سیاحان خارجی نیز بحساب نیامده

کتابهائی که بخشی از آن مخصوص اصفهان است (بطور مثال ، سرگذشت مسعودی ارظل السلطان) شمرده نشده .

***

۱- کتابها ضمیمه تلاش شماره ۲۸-۲- تذکره شعرای معاصر اصفهان ۳-۴-۵-۶ مجله یادگار شماره ۴ سال ۴-۷- تذکره شعرای معاصر اصفهان ۸- فهرست کتابخانه مرکزی جلد ۹ و ۱۰-۹- تذکره شعرای معاصر اصفهان ۱۰- تذکرة القبور دانشمندان و بزرگان اصفهان ۱۱- تاریخچه محله جواجو ص ۵۹.

۱۲ - طهران جلد آتشکده اردستان ۱۳ - مقدمه : لهجه اصفهان ۱۴- مجله یادگار شماره ۴ سال ۴ ۱۵ - نشریه کتابخانه مرکزی جلد ۴ صفحه ۶۵۱-۱۶- مجله یادگار شماره ۴ سال ۴.

از : ریدرز دایجست

بقلم : جون گونتر

ترجمه : دکتر هادی خراسانی

آخرین بازدید از مسکو

تذکر

« جون گونتر (John Gunther) نویسنده و جهانگرد معروف امریکائی که کتابهای متعددی در باره اوضاع اروپا ، امریکای جنوبی و افریقا تألیف کرده و چندین بار بمسکو مسافرت نموده است در مقاله حاضر مشاهدات سفر اخیر خود بمسکو را بیان میکند »

مسکو این شهر پر از تضاد ، مبارزه ، سوء ظن و اسرار ، هنوز در مرکزی «جهانی دیگر» ومظهر قدرت جماهیر شوروی بشمار میرود. این مرتبه پنجم بود که من درظرف ۲۰ سال باین شهرمسافرت کرده و چند هفته‌ای را در آنجا گذرانده‌ام.

مسکو درحقیقت دوپایتخت محسوب می شود یکی پایتخت اتحاد جماهیر شوروی بطورکلی ودیگری پایتخت یکی ازجمهوریهای وابسته به آن یعنی «جمهوری سوسیالیستی فدرال روسیه» مسکو در محل تقاطع رودخانه «مسکوا» وکانال مسکو که برود خانه ولگا منتهی میشود ، بصورت دوایر متحدالمرکزی گرداگرد کرملین ساخته شده است

اگرچند آسمانخراش سفید رنگ ، کاخ با شکوه کرملین ومیدان سرخ که آرامگاه لنین را در برمیگیرد وکلیسای (سن بازیل) درکنار آن واقع شده نادیده گرفته شود، مسکو شهر بیروح ، یک نواخت و کدری بنظر میرسد یک شاهراه کمربندی بطول تقریباً ۷۰ مایل حدود شهر را که تقریباً ده مایل باکرملین فاصله دارد تعیین مینماید.

ماورای بولوارهای خارجی شهر ، کمربندی از « فضای سبز » که بنام کمربند فضای سبز لندن میباشد ، مسکو را احاطه کرده است ، درایــن منطقه سالیانه ۴۰۰۰۰۰ درخت کاشته میشود و طبق آمارهای شوروی درحدود ۴۰۰ پارک وباغ وتقریبا ۲۵۰۰۰۰۰ بوته در مسکو وجوددارد

سفر قبلی من بمسکو درسال ۱۹۵۶ صورت گرفته بود و اکنون مشتاق بودم ببینم چه دگرگونیهائی از آن تاریخ تا کنون بوقوع پیوسته است. یکی از تغییراتیکه نظرمرا جلب کرد بهبود قابل توجه سطح زندگی اهالی مسکو بود گو اینکه هنوز سطح زندگی آنها با سطح زندگی ما (امریکائیان) فاصله زیادی دارد

اهالی مسکو نسبت سابق بهتر لباس می پوشند و کالاهای مصرفی با آنکه هنوز کافی نیست بمقدار زیادتری از سابق درفروشگاهها درمعرض فروش قرار دارد و مردم پول بیشتری خرج میکنند وصف بستن برای خرید مواد غذائی وسایر مایحتاج عملا در شرف ازبین رفتن است

راجع به پول با پدیده عجیبی مواجه گردیدم . بعضی از فروشگاههای دولتی فقط باارزهای خارجی منجمله دولار معامله میکردند وعلاقه ای بهروبل واحد پول شوروی نشان نمیدادند . دروهله اول این جریان بنظرمن عجیب

آمد زیرا این روش مثل آن بود که فروشگاه «ساکس» (Saks) خیابان پنجم نیویورك داد وستد خودرا با پول روسی انجام دهد ولی این جریان غیرعادی علت نیست .

دولت شوروی به دولار امریکائی ، لیره انگلیسی و فرانك فرانسه نیاز دارد تا بتواند بوسیلهٔ آنها ارزهای لازم برای واردات خودرا که شامل اقلام مختلفی از مواد اولیه گرفته تا ادوات دقیق الکترونیکی میگردد ، تأمین کند .

فعالیتهای ساختمانی

موضوع دومیکه نظر مرا جلب کرد پیشرفت فوق‌العادهٔ خانه سازی بود مسافریکه پس از چندسال وارد مسکو میشود و از فرودگاه با اتومبیل بطرف شهر حرکت میکند ، از مشاهده بولوار ها و آپارتمانهای مسکونی عظیمی که در کنار آنها درمحلی که تا چند سال قبل جزء بیابان بوده ، ساخته شده اند ، دچار حیرت میگردد .

میتوان گفت که فعالیتهای ساختمانی شهررا زیرورو کرده است وهمه‌جا حتی در اطراف میدان سرخ جرثقیل های زرد رنگ بچشم میخورند . در خانه سازی حتی‌المقدور سعی میشود که وسائل آسایش ساکنان فراهم گردد . مثلا در ورودی اغلب آپارتمانهای مسکونی درعقب ساختمان قرار گرفته است تا سروصدای ترافیك مستأجران را زیاد ناراحت نکند. بعلاوه عرض خیابانها نسبتاً زیاد است و ساختمانها باید حد اقل ۲۵ فوت دورتر از بر خیابان بنا شوند .

ولی این ساختمانها بدون عیب نیستند . بیشتر آپارتمانهای مسکونی واقد استحکام لازم میباشند بطوریکه پس از یکی دو سال نشست میکنند و یا دیوارهایشان ترك برمیدارد و دستگیره های در بیرون می آیند و پاشنه‌های درکنده میشوند .

بعلاوه علیرغم پیشرفتهائیکه در امر خانه سازی حاصل شده هنوز ۴۰

درصد اهالی مسکودر آپارتمانهای مشترك یعنی در واحدهای مسکونی اینکه چند خانواده از آشپزخانه و توالت مشترك استفاده میکنند ، بسر میبرند. این شهر ۶٫۵ میلیون نفری که ششمین شهر بزرگ جهان بشمار میرود از لحاظ فضا باندازه ای در مضیقه میباشد که یك خانواده مرکب از چهار نفر یا بیشتر مجبور است دردو اطاق کوچك زندگی کند .

گاهی اراوقات ازدواجها بعلت فقدان یك محیط زندگی خصوصی بخطر میافتند و بعکس گاهی مضیقه مسکن از گرفتن طلاق جلوگیری میکند زیرا کسیکه طلاق میگیرد نمیتواند محل سکونت جدیدی برای خود پیدا کند گاهی از اوقات زن وشوهریکه ازهم طلاق گرفته اند ، تختخوابهای خود راباآویختن پتوئی بین آنها ، از یکدیگر جدا میسازند .

موضوع دیگریکه با آن برخوردکردم ، افزایش حجم ترافیك بود . مسکو وارد « عصر اتوموبیل » شده است ولی هنوز این شهر باندازه شهر های بزرگ دیگر با مشکلات ترافیك وپارکینگ مواجه نگردیده است اما هم اکنون درمسکو درحدود ۳۰۰۰۰۰ اتوموبیل وجوددارد که سر وصدای آنها در شب ممکن است مانع خواب ساکنین محلات شلوغ گردد .

ما برای دیدن صومعه مشهور شهر « زاگورسك » (Zagorsk) رهسپار آن شهر که تا مسکو ۴۵ مایل فاصله دارد گردیدیم . در تمام طول راه اتوموبیل کوچك ولگای ما (ساخت شوروی) بدشواری ازبین صفوف فشرده کامیونها حرکت میکرد با توجه بقراردادهائیکه اخیراً بین دولت شوروی و کارخانه های اتوموبیل سازی فیات ایتالیا و رنو فرانسه منعقد گردیده و بموجب آنها سالیانه درحدود ۸۰۰۰۰۰ اتوموبیل جدید ساخته خواهدشد ، پیش بینی میشودکه ترافیك اتوموبیل درشوروی نیز مشکلات بی سابقه ای بوجود آورد . قسمت اعظم اتوموبیلهای جدید به پایتخت اختصاص داده خواهد شد .

برف و سکوت

مسکو یك شهر بسیار تمیز و مصون از دود وگرد وغبار میباشد.علت

این امر آن است که مقامات دولت شوروی کارخانجات مزاحم را یا بخارج ازشهر منتقل نموده و یا آنهارا بصورت بسیار مدرن و سالمی درآورده اند گاز مورد نیاز مسکو بوسیله لوله از «اوکراین» و قفقاز و یا (ازساراتف) (Sartov) شهریکه درکنار رودخانه‌ولگا و در ۴۵ مایلی مسکوواقع شده به پایتخت رسانده میشود . درزمستان که معمولا برفهای سنگین خیابان هارا میپوشاند ،در حدود ۱۵۰۰ کامیون و وسایل نقلیه دیگر به پاك کردن برف مشغول می شوند و هزاران نفر رفتگر که بسیاری از آنان را زنان تشکیل میدهند ، با پاروهای بلند باین امر کمك میکنند اهالی مسکوعلاقه خاصی دارندکه برای تمیز نگاهداشتن اشیاء آنها را با پارچه ای بپوشانند. مثلا اتوموبیلهای پارك شده را با روپوشی از نوع بارانی و امثال آن می پوشانند . هم چنین اغلب مسافران هواپیمای شوروی جمدانهای خود را در جلد های پارچه ای قرار میدهند .

مسکو شهر ساکت و بی سروصدائی است رانندگان اتوموبیل حق بوق زدن ندارند مگر در موارد اضطراری . صدای سوت یا آژیر پلیس که غالباً در شهر های امریکا بگوش میرسد، درمسکو شنیده نمیشود فرودگاهها در نقاطی ساخته شده اند که هواپیماها نیازی به پرواز بر فراز شهر پیدا نمی کنند. چنین سکونی درشهر پرجمعیت وشلوغی مانند مسکو عجیب و تاحدی اسرار آمیز بنظر میرسد . زنان‌ومردان که اغلب قد کوتاه،چاق‌وچهار شانه هستند بطور ازدحام درخیابانها حرکت میکنند .

مشاهده گل‌کاریهای باغ های کرملین و هم چنین ردہ های خانه های کوچك چوبی سبك‌قبل از انقلاب که دروپنجره هایشان دارای رنگهای‌دوس میباشند، بیننده را مجذوب میسازد. ماشین‌های خودکار فروش نوشابه‌های‌سرد مخصوص (کواس) در همه جا بچشم میخورد . پیرمردان سر تراشیده با صورتهای پرچین و چروك را میتوان دید که به نسخ روزنامه (پراودا) که درمحفظه های شیشه ای در کنارخیابانهای درمعرض قرائت عموم گذارده شده ، چشم‌دوخته‌اند .

جوانان درمقابل دکه‌های نوشابه فروشی برای صرف آبجو ویا سوسیس و تنقلات درحال تجمع دیده میشوند. بستنی وسایر خوراکیهای یخ‌زده درهمه جا وحتی در ایستگاههای مترو بفروش میرسد.

تقریباً یك سوم اهالی مسکو باترن زیرزمینی (مترو) وبقیه بااتوبوس، تراموای، تاکسی ویا اتوموبیل شخصی رفت و آمد میکنند. کرایه مترو ۵ کوپك یعنی اندکی بیش از ۵ سنت امریکائی (معادل ۴ ریال) میباشد نرخ اتوبوس وتراموای بین ۳ تا ۵ کوپك است. معمولا در اتوبوسها بلیط ها کنترل نمیشوند. این‌روش ناشی از اطمینان بصحت عمل مسافران میباشد اینان سکه های ۵ کوپکی خودرا درصندوقیکه در عقب اتوبوس دور از نظر راننده قرار دارد، میاندازند.

درمسکو درحدود ۱۱۰۰۰ تاکسی که همه متعلق بدولت میباشد وجود دارد. مسافرین میتوانند برای سفارش تاکسی از تقریباً ۱۵۰ دکه تلفنی که درخیابانهای فقط برای این منظور نصب شده اند استفاده کنند.

جامعه غیر طبقاتی

در خیابانهای مسکو کمتر بچه دیده میشود زیرا آنها بکودکستانها و یا مدارس دولتی میروند وتعطیلات خودرا نیز در اردوهای پیش آهنگی می گذرانند. کودکان ساعات بیکاری خودرا در «دوور» که باغچه ای گفته می شود که درعقب خانه‌ها قرار دارد بباری میگذرانند پدربزرگها ومادربزرگها نیز اوقات خودرا در «دوور» (Dvor) ها بسر میبرند و از نوه های خود که والدینشان سر کار رفته اند، مراقبت میکنند.

اغلب اتفاق‌میافتدکه زن دارای شغل مهم تر و پردرآمدتری ازشوهرش میباشد ولی این امر موجب نارضایتی مردان نمیگردد. من با زنی ملاقات کردم که یکی ازکارمندان عالی رتبه دولت بود ولی شوهرش بتراشکاری‌اشتغال داشت. درعوض یکی از سفرای خارجی‌را میشناسم که آشپز روسی اوزن یك وکیل دادگستری مسکو میباشد. این‌زن و شوهر یك ویلای آبرومندی در خارج از مسکو در اختیار دارند.

در شوروی موضوع صرف مشروبات الکلی هنوز یکی ازمشکلات بشمار میرود واخیراً این مشکل وخیم تر گردیده است . ازمدتها پیش مقامات دولت شوروی امیدوار بودندکه اعتیادبالکل بتدریج ازبین برود. استدلال آنهااین بودکه در یك جامعه مرفه ورو بتکامل وغیرطبقاتی علت نداردکه افراد بالکل پناه ببرند زیرا الکل معمولا برای فراموش کردن ناملایمات مصرف میشود وچون در جامعه شوروی ناراحتی وناملایمات کمتر وجود دارد مصرف الکل موردی پیدا نمیکند .

معذلك در یکی دوسال پیش پس ا آنکه تعداد روزهای کار بهپنجروز درهفته تقلیل یافت قیمت ودکا راکه در انحصار دولت است ۲۵ درصدافزایش دادند زیرا پیش بینی میشدکه با افزایش ساعات فراغت ، مصرف الکل فزونی خواهد یافت شهرداری مسکو مراکزی برای نگاهداری میخوارگان دائر نموده است افرادیکه درنتیجهمیخوارگی مست میشوند بوسیله پلیس باین مراکز منتقل میگردند ودر آنجا آنها را (معالجه) نموده ، شستشو داده و صبح روز بعد با اخذ حق‌الرحمه نسبتاً سنگین مرخص‌میکنند .

ارتکاب جنایت بوسیله جوانان درمسکو نسبت بسایر شهر های بزرگ کمتر است . بعقیده من این موضوع دوعلت دارد ، یکی آنکه اغلب جوانان کار مدرسه‌را بسیار جدی تلقی میکنند و تکالیف مدرسه آنهاکه باید درمنزل انجام دهند باندازه ای سنگین است که وقتی برای بیکاری و ولگردی باقی نمیگذارد .

ثانیاً جوانان میتوانند بعضویت (کومسومولس) (Komsomols) سازمان جوانان کمونیست که‌درمسکو دارای ۸۰۰۰۰۰ عضو میباشد در آیند. کومسومولس بعضی از اوقات نقش یك نیروی انتظامی داوطلب را بعهده میگیرد و پس از تعطیل مدارس بحفظ نظم خیابانها کمك‌می کند .

بطورکلی جنایت وتبهکاری درمسکو نسبتاً محدود است گو اینکه‌بعضی از دوستانم موقعیکه اتوموبیل خود را پارك میکنند برف پاکن های آنها را از بیم دزد بازکرده ودر داخل اتوموبیل که در آن را قفل میکنند،میگذارند

بطوریکه شنیده ام کمتر ازیکدهم در صد بودجه شهرداری بمصرف نگاهداری پلیس محلی میرسد . افراد عادی تقریباً از امنیت کامل برخوردار میباشد هر کس میتواند تا هرموقع شب درهرجا بدون آنکه خطری متوجهش شود، رفت وآمد کند .

وضع تلفن مسکو البته باندازه وضع تلفن ما (امریکائیان) رضایت بخش نیست . سالها بود که بعلت ملاحظات امنیتی دفترچه‌های تلفن بمقدار بسیار قلیلی چاپ میشد و موقعیکه بعدها دفترچه های جدید بتعداد بیشتری منتشر شدند باچنان سرعتی بمصرف رسیدندکه بسیاری ازصاحبان تلفن موفق بدریافت نسخه‌ای از آن نگردیدند وپس از آنهم دیگر برای تجدید چاپ این دفترچه ها اقدامی بعمل نیامد بطوریکه فعلا پیدا کردن شماره تلفن اشخاص بسیار دشوار است .

جشن های روز اول ماه مه

ما مقارن برگذاری جشن های اول ماه مه وارد مسکو شده بودیم جشن‌های ماه مه درمسکو یکی از بزرگترین مراسم دیدنی جهان بشمار می رود من وهمسرم قبل از ورود به محل برگذاری جشن درطی مسافتی بطول یك ربع مایل ۷ بار مورد تفتیش پلیس قرار گرفتیم .

مراسم جشن درست سرساعت ده صبح آغاز گردید . هوا آفتابی بودولی باد میوزید وپرچمهای بیشمار را باهتزاز درمی‌آورد . پس از نطقیکه بوسیله مارشال «آندره‌ئی گرچکو» وزیر دفاع شوروی ایراد گردید رژه نظامی تحت رهبری چندین نفر سرلشکر آغازشد . اغلب این سرلشکرها باندازه‌ای چاق بودندکه انسان نمیتوانست باورکندکه آنها بتوانند باین چابکی حرکت کنند . درحدود ۳۰ واحد مختلف از ارتش شوروی رژه رفتند آنگاه رژه سلاحها آغازگردیدکه در میان آنها موشکها مانند مدادهای عظیم نقره‌ای بنظر میرسید .

سپس رژه طولانی دستجات غیرنظامی شروع شد، مراسم جشن تا جها بعداز ظهر همچنان ادامه داشت . باوجوداین از تراکم جمعیت تماشاگرا

چیزی کاسته نشده بود . هدف برگذاری این مراسم مانند همیشه نشان دادن نیروی شوروی وایجاد اعتماد در مردم روسیه سبت بقدرت ارتش ، افسران ، سربازان وسلاحهای کشورشان بود.

معمولا هروقت یك مسافر خارجی ازمسکو بکشورخود باز میگردد ، اولین پرسشی که ازاو میکنند این است « آیا شمارا تعقیب میکردند »؟ دادن پاسخ قطعی باین سئوال دشوار است . درشوروی مسائل پیچیده و غامض میباشند و بهرپرسشی میتوان درعین حال پاسخ مثبت و منفی داد .

معمولا چمدانهای مسافرینی که وارد مرز شوروی میگردند موردبازرسی قرار نمیگیرند و آنهارا باز نمیکنند . ولی من یقین دارم که نامه هائیرا که برای من فرستاده میشد باز میکردند ، آنهم با ناشیگری ، شایدهم اطاق مرا مورد تفتیش قرار میدادند .

هنوز برای یکنفر خارجی اخذ تماس واقعی با اهالی شوروی دشوار است نه بعلت اینکه روش روسها دوستانه نیست بلکه بعلت اینکه مقامات دولت شوروی حتی‌المقدور سعی میکنند که اخذ تماس اهالی با خارجیان را محدود سازند . اغلب اهالی مسکو از اینکه زیاد با خارجیان دیده شوند وحشت دارند .

نباید فراموش کرد که مسکو هنوز پایتخت یك (جامعه بسته) بشمار میرود و هنوز هم اهالی دچاریك نوع ترس غریزی ازپلیس مخفی ، بازداشتگاه‌های کار اجباری درسیبری ، میباشند .

مسکو ممکن است هیجان انگیز و مرکز فعالیت ، خلاقیت و قدرت تلقی شود ولی زندگی در این شهر صورت ماشینی بخود گرفته است و جزئیات کارها تحت مقررات و انضباط شدید درآمده است . بطور خلاصه آنچه در این شهر حکومت میکند وحشت است ونشانه بارز این وحشت فقدان آزادی است .

احمد منزوی

ریاض الابرار

دائرة‌المعارف فارسی نسخه منحصر به فرد

از حسین عقیلی رستمداری، که در چندجای کتاب از خود نام برده است(۱) شیعی مذهب که همه جا بدان بالیده است، به روزگار شاه تهماسب یکم (۹۳۰-۹۸۴) که یکبار به اشاره و یکبار به صراحت ازاو نام برده است(۲).

نگارنده از تاریخ روزگاری که به نگارش کتاب می پرداخته، یعنی ازسال ۹۷۹ دست کم دوبار یاد کرده است، یکبار در دیباچه و یکبار آنجا که از یك رندایی پیرو اسماعیلیان دیدن کرده است (۳).

(۱)- ص۳۲و۱۳۴و۴۷۳ نسخه.

(۲و۳)- در ص ۱۳۴ در بحث معرفی گروه اسماعیلیان مینویسد سبب طول مقال دراین فصل آنست که در این زمان پادشاه عالیشان شاه طهماسب بن شاه اسماعیل است... ازمذاهب مختلفهٔ شیعه غیر از امامیه اثری ظاهر نیست، و آنحضرت ترویج مذهب امامیه وقلـع و قمع سایر مـذاهب شده لیکن در بعضی از اوقات بعضی بطریق اسماعیلیه خروج میکنند، و در همان اوقات بدست ملازمان پادشاه عالیشان گرفتار میشوند. چنانکه در تاریخ سنهٔ تسع وسبعین و تسعمائة مولف این رساله اعنی حسین عقیلی رستمداری با یکی از آنها ملاقات نمود. دروقتی که بقید وزندان ملازمان پادشاه مذکور گرفتار بود، بعضی ازخصوصیات آن مذاهب تفتیش نمود، و بالفعل که اواسط محرم سنهٔ مذکوره است گرفتار بندور بدان است.

کتاب دائرةالمعارفی است که با دیباچه‌ای بلند آغازمیشود . دردیباچه
«ریاض‌الابرار» نامیده شده است ولی درمتن چندحاازآن به کتاب‌تسمیں
ابر حامع‌الستین‌داری) یادکرده است .
پس ارنعت وستایش خدا وپیامبر وامامان و یاد از بزرگی آفرینش ،
د پایگی دانش سحن میگوید . وپیش از آغار به فهرست مطالب کتاب
گونه ۳۶ صفحه نطم ونثر دارد . سروده‌ها بیشتر از سرایندگـان نام
سنایی وحافظ ومولوی است، برحی ارسروده‌ها را نشناختم وشایـد از
او باشد .
دربارهٔ خود وسبب نگارش می‌نویسد .
پس ازآنکه به مصداق‌العلم فی‌الغربه بمدت بیست‌سال در اکثر بـلاد
، و معمورهٔ جهان اوقات خودرا درتحصیل علوم دینیه وحکمیه و فنـون
، وغیرها صرف نمودم(ص۱۰) و به مطالعه و تصحیح اکثرکتب مطولات
حتم .
مثل : شرح اشارات طوسی ، مباحث الهیات و طبیعیات شفا، حواسی
تحرید ، شرح‌حکمةالعین و حواشی ومتعلقات آن ، شرح‌تذکرهٔ نطامی
ی، تعلیقات بیرحندی، شرح چنمینی قاصی‌راده درهیئت، مفتاح شمسیهٔ
ب ، تحریر اقلیدس باسرها ، اکثر تفسیر بیضاوی، شرح‌شاطبی و شروح
ملقات آن درقرائت ، مطول باحواشی باسرها . اکثر شروح مفتاح ،
، محتصر اصول با حواشی حرحانی وسایر شروح کافیه مطولات ، شرح
ع با حواشی و متعلقات آن و متوسطات ، زیج الغ بیك‌حدید ، رسایل
ناطر ومرایا و علم‌ایقاع ، ادوار وطب وسایر فنون ، وازکتب‌فقه:ارشاد،
ع با حواشی، مباحث مشکلهٔقواعد ، وهرفنی را استفاده نمود(ص۱۰-۱۱
ختصار کردن) .
سپس خواست نقد عیار خودرا به محك امتحان صاحبنظران زند ، به
لسلطنهٔ پادشاه معاصرظل‌الله فی‌الارضین (ازپادشاه نام نمی برد) قـزوین
، به امید آنکه‌درپایتحت پادشاهان علما وفضلا ومشایخ‌حمع هستند.

علی‌هذا در بلادی‌که در سمت شیراز واقعند توقف ننموده ، مگر زمانی در بلدهٔ اصفهان‌که حسب‌التماس بعضی از احبای قدیمی‌که متوطن آن‌دیار بودند و در سنهٔ ثمان و سبعین و تسعمائة (۹۷۸) درمیانهٔ فصل حزان به‌قزوین رسید (ص۱۱ باختصار) .

درصفحه های بعد به تفصیل‌ازوضع فرهنگ و دانشمندان در قزوین بد میگوید . و از برخورد آن جماعت متظاهر به علم ودین با او گله میکند ، ازگروهی که همهٔ اوقات خودرا دراحکام تناقض و عکس مستوی و نقیض و قضای شرطیه صرف می‌نمودند واز مسایل حکمیه جز از اسم هیولی چیزی نمیدانستند ، وقرار دانش درحکمت رابه حکمت « هدایه » داده و از کتب فقهیه بمطالعهٔ «مختصر» افتخار جسته‌اند گله میکند . و میگوید : گروهی که از اصول دین الفاظ نامفهوم : اذاسئلك سائل و قال ماالایمان ؟ را حفظ کرده‌اند (ص۱۳) ، نفی علوم حقیقی حکمی نموده مطلقا فنون ریاضی را از کمالات ندانند (ص۱۶) ...

در مقام تأسف از توجه باین صوب ناصواب بامکان توجه بجانب‌عراق عرب وحجاز و ارادهٔ توطن اماکن شریفه می‌اندیشد (ص۱۵و۲۸). درسختی میگذرانده و دروصف حال خودگواه می‌آورد :

جام اغیار لبالب ز می لعل مثال
ساغر ما همه از خون‌جگر مالامال

و از اینکه تفوق در فضل وکمال را ازشرف جد و اب دانند ، و اصل ونسب مایه شناسائی است گله میکند . (ص۱۸)

از زخارف و جلبات دنیا و خود سخن میگوید وازحافظ گواه‌می‌آورد:

گرچه آلودهٔ فقرم، شرم باد از همتم
گر به آب چشمهٔ خورشید دامن ترکنم

دربارهٔ بد رفتاری آن مردم مینویسد : علت‌آنها غالباً حسد است و حمق و نفسانیات ، از مطالعه و مباحثه و تصانیف که اوقات‌این‌ضعیف‌مصروف آن بوده (ص۲۷) .

اینجا بر می‌آیدکه نگاشته های دیگری‌نیز داشته‌است .
. فصل بهار درمتخیله‌ام جز توجه به صوب حجاز وعراق عرب وعتبه
ِمین نبود ، بعریران حاصر استشاره نمود ، جمله مصلحت در آن
التماس نمودند قبل از توجه به‌آنصوب مافی‌الضمیر خودرا برهمگنان
ز، و خلص اخوان را ازفنون دقیقه و علوم غریبه بهره مند گردان
ـ ۲۹) .
ـ این‌روی در اواسط محرم سنهٔ تسع و سبعین و تسعمائه (۹۷۹)
ر مطلب عالی و مقصد متعالی نموده بتوفیق‌الله قبل از انقضای ربیع ـ
ال مذکور باتمام رسانید .

***

فهرست مطالب کتاب :

کتاب در یك مقدمه ودوازده روضه ویك خاتمه است .

در این فصل جلد یکم پایان می‌یابد ، ولی‌چون همه قرائن نشان‌میدهد که تفکیک کتاب به دوجلد کار نگارنده نیست من‌صفحه شماری را همچنان ادامه میدهم .

---

(۱) از آغاز روضهٔ دوم تا ص ۳۶۹ عنوانها نانویس مانده و عنوانهای داده شده ساختهٔ من است .

شجرهٔ ۳- دربیان احکام نجومی .
» ۴- دربیان طالع مولود .
» ۵- درمعرفت‌القاب آلات و دوایر اسطرلاب .
» ۶- درحاماسب نامه واحوال آخرالزمان درشش دوحه
» ۷- در احکام‌رمل، درچندفصل.
» ۸- درعلم شانه .

روضهٔ هفتم : در دوازده لایحه :

لایحهٔ ۱- در معرفت جواهر (ص۵۴۶) .
» ۲-درعلم فلاحت (آغاز افتاده) .
» ۳- (افتاده) .
» ۴- درعلم فراست (ص۵۵۷) .
» ۵- در جراثقال (ص۵۶۱)
» ۶- در دانستن ثقل برین اجساد (وزن مخصوص اشیاء) ص۵۶۳ .
لایحهٔ ۷- دربیان علم ارغنون و متعلقات آن (ص۵۶۳)
» ۸- دربیان تیرانداختن (قوس‌نامه) (ص۵۶۵) .
» ۹- درعلم تفرس (اسب تاختن) (ص۵۷۳) .
» ۱۰- درعلم بیطره (ص۵۷۵) .
» ۱۱- درعلم برارات (بازنامه) ص۵۷۷.
» ۱۲- درعلم صیدله یعنی داروساختن (ص۵۷۸).
خاتمه درمعرفت فراسخ مابین بلاد معموره (فاصلهٔ میان شهر ها) .

روضهٔ هشتم: درهفت دوحه :

دوحهٔ ۱- دربیان لغز (ص۵۶۱) .
» ۲- درعلم معما (ص۵۶۳).
» ۳- درعروض ، در یك مقدمه‌وچهارفصل (ص۵۷۰) .

روضهٔ نهم: درده ثمره : (ص۵۹۱ تا ۶۱۹) . عنوانهادر این‌بخش سفید مانده است و من فهرست این‌بخش رااز دیباجه می آورم : در بیان کاینات جو وعلم حفر جامع وخابیه وعلم تسخیرات وعلم عرایم وعلم طلسمات وعلم نیرنجات وعلم دم ووهم و علم تصرف نفس ومنیبات و علم کیمیاوهیمیا و سیمیا و ریمیا وعلم‌آلات حروب و علم اعداد . (همهٔ این‌بخشها در متن هست ولی بدون عنوان) .

روضهٔ دهم: درهشت منظر :

روضهٔ یازدهم: در مسایل دقیقه ، درسه اصل :

روضهٔ دوازدهم: در سه حکمت :

حکمت ۱ـ اثبات واجب وصفات ثبوتیه و سلبیه (ص۶۸۸)
» ۲ـ تحقیق در علم واجب و دفع اشکال وارده (ص۶۹۴)
» ۳ـ دربیان قدرت و اختیارواجب (ص۷۰۹).

خاتمه در سه مقدمه وقطب وسه مقام ، در اصطلاحات صوفیان ، اثبا
وحدت وجود، تحقیق درمعنی عشق ومعشوق(عنوانهادر خاتمهٔ کتاب‌بی‌نام
مانده و این‌عنوانها از دیباچه‌کتاب گرفته شد).

***

نسخه در کتابخانه آستان قدس رضوی به شمارهٔ ۲۰۳۳ (جلد یکم
به شمارهٔ ۵۴ ادبیات (جلد دوم) است. نسخ آمیخته به نستعلیق ، بی‌تار
ازپایان سدهٔ دهم یاآغاز سدهٔ یازدهم است . عنوان و نشان شنگرف، بر
ازعنوانها در جلد دوم نانویس مانده ، جلد یکم‌کامل و بی نقص ، جلد
درچند جا افتادگی دارد . یك برگ‌ازآغاز جلدیکم درآغاز جلد دوم‌صح
شده‌است. تنهاجلد دوم‌این‌کتاب درجلد۳ ص۱۷۴ فهرست‌کتابخانه‌نام‌برده
است ، و ازهمان منبع بطور ناقص در « فهرست نسخه های خطی‌فارسی
این ناچیز ص ۶۶۹ نشان داده شده است .

***

اکنون‌که یك‌ماه از نوشتن این‌گفتار گذشته و در مشهد به غلط‌گی
آن می پردازم ، اطلاعات بیشتری از این‌کتاب ودیگر نگارشهای نگار
آن بدستم آمده‌که امیدوارم درگفتاری دیگرعرضه بدارم .

جمعیت جهان

طبق آماری‌که درسال ۱۹۷۰ از طرف سازمان ملل متحد منتشر
جمعیت جهان ۳ میلیاردوهفتصد میلیون نفر بوده است وهمه ساله ۷۸ میلی
نفر بر جمعیت دنیا افروده میشود .

سهی

بیاد فرخ

جاوید زی ای سرو سرافراز برومند
بااین قد موزون و بدین چهر خوشایند

گر نیست برت میوهٔ آزادگیت هست
خرسند زی ای رایت افراشته خرسند

از غارت یغماگر پائیز مصون است
آن جامه پوشیده ببالات خداوند

آن پیرهن سبز که پوشی به بهارش
فرسوده نگردد به دی و بهمن و اسفند

در رهگذر سیل خروشان حوادث
محکم ترو ستوار تر از کوه دماوند

هم تیشهٔ روز وشبت از ریشه نکاهید
هم اره سال و مهت از پای نیفکند

گه روز زسرتا قدمت سودهٔ زر ریخت
گه شب به برت تودهٔ انگشت پراکند

گویند که عمر تو ز هفتاد فزون است
هفتاد دگر شاد زی ای سرو برومند

تو از پس هفتاد جوان ماندی و شاداب

افسوس که من پیر شدم بعد سی و اند

تا از تو و وصف تو توانم سخنی گفت

حیف است که از زند سخن گویم و پازند

سر هیچ نیاورده فرو نزد که و مه

کو خلق بگیرند ز آزادگیت پند

ای هر سر مویم را با چهر تو الفت

وی هر رگ جانم را با موی تو پیوند

هر گه نگرم زی تو ز فرخ رسدم یاد

زیرا نبود جز او کس با تو همانند

آن در ره احیای ادب باخته هستی

وآن دیده ز آزادگی خویش بسی بند

آن چهره فسائیده بدرگاه زر و زور

وآن نام نیالوده به بدنامی و ترفند

سد ره آزادگی مرد مقام است

آزاد زید هر که تواند دل از آن کند

در عصر ادب خاك گهر خیز خراسان

شاید که ببالد به چنین نادره فرزند

هرگز نرود از نظرم جلوهٔ رویش

ایسرو بهبالای دلارای تو سوگند

یادداشتهای من*

مارشال شاه ولی خان غازی فاتح کابل

بسم‌الله الرحمن الرحیم

قصد از نگارش این رساله شرح احوال مفصل نگارنده نیست زیرا آن
و نشیب ها ، تلخی‌ها و شیرینی ها ، آشوب ها وماجراها که در مدت
دیده ام گنجایش آن درین رساله مختصر دشوار است . آنرا در
مفصلی که سردست دارم ارمغان خوانندگان گرامی خواهم نمود .
لله تعالی.

ر این رساله شرح مختصر از دو قضیه بسیار بزرگ است که درزندگی
عده شده . بلکه اساس و هسته حیات عملی بنده عبارت ازین دوقضیه
و آن هردو قضیه مربوط به یك امر است
. عقیدتی که غایه و هدف آرزوها و اعمال مرا تشکیل داده جنانچه
مال و اندیشه های هر فرد افغان را به وجود آورده است وآن عبارت
خدمت باستقلال وطن و آن دوقضیه بزرگ یکی استقلال وطن است
نجات وطن که مبارزه درراه نجات وطن ازشورش داخلی نیز مفیده
ستیبان آزادی کشور ومؤید آن شمرده میشود
زیرا ما وهمه وطن خواهان یقین داشتیم که اگر این شورش دوام
راره وحدت کشور بهم میخورد و مردمی که بعد از مبارزات خونین و

* در شمارهٔ‌پیشین خوانندگان ارجمند مجله را به مطالعهٔ یادداشتهای
مارشال شاه ولی‌خان‌حوالت‌دادیم‌واز این‌شماره‌به نشر آن می پردازیم‌و
دیم مقبول طبع خوانندگان ارجمند واقع شود

متوالی درراه آزادی خود محتاج به اعتبار کامل می باشد ... دیگر بوبین خود برخوردار گردید و همه مساعی خود را برای عمران و آبادی مملکت صرف نماید یک بار دیگر بار این ... معلوم خواهد شد

البته قضیه استقلال که براساس شهادت تاریخ ... تمام ... مردم افغانستان در تمام ادوار گذشته برروی آن استوار شده ... خاندان ما بآن داشتیم از شرح و بیان مستغنیست

هنگامی که کودک بودم و نوسیاه و سپید زندگی را می ... مبارزات آخرین و بسیار خونین مجاهدات وطن و سهمی که پدران ... داشتند تمام مدارک و شعور مرا استیلا نمود وهوش و حواس ... مرا بخود مشغول داشته بود

دوری ازدار ودیار و شنیدن احوال خانه و منزل و وصف ... وطن و شرح استیلاء دشمن که همیشه اززبان بزرگان خانواده و ... زبان مادر خود می‌شنیدم وتأثیر شدیدی که درسیمای مادر و جد و پدر خود ازاین درد جانگداز مشاهده میکردم احساسات غم انگیز وطاقت ... درما تولید میکرد تا هنوز که سالیان دراز میگذرد آن اندیشه ها و ... تخیلات که درکودکی بعشق رسیدن بوطن و دیدن وطن و ... خاطر ما موجود بود بصورت رؤیاهای بسیار شیرین درحافظه ... و هنوز ازیاد آن تأثرات متأثر می‌شوم تقریبا این داستان ها و ... دهرادون که بتوقف در آن مجبور و محکوم شده بودیم نیز محیطی بود که تصور میکردیم اگر درظاهر ازوطن دوریم در معنی ... از آن می شناسیم

خوب بیاد دارم وقتی که پیام اعلیحضرت ضیاء الملت والدین ... دون توسط سفیر افغانستان سردارمحمد اسمعیل‌خان رسید و ... داده شد که بوطن بازگردیم با وجودکودکی یك مسرت بی پایان احساس میکردیم و آن داستانهای خونین ومهیج وپرشور وپرافتخار تطبیق میکردیم و بیاد میاوردیم .

وقتی که اعلیحضرت سراج الملت والدین ما را بخدمت عسکری موظف وسمشیررا بدست ما گذاشت شادی من از آنروز نادم مرگ و ناموس نخواهد شد تصور میکردیم حز برای این کار خلق نشده ایم

آن وقت آغاز جوانی ما بود — که من رکاب باشی شدم و فرمانده یك عسکری از دربار مقرر گردیدم

من دارم این احساس در اغلب جوانان این سرزمین موجود بود زیرا استقلال وطن کامل بدست نیامده بود هنوز قصه های مردمی که دراین راه خون خودرا ریخته بودند در پیش نظر مجسم بود

هنوز مردم آنچه را که هزاران سال میراث داشته و از دستشان دیگران ربوده بار نگرفته بودند .

تصور میکردیم نیروئی که این حق را از دست ما گرفته به آسانی بار جنگ لازم است قربانی لازم است فداکاری لازم است

من عاجز چون ادیب ومورخ نیستم و اغلب ایام زندگانی من در خدمت صرف شده برای وصف حالت آنوقت یك تعبیر پیدا کرده ام تعبیر من افغانستان در آنوقت درنیمه راه ایستاده و بیك توقف موقتی مجبور یعنی با یك جدال بسیار خونین که نظیر آن را در صحنهٔ تاریخ ما نتوان یافت استعمارگران را از مملکت رانده بود ولی هنوز استقلال خود نگرفته بود .

ما میخواستیم از این توقفگاه ننگین زود تر برآئیم و این طلسم شکسته شود .

هر واقعهٔ که در مملکت رخ میداد تصور میکردیم برای این است که ما را درین توقفگاه شوم بیشتر معطل گرداند

فتنهٔ جاندادخان احمد زائی که درسمت جنوبی واقع گردیدیکی ازین بود .

این اولین آزمونگاهی بودکه برادر من محمد نادر شاه شهید در آن برآمد .

زیرا اولین قطعهٔ عسکری بود که در دورهٔ سراج الملت والدین با
ودسیپلین جدید مجهز شده بقیادت برادر من توانست برای خمدا
فرو نشاندن آن فتنه کامیابانه وظایف خودرا انجام دهد

برادر من اعلیحضرت محمد نادرشاه شهید رحمةالله علیه از روزیکه داخل
خدمت عسکری شده بود میخواست روح جنگجوئی و دلیری را که در نهاد
مردم ما موجود است با تعلیمات عصری متوازن و آن را تربیه و جدید
جدید متکامل گرداند روحیهٔ عسکری که در سمت جنوبی بودند و بدا
حکومتهای محلی آنجا ایجاد نموده از رفع آن عاجز آمد سراج الملة والدین
برادر مرا به فرو نشاندن این فتنه موظف گردانید

وی با یک قطعه عسکری به سمت جنوبی رفت فتنه خاتمه داد در
حملات عسکری مغلوب شد خودش اسیر و بجزای اعمال خود رسیده
که با دولت مخالفت کرده بودند تسلیم شدند

این قصیه چند فایده بارآورد ، تعلیمات جدید عسکری نتیجهٔ مهم و
مثبت داد مردم فتنه جو به قدرت و نیروی دولت ملتفت گردیده امنیت برون
کار آمد .

برادر من که متوجه بود درین گونه فتنه ها عامه مردم گناه ندارند و
بازیچهٔ اغراض چند نفر مفسده میگردند عفو مردم جنوبی را از دولت
کرد و سران اقوام جنوبی را متقاعد گردانید که پسران خودرا بکابل بفرستند
تا شامل مکتب شوند

دولت نیز در اثر پیشنهاد وی مکتب جدیدی در کابل برای ایشان
کرد چنانچه پسران معاریف و سران سمت جنوبی در آنجا بعلوم
شده در اردوی افغانی مظهر خدمات عالی شدند دورهٔ سلطنت اعلیحضرت سراج
الملة والدین سپری شد و آن پادشاه بمرگ شهادت رسید

(ادامه دارد)

یادداشتهای صدر الاشراف

۶۰

حرکت از تهران با شاهزادگان و سایر همراهان بمصر برای حمل جنازه رضاشاه پهلوی بایران

مه محسن صدر نخست وزیر
ئیس اسبق سنای ایران

نبه روز هشتم اردیبهشت ۲۹ هیئت اعزامی برای حمل جنازه که عبارت بودند از سه نفر برادر
ی شاه والاحضرت علیرضا که برادر ابوینی اعلیحضرت شاه بود و والاحضرت غلامرضا و
والاحضرت عبدالرضا برادرهای پدری شاه و من که نماینده دولت و در حقیقت مسئول این
موریت بودم و سپهبد یزدان پناه وزیر جنگ و سرلشکر بوذرجمهری رئیس تفتیش
ربار و ناظر مالی و انوشیروان سپهبدی رئیس تشریفات دربار دوازده نفر افسران
شد سرلشکر و سرتیپ با چند نفر پیشخدمت و مستخدم با هواپیمای بزرگ سوئدی
وانه مصر شده نزدیک ظهر وارد قاهره شدیم و از طرف پادشاه مصر هم
بدالمنعم پاشا بزرگتر شاهزادگان مصر و نحاس پاشا رئیس الوزراء و بعض
یگر از وزراء مصر و رئیس تشریفات سلطنتی در فرودگاه ما را استقبال

ر پسرهای پادشاه و بعضی وزراء و بزرگان مکه در فرودگاه ما را
ل کردند و جنازه‌را بمحلی که با جاده و فرشهای عالی مهیا کرده بودند
و دو نفر قاری قرآن در آنجا مشغول قرائت شدند و قصر مخصوص پادشاه
ای شاهزادگان و منوزیر جنگ اختصاص داده‌سایر همراهان را بدار
ه دولتی بردند و مدت دو روز که یك روز درجده و یك روز در مدینه
دولت عربی سعودی از هیچگونه احترامات و پذیرائی دقیقه فرو گذار
و بدرجه‌ای خلوص و محبت ابراز نمودند که شرح خصوصیات آن موجب
ل کلام است

ی بعد از صرف ناهار و استراحت چون شب در جده توقف داشتیم
ل افتادم که عمر بمکه مشرف شده و چون ماه رجب هم هست عمره بجا
م شاهزادگان وهمراهان از قصد من مطلع شده و اصرار کردند که
ه مشرف شوند و چون لازم بود وسایل حرکت ما از جده بمکه فراهم
ی قصد خود و شاهزادگان را بامیرفیصل پیغام و اطلاع دادم او جواب
که در نامه شما شامل این قسمت نبود وما وسایل احترامات شاهزادگان‌را
مکه فراهم نکرده‌ایم اگر ممکن است ایشان را منصرف نمائید ولی
زادگان قبول نکردند و من اطلاع دادم تشرف بحرم خدا باید بدون
یفات و امتیاز اشخاص باشد وما عازم هستیم لذا بمورث عدد افراد هیئت
آقا ونوکر که بیست‌وهشت نفر بودیم. بیست وهشت جفت حوله خیلی اعلاء و
وهشت کفش حرمی که رویه‌ندارد برای ما فرستادند و چند اتومبیل بدون
ف حاضر کردند وما عازم‌شدیم

...شن بمکه معظمه و بجاآوردن عمره مفرده

چون هیچکدام آداب احرام و عمره را نمی دانستند من به آنها تعلیم
رده دستور دادم غسل کردند و وضو گرفتند و احرام بستند در موقع بستن
حرام نیت عمره و تروك احرام را برای آنها شرح دادم که از این دقیقه بنا
د از اتمام عمره رئیس و مرئوس ، آقا ونوکر مساوی است باید تکبر را از

اعد آمد اطلاع دهد زودتر بیاید و در جماعت نماز بخواند وهمین‌طورهم شدو
که امام جماعت مسجد نماز ایستاد تمام حاضرین که متجاوزاز پنجهزار
اهالی مدینه بودند همه اقتدا کرده نماز خواندند در آن موقع که درمقابل
یح مطهر پیغمبر علاوه این نمازرا دیدم افکاری برای من آمد . درحالیکه
ن قرآن **کل نفس بما کسبت رهینه** و صریح احادیث مرویه از پیغمبر
ئمه طاهرین ازجمله این حدیث که پیغمبر فرمود.
بهشت برای کسانی است که اطاعت اوامر ونواهی خدا را بکنند اگر چه
ه حبشی باشد وجهنم برای کسی است که نافرمانی کند هر چند سید قرشی
د ودلیل عقلی این عقیده برای من ثابت است که تقرب صوری به پیغمبر
ئمه اطهار چه در زمان حیات وچه بعد از زمان با معصیت خدا هیچ نتیجه
ری ندارد خصوص که تقرب بمحل دیگری باشد مانند زن‌مرده به‌مشاهد
رفه ولی چون باب فضل وسعة رحمت خداوندی امر دیگری است وفکر
کردم رضاشاه نظر باین که اجانب او را باسارت از ایران بردند و دوسال
بعد ماه آن عنصر غیور را بدوری دچار کردند و ازغصه تلف شد با این که
اج او قوی و قابل چند سال عمر بود بطور یقین همان توجه و توسل او بمبدء
عث این توفیق برای او شده باشد که در مقابل قبر پیغمبر در مسجدی که
ارو سیصدوهفتاد سال پیش بفرمان آنحضرت ساخته ومحل وحی ونزول افاضات
ت نماز بر جسد او خوانده شود
باری ما بعد اززیارت قبر مطهر رسول اکرم و ائمه بقیع وصرف ناهار
استراحت،وقت غروب با هواپیما ازمدینه عازم جده شدیم وصبح روز بعد از
ده مستقیماً باهواز آمدیم.درفرودگاه جده بترتیب استقبال‌ورود نایب‌السلطنه
جاز و بعضی شاهزادگان و اشراف مکه وجده و سفراء دول که مقیم جده
ستند مارا مشایعت کردند .

ورودبه‌اهواز وحرکت با راه‌آهن بسمت طهران

دراهوازعلاوه بر تجلیلات که ازطرف دولت فراهم‌شده بوداهالی خوزستان
جمعیت زیادی دراهوازبودند تجلیل بی‌سابقه نسبت‌به‌جنازه نمودند وازهمه
دم صدای گریه بلند بود.

جنازه را که غرق دسته‌های گل بود در اطاق مخصوص سلطنتی ترن قرارداده و باراه‌آهن بطرف طهران حرکت کردیم.

در اهواز وزیردربار و بعضی وزراء ورئیس وعده‌ای ازنمایندگان‌مجلس وعده از اعیان و اشراف باستقبال آمده بودند. و در هرایستگاه‌که نزدیک به یکی از شهر ها میرسیدیم اهالی شهر و اطراف باستقبال آمده و تجلیل می‌کردند.

قاریان قرآن پهلوی جنازه بقرائت قرآن مشغول بودند تا نزدیک‌اراك رسیدیم وبواسطه‌کثرت جمعیت مستقبلین و ابراز تعقد از ترن پیاده شدیم و چون باران می‌بارید بمسجدیکه نزدیك ایستگاه بود وارد شدیم. مسجد را سیاه‌پوش‌کرده بودند ودریکطرف مسجد صورت عماری ساخته وعکس بزرگی از پادشاه متوفی بر روی آن نصب کرده و قاری پهلوی آن نشسته قرآن می‌خواند.

در این بین‌شخصی که از مأمورین دولت بود درآن ازدحام خودرا بمن نزدیك‌کرده اظهار داشت من اشعاری سروده‌ام‌که باید خود بخوانم وبااین که ما فرصت توقف مطابق برنامه نداشتیم اصرارآن شخص‌که دیدم ازحالت‌طبیعی خارج است مرا واداشت‌که‌بشاهزادگان گفتم چندلحظه تأمل‌کنیم تااین‌شخص اشعار خودرا بخواند و اوشروع بخواندن با حالت‌گریه و فزع‌کرد وضع خواندن او ومضامین اشعار مشعر برمصایبی‌که باهالی مملکت در موقع جنگ عمومی رسیده درمقابل جنازه بطوری مؤثر بودکه همه‌را گریه‌گرفت وقسمتی‌از آن اشعاراین است:

اشعار بینش زنجانی در ایستگاه اراك

ای شاه خوش‌آمدی به میهن	چون‌شدکه بوآمدی به جانه
چون شد که بیاد ما فتادی	ای از شرف کسان نشانه
دانی چه گذشت در فراقت	نه سال به ما در این زمانه
دانی که چه کرد با دیارت	بیگانه و دشمن ای یگانه
در کشور تو شد ای شهنشه	سرتاسر سیل خون روانه
وقحطی و گرسنگی در ایران	چون جغد گرفت آشیانه

آسوب سمال را ز دشمن	ای شاه شنیده‌ای تو یا نه
اك حند ردست ما برون شد	راه آهن و کاخ و کارخانه
آتش بکشید ار دل ما	زین تنگی ای پدر زبانه
بردند ز دست هستی ما	خواندند برای ما ترانه

ای شاه کبیر آسمان‌جاه

شاهنشه پهلوی رضاشاه

ای خاك قدوم تو بچشمم	وی جان بفدای مقدم تو
ای شادی تو نشاط دلها	وی آنده جان ما غم تو
ای ورد زبان اهل عالم	شأن و شرف مسلم تو
مهر تو سهاست همدم ما	ای لطف خدای همدم تو
ماتم شده روز شادی ما	ای شاه به روز ماتم تو
هرگز نرود ز یاد ملت	آن نظم ز عزم محکم تو
ای سد بلای جان کشور	صف سپه منظم تو
دشمن بگریخت همچوروبه	از جنبش شیر پرحم تو
پاینده و زنده باد شاها	والا پسر مکرم تو
جاویدان باد دودمانت	با تاج و تخت و دیهیم تو

ای شاه کبیر آسمان جاه

شاهنشه پهلوی رضا شاه

خود این اشعار چندان منسجم نبود ولی منظره آن روز و خاطره‌های مردم قتدار دولت و نظم و امنیت جان ومال وحیثیت و شرف مردم درزمان رضا وعمران و آبادی کشور در آن تاریخ و مقایسه آن اوضاع با هرج و مرج ینظمی وتجری اشرار وخرابی‌هائی که بعد از رفتن رضاشاه از هرجهت به ور وارد شده جنازه او بایران آمده با تصوراین‌که بچه وضع اورا باسارت ند، خواندن این اشعار بانهایت تأثر خواننده و شنونده از خاطر من محو بشود . و بمناسبت دو بند از اشعار اورا نوشتم .

ورود جنازه بقم و تشرف به آستانه

عصر آنروز به ایستگاه قم وارد شدیم وحسب المقرر جنازه با آمبولانس که از طهران فرستاده بودند تا درب صحن آستانه قم حمل و از آنجا افسران ارشد آن را بدوش گرفته بحرم بردند.

اقدامات نظامی در شهر درنهایت نظم بود و اهالی شهر در معابر ایستاده وپیس آمدعزمنتظره نشد وچون برنامه این بودکه صبح روز شانزدهم اردیبهشت واردطهران شویم.شب را دربین راه در ترن استراحت و صبح وارد ایستگاه طهران شدیم

ورودبه‌طهران

برنامه نظم شهر ووضع مستقبلین که تحت اختیار مرحوم رزم‌آرارئیس ستادگذاشته شده‌بود با نهایت خوبی اجرا شد و وجوه اهالی از هر طبقه در ایستگاه حاضرواعلیحضرت محمد رضاشاه وعموم خاندان سلطنت که باستقبال آمده بودند در ایستگاه قبل از خارج کردن جنازه از اطاق مخصوص بدیدن جنازه رفته و حالت اعلیحضرت که بی اختیار خودرا بروی جنازه‌انداخت رقت آور بود .

جنازه بااتومبیل مخصوص غرق گل درحالیکه لباسهای‌مخصوص‌سلطنت شاه فقید را روی جنازه گذاشته ونشانهای اورا درجلو نصب کرده بودند و برای مردم‌تماشاچی که درتمام طول‌راه وجلومغازه‌هاوبامها حتی روی سقف‌شیروانی نشسته بودند حالت رقتی دست داد وربها سیون می‌کردند وباین ترتیب جنازه ازخیابانها تا شاهزاده عبدالعظیم عبورداده شد و درآرامگاه که قبلا تهیه شده بود باآداب مذهبی دفن گردید .

شاه از اجرای برنامه این مسافرت‌وتجلیلی که ازجنازه درمصروحجاز شده و برطبق میل او انجام یافته بود خوشوقت و از من‌که بیشتر از سایرین مسئولیت داشتم اظهار امتنان کرده نشان درجه اول‌همایون بمن‌اعطاء وفرمان آن صادر گردید.

۶) فراز و نشیب‌های زندگی شهاب خسروانی

دعوت قوام‌السلطنه

پس از ورود به تهران و دیدار خانواده و دوستان با دوستی روزی بر سر ناهار بودیم آمدند گفتند از طرف آقای قوام می‌خواهند با شما تلفنی صحبت کنند. اکبرخان پیشکار قوام بود گفت فرموده‌اند پس فردا ساعت چهار بعد ازظهر بیایید مرا ملاقات نمایید.

در روز و ساعت مقرر به دیدارش رفتم. آشنایی من با قوام پیش از سفر به اروپا بود روزی در سفارت امریکا برای صرف ناهار دعوت داشتیم در آنجا یکدیگر را دیدیم و اظهار علاقه به ملاقاتم نمود ولی مسافرت پیش آمد و اورا دیگر ندیدم و آن روز دومین دیدار ما باهم بود.

ملاقات در قیطریه صورت گرفت حوادعامری در اطاق انتظار نشسته بود از آنجا

که نشسته بودیم بخوبی می‌دیدم که قوام در صدر ایوان نشسته و کلیه وزیران
کابینه و همچنین سپهبد رزم‌آرا همه دربرابر او ایستاده بودند ! از رفتارش
باوزیران ناراحت شدم و به عامری گفتم اگر بخواهد مرا به‌بیند نباید با من
این گونه کرنش هارا از من داشته باشد عامری گفت نوعی سلام به تو
می‌آموزم که او مجبور به جواب دادن می‌شود وقتی جواب داد یخ‌ها می‌شکند
مجلس دوستانه‌تر می‌شود . وقتی که وارد شدی سلام بالابلند غلیظ آخوندی
بکن ناچار جواب خواهد داد .

قوام مرا خواست و منهم همان سلام آخوندی را اداکردم جواب سلام
مؤدبانه‌ای داد وبا دست اشارت کرد که وزیران بروند آنان که بیرون رفتند
تعارف کرد و نشستم . پس از احوالپرسی و تعارفات از کارهائی که در ارو
انجام داده بودم تمجید نمود !

وسپس گفت اطلاع دارید که رفقای شما ازجمله سیدضیاءالدین‌طباطبائی
و آقا سید ابوالقاسم کاشانی را توقیف کرده‌ام ! گفتم من به سیاست شما وار
نیستم چه بسا ممکنست سیاست ایجاب نماید که سیاستمدار کارهائی را برخلاف
میل خود انجام دهد ولی بشرطی که جنبهٔ انتقامی نداشته باشد اختلاف‌سیاسی
جنبه انتقامجویی ندارد و در غیر اینصورت نتیجهٔ خوبی به دست نمی‌آید
صحبت های مختلف وازاین دروآن‌در به میان آمد درآخر خداحافظی کر
و ازنزد وی بیرون آمدم پس از سه روز که از دیدار ما گذشت رئیس دول
تلفن کرد که : من بسیار خسته‌شده‌ام و میل‌دارم که چندی‌درخانهٔ‌شمااستراح
کنم گفتم : خانه ازآن شماست گفت شما خودتان چه می‌کنید ؟ گفتم
خانهٔ یکی از برادرانم می‌روم او پذیرفت وبه خانه من‌آمد . همین‌امر س
شدکه ما باهم بسیارآشنا ونزدیك شدیم پس از آنکه قوام به تنهایی‌به‌خان
آمد مدتی دور از اغیار دوبه دوباهم نشستیم وبه‌صحبت پرداختیم .

مظفر فیروز

خبر آوردند که مظفرفیروز وگروهی به دیدن آمده‌اند قوام از

خواسته میل دارید مظفر بیاید ؟ گفتم من می‌خواهم او را به‌بینم اجازه بفرمائید من بروم ! گفت بسیار خوب پس او در اطاق انتظار بماند چون ما هنوز با هم صحبت داریم ! مظفر فیروز مدتی به انتظار ماند تا از نزد قوام بیرون آمدم

قوام درضمن صحبت گفت : من میخواهم اکثریت اعضای کابینهٔ خودرا از توده‌ای‌ها تشکیل دهم ! و شمه‌ای از عدالت اجتماعی و تقسیم ثروت سخن راند درپاسخ گفتم : هرگاه مرا جزء سرمایه‌دارها بقلم نیاورید (چراکه‌غیر از این خانه چیز دیگری ندارم) می‌توانم بگویم بسیار فکر خوبی کرده‌اید زیرا در ایران‌اغلب‌اینان مردمی‌فهمیده‌و وارد هستند و به آن صورتی‌که همه اظهار می‌دارند نیستند ولی بفرمائید کدام وزارت خانه را می‌خواهید به‌آنان بدهید؟ قوام چند وزارت‌خانه را نامبرد ازجمله وزارت پست‌وتلگراف !

گفتم : عجباً اگر وزارت پست و تلگراف راهم‌که تنها وسیلهٔ دریافت اطلاعات برای دولت است به‌دست آنان بدهید از همه‌جای‌کشور صدای‌توده‌ای خواهید شنید .

جامهٔ وزارت پست و تلگراف برای قامت دکتر اقبال

گفت . درست فکر می‌کنید ولی به‌نظر شما چه شخصی لایق این پست است؟ گفتم : دکتر منوچهر اقبال که همواره نقش خودرا به خوبی انجام می‌دهد! گفت ، من با پدردکتر اقبال درخراسان دوست بودم ودوست خوبی هم بود ولی از خود دکتر نگرانم و می‌ترسم مبادا بین اعلیحضرت همایونی وما اختلافی بوجود بیاورد ! درجواب گفتم : دکتر اقبال آنچه‌را به عرض می‌رساند حقایق است وغیر ازحقایق عرضی نمی‌کند وجود همین امر از بروز اختلاف جلوگیری می‌نماید ! قوام قول مرا پذیرفت و مراهم به کابینهٔ خود دعوت کرد ولی بوی گفتم : من میخواهم نمایندهٔ مجلس بشوم زیرا از آن‌راه بهتر می‌توانم به‌زادگاه و بوم وبر خود خدمت کنم!

دولت قوام تشکیل شد و جریان زمامداری او را همگان خوانده یا شنیده اند و تاریخ در این باره بهتر داوری خواهد کرد!

قوام به مقام سلطنت احترام می‌گذاشت!

آنچه برمن ثابت و مسلم میباشد احترامی است که قوام نسبت به سلطنت و شاهنشاه مرعی می‌داشت. هیچیك از رجال ما نمیتوانستند آنطور که در خور و شایسته بود وظیفه خودرا ازهر جهت انجام دهند!

دریغا! کشورما در آن زمان ثبات سیاسی نداشت و زحمت‌ها و خدمتهای افراد باسعایت و تحریکات مغرضین ازمیان می‌رفت در اقتصاد کلمه و مثلیست که می‌گویند «سرمایه از جنجال فرار می‌کند» حال این سرمایه می‌خواهد مادی و یا معنوی باشد!

قوام علاقه‌مند شد که من سرانجام به نمایندگی مجلس برسم حتی درست به یاددارم که روزی مظفر فیروز که حزب دموکرات را اداره می‌کرد نزد قوام آمد و گفت: خسروانی میخواهد نمایندهٔ مجلس بشود بی‌آنکه عضویت حزب را پذیرفته باشد!

به مظفر گفتم: هرگاه بیاد داشته باشید بهمراه هم با سید محمد تدین حزبی را تشکیل دادیم و با ورود سیدضیاءالدین به ایران نخستین کسی که تغییر جهت داد شما بودید و با تغییر جهتی که دادید موجبات تضعیف حزب ما را فراهم آوردید و مراهم فراموش کردید من با دوست فراموشکار هیچگاه همکاری نمی‌کنم! «نه شیر شتر و نه دیدار عرب». قوام سخنانم را تأیید کرد و گفت این حزب حزبیست که برای هدف خاصی بوجود آمده و آن روزی که منظور ما عملی شود حزب هم ازبین خواهد رفت. خسروانی را بحال خود بگذارید و چون در حوزهٔ انتخابی خود موردِ اعتماد و وثوق مردم هستند رأی دارند و انتخاب خواهند شد!

سرانجام تکلیف من از این نظر که وکیل محلات بشوم روشن شد و

مخالفان وسران محلی که مخالف بودند مانند شیخ اسداله محلاتی ودیگران همراه هم به دیدار رئیس دولت آمدند ومرا به نام نمایندهٔ حوزهٔ انتخابیه محلات و خمین نامزد کردند در ظاهر مرا کاندیدای وکالت معرفی می‌کردند ولی درباطن و در پشت سر وپرده از معارضه دست بر نمی داشتند . هر چند با آمدن سران محلات و خمین به نزد قوام سروصدا می‌بایستی می‌خوابید ولی عباس حشمتی و دیگران همچنان تحریک می‌کردند و مخالفت می‌ورزیدند اما آنچه می‌کردند دربرابر قدرت دولت به‌پشیزی نمی‌ارزید!

برای تظاهرات انتخاباتی نعش مرده راکرایه‌کرده بودند .

تا آنجا که روزی درخدمت والاحضرت اشرف بودم و سمت بازرس مخصوص اعلیحضرت همایونی را در سازمان اجتماعی دارا بودم. درآن روز صحبت از فراهم‌آوردن درآمدی برای خدمتهای اجتماعی بود.

درخلال جلسه شخصی از در درآمد و درگوش والاحضرت سخنی گفت والاحضرت اشرف بانگرانی فرمودند . خسروانی مالا! تعجب کردم ونگران شدم ! پس از پایان جلسه صحبت درباره من شد و فرمودند در محلات چند تن کشته شده‌اند که سه تن از آن نعش‌ها را اینجا آورده‌اند! آیاچنین واقعه‌ای روی داده است ؟!

گفتم دراصول انتخابات مبارزه وزدوخورد ازاصول دموکراسی وحیات سیاسی است اما درباره نعشها باید بگویم دو نعش راازشاهزاده عبدالعظیم کرایه کرده اینجا آورده‌اند ویکی دیگر از آنها بیچاره روستایی پیره تختی ازرعایای عباس حشمتی است که بی‌نوا درحال جان‌کندن بوده آنان ازموقعیت مبارزه انتخاباتی ارباب بی‌مروت استفاده کرده وآن را به حساب مبارزهٔ انتخاباتی گذاشته‌اند. مجلس با این سخنان به خنده برگزار شد . گفتم بهترین دلیل راستی گفتارم اینست که دو نفر ازآقایان حاضران درجلسه بروند و از نزدیک

تحقیق کنندتابدانندکه به نام انتخابات چه‌جنایت‌هاکه مرتکب نمیشوند آن
درستی گفتارم برهمگان روشن خواهدشد !

باآمدن مخالفانم به نرد قوام خوش‌بختانه اختلافات صورت جدی
حوزه انتخابیه نداشت و بیشتر مـردم با علاقه و ذوق و شوق مـرا انتخا
نمودند .

ششهزار نفر از روستائیان سوارهم در آن دیار برصد مخالفان سلط
وحزب توده تظاهراتی کردندکه این هم اثرنموداری بودکه حزب دمو کر
راکه درتحت‌تأثیر مظفرفیروز بود نرم کردودرنتیجه از هراقدامی نسبت
خودداری ورزید !

و آنچه‌مسلم شد اینست که من درزمان دولت‌قوام دردوره‌پانزدهم‌تقن
وکیل مجلس شدم.

البته با ورود بمجلس افق سیاست برصد من بود یعنی سیاست‌مخال
بدرجه‌ای شدکه ازقفا مرا باچاقو ترورکردند وآن ماجرای مسحره‌وکود
چنین بود!!

روزی که فراکسیون دموکرات تشکیل شد و خـواستند هیئت ر
انتخاب نمایند در نظر بود که مـن جزء هیئت رئیسه و نایب رئیس مج
بشوم .ولی‌مخالفان قوام‌که انتخاب شده خود ایشان هم بودند به بهانه
فلانی عضو حزب دموکرات نیست وباید یك نفرحزبی بایـد سمت انتخ
شودبا شخص من‌نظرمخالف داشتند ولی‌آن‌جلسه پیش ازاین‌که تصمیمی گ
شود بهم‌خوردومنهم دراثنای جلسه بحث‌کلی را پیش‌کشیدم که‌کشور چ
باید اداره شود وپس از اعلیحضرت فقیدکه بی‌امنی همه جارا فراگرفته
واین‌که‌چه اثراتی درسراسرشئون‌کشور دارد صحبت میکردم .

بعد بهمراه عباس قلی‌عرب شیبانی از مجلس بیرون آمدم ناگهان
نفرازپشت چند ضربه چاقوی قوی بمن زد و افتادم بلندکه شدم‌در نوبت
هم چندتا چاقو به سوی قلبم زد ، چاقوی بعدی را به قسمت شاهرگم

ـرد و در آن حـال توانستم به بینم چـه کسی این جنـایت را مرتکب می‌شود!

ولی عرب شیبانی در آن هنگامه به ضارب حمله کـرد و رانندهٔ منهم متوجه شد بیاری ما درآمد! عجبا که ناظران واقعه تنی چند بودند ولی‌دست اروپا خطا نکردند به‌عرب شیبانی هم چندین ضربه چاقو وارد شد کـه بکلی پالتوی نفیس او از بین رفت ولی چون حالت دفاعی داشت خدا را شکر کـه چندان صدمه‌ای به اووارد نیامد.

در وقتی‌که ضارب با عرب شیبانی گرفتار بود راننده هـم با هندل اتومبیل بپای‌اوزد وضارب ازکار افتاد، مرا به بیمارستان مجلس بردندوضارب را هم با پشتکار راننده من به‌شهربانی جلب کردند.

در مریضخانهٔ مجلس چند سوزن کافور به من زدند بعد از نیمساعت دکترراجی و دیگران آمدند وگفتم من از نظرضعف قلب چیزی حس‌نمیکنم ولی دارم به‌تحلیل میروم.

دکترراجی مرا به مریضخانه بانکملی انتقال داد وسیل‌جمعیت هم‌بسوی بانک‌روان گشت وتظاهرات بنفع‌من شدیدشد واغلب برای امضای‌دفتراز یکدیگر سبقت می‌جستند.

بعد از ورود به مریضخانه دکتر راجی و چند تن دیگر از دکتران مریضخانه لباس مرا درآوردند معلوم شد که چاقوبه طحـال اصابت کـرده و خونریزی شدیدی روی داده که‌اگر به‌وقت جلوگیری نشده‌بودهمان‌خونریزی باعث رحمت وشاید تلف من میشد ! تو گوئی فرامرز هرگز نبود!

مطلبی‌که باید در اینجا به آن اشارت نمایم این است در هنگامی که خواستم از مجلس شورا بیرون‌آیم خانم من تلفون کردکه همیشه قرآن‌همراه داشتی وگویا امروز فراموشت شده بمن اجازه فرماکه قرآن مجید رابرایت بفرستم !

درپاسخ تلفونی‌او گفتم :

اینك بسوی خانه می‌آیم ! ولی نباید فراموش نمودکه در چندین دوره

امتحانات که شرکت داشتم و سراسر آن‌ها با مبارزه و جنجال توأم بو
قرآن مجید سپری آسمانی بود که مرا رهمه‌جا و همه وقت از گزند
محفوظ نگاهداشته بود و همواره هم نگاه می‌دارد !

بخصوص یاد دارم در جریـان دوره انتخابات ، مبارزه‌ام بـ
بدرجه‌ای شدید میشد که در محل انتخاباتی بابانگ بلند سلامتی رو ، و میشد
قرآن حافظ همه ماست !

دیگر از خاطره‌های فراموش‌نشدنی من اینست که هنگامی که در بیم
بستری شدم سیل انبوه جمعیت همه سویم آمد و تظاهرات عمومی شود
و بیشتر برای امضاء دفتر از یکدیگر سبقت می گرفتند و همه گو
همدردی مینمودند و روستائیان محلات که خبر واقعه را شنیدند خدا
سلامتی مرا و بهره‌وری مخالفان از خدای خبررا خواستار میشدند

آنکه دایم هوس سوختن ما می‌کرد
کاش می‌آمد واز دور تماشا می‌ ؟

چون همیشه با مردم واقعی سر و کـار داشته و دارم و از ـ
آشنا و دوستشان بوده و هستم آنان هم درموقع خـود از هیچگونـه
خدمت دریغ نداشتند و سپاس خدای را که همیشه ازخدمت بمردم ـ
هستم و راستی دوام هرفرد سیاسی‌و اجتماعی در کشور خودش ـنیز
هرگاه مردم با او همراه نباشند نمی‌تواند توفیق خدمت پیدا ؟
مؤثر درراه هدف ملی‌وسیاسی شود.

زهی‌نادانی که کوته نظران خود را از مردم دورنگاه میدارند
اجتماع گریزانند چون جائی همیشه ترسناك است. مولای متقیان او
علیه‌السلام چه‌نیکوفرمود :

یااشباه الرجال و لاالرجال‌ـای شبیه مردان که‌مرد نیستید!

ایدن درآبادان :

پس از چندروز درمان و استراحت در بیمارستان برای بهبو

بآبادان رفتم ، فرماندار آنجا یکی از دوستانم بود ، و در آن هنگام حزب کارگر انگلستان روی کار بود ، «سیر آنتونی ایدن» لیدر حزب محافظه کار بود برای تبلیغات انتخاباتی انگلستان آن روزه بآبادان آمده بود چون انگلیسی‌های شرکت نفت افراد مؤثر و بی‌شماری بودند ونقشی درانتخابات کشورخود داشتند ، فرماندار بخانه‌ام آمد و گفت : ایدن امروزمهمان‌من است ، خوب است که شما هم دعوتم راپذیرید. نخست دعوت راقبول‌ننمودم واصرار کرد که شما نماینده مجلس هستیداین مهمانی من بی‌مورد نیست وخیلی بجا است که شما هم باشید . بفرمانداری رفتم در اطاقی که گروهی از صاحب منصبان ارشد انگلیسی شرکت نفت بودند وارد شدم ، دراین هنگام مصطفی فاتح عضو ارشد شرکت نفت وارد شدوباصدای بلندگفت : آقای ایدن تشریف آوردند آقایان باستقبال بیایند همه برخاستند و رفتند من درجای خودنشستم سپس فاتح برگشت و گفت : فلانی آقای ایدن می‌آید شماهم اگر از ایشان استقبال کنید بسیارخوب است!

درپاسخ گفتم !

باید بدانید که وکیل آبادان نیستم و نماینده مردم محلاتم ، سوابق مرا درست می‌دانید و اطلاع دارید که چگونه با آراء عمومی انتخاب شده‌ام مهماندارایشان‌هم نیستم که جلوی‌ایدن بیایم،نماینده‌کشورتان هستم ، سخنانی چند در این زمینه گفتم ، پس از چنددقیقه ایدن وارد اطاق ما شد و معرفی شد ومراهم بوی معرفی کردند ، سیاست مدارنامی انگلیس در تمام مدتی که در فرمانداری بود بامن صحبت می‌کرد.

هنگامی که خواستیم باطاق ناهار خوری برویم بر طبق روش خودمان بایشان تعارف کردم که بفرمائید .

ادب کرد و گفت : نه‌شما بفرمائیدکه وکیل مجلس هستید گفتم خیر شما بفرمائیدکه هم نماینده مجلس‌هستید و هم مهمان مائید.یکی ازپرسش های او این بودکه آیاشما وکیل آبادان هستید؟! گفتم : خوشبختانه نه!

تقی زاده کیست؟

یکی ازپرسش‌ها این‌بود که شما با تقی‌زاده دوست هستید؟ گفتم آشنا هستم ولی‌دوست نیستم وهیچگاه باوی هم‌کاری نداشتم.

درباره اوضاع و احوال کارگران آبادان و زندگانی رقت بارشان و اوضاع نفت باوی به‌صحبت پرداختم. گفت. برای همین منظور آمده‌ام ونقشه‌ای دارم و خواهشمندم‌که فردا شب‌را درفلان‌جا که من صحبت میهمانم وکارت دعوتهم خواهم فرستاد تشریف بیاورید.

کارهائی برای بهبودی زندگی کارگران درنظر دارم و ساختمان هائی که برایشان خواهم ساخت ونقشه وبرنامه‌ها رابشما نشان‌بدهم.

گفتم: خیال نمی‌کنید‌که این‌طرح‌ها ونقشه‌ها دیر شده‌است، کشوره درجنگ‌صدمه‌بسیار خورد وملت سخت‌عصبانی است، چه‌بسا ممکن‌است زحمتی برایشان ایجاد کند؟

سیاستمدار نامی انگلیس باز اصرارنمود که فرداشب بیائید تا امر ر روشن کنم، چند شبی راکه ایدن درآبادان بود و بهرکجا دعوت میشد مر هم دعوت مینمودند بعضی ازدعوت‌هارا پذیرفتم تا از این دیدار ها اطلاعات بیشتری ازاوضاع نفت وآبادان بدست‌آورم‌که برای‌کشور مفید باشد پس از بازگشت ایدن‌بانگلستان منهم‌به تهران باز گشتم.

بعد ازورود به تهران به بیمارستان شهربانی شتافتم تا ضارب خود را عیادت نمایم درآنجابدکتر ولی‌الله معظمی که پزشك شهربانی بود برخورد نمودم پس‌از احوال‌پرسی وصحبت گفت: شماضارب خودرا به‌ببینید و آنگ باشما صحبت دارم، باطاق ضارب رفتم واز احوالش‌جویا شدم! پس‌ازمختصر گفتگوضارب قضایای محرمانه‌ای را برای من‌حکایت کرد‌که بحث‌آن دراینجا جایز نیست. آنگاه برای‌تعقیب‌پرونده بدادگستری رفتم تا به‌بینم چه اقد

ی کرده‌اند ؟ گذشت خود را نسبت بضارب اعلام کردم ووسایل رهائی و
ی وی رافراهم ساختم سپس اورا درخدمت عیسی بهرادی وارد کردم فرزندان
، راهم بکارخانه کبریت سازی که از آن من بود معرفی کردم و در تحت
ستی خود وسایل تحصیل و مدرسه کودکان بی‌نوای او را فراهم نمودم
عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد! بیاری خداوند امروز از نظر طبقه
ان خوش بخت هستند و گاهگاه که مرا ببینند دست بسوی آسمان دراز می کنند
دعا می گویند ودشمنان آب و خاك را نفرین می فرستند. آری هرگاه انسان در
سیاسی واجتماعی گذشت بیشتری نماید می تواند وسیله اصلاح و پرورش
ی افراد ویا جامعه‌ای را فراهم سازد وهمین امر وسیله شد که بیشتر بفرهنگ
اشت حوزه انتخابیه خود توجه نمایم. دریغا که در دوره هفدهم مرا حرو
بان مصدق قلم دادند دیگر آن کارهای عمرانی وفرهنگی که در محلات ادامه
ازرونق افتاد ولی درهمان مدت اندك که دوقسمت از اوقاتم صرف مبارزه
اتی شد بار توانستم دین خود را به زادگاهم ادا نمایم واز خداوند توفیق
، خدمت گذار را آرزو دارم زیرا عبادت بجز خدمت خلق نیست .

باسمه های ایرانی

ایرانیان در باسمه های زرین و سیمین بر سطح کتان و
بر تافته و اطلس (ساتین) یدطولائی دارند. و بوسیله قالبهائی این
کاررا انجام میدهند . هرگونه شکل برگ و گل و تمثالی را بر روی
این منسوجات نمایش میدهند و چنان خوب ازعهده این فن بر
می آیند که مصنوعاتشان بمانند زردوزی و سیم دوزی (برودری)
جلوه مینماید . این باسمه‌ها با آب صمغ (محلول صمغ) بعمل
میآید .

سیاحتنامه شاردن_ جلد۴

حبیب‌الله نوبخت

بازداشتگاه شوروی

درهنگام جنگ

(۴)

فصل ششم

برای مشاهده سیر و سیاحت ما، وآنچه رنج دریں راه تحمل کردیم می‌توانید ازکرانه غربی تهران عبورکنید **و از برابر مجسمه رضا شاه بزرك بگذزید** و خیابانی راکه بجانب کرج ممتد است پیش گرفته ازمقابل بیمارستان پانصدتختخوابی که بدست راست شماست نیز همچنان راست بروید تا برسید بگذری فرعی‌که بدست چپ شماست و ازآن نیز بگذرید تا بمسیری برسیدکه محاذی **گذر** اول است ، ایں جا پشت بشمال توقف کنید و پیش نروید **زیرا سربازی‌که آن دورها ایستاده است بشماحکم ایست مىدهد ...**

اگردر همیں روزکه مارا آورده‌اند ازآنجا عبورکنید و سربازنگهبان

ا اجازت بدهد که توقف کنید کمی دورتر دو کامیون می‌بینید سراسر و هردودریك خط با چند متر فاصله قرار گرفته‌اند وگروهی سربار انگلیسی در جانب شرقی آن در پهنه‌ئی موازی آن دو بارکش قدم وسیگار دود می‌کنند .

بی‌گمان آنروزها نمی‌دانستند درون این دوکامیون جیست‌وساید ی‌پنداشتند که پراز اسلحه امریکائی است وآورده‌اند بشورویها تحویل .لی امروز می‌توانید آگاه بشوید که درون یکی‌از آنها آیةالله‌کاشانی .ون آن دیگری که بجانب شمال بود نگارنده را محبوس کرده بودند .مان که ما موجوداتی غیرعادی هستیم وباید بریشان جون پلنگان و ودرندگان در قفس محبوس بشویم ، **چو** ، بی‌گمان محبس‌جای کسانی غیر عادی آفریده شده‌اند ونرمال نیستند جهارجهت جاهمندی‌وبلندی زی وچه ازجهت فرومایگی‌وپستی‌ومخاطرت، **یکی راکمال‌معرفت آن دیگری‌را نقص‌کامل ،مسیح‌وحلاج‌را حبس‌می‌کنند، ن‌ها و راهزن هاراهم‌حبس می کنندازیرا که‌یکی‌زنی . آن دیگری مجنون ، چو** ، هیچ یك را باعامه مردم نسبتی و ، نباشد واز عهدی قدیم مردم آلمان معتقدبوده‌اندکه **هرکس‌حبس آلمانی نیست.**

ماکه درون این‌بارکش‌های سرپوشیده محبوسیم بیرون را نمی‌بینیم‌که جائیم و ازروی تحقیق هم نمیدانیم جندساعت است درین ایستگاه بسر مگر آنکه درتمام این مدت‌یکبار دریجه این زندان سیار باز شد و نی‌که بامس بودند فرمانی یافتند وبپائین جستند وبازهم دریجه بروی ؛شد ولختی دیگر نوك عصائی دریجه‌راتکان میداد ومی‌شنیدم کسی‌دستور نه جانب شمالی ماشین را بگشائید! آن نوك عصای‌کلنل اسپنسر بودکه مام جاسوسان انگلیس بود وفرمانده سربازان انگلیسی‌بود وآن‌فرمان ای او بود.

:بحکم او پرده‌ماشین را ازیکطرف بازکردند ، ومن گروهی‌ازافسران

و سربازان انگلیسی را دیدم که اندکی دورتر ، برخی پراکنده و بعضی بگرد هم ایستاده بودند .

و چون دریچه آن بارکش را بگشودند افسران وسربازان بحاس من متوجه گردیدند برخی خیره و بعضی عادی و جمعی خشمگین گاه بگاه مرا
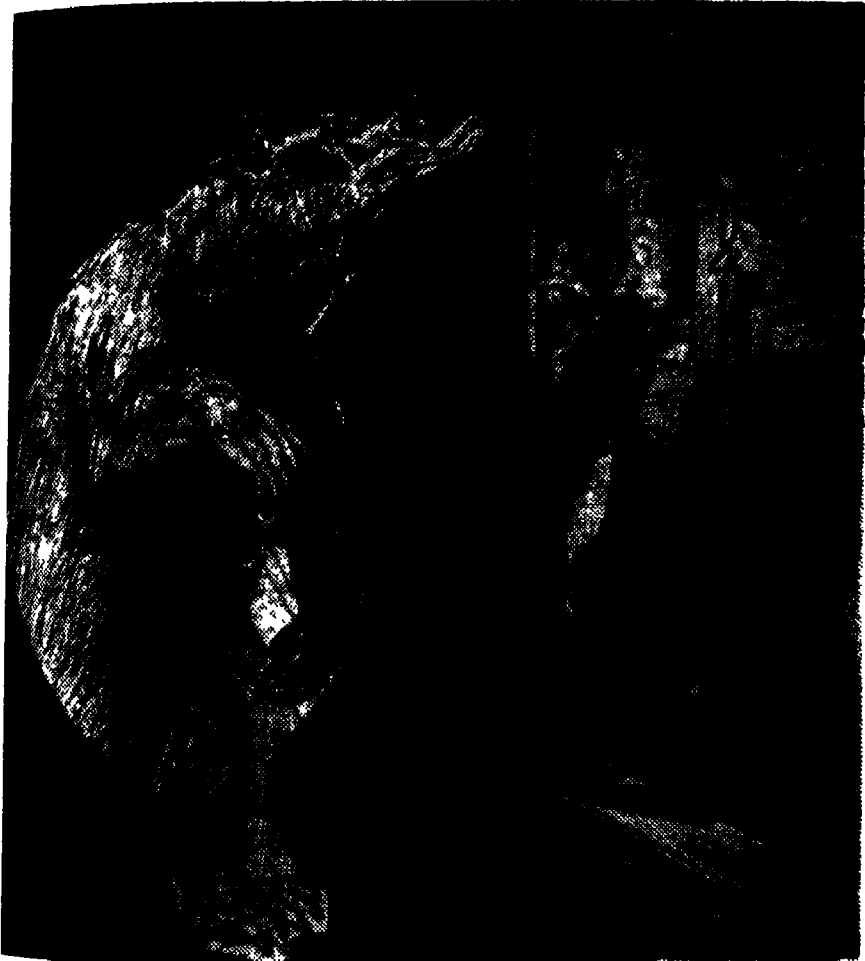
گوئی به‌تماشای خرس آمده‌اند

می‌نگریدند و بیادم رسید که سران بازداشتگاه اراك نیز گاهی همکنان خود را که عبورشان از آن راه بود به‌تماشای مامی‌آوردند و به‌هراتاقی سری‌می‌بردند

ی ازیشان بطوری خیره وزل مارا نگاه میکردند **که گوئی بتماشای خرس**
ده اند وجرأت ندارند کز آن دریچه تجاوز کرده بدرون اطاق سر ببرند
و ازآن طرف که سربازان نگهبان بیرون حسته بودند پرده کامیون را
نند ومن تادیری بکوهستانی که
ا برم بود همی نگاه کردم مگر بدانم
ستم آیا این پشته ها که کرانه آسمان
نان میدهند بکوه های شمران
ماند؟ **آیا درهمین نزدیکی هاست**
اران وهموطنان من بکارهای روزانه
سرگرمند ؟ و ازیشان آیا کسی
ه است که افسران انگلیسی مارا
ن کالای بازرگانی بار کرده اند تا
نی ارزان یا گران بفروشند ؟
کلنل اسپنسر که افسری بالا
وتنومند بود لختی خیره مرا نگاه
و آنگاه پیش آمد وبا اشاره سر
ال کبریاء بامن تعارفی کرد و
امدی گفت . نگاهش وحشتناك
تبسمی خفیف لب های اورا گشوده،
گانش گوئی مرا تقدیر
کردند و تبسمش تحقیر .
مردم انگلیس بخصوص برجستگان
مردمی وطن پرستند اما دلشان
خواهد که دیگران هم وطن پرست
د بلکه نمی خواهند دیگران وطنی
ه باشند .

تصویر کلنل اسپنسر

سنوان ویکنز **Wickenz** افسر مستنطق می گفت کلنل اسپنسر درپرونده

شما گاه متعاقب نام شما و گاه بی‌ذکر نام همه جا شما را دشمن جنتلمن نامیده است و گاهی هم نماینده مرتجع خوانده استوظاهراً برای این نماینده مرتجع احترامی بیشتر قائل بوده است زیرا درهمان وقت که باحرکت سربامن تعارف کرد قوطی طلای خودرا گشوده سیگاردر برابر من گرفت وشاید هم آثار خستگی بسیار در چهره من دیده وبقول خودش بادشمن مهربانی کرد ومن ادب وتربیت و انسانیت اورا تقدیر می‌کنم .

وقتی که سیگار برابر من گرفت گفتم آقای کلنل میخواهیدمرا شورویها تسلیم کنید ؟

گفت آی دونت نو !

پرسیدم سیگار شما ایرانی است یا انگلیسی.

بازهم بیدرنگه وتهی از استقلال عقل ودکاوت گفت : **آی دونت نو.**

وچنانچه پیش ازین یادآور شدم ادای این جمله در برابر هرگونه پرسشی برای مردم سیاسی انگلیس کرداری است یا گفتاری است طبیعی...

ودیری نگذشت کز آن دورها پرچم شوروی پدید آمد ودر محیط ما انقلابی روی‌داد .

ما از شدائدی که در راه دوست داشتن وطن خود متحمل می شویم هرگز باك نداریم، و معتقدیم هرکس اریدر برنحد یا دربن راه پاداشی بخواهد نه‌تنهادرین‌دوستی عقیدتی خالص نداشته‌است بلکه‌چنانچون تاجری یا مزدوری بوده است که سودائی کرده وسودی خواسته است یا به آن زاهدی می‌ماندکه خدایرا نیایش می‌کند تا برود به‌بهشت . اگر این‌پرستش را ارزشی باشد آن وطن‌پرستی را هم قیمتی است زیرا آن یکی با خدا سودا می‌کند واین یکی باوطن . **مؤمنی که نماز میکند و حورالعین میخواهد مانند وطن‌پرستی است که وظیفه خودرا انجام میدهد و منتظر است اورا بستایند و یقین است هردو گمراهند**، هردو تاجرند ، **زیرا آن زیبائی که مقرون با بی عصمتی باشد مساوی است بازشتی ،زهدی که فروخته شود ازفسق‌هم بدتراست.** نه‌خدا

کاری و تملق را می‌پذیرد ، نـه وطن برای فداکاری شرطی قائـل است ،
نجا و آنجا هردورا تسلیم بلاشرط و خدمت بی مزد و منت
رم است وهرکس جز این‌پنداردمدعی بیوفا وسوداگربازار
یاست است ...

بر بن نشان باخیال و افکار خودگرم بودم که صدای حرکت
مبیلی بگوشم رسید .

این اتومبیل که سیری سریع داشت از آن دورها بجانب ما روان بود
افسران انگلیسی بخود حرکتی دادند ، همه بآن سونگاه میکردند ،
نل اسپنسر عصای‌خودرا بحرکت در آورده بسربازان دستوری میداد وچون
خواهم آنچه بیاددارم باگفته‌نمایم بایدبگویم‌که قلب من‌بیر دقاتی‌وارتعاشی
شتر یافت زیرا ازراه یقین نمیدانستم چه‌خواهد شد ، وآیا چه سانحه‌ایست
، باید وقوع بیابد واین بیگانگان باما چه‌خواهندکرد. **وشایددروجود**
دمی حالتی ازین دردناکتر نباشدکه دربرابر ابهام وتاریکی
قرار گیرد ، در برابر تشریفاتی‌که به تشریفات مرگ شباهت دارد .

وشاید هم خواری واسیری راتحمل کردن وهردم باقیافه‌ئی ناسازمواجه
شتن از مرگ دشوارتر باشد .

اتومبیلی‌که از آن دورها باشتاب زمین را می‌پیمود در رسید ودر برابر
رکشی‌که من‌در آن محبوس بودم باز ایستاد. بیرقی‌سرخ برفرازآن‌باهتزاز
بد واکنون خوب آشکاراشد که میخواهند مارا بشوروی‌ها تسلیم‌کنند . مگر
نکه عصای‌کلنل اسپنسر مهلت ندادکه آن مرکوب تندرو را خوب‌تماشاکنم
یرا با اشارت عصابراننده فهمانیدکه باید پیشتر برود ...

بارکش من بابارکشی‌که‌کاشانی در آن محبوس بود همه جا با اندکی
فاصلت همراه بودند واینک‌که اتومبیل شوروی با اشارت اسپنسر پیش میرود
گمانم این‌است‌که بردن‌کاشانی را مأمور است و اکنون مجتهد مسلمانها باید
بایك‌کاپیتن روسی ودوتن سرباز گپئو بنشیند و به آنجا برودکه‌نمیدانندکجاست؟
وبانکه تاکنون باسربازان انگلیسی نشسته بود.

مسلمانان ریاکاری که مکرر دست آقا را می‌بوسیدند و گردن خود را کج میکردند و بانهایت سالوسی می‌پرسیدند: آقا! خاک کهنه مسجد را کجا بریزیم که لگدکوب نشود و بانجاسات آلوده نگردد!.؟.

این دروغگوها آنروز ایمان خودرا چه کرده بودند.

آن متظاهرین فریبکار که هم درعزای امام حسین سینه میزدند وهم باورود لوئی و امثال کمونیست شمار میدادند در کدام سوراخ تاریک پنهان شده بودند؟

لحظه‌ئی برابر کامیون من خالی‌شد زیرا اسپنسر وسرباز اش هم ندسال اتومبیل شوروی بدانسو رفتند وهیچ کس نبود که مرا بپاید ومن دراین وقت سخت پریشان و منقلب بودم و شاید اگر دیگری بجای من بود برای نجات خود می‌کوشید مگر آنکه من ازخود هیچ خبری نداشتم ودلم میخواست بدانم چه خواهدشد و اگر می‌توانستم بدیواره آن بارکش رخنه‌ئی ایجاد میکردم شاید آنطرف را به‌بینم وبدانم که کاشانی را چگونه تسلیم می‌کنند؟ و آنها که اورا تحویل می‌گیرند بکجا می‌برند؟

دقائقی برمن میگذشت سخت هولناك پس بی‌اختیار ازجای خود برخاستم وبا نوك پا بجانب شمالی بارکش خودآمدم ، آنجاکه باربود و می‌شد با احتیاط سر بیرون برده نظاره‌کنم آهسته حرکت‌کردم و این‌کاوش باندازه‌ئی آرام انجام یافت که هیچ‌کس نفهمید تا آنجا که سربازی هم که با اتومبیل بارکش من تکیه‌کرده بود ومن ازوجود اوآگاه نبودم ازآن حرکت خبری نیافت زیرا رویش بهمان‌طرفی بودکه من میخواستم نگاه‌کنم ، پس تنه خودرا بطرف راست کامیون چسبانیدم وسرم را اندك‌اندك پیش‌بردم تا آنجاکه نیمی ازصورت من باجهتی‌مواجه گشت که‌افسران انگلیسی جمع‌شده بودند. **سرباز نگهبان در زیر همان نقطه قرارگرفته بودکه من‌سرم‌را بیرون کرده بودم و اونیز بجانب افسران متوجه‌بود واگرمرا میدید بی‌گمان هدف تیر می‌کرد** زیرا مأموربودکه با مشاهده اندك حرکتی

منگ خودرا بکار ببرد ، اما من ازخود هیچ‌خبری نداشتم و به‌آن جانب که همه جمع بودند نگاه میکردم و میدیدم سربازان انگلیس کاشانی‌را ازکامیون پیاده کردند وسربازان شوروی اورا تحویل گرفتند و اوسخت برافروخته بود منظره‌ئی بود بسیاررقت‌بار من از غایت خشم میلرزیدم و **بیم‌داشتم‌مبادا از آن پرتگاه سقوط کرده برسرسرباز انگلیسی فروآیم. کاشانی** میغرند و پیوسته دست خودرا حرکت میداد من نمی‌شنیدم چه می‌گوید ولی صدای او بمرد دلیری می‌نمود که یکه وتنها بچنگ گروهی دشمن گرفتار شده است و لحظه‌ئی گذشت و با یك‌خشم بهم‌زدن اتومبیل شوروی اورا بجانب جنوب‌برده راه صحرارا پیش گرفت و گردوخاك بسیار شبح اورا از چشم من پنهان ساخت .

ومن با همان آهستگی‌بجای خود باز گشتم زیراکلنل اسپنسر و سایر افسران بدین‌سو باز می‌گشتند وبرابر بارکش من‌جمع می‌شدند .

و دیری نگذشت که بارهم از دور گردی برخاست و تندروی بجانب ما می شتافت و ازیرا بمیان افسران جنبشی‌پدیدآمد ، لحظه‌ئی دیگر اتومبیل کوچکی که برفرازآن بیرقی سرخ باهتزاز بود در برابر من توقف کرد . افسران انگلیسی همه باحال احترام ایستادند این‌جاکلنل اسپنسر هم قیافه‌ئی دیگر بخود گرفت وعصای خودرا برای راهنمائی راننده حرکت داد وگامی چندپیش رفت وبه‌افسری‌کران ماسیس پیاده‌میشد احترام‌گذارددودست‌یکدیگر را فشردند و با یکدیگر سخن گفتن پرداختند و درهمین حال هر دوسر بر گردانیده بمن نگاه کردند معلوم‌بود افسر تازه وارد یکی ازجاهمندان‌ارتش شوروی است و قیافه اسپنسر نشان میداد که می‌گوید :

احتیاط کنید پلنگی را که ما با زنجیر اسارت بسته و آورده‌ایم خیلی خطرناك است !!..

ودرهمین حال فرمانده شوروی که‌نامش **کلنل سوسنین** بود باسیمائی قرین شگفت و اعجاب می‌نگرید و من بدریای بیکران فکروامواج‌سهمگین نگرانی و خیال وگمان های گوناگون غوطه‌ور بودم . توفان‌عظیمی بر سر

من میگذشت که حیرابهای خطرناك آن مرا بعمیق‌ترین مراحل زندگی
می‌برد و ازآن امواج بیرون می‌ساخت و درهمین وقت ماشین دیگری هم
رسیدکه بسیارزیبا و فاخر بود وپرچم شوروی و نمره سفارتخانه‌داشت ومرد
با جامه‌غیر نظامی ازآن پیاده شدکه پالتو نمشی پوشیده بود وبجای کراوات
پاپیون داشت . **پیدا بودکه نماینده سیاسی شوروی است** ور
مختار است ؟ ، معاون اوست ؟ اتاشه سیاسی است ؟ برای من معلـوم نه
چرا آمده است آن‌را نیز نتوانستم بفهمم زیرا کلنل سوسنین مأمور بود
مرا تحویل بگیرد وبا خود ببرد ، آیا این‌مرد برای‌چه آمده‌است؟ شاید آم
بود قیافه مرا ببیند وبداند که دیگری‌را بجای من تحویل ندهند!!
حضور نماینده سیاسی شوروی نیزلازم بوده است وشاید معلول‌علتی بوده
که تا آخر باید برمن پوشیده بماند ؟

ومن در برزخی قرار گرفته‌بودم که به **یکدست آن کاخ اریستوکرا**
بود وبدست دیگر کلبه کارگران . ازیکطرف توفان انقلاب
ازطرف دیگر بهشت اشراف آنجاکه جنگ بطور موقت متارکه شده
تا روزی برسد که بازهم آغاز گردد .

و نگاه تسلیم کردن .قیافه افسران نشان‌میداد که‌متأثرند، آنها نیز
بودندو باماد‌شمنی‌داشتند گمانشان براین بود که‌ما هم دشمن‌آنها هستیم ،
همه اینها ارادب واسابیت‌فرو گذار نبودند ولی محمد حسین‌وخسروقشقا
هنگام تسلیم‌مادست بکمر زده میخندیدندوناصر هم از غایت انفعال بسورا
خریده بود مگر اورانه بینند!

تدوین فرهنگ علمی و فنی به فارسی در آلما

فقدان واژه های فارسی رسا برای لغات وکلمات علمی وفنی بود
مسئله دشواری است وبمنظور حل این مشکل ، پروفسور دکتر کارل هـ
استاد دانشگاه آلمانی توبینگن در صدد برآمده است ، بکمك دانشجو
ایرانی ومحققان آلمانی‌که بزبان فارسی آشنائی دارند، واژه‌هاواصطلا
علمی نوین را تدوین نماید .

(۳)

میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان «اتابك اعظم»

دومین اتابك(۱)دوره قاجار
..ا علی اصغرخان امین السلطان
..دوم آقا ابراهیم امین السلطان پسر
..ار ارامنه (۲) سلماس است .
..ـی پدرزال ار امرای گرجستان
.. و آقا محمدخان پس از تسخیر
..س اورابا خود آورده . بهنگام
..هدی ناصرالدین میرزا در
..ـایجان دو پسرزال اسکندر و
..اهیم وارد درخدمت ولیعهد و
..س عهد علیا شده اسکندر بسمت
..ار ولیعهد و برادرش شاگرد او شد . در سلطنت ناصرالدینشاه اسکندر

۱ـ درعهد قاجاریه میرزا تقی‌خان امیرکبیر و میرزا علی‌اصغرخــان ..ن‌السلطان و نیز شاهزاده عین‌الدوله از وزرای آن‌عصر لقب اتابك‌یافتند.

۲ـ بهنگام وام دوم ازروسها درسال ۱۳۲۰هـ .ق. اعتراضات زیادی به

بقیه درصفحه بعد

بعنوان سقاباشی در رأس آبدارخانه دربارشاهی بخدمت مشغول و ابراهیم هم
مرد برادر بسر میبرد تا آینکه اسکندر فوت می‌کند و برادرش ابراهیم‌عملا
آبدارباشی وهمه‌کاره آبدارخانه سلطنتی میشود «این آقا ابراهیم از اشخاص
با استعداد و باهوش وزرنگ و عاقل بشمار میرفت سواد خواندن‌و نوشتن‌نداشت
ولی حافظه خداداد ولیاقت وکاردانی وپشتکارش اورا بجائی رساندکه دراندك
مدت امین‌السلطان و همه‌کاره ناصرالدینشاه» ازکار درآمد، یکی از پسران
ابراهیم امین‌السلطان میرزا علی اصغرخان بودکه درزمان حیات‌پدرش‌متصدی
شترخانه و قاطرخانه دولتی و ملقب‌به‌صاحب جمع گردید ودرسال۱۲۹۹ه.ق
لقب امین‌الملك گرفت و همه‌کاره پدر درکارهای متعدد دولتی شد پس ازاینکه
پدرش‌درسال ۱۳۰۰ه .ق.فوت‌کرد «با مرگ‌پدرش در ۲۴ سالگی وارث۲۴
منصب درباری و دولتی» وبروایتی ۴۳ منصب ازقبیل بیوتات سلطنتی - انبار
غله مرکزی - ضرابخانه - گمرك - تحویلداری وجوه اختصاصی شاه وغیره
ولقب امین‌السلطانی پدرشد .

پس‌ازمرگ‌میرزا یوسف‌مستوفی‌الممالك‌درسال۱۳۰۳ه .ق. که‌صدراعظم

اتابك میشد و شب‌نامه های‌زیادی علیه او منتشرمی‌گشت دریکی از شب‌نامه‌ها
قصیده‌ای که فخرالواعظین کاشانی سرودچند بیت آن بشرح‌ذیل است

ارمنی زاده میازار مسلمانانرا
بکف کفرمده سلطنت ایمان را
عاقبت خانه ظلم توکند شاه خراب
پس‌چه حاجت که‌بافلاك کشی‌ایوان‌را
دامن‌غیرت چه شوددر کف‌ملت طاهر
پاك ازلوث وجود تو کند بستانرا
کاسه‌لیسی تو از روس ندارد ثمری
کاین سیه‌کاسه‌درآخر بکشد مهمانرا

ازعصر بی‌خبری

ار بود وباباضافه شدن کاروزارت دربار ووزارت مالیه میرزاعلی‌اصغر
ریماً کلیه کارهای صدارت را انجام میداد بدون‌اینکه رسماً صدر اعظم
سرالدینشاه قاجارهم از ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۶ ه ق صدراعظمی که رسماً
ترا برعهده داشته باشد انتخاب نکرد تا اینکه‌درسال ۱۳۰۶ه.ق. که
ی اصغرخان امین‌السلطان بسن ۳۱ سالگی رسیده بود بموجب‌دستخط
، مقام‌صدارت‌را بوی تفویض کرد .

میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان که صدراعظم ناصرالدینشاه و اتابك
) مظفرالدینشاه وبالاخره رئیس الوزرای محمد علیشاه قاجــار شد و
ث ربع قرن دررأس هیئت حاکمه ایران قرارداشت درروی کار آمدن
ره‌امداریش ازکمك انگلیسها بسیار برخوردار بود وبهمین‌مناسبت هم
شتی‌رانی دررودکارون(۲)ـ امتیاز تأسیس بانک‌شاهنشاهی‌ایران(۳)ـ
اتاری(۴) ـ امتیاز استخراج معادن ایران (۵) ـ انحصار توتون و

۱ـ درشعبان ۱۳۱۸ه .ق.مظفرالدینشاه پس‌ازبازگشت‌ازسفر اول‌اروپا
لطان رالقب اتابك اعظم داد .

۲ـ یکی ازفرامینی که درحقیقت اعطای امتیازی بانگلیسها بود اجاره
کشتیرانی در رودکارون است که‌توسط ناصرالدینشاه‌درسال۱۳۰۶ه.ق.
. این اجاره لطمات شدیدی برای استقلال ایران داشت زیرا گذشته
ه نفوذ انگلستان درجنوب ایران توازنی که از لحاظ بیطرفی ایران
ب تقریباً بین دورقیب نیرومند برقرار بود بهم‌زده شد .

۳ـ در۲۷ جمادی‌الاول ۱۳۰۶ه.ق. با مداخله وزیر مختــار انگلیس،
برای ایجاد بانک‌شاهنشاهی‌ایران وحق‌انحصاری نشراسکناس به‌رویتر
مود .

۴ـ درماه ذی‌العقده ۱۳۰۶ ه.ق. که‌ناصرالدینشاه دراسکاتلند مشغول
یاحت بود پرنس‌ملکم‌خان وزیرمختار ایران درلندن یك‌هزار لیــره

بقیه درصفحه بعد

تنباکو(۶) ـ را بانگلیس‌ها که هواخواه او بودند داد و این هواخواهی در ترقیات و استحکام مبانی کارش دخالت تام داشت لکن پس از رویداد رژی که امتیاز آن درسال ۱۳۰۷ ه‍ .ق. به انگلیس‌ها داده شده بود ومنتهی بالغاء آن درسال ۱۳۰۹ه‍ .ق. گردید چون درامر الغاء موفقیتی نصیب روسها شده بود از این‌جهت امین السلطان رویه سابق خودرا که هواخواهی از انگلیسها باشد کنار گذاشت وبطرف روسها متمایل شد و متقابلا امتیازاتی هم بروسها داد

طلا بشاه تقدیم کرده وامتیاز دائر کردن لاتاری در ایران را برای مسیو بوریك دوکاردوال بمدت ۷۵ سال ازشاه میگیرد .

۵ـ به مدت ۶۰ سال حق استخراج معادن آهن ـ سرب ـ زیبق ـ ذغال‌سنگ ـ نفت ـ مانگانز ـ بورق ـ آمیانت ببانك شاهنشاهی داده شد فقط در این مدت ایران ۱۶ درصد ازمنافع خالص نصیب‌دارد و چون بانك می‌تواند حقوق استخراج وبهره برداری معادن ایران را بکس یـا بکسانی واگذار یا بفروشد این فروش یاواگذاری مطابق فصول امتیار نامچه خواهد بود مشروط بر آنکه آن‌کس یاکسان را جهت اجازه دولت معرفی کند و بدون هیچ اجازه ازجانب دولت چنین‌واگذاری یا فروش‌کامل نخواهدبود، درتاریخ ۱۱ جمادی‌الاول ۱۳۰۷ه‍ ق. ازامین‌السلطان تقاضای اجاره واگذاری‌معادن را به‌کمپانی انگلیسی مینماید .

۶ـ این امتیاز که درواقع کنترل وسیعی بر تمام محصول تنباکو درایران و فروش وحق صدور آن رابدست صاحب امتیازمیداد موجب تنفر مردم‌وتحریم آن از طرف حاجی‌میرزا حسن شیرازی مجتهدبزرگ گردید که‌دولت‌مجبور شد باپرداخت نیم میلیون‌لیره انگلیسی که از بانك شاهنشاهی بوام گرفته شده بودغرامت داده امتیاز رالغو کند .

درسال ۱۳۱۳ ه .ق. ناصرالدینشاه قاجار کشته شد(۱) و مظفرالدینشاه به تخت سلطنت نشسته ودرسال ۱۳۱۴ ه.ق بواسطه فشار سخت انگلیسها امین‌السلطان ازصدارت معزول وبه قم تبعیدشد وبجایش میرزاعلی‌خان امین‌الدوله صدراعظم گردید صدارت امین‌الدوله یکسال وسه‌ماه طول کشیدودر ۱۳۱۶ ه.ق. امین‌السلطان بناباصرار روسها بهشاه به تهران فراخوانده شد ودوباره بمنصب صدارت برقرار گردید میگویند یکی از عللی که مظفرالدینشاه باصدارت مجدد امین‌السلطان موافقت کرد این بود «که مظفرالدینشاه مانند پدرش مایل بود برای گردش و تفریح ودرضمن معالجه خود باروپا برود و برای انجام این کار پول لازم بود وپولی‌هم در خزانه موجود نبود وقراربود یکمیلیون لیره از دولت انگلستان استقراض شود» وچون امین‌الدوله نتوانست در امر استقراض توفیقی بدست بیاورد «شاه ناگزیر شدکه برحسب تمایل روسها وگرفتن پولی ازبیگانه امین‌السلطان پهلوان میدان استقراض وردوبند را از قم خواسته وپس ازگذشتن یکماه ازورودش دوباره صدراعظم خودکند » امین‌السلطان پس از اینکه مجدداً برسرکار آمد درسال ۱۳۱۷ ه.ق. موفق گردیدکه از روسیه مبلغ ۲۲٫۵ میلیون روبل که معادل دومیلیون و چهارصد هزار لیره باشد با سود صدی پنج قرض کند ودر مقابل برای تضمین پرداخت قرض مزبور کلیه‌درآمد گمرکات ایران باستثنای گمرك های جنوب را به مدت ۷۵ سال بروسیه واگذار نماید وهمچنین برای سفر دوم مظفرالدینشاه باروپا درسال ۱۳۲۰ ه .ق.وام‌دیگری ازروسها بمبلغ ده میلیون روبل با سود صدی چهار وبادادن امتیاز ساختمان راه حدیدی ازجلفای روس تا تهران از راه تبریز و قزوین بروسها داد .

انگلیس‌ها که‌از تمایل اتابك اعظم بروسها دل‌خوشی نداشتند و مخصوصاً

۱- پس ازکشته شدن ناصرالدینشاه و تاآمدن مظفرالدینشاه از تبریز مدت ۴۰ روز امین‌السلطان درکاخ گلستان برای‌رتق و فتق امور مملکتی اقامت داشت ودر این‌مدت فقط حاج‌علیقلی خان بختیاری سردار اسعد با ۵۰ سوار بختیاری وکرمخان وبرادرانش مراقب حفظ اتابك بودند .

از مسئله تغییر تعرفه گمرکی که بسود روسها و زیان انگلیس‌ها تمام شده ناراضی بودند کوشش بسیاری برای برکناری او نموده در ضمن علمای ... هم میرزا علی اصغرخان را تکفیر نموده شاه هم ناچار در جمادی‌الا... ۱۳۲۱ ه .ق. اتابك رامعزول و ۵ وزیر را برای انجام اموردولت معین و دو بعدهم عین‌الدوله راوزارت داخله وبالاخره صدارت داد .

هدایت در سفرنامه‌مکه‌اش می‌نویسد که میرزا علی‌اصغرخان می‌... «در اقدام بفرصه دوم مورد ملامتی میدانم و باتجربه‌ای که درفرصه اول ... بودم که برای‌چه مصارف شده بود ونتیجه مصرف رسید نمی‌بایست درفرصه اقدام کرده باشم وچون برای فرصه سوم حاضر نشدم کنار گرفتم وزیارت بی... توفیق حمری شد» .

پس‌ازصدارت‌عبدالمجید میرزا عین‌الدوله و اختیاراتیکه‌از مظفرالد... در امور داخلی گرفت و اقداماتیکه درطرف سال اول صدارتش نمود ... رنجش عمومی فراهم آمد وبا قیام متنفذین علما و مهاجرت‌شموراو به‌... عبدالعظیم و بالاخره عزل عین‌الدوله وصدارت میرزا نصرالله‌خان مشیرا... مشروطیت ایران بروی‌کار آمد و دراین حین مظفرالدینشاه در ۲۰ ذیق... ۱۳۲۴ه .ق. بدرودحیات گفت ومحمد علیشاه که با عنوان ولیعهد ... آذربایجان رابعهده داشت در ۶ ذیحجه ۱۳۲۴ه .ق. تاجگذاری کرد و صدارت راهم صدراعظم پدرش میرزا نصرالله‌خان انجام میداد ولی چون وزیراعظم با محمدعلیشاه روابط حسنه‌ای‌وجودنداشت مشیرالدوله‌پس‌از... از مسند صدارت کنار رفت و دعوت ازمیرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان... بازگشت بایران واشغال کرسی صدراعظمی‌شد البته بین برکناری مشیرا... وروی‌کار آمدن امین‌السلطان مدت یکماه وچهارده روز سلطانعلی خان افخم با اینکه عنوان ریاست وزرائی رانداشت این وظیفه راانجام داد ... میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان که مدت سه سال و ۸ ماه درخارج‌از ... سرمیبرد و کیفر مخالفت‌با انگلستان‌راپس میداددر ۵ ربیع‌الاول ۱۳۲۵

وارد بندر انزلی (پهلوی) شد ودرخلال یك هفته بمقام ریاستوزرائی و وزارت داخله منصوب ودولت خودرادرتاریخ بیست ربیع‌الاول ۱۳۲۵ هـ .ق.مطابق ۱۳ اردیبهشت ۱۲۸۶ خورشیدی بشرح زیر تشکیل‌داد (۱)

رئیس‌الوزراء ووزیر داخله میرزاعلی اصغرخان امین‌السلطان
وزیرعدلیه سید محمودخان علاء الملك
وزیر خارجه میرزا محمدعلی‌خان علاءالسلطنه (علاء)
وزیر مالیه میرزا ابوالقاسم خان‌ناصرالملك(قراگزلو)
وزیرجنگ میرزا حسن‌خان مستوفی‌الممالك (مستوفی)
وزیرعلوم‌واوقاف میرزا مهدیقلی‌خان مخبرالسلطنه (هدایت)
وزیر فوائدعامه میرزا نظام‌الدین کاشی مهندس الممالك
وزیر تجارت میرزا مهدی‌خان کاشی‌وزیر همایون (غفاری)

که باستثنای دووزیر عدلیه وجنگ بقیه همان وزرای کابینه وزیر افخم بودند .

۱ـ ملك‌الشعراء بهارکه پدرش مورد نوازش اتابك امین‌السلطان بود و اتابك نسبت بخانواده صبوری (بهار) محبتی خاص داشت دربازگشت امین‌السلطان بایران قصیدهٔ تاریخی که حاوی مقدمات مشروطه و حاکی از احساسات خانوادگی است در خراسان سروده برای اتابك به تهران فرستاد که مطلع وچندبیت آن این است :

آن اختری که کرد نهان چندگه جمال
امروز شد فروزان از مطلع جلال
ای خصم دیوسیرت نالان شو و نژند
وی ملك دیده محنت، خندان شو و منال
کامد بفر بخت دگر باره سوی تو
صدر فلك مقام و عمید ملك خصال
فرخنده فر اتابك اعظم امین شاه
دستور بی نظیر و خداوندبی‌همال...

امین‌السلطان درشروع بکار با موفقیتی بسیار سخت که برای پرمایه‌ترین وزراء وحشت‌آور است روبرو شد امور مالی کشور بحداعلای آشفتگی رسیده، خزانه تهی ، شاه ودرباریانش در اندیشه تباهی مجلس وبازگشت رژیم قدیمی بودند رئیس‌الوزراء هم پس از تشکیل کابینه در فکر تنظیم مالیات و اصلاح امور مالیه مملکت وهمچنین تأسیس بانکی بود وحتی محمدعلیشاه را حاضر کرد که برای تأسیس بانک ۷۰۰ هزارتومان بدهد و از بانک آلمان هم تقاضای کمک کرد و مخبرالسلطنه رااز طرف خود برای مذاکره بسفارت آلمان فرستاد و بعلاوه درصدد بود ازیک بانک سوئیسی (کانتونال بانک) درلوزان کمک مالی بگیرد و اینطور بنظر میرسد که می‌خواسته با جمع‌آوری سرمایه از منابع مختلف درایران بانک ملی تأسیس کند ضمناً درتلاش همراه ساختن دسته‌ئی از وکلای مجلس بود که بتواند بدستیاری آنان اخذ قرضه جدیدی در حدود ۴۰۰ هزارلیره انگلیسی از روسیه نموده و درمدت سه‌ماه چنین بنظر میرسد که امین‌السلطان درکار خود قرین موفقیت خواهد گردید ولی مخالفت جمعی از نمایندگان مجلس وهمصدائی بعضی دسته‌جات افراطی منجر بکشته شدن او درروز ۲۱رجب۱۳۲۵ ه .ق. درسن ۵۰ سالگی گردید .

درشرکای قتل امین‌السلطان وشخص قاتل تعبیرات گوناگونی هست بعضی محمدعلیشاه رامحرك قتل، عده‌ای دیگر سلیمان‌میرزا وتقی‌زاده رامحرك میدانند احمد کسروی «سفارت انگلیس راآرزومند قتل اتابك و تقی‌زاده‌را هم‌مطلع از جریان سوءقصد» میداند. حیدرعمواغلی دریادداشتهای خودمی نویسد. «حوزه جمعی اجتماعیون عامیون تهران که مرحوم حاجی ملك‌المتکلمین و آقا سیدجمال واعظ نیز درآن عضویت داشتند اعدام اتابك را رأی داده وبه (کمیتهٔ مجری) حکم اعدام اتابك‌را فرستادند».

درعلل قتل اتابك داشتن روابط حسنه باروسها ـ اتهام کشتن محمودخان حکیم‌الملك عضو مؤثر شازمان فراماسونری ـ سوء ظن محمدعلیشاه از اتابك

وموارد دیگری را میدانند ولی بایستی گفت که بطور کلی مسئله قتل اتابـک تاکنون روشن نشده .

میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان مردی بود با هوش سرشار ـ حافظه قوی ـ زیرکی بسیار ـ بلندنظری فراوان بعلاوه خوش برخوردی و تواضع کافی .

زبان فارسی و مقدمات عربی وکمی هم زبان فرانسه را میدانست شعر را خوب می‌شناخت نوشته‌هایش ناشیانه وساده وخطش معمولا شکسته بود.

آثار خیریه‌اش : ایجاد مهمانخانه بزرگی درقم ـ تعمیر بارگاه حضرت معصومه ـ ایجاد بازاری درقم وتعمیر مقبره شاه نعمت‌الله ولی است . میرزا علی‌اصغر اتابك چهار پسر و۵ دختر داشته است.

پسرانش : عبداله ـ احمد ـ محمدابراهیم ـ امیرمحسن که بجز محسن اتابکی همه آنها درگذشته‌اند از این چهارپسر تنها احمد (میرزا احمدخان مشیراعظم) دردوره ششم قانونگذاری درکابینه مستوفی‌وزیرپست و تلگراف شد حندی‌هم‌وکالت نموده‌وقبل ازسلطنت اعلیحضرت رضاشاه ریاست تشریفات‌دربار احمدشاه را داشته .

ازپنج دخترش خانم‌افتخاراعظم عروس سلطان‌مسعودمیرزای‌ظل‌السلطان شد وبهمسری‌پسرش اکبر مسعود (صارم‌الدوله) درآمد .

شاه عباس ودرویش خسرو

در این سال (۱۰۰۰ ه. ق) نواب کلب آستان علی (شاه عباس) مکرر بخانه درویش خسرو مرفت او به الحاد مشهور بود. غرض نواب کلب آستان علی از این رفتن این بود که به لفظ دربار خود فرمودند به خاصان خود که این مرد به‌الحاد شهرتی تمام دارد ومکرر اوراگرفته وچون‌الحادش ثابت نشده ورها داده اند غرض من اینستکه اگر این شهرت غلط است او را از این تهمت‌خلاص کنم و اگرراست است دررفعش کوشم وباین ثواب‌روزی‌مند گردم و کتابهای باطل ایشان‌را بدست آورم و تمام را بشویم ...

نقل ازروزنامه میرزاجلال منجم شاه عباس (این مجموعه ارزشمند برودی وبتدریج در مجله وحید چاپ خواهد شد .)

دکتر باستانی پاریزی :

حافظ
چندین
هن

- ۴ -

درتذکرهٔ مجمع‌الخواص‌ار « **حافظ حاجی ببك قزوینی** » نام
وگوید « مقبول عامه است: خوانندهٔ خوبی است و مـوزون هم‌هست ،
مطلع اروست :

ماباتو خورده‌ایم می و بی تو کی خوریم
خون جگر خوریم اگر بی تومی‌خوریم (۱)

۱ـ بنقل از لغت‌نامه دهخدا

وهم از « **حافظ پناهی** » باید نام‌برد که « به‌گمان ابرومشهور بود و از اهل خراسان بود و آوازخوب‌داشت، چنانکه دوسه‌حاوظیفه‌میگرفت.»(۱)
همین حساب‌اند **حافظ‌محمد تقی عندلیب** که « ازاساتیدموسیقی و آواره حوان وشاعر بوده»(۲)و**حافظ‌محمود جان کاشی** که‌ازحوانندگان معروف بوده و محتشم کاشی تاریخ فوت‌اورا(۹۸۳هـ - ۱۵۷۵م) دریں‌مصرع یاد میکند : (عندلیبی بازازین بستان پرید) .
نوشته‌اند : « میرزا شرف‌الدین‌علی حسینی‌کاشانی ،هرسال درماه‌محرم تحدید مراسم عرای خامس‌آل‌عبا می‌نمود .
وروضه حوانان ومرثیه‌گویان مثل‌حافظ محمودحان ،**حافظ سلطان محمد** هروی ، و ملا علی ادواری و غیره را روزها به روصه و شب ها به مرثیه و دکر مشعول می داشت » (۳) شاید**حافظ رضی الدین** رحب نیز ار همس طبقه بوده‌است .

ز حنگ رهره شنیدم که صبحدم می گفت
علام حافظ خوش لهحهٔ « حوش آوازم »

* * *

با مراتبی که دکر شد ، گمان می‌رودبشود احتمال دادکه‌عنوان‌حافظ برای این رند شیرازی هم بیشتر ارحهت تسلط او برموسیقی داده‌شده باشد . اما این‌که موسیقی چه اثری در کلام حافظ داشته است ، این نکته‌ای است که توحیه آن ارحانب حون منی برنمی آید ، استادان ىزرك موسیقی مثل حسینعلی ملاح ودکتر مهدی فروغ و امثال ایشان باید این‌معنی را ار کلام حافظ دریابند وبیان کنند(۴) .

۱ـ ترحمهٔ مجالس‌النفائس ص۱۴۷
۲ ـ تاریخ احتماعی کاشان ، حسن نراقی‌بنقل ار الذریعه‌ح۲ص ۷۷۲
۳ ـ تاریخ احتماعی کاشان ص۱۰۸
۴ ـ وگمان من این است که اگر ، جنانکه برخی معتقدند ، تصور سود که بعضی غرلیات حافظ ابیات آن پیش و پس‌شده است و باید دوباره تنظیم شود ، این‌تنظیم با مشورت یکی ازموسیقی‌دانان نامدار ایرانی فی‌المثل ملاح و بنان وبدیع‌زاده خواننده باید صورت‌گیرد که‌بی‌تردید هر بیت ازین غرلیات متناسب و هم‌آهنگ‌بایك گوشه ازدستگاههای آوازایرانی‌است .

شك نیست کسانی که درکار حافظ بوده‌اند : استادانی امثال م
مینوی ، محمود هومن ، پژمان بختیاری ، انجوی شیرازی ، علی د
دکتر خانلری ، متوجه اثر سحرآمیز موسیقی در کلام حافظ شده‌اند
قبل ازهمه مسعود فرزاد این‌مطلب‌را بزبان آورده باشد آنجاکه‌درباره
نامه ، گوید

اهمیت موسیقی در شعر حافظ موضوع بزرگی است که‌محتاج به
دقیق و جداگانه ایست ، آنچه نگارنده می‌خواهد بعجالة مورد بح
دهد معنی نامهٔ حافظ است... بنظر من‌معنی‌نامه نه‌تنها از بهترین اشعار
می باشد بلکه نظیر آن کمتر از طبع‌شعرا تراوش کرده‌است ..اسم
منحصراً در بارهٔ تأثیر آهنگ های موسیقی ساخته شده باشد ظاهراً
زیاد نیست ، تا آن‌جاکه نگارنده اطلاع دارد مشهور ترین آن ها
« بزم اسکندر » شاهکار « جان درایدن » ملك‌الشعرای انگلیس اس
طرح معنی نامهٔ حافظ نیز اساساً بهمین گونه است ، و این دوشعر
تاریخ انشاد هریك از آنها با دیگری درحدود سیصدسال‌تفاوت‌دارد
بسیار مناسبی برای مقایسه طرز فکر و نگارش دو شاعر شرقی
فراهم می کند . (۱)

حیف که آدم وقتی مقالهٔ تحقیقی و نیمه تاریخی‌می نویسد ،
نمی‌کند که منظرهٔ شب‌های شیراز را در عصر آل اینجو نقاشی کند
که حافظ در پای سروهای نازباغ « حاجی‌قوام » تکیه زده درحالیکه
و دختران زیبا روی خاندان سلطنت و رجال ازپشت پرده‌ها و تنهٔ د
باو می نگرند و او باهنگ آسمانی خود بخواندن غـزل‌های پرش
بلبلان شب خوان همنوا شده است. اما بهرحال چیزی کـه هـرگز
انکار کرد، هم‌آهنگی غزلیات حافظ با دستگاههای موسیقی ماست ،
گوئی غزلها اختصاصاً برای یك‌دستگاه خاص سروده شده‌انـد و این

۱ ــ مجله موسیقی ، مقاله فرزاد تحت عنوان مغنی نامه حافظ
یکم ، اردیبهشت ۱۳۲۸

من وقتی متوجه شدم که آقای عبدالعلی وزیری این غزل حافظ را در بیات اصفهان و گوشه‌های آن در برابر تلویزیون (شناسائی موسیقی ایران ، برنامهٔ جنابه) خوانده ، گوئی هر بیت آن برای گوشه‌ای خاص ساخته شده است:

تاب بنفشه می دهد طرهٔ مشکسای تو
پرده غنچه میدرد خندهٔ دلگشای تو

ای گل خوش نسیم من بلبل خویش را مسوز
کز سر صدق میکند شب همه شب دعای تو

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان
قال و مقال عالمی میکشم از برای تو

عشق تو سر نوشت من، خاک درت بهشت من
مهر رخت سرشت من ، راحت من رضای تو

خرقهٔ زهد و جام می گرچه نه در خورهمند
اینهمه نقش میزنم از جهت رضای تو

شاه نشین چشم من تکیه گه خیال تست
جای دعاست شاه من بی تو مباد جای تو

خوش چمنیست عارضت خاصه که در بهار حسن
حافظ خوش کلام شد مرغ سخن سرای تو

بنده نمیخواهم باین دلیل حافظ را موسیقی شناس بدانم که فی المثل در شعر خود گفته‌است :

این مطرب از کجاست که ساز « عراق » ساخت
و آهنگ باز گشت ز راه « حجاز » کرد

یا

فکند زمزمه عشق در « حجاز » و عراق
« نوا » ی بانگ غزل های حافظ شیراز

یا

نوای مجلس ما را چو بر کشد مطرب
گهی « عراق » زند، گاهی « اصفهان » گیرد

این کاری است که بعضی از شعرا در مورد سایر فنون هم میکنند
من شاعری را می شناسم که شطرنج باز نیست ولی همهٔ اصطلا
شطرنج را در شعرش بکار می‌برد ، امامقصود من توجه به اثر روح مو
در شعر حافظ است که کلام اورا صد چندان دلنشین ساخته تا جائیکه
مثل صائب تبریزی‌راوامیداشت بگوید

هلاك حسن خدا داد او شوم که سرا پا
چو شعر حافظ شیراز انتخاب ندارد

و اثر معنوی کلام را تا بدان پایه می‌کشاندکه «... سیدقاسم
قدس سره علی الدوام دیوان خواجه در پیش خودداشتی ، وخواندی .
روح‌خواجه‌فاتحه‌فرستادی‌و گفتی که. ازاشعاراین مردبوی‌دوست می‌آید»
وقاسم انوار حق داشت که بوی دوست از کلام حافظ می‌شنید، چهاین بوی
را همین موسیقی به شعر حافظ بخشیده بود. همین چند وقت پیش‌وقتی
خواننده‌ای‌دربرابر تلویزیون اینشعرراخواندکه‌بازهم بوی‌دوسترا همه
(منتهی ازحنجره دلپذیر قمرآسای‌این زن) :

بعد ازین نور به آفاق دهم از دل خویش
که به خورشید رسیدیم و غبار آخر شد

این تأثیر اختصاصاً در حوزهٔ قدرت موسیقی است ،که«آن
کلام باز می ماند ، موسیقی آغاز می شود» (۲) اعجاز موسیقی
که از پرتو آن :

غزلسرائی حافظ بدان رسید که چرخ
نوای زهره به رامشگری بهشت از یاد

---

۱ ـ مخزن الغرائب ، تصحیح پروفسور محمد باقر ، چاپ پا
ص ۶۴۶

۲ ـ زبانت درکش ای‌حافظ زمانی حدیث بی‌زبانان بشنوا

وقتی شعر حافظ را می‌خوانیم ، نرمی کلمات طوری است که گوئی یك ام» ازموسیقی ایرانی نواخته می شود. گامی که معمولا تمام نغمات آن اطراف سه چهار نت ازهفت نت موسیقی دور می زند وهرگز متل موسیقی پائی یك باره پائین و بالا نمی‌رود . فی‌المثل این بیت حافظ را با گام ستین چهار گاه مقایسه کنید :

شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان

که به مژگان شکند قلب همه صف شکنان

مست بگذشت و نظر بر من درویش انداخت

گفت ای چشم وچراغ همه شیرین سخنان

اولا به بازی حرف « ش » دربن غزل توجه کنید ، گوئی پنجـه ابی ، نت های چهارگاه را برسینهٔ قانون نقش می‌زند ، همهٔ کلمـات شیده و آهنگ‌دار درکنار هم نهاده شده اند ، در تمام غزلیات حافظ کلمه که بی‌تناسب با سایر کلمات غزل باشد نتوان یافت ، مقایسه کنید المثل با این غزل سعدی که بااین بیت لطیف شروع میشود.

چشمت خوش است و بر اثر خواب خوشتر است

طعم دهانت از شکر ناب خوش تـر است

شمعی به پیش روی تو گفتم که بر کنم

حاجت به شمع نیست که مهتاب خوش تر است

اما یکباره از اوج لطافت بخارزار خشونت میافتیم آنجا که میگوید :

در خوابگاه عاشق سر بر کنار دوست

کیمخت خار پشت ز سنجاب خوش تر است

این کلمه « کیمخت خارپشت » در این غزل لطیف ، چنان است که وئی ابوالحسن صبا در « زنگ شتر » خود بجای یك نت «لا» نت «د و »رده شد . یا اصلا سیم ویلن او یك باره پاره شود . همین بیت را مقایسه کنید بیت حافظ و باز بازی باحرف « شین» در آنجا که گوید

شکر شکر بشکرانه بیفشان حافظ

که نگاری خوش و شیرین حرکاتم دادند

در تمام غزلیات حافظ خیلی کم به‌موارد شاد و یا در خشونت برمیخوریم هم نوائی و همگامی و « عنان به‌عنان رفتن » کلمات در شعر حافظ تا بدان حد است که حالت خلسه در شنونده ایجاد میکند و اعجاز شاعر موسیقی‌دان در همین است و در این مورد تنهاست که نمیتوان شعر سعدی و سایرین را با حافظ مقایسه کرد

بحث حافظ بر بلبل مکن از خوش نفسی

پیش طوطی نتوان صوت هزار آوا برد

بعضی اوقات ، حروف و کلمات حافظ آن قدر شمرده و ملایم ردیف شده‌اند که گوئی عبادی یا ابراهیمی ، دانه‌دانه نت هارا بر سینه سه‌تار می‌نشاند یا تحریرات حنجرهٔ سحر انگیز قمر در فضای صبحگاهی باغ به دست امواج سپرده می شود .

بر اساس این نکته است که بر مراتب شاعری حافظ ، باید مرتبهٔ موسیقی دانی اورا اضافه کرد ، و اورا صاحب چندهنر از هفت‌هنر دانست

عاشق و رندو نظر بازم و می گویم فاش

تا بدانی که به چندین هنر آراسته‌ام

منتهی نکته‌ای که درمیان است آنست که حافظ ، پس‌از مرگ ، متأسفانه « آخوندگیر » و « آخوندزده » شده و همه جا کوشش کرده‌اند تا ثابت کنند که همیشه «اوقاتش بدرس و قرآن و کشاف و مفتاح و تتبع‌دواوین عرب و قواعد ادب میگذشت» (۱) وهرگز بفکر آن نیفتادند که بدانند چرا

بشعر حافظ شیراز می‌کوبند و مـی‌رقصند

سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

همانطور که نام خیابان کنار آرامگاه اورا که به «خرابات» موسوم بود گردانده‌اند و تبدیل به‌نام «گلستان» کرده‌اند ، و همانگونه که حتی حاضر نبوده‌اند که قبر اورا مردم خارج ازدین ببویند و ببوسند که مبادا قبر نجس شود (۲) ، هنر موسیقی‌دانی شاعر بزرگ ما نیز در پردهٔ فراموشی پنهان شده‌است .

۱ـ از تذکرهٔ عرفات‌العاشقین

۲ـ نوشته‌اند «درسال ۱۳۱۷ قمری (= ۱۸۹۹م) یك نفر از زردشتیان یزدی مقیم تهران بنام‌ملاشاه‌جهان برای موضوعی ازدیوان‌خواجه‌تفأل‌میزند، این غزل‌میآید.

بقیه درصفحه بعد

افل از آنکه بقول مرحوم فرج‌الله بهرامی ـ هنگام تعمیر قبر حافظ
بحافظ ـ «تو پیشانی ستاره‌ها را میبوسیدی، آن بدبحث‌ها ترا در قعر زمین
ی کردند.»
ین نکته‌را هم عرض کنم که هنر حافظ در موسیقی، ظاهراً، تنها بخواندن
ده ومثل حافظ مراغی باسازها آشنائی نداشته، و شاید بهمین دلیل
لقب های او « بلبل شیراز » بوده است . با این مقدمات، برسایر
« حافظ خـوش لهجه » ، میتوانیم هنر « آواز » را هم بیفزائیم چه
که:
بی ناهید صرفه‌ای نبرد در آن مقام که حافظ برآورد آواز
باید دراین مورد هم باید ازدیوان خود «لسان الغیب» الهام گرفت و
خوش‌خوان»را برای او جستجو کرد، هرچند این‌صفت‌وهنراو ، گاهی
بیراریان «مسجدرو»و«بس‌سو» چندان بمودوطرفداری نداشته، چنانکه
ار میکرده‌اند تا برسم سکوه برزبان آردکه:
ی و«خوش‌خوانی» نمی‌ورزند در شیراز
بیا حافظ که تا خود را به ملك دیگر اندازیم.
«پایان»

ی صبا با ساکنان شهر یزد از ما بگو
کای‌سر حق ناشناسان گوی چوگان شما
طبق بیت خود از این غزل خوشوقت شده تصمیم میگیرد که بقعه و
محللی‌برای خواجه بسازد ، پس از اینکه مشغول کار میشود و مقداری
ام میگیرد، یکی از علماء متظاهر ، بجرم آنکه چرا یك نفر زردشتی
د قبرخواجه‌را بسازد، باعده‌ای اجامر و اوباش بحافظیه میرود و آن
راب می‌کند وشخص بانی را از این‌کار باز می‌دارد، وحتی گویند، پس
این خرابکاری، عصای خود را بقبر حافظ زده میگوید : درویش،
تند ترا نجس نمایند ، نگذاردم!» (نبوغ حافظ شیراز، تألیف رضانور
لهی، ص۳۳، وشیراز ، علی سامی ص۲۸۴).

سید معزالدین مهدوی

داستانهائی از پنجاه سال

حکمتی که از حکمت آموختم

اواخر سال ۱۳۴۳ که جناب آقای علی اصغر حکمت اجازه تأسیس مدرسه عالی ادبیات و زبان های خارجی را با تأسیس شعب مختلفه از طرف شورای عالی فرهنگ کسب کرده بود مرا نیز برای تهیه مقدمات تأسیس آن دانشکده دعوت بکار فرمود که کلیه کارهای ثبت نام و امور دفتری و حسابداری و اعلان تبلیغات وغیره را شخصاً انجام میدادم . منجمله پیش‌نویس پاسخ نامه هائی که ازطرف داوطلبان ورود بمدرسه عالی از شهرستان ها میرسید تهیه میکردم و بنظر ایشان میرساندم ـ چون نویسنده نامه‌ها از شهرستان ها اشخاصی بودند که دیپلم متوسطه داشتند و اغلب آموزگار یا کارمند عادی ادارات بودند و پاسخ دهنده جناب آقای حکمت بود که درمدت چهل سال اخیر کهن

نجا میآورم مردی دانشمند و صاحب تألیفات بسیار و درمقام اجتماعی
وزیر (فرهنگ ـ کشور ـ بهداری ـ دادگستری ـ خارجه) ومدتها
کبیر ایران درهند بوده است لذا پاسخ نامه‌ها را با این دید میدادم
ـ آقای حکمت دست درپیش‌نویس ها میبرد و تغییراتی درعبارت آنها
آنکه من ایشان را خوب می‌شناختم و بفضائل علمی و ادبی ایشان
دم که ایشان نه همچون رؤسائی است که برای حفظ سیطره ریاست خود
هر سوراخ میکنند و درپیش‌نویس ها ولو ناوارد وناسایست تغییراتی
ولی معذلك گوشه دلم از این حرکت ایشان اندکی چرکین بود تا
روزی بایشان گفتم نظر جنابعالی درباره این پیش نویس‌ها چیست هر
ید بیان کنید بهمان قسم خواهم نوشت که اسباب زحمت جنابعالی برای
ن عبارات فراهم نشود . در جوابم عبارتی بیان داشت که از هر حیث
رنده بود فرمود « پاسخ نامه‌ها راهرچه مؤدب‌تر و هر چه متواضع تر
با خود گفتم صحیح گفته‌اند . تواضع ز گردن فرازان نکوست ،
پس طبق نظریه ایشان نامه هارا تهیه کردم که هیچگاه تغییری در
آن ندادند .

لنجان

نجان چهار سمت است. اول اشترجان و آن قریب چهل‌پارچه و قریه
مرغوب است . اراضی قریه مزبور مساحت نشده ... فلاورجان قریه
د آب . هفتاد ودو هبه، مرروعی سرکار . بدرستوی آن پنجاه‌خروار
یفی و شلتوك آن سیصد جریب علی‌الاستمرار است . محصول عایدی
نتایجه آفات ارضی و سماوی رخ ننماید سیصد و پنجاه تومان نقد و
خروار جنس غله ویکصد وچهل خروار شلتوك است . اراضی قریه
قریب به سه هزار جریب است .
نقل ازکتاب خطی و منحصر بفرد صریح الملك) لنجان در حال
مرکز دوب آهن ایران و فلاورجان نیزمرکز بحث و هوا و فضائی
جمعیت فراوان دارد .

اصفهان

عروس بسیار بلا دیده و زجر کشیدهٔ صد داماد

سید محمد علی جمال‌زاده

— ۳ —

در بیان مقدمات بلاهائی که بر سر اصفهان آمد

نکته

عموماً وقتی صحبت از انقراض سلسلهٔ سلاطین صفوی بمیان میآید چون انقراض و انحطاط درزمان شاه سلطانحسین و با شخص او انجام یافت علت وسبب اصلی‌را شخص او معرفی مینمایند در صورتی که اگر با دقت و تعمق بیشتری بنگریم خواهیم دید که ازهمان تاریخی که شاه اسماعیل اول تأسیس سلطنت صفویان را نمود و این نهال بسیار نیرومند را بدست توانای خود در خاك نشاند در تنهٔ آن نهال کرمهائی در نشو ونما بودند که رفته رفته‌درطی زمانی متجاوز از دوقرن شیرهٔ آن درخت‌را ازداخل مکیدند و جسم وبدنه‌اش را جویدند بطوری‌که درزمان شاه سلطانحسین دیگر مانند چوب موریان خورده جز ظاهری‌فریب دهنده چیزی از آن باقی نمانده بود .

ما در تاریخ میخوانیم که وقتی مؤسس عظیم الشأن سلسلهٔ صفویه یعنی

شاه اسماعیل اول درصدد برآمدکه مذهب تشیع را مذهب رسمی ایران سازد
این اقدام او حتی برخی ازعلمای شهر تبریزراکه شیعه بودند سخت نگران
ساخت و نزد وی رفتند وگفتند قربانت شویم ، دویست‌سیصد هزارخلق‌که در
تبریز است چهاردانگ آن همه سنی هستند و نعود بالله اگر رعیت برگردند
چه تدارك دریں‌باب‌توان‌کرد ؟ پادشاه فرمودندکه‌من از هیچکدام‌باك ندارم.

حالا کاری باثرات غیرمستقیم چنین تصمیمی نداریم که مثلا سلطان‌سلیم
خان اول درهمان اوقات که عازم لشکرکشیدن بخاك ایران و جنگیدن با
پادشاه صفوی‌بود (درسال ۹۲۰ هجری قمری) قبل از حرکت فرمان داد
« تمام پیروان مذهب شیعه را از هفت ساله تا هفتاد ساله درسرتاسر خاك و
ولایات عثمانی سربیرند ویا برندان اندازند و مورخان نوشته اندکه درآن
موقع چهل هزار تن از شیعیان‌را بقتل‌رسانیدند و پیشانی مابقی را با آهن
گداخته داغ‌کردند تا شناخته شوند (۱) .

ولی تردیدی نیست‌که درداخلهٔ خود ایران هم بسیاری ازمردم نمیل و
رغبت زیربار مذهب تازه نمیخواستند بروند و اگرکم‌کم شیعیان واقعی‌باعقیده
وباایمان گردیدند وحتی کاررا بجائی رساندندکه نگفتنش بهتر ازگفتن‌است
درباطن‌ناراضی وناراحت بودند و این‌کیفیت خود ممکن بود ازعوامل ضعف
باطنی باشد و بانحطاط و انقراض دودمان صفوی‌کمك برساند ولوقبول‌نمائیم
که در اواخر آن دوران تأثیر این مسئله بسیار ضعیف و حتی بلکه کالعدم
گردیده بود.

خطرات و زیان قزلباش . این طایفه در دورهٔ سلطنت صفویان
علی الخصوص تا زمان شاه عباس بزرگ کم‌کم بلای جان ایران و ایرانیان
شده بودند و وجود و اقتدار و مداخلهٔ آنان را در امور مملکتی میتوان
یکی از اسباب عمده و اساسی انقراض صفویه بشمار آورد .

(۱)حاشیه ۳ ـ نقل از «تاریخ انقلاب الاسلام ، نسخه‌خطی کتابخانه‌ملی
تهران ، صفحه ۵۹۹ » .

دربارهٔ قزلباش اطلاعات ذیل بنقل ازکتاب نامبرده یعنی «زندگانی شاه عباس اول» بقلم استاد معظم آقای نصرالله فلسفی وضع و احوال آندوره ازتاریخ مارا روشن تر خواهد ساخت.

«درزمان شاه عباس ۳۲ طایفه یا اویماق مختلف از قزلباش در ایران زندگی میکردند (۱۶ اویماق راست و ۱۶ اویماق چپ) این طوایف در سراسر کشور ایران پراکنده و دارای تیول واراضی و املاك پهناورشده بودند عده افراد قزلباش درزمان شاه‌عباس بزرگ درحدود هفتاد هزار تن بود (۱) وازین عده نزدیك پنجاه هزار تن سربازی وکارهای لشکری مشغول بودند وزندگانی ایشان بخرج خزانهٔ شاه و یا از جانب امیران وحکام و سرداران بزرگ قزلباش اداره میشد.

تازمان شاه عباس حکام ایالات وولایات وشهرهای ایران همه ازمیان **سران قزلباش انتخاب میشدند**. حکام ولایات بزرگ مانند آذربایجان و فارس و خراسان را «بیگلربیگی» میگفتند که در کار خویش استقلال تمام داشتند و از شاه درامورداخلی ایالت خویش هیچگونه فرمانی نمی‌پذیرفتند و فقط درموقع جنگ با تمام یا قسمتی ازسپاهیان خود بیاری او میرفتند و در سال نیزمقداری نقد و جنس بعنوان پیشکش و هدیه برای او میفرستادند»

می‌پرسید علت بدگمانی شاه عباس نسبت بقزلباشها چه بود درکتاب «زندگانی شاه‌عباس‌اول» فصل مخصوصی آمده استکه جواب این سئوال را بتفصیل می‌دهد و ما شمه‌ای از آن را در اینجا نقل مینمائیم:

«شاه عباس از آغاز جوانی شنیده و شاهد بود که آنچه پس از مرگ جدش شاه طهماسب بردولت صفوی گذشته ومی‌گذشت‌همه درخیانت وخودرائی ونفاق وبی‌اخلاصی سرداران قزلباش‌است. شنیده بودکه چگونه سران قزلباش

۱- نباید فراموش نمود که هر قزلباش به نسبت اعتبار و مقام خود زیردستان متعددی داشت که‌گاهی بصورت سپاهی در میآمد وهمه با نخوار و مطیع و دست نشانده او بودند و ازینرو میتوان تعداد هفتاد هزار را بآسانی بهفتصد هزار وبلکه بیشتر رسانید (ج.ز)

مس حیدرمیررا را باکمال قساوت و بی‌پروائی سر بریدند.... ومیدانست که گر همان سرداران عم دیگرش شاه اسماعیل رامسموم نکرده بودند پـدر و برادرانش نیر کشته میشدند وحتی سرپرست مهربانش علیقلی‌خان شاملوخون حود اورا نیرریحته بود .

شنیده بود که چون مادرش با خیره سری و خودرائی سران قزلباش محالفت‌کرد حگونه اورا باکمال بی‌شرمی از آغوش شوهرش بیرون‌کشیدند وحفه‌کردند ....

ار اسرار مرگ برادر بزرگ خود حمره میرزا آگاه بود و میدانست که حگونه‌سرداران‌بدنهادقزلباش اورا بدست دلاك بی‌سروپائی کشته بودند.. اومیدیدکه حنگهای خانگی و اختلافات سران‌سپاه «کشورقزلباش» را تجربه کرده وازقدرت ونفوذ سیاسی و دینی «مرشدکامل» اثری باقی نمانده است . می‌دیدکه ازدورنگی و خیانت وفتنه حوئی و بی اخلاصی سران قزلباش دولت نیرومند صفوی بانقراض و زوال نزدیك است ...میدید کهسرداران سست‌عهد قزلباش او را و برادرانش را دستاویز کسب‌قدرت‌وحکمروائی خودساخته‌اند».

حالا بایدببینیم شاه‌عباس بزرگ‌چگونه‌ازقدرت قزلباشهاکاست وعلم‌تسلط واستقلال‌آنانرا رفته‌رفته بتدبیروعقل وزورسر نگون ساخت. استادنصرالله‌فلسفی درحواب این‌پرسش فرموده است:

شاه‌عباس‌همین که بدست‌مرشدقلی‌خان(۱)ارکان‌دولت، یعنی کشندگان‌مادر وبرادر خود وکسانی‌راکه داعیهٔ فرمانروائی ومداخله در امور سلطنت داشتند ارمیان برداشت بزبردستی خان استاحلو [یعنی مرشد قلی خان] راهم‌کشت وخودرا ازبند حکومت او آزاد ساخت وسپس ... ار دو روئی و نفاق و حاه طلبی امیران قزلباش برای درهم شکستن قدرت و سلب اختیار موروثی‌ایشان استفاده‌کرد و مقام ومنصب هریك ازپیران لحوج خیره سررا حائزه کشتن

۱ــ شاه عباس بدستیاری وکفایت این مرد بسلطنت رسیده ومقـام خود رامحکم ساخته‌بود (ج.ز.)

وی ساخت و جوانان هاه جوی را با اینگونه جایزه‌های کلان ...
پیران برانگیخت . »

پادشاه بزرگی چون شاه‌عباس خوب میدانست که ملک ...
ولهذا پس از آنکه دست قزلباشان را کم‌کم از امور کشوری و ...
ساخت برای اینکه از خطر و نفوذ آنها بکاهد تشکیل سپاه محم...
مطیعی‌را از مهمترین کار های خود دانست و با کوشش وهمت
بدین‌کار پرداخت .

تا اینجا مقدمه‌ای بود که هرچند قدری دراز گردید ولی
وخالی ازفایده نیست و اکنون بعدی‌المقدمه رسیده میگوئیم که
روزی اصفهان عزیز ما(وحتی سرتاسرایران) درحقیقت ازعهدشا...
وبالخصوص دورهٔ اخیرسلطنت او شروع گردید . این پادشاه د...
هجری قمری بسلطنت رسیده و پس از سی‌سال سلطنت در سال ...
افغانهای مهاجم مخلوع و سرانجام در سال ۱۱۴۲ بدست اشر...
رسید.(۱)

از آنجائیکه این پادشاه باصطلاح امروزیها قهرمان رسم...
یکی از قهرمانان عمده) کتاب «رستم‌التواریخ» است و اطلاع ...
از کیفیات زندگی و طرزفکر و رفتار وکردار او (واطرافیانش...
دریافتن علل واسباب انحطاط و انقراض صفویان آسانتر میسازد
نخواهد بود که پاره‌ای از مندرجات آن کتاب را در ا...
بیاوریم .

«ادا...

۱ـ «رستم‌التواریخ» مکرر ازسی‌وپنج سال صحبت میدارد
پنجسالی را هم که شاه‌سلطانحسین مخلوع بوداز سال‌های سلطن...
آورده است .

تاريخ نشريات ادبی ایران

- ۵ -

مجّله دنیای امروز بمدیری ه . باذیل در سال ۱۳۰۱ شمسی در تهران منتشر شده است. شماره‌اول این‌مجله در۳۲ صفحه به‌قطع‌خشتی ودرتاریخ ۲۶ ثور ۱۳۰۱ چاپ شده وبعد ازنشرچندشماره دیگرمنتشر نشده است .

- مجله دنیای ایران توسط حبیب‌الله نوبخت‌ومنصورحسام زاده درسال ۱۳۳۸ ه.ق.درشیراز منتشرشده است . این مجله یکسال چاپ شده وبعد از آن مجله‌دیگری بنام‌گل‌آتشی بجای آن منتشرشده‌است.

- مجلهٔ سپاهان به‌مدیری محمدعلی مکرم حبیب آبادی درسال ۱۳٤۰ ه.ق. دراصفهان منتشرشده‌وپنجسال ادامه‌داشته است .مکرم‌بعداً روزنامه‌صدای‌اصفهان‌وروزنامه‌مکرم رامنتشر کرده‌است.(مکرم تاریخ تأسیس روزنامه صدای‌اصفهان رابسال ۱۳۳۹ ه.ق. ذکر کرده و شماره چهارم آن‌که درتاریخ۷ رجب سال ۱۳۴۳ منتشرشده هم‌اکنون‌دراختیار ماست .)این رورنامه‌درحال حاضرتوسط‌صبیه‌مکرم‌وبه مدیری‌عباسعلی داروئی‌بطور هفتگی منتشر می شود . در سال‌هـای اخیر مجله سپاهان توسط‌مرحوم حسین معتمدی منتشر میشد .

- مجله‌سپیده دم به مدیری لطفعلی‌صورتگر درسال۱۳۰۱شمسی درشهر شیراز منتشر شده است .

شماره اول این مجله در٤۸ صفحه به قطع خشتی در ۷ حمل

۱۳۰۱ چاپ شده است . این‌مجله‌گویا دوسال دایربوده وس
گردیده است .

ـ مجله شرق به‌صاحب امتیازی محمد رمضانی مدیر
خاور ومدیریت سعید نفیسی درسال ۱۳۰۳ شمسی درتهران
است . نشر این‌مجله نامرتب بوده وظرف چندسال انتشار
دوسه شماره چاپ وددرسال ۱۳۱۱ پس ازنشر ۱۴ شماره (.
انتشار تازمان تعطیل) دیگر منتشر نشده است .

ـمجله عرفان به‌مدیری احمد مراعی‌عرفان در تاریخ
سال ۱۳۰۳ شمسی دراصفهان منشر شده است . مجله عرفا
سال تبدیل به روزنامه شده و تا چهار پنج سال پیش بطو
اصفهان چاپ ومنتشرمی‌شد.

ـ مجله علم و اخلاق به صاحب امتیازی حبیب الله
مدیری سید محمد صحت در سال ۱۲۹۹ شمسی در تهران
است. این مجله ماهیانه ودر۳۲ صفحه‌وبقطع کوچك چاپ‌م
ـ مجله علم و تربیت به مدیری حسین پرتو در سال
شهر شیراز نشرشده است . مجله علم و تربیت ماهانه بو
اول آن ۲۳ سنبله سال ۱۲۹۹ چاپ شده است.

ـ مجله علمی درتهران زیرنظر هیئتی از معارف پرو
۱۲۹۳ شمسی تأسیس شده وآقای حسین تهرانی ازطرف
آنرا اداره میکرده است.دوام مجله‌بیش‌ازیکسال‌نبوده‌است

ترجمهٔ : علی‌اصغر وزیری

۵

مباحث باستان شناسی

کاشفین گذشته

این افسانه در یونان قدیم خیلی رواج داشته و یونان دوستان اظهار می‌دارند که گرچه این حکایت افسانه‌ای بیش نیست‌لکن هراندازه کوچك‌هم که بوده باید متکی به‌حقیقتی‌بوده‌باشد. (تا نباشدچیزکی‌مردم‌نگویندچیزها).

و اما تزه Thesee چه حقیقت می‌داشته یا اینکه شخصی موهوم بوده نماینده فتح‌کنوسوس Cnossos بدست یونانیان بوده‌که قصرمینوس و کشورش رابکلی ویران ساخت .

وایں عقیده مورخینی است‌که طرفدار تخریب‌کنوسوس Cnossosدر نتیجه زلزله نمیباشند . ولی اوانس‌که هنوز تحت تأثیر زلزله سال ۱۹۲۶ بود تصور می‌کرد که افسانه تزه Thesee و مینوتورMinautoreسالها بعداز خرابی‌کنوسوس‌و قصرمینوس‌بوجود آمده‌ومعتقد بود که اشغال‌کنندگانی که به‌کرت Crete آمده بودند برای تخریب‌آن نیامدند بلکه مهاجرینی بودندکه به آنجا کوچ کرده بودند و این مهاجرین تحت تأثیر ویرانه‌های بزرگ این قصر متروك با ساختمان‌های زیرزمینی و نقب های بزرگی که یك نفر به‌آسانی می‌توانست ازآن عبورکند قرارگرفته و آن را به دهلیزی تشبیه‌کردند و در طول سالیان دراز افسانه مینوتور رابه وجودآوردند.

مخربین

ولی چگونه عوامل مختلفه مسئله را یکجا جمع‌کنیم اگرفرضیه زلزله

را قبول نکنیم و با مورخین عدیده‌ای همفکر نشویم که قصر مینوس توسط انسان‌هائی خراب شده . این مخربین کی بودند؟

آیا آنطور که افسانه‌ها می‌گویند این اشغالگران یونانی بودند، برای روشن شدن این مطلب باید نظری به‌اجمال به‌تاریخ اروپا درچند قرن قبل از سقوط کنوسوس انداخت.

دراین قرون بعیده مردمانی از نژاد کوتاه قد با پوستی سبزه خرده و لب‌های ضخیم اروپای جنوبی را اشغال کرده بودند و مردمانی دیگر از نژادی دیگر از سمت مغرب و جنوب به اروپا نفوذ کردند . بعضی‌ها می‌گویند که اینان از آسیا آمده و بعضی دیگر معتقدند که اصل اینها ازسواحل دریای خزر میباشند. بهر تقدیر این مردمان از نژاد سفید هند واروپائی که امروز عملاً تمام اروپا رااشغال کرده‌اند بودند .

تمدن این تازه واردین خیلی کمتر از کرتی‌ها بود چه نه دارای شهری بودند و نه‌قصوری بنا کرده بودند و نه دارای ذوق هنری بودند بلکه دائماً در جستجوی چراه‌گاه از این‌نقطه به‌نقطه دیگر نقل مکان میکردند بهمین منوال آن‌ها تمام قاره اروپا را عبور کرده و یکی از شعبه های این مردمان آکنی‌ها Acheens در یونان نفوذکرده و دراین محل برای اولین بار با تمدن تماس پیداکردند . چه اندازه کشور میس Mycenes بنظرشان زیبا وقشنگ آمد ـ چه آلات و اسباب‌شگفت انگیزی مردمان این سرزمین‌داشتند این قبائل وحشی که هیچوقت چنین چیزهائی ندیده بودند تصمیم گرفتند که این خزائن را تصاحب‌نمایند . لذا حمله کردند ولی دیوارهای رفیع‌استقامت نمودند. لذا آکنی‌ها درآن‌جا مستقرشدند و اهالی بومی طرز زندگانی‌را به آن‌ها آموختند .

بعضی از مورخین عقیده دارند که آکنی‌ها حمله خودرا دوباره شروع کردند و اهالی میس به امید این‌که وطن جدیدی خواهند یافت به کرت گریختند لکن اهالی مینوس از قبول تازه‌واردین خودداری نموده ومیسنی‌ها

کنوسوس راغارت کرده و سپس آتش زدند . بعضی دیگرازمورخین می گویند که آکنی‌هااهالی میسن‌راشکست داده‌وپس‌ازبدست‌آوردن امپراطوری آنان کرت را متصرف شدند.

بهرصورت‌اهالی مینوس پس از حمله‌اخیر دیگرقدعلم نکردند وآکنیها سواحل دریای اژه را تحت سلطه خود درآوردند و این نکته را باید مهمتر ازسایرین دانست‌حه‌اشعار هومر پهلوانان را می‌ستاید . آگاممنون درمیس‌ـ ایدومنه **Idomenee** درکرت سلطنت کردند ومنلاس **Menelas** وآشیل **Achille** و اولیس **Ulysse** هرکدام حکمرانی خودرا داشتند وهمگی‌در جنگ تروا شرکت کردند .

بعداً مردمان دیگری بنام دورین‌ها **Doriens** (یونانیان اولیه)سیل آسا این منطقه را اشغال نمودند . دورین‌ها ازهمان نژادآکنی‌ها بودند لکن وقتی‌که به میسن رسیدند تمدن آکنی‌ها را نداشتند . دورین‌ها قرابتی را که باآکنی‌ها داشتند از یاد بردند و بخودحق دادندکه آنها را ازبین ببرند وبرخلاف‌آکنی‌ها هرچه راکه سرراه خود میبافتند برانداختند بدون آنکه تمدنی‌که به‌آنها عرضه میشد مورد استفاده قراردهند وبدین نحو زنجیری که ممکن بود تمدن یونان جدید رابه گذشته درخشان شهرهای اژه متصل سازدار هم گسیخت . .

مدت سه‌هزارسال‌فقط افسانه‌هایادگار دوران ماقبل یونان رابخاطره‌ها زنده نگه داشتند چون همین دورین‌های حشن حماسه سرائی را دوست‌داشتند و روایات جنگ تروا را باب ذوق خود یافتند و بزودی با نامهای آشیل و هکتور بیش ازنام پهلوانان خود مأنوس شدند وبالاخره افسانه جاودان‌جنگ تروا را مانند افسانه‌های خود پذیرفتند .

دکتر رحیم هویدا

نظری به تاریخ آذربایجان

بخش دوم

۳ ـ اوجان

اوجان نام دهستانی است از توابع شهرستان تبریز درسمت شرقی این شهرستان در سرراه جاده ترانزیتی تبریز ـ تهران و تبریز اردبیل واقع شده و از ۴۴ قریه بزرگ و کوچک تشکیل یافته که اکثر نقاط آن بسیار حاصلخیز و آباد و محصولات کشاورزی آنها قابل توجه است و بمناسبت نزدیکی و هم ـ جواری دهستان اوجان با دهستان عباس. در محاورات عامه دو کلمه اوجان و عباس توامان ذکر میشود مانند اوجان عباس مرکز اوجان بستان آباد می باشد که بلحاظ دارا بودن چشمه معدنی آبگرم معروفیت داشته و آب این چشمه شفابخش امراض جلدی و سایر اوجاع ودردهاست که هرروز عده‌ای از دهات اطراف و در تابستان ها از نقاط مختلفه کشور برای استفاده از آن بدانجا روی می آورند و جاده تبریز تهران وتبریز اردبیل از کنار بستان آباد میگذرد .

بستان آباد یکی از مراکز دادوستد این دهستان بوده و اشخاص برای

..ید وفروش مایحتاج خود بدانجا رومیآورند .

بستان آباد از دو قسمت بستان آباد علیا و سفلی تشکیل شده است و رودخانه بستان آباد که بالاخره بآجی چای میریزد آنرا از همدیگر جدا ساخته و این قصبه بزرگ در حدود ۱۵۶۳ نفر جمعیت دارد .

از آبادیهای معتبر این دهستان قریه معروف حاجی آقا میباشد که قبل از ایجاد شوسه تبریز تهران راه تبریز تهران از این قریه بوده و مسافرین در این قریه باستراحت می پرداخته ونام ده حاجی آقا درسفرنامه ها زیاد بچشم میخورد .

۳۱ قریه از دهستان اوجان درجلگه واقعشده و ۱۳ ده آن‌درکوهستان قرار دارد ومحصولات آن گندم و جو وبخصوص کشت سیبزمینی رواج کامل دارد در برخی از دهات آن باغات میوهٔ نیز وجود دارد .

محال عباس چسبیده به محال اوجان درسمت شرقی آن قرار گرفته و مرکزش قراچمن معروفست که سابقاً جاده تبریز تهران از وسط آن‌میگذشت ولی جاده حدید ترانزیتی از یک‌کیلومتری آن میگذرد .

محال عباس نیز دارای ۴۴ قریه است‌که ۲۸ قریه آن درکوهستان و سردسیر و۱۴ قریه دیگر درجلگه با آب وهوای معتدل قرارگرفته است .

از دهات قابل ذکر کوهستان عباس ده قیش قرشاق میباشد که درکنار رودخانه ای در فاصله میان قراچمن معروف ودهکده سنگل آبادقرارگرفته و مسقط الرأس استاد ارجمند و دانشمند دکتر محمد حسین شهریار غزلسرای معاصر ایران میباشدوکوه معروف حیدر بابا در رو بروی دهکده قیش قرشاق قرار داردکه الهام دهنده استاد شهریار بوده و استاد شهریار اثرجاویدان و شاهکار معروف خود را موسوم به سلام برحیدربابا (حیدر بابایه سلام) که یادآور دوران شیرین کودکی وحوادثی که دردوران طفولیت این شاعرنامدار در ذهنش باقی بوده میباشد وبنام همین کوه که حیدربابانام دارد بوجودآورده است .

دربرخی از قراء نزدیک بجاده شوسه هردو دهستان بازار هفته معمول

میباشد که دررورهای معین کشاورزان برای خرید وفروش یا تعویض کالاهای خود با اجناس مورد نیاز در آنجا میآیند مانند تکمه داش وغیره

ناگفته نماند که قریه معروف ترکمانچای از توابع شهرستان میانه که عهدنامه ننگین ترکمانچای در آنجا منعقد شده چند فرسخی بالا تر از قراچمن درکنار جاده قرار دارد .

اوجان بارها از آن درکتب تاریخی ذکری بمیان آمده و مدتی مرکز تجمع قشون وسلاطین ایراندرلشکر کشیهای مختلفه بوده است چنانکه صاحب ناسخ التواریخ درصفحه ۱۸۷ ازجلد اول دوره قاجار در ذکر لشکر کشی فتحعلیشاه قاجار برای دفع فتنهٔ روسها چنین مینویسد .

(آنگاه ازچمن کمال آباد رهسپارگشته درچمن سلطانیه فرود شد و شاهزاده محمد علی میرزا نیز پس از روزی چند برسید ومیرزا بزرگ قائم ـ مقام نیز از تبریز به تقبیل سده سلطنت بشتافت و از حرکت موکب پادشاه بطرف آذربایجان آگاه شده مراجعت کرد پس شهریار تاجدار محمد علی میرزا بر قانون منقلا (۱) از پیش روی بیرون فرستاده و خود از پس دوروز کوچ داد، نایب السلطنه عباس میرزا بیست هزار پیاده جدید نظام با بیست عراده توپ برداشته پذیره پادشاه شد و از دوسوی راه ایشان را بر صف کرد وشهریار ازمیان لشکر عبور کرده نایب السلطنه را تحسین فراوان فرستاد و لشکریان را هریك جداگانه نواخت ونوازش فرمود وروز بیست و دوم شهر جمادی‌الاخره ارض اوجان را لشکرگاه نمود) ونیز درصفحه ۱۸۸ از کتاب مزبور جلد اول دوره قاجار چنین مینویسد :

(بعد از روزی چند نایب السلطنه عباس میرزا را ازراه چمن گوگجه ییلاق بیرون فرستاد تا درآن نواحی اقامت کرده برزشت وزیبای امور محمد علی میرزا نگران باشد و بمقتضای وقت کارکنندوفرج‌الله خان نسقچی باشی را با سپاهی لایق بنظم اراضی طالش و توقف محال اردبیل فـرمان داد آنگاه بسبب حدت گرمی هوا وسورت حرارت چمن اوجان شهریار ایران ازآنجا کوچ داده درمحال سراب نشیمن‌فرمود.)

جمعیت محال اوجان در حدود ۲۱۷۸۶ نفر و جمعیت محال عباس قریب ۱۹۰۰۰ نفر میباشد .

تك شماره سی و پنج ریال ـ اشتراك سالیانه در ایران چهارصد ریال
خارجه پانصد ریال

* * *

نقل مطالب این مجله با ذکر مأخذ مجاز است.

اداره: تهران ـ خیابان شاه ـ کوی جم شمارهٔ ۵۵ ـ تلفن: ۴۱۸۲۸

* * *

پ وحید ـ تهران ـ خیابان شاه ـ بیست متری اول ـ تلفن ۴۲۲۶۹

Revue mensuelle **VAHID**

Directeur : VAHIDNIA

No. 55-Rue Djam. Ave. Chah-Téheran Tel: 41

نوشته‌ها و

سندگـــــــان

درشمارهٔ مسلسل ۸۵ وحید عکسی از قائم مقام تبریزی (عبدالرحیم خان ساعدالملك) به چاپ رسیدکه از روی یکی ازنشریات ژنو نقل شده بود اینك عکسی دیگر از آن مرحوم کـه در پترزبورگ گرفته شده چاپ میشود.
عکس متعلق است به کتابخانهٔ شخصی حسین ثقفی‌اعزاز.

ازمجید اوحدی ـ یکتا

دین مادر عنوان قطعه شعری است که یکی از شعرای انگلیسی بنام حان میس فیلد (۱) سروده ونگارنده آنرا بنظم در آورده است ـ مشارالیه سالها ملک‌الشعرای دربار انگلستان بوده وآثاری بصورت داستان وغیره از او باقی مانده است ـ قبل ازاینکه ترجمهٔ منظوم ویرا برای خوانندگان نقل کنم بی‌مناسبت نیست که تاریخچهٔ مختصری ازشاعران وگویندگانی که در دربار سلاطین انگلیس سمت ملک‌الشعرائی داشته اند بیان نمایم .

نخستین پادشاهی که این رسم را معمول داشت جیمز اول (۱۶۲۵/۱۵۶۶) بود که جانسن (۲) شاعرمعروف را به لقب ملک‌الشعرائی مفتخر ساخت ونشان مخصوص را بوی اهداء کرد واین امر دنباله زمانهای قدیمتر بودکه نوازندگان وشاعران ندیم سلاطین بداشتن این نشان سرافرازمیشدند .

بطوریکه درتواریخ مسطوراست ریچارد اول (۱۱۹۹/۱۱۵۷) وهنری سوم (۱۲۷۲/۱۲۰۷) گویندگانی را بمنادمت خود برگزیده وآنهارا مورد تشویق قرار میدادند ـ ادوارد چهارم (۱۴۸۲/۱۴۴۲) جان کی (۳) را بسمت ملک‌الشعرائی دربار خود منصوب نمود ـ شعرائی که این سمت را

. بر نشان محصوص بدریافت مستمری نیز نائل میشدند از حمله
(۱۴۰۰/۱۳۴۰) افتحار داشت که حام شرابی از دست دو
مستمری نه شد همچنین اسپسر ملك الشعراء ملکه الیزابت
مستمری دریافت میکرد ـ سر ویلیام داونت (۵) که معاصر
بود در سال ۱۶۳۸ میلادی بحانشینی بن جانسن برگزیده شد
ارلز دوم که از ۱۶۶۰ تا ۱۶۸۵ در انگلستان سلطنت میکرد
فرمان ملك الشعرائی یافت وسیصد پوند مستمری سالیانه پرداخت
ر حلاصه اعطای این سمت و برقراری مستمری این ندیم
ـ وهنوز هم این رسم برقرار است
حه مطلب بدرازا کشید امیدواریم که در اینجا شرح
لیفه شاعرانی که سمت ملك الشعرائی داشتند بطور محتصری گفته

محصوص عمارت بود ازبرگ درحت غار (۶) که بعنوان حلقه
به قهرمانان وشعرای درحه اول و افراد برجسته دیگر تعلق
ریجا این نشان صورت رسمی پیدا کرد و شعرا اختصاص یافت
واسته بدربار واغلب فرمانی بنام آنها صادر میشد ـ وظیفهٔ
اعران این بود که اشعاری بمناسبت سالروز ولادت پادشاه وقت
ث ووقایع دربار بسرایند ودراعیاد رسمی انشاد کنند ـ شاعرانی
اجرای این مراسم بودند از حیث مقام و منصب همچنین میزان
لسان نبودند ـ اینك ترجمه منظومه ...

(۱)

نای تیره و تار مشیمه ، مام

از جان خود بکاست و بر جان من فزود

نحل شد تنش از لاغری نزار

تا از حیات خویش مرا ساخت تار و پود

نگرد رنجه تن خویشتن کنون

تاب و توان دم زدن و دیدنم نبود

، که بر بیاوری ارحاك سر برون
کر فرط انفعال سود روی من سیاه

۱

- gohn masefield متولد ۱۸۷۸م شعر و داستان نویس
، درجوانی باغلب کشورها سفر کرده و مشاغل مختلف اشتغال ورزید.
نرس بنام Salt Weter Ballade درسال ۱۹۰۲ منتشر شد
، شهرت وی گردید . وی کتابهای متعددی بصورت داستان و درام ـ
شر نوشت وهمگی بچاپ رسید ـ در میان اشعار داستانی او کتب
Reynard the که بسال ۱۹۱۹ طبع شد از بهترین آثار او محسوب
، ـ درسال ۱۹۳۰ سمت و لقب ملك‌الشعرائی دربار انگلیس منتخب
درعصر دارای همین سمت بود جان میس فیلد پدر دهمین ملك‌الشعرای
انگلیس بود و پس از یك عمر طولانی در ۱۱ می/۱۹۶۷ بدرود
، گفت .

۲ - Ben Janson درام نویس انگلیسی ۱۶۳۷/۱۵۷۳ . در سال
۱ بملك‌الشعرائی دربار جیمز اول منصوب شد ـ

۳ -- John kay

۴- Geoffrey Chaucer

۵- Sir William-Davenant متولد ۱۶۰۶ وفات ۱۶۶۸

۶-غاردرختی است که‌چوب آنرا چون بسوزانند بوی‌خوش دهدودورسال
وشاداب است (فرهنگ نفیسی وبرهان قاطع) ـ

سیف‌اله وحیدنیا

رقبات دولتی اصفهان
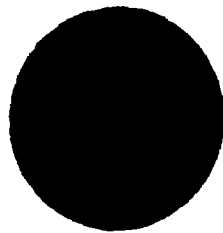
یکی از کارهای ارزنده مجلس شورای ملی که در چند سال اخیر توجه خاصی بدان معمول گردیده است، خرید و جمع‌آوری اسناد تاریخی و کتاب‌های خطی نفیس بوده است. بر اثر این توجه که باید آنرا معطوف به علاقه و میل باطنی جناب مهندس ریاضی رئیس محترم مجلس شورای ملی دانست هم اکنون مخزن کتابخانه مجلس بصورت غنی ترین گنجینه کتب خطی فارسی جهان در آمده و تعداد زیادی کتاب خطی فارسی نیز از کشورهای مختلف جهان به کتابخانه مجلس عودت شده و خریداری گردیده‌است.

من خود بعنوان عضو شورایعالی کتابخانهٔ مجلس بارها دیده‌ام که حتی کتابهای خطی کاتالوگ‌شده از کشورهای اروپای غربی را به کتابخانه آورده و فروخته اند. در صورتیکه در گذشته اغلب کتابهای نفیس کشور ما بوسیله دلالان و سود جویان از

کشور خارج و صدور کالای تجارتی به کلکسیونرها و موزه‌دار
های مختلف جهان فروخته میشد

کار شایسته دیگری که در کتابخانه مجلس انجام گرفته
تهیه و چاپ فهرست این کتابهاست که تا کنون بیش از بیست جلد
آن به‌چاپ رسیده و آقای عبدالحسین حائری تهیه و تنظیم این
فهرستها را بعهده گرفته است

ضمناً از نظر آنکه چه بسا در دوران گذشته کتب نفیس دستخوش
سرقت و فساد واقع شود سازمان مجهزی مشغول فیلمبرداری از
اسناد مجموعه و کتابهای منحصر بفرد شده است و این عمل بخصوص
سبب خواهد شد که اسناد گرانبهای کتابخانه بنحو مطلوب حفظ
و حراست شود

* * *

در این مقاله فهرست وار اسامی باغهای خالصه اصفهان را که
از یکی از مجموعه های خطی عالیانی (ف. د) موجود در کتابخانه
دستنویس کرده‌ایم بانوشتجاتی چند ضمیمه میکنیم اسامی این باغها در
کتابهائی که راجع باصفهان نوشته شده بطور جامع ذکر نشده و
نقل آن از نظر تاریخ اصفهان مفید فایدت تواند بود.

این اسناد عالیانی بدون تاریخ است و یکی دو سند آن
تاریخ ۱۱۹۰ را دارد و بنظر میرسد مربوط به اواخر دورهٔ صفویه
ودورهٔ افشاریه باشد.

باغات وعمارات صفویه

چهارباغ سفلی(۱) .

باغ نقش‌جهان واقعه در بازار صباغان ، باغ خرابانه واقعه در جنب
فراموشخانه قدیم.

باغ بادامستان(۲) واقعه در سردر عمارت و سط واقعه در جنب بازار و

اشرف. باغ چهلستون(۳) بانضمام سر درو عمارات وسط بالا. باغ خیمه گاه (با
باغ حرمگاه) و عمارت کلاه فرنگی و بازار محسنان باغ هشت بهشت (۵) با انضمام سر در و
عمارت وسط باغ ـ باغ حیاط خانه واقعه در جنب باغ چهلستون ـ باغ انگوردان (۶)
و ادبیه بانضمام عمارت که خراب شده. باغچه خلیل خانه (۷) با انضمام ...
بعضی از آن خراب شده ـ باغچه توحید خانه (۸) بانضمام برج و ...
باغ عسمی واقعه در چهار باغ عباسی بانضمام سر در. باغ تخت (۹) بانضمام ...
و قصر ـ باغ بابا امیر واقعه در چهارباغ بانضمام سردرخراب ـ باغ ...
نعمت بانضمام سر درخراب ـ باغ ماما (بابا) سلطان (۱۰) واقعه در چهار باغ ...
باغ کاخ بانضمام سردرخراب. باغ سلطان علی به انضمام سردرخراب ...
علی قاسم ـ باغ علی حیدر بانضمام بازار و سردرخراب ـ باغ قتل خانه ...
سر درعمارستان ـ باغ کجاوه خانه (۱۱) واقعه در جنب بازار صباغان ـ باغ ...
واقعه درچهارباغ بانضمام سردرخراب ـ باغ محمدعلی نعمت بانضمام ...
خراب ـ باغ سلطانعلی بانضمام سردرخراب ـ باغ علی قاسم ـ باغ ...
علی‌حیدر بانضمام سردرخراب ـ باغ حاج صالح واقعه در بازار عباسی ...
شترخانه که معبر آن از باغ پهلوان حسین است. باغ سیف الدین (شهیر به باغ ...
واقعه درچهارباغ عباسی ـ باغ حاجی باقر واقعه درچهارباغ عباسی ـ باغ پهلوان
حسین بانضمام سر درخراب واقعه درچهارباغ عباسی ـ باغ زین خانه ـ قطعه ...
حسن ؟ که در تصرف پسر رمضانعلی خان است ـ خانه فرنگ واقعه در ...
پا قلعه ـ باغ گلدسته واقعه در جنب هشت بهشت ـ عمارت فراشخانه (۱۲) ...
واقعه در جنب چهلستون. عمارت تالار طویله (۱۳) بانضمام درهای آن و عمارات
دیوانخانه ـ قطعه زمین بهشت آئین ـ عمارت زینب بیگم واقـعه در ...
ـ عمارت اشرف ـ عمارت خورشید.

چهار باغ علما.

باغ زرشك واقعه در چهارباغ خارج شهر ـ باغ نظر ـ بـاغ توپچی
باشی ـ باغ جلودارباشی ـ باغ قرچقای‌خان بانضمام سردرخراب ـ باغ ...

لنجان .

باغ کوه در مصرف امام جمعه با تمام دو عمارت وسط باغ، باغ ...، باغ حاجی آباد، باغ چشمه و اراضی سیاه بوم، باغ سپهلوان، باغ ملک، باغ ...

* * *

علاوه بر باغهائیکه در بالا نام برده شد اسامی دیگری از باغهای اصفهان در دست داریم که از کتب مختلف جمع آوری کرده ایم و صورت آن ... است

باغ ها از حریف (۱۹) (باغ عباس آباد) باغ بکر، باغ تخت، باغ ... توپخانه، باغ جنت باغ همایون (باغ حاجی)، باغ دریاچه، باغ دست ... صائب، باغ طاوسخانه، (از آثار شاه عباس دوم) باغ عیسی بن ایوب، باغ فتح آباد باغ فرح آباد، باغ فلاسان، باغ قلندر ها، باغ کاران، باغ گلدسته، باغ ... (لب مادی نیاصرم) باغ نو، باغ عسکر، باغ عموطاهر پشت باغ آلماء باغ دموره پان پشت مسجد شاه وهشت بهشت واقع بوده، باغ معتمد ... سیرخانه (پشت طرف شرقی چهارباغ به محلی که امروز به کوچه شیر ... معروف است و معبرش از باغ پهلوان حسین بوده) باغ صالح آباد ... قراجان، باغ جهملا، باغ خواجه، باغ وقایع نویس، باغ مهردار شاه عباس باغ جون کمر، باغ کلاه ساه، باغ بهارستان، باغ حاج سالح، ... خواجو یا چهارباغ سعدر (۲۰)،

حواشی :

۱ــ چهارباغ عباسی معروف به چهارباغ کهنه درسال ۱۰۰۵ ... شاه عباس بزرگ طرح انداخته شد. طولش ابتداء از دروازه دولت و انتهاء به پل اللهوردیخان و عرض آن تخمیناً چهل و دو ذرع، این چهارباغ را ... از آنرو خواندند که آن خیابان طویل را چهار قسمت کرده و فاصله هر قسمتی میان خیابان حوض مدور و بزرگ انداخته آب طبقه به طبقه در آن حوض‌ها

۵- باغ هشت بهشت و عمارت تحتانی و فوقانی قصر میان و وسعت و تزئینات آن از حد توصیف بیرون است. غیر از ایوانهای عالی وارسیها، یکصد و بیست و یک زوج درب اطاق تنها در بالا و پائین دارد. از معماران معتبر شنیده شد که طرح آن را در طرز عمارت کرامت کرده‌اند.

چنانچه نقشه این قصر را بکشند و در جای دیگر بخواهند مثل آن بنا کنند مشکل که بتوانند از عهده برآیند.

باغ مزبور باغی است بسیار بزرگ، خیابانهای عریض و قطعه‌بندیهای وسیع در آن است. دیوار یك طول باغ با قدری از دیوارهای چهارباغ مشترك. دو نهر بزرگ از چهارباغ عرضاً این باغ را تقاطع میکنند مقابل قصر موصوف وسط وارد دو دریاچه بزرگ میشود که بعرض باغ در دو طرف عمارت متقابل یکدیگر است و دو حوض بزرگ هم در دو سمت دیگر عمارت است و دورهٔ عمارت نیز جوی سنگی و آب‌نماها قرار داده‌اند که آب دائماً از اینها جاری است.

مقابل این دریاچه و قصر سردر بسیار عالی و دورو که یك روی مشرف به چهارباغ و حوض بزرگ پای آن و روی دیگر به معبر قصر وسط باغ است. سردر مزبور نیز وصف زیاد دارد نهر دیگر هم مقابل و هم عرض این نهر قدری زیادتر از چهارباغ میآید و بعرض باغ جاری است بهمین قاعده سردری دارد عالی مشتمل بر تالار بزرگ مشرف بر باغ و عمارات عقبش منظر چهارباغ و اینجا که سالهاست تلگرافخانه شده. در این باغ حیاط دیگر هم هست وسیع با اطاقها وارسیهای متنوع و آشپزخانه و طویله و غیره همه وقف به مدرسه متصل هشت بهشت است (ت ا ر)

۶- باغ انگورستان و عمارت میان آن از بناهای صفوی است و وسعت آن خیلی خوب است و با تعریف بهشت آئین اندرون خانه سلاطین صفوی بوده تخریبست بی‌پایان الآن مخروبه و بعضی اطاقهای آن انبار جنس دیوان است در اوقات آبادی خیلی نقل داشته :

نقش و نگار در و دیوار شکسته

آثار پدید است صنادید عجم را

عمارت را افاغنه وغیره بقطعه قطعه دستی خراب کرده اند در
شاهنشاه سرور زمان حکومت محمد حسن خان معتمدالدوله
متعلقات آن عمارات دررده خاك پیداشد ازسنگ مرمر و کاشی کاری
جمیع آلات و اسباب حتی فاطیل خرابه و بهیجوجه نقش و
بدون مرمت دایر گردید و هنوز بر قرار است (جغرافیای

باغچه جلیل خانه وعمارتش باعمارت باغچه توحیدخانه باغ وسط باغ
با(مستمند) تقریباً شصت هزار ذرع و سر درب عالی وعمارت حسابی داشت
را میرزا اسمعیل لسان الدوله گرفته و بدیگران انتقال داد
باغ توحید خانه ـ باغی است در پشت عالی قاپو وتالار طویله
خلوتهای تودرتوی خرابه ودروسطش گنبد بسیار وسیع عجیب الشکل
میگویند این مقام توحیدخانه کملین و موحدین آن زمان بوده

باغ تحت تقریباً چهل هزار ذرع بود به مغربی چهار باغ ، آنرا
مرتضی خان نوری باطرف فرمان گرفت وقطعه قطعه بدیگران فروخت
دوقصر داشت یکی روبچهارباغ یکی رو بخیابان فرعی محل شمس
روره بخیابان شیخ بهائی نامیده میشود.
جنوبی باغ تحت دو باغ ارمانی که یکی وقفی و بدست آقایان
بود ویکی باغ وخانه محمدامین خان ودررقبه دولتی نام نداشت .
(ر)
۱ـ باغ ماما سلطان شهر بباغ کاج درمغرب چهار باغ آنهم تخمیناً
هزار ذرع بود وپشت توپخانه واقع شده ضمیمه باغ امیر که میوسه
میشد باسردرب وعماراتش (ت.ا.ر)
ـ باغ کجاوه خانه جنب بازار صباغان بیش ازچهل وپنجهزار ذرع

بود. میرزا احمدخان فاتح‌الملك فرمان صادر کرد و دست بدست فروخته خانه های بسیارشد (. ت ا.ر)

۱۲- گوشه آخر چهلستون برجی است هشت پنج چند طبقه دراین برج متعینین خاصی را زمان قاجاریه حبس مینمودند ... برابر این برج جایگاه صباط معروف بقصر فراشخانه وزیر آن شارع خیابان پشت چهلستون بود و سقاخانه متصلی وهمان خیابان جزو خیابان سپهسالار و باغ فراشخانه صوب شمالی برابر چهلستون ۱۳۱۴ قمری‌اجرای ظل‌السلطان خراب کردند. (ت.ا.ر)

۱۳- تالار طویله-دیوانخانه دولتی بسیاروسیعی‌است. پشت طویله شده وجنب عالی‌قاپو واقع شده‌مشتمل بریك تالار بزرگ مصور ومنقش واطاقهای موسوم به مرواريد و غیره مطلا ومقرنس با بیوتات تحتانی و فوقانی زیاد عالی و یك حوض بزرگ‌جلو تالار وصل به دریاچه مطول بهانضمام سه طویله در سه سمت عمارت و این دیوان خانه محل سلام عام سلاطین صفوی بوده .

۱۴- مقابل درمسجد قبا سوخته جلوخان‌باغ قوشخانه استو میان‌باغ مزبور قصری است بسیاروسیع ورفیع و دوطبقه که درآن‌بیوتات وامکنهٔ کثیره ملوکانه درکمال استحکام دارد و خیابان بندی و حوض‌ها وجداول وجویهای باغ‌همه‌به نظام وباغ مزبور هم جزوباغات وخالصه جات دیوانی است و این اعصار مقام نقل‌مکان‌وخلعت پوشان حکام عظام است .

۱۵- باغ‌سعادت‌آباد مقابل شهر کنار رودخانه واقع گردیده‌وعمارات واقعه درآن بموجب تفصیل است:

آینه‌خانه عمارتی است ملوکانه واعلی مشتمل برطبالی عقب و اطاقها و ایوان های بزرگ و جلوآن تالاری عظیم مشرف به رودخانه‌که تمام‌منقش وآینه‌کاری و درصفات عظمت ورفعت و استقامت ثانی چهلستون و این مکان دربعضی اوقات سلام عام سلاطین صفوی بوده.

۱۶-عمارت‌هفت‌دست‌درقدیم هفت‌دست بوده شش‌دستش خراب شده و

طراف طنابی وستونهای کاشی مرتفع پایه‌هایش راروی شیرهای سنگ
یان تالاربه منوال حوض تالار چهل‌ستون که از دهان چهار شیر آب
بریخت و منظر تالار رودخانه وبیشه و باغستان و باغ نظر ...
ای تالار بلب رودخانه تخمیناً شصت‌ذرع کم و بیش نادر سیلابی
محل هم تالار و دیوار و سقفش آینه‌های یکذرع ونیم و ... رنگ
کس رودخانه و درختان و بیشه طرف شمالی راینده رود در آن
جابری انصاری مینویسد این بناهارا ظل‌السلطان گفت ویرانش کنند
ابراهیم ملك التجار هفت هزار تومان داد مصرف شود نپذیرفت.
ت.ا.د).

۱۷ـ باغ ناظر درب آن دربازار عسگران بازمیشد ودرب ... هم
اقدری ساختمان. (جابری انصاری)

۱۸ـ کل‌عنایت دلقك شاه عباس بوده اسمو تصویر اودرد ...
به چهلستون کشیده‌اند باسکمی بزرگ دیده میشود. این باغ ...
پنجهزار متر وسعت‌داشته‌است.

۱۹ـ باغ هزارجریب که هزار هزار ذرع مربع مسطح سطح آن ...
ودامنه کوه صفه واقع شده بهر بزرگی داردمخصوص شرب آب این باغ ازرود...
سوا میشود و بباغ مزبور وارد میگردد و از آنجا خارج نمیشود ...
میانش خراب واشجار زمینش ازمیان رفته دیوارهایش هنوز برپاست و ...
باغ الآن ساده است . . . در بن باغ قصرها و کلاه فرنگیها و ...
وآبنماها وحوبها وحوض‌ها داشته والحال شالوده بعضی از آنها پیدا است
باغی بوده که درروی زمین درآن زمان نظیر نداشته.

۲۰ـ چهارباغ خواجو که نستش را مرحوم صدرمیدهند درزمان ...
باین روش نبوده فقط معبروراه وسیعی برای پل خواجو بود ومقبره حسن ...
ودروازه حسن‌آباد که بنام اومعروف است و آثار دیگر نشانیهای عمارات ...
ازصفویه وزمان صفویه رادارد وچون‌ابتداخانه‌های مرحوم صدرهمه درخواجو
بود این‌طرح چهارباغ خواجو راانداخت وبیشتروجوه دولتی رادر آبادانی
مراقبت داشت.(ت.ا.د.)

بزرگداشت محمدعلی فروغی

روز ششم آذر ۱۳۲۱ محمد علی فروغی (ذکاءالملک) سیاستمدار و دانشمند بزرگ ایرانی که در مدت ۶۷ سال زندگی پرافتخار خود خدمات شایانی در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی به ایران و جهان کرده بود بدرود حیات گفت. دانشگاه تهران روز هفتم آذر ماه ۱۳۵۰ بمناسبت سی‌امین سالگرد درگذشت او محفلی یادبودی تشکیل داد و آقایان عبدالله انتظام و دکتر عیسی صدیق و دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی و مجتبی مینوی و حبیب یغمائی بترتیب درباره جنبه‌های مختلف شخصیت کم‌نظیر او بیاناتی ایراد کردند و خاطراتی را که از او داشتند باطلاع حضار رساندند.

درهمان روز نمایشگاهی نیز از آثار فروغی در کتابخانه مرکزی دانشگاه گشایش یافت و از طرف خاندان فروغی پیکره آن‌مرد نامدار که بوسیله آقای پرویز تناولی تهیه شده بود بکتابخانه اهداء شد.

مجلهٔ وحید ضمن اظهار خوشوقتی از این اقدام دانشگاه، بروان پاک آن رادمرد والامقام درود میفرستد و متن خطابه‌ای را که آقای دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی در آن مجلس یادبود درباره فروغی و فرهنگستان ایران ایراد کرده اند ذیلا برای اطلاع خوانندگان درج میکند و امیدوار است که خطابه‌های سودمند آقایان عبدالله انتظام و دکتر عیسی صدیق و مجتبی مینوی و حبیب یغمائی نیز برای استفاده عموم منتشر گردد.

سخنرانی دکتر رعدی آذرخشی درباره فروغی و فرهنگستان

وظیفه‌ای که امروز برعهده من محول شده این است که درباره ... در فرهنگستان و عقاید او درباب زبان فارسی مختصری بعرض حضار ... برسانم .

بدیهی است که منظور از تعبیر «فروغی در فرهنگستان» ... شخصیت او دراین مؤسسه میباشد

برای توضیح این تأثیر ناگزیرم قبلا بعنوان مقدمه بگویم که ... من و بدون کمترین مبالغه محمد علی فروغی یکی از دانشمندترین و روشن‌ترین و بزرگترین رجال ایران در قرن حاضر بود . یکی از جنبه‌های بارز او جنبه جامعیت کم نظیرش میباشد و این جامعیت ببرکت اوضاع و احوال استثنائی و متعددی برای او دست داده بود زیرا اولا هوشی سرشار و ... جوینده و دقتی فراوان داشت . ثانیاً در خانواده‌ای تربیت شد که از ... علم و ادب بهره‌مند بود . بهاین معنی که جدش ازنخستین ایرانیانی است که با بعضی از رشته‌های علوم جدید آشنائی یافته ودرصدد ترویج آنها برآمده ... پدرش محمد حسین فروغی (ذکاءالملک اول) مردی ادیب و شاعر و نویسنده و مؤلف کتاب‌های متعدد و روزنامه نگاری روشنفکر بود که در تعلیم و تربیت دوفرزند خود محمد علی فروغی و ابوالحسن فروغی کوشش و اهتمام فراوان بکار میبرد .

محمدعلی فروغی که موضوع بحث ماست در این محیط خانوادگی مساعد [illegible] قریحه و هوش فطری خود را بکار انداخت . علاوه بر فرا گرفتن [illegible] ادبیات فارسی و مقدمات زبان عربی و ورزش در فن نویسندگی در [illegible] رشته‌های معلومات جدید هم از فیزیک و شیمی و پزشکی و ریاضیات و [illegible] گرفته تا فلسفه و حقوق و علوم سیاسی اطلاعات وافی بدست آورد [illegible] و ادبیات فرانسه را بخوبی و زبان انگلیسی را درحد رفع احتیاج یاد گرفت و در فن ترجمه مهارت خاصی کسب کرد . فروغی بسبب این جامعیت [illegible] معلومات و احاطه برمباحث علمی و ادبی و اجتماعی با ذوق سلیم و [illegible] معتدل و روح واقع بینی که داشت میتوانست هنگام اظهار نظر وداوری و [illegible] تصمیم در هرامری اعم از امور سیاسی و اجتماعی و فرهنگی رابطه آن را با سایر امور از مد نظر گذرانده و به روشنی درک و بیان کند و از خطر [illegible] سیفتگی و اغراق و افراط و تفاوت یك جانبه بر کنار ماند [illegible] بالاتر از همه اینها ، آن مرحوم از لحاظ مکارم اخلاقی و عوالم معنوی انسان بزرگی بود که باسانی حس احترام واعتماد صاحب نظران را نسبت بخود جلب میکرد .

فروغی که دارای چنین جامعیت و شخصیت ممتازی بود، بجهاتی که در مقاله‌ای بی‌امضاء بنام «تاریخچه فرهنگستان ایران» درشماره اول سال اول مجله فرهنگستان شرح داده‌ام ـ و آن مقاله در مقدمه این شماره مجدداً هم درج شده است ـ در اوایل ۱۳۱۴ هجری خورشیدی ودر زمان سلطنت اعلیحضرت [illegible] شاه کبیر وباکسب اجازه از شاهنشاه فقید فرهنگستان ایران را با همکاری وزیر معارف دانشمند و بلند همت خود جناب آقای علی اصغر حکمت تأسیس کرد .

بطوری که در آن مقاله بتفصیل ذکر شده است درسال ۱۳۱۳ ناگهان اندیشه‌های تندی درباب اصلاح زبان و لغت و طرز نگارش فارسی بوجود آمد و علل واسباب متعدد موجب ایجاد اضطراب و تشویش خاصی در اوضاع ادبی و لغوی ایران شد. بدین معنی که بقول مرحوم فروغی برای بعضی از علاقه‌مندان

بترقی زبان فارسی این فکر پیش آمد که برای معانئی که امروزه الفاظ[illegible] برای آن‌ها وجود ندارد یا استعمال نمیشود اصطلاحات وضع کنند [illegible] دیده شد کارهائی که دراین‌باب میکنند بی‌رویه استوار روی‌مبنای صحیح و سلیم نیست .»

عیب کار در این بود که در آنموقع عده‌ای از این اشخاص در [illegible] وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی وغیردولتی انجمن‌هائی تشکیل می‌دادند [illegible] مطابق ذوق و سلیقه خود لغات واصطلاحاتی حتی بجای کلمات معمول [illegible] و رایج وضع و جعل کرده در مقالات و رسالات خود بکار می‌بردند و [illegible] آن انجمن‌ها که در وزارت جنگ تشکیل شده بود غالباً با [illegible] مطالعه کافی ، هرهفته عده زیادی ازلغات راکه مدعی بود برخی از [illegible] زبان‌های قدیم قبل از اسلام ایران اقتباس شده با لطائف الحیل به [illegible] مقامات عالیه رسانده و استعمال آنها را در وزارتخانه ها تحمیل می[illegible] در نتیجه این وضع اغلب مقالات روزنامه‌ها و مکاتبات اداری نامفهوم شده و اگر آن روش دوام مییافت بزودی هرج‌ومرج چاره ناپذیری بر زبان [illegible] مستولی میشد . درآن گیرودار که باز بقول فروغی «بادسفاهتی میوزید» مرحوم با توسل بمقام سلطنت و با توضیح مطالب اجازه تحصیل کرد که . پایان دادن باقدامات خود سرانه و تفنن آمیز بعضی ازوزارتخانه‌ها ومؤ[illegible] و بمنظور مطالعه دقیق و اخذ تصمیمات سنجیده در امر پیراستن زبان از [illegible] نامتناسب خارجی ، فرهنگستانی مرکب از دانشمندان و اهل لغت و [illegible] تشکیل شود وچون باین تدبیر توانست که دستگاههای گوناگون ورنگارن[illegible] لغت سازی اشخاص غیرمسئول و انجمن‌های افراطی و یا غیرصالح را [illegible] یکی از بزرگترین خدمات رادرباره زبان فارسی انجام داد . بنابراین [illegible] فرهنگستان در آن‌موقع بحرانی در درجه اول مدیون شخصیت و موقع[illegible] و چاره‌جوئی مرحوم فروغی بود. باردیگر که شخصیت فروغی درد[illegible] تأثیر بخشید هنگام تدوین اساسنامه آن بود برای اطلاع بمقاید آن[illegible] در خصوص مقاصد ووظائف فرهنگستان کافی است که بماده اول و دوم[illegible]

آن نوشته مراجعه شود زیرا هر دو ماده بقلم اوست . بخاطر دارم که در اوائل ۱۳۱۲ که متصدی ادارهٔ کل انطباعات در وزارت معارف بودم بحضور آن مرحوم رفتم و درباره اینکه طرح اساسنامه فرهنگستان چگونه تنظیم شود کسب تکلیف کردم .

مرحوم فروغی که کاغذسفید دمدست نداشت پس ازچند دقیقه تفکر پاکتی متداول یك نامه اداری بود ازجیب خود درآورد و درامدك زمانی در پشت همان پاکت و درحضور من ماده اول و دوم اساسنامه را که شاهکاری است از جامع و رسائی و ملاحظه‌کلیه دقائق و جوانب امر بخط خود نوشت و حضور ذهن و نظم فکری و احاطه او به موضوع مورد بحث مرا شدت تحت تأثیر قرار داد .

آن دوماده را میخوانم زیرا معتقدم مندرجات آنها میتواند در زمان ما وتا سالیان دراز درامر حفظ و توسعه و ترقی زبان و ادبیات فارسی راهنما و الهام‌بخش هرفرهنگستان واحد شرائطی باشد

ازاین گذشته این دوماده اصول عقایدمرحوم فروعی رادرباره‌زبان‌فارسی دربر دارد.

ماده‌اول- برای‌حفظ و توسعه وترقی‌زبان فارسی انجمنی بنام‌فرهنگستان ایران تشکیل میشود.

ماده دوم ـ وظائف فرهنگستان بقرار ذیل است

۱- ترتیب فرهنگ بقصد رد و قبول اصطلاحات در زبان فارسی

۲- اختیارالفاظ و اصطلاحات درهررشته ازرشته‌های زندگانی با سعی دراین‌که حتی‌الامکان فارسی باشد

۳- پیراستن زبان فارسی ازالفاظ نامتناسب خارجی

۴- تهیه دستورزبان و استخراج وتعیین قواعد وضع‌لغات فارسی واخذ ناردلغات خارجی.

۵- جمع‌آوری الفاظ واصطلاحات پیشه‌وران وصنعت‌گران.

۶- جمع‌آوری لغات واصطلاحات ازکتب قدیم .

۷ـ جمع‌آوری لغات و اصطلاحات و اشعار و امثال و ...
و ترانه‌ها و آهنگ‌های ولایتی.

۸ـ جستجو وشناسایی کتب قدیم وتشویق بطبع ونشر آنها

۹ـ هدایت افکار به حقیقت ادبیات وچگونگی نظم و نثر ...
آنچه از ادبیات گذشته پسندیده است ورد آنچه منحرف میباشد و ...
برای آینده .

۱۰ـ تشویق شعرا ونویسندگان در ایجاد شاهکارهای ادبی .

۱۱ـ تشویق دانشمندان بتألیف وترجمه کتب سودمند ...
ومأنوس .

۱۲ـ مطالعه دراصلاح خط فارسی .

بحث در این‌که فروغی درنوشتن این مطالب و انتخاب ...
جه وسعت نظر ودقتی بکار بسته واز رعایت هیچ نکته‌ای فروگذار ...
است می‌تواند موضوع رساله مفصلی باشد و مخصوصا باید توجه داشت ...
درنظر او وظیفه فرهنگستان فقط پیراستن زبان ازالفاظ نامتناسب ...
نبوده بلکه وظائف خطیر دیگری هم داشته کهاهم‌آنها مندرجات بند ۹
یعنی هدایت افکار به حقیقت ادبیات و چگونگی نظم و نثرالی آخر
وتشویق شعرا ونویسندگان بایجاد شاهکارهای ادبی بوده است .

اکنون این سئوال پیش می‌آید که فرهنگستانی‌که فروغی به ...
آن همت گماشت و چنین اساسنامه جامعی برای آن نوشت چرا آنچه
می‌بایست نتوانست وظائف خود را انجام دهد وپس از پنج شش سال ...
کم فایده عملا دچار تعطیل شد درجواب باید گفت که اولا نفس ...
فرهنگستان درآنموقع ، بحران تب‌آلودی را که بر زبان فارسی عارض
بود فرونشاند واگر این مؤسسه نتوانست با انجام وظائف مهم ...
خدمت مثبتی درباره زبان فارسی انجام دهد لااقل موفق شدکه زمام ...
ازدست گروهی افراطی بدرآورده و این خدمت منفی ولی قابل ...
عبارت بود ازمنع رواج هزاران لغت مجعول و نامأنوس در هر هفته و ...

… جامعهٔ ایرانی کند. ثانیاً باید بخاطر آورد که فروغی که در خرداد ۱۳۱۴ در مقام نخست وزیری فرهنگستان را تأسیس کرد و در … ریاست و اداره جلسات آن را بعهده گرفت با نهایت شور و ذوق و علاقه … تدبیر خط‌مشی و سیاست کلی آن را تعیین فرمود ولی در … همان … نخست وزیری و همچنین از ریاست عالی فرهنگستان بر کنار …

پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ نیز که برای … نخست … انتخاب شد از دی ماه ۱۳۲۰ تا تاریخ وفات یعنی تا پنجم آذر ماه ۱۳۲۱ رسماً ریاست فرهنگستان را داشت ولی در این مدت … مصادف با اشغال کشور از طرف قوای بیگانه بود و همچنین … مزاج و بیماری که منتهی به مرگ تأسف انگیز او در ۶۷ سالگی شد … توسع فرهنگستان که در فاصله ۱۳۱۵ و ۱۳۲۰ از وظائف اصلی … منحرف شده بود سروسامانی بدهد. من اطمینان دارم که اگر پیشامد‌های سیاسی موجب آن نمی‌شد که فرهنگستان در سالهای اول تأسیس خود … سرپرستی فروغی محروم بماند قسمت مهمی از مقاصد و وظائف مندرج در اساسنامه برآورده و انجام داده میشد زیرا سرپرستی فروغی جنبه تشریفاتی داشت و منحصر باداره جلسات نبود بلکه او در این مقام از طرفی این مؤسسه را در برابر فشارها و توقعات بیجای بعضی از مقامات و گروههای متنفذ حمایت میکرد و از طرف دیگر مانند یك مرشد و راهنمای مورد احترام … میکوشید که در داخل فرهنگستان بین اعضاء آن که بعضی تندرو و بعضی میانه رو و برخی محافظه کار بودند با استدلالی متین و بیانی دلنشین توافق و حسن تفاهمی برقرار کند. بیاد دارم که درسال ۱۳۱۴ دو تن از اعضاء افراطی فرهنگستان دریکی از جلسات اصرار داشتند که یك کلمه ثقیل و نامأنوس زبان اوستایی بعنوان معادل یك کلمه عربی رایج وساده مستعمل در فارسی پذیرفته شود. مرحوم عبدالعظیم قریب با این پیشنهاد مخالف بود و میگفت اولا این کلمهٔ عربی هزارسال است که در فارسی وارد و معمول شده

وحوزه دارائی زبان ماست ثانیاً زبان اوستائی مرده ومتروك شده و کلمات آن
باکلمات فارسی امروزی هماهنگی نـدارد دوعضو افراطـی از این سخنان
مرحوم فریب بر آشفتند وغوغائی براه انداختند وگفتند شما حق ندارید
به زبان اوستـائی که زبان مقدس نیاکان ماست اهانت کنید و آن را زبان
مرده بخوانید .

دراین اثناء مرحوم فروغی که رئیس جلسه بود بی آنکه یکی از دو
طرف بحث را مستقیما مورد حمایت یا ملامت قرار دهد ناگهان رشته سخن
را بدست گرفت و با متانت تمام ازفرد فرد حضار پرسید آیا پدر او مرحوم
محمد حسین فروغی را میشناختند یا نام او را شنیده‌اند ؟ یکایك اعضاء
فرهنگستان جواب مثبت دادند و هر کدام شرحی درباره فضائل محمد حسین
فروغی بیان کردند . آنگاه مرحوم محمد علی فروغی گفت آقایان شهادت
همه شما پدر من مردی‌دانشمند و ارجمند بوده و من بفرزندی اومفتخرم
این وصف اگر همه شما بمن بگوئید که پدرت مرده است من حق ندارم
ازشما برنجم زیرا مسلم است که پدرم مرده است . زبان اوستائی هم درست
است که زبان مقدس نیاکان ما بوده است ولی چه میتوان کرد آن زبان
مرده ومتروك شده وانصاف نیست که ما بکسی که این حقیقت واضح را بیان
میکند بتازیم ودر وطن پرستی او تردید روا داریم . این بیان شیوا و
استدلال سقراطی فروغی مانند آبی که بر آتش ریخته شود جلسه را بحال
عادی درآورد وبحث در محیطی آرام و دور از هیاهو ادامه یافت

فروغی در ۱۳۱۴ برای روشن ساختن اذهان در باره اهمیت وظایف
فرهنگستان خطابه‌ای تحت عنوان « فرهنگستان چیست » ایراد کرد و
۱۳۱۵ پس از برکناری‌ازریاست‌عملی‌فرهنگستان همین‌که‌احساس کرد که
مؤسسه بتدریج از وظائف اصلی خود منحرف می شود و حتی درامر انتخاب
معادل برای الفاظ عربی و فرنگی غالبا برخلاف اصول وقواعد صحیح
میکند کوشید تا بلکه‌با متوجه ساختن افکار عمومی ، درحدامکان ازاین

دکتر خسرو فرشیدورد

بحثی درباره خط فارسی و پیشنهادهائی درباره یکسان کردن آن

تصمیم گرفتن درباره تغییر یا اصلاح خط زود است زیرا مستلزم انجام کارهائی است که نشده است و تحقیق آن نیز دشوار است این کارها از اینقرارست:

۱ـ بوجود آمدن یك الفبای دقیق زبان‌شناسی جهانی .

۲ـ برآورد فوائد وزیانهای این کار .

۳ـ تربیت زبانشناس متخصص دربارهٔ خط (۱) برای تحقیق در این زمینه ها .

۱ـ اکثر کسانی که درباره تغییر و اصلاح خط یا عدم تغییر آن اظهار نظر می‌کنند صلاحیت ابراز عقیده در این زمینه را ندارند و اظهار نظرهای آنان بیشتر مبنی بر تعصب یا بی اطلاعی یا غرض است.

... در این فعلاً چاره‌ای جز ساختن با خط موجود نیست ولی این خط را ... رهنمائی دارد لااقل می توان آسانتر یاد داد و می توان آن را بیا ... همهٔ هنگستان یکسان کرد که مثلاً یکی «می» و «به» و «است» را پیوسته ... ی آنها را جدا ننویسد .

۱ - مشکلات دستوری و زبانشناسی خط فارسی

اظهار نظر در این موارد نیز کار آسانی نیست زیرا مقدمات آن که ... دوین دستور علمی زبان فارسی است فراهم نشده است.

تحقیق درباره دو بحث از دستور برای یکسان کردن خط لازم است و ... ون آن نمی توان در این باره تصمیمی شایسته گرفت یکی تعیین مرز کلمهٔ مرکب ... که چنین کاری اصلاً در زبان ما نشده است . دیگر بحث درباره اصوات وا... (Phonème) زبان فارسی است که مشکلات مربوط به آن نیز کاملا ... ل نشده است زیرا یکی از دشواریهای رسم الخط ما جدا نوشتن یا سرهم نوشتن کلمات مرکب است . مثلا اگر بنا به پیشنهاد عده‌ٔ زیادی بخواهیم بعضی از کلمات مرکب را سرهم ننویسیم اول باید مرز کلمه مرکب را تعیین کنیم و دانیم که اصلا کلمهٔ مرکب چیست ؟ فی المثل بدانیم ناچارو ناگاه و نگهداشتن و اینچنین و آنچنان مرکبند یا نه سپس آنهارا جدا یا پیوسته ... بنویسیم

دیگر از مشکلات دستوری مربوط به خط تشخیص کلمات مستقل و نا مستقل است از یکدیگر زیرا اگر بخواهیم هر کلمه مستقلی را جدا بنویسیم ... بدانیم « است » و « به » حرف اضافه مستقل است یا نه که آنها را جدا ... ـسبیده ننویسیم .

مثلا من هم مانند بسیاری دو سال پیش می پنداشتم «است» مثل «بود» و «شد» و «رفت» کلمهٔ مستقل است و در کتاب دستورم نوشته‌ام باید آن را جدا نوشت ولی چندی پیش دریافتم که «است» نیز مانند «ام» و «ای» و « ایم » و «اید» و «اند» مستقل نیست و اینهارا باید فعل پسوندی یا فعل پیوسته (EnclitiQue) ... نامید زیرا نمی شود گفت «است حسن دانا » ولی «بود» چنین نیست ومیتوان

مرکب پیدا کنیم.

برای این کار باید کلمه مرکب را از جند چیز که به آن نزدیک است

تمیز دهیم بنابراین ناچاریم آن چند چیز را تعریف کنیم اینها عبارتند از کلمهٔ

ساده، گروه واژه، جملهٔ ناقص

پس از هر چیز باید ببینیم کلمه چیست؟ در پاسخ این پرسش می‌گوئیم

«کلمه لفظ معنی داری است که از یك یا چند ساره (Monème) (۱)

به وجود آمده باشد و بتواند در جمله نقشی را باری کند.

«گروه واژه یا گروه دو یا چند کلمه است که بر روی هم نقش یکی از

اقسام کلمه را در جمله باری کند بدون آن که کلمهٔ مرکب یا جمله بوجود

آورده باشد»، مانند مرد بزرگ، به خانه، به منظور این که، فرا یندهٔ

یاد آوردگاه (۲)

جمله سخنی است مفید که از کلمه یا کلمه‌ها بوجود می آید که دارای

نقش دستوری باشند

بنابراین تفاوت جمله با کلمه و گروه آن است که جمله معنی مفید دارد

ولی کلمه و گروه چنین نیستند.

یادآوری ـ بعضی از جمله ها در اثر دخول پیوندهای (حروف ربط)

وابستگی معنی مفید خود را از دست می دهند و به کلمه و گروه نزدیك می‌شوند

ودر حقیقت کار کلمه را می کنند ما اینها را جمله ناقص پیرو می نامیم مانند

جملهٔ «حسن دیروز به مدرسه رفته بود» که با آوردن «اگر» بر سر آن می

۱ ـ مراد از ساره که مارتینه آن را Monème می نامد کوچك

ترین جزء معنی دار زبان است که ما آن را ساره و بعضی تکواژه یا واژك

ترجمه کرده اند.

۲ـ مارتینه اصطلاحی دارد به نام همبسته (Syntagme) که شامل کلمهٔ

مرکب و گروه هر دو می شود.

شود و اگر حسن دیروز به مدرسه رفته بود ، ودر نتیجه معنی معین ...
می دهد بنا براین یکی از دشواریهای تشخیص کلمه مرکب و ...
جمله هاست

کلمهٔ مشتق نیز خیلی به کلمهٔ مرکب شبیه است اما تفاوت ...
مرکب در این است که یکی از اجزاء تشکیل دهنده آن پاره واژه (پیشوند ...
یا میانوند) است بنابراین آن را چنین تعریف می کنیم «کلمهٔ مشتق آن ...
اجزائی بوجود آمده باشد که یکی از آنها پاره واژه (پسوند ، پیشوند ...
یا میانوند) اشتقاقی (از قبیل «ی» مصدری ، «گده» ، «اوده» ها ساده ...
و نتواند به تنهائی در جمله بکار رود

از این رو پارهٔ واژه ها و ساده های ... مانند علائم ...
ضمایر پسوندی و «می» و «ه» و «می» و «به» فعل را سازندهٔ کلمهٔ مشتق ...

یادآوری ــ ما مشتق را به معنی عربی آن یعنی کلمه ای که از ...
می گردد نگرفته ایم بلکه آن را کلمه ای دانسته ایم که از پاره ...
اشتقاقی بوجود آمده باشد .

حال به تعریف کلمه مرکب می پردازیم

«کلمه مرکب آن است که از دو کلمه یا بیشتر ساخته شده باشد و ...
کلمه واحدی درآمده باشد بطوری که اجزاء ترکیب دیگر نتوانند ...
جمله بازی کنند» مانند «تنگدل» در «او تنگدل شد» که «تنگ» ...
نقشی ندارد و فقط در کلمه مرکب «تنگدل» دارای نقش است و ...
کلمه مرکب «تنگدل» است که در جمله عهده دار وظیفه ای است

کلمهٔ مرکب بیش از همه با گروه واژه یا گروه دستوری ...
دشواری کار ما نیز تشخیص این دو مورد از یکدیگر است و ...
ناقص چون دارای فعل است تشخیصش از کلمه مشکل ...
در گروه واژه نیز نقش دستوری اجزاء گروه در داخل ...
آنچه در جمله نقش اساسی دارد کل گروه است نه یکیک اجزاء ...

... رهائی به دست داد که بتوان مرز کلمه مرکب را با گروه تعیین کرد ...اری است که در زبان فارسی تاکنون صورت نگرفته و تحقیق آن حدانی ...اری نیست .

معیارهای کلمه مرکب را می توان به سه دسته عمده تقسیم کرد ١ـ معیار ...انی و صوتی ٢ ـ معیار صرفی ٣ـ معیار معنائی که هر سه این معیار ها ... یک عامل مهم زبانشناسی دیگری است به نام عامل کثرت استعمال ...این معنی که اگر دو یا چند کلمه خیلی با هم بیایند ممکن است ساخت ...کیب شوند بنابراین کثرت استعمال را می توان قانون اساسی ترکیب دید ... بیان شرح هریک از این معیار ها

١ـ معیار معنائی. از سه معیاری که نام بردیم در دستور های قدیم از ...مله در نحو عربی تنها به معیار معنائی توجه می شده است در حالی که ...ور از نظر زبانشناسان این عامل برای تشخیص ترکیب از عوامل دیگر ...ضعیفتر است و بدون توأم شدن با معیار های دیگر بهیچوجه دلیل بر ...رکیب نتواند بود

بر اساس عامل معنائی تعریف کلمهٔ مرکب چنین خواهد بود «کلمهٔ مرکب آن است که از دو یا چند کلمه ساخته شده باشد بطوری که مجموعه حاصله معنائی غیراز اجزاء آن داشته باشد»

در این تعبیر دو ایراد وارد است یکی آنکه همیشه معنای اجزاء ترکیب و کلمه مرکب با هم متفاوت نیست مثلا معنی دختردائی و پسر خاله با دختر دائی و پسرخاله (درحال اضافه و غیرمرکب بودن) تفاوتی ندارد .

دیگر آنکه آنچه ما آن را تفاوت معنا می دانیم گاهی حاصل معنی مجازی یکی از اجزاء ترکیب است . مثلا « چشم » در «چشم داشتن» به معنی مجازی «توقع» و « انتظار » است که در این صورت اجزاء ترکیب با کل ترکیب تفاوت معنائی ندارد .

ب ـ حذف و کوتاهی ـ گاهی در اثر کثرت استعمال واحد ترکیبی حذفی روی می دهد و سخن کوتاه می گردد در این صورت تشخیص کلمه مرکب آسانتر می شود مانند پسرعمه (بی کسره اضافه) به جای پسر عمه (با کسره اضافه) و بپا شدن و شیر برنج و بیره بدست و تحت اشر و عالماً و عامداً وسر آمدن به ترتیب به جای به پا شدن، شیر و برنج، به دست گرفته، در تحت اشر، عالماً وعامداً به سر آمدن.

یادآوری ۱ ـ البته کوتاهی سخن وحذف در اجزاء آن بر اثر کثرت استعمال همیشه موجب ترکیب نمی شود زیرا این امر قانون عام(۱) زبان است و تنها گاهی حاصل آن ترکیب است مثلا وقتی « درآنجا نشست » بر اثر کثرت استعمال می شود « آنجا نشست » کلام اجزرا نمی توان مرکب دانست.

یکی از مشکلات ما تشخیص سخن کوتاه شده و محذوف الاجزاء از کلمات غیرمرکب است همین امر است ولی آنچه مسلم است اگر حذف و کوتاهی با نشانه های دیگر توأم باشد ترکیب قوی تر است.

یادآوری ۲ ـ گاهی در نتیجهٔ حذف و کوتاهی شکل مجموعه کلمات بهم می خورد و ترکیب قوی تر می گردد مانند یازده، شانزده، پانزده.

یادآوری ۳ ـ گاهی نیز تبدیل صورت میگیرد مانند گفتگو و جستجو (با تای مکسور) به جای گفت وگو و جست وجو (با تای مضموم) (... در اینجا از مواردی است که با سمع مشخص میشود).

ج ـ کلمهٔ مرکب می تواند نشانه های دستوری طبقهٔ خود را ... یعنی مثلا اسم مرکب نشانه های اسم و صفت و قید مرکب نشانه های صفت و قید را می گیرد فی المثل « تر » ازنشانه های صفت بیانی است وچون می تواند به آخر بموقع درآید (میگوئیم بموقعتر) بنابراین « بموقع » مرکب است در حالی که گروه چنین نیست و یا کمتر اینطور میشود. مثلا نمی توان گفت « به خانه تر » بنابراین « به خانه » مرکب نیست. البته باید در نظر داشت

۱ـ به دستور امروز صفحه ۲۱ و به کتاب Element de Linguistique Générale تألیف A. Martinet صفحه ۱۸۷ چاپ سوم سال ۱۹۶۲ رجوع کنید.

ه توانی زبان عام نیست و ازجمله «تر» که از نشانه های صفت بیانی است به
آخر همه این صفات افزوده نمی شود .

البته بعضی ازعلائم کلمه بر گروه هم داخل می شود از آن قبیل است
... اضافه که هم بر اسم وهم بر گروه اسمی داخل می شود مانند از **آن دو
مرد بزرگوار** پرسیدم و «ی» نکره که به آخر گروه اسمی ای که از
صفت و موصوف ساخته شده باشند نیز می آید مانند «مرد بزرگی» «کتاب
... »، و همچنین کسره اضافه که از نشانه‌های صفت بیانی است(دیوار کوتاه)
.. گروه وصفی بیانی نیز درمی آید مانند دیوار بسیار کوتاه ، روی مثل
... از این رو برای بکار گرفتن این معیار اولا باید همه نشانه های لفظی
وابسته های کلمات را گردآوری کرد. ثانیاً مواردی را که نشانه ای هم برسر
کلمه وهم برسر گروه در می‌آیدنیز مشخص نمود بنابراین استفاده ازمعیار
اخیر با آنکه خیلی دقیق ومفید است نیز خالی از اشکال نیست .

یادآوری- در فعل مرکب از این معیار و بعضی ازمعیارهای صرفی دیگر
نمی توان استفاده کرد زیرا مثلا «می» «به» و «نه» و«مه» که از شناسه‌های
مانندامروزبرسر هردوجزء درنمی آیند مثلا نمی‌توان گفت «می‌پاشود(۱)»،
یا «می خوشش آید»،«می بر گردد»(۱) یا «بپاشود» بلکه بایدگفت « پامی

(۱) در قدیم چون بین «می» و «همی» و فعل فاصله می شده‌است «می»
برسر هر دو جزء فعل مرکب یا گروه‌فعلی‌نیز می آمده است مانندمی فرود
آید، می‌برآید .

ولی این امررا در قدیم دلیل ترکیب نمی توان گرفت بلکه آنرا
تنها می توان نشانه لغزندگی و استقلال «می» شمرد وآن‌را حمل بر آن کرد
که «می» مانند امروزبصورت پیشوند پیوسته فعل درنیامده بوده است زیرا مثلا
درعباراتی ازقبیل « بمیر ای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی»
یا «که می بوی مشك آیداز جویبار» «زندگی خواستن» و «بوی‌مشك آمدن»
را نمی توان مرکب فرض‌کرد

شود » ، « خوشش می‌آید » ، « پانشود » ، « برمی‌گردد » . همین ... می‌شود که با وجود فعل مرکب را در فارسی امروز انکار کنیم ... برای تشخیص آن تنها از بعضی معیارها ازقبیل گسترش ناپذیری ... ویا معنی وتکیه وبواحت استفاده کنیم .

* * *

در اینجا بعضی از معیارهای اسم وصفت بیانی وقید را که ... درنمی آیند می شمریم علامت جمع و «ی» نسبت و بسیاری از پسوندهای دیگر مانند «گاه» کده، اگر، ستان از علائم مهم اسمند که بر گروه داخل ... مثلا بااین نشانه‌ها می‌توان دانست که تخم‌مرغ مرکب است زیرا می‌گوئیم تخم مرغ ها نه تخمهای مرغ و میگوئیم تخم مرغی درحالی که نمیتوانیم بگوئیم «کتاب هوشنگها» یاکتاب هوشنگی .

«ی» مصدری وتر وترین ازعلامتهای صفت بیانی است والحاق آن به مجموعه‌ای (البته باتأیید معیارهای دیگر) دلیل مرکب بودن است مانند ...

قابل ترحم ترین مردم، **مورد احترام**تر، **ازخود راضی**تر .

ازمعیارهای صفات بیانی مرکب و بعضی ازقیدهای مرکب قیدها ... که بر صفات وقیددرمی‌آیند مانند خیلی، بسیار، چنین، چنان، اینطور ... وامثال آنهاست. این قیدها اگر مجموعه دو کلمه‌ای را که کارصفت یاقید ... مقید سازند دلیل آن است که آن مجموعه بصورت ترکیب درآمده است ... بسیار **قابل احترام** .

یادآوری ۱ ـ ممکن است کلمه‌ای مرکب باشد ولی از لحاظ ... نتواند بااینگونه کلمات و پسوندها بیاید مثلا قیدهای صفت وقید ... قیدها اعم ازمرکب یا بسیط درنمی‌آیند فی‌المثل نمی‌توان گفت ... خیلی یکباره یا بسیار ناگهان وخیلی ناگاه . بنابراین این موضوع ... نبودن قید های یاد شده نیست .

... مشکلی است درراه تشخیص کلمات مرکب و دلیلی است حاکی ... پذیری اینگونه معیارها

د- قالب‌های ترکیب - براثر کثرت استعمال کلمات باهم و ترکیب آنها ... برای کلمات مرکب ساختمانها وقالبهائی به وجود آمده است که ... بهترین معیارهای ترکیب است مانند قالب اسم وریشه فعل (دانشجو، دلبر) و ... وریشه فعل مانند پرخور وسخت کوش.

این قالبها که آسانترین راه تشخیص کلمهٔ مرکبند همانهائی هستند ... دستورها درذیل کلمات مرکب ذکر شده اند.

کلمات مرکب فارسی ازلحاظ قرارگرفتن درقالبها وساختمانهای ترکیبی ... دوقسمند یکی آنهائی که دارای قالب ترکیبی هستند مانند گلچهر، پسرخاله ... وقالب آنها بهترین معیار ترکیب آنهاست بنابراین تشخیص مرکب ... بسیار آسان است دیگر آنهائی که دارای قالب خاص نیستند و ... ساختمانشان باساختمان گروه یاجمله ناقص تفاوتی ندارد ومشکلتر کیب در تشخیص ... که به کلمات ازگروه یاجمله ناقص است ازاین قبیلند بموقع، بجا، بخرد ... کس که ساختمانشان با گروههائی مانند «به جابه» و «هرکتاب» یکی است. همچنین است ترکیبهای عطفی که ساختمانشان با گروههائی که ازکلمات معطوف به هم حاصل می‌شوند یکسانند وباید برای بازداشتن آنها ازیکدیگر به معیارهای دیگر بخصوص به معیارهای آوائی دیگر توسل جست. ازاین قبیلند بر و ... ، بیاوبرو، بردوباخت.

یاد آوری ۱ از آنچه گفتیم چنین برمی آید که فعل مرکب در بیشتر موارد قالب ترکیبی ندارد و ساختمان تمام فعلهای مرکب با گروههای فعلی یکی است.

یادآوری ۱ - بسیاری از قالبهای ترکیبی با حذف یکی از اجزاء ... توأمند مانند: **تخت‌نشین = بر تخت نشین، پیش‌رو = به‌پیش‌رو، دلتنگ = با دل تنگ.**

یادآوری ۲ــ بعضی از گروههای اسمی عطفی و غیر عطفی هنگامی که «با» و «بی» و «پر» و مانند آنها بر سرشان در آید صفت مرکب بوجود می‌آورند مانند پردردورنج یا بی‌دردسر ، باهوش وفر است . ولی اگر گروه اسمی کوچکتر از سه و بیش از دوجزء داشته باشد با و بی و پر نیز نمی توانند صفت مرکب تشکیل دهند مانند «پردردورنج حسرت» و «بادردسر زیاد» .

یادآوری ۳ ــ کلمات مرکب و معیارهای آن در طول تاریخ [illegible] تغییر می‌کنند به گفته دیگر کلمه‌ای که وقتی مرکب بوده است امروز [illegible] نیست مانند «بتعجیل» درقدیم زیرا قید سخت برسر آن در می‌آمده است «دروقت‌رفتن گرفتند سخت بتعجیل» (تاریخ بیهقی ص ۵۲ تصحیح دکتر فیاض ودکتر غنی)

یادآوری ۴ـ با تمام اینها تشخیص مرکب بودن بعضی از مجموعه‌ها دشوار است مانند آنهائی که ازحرف اضافه (وابسته ساز) وقید و صفت بوجود می‌آیند: بناگاه، بناچار، بناحق، بناروا، درامروزوازناگاه ، ازناگهان بعمدا بقصدا، بیکبارگی(۱۴۸) (۱) بحاصل (۱۰۹) بگرم، بدرست (۶۹) بهمسایه (۶۲۶)، بنادر (۶۲۴)، بتنها (۳۱۲)، به مغلظ (۱۰۷) ومانند آنها در [illegible]

---

۱ ــعددها نشانه صفحه کتاب تاریخ بیهقی چاپ ۱۳۲۴ اندکه این کلمات در آنها آمده است .

نویسنده ومترجم
دانشگر فکری ارشاد ـ آسستان دانشگاه اصفهان

حماسه‌ی هیلدبراند

در حوالی سال ۸۵۰ میلادی دوتن از کشیشان کلیسای شهر «فولدا» Fulda واقع درآلمان برروی صفحات داخلی جلد یکی از کتب مذهبی حماسه‌پرارزشی‌را کشف کردند که‌امروزه«حماسه هیلدبراند«Hildebrand» نامیده میشود ویکی از متون بسیار نادری بشمار میرود که ازربان آلمانی باستان بجا مانده است . این دو ورقه‌پارهها که تا اواسط قرن بیستم در کتابخانه‌ی استان «هس Hessen» نگهداری میشد، درسال ۱۹۴۵ بهنگام جنگ جهانگیر دوم مفقود گردید. درست ۹سال بعد از این تاریخ بود که کوششهای پی‌گیر ماموران آلمانی به نتیجه رسید و یکی از آن دو در

بر دیکی ازفروشندگان آثار هنری پیدا شد. ورقه‌ی بار یافته ...
رحمت داده شده است ، ولی از سرنوشت ورقه‌ی دوم که دیگر ...
بیافتن آن نمیرود هیچگونه خبری دردست نیست .

منظومه‌ی فوق‌الذکر که احتمالا درقرن هفتم میلادی نوشته ...
به افسانه‌های « گوتیك gotich » تعلق دارد و زبان آن ...
گویش‌های «ساکسی باستان» و«آلمانی علیا» است. از این حماسه ...
بیت برروی صفحاتی که ذکرش گذشت ، بجامانده‌است و از آخر ...
سرانجام بر قهرمانان داستان میگذرد اطلاعی موجود نیست. ...
ابیات نیز بهنگام جدا کردن اوراق مذکور از جلد کتاب صدمه ...
و در نتیجه حروف بعضی ازکلماتش قابل تشخیص نیست . ابیاتی ...
ترتیب دچار آسیب شده‌اند درترجمه‌ی فارسی بصورت نقطه چین آور ...
تا محل اینگونه کلمات وابیات نیزمشخص گردد .

وزن وقافیه‌ی این منظومه نمونه بارزی از شعر ژرمنی بشمار ...
هر مصراع ازدوقسمت تشکیل گردیده است و دارای چهار سیلاب ...
است. سیلابهای تکیه نشده بحساب نمیایندوتأثیری دروزن مصراع ...
فشار حمله همواره برروی لغات‌مورد تأکیداست وتکیه‌ی هر کلمه ...
سیلاب ریشه‌ی آن لغت قرار دارد . اما قافیه‌ی این حماسه که ...
منسوخ شده است، Stabreim نامیده میشود . دراین قافیه حروف ...
ونیز گهگاه حروف صدا دار در لغات مورد تأکید تکرار میشوند و ...
ازقافیه را پدید میآورند که در هیچ قوم دیگری سابقه نداشته وفقط ...
به ژرمن‌ها بوده است . البته لازم بتذکر است که هریك ازحروف‌بیصدا ...
با حرف بیصدا میتواند تشکیل قافیه بدهد ، در حالیکه حروف ...
قابل تعویضندواحتیاجی بتکرارهمان‌حرف بخصوص‌نیست . برای مثال ...
a را با e و I را با U هم قافیه قرار داد . این قافیه چندی پس از ...
همین حماسه در سال ۸۶۸ میلادی توسط شاعر کشیشی بنام « اتفرید
Otfried» به کناری گذاشته‌شد وقافیه‌ی‌دیگری بنام Endreim جانشین
آن گردید. ولی امروزه هنوز هم پاره‌ای از آن لغات هم قافیه که در ...

بیشتر مورد استفاده قرار میگرفت ، در بین آلمانی زبانها رواج داشته چون اصطلاحی در گفتارشان بکار میرود

... ترجمه‌ی این حماسه تاآنجا که باقی مانده است ...

... نقل از دیگران شنیده‌ام . . . . که دو جنگ‌آور ... و روی اندرروی هم آوردند . «هیلد براند» و «هادوبراند» ... دولشکر پدیدار شدند . پدر و پسر ساز و برگ خویش را بیاراستند ... وسلیح و کمر بستند . چون پهلوانان به آوردگاه شدند ... همراهی یکدیگر برخاستند . «هیلد براند» که ... مردی ... دیده بود ، آغاز سخن کرد . وی با کلامی مختصر ... پرسش ...

نشان پدر هست در بین گردان قوم ...
. . . . بگو تا که اصل و تبارت ز کیست ؟
اگر نام مردی یکی زآن میان
دگرها شناسم به نیروی یاد
که من باز دانم یکایک نژاد
پس و پیش اقوام در این دیار .»

هادوبراند ، پسر هیلد براند رشته کلام را بدست گرفت

«شنیدم بسی سالها پیش از این
ز پیران و حکمت پژوهان پیش
که نام پدر « هیلد براند » بود
مرا نام « هادو براند » است . .
پدر سالها پیش ازاین سوی خاور گریخت
به‌همراه «دیتریش» (۲) و بسیار گندآوران
زخشم « اوتاکر » (۳) رهانید جان .
یکی طفل نابالغ خویش را
به خانه درون همسر دل پر از ریش را

حسدایی گرید و سه خاور شتافت
همه زر و سیمش به غارت نهاد .
ز قصر « اوتاکر » دژ آلسود بود
به بردیك «دیتریش» زحوشنوران‌فرد بود.
چو وی نیز یاری حود را از او برگرفت
پدر را نماند ایچ یاری به بر .
همواره وی اندر سپه پیش سود
که ساز نبردش دل افروز بود .
شناسند وی را گوان چند تن .
گمانی برم او به دیگر سرای
گرفته است آرام وکرده است حای .»
هیلید براند، پسر هری براند (۴)، چنین گفت:
« همانا بداند جهاندار با آفرین
که حا دارد اندر سپهر برین
که تا روزگارت به امروز شد
نگفتی سخن با قریبی چنین
که باشد ترا قرب ز اندازه بیش .» ....
پس آنگاه وی بازوبندهای طلا ومرین خویش را که ازسکه‌های اهدایی
سلطان «هون» (۵) ها ساخته بود از بازوگشود وگفت :
« ترا بخشم این بند از بهر صلح ! »
هادوبراند، پسرهیلد براند، پاسخ داد :
غنیمت به نیروی شمشیر باید ستاند
سنان برسنان .
تو « هون » کثیمی وبس حیله ساز
فریبی مرا با سخنهای نرم
که تا گه سنانت شود کارگر
به زیر افکنی یال و کوپال من .

بسی عمر کردی در این پهندشت
نگشتی دمی فارغ از رنگ و زرق.
شنیدم ز آنان که از راه غرب
به کشتی نشستند و راهی شدند،
که «هیلد براند» پور «هری براند»
به میدان آورد داده است جان
هیلد براند، پسرهری براند، لب به گفتن گشود:
. . . .
«همانا شنیدم که در آن دیار
ترا هست یاور شه پاکزاد
بدو گرم داری دل خویش را
به دوران نسازی دژم روی را.
کنون باورم شد، که بهروریب
ندیدم زحفتان و سار سرد.»
. . . .
. . . .
«دریغا که سنوشته‌ی تیره‌ی کردگار
گرفته است پایان و زار است کار
سپردم دوره سی حریف و شتا
بسی دور بودم ز شهر و دیار
به جنگ اندرون پیش‌تاز سپاه
کمان‌ها نشانه به این پیش تاز،
برون جستم اما ز چنگال مرگ.
کنون تیغ فرزند شیر اوژنم
به زیر آورد پهلوانی سرم
که یا کشته گردم به زوبین اوی
و یا کشته سازم ورا در نبرد!

اگر پیدا گردد ترا سازویت
وگر حق ترا باشد اندر سخن
بمردی به آورد جفتان من
غنیمت ستانی به نیروی گرز .
کنون که رای نبرد است و جنگاوری
بیارد ز جنگاور زمین نیر مسی
که سر بسازنابد ز پیکار تو .
بیاریم رزم و بیاریم جنگ
که تا آشکارا شود در نبرد
کدامین یك امروز با فروجاه
به جوش تواند کند افتخار . »

آنگاه دوجنگاور به پرتاب نیزه پرداختند . وحشت همه
گرفت سپرها نیزه‌ها را به پس راندند . سپس جنگ سهمگین
آغاز شد. سپرها در زیر ضربات سخت شمشیر طنینی شگرف میاند
آنکه آنها نیز از بسیاری ضربات درهم شکست . . . . .

* * *

پیکارها بین پدر وپسر ویا بعبارت دیگر نبرد بین‌دو آشنای
یکی‌ازمضامین مهیج ودلپذیر قوم‌آریا را تشکیل میدهد. پس ازمها
پراکندگی آریاییان بسیاری ازآئین ورسوم ونیز افسانه‌های این قوم
درآسیا تا بنگال ومرزچین وازسوی دیگر تا انتهای‌غربی‌اروپا، یعنی
ایرلند وایسلند، گسترش یافت. این افسانه‌ها پس ازسپری شدن قرون
درهریك ازشاخه‌های این قوم به صورت دیگری درآمد ودرظاهر آنها
برحسب موقعیت مکانی وگاه‌برحسب وضعیت اجتماعی، ونیز عوامل دیگر
تغییراتی پدیدارشد. این افسانه‌ها، وهمینطوربسیاری ازآداب ورسوم‌ارو
وآسیائی‌دارای ریشه‌های واحدی هستند وفقط از لحاظ ظاهر وجوه
مختصری درآنها بچشم میخورد. برای نمونه میتوان حماسه‌ی فوق‌الذ
با قسمتی ازشاهنامه‌ی ابوالقاسم منصوربن حسن طوسی (۳۲۹-۴۱۱ یا

.ه اختصاص به نبرد فاجعه انگیز رستم وسهراب دارد مقایسه نمود.
.ه‌ی پهلوانی تقریباً سه قرن بعد از «حماسه‌ی هیلدبراند» به نظم

...ان و حماسه‌ی هیلدبراند» همانطور که پیش از این اشاره شد،
...ردست نیست. اما جمله‌ی منتقدان ادبی بر آنند که حماسه‌ی مورد نظر
...فاجعه‌ئی دردناك به پایان میرسد ودارای جنبه‌ای کاملاتراژیك است.
...گاه که سهراب به دست رستم به قتل میرسد ویا دریکی از حماسه‌های
...ویاپسر به توسط پدر کشته میشود، دراینجا نیز چنین پایانی تصورمیرود.
...ی ازخصوصیات کلی این قبیل افسانه‌ها نمایاندن وضع وروحیه‌ی
...ود است. ازلابلای این حماسه نیز میتوان به صفاتی که دراین زمان
...ناهان افراد است پی برد. افتخارات این دوران درجنگاوری، ... ورشهامت
...اری به عهداست. در «شاهنامه‌ی» فردوسی نیز بهمین نوع افتخارات
...ریم. ولی آنچه که افتخارات این دوحماسه را ازیکدیگر متمایز میسازد
...لی ومیهن‌پرستی «شاهنامه» است.
در «شاهنامه» بارها صحبت از وفاداری به وطن وشه به میان میآید و
...ن داستان اغلب شهامت‌های سهمگین وجنگهای هولناك خود را بجهت
... همین امر انجام میدهند. اما در «حماسه‌ی هیلدبراند» هیچگاه سخن
... قبیل شهامت‌ها ووفاداری‌ها دربین نیست، قهرمانان این حماسه فقط و
...خاطر افتخارات شخصی واثبات برتری نیروی جسمانی خود به طرف
...ی به جنگی چنین سهمگین میدهند.
...سأله‌ی اساسی این قبیل افسانه‌ها که مضمون جنگ بین پدر وپسر را
...ود میپروراند، نبرد دو آشنای غریب وبه عبارت بهتر پیکاربین حقیقت
...است که سرانجام باپیروزی مجازخاتمه میپذیرد. ولی این پیروزی
...ست را هرگز نباید با «بدبینی» اشتباه کرد. این امر حقیقت تلخ و
...اپذیری است که گرچه سرانجامی شوم دربردارد ولی به هیچ وجه نمایشگر
...ی ویا ناسی ازآن نیست. صحبت ازپیروزی بدی برخوبی و تفوق پلیدی
...نی است. باید به این حقیقت ناگوار که زندگی روزمره بشری را از
...ار تاکنون دربرگرفته است، اذعان کرد. اما تحمل این بارشدائد،
...ر که «همینگوی «E. Hemingway نیز به آن اشاره کرده است، خود
...ی پیروزی به شمار میرود. این پیروزی مشکوك در واقع همان جسارت

بمد گلچین معانی

حافظ رود آوری!

در بستان السیاحه ذیل «رود آور» مسطور است که که رودآور در قدیم‌الایام قصبه‌یی بود مسرت اثر، و آن‌دارالاماره تویسرکان بوده، و رعمر ان در آن‌جا می شده، اکنون اثری از آن ظاهر نیست مگر تلی، راقم دیده.

گویند اصل **خواجه شمس الدین حافظ شیرازی** از آنجا بوده، در شیراز نشو و نما کرده، این رباعی را بر مدعای خود دلیل کند

رسول همه خواص و مشهور عوام خوش‌لهجه وموزون‌حرکت، بدتمام

در خطهٔ شیراز بنامست مدام **رود آوری ومحمدو حافظ** نام »

پیشگوئی شاعر

مؤلف تذکرهٔ همیشه بهار در ترجمهٔ میرزا عبدالغنی بیگ قبول کشمیری متوفی ۱۱۳۹ هجری آورده است : « وقتی‌که افاغنه بر صفاهان غالب‌آمدند، زبان مبارك ایشان بدین شعر مترنم شد

سرمه میگیرد فغان را دست آخر، باك نیست

شور، از افغان اگر در اصفهان افتاده است

همان سالی‌که ایشان فرمودند، ظالمان بجزای اعمال خود رسیدند »

دربارهٔ همین بیت سراج الدین علیخان آرزوی گوالیاری در مجمع ـ النفائس ذیل ترجمهٔ قبول کشمیری مینویسد :

« فقیر آرزو گوید . این بیت عجب فال نیکو بود درحق اصفهان واهل اصفهان، آخر حق سبحانه آن چه شاعر اراده کرده بود بظهورآورد. ولیکن خروج نادرشاه که ازاهل ایران بود . و برطرف شدن افغان هیچ‌فایده برایران و اهل ایران نکرد . بلکه بدتر از آن شد »

علی اکبر ناجی

از شاگردان مکتب طبیعت نام علی اکبر، تخلص ناجی [illegible]
اهل موعار اردستان متولد ۱۲۷۴ هجری قمری اکنون در سنین [illegible]
وشش غرق شور و شوق است دوران جوانی را بکار ساربانی در [illegible]
و در همان حال سفر دنبال شتر اشعار سروده و ذوق و حالی دارد [illegible]
بشغل علاقی مشغول و راستی عارفی وارسته است. غزل او [illegible]
را در دیوان عرفانی شمس دارد.

حسام‌الدین دولت آبادی

یاهو

کشکشان در کوی یارم میبرند — عاقلان دیوانه [illegible]
چون شتر در زیر بار عشق یار — مست [illegible] میبرند
میشم تمار عشقم سر یار — از نگویم سوی دارم [illegible]
سر دل را آشکارا گر کنم — این جماعت سنگ [illegible]
دل بسوزد هر دم از آه جگر — همچو طفلان اشک بارم میبرند
جرعه نوش باده وحدت شدم — این عسسها مست [illegible]
جوانرو زار دل شدم ای عاشقان — چون اسیران [illegible]
از فراق یار باشم بی قرار — بیقراران بی قرارم [illegible]
دل چو مجنون واله لیلای خویش — لیلی دل [illegible]
کرده او آواره ام از آن دیار — یار دیگر در دیارم [illegible]
چونکه دل بگذاشتم با یار دل — این چنین بی‌بند و [illegible]
چون شکستم عهد و پیمان الست — شحنه هایش شرم سارم [illegible]

ناجیم لیکن اسیر دل شدم
همچو زنگی پنبه وار میبرند

یب طوسی
ستاد دانشگاه

چند پسوند مهجور

(۲)

۳) علامت نسبت . گنگل (= گنگ = شوخ وظریف + ال) = لاف و شوخی:

ممنطر مبباش وجون مه نور گیر   ترك کن این گنگل و عطارگی

« مولوی »

کتل (= کت = چوب + ال) = کفش چوبی ـ چهارپایه کوچك چوبی « گلیکی » ـ اطاق چوبی که در روی تحت روان در ایام سوگواری حرکت میدادند « تهرانی » تکل (= تك = پهلو + ال) ـ لنگه‌های چوبی که کف آن تحته است و برای حمل سنگ بر استر والاغ می‌نهند ودر دوپهلوی حیوان مانند دولنگه قرار میگیرد .

۴) علامت تشبیه : سنگل (= مانند سنگ) = ریغ خشك شده که بر پشم گوسفند آویزد ، « آشتیان » دمبل ـ کپل و در دوصورت اخیر با al ازیك ریشه هستند .

(۱۲) an . در آخر چند کلمه بمعانی زیر آمده

۱) علامت مکان : چمن (= جم + ن) = محل جمیدن . داون محل کوبیدن - بررن (= جای وررو کار) .

۲) علامت اتصاف و دارندگی . لادن = دارای بوی لاد . ریش دارای ریش ، پرن = پرتودار . ریسن ورس = ریشته - پرو . ـ (= دارای سوراخ) .

۳) ـ مخفف anda فاعلی است ، بادبیرن ، کوبن ... کری ، گرن .

۴) ـ علامت نسبت : میش = چرم میش ، پیش (... پیس ... برگ خرما) = لیف خرما .

علامت فوق از منشاء ant پهلوی که علامت اتصاف است ... ده

(۱۳) and که در پهلوی بصورت ant آمده و برای صفت ... مورد در کلمات دارای معانی زیر است .

۱) در آخر اسامی امکنه علامت مکان است . میهمند ، رزبند ، ... محل هموار ، آوند (... جای آب) .

۲) ـ بمعنی اتصاف و دارندگی است : پرند (... پر ... + ند = پرتودار و شمشیر براق . لوند (= لاو ... نار + ... دارای نار .

۳) مخفف « نده » فاعلی است آیند وروند ، نوند (از نویدن ... تیررفتن) اسب تندرو . کشند (= کشنده) :

اول علاج ما بنگاهی کشند کس
آنگاه عمر را هدف ریشخند کن
« صائب »

(۱۴) ang بمعانی زیر آمده .

۱) ـ علامت اسم مصدری پرنگه = برق شمشیر ، آونگ ... آو درنگ = توقف .

۲) ـ علامت تشبیه : مارنگ (- شبیه مار) - مارنج ـ سارنگ ـ
نگ (آژ ـ شیار سوهان ونوع آن + نگ)چین حس .

۳) علامت اتصاف و دارندگی : ملنگ (مل - می + انگ)
پرده کنارنگ - مرزدار .

بهره بدی کار او ساحته کنارنگ‌از آن‌کار پرداحته

« فردوسی »

۴) علامت مکان. پلنگ (پل پا + انگ جای‌پا) = آستانه‌در.
رنگ (= کر = کره اسب + نگ) = میدان اسب دوانی ـ هاونگ
هاون) - جای کوبیدن .

۵) علامت اسم آلت · کلنگ ، وشنگ ، (- آلتی که‌بوسیله آنوش
از پنبه‌دانه جدا میکنند،

میکنی‌هردوچشم‌خویش‌ازبحل همچو حلاح دانه‌را بوشنگ

« جهانگیری »

۶) ـ علامت سمت : کدنگ (ـ کد چوب + نگ ـ
کدین) چوب گازرـ کلنگ (ـ کل - سفال + نگ) ظرف
سفالی « گلرستان » .

۷) علامت تحبیب و تصغیر . قشنگ (ـ کش + نگ).

۸) ـ سازنده اسم جنس از اسم صوت : تفنگ ، فشنگ .

تذکر . علامات فوق بعضی از **ant** و برخی از **ak** پهلوی گرفته شده‌اند .

(۱۵) **or** در بعضی موارد مخفف **ur** اتصاف‌است و شاید درکلمه « کنگر » نیز از همین قبیل باشد زیرا « کنگ » بمعنی شاخ است و کنگر گدائی بود که شاخ و شانه بدست میگرفت و با مالیدن شاخ برشانه صدائی ناهنجار پدید میآورد و چیز طلب میکرد واگر نمیدادند خود رامجروح میساخت .

کاش حافظ پسراحمد کنگر بودی
تا زدینارو درم کیسه او پر بودی

(۱۶) ol نیز در چند کلمه‌بمعانی زیراست .

۱) افاده نسبت کند . جنگال (= پنجه مرغان شکاری ا ـ (= کاو = شکاف کوه + ال) = گندنای کوهی ـ بنحل (... ته+ ال) = ته مانده ـ این علامت با « آل » یکی‌است.

۲)ـ علامت اتصاف و دارندگی: کنحل (کنج +ال) = دارای و چین و شکن ـ آسل (آس + ال) - زنیکه با آس دستی گندم ر انرا آرد میکند « لارستان » ـ منشاء این علامت ur یا var اتصاف ا

۳) ـ مفید مبالغه است . دنگل (= دنگ ... گیج + ال) بسیار گیج :

گردنگل آمد این پسرك تاکی بر بندیش باخر هر مهمتر ... او

شنکل (شنگ +ال = شنگول) = بسیارشنگ ـ این نیز ... یکی است .

۴) علامت تصغیر : گنبل (= گنب = بر آمده + ال) آمده کوچك ـ « سرین » ـ ترنگل (... ترنگ + ال) ترنگ کوچك ، دمبل (= دمب+ ال) = دم کوچك .

منشا این علامت « la » تصغیر است که خواهد آمد .

۵) ـ علامت اسم مصدری است : گندل « غلط» شاهرود « ـ اجل جیں و چروك .

۶) ـ درآخر اسامی امکنه آمده : کاول ، باول ، داول .

(۱۷) -om یا am که بنظر میاید منشاه آن در مواردی ا اتصاف‌یا نسبت‌ویا مصدری باشد . بمعانی زیر آمده

۱)ـ اتصاف ودارندگی : سریشم (= سریش‌دار)، کیکم («کیا = مردمك چشم +ام= دارای مردمك (= چوبیستکه در آن نقش‌مرده چشم دیده میشود وماننده‌مردمك چشم‌عکس‌میگیرد)

بروز معرکه بانگشت گر پدید آید
بچشم بر کند از دور کیك اهریمن

جدیك»

۲)ـ مفید سمت است :خلاشم (= خلاش + ام) = ماجیر و
آزرش همچون حلاشه :

۳) ـ اسم مصدری:هستم (= هست بودن) .

۴) در معمول علامت تانیت است و در دوکلمه « حسانم و بیگم »
دارده .

(۱۸) ـ u که در پهلوی صورت uk موجود است دارای معانی
میباشد .

۱) ـ سبت چربو (= چربی) ، هندو ، دوغو = آنچه اردوغ
مل آید ، انگشنو = نانی که روی ذغال مشتعل میپزند ـ النگو .

۲) ـ تصغیر وتحقیر ، کندو ، خردو ، پسرو ، یارو،مررو،تنگو.

۳) ـ تحبیب و تعظیم . دخترو ، عمو ، خالو ، کاکو

۴) ـ اتصاف و مبالغه : شکمو ، ریشو ، ریغو ، دادو (= بچه
داقی)، برزو .

۵) ـ علامت تشبیه است ، سارو (پرنده‌ای سخنگو شبیه بسار) ماسو
، ماس = ماه + او)=ماکو

۶) ـ تعریف : کتابو ، گاو و ، گوسفند ـودرشیراز معمول است

۷) ـ تخصیص حنس به نوع : گردو ، میکو .

(۱۹) ـ ukواما صورت‌اصل این‌علامت بهمه معانی‌فوق‌بیامده وتنهادر
وارد زیر معمولست :

۱) ـ تصغیر و تحقیر : کندوك ، شلتوك (= شلت = حرد +
وك) = برنج درپوست .

۲) ـ اتصاف : نموك (= نمود) جغوك (= جغ + اوك) =
کنجشك ، رموك .

۳) ـ تشبیه. ساروك (= سارو) ، نروك (= نازا، درخت بی‌میوه

۴) ـ تخصیص جنس به نوع . گردوك (= گردو) ، کاووك (کا
میان تهی) = آشیانه مرغان ، کالوك (= کالك) ، گلوك (...
کلوخ ، حرحوك گردهای اطفال .

(۲۰) ur که علامت اتصاف و با var همریشه است در ... که شاید تغیر صورت یافته پسوند دیگری است معنی آن عوض شده وعلا.

۱) تصغیر است کنعور، کنور (= کند و) .

از تودارم هرچه در خانه حنور   و از تودارم نیز علة در کنو

۲) علامت مکان است ماهور (ماه مار ... چین و ...

ای من رهی آن روی چون قمر   وان زلف‌شبه‌رنگ ...
«شهیدبلخی») = محل پرچین ودارای تپه‌های بهم پیوسته. ماهور که آ
عربی فرض‌کرده‌اند و بمعنی‌خرابات وجای شرب شراب و ... قمار ا
ریشه عربی ندارد و بنظر میرسد که با « ماخ » بمعنی دون همت و پ
از یك منشاء باشد و « ماحور » جای مردم پست معنی میدهد .

در آخر اسامی امکنه نیز دیده میشود . پلور . کحور

۳) ـ نسبت در کلمه « حنور » بمعنی اسباب ولوازم خانه

(۲۱) ul در آخر کلمات تغیر صورتی از ur است و بمعنا
زیر آمده .

۱) ـ اتصاف کنحول (= کنحل) سیحول (= سیحور
تشی)

۲) ـ مبالغه شنگول (شنگل ـ منگول = منگل

۳) ـ تخصیص جنس به نوع . پوچول = پوست بی مغ گردو .

۴) ـ تصغیر کندول (= کند و) . مشکول (= مشکوله)

(۲۲) uya ـ در آخر اسامی قدیم دیده میشود و بمعانی زیر است

۱) ـ تحبیب و تعظیم : کاکویه ، برونیه ، بابویه .

۲) ـ تشبیه : سیبویه ، شیرویه ، ماهویه ، بادر محویه ماسویه

۳) ـ نسبت : در آخر اسامی امکنه : آمویه ویحویه (ـ محله‌ای ... گحویه (کحور مازندران) ، کوه گیلویه (در فارس) این ...ند را اعراب بصورت aveyh تلفظ کرده‌اند و باین صورت منشاه آن ...زبانهای باستانی ایران معلوم‌نیست و بعقیده دارمنستر شاید از مشتقات ...وندی باشد که نام « داریواش را ساخته وازvaos پسوندی بصورت avoy آمده و اعراب آنرا aveyh کرده‌اند .

...نظر من این فرض صحیح نیست وتلفظ عربی دلیل اصالت‌آن نمیباشد ...الاعراب کلماترا هر طور بخوانند تغییر میدهند، دراینجا نیز uya را ...ورت avey در آورده‌اند .

...نظرمن uya ترکیبی است از u و a که هردو ماخذ قدیمی دارد ...اکنون نیز در زبان ایران معمول استو اگر درپادسی‌باستان‌بصورتuya ...نمیخوریم دلیل عدم وجود آن نیست و چه بسیار پسوندها ولغات‌که صورت ...ن آن بما نرسیده ولی در زبان متداولند و این نیز یکی از آن مواردست ...موصاً که در اسامی امکنه همین تلفظ از قدیم‌برای ما باقی مانده و امثال ...مات یا در نحویه برزویه و آمویه و را هویه نیز در فرهنگها وجوددارد .

(۲۳) ir در آخر چند کلمه تغییر صورتی از ur است و مفید ...اف ودارندگی است :دلیر،انجیر (ـ انج ـ انگه + یر) دارای ...بد ـ کریر (= کر + یر) = پیشکار ، کار دار : دبیر (... + یر) نویسنده ، خاویر (خواب آلود ، کردی ، زریر ... ارای زردی)،

(۲۴) iz دونوع است :

۱) ـ علامت تصغیر که درکلمات « کنیز و مویز ، گلیز (= کوزه ...ی کوچك) موجود است و در مواردی بصورت iza و izak و za در ...ته همچون : پاکیزه ، کنیزك ، نایژه و منشاء آن در پهلوی icakاست.

۲) ـ علامت مکان در آخر اسامی امکنه از قبیل: مهربر ، کاربر ، کمبر ، گردبر که محتملا با **az** سابق الذکر همریشه است و شاید هم تغییر صورتی از **ik** علامت نسبت باشد که در زبان مازندرانی و سمنانی معمولست. بونیج ـ بوشی

(۲۵) ـ **ik** علامت نسبت که در پهلوی نیز بهمین صورت موجوداست در کلمات ، تاجیك (= تازی) ، تاریك (= تاری) و منجیك دیده میشود .

(۲۶) **il** که تغییر صورتی از **ir** اتصاف یا **in** نسبت است ودرلهجه‌های شمالی دیده میشود مثلا کلمه آپیل (= آبدار) بمعنی « تاول » در گیلکی آمده و چنگیل بمعنی قلاب در « تاتی » ازاین قبیل است که علامت دارندگی و اتصاف است .

همچنین در آخر اسامی امکنه ازقبیل : منجیل (= منج = زنبور عسل ، تخم گیاهان ، ریوند + یل) در راه رشت و گجیل (= کج + یل) در تبریز .

(۲۷) ـ **ji** در کلمه « میانجی » بمعنی واسطه دیده میشود

ترا از دوگیتی برآورده‌اند بچندان **میانجی** بپرورده‌اند

« فردوسی »

ماخذ آن معلوم نیست شاید، با « جیك » که درکلمه سغدی « سرجیك » بمعنی « رئیس آمده ازیك منشاء باشد، شاید هم« درحال نسبت بصورت«میانگی» در آمده و بعداً صورت عربی بخود گرفته « میانجی » شده ، درهرحال قابل ملاحظه است .

(۲۸) **ra** که در مواردی بصورت **la** آمده در کلمات زیر علامت تصغیر و تحقیر است : خمره ، ماسوره ، کتره (= کت + ره)، دهره

. داس + ره) ، پره ، تیشره تیره ، لنره (- لت ؛ ره)
هنه و پاره، خشتره (= خشتك ، ماریره (مار - مادر + یره)
ل‌راندر

(۲۹) zi در آخر چند کلمه « رازی ، سازی ، مرزی ، ضرزی »
و منشاء آن معلوم نیست وشاید بقیاس « رازی » درست شده .

(۳۰) san درد و کلمه « گلشن و کوش » دیده میشودوشاید همریشه
ردن » = نشاندن باشد.

(۳۱) shur بمعنی « ورر » در دو کلمه « ساحشور و ساکشور »
» دیده میشود .

(۳۲) âla که بصورت gâla نیز ضبط شده درکلمات برغاله ،
اله و داس گاله ، پرگاله (= وصله کوچك) معید تصغیر است .

(۳۳) lâx علامت مکان است و در کلمات:سنگلاخ ، دیولاخ ، رود
آمده و میگویند از « لاغ » بمعنی سنگ گرفته شده ومحقق نیست .

(۳۴) lân که شاید تبدیل صورتی از dân باشد تنها دردو کلمه نمکلان
کلان موجود است .

(۳۵) la که همان ra تصغیر است در کلمات زیر آمده : چکله =
ره) ، کهله (= حرده سیم‌ورز) . قبله (- کب + له) - تاول
ك آبدار ، گندله و گندالهـ گردله ، مردله (مردکوحك) مشکوله
له ، منگوله ، چاله ، کتوله (= کت ؛ قد + له) = قدکوتاه ،
، تیشله و تیله، کوپله (= حباب، شکوفه،قبهٔ عروس) ،

آئین وفایت هیچ محکم همچنانکه‌روز باران شهرها در قبه و در **کوپله**
میآید که این‌علامت از زبان گردی گرفته شده .

(۳۶) vâr در کلمات زیر بمعانی زیر آمده

۱) به معنی پوشنده ، شلوار ، سرواد (= کلاه) و از ریشه ور بمعنی پوشیدن مشتق است .

۲) علامت لیاقت : گوشوار ، سراوار (از vâra که در سنسکریت بمعنی چیز قیمتی است آمده) .

۳) ـ علامت اتصاف و دارنده : امیدوار ، سوگوار (ودر پهلوی نیز بهمین صورت است) .

۴) ـ علامت تشبیه . شاهوار ، بنده وار .

۵) ـ مفید معنی اندازه و مقدار . حصیر وار ، خانوار .

۶) ـ آنچه در مدت معینی ظاهر شود : ماهوار ، هفته وار

۷) ـ در آخر اسامی امکنه آمده : سبزوار . شلوار

۸) ـ بمعنی « بار » معمولی است : خروار ، شتر وار .

و در صورت لزوم از معانی فوق میتوان در ترکیب کلمات دیگر استفاده را نمود .

(۳۷) vâra همان « وار » است بعلاوه « ه » و بمعانی زیر آمده

۱) ـ لیاقت : گوشواره ، گریواره (= گردن بند) ، دستواره (= النگو)

۲) ـ تشبیه : ارواره ، ماهواره .

۳) ـ آنچه باندازه و متناسب چیزی باشد : پشتواره ، خشنواره

(۳۸) ـ pân که ریشه‌ان با «وان» و « بان » یکی است برای محافظت آمده : پالیزوان ، کاروان ولی در آخر اسامی امکنه نیز دیده میشود سراوان ، کندوان ، نخجوان ، لیقوان ـ و در یك مورد نیز علامت تشبیه است پلوان (پلون)

(۳۹) ـvâna همان « وان » محافظت است با « ه » مختفی انگشتوانه

۴۰) va در آخر کلمات بمعانی زیر آمده :

۱) ـ علامت مکان است: پراوه (= کوره آجر و آهک پزی) حمراوه

و ... بیوه (ـ بن = حرمن + وه) = محل حرمن · گریوه =

... پشته و گردنه دار، کل وه (= سوراخ تنور) حیوه (در این مورد

... میآید که محفف var است)

۲) علامت نسبت است: هریوه (شاید تحریفی از ... « هروی »

...

۳) علامت اتصاف و دارندگی حیوه (دارای حهش) در این مورد بنظر

آید محفف var باشد) .

۴۱) var علامت اتصاف و دارندگی است و با « وار » یکی است

... ، بامور، تاحور ـ ولی در مواردی معنی فاعلی میدهد و شاید با « بر »

... بردن مربوط باشد : سخن ور ، حمله ور »

در آخر اسامی امکنه نیز آمده !اشکور ، کلیور ، کمکور .

۴۲) ـ در چند کلمه علامت تشبیه است و با « وان» یکی است ،حون، پریوب ،

... تروں .

۴۳) vand بمعانی زیر آمده

۱) دارندگی و اتصاف دولتوند که تبدیلی از « مند » است

۲) شباهت : خداوند ، فولادوند (و با «ون» یکی است)

۳) بمعنی ایل و طایفه است کاکاوند ، باوند .

۴) علامت مکان است · پیوند ، الوند ، سیوند ریوند . نهاوند ،

دماوند .

۵) تبدیل « بند » بمعنی بسته است · پسوند پیشوند

۱۳۵۰/۶/۲۳

دکتر حسن سادات ناصری
استاد دانشگاه

الف

(۵)

۱۴ـ مولانا امیر حسینی هروی | شیخ فخرالدین ابراهیم بن بزرگمهر بن عبدالغفار جوالق همدانی متخلص به عراقی
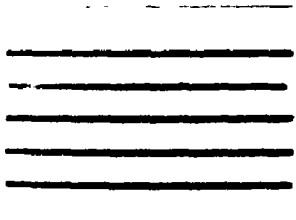
ارتباط افکار خواجه و مولانا

امیرحسین بن عالم ابی الحسین هروی از عرفای بعد ا
سدهٔ هفتم و اوائل سدهٔ هشتم و از سادات حسینی هرات است . در شاعر
«حسینی» تخلص میکرد . شیخ محمود شبستری کتاب گرانقدر گلشن راز
درجواب پرسش های پانزده بیتی او سرود . جامی در نفحات الانس اصل و
را از کریو که دیهی از نواحی غور است گفته (۱) ، دولتشاه مینویسد «
در اکثر اوقات سیاحت کردی و مسکن سید شهرهرات بوده » (۲) وی د

۱) رك . نفحات الانس طبع لکهنو ص ۵۴۵ س ۵
۲) رك : تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی طبع کلالهٔ خاور ص
۱۶۷ س ۶و۵ ،

ن در طریقت شیخ شهاب‌الدین سهروردی متوفی سال ۶۳۲ هـ ق میرفته
ارادت بخلیفهٔ وی شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی سال ۶۶۱ هـ ق
... نوادش میان سالهای ۶۴۱ هـ . ق تا ۶۴۶ هـ ق روی داد وفاتش
. وابن عبدالرحمن جامی، در نفحات الانس ، در سانزدهم شوال سال ۷۱۸
ق بود (۱)

آثاراو. مثنوی‌های کنزالرموز و زادالمسافرین و سی نامه و
ب نزهه الارواح و طرب المجالس و صراط المستقیم و دیوان
ار اوست .

احوال و آثار و سبک وافکار امیرحسینی را بتفصیل در حواشی بخش دوم
مادهٔ آذر ص ۵۹۷ تا ۶۰۵ بدست داده‌ام

در مطالعهٔ آثار امیرحسینی مخصوصاً در مثنوی مختصر کنزالرموز که در
حدود ۹۹۰ بیت دارد و مجموعهٔ کاملی است از تعالیم عرفانی ، بوزن و
وب مثنوی شریف ، تشابه بسیاری میان مضامین و مباحث و عبارات و
لعات آن با این اثر نفیس مولانا جلال‌الدین بنظر آمد . نکتهٔ گفتنی
... چون منظور و غرض کلی عارف هروی ، مخصوصاً دراین کتاب تعلیم و
بیت مردمان برمبنای تصوف است ، ازین رو در بیان آن مباحث چنان غرق
ٔ حقیقت میگردد که از قید ما و من مجازی میرهد و بدانگونه بجهان معنی
پیوندد که رشتهٔ لفظ و عبارت را از هم میگسلد و برای جلوه دادن عروس
ی زیور صنایع بدیعی را در الفاظ و عبارات بی ارج میشمارد . لاجرم
چشمهٔ اقتباس این کتاب‌را خاصة در بیان معانی و نوع ادای افکار و مضامین
نوان در مثنوی معنوی مولانای روم جستجو کرد . زیرا عروس دریای فکرت
ب استاد معانی و سلطان حقایق را نیز حاجت بمشاطهٔ صنایع نیست وجملهٔ
کارافکاراو بی‌اندیشهٔ قافیه وتدبیر ردیف همه بضروریباست چنانکه خود فرموده

جمش جمش که اشارات عشق بوالعجب است

نهان شوند معانی ز گفتن بسیار

۱) رک : نفحات الانس طبع لکهنو ص ۵۲۵ س ۲۱

اکنون، برای نمونه، مختصری از گفته‌های عارف هروی و... مولانا

رومی را بمقایسه میآوریم.

مولانا

مولانا در بیان عشق در مثنوی شریف فرماید :

عشق آن شعله است کو چون بر فروخت هر چه جز معشوق، باقی جمله سوخت

* * *

عشق جوشد بحر را مانند دیگ عشق ساید کوه را مانند ریگ

عشق بشکافد فلک را صد شکاف عشق لرزاند زمین را از گزاف

* * *

مطرب عشق این زند بهر سماع بندگی بند و خداوندی صداع

* * *

آتش عشق است کاندر نی فتاد جوشش عشق است کاندر می فتاد

* * *

هر که را جامه ز عشقی چاك شد او ز حرص و جمله عیبی پاك شد

* * *

علت عاشق ز علتها جداست عشق اصطرلاب اسرار خداست

پیش شاهان گر خطر باشد بجان لیك نشکیبند ازو با همتان

۱)رك: دفتر پنجم مثنوی طبع نیکلسن بیت ۵۸۸

۲)رك: دفتر پنجم مثنوی طبع نیکلسن ابیات ۲۷۳۵و۲۷۳۶

۳) رك: دفتر سوم مثنوی طبع نیکلسن بیت ۴۷۲۲

۴)رك: دفتر اول مثنوی طبع نیکلسن بیت ۱۰

۵)رك. دفتر اول مثنوی طبع نیکلسن بیت ۲۲

۶)رك: دفتر اول مثنوی طبع نیکلسن بیت ۱۱۰

ون شیرین تر از شکر بود	حان بشیرینی بود، خوشتر بود
لامت گو ، سلامت مر ترا	ای سلامت حو ، توی واهی‌العری
من کوره‌استوبا آتش‌خوش‌است	کوره‌را این‌س‌که حانهٔ آتش‌است
کوره عشق را سوریدنی است	هر که اوزین‌کور باشد، کوره نیست
ی بی‌برگی تراچون‌برگه شد	حان باقی بافتی و مرگه شد (۱)

امیرحسینی

حسینی نیر درکنزالرموز درایں بابسرود:

پرتو عشق است این‌افسانه نیست	آشنا داند ، که‌این‌بیگانه نیست
عشق بر نابودنی سودا کند	عشق در ویرانه ها عوغا کند
عشق را یکساں نماید کفرودیں	عشـق را نبود غم شك و یقیں
عشق شاهان را چودرمات افکند	خلوتی را در خرابات افکند
عشق دلال سر کـوی عناست	شحنهٔ هنگامه‌حای ابتلاست
شهسوار عشق چون لشکر کشد	خواجه را درخدمت چاکر کشد
درحقیقت حل مشکل‌هاست عشق	صیقل آیینهٔ دلهاست عشق
یك‌قدح‌بی‌رنج‌مخموری کی‌است؟	هر گلی‌رازخم خاری‌درپی‌است
این نما یشهای روی روزگار	می‌توان دیدن بچشم اعتبار
تا چنیں گردنده‌حالاتی که‌هست	دیده‌بر دورازخیالاتی که هست

***

درد اگر قسم تو آمد نوش کن

صافش انگار این سخن در گوش کن

---

۱) رك : مثنوی معنوی طبع نیکلسن دفتر دوم ابیات ۱۳۷۳ تا

***

با همه سرگشتگی داری بپشت

می نهم برم ارچه می ...

***

ای دل مسکین گرانجانی مکن

کار جانبازان بنادان ...

کم زنی را پیشه کن در راه دین

کم زنی بیش از همه یابی ...

این طریق کاملان است ای پسر

کمتر از کم شو اگر داری ...

گر ترا با کار خود کاری بود

طاعت صد ساله رساری ...

بی نیازی برنتابد بود تو

تاب این آتش ندارد عود ...

از تو جز هستی نمی باید فدا

زآنکه «دع نفسك» همی آید ندا[1]

در این نکته که حق روشن و پیداست وعلت حجاب او نادیدن ...

هردوان چنین سروده‌اند :

مولانا

هر که را باشد رسینه فتح باب

او زهر ذره ببیند آفتاب

---

۱) رك: کنزالرموز طبع دکن ص۱۵ و ۱۶

ىق پدید است از میان دیگران
همچو ماه اندر میان اختران
دو سر انگشت بر دو چشم نه
هیچ بینی از جهان انصاف ده؟
گر نبینی، این جهان معدوم نیست
عیب جز زانگشت نفس شوم نیست
تو زچشم انگشت را بردار هین
وآنگهانی هرچه می خواهی ببین
نوح را گفتند امت کو ثواب؟
گفت او زآن سوی دو استغشوا ثیاب (۱)
رو وسر در جامه ها پیچیده اند
لاجرم با دیده و نا دیده اند
آدمی دیدست باقی پوستست
دید آنست آن که دید دوستست
چونك دید دوست نبود کور به
دوست کو باقی نباشد دور به (۲)

امیر حسینی

از حجاب نفس ظلمانی بر آی
تا شوی شایستهٔ قرب خدای
آفتاب، از آسمان، پیدا نمود
چشم نابینا نمی بیندچه سود؟
ای که چشمت را بمعنی نورنیست
نزد حق شو، حق زبنده دور نیست

۱) رك: سورهٔ شریف نوح (۷۱) آیهٔ مبارك ۷
۲) رك: مثنوی معنوی طبع نیکلسن دفتر اول ابیات ۱۳۹۹ تا ۱۴۰۷

او بما از ما بسی نزدیکتر
داند آنکس کو زجود دارد خبر
تا ز قرب وبعد برناری نفس
زآنکه این علت همه یار است وبس
این همه معر است، اینجا پوست نیست
دوست را پروای نام دوست نیست
نورحق پیداست ، لیکن غیب نیست
دیدهٔ حق بین نداری ، عیب نیست
نور حق پیداست، لیکن عیب تست
دیدهٔ حق بین بباید از نخست
قرب حق دوری بود از بود خویش
بی زیان خودبینی سود خویش (۱)

همچنین درکیفیت فنا و استغراق درتوحید، مولانا وامیر حسینی دارند که از بعضی لحاظ مشابه‌مینماید

مولانا

صبغة‌الله هست خم رنگ هو پیس ها یك رنگ گردد اندرو
چون‌درآن‌خم‌افتد وگوییش : قم از طرب گوید: منم خم لاتلم
آن‌منم‌خم،خودانا‌الحق گفتن است رنگ‌آتش دارد ، اما آهن است
رنگ آهن محورنگ آتش است زآتشی میلافدو خامش وش است
چون بسرخی گشت‌همچون‌زرکان پس انا النار است لافش بی زبان
شد زرنگ و طبع آتش محتشم گوید او : من‌آتشم ،من آتشم
آتشم من گرتراشك است وظن آزمون کن دست‌دا برمن بزن

۱) رك: کنزالرموز طبع‌دکن ص۵۲ و۵۳

...شم من، گر ترا شد مشتبه	روی خود بر روی من یکدم بنه
...ه‌ی چون نور گیرد از خدا	هست مسجود ملایك ز اجتبا
...ر مسجود کسی کو چون ملك	رسته باشد جانش از طغیان وشك
...تش چه؟ آهن چه؟ لب ببند	ریش تشبیه و مشبه را مخند! (۱)

امیر حسینی

...است پرسی، این همه هستی تست	این همه دردسر از مستی تست
...ستی حولانگه اهل دل است	شاهراه عاشقان کامل است
...تو دات از حجاب کبریا	کرده اورا غرقهٔ بحر فنا
...ع وحدت راند بر هستی او	برده اورا بیخود ازمستی او
...ستی در هستیش افزود، پس	هم بجود هستیش داده هر نفس
...حم وحدت کشیده بیدرنگ	حلمتی برقامت او هفت رنگ
...مردی که در این ره کامل است:	نیستی راهست و هستی منزل است
...ون فنا گردی فنا را، در فنا	از لقای حق رسیدی در بقا
...دهٔ راه تو، هم اوصاف تست	پرده‌های خویش را بردر بجست
...حوار اوصاف نفسانی برست	برسر تخت سلیمانی نشست (۲)

هر دو بزرگ، در بیان عقیدهٔ اشعریان، در بابت اینکه فضل و عنایت الهی، ... اساس اعمال انسانیست؛ و بی عنایت حق سررشتهٔ فکر وعمل در وادی گم گشته است، بیانی نزدیك بهم دارند:

مولانا

...ن همه گفتیم، لیك اندر بسیج	بی عنایات خدا هیچیم هیچ
...عنایات حق و خاصان حق	گر ملك باشد سیاهستش ورق
...خدا، ای فضل تو حاجت روا	با تو یاد هیچکس نبود روا
...ن قدر ارشاد تو بخشیده یی	تا بدین بس عیب ما پوشیده یی

۱) رك: مثنوی معنوی طبع نیکلسن دفتر دوم بیت ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵

۲) رك: کنزالرموز طبع دکن ص۵۳ و ۵۴

قطرهٔ بی دانش که بخشیدی ز پیش — متصل گردان بدریاهای خویش
قطرهٔ علم است اندر جان من — وارهانش از هوا و ز خاک تن

امیر حسینی

عارف از خود هیچ کاری برنساخت — زآنکه حق را جز بحق نتوان شناخت
گر نبودی بخشش حق رهنمون — سر بیچون را که پی بردی بچون
عارف و صوفی مگویش در گذار — ذات پاکش از دو عالم بی نیاز
زین خس در دست کس ماند گلی — چیست در هر سو نفیر بلبلی
این گره را کس توان هرگز گشاد — چون سر رشته بدست کس نداد
رهروی کاینجا قدم زد ره نیافت — جز تحیر هیچ رمزی در نیافت
آنکه حیران گشت ازین راز نهفت — «رب زدنی»(۳) هم ز عجز خویش گفت

همچنین موارد دیگر در مثنوی کوتاه کنز الرموز توان یافت که بحث آسمانی مولانا در مثنوی شریف می برد :

مولانا

صبح کاذب راز صادق واشناس — رنگ می را باز دان از رنگ کاس
تا بود کز دیدگان هفت رنگ — دیده بی پیدا کند صبر و درنگ
رنگها بینی بجز این رنگها — گوهران بینی بجای سنگها

---

۱) رك : مثنوی معنوی طبع نیکلسن دفتر اول بیت ۱۸۷۸ تا ۱۸۸۳

۲) رك : کنزالرموز طبع دکن ص ۲۶ و ۲۷

۳) رك : سورهٔ شریف طه (۲۰) آیهٔ مبارك ۱۱۴

...بلکه دریایی شوی! آفتاب حرح بسمایی شوی!! (۱)

امیرحسینی

... آمد که ار آب و گلی در هوای صبحدم سازم گلی
... حو حیحون در کشیم حط می‌درر بیع مسکون در کشیم
... و ... ما بدارد رونقی بحر می‌دیدی. درافگن زورقی
... همه دریا و زورق راخوری باشد این کشتی بپایانی بری
... به دریا ماند و نی زورقت گوهری بخشد محیط مطلقت
... می بینی رطل بیدل همه طالب دریا ودرساحل همه (۲)

دردیگر آثار **امیرحسینی هروی** هم تأثیر افکار مولانا پیداست و گاهی ... ار سروده‌های حداوند گار عرفان را باستشهاد آورده است : چنانکه در کتاب ...ه الارواح که نثری است دل انگیز ما آیات و احبار و اشعار آمیخته ، ...ز گلستان سعدی و رسائل خواجه عبدالله انصاری، دربیان وشرح مطالب ...انی، حنس مینویسد :

« عزیز من ، عالم گفتار در این عالم سیار است ، اما عالم کردار بودن ...ار است .

این آیت را مفسران روایت مکنند و از شان نزولش مسافران حکایت ...ند

...ه المصحف سوره یی است سورهٔ عشق
حـار مصحف در او یك آیت نیست
عشق را بـو حنیـفه درس نگفت
شـافـعی را در او روایت نیست
مالك ارکـان عشق بی خبر است
حنبلی را در او روایـت نیست

۱) رك : مثنوی معنوی طبع نیکلسن دفتر دوم ابیات ۷۵۵ تا ۷۵۸
۲) رك: کنزالرموز طبع دکنی ص۶۲و۶۳

هر که در وجود سیاحت نکرد، در بحر معنی سیاحت نکرد سوی
کس است که پنبه از گوش بر کشد ، نه آنکه پاره‌یی پشم در سر شده (۱
ابیاتی را که امیر حسینی باستشهاد آورده است ، از کلیات شمس تبر
است و در دیوان کبیر ج ۱ غزل ۴۹۸ آمده.
و نیز عارف هروی را در بزرگی ذات و خلقت بشر سخنان بسیاریا
که نظیر آنها در آثار مولانا فراوان است

مولانا

چه دانی تو که در باطن چه شاهی همنشین دارم؟!
رخ زرین من بنگر ، که پایی آهنین دارم! (۲)

***

گم شدم در خود، ندانم تا کیم یا چیستم؟!
عالم بر عقل سالم. جان گویا چیستم؟! (۳)

***

ما زنده ز نور کبریاییم بیگانهٔ سخت آشناییم (۴)
از ما دل خویش درمد ردید ما دزدنه ایم . ما امینیم
اینك دم ما نسیم آن گل یعنی که بیا که ما چنینیم
بوما ن ببرد، چو بوی بردیم! مهمان کند، ارچه ما کهینیم.
هر چند کمین غلام عشقیم چون عشق نشسته در کمینیم (۵)

---

۱) رك: نزهة الارواح طبع بمبئی ۱۳۲۲ ه.ق، ریاض السیاحة (گلستان
اول از حدیقهٔ دوم) ص ۱۹۶

۲) رك : دیوان کبیر ج ۳ غزل ۱۴۲۶

۳) رك: کلیات شمس طبع لکنهو ص ۵۲۳ س ۲

۴) رك : دیوان کبیر ج ۳ غزل ۱۵۷۶

۵) رك: دیوان کبیر ج ۳ ازغزل ۱۵۵۳

امیرحسینی

این معنی‌را درکتاب **نزهةالارواح** گوید :

«دنیا همچو بحر است و قالب کشتی ، در خود سعری کن که کجا گشتی ؟!

ترا فرستاده اند تا ابدی باشی ، بیکو نباشد که دربندی باشی .

گفتند: درمیان‌قلب‌وقالب‌سره باش‌نی که بمیمنه‌و که بمیسره باش

شکن قفس وجود آخر ای‌بلبل از آشیان بیندیش

ای‌دره که در فضای‌قدسی اینجاچه کنی، توهم‌بیندیش» (۱)

* * *

هردو بزرگ در معنی اینکه‌پس از اتصال بحق و فنا وبقای دراو بیاری وسائل و اسباب نمی ماند چنین فرموده اند

مولانا

چونکه با معشوق گشتی همنشین

ترک کن دلالگان را بعدازین (۲)

امیرحسینی

دلاله اگرچه خوب کردار بود

در خلوت معشوق گرانبار بود (۳)

ماند‌ه‌دارد

---

۱) رك: نزهةالارواح طبع بمبئی ۱۳۲۲ ه .ق

۲) رك: مثنوی معنوی طبع نیکلسن دفتر چهارم بیت ۲۰۶۸

۳) رك: کلیات هروی نسخهٔ استادمعظم علامه جناب آقای علی‌اصغر-حکمت اطال‌الله بقاء ه بفضله ومنه وسعة کرمه. ص ۹۹

ارداویرافنامه

از : دکتر خدامراد ـ مرادیان

این مقاله بدنبالهٔ ترجمهٔ: « اصول العربیه لـ...
الالهیة به قلم الدکتور حسین مونس » ازمجلهٔ العر...
کویت به شمارهٔ ۱۴۲ رجب ۱۳۹۰ وسپتامبر ۱۹۷۰
بعنوان « تاریخ و زمانیکه اسراء و معراج پیغمبر
(ص) رخ داده است» که درمجلهٔ ماهانه وحید شمارهٔ
۷ منتشر گردیده است ، نوشته می‌شود .

اصول ومصادر غیر عربی کمدی الهی دانته و معراج پیغمبر ایرانی یا اردا ویرافنامه‌ومشابهت‌وهم آهنگی بین آنها

بطور کلی فکر « سفر به دنیای ارواح » فکری نیست که **دانته** مبتکر آن باشد، زیرا این فکر پیش از او وجود داشته‌و بارها موضوع آثار مختلف ادبی‌وهنری قرار گرفته است. قدیمترین نمونه‌ای که در ادبیات غربی در این باره می‌توان یافت

... کتاب **اودیسه** **Odysseus** اثرمعروف **هومر** **Homere** است .
... که ماجرای بازگشت پرحادثه **اولیس** **Uliase** پهلوان یونانی
... میدان جنگ **ترویا** به وطن نقل می‌کند ، اولیس و همراهانش در
... های ناشناس بدست زن جادوگری می‌افتند و این زن همراهان او را
... می‌کند و بصورت گراز درمی‌آورد و یکسال بههمین‌حال نگاه میدارد .
... خود اولیس از جادوگری او مصون می‌ماند .

سپس این زن اولیس را بدنیای زیرزمینی (دوزخ) میبرد تا در دوزخ
ارواح پهلوانان گذشته را با زنان و دختران ایشان ببیند و با آنها گفتگو
کند و اولیس بدین سفر میرود و از آن بازمیگردد و دنبالهٔ سفر واقعی خود
در دریا میگیرد .

پس از اودیسهٔ هومر که با **ایلیاد** **Iliade** بزرگترین اثر ادبی
زبان کهن است، دریکی ازبزرگترین آثارادبی روم کهن درالنئس **Aeneis**
ویرژیل(۱)**Virgilius** شاعر بزرگ لاتین نیز اشاره به سفر آدمی بدنیای
دنیای ارواح می‌شود .

در این کتاب که اساس کار کمدی الهی بشمار میرود و دانته خود
پیوسته بدان اشاره می‌کند **آئنیا** **Aeneia** قهرمان تروایائی که پس‌از سقوط
ترویا با همراهان خود آوارهٔ شهرها و دیارها شده به سرزمین **لاسیوم**
Latun ایتالیا میرسد ودرآنجا زنی غیبگو وی را به سوی دوزخ می‌فرستد
تا درآن ارواح گذشتگان و آیندگان منجمله ارواح پادشاهان روم را که
باید از نسل او بدنیا آیند بچشم ببیند و با آنها گفتگو نماید(۲) رؤیای

۱ـ ویرژیل یکی از بزرگترین شعرای لاتین است که از سال ۷۱ تا
۱۹ پیش‌ازمیلاد مسیح می‌زیست ، دانته بدین شاعر ارادت بسیارداشت وبیشتر
بهمین جهت است‌که اورا درسفر بدنیای دیگرمرشد وپیر خود شمرده‌است
۲ـ کمدی الهی دانته ـ دوزخ ص ۲۱ پاورقی سرود دوم ترجمه
شجاع‌الدین شفا .

از Er ارمنی که افلاطون در کتاب جمهوری خود بدان اشاره می‌کند دارای نکات جالبی است .

از Er سرباز معروفی است که درجنگ کشته می‌شود . ده روز بعد که جسدهای گندیده را جمع‌آوری می‌کردند بجسدی برخورد می‌کنند که تازه بوده بمحض آنکه این جسد را روی آتش مقدس میاندازند جسد زنده شده چنین میگوید . روح من بمجرد آنکه از جسم جدا شد بجای شگفت‌انگیزی رفت . در این جای دو روزنه وجود داشت که از یکی آسمانها و از دیگری زمین دیده میشد ، در بین این دومحل داورانی نشسته بودند وهر کس می‌آمد در پیش آنها توقف می‌کرد . اگر آن شخص دارای رفتار وکردار پسندیده بود نوشته‌ای به سینه‌اش آویزان کرده بطرف راست راهنمائیش می‌کردند و اگر آن شخص دارای کردار و رفتار ناپسند بود ، نوشته بر پشتش آویزان کرده و بطرف چپ هدایتش می‌نمودند . ارواح پاك بطرف بالا صعود می‌کردند و ارواح پلید به لجن و لای سقوط می‌نمودند .

در يك دشت بسیار وسیع دو دسته مردم را مشاهده کردم که گوئی از سفر طولانی بازگشته‌اند . يك دسته درگرداب بدبختی و رنج غوطه‌ور بوده و از اعماق زمین بازگشته و دسته دیگر از خوشیها و لذتها بهره‌مند بوده و از آسمانها فرود آمده بودند ، وقتی نوبت بمن‌رسید داوران پرسشی نکرده و دستور دادند که مرا باین جهان بازگردانند تا هرچه دیده‌ام برای دیگران بازگو نمایم(۱).

در انجیل (عهد جدید) از سفر زندگان بدنیای دیگر سخن رفته است (کتاب مکاشفات یوحنای الهی) که مشتمل بر بیست ودو باب است و از رفتن یوحنا به‌آسمان وبهشت و دوزخ به فرمان عیسی بحث می‌نماید مخصوصاً مباحث مربوط بدوزخ و اعمال گناهکاران و عذاب ایشان که از باب نهم شروع می‌شود . همچنین سفر عیسی بدوزخ (رسالهٔ اول پطرس رسول ـ باب سوم) که طبق آن عیسی پس از رستاخیز خود بدوزخ رفته و ارواح عده‌ای

۱ـ ارداویرافنامه عفیفی ص۱۱ و ۱۲ .

بزرگان بنی اسرائیل را از آنجا بیرون آورده است .

ودر بارهٔ ادریس گفته‌اند که وی سیصد وشصت وپنج سال در روی زمین زیست و تقوی و پارسائی او تا حائی بود که فرشتگان او را ستوده‌اند و ملک الموت بادن خداوند درصورت انسانی خدمت ادریس شرفیاب شد و ادریس که صائم الدهر بود هنگام افطار تا سه روز ملک‌الموت را بخوان خود دعوت کرد ، ملک‌الموت امتناع ورزید و چون ادریس ملک‌الموت را شناخت از او خواست که روح او را قبض کند و پس از یك ساعت ببدن او بازگرداند ملک‌الموت این کاررا درهنگام غروب آفتاب انجام داد . سپس ادریس خواست که او را به‌آسمان برد و درآسمان نخست ورود بدوزخ را خواستار شد وپس از عبور از دوزخ ، درخواست که ببهشت داخل گردد و چون وارد بهشت شد دیگر به خروج از بهشت راضی نگردیده و چون کسی را از بهشت اخراج می‌کنند همچنان در بهشت جاودان مانده است . وچون یك ساعت طعم مرگ را چشیده از قاعدهٔ کل نفس ذائقة‌الموت بیرون مانده است(۱)

ودر زرتشت‌نامه‌آمده : گشتاسب یکی از چهار آرزویش این بود که بداند درآن جهان درجه طبقه‌ای قرار خواهد گرفت. زردشت یك جام شراب و شیر و مقداری میوه باو میدهد . شاه بمحض نوشیدن آن ، مدت سه روز به‌خواب میرود و در رؤیاه مناظر زیبائی از بهشت و همچنین جای خود درادر آنجا مشاهده می‌کند(۲) .

ازاینها گذشته اختصاصاً باید بدو سابقهٔ مهم «کمدی الهی» درادبیات ایرانی اشاره شود که هر دو از این نظر بسیار اهمیت دارند ودر آن هر دو از سفر زندگان بدنیای دیگر و آنچه در آنجا دیده‌اند بطور مبسوط سخن رفته است :

یکی اثر مذهبی وادبی زرتشتی دورهٔ پهلوی بنام «ارداویراف‌نامه» که داستان صعود روح ارداویراف ، یا ارداویراژ ، مصلح دین‌زردشتی بعالم دیگر

۱- اعلام قرآن دکتر محمد خزائلی .

۲- ارداویرافنامه دکترعفیفی ص ۱۱ .

و شرح دیده‌ها و شنیده‌های او دراین سفراست - دیگری کتاب ... و ف سالی غزنوی بنام « سیرالعباد الی‌المعاد » که درآن شاعر مهدا ... وددنیای دیگر را به‌چشم می‌بیند و دربازگشت مشهودات خویش را نقل ... کند.

از این دو رساله « ارداویرافنامه » شباهت بسیار ... « کمدی الهی » دارد، بطوریکه جای تعجب است اگر دانته را ازاین اثر بی‌اطلاع ... هر چند چه که این اطلاع بعید بنظرمی‌آید. درمیان تمام آثارادبی ... « کمدی الهی » نزدیک است و میتوان آنهارا سابقه‌ای برای این کتاب ... کرد این اثری است که ظاهراً بیش‌ازهمه بااین « کمدی » شده ... را نوع سفر بدنیای دیگر ، نوع گناهان ، نوع عقاب‌ها ... و توصیفی که از قسمتهای مختلف دوزخ میشود ، و وجود کیفرهای ... گون ازقبیل آتش ، تعفن ، مار ، طوفان ، افعی آدمی‌شکل ، تازیانه ... مفر گناهکاران ، همه این جزئیات بصورت مشابه در « ارداویراف » و « کمدی الهی » دیده میشود ، درصورتیکه در هیچ اثر دیگر قبل از « کمدی ... » این نوع ریزه کاریها را نمیتوان یافت.

بدین‌ترتیب میتوان گفت که دو هزار سال پیش‌از دانته ... آنرا « بزرگترین اثر نبوغ ادبی اروپا » لقب داده‌اند درایران ... داشته است ، منتها بخلاف « کمدی الهی » که از آغاز مورد بحث و تحلیل قرار گرفته این کتاب ایرانی گمنام مانده است(۱).

مثنوی « سیرالعباد الی‌المعاد » سنائی غزنوی نیز اثر ادبی ... است که مانند « کمدی الهی » پراست از استعارات و تمثیلات و کنایه‌هائی که غالباً مثل اثر دانته محتاج شرح و تفسیرند . این اثر کـه تقریباً دو قرن پیش از « کمدی الهی » بوجود آمده از قدیمترین آثارشعرای متصوف ایران است و بعدها بکرات مورد تحلیل و استفادهٔ عرفا و شعرای بعدی ... و جلال‌الدین بلخی قرارگرفته است .

مثنوی « سیرالعباد و المعاد » شامل ۷۷۰ بیت است و برورن ...

۱ـ کمدی الهی - دوزخ ص ۳۳ شجاع‌الدین شفا .

...ه ، اثر بزرگ دیگر سنائی سروده شده است(۱).

ارداویراف‌نامه ، کمدی الهی ایرانی در ۱۰۰۰ سال پیش‌از دانته
زمان زندگی ارداویراف را بین اواخر سدهٔ چهارم واواسط سدهٔ هفتم
...یلاد که مقارن سال مرگ آخرین پادشاه ساسانی است ذکر می کنند(۲)
...ضی او را همزمان اردشیر بابکان میدانند(۳).

وی مرد پاك و پرهیزگاری است که پیشوایان و مؤبدان دین زردشتی
...را برگزیدند که سیری درجهان دیگر کند ، وازروان درگذشتگان آگاهی
...ب آورد و در دسترس هم‌کیشان خود بگذارد . این سیر معنوی درپیشگاه
...وایان‌دین بردرآتشکدهٔ فرنبغ آغاز گردید . ارداویراف که بگفتهٔ مؤبدان‌در
...ه‌عمر خودگناهی نکرده و بحکم‌قرعه(تیره انداختن) برای‌این‌سیر انتخاب
...ده بود(۴). پس‌از شستن سروتن و پوشیدن‌جامهٔ نو وخوردن‌خورش، بر بستر
... آرمید و روان درگذشتگان یاد کرد ، و اندرزهای خویش را بیان نمود
... جام منگ گشتاسپی ازپیشوایان دین گرفت ونوشید و باز گفت وبخواب
...ت(۵) و مدت هفت شبانه‌روز بهمراهی دو فرشته ، طبقات بهشت و دوزخ
... بازدید کرد و پاداشی که از هر کار نیك به نیکوکاران و بادافراهی که از
... گناه بگناهکاران داده میشد مشاهده‌کرد وسپس بهپیشگاه اورمزد پذیرفته
...د و پیام او را برای هم‌کیشان خود شنید و روز هفتم باین جهان بازگشتو
...س‌از خوردن خوراك ، دبیری دانا و فرزانه را فرا خواند تا مشاهدات خود
...ا بنگارد(۶) . مجموع این نوشته‌ها بنام ارداویرافنامه خوانده شد(۷) . و

۱ـ کمدی الهی ... دوزخ ... مقدمه ص ۲۳ ـ ۲۴ شفا
۲ـ ارداویرافنامهٔ عفیفی ص ۵.
۳ـ مصدر سابق ص ۷ .
۴ـ ارداویرافنامهٔ رشید یاسمی فرگرد ا
۵ـ همان مصدر فرگرد ۲ .
۶ـ همان مصدر فرگرد ۲ .
۷ـ همان مصدر فرگرد ۴ و ارداویرافنامه عفیفی ص ۱ ، ۲ .

شامل صدویك فرگرد است . و خلاصه‌ای از آن چنین است

پس سروش اهرو وآدر ایرد دست او گرفتند و گفتند که بیا تا ترا نمائیم بهشت و دوزخ و روشنی و خواری . و بتو نمائیم تاریکی و بدی و رنج ناپاکی و اناکی (عقاب) و درد و بیماری و سهمگینی و بیمگینی وریشگونی (جراحت) و گوردکی (تعفن) و بادافره گونه‌گون دیوان و جادوان برهکاران که بدوزخ گیرند(۱) .

.... جائی که فرازآمدم ، دیدم روان مردمی چند که بهم ایستاده‌اند پرسیدم از پیرورگر سروش اهرو و آذر ایرد که اوشان که‌انـد و چرا ایستند ، اوشان را پتیاره‌ای دیگر نیست(۲) .

.... پس سروش اهرو و آدر ایزد دست من فراز گرفتند و از آنجا فرارتر رفتیم ـ جائی فرار آمدم ـ رودی دیدم بزرك وشرگین و دوزخ‌تر که بسیار روان و فروهر درکنار آن بودند (۳) ، پرسیدم که هستند که باز ایستاده‌اند ؟ گفتند این رود اشك آن‌سیاری است که مردمان از پس گذشتگان ازچشم بریزند(۴) .

.... دیدم روان گناهکاران را ـ و آنقدر بدی و زشتی بروانان آن آید ، که هرگز درگیتی چندان سختی ندیده‌اند . و به‌آنان سختی‌بسیار رسد پس بادی سردگوردکی (متعفن) باستقبال آید . آن روانان چنان دانند که باختر زمیں (شمال) و زمین دیوان آید . بادی متعفن‌تر از آنها که درگیتی

۱ـ گفته ویرژیل به دانته (سرود دوم کمدی الهی دانته) .

۲ـ وصف اعراف (لیمبو) در سرود چهارم دوزخ که دانته نیز ..
ارداویراف در اولین منرل دوزخ با آن مواجه میشود .

۳ ـ رود (اکروتته) در اول دوزخ دانته که ارواح گناهکار بدست قایقران دوزخ از آن میگذرند (سرود سوم) .

۴ ـ رودهای دوزخ دانته نیز هر چهار از اشك چشم پدید آمده‌اند (سرود چهاردهم) .

است (۱) . در آن باد بیند ، دین خود و عمل خود را بصورت زنی ژرگنده وپشخنه .

. پس فراتر رفتم ، چنان سرما و دمه وخشکی وگند دیدم که در گیتی آن آئین نه دیده و نه شنیده بودم . فراتر رفتم دیدم مدهش ژرف ، مانند سهمگین‌تر چاه به‌تنگتر و بیمناکتر جائی فرو برده شده (۲) بتاریکی چنان تاریك که بدست فرار شاید گرفتن و چنان تنگ بود هیچکس از مردم گیتی آن تنگی را نشاید و هر کس در آن بود چنین دیسید که تنهایم ، و با اینکه سه روز و شبان آنجا بود میگفت که ۹ سال بپایان رسید مرا بهلند . . همه جاجانوران موذی بود که کمترین ببلندی کوه ایستاده بودند . از روان بدکاران چنان می‌گسستند و در میکرفتند و خرد میکردند که سگ استخوان را . من به‌آسانی از اندر گذشتم ، با سروش اهرو و آذر ایزد

جائی فرارآمدم و دیدم مردی را که روانش بشکل ماری به‌نشیم رفته و از دهانش آتش بیرون میآمد و ماران بسیار همهٔ اندام اورا فرو گرفتند(۳) پرسیدم . که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه رنج برد ؟ . گفتند این روان آن بدکیش مرداست که مردی را بر خویشتن (۴) اکنون روانش چنین بادافره برد

. دیدم روان زنی را که به‌پستان در دوزخ آویخته بود وجانوران به همه تن او روی آورده بودند . پرسیدم که این تن چه کرد که

---

۱ - طوفان سرود متعفن جاودانی عذاب شهوت‌پرستان دوزخ (سرود پنجم) .

۲- درست مانند دوزخ دانته که چون چاهی ژرف و ظلمانی وسهمگین رسطح زمین تامرکز کرهٔ خاك فروبرده شده است (سرود پنجم) .

۳- مجازات دوزخیان گودال هفتم ازطبقهٔ هشتم (سرود ۲۵) .

۴- دوزخیان طبقهٔ هفتم . اهل لواط (سرودهای پانزدهم وشانزدهم) .

روانش آنگونه بادافره برد ... گفتند که این روان آن بدکیش زن است

درگیتی شوی خویش هشت و تن بمردی بیگانه داد و روسپی

.... دیدم روان مردی را که سرنگون داشتند و پنجاه

(افعی) پیش و پس تازیانه همی زدند(۱)

پرسیدم ... که این تن چه کرد که روانش درخور اینگونه

گفتند که این روان آن بدکیش مرد است که در گیتی بد پادشاه

امامرز (بی گذشت) بود (۲) و بادافره بهمان آئین کرد

... دیدم روان مردی را که زبان اژدهای بیرون آویخته

موذی همی گزیدند، پرسیدم که این تن چه کرد که روانش

برد؟ گفتند که این روان آن بدکیش مرد است که به گیتی

دیگری به ستیز واداشت و به دوزخ شتافت (۳).

.... دیدم روان مردی را که برسروپایش شکنجه نهاده

از بالا گرفته و بسختی همی زنند. پرسیدم ... که این تن چه

بادافره برد؟ گفتند که این روان آن بدکیش مرد است که در گیتی

بسیار گردکرد وخود نخورد وبنیکان نداد وبانبار داشت(۴)

.... دیدم زنی که پای خودرا بدندان همی ریخت و

پرسیدم ... که این روان کیست که چنین بادافره برد، گفتند که این

بدکیش زن است که در گیتی جادوئی کرد(۵).

... دیدم روان مردی که اندر دوزخ بشکل ماری مانند ستون

۱ـ مجازات دوزخیان گودال ازطبقه هشتم (سرود هیجدهم)

۲ـ دوزخیان طبقه هفتم (سرود دوازدهم).

۳ـ دوزخیان گودال نهم ازطبقه هشتم (سرودهای بیست و هشتم و بیست ...)

۴ـ دوزخیان طبقه چهارم (سرود هفتم).

۵ـ دوزخیان گودال چهارم ازطبقه هشتم (سرود بیستم)

... سر مردمان ودیگر تن بمار همانند بود(۱) پرسیدم ... که این تن ... که روان اینگونه بادافره برد؟ گفتند که این روان آن بدکیش ... که در گیتی نفاق افکند وبشکل مار بدوزخ شتافت

دیدم روان مردی که مستر گه (جمجمه) مردمان بدست دارد ومغز ... برد (۲) پرسیدم ... که این تن چه گناه کرد که روان اینگونه بادافره ... گفتند این روان آن بدکیش مرد است که در گیتی از مال دیگران ... وخودش بدشمنان هشت وخویشتن تنها بدوزخ باید برد(۳)

دیدم روان مردی که باشانهٔ آهنین از تنش همی کشیدند و بخوردش ... پرسیدم که این تن چه گناه کرده که روان اینگونه بادافره ... که این روان آن بدکیش مرد است که بگیتی پیمان دروغ ... مردمان ... (۴)

پس سروش اهرو وآذر ایزد دست من ... گرفتند و ... کان وایتی زیرپل چینود آوردند و اندرزمین دوزخ را نمودند (۵) اهرمن و دیوان ودروغان و دیگر بسیار روان بدکیشان آنجا گریه و ... میآوردند که من بآن گمان بردم که هفت کشور زمین

۱ـ این عین وصفی است که از (جریونه) عفریت آدمی روی وماز تن ... هشتم دوزخ شده است (سرود هیفدهم وهیجدهم)

۲ ـ یکی از معروفترین صحنه‌های دوزخ دانته (سرودهای سی و دو ... سی و سه).

۳ـ دوزخیان گودال هفتم از طبقه هشتم (سرود های بیست وچهارم و بیست وپنجم)

۴ـ دوزخیان گودال هشتم از طبقه هشتم (سرود های بیست و ششم و بیست و هفتم)

۵ـ این صحنهٔ (پل) ودوزخیانی که در زیر آن جای دارند در تمام سرود های مربوط به طبقهٔ هشتم دوزخ (سرود های هیجدهم تا سی ام) تکرار میشود.

فرراندند (۱)

من که آن بانگ وگریه شنیدم ترسیدم . سروش اهرو و آدر ایزد
بمن گفتند که مترس ، چه ترا هرگز از آنجا بیم نبود (۲)

سروش اهرو وآدر ایزد ازپیش رفتند ومن بی بیم ازپس ... تاریک
(بسیار مه آلود) دوزخ اندرون فراتر رفتم (۳)

... دیدم آن سیچومند (فانی کننده) بیمگین و سهمگین ...
پر بدی و متعفن ترین دوزخ را ، پس اندیشیدم چنین بنظرم آمد ...
فرازرو از بهر آن نمیرسید (۴)

... دیدم روان بدکیشان کشان بادافراه گونه گونه ...
و سرمای سخت وگرمای آتش تیرسوزان و سنگ و خاکستر و ...
و بسیار بدی بآن (۵)

... پرسیدم که این تنان چه گناه کردند که روانان آنگونه ...
باد نفره برند ؟ گفتند که بگیتی گناه بسیار کردند وناراست گفتند که
دروغ دادند و بسبب شهوترانی وآزوری و حسد و بیشرمی وخشم و ...

۱ـ صحنهٔ شیطان اعظم ودیوان (سرود های سی ویکم تا سی و ...
۲ ـ صحنه های ترس دانته و تقویت روحی او توسط ویرژیل ...
های ۲ـ۸ـ۲۲ـ۲۳ـ۳۱)
۳ـ سرود (سی و یك)
۴ـ چاه عظیم بین طبقات هشتم و نهم دوزخ (سرودهای ۵ تا ۱۸ ...
۵ـ انواع مجازاتهای دوزخ دانته بترتیب
سقوط برف (سرود ۵) سرمای سخت (سرودهای ۳۲ـ۳۳ـ۳۴)
تیرسوزان (سرود های ۹ـ۱۰ـ۱۱ـ۱۴ تا ۱۷ـ۲۶ـ۲۷) بدبوئی (سرود
۵ و ۱۸) تگرگ وباران (سرود پنجم)
۶ـ انواع گیاهان مشخص دوزخ دانته بترتیب .
ناراستگوئی (سرود های ۲۷ـ۲۷) شهوترانی (سرود پنجم) آز
وخست (سرود ۷) خشم وحسد (سرود های ۷ و ۸)

م بیگناه را بکشتند وبفریفتند .

پس دیدم روان آنان راکه ماران گرد وجوند (۱)

پرسیدم .. که این روانان ازکه اند ؟ سروش اهروو آذرایزد گفتند

این روان آن بدکیشان است که‌در گیتی به یزدان ودین بگرای بوده‌اند .

دیدم روان مردی که ملوان بزرگ گرد وجود و بهر دوچشم او مارد

. ه دم همی دید و سیخی آهنین (۲)

در زبان بسته بود ، پرسیدم ـ که این تن چه گناه کرد که روان این

به بادافره برد؟ گفتند که این روان آن بدکیش مرد است که بسبب هوس و

کامگی زن کسان را بچرب زبانی خویش نفریفت و از شوی جدا

د (۳)

. . پس دیدم روان مردی که نگونسار از داری آویخته بود و همی

زیدومنی اواندر دهان وگوش وبینی میافتاد ، پرسیدم که این تن چه گناه

د که روان آنگونه بادافره برد ؟ گفتند که این روان آن بدکیش مرد

ـ که بگیتی مرزشنی (زنا) کرده (۴)

.. پس سروش اهرووآذر ایزد دست من فراز گرفتند و از آنجای

گین وبیمگین تاریك برآوردند وبآنسر روشن انجمن اهورامزدا و امشا

دان بردند ، چون خواستم نماز برد اهورامزدا پیش و آسان گفت نیك

ه ای هستی ، هرچه دیدی و دانستی براستی باهل گیتی بگوی (۵)

چون اهورامزدا این آئین بگفت من شگفت بماندم ، چه‌روشنی دیدم

ن بدیدم . بانگ شنیدم‌ودانستم که‌این‌هست اهورامزداپیروزباد فره‌بهدین

یستان ـ چنین باد ـ چنین تر باد .

۱ ـ مجازات دوزخیان گودال هفتم از طبقه هشتم (سرود های ۲۴ـ

.)

۲ـ دوزخیان طبقه ششم (سرود های ۹ـ۱۰ـ۱۱)

۳و۴ـ دوزخیان گودال اول از طبقه هشتم (سرود هیجدهم)

۵ـ سرود های ۱۵ تا ۱۸ و ۲۴ تا ۲۷ و ۳۱

بطور خلاصه در این کتاب ارداویراف از روان طبقات مختلف دیدن نموده و از پاداشها و بادافرهها و کیفرهای ایشان بدین ترتیب سخن میگوید.

اورمزد و امشاسپندان ـ روان رادان و خویتوکدسان (...) خانواده ازدواج کنند) روان نیک‌اندیش ـ بیرشگران (علمای دینی) ـ رشتاران کشاورزان ـ شبانان ـ کدخدایان ـ آموزگاران دیدن دوزخ ... مرز (لواط) کرد ـ زنی که بدشتان پرهیز نکرد (درحال حیض ...) مردی که مرد پاک را بکشت ـ مردی که دشتان مرز کرد (با زن ... نزدیکی نمود) ـ مردی که آب و گیاه درایان (اهریمنی) جوید ـ زنی که ... بیگانه داد ـ زن و مردی که بدون پیراهن و کفش راه رفتند ـ زنی که شوهر پاسخگوئی کرد ـ مردی که چیز گران فروخت ـ مردی که ... مردی که سخن‌چینی کرد ـ مردی که مال گرد کرد و بدیگران نداد ... چهارپایان برخلاف شرع بکشت ـ مردی که بیکاره بود ـ مردی که ... مردی که گیس و موی بآتش افکند ـ مردی که جادوئی کرد ـ مردی که ... کرد ـ مردمی که پلیدی بآب و آتش بردند ـ مردی که همواره ... مردی که مرد مزدوران بار گرفت ـ مردی که سخن بیسود به مردم گفت ـ مردی که پلیدی و کثافت در آب حمام برد ـ مردی که دادخواهی ... مردی که برپای (جوان) خودرا نپذیرفتند زنی که کودک خودرا بیفکند ... که گواهی دروغ کرد ـ مردی که از مال مردمان چیز دزدید ـ مردمی ... را گمراه کردند ـ مردی که سگ شبانان را کشت ـ مردی که زمین ... اندازه گیری کرد ـ مردی که به سامان دیگران تجاوز کرد (زمین دیگران را به زور گرفت) ـ مردی که زنهار دروغ با مردمان کرد ـ مردی که پیمان دروغ بامردمان کرد. بازگشت ارداویراف به کنار چینودپل (پل صراط) ـ دیدن ... درون دوزخ ـ دیدن روان کسانی که گناه مرگ ارزان کردند ـ کسانی که ... بدین بی‌ایمان بودند ـ زنانی که در جهان شیون و مویه کردند ـ مردی که ... وروی کثیف و نجس خودرا در آب راکد وایستاده می‌شست ـ زنی که کودک ... را گریان هشت ـ مردی که بناپاکی بازن شویمند شد ـ بدکارانی که ... نگرویدند ـ زنی که شوی خودرا پست انگاشت ـ زنی که نسبت به شوی ... سگ‌زبان بود ـ زنی که از مرد بیگانه آبستن بود ـ بدکارانی که پدر و مادر

... مرد ورنی که سخن‌چینی کردند ـ مردی که سنگ و پیمانه کم
... زنانی که بستر شوی تباه داشتند (به‌جای بستر شوهر به‌بستر دیگران
... زنانی که باشوی پیمان دروغ کردند ـ مردی که زن دیگران را
... زنانی که روی‌آرایش کردند ـ کسانی که ستور و گوسفند ناداده (بی
دستور شرع) کشتند ـ کسانی که گاو ورزرا دهان بستند ـ زنانی که
... ورس ساختند ـ کسانی که بارگران درستور کردند ـ مردی که پاره
... گرفت و داوری دروغ گرفت ـ کسانی که چیز کم فروختند ـ زنی که
... بود و جادوئی کرد ـ زنی که نهان ازشوی گوشت‌خورد ـ زنی که زهر
... فیون کرد و بخورد مردمان داد ـ زنی که خوینو کدس (ازدواج باخویشان)
... کرد ـ زنی که به‌کودك خود شیر نداد ـ کسانی که خورش و بستر نخود
... کرده بودند ـ کسانی که دروغ بسیار گفته‌اند ـ مردی که فتوای دروغ
... کسانی که نیکی ازمردمان بازداشتند ـ کسانی که بکار و ایشان خاندادند ـ
زنی که برای مال دنیا کودکان خودرا ازشیر محروم و به کودکان مردم شیر
داد ـ زنی که باورن مرزشنی کرد (زناکرد) ـ مردی که تخم بیفشاند ـ مرد
... که آفریدگان اورمزد را کشتند ـ کسانی که نسبت به‌شهریاران نافرمان
بودند ـ دیدن روان اهریمن ـ دیدن روان اورمزد وشنیدن پیام او برای
بیان ـ بازگشت باین جهان .

ارداویرافنامه و ترجمهٔ آن بـه‌زبانهای گوناگون

اصل کتاب **ارداویراف‌نامه** به‌زبان پهلوی و خط آن (آم دبیره)
از خطهای دورهٔ ساسانی است ، ودارای ۱۰۱ فرگرد (فصل است) .

این کتاب را **بهرام پژدو** شاعر زردشتی قرن ششم هجری به‌نظم‌فارسی
... کرده است . و اثرمنظوم دیگراز دستورمرزبان کرمانی است که درجلد دوم
کتاب **داراب هرمزدیار** طبع شده است .

مرحوم **ادیب‌السلطنه سمیعی** رئیس فرهنگستان ایران نیز ارداویراف
... را به‌فارسی سروده که مقدمهٔ آن با بخشی از آغاز متن در **یادنامه** پورداود
... شده است .

نخستین ترجمهٔ نثرفارسی ارداویرافنامه از شادروان **رشید یاسمی**
استاد فقید دانشگاه تهران است که ابتدا درمجلهٔ مهروسپس بصورت جداگانه
۱۳۱۲ منتشر شده است .

اخیراً آقای دکتر رحیم عفیفی دانشیار زبان پهلوی دانشگاه مشهد ترجمهٔ فارسی ومتن پهلوی این‌کتاب را (به خط آم دبیره) همراه واژه‌نامه ازپهلوی به‌فارسی باتوضیح اصطلاحات و واژه‌های دینی زردشتی درپاورقی‌ها بسال ۱۳۴۲ درچاپخانه دانشگاه مشهد چاپ وانتشار داده است

کتاب ارداویرافنامه اززبان پهلوی بزبانهای . سانسکریت . پازند ، گجراتی وفارسی ترجمه شده است متن پهلوی این کتاب بدستور جی‌کوس بمبئی بوسیلهٔ دستور **هوشنگجی جاماسب آسا** درجلد اول مجموعه‌ای دوجلدی که توسط : **مارتین هوگ Martin Hug** و (و . وست **W . West**) دربارهٔ فرهنگ پهلوی تهیه شده بود . درسال ۱۸۷۲ میلادی با واژه‌های پهلوی (به‌خط آم دبیره) و ترجمهٔ انگلیسی آنها انتشار یافته است

پوپ Pope خاورشناس انگلیسی نخستین کسی است که درسال ۱۸۱۲ میلادی کتاب ارداویرافنامه را بانگلیسی ترجمه ودرلندن انتشارداد و بدینوسیله آنرا به اروپائیان شناسانید .

بارتلمه خاورشناس فرانسوی این کتاب را در سال ۱۸۸۷ به زبان فرانسه ترجمه وآنرا بنام **«ارداویرافنامك»** با یك مقدمه وتفسیر وفهرست منتشر نمود .

درسال ۱۹۰۲ بعلت نایابی نسخه‌های ارداویرافنامه ، دستورهوشنگجی و (و . وست) و «هوگ» **دستور کیخسرو و دستور جاماسجی جاماسب آسا** بچاپ ارداویرافنامه اقدام نمودند .

دهارله درکتابی که بسال ۱۸۸۰ بنام **Manul Pehlvi** انتشار داد بعضی از فرگردهای کتاب ارداویرافنامه را به خط پهلوی (آم دبیره) چاپ و واژه‌های آنرا درپایان متن بزبان فرانسه ترجمه کرده است.

جهانگیر **تاواریا** درمجموعهٔ ادبیات زردشتیان بخشی را به ارداویراف نامه اختصاص داده ونظریات تازه‌ای دربارهٔ ارداویراف و اثر او داده است . این مجموعه درسال ۱۹۵۵ میلادی به زبان آلمانی چاپ شده است .

یادآوری : مطالب این مقاله از : کتاب ارداویرافنامه یا بهشت ودوزخ درآئین مزدیسنی از دکتررحیم عفیفی و ارداویرافنامهٔ استاد رشید یاسمی و کتاب دوزخ ـ کمدی‌الهی دانته از شجاع‌الدین شفا گرفته شده است .

شیخ الرئیس «حیرت»

شاهزاده ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس قاجار فرزند محمدتقی میرزا حسام السلطنه و نواده فتحعلیشاه قاجار بسال ۱۲۶۴ هجری قمری در تبریز تولد یافت .

در شش سالگی اورا بمکتب خانه ملا عبدالعلی که مردی با فضیلت ومعلم امیرزادگان بود سپردند و در آنجا مقدمات خواندن و نوشتن وقرائت قرآن کریم را فرا گرفت .

در یازده سالگی باتفاق پدر خود بتهران آمد و درمدرسه ملا آقا رضا

بادامه تحصیل پرداخت وعلم نحو و منطق را ازمحضر ملاعلی ... ودی که از بزرگان دانش بود آموخت ودرهمین‌اوقات کم کم قریحه شاعـ ... و پیدا شد

چهارده سال داشت که بمصیب پدر بزیارت مشهد رضا ... رفت ... و در همین زمان بود که پدرش بیمارشد ودرهمانجا درگذشت و ... در توحید خانه آستان قدس رضوی مدفون گردید.

ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس که در شعر «حیرت» تخلص ... داشت پس از درگذشت پدر خود مدتی درمشهد زیست وسپس بتهران ... و ... میرزا محمد خان قاجار سپهسالار اول سال ۱۲۷۹ قمری وارد ... شد وقریب دوسال درآنجا بادامه تحصیلات خود دررشته حساب و ... فنون نظامی اشتغال یافت وچون حسام السلطنه پدروی درهنگام احتضار ... قرار داده و با توجه بعلاقه وروحیات فرزندش مامور دینی ومعنوی ... گفته بود: «فرزند ملاشود» از این‌رو شیخ الرئیس از کارخود و کسب ... باطناً ملول بود و بطوریکه خود نوشته است لباس نظام را عاریه می‌پنداشت و اوقات فراغت خودرا بفراگرفتن علوم ومعارف اسلامی وفنون ادبی ... محضر شیخ جعفر ترك میگذراند و در این معنی چنین گوید.

«... در آن ایام همه روزه درمحضر جناب ذوالفنون شیخ جعفر ترك رحمه‌الله حاضر شده با نهایت اهتمام و شوقی تمام بمباحثه کتب ادبیه ومعانی بیان مشغول و مشعوف بودم بجز مشوق قلبی ومحرك روحانی برحسب صورت مربی نداشتم ...»

در اواخر سال ۱۲۸۱ ق طبق درخواست برادرش شاهزاده محمد ... میرزا معین التولیه با وی عازم مشهد رضوی گردید و برای اوکه استعدادی ... بکسب فنون ادبی ودینی داشت بهترین فرصت برای ترك مدرسه نظامی ... بهدفهای عالی شخصی و اجتماعی بود.

در این موقع حاجی میرزا علی محمد خان قوام الملك شیرازی والی خراسان و نایب التولیه آستان قدس رضوی بود وی نسبت به شیخ الرئیس «حیرت» ملاطفت های فراوان کرد و درمهمانخانهٔ آستان قدس بافتخار وی

... جشنی ترتیب داد ودرحضور عده ای ازعلما و روحانیون و کارکنان ... ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس را بلباس اهل علم و کسوت روحانیت ... و از او تکریم و تجلیل زیاد بعمل آورد .

از آن ببعد شاهزاده شیخ‌الرئیس بتکمیل علوم وفنون ادبی نزد ملا ... یغمائی پرداخت ودرفن ریاضی را نزد میرزا نصرالله شیرازی ... از مدرسان نامی مشهد بود فراگرفت وپس از مدت یکسال و نیم ... وارد قوام‌الملك برای تحصیل علم حکمت و کتب کلامی و شرح منظومه ملاهادی سبزواری در محضر درس ملا ابراهیم حکیم سبزواری واردشد ... پس از فراغ از این‌کار مجدداً بجانب تهران عزیمت کرد .

شاهزاده ابوالحسن میرزا بسال ۱۲۸۶ قمری بمدت دو سال درمحضر آقا علی مدرس حکیم بتحصیل علم حکمت مشغول شد و باردیگر بمشهد گشت ودرآنجا شرح لمعه وقوانین را از ملا محمد رضا مجتهد سبزواری ... ورسائل اصول‌را نیز از حاج ملا عبداله مجتهدکاشانی فراگرفت و ... اواخر سال ۱۲۸۹ بصوب عتبات عالیات رهسپارگردید و پس از استماع ... از مشایخ و فضلا درکربلای معلی ونجف اشرف بسوی سامره رفت ودر ... شاگردان میرزای شیرازی درآمد و در اثر اهتمام درفراگرفتن مسائل ... وعلوم ادبی و اسلامی سرآمد اهل علم‌گردید و ازنامزدهای خاص ... بشمار میرفت .

شیخ الرئیس ابوالحسن میرزا بسال ۱۲۹۲ عازم سفر حج گردید وپس زیارت خانه خدا مدتی درسامره توقف‌کرد و بتکمیل معلومات خودحدی ... مبذول داشت وپس از افتخار بدرجه اجتهاد درسال ۱۲۹۴ بایران ... گشت وبحضور ناصرالدین شاه سرفیاب شد ، ناصرالدین شاه پس‌ازاطلاع ... کسب این معلومات و مدارج عالیه وی‌را بلقب «شیخ‌الرئیس» افتخاربخشید ... یك انگشتری برلیان نیز باو مرحمت‌کرد.

پس از اقامت‌کوتاهی درتهران‌مأمور خدمت در آستان قدس رضوی‌شد ... مشهد عازم‌گردید ودر آنجا مجلس درسی ترتیب داد وبکاروعظ و خطابه ... پرداخت .

سخنان دلپذیر علمی شیخ الرئیس که حاکی از دیدی روشن و بیانی منطقی و کنایاتی ادبی و مضامینی نو و تازه بود در اندک مدتی اثر عمیقی در میان مردم بخشید وروز بروز بر مریدان و علاقمندان وی افزوده میشد و در میان اهل علم وفضیلت مقامی خاص وممتاز می‌یافت و ضمناً نیابت تولیت آستانه مبارکه بوی مفوض گردید.

درسال ۱۲۹۶ حکومت خراسان وسیستان به محمد تقی میرزا رکن الدوله برادر ناصرالدین شاه واگذارشد. رکن الدوله ضمناً مقام تولیت باشی آستان قدس را هم بعهده داشت.

در دوران حکومت وی تصادماتی بین رکن الدوله وشیخ الرئیس اختلافاتی پدید آمد که بالاخره منجر به تبعید ابوالحسن میرزا «حیرت» به کلات نادری گردید.

شاهزاده شیخ الرئیس «حیرت» در هنگامی که تحت الحفظ بسوی کلات نادری رهسپار بودند ضمن قطعه کوتاهی چنین سروده اند

نامم گرفت جمله بغداد شاعری

وندر کلات ماندم چون گنج نادری

غیر از لباس تقوی غیر ازحجاب قدس

مفت رجامه ای نکشم مهر ساتری

گر خصم افترا رد نمود عجب که بست

بو جهل بر پیمبر تهمت ساحری

این تبعید بیش از سه ماه بطول نینجامید وپس از آن تا سال ۱۳۰۰ هجری قمری وی مورد احترام حکومت وقت بود و درسال ۱۳۰۱ میرزا عبدالوهاب خان آصف الدوله شیرازی حکمران خراسان شد و ضمناً مقام تولیت آستانه نیز بعهدهٔ اوواگذار گردید وهمچنانکه شیخ الرئیس در شرح حال خود اشاره کرده است میگوید.

«... بر خلاف توقع و حفظ مرتبه از او اطواری ظهور کرد که تکلیف خودرا هجرت دیده بقوچان رفتم»

علت همین اختلافات و اسائه ادبی که بساحت شیخ‌الرئیس واردشده‌بود
پس، آصف الدوله را در ضمن قطعاتی هجو کرد
از جمله در قطعه ای گوید .
ای آصف دیوانه اگر طبع تو جنگی‌ست
با مثل‌منی جنگ مکن این‌چه‌د بنگی ست؟
. . شنیدم پلنگی کند آخر
ای روبه شیراز بگو این چه پلنگی ست؟
ودر جای دیگر گوید
آصف دیوانه گفته بود خبوشان
درنظر من بود معاینه کاشان . الخ
شیخ الرئیس اشعاری را که درهجو آصف الدوله سروده بود در شهر
نشار داد وبالاخره‌دامنه اختلاف بالا گرفت ومنجر بهجرت وی بسوی‌قوچان
«خبوشان» گردید .
شاهزاده‌درآنجا موردتوجه خاص شجاع‌الدوله امیرحسینخان حکمران
خان واقع شد وبا اینکه آصف‌الدوله بسبب کینه توزیهائی که ازوی‌داشت به
شجاع‌الدوله پیغام‌داده بودکه شیخ الرئیس را بمشهد بازگرداند.شجاع‌الدوله
وقعی بتقاضای آصف الدوله نکرد.
شیخ الرئیس «حیرت» بهمین مناسبت بوسیله نایب السلطنه تلگرافی
زبان را باستحضار ناصرالدین شاه میرساند و میگوید
نایب السلطنه برگو بشه پاك سرشت
که ادیبی ز خراسان بتو این بیت‌نوشت
آصف و ملك خراسان بشما ارزانی
ماره عشق گرفتیم چه مسجد چه کنشت
پس ازمخابره این‌تلگراف شاهزاده ابوالحسن میرزا حیرت ازقوچان
بازم «عشق آباد» شد .

ناصرالدین شاه در جواب ابوالحسن میرزا ...
ملو مخابره کرد
نایب السلطنه بر گو بخراسانی رشت
که شهنشاه جواب تو بایین ...
آصف وملك خراسان بمن ارزانی باد
هر کس آن درود عاقبت کار ...

وقتی شاهزاده ابوالحسن میرزا وارد «عشق آباد» شد ...
مقیم آن حدود از وی تکریم فراوان بعمل آمد و در آنجا ...
اتحاد و یگانگی و اخوت دعوت کرد و با شرکت در مجالس ...
و تدریس علوم دینی مورد توجه مسلمانان آنجا واقع شد وپس ...
برای بار دوم عازم سفر حج گردید و در بازگشت باستانبول ...
سال در آنجا اقامت گزید ودر آنجا نیز با تشکیل مجالس درس ...
ایرانیان آن حدود مجمع دینی تام یافت و بدربار سلطان عبدالحمید ...
پیدا کرد واشعاری نیز در ستایش او سرود

شیخ الرئیس در استانبول بتصویب انجمن اتحاد اسلام ...
شاه تقرب جست ولی بالاخره در اوائل سال ۱۳۰۴ قمری در ...
عده ای از دوستان و متعاقب آن بنا بامر ناصرالدین شاه و دستور ...
در آن موقع وزیر دربار بود بایران بازگشت و مورد تفقد شاهانه ...
ودر بدو ورود ازطرف امین السلطان اتابك اعظم از وی اکرام و ...
آمد و بمنزل وزیر دربار وارد شد و ازطرف اتابك از او پذیرائی ...
وبار دیگر مأمور آستان قدس رضوی گردید ودر آنجا علاوه ...
خانه نظارت امور آستانه نیز بوی مفوض شد.

شیخ الرئیس برای بارسوم در شوال المکرم سال ۱۳۰۸ ...
حج شد و دررمضان سال ۱۳۰۹ قمری بمشهد بازگشت وپس ازچند ...
در آنجا بعشق آباد عزیمت کرد و از آنجا سفری ببخارا و سمرقند ...
بالاخره رهسپار قفقاز گردید .

... ابوالحسن میرزا در صفرالمظفر سال ۱۳۱۰ باستانبول عزیمت کرد و
... مریم دولت عثمانی و ایرانیان مقیم استانبول واقع شد و بالاخره در
... همکاران با سید جمال الدین افغانی اسدآبادی آشنائی یافت و بافکار
عقاید وی اطلاع حاصل کرد .

شیخ الرئیس در ربیع‌الثانی ۱۳۱۱ از استانبول عازم عتبات عالیات
گردید و از آنجا به بیروت سفر کرد و سپس بعزم سیاحت وارد بیت‌المقدس
گردید و از آثار باستانی آنجا دیدن کرد واز آن پس بهندوستان رفت و
... تأثیر زیبائی‌های شگرف و خیره کننده شهرهای هند قرار گرفت واز آنجا
... حکومت سلطان محمد شاه‌راجه‌مها بالمشوره راه یافت و سرانجام دراواخر
... ۱۳۱۲ رهسپار ایران گردید وچندی مقیم شهر زیبای شیراز شد و مورد
... و اکرام رجال‌ودانشوران آن سامان واقع شد و بکار تدریس وسخنوری
... استغال یافت .

در این موقع فرصت الدوله شیرازی بمحضر درس وی راه یافت و از
جلس تدریس وی استفاضه کرد .

درباره مقام ادبی و علمی و موقعیت اجتماعی شیخ‌الرئیس« حیرت »
... الدوله چنین گفته است .

بلند نام دو شیخ الرئیس در زمن ست

یکی ابوعلی ودیگری ابوالحسن ست (۱)

گر آن زنسل دهاقین بلخ بومی بود

مرین زنسل خواقین ترک صفشکن ست

گر آن بسینا دادند انتسابش را

مرین چو سینه سینائی صدرانجمن است

۱ـ شاهزاده محمد هاشم میرزا افسر (متولد ۱۲۹۷ قمری و متوفی
۱۳۱۹ شمسی) نیز به‌لقب « شیخ الرئیس » شهرت داشته است
دیوان اشعار افسر باهتمام دانشمندگرامی آقای عبدالرحمن پارسای
تویسرکانی در فروردین ماه سال ۱۳۲۱ بحلیه طبع آراسته شده

گر آن «مودهٔ اشارات» و هم «شفاء» تألیف

مر بن شفا بـاشاراتش از ره ...

گر آن نوشته کتابی که خوانده «قاموس»

مر بن مؤسس قاموس صد هزار ...

بفضل اوست همه فخر اهل علم و ادب

ولی مفاخرت او بفضل خویشتن ...

شاهزاده ابوالحسن میرزا در اواخر سال ۱۳۱۶ قمری ... عازم تهران گردید ولی پس از مدت کوتاهی بار دیگر رهسپار مشهد ... آنجا بار با تشکیل مجلس درس و خطابه سخنرانی علیه عمال استبداد ... میکرد و مردم را دعوت باتحاد و اتفاق مینمود .

شیخ الرئیس از سال ۱۳۲۲ در تهران اقامت گزید و همچنین ... یکی از مجالس مهم آن زمان بود که در آن آزادیخواهان و ... شرکت میکردند بیانات شیخ تأثیری عمیق در میان طبقات مردم ... بطوریکه مشروطه خواهان از او تجلیل میکردند و جانموی ... و طرفداران آزادی و مساوات بود و شیخ الرئیس نیز در فواید آزادی و حکومت قانونی و برابری در اجتماعات سخنانی بر زبان می‌آورد و ... منبر درپیرامون مظالم عمال فساد و مستبدان خطابه‌هائی غرا و انتقادی ... میکرد که مورد توجه خاص آزادیخواهان واقع میشد، بالاخره ... استبداد علیه شیخ الرئیس برانگیخته شد و پس از بمباران مجلس دستگیر در باغ شاه زندانی گردید .

شیخ الرئیس در دوره دوم از طرف مردم مازندران بنمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید و بخانه ملت راه یافت ولی بعللی ... سیاست کناره گرفت و بار دیگر منزل او محفل دانشوران و ارباب ... گردید .

شیخ الرئیس در اواخر عمر در تهران بسر میبرد و بالاخره درهفتا

رسالگی وفات یافت و اورا در شهرری در جوار مرقد مطهر حضرت
العظیم (ع) بخاك سپردند .
شیخ الرئیس «حیرت» در نگارش سبکی خاص داشت و نثررا بشیوه ای
ی میپوست .
آثار مهم او یکی کتاب « منتخب النفیس » است که یك بار در
وستان چاپ شده و در پایان آن این ماده تاریخ منظوم بطبع رسیده

این نسخه درافشان، گنجینه درخشان
چون طبع گشت رخشان، چون بدر در تمامی
چون شیخ مشتهر شد زین نامه نامور شد
تاریخ این اثر شد (شیخ الرئیس نامی)
۱۳۱۲

تاریخ طبع این کتاب محرم الحرام سال ۱۳۱۲ قمری است ، در آن
ع شیخ‌الرئیس در قید حیات بوده . در مقدمه کتاب «منتخب‌النفیس» ترجمه
ی بالنسبه مفصل از شاهزاده ابوالحسن میرزا «حیرت» بقلم خود او نوشته
، که تاریخ تحریر آن «عشر آخر ذی الحجة الحرام هزاروسیصدویازده»
، این کتاب شامل قسمتی از آثار منثور ومنظوم اوست .
آثار دیگری نیز از وی بنام « اتحادالاسلام » و « الابرار » دراسلامبول
ع رسیده است . در سبك نگارش شیخ الرئیس استعارات لفظی ومعنوی و
یع ادبی و ایهام گوئی‌ها و صنعت تجنیس زیاد بچشم میخورد وی در شعر
شیوه ای خاص داشت وپاره ای مضامین نورا در قالب نظم میریخت که
ن او حلاوت و تازگی می بخشید و همچنین از بکار بردن لغات و
طلاحات بیگانه ابا نداشت ومانند برخی از گویندگان دوره مشروطیت آن
نوعی ابتکار و انقلاب ادبی و نهضت نوگرائی میداست.
اینك برای آنکه بطرز نگارش شاهزاده شیخ الرئیس در مکاتبات پی
ه شود برای نمونه نامه ای از او در اینجا نقل می شود که بعنوان محمد
وله نوشته شده است :

« بعرض میرساند :
با اینکه‌رشته اخبار و رابطه اطلاعات ازهمه جا وهمه کس بدست‌کفایت
ت جناب اجل عالی بسته و پیوسته‌است عجب‌است که از احوال مخلص
، چگونه نمی پرسید و مخصوصین را بحرکت سیم و بر کت سیم اعلامی
ه نمیفرمائید و پیغامی متفقدانه نمی فرستید تلگراف مجانی‌راهم ازاین
در حق کسانی حکم داده وبدل فرموده‌اید که غالباً بی مایه عرضها می
و در حق مردمان محترم مایه میگیرند .
علم‌الله در آن دوسه مجلس که بشرف حضور عالی نائل شدم و آنهمه
نهاکه فرمودید یقین داشتم رشته التفات خاطر شریف لاینقطع خواهد
انفصال این عروه محال و ممتنع حال هم که بمراحم قلبیه و عنایات
، حضرت عالی بفضل‌الله کمال اطمینان و استظهار را دارم ولی خوبست
گاهی حفظ صورتی‌وتصفیه کدورتی نفرمائید با اینکه حامل‌ذریعه‌حضرت
ب شرایع آداب آقا شیخ محمد ابراهیم سلمه الله تعالی است و از
تا آگاهند و تا همه‌جا همراه شرح حال خود را بلسان صدق ایشان
لذارم که امروز بالاستحقاق بلکه بالاجماع والاتفاق لسان العلماء
. .
چیزی که لزوماً خاطرنشان عالی مینماید مراتب دعاگوئی و مداحی
ل الغیب جناب معزی الیه است ازحضرت عالی‌که در ایام شرفیابی‌بآستان
تصاص نایب‌الزیاره وجود اقبال نمود عالی بوده اند و همه جا ذات‌سامی
توده اند و البته حقوق اخلاص و سوابق اختصاص ایشان در آن حضرت
تیجه نخواهد ماند   ایام اقبال مستدام »
و این هم مراسله ای دیگر که در حاشیه نامه شخصی نوشته اند :
« صاحب این‌کاغذ راندانم‌کیست ودرجه تقصیر وگناهش چیست، همین
دانم عفو شما بیش از جرم اوست (فعفوك عن ذنبی اجل و اوسع (۱)

۱ـ این مصرع از مناجات مشهور مولی الموالی علی بن ابیطالب در
ه منسوب باوست‌که مطلع آن چنین‌ست:

همواره باراده خاطر عالی مخالفتی کرده و در شکایت از عطاء آنجناب نسبت تحریك و اغوا بوی داده اند و البته پس ازشنوت سلب عطا را در خور آمده تا ثمرات طاعت دانند و ازعواقب عصیان اندیشند اکنون که بتوسط یکی از مقربان تقرب وسیله نموده طبیعت بزرگی ودیعت را نتوان گم که چه باید کرد بکن هر آنچه که شاید

ای خداوند جاه و مال ومنال که تر خواجگی همی شاید
بر گنهکار زیردست ببخش تا خداوند بر تو بخشاید

اینك چند نمونه از آثار منظوم حیرت

قصیده زیر که بپارسی سره سروده شده یکی از بهترین قصاید اوست

لك الحمد یا ذالجود و المجد والعلی
تبارکت تعطی من تشاء و تمنع

تا آنجا که میفرماید .

الهی لئن جلت و جمت خطیئتی
فعفوك عن ذنبی اجل واوسع

این مناجات از طرف پاره ای از سخنوران و شعرا بسلك نظم شیرین پارسی بر گردانده شده است تا آنجاکه بنظر نویسنده یکی از بهترین این ترجمه های منظوم قصیده شیوای فرصت الدوله شیرازیست .

برای ملاحظه تمام مناجات وشرح مبسوط درباره آن میتوان بصفحات ۱۳۶ الی ۱۴۳ کتاب فروغ یزدان تألیف نگارنده این سطور مراجعه کرد که بسال ۱۳۳۷ انتشار یافته است

مرحوم قوام السلطنه نیز این مناجات نامه‌را بخطی خوش وشیوا به‌نثر پارسی بر گردانده که در کتاب مزبور میتوان عین آنرا ملاحظه کرد .

همچنین ازبهترین این ترجمه ها ترجمه منظوم دوست گرامی‌وسخنور فرزانه‌آقای سیدمحمد علی‌صفیراست که قصیده ای رسا و دلپذیر بوجود آورده است .

فغان ز گردش این آسمان کجرفتار
که روز روشنم از کین اوست چون شب تار

چسان ننالم از کجروی وی که مرا
همی بدارد سرگشته راست چون پرکار

بهر شبی سود آستن و بهر روزم
ستم براید چون بر زمین گذارد بار

فکار گشتم ز اندیشه های دل آری
کند فروبی اندیشه مرد را افکار

اگر ندانی میگویمت که تا دانی
زچیست دشمن من روزگار ناهنجار؟

زترس آنکه مگر بیهشی شود با هوش
زبیم آنکه مگر خفته ای شود بیدار

سپهر سنگ ستم را بدست کینه همی
فرو بکوبد بر مغز مردم هشیار

فسونگری است که هردم هزار رنگ آرد
که خیره گردد از رنگهای او پندار

هماره یاور و همراه مرد بدکردار
همیشه دشمن و بد خواه مرد نیکوکار

زخشم زخمش ناوك خلد بدیده من
اگر مرا بکمان ابروئی فتد دیدار

مرا چولاله هماره بدل گذارد داغ
مرا چو نرگس پیوسته میکند بیمار

مرا بدارد پژمان چو برگهای خزان
مرا بخواهد گریان چو ابرهای بهار

درون بادخزان خون گرفته چون دل گل
بپای مردم نادان نمی خلد سرخار

کمر سپارد بر آنکه‌بسته در پا بند
کله گذارد بر آنکه در خور افسار

خرد زخرمن ماه و زخوشه پروین
بنیم جو نشود هیچ گاه برخوردار

خران ره را گاو سپهر هر روزی
فرو برد روزی برایگان خروار

جهان بماست دل من زتابش دانش
اگر نپوشد آئینه مرا زنگار

وگر زدوده شود زنگ آمده ازدل من
بروشنی شودش آفتاب آینه وار

مرا چه سود ز اندیشه هنر پرور؟
مرا چه سود ازین دست و کلك گوهر بار

گهر چه ارزد چون سودش کسی جویا؟
هنر چه ورزد چون نیستش کنون بازار؟

همین نه بنده بیدل بآرزو برسید
چه خوش سرود هر آنکس که گفت این گفتار

«فرشته ای است برین کاخ لاژورد اندود
که پیش آرزوی بیدلان کشد دیوار»

بیت مقطع از عمادی شهریاری شاعر قرن ششم هجری است.

اینك غزلی از او که باستقبال کمال الدین مسعود (متوفی سال ۹۲ بمطلع:

گفت: یاراز غیر ما پوشان نظر گفتم: بچشم
وانگهی دردیده در ماهی نگر، گفتم بچشم

سروده نقل میشود:

گفت: راه عشق من پیما بسر، گفتم بچشم
گفت: درگام نخست ازسر گذر، گفتم: بچشم

گفت؛ اگر باشد بوصل‌تن هنوزت چشمداشت
باید از عالـم کنی صرفنظر ! گفتم : بچشم
گفت : اگر خواهی کمال ابروانم در دلت
تیر مژگانم نشیند تا بپر ، گفـتم ؟ بچشم
گفت : باید زاشك خونین رونمای یارخویش
رشته مرجان دهی عقد گهر ، گفتم بچشم
گفت : باید پای بگذارد خیال روی من
لحظه ای از حلقه چشمت بدر ، گفتم‌بچشم
گفت : اگر عین الیقین جوئی جوانی‌را بهل
خاك پای پیر کن کحـل بصر ، گفتم بچشم
گفت: اگر سودای‌حق داری‌چو«حیرت»دررهش
چشم‌پوش از خیرو شر ازنفع‌وضر، گفتم بچشم

چنانکه ملاحظه میشود این‌غزل با توجه بصنعت سئوال و جواب‌سروده
ده و کسان دیگری چون هلالی جغتائی ، دولتشاه ، صحبت لاری، حجاب
زدی و فخری نیز بهمین بحر و قافیه غزلیاتی شیوا سروده اند . و این هم
طعه ای بدیع ازوی که در استانبول‌سروده است:

دوشینه برهگذار دیـدم	ترسا زنکی سپید انـدام
اوسروصفت همی خرامید	شویش بعقب دوان‌چوخدام
گفتم: بفرانسوی‌چه گوئی	با خانم خویش، گفت:مادام
گفتم . زخدابترس ترسا	وندر ره زاهدان منه دام
مادام‌تو گشت بهرما، دام	دل در پی دام تست مـادام

طوریکه ملاحظه‌میشود در قطعه بالا شیخ الرئیس بصنعت تجنیس‌توجه
ام داشته .

رباعی زیررا شیخ الرئیس هنگـام مسافرت از تهران بخراسان در
«میامی» موقعی که یکی ازعلما برای دیدن وی میآید ارتجالا سروده :

تا خیمه بصحرای میامی زده ایم با بربط و نی باده پیاپی
زاهدتو مده‌زحمت‌حود خحلت‌ما در محفل‌ما ،میا،میا می

در این حا نیز حیرت از همان صف تأسی کرده

در دوران استبداد صغیر پس‌از بتوپ بستن مجلس شورای ملی ش
ابوالحسن میرزا نیز با بعضی از آزادیخواهان در باغ‌شاه زندانی م
درهمین زمان‌دوبیتی زیر رامیسراید و برای‌محمد علیشاه میفرستد و
دستور آزادی او از طرف شاه صادر میشود .

دو بیتی اینست :

ای شاه بعز رحم و قدس قراست من بسته این در گهم‌وداع
از گردن‌من‌سلسله‌بردارتوازمهر بر گردن‌یك‌سلسله بگدار

شیخ الرئیس پس از آزادی بخراسان عازم میشود .

وبازهم از آثار او٠

در نرد محبت تو من سربازم سرهنگ توئی و من ترا
درتونه‌کرم‌فرونودرمن‌نه‌طمع یك بوسه بمن‌ده‌و کن ارس

***

چـون زیست دریں مرحله امریست محال
فـارغ منشیں که تنگ شد وقت مجال
گـه ساغر باده گیر و گه کاسه بنگ
خوش باش که عمر نیست جز خواب و خیال

ا . نکوهمت

محمد حسین تسبیحی

اردوی ادبی

آنان‌که تا اندازه‌یی بر بانهای شبه قاره‌آشنایی دارند میدانندکه‌زبان
از حدیدترین زبانهایی است‌که تاکنون در بر صغیر وحتی جهان‌بوجود
است .

در اینجا نمیخواهم تاریخچه و پیدایش زبان اردو را بیان دارم ولیکن
آنم‌که اندکی دربارهٔ **«اردوی ادبی»** که با زبان فارسی ارتباط و
نگی‌وهمبستگی‌تام‌وتمام دارد گفت‌و گو کنم . بامطالعات‌وپرسش وپاسخ‌هایی
ا دانشمندان وبزرگان و زبانشناسان نموده‌ام باین نتیجه رسیده‌ام کـه
اردو میتواند بخش‌های زیر را دربر داشته باشد :

۱ــ اردوی ادبی .

۲ــ اردوی عامیانه .

۳ــ اردوی روزنامه‌یی .

۴ــ اردوی دینی .

۵ــ اردوی علمی .

۱ـ اردوی‌ادبی آن است که نویسندگان و شاعران و مفسران کتابها و امثال اینها از آن استفاده میکنند وشاید تا ۹۵ درصد لغات آن فارسی باشد

۲ـ اردوی عامیانه آن است کــه مردم کوچه و بازار و خیابان بدان حرف میزنند وبطور کلی زبان محاوره ومکالمه وروزمره همگان است که در حدود ۶۰ درصد آن فارسی است .

۳ـ اردوی روزنامه‌یی آن است که روزنامه‌ها و مجلات امروز پاکستان بدان نوشته میشود ودرحقیقت مخلوطی است از اردوی ادبی واردوی عامیانه.

۴ـ اردوی دینی آن است که علما و مجتهدان دینی ومسلمانان سرزمین پاك از آن استفاده میکنندکه ۹۰ درصد آن عربی و فارسی است

۵ـ اردوی علمی آن است کــه بتازگی مراکز علمی و ادبی و فنی و پزشکی و امثال اینها آن را بوجود آورده وبرای آن لغت‌نامه‌ها و کتابچه ـ های گوناگون تألیف وچاپ ونشر کرده‌اندکه درحدود۶۰درصد فارسی دارد. امااز ۵ درصد تا۴۰درصدلغات زبان اردو ، دردرجه‌اول، لغات‌زبان‌سنسکریت است‌که شامل حروف اضافه و ضمایر و صفات و قیود وافعال و اعداد است . در درجهٔ دوم شامل لغات انگلیسی و در درجه سوم شامل لغات متفرقهٔ زبانها وگویش‌های دیگر است .

همانگونه‌که در آغاز این گفتار یادآور گشتم ، منظور من در اینجا گفت‌وگو دربارهٔ اردوی ادبی است .

هرگاه بکتب ادبی و دیوان شاعران زبان اردو مراجعه‌کنیم ، اشعار و جملات این‌کتابها برای ما کــه فارسی زبان میباشیم بسیار آسان و قابل فهم و سهل است .

البته باید بزبان فارسی آشنا باشیم و تااندازه‌یی ادبیات و سبك‌های ادبی و دستور زبان فارسی را مطالعه کرده باشیم . مثلا این بیت شعر از نجم‌الدوله بهادر جنگ میرزا اسدالله خان غالب :

انگاه حوش اصطراب شام تنهائی

شماع آفتاب روز محشر تار بستر هی

وب دقت شود، فقط فمل ربط «هی» اردو است، مابقی فارسی. اتفاق
ا **استاد ممتاز حسن** رئیس انجمن ادبی اردو دراطاق مدیر مرکز
فارسی در راولپندی ملاقات کنم. گفت وگوی ما در اطراف زبان
پیرامون زبان اردو بود. او که زبان فارسی را خیلی خوب صحبت
خیلی هم بدان علاقمند است میگفت. «ما کوششمان این است که
رسی را بسرزمین پاکستان و برای مردم پاکستان بازگردانیم.»
پس این شعر میرزا اسدالله خان غالب را بآواز بلند خواند:

ی بین تا ببینی نقش‌های رنگ رنگ

بگذر از مجموعهٔ اردو که بی رنگ من‌است

این گفت‌وگوی ادبی چند تن دانشمندان دیگر هم شرکت داشتند
آقای دکتر **نبی بخش‌خان بلوچ** استاد دانشگاه و آقای **نقوی**
دکتر **علی اکبر جعفری** مدیر مرکز تحقیقات فارسی. اما
تازحسن بسخنان خود اینگونه ادامه داد:
زبان فارسی برای ما از همهٔ زبانهای دیگر آسانتر است. همهٔ
و ادیبان و مفسران و تذکره‌نویسان ما نخست برزبان فارسی دست
ند و سپس اردو را فقط برای محاوره و مکالمه خود بحود فرا
د. الفاظ و عبارات وجملات زبان عربی که در اردوی ادبی معمول
طریق زبان فارسی وارد زبان اردو شده است. زبان ادبی اردو برای
قابل فهم و درك است که بزبان فارسی آشنا وحتی تسلط کامل داشته
مثلا غالب فرماید:

سبحه مرغوب بهت مشکل پسند **آیا**

تماشای بیك‌کف بردن صد دل پسند **آیا**

بض بیدلی نومیدی جاوید آسان **هی**

کشاکش کو **همارا** عقدهٔ‌مشکل پسند**آیا**

هوای سیر گل آیینهٔ بی‌مهری قاتل

که انداز بخون غلتیدن بسمل پسند آیا

در این سه بیت فعل «آیا» و فعل زند «هی» و ضمیر مفعولی « هما را » اردو و بقیه فارسی است . معانی این سه کلمه بترتیب «آمد» ، «است» و «برای ما» میباشد . هر کس زبان فارسی را بداند ، اگر این سه کلمه را هم نداند ، معنی و مفهوم هر سه بیت برای او معلوم و واضح است »

استاد ممتاز حسن ، سپس ، سخنانی کوتاه دربارهٔ زبان انگلیسی و زبانهای دیگر سرزمین پاك بیان داشت وگفت .

« بزرگترین و ارجمندترین کسی که موجب شده زبان فارسی همچنان جاویدان درپاکستان باقی بماند ، «شادروان علامه دکتر محمد اقبال لاهوری» است که آثار ارزندهٔ فارسی او ، درمیان ملت پاکستان پس از قرآن عظیم و مصحف کریم قرار دارد .

کتابهای او بسه زبان اردو و فارسی و انگلیسی است ، اما همه جا ، عشق واشتیاق خودرا بزبان فارسی نمودار ساخته است ، تا آنجاکه فرماید:

گرچه هندی در عذوبت شکر است

طرز گفتار دری شیرین‌تر است

آری ، ما میکوشیم که زبان فارسی را زنده کنیم .»

از لحاظ جغرافیایی هم اگر نفوذ زبان فارسی را درزبان اردوی‌ادبی بررسی‌کنیم خوب متوجه میشویم که همواره زبان فارسی برهمهٔ گویش‌ها و زبانهای دیگر سرزمین پاك برتری دارد : مثلا استان پنجاب و سرحدوسند ، تنها یك مسأله درپیش است و آن بی‌توجهی طبقهٔ جوان بزبان اردو است که بعقیدهٔ ارباب ادب زبان اردو ، اگر انجمن‌های ادبی ومجالس شعرخوانی و مشاعره بکوشند ، طبقهٔ جوان بیش‌ازپیش بزبان اردو که زبان ملی و میهنی اوست روی می‌آورد .

هرکس که بزبان اردو روی آورد ناچار است برای تقویت و قدرت

ببیان وگفتار و انشاء و شعر خود از فارسی مدد بگیرد و آن هم
ـا گرفتن زبان فارسی است .

این موقع که این گفتار را می‌نوشتم ، بر مثنوی مولوی که بشعر
بی ترجمه شده است دیـده دوختم ، آن را گشودم و این اشعار را
ه زبان فارسی :

همچو مرغ مرده‌شان بـگرفته یار
تـا کند او جنس ایشان آشکار

ـبان اردو :

مثـل مرغ مرده وه پابند یـار
تاکری وه جنس اپنی آشـکار

ـبان فارسی :

ریشخندی کرده‌اند آن منکران
بر مثلها و بیان ذاکران

ـبان اردو :

جو تمسخر اب کیا منکر نـی هی
ذاکرون کی بـس مثال و ذکر هی

ـهٔ شش دفتر مثنوی مولوی بهمین ترتیب است . هرکس کـه فارسی
ـد و ضمایر و حروف اضافه و افعال زبان اردو را بداند بآسانی
بزبان اردو درمی‌یابد .

ـن معتقدم که اردوی ادبی ، شاخه‌یی اززبان فارسی است که مخصوص
پاکستان و مردم شاعر و نویسنده و ادیب این مملکت است .

ـنانکه بهترین شاعروارزنده‌ترین شعرش همواره از عذوبت وشیرینی
ادب فارسی بنحوکافی ووافی چشیده و سیراب شده است .

ـردوی ادبی یعنی زبـان روح و دل مردم پاکستان ، زیـرا همواره
ـهیم و تفهم مقاصد کوچك وبزرگ از اردوی ادبی کمك میگیرند ،
اشعار میهنی ، سرود ملی ، آگهی‌های هیجان‌انگیز و خبرهای

شورانگیز . چونکه خیلی خوب معلوم است که شعر که دارای وزن وقافیه و بحر باشد اثر و نفوذ بیشتری در روح و دل و اندیشۀ مخاطب دارد .

شاعران ملی و میهنی در سرزمین پاك بسیارند . شعرشان آنگاه مؤثر و مثمر است که تا هشتاد درصد آن الفاظ و عبارات و ترکیبات و تشبیهات وکنایات وضرب‌المثلهای فارسی باشد وحتی بسیاری از جاها ، اشعار فارسی را تضمین میکنند تنها بدینجهت که شعرشان اثری عمیق و نفوذی پرفایده در مخاطب یا خواننده داشته باشد .

به این آگهی ادبی توجه کنید .

آوازون کاجادوگر

ریناریدیو ترانسستر	آوازون کا جادوگر
کم قیمت ، اعلا معیار	دیده زیب اور پائیدار
رینار یدیو گھر کی زینت	رینا خوشحالی کی علامت
رینا کی شهرت کارار	صاف سریلی تیز آواز
گیت ، غزل ، نغمه شنوائی	دیس‌به دیس‌کی خبرین لائی
بات یه دنیا نئی مانی	ریناریدیو لا ثانی
هوتل مین دکان مین رینا	دفتر اور مکان مین رینا
دنیا بهر کوهی معلوم	گهر گهر مین‌هی‌اس‌کی‌دهوم
آوارون کی جادوگر	رینا ریدیو ترانسستر

در این قطعه دقت کنید و اصلا به الفاظ اردو توجه نکنید بخوبی‌معنی آگهی برای شما که فارسی زبان هستید مفهوم است ، اما برای معانی الفاظ اردوی آن ، بفرهنگ لغت اردو مراجعه میکنیم و می‌بینیم که بیشتر معانی آنها را به لفظ فارسی داده است ، مثلا .

گهر : مکان ، خانه ، مسکن ، آشیانه ، جای پیدایش ، خاندان .

سریلی : خوش‌گلو ، خوش آواز ، خوش‌الحان ، موزون .

گیت : سرود ، نغمه ، راگ ، گانا .

شنوائی : بشنواند ، میشنواند .

دیس بدیس · سیروسیاحت ، ولایت بولایت .

این الفاظ را در فرهنگ جامع فیروزاللغات اردو به اردو اینگونه
نی کرده اند بهمین ترتیب هر گاه تحقیق و جستجوی بیشتر و دقیق تر
جام دهیم ، زبان اردو را شاخه یی ازبان فارسی بحساب خواهیم آورد که
نداری لغات و الفاظ سنسکریت و انگلیسی درآن هست . شناخت الفاظ و
ات که شامل افعال و حروف اضافه وضمایر واعداد میشود ، خواهی نخواهی
بان اردو چهرهٔ حقیقی فارسی خودرا نشان میدهد و برای هر فارسی زبان
سان میگردد .

اکنون چند جمله ازنثر اردوی ادبی بدست میدهیم . ازمقدمهٔ مصحح
شف المحجوب هجویری . « کشف المحجوب حاضر هی . اس پرهیی (آن
ا بخوانید) اور زندگی کی رموز و اسرار سی پرده اتها کر (بالا زده)
ندگی کی صحیح تصویر دیکهی (نگاه کنید) » در این جملات که نصف آنها
فاظ اردو و نصف آنها فارسی است ، تقریباً معنی مفهوم است .

مثال دیگر :

« خلاصة التواریخ مین هی که جناب هجویری غزنین سی سلطان
حمود کی همراه آئی اور سلطان نی فتح لاهور گوان کی برکات قدم کی
فیل سمجها (فهمید) . »

مثال دیگر ·

« ان بی شمار بزرگون سی حضرت شیخ نی مختلف مسائل پر گفتگو
ی اور ان کی اقوال کاقیمتی اور نایاب ذخیره اپنی کتاب مین جمع کیا . »

همانگونه که ملاحظه میشود درتمام این جملات ، غلبه با الفاظ فارسی
ت و معنی آنها هم تقریباً مفهوم است . در این صورت استاد ممتاز حسن
کاملا محق هستند که میفرمایند : « ما میخواهیم دوباره زبان فارسی را به
اکستان بازگردانیم تا نقشهای رنگارنگ آن جلوه و جمالی بر زبان مردم
مسلمان سرزمین پاك بدهد و دوستی ها رااستوارتر گرداند . »

فرهنگ لغات دخیل

(۳)

احباب جمع حبیب = دوستان

احبا جمع « «

احرار جمع حر = آزادگان

احشام جمع حشم = دام‌ها ، گله‌های دام .

احصائیه = آمار ، شماره

احضارشدن = فرا خوانده شدن

احکام ، جمع حکم = فرمانها ، دستورها

احمق = کالیوه ، گول ، نادان ، بیخرد، گاوریش ، دنگ

احوال ، جمع حال = چگونگی‌ها ، سرگذشتها

احیاناً = گاهی، گاهگاه ، نابیوسا، ناگاه

احادی = تلکه ، سرگدائی ، اشتلم کاری ، پول زور گیری

اخبار ، جمع خبر = آگاهی‌ها ، داستانها

اخبار = آگاهانیدن، آگاهی

اختصار = کوتاه کردن سخن ، بسنده کردن ، کوتاهی

اختصاص دادن = ویژه کردن

اختصاص داشتن = ویژه بودن

اختصاص یافتن = ویژه شدن

اختصاصی = ویژه

اختلاس = ربودن ، دزدیدن

اختلاط = آمیختگی ، درهم شدن ، آمیزه

اختلاف = ناهمآهنگی ، ناسازگاری ،

(تفسیر کمبریج)

خیار = برگزیدن، گزینه، محت، توانمندی
خد = گرفتن، ستدن، فرا گرفتن
خراج = بیرون کردن، بدر کردن
خروی = آنجهانی
خطار = آگاهاندن، یادآوری، آگاهی
خلاص = پاکدلی، پاکمهری، بی‌سیلگی، دل‌نمودگی
خلاف، جمع خلف = جانشینان، بازپسینان
خلاق، جمع خلق = خویها، خوی
خلال = رخنه کردن، بهم زدن، کارشکنی، آشوبگری
خلالگر = برهمزن، رخنه‌گر، کارشکن، آشوبگر
خوت = برادری
خیار، جمع خیر = نیکان، برگزیدگان
اخیر = پسین، بازپسین، واپسین
اخیه = میخ آخور، خانند آخور
ادا = نازو کرشمه، شکلک درآوردن، خوی و رفتار
ادا شدن = پرداخته شدن
ادا کردن = پرداختن
ادات = دستافزار، واژ (در اصطلاح دستورگرفتن = دستورگرفتن دستوری)
اداره = گرداندن، دیوان

ادامه دادن = کشش دادن، کش دادن، بدرازا کشاندن
ادامه یافتن = کشش یافتن، بدرازا کشیدن
ادب = فرهنگ وهنر، دانش، آزرم، پاس
ادبار = بدبختی، سیه روزی
ادب کردن = فرهیختن، پرورش دادن، فرهنگ بخشیدن
ادبیات، جمع ادبیه = دانش‌های هنری
ادراك = دریافت
ادعاداشتن = خواهان بودن، وانمود کردن
ادعا کردن = واخواستن، وانمود کردن
ادعانامه = کیفرخواست
ادله، جمع دلیل = رهنمایه‌ها، پذیرانه‌ها
ادوات، جمع ادات = دست افزارها
ادوار، جمع دور = گردش‌ها
ادویه، جمع دوا = داروها
ادیب = دانشمند، فرهنگی
ادعان کردن = خستو شدن، پذیرفتن
اذن دادن = دستوری دادن، دستوری شمردن
اذیت دادن (کردن) = رنجه داشتن، [illegible]

هوالحی الذی لایموت

ماده تاریخ در گذشت شاعر ادیب عالم نامدار استاد ذبیح‌الله بهروز رحمة‌الله علیه. آذرماه ۱۳۵۰ شمسی و شوال ۱۹۳۱ قمری هجری

استاد دانش اندوز یعنی ذبیح بهروز
دردا که از جهان رفت، نفرین بر این جهان باد

رخت از سرای فانی زی آن سرای بربست
اندر نعیم باقی مأواش در جنان باد

شد از نشیمن خاک، جانش روان بر افلاک
پرواز او از این پس در اوج آسمان باد

با فضل و نیکنامی در عمر توأمان بود
با رحمت الهی در حشر توأمان باد

نوروز و مهرگان را تاریخ گفت و تقویم
روزش بقرب یزدان نوروز و مهرگان باد

بوالفضل ساوجی را پور ستوده فر بود
نامش بدفتر فضل در دهر جاودان باد

گاهی بدار دنیا با رنج و اندهان زیست
حالی بدار عقبی خندان و شادمان باد

استاد نامور بود، گنجینهٔ هنر بود
اندر جهان چنین بود، اندر جنان چنان باد

تاریخ او بشمسی پرسیدم از **(سنا)** گفت
سوک ذبیح بهروز، روز بد زمان باد

۱۳۵۰

(جلال‌الدین همایی ـ سنا)

ماده تاریخ استاد همایی و شعر استاد دکتر رعدی در دقایقی که مجله زیر چاپ بود واصل گردید و به درج آن مبادرت ورزید. در شمارهٔ آینده شرح حال استاد بهروز چاپ خواهد شد.

رعدی آذرخشی

هندو پاکستان

سحر کز بستر گل نرم‌نرمك ژاله برخیزد
زرشکش موج خون ازجام‌صبرلاله برخیزد
چو این هنگامه دربزم حس‌نا گه شود برپا
زچنگ فاخته هردم هزاران ناله برخیزد
غبار غم بپوشاند رخ گلـزار و پنداری
که هنگام شب ازگهوارهٔ مه هاله برخیزد
نسیمی تلخکام از جانب هند آید و گوید
که زهرا کنون بجای قندار بنگاله برخیزد
پس‌ازاقبال‌وگاندی‌بس‌عجب‌ازمسلم‌وهندی
که‌ازخوابی‌گران‌باکین سیصدساله‌برخیزد
دریغ‌ازهندوپاکستان که‌چون‌خالی‌شدازمردان
بهر سو نغمه‌ای نـاساز از رجاله برخیزد
مگر ازفقرو بیماری رهاشداین‌وآن‌کاکنون
به محو یکدگر با آلت قتالـه برخیزد
زصلح‌ای غافلان ازمردمی، تاچند محرومی
که‌جنگ‌ازدست‌هر بورینه و گوساله‌برخیزد
مجو زان توده گمراه‌رعدی‌عافیت‌هرگز
که درچاه افتد ازغفلت‌اگرازچاله‌برخیز

آذرماه ۱۳۵۰

تاریخ نشریات ادبی ایران

در شماره‌های پیشین مجله بحش عمده سحرانی ایجاب
انجمن قلم در رمینهٔ تاریخ نشریا ت‌ادبی ایران درح گردید و اک
دنباله مطلب بطور اختصار آورده میشود ·   (وحیدنیا)

علاوه بر نشریه های فرهنگی و ادبی‌یادشده ، در کشورهای‌خ
نیز نشریه‌های ادبی مفیدی به همت ایرانیان یا توسط ایران شناس
فارسی زبانان خارجی منتشر میشده که از آن میان میتوان جرایدز
نام برد :

مجلهٔ آزادی شرق ـ بمدیری عبدالرحمن سیف آزاد در
۱۳۳۹ هجری قمری‌دربرلین‌منتشرشده‌و جمعاً۳۲شماره از آن چاپ
است . سیف آزاده علاوه بر این مجله ، نشریه دیگری نیز بنام مـ
صنایع شرق و آلمان از رمضان سال ۱۳۳۹ تاجمادی الثانی سال ۵
دربرلین منتشر کرده است ·

نشریه اختر ـ از ۱۶ ذیحجه سال ۱۲۹۲ تا ۱۳۱۳ هجری ق
در اسلامبول منتشر شده‌است. ادارهٔ این روزنامه بعهدهٔ‌میرزامهدی
اختربوده‌است .

مجلهٔ ایرانشهر ـ به‌مدیری کاظم‌زاده ایرانشهر در ذیقعده سال ۱۳۴۰ در برلین منتشر شده‌است. این مجله چهار سال دوام داشته هر سال ۱۲ شماره ار آن چاپ‌شده است علاوه‌براین درجمادی الاول سال ۱۳۳۲ روزنامه‌ای نیز بنام **ایرانشهر** توسط ابراهیم پورداود در پاریس منتشرشده است ۰ از روزنامه ایـرانشهر فقط سه شماره به دو زبان فارسی وفرانسه چاپ شده است ۰

مجله‌پارس ـ به‌مدیری احمدخان ملك وحس مقدم(علی نوروری) در سال ۱۳۳۹ هجری قمری دراسلامبول به دو زبان فارسی و فرانسه منتشر و فقط شش شمــاره از آن چاپ شده است.

مجله‌پارس ـ به‌مدیری لاهوتی ومسئولیت جلال انسی در سال ۱۳۳۹ هجری‌قمری‌در اسلامبول منتشر میشده است .

روزنامهٔ پرورش توسط میرزاعلی‌محمدکاشانی‌درقاهره منتشر شده است . تاریخ نشراولین شماره آن ۱۰ صفر ۱۳۱۸ هجری قمری بوده‌است.

روزنامه‌پیکار ـ درسال ۱۳۰۹ شمسی‌توسط فرخی‌یزدی وابوالقاسم لاهوتی درلیپیزیك منتشر میشده است .

روزنامهٔ ثریا ـ نیزبمدیری‌میرزاعلی‌محمدکاشانی درروز شنبه ۱۴ جمادی الاخرسال ۱۳۱۶ درقاهره منتشر شده است ۰

مجلهٔ جهان‌نو ـ بمدیری شاهرخ در سال ۱۳۱۹ شمسی‌در برلین منتشر میشدهٔ است ۰

روزنامه چهره نما ـ بمدیری میرزا عبدالحمید اصفهانی در ۱۰ شعبان ۱۳۲۳ شماره اول آن منتشر شده و پس از آن سالها توسط پسر

میرزاعبدالمحمد ، آقای مؤدب زاده انتشاریافته است.

روزنامه حکمت-بمدیری میرزا مهدی خانزعیم الدوله در سال ۱۳۳۹هجری قمری درقاهره منتشرشده است .

روزنامه‌حبل‌المتین - از جراید پر تیراژ و معتبر و مورد توجه بوده است این روزنامه را میتوان اولین نشریه ای دانست که توسط ایرانیان در خارج ازکشورمنتشر شده است .

مدیر این روزنامه‌سیدجلال‌الدین حسینی کاشانی (مؤیدالاسلام) بوده ونخستین شمارهٔ آن‌در ۱۰ جمادی الثانی‌سال ۱۳۱۱ هجری‌قمری درشهر کلکته بطورهفتگی منتشرمیشده است.

مجلهٔ رهبردانش-در سال ۱۳۴۳ هجری قمری در شهر سمرقند منتشر میشده است .

روزنامه سروش- توسط انجمن سعادت‌ایرانیان‌در ۱۲ جمادی الثانی سال ۱۳۲۷هجری‌قمری‌در استانبول‌منتشرمیشده‌است ·سردبیری این روزنامه بعهده علی اکبر دهخدا بوده است ·

روزنامهٔ شمس - توسط انجمن ایرانیان در اسلامبول در ۸ رمضان سال ۱۳۲۶ هجری قمری منتشر شده است .

روزنامهٔ صور اسرافیل - این روزنامه در جریان مشروطیت توسط میرزاجهانگیرخـان شیرازی (صور اسرافیل) درسال ۱۳۲۵ هجری‌قمری درتهران‌منتشرمیشده‌وپس‌ازآنکه مدیر آن بدست دژخیمان باغشاه مقتول گردیدمرحوم‌علی اکبر دهخدا که‌از همکاران وهمگامان میرزا جهانگیر خان‌بود به‌سویس رفت ودرشهر ایوردن ، Yverdon

ال ۱۳۲۷هجری قمری سه شماره ازروزنامه صور اسرافیل‌به‌زبان
ی منتشر شده است .

مجله فرنگستان‌ــ باهمکاری حسن‌مشرف‌نفیسی، پرویز کاظمی ،
ن کاظمی ،ابــراهیم مهدوی دکتر احمد فرهاد و سید محمد علی
ل زاده در سال ۱۳۰۳ شمسی در برلین منتشر میشده است.

مجله قانون‌ــ بمدیری‌میرزا ملکم‌خان ناظم الدوله‌در سال ۱۳۰۷
ی قمری درلندن منتشر شده است .

مجله‌علم‌وهنرــ بمدیری‌ابوالقاسم‌وثوق و باهمکاری‌سیدمحمدعلی
ل زاده ازمهرماه ۱۳۰۶ جمعاً‌شش‌شماره‌دربرلین‌منتشرشده‌است.

روزنامه کاوه‌ــ بمدیری سید حسن تقی‌زاده در ۱۸ ربیع الاول
۱۳۳۴ هجری قمــری در برلین منتشر شده ویازده شماره از آن
ر شده‌است.

روزنامه کمال‌ــ به مدیری‌میرزاحسین طبیب‌زاده درسال ۱۳۲۳
ی‌قمری درشهر قاهره منتشرشده است.

این روزنامه بدوا در تبریز چاپ میشده‌ودر سال ۱۳۲۱ هجری
ی درزمان ولیعهدی‌محمدعلی‌میرزا که مردم تبریز برضدبلژیکی‌ها
ش کردند و مدارس را تاراج نمودندزندگی‌طبیب زاده‌رانیزدرهم
نند و مدرسه اورا که بنام کمال بود ویران ساخته‌وروزنامه‌اش را
غارت کردند و لذا طبیب زاده باتفاق سیدحسن تقی زاده و محمد
تربیت به‌مصررفت و به‌نشر روزنامه‌کمال‌در قاهره‌پرداخت لیکن

بعلت خروج طبیب زاده‌ازقاهره روزنامه نیزدر محاق تعطیل در آمد .

مجله‌مدرس فارسی–درسال ۱۳۰۰ هجری‌قمری درشهر بمبئی به دو زبان فارسی و انگلیسی منتشرشده است . ناشر این مجله خان‌بهادر منشی ومؤسس آن میرزا محمد جعفر و میرزا محمدصادق خراسانی کنسول ایران درکراچی بوده‌اند‌ار این‌مجله‌طی سه سال‌جمعاً۳۶شماره منتشر شده است.

روزنامه وطن– به مدیری صحاف باشی در سال ۱۳۲۶ هجری درشهرحیدر آباددکن منتشرشده است .مرحوم صحاف‌باشی درجریان مشروطیت وپس از آن که آزادیخواهان وطن توسط محمد علیشاه و و یارانش به‌بند اندر شدند از تهران فراری شده ودر هندرحل اقامت افگنده وبه نشرروزنامه وطن‌پرداخته است.

ناگفته‌نماندازطرف‌دولتهای‌خارجی نیزنشریاتی که بیشترجنبه‌ادبی داشته منتشر میشده که در فرصت مناسبتری به معرفی آنها خواهیم پرداخت‌واز آن‌جمله‌میتوان مجله قندپارسی‌بمدیری‌محمداحسن اللہ‌خان درسال ۱۳۲۳هجری قمری در علیگر (هند) مجلهٔ شیپور درتاج محل، مجله آهنگ در (هند) مجله روزگار نودر انگلستان و مجلهٔ هلال و صدای پاکستان (در پاکستان) را نام برد.

(ناتمام)

گوشه ای از سیمای تاریخ تحول علوم در ایران- مجموعه مقالات تحقیقی بمناسبت بزرگداشت جشن دوهزارو پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران - از انتشارات وزارت علوم و آموزش عالی - قطع وزیری ۳۲۷ صفحه.

سرگذشت سازمانها و نهاد های علمی و آموزشی درایران- نوشتهٔ غلامحسین صدری افشار - از انتشارات وزارت علوم و آموزش عالی - ۱۹۳ صفحه - قطع وزیری .

تجلیل از فلسفه جشنهای شاهنشاهی ایران - قطع سه‌ورقی ۱۰۰ صفحه . ناشر و نویسنده و تاریخ و محل طبع آن مشخص نیست .

نشریه سفارت ایران در اتریش - این نشریه به قطع بزرگ و باکاغذ بسیار اعلاوعکسهای رنگی زیبا در ۸۶ صفحه و به‌دوزبان فارسی و آلمانی

منتشر شده و محتوی مقالاتی است بقلم ایران شناسان و استادان دانشگاه‌های اتریش و آلمان.

نشریه آموزش و پرورش اصفهان ـ نشریه ایست محتوی مقالاتی سودمند و اشعاری متناسب با جشنهای دوهزارو پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران . بامقدمه‌ای بقلم مدیر کل آموزش وپرورش استان اصفهان این نشریه به قطع سه ورقی است و صفحات آن شماره ندارد . اوراق آنرا برشمردم سی ورق بود.

نشریه استان ساحلی ـ به قطع سه‌ورقی در ۵۰ صفحه چاپ شده است و آقای مهندس تبریزی استاندار استان ساحلی و معاونش مقدمه ای بر آن نوشته اند .

دانش نفت ـ کتابی است به قطع وزیری در ۲۳۰ صفحه و بنابه نوشته آقای نویدی رئیس روابط عمومی صنعت نفت ایران « این کتاب برگ سبزی است که روابط عمومی نفت ایران همراه بهترین شادباشها در آستانه برگذاری جشنهای شکوهمند دوهزارو پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران به فرهنگیان و دانش پژوهان شریف کشور تقدیم میدارد »

در این کتاب علاوه بر مقدمه آقای دکتر اقبال مقاله‌های محققانه‌ای از فرشته فرهی ـ پرویز اعتماد مقدم ـ سعید شیبانی ـ منصور مؤید ـ مهندس نفیسی ـ حسن بهرادی ـ کاظم مهدوی چاپ شده است .

ایران شناسان آلمانی ـ مجموعه مقالات ایران شناسان آلمانی در کتابی به قطع وزیری و در ۱۶۸ صفحه در اشتوتگارت بچاپ رسیده است وعلاوه برمقدمه وپیش گفتاری که توسط رئیس جمهور وصدراعظم آلمان فدرال و سفرای ایران وآلمان دردو کشور نوشته شده ۱۴ تن از اساتید شرقشناسی نیز مقاله‌هائی محققانه نوشته‌اند. (درشمارهٔ آینده این مجموعه معرفی خواهدشد)

جشنها و اعیاد ملی ومذهبی در ایران قبل از اسلام ـ نوشتهٔ حبیب الله بزرگ زاد . قطع وزیری ـ ۱۱۶ صفحه ـ چاپ اصفهان ـ مهرماه ۱۳۵۰ـ ارزش ۱۲۰ ریال .

آب و فن آبیاری درایران باستان ـ از انتشارات وزارت آب و برق قطع سه ورقی بزرگ ـ کاغذ گلاسه اعلا ـ بـا عکسهای رنگی ـ ۳۰۰ صفحه .

وضع اجتماعی کارگران ـ از کورش تـا شاهنشاه آریامهر ـ از انتشارات سازمان بیمه‌های اجتماعی. قطع سه ورقی بزرگ شامل عکسهای متنوع ـ و مقدمه‌ای بقلم آقای منوچهر نیکپور رئیس هیئت‌مدیره و مدیـر عامل سازمان بیمه های اجتماعی ۱۱۲ صفحه .

در دربار شاهنشاه ایران ـ تألیف انگلبرت کمپفر ـ ترجمهٔ کیکاووس جهانداری ـ شمارهٔ ۸۱ ازسلسله انتشارات انجمن آثارملی ـ ۲۴ + ۳۸۲ صفحه . مطالب کتاب مربوط است به دورهٔ شاه سلیمان صفوی بـا عکسها و نقشه‌های بسیارجالب.

مقدمه‌یی بر شناخت اسناد تاریخی ـ تألیف سرهنگ دکتر جهانگیر قائم مقامی شمارهٔ ۸۴ از سلسله انتشارات انجمن آثار ملی شهریور ۱۳۵۰ ـ قطع وزیری ـ ۴۹۰ صفحه ـ محتوی نمونه اسناد ، مهرها و عکسهای متنوع.

فرهنگ شاهنامه از دکتر رضا زاده شفق ـ بـه کوشش و تصحیح دکتر مصفای شهابی شماره ۸۵ از سلسلهٔ انتشارات انجمن آثـار ملی قطع وزیری ۲۳۳ صفحه.

خراسان و شاهنشاهی ایران ـ مجموعه ای از مقـالات تحقیقی دانشکده ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه مشهد ـ به یاد بود دوهزار وپانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران . شامل مقاله‌هایی درزمینه : تشکیلات اجتماعی سرزمین و شهر های پارت ـ سهم صفاریان و سامانیان در استقلال ایـران ـ در ادبیات فرانسه ـ پیدایش پارسی دری در خراسان ـ یادگارهائی از ایران کهن در فرهنگ عامهٔ مردم خراسان ـ دهقانان قدیم خراسانی ـ وهمت قوم پارت در تاریخ شاهنشاهی با مقدمه‌ای از دکتر فـریار رئیس دانشگـاه مشهد شهریور ماه ۱۳۵۰ ـ چاپ دانشگاه مشهد ـ قطع وزیری .

مرتضی مدرسی چهاردهی

معرفی کتاب

اخیراً کتابی تحت عنوان «سهم ایرانیان در آفرینش و پیدایش خط در جهان» از طرف هیأت امنای کتابخانه‌های عمومی کشور وابسته بوزارت فرهنگ و هنر بمناسبت برگزاری جشن دوهزاروپانصدمین سال بنیان گذاری شاهنشاهی ایران نشر یافته که خوشبختانه نسخه‌ای از آن بدست این جانب رسیده و از تحقیقات ممتع وسودمند و نظرات نو و بی سابقه آن بهره‌ها گرفتم و جادارد نشر یك چنین اثر کم نظیر را که در ادب و تاریخ ایران جای آن خالی بود به آقای پهلبد وزیر فرهنگ و هنر تبریك گفت . این اثر تحقیقی پژوهشی است مستند از دانشمند معاصر آقای رکن‌الدین همایون فرخ که در ۹۱۲ صحیفه با قطع وزیری و کاغذ مرغوب و ۱۲۶ گراور سیاه و سفید و هشت گراور رنگین و سه فهرست به چاپ رسیده است . کتاب در سه بخش تنظیم گردیده : بخش نخست حاوی نظراتی است که از قدیم ترین ازمنه تا عصر حاضر محققان و تاریخ نویسان در باره پیدایش خط اعلام داشته‌اند و با ارائه دلائل و مدارك بطلان نظرهای اظهار شده را نشان داده‌اند بخش دوم ، در حقیقت اظهار نظریه نوین و تازه‌ایست در باره پیدایش خط متکی بر آثار مکشوفه و دلائل و اسناد دال بر اینکه خط در سرزمین ایران بزرگ آفرینش و پیدایش یافته و این پدیده‌ایست از آریائیها . در این بخش نظرات تازه‌ای مطرح میشود که بسیار قابل مطالعه و بهره‌وری است . بخش سوم که در حقیقت مکمل بخش نخست است در باره خط ایران پس از

اسلام است ودراین بخش محقق دانشمند باارائه اسنادو مدارك نشان میدهد که خط ایران پس از اسلام ازخطوط آریائی پیش از اسلام سرچشمه وریشه گرفته است .

نکته قابل توجه ودرخود ستایش آنست که محقق ارجمند این اثر بهیچوجه تحت تأثیر نوشته هاو تحقیقات مغرب زمینی ها قرار نگرفته بلکه آنچه را نوشته است درترازوی نقد بی طرفانه به سنجش گرفته و گفته های آنهارا وحی منزل ندانسته و با پیروی ازفرموده های شاهنشاه به نظرات باستان شناسان و مورخان باطل و گمان نگریسته تاسره راازناسره باز شناسدوهمین است که توانسته به بسیاری از حقایق مکتوم دست یابد وپرده ازروی بسیاری ترویرهای تاریخ سازان بر گیرد .

اگر بخواهیم کتابی نهصدصحیفه ای را که همه مشحون ازسند ومدارك است بررسی کنیم حداقل نود صحیفه مطلب میخواهد بنابراین به چند مورد از مطالبی که مورد توجه این جانب قرار گرفته بعنوان مسئوره ونمونه اشاره می کنم :

بوسیله این اثر اطلاع پیدامی کنیم که کتاب «کفالایا» ازجمله کتابهای مانی است وهمچنین مطلع میشویم که زرتشت خود اوستارا ننوشته بلکه شاگردانش گفته ها وسرودهای اوراثبت میکرده اند (۲۵۲)

برای نخستین بار بوسیله این اثر ازآئین دیوپرستی - دوه یسنه - که از آئین های کهن ایران باستان بوده است آگاه میشویم ودراین باره محقق دانشمندو ارجمند آن تحقیقات تازه و نوینی ارائه میدهد تاآنجاکه مینویسدمردم تپورستان «دیوپرستان» ازپیش آهنگان هنروفرهنگ سرزمین ما بوده اند ودرمیان آریائیان آنان نخستین مردمی بوده اند که بسیاری ازهنرها ودانش هارا بمردم این سرزمین ارمغان کرده اند ودراین باره اسناد ومدارکی ارائه میدهد . (ص۴۷۷)

ازاین تحقیق استنباط میگردد که تمدن شمال ایران مازندران و گیلان سرآمد تمدن دیگر شهر های ایران بوده است و بجاست که مورخان و محققان ایران ازاین دریچه تاریخ ایران رامطالعه وتحقیق کنند .

دراین اثر آمده است که مانی اعتقادداشته شرح نویسی وشرح برشرح نویسی

موجب گمراهی و فساد و تقلب دردین می گردیده و می بایست حربه بدست اغواگران و کسانی که برای تأمین مطامع دنیوی جامعه روحانیت را وسیله قرارمیداده اندنداد (۶۴۵)

این اندیشه مانی را که محقق این اثر استنباط کرده است نمودارروش بینی مانی است که درهزاروهفتصدسال پیش ازاین چنین نظریه تابناکی داشته و بواقع نگری اورا دلیلی متقن است ومیدانیم تاامروز بیرهمه ادیان گرفتار این بلیه بوده اند . بعنوان نمونه میتوان ازآئین اسلام درآغازظهورو طلوع درخشان آن یادکرد که امپراتوری ها را یکی پس ازدیگری ازپادرآورد ازیکطرف تادیوار چین وازطرف دیگر تااندلس پیش رفت واین پیشرفت و گسترش برای آن بود که برآن پیرایه ها نبسته بودند .

دراین کتاب میخوانیم که خط مانی که عرب ها بآن سطرانجیلی میگفته اند خطی بوده که فراگرفتن ونوشتن آن نسبت به خطوط معمول و متداول زمان اوسهولت وامتیازداشته و بهمین مناسبت درایران وآسیا رواج فراوان گرفته و درنتیجه دربسیاری ازخطوط اثر گذشته است (۷۲۷)

دراین کتاب درباره مانی بااطلاعات تازه ای برخورد میکنیم و درمی یابیم که مانی فیلسوف ایران برخلاف آنچه دشمنانش عنوان کرده اند مانند همه بزرگان جهان برای افراد بشر سعادت ونیکبختی وفرهنگ وتمدن عالی و متعالی میخواسته است ودرنشر فرهنگ وداش یکی ازپیش گامان بوده است .

مایه شگفتی است چراکسانی که درباره افکار وآثارمانی به تتبع پرداخته بودند ازاظهار این حقایق بدور مانده اند ؟وچرا تحت تأثیر افکار بیگانگان و دشمنان ایران قرار داشته اند ؟

دراین کتاب باسیمای واقعی مانی پس از قریب هزاروهفتصدسال آشنا میشویم و آشکار است که محقق ارجمند این اثر تتبعات و اطلاعات کافی و عمیق درباره آئین مانی دارد ولی ازآنجاکه متن کتاب تحقیق درباره خطاست

گزارشی مختصر اکتفا میکند لیکن در همین مختصر بسیار سخنان ناشنیده میشنویم
از اینجا درمی‌یابیم که آنچه را در کتاب مانی (۱) تألیف و تدوین آقای افشار شیرازی
مقاله‌سا در وان تقی‌زاده که آنرا باید «فصل الخطاب» آن کتاب و پرونده‌سازی برای
ندگی مانی خوانده ، اختلاف بسیار می‌بینیم. مایه کمال تأسف است که‌چرا
نسانی به پیروی استاد ارل میکوشند سیمای بزرگان ایران‌را تاریك نشان
هندو یا ملیب آنهارا محدودش سازند ؟

در این نظرات برستد برای نخستین بار ردشده و پاسخهای مستند بان گفته
ده است بیاد دارم که پس از نشر کتاب تمدن مصر تألیف برستد که بزبان عربی
شر یافت ، غوغائی درمحافل و مجامع علمی و فرهنگی ملل عرب برانگیخت
یرا برستد کوشیده بود تمدن مصر قدیم‌را که پیش از اسرائیل بوده به یهودان
سبت بدهد وجای نهایت سپاسگزاری است که در ایران‌هم مردی دانشمند و
محقق با ارائه اسناد و مدارك برای نخستین بار به محمولات این نویسنده پاسخ
اده و پرده های تاریکی را که این نویسنده یهودی در تاریخ ایران افکنده
مؤلف دانشمند این اثر یکسوزده وحقایق را نشان داده است ـ امروز دیگر
باید پرده های اوهام و پندارهای بیگانگان را که بانظری خاص بتاریخ و تمدن
ما می نگرند از میان برداشت و با نظرات تازه ای که محققان ایرانی
با دل بستگی که باین آب و خاك دارند ارائه میدهند به تمدن ایران‌واسلام
نگریست. آرزوداریم که این اثر نفیس و گرانقدر مورد مطالعه‌واستفاده‌همگان
قرار گیرد وخود چراغی فراراه پژوهندگان باشد ، صمیمانه خدمت ارزنده
محقق این اثر را تبریك گفته و ازخداوند میخواهم که درنشر اینگونه آثار
توفیق بیشتری بهره‌ایشان باشد .

۱ ـ دانشمندان بزرگ اسلام و ایران درزمینهٔ تألیفات گرانبهای خود
که درباره تاریخ ادیان نوشته‌اند هدف خاصی را در نظر داشته‌اند. با نقل آراء

و معتقدات صاحبان دین ومذهب سخنان آنان راسنجیده و با ترازوی سنجش خود و درصورت بکاربردن آن آنده وعقیده پیشوایان عقاید را به محاکمه و بررسی کشیده‌اند مانند کتاب الفصل ابن حزم اندلسی «چاپ مصر» ملل و نحل شهرستانی «چاپ مصر و تهران» وفرق الشیعه نوبختی «چاپ اسلامبول و نجف ترجمه‌فارسی آن بقلم استاد دکتر محمدجواد مشکور منتشر شده» المغنی عبدالجبار همدانی « چاپ مصر » شافی سید مرتضی علم‌الهدی « چاپ تهران» تلخیص شافی شیخ طوسی چاپ نجف «الانتصار خیاط «چاپ مصر» تبصرة العوام سید مرتضی بفارسی « چاپ شادروان استاد عباس اقبال آشتیانی» بتارکی هم کتاب الاعلام .

مناقب الاسلام ابی‌الحسن محمدعامری (وفات ۳۸۱ ه‍ ـ ۹۹۲م) با تحقیقات دکتر احمد عبدالحمید غراب استاد فلسفه و سنجش ادیان‌در دانشگاه قاهره در ۱۳۸۷ه‍ ۱۹۶۷م درمصر چاپ شده است مؤلف این کتاب نفیس صاحب کتاب «السعادة والاسعاد است که استاد مجتبی مینوی با خط پخته خودشان آن رانوشته و بهمت استاد دکتر مهدی مهدوی چاپ شده است.

کتاب الاعلام از قدیم‌ترین تاریخ های ادیان و مذاهب است که سیمای مانی و دین اورا درخشان‌تر ازسایر مورخان و متکلمان نمودارساخته‌است. غرض این است که دانش و تراوش اندیشه‌ها باید ارزش عملی داشته باشد نه آنکه صرف خیال و پندار و دور از بکار بردن آنها باشد . گفتار بزرگان را دربرابر یکدیگر نوشتن ویا درپی‌هم نگاشتن چه سودی دارد باید نویسنده دانا ومؤلف تاریخ داوری نماید تا خوانندگان را براهی که‌درنظر دارد رهبری کند ، این است هدف مؤلفین تاریخ ادیان ومذاهب که همه از صاحب‌نظران وبزرگان مدرسه علمی‌وعملی بوده‌اند

خاطرات

شمارهٔ دوم - مجموعهٔ خاطرات وحیددر ۱۰۸ وبامطالب زیر منتشر شد.

مجلهٔ خاطرات روز پانزدهم هرماه منتشر میشودو برای کسانی فرستاده میشودکه بهای اشتراک سالانه‌را بمبلغ دویست‌وپنجاه ریال قبلاپرداخته‌باشد
از دانشمندان ومحققان و علاقمندان به مطالب تاریخی توقع و انتظار
بذل توجه وهمکاری داریم وامیدواریم خاط [illegible]

بمناسبت سالروز علامه دکتر محمد اقبال لاهوری شاعر آزاد فکر مسلمان پاك عقیدت که ازهمدستان بزرگ قائد اعظم محمدعلی جناح در بنیان گذاری استقلال مملکت پاکستان بود و در سوم اردیبهشت ماه ۱۳۱۷ شمسی هجری مطابق ۲۱ آوریل ۱۹۳۸ وفات یافت ، حکامهٔ ذیل را ساختم .

طهران ــ فروردین ماه ۱۳۵۱ شمسی و ماه صفر ۱۳۹۴ قمری هجری .

جلال الدین همایی (سنا)

هوالحق

(سلا)م من بتو ای شاعر بلند اقبال

سلام من بتو ای عارف ...

(سلا)م من بتو ای طوطی شکرخایی

که قند پارسی رفته ...

درود من بتو ای پیشتاز آزادی
سلام من بتو ای شاهباز اوج کمال
مهین ستارهٔ روشن ز مَطلع لاهور
امام و قبلهٔ پاکان **محمد اقبال**
ستوده جانی و روشن‌روان و دین‌پرور
بلند فکری و شیرین بیان و نغزمقال
تو را بملک سخن دولتی است پاینده
که تا ابد نپذیرد ز حادثات زوال
هم از شریعهٔ شرع نبیت منبع فیض
هم از سبیکهٔ نظم دریت مخزن مال
تورا سخنور جادو سخن همی گویند
که ساختی ز گهر های نظم سحرحلال
اگر نه سابقهٔ «لانبی بعدی» بود
که تنگ کردی برسابقات توهم مجال
تو را پیمبر معجز کلام می خواندم
که برگزیدهٔ از خلق ایزد متعال
چو «ارمغان حجاز» «رموز و اسرار» ت
کتاب چند بود پر ز نغمهٔ اقبال
ولی «زبور عجم» با «پیام شرق» تو راست
ذکا و قدرت طبع تو را باستدلال
...ی شهر خدا بود «غالب» و سخنش
ز کان در دری داشت گنج مالا مال
...ال ز «حالی» گرفتی و کردی
بطرز فکر از او پیروی در اول حال
...و او یحیی مبشر بود
...گر او ز پیش برون آمد و تو در دنبال
...کر تو بود فلسفه‌ات
که هند یکسره بیدار شد ز خواب و خیال

بعزم ثابت و رای صواب حل کردی
مسائلی که از آن پیش می‌نمود محال
بدان مثابه سخن گفتی و عمل کردی
که پیش حجت تو خصم گشت عاجز و لال
چنان نمودی بر هند و و مسلمان مهر
که بر چمن وجمن می‌وزد نسیم شمال
تورا بمهدی آخر زمان کنم تشبیه
که خلق باز رهاندی ز فتنهٔ دجال
بدستیاری تو در زمین آزادی
جناح قائد اعظم نشاند تازه نهال
سرار دریچهٔ جنت بر آروانك بنگر
که آن نهال درختی شده‌است پر پر و بال
بکنون جوان رشید است آنکه بود رضیع
کنون چو بدر تمام است آنکه بود هلال
ز پرتو قلم و فکر تو بپاکستان
بزرگ دولت اسلام یافت استقلال
جناح مجری فکر تو بود، چون نگری
چنانکه مجری دین نبی صحابه و آل
تورا و او را حقی بود بپاکستان
که حق گزاری او تازه می‌شود هر سال
کنون بزیور جشن تو طبع مدح آرای
بدست و پای سخن بست یاره و خلخال
بحق تو در خور مدح و ستایشی زین روی
سخنورانت ستایشگرند و مدح سگال
همت بکشور ایران و هم بپاکستان
همه ستایند از جان و دل بحال و بقال
بشادکامی جشنت که روز اقبال است
همار بخت بود مقبل و همایون فال
سنا حدیث تورا گفت مختصر هرچند
دراین مقام ز تطویل نیست بیم ملال

استاد دانشگاه

چراغ عمر

استقبال از غزل شیوای آقای دکتر رعدی

ای چراغ عمر من روشن روانیها چه شد
گر نه شمع مرده ای آتش زبانیها چه شد

نو جوانان را حریم حرمت پیران کجاست
دوستان را یاد عهد دوستگانیها چه شد

صحبت دیرین بود حقی گرامی ای عزیز
مهربانی پیشکش، نامهربانیها چه شد

سالها بودیم با هم یکدل و یک داستان
یکدلیم از همدلی، همداستانیها چه شد

تند بادی ز آرزو، موج سرابی از امید
چند می پرسی که دوران جوانیها چه شد

کوه آهن نرم گردد زیر پتک روزگار
دعوی روئین تنی و آن سخت جانیها چه شد

در رهی گم گشته ام کانجا نشان پای نیست
نقش پای رفتگان و آن بی نشانیها چه شد

رفت در تحصیل دانش روزگار من تمام
حاصل آن علمها و آن درس خوانیها چه شد

جانفشانی در ره علم و هنر کردم بسی
غیر حسرت بهره ام زان جانفشانیها چه شد

***

ای صبا با رعدی شیرین سخن ازمن بگوی
نکته دانان زنده اند، آن نکته رانیها چه شد

از گروه شعر فهمان باز جمعی باقیند
با گروه شاعران گو نکته دانیها چه شد

اردیبهشتماه ۱۳۵۱
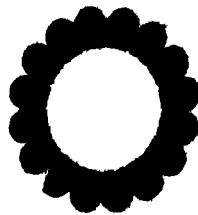
استاد امیری فیروزکوهی

شاعرانه

مردم هر آنچه را که در آن لطف منظری است
خوانند شاعرانه ز زیبایی و جمال،

آن باغهای پر ز گل، آن قصر پر ز حور
وان بزم های پر ز طرب خالی از ملال

آنجا که کام بخشد شاهد ز شهد وصل
آنجا که روح مضطرب پر [illegible] و حال

آنجا که چشم خیره شود ز آن همه شکوه
وآنجا که عقل خیره شود ز آن همه جلال

بزم شبانهٔ دغلی خصم شعر و ذوق
عیش زنانهٔ سفلی دزد [illegible]

یار جفا رفیق ریا همدم فریب
خصم سخن بلای هنر آفت کمال

جایی که فاسقی شود از فسق کامیاب
با قحبه یی به فنج ودلال [illegible]

در کاخ بر شده همه از خاک مستمند

با مال آمده بکف از دوک پیر زال

در نور شمع سوخته یی در بساط عیش

درشور جمع ساخته یی با فراغ بال

در التهاب یافته از گرمی شراب

در ماهتاب تافته بر بستر وصال

آن بوسه های کنج لبی ، داغ شوروشوق

وان کنج های نیمه شبی : گرم قیل‌وقال

***

بینی که نام و نسبت شاعر زبانزد است

آنرا که نه زشعر ببود بهره نه زحال

بیچاره شاعر از همه آنها که گفته اند

کوچک ترین نصیب ندارد مگر وبال

آن نغمه های برشده در کاخ وباغ نیست

الا سرودهٔ قفس و کنج اعتزال

در جام زر خورند حریفان شراب واو

خون دل گداخته در جامی از سفال

آسایش جهان همه منسوب او واو است

منسوب رنج ممکن و آسایش محال

مردم ز هفت کشور اگر سر برآورند

او سر فرو برد بگریبانی از خیال

از خلق عیش واقع و از وی خیال عیش

او را مقال زندگی و غیر را مجال

نسبت بنام شاعر و قسمت بکام غیر

درمانده از جوابهو شرمنده ازسئوال

حکایت

عمیدبن شکور * ، نیمشبان بخانه بازآمد ودر پرتوشمع ، بیگانه مردی ، با جفت خود ، به فراش اندر غنوده یافت .

هنوزش حیرت آن واقعه بر جان بود که گستاخ مرد بی آزرم ، از دل بستر ، بروی بخروشید که ای خواجه ! چنین بر سر عشاق تاختن چرا ؟! ...

عمید ، برشمع فرودمید و گفت: «فغان! که پاسخ سبکمغزی چون‌تو، جز بخاموشی نتوان‌داد!».

قطعه

ای که ، بیگانه در فراش زنت

بوسه پرداز آن هم آغوشی است

در فرو بند و شمع حجله بکش

کابلهان را جواب ـ خاموشی‌است!

---

* **عمیدبن شکور ثقفی** ، از سپهسالاران **امیرحیدرپیل اندام** بود که به اواسط قرن پنجم هجری ، از محاربهٔ قندهار بگریخت و تا پشت بردشمن نکند ، چندان از قفا، دویدن گرفت که سرانجام، به چاه کاریز اندر افتاد و جان سپرد ! گویند آن نشان زرین... که **امیر حیدر** ، به پاس حمیت و غیرت آن شهید ، بر جنازهٔ وی نهاد ، حاوی این دو بیت بود که :

روبرو از قفا گریخته را

سینه، برنصب‌صد نشان، تنگ‌است!

ور بدشمن کند به معرکه پشت

مرد پرخاش دیده را، ننگ‌است!

سودهٔ الماس

آتش، نکشد چون گل روی تو، زبانه
ای مرغ دل ازعشق رخت، مست‌ترانه
بگذار، که بوسم لب و در پای تو افتم
از شیب هوس پرور آن مرمر شانه
چون غنچه سر برزده از سینهٔ برف‌است
پستان تو بر سینه و، نافت به میانه
آن‌سیب‌خوش چانه، به‌من ده، که‌نگیرم
این گونه،ز آسیب غمت، دست به چانه
صدبوسه بلب دارم و، صدبوسه‌به‌انگشت
خوش‌نیست، که بوسد سر گیسوی‌تو،شانه
هرخسته، که درگلشن آغوش توخسبد
ز آن باغ مرادش، نتوان کرد روانه
ماکوردلان را، مگر آن گوی دو پستان
آگه کند، از صنع خداوند یگانه !
اندوه‌دلم‌بشکن و، بوسی دگرم بخش
ای نوش لبت، چاره اندوه زمانه
گر سودهٔ الماس، بر اندام تو ریزند
چینَد، دل چون مرغ‌منش، دانه‌بدانه!
زین‌بزم‌خوش، ای‌فتنه که درکار گریزی
بگذار، که یاری کنمت، تا در خانه
پیغام تو، بر بال کبوتر نتوان بست
ای بوسه بلب، خیره هواگیر، زلانه
ای کودک آغوش هوس‌ناک فریدون
شیرین تر ازینت، نتوان گفت فسانه

بمناسبت زلزله فارس در ۲۱ فروردین ۱۳۵۱

ادیب برومند

«مرگ سیاه»
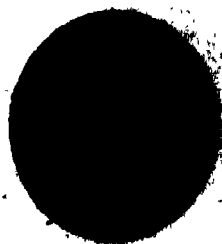
توده شد در دل افسرده خاک
غم سنگینی از آلام قرون!

غمی از حوصله‌ی خاک، بدر
غمی از طاقت ایام، برون!

*

عقده شد در دل غمناک زمین
رنج پی در پی و اندوه و شکنج

شد گدازنده‌تر از سرب مذاب
همه تن کینه‌ی عقده‌ی رنج

*

از جنایات پدر یافت ورم
دل غمدیده‌ی این توده خاک

چاک زد سینه که آسوده کشد
نفس راحت از آن سینه‌ی چاک!

*

از قضا شومی این خشم غلیظ
شد گران آفت یک قوم فقیر!

چنگ قیرینه نشان داد و گرفت
دامن زندگی مردم پیر!

*

صبحگاهی بتر از شام شکست
روی بنمود بلائی ناگاه!

برسر مردم خوابیده‌ی دهر
زد شبیخون، سپه مرگ سیاه!

*

شد فرو ریخته در یک دوسه دم — بر سرخانگیان خانه‌ی فقر !
شد بزیر درودیوار ، نهان — ای بسا خلق بکاشانه‌ی فقر !

*

اززن و مرد جوان‌کودک وپیر — ضجه‌ها از همه‌سو گشت بلند !
وحشت وولوله‌یی زهره گداز — اندرین غمکده انداخت کمند !

*

ناله‌هاشان همگی طاقت سوز — زخمیانی بدن آغشته بخون !
نیمه جانان همه دربستر مرگ — خانه‌ها برسرشان گشته نگون !

*

روستاها همه شد زیر و زبر — کشتزاران‌همه بی‌صاحب‌گشت !
جای تا جاهمه سر دیدی‌وسنگ — سوی‌تا سو همه‌خون‌دیدی‌وخشت !

*

بتر از حالت جان باختگان — آنکه ازحادثه جان‌برده ، بعد !
آنکه درمرگ عزیزان وکسان — دست‌کوبه برخ و سینه و سر !

*

چه بود حالت ایشان بدست — چون ازین فاجعه گردد آگاه ؟
عالمی منقلب از غصه و رنج — همدم عبرتی از روز سیاه !

*

نفس ارتحیبی شود در دل خاک — اوفتد لرزه بر اندام زمین !
اما گر کاخ سرافرازی قوم — لرزد از فتنه‌ی ایام ، چنین !

تهران ـ فروردین‌ماه ۱۳۵۱
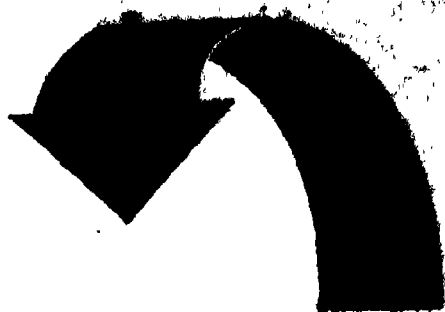
ادیب طوسی
استاد دانشگاه

زخم خار

از خیال زندگی با یاد یاری دلخوشم
در نگارستان هستی با نگاری دلخوشم

ناامیدیهای عالم را نمیگیرم بهیچ
گر جهان با خاطر امیدواری دلخوشم

در خزان زندگی طبعم از آن پژمرده نیست
کز هوای نغز جان پرور بهاری دلخوشم

گرچه زین گلشن مرا بس خارها بر دل خلید
در امید وصل گل از زخم خاری دلخوشم

از دمی غوغای عشقش سالها دارم نشاط
وز شبی سودای وصلش روزگاری دلخوشم

تا در این صحرای ناپیدا کران سرگشته‌ام
از نشان کاروانها با غباری دلخوشم

گفت طوسی چون بود حال تو در غرقاب عشق
گفتم این غرقاب اگر دارد کناری دلخوشم

آقای ضیاء قاری زاده شاعر با ذوق افغانی به اقتفای غزل صائب ، شعری سروده و برای درج درمجلۀ وحید التفات داشته است که ذیلا ملاحظه می فرمائید :

خاطرات

زهی رویت بهار زندگانی | بلعلت زنده نام بی نشانی
دوروزی شوق اگر ازپا نشیند | شود ارزان متاع سرگرانی
شراب کهنه و یار کهن را | غنیمت دان چو ایام جوانی
تجلی سنگ‌ها نومید نگذاشت | مپرس از دور باش لن ترانی

اگر عاشق نمی بودیم صائب
چه میکردیم با این زندگانی

***

مرا چشم کبود آسمانی | بود پیوند گاه جاودانی
ندیدم یکتن از یاران که پوید | دو گام اندر طریق دوستگانی
تمام زندگانی خاطرات است | دریغا خاطرات زندگانی
بپایان نارسیدن زندگانیست | گران خواهی بیادر بیکرانی

سبك برخیز و جامی ده ضیا را
مکن بـا تشنۀ خود سر گرانـی

پرسش
و
پاسخ
از
کیوان قزوینی*

جام [illegible]
جناب آقای [illegible] مقاله آرزند.
وحید. توفیق جناب عالی را در آشنامو کشف
مباحث ناشناخته تاریخی و شرح حال
رجال الاخداوند مزا [illegible] میدارد
اما بعد عرضه میدارد که کیوان
قزوینی پس از کناره گیری از مناصب
شرعی و طریقتی شبهای متوالی درازی
در صحن مدرسه سپهسالار قدیم و جدید
بمنبر رفت و سی و دو نفر از طلاب و
افاضل عصر تقریرات منبری وی را
مینوشتند از جمله سید رضای خراسانی
معروف به حق الیقینی (شارح دفتر اول
مثنوی و مؤلف کتاب شفاء حق الیقینی
که در سن پنجاه و هفت سالگی در تاریخ
سی ام بهمن ماه هزار و سیصد و سی و چهار
شمسی در گذشت و در باغ طوطی شهر ری
مدفون گردید) که از دیر ایام از کیوان
اجازه داشت که مطالب منبری او را
یادداشت نماید و بواسطه قدرت حافظه
عیناً بدون کم و کاست در منابر خویش به
کار میبرد و از این جهت شهرت به
سزائی بهم رسانید و در میان [illegible]
خویش تالی نداشت.

کیوان قزوینی طی [illegible] سال در
منزلش بتدریس پرداخت و بعد در پنزوی
خودی و بیگانه بسته بتالیف [illegible] خود
اشتغال ورزید و در اواخر حال [illegible]
عزلت اختیار نمود. [illegible] چند و

* این پرسش و پاسخ را که [illegible] هم [illegible] درج میکنیم
و اگر پاسخ مستدلی [illegible]

معدود از پویندگان راه حق و حقیقت بدو پیوستند که این ناچیز کمترین
آنان بود که تا آخرین لحظات حیات آنی از محضر استاد منفك نمیشد .
حتی زمانیکه کیوان در بیمارستان آمریکائی رشت در طبقه دوم اطاق ۲۶ که
مشرف بحیاط بیمارستان بستری بود و از سرشب تا هنگام روز به تنهائی در
محضرش ایستاده و بخدمت مشغول بودم وبدین امرمفتخرم ودر صددبرآمدم
که خون خود را تقدیم وی کنم و این موضوع را با حضرت آقای روحانی
فیلسوف بی مانند که میزبان کیوان در گیلان بود در میان نهادم ولی این اندیشه
از مخیله‌ام خطورکرد که خونم شایسته وجود او نیست لذا منصرف گردیدم
بنابراین خود را بیش از دیگران محق میداند که درباره اخلاق و عادات و
رفتارو کردار کیوان اظهار نظر نمایدومدارکی در اختیاردارد که درآتیه دردسترس
ارباب فضل وادب میگذارد.

زمانی که کیوان بتدریس علوم اسلامی اشتغال داشت ازجمله افاضل آن
زمان مرحومان رشید یاسمی وسعید نفیسی بفراگرفتن فلسفه مبادرت نمودند
ولی پس از طی سفحاتی چون قادر بدرك مباحث این علم شریف نبودند ترك
درس گفتند. اما رشید یاسمی با اصرار و الحاح بسیار شروع بفرا گرفتن علم
عرفان نمود که کتاب عرفان نامه تقریرات کیوان به مرحوم رشید است که با
مقدمه رشید بحلیه طبع درآمد واین کتاب اولین کتابی است که درزبان فارسی
در علم عرفان برشته تحریر درآمده است پس از سپری شدن دروس عرفان در
صحبت چند تن دیگر شروع به پرسش در آداب وقوانین سلاسل تصوف اسلامی
موجود در ایران را نمودند دوازده پرسش بنام کتاب بهین سخن و پنجاه
پرسش بنام کتاب رازگشا به طبع رسید این ناچیز طی جمع آوری مکاتیب
کیوان برخورد بدفتری بخط و کتابت کیوان قزوینی نمود که نه پرسش و
پاسخ آن دروی مندرج بود که عیناً درکتاب (مکاتیب کیوان قزوینی) آورده
شده است که هنوز بطبع نرسیده است. اینك از جهت روشن شدن اذهان و قاد
خوانندگان ارجمند مهنامه وحید ذیلا بدرج آنان میپردازد. و امید دارد که

یمن تشویق رادمردان فضل و ادب توفیق رفیقم گردد که آثار چاپ نشده استاد فقید را بتدریج در معرض افکار ارباب دانش قرار دهم.

سرهنگ نورالدین مدرسی چهاردهی

پرسش اول - اجازه میفرمائید که چند سؤال مترتب مربوط بهم بنویسم و شما نیز جواب آنها را بنویسید تا یادگار ماند و اشتباه وفراموش نشود که «ما کتب قر وماحفظ فر المکتوب ثابت و المحفوظ زائل».

پاسخ - گرچه چون کند قلمم و دیر نویس برمن نوشتن دشوار است ونیز فشار بسیار برچشم پیرمرد خطر دارد وهردوجرم جمله معروفند (مشقتان لاثالث لهاالکتب بالقلم و المشی بالقدم) درمن مصداق کامل دارد. امابقاء اثرقلم خدمت بزرگی است بجامعه و بهررنجی میارزد بویژه اگرمطلب مهم باشد اکنون میپرسم که مقصود شما چه نوع است متفرق یا یکی و آن یکی چیست؟

پرسش - چون مسلم است که شما چهل سال متوالی در فنون تصوف و عرفان علماً و عملا بوده‌اید با جدی قویم و پیشانی صلب و همت عالی که بهیچ صارفی منصرف نشدید و آنچه ملامت عزال و شماتت جهال شما را تیرباران نمود پا افشردید وتن دادید وکار خودرا از پیش بردید چنانکه شجاعت اخلاقی شما آوازه بلند در همه بلاد ایران پیدا کرد و سایرمذاهب رشک می‌برد ند بصوفیه که مانند شما مروج دانشمند ناطق ثابت بی‌پروائی جهان‌گرد دارند که بهر مملکتی رفتید و نام صوفیه را بردید و بر کرسی نشاندیدورنجی نماندکه برخودننهادیدو خرجی نماند که درراه آنها نکردید ازخودنه‌ازآنهابی‌آنکه‌جزاء وشکوری‌از آنهابخواهیدویا بخاطرآریدو آنها بمروجین‌دیگرخودپول‌های گزاف‌می‌دادندواکنون‌هم‌میدهندبازمانند ترویج‌شما نمیشد و نخواهد شد بختی برای صوفیه بیدار شده بود چه شدکه باز فوراً خوابید معروف است‌که شما بیدار شدید و بخت آن‌ها خوابید چون در این چند سال که درس برای ما فرمودید از منطق (ما مانندشما در منطق ندیدیم) و فقه و حکمت و فصوص و اسفارصریحاً در ارتجاع خود از صوفیه وذم بلیغ

آنها چیزی نفرمودید اما میان مردم سمر است و سرشکستگی صوفیه نیز نمودار و کسی سنگی بترازوی آنها نمی‌نهد و دل بحرف آنها نمیدهد و نام شما را با آب و تابی که سابقاً میبردند حالا نمیبرند بلکه بکنایه و تصریح سنگهای جفا در قفای شما میپرانند و سایه شما را با شمشیر می‌زنند وتهمتها برشما می‌بندند (که من بعد ازحقیقت یکیك آن تهمتها سئوال خواهم‌نمود) ما از مریده آنها در انتقادشما و سکوت شما از انتقاد آنها بشك اندریم که شاید واقعاً ترك تام نکرده قهری‌ازآنها کرده باشید میخواهیم‌صریحاً مرقوم فرمائید که مایقین بمطلب نموده دراثر آن یقین سئوالاتی داریم و بخاطر داریم‌که درمنطق سه‌نوع سئوال را فرمودید که بعد از ماء شارحه مترتب بر یکدیگرند اول بسیطه است‌که سئوال از وجودشیئی است صرف وجودحالااین سئوال با همان هل بسیطه است‌که آیا پاکشیدن شما از بساط تصوف باآنهمه مواعد مبسوطه وفرش مثبوته و نعم هنیئه‌که برای شما بودراست است وجود خارجی دارد یانه .

پاسخ ــ بلی هل‌بسیطه در سئوال بمنزله حمل بسیطه است در مراتب وجود که اول‌ظهور مراتب است و عرفاء عین ثابته شیئی گویند و علماء اسماءالله نامند و ریشه و اساس است برای سایر مراتب وجود و ماده است برای همه صور وجودیه ازعطیه ونفسیه وطبیعیه و میتوان عالم اعیان ثابته رابا سیرعالم عقل ونفس وطبع تطبیق بچهار سئوال (مشبك ماء شارحه هل بسیطه ماءحقیقه هل مرکبه) نمود وددری از تحقیق بدیع در این باب بروی مردم گشود که تاکنون کسی دور این تحقیق نگشته وتخم سخن دراین‌زمینه نکشته حالا شروع درجواب کنیم باجهانی افسوس و خجلت‌که من در تصوف چهل سال به امید هنر نمائی اقطاب و آنجاز مواعید عرقوبی آنها که از بن دندان میدادند نشستم وبخدمت آنها ایستادم وشب و روز نخفتم وجز ورد آنها نگفتم وهنرها ورنجهای خود را بنام آنهاکردم وگفتم که همه دانسته و گفتهای من ازبرکت آنها ومدد آنها است وآنها نیز این‌حرفها را بریش

خود گرفتند ومکرر گفتند که اگر مدعیا بخلاف فرسند ناطقه‌اش بسته و معلوماتش مجهول میشود لذا همه بروزات دانش ونطق من بنام وترویج آن ها شد بلاتشبیه مانند حضرت سخن‌پرور فردوسی نسبت بمحمود زابلی وسی سال رنج درشاهنامه وآخر این‌دوبیت درمحراب مسجد نوشتن وجستن :

یگانه درگه محمود زابلی دریا است

چه دریاکانرا کرانه پیدا نیست

بهر طرف که شناور شدم ندیدم در

گناه بخت منست این گناه دریا نیست

اما نه من بکمال فردوسی میرسم و نه‌آنها اقتدار سلطان محموددارند واگر اندك قدرتی داشتند مرا بنامردی میکشتند چنانکه سالها است گردن میکشند و نمیتوانند ومحمود میتوانست فردوسی رابکشد ولی این نامردیرا بخود نپسندید زیرا درجهان صورت مرد بود اما اقطاب تصوف درجهان معنی که مرد نیستند ودرجهان صورت هم‌ازززن کمترند (دع ذکرهن لیس لمن وفاء ـ تبا لهنا ومهورهن سواء) ترویج من برای آنها بیش ازاثر نطفه شوهر در رحم آن اثر داشت و آنها باآنکه ازمن آبستر اند حالا وحالا وصیاباز شکم برآمده خودرا جلو میدهند و انکار مردی مرا میکنند ببیشرمی که مفهوم خودشان نیست بلی اگر اندکی‌حس انفعال داشتند باجهل شیطانی بدعوی ربوبیت نمینمودند که من بعداً شرح میدهم شیطان ازترك سجده شرمنده است و آنها از دعوی مسجودیت و دعوت مریدان بسجده خود کرة بعد اخری شرمنده نیستند وغرض از این تشبیه ناقص آنستکه نفع‌رنجهای چهل‌ساله من برای اقطاب صوفیه بیش از نفع شهنامه است برای محمود و نامردی آنها با من بیش ازنامردی محمود است بافردوسی زیرا اوطلای موعودرا نقره‌داد و از اندازه‌کم نکرد وآنها از اداء مواعیدعرقوب خودکه بهمه مریدانشان وعده میدهند (وقرنها این شعبده‌جاری است) بکلی عاجزند زیرا هیچ ندارند تا بدهند نادارگرند از مریدان همانندم‌که برای من کشف قناع نموده همه اسرار خودرابمن ابرازکرده سپردند من آنوقت تازه دیدم که تهیدستان

هیچ نـدارند چون همانی که بچه طریقت را نتوان گول زد آنها خود گـول
خورده میخواهند عزازان مانند مرا هم گول بزنند (که اسرار الهی اینست و
همه انبیاء پی همین میگفتند و به اختلاف کم وزیاد یافتند و ماهمه را بدامن
توریختیم و توراحاکم تشأتین کردیم کلید خزائن خدا را بدست تو دادیم
اکنون تو میتوانی همه بشر رابکمال انسانی برسانی) پس من افسوس امیـد
چهلساله خودرا خوردم که از چه نادانان نادار امید فلك معنی داشتم اینهـا
هنوز فرق صورت و معنی ندادهاند زیرا همانکه دیدند من دیگر اعتقادبه آنها
ندارم گفتند که همانقدر نزد مردم اظهار برائت ازما مکن واینرا خـلاف
نفس و ریاضت خود بدان وما نیز تصدیق ولایت مطلقه تو را میکنیم برد
مردم ونوشته وبمن دادندکه فلانی منشأن بشئون حقیقت وزمامدار کل احکام
شریعت ومخزن اسرار طریقت است حل وعقد امور دینیه بـدست او است و
دست وزبان او دست وزبان ماآست ودست وزبان مادست وزبان خدااست گفت
وکردار او وما همه قول وفعل خدااست وتمام بشر جز سمت بندگی بـه او و
بما ندارند و چون بندهاند مالك مال هم نیستند پس مال همه مردم مسلمان
وغیر مسلمان مال ما و او است مجملا غرض از این تشبیه نه تشبیه طرفین
است بطرفین بلکه غرض تشبیه اضافه حاصله بین آن دوطرف است به اضافه
حاصله بین این دوطرف و هنوزمشبه اقوی است ازمشبه به پس مطلب مسلم است
که من دلی پر از دعوی دروغ اقطاب صوفیه دارم پرتر ازدل فـردوسی از
محمود زابلی اما دوفرق هست یکی آنکه سلطان محمودداشت و نداد و این
تهیدستان نداشتند ونخواهند داشت تابدهند و خیلـی زور میزنند و بخـود
بفریبند بلکه چیزی از خزانه رحیمی حق نعم بربایندوبمرید برسانند و یا
برسد وزود آنها بنامردی نسبت بخود دهند که بدعاء ما رسید (وهکذا اکثر
معجزاتهم ای التصادفات المسروقه) دوم آنکه فردوسی ابتداء نمود بذم
بلیغ سلطان محمود و آنچه رشته بود تل کرد ونام محمود راننگین کرد تا
قیامت ولی من قلبا ولسانا تاکنون که نه سال است ساکت بودم و این اول
زبانی است که گشودهام واول قلمی است که برداشتهام وبازبملاحظاتی کهقبلادر

[illegible] بدهم خواهم شرح داد داد سخن نمیدهم و دندان بر جگر میزنم و آنها باقرار شما ابتدام دشمنیهای رذل زشت کرده و میکنند و هرچه نکردند یا نکنند نتوانسته اند نه اینکه اداء عشر حقوق مرا نموده اند و هنوز زیر بار منتهای من اند چنانکه شرح خواهم داد حالا شما هر سئوالی دارید بنویسید ومن در جواب پرده دری آنها را نخواهم نمود مانند کشف الحیل آیتی باآنکه در تهیدستی و خشك مغزی آنها را کمتر از بابیه (۱) نمیدانم بویژه ملا سلطان را بعینه مانند میرزا حسینعلی وملاعلی را مانند عباس و ملا حسن را مانند شوقی بلکه بیحیاتر از آنها نمیدانم اما مانند آیتی (۲) رسوائی آنها

۱ـ یکبار کیوان قزوینی ضمن سخنان خودبه این ناچیز فرمودکه اگر کتاب بیان سید باب را بدست آورم بدون اظهارنظر درباره آن عیناً بهزینهٔ شخصی خود بطبع میرسانم و هرچه کوشش نمودم نسخه صحیح آنرا بدست نیاوردم ولی شنیدم که یك نسخهٔ کامل درکتابخانه جامع الازهر موجود است ناگفته نماند کتاب بیانی که فرقه از لیها اخیراً انتشار داده اند با بیان اصلی مغایرت داشته وفضلای این فرقه در تصحیح آن رنج بسیار بخود هموار ساخته اند با اینوصف پریشانگوئی آن نشانه بارزی براندیشه پریشان سید باب است .

۲ـ آیتی مشهور بآواره کتاب کشف الحیل را بنظر کیوان رسانده وپس از بررسی وکم وکاست و افزونی مطالب آن که ازطرف کیوان انجام میگرفت آنزمان برای طبع بچاپخانه فرستاده میشد آیتی در مجله نمکدان از کتب کیوان تمجید نموده است این ناچیز ضمن تحقیق در مسلك بابیه و تتبع دربارهٔ زندگی پرادبار و تلخ میرزا آقا خان کرمانی و همفکران او بدین نتیجه رسیدم که میرزا آقا خان از جهت ناراحتیهائی که اعراب برای ایرانیان دربرداشته اند ازجهت تعصب وغرور ملی مخالف دین اسلام گشته و اعراب ودیانت اسلامی را یکی شمرده است غافل از اینکه آئین اسلام بکشور وملت خاص وزبان معینی بستگی ندارد از این لحاظ برای مبارزه منفی با

را موبموشرح نمیدهم مگر بقدریکه مطلب واضح شودکه ساده لوحان بنادانی گول آنهارا نخورند واگر کسی بخواهد بخلاف وجدان رفتار کند بر من تکلیفی نیست وخیلی ازمریدان حالیه صوفیان به تعمد ودنیاداری ودین فروشی رفته اند چنانکه شرح داده خواهد شد ویك یك را میتوانم بشخصه نشان دهم وبمدارك خاصه ثابت کنم که یك جو معتقد نیست نه بنوع نه بشخص اما برای شهریه های گزاف که از آنها محرمانه میگیرند سنگ تصوف را چنان بسینه میزنند که مرغابی آب دریا را بسینه خود میزند .

پرسش : آنها از سکوت شما استفاده ها میکنند و مردم هم هنوز بنظر سابق بشما مینگرند خصوص که مطالب عرفانرا دردرس و منبر برزبان خود جاری میکنید هنوز بنفع آنها وضرر خودتان تمام میشود حالا بفرمائید که آیا مفهوم عرفان مصداقی درخارج دارد یانه که اعتباری محض است آیا اینهمه شهرتها بکلی بی اصل است یاچیزی بوده وتمام نشده یا چیزی جزئی هست وباقی پیرایه است؟

پاسخ : البته هیچ مفهوم وجودی بیمصداق نیست مگر مفاهیم عدمیه که مصداق آنها همان عدم است مفهوم تصوف در جلد دوم کیوان نامه مشروحاً بیان شده اولا باید فهمید که مفهوم تصوف چیست تا پی مصداق بگردیم و دقت کنیم تا خطاء در تطبیق نشود و این مطالب را باید شما در سئوالات آتیه که بعنوان ماء حقیقیه باشد و بعد ازحل بسیطه است نمائید و آنجا جواب لایق خواهد عرض شد وشما هنوز در حل بسیطه اید بما حقیقةً نرسیده اید و این سئوال سیم شما منحل میشودبه دو سئوال ودرواقع دو اعتراض است برمن بطور منفصلهٔ عنادیه مانعة الخلو جواب من ادعاء عدم العناد است و مطلب را

اسلام عربی بکیش بابیه گرائید زیرا با توجه به رسائی و روشنی اندیشه و قرائت فضلی میرزا آقا خان مستبعدبلکه غیرممکن بنظر میرسد چنین دانشمند روشن بینی بخرافه پرستی سخط بنام دین بابیه گراید تعصب دیده تیز بین را نابینا میسازد .

یا به هر وادی راجع کردن و شما فرض یک وادی کرده اید بنظر شما اعتراض
نباید بعد دل میفرمائید که اگر اقطاب صوفیان همه کاذبند پس چرا تو که
چند قصیده ساختی از ذم آنها و مدح مردم لا آنها نمیکنی و نیز چرا مطالب
عرفان را میپرورانی که اشعار بوجود خارجی مصداق دارد و جواب این
اعتراض بی زبان آنستکه سکوت من تا کنون از ذکر کذب و عیب اشخاص
معین بوده بملاحظاتی که من در مقدمه نوشتم وشما نیز بعد میپرسید ومن هم
یکبیک شرح میدهم وپروراندن من عرفانرا لفظاً و کتباً چنانکه عرفان نامه را
مطبوع و منتشر کردم راجع به اصل حقیقت عرفان است که اساس انسانیت بر
آنست و این مدعیان در طلبش بیخبراند اینها پی خود ودنیا ولذت تن ونفس
میگردند ومحتاج بمریدند وعاشق مریدند برای مال وجاه که از او استفاده

[illegible] از حقیقت عرفان که ترک وتجرید است دارند عرفان میگوید
(التصوف هو الاعراض عن الاعتراض [illegible] الاعراض عن-
الاعتراض) و اینها غرق ومحکوم و اسیر اغراض اند آنهم اغراض طبیعیه
و اغراض نفس اماره که از حال وقول و فعل آنها میریزد ومیبارد و نیز آنها
سراپا اعتراضند بر خدا و برخلق فقط بر خودها اعتراض ندارند با آنکه
باید داشته باشند ومحکوم اعتراضات متنوعه اند (فما لهم وللتصوف و انما
حالهم و شأنهم التقشف والتقشر لاالتصوف) یاللعجب لابی فکری بوده که بچه
دست بریدگان بیدست دست ارادت میدهند وسربرچه مزبله ها می نهند ذلك
مبلغهم من العلم فما ربحت تجارتهم و ماکانوا مهتدین وهم الاخسرون اعمالا و
یحسبون انهم یحسبون صنعاً ومن درتفسیر کیوان که تحت طبع است درتفسیر
تجارت چیزهائی مناسب این مقام نوشته ام حالا من نمیتوانم دست ازدانسته های
خود بردارم من بعرفان پرورش یافته ام برای چند بی نماز مسجد را نمی بندم
وعرفان را برای دروغ گویان لاغذن نمیکویم والاما نندآن سنی خواهم شد
که بلجاج شاعرشیعه که اطراء در مدح فاطمه زهرا نموده بود قصیده ساخت
درذم فاطمه زهرا و خود را موردتقبیح همه علماء سنی نمود . (ناتمام)

عباس کیوان قزوینی
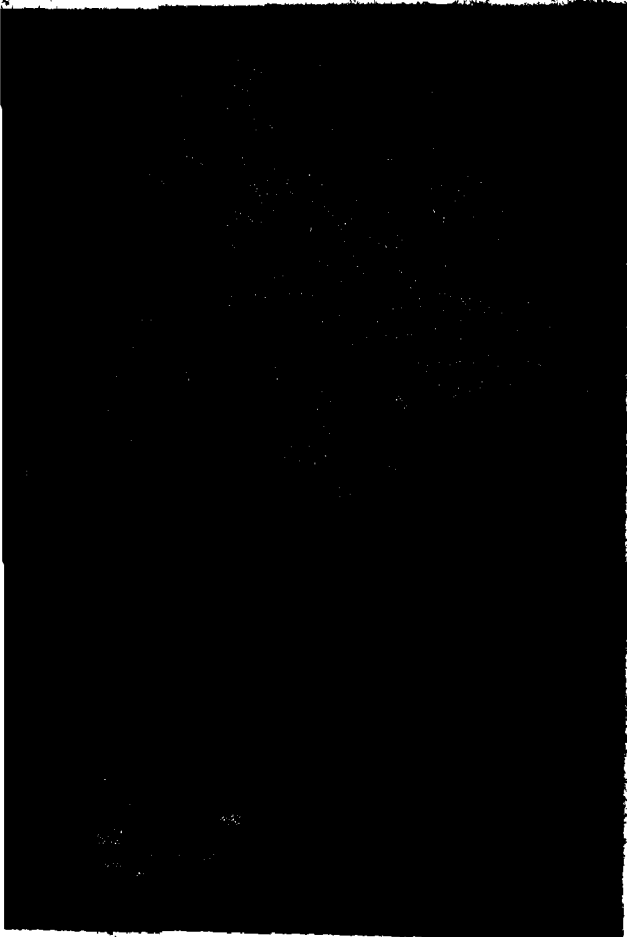
در تاریخ الاول گریکودیون و تواریخ مصر بعصر فاطمی است که :
پرانیان یکصد و بیست و چهار سال در مصر سلطنت کردند . و جای حیرت
است مردمی متمدن بیش از یك قرن در کشوری حکومت کنند و پادشاهی داشته
باشند و نام و نشان هیچ یك از خسروان ایشان در هیچ تاریخی یاد نبود
مگر چنین کوتاه و مختصر که کامبیز گاو آنها را کشت و دارا کانال ایشانرا
حفر کرد و در زمان حکمرانی داریوش دوم مصریها شوریدند و از آن
روز مصر از فرمان ایرانیان بیرون ماند . وما با این جمله مختصر و کوتاه

بتوانیم معلوم کنیم که نوسوش آخرین خدیو ایرانی بوده است که در مصر بنام‌شهابیکان اون داریوس نوسوش‌حکومت‌کرده است. **نام اون‌داریوشین** نیز در منشوری یادشده است که تا این عصرهم‌چنان درموزه واتیکان‌نگهداری شده است و اون داریوشین پزشکان پزشك ایران بوده است بمصرواین‌بهیگر راکرزس فرستاده است .

بهیگر یعنی فرمانده تندرستی (حافظ‌الصحه) . وکرزس یعنی‌اردشیر بزرگ و منشور او یعنی فرمان یا دستور طبی و کلمه اون EUN که با داریوشهریادشده است لقبی است مانندکلمه شاه که در قدیم تالی نام‌شهریاران ایران بوده است و درمصر بجای شاه (اون) میگفتند.

اون داریوشین یعنی **فرمان عصرداریوش‌شاه** .

این وقایع مختصر بمانشان میدهند که تمدن‌آنهاو حیات فرهنگی‌شان را زئی ایران پی‌افکنده است.

کاومبوجنهفرسنيدنهوکامبوج کاوشان‌را کشته‌است‌وخرافتدایرا نداخته‌است و دمنمون شده است که پرستش خاص جهان‌آفرین است .

کاتاشلفرا دارا گشاده‌است یعنی‌آنها را ازعزلت رهانیده است وبدنیای تمدن نزدیك‌کرده است.

منشور طبی پزشك ایرانی نیز معلم حیات ایشان بوده است زیرا در مصرآنچه خاك وگل سرهم نهاده‌اند بنام‌اموات بوده وگوئی درعصرفراعنه ، مرگ‌را پیشوازرفته‌اند.

دریغ که نام رفتگان ما در مصر یعنی آنها که بر من نشان معلم علم زندگانی بوده‌اند فراموش شده است وبسیار دردناك است‌که مورخین ما و مورخین دیگر تا این حد بی قید باشندکه ازنام بیست و یك دودمان‌ایرانی کەدرمصرحکومت‌داشته‌اند یکجا بگذرند و انسابواسامی‌کسانیراپنهان‌نمایند که مایه افتخارما وافتخاردنیا بوده‌اند .

اهل فکروتأمل میدانندکه تاریخ‌را دو حقیقت وجودی است.

یکی تاریخ مجازی یعنی ظاهرتاریخ دیگری تاریخ حقیقی یعنی ضمیر

تاریخ و میهود هم که بگوئید تاریخرا کالبدی وروانی استیاجسمیوجانیاست .

بازگفتن ظواهرتاریخ نه خواسته شماست و نه شایسته ما زیرا درهزاران کارنامه عمومی وکتاب سیروسیاحت و خاطرات تاریخی یاد شده‌اند ولی در اعماق خزائن تاریخ نفائسی پنهان مانده‌اند که جواهر علومندو کم‌روی‌داده است که بازگفته بشوند.

ما نظائر این معانی را روح تاریخ نامیدیم و بالفت ضمائر تاریخی تعبیر کردیم . رسماً باید بدانیدکه نویسندگانی در خور ستودن اند که این خفایا را درپیش چشم ماروشن‌کنند، وقایعی را بگویندکه درکتاب‌های‌عمومی یاد نشده‌اند وهمگاناز آن جمله آگاه نیستند وازجمله‌محققینیکه توانسته‌اند این مأمول را برآورند و از خفایای تاریخ ما را بحدودی راهنمائی‌کنند ، حبیب‌الله‌خان عین‌الملك هویدا بوده است که یکی از برجسته‌ترین فرهنگیان تاریخی ماست . این مردمحقق بسیاری از خفایای تاریخ راکه یافته باشنیده با آنچه بدست سیاحان دور دست دیده همنشان با نام و نشان هر یك در مقولاتی چندگردآورده استکه همه آنها از هرجهت اهمیتی بسزا دارند و تحقیق و جستجوی‌آن فرزانه مرد فرهنگی و سیاسی در خور ستودن است ، چو، اگرارزش هرکشوری باندازه ارزش مردمش باشد ارزش آن مردم هم بارزش مردان جاهمند ایشان بسته است مردانی‌که گوهروجودشان با قدرت نبوغ آمیخته است زیرا جاه ومرتبت آدمی باعقل او و با مقدار هنراوو کفایت اوست ور نه که جانوران دندانشان ار ما تیز تر است ، و چنگشان خونریزتر .

پنجاه‌وهفت‌سال پیش ار امروز روزنامه چهره‌نما چاپ قاهره درشماره یکصدو شماره یکصد و ده سال هیجدهم و شماره سال یکهزاروسیصدوسی‌ونه قمری یعنی شصت سال پیش بتقریب ، در صفحه سیزدهم و چهاردهم مقاله‌ئی درج کرده استکه‌عنوانش «عین‌الملك درشام» است.

بخشی ازین مقاله بقلم‌سید امان‌اله استکه نماینده‌بهبهان و کوه گیلویه و باشت وبابویه‌وآنسامان‌بوده است وآنچه‌درین مقولت‌یادشده‌است حکایتی‌است

از استقبال مردم سوریه و لبنان از ایلچی کبیر و نمایندهٔ سیاسی ایران نشان داده اینجو طرفی است از آداب و فرهنگ و آنچه با شیوه گفتار ما مناسب است دو باب است یکی باب شعر و شاعری و آثار ادبی و فرهنگی عین‌الملک و دیگر باب تاریخ و انساب و نژاد آمیخته با پاره‌ئی از مقولات نواب‌مختارالملک و هاتری‌لامنس ومشاهدات برخی از جهانگردان.

و آنچه در تاریخ و جغرافیا یادکرده‌اند ظاهراً تعلیل این معنا است که مردم لبنان وسوریه وشام راچه عاملی برانگیخته بود کز نماینده سیاسی ایران عین‌الملک چنین استقبال کنند استقبالی که نظیر آن دیده نشده است و این معنا را جریدة‌البلاغ بیروت که نویسنده آن شیرازی بوده وچهره نمای مصر بهتر [illegible]رین نشان داده‌اند زیرا بتاریخ و جغرافیای آن حدود خوب آشنا بوده و نژاد و نسب و کتب رجال و گروه‌گروه دودمان ها و ملت‌ها را با جستجو و تحقیق رسیده‌اند و ازین جمله چنین یادکرده‌اند که جهان نمای یعقوبی نشان داده است که سحنه و سیمای مردم لبنان واماکنی چند از سوریا گواهی میدهند که مردم آن حدود خاصه آبادی‌ها و روستاک‌های کوهستان از قبیل کبرخونه و کبرسیر و کسروان و رویان و طبریه و بسیاری دیگر اعقاب ایرانیانی هستند که سالیان دراز این حدود را بدست داشته‌اند ، پیش از اسلام مالک این حدود بوده‌اند و پس از اسلام نیز سال‌ها سوریه ولبنان وفلسطین را از تاخت و تاز رومیان نگه‌داشته‌اند :

ایرانیانی که در عصر اموی ومروانی آنهمه اهانت و تحقیر اعراب راتحمل کرده‌اند بازهم آنها را در برابر حملات روم نگه داشته‌اند:

یعقوبی در کتاب البلدان این حقیقت را خوب یادکرده است و احتیاج خلفای اموی و مروانی را بیاری و همراهی ایرانیان از دیگران بهتر نشان داده است و شما بی گمان در تواریخ خوانده‌اید که چند بار حکومت بیزانس یعنی روم مسیحی میخواستند سوریه و لبنان را ازچنگ عرب که بازور اشغال کرده بود باز گیرند یکبار در عصر معاویه بود که هیچ نمانده بود روم غالب گردد و معاویه بسربازان پراکنده ایرانی متوسل شد و همه‌جا آنها

را جمع کرد و خواهش کرد با روم بجنگند و آن حدود را نگه دارند و ایرانیان سربازان رومی را مقابله کردند و از آن حدود باز گردانیدند. بار دیگر عبد الملك مروان دوازده کتیبه یعنی دوازده هزار نفر ایرانی شمالـی را به کوهستان لبنان نشانید و با یاری ایشان نه تنها از حمله روم و غارت ایشان مصون بماند بلکه باجی را که همه‌سال رومیان از او میگرفتند موقوف ماند و کار بجائی رسید که با نیروی ایرانیان رومیها مجبور شدند بعرب‌ها باج بدهند واین داستان تاریخی را مستشرق فرانسوی هانری لامنس خوب یادکرده‌است و شما شاید بدانید که لامنس هم گفتارش سندی معتبر است وهم بدوستی عرب و جانبداری از خلفا شهره است و نامی است و با نظائر این گواهی مورخین و علمای نژاد و انساب مردم لبنان و سوریه را اعقاب همان ایرانیان میدانند که باین سامان آمده‌اند و سراسر کوهستان لبنان وجبال العلویین را نشیمن کرده‌اند و از آن پس آن سرزمین را کشور خود دانسته آ[illegible]و ازیرا درین هنگام نویسندگان مقالات البلاغ وچهره‌نما وبیت‌اللحم والخدو استقبال بینظیر مردم را از نماینده سیاسی ایران معلول همین علت دانسته‌اند و[illegible] نشان‌داده کرده‌اند که خون ونژاد ونسب وخویشاوندی است که احساسات مردم را برانگیخته تشخص عین‌الملك نیز درین‌باره عاملی قوی بوده است وباالجمله این موجبات عامه مردم را بچنان استقبالی داشته است.

مشاهده شما این حقیقت را آشکار می کند که این کوهستان با همه‌قریه‌ها و کوره‌ها و دستکوره‌ها از ذروه شامخی که دارد تا بنگاه جبال‌العلویین سراسر تاریخی است مصور که جهان قدیم را بعصر نومتصل می‌سازدمامیتوانیم صورنیاکان خودرا درین آینه تماشا کنیم چنانچه‌می‌شود که اعقاب مانیزپیکره ما را تماشا کنند.

لامنس نوشته است نه تنها ازجهت فیزیونومی وامارات مادی بلکه از جهات معنوی نیز یعنی آئین ومذهب وطریقت و تصوف وعرفان ورسم و راه اندیشه و فکر و وجود آنهمه خانقاه و مهمانسرا وطبع شعر و آداب و سنن تمام کوهستان لبنان گوئی ایرانی‌اند زیرااز جهت مذهب شیعی هستندوازجهت

مشایخ درویش و عارف وصوفی و اصحاب خانقاه و بیشتر بکتاش واهل‌الحق‌اند
و هرگاه کسی باسامی آن اماکنی بنگرد که نشیمن آنمردم است همه نام
ها را می‌بیند که فارسی‌اندیا زیك ریشه فارسی جدا شده‌اند وازیرا پیداست
که واضع آنها همان ایرانیانی بوده‌اند که سراسر لبنان و کوهستان و نواحی
آن سامان راهزار وسیصد سال پیش‌نشیمن خود ساخته‌اند :

سبدکوه، کوه‌حوشن، گبرخونه ، گزین، گبرسیر، کسروان، مزدك،
رویان، بیسار، پهلوان، سربند، میره، دروز، افغان، ایرانی، موره، رازداج، گیل،
بادرون، آزاده ، برده، بثنی (که لغتی اوستانی است بمعنای کدبانو) کاوان، زاره
(بفارسی یعنی‌دریا) این‌ها و بسیاری دیگر از اسامی آبادی های کوهستان
لبنانند. ظاهراً آنچه عین‌الملك درباره مصر وسوریه و لبنان یادکرده است
یا مجموع‌خاطراتی کز مسجد سعادت‌وشهر آستانه و سایر اماکن‌امپراتوری
عثمانی نشان داده است دراوان همین نمایندگی سیاسی بوده است ، چو ،
اماکنی را دیده است که بجز نمایندگان جاهمند سیاسی کسی را بآن امکنه
نمی‌پذیرفتند وازین‌جمله جایگاه تخت طلای شاه اسماعیل‌صفوی‌بود ودیگرزیارتگاه
خرقه مبارك یا داستان‌کتابخانه و تشریفات خدیو مصر و حکایاتی است از
اماکن مقدس شیعه امامیه .

عین‌الملك ازرجال نامی ایران بوده است ولی مـابا این خاطـرات
می‌توانیم اورا بشناسیم نه با آن تشریفات وآن استقبال و آن تظاهرات که
مخصوص عامه مردم است زیرا جـاه وجلال ظاهر سزاوارکسانی است کـه
بقدرت روح و توانائی ضمیرموصوف نیستند وبرخورد ما باتحقیق‌وجستجوی
او درباره کلاسی که دوهزار نفر دانشجو داشته‌است وعارف‌بودن‌او باتیمولوگی
یعنی شناختن ریشه لغات و تحقیق اودرباره کلمه شاگردکفایت می‌کند که
بدانیم بامردی محقق‌همداستانیم .

این مردداشمند در ترجمه احوال نواب‌مختارالملك چنین نوشته‌است
که بروزگار سلطان‌عبدالمجید کاخ بزرك پادشاهان ایران را کـه در مصر
ساخته بودندخراب کردند و ازین‌کاخ یك عمارتی راکه چهارصدستون‌دارد
مسجدکردند و در شبستان این مسجد هرروز دوهزار طلبه‌گرد آمده‌معلم‌در
میان این دوهزار نفر ایستاده درس میدهد و تقریر میکند وپاسخ میدهد

این معلم فیلسوف به هرجانبی روی کرده باصدائی رسا بمناظرت‌می‌پردازد و با طلاب بمباحثت‌وجدل‌ساعات متوالی درس میدهد .

عین‌الملك پس از این حکایت بمعنای کلمه شاگرد پرداخته می‌نویسد اینکه از قدیم هر کس نزد استاد می‌آموخت اورا شاگرد می گفتند از باب تسمیت جزء است باسم‌کل زیراشاگرد یعنی مجمع بزرگ یا مجموع طلابی که بگرد استاد نشسته تقریر اورا می‌شنوند ولغت‌شاگرد مانند لغت‌شاهنشین وشاهراه و امثال آنهاست زیرا شاه‌نشین یعنی نشیمن عالی وشاهراه یعنی‌راه بزرگ . وترکان عثمانی این‌مدرسه عالی‌راکه ازکاخ ایرانیان ساخته بودند کشك طلبه‌سی می گفتندزیراکشك به‌ترکی بمعنای‌کاخ است .

ونیز در یادداشتهای سال‌هزارو دویست و نود وپنج‌هجری‌نوشته‌است:
درشهر قاهره و درجوار همین مکتب فلسفی‌کتابخانه قدیم ایران بوده است که بیش از سی‌هزار جلد کتاب خطی منحصر بفرد داشته‌که‌همه ازقـدمت و نفاست سرآمدکتب دست‌نویس‌اند و بیشتر این کتاب‌ها ازدوره‌قدیم‌بازمانده‌اند و باخط ایرانی پهلوی هستندکه از آنها لاشه‌ئی بجامانده است‌زیراکه عمر حکم بحرقشان داده است .

وظاهراً مقصود نویسنده کتبی است‌که عمروعاص در قرن یکم هجری بحکم عمر خلیفه دوم سوخته استوپس‌ازاولاشه‌برخی ازآنهاراگردآورده‌اند ونگه داشته‌اند وجای‌حیرت است‌که چنین نفائسی تا سال هزار و دویست و نود بازمانده است وبجز درخاطرات عین‌الملك ومنقولات نواب‌مختارالملك در هیچ تذکره‌ئی و تاریخی و خاطره‌ئی یاد نشده است، نه ایرانیان با این آثار برخورده‌اند ونه دیگران ازین مقولت چیزی یادکرده‌اند .

این‌کتاب‌هاکـه برحسب‌گفتـار نـواب مختار الملك و خـاطـره عین الملـك سیزده قـرن در مصـر بازمانده‌اند معلوم نیست عاقبت آنهـا چه بوده وبدست‌که رسیده و باز مانده‌ئی‌که لاشه هریك شایدمیلیونها ارزش مادی دارد کجاست ؟ و یقین است‌که ارزش معنوی آنها بی‌نهایت ارجمنداست و باقدر و قیمت بخصوص‌که اگر باکتاب های‌کاخ تیسفون همنشان بوده‌است که آنهارا نیز بحکم‌عمر سوخته‌اند . کاخ‌تیسفون همان‌قصری‌بوده کهموزخین بنام ابیض کسری یعنی‌کاخ سفید ضبط‌کرده‌اند .

ودیگر از یادداشتهای عین‌الملک درباره بازدید کتابخانه خدیو مصر است که نوشته است ممتاز ترین کتاب های این کتابخانه کتب خطی فارسی است که با بهترین نقش ونگارها و مینیاتورها آراسته است و ازهمین جمله کتاب شاهنامه فردوسی است که شایددردنیا بی‌نظیر باشد . این شاهنامه را پادشاه قاجار ناصرالدین‌شاه برای توفیق پاشاخدیومصر فرستاده استویعقوب پاشا وزیرمعارف برای این شاهنامه محفظه‌ئی ساخته است مخصوص و بسیار زیبا وکلید این محفظه با بند ساعت خدیو بسته است .

نگارنده گمانم برین است که این شاهنامه‌را درزمان محمدشاه بدربار عثمانی فرستاده اند یعنی ازطرف محمدشاه بسلطان عثمانی هدیه شده است و دور است که ناصر الدین شاه‌کتابی هدیه کرده باشد.

عین‌الملک نیز از تخت طلای شاه اسماعیل صفوی داستانی جالب‌یادمی کند نخست‌درباره موزه‌بزرگ استانبول حکایتی آورده در مقدمه‌آن ازصنایع ایران وهنرهای دستی اصفهان و تبریز رقمی چند نشان داده می نویسد در عرش اطلس‌که مخزن موزه عثمانی است اورنگ طلای شاهاسماعیل صفوی است . این‌تخت بی‌نظیر که باانواع گوهر های مکلل‌ومجلل دیده می شود دیواره مشبك آن همه اززمرد ساخته شده وپایه های این‌تخت ازوفورجواهر پیدا نیست‌که بوم آن یعنی زمینه آن ازچه فلزی است .

این‌تخت‌رفیع باآن چهارپایه بلند در میان موزه درخشندگی خاصی دارد وبرروی این‌تخت یك قطعه فرش است‌که یکجا ساخته از جواهراستو چهار پشتی‌دارد همه مروارید دوزی و شاه نشین آن‌گوئی با یاقوت و زمرد مفروش است وهرکس ببیند متحیر می شود که آیا این بحث برتر است یا آنچه در خزائن پادشاهان جهان دارائی است و اکنون دولت عثمانی با این ثروت عظیم‌که ازغارت ایران بدست آورده است خودرا بی نیاز و توانگر ساخته است .

ودیگر از آنچه ایران را نشان هنر است کاخ سلطان مرادچهارم‌است که همه درهای آن خاتم‌کاری فارس وصدف‌کاری ایرانیان آن سامان است و

گنبد آن کاشی کاری اصفهان و سراسر با آیات قرآنی مصور باستونهای مرمر، ایران نوع مرمری که از ایران می بردند و مانند آینه صور اشیاء در آن منعکس می شود.

برجبهه این عمارت کتیبه ایست با خط ثلث ونسخ وتعلیق جمله اول آن گشاده باد بدولت همیشه این درگاه. در امپراتوری عثمانی خط فارسی و هنر فارسی وزبان فارسی ازهمه جا وحتی از خود ایران بیشتر رسوخ دارد.

مسجد سعادت که درعالم معروف است با همین کاخ سلطان مراد مجاور است.

درمسجد سعادت خرقه مبارك است.

وخرقه مبارك نام جبه ایست که از پیغمبر بخلفا رسیده است. وامویها وعباسی ها بروزهای رسمی وجلوس خود می پوشیدند وبسال ششصد هنگامی که هولاکو بغداد را گرفت امام محمد عباسی این خرقه را از کاخ مستعصم ربود و بمصر برد و در مصر سال ها بود تا آنکه بخزانه روم وخزانه پاپ انتقال یافت و عثمانی ها که وارث روم قدیم شدند این خرقه را بدست آورده اند و برای نگهداری آن کاخی رفیع بناکرده اند که اکنون بمناسبت خرقه مبارك مسجد سعادت نامیده شده است.

در تمام این مدت همه سال در پانردهم رمضان المبارك خرقه مبارك را ازمخزن خود بیرون آورده سلطان می بوسد و نماز میگذارد.

دربن روز همه اعیان ترك ازیاوران و پاشایان تا سایر اعوان پادشاه همه بسلطان اقتدا میکنند ونماز میگذارند.

کلید این مخزن نیز در تصرف سلطان است ودر تمام سال در همین یکروزکاخ را می گشایند کلمه سعادت نیز نام شهر اسنانبول استودرسعادت باصطلاح حکومت عثمانی یعنی دربارسلطان که باب عالی نیز گفته می شود.

عین الملك پس از حکایت نواب مختارالملك وزیارتگاه خرقه مبارك بسرگذشت اماکنی می پردازد که خاص ایران ومخصوص شیعه امامیه است.

درآمد خاطره آوردبین باره بسیار حساس است وچنان است که گوئی خواننده را ازپهنهٔی بازمیگرداند تا پهنهٔی دمسپار کند دلگشاتر دربر حال مانند آدمی است که فرسنگها منزل بمنزل رفته است وناگهان دریافته است که راه خودراگم کرده وازیرا با یکعاطفه مقدسی که خاص شیعی صادق راستگوست بحکایت اماکنی میپردازدکه در مصر وسوریه ولبنان دیده است

ازین جمله چند باب زیارتگاهاست که درمصر (مزارات الشریفه) نامیده اند و ازهمه والاتر مشهد مقدس عظیم الشأن راس الحسین است که صحنی دارد بسیار بزرگ وحرمی بسیار مجلل تمام درهای صحن وحرم همه ازنقره خالص است .

سرمطهر امام درسه شهر دفن شده که اکنون سه بنای عظیم داردیکی درمصر یکی درشام ویکی در بیت المقدس درروستای [illegible] میان دریا و خشکی است ومختارالملک این را نیز درصفحه پنجاه ونه خاطرات خودآورده است و نوشته است عسقلان درجوار قدس بمیان دریا وخشکی است نخست سر مطهر درین روستا دفن بود و از آن پس عین الملک نوشته [illegible] سر مطهر را سیف الدوله آل حمدان از فلسطین با مقادیر بسیار [illegible] گرفت وبگریست و درپیش زین نهاد وخود با همراهان بمصر آورد و درین جاکه اکنون (رأس الحسین) نام دارد دفن کرد .

ودیگر عمارت رباط که نامش بناه المصحف است زیرا درین عمارت قرآنی است بخط امیر المؤمنین علی علیه السلام که صاحب تاج الدین ابن اختیارالدین ضیاء الدین بمبلغ صد هزار خریده است و برای این قرآن عمارتی ساخته اند با صحن وسرای ونمایشگاه واکنون آنجا زیارتگاه است.

عین الملک درپایان این یادداشتها چنین یادکرده است که والاترین مشاهد مقدسه‌ئی که من به مصر دیده ام مشهد رأس الحسین است که زیارتگاه است ودلگشای خاطر آزادگان وماتم سرای دلدادگان است .

و از آن پس از آثارغزه بمیان مصر وسوریه وغاری که درآنجاست و درونش مسجد است وحرم فاطمه دختر امام حسین است و ابیاتی بردرودیوار آنجا نوشته اند یادکرده است.

از : دکتر هادی خراسانی

استعمال غلط واژه‌های خارجی در زبان فارسی

سالها است که در جرائد و محافل مختلف موسوع بکار بردن [illegible] خارجی در زبان فارسی مورد بحث قرار گرفته و [illegible] ادامه این روش متوجه ادب و فرهنگ ایران میشود خاطر نشان میگردد .متأسفانه تاکنون این انتقادات به نتیجه نرسیده است وهرروز لغات خارجی تازه‌ای بزبان‌فارسی راه می‌یابند بطوریکه امروز کمتر روزنامه ایرا میتوان یافت که در هرستون آن چندین واژه بیگانه بکار برده نشده باشد

• اخبار خارجی و داخلی،اعلانات و حتی جدول کلمات متقاطع روزنامه‌ها و مجلات مملو ازلغات خارجی است.افراط در استعمال کلمات بیگانه بجائی‌رسیده‌است که فیلمهای‌سینمائی فارسی را باواژه‌های خارجی نامگذاری میکنند که نمونه آن فیلمی است که چندی‌قبل تحت‌عنوان «یك چمدان سکس» ببازار آمده و اعلان آن در جرائد منتشر شد .رادیو و تلویزیون‌نیز به نوبه خود به ترویج لغات بیگانه کمك میکنند برای اثبات

این مدعا میتوان برنامه‌ایرا که تحت عنوان «تلاش» هرهفته در تلویزیون اجرا میشود شاهدمثال آورد دراین برنامه که بصورت مسابقه احرامیگردد چندین داوطلب‌شرکت میجویند که معمولا یکی از آنها در یکی از رشته‌های ورزشی و بقیه در زمینه‌های ادبی،هنری،تاریخی و امثال آن مسابقه میدهند حال وارد این‌بحث که آیا برگزاری مسابقه بین رشته ورزشی که بانیروی بدنی ارتباط دارد و رشته‌های ادبی و هنری که بااستعدادهای فکری مرتبط میباشد.صحیح است یاخیر نمیشویم ونیز باینکه چرا در مسابقه تلاش بین شرکت کنندگان تبعیض‌قائل میشوند و مثلا بداوطلبان مسابقه در رشته‌های ادبی و هنری چنانچه‌در پاسخ‌های‌خود دچار اشتباه گردند نمره «منفی‌میدهند و از امتیازات آنهامیکاهند ولی‌این روش‌را در مورد شرکت کننده‌درمسابقه ورزشی رعایت نمی کنند ،کاری‌نداریم منظورمادراینجا فقطانتقاداتاززیاده روی مجری برنامه‌در بکاربردن واژه‌های‌خارجی میباشد.دریکی‌از برنامه‌های چند هفته‌قبل«تلاش»شرکت کننده در رشته ورزشی‌بازی «بولینگ» راانتخاب کرده بود مجری برنامه که ظاهراً -برای اینکه خود را ورزشکار نشان‌دهد لباس‌ورزش‌پوشیده بود در موقع‌تشریح قواعدبازی بولینگ و تفسیر عملیاتیکه داوطلب‌این‌بازی انجام‌میدادداثماً واژه‌های‌بیگانه ازقبیل«فریم» ـ «استرایك» «پین» ـ «اسپر» و امثال آن بزبان میآورد در صورتیکه اگر بجای این لغات بیگانه معادل‌های‌فارسی مثلا بجای«فریم» چهارچوب‌و بجای«استرایك» ضربه بکار برده بودبینندگان این برنامه مطالب و توضیحات او را بهتر درك میکردند .عجب‌تر آنکه مجری برنامه مذکور شماره امتیازات را با اعدادلاتین‌یادداشت‌میکردوشگفت‌انگیزتر آنکه‌نام‌مسابقه‌دهنده(کامبیز کامرانی) باحروف لاتین‌برپشت پیراهنش‌نوشته شده‌بود.وقتی انسان این گونه‌مسابقات را میبیند از خود می پرسد که آیا این برنامه‌ها برای تماشاگران ایرانی اجرا میشود یابرای بیگانگان. بفرض اینکه یافتن معادل فارسی برای اصطلاحات ورزشی مشکل باشد دیگر ثبت تعداد امتیازات به اعداد لاتین و یانوشتن اسم مسابقه دهنده بحروف خارجی چه محملی میتواند داشته باشد؟

حقیقت امر آن است که مجریان‌این نوع برنامه‌ها میخواهند بااستعمال‌لغات بیگانه خود را متخصص‌در رشته‌ورزشی و یادر رشته‌های دیگریکه برنامه‌های مربوط بآنهارا اجرا میکنند قلمداد نمایند.

البته این روحیه اختصاص به کارکنان تلویزیون ندارد بلکه در مورد کارکنان مطبوعات و نیز کارمندان دستگاه های دولتی مصداق پیدا میکند مثلا ارباب مطبوعات غالباً خبرنگاران خود را «ریپرتر»،مطالبی را که درج میکنند«ریپرتاژ» و موضوعاتیرا که برای نوشتن انتخاب می‌نمایند « سوژه» و تعداد نسخی را که چاپ میکنند «تیراژ» میخوانند.

آری مخبرروزنامه تصور میکند که اگر عنوان «ریپرتر» رابخودبدهد حیثیت بیشتری پیدا خواهد کرد هم‌چنین‌خانم ماشین نویس فلان اداره خود را «تایپیست» ومنشی فلان‌مؤسسه‌خویش را«سکرتر» معرفی میکند و باستناد همین عناوین‌خارجی حقوق و مزایای بیشتری مطالبه می‌نمایند.

صاحبان مشاغل آزادنیز بکار بردن واژه‌های‌بیگانه را وسیله‌اجحاف و گرانفروشی و اغفال مشتریان‌خودقرار میدهند مثلا عده‌ای از مغازه‌داران مؤسسات خود را «مزون» یا «بوتیک» نام گذاری می‌نمایند و سعی میکنند باتکاءاین واژه‌های‌خارجی اجناس بنجل‌خود رابقیمت‌های گران‌بمشتریان خوش باور بفروش برسانند. هم چنین بعضی ازخواروبار فروشیهامغازه خود را«سوپر مارکت » می‌نامند و این واژه را وسیله گرانفروشی و اجحاف قرار میدهند.

خلاصه کلام آنکه کلیه طبقات جامعه به نحوی به‌راه یافتن واژه‌های خارجی در زبان فارسی کمك میکنند و متأسفانه وسائل ارتباط جمعی یعنی مطبوعات رادیو وتلویزیون که قاعدتاً می‌بایستی بااین خطر که اصالت‌زبان فارسی راتهدیدمیکند بمبارزه برخیزندخودبیش ازهر دستگاه دیگری‌دربکار بردن واژه‌های بیگانه افراط‌میورزند. مثلاتلویزیون ملی ایران باآنکه‌عنوان ملی دارد قسمت اعظم برنامه‌های خود را بنمایش فیلمهای دوبله شده خارجی اختصاص میدهد و گذشته‌از این برای برنامه‌های فارسی‌خود عناوین خارجی

از قبیل «شو» (نمایش) و «واریته» (بمعنی گوناگون و یا رنگارنگ) انتخاب میکنند و نیز بطوریکه قبلا اشاره شد در برنامه‌های هنری و ورزشی خود بکار بردن واژه‌های خارجی افراط میورزد کسانیکه برنامه‌های ورزشی تلویزیون را تماشا میکنند غالباً واژه‌هایی نظیر اصطلاحات زیر بگوششان میخورد تیم فوتبال ــ بازیهای فینال ــ روند اول بوکس ــ ست دوم بازی تنیس ــ پیست اسکی ــ گیم والی بال ... وامثال آن. آیا نمیتوان برای اصطلاحات فوق واژه‌های فارسی بکار برد و فی‌المثل گفت «دسته فوتبال ــ بازیهای نهائی ــ دور اول مشتزنی دست دوم بازی تنیس ــ میدان اسکی ــ بازی والی بال.

بفرض اینکه ترجمه پاره‌ای از واژه‌های علمی ، فنی و هنری مشکل باشد آیا سازمان عریض و طویل تلویزیون ملی ایران که هر روز تأسیسات خود را گسترش میدهد و خبرنگار بخارج اعزام میدارد و مدرسه عالی رادیو و تلویزیون تأسیس میکند وظیفه ندارد قدمی هم در راه پیدا کردن معادلهای فارسی جهت واژه‌های بیگانه بردارد؟ آیا در همان مدرسه عالی رادیو و تلویزیون نمیتوان کلاسی جهت ترجمه لغات خارجی مورد استعمال رادیو و تلویزیون دائر کرد؟

باری از مطلب دور افتادیم. منظور اصلی ما بحث درباره بکار بردن غلط واژه‌های خارجی درزبان فارسی میباشد اغلب کسانیکه اصطلاحات خارجی را در زبان فارسی استعمال میکنند دانسته یا ندانسته آنها را بغلط یعنی به مفهومی غیر از آنچه در زبان اصلی دارند بکار میبرند. در اینجا بذکر چند نمونه از این گونه اشتباهات میپردازیم.

یکی از کلماتیکه از زبان فرانسه اقتباس شده و به غلط در فارسی بکار برده میشود واژه «مزون» است. این کلمه اگر در فرانسه بتنهائی استعمال شود معنای خانه را میدهد و بهیچوجه مفهومی را که در ایران از آن استنباط میشود یعنی محل دوخت و یا فروش لباسهای گران قیمت را نمیرساند. البته در فرانسه کلمه «مزون» برای ساختن واژه‌های دیگری سایر کلمات ترکیب میگردد مثلا با واژه «کومرس» به معنی تجارت ، «

گردیده واصطلاح «مزون دو کومرس» را که تجارتخانه باشد بوجودمی آورد و یاباکلمه «کوتور» به معنی خیاطی ترکیب شده و واژه «مزون دوکوتور» را میسازد که به معنی خیاط خانه یعنی همان مفهومی است که در ایران از کلمه «مزون» به تنهائی استنباط میشود، بنابراین بکاربردن لغت «مزون» به تنهائی و بدون مضاف بمعنی خیاط خانه لوکس اشتباه است و صحیح آن «مزون دو کوتور» می باشد.

واژه خارجی دیگریکه در زبان فارسی متداول گردیده و اغلب بغلط بکار برده میشود کلمه «کافتریا» است.این واژه یك کلمه مفرد است یعنی برخلاف آنچه در ایران تصور میشود از دو کلمه «کافه» و «تریا» ترکیب نگرده است «کافتریا» یك کلمه اسپانیولی است و مشابه کلمه فرانسه « کافیتیر » (Cafetiere) است و معنی آن قهوه دان و یا قهوه جوش می باشد منتهی اهالی امریکای شمالی این کلمه را از امریکای جنوبی اسپانیولی زبان اقتباس نموده و به رستورانهائیکه فاقد پیشخدمت میباشد و مشتریان آنها غذاهای خود را شخصاً از پیش خوان برداشته و صرف میکنند اطلاق نمودند. در حقیقت «کافتریا» نام دیگری است برای رستورانهای «سلف سرویس».

بهرحال بطوریکه اشاره شد کلمه مذکور یك واژه مفرد است نه مرکب ولی در ایران عده ای از پیشه وران بتصور اینکه این کلمه از دو لغت «کافه» و «تریا» ترکیب گردیده است برای مؤسسات خود نامهای عجیب و غریبی از قبیل رستوران تریا ـ هتل تریا و یاحتی «تریا» به تنهائی انتخاب نموده اند غافل از آنکه اصولا کلمه «تریا» به تنهائی در زبانهای خارجی مفهومی ندارد و درهیچ قاموسی پیدا نمیشود وآنهائیکه بکشورهای خارج مسافرت کرده اند درهیچ جامؤسسه را بنام «تریا» ـ «هتل تریا» و یا «رستوران تریا» مشاهده نکرده اند.

یکی دیگر از کلماتیکه بغلط در فارسی بکار بـرده میشود لغت «لیسانس» است. لیسانس که اززبان فرانسه گرفته شده به معنی اجازه «جواز» پروانه و امثال آن می باشد ونیز به یکی از درجات تحصیلی دانشگاهی اطلاق میشود که آنهم باهمان معنی اصلی یعنی اجازه و جواز ارتباط دارد زیرا دارنده

درجه لیسانس در حقیقت اجازه پیدا میکند که از مزایای خاصی برخوردار گردد. مثلادارنده درجه لیسانس حقوق میتواند به شغل وکالت دادگستری پردازد بهر حال کلمه لیسانس از لحاظ دستور زبان اسم است نه صفت و حال آنکه در ایران غالباً این کلمه را بصورت صفت بکار می برند و مثلامیگویند فلان جوان لیسانس است و حال آنکه در این مورد واژه «لیسانسیه» را باید بکار برد کلمه «دیپلم» نیز گاهی در زبان فارسی بغلط به معنای دارنده مدرک تحصیلات متوسطه بکار برده میشود مثلافلان اداره اعلان میکند که کسانیکه داوطلب استخدام در آن اداره هستند باید «دیپلم» باشند استعمال لغت دیپلم بمفهوم دارنده مدرک تحصیلات متوسط از دو لحاظ غلط است و ضرب المثل مشهور «خسن و خسین» را بخاطر میآورد زیرا اولا لغت دیپلم تنها بمعنای مدرک تحصیلات متوسطه نیست بلکه بکلمه مدارک تحصیلی اعم ازمتوسطه وعالی اطلاق میشود. ثانیا کلمه دیپلم از لحاظ دستور زبان اسم است و صفت آن «دیپلمه» است .

* کلمه «پانسیون» نیز ازواژه‌هائی است که گاه بغلط در زبان فارسی بکار برده میشود این واژه که از زبان فرانسه اقتباس شده معانی متعددی دارد که یکی از آنها مستمری یاحقوق بازنشستگی و دیگری برخوردار شدن ازمسکن و غذا بطور مستمر میباشد که البته این مفهوم بامعنای اصلی که مستمری باشد بی ارتباط نیست بعلاوه کلمه «پانسیون» به مؤسسه‌ایکه غذا و مسکن مورد نیازمشتریان را دربازای دریافت مبلغ معینی در اختیار آنها میگذارد نیز اطلاق میشود. بهرحال این کلمه از لحاظ دستور زبان اسم است ولی در ایران گاهی آن را به غلط بجای صفت بکار میبرند مثلا کسی که میخواهد دانشجوئی را در منزل خودپذیرفته در مقابل دریافت مبلغ ماهیانه‌ای ، مسکن وخوراک او را تأمین کند در جرائد اعلان میکند : «پانسیون میپذیریم» بدیهی است بکار بردن پانسیون باین مفهوم غلط است وصحیح آن «پانسیونر» بمعنی شخصی که از پانسیون استفاده میکند میباشد.

نمونه دیگری از لغات خارجی که بغلط در زبان فارسی بکار بر

میشوند کلمه «آبونمان» است. این کلمه ازلحاظ دستور زبان اسم است و به معنای اشتراك و نیز حق اشتراك می‌باشد. ولی در زبان فارسی اغلب آن را غلط بصورت صفت استعمال میکنند ومثلا میگویند: «من فلان روزنامه را آبونمان هستم بدیهی است واژه صحیح خارجی در این مورد لغت «آبونه» است نه آبونمان بنابراین باید گفت «من فلان روزنامه را آبونه هستم».

واژه‌های خارجی مربوط به رشته پزشکی نیز غالباً بطور غلط در زبان فارسی استعمال میشوند مثلا میگویند «فلانکس اپاندیس دارد.» اپاندیس درزبان فرانسه به معنی قسمت زائد و اضافی میباشد و نیز به زائده روده که در تمام افراد وجود دارد اطلاق میشود و بنابراین تمام افراد حتی اشخاص سالم اپاندیس دارند. آنچه ایجاد بیماری میکند تورم اپاندیس است که «اپاندیسیت» نامیده میشود بنابر این در مورد کسیکه دچار این بیماری میشود باید گفت «فلانکس اپاندیسیت دارد».

غرب زدگان نه تنها واژه‌های خارجی را بغلط در زبان فارسی بکار می‌برند و باصطلاح معروف از هول حلیم بدیگ میافتند بلکه گاهی خود نیز از کلمات خارجی واژه‌های جدیدی میسازند که در هیچیك از قاموسهای زبانهای بیگانه یافت نمیشوند. یکی از این کلمات من درآوردی واژه «بسکت بالیست» است که به معنای بازی کننده بسکت بال بکار برده میشود. بطوریکه همه میدانند بسکت بال یك واژه انگلیسی است که از کلمات «بسکت» بمعنی سبد و «بال» بمعنی توپ ترکیب شده است ولی انگلیسی زبانان کلمه «بسکت بالیست» را بمفهوم بازی کننده بسکت بال بکار نمی‌برند و اصولا چنین کلمه‌ای در زبان انگلیسی وجود ندارد و بجای آن اصطلاح «بسکت بال پلییر Player» که ترجمه تحت اللفظی آن بازی کننده بسکت بال است استعمال میشود. واژه «بسك بسالیست» فقط در ایران مصطلح گردیده و ظاهراً از ساخته‌های مفسرین و مجریان برنامه‌های ورزشی تلویزیون ملی ایران است. این بود نمونه‌هائی چند از واژه‌های خارجی که به غلط و یا باتحریف در

منوچهر صدوقی (سها)

«آقامیرزا علی‌اکبر آقای اردبیلی و خاندان او»

حاجی میرزا محسن‌آقا مجتهد اردبیلی دارای پنجاه وسه فرزند بوده است که به‌هنگام وفات‌ده‌دختر وپانزده پسر از آنان زنده بوده‌اند و چهار تن از این پانزده پسر دارای مرجعیت ، به این‌شرح : ۱ـ حاجی‌میرزالطفعلی آقا : از سرگذشت او آگاهی‌ای نداریم الااینکه پس از حمل‌جنازه‌ی‌پدر به کربلا و دفن آن بدانجا ، در ۱۷ ربیع‌الاول ۱۲۹۷ به همراه برادرش‌آقا میرزا علی‌اکبر آقا از آن خاك پاك بیرون آمد وقصد وطن‌کرد ولیکن‌چون درکرمانشاه شنیدکه برادر کوچکش آقا میرزا یوسف آقـا بهر تحصیل در عتبات ماندگار شده است عزم خودرا برگرداند وهمراه آقا میرزاعلی‌اکبر آقابه بروجرد رفت وچون او «آقا میرزاعلی اکبر آقا» در ۱۲۹۹ دوباره عازم عتبات‌گردید ، به اردبیل بازگشت و در محراب پدر نماز می‌کرد تا درگذشت .

۲ـ حاجی میرزا علی اکبرآقا : ترجمه‌ی اورا به تفصیل خواهیم آورد

۳ـ حاجی میرزا یوسف آقا : این بزرگوار علاوه برحیازت مقامی عظیم در فقاهت علی‌الظاهر به‌برکت ملازمت آقا سید مرتضی کشمیری شاگرد ارشد آخوند ملاحسینقلی همدانی و آقای حاجی میرزا حسین حلیلی طهرانی و آقای حاجی نوری صاحب مستدرک به زینت سلوک نیز آراسته بوده است و این معنی از داستانی که عارف بزرگوار استاد سیدمحمد کاظم عصار طهرانی مرا بازگو فرمود ، نیز ازبرخی فقرات رسالهٔ اثبات واجب‌خوداو که تحریر تقاریر یکی ازحکمای آن عصر وبه گمان من شیخ‌الشریعه‌ی اصفهانی است ، پدیدار است راقم سطور چندی پیش از حضرت ابوالمعالی آقای مرعشی نجفی از احوال او و آقا میرزا علی‌اکبرآقا استعلام کرده بودوآن‌بزرگوار چنین پاسخ داده : «اما آقای حاجی میرزا یوسف‌آقا ، ایشان از بزرگان تلامیذ آیات باهرات آقا سید محمد کاظم صاحب‌العروه و آخوند ملامحمد کاظم صاحب‌الکفایه وغیر این‌ها بودند نوشته‌جات بسیاری در ابواب فقه و اصول داشتند و دارای‌دوفرزند بودند.مرحوم‌آقا میرزا اسدالله و آقا میرزا سلیمان وچند اناث داشتند و آن مرحوم نیز ازمشایخ روایتی حقیر بودند وروایت می‌نمودند از حاجی‌نوری‌وآقای شریعت اصفهانی و آقا سید مرتضی کشمیری و آقای حاج میرزا حسین حلیلی و غیرهم‌الخ» .

آقای یوسف محسن پسرزادهٔ آن بزرگوار پس از دیدن آن شرحی به محضر او فرستاد به این‌گونه : آن مرحوم چهارمین فرزند مجتهدمبرور اردبیلی بود اعلی‌الله مقامها که در ۱۷رجب ۱۲۷۱ متولد شد و مقدمات رادر موطن خود حیلات کرد و تا تحصیل سطح بدانجا بود در ۲۵ محرم ۱۲۹۴ پدر درگذشت و اونیز مانند برادران تارك شد تادر غره ذوالحجه ۱۲۹۷ به عزم زیارت وحمل‌جنازه‌ی‌پدر با برادران عازم عتبات گردید . پس ازورود بکربلای معلی‌حسب‌الوصیه جنازه را در کفشداری شرقی ایوان حضرت سیدالشهداء دفن کردند . برادران به‌علت گرانی از اقامت و تحصیل منصرف شدند و همه به اردبیل بازگشتند جزاو «آقا میرزا یوسف آقا» که‌به‌تنهائی برای زیارت مولاالنبی عازم‌نجف گردید . عصرروز ورود مرحوم آخوند

ملامحمد فاضل شرابیانی اورا ملاقات کرد و گفت حسب الامر آقای حا
سیدحسین آقا کوه کمره‌ای شما راملاقات کردم که فردا در خدمت شم
حضور ایشان برسیم فردا به محض ورود مرحوم کوه کمره‌ای سئوال کرد
آیا شما هم عازم اردبیل خواهید شد یا به تحصیل اشتغال خواهید ورزید
جواب داد که چند ماهی به عنوان زیارت در خدمتتان خواهم بود بالاخ
بعداز مذاکرات فراوان مرحوم کوه کمره‌ای اجازه مسافرت ندادوحتی گ
درصورت اصرارحکم به تحریم سفرشما خواهم کرد وبدین گونه بعد از
سال ترك تحصیل دوباره مقدمات آن برای او فراهم گردید ومدت یك س
در حوزه آخوند ملامحمد فاضل مذکورروزگار گزاشت‌وچون‌اوبه‌علت‌اداره
جمیع امور آقای کوه کمره‌ای نمی‌توانست زیاد به تدریس مواظبت کند
کربلا مهاجرت کرد و بدانجا رسائل را درمحضر آقا شیخ‌علی یزدی معروف
به مدرس با آقایان حاج شیخ عبدالکریم حائری و سید محمد اصفهانی
ثقةالاسلام شهید و آقا میرزا محمد تقی شیرازی بیاموخت آنگاه دردرس‌خارج
آقایان آخوند ملاحسین اردکانی وحاج شیخ‌زین العابدین مازندرانی حاضر
شدتا اینکه سرانجام‌در۱۳۰۴ مجتهداً (مجازاً) به اردبیل مراجعت کرده(۱)،

---

۱ ـ گویا او می خواست قبل از این سال به موطن خود بر گردد و آقای مازندرانی مانع شد این مطلب ازنامه‌ای که معظم‌له به میرسید صالح آقای مجتهد «شوهر خواهر آقا میرزا یوسف‌آقا» نوشته است به شرح ذیل آشکار است :

«... عرض می‌شود که انشاءالله‌مزاج وهاج قرین صحت و ابتهاج‌بوده و در اجرا و انفاذ اوامر شرعیه واحکام‌دینیه‌موفق و مؤید باشند بعدازاستعلام از سلامتی حالات بهجت آیات‌اینکه چون دراین اوقات جناب‌فضایل‌وفواضل نصاب عوارف ومعارف ایاب و شرایع و محامد آداب علام فهام آقا میرزا یوسف آقازید فضله‌العالی بجهت اختلال وافتشاش امور متعلقه بولایت‌ایشان عازم‌حرکت به‌صوب ولایت بودند هرچند جناب ایشان از فضل حضرت منان و از فیوضات حائر حسنیه بحمدالله مستغنی از تحصیل و صاحب ملکات‌قویه

و تا ۱۳۰۹ بدانجا بود و درآنسال به کربلا بازگشت و در اواخر ۱۳۱۴ روانه‌ی نجف شد و ماهی چنددردرس هریك از آقایان حاجی شیخ محمدحسن مامقانی و حاجی میرزا حسین خلیلی و فاضل شرابیانی وحاجی شیخ عبدالله مازندرانی و آقا سیدمحمد کاظم یزدی حاضر می‌شدولی بدانگونه که خود بارها گفته بوده است فایده‌ای از درس این آقایان برای او متصور نبود لذا جمیع حوزه‌ها را ترك گفت ومادام که آخوند ملامحمد کاظم هروی صاحب کفایه زنده بود به درس اومواظبت کردوچون‌اوبه روزیکشنبه ۱۷ ذوالحجه‌ی ۱۳۲۹ از این جهان درگذشت به درس احدی حاضر نشد و تا ۱۳۳۲ به عبادت و زیارت گذراند و درآنسال به‌اردبیل بازگشت و برخلاف عزم به علت بروزجنگ بین‌الملل بدانجا ماندگار گردید تا در ۱۱ شعبان ۱۳۳۹ از این عالم درگذشت و پیکرش در۱۳۴۴ به وسیله‌ی فرزندش آقای‌سلیمان محسن به‌نجف حمل و دروادی‌السلام به خاك رفت رحمت خدای بر اوباد.

آن بزرگوار ازچندتن از اساطین فقه و اصول اجازه اجتهاد گرفته است که اقدم آن ها نوشته‌ی مرحوم آقای حاجی شیخ زین العابدین

→ و جامع شرایط اجتهادات مستقیمه‌می‌باشند ودارج مدارج فضل وسداد و بـه کمالات صوری و معنوی آراسته و پیراسته‌اند ولی به ملاحظه عدم‌تناهی‌علوم وکثرت اشتیاق به وجود ایشان داعی مانع از حرکت ایشان گشته و ملتزم انجام و انتظام‌امورمتعلقه‌به‌ایشان شدم وعمده اعتماد داعی در این‌باب‌به‌اهتمام وکفایت جنابعالی است که‌انشاءالله تعالی به ملاحظه مراتب‌اتحاد کمال‌حمایت وامداد را درحق ایشان معمول خواهند فرمود بلکه از مراحم عالی مدتی چند به فراغت بال به لوازم تکمیل اشتغال دارند و کذلك مکنالیوسف فی الارض ولنعلمه من تأویل‌الاحادیث واله غالب علی امره ولکنّ اکثرالناس لایعلمون‌الحاصل مقصود از مزاحمت اینکه طوری نشود که این التزام سبب خجلت داعی باشد بلکه بقدر امکان در ازدیاد اسباب امتنان داعی مضایقه و مسامحه نخواهند فرمود زیاده زحمتی نیست .

انی است به تاریخ ۱۰ شوال ۱۳۰۲ یعنی هنگامیکه او سی و دو سال داشته است
مدانی اورا در این اجازه به عباراتی سترگ ستوده است . مرحوم آقا
محمد تقی حائری «میرزای شیرازی» در توثیقی که در یکی از بازگشت
ر به اردبیل از او کرده است نوشته است که «ولولاجهت ترویج شرع اطهر
ظ نوامیس اسلام ومسلمین در آن صفحات بقاء ایشان در این اماکن شریفه
سال به تدریس الزم بود لکن به جهت اهداء ناس و حفظ نوامیس مسلمین
الك مانع از حرکت به آن صفحات نشدیم ومع ذلك اگرچنانچه تصرف
ری متوقف بررخصت این جانب هم بوده باشد از این جانب مأذون و
ن در تصرف مطلق امور حسبیه میباشد الخ» مرحوم آقا میرزا محمد
شرابیانی از اوچنین یادکرده است : «...علامة العلماء و فهامة الفضلاء
لمحققین العظام قدوة المدققین الکرام نتیجة المجتهدین الاعلام... » و
ه صاحب کفایه آورده است که « ... عمدة العلماء والمجتهدین و
الفقهاء الراسخین...» اساساً صاحب کفایه بااو عنایتی خاص داشته است
این باب یادآوری حکایتی خالی از لطف نیست مجاهدین پس از فتح
ن و برچیدن اساس استبداد صغیر در باب مرحوم آخوند ملاقربانعلی
نی مخالف ناموز مشروطیت از صاحب کفایه کسب تکلیف کردند مرحوم
یرزا محمدحسین مجتهد نائینی صاحب رساله معروف در دفاع از مشروطیت
ان وقت محرر آخوند بود گفت مفسد فی الارض است و باید... آخوند
اجی میرزا یوسف آقا گفت نظر شما چیست او گفت اجازه بفرمائید استخاره ای
و چون قرآن برگشود این آیه آمد . . . و یا قوم هذه ناقة الله لکم
تذروها تأکل فی ارض الله ولاتمسوها بسوء فیاخذکم عذاب قریب آقاشیخ
، دشتی گفت معلوم میشود اورا خواهند کشت آخوند گفت دهنت بشکند
فال بدزدی آقا میرزا یوسف گفت استنباطی صحیح کرد ولی به ذیل آیه
به نشد که فیأخذکم عذاب قریب بالاخره تلگرافی نوشتند قریب. به این
ین که جناب آخوند ملاقربانعلی شخص محترمی است و به علت کبرسن
، اطلاع از اوضاع اتباع آراء منتسبه به ایشان مطلقا حرام است. مرحوم
میرزا یوسف گفت اجازه بفرمائید عکسی از این نوشته برداریم وچون
ند از علت آن سؤال کرد جواب داد که میترسم آن را عوض کنند و نظر ش

به مرحوم نائینی بود آخوند به فراست دریافت و رو به او «نائینی» کرد و گفت : «بس است دیگر میرزا حسین دنیای مرا خراب کردی حالا میخواهی عاقبتم را هم خراب کنی» بالاخره همان تلگراف را خطاب به صدر اعظم و وزیر داخله مخابره کردند (۱) . آن بزرگوار دارای سه فرزند اناث بود و پنج فرزند ذکور به نامهای مرحوم آقا میرزا سعید که درحیات پدر ازاین جهان درگذشت و آقای سلیمان محسن که اینك ساکن زنجان است و آقای مرتضی دلجو که اینك ساکن اردبیل است ومرحوم آقای مصطفی آیت‌الله زاده که دربیروت تحصیل کرده بود و گویاتنبی کرد وسرانجام بوضعی حزن‌انگیز از این عالم درگذشت و مصنفاتی داشت که خبری از آن‌ها نماند ... و بالاخره مرحوم آقای تقی آیت‌الله‌زاده که اوهم در اوان جوانی سر به خاك نهاد . اما آثار آقامیرزا یوسف آقا عبارتند از :

۱ـ کتاب‌الاغسال ۲ـ کتاب‌الخمس ۳ـ کتاب الوقف ۴ـ کتاب‌المیاه ۵ـ کتاب‌الدماءالثلاث ۶ـ کتاب‌القضاء ۷ـ رساله دروصایا و منجزات‌مریض

---

۱ ـ صورت این تلگرام مختصر اینك در تصرف آقای یوسف محسن است . آقای سید احمد زنجانی هم به این قضیه اشاره‌ای کرده است بـه این شرح : « دروجه‌بردن‌آن مرحوم «آخوند ملاقربانعلی» به کاظمین ازمرحوم آقا میرزا یوسف اردبیلی نقل‌کردند در قم آقای حاج شیخ‌مهدی مازندرانی نیز از آقای شریعت اصفهانی نقل‌کرد که بعد از آنکه مرحوم‌آخوندزنجانی گرفتار مجاهدین گردید درباب او به مرحوم آخوند ملا کاظم خراسانی مخابره‌کرده بودند که تکلیف چیست آن‌مرحوم بعد از مشاوره مراجعه به استخاره کرد این آیه آمد هذه ناقةالله لکم...»الکلام یجرالکلام‌قم۱۳۷۰ ج۱ ص ۱۲۰ ـ به افاده‌ی بعضی از فضلاءبدین‌گونه پایمردی این بزرگوار «آقا میرزا یوسف‌آقا» از آخوند زنجانی حفظ‌الدم کرد و ازواقعه‌ای‌همانند وقعهٔ حاجی شیخ فضل‌الله نوری جلوگیری . معروف است‌که فتوای‌قتل‌حاجی شیخ فضل‌الله را از آقا سید ابوطالبِ زنجانی گرفتند و به نام صاحب کفایه شهرت دادند و اوچون براین امر مطلع گردید عمامه برزمین‌زد ولیس هذا اول قارورة‌کسرت فی‌الاسلام ـ

۸ـ رساله در اجاره ۹ـ رساله در اعمال و ناقص، ۱۰ـ رساله در خمس و ناقص، ۱۱ـ رساله در مباحث مختلفه فقه ۱۲ـ رساله در باب ضبط صوت : « حافظ الصوت» ۱۳ـ رساله در تقبیل الاعتاب ۱۴ـ رساله در وطی الشبهه ۱۵ـ کتاب مباحث الفاظ ۱۶ـ رساله در تقیید ۱۷ـ رساله در اجتهاد و تقلید ۱۸ـ رساله در تعادل و تراجیح ۱۹ـ رساله در شك وظن و یقین ۲۰ـ رساله در استصحاب ۲۱ ـ رساله در عدالت ۲۲ ـ رساله در مکارم الاخلاق (۱) ۲۳ـ رساله در اثبات صانع ۲۴ ـ مجموعه به نام متفرقات در فقه و ادعیه ۲۵ـ جنگ که جمیع آن‌ها فعلا در تصرف آقای یوسف محسن است . همچنین کتب ذیل را اعم از مطبوع و مخطوط تصحیح کرده است .

۱ ـ شرح البدایه فی علم الدرایه و مشترکات الرجال «خطی» که توسط آقا میرزا سعید استنساخ و به دست او تصحیح شده است .

۲ـ قواعد التجاره‌ی شیخ موسی بن شیخ جعفر که نیز به دست مرحوم آقا میرزا سعید فرزند ارشد او استنساخ و به دست خود او تصحیح شده است واینك در تصرف آقای یوسف محسن است .

۳ـ منهج الدعوات ازروی نسخه اصل بامدارك .

۴ـ جلد وقف مفتاح الکرامه ازروی نسخه اصل که در خانواده صاحب مفتاح وقف براولاد بوده است .

۵ـ وسائل چاپ امیربهادر ازروی نسخه‌ی اصل که وقف براولاد صاحب وسائل بوده است .

۶ـ دوره‌ی جواهر الکلام ازروی نسخه‌ی اصل که وقف براولاد صاحب جواهر بوده است به شرط عدم خروج از نجف .

۱ـ این رساله به دست من بنده به پارسی درآمده است .

دکتر خسرو فرشیدورد
دانشگاه تهران

دنبالهٔ شمارهٔ پیش

بحثی دستوری دربارهٔ خط فارسی

کلمه مرکب

فعل مرکب

ساختمان فعل مرکب همان است که در ساختمان مصدر هـای مرکب گفتیم نهایت آن که باید ساختمان دیگری که در آنجا مورد اشاره نبوده‌است به آن بیفزائیم و آن ساختمان اینگونه بوجود می آید :

از اسم وضمیر پسوندی (ضمیر پیوسته) وفعل مانند خوشم آمد، سردش شد، گرمم است ، خنده اش گرفت ، بهتش زد ، لجم گرفت ، بدم آمد ، دردش گرفت ، سختم است ، چشمم زد .

آقای دکتر خانلری اینگونه فعلهارا «ناگذر» نامیده و همه‌را مرکب شمرده است .

برای آگاهی بیشتر از ویژگیهای این فعلها به کتاب ساختمان فعل ایشان ص ۹۷ و به دستور امروز نوشتهٔ نگارنده ص ۱۱۷ نگاه کنید .

* * *

فعلهای مرکب از لحاظ جوش خوردن اجزاء آن و از نظر استحکام ترکیب خود درجاتی دارند یعنی ممکن است جزء غیر فعلی گسترش پذیر نباشد ولی باز نشانه‌هائی از مرکب نبودن یا لااقل سستی ترکیب در آن دیده شود از آن جمله است :

۱ ـ قلب جزء غیرفعلی ـ یعنی اینکه جزء غیرفعلی بعداز جزء فعلی بیاید وبه این‌ترتیب فعل مرکب‌را به گروه‌فعلی‌وفعل غیرمرکب نزدیک کند ، البته قلب اجزاء فعل مرکب یاگروه فعلی معمولا درشعر صورت می گیرد و این کار در اکثر فعلهای مرکب‌وگروههای فعلی امکان دارد واگر قلب‌نشدن اجزاء را از معیارهای مرکب بودن بگیریم درزبان فارسی فعل مرکب خیلی کم خواهد بود .

فعلهائی که اجزاء آن قلب نمی شود عبارتند از آنهائی کـه با «بر» و «در» و «اندر» و «وا» ساخته می‌شوند و همچنین است فعل «پاشدن» ولی‌فعلهای مرکبی که اجزاء آن‌پس وپیش می شود فراوان است وبیشتراز آنهائی است که چنین نمی‌شوند از آن قبیلند :

پیدا کردن ، پدید آمدن ، نگاهداشتن ، هلاک کردن ، اخراج کردن ، تعطیل کردن ، تکمیل کردن ، پیداشدن ، ازپای درآمدن ، ازدست دادن ، از هوش رفتن ، ازسر گرفتن ، بکاربردن ، بشمارآوردن ، بوجود آمدن‌وتقریبا همهٔ آنهائی که‌به‌عنوان فعل مرکب ذکرشان گذشت. مثال درجمله: «یکی‌بچه فرخ آمد پدید» (منسوب به فردوسی) « هر نیک و بدی که از من آید بوجود » .

گاهی این قلب با فاصله افتادن کلمه یا کلماتی بین اجزاء فعل مرکب توام است مانند « دارند ... نگاه » در این بیت فردوسی:

دو دویه براهمان ... نهاد که دارند پیکار گردان نگاه

۲ـ فاصله گرفتن دو جزء ترکیب ازهم‌ـ فعل مرکب از این نظر بر سه قسم است : یکی فعلهائی که جز پیشوند های صرفی «می»،«به» ، «مه» ، «نه» و فعل معین «خواستن (۱)» بین اجزاء آن کلمه ای فاصله نمی‌شود، مانند: پاشدن، برخاستن ، بر گشتن .

یادآوری ـ سامی و علاوه بر «خواستن» گاهی صیغه‌های فعل بایستن نیز بین دوجزء فعل مرکب یا گروه فعلی فاصله میشود مانند «هوشنگ درس باید بخواند»، «احمد خانه باید برود» ، «اورا اخراج باید کرد »،« اورا نگاه بایدداشت ».

در قدیم صیغه‌های بایستن، توانستن، یارستن، شایستن و مانند آنها نیز بین دو جزء فعل مرکب یا گروه فعلی ای که بوجه مصدری بوده قرار می گرفته است مانند :

بر تواند آمد (بیهقی تصحیح دکتر فیاض ص۱۰۳) ، باز توان فرستاد (همان کتاب ص۶۱). در توان یافت (کلیله و دمنه تصحیح مینوی ص۱۸۴) .

در قدیم بندرت در صیغه های مستقبل فعل معین خواستن پیش از هر دو فعل می آمده است :

« من از اینجا خواهم فرود آمد » (دارابنامه طرسوسی ص۱۱۳ ج۱).

دیگر آنهائی که بین اجزاء شان علاوه بر کلمات و ابزار هائی که گفتیم ضمایر پسوندی (ضمیر پیوسته) غیر فاعلی نیز قرار می گیرد.

همهٔ فعلهای مرکب متعدی حتی بسیاری از آنهائی که با «بر» و« در » ساخته شده‌اند ازاین قبیلند (۲). مانند: هلاکش کرد، درش آورد، برش گرداند،

۱ـ هیچ فعل مرکبی نیست که اینگونه پیشوندها یا کلمات بین اجزاء آن فاصله نشود و اگر بخواهیم این امر را دلیل مرکب نبودن بگیریم در فارسی اصلا فعل مرکب وجود ندارد .

۲ـ همهٔ گروههای فعلی متعدی نیز چنینند مانند پساکش کرد ، فریبش داد .

نگاهش دار، اخراجش کرد، تعطیلش کن، بدستش آورده، بکارش برد. بسیار از این استعمالات درفارسی گفتاری است نه درفارسی نوشتاری .

ولی امروز این ضمایر بین اجزاء فعلهای مرکب لازم فاصله نمی شود این فعا از این قبیلند : پاشدن، بعمل آمدن، بشمار آمدن ، بوجود آمدن، برگشتر

فاصله افتادن این ضمایر بین بعضی از فعلهای مرکب واجب است یعن اینگونه فعلها بدون ضمیر پسوندی بوجود نمی آیند . از این قبیلند ، یاد آمد، دردم آمد ، بدش می آید ، خوشم آمد ، سردش شد ، گرمم است خنده اش گرفت ، بهتش زد، لجم گرفت .

بین اجزاء بعضی از اینگونه فعلها علاوه برضمیر پسوندی ممکن اسـ کلمات دیگری نیز بیاید مانند :

« من خوشم از او نمی آید »

سوم ـ فعلهای مرکبی که بین اجزاء آن (غیر از فعلهائی که گفتیم کلمات دیگری هم فاصله می شود مانند :

تن دادن ، دل بستن ، سربرزدن ، دم درکشیدن ، گوش دادن که بیر اجزاء آن ممکن است متمم ها و مفعول هائی هم آورد مثال : تن به خواری داد دل به او بست ، دم از درد درکشید، خورشید سر ازکوه برزد، من گوش به ا نمی دهم . همه سر بسر تن به کشتن دهیم ، دل بدین دنیا نبندد هوشیار .

یادآوری ـ گروههای فعلی ای که بصورت مرکب درنیامده ا نیز بردو دسته اند یکی آنهائی که به ترکیب نزدیك شده اند وبعضی از نشا های ترکیب درآنها هست ازقبیل آنکه این گروهها تکرارشان درزبان ز است و ازلحاظ معنائی نیز مفهومی کم وبیش مرکب دارند و در بسیاری موارد یکی از اجزاء گروه نیز حذف شده است .

اکثرفعلهائی که در دستور همایون فرخ وپس از آن درکتاب ساخته فعل آقای دکتر خانلری با «همکرده های بیست وچهارگانه» آمده از این است . از این قبیلند: لباس پوشید ، کارکرد ، یادآورند که وابسته ساز «بناه و «پی» در آنها براثرکثرت استعمال حذف شده است زیرا در

بوده اندلباس راپوشیده، کاررا کرد و به یاد آورد وهم چنین است فعلهائی مانند فریب دادن ، فریب خوردن ، داغ دیدن ، زنگ زدن ، سوگند خوردن و صدها مانند آن .

اینگونه گروهها که به فعلهای مرکب نزدیکند و اجراء آنها از نظر معنائی مفهوم واحدی یافته است ودربعضی ازفرهنگها به عنوان یك کلمه فرض شده اند ازنظرزبانشناسی یك کلمه نیستند ولی اشکالی ندارد که در فرهنگ نویسی اینهارا درحکم یك کلمه بگیریم .

دستهٔ دوم از گروههای فعلی آنهائی هستند که هیچیك از نشانه های ترکیب درآنها وجود ندارد وحذفی هم دراجزاء شان صورت نگرفته است و تکرار آنها درزبان نیزفراوان نیست و احتمال مرکب بود نشان نیز هیچگاه نمی‌رود از این قبیلند :

به دانشکده رفتن ، از خانه بیرون رفتن ، به مدرسه بازگشتن ، در جائی نشستن ، بسیار نوشتن، کم خوردن ، درخانه ماندن ، در اطاق نشستن، وهزاران مانند آن . اینگونه گروهها را واژگون نیز می توان کرد مانند . دیدن دوستان ، گفتن به کسی، بیرون رفتن از خانه ، بازگشتن ازمدرسه ، نوشتن بسیار ، خوردن کم ، نشستن در اطاق ماندن درخانه وغیره .

از این بحث چنین نتیجه می‌شود که اولا به تعبیر مافعل مرکب آن است که جزء غیرفعلیش گسترش پذیر نباشد و گروه فعلی یعنی آن که برخلاف این باشد . معیار های دیگر ترکیب که گفتیم دربارهٔ فعل مرکب فارسی نمی تواند مصداق پیدا کند .

ثانیاً فعل‌مرکبی که هنگام‌صرف‌شدن دربعضی صورتهای آن بین‌اجرائش فاصله نیفتد وجود ندارد زیرا بین اجزاء فعل مرکب «می» ، «به» ، «نه» ، «مه» و فعل معین «خواستن» فاصله می شود ودر قدیم هم فعل های شبه معین «توانستن» «یارستن» ، «شایستن» ، «بایستن» ، «فرمودن» ، «آغازیدن» و غیره نیز گاهی بین آنها فاصله می‌شده است .

بنابراین فعل‌مرکب‌وگروههای فعلی را ازنظردرجهٔاستحکام ترکیب‌و

جوش‌خوردن اجزاء آن به‌ترتیب‌اهمیت اینطورمی‌توان تقسیم کرد:

نخست فعلهای مرکب یعنی آنهائی که جزء فعلیشان را نه گسترش داد واین دسته خود برچند قسمند :

۱- فعلهائی‌که اجزاء آن پس وپیش می‌شوند و جز ابزارو کلمـ گنتیم بین آنها فاصله‌ای نمی افتد مانند : پاشدن ، برداشتن ، برگـ برخاستن.

۲- آنهائی‌که علاوه براین ضمیر پسوندی نیز بین اجزاء شان می‌شود مانند: برش گردان و درش بیار درزبان تداول.

۳- آنهائیکه ضمیر پسوندی بین آنها فاصله نمی شود ولی اجزا پس وپیش می گردد مانند : بعمل آمدن، پیداشدن ، پدید آمدن ، بو آمدن ، از هوش رفتن.

۴- آنهائی که هم اجزاء آن پس وپیش می‌شود و هم ضمیر پسو (ام ، ات ، اش ...) بین اجزاءشان می‌تواند بیاید مانند: پیدا کـردن اخراج کردن ، هلاک کردن ، تعطیل کردن ، بوجود آوردن ،بعمل آور

۵- آنهائی که علاوه بربعضی یا تمام شرایط بالا بین اجزاء گروهها یا کلمات دیگری هم می تواند بیاید مانند: «تن دادن» و « بستن » که می توان گفت«دل به‌کسی‌بستن »و«تن به‌کار دادن ».

دوم گروههای فعلی یعنی آنهائی‌که جزء غیر فعلیشان گستر پذیر است . چنانکه دیدیم اینها دو دسته اند :

یکی آنهائی که به فعل‌مرکب نزدیکند و ما آنهارا گروههای فعل شبه مرکب نامیدیم مانند کارکردن و صدها نظیر آن .

دیگر آنهائی که هیچ نشانه ای از ترکیب‌ندارند مانند به خانه‌رفتن باکسی حرف زدن‌وهزاران گروه شبیه آن.

بنا براین به ترتیب اهمیت ما هفت دسته فعل مـرکب و گروه فعلی داریم .

آقـای دکتـر خانلری فعلهائی‌را که با آنها فعل مرکب و گروه

فعلی شبه مرکب ساخته می شود محدود به افعالی خاص دانسته اند و آنها را همکردهای غالب (۱) نامیده اند که عبارتند از : آمدن ، آوردن ، بردن، بستن ، پیوستن ، خواستن، خوردن ، دادن، داشتن ، دیدن ، رفتن ، زدن، ساختن ، شدن ، فرمودن ، کردن ، کشیدن، گردیدن ، گردانیدن، گرفتن ، گشتن ، نمودن ، نهادن ، یافتن . همایون فرخ اینهارا افعال معین فرعی نامیده است (دستور جامع زبان فارسی ص۵۰۷و۵۷۱ و۷۵۷).

ولی بباید دانست که با فعلهای دیگر نیز می توان فعل‌شبه مرکب ساخت . مثلا با خریدن ، پوشیدن ، سپردن وغیره مانند :کتاب خریدن ، لباس پوشیدن ، راه سپردن و ... زیرا بین آنها وگروههائی نظیر کار کردن و فریب خوردن ازلحاظ گسترش پذیری جزء اول تفاوتی نیست و بصرف این که «فریب دادن» ونظایر آن از لحاظ معنی معادل یك کلمه اند (فریب دادن معادل فریفتن است) . نمی توان دسته اخیر را مرکب ودستهٔ نخست راغیرمرکب دانست ،ولی‌می‌توان پذیرفت که فعلهای مرکب وگروههای‌فعلی شبه مرکب بیشتربا افعالی‌که آقای دکتر خانلری وهمایون فرخ ذکر کرده اند ساخته می‌شود.

یاد آوری ۱ ـ اسم فاعلها و اسم مفعولها ومشتقاتی که از فعلهای مرکب وشبه مرکب ساخته می شوند معمولا مرکبند مانند : از دست رفته ، شرکت‌کننده ، دورافتاده ، واپس مانده ، فریب خورده ، از خود گریخته .

به واپس ماندگان از کاروانها　　　بـه‌دور افتادگان از خانمانها

(نظامی)

و ما در این باره بیش از این زیر عنوانهای صفات فعلی مرکب ، مصدر مرکب و اسمهای فعلی مرکب سخن گفتیم.

یادآوری ۲ ـ از آنچه گفته شد آشکار است که فعل مرکب از گروه فعلی بوجود می آید..

۱ـ ص ۲۵ ساختمان فعل .

***

ساختمانهای ترکیبی و اشتقاقی از لحاظ قدرت سازندگی و توانائی آنها در واژه سازی به سه دسته زاینده یا قیاسی، فسرده یا سماعی و بین بین تقسیم می شوند.

ساختمان وقالب زاینده وفعال آن است که بتوان ازروی آن بطور عام و به مقدار زیاد واژه ساخت از این قبیلند: صفات نسبی که با پسونده ای، ساخته می‌شوند، زیراهراسمی را بااین پسوند می توان بدل بصفت کرد. مانند: کتابی، تهرانی، لباسی وهمچنین صفاتی که از ستاك امری فعل و اسم ساخته می‌شوند مانند: دانشجو، دلبر، دلکش، زیرا ازهرستاك فعلی بایك یاچند اسم می توان از اینگونه صفات ساخت.

یکی از کار های لازم برای گسترش زبان فارسی تشخیص اینگونه قالبهاست.

ساختمان و قالب فسرده (Figé) یا سماعی یا بی قالب آن است که مصادیق آن منحصر به یك کلمه یا کلمات معدودی باشد و باهیچ گروهی همساختمان نباشد و ازروی آن نتوان به قیاس کلمه بوجود آورد مانند همین، همان، اگرچه، هرچند.

ساختمانهای بین بین درحد وسط این دو نوع ساختمان قرار دارند و بعضی از اینها به قیاسی و بعضی دیگر به سماعی نزدیکند. ساختمانهای نزدیك به قیاسی مانند ساختمان کلماتی از قبیل: گلچهر، ماهرخ، سیمتن، که ازمشبه و مشبه به بوجود می آیند. یا ساختمان واژه هائی مانند تنگدل، گوژپشت فراخ پیشانی، گشاده دست وغیره که ازصفت و موصوف تشکیل می‌شود.

ساختمانهای نزدیك به سماعی مانند مرکبهائی ازقبیل دختر دائی، پسر عمه، دختر خاله و اسم مصدرهائی مانند خنده، گریه، مویه، پویه. بعضی از قالبهای سماعی ممکن است در قدیم زاینده وفعال بوده اند ولی امروز بصورت جامد و فسرده درآمده اند.

تشخیص در جهٔ سازندگی این ساختمانها نیز برای گسترش زبان فارسی و ساختن واژه‌های نوبسیار مفید است.

در واژه سازی ازساختمانهای فسرده وسماعی نباید زیاد استفاده کرد و تنها برای وضع اصطلاحات علمی محض می‌توان از این ساختمانها بهره جست.

کلمات مرکب سماعی عبارتند از :

الف ـ اسمها ـ اسمهای مرکب سماعی یا بی قالب ترکیبی عبارتند از :

مبارکباد ، زنده‌باد، شادباش ، دورباش ، چکنم‌چکنم ، یا رب یارب.

ب ـ صفات ـ صفات مرکب سماعی عبارتند از : همان ، همین ، یازده ، دوازده ، سیزده ، نوزده ، چهارده ، پانصد ، ندانم کار .

ج ـ قیدهای‌سماعی عبارتند از: سپس، یکراست ، یکسر، همچنین، همچنان، اینچنین، آنچنان، خواهی نخواهی، خواه وناخواه ، چاروناچار.

د ـ پیوندهای‌سماعی عبارتند از: بسکه، ازبسکه، اگرچه، هرچند، همینکه ، والا ، وانگهی ، ولو ، وگرنه، چنانکه ، چندانکه وچنانچون (۱) (در قدیم) .

یادآوری ۱ ـ بعضی از قالبهای ترکیبی ساختمانشان باگروههائی که ازطبقه‌دستوری‌خودآنهانیستندمشترك است‌وبهمین‌سبب‌تشخیص‌مرکب بودن آنهاآسان‌است .

مثلا از عطف دو فعل مرکب‌اسم‌بوجود می‌آیید مانند: بزن وبکوب ، بیاوبرو، بگیروببند.

بعضی از اینگونه ساختمانها بدین‌سان بوجود میآیند :

از فعل ناقص و پردازه آن‌مانند : زنده باد ، شاد باش ، مبارك باد ، دور باش .

---

۱ ـ چنانکه دیده می شود این نوع‌کلمات بیشتر در بین طبقات بسته دستوری مانند پیوند، وابسته ساز(حرف اضافه) وصفت اشاری وجود دارد .

از مضاف و مضاف الیه صفت مرکب بوجود میآید مانند: مورداحترام، موردبحث، مورد تهدید، اهل دل. البته مضاف‌دراین‌موارد حتماً باید «مورد» یا «اهل» یا کلمات خاص دیگر باشد.

یادآوری ۲ــ بعضی از مجموعه‌ها در مرز ترکیبند زیرا هم‌نشانه‌های گروه را دارند وهم نشانهٔ کلمهٔ مرکب‌را مانند «گل سرخ» که‌میتوان مانند اسمهای مرکب به‌آخر آن «ها» افزود و گفت «گل‌سرخها» وهم میتوان «ها» را به‌جزءاسمی مجموعه اضافه کرد یعنی‌آن‌را گسترش داد که البته این امر نشانهٔ مرکب نبودن‌مجموعه است . این گونه مجموعه‌ها را می توان نیمه مرکب یا شبه مرکب نامید از این قبیلند : چنانکه ، از جمله ، ازطرفی.

دیدیم‌کلمات نیمه مرکب در بین افعال فراوانند.

یادآوری ۳ ــ دیدیم که «با» و «پر» و «بی» وبعضی دیگرازکلمات اگر برسر گروه‌اسمی‌عطفی‌یااضافی‌درآیند کلمهٔمرکب‌میسازند‌مانند«پردردسر» «پرنازو کرشمه» ، «بانازوادا»

دراینگونه ترکیبات اگر گروه عطفی‌باشد میتوان گفت که کلمه‌ای که عطف شده است‌کسب‌ترکیب کرده است.

یادآوری۴ــ درازی مجموعه آن‌را از ترکیب دور می‌کند ولی در عین‌حال کوتاهی مجموعه از معیارها و نشانه‌های ترکیب نیست . با اینحال بعضی از مجموعه‌ها در عین دراز بودن مرکبند از آن جمله‌اند صفتهائی که با فعلهای معین ساخته میشوند مانند : «هلاک نکرده بودند»و«گسترده نشده بودند» .

یاد آوری ۵ــ از آنچه دیدیم روشن میشودکه بسیاری از ترکیبات بخصوص‌فعلهای مرکب از گروه‌واژه‌ها بوجود میآیند وحتی‌قالبهای‌ترکیبی‌ای که ظاهراً از گروهها دورند نیز شاید دراصل گروه وجمله بوده اند. مثلا ساختمان «مهمانسرا» ونظایرآن عیناًشبیه ساختمان بعضی ازگروههای اسمی زبان‌پهلوی است.

یادآوری ۶ــ گروههائی‌که وابسته‌های آنها پیش از هسته آمده

باشد به ترکیب نزدیکتر شد مثلاً «از دست رفته» به ترکیب نزدیکتر است تا «رفته ازدست»، همچنین است «پس‌ازاین» و «ازین‌پس» و «گذشته ازاین» و «ازاین گذشته» .

یادآوری ۷ـ حذف واجها و اصوات گروه را به تـرکیب نـزدیك می‌کند زیرا در آن تغییر آوائی و لفظی می‌دهد و آن را از حالت گروهی بدور میسازد مانند: «زین پس» ، «ازین پس» ، «وگر» ، «ور» ، «سیراب» و «پرآب» :

یادآوری ۸ـ کثرت استعمال اولا جمله وگروه را کوتاه و گاهی آن را بدل به کلمهٔ مرکب می‌کند مانند: «پرازآب» و«سیرازآب» که‌براثر حذف می‌شوند «پرآب» و «سیراب» . ثانیاً گاهی کلمه را بدل به پاره واژه (پسوند، پیشوند، میانوند) میسازد مانند بدل شدن «سان» و «گاه» که ابتدا اسم بوده‌اند به پسوند .

یاد آوری ۹ـ قرینه سازی معنوی در بوجود آمدن ساختمان های مشابه ترکیبی‌واشتقاقی مؤثراست مثلا اسم مصدرهای «هائی» غالباً آنهائی هستند بین‌معنایشان‌ارتباط و مناسبتی هست یعنی‌اینگونه اسم مصدرها بیشتر به مسائل عاطفی مربوطند مانند: «خنده» ، «گریه» و «ناله» ، «مویه» . همچنین است ساخته شدن جفا پیشه وستم پیشه و جفاکار و ستمکار به قرینه یکدیگر براثر مشابهت معنائی .

یادآوری ۱۰ـ بعضی‌ازکلمات‌مرکب در ظاهر مرکب بنظر نمی‌رسند درحالی‌که پس از تأمل مرکب بودن آنهـا مسلم میشود مثل صفتهائی که با «مورد» ، «قابل» ، «غیر قابل» ، «ضد» و «درحال» ساخته می‌شوند مانند: مورد احترام ، قابل تردید ، غیرقابل تحمل ، ضد بشر ، درحال رشد.

ترکیب در زبان‌های اروپائی

آنچه را ما قالب های ترکیبی مشترك با گروه یا جمله نامیدیم در دستورهای انگلیسی «Related compound» یا «Syntactical

«compound» و در فرانسه « Le composé syntaxique »
میشامند یعنی مرکبی که رابطهٔ نحوی اجزاء آن با یکدیگر بهم نخورده باشد
مانند «تخم مرغ» ، «زنده باد» ، «مبارک باد» در فارسی و «Pick-poket» ،
«Shoe - maker» و «up - start» و «Noble - man» ، و
« Forget - me - not » در انگلیسی و « Beau - frère » ، و
«Grand - père» و «Porte - plume» در فرانسه. اینگونه مرکبها
را در دستور سانسکریت Tatpurusha میگویند .

آنچه را قالبهای ویژه نامیدیم در انگلیسی
«Unrelated compound» یا «Juxta- posit compound»
ional و در فرانسه « Le compose juxtaposé » می‌نامند مانند
دانشجو ، پریچهر در فارسی و «Race- horse» و «Horse- race» ، و
« Oil - lamp » و « Lamp - oil » و « Ear - ring » و
«Blood- red» درانگلیسی .

مراد از این تعبیر آن‌است که بین اجزاء ترکیب رابطه نحوی‌ای وجود ندارد ویا اگر در قدیم وجود داشته درحال حاضر به هم خورده است .
این گونه کلمات را می‌توان **مرکب حقیقی** نامید ، زیرا با تغییراتی در ساختمان نحوی توأمند. از این دسته‌اند آنهائی که از دو کلمهٔ مکرر تشکیل شده‌اند که آنها را درفرانسه Le composé itératif ودر دستورسانسکریت Amredita می‌نامند مانند « گروه گروه » درفارسی و «Quis quis»
در لاتین :

مصوتی که در بین اجزاء ترکیب افزوده می‌شود در فرانسه
« Voyelle de composition » و در انگلیسی
«Connecting - vowel[4]» (مصوت پیوندی) نامیده‌می‌شود. مانند «ا» در
«مالامال» و «سراسر» درفارسی و «u» در «Carn-u-fex» لاتین و «o»
در «Oural-o-altaique» فرانسه.

درزبانهای دیگر اقسام دیگری از کلمات مرکب هست که چون نظیر آنها

درفارسی نمونه‌های بالا شرح آن بخودداری کردیم. برای آگاهی بیشتر از اینگونه مرکبها به فرهنگهای زبانشناسی در ذیل ترکیب (Composition)یا مرکب (Composé، Compound) نگاه کنید.

ترکیب در صرف و نحو عربی

ترکیب و مرکب در صرف و نحو عربی و منطق دارای مفهومی است درست مخالف آنچه در دستور فارسی و زبان های هند و اروپائی معمول است زیرا در عربی کلمات مرکب به‌آن معنی که در این زبانهاهست یااصلاوجود ندارد و یا اندك است و اصولا عربی زبانی ترکیبی به‌آن مفهوم‌که مامیدانیم نیست وناچاراصطلاح ترکیب درآن‌جابه‌معانی‌دیگر بکار میرود . تازه‌این کلمه در صرف یك معنی ودر نحومعنی دیگردارد.

مراد از ترکیب در صرف عربی گرد آمدن حروف در یك‌جا و ایجاد کلمه‌است. پس به‌نظرصرف‌نویسان این زبان‌همهٔ کلمات‌عربی‌حریکی‌دوتامرکبند و اجزاء ترکیب‌گرآن‌ها نیز همان حروف است در حالی‌که در فارسی کلمهٔ مرکب یعنی آن‌که از دویاچندکلمه دیگر بوجود آمده باشد و اینکه درعربی کلماتی‌مانند«ا» استفهام را برطبق‌معیاری که‌ذکرشدمرکب ندانسته‌اند و آن را بسیط شمرده‌اند ناشی از این اشتباه بوده است‌که پنداشته‌اند این‌کلمه تنهااز یك صوت بوجود آمده است. در حالیکه این واژه نیز از دو صوت (صامت همزه و مصوت فتحه) تشکیل شده‌است پس به‌تعبیرعربی‌این‌کلمه‌نیز مرکب است ولی از آنجاکه صرف نویسان حرکات را برخلاف اصول علمی جزء حروف نمیشمارند «ا» استفهام را بسیط فرض کرده‌اند .

مراد از **ترکیب درنحو** عربی نشان دادن رابطهٔ‌کلمات با یکدیگر است از آن رو آن را در مقابل تجزیه به معنی‌شمردن‌خاصیت‌کلمه‌به‌تنهائی میگذارند. مفهوم نحوی ترکیب مقتبس از مفهوم این‌کلمه است در منطق و مفهوم‌این‌کلمه در این دو علم چنان با یکدیگر درآمیخته است‌که‌تمیزمرکب منطقی از مرکب نحوی‌غیرممکن است ازاین‌رو ما ناچاریم دراین‌جاترکیب و مرکب را-در این دوعلم با هم بررسی‌کنیم و براین پایه مرکب در نحو و منطق عبارت از : مجموعه ایست ازلفظها(۱) که جزء لفظ برجزء معنی‌دلالت

۱- گاهی یك لفظ جانشین دویاچند لفظ میشود مانند: بیا و سلام‌که مثلا «سلام» جانشین «سلام‌برتوباد» است.

کلمات «مرد بزرگ» و «هوشنگ آمد». بنابراین آنچه در نحو عربی و منطق مرکب نامیده میشود همان جمله و گروهاست که ما در فارسی آنرا درست در نقطه مقابل «مرکب» (۱) گرفتیم زیرا ما مرکب را یک کلمه و گروه وجمله را شامل دو یا چند کلمه شمردیم.

باری ترکیب و مرکب به این مفهوم یا تام است یا ناقص.

مرکب تام یا ترکیب اسنادی را در نحو کلام (۲) میخوانند و آن ترکیبی است که معنی مفید داشته باشد و سکوت گوینده پس از بیان آن جائز باشد. و مرکب تام یاخبر است یعنی امری است که قابل صدق وکذب باشد مانند «هوشنگ دانشجوست» ویا **انشاء** است یعنی چیزی است که قابل صدق و کذب نباشد مانند بیا (امر)، مرو (نهی)، کاش بیاید (تمنی)، آیا اورا دوست داری (استفهام) (۳).

مرکب تام خبری را در منطق قضیه یا قول جازم یاخبر میگویند.

مرکب ناقص آن است که معنی مفید نداشته باشد و آنرا بر دو قسم شمرده‌اند.

یکی **مرکب ناقص تقییدی** و دیگری **مرکب ناقص غیر تقییدی**. مرکب ناقص تقییدی آن است که جزء دوم (۴) قید یا وابسته جزء

۱ــ خواجه نصیر و قطب الدین شیرازی در منطق به جای «مرکب» اصطلاح «مؤلف» را بکار برده‌اند تا با «مرکب» در نحو اشتباه نشود. به اساس الاقتباس ص ۱۴ به بعد و درة التاج ص ۱۹ به بعد نگاه کنید (نقل از ص ۶۲ قوانین منطق صوری تألیف دکتر محمد خوانساری).

۲ــ کلام نوعی جمله است منتهی جمله‌ایست که معنی مفید دارد.

۳ــ در آمیختن منطق و نحو وعلم معانی. بعضی ندارا هم جزء انشاء آورده اند.

۴ــ قید جزء دوم که در نحو عربی ومنطق آمده است مناسب نیست و بهتر است بگوئیم «جزئی قید جزء دیگر باشد» یا بگوئیم «جزئی قید جزء دیگر نباشد» زیرا لااقل در فارسی صفت یامضاف الیه یا وابسته‌های دیگر اسم همیشه جزء دوم نیستند بلکه اینها گاهی پیش از هسته خود می‌آیند مانند «دو کتاب»، فریبنده ماه وغیره مگر آن که مراد از جزء اول هسته و غرض از جزء دوم وابسته آن باشد و تقدم و تأخر آنها مطرح نباشد.

بحث باشد و این قید یا وابسته را نیز بر دو قسم دانسته‌اند یاصفت است که در آن صورت ترکیب را وصفی میگویند مانند مرد بزرگ ویامضاف‌الیه‌است که ترکیب را اضافی نامند مانند باغ ملك .

مرکب ناقص غیرتقییدی آن است که جزء دوم قیدیا وابسته جزءدیگر نباشد مانند: «از تهران‌ مو «فرهادوهوشنگ»(۱).

دربرابرمرکب منطقی ونحوی مفرد منطقی ونحوی داریم مانند«حسن»، «هوشنگ» ، «تأبطشرا» ، «رفت» ، «بعلبك» ، «عبدالله» ، «معدیکرب» ، «سیبویه» ، (کلمات دو جزئی یاد شده در صورتی مفردند که علم باشند) چنانکه دیده میشود آنچه ما مرکب میخوانیم در منطق و نحو عربی مفرد نامیده میشود.

یادآوری ۱ـ بعلبك و معدیکرب و سیبویه و بخت نصر راکه‌برخی از نحونویسان مفرد گرفته‌اند بسیاری دیگر مرکب مرجی نامیده‌اند و نیز مجموعه‌هائی مانند «عبدالله» و «تابطشرا» را عده‌ای مرکب گرفته اند نه مفرد .

بنابراین تنهااینگونه مرکبهاهستند که بامرکب‌درفارسی وفرانسه وانگلیسی منطبقند .

یادآوری ۲ـ در مورد اقسام ترکیب ونامگذاری آنها چنان‌که‌دیدیم بین‌نحاة اختلاف نظروسلیقه نیزهست مثلا علاوه بر دوگانگی عقیده‌هائی که دیدیم جامی در «الفوائدالضیائیه» عددهای مرکب (مانندخمسةعشر) رامرکب امتزاجی و الموصلی عصام‌الدین آنها را مرکب تضمنی‌نامیده است .

بعضی نیزترکیب‌را بشکلی آشفته‌تر و نامنظم‌تر طبقه‌بندی کرده‌و آنرا جمعاً پنج قسم دانسته‌اند :

۱ـ اضافی(کتاب حسن) ۲ـ تعدادی(خمسه عشر) ۳ـ مرجی(بعلبك)
۴ـ صوتی (سیبویه) ۵ـ اسنادی (زیدقائم)

ادامه دارد

---

۱ ـ برای مرکب تقییدی اقسام دیگری هم میتوان قائل شد و آن وقتی است که قید یا وابسته نه‌مضاف‌الیه باشد و نه صفت مانند «مدرسه»در«کار درمدرسه»ولی‌در کتابهای نحوی که مأخذکار نگارنده بوده به این‌نکته اشاره‌ای نشده است .

سخنی چند دربارهٔ اصوات و حروف فارسی و برخی از ویژگیهای آنها

دربارهٔ شمارهٔ اصوات و واجهای فارسی بین اهل فن اختلاف نظر اس
بعضی به ۲۹ صوت و برخی به ۳۱ صوت و واج یا بیشتر قائلند .

درفارسی شش مصوت داریم که عبارتند از فتحه ، ضمه ، کسره ، ا
ی، و. بعضی مانند لمستن (L) ودکتر خانلری «و» در کلماتی مانند «و
خسرو و «ی» را درواژه‌هائی مثل « ری » و «ای» مصوت مرکب نامیده ا
وبعضی هر یك از اینها را شامل دو صوت جداگانه دانسته‌اند .

مصوتهای «ا»، «ی»، «و» ازلحاظ کشش هریك برسه قسمند بلند متوس
و کوتاه .

بلند مانند آنچه در باز ، شور ودیر دیده می شود وکوتاه مثل آنچ
درجان ، چون، چین و بیا داریم ومتوسط مانند مصوتهائی که در ساخت
سوخت وریخت هست .

کوتاهی و بلندی و این حروف نباید موجب شود که ما آنها
واجهای جداگانه ای به شمار آوریم زیرا این کوتاه و بلندی موجب تغی
معنی کلمه نمی شوند بلکه هر یك از اینها را می توان صدای نزدی
به دوصدای دیگر دانست .

نکته ای که از لحاظ خط و تلفظ مهم است و ازنظر بسیاری ازاهل
مکتوم مانده است این که در بسیاری ازکلمات «ی» نشانه دوصوت است یک
مصوت کوتاه i و دیگر صامت Y وچنین است درکلماتی مانند سیاست ، سیاه
اشتیاق که اگر آنهارا با دو «ی» وبه صورت سییاست ،سییاه، اشتییاق بنو
از تلفظ صحیح پیروی کرده‌ایم ولی البته اگر اینها برطبق معمول نوشته‌شو
بهتراست .

مدرس طباطبائی

مستدرکات

با مرور مجدد در قسمتهائی که از بحث مدارس قدیم قم به‌چاپ رسیده است ، نکاتی بنظر رسید که تذکر آنرا در پایان این سلسله مقالات خالی از فائدت نمیبینند :

آغاز بنای مدارس در ایران (۱)

آقای دکتر صفا در تاریخ ادبیات ایران (۲) تحقیقی پیرامون مراکز

۱- مربوط به قسمت اول (شمارهٔ ۲ سال هشتم - ص ۲۰۴) .

۲- صفحات ۲۶۴ تا ۲۶۸ جلد اول [از آغاز عهد اسلامی تا دورهٔ سلجوقی] چاپ سوم - تهران ، ۱۳۳۸ .

[illegible] در قرنهای نخستین هجری دارند . بنابر آنچه در آن بحث آمده بنا
مدارس از اوائل قرن چهارم آغاز گردیده است .

به نقل کتاب مزبور : «ازجمله مدارس قدیم ایران یکی مدارسی اس
که حسن بن قاسم معروف به داعی صغیر (مقتول به سال ۳۱۶) در آمل ایجا
کرد(۱). در نیمهٔ اول قرن چهارم در نیشابور چند مدرسهٔ مشهور بوده است
از آن جمله است مدرسه بیهقیه که محمدبن شعیب بیهقی فقیه شافعی (متو
۳۲۴) در کوی سیار نیشابور ایجاد کرده بود(۲) ...» (۳).

زین الدین امیرة شرف شاه حسنی(۴).

نام و معرفی کوتاهی از این شخص ــ که درقم مدرسه‌ای داشته ــ
فهرست شیخ منتخب الدین (که معاصر او بوده) وازآنجادرجامع الرواتاردبی
و امل الآمل حر عاملی آمده است (۵) . لیکن به جای « امیرة شرف ش
حسنی »،« امیرة بن شرف شاه حسینی» ضبط نموده که شاید اصح باشد.

شیخ جلیل ، عبدالجلیل رازی خود در جای دیگری از کتاب نق
مینویسد : «قاضی ابراهیم بابوی رحمةاله علیه پنجاه سال بقم برمذهب اهل
البیت حکم راند و فتوی نوشت و اکنون بیست سال است که سید زین
الدین امیرشرف شاه حاکم و مفتی است..» (۶) . ابن حجر نیز
«انباءالغمر بابناءالعمر» ازاین شخص نام برده، وشرح کوتاه
درباره وی آورده است.

۱ــ به نقل از تاریخ اولیاءالله آملی ، چاپ تهران ، ص ۸۱ .

۲ــ به نقل از تاریخ بیهق.

۳ــ تاریخ ادبیات ایران ، ج۱، ص ۲۶۵.

۴ــ مربوط بقسمت اول بحث (شمارهٔ ۲ سال هفتم ــ ۲۰۵).

۵ــ بنگرید بفهرست منتخب الدین (چاپ شده درمجلد اجازات بحا
جامع الرواة ، ج۱،ص۱۰۹. امل الآمل ج۲،ص۲۱.

۶ــ النقض ، ص ۴۹۴.

...درسه آستانه (۱)،

ازاین مدرسه با همین نام درخلاصة‌التواریخ قاضی احمد میرمنشی‌قمی ...الیف به سال ۹۹۸) دروقایع اوائل دهۀ اخیر قرن دهم یاد شده (۲) و ...ف بنای آن هم ـ به جزسفرنامه‌های تاورنیه وشاردن ـ درسفرنامۀ‌کاردی ...ز ـ که درسال ۱۱۰۵ بقم‌آمده ـ دیده میشود(۳).

...ردر ومناره‌های مدرسۀ غیاثیه (۴) :

نگارندۀ سطور سابق براین احتمال میدادم‌که این سردر و مناره‌هاباز مانده از مسجد جامع عتیق قم و بنای امیرابوالفضل عراقی باشدکه درنقض مینویسد :

«به مسجد جامع عتیق قم مناره‌ها او فرمود ....» (۵) . لیکن اخیراً به نادرستی این احتمال معتقد شده‌ام و شواهد و دلائل آن را نیز در رسالۀ «قم در دورۀ ایلخانان مغول» به تفصیل آورده‌ام.

* * *

مدارس قم در قرنهای هفتم تا نهم (۶) .

خواندمیر در دستورالوزراء ـ نوشته شده بسال ۹۰۶ ـ در شرح‌حال

---

۱ ـ مربوط به قسمت سوم بحث (شمارۀ ۱ دورۀ نهم ـ ص ۱۲۶ تا ۱۲۹) .

۲ ـ ص ۵۸۴ ـ نسخۀ خطی شمارۀ ۶۵۷۰ . کتابخانۀ مرکزی دانشگاه تهران .

۳ـ ترجمۀ عباس نخجوانی و عبدالعلی‌کارنگ ، چاپ ۱۳۴۸-تبریز، ص ۵۴ ـ ۵۵ .

۴ـ مربوط به قسمت چهارم بحث (شمارۀ ۳ دورۀ نهم ـ ص ۳۸۳ و ۳۸۴) .

۵ـ النقض ، ص ۲۲۰ .

۶ـ مربوط به قسمت چهارم بحث (شمارۀ ۳ دورۀ نهم ـ ص ۳۸۶) .

خرابه برهان‌الدین عبدالحمید کرمانی وزیر ... سلطان ابوسعید گورکانی ضمن شرح واقعه ای مربوط به سال ۸۷۲ ه از یکی از مدارس قم بنام خرابه برهان الدین مزبور در آن فروده آمده بوده است ، یاد میکند (۱).

دروازه کنگان (۲) :

نام یکی از پنج دروازهٔ قم ـ قدر مسلم در قرنهای هشتم تا یازدهم دروازهٔ کنگان بوده است که سمرقندی در مطلع سعدین، روملو در احسن التواریخ و قاضی احمد قمی در خلاصة التواریخ از آن یاد میکنند (۳)

درباره بانی مدرسهٔ خان قم: (۴)

در بحث از مدرسه خان قم شرح‌حال کوتاهی از علیقلی‌خان خلف قمی پدر بانی مدرسهٔ مزبور و نام پنج کتاب از تألیفات او آورده شد . نام چند کتاب و اثر دیگر او ـ که اطلاع داریم ـ برای تکمیل فهرست وی ذکر میگردد:

۶ـ التعلیقات درحکمت، که دراواخر کتاب مزامیرالعاشقین خود یاد نموده است(۵).

۷ـ التمهیدات که در پاره ای از نوشته های خود به آن احاله است(۶).

۱ـ دستور الوزراء ، به اهتمام سعید نفیسی ، ص ۳۸۰ .

۲ـ مربوط به قسمت چهارم (شمارهٔ ۲/۹، ص۲۸۷)؛

۳ـ مطلع سعدین ، ج ۲ ، ص ۱۴۰ . احسن التواریخ ۸/۱۱ خلاصةالتواریخ ، ص ۲۵۸و۲۵۳ نسخهٔ خطی شمارهٔ ۶۵۷۰ ورق ۳۰ و نسخهٔ عکسی شمارهٔ ۵۵۶۵ ـ ۵۵۶۸ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه.

۴ـ مربوط به بحث مدارس قم در دورهٔ صفویه (شمارهٔ ۷ دورهٔ نو ۱۰۱۶و۱۰۱۷).

۵ـ ذریعه ۲۲۵/۴.

۶ـ همان مأخذ ۲۳۳/۴ـ۲۳۵.

۸ــ [illegible] که در آن نیز از برخی ازآثار دیگر خود یاد نموده است (۱)٫

۹ــ زبورالعارفین و مزامیرالعاشقین به فارسی در سیر و سلوک . نسخه در قم (۲) ٫

۱۰ــ مزامیرالعاشقین فی زبدة زبور العارفین که ترجمه عربی زبور عارفین خود او با پاره‌ای اضافات ، ومرتب برمقدمه‌ای دربیان‌حقیقت نفس انسانی و سه‌باب (باب اول : در تشویق به عالم شریف عقلی ، باب‌دوم در ترغیب به دوری‌گزیدن از عالم پست مادی ، باب سوم : در تعلیم‌مراتب سلوک‌ازآغاز تا انجام مقام فناءفی‌الله) وچند فصل در اورا دو مناجات و رد برخی شبهات و تشکیکات است. پاره‌ای از عبارات‌اواخر کتاب ملمع(عربی وفارسی) است. نسخه‌ای‌ازآن درکتابخانهٔ سید محمد مهدی صدر بنظرصاحب ذریعه‌رسیده(۳) ؛ ونسخه‌ای دیگردرکتابخانه‌مدرسهٔ سپهسالار بشمارهٔ۶۵۶۷ موجود است(۴).

۱۱ــ «کمال‌محمدی» که صاحب ریاض‌العلماء ازآن نام برده (ذریعه ۱۸ : ۱۳۷) .

۱۲ــ «مرآت الوجود والماهیة» که‌آنرا درچهل‌وسه سالگی‌خودنگاشته وبریک مقدمه وچهارمقاله مرتب ساخته است. نسخه در دانشگاه (فهرست ۲: ۳۲۳۵ ــ ذریعهٔ ۲۰ : ۲۸۸).

۱۳ــ رساله‌ای در «علم» منضم به‌نسخهٔ دانشگاه از «مرآت الوجود» (ذریعه ۲۰ : ۲۸۸. فهرست ۲. ۳۲۳۵).

۱ــ همان مأخذ ۴ / ۴۶۸.

۲ــ همان مأخذ ۱۲ / ۳۷و۲۰ / ۳۲۷.

۳ــ همان مأخذ ۲۰ / ۳۲۷.

۴ــ ایضاً ۱۲ / ۳۷ وفرهنگ نامه های عربی به فارسی ، ص ۲۳۷ .

برادر بزرگ علیقلیخان مزبور بنام منوچهرخان [illegible] چنانکه گ
از اهل فضل بوده او مدتی والی مشهد و خبوشان و [illegible] بوده است
از ملامحمد تقی مجلسی دو اجازهٔ روایت (مورخ ۱۰۶۰ و ۱۰۶۲) دا
هردو درآخر نسخه‌ای از من لایحضره‌الفقیه صدوق که در نجف موجو
دیده میشود. میرزا برخوردار ترکمان فراهی متخلص به ممتاز — نو
کتاب شمسه وقهقهه معروف — منشی او بوده، ونام ویرا دردیباچهٔ کتاب
آورده است(۱).

مدرسه جانی‌خان (۲) :

ازبانی این مدرسه — چنانکه گفته شد اطلاعی نداریم. نام «جو
خان» که نقل کردیم در این اواخر شهرت یافته، و استحسانی ب
می‌نماید.

«جانی‌خان شاملو» ازامراء شاه‌صفی وشاه‌عباس ثانی بود، وباسا
رقابتی داشت، وسرانجام نیزاندکی پس از کشته شدن او به سال ۵۵
قتل رسید.

درخطه کرمان — که روزگاری حاکم آن بود — مآثری از او
مانده. شرح‌حال ومآثر وآثار اورا در تواریخ دورهٔ صفوی وسالاریه

---

۱ — ذریعه ۲۲۵/۱۴. فرهنگ نامه های عربی به فارس
۲۳۷–۲۳۸.

۲— مربوط‌به بحث مدارس‌قم در در دوره صفویه (۹/۷ - ص۸
ضمناً احتمال اینکه بنای مدرسه مزبور مربوط به پیش از دورهٔ صفو
ازصاحب‌کتاب مختارالبلاد است نه راهنمای قم — چنانکه درآن بحث
ذکرشده بود.

علی‌خان وزیری کرمانی (۱) میتوان دید.

ظاهراً شاطر مقیم خدماتی داشته‌اند که بنای مدرسهٔ مؤمنیه ـ ازمدارس همین دورهٔ قم ـ از آن جمله است. ساروتقی رقیب خان مشارالیه نیز درقم برکه وآب انباری بنا نهاده است.

آیا میتوان احتمال دادکه بنای مدرسه معروف به «جانی خان» قم از این شخص باشد؟

مدرسه رضویه (۲):

در قرن دهم نورالدین علی منشی قمی (۳) در دیباجهٔ رسالهٔ رحال قم خود (که آنرادر اوائل شهررمضان۹۷۸ درمدینةالمؤمنین قم‌بپایان‌برده‌است) ازاین‌مدرسه یاد میکند.

آب‌انباردارالشفا (۴):

صورت صحیح مصرع‌چهارم ازنخستین رباعی مکتوب برسردرآب‌انبار مزبورچنین است:

لعنت بیزید باد و برگور یزید

که بنابراین‌هردوماده تاریخ سردراین‌آب انبار مطابق باسال ۱۰۵۵

۱ـ به تصحیح باستانی پاریزی، ص۲۸۸ـ۲۸۹و۴۷۶و۴۷۸.

۲ ـ مربوط به بحث مدارس، دورهٔ صفوی (همان شماره ـ ص ۱۰۲۰).

۳ـ مؤلف «نهایةالآمال فی‌ترتیب خلاصةالاقوال» و«شرح‌مبادی‌الاصول» که نسخهٔ هردو دردست است. شرح‌حالش در روضات، ص ۱۷۳ ـ چاپ‌دوم مصطفی المقال، ستون ۲۷۹ و ۲۸۰. ذریعه ۱۰/۱۵۷و۱۴/۵۳.

۴ـ مربوط به قسمت ششم بحث (ش ۸ از دورهٔ نهم ـ ۱۲۵۱).

نموده . ضمناً در آخر این رساله به دنبال عبارت : کتبه العبد الم
محمدرضا کلة الاماعی نیز خوانده میشود

تعمیر مدرسه علویه :

در صفحهٔ اول نسخهٔ چاپ شده به سال ۱۳۲۹ ق تفسیر جوامع ا
که به دستور میرزا علیرضا بن میرزا محمود وزیر بن حاج میرزا نصرالله
گرکانی به طبع رسیده ، حاج میرزا محمد قمی معروف به ارباب . ا
بزرگ ، جامع و موجه نیمهٔ اول این قرن قم - ضمن شرحی نوشته ا
شخص مزبور در سال ۱۳۱۹ مدرسهٔ علویه (کذا و شاید : علمیه) دارا
قم را تعمیر و مرمت نموده ؛ و اکنون این مدرسه بنائی معمور در
بقعهٔ طاهر حضرت فاطمهٔ معصومه است.

در تاریخ این مرمت گفته‌اند : لقد عمر مدرسة العلم (۱۳۱۹)
البته از جمله «فی جوار البقعة الطاهرة...» چنین به نظر میرسد که
مدرسه فیضیه باشد ، لیکن با توجه به اینکه حاج میرزا نصرالله م
گرکانی مدرسه جانی‌خان قم را تجدید بنا کرده و موقوفاتی برای آ
داده ، و میرزا علیرضای مزبور بنابر وصیت در آن زمان ناظر موقوفا
حاج میرزا محمد ارباب نیز به حکم حکومت شرعی خود متصدی مدرسه
بوده است . قویاً احتمال میرود که این مطلب مربوط به تعمیر همین
باشد .

- ۵ -

دکتر محمود ـ فاضل

دیگر از ابنیهٔ دورهٔ صفوی ، مدرسهٔ صالحیه مشهور به مدرسهٔ نواب است ، که یکی ازمدارس معمور وآباد مشهد مقدس بشمار میرود ، و از نظر موقوفات و درآمد درمیان مدارس قدیمه این شهر دردرجهٔ اول قرارگرفته، و دارای کاشیکاری و خطوط نسبتاً نفیس وظریفی هست .
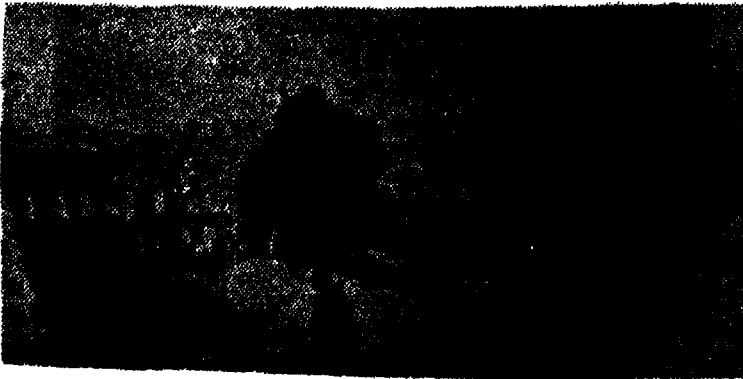
نمای داخلی مدرسه نواب

این مدرسه به سال ۱۰۸۷ ه در عهد سلطنت شاه سلیمان صفوی و
نواب مستطاب عمدة الناهات سعادالسلام میرزا صالح قلیب صفوی در
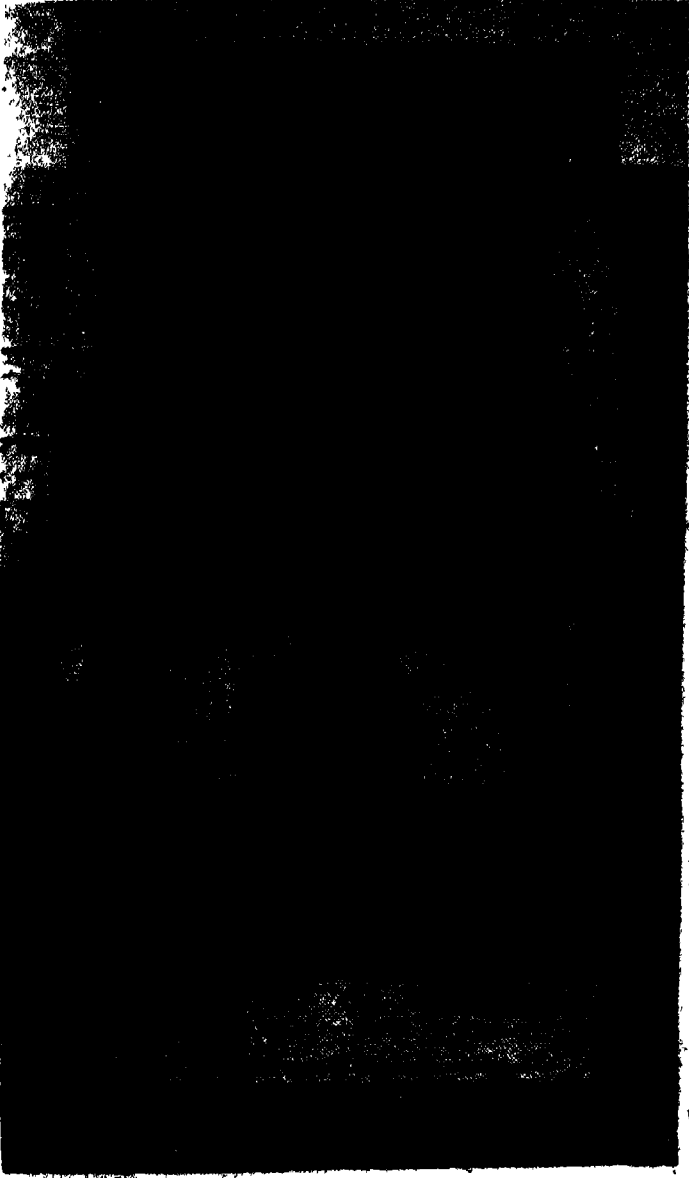
سردر شمالی مدرسه نواب

شمالی خیابان طبرسی نزدیک باستانهٔ مقدس حضرت رضا ع ساخته شد . (۱)

درچهار طرف مدرسه هفتادوپنج اطاق تحتانی وفوقانی بنا گردیده که جلو هراطاقی ایوانی قرار گرفته و پیشانی آن ایوان با کاشی تزئین یافته ، که درحدود یکصدو بیست‌وپنج نفر طلبه در این اطاقها سکونت دارند واز این میان نود نفرشان رسمی هستند و هریك ماهی هشتصد ریال دریافت می دارند وبقیه غیررسمی و بدون شهریه‌میباشند. طلاب علوم دینی در رشته های مختلف علوم اسلامی ازقبیل : ادبیات عرب ، فقه ، اصول فقه، فلسفه ومنطق و تفسیر تحصیل میفمایند .

مدرسین این مدرسه عبارتند از :

مدرس	رشته
۱ـ آقای شیخ رضا دهشت	فقه واصول
۲ـ آقای شیخ رضا محامی	« «
۳ـ آقای شیخ عبدالنبی کجوری	تفسیر قرآن کریم‌وفقه واصول
۴ـ آقای شیخ میرزا علی‌آقای طهرانی	فلسفه ومنطق
۵ـ آقای شیخ میرزا محمد اشکوری	فقه و اصول
۶ـ آقای شیخ یعقوب واعظی	« «

این مدرسه دارای کتابخانه ایست که همزمان با ساختمان این محل وسیلهٔ واقف تأسیس شده وبمرورزمان بر تعداد کتب افزوده شده ، تا امروز که دارای ۹۰۰ نسخهٔ خطی که بعضی از آن نسخ قدیمی ونفیس میباشند و حدود ۲۳۰۰ جلد کتاب چاپی است، وروزی دوساعت‌این کتابخانه بروی طلاب علوم دینی بازاست .

کتیبه های مدرسه :

سردرمدرسه کتیبه ایست بخط ثلث جلی بسنگ نقش‌شده وعبارت آن اینست :

۱ـ شرح حال بانی این مدرسه را درنامه‌آستان قدس شماره ۲و۳ و۴ سال ششم و شماره اول‌سال‌هفتم‌ببینید .

اکنون کلیاتی درخصوص این مدرسه از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد:

۱ـ نام   مدرسه نواب یا مدرسه صالحیه.

۲ـ محل   خیابان نادری، جنب مسجد حاج ملا هاشم.

۳ـ مساحت صحن مدرسه   ۳۰/۵×۳۷

۴ـ مساحت زیربنا   ۸×۳۰/۵+۱۱×۳۷

۵ـ واقف   ابوصالح رضوی فرزند محمد حسن رضوی فرزند میرزا الغ رضوی.

۶ـ تاریخ بناء مدرسه   سال ۱۰۸۶ هق

۷ـ متصدی مدرسه   از شهریور ۱۳۵۰ اوقاف خراسان است ک [illegible]
مرحوم آیت الله حاج میرزا احمد کفائی
خراسانی چند ماه قبل از فوتش تفویض نمود

۸ ـ رقبات موقوفه   پائین ده ـ ۲۹ ویك وسوم سهم
مزرعه باغ فراگرد ۱۹ سهم
بحرآباد یك سهم
راهیان دوسهم
مزرعه تحمر شش دانگ
قرقی پنج سهم
اسماعیل آباد ۱/۵ سهم
شاه قلعه سه دانگ
عرصه دبیرستان فردوسی ۳۱۲۲۳ متر
عرصه دبستان حکمت ۲۹۱۴ متر

اراضی دستجرد ۷۴ قطعه عرصه منازل

قنات دستجرد بایر

باغ کاهو یک قطعه

گودال خشت مال ها ۹۱۰۲ متر

دکاکین ۲۰ دربند

اراضی باغ فراگرد ۲۵۰۷ متر

زمین متصل بدبیرستان فردوسی ۳۷۷متر

البته رقبات موقوفهٔ موجود باآنچه در سنگ محکوک است اختلاف دارد .

۹ـ میزان درآمد سالانه ۸۳۲۲۵۹ ریال

۱۰ـ نوع مصرف حقوق طلاب ، کتابدار ، خادم و روشنائی و تعمیر مدرسه.

۱۱ـ تعداد اطاقها ۷۵ حجره

۱۲ـ تعداد طلاب ۱۲۵ نفر

۱۳ـ مدرسین ۶ نفر

۱۴ـ حقوق طلاب هر ماه ۸۰۰ ریال

۱۵ـ مواد درسی تفسیر ، فقه ، اصول فقه ، ادبیات عرب ، فلسفه و منطق

۱۶ـ متون درسی جامع المقدمات ، سیوطی ، مغنی و مطول و حاشیه ملا عبدالله ، منظومه و لئالی ، شرح لمعه ، رسائل ومکاسب وکفایه ، شرح اشارات و اسفار، تفسیر مجمع‌البیان

میرزا ابوالحسن جلوه (۱۲۳۸-۱۳۱۴) اندیشمند بزرگ قرن اخیر:
شرح احوال و آثار او را در تذکرها ثبت نموده‌اند (۱) اهل ذوق و حال
حکایتهائی از آن سید حکیم و عارف وارسته بیاد دارند که نشانی از
لطیف وی نیازی اوست.

---

۱ - نگاه کنید به: ۱- نامه دانشوران جلد اول چاپ تهران ۲-
شادروان استاد آقا میرزا طاهر تنکابنی مجله آینده شماره ۴۲۱ ۳- مق
دیوان جلوه بقلم آقای سهیلی خوانساری ۴- اعیان الشیعه تألیف سید
امین چاپ بیروت ۵- طرائق الحقایق جلد سوم چاپ تهران ۶- تا
فلاسفه اسلام تألیف مرتضی مدرسی چهاردهی جلد اول چاپ تهران ۷-
الاحباب محدث قمی

اینك خلاصه‌ای از آن داستانها :

میرزای آشتیانی و میرزا ابوالفضل کلانتر

میرزا ابوالفضل پسر میرزا ابوالقاسم کلانتر از شاگردان میرزای شیرازی بود و از علماء و ادباء وشعرای بزرگ قرن اخیر بشمار میرفت بعد از تحصیل در نجف به تهران آمد وبامیرزای آشتیانی معارض بود ، دریکی از روزها که میرزا ابوالفضل خدمت میرزای جلوه میرسد حکیم باومیگوید فلانی میگفت فلان شخص که بسامرا نرفته‌است چرا طبیعی شده‌است ؟! میرزا ابوالفضل بفراست سخن جلوه را درمییابد وبسیارشرمنده‌میشود آنگاه میرزای جلوه وی را نصیحت مینماید ومیگوید که میرزای آشتیانی سمت پدری نسبت باو دارد و خوب است که دست از معارضه بردارد (۱) .

ملاقات میرزای جلوه باسیدباب

ازضیاء الحکماء برادر زاده جلوه که همیشه همراه میرزا بود حکایت کنند . هنگامی که سید علی محمد باب درخانه منوچهر خان معتمدالدوله حاکم اصفهان بود . در اصفهان مجلس‌های بحث تشکیل شد ، میرزا حسن حکیم را حاضر کردند که باسید باب به گفتگو پردازد . جلوه هم درخدمت میرزا حسن حضوربهم رسانید، بحث‌هایی مابین میرزا حسن حکیم وسیدباب شد ومجلس بآخر رسید . گروهی از میرزای جلوه جویا شدند که سید باب

---

۱ - از تألیفات میرزا ابوالفضل کتاب شرح زیارت عاشورا و کتاب دیوان اشعار عربی او درتهران چاپ شده نگارنده این سطور درست بیاد دارد که سید جلال الدین محدث ارموی دیوان بدخط وناخوانا را در نزد علامه فقید محمد عبدالوهاب قزوینی می‌خواند وپس ازاصلاح بچاپ آن اقدام کرد کار قرائت واصلاح اشعار دیوان تقریباً یك سال طول کشید .

را چگونه دیدید ؟ جلوه گفت : قربان جدش بروم ، سید اولاد پیغمبر
آزادش گذاشت ، قابل ترحم است !

گویند خود ضیاء الحکماء راوی این حکایت می گفت : یکی
گلپایگان (غیر از میرزاابوالفضل گلپایگانی) که سابقه آشنائی با
جلوه در اصفهان داشت ، روزی بمدرسه دارالشفاء رفت و به نزد میرزا
پس از مراسم سلام وارادت گفت ، مختصر صحبت محرمانه‌ای دارم
در خلوت گویم !

میرزا را درشبستان مدرسه برد ، گوشه‌ای نشستند ، میرزا
برداشت ! آنگاه گلپایگانی گفت : شنیده‌ام‌شماسیدعلی‌محمد باب‌رادید
جلوه ماجرای دیدار در اصفهان را گفت، آن شخص گفت : دیشب در
بودم‌که تصمیم گرفته بودند بواسطه انتشار این خبر شما را بکشند !
چون سابقه آشنائی باشما دارم شخصاً داوطلب شدم که دیدارت
پس از این تاریخ دیگر درآنجا مورد صحبت نشود !
میرزای جلوه هم از همان مجلس درباره سیدعلی محمد باب
شد و دیگر سخنی نگفت !

نگـارنده این سطور گوید : درصورت درستی این داستان شبی
بگفتگوهای امام فخررازی باملاحده کـه درآخر کار فخررازی گفت
برهان قاطع دارند .

ـ کیوان قزوینی درکتاب کیوان نامه (۱) چنین نوشته است

میرزای جلوه وقرة العین

دختر حاج ملاصالح که عالـم ومدرس هم بود . زن امام جمعه
بود . او در علم فاضل‌تر از شوهرش بود. ازپدرش‌ملقب بود بقرة العین
باییه هم دولقب داشت طاهره ومحی‌الدین مؤنث مرحوم میرزای جلوه

۱ـ کیوان نامه جلد دوم ص ۴۷ـ۴۸ چاپ تهران ۱۳۱۱

که آن زمان که ظاهراً در خانه کلانتر تهران محبوس محترم بود و بعضی محرمانه نزدش رفته بحث علمی می‌کردند، شبی من از کوچه‌که خلوت بود عبور کردم شخصی مهیب برمن حمله آورده مرا برد بدالان تاریکی و گفت چرا بامام زمان ایمان نمی‌آوری؟! گفتم اگر بشناسم جان نثاری می‌کنم. گفت بیا من ترا ببرم نزد محی‌الدین مؤنث تا معجزات به بینی! گفتم من بجای معجزه سه‌اشکال درکتاب شفادارم هر که حل کند من باوایمان میآورم. به بین اگر قول میدهد فرداشب بیامدرسه‌دارالشفاء مرا به‌براَمرارها کرد و دیگر او را ندیدم!

سید جمال الدین افغانی وجلوه

سید احمد ادیب پیشاوری حکایت کرد: سید جمال الدین افغانی به تهران آمد و در خانه امین الضرب وارد شد. سید افغانی خیلی میل داشت که میرزای جلوه را دیداری کند، هرچه دوستان سید بمیرزا اصرار نمودند جلوه تن در نداد تا پس از چندی حکیم بدیدار سید رفت. سید جمال الدین آغاز صحبت نمود، خطابه‌ای هیجان انگیز درباره اتحاداسلام ولازمه آزادی مسلمانان ایراد کرد. جلوه در تمام مدت مجلس خاموش وآرام نشسته بود پس از پایان گفتار سید جمال الدین برخاست واز مجلس بیرون رفت!

حاضران مجلس علت رفتن حکیم را جویا شدند؟!

جلوه بطعنه گفت: میروم کفنی برای خود بدست آورده تا جهاد کنم (۱).

۱ـ نگاه‌کنید بکتاب سیدجمال الدین واندیشه‌های او بقلم‌مرتضی‌مدرسی چهاردهی چاپ سوم از انتشارات امیرکبیر.

طغرل میرزای قاجار

ـ گویند طغرل تکین میرزای قاجار بسیار زیبا وآفت دل وجان بود، پدرش وفات یافت ، مادرش شوهر کرد، همه روزه طغرل میرزا بهمراه شوی مادر بود ، مشهور شدکه برای خاطر پسر مادر را بزنی گرفت.در یکی از روزها کـه طغرل با شوهر مادرش برای گردش وزیارت حضرت عبدالعظیم و این بابویه رفته بود بمیرزای جلوه برخورد می‌کنند ، یاران هم بهمراه حکیم بگردش بودند ، صحبت کشیده شد باینجا کـه آن مرد چگونه مادر غلام‌زاده را بزنی گرفت ؟! این شعر انوری که گوید :

چرخ چو سوگند بمردی خورد
دست نهد بر سر طغرل تکین

میرزای جلوه فوری این شعر را چنین تضمین کرد و سرود :

پرسد اگر یك نفر از راد مرد
شوهرك مادر طغرل تکین
کاین زن بیوه ز چه بگرفته ای
دست نهد بر سر طغرل تکین

میرزای جلوه و آقا علی مدرس

گویند آقای علی مدرس که از معاریف حکماء و معاصر جلوه بود در مجلسی که میرزای جلوه حضور داشت ، یکی از حاضران از آقا علی درباره سود وزیان عینك که آنروزها تازه بایران وارد شده بود پرسشی کرد .

آقا علی حکیم در خصوصیات عینك تحقیقاتی مینمود وی خواست که میرزای جلوه که درکنارش نشسته بود نشنود ! پس از پایان سخن روشن شد

۱- نگاه کنید به شرح احوال و آثار آقا علی مدرس بقلم مرتضی مدرسی چهاردهی در مجله وحید .

که میرزا گوش به تحقیقات آقاعلی میداد و گفت این‌ها پاسخ پرسش نبود و خود به صحبت پرداخت و پاسخ کافی داد که همه حاضران مجلس قبول کردند.

ناصر الـدین شاه در حجره میرزای جلوه

عبدالله مستوفی در کتاب خود آورده است که روزی شاه نمیدانم در باز گشت از کجا دم مدرسه دارالشفاء روبروی جلوخان مسجد شاه پیاده و بی‌خبر وارد این محل شد و بدون حاشیه یك سره به حجره میرزا ابوالحسن جلوه مرد حکیم عارف وارسته گـوشه گیر رفت . میرزای جلوه دراین مدرسه دو حجره تو در تو داشت اولی محل درس و دویمی کتابخانه و محل استراحت و اطاق خواب او بود.

شاه وارد حجره شد و گفت : میرزا ابوالحسن جلوه اینجاست ؟ ؟

میرزا در اطاق خواب خود بود شـاه را هیچ ندیده بود و نمی‌شناخت ولی از این‌که وارد او را بلسم و تخلص شعری می‌نامد دانست که این شخص جز شاه کسی نمی‌تواند باشد برخاست و باطاق جلو آمد وسلام کرد وشاه سرپا قدری بااو صحبت داشت ودضمن پرسیده بود درآن‌اطاق چه دارید ؟! میرزا جواب گفته بود کتاب وقدری خوراکی از قبیل به لیمو و گز اصفهان وشربت ریواس‌شاه باخنده پرسید شراب هم دارید ؟! میرزا جواب گفته بود اگـر خورنده‌اش پیدا شود یافت شدنش مشکل نیست . این ملاقـات بی تعریفات پیش از هفت هشت دقیقه طول نکشید .

میرزا ابوالحسن از سادات اردستان وشاید باسیدحسین مجمر پسرعمو بوده است از امـلاك وقفی اجدادی بقدر کفایت معیشت آبرومندانه در آمد داشت .

در این مدرسه که چون محلی برای ماهیانه طلاب نداشت بی‌سروصدا

بود منزل اختیار کرده مشغول مطالعه و درس حکمت بود جائی نمیرفت و
مردم مرا وده نمی‌کرد وزن وفرزندی نداشت مستخدمی باسم سیدمهدی دا
که کارهای خانگی او را اداره می‌کرد زندگی او بسیار تنظیف وتمیز
وهمه باواحترام می‌گذاشتند بسیار شیرین سخن بود مطالب حکمتش را
مثالهای پیش‌پاافتاده وعامیانه ولی بامزه برای شاگردان خودتشریح مینم
در ضمن مثالهای خود کنایات بسیار لطیف نسبت بپاره‌ای از معاصرین
برویه آنان بافکر حکیمانه‌اش نمی‌ساخت ایراد می‌کرد وبا اینکه عالم نما
زمان چماق تکفیر را نسبت بهمه کس بلند می‌کردند در باره او حر
نداشتند .

شوخی میرزای جلوه در باره سیدعلی اکبر تفرشی

مثلا درواقعه تنباکو وقتی میرزا سیدعلی‌اکبر مجتهد تفرشی در مجل
که دولت برای حل قضیه از علماء ورجال تشکیل داده بود قدری خل باز
درآورده باین وآن حمله‌های لفظی کرده بود میرزا در مجلس درسش گ
بود من مدتها بود در حکمت خلقت‌آخوند سیدعلی اکبر متحیر بودم وبو
خودفکر می‌کردم که خدااین سید را برای چه خلق کرده است تاقضیه تنبا
پیش‌آمد و دانستم که خدااین دیوانه را برای یك همچو روزی خلق وذخی
کرده بوده است که حرفهای حسابی را بالهجه دیوانه وار بگوید .

احمد سهیلی خوانساری
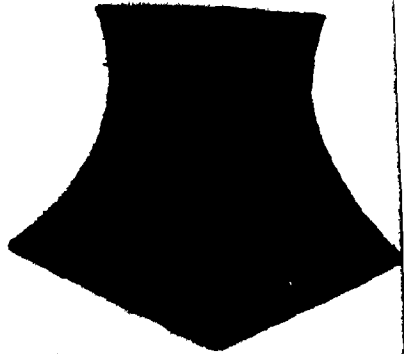
مرگ ولیعهد سرباز

عباس میرزا نایب‌السلطنه

بابا‌خان (فتحعلی‌شاه) برادرزادهٔ آقا محمدخان که جانشین عم خـود بود درسال ۱۲۰۳ دارای پنج‌پسر شد .

محمدعلی میرزا

محمد قلی میرزا

محمد ولی میرزا

عباس میرزا

حسینعلی میرزا

طوایف ایل‌قاجار که ساکن استرآباد بودند از دو طایفه اشاقه‌بـاش

(پائین‌رود) و یوخاری باش (بالارود) تشکیل یافته بودند سران این دو طا
ازعهد صفویه همیشه باهم رقابت ودشمنی داشتند تاآنکه سپهسالاری ا
ایل را یکی از سران اشاقه‌باش دارا بوده روزگار افراد طایفهٔ یوخاری
سیاه و هرگاه از افراد یوخاری باش بقدرت میرسیدند زندگانی بر م
اشاقه‌باش حرام میشد .

وقتیکه آقا محمدخان بقدرت‌رسید دریافت که دشمنی دیرینه‌دار دا
و ایلی بزرگترین خطر جهت دوام وبقای حکومت وسلطنت اوست‌برای‌ا
این دشمنی دیرین پایان‌پذیرد ازدواجهای‌سببی ودوستی های مشابه راوا
سلح قرارداد از آنجمله دخترانی ازسرکردگان دولو وقوانلو برای خو
و باباخان برادرزاده و جانشین خود بهمسری انتخاب کرد و ریاست ایل
ایلخانی طوایف قاجار را درشأن سران قوانلو بازشناخت ومقرر داشت
سلطنت ازآن این طایفه وبزرگی و ریاست سهم طایفهٔ دیگر باشد و بم
وصیت‌کرد جانشین‌او باباخان ولیعهد خویش‌را از بزرگترین پسران که
همسر قوانلوی اومتولد میگردد انتخاب و برگزیند واین سنت در انتخ
عباس میرزاکه چهارمین پسرفتحعلی‌شاه بود ونیز در انتخاب محمدمیرز
ناصرالدین میرزا رعایت گردید وبتعریفی مظفرالدین میرزارا نیز میتوان
نسل دوطایفهٔ قاجاردانست هرچند ملك قاسم میرزا و معین‌الدین میرزا
قبل‌از مظفرالدین میرزا ولیعهدشدند دارای این امتیاز میشوند .

بنابراین وصیت‌درسال ۱۲۱۳ فتحعلی‌شاه که درسال ۱۲۱۱ پس از ک
شدن آقامحمدخان بسلطنت رسیده بود عباس میرزارا که مادرش آسیه خا
دختر امیرکبیرفتحعلی‌خان(۱) وهمشیرهٔ امیرخان سردار قوانلو بود ولی
خویش ساخت واین برتری وقتیکه برادران دیگر بحد رشد رسیدند اسب
حسادت و بغض وبروز اختلاف گردید و هرچند بسبب بیم واحترام پدر ظا

(۱) خاوری صاحب تاریخ ذوالقرنین محمد قلیخان نوشته است ظاه
اشتباه میباشد .

نمیساختند لکن [illegible] سلطنت را غبار کدورت آنان تیره ساخته بود و زبان حرم نیز گله و [illegible] بر آتش این حسادتها دامن میزدند و همین حسادتها و اختلافات بود که مسالهای بعد مساله‌ئی بغرنج و پیچیده شد چنانکه در سال ۱۲۲۷ اطرافیان شاه چنین وانمود ساختند که اختلاف میان محمدعلی میرزا و عباس میرزا برسر جانشینی شاه زیادست و اوضاع واحوال چنان شد که این دو برادر مجبور گردیدند برای رضای خاطر پدر و کوتاه کردن این سخنها وثیقه نامه‌ئی نوشته امضاء کرده بشاه دادند .

وثیقه نامه

مابندگان فدوی و چاکران آستان خسروی را در میان خلافی و بهیچگونه اختلافی نیست دلها از هر دوسو بصیقل تربیت خسروی یگانه از هر آلایش آئینه سان پاکست و جز آئین یگانگی صورت نپذیرد و دستها از دوجانب بمساعدت سعادت خدمت عاید خداوند یکتا درازست و جز دامان یکدلی نگیرد ، از بدایت ظاهر تا نهایت ضمیر سر تسلیم بپاه طاعت نهاده و اطلال مثال خسروی را از اقصای دل آماده‌ایم ، منتهای مراد وغایت مقصود ما بندگان از اشتغال مطالب واحتمال متاعب وسعی‌ها وطلبها وجهدها و تعبها درتعاریف احوال وتقالیب اعمال تمهید مهمی وترتیب خدمتی است که شاید بدان وسیله رضای خاطر اقدس شاهنشاهی راحاصل توانیم کرد ، رضای خسرو آفاق در وفاق ما یکدلانست چرا رای خلافجوئیم خلاف خدا ، و خداوند در اختلاف ما بندگانست چرا ترك و فاق گوئیم بر ذمت خاطر ثابت داشته و تمامت دل را بر این خاطر گماشته‌ایم که از اینپس زیاده براوقات پیش در تقلید رسم موافقت کوشیم و مختلفات عالم کثرت را درپردهٔ توحید پوشیم ، زلال صفوت راچنان درمیان روان سازیم که از گرد انگیزی اصحاب اغراض غباری بر نخیزد و نسیم الفت را چندان از شمیم کلفت بپردازیم که هرگز بارایحهٔ خلاف نیامیزد واگر کارگذاران جانبین را وقتی باهتمال غایله‌ئی درمیان آید یا بگمانی منکری حادث شود اگرچه سهل و اندك نماید بجهدوبلیغ درتحقیق ماده وتبیین حقیقت آن بپردازیم واگر

ضمنهٔ جزئی باشد یکلی مرتفع سازیم تاسهل ممدخزی نگردد و کم مایه ...
نشود زیرا که جزوی کلی را شامل است و کل از اجزاء حاصل هزار از ...
پدید آید و بسیار از اندکی و بالجمله این وثیقهٔ انیقه که چون خاطر مایکدا
بنقوش موافقت مشحون نیست تا حفظ رسوم اتفاق و پاس آداب وفاق را تأکی
متین و توثیقی متین باشد نگاشته آمد تحریراً فی شهر جمادی الاول ۲۷
محمدعلی میرزا دولتشاه که حکومت کرمانشاه و خوزستان و لرستان رادا
بسال ۱۲۳۷ درسی و چهار سالگی از جهان رفت .

با درگذشت محمدعلی میرزا یکی از مدعیان ولایتعهد از مقابل عب
میرزا برخاست لکن اختلافات سایر شاهزادگان با او که در این زمان بـ
بودند همواره شاه را در بیم و هراس نگاهداشته و اورا نگران آینـده سا
بود و بسبب محبت زیادیکه بهریك داشت قرار در تی بکار هیچیك نمیدادسـ
و بدگوئی و سخن چینی هاچنان نبود که شاه بتواند آشفتگی های خودرا آ
بخشد چنانکه درسال ۱۲۳۹ فتحعلیشاه درچمن سلطانیه مجلس ترتیب دا
تمام شاهزادگان را بدانجا احضار فرمود وولیعهد را نیز بدان مجلس دع
کرد که اطاعت آنانرا بولایتعهدی عباس میرزا تثبیت نماید .

عباس میرزا که درسال ۱۲۳۸ بیمارشده بورم کلیه مبتلا گردیده بو
برای معالجهٔ او ازتهران میرزا محمد طبیب اصفهانی روانه تبریز شده ...
نظر او و پزشکان دیگر ایرانی وانگلیسی درمان میشد دراین سفر باز بیما
وی ظاهر گشت وچنان شدکه بزحمت بسیار دراین مجلس حاضر گردید.

از جمله مخالفان عباس میرزا حسنعلی میرزای شجاع السلطنه بر
بطنی حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس بودکه او نیز احضار شده در آ
بخدمت پیوست .

عبدالرزاق بیگ دنبلی نوشته است : «چون پیش از ورود مقدم مسعود و ...
حضرت خدیو مهدعهد بهمه شاهزادگان امر و مقرر فرموده بود که ...
خدمت و بندگی سپارند وروبه اطاعت و کوچکی با نسبت بولیعهد چنانک

و شاید مرضی ومنظور داشته تماست شاهزادگان و اولاد خاقان کامران بقسم اخلاص وچاکری وارادت پیش آمده بیشتر از پیشتر سالك شاهراه تواضع و فروتنی شدند هرچند نایب السلطنه العلیه برادران راامر بجلوس فرمود دربساط ادب ننشستند وکمر بخدمت آنحضرت بستند وشاهزاده حسنعلی میرزا نیز که در آنروزها احضار شده بود مانندیگر شاهزادگان رعایت ادب را ازدست نمیداده از این قول میتوان دریافت که تاچه حد میان این دو برادر اختلاف و دشمنی بوده‌است .

پس از برگزاری این محلس عباس میرزا ماهی چند بیمار بود و میرزا محمدحسین حکیمباشی طبیب مخصوص شاه اورامعالجت میفرمود وعباس میرزا حتی المقدور بیماری خودرا پنهان میساخت وباقدرت و توانائی فوق الطاقه رنج بیماری را تحمل میکرد .

سالی چند گذشت ماجرای هول انگیز دومین جنگ ایران وروسیه بر خلاف مفاد عهدنامهٔ گلستان که درسال ۱۲۲۹ بسته‌شده بود بتحریك ونقشه انگلستان و جاسوسان لندن که در تهران وتبریز وروسیه زمینه‌سازی‌میکردند بصورت جهاد باکفار آغازشد وسرانجام چنانکه میدانیم بچه صورت اسباب شکست ایران رافراهم کردند در حالی که هنوز نیمی از سپاه ایران بمیدان جنگ روانه نگردیده‌بود چگونه ترك مخاصمه کرده وعهدنامهٔ ترکمان چای بسته و امضاء شد .

مقصود انگلستان حاصل گردید ایران شکست‌خورد وقوای آن ازجهات مختلف تضعیف شد کلنل مکدونالد وزیر مختار انگلستان که از آغاز بروز اختلاف بایران روانه‌شده بود خودرا واسطهٔ صلح قرارداد و جنگ ایران و روسیه دراواخر رجب سال ۱۲۴۳ پایان یافت وشب پنجشنبه پنجم ماه شعبان سال مذکور عهدنامه ترکمانچای بامضاء رسید وعباس میرزا برای رهائی از اختلاف بابرادران فصل هفتم عهدنامه را بنفع خویش تمام کرد و امپراطور روسیه‌راضامن سلطنت خود واولاد واحفادخویش ساخت .

فصل هفتم عهدنامه ترکمن‌چای

چون پادشاه ممالک ایران نواب عباس میرزا را ولیعهد دولت قرارداده امپراطور روسیه نیز تصدیق براین مطلب نموده تعهد کرد که نواب معزی‌الیه رااز نتایج جلوس بر تخت شاهی پادشاه بالاستحقاق آن ملک داند .

***

رنج و مشقت بسیار لشکرکشی‌ها از طرفی وتحمل ننگ شکست و پرداخت شش کرور نقد خسارت و غرامت جنگ و سرزنشهای پدر وبرادران و مردم از طرف دیگر عباس میرزای بیمار را رنجور ساخت اما وی هرگز نمیآسود و درمقابل تمام این مصائب و بیماری همچنان بردباری کرده ودر کار لشکر کشی و نظم شهرها حتی‌المقدور ساعی بود .

درسال ۱۲۴۶ حسنعلی میرزا که حکومت کرمان را داشت خودسرانه لشکر به‌یزد کشید و آنجا را محاصره نمود وبا آنکه سیف‌الدوله پسر ظل‌السلطان ازطرف شاه حاکم یزد شده روانهٔ آنجا گردیده بودمعذلك اواعتنائی بحکومت برادرزاده نکرده دست از محاصره برنداشت مقارن این احوال عباس میرزا ازآذربایجان بتهران آمد وبا اجازت شاه برای نظم یزد و کرمان و رفع این غائله بدان سامان رهسپار گشت حسنعلی میرزا ازعزیمت برادرآگاه شد و مصلحت ندانست باتیرگی روابط درمحاصرهٔ یزد باقی مانده تا برادر برسد چاره را درترك مخاصمه جست وقبل ازآنکه عباس میرزا به‌یزد نزدیك شود دست از محاصره کشیده روانهٔ کرمان گردید .

عباس میرزا پس ازورود به‌یزد سیف‌الدوله را بحکومت مستقر ساخته بکرمان رفت و حسنعلی میرزارااز حکومت کرمان معزول ساخته وتحت‌الحفظ روانهٔ تهران نمود(۱) وتازمانیکه عباس میرزا حیات داشت او در تهران بدون شغل ومنصب بود .

---

(۱) درسال ۱۲۴۴ وقتیکه عباس میرزا از سپاه روس شکست خورده

عباس میرزا ... صاحب اختیار خراسان گشت .
سال ۱۲۲۷ ... خویش فریدون میرزا را به نیابت خود د
بایجان گذاشته ... ازشاه دراصفهان روانهٔ خراسان گردید
راین سفر بسبب شدت مرض سل محمد میرزا را همراه خودبرد و پس از
اکثر شهرهای آنجاکه حکام یاغی برآنها حکومت میتمودندمانندقوچان،
ں ، سرخس،جام برخلاف میل انگلستان در سال ۱۲۴۸ در باب الحاق
ات بایران مشغول مذاکره وگفتگوشد ونیز برای‌محمدمیرزا ازشاه‌خلعت
ات خراسان را استدعا کرد و شاه استدعای او را پذیرفتهٔ محمد میرزا
حکومت‌خراسان سرافراز فرمود .
عباس میرزا میدانست که با بیماری سل که ازسال ۱۲۳۸ بدان‌مبتلاشده
د جانش درامان نیست چهسال بسال این بیماری شدت می‌یافت ودر مقابل
ں مرض ناتوان‌تر میگشت بهمین‌سبب درسال ۱۲۴۶ .پس از آنکه دریافت
ر یارود باید دربرابر هجوم سپاه این‌بیماری مغلوب ومقهور گرددبنگارش
یت‌نامهٔ خویش پرداخت وقسمتی درآن‌سال در تبریز و بقیه را بمرور در
الهای بعد و زمانیکه بااجل روبرو بودنوشت .

ائم مقام رابتهران فرستادکه ترتیب‌پرداخت کروردات‌غرامت جنگ داده‌شود
عهدنامهٔ ترکمان‌چای امضاء گردد از شهر های ایران قریب پنجاه هزار
سپاهی در تهران جمع شده بودندکه عازم آذربایجان گردند حسنعلی میرزا
نیز باسپاه خراسان بتهران‌آمد مردم تهران نسبت بوی اظهار علاقه کردند
شاه که ازعباس میرزا دراثر این شکست دلتنگ شده بود ونامه های خشونت
آمیز بوی می‌نگاشت دراین موقع نسبت به‌حسنعلی میرزا تمایل بیشترابراز
میداشت بهمین سبب‌او بالقب صاحب‌السلطنه مأمور جنگ با روسها وکمك به
عباس میرزا شده عازم آذربایجان گردید لیکن هنوز به قزوین نرسیده بود
که عهدنامهٔ ترکمان‌چای راامضاء کردند وحسنعلی‌میرزا بازگشت‌واین‌حوادث
برشدت‌اختلاف میان دو برادر افزود .

در سال ۱۲۳۹ فتحعلیشاه که از طرز سلوک فرزندان خود متوهم و بیمناک بود غلام و چاپاری تجانهٔ مشهد کرد وعباس میرزای بیمساررا بتهران احضار فرمود و اوچون آماده ومستعد مسافرت نبود درحرکت اندکی تأخیر نمود و هنوز چند روزی نگذشته بود که چاپار دیگر نامهٔ شاه راکه امر بسر حرکت فوری ولیعهد بود بوی رساند و او ناگزیر خوانین یاغی راکه دستگیر کرده بود برداشته رهسپار تهران گردید .

میرزا صادق وقایع‌نگار و میرزا مهدی ملک‌الکتاب منشیان دربار از راه اخلاص اکثر وقایع وحوادث دربار راکه راجع بولیعهد و قائم و مقام بود بآنان می‌نگاشتند لیکن این‌بار هیچیک سبب احضار آنانرا اعلام نکردند از این‌رو ولیعهد وقائم مقام پیش خود تصوراتی مینمودند که‌هیچگاه باحقیقت منطبق نمیشد و با خود میگفتند چه برخاسته که شاه اینگونه بتعجیل آنان را بخدمت احضار وباین‌سفر که در آنوقت چندان انتظار آنرا نداشتند وادار کرده است .

چون بیک منزلی تهران رسیدند ازطرف شاه‌بتوسط یحیی‌خان ایشیک آقاسی به عباس میرزا حکم‌شد‌که باید خوانین یاغی باغل وزنجیر به یحیی خان سپرده شوند که او آنانرا بطرز مقصرین‌که معهود سلاطین است ازمیان چهارسوق تهران بهخواری تمام‌کشیده درسلام عام بنظر پادشاه رساند .

عباس میرزا وقتیکه به تهران رسید دربرج نوش‌منزل گزید وشاه که خطر بیماری اورا دریافته‌بود سعی میکرد که ویرا بیشترموردعنایت‌قراردهد.

بدخواهان نایب‌السلطنهٔ که ازهرطبقه اطراف شاه‌زیاد بودند جمعی‌را برانگیختند که از شربت خانهٔ شاه ومطبخ اندرونی چند پارچه ظروف طلا و نقره دزدیدند وغوغا برپاکردند وبشاه گفتند‌کسان نایب‌السلطنه بخیالات دیگر باین جرأت وجسارت داخل کارخانهٔ اندرونی شده‌اند .

شاه که‌کمابیش از خیالات اطرافیان خود آگاه بوداعتنائی‌باین‌سخنان نکرده بلکه نسبت به عباس میرزا بیشترلطف ومهرکرد وچون مزاج وی در این سفر ازجادهٔ استقامت زیاد منحرف شده بود واکثراطبای‌حاذق درمعالجهٔ

ن میکوشیدند شاه بوی گفت بهتر است این تابستان به ییلاق همدان رفته از
ب سفر برآسائی و بمعالجه مشغول باشی .
وی قبول نکرده گفت که حال ازدو بیرون نیست یا این مرض معالجه
واهدشد و یا بفوت وموت خواهد کشید درصورت دوم چه بهتر که در مشهد
فع شود ودرصورت صحت چه خوشتر که در خدمتگزاری دولت پادشاه در
راسان مصروف آید .
میرزا ابوالقاسم قائم مقام از روی دولتخواهی وصفای باطن حقیقت
طر مرض عباس میرزا را بشاه عرض نمود وپادشاه بتوسط شاهزادگان ومحارم
ندرون ولیعهد سرباز را ازاین سفر منع کرد عباس میرزا دریافت که این
مانعت ازجانب قائم مقام بوده است بروی خشم گرفت وبامشت او را توبیخ
ملامت کرد وچون تسلط بر هرات و خوارزم درخیال ولیعهد نقش بسته بود
مانعت هارا توجهی نکردم عازم مشهدشد .
محمد میرزا با سپاه آذربایجان بسمت هرات رهسپار گردید وباآنکه
خسرو میرزا و احمد میرزا وقهرمان میرزا بالشکر های ابوابجمعی خود
برحسب دستور عباس میرزا بمحمد میرزا پیوسته بودند باز تسخیر هرات آسان
نمینمود بدین سبب عباس میرزا میخواست خودبطرف هرات عزیمت کند از
این روی بعد از ورود بمشهد باوجود شدت مرض مشغول تهیهٔ اسباب سفرهرات
گردید قائم مقام بهیچوجه مصلحت نمیدانست که نایب السلطنه با آنحال باین
سفر اقدام کند و محمود میرزا برادر ولیعهد که چند ماه بود در مشهد اقامت
داشت حرکت برادررا مانع گردید .
محمود میرزا در یادداشتهای خود نوشته است یکروز صبح بسیار زود
آدمی از سرکار ولیعهد باحضارم آمدوقتی بدرون حرم رفتم سرکار ولیعهد
درالاچیق درازکشیده والدهٔ دلشاد میرزا(۱) مشغول کار بودو نوشتجات را
قائم مقام بعرض نواب ولیعهد درمیاورد نایب السلطنه ازهرکس بهترصلاح در
عزیمت قائم مقام کردند .

۱ ـ بعید نیست والده دلشاد میرزا اززنان عباس میرزا بوده است .

قائم مقام با سپاه دارالمرز که شامل [illegible] همراه توپ بود بجانب هرات گردید. محمود میرزا نوشته است :

بعد از رفتن قائم مقام خدمت ولیعهد رسیدم در باغ فرمودند چندان توانائی در خودنمی بینم عبدالعظیم خان قزوینی را که برای آوردن حکیم صاحب انگلیسی (مستر کارمیك) فرستاده بودم میگویند آمده و گفته است حکیم در بسطام مریض شده فوت کرد چنان میدانم که طبابت نیست شد بعضی دلجوئی ها از ایشان کردم و عرایض که رفع تکدر و تحیر نماید .

در موقع بازگشت ولیعهد از تهران چون میرزا بابای تبریزی حکیم باشی بسفارت روس و انگلیس نامزد شده و به تبریز رفته بود که ترتیب کار خود بدهد لذا فتحعلیشاه حکیم کارمیك انگلیسی(۱) را پنجهزار تومان داد که تهیه و تدارك دارو نموده باتفاق میرزا علی نقی رکنی مازندرانی خویش ومعتمد آصف الدوله اللهیارخان ازعقب عباس میرزا روانهٔ مشهد گردد هنگام عزیمت مشهد حکیم کارمیك در میامی بسطام بیمارشده ازجهان رفت و میرزا علی نقی بمشهدشتافته بولیعهد خبرمرگ حکیم را داد درتهران بعد ازاطلاع ازمرگ حکیم سعی می کنند جان مکنیل روانه مشهدشود چون وی از بیماری عباس میرزا اطلاع کامل داشت و میدانست که عزیمت اوکاری صورت نمیدهداز در انکاردرآمد ونرفت ناگزیرحکیم داودخان را که در تهران بود تدارکی دیده خواستند روانه مشهدنمایند از اتفاق مشارالیه بیمارشده بستری گردید فتحعلیشاه چاپاری سریع به تبریزروانه کردکه میرزا بابای حکیم باشی که گاهی درخدمت ولیعهد مشغول معالجه میشد سفارت روسیه وانگلیس راموقوف سازد و بجهت معالجهٔ عباس میرزا بمشهد روانه شود لکن این تدبیرات تمام برخلاف تقدیر بود مشهد دراینوقت چند طبیب داشت که میرزا محمد علی بالا خیابانی ازهمه مشهورتر بود ناگزیر عباس میرزا دراینموقع زیر نظروی بدرمان میکوشید .

---

۱ ــ این نام راحکیم کارتل هم نوشته اند لکن غلط است.

محمود میرزا نوشته است اغلب از شبها در خلوت و اندرون ولیعهد
میفرمودند که فهلهٔ عالم مارا هم خاك کرد. روزی نایب‌السلطنه گفت فلانی
وصایائی دارم که بایست بمحمد میرزا برسانی اسبابی فراهم آورده‌ام ازلشکر
و مردمان جنگی که احدی از اهل ایران باآنها مقابله نمیتواند کرد تاتوجه
کنی با این اوضاع که فراهم‌آمده ظل‌السلطان بعداز من باتو در مقام مؤالفت
است نه مخالفت. خسرومیرزا اختیار زبانش را ندارد و جهانگیر بتو خدمت
کن نیست هریك از نوکرهاکه در درجهٔ صداقت هستند معززدار و محترم
شمار و اگر خلاف وخیانت دیدی طناب بحلقش بگذار تا دیگران را عبرت
شود از این قبیل مطالب میفرمودند بنده جسارت کردم که دوکلمه شرح‌حالی
بقبله عالم تحریر فرموده وسفارش بازماندگان رابفرمائید فرمودند درراه
دولت هرگز آسایش نکردم وکاری‌را بخواهش نسپردم امیدوارم‌پدرمن حقوق
مراضایع نگرداند دراین دم واپسین برخود نمی‌پسندم تملقاتی که آیااجابت
شود یا نشود ازبرای دوروز نان ومنصب اولادنمایم هریك از شاهزادگان و
برادران دراطراف ایران مشغول تفرج باغ وبوستانند می‌بینی که قدرت تکلم
و تبسم‌نمانده اولاد من‌اکنون در تسخیر هرات وبجزتو برادر و این برادر
زادهٔ توزنده جان میرزا احدی را بربالین ندارم درکمال تحسر بحمال‌زنده
جان میرزا نگاهی میکرد وآهی‌میکشیدند .

وقتیکه خبر مرگ حکیم‌کارمیك بنایب‌السلطنه‌رسیدهیچکس ازاطبای
صاحب وقوف درخدمت حاضرنبودند بهمین سبب اندك واهمه‌ئی بوی‌داه یافت
آثار ورم درپا وزانو پدیدآمده بود و حکیم کار میك باوگفته بود که این
مرض وقتی مهلك است‌که ورم درپا و زانو پیداشودلذا قطع‌امید کردودانست
از زمان حیات چندان باقی نمانده باینجهت‌بهزیارت آستان مبارك بسیار
مشرف میشد واکثر شبهارا درآستانه مبارکه تانصف‌شب مشرف‌بوده به گریه
وزاری‌وتوبه و استغفار مشغول‌بود .

درآن زمان مشهد چند طبیب داشت که از همه مشهورتر میرزا محمد

علی بالا خیابانی بود که شاگرد برای درمان و تسکین درد او بر بالین نایب‌السلطنه می‌آمد .

عباس میرزا درشب‌پنجشنبه دهم جمادی‌الاخر سال ۱۲۴۹ مانند هرشب بزیارت آستان مبارک حضرت ثامن‌الحجج علیه‌السلام مشرف شد و بمنزل بازگشت و پس ازساعتی بخواب‌رفت وبعد از اندک‌زمانی ازخواب بیدار شده لگن طلبیدوخون استفراغ کرده وبی‌حال شد اتفاقاً آنشب‌کسی در خدمت وی‌نبود حاجی‌علی‌اصغر خواجه رااحضار نموده وآنگاه روبجانب‌قبله‌خوابیده زبان بکلمه توحید گشوده سه‌ساعت بصبح مانده برحمت آفریدگار و اصل گشت وعمروی چهل‌وپنجسال وششماه وشش‌روز بود .

خاوری درتاریخ ذوالقرنین نوشته است میرزا علینقی رکن‌معتمدآصف الدوله راکه در ارض اقدس بوداحضار نمود وفقراتی چند جانگذاز نزد او ادا فرمود .

خلاصه حاجی علی اصغر وقتی رسیدکه کار ازکار گذشته بود بیرون رفته بعضی ازکسان رااخبارنموده خفیة بتغسیل‌وتکفین ونماز وی اقدام‌کرد و درزیر زمین همان اطاق بامانت سپردند تا محمد میرزا از هرات آمده بهرجاکه مصلحت داند مدفون سازند سپس چاپار بهرات و تهران‌فرستادند که خبراین واقعه رابمحمد میرزا و فتحعلی‌شاه برسانند .

ازمشهد خبر وفات ولیعهد بفاصله یکروز بوسیلهٔ چاپار بمحمدمیرزا رسید و اوپس از شنیدن میرزا ابوالقاسم قائم مقام را از قضیه آگاه ساخت و چون لشکرها بچهارطرف تقسیم وروانه شده بودند فوری کس فرستاده احمد میرزا راکه برسرغوریان میرفت حکم توقف دادند و خسرو میرزارا ازپل‌مالان وصمصام خان و محبعلی خان سرتیپ را از میمنه ومیسره باردوطلبیدند و حاجی‌زین‌العابدین شیروانی(۱) را بهرات پیش شاهزاده کامران فرستادند

۱ـ حاج زین‌العابدین شیروانی ازمشاهیر عرفاست در این موقع از فارس‌عازم مشهد شده در مشهد خدمت عباس‌میرزا رسید لکن‌عباس‌میرزاویرا

بوسیله وی قرار متارکهٔ جنگ دادند و معامله نموده اسرائی که از لشکر
ای محمد میرزا برده بودند پس گرفتند و بمجرد اینکه در تهران واقعه‌ئی
فاق افتاده که نایب‌السلطنه از مشهد اردورا احضار فرمودماند طبل رحیل
وفته رهسپار مشهد شدند پس ازطی یکمنزل سعادت قلی‌میرزا پسرشاهزاده
امران بابعضی از امرای افغان بخدمت محمد میرزا آمده عریضه وپیشکش
ورده تقدیم داشته کاغذ متارکه جنگ‌ووداد بهم داده و بهرات باز گشتند و
حمد میرزا وسپاه بسرعت منازل میان راه راپشت سر گذاشته بسمت مشهد
وانه گردیدند .

القصه محمد میرزا بالباس عزاداری و سوک وارد مشهدشد تمام سپاه
نگها را سیاه کرده وبرسر توپهاچادر های سیاه کشیده و طبالان طبلها را
ارونه زده روز هفدهم رجب المرجب ۱۲۴۹ باحزن و ملال فراوان وارد
شهد شدند و از میدان نزدیك ارك با شاهزادگان و وزراء و علماء وامراء
سرهنگان افواج عماری نعش ولیعهد را از محلی که قبلا بامانت گذاشته
ودند با آدابی تمام برداشته بدوش نقل بآستانهٔ مبارکه‌کرده پهلوی پنجره
ولاد برزمین گذاشتند تا محلی‌راکه خود وصیت کرده بود آماده ساختـه
خاك سپارند . بیش از ده‌هزار نفر از مـردم مشهد حاضر و لـوازم تعزیت
جای آوردند و میرزا عسکری امام جمعه باآن جماعت نماز گذاشتند

چون ازنمان وفات سی‌وهفت روز گذشته بود لذا در روز دفن بجهاتی
تعذر مینمود قرار درشب دادند محمود میرزا مینویسد بعد از طواف محمد
یرزا بنده را فرمودند مواظب امور بوده تا شب با شرایط لازم ولیعهد دفن
ود وآنگاه خود باهمراهان عازم باغ گشتند و این‌فقیر هفت ساعت از شب
گذشته جسد ولیعهد رادرآخر دارالحفاظ درصفه‌ئیکه متصل به صحن مسجد
گوهر شاد بود بخاك سپرد و درموقع حفرمزار سری‌پوسیده بالوحی‌ازآنجا

مردی پذیرفت بسمت هرات عزیمت کرد پس از وصول خبر مرگ عباس
یرزا ازطرف محمد میرزا و قائم مقام بسفارت بهرات رفت و آمد داشت
اجزین‌العابدین شیروانی متخلص بهتمکین تألیفات بسیار دارد از جمله
ستان‌السیاحه ـ ریاض‌السیاحه را میتوان نام‌برد وی در سال ۱۲۵۳ وفات
فته‌است. لقب‌طریقت وی مستعلی شاه بود .

درآمد که دلالت داشت براینکه آنجا مقبرۂ ملائی بودکه یکصد و پنجاه سال قبل درآنجا مدفون شده است .

محمودمیرزا نوشته است هنگامیکه میخواستیم عماری نعش‌راحرکت دهیم زروزیوروجواهرات برای تذهیب‌وترتیب‌جنازه‌خواستم‌والده‌دلشاد میرزا گفت حضرت ولیعهد از ایام‌مهدتا این عهدآنچه ازمال دنیاوزخارف ایام‌بدست‌آورد بمصارف سپاه‌وادوات‌جنگه رسانیده‌ودرگوهراوتوپ‌وتفنگه‌وسربازولشکراست.

میرزا علینقی رکن که ازبسطام با خبر وفات کارمیك بمشهد رفت و در مشهد ناظرمرگه نیابت سلطنت بود بسرعت عازم تهران شده وپس ازچند روز و با خبرمرگه ولیعهدوارد تهران‌گشت و مقارن این زمان لاچین بیگ غلام با چهل فرمان برای سران‌سپاه‌و بزرگان‌از جانب شاه‌واردمشهد شد که در بندگی و ارادت‌محمد میرزا کمافی‌السابق باشند و اطاعت اورا با مرحوم نایب‌السلطنه تفاوتی نگذارند.

پس از آن‌که خبروفات ولیعهد از مشهد بتهران رسید علیخان ظل ـ السلطان برادر بطنی عباس‌میرزا مطلع‌شدودونبانه‌روز از خانه بیرون‌نیامدوقت شام و ناهار که‌فتحعلیشاه‌جویای‌حال‌اوشد گفتند‌تکسر مزاج‌دارد. چنانکه‌درتاریخ عضدی‌نقل شده‌است روزی تمام‌اولیای‌دولت‌دردیوانخانه‌جمع‌شدندکه‌این خبررا بعرض برسانند عصر که شاه مطابق‌معمول‌دراطاق‌ارسی‌رو بقبله خلوت کریمخانی نشست عضدالدوله و کامران میرزاکه اکثراوقات خدمت پدر حضور داشتنددر همان اطاق ایستاده و معتمدالدوله منوچهرخان وچند نفرازخواجه سرایان نزدیك دررو باندرون نشسته بودند.

چون علی الرسم هروقت شاه درخلوت کریمخانی تشریف داشتند اگر کسی را از دیوانخانه بحضور میخواستند یکی از عملهٔ خلوت میرفت و خبر میکرد وکسی که‌احضار شده بود وقتی‌وارد میشد کفش خود رانزدیك درمیکند و دوجا تعظیم میکرد تابه در ارسی‌بیاید بعدازوروداو دربان در بزرگه راکه وارد خلوت میشدند فوراً میبست تا وقتیکه برای مرخصی‌آن شخص‌در راباز میکرد ودوباره می‌بست.

پادشاه فرمود اللهیارخان بیاید آصف الدوله بهمان قاعده که شرح داده شدتا درارسی‌آمد شاه فرمودچاپارخراسان‌آمده یانه عرض‌کردمیرزاعلی نقی‌آمده‌است.

(ناتمام)

گزارشات پنج ساله سفارت ایران در لندن

شیخ‌محسن‌خان مشیر الدوله

۱۲۸۴ تا ۱۲۸۸ - ق

شیخ محسن خان مشیرالدوله

« دفتر گزارشات شیخ محسن خان مشیرالدوله که درسالهای ۱۲۸۴ تا ۱۲۸۹ قمری ، شارژ دافر و وزیر مختار ایران در لندن بوده است. چند روز قبل بوسیله آقای ارشادی کتابفروش بدست اینجانب رسید و چون حاوی نکات تاریخی فراوان بود ،قسمت هائی از آن را با شرح حال نویسنده و توضیحاتی دراطراف مسائل سیاسی که در آن سالها میان ایران و انگلیس مطرح مذاکره بوده است بصورت مقاله حاضر تهیه گردید که ذیلا بنظر خوانندگان خواهد رسید . »

* * *

حاج میرزا شیخ محسن خان (مظفر) ، میرتیپ اول ، معین الملك (مشیرالدوله) پسر شیخ کاظم عرب تاجر تبریزی متولد سال ۱۲۳۵ متوفی ۱۸ ربیع الثانی ۱۳۱۷ قمری ازرجال خود ساخته واز وزراء استخوان دار اواخر عصر ناصری و سالهای نخست سلطنت مظفرالدینشاه بوده است . پدرش شیخ کاظم فرزند شیخ محسن عرب در اواسط سلطنت فتحعلیشاه به ایران مهاجرت کرده ودر تبریز بکار تجارت پرداخت .

از احوال کودکی و کیفیت تحصیلات واوان جوانی شیخ محسن خان متأسفانه اطلاعات کافی وبیشتری در دست نمیباشد ومعلوم نیست که نامبرده چرا وچگونه ازپدریپیشه کسب وتجارت چشم پوشیده وبخدمت دولت ونوکری دیوان درآمده است. لیکن بنابقرائنی که دردست است شیخ کاظم پدر شیخ محسن خان تا اوائل سلطنت ناصرالدینشاه ومنگامیکه فرزندش به تدبیر و دعوت میرزا تقی خان امیرکبیر همراه عده ای دیگر بعنوان مترجم وارد خدمت وزارت خارجه و نظام نوین گردیده (۱) حیات داشته و بکار تجارت

۱ـ میرزا تقی خان ـ « هیئتی از مترجمان زبانهای خارجی بوجود آورد و به تربیت مترجم دست زد میرزاملکم خان ، نظر آقا ، میرزا ابراهیم (عموی ملکم) ماسوس خان ومیرزا محسن خان (مشیرالدوله) از کسانی هستند که خدمت خودرا درزمان امیرکبیر با سمت مترجم دروزارت امور خارجه و نظام آغاز کردند »

(امیرکبیر و ایران ـ دکتر فریدون آدمیت صفحه ۲۱۵ و ۳۷۳)

مشغول بوده است . (۱)

همچنین آشکارست که نامبرده در کجا و نزد کدام معلم با السنه (انگلیسی ـ فرانسه ـ واحتمالا ایتالیائی) آشنائی پیدا کرده است .
لیکن بطور قطع میدانیم که شیخ محسن خان علاوه از آشنائی به زبانهای خارجی ، مانندا کثر منشیان آنزمان در ادبیات عرب و عجم وفن‌نگارش تبحر داشته و آراسته بهنرخوش نویسی بوده و بوسیله میرزا تقی خان امیرکبیر در سالهای اقامت تبریز ووزارت نظام شناسائی شده و همراه با جمعی دیگر ازجوانان لایق و باسواد بخدمت دولت وارد گردیده است.

میرزا سعید خان ایغلیقی گرمرودی انصاری (مؤتمن الملك) در رأس این طبقه قرار داشته وچون در تمام سالهائی که حاج شیخ محسن خان معتمد الملك (مشیرالدوله) نماینده ایران درلندن بوده وگزارشاتی‌راکه در طی این مقاله مورد بررسی وبحث قرار میدهیم بعنوان میرزا سعید خان انصاری مؤتمن‌الملك که وزیر خارجه ایران بوده است مخاطب ساخته لذا جا داردکه درمقدمه این نوشته به شرح حال میرزا سعید خان نیز باختصار اشاره ای کنیم .

حاج سیاح محلاتی درکتاب (خاطرات) ازقول خود میرزا سعید خان احوال وی و نحوه ورودش بخدمت دیوان را چنین ثبت کرده است :

« طلبه ای بودم در مسجد جامع تبریز . روزی یك نفر بمدرسه آمد ویکی از طلاب را خواست که عریضه ای برای او به میرزا تقی خان بنویسد . مرا نشان دادند عریضه ای بخطخوب و عبارت مرغوب نوشتم. فرداگماشته ای ازطرف میرزا تقی‌خان آمدکه ترامیخواهند. رفتم گفت : حیف نیست قابلیت خودرا در

۱ـ محمد آقای سرتیپ که درچهل سالگی بسال ۱۲۹۶ـق در تهران درگذشته است برادر شیخ محسن خان مشیرالدوله بوده و با توجه به زمان تولد وی حیات پدر آنان تا اواسط سلطنت محمد شاه مسلم است .

این لباس تنبلی باطل میکنی و گویا گمان میکنی که عبادت خدا با لباس است . پس امر کرد که تغییر لباس داده به دستگاه دیوان بروم.

چون میرزا تقی خان با شاه عازم تهران شد مراهم همراه خود برد ودرراه بعضی تحریرات بعهده من بود » (ص ۱۳۰-۱۳۱ کتاب خاطرات حاج سیاح)

پس از مرگ محمدشاه‌قاجار و اعلام سلطنت ناصرالدین میرزا ولیعهد هنگامیکه پادشاه جوان که در تبریز اقامت داشت بجانب دارالخلافه راه‌افتاد ریاست وفرماندهی اردوی پرعرض و طول به میرزا تقی خان وزیر نظـام محول گشت و میرزا سعید خان ایشلیقی (گرمرودی انصاری) طلبهٔ چندماه قبل مسجد جامع تبریز بفرمان وزیر نظام باسمت منشی و محرر با اردوی شاهی همراه‌شد و درتهران با همان سرعت که وزیر نظام لقب (امیرنظام) و سمت (صدارت عظمی و امارت کبری) پیداکرد وحل وعقد امورمملکت و سررشته کارهای دولت از اداره قشون وسرپرستی افواج ونظامیان و کنترل دخل وخرج وتکثیر عواید دولت و نظارت در هزینه های جـاری و تعدیل مخارج و مستمریها و اداره‌مهام خارجه وداخله بکف کفایت وی سپرده‌شد، میرزا سعیدخان نیز باهمان سرعت مدارج ترقی را طی‌نمود . منشی‌مخصوص ونویسنده رسائل دولتی و دبیر اسرارگردید و دروزارت امور خارجه نیابت وکفالت یافت وبدریافت لقب (خانی) مفتخر گردید وسرانجام چند ماه‌قبل‌از پایان‌کار امیرکبیر ملقب به (مؤتمن الملك) شد و سه ماه بعد از عزل امیر چون میرزا محمد علی خان شیرازی وزیر امور خارجه درگـذشت میرزا سعید خان مؤتمن‌الملك بمقام وزارت خارجه منصوب گردید ـ مؤتمن الملك تا هنگام مرگ (۱۳۰۱ـق) جمعا بیست و دوسال وزیرخارجه ایران بود...

طرفه آنکه فرامین عزل وبرکناری میرزا تقی خان امیر کبیرکه بتحریك جانشین وی نوشته و با مهرشاه به ایالات وولایات فرستاده شد عموماً باخط

زیبا و عبارات و جمله‌پردازیهای میرزا سعید خان ایلیقی تحریر شده است . (۱)

•

حاج شیخ محسن‌خان معین‌الملك (مشیرالدوله) مانند میرزاسعیدخان ظاهراً در تبریز بدستور ودعوت میرزا تقی خان وزیرنظام وارد خدمت‌نظام آذربایجان شده ودر (هیئت مترجمان) که بهنگام صدارت امیرکبیردرتهران تشکیل یافت‌داخل گردید. (۲)او علاوه ازآشنائی بازبانهای‌خارجی‌مانندمیرزا سعیدخان‌در فن‌نگارش‌مهارت‌داشت‌و ازخوشنویسان‌ناشناخته‌عصرخویش بوده که خطوط نستعلیق‌وشکسته‌نستعلیق‌را درکمال استادی وهنرمندی مینوشت... در هنگام افتتاح مدرسه دارالفنون (۱۲۶۸ـق) حاج شیخ محسن خان مترجم (مطراتسوا ایتالیائی) مربی سپاه و معلم پیاده نظام‌وفن آرایشگر لشکر تاکتیك بوده (۳) وهمین مأموریت نیز با توجه به سابقه خدمت نظامی و

۱ـ نمونه فرمان عزل وبرکناری میرزا تقی خان امیرکبیر با مهر ناصرالدینشاه بخط وانشاء میرزا سعیدخان انصاری‌که درظهر فرمان مـهر بیضی شکل آقا خان بن اسداله (میرزا آقا خان نوری) وجود دارد . از مجموعه فرامین‌و اسناد و مکاتیب متعلق به نگارنده در شمارهٔ بعد گراور خواهدشد.

۲ـ روزنامه وقایع اتفاقیه .

۳ـ کتاب‌خاطرات حاج سیاح‌محلاتی . نقل‌ازاظهارات میرزا سعیدخان انصاری «امیرکبیر هرکس رالایق میدید لوازم ترقی او را فراهم میکرد ـ میرزا حسین خان (مشیرالدوله بیست و سه ساله را بمصلحت گذاری بمبئی فرستاد ـ میرزا ملکم خان هیجده ساله‌را ومیرزا محسن‌را به خدمت‌دستگاه ترجمانی دولت گماشت. (صفحه ۲۱۶ ـ امیرکبیرو ایران ـ دکتر آدمیت) (ص۱۳۰ کتاب خاطرات حاج سیاح).

آشنائی بالسنه خارجی بوی محول گردیده و هنگامیکه نامبرده بعضویت دروزارت خارجه هم درآمد وصاحب مشاغل مهم سیاسی شد مرتباً بدریافت درجات نظامی نیز نائل می گردید و در ایامی که شارژ دافر ایران در لندن بود بدرجه سرتیپی اول ارتقاء یافت و دراکثر نامه ها و منابع انگلیسی زبان وی را (ژنرال محسن خان وزیرمختار ایران) خطاب کرده اند.

گراهام استوری مؤلف کتاب (رویتر دریکقرن) اورا ژنرال محسن خان وزیرمختار ایران درلندن خوانده و مینویسد متجاوز ازدو سال قبل ز اعطای امتیاز یعنی درسال (۱۸۷۰) ژنرال محسن خان وزیرمختارایران وجه بارون جولیوس رویتر را برای بکار انداختن سرمایه غرب در ایران ملب کرد .....

اولین مأموریت سیاسی شیخ محسن خان در خارج از کشور . نیابت وم سفارت ایران در سن پطرزبورگ بود و در همان مأموریت به دریافت ب (خانی) مفتخر گردید (۱۲۷۲. ق) .

درسال ۱۲۷۵ـق همراه حسنعلی خان سرتیپ گروسی (که بعداًوزیر الد عامه وامیرنظام شد) وزیر مختار ایران در پاریس باسمت نیابت اول انسه رفت ودرسال ۱۲۸۰ـق با درجه سرتیپ سوم مستشار سفارت ایران پاریس گردید وتا سال ۱۲۸۲ـق در این سمت باقی بود در اواخر سال ۱۲ـق بدرجهٔ سرتیپ اول نائل و به شارژدافری ایران درلندن منصوب و هنگامیکه در ربیع الاول سال ۱۲۸۴ـق ازتبریز رهسپار محل مأموریت بود در تفلیس با حسنعلی خان گروسی که با اعضاء سفارت خود از ی احضار شده وعازم تهران بود ملاقات کرد و توسط اوازوضع سفارت ن درلندن و احوال میرزا محمدعلی خان شارژدافر یاکاردار موقتی ایران بر اعضاء سفارت که بعد از احضار میرزا محمود خان ناصرالملك وزیر . ایران درلندن بتهران (۱۲۸۳ـق) امور سفارت خانه را اداره می د آگاه گردید .

دفتر مسوده گزارشات حاج شیخ محسن خان معین الملك مورخ سال

های (۱۲۸۴-۱۲۸۸ ق) که در این مقاله از آن گفتگو خواهیم داشت با گزارش شماره ۱ درباره کیفیت سفر از تبریز تا تفلیس و جریان ملاقات با حسنعلی خان گروسی و اظهارات او در زمینهٔ اوضاع سفارت ایران در لندن و احوال شارژدافر و دیگر کارکنان سفارت شروع میشود که در سطور بعد و با فراغت از شرح مختصر احوال و سوانح ایام حاج شیخ محسن خان به بررسی گزارشات وی از دفتر مزبور خواهیم پرداخت.

سمت و عنوان حاج شیخ محسن خان در سال ۱۲۸۶ - ق در لندن از (شارژدافری) به (وزیر مقیم) تغییر یافت و با وجود درخواستهای پی درپی او و توضیحاتی که تقریباً در تمام گزارشات خود دائر به لزوم ارتقاء مقام و تبدیل عنوان خویش به (وزیرمختاری) به تهران داد تا اواخر سال ۱۲۸۸ - ق درهمین سمت باقی ماند و چون نامبرده ضمنا سمت سفارت یا وزیرمختار (اکردیته) - بلژیك - آلمان را هم داشت از جمله دلائلی که در زمینه لزوم ارتقاء بمقام وزیرمختاری لندن در گزارشات خود ذکر کردمو تا اندازه ای هم معقول و معتبر بنظر میاید یکی هم اینستکه میگوید: مقامات سیاسی و مسئولان وزارتخارجه انگلیس ازاینکه نماینده ایران دردربار های پروس (آلمان) وبلژیك با وجودی که عنوان (آکردیته) دارد دارای مقام (وزیرمختاری) است و بعلاوه نماینده ملکه انگلیس و امپراطور هندوستان درتهران دارای مقام وزیرمختاری میباشد ازبابت اینکه دولت ایران نماینده خود را درلندن با عنوان شارژدافر معرفی کرده باطناً ناراضی و رنجیده خاطر هستند لیکن این توضیحات و درخواستهای متعدد ومکرر او دروزارتخارجه و نزد دولت و پادشاه ایران بدلیل آنکه وزیر خارجه ایران مخصوصاً در همان سالها از بازکردن وقرائت نامه ها وگزارشات نمایندگان ایران مقیم خارج و دیگر مکاتباتیکه بعنوان او ارسال میشد خودداری میکرد همچنان بدون جواب وبلااقدام باقی ماند.

تا سرانجام درسال ۱۲۸۸-ق پس از آنکه ناصرالدینشاه درمراجعت از سفر عراق وزیارت اعتاب مقدسه حاج میرزا حسین خان مشیر الدولـه

ِیر ایران در اسلامبول را همراه خویش بایران آورد ودر تهران ابتدا او
ا وزیرعدلیه وپس از چندی وزیر جنگ و سپهسالاراعظم و بالاخره مسئول
کلیه امور دولت و مملکت نمود و وزارت امور خارجه نیز مدتی با وجود
یرزا سعید خان انصاری وپس از چندی مستقلا تحت نظروی قرار گرفت
حاج شیخ محسن خان هم به آرزوی دیرین خویش رسید و رسماً وزیر
ختار ایران درلندن گردید ...

اعطای عنوان وزیرمختار به حاج شیخ محسن خان در اواسط سال
۱۲۸۰-ق صورت گرفت واین ارتقاءمقام بر اثر سابقه‌الفت و آشنائی‌نزدیك
دوستانه باحاج‌میرزاحسین خان‌مشیرالدوله‌سپهسالاروتقرب‌سپهسالاردردربارو
آغاز سلطه وصدارت مطلقه او وهمچنین بعنوان قدردانی و تقدیر وتشویق از
و بخاطر گفتگو ومذاکره با (بارون جولیوس رویتر) و جلب علاقه او به
سرمایه‌گذاری وسیع خارجی درایران‌صورت‌گرفت (۱) ودرنتیجه تا اواسط
سال ۱۲۸۹-ق وبعد از خاتمه گفتگو بانمایندگان رویتر و عقد قرار داد
معروف ایجاد راه آهن و بهره برداری از معادن ومنابع طبیعی در سراسر
یران نامبرده بنام (ژنرال محسن خان‌وزیرمختار دولت شاهنشاهی ایران)
در لندن بوده استوازآنجابعنوان وزیرمختارایران درباب عالی (اسلامبول)
که در آن اوقات مهمترین سفارتخانه های ایران در خارج بحساب میرفت
رتقاء مقام یافت .

بعد از آنکه حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله از سفارت اسلامبول
به تهران منتقل و به وزارت عدلیه منصوب گردید(۱۲۸۸-ق) حسینعلی خان

۱- تأثیر حاج شیخ محسن خان معتمد الملك (مشیر الدوله) در
مذاکره و گفتگو با چندکمپانی خارجی وعقد قرارداد های متعدد در زمینه
حداث راه آهن و بهره برداری از معادن و جنگلها و همچنین جلب‌توجه
(بارون جولیوس رویتر) به ایران و نقش او در انعقاد قرار داد معروف
(رویتر) و اعطای امتیاز راه آهن و معادن بنامبرده از جمله مطالبی است
که برای اولین بار در این‌مقاله مورد بحث وگفتگو قرارگرفته است .

گروسی ژنرال آجودان شاه به سمت وزیرمختار مأمور دربار عثمانی شد . حسنعلی خان گروسی از اوائل سال ۱۲۸۴ـق که از سفارت پاریس احضار گردید در تهران عنوان ژنرال آجودان شاه را داشت مدت نوزده ماه وزیر مختار ایران در اسلامبول بود .

درسال ۱۲۹۰ ـ ق حاج میرزا حسین‌مشیرالدوله سپهسالاراعظم علاوه از مشاغل قبلی وزارت خارجه را نیز تحت نظر گرفت و میرزا سعید خان انصاری مؤتمن‌الملك به نیابت تولیت آستان قدس رضوی منصوب گردید، از اولین اقدامات سپهسالار دروزارت خارجه انتصاب میرزا ملکم خان بوزیر مختار ایران در لندن و اعطای نشان تمثال همایون از درجه اول و لقب ناظم الملك به او بود ..

میرزا ملکم خان در سالهای اخیر چه در اسلامبول و چه در تهران عنوان مستشار ومشاور حاج میرزا حسین خان مشیر الدوله را داشت . پس از انتصاب ملکم به سفارت لندن حاج شیخ محسن خان با لقب معتمدالملك وزیرمختار ایران درباب عالی(اسلامبول) گردید (شعبان ۱۲۹۰ ـقمری) و حسنعلی خان گروسی به تهران احضار و بحکومت اردبیل و مشکین وسر پرستی ایلات شاهسون منصوب شد . (۱)

حالب آنکه حاج شیخ محسن خان از دو سال قبل که مشیرالدوله به تهران آمد به هوس وزیرمختاری اسلامبول افتاده بود و در گزارش مورخ ۱۵ ذی قعده ۱۲۸۷ـق خود بعنوان میرزا سعید خان انصاری مؤتمن الملك ضمن اظهار شکایت ازنرسیدن مقرری اعضاء سفارت وفشار ومزاحمت‌طلبکاران مینویسد: « سه چهارروز قبل نمیدانم‌که ازروی چه مأخذ در روزنامه تـایمس (تایمز) نوشته بودکه وزیر مقیم لندن به اسلامبول مأمور گشته‌روانه خواهد خواهد شد . آنچه مأمورین خارجی از کمترین جویا شدند جواب دادم که اطلاع ندارم و این جزو داخل اراجیف است ولی‌کسبه بازار متقاعد نشدند

۱ ـ منتظم ناصری جلد سوم وقایع سال ۱۲۹۰ـق .

هر روز برسبیل استمرار یکی میرود ودیگری میآید . هر چه میگوییم این خبر دروغ است نمی پذیرند... »

اما ظاهراً در تهران وزیر خارجه بگزارشات واصله از سفارتخانه‌ها بی اعتناء تر از آن بوده‌که این نامه هارا بخوانند ومسلماً میرزا سعیدخان وزیر خارجه پاکت این گزارش را باز نکرده در کنار بقیه گزارشات‌قرار داده است.

مأموریت و اقامت شیخ محسن خان معین‌الملک در سفارت اسلامبول قریب بیست سال طول کشید ونامبرده تاسال ۱۳۰۸ـق درآن مأموریت باقی بود وعنوانش تامقام «سفیر کبیری» ارتقاء پیدا کرد و درسال ۱۳۰۲ـق‌علاوه از سفارت اسلامبول وزیرمختار (آکردیته) ایران در برلن نیز گردید... طول اقامت وروابطی که با تمام ارکان دولت ودربار و شخص سلطان عثمانی پیدا کرده بود موجب شدکه تادوسال بعد ازاحضار هم سلطان عثمانی (۱) به وسائلی گوناکون ازناصرالدینشاه تقاضای معاودت وسفارت مجدد شیخ‌محسن خان‌را در اسلامبول بنماید.

در مسئله احضار وعزل شیخ محسن خان معین الملك ازسفارت عثمانی واقدام واصرارسلطان ودولت‌عثمانی‌درابقاء وتجدیدمأموریت‌نامبرده‌درسالهای ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۱ قمری مدت سه سال میان‌پادشاهو سلطان و صدور و وزرای مسئول ایران وعثمانی‌کشمکش وگفتگو وجودداشت .. با این توضیح که در رجب ۱۳۰۸ ـق شیخ محسن خان معین‌الملك از سفارت اسلامبول احضارشد و میرزا اسدالله وکیل الملك (ناظم‌الدوله) بجای او مـأمور باب عالی گردید .

محمدحسن خان اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خود در بـاره عزل شیخ محسن‌خان معین‌الملك و توسط سلطان عثمانی وپیغاماتی که‌به‌دربار ناصرالدینشاه فرستاد و اقدامات سفرای او درتهران چنین مینویسد:

(۲۳رجب ۱۳۰۸) - « درب خانه (کذا) دیدم نایب‌السلطنه (کامران میرزا) مشیرالدوله (میرزا یحیی خان) - قوام الدوله (میرزاعباس)مخبر-الدوله (علی قلی خان) - امین السلطان (میرزا علی اصغرخان) به حکم احضار شده اند بعنوان امین الدوله (۱) وغیره در این بین بندگان همایون تشریف آوردند. حضرات را احضار وعنوان مطلب فرمودند :

« اول شکایت زیاد از بی نظمی قنسولها و تعدی آنها به رعیت ایران، بوزیرخارجه فرمودند . بعد از این بایدتمام‌قنسولها از تهران مأموریشوند وبروند و اشخاص‌معروف‌وزارتجارجه‌باشند بعد ازمعین الملک که سفیرکبیر در اسلامبول است شکایت فرمودند بمجرد اینکه حضار اظهار بی‌میلی ار شاه دیدند مثل گرگهای گرسنه که بهیک‌لاشه ای بیفتد همین طور به معین الملک بیچاره تاخت بردند .. مطربش کردند - متقلبش ستودند - بی قابلیتش خواندند - خائنش نامیدند - سالی صد هزار تومان اثبات مداخل اورا نمودند - بعد از این تاخت و تاز ها نتیجه اش عزل معین - الملک شد »

بدین ترتیب حاج شیخ محسن خان معین الملک سفیرکبیر ایران در عثمانی به تهران احضار وپس از بیست‌وپنج سال وزارت

۱- مقصود ، حاجی علی خان امین الدوله است وعلت عدم احضار او به مجلس رجال ووزراء درپیشگاه شاه و تصریح اعتماد السلطنه در باره عدم احضار امین الدوله اینست که در این تاریخ حاجی علی‌خان امین الدوله و حاجی شیخ محسن خان مشیرالدوله روابط بسیار نزدیك داشته اند وامین - الدوله بحدی متظاهر بدوستی با معین الملك بوده است که پسر خویش (محسن خان امین‌الدوله شوهر شاهزاده خانم فخرالدوله پدر آقایان دکتر علی - ابوالقاسم - احمد - محمود امینی‌را بنام اونامگذاری کرده‌بود) وبعد هم منیرالدوله دختر شیخ محسن خان را برای همین پسر عقد کرد . اما امین الدوله چون صدراعظم شد باعتبار مصلحت و منفعت روزگار پشت پا بتمام آن ادعاها وروابط زد وپسر خود را وادار به طلاق دختر شیخ محسن خان کرد تا بتواند شاهزاده خانم فخرالدوله دختر پادشاه‌وقت (مظفرالدین شاه) را ...

مختار و سفارت کبری در لندن و اسلامبول از خدمات دولتی معزول گردید ..

علت حقیقی عزل وبر کناری اواتهام همراهی وهمکاری وحتی‌همفکری با میرزا ملکم خان وروزنامه قانون بود . این مطلبی است‌که متأسفانه هیچ یك ازمورخین و نویسندگان توجهی بدان نکرده ودنباله روی ازیادداشتهای اعتمادالسلطنه‌که میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان را دشمن معین الملك و محرك عزل و برکناری وی خوانده است کرده اند .

محمد حسن خان اعتماد السلطنه دوستی دیرین و عمیق شیخ محسن خان معین‌الملك با حاجی علی‌خان امین‌الدوله‌ودشمنی میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان با امین‌الدوله را دلیل مخالفت امین السلطان با معین الملك و تحریك ناصرالدینشاه بعزل وبر کناری وی دانسته است . اما بی گمان این صغری وکبری پدیده خصومت شخصی وکینه توزی و بدخواهی خود اعتماد-السلطنه نسبت به میرزاعلی اصغرخان امین السلطان است .

ازمفاد اسناد ومکاتیب ونامه های سیاسی مقارن باعزل شیخ محسن‌خان معین‌الملك که در دست ما میباشد بخوبی پیداست که فعالیتهائی‌که برضد قرارداد تنباکو در اسلامبول صورت‌گرفته است و اتهام همکاری باملکم‌خان و تسهیل درکار انتشار وتوزیع روزنامه قانون دلائل اصلی و حقیقی عزل او بوده است وقسمتی از این اسناد را میتوان در مجموعه اسناد و مکاتیب میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله موجود درکتابخانه ملی پاریس ملاحظه کرد که از جملهٔ آنها نامه های میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی است‌که در سال ۱۳۰۸ـق از اسلامبول برای ملکم فرستاده شده ودراین‌زمینه اطلاعات گرانبهائی بدست میدهد ... (۱)

---

۱ ـ متأسفانه موضوع این مقاله مفصلتر از آنستکه بتوانم در اطراف حواشی وموضوعات دیگر بحث و توضیحی را مطرح ساخته و اسناد ومدارك مربوط به آنرا ارائه‌کنم علیهذا بایستی توضیحات درزمینه علل عزل و بر کناری شیخ محسن‌خان معتمدالملك(مشیرالدوله)ازسفارت‌اسلامبول‌واقدامات [illegible]

سید عبدالله سیار

دو جلسه از انجمن ادبی خراسان

یادی از دانشمند فقید مرحوم دکتر فیاض (سیدعلی اکبر شهیدی ثقةالاسلام)

ادیب و نویسنده محترم آقای پارساتویسرکانی مقاله‌ای تحت عنوان: (مرگ دکتر فیاض) شامل تاریخچه زندگانی مرحوم نوشته شده و بضمیمهٔ عکسی از انجمن ادبی خراسان که مرحوم دکتر فیاض از اعضای آن انجمن بودند .(درشماره ۷ مجلهٔ وحید آبانماه ۱۳۵۰) بطبع رسانده بودند

این‌جانب که در خراسان و طهران با دانشمند فقید انس و الفت داشتم برآن شدم که خاطره‌ای از انجمن ادبی خراسان نوشته و یادی از آن مرحوم نموده باشم و عکس دیگری از انجمن را که موجود دارم برای درج در مجله شریفه وحید تقدیم نمایم.

انجمن ادبی خراسان (درمشهد) بوسیله آقای میرزامحمدخان ملکزاده برادر مرحوم ملک‌الشعرای بهار که رئیس معارف خراسان بودند تأسیس شده و مرحوم آقا سید حسن طبسی ریاست انجمن را داشتند محل انجمن ادبی در باغ نادری مشهد در یکی از اطاقهای مقبره نادر و در اطاق مجاور آن کتابخانهٔ معارف بود . جلسه انجمن هفته‌ای یکشب تشکیل میشد و مجلهٔ

دبستان به مدیریت آقای آقا سید حسن طبسی ناشر آثار اعضای انجمن بود

درسنه ۱۳۰۵ شاهزاده محمد هاشم میرزا افسر از طهران بمشهد آمد و شبهای جلسه به انجمن میآمدند . یکشب شاهزاده افسر در انجمن ادبی خراسان غزلی را که بشلاقی ساخته بودند خوانده و پیشنهاد کردند که هر یک از اعضای انجمن که مایل باشند غزلی بآن وزن و قافیه سروده نظر خود را راجع بشیفتگی عاشق برروی یا خوی معشوق اظهار نمایند.

(عین غزل شاهزاده افسر را اکنون بخاطر ندارم لکن حان کلام اواین مصرع بودکه «برخوی توعاشقترم ازروی توای ماه»)

هفته بعد شب جلسه سه نفراز آقایان هر یك غزلی سروده بودند و خواندند مخصوصاً غزل مرحوم آگاهی (میرزا عبدالحسین آل داود) خیلی مورد توجه قرار گرفت و درحقیقت شاهزاده افسر را مجاب نمود .

(۲) آقای آقا سید محمود فرخ (که خدا سلامتشان بدارد و سه چهار سال قبل تاریخچه زندگی هفتاد ساله خود را بطبع رسانده و عکسی از انجمن ادبی خراسان را درآن چاپ کرده‌اند)

(۳) آقای سید علی اکبر شهیدی (مرحوم دکتر فیاض) هم هر یك غزلی سروده واظهار عقیده نموده بودند. صورت آن سه غزل را ازدفتر خاطرات خود دراینجا نقل و تقدیم مینمایم:

(۱) غزل مرحوم آگاهی (میرزا عبدالحسین آل داود برادر مرحوم بدایع نگار)

چون بوی نکوی تو بود دلکش و دلخواه

باکی نبود ، گر که بود خوی تو جانکاه

خوشخوی هزارند ز تو طاق به نکوئی

صد سال دیگر باز نیاید چو تو یك ماه

رویست که دل بپرد هر که به بیند

ز خوی همین مرد معاشر شود آگاه

عشق از ... ... گفته هویدا

بر روی گل آشفته بسود، بلبل شیدا
ز آنروی کند نغمه بهر شام و سحر گاه
عاشق بخط وخال و رخ و زلف گراید
نی خوی کسان باشد اگر دلکش ودلخواه
فحش از لب شیرین دهنان تلخ نباشد
از خوی بدیار نکو روی چه اکراه
آن شاعر دانا که بدلخواه تو گفته است
(بر خوی تو عاشقترم از روی تو ای ماه)
او عاشق رویت شده نی طالب خویت
خواهد که بدام افکندت لیک ازینراه

(۲) غزل آقای آقاسید محمود فرخ

هر چند که خویت نبود دلکش و دلخواه
من بندهٔ آنروی نکوی توأم ای ماه
صرف نظر از روی نکویت نتوان کرد
خوی تو دل‌آزار اگر باشد و جانکاه
من فاش بگویم که پرستندهٔ رویم
بگذار بگویند فلانی شده گمراه
یعقوب پیمبر بدو البته نکو خوی
او را نشنیدیم کسی بوده هوا خواه
یوسف ز رخ خوب شنیدی تو که دل برد
از مردوزن و پیر و جوان شاه وزن شاه
بودند بسی عاشق و معشوق به گیتی
کافسانهٔ آنها بود افسانه در افواه
از آنهمه یکره نشنیدیم که معشوق
جز با رخ نیکو دل عاشق بره از راه
محمود پی مصلحتی بود اگر گفت
من شیفتهٔ خوی ایاذم علم الله
فرخ همه بر روی نکو شیفته بودند
مانند [illegible] افسر دانای دل آگاه

کاورازپی خوی نکو رفت دل و گفت
(خویست که صاحبنظران را برد ازراه)

(۳) غزل آقای میرزا علی‌اکبر شهیدی (مرحوم دکتر قیاس)

ای روی توجان‌پرور وای خوی توجانکاه
این خوی بدان روی نشاید شهد الله

با روی نکو خوی نکو باید از یراك
بی خوی نکو در دل مشتاقان نکنی راه

دلباخته بر خوی نکو بود که یك عمر
فرمان یکی بنده همی برد شهنشاه

مجنون ز چه شد شیفته و واله لیلی
زانگونه که شد عشق وی افسانه در افواه

شد خوی نکو رهزن‌او ورنه برخسار
لیلی نه فزون بود ز اقران ور اشباه

ای آینه رو خوی نکو ساز و بیندیش
زان روز که حیرد ز دل سوخته ای آه

بر روی مشو غره که گل دیر نپاید
بر حسن مکن تکیه که در میغ رود ماه

هرماه رخی خوی خوش آموزدا زین پس
بی شبهه گر از گفته افسر شود آگاه

آن شاعر دانشور آزاده که فرمود
(برخوی توعاشق‌ترم ازروی‌تو ای ماه) .

* * *

انجمن ادبی خراسان و مجلهٔ دبستان که ناشرآثار اعضاء انجمن بود در تیرماه ۱۳۰۶ تعطیل شد که درآن تاریخ آقای‌آقاسید حسن طبسی(مشکان طبسی) برای تشکیلات عدلیهٔ داور به طهران منتقل گردید در دورهٔ دو سالهٔ مجلهٔ دبستان که ناشر آثار ادبای خراسان بوده مقالات مفید و ذیقیمتی از مرحوم دکتر قیاس درج است که علی‌الاقتضاء برخی ازآنرا برای درج درمجلهٔ شریفه وحید نقل وتقدیم [illegible] فروردین ۱۳۵۱ . (سیدعبداله سیار)

تمدن و فرهنگ عیلام

ترجمه : دکتر داود اصفهانیان

استادیار تاریخ دانشگاه اصفهان .

از: پرفسورم. شمس‌الدین گون آلتای

استاد تاریخ دانشگاه آنکارا .

بنابر تحقیقات باستانشناسی و تاریخی اخیر، ایران کشوریست که آثار
یمی تمدنهای اولیه را درسینه خود جای داده است. حفاریهائیکه در مناطق
ال شرق - شمال و غرب این کشور بعمل آمده نشان میدهد که چگونه
دی که منشاء آن در منطقه بین کوههای اورال و کوههای آلتائی میباشد
منتشر شده و مراکز [illegible] و نعمات این تمدن را نیز معین
ازد.

بنابر این تحقیقات در [illegible] مرحله [illegible] پالئولیتیک
Paleoli[illegible] را میگذرانید ایر[illegible]
[illegible] سر [illegible]

اگرچه در این مناطق از آلات سنگی استفاده میشد معذالك انسان فلزات
شناخته و در صدد پیدا کردن راهی برای استفاده از این معادن بر آمده
ضمناً شروع به اهلی کردن حیوانات و پرورش درختان نموده است.

باستانشناسان درناحیه جمدت نصر Gemdet Nasr گندمی مجموعه
و دانه‌های خوشش ردیف کشفیه کرده‌اند. (۱) . این کشفیات کشف دانه‌های
گندم و جو در عمیقترین طبقه حفاری شده ناحیه آنو (Anav) واقع در
ترکستان و مجاور شمال شرقی مرزهای ایران اهمیت دارد در نقاط مختلف
ایران سرامیکهای (۲) رنگی که در روی آنها تصاویری از گوسفند وحیوانات
شاخداری کشیده شده بدست آمده که نشان میدهد این حیوانات در آن تاریخ
اهلی شده‌اند. این سرامیکها توسط انسانهای دوره مس ایران ساخته شده
دنباله سرامیکهای قدیمترین دوره کالکولیتیك Kalkolitik است و اولین
سرامیکهای تکامل یافته که بسرامیکهای شوش اول معهور است در کوههای
زاگرس در نهاوند(۳) وکرمانشاه (۴) و در جنوب در بوشهر(۵) و اطراف

---

1 – George G. Cameron, Histoire de L, iran anti-que, P. 28

۲ـ سرامیك Ceramique یعنی سفالین و آنچه از گل پخته ساخته شده و نیز یعنی سفالگری و کوزه گری است . جلد دوم فرهنگ فارسی معین ص(۱۸۵۱) [illegible]

[illegible] Contenau et Ghirshman [illegible] XIV [illegible] 1935, [illegible]

[illegible] D. Mecquenem, Mém. XX, 126.

[illegible] Mém. XX [illegible]

مجلهٔ ماهانه

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

سیف آزاد وحیدنیا

تك شماره سی‌وپنج ریال ـ اشتراك سالیانه در ایران چهارصد ریال
خارجه پانصد ریال
نقل مطالب این مجله بادکر مأخذ مجازاست

***

جای‌اداره: تهران ـ خیابان‌شاه ـ کوی‌جم شمارهٔ ۵۵ ـ تلفن: ۴۱۸۲۸
چاپ وحید ـ تهران ـ خیابان‌شاه ـ بست‌متری اول ـ تلفن ۴۲۲۶۹

Revue mensuelle VAHID

Directeur : VAHIDNIA

No 55–Rue Djam Ave. Chah–Téher : Tel:41828

شرح عکس روی جلد:

ازراست به چپ ردیف اول مرحوم رشید یاسمی ـ معاون الملك ـ سردار مقتدر سنجابی رئیس ایل سنجابی (عموی دکترسنجابی) ـ شاهزاده مرآت السلطان جهانسوز (پدربزرگ مادری آقای دکتررشید یاسمی نماینده دورهٔ سوم از پائین جهانفرشاهی) ـ امیرکل زنگنه (پدر شیخ علیخان و اعظم زنگنه و عزیز و دکتر علاء زنگنه معاون سابق وزارت کشور ـ سردار ناصر سنجابی و برادر سردار مقتدر .

سالار ظفر سنجابی برادر سردار مقتدر و سردار ناصر سنجابی .

رعدی آذرخشی

یادبود

دوستان ما نیز روزی شوق و حالی داشتیم
فارغ از تشویق ناکامی خیالی داشتیم
روز وشب خوش کرده خاطر باامیدی پر نوید
حرم از فرخنده فالی ماه وسالی داشتیم
فتنه بسر پرواز ها با مستی آغاز ها
در فضائی بیکران گسترده بالی داشتیم
آرزو چون تو سنی در کوه وصحرا میدوید
وین تکاپو در پی وحشی غزالی داشتیم
پایکوبان بر بساط سبزه و گل وز هوس
چشم بر پروانهٔ خوش خط و خالی داشتیم
نقش زشتی را نمیدیدم هرگز تا نظر
در تماشاگاه هستی بر جمالی داشتیم
بیم هجران را نمیدادیم ره در بزم حال
هر کجا هنگامه‌ای گرم از وصالی داشتیم
در شراب بوسه میشد غرق موج آشتی
گر ز دلداری بدل گاهی ملالی داشتیم
گرچه‌عالم سر بسر نقص است ما اریمن‌عشق
بیگمان روزی نشانی از کمالی داشتیم
جاه‌دان پنداشتیم آن روزگاران را دریغ
کاین تمناهای واهی از محالی داشتیم
سالها نقد جوانی را به غفلت باختیم
ما مگر ای عمر گنج بی زوالی داشتیم
شرح آن شادی و این غم را که باشد بس دراز
بازگو میکرد رعدی گر مجالی داشتیم

حبیب‌الله نوبخت

صوفیان آمدند پیش امام | که همه اهل حکمتیم و کلام

همه با یکدیگر برادر وار | دور از یکدیگر قدم نزنیم

آنچنان همدمیم و همنفسیم | که دمی جز بگرد هم نزنیم

لختی از باب دوستی گفتند

با هنر عیب خویش بنهفتند

رهبر شیعه جعفر صادق | گفتشان بی‌جهت منم نزنید

گیرم این کز صفای باطن خویش | جز بدلخواه دوستدم نزنید

لیك هرگز شداست بر سر پول | جمع و تفریق و ضرب هم نزنید؟

دست در جیب یکدیگر ببرید | حرف با هم ز بیش و کم نزنید ؟

همه گفتند نی نبود است این

مجمع ما نیازمود است این !

حضرت صادق آن امام بزرگ | داد پاسخ که دوستی این است

دوری از یکدیگر ز نادانی است | متحد بودن از در دین است

اتحاد است و اتفاق و وفا | آنچه اندر مقام تحسین است

تا ندارید آزمون در کار | زین رفاقت شید برخوردار

این شعر را ، **فریدون توللی** ، با دلبستگی بسیاری، که به دختر کهتر خود (رها) دارد ، برای او سروده است

رها، که هم اینك تحصیلات دانشگاهی خود را ، در رشتهٔ هنر های تزئینی ، در لندن می‌گذراند ، بیش از بیست‌ویك بهار از عمر خود را ، پشت سر بگذاشته وبا اینحال ، در فنون نقاشی و عکاسی و فیلمبرداری، آثار درخشانی از خود عرضه کرده است .

فریدون که طعم تلخ بی مادری را ، از شش سالگی چشیده ، **رها** را مادر کوچك خودمیخواند وبحقیقت، گمکردهٔ روزگار کودکی را،دروجود وی باز می‌جوید .

دوشیزه رها توللی

شعر زیر ، گویای احساس لطیف پدری است ، که دل به نوازشهای فرزندی چنین سپرده وعواطف شاعرانهٔ خود را ، نسبت بدو، به‌بیانی‌ناشنیده، توصیف کرده است .

(و)

به مادر کوچکم ، رها

چو خوش آنکه باز بینم بکنار خود رها را
که به پای او فشانم سر و جان بی بها را
ز بنفشه زار مویش همه بوی نافه خیزد
چو به شیب شانه ریزد سر زلف دلربا را
چو ز پیش‌کس گریزد بود آن غزال وحشی
که به جایگاه شیران نگرد نشان پا را
ز فروغ تابناکی بود آنچنان به پاکی
که به از دلش نیابی دل هیچ پارسا را
نظر افکند به مردان چو به ناز سر گرانی
نه نیاز بنده بیند نه شکوه پادشا را
پدر است اگر که دارد بیر از زمانه یاری
که نهاده پیش عشقش دل و جان مبتلا را
به دلم ز مادری‌ها گل دوستی فشاند
چو خوراندم غذا را چو گشایدم قبا را
نگذاردم که تنها به جهان فسرده مانم
به من آشکاره بخشد چو پیمبران ، خطا را
همه اوست در وجودم همه اوست تار و پودم
که یکی چو او ندیدم که نماید این صفا را
هنر از هنر فشاند چو بروی پرده هر دم
ز فسون خامه ریزد همه نقش جانفزا را
خنك آنکه روز پیری به مراد گوشه گیری
فلك از وفا به دستش بسپارد این عصا را
ز خرام او چگویم که چو بگذرد به سویم
شنود دل از خرامش بم و زیر آشنا را
چو فسون چشم مستش کشدم به دلربائی
ز نکه بر او فشانم گل باغ بوسه‌ها را
نگذاردم ز یاری به شکنج بی قراری
اگر از دلم به زاری شنود خدا خدا را
به هوای او فریدون شده دیده بان این ره
مگر آن شکفته گلشن خبری دهد صبا را

فریدون‌توللی شیراز : تیرماه ۱۳۵۱

از: فریدون توللی

طنزی در نثر کهن

عطوفت!

فریدون توللی را گفتند: «چه دانی از عطوفت خلق؟!»

گفت: «این‌که، چون دعوی یاری کنند، با تو، به تسلیت روزسختی، صادق‌تر باشند، تا به تهنیت نیکبختی!».

قطعه

تهنیت را، اگر چه از سر رشك
با دلی رنجه، از زبان گویند!
چو در آمد، مصیبت از در دوست
تسلیت را، ز عمق جان گویند!

شعر

تا بر سر تخت کام و نازی
یاران، ز سعادتت، به رشکند
چون، با دل خسته، جانسپردی
دنبال جنازه ات، به اشکند!

شیراز: ۱۳۵۱/۴/۵

باغ گل را بارعام گلفشانیها چه شد

فرش زیبای بهارستان به باغ افکنده‌اند

نای بلبل را نوای خسروانیها چه‌شد

جشن گل درموکب فصل بهار آمد زراه

شادخواران چمن‌را جشنخوانیهاچه شد

گل به بار آمد که‌از بویش روان‌را تازه کرد

دوستان ذوق سرشار جوانیها چه شد

بوستان‌از جلوه رخسار گل زینت گرفت

باغبان را کبر و ناز سرگرانیها چه شد

در بهاری خود چنین دلکش به یاد روی دوست

دوستکامی در نشاط دوستکانیها چه شد

هان شقایق باگل خشخاش پهلو میزند

خستگان را یادزهر خسته جانیها چه‌شد

آنکه‌دل‌را صحبتش میداد آرامش کجاست

وانچه میبرد ازروانها ناتوانیها چه‌شد

باغبان‌درجشن گل‌خوان کرم گسترده‌است

ریزه خوار نعمتش‌را ریزه‌خوانیها چه‌شد

***

ای‌سبق‌خوان‌طفل‌مکتب‌دعوی دانش‌مکن

پیر گلرنگ چمن را نکته دانیها چه‌شد

وی نوآموز دبستان لاف استادی مزن

ازهزاران‌بازپرس آن‌زندخوانیهاچه شد

درچنین‌حالی که‌عالم‌سرخوش‌است‌از بوی گل

کامکاران را نوید کامرانیها چه شد

از شرار روی گل‌بال‌وپر موسیچگان(۱)

سوخته، پس‌پاسخ آن لن ترانیها چه‌شد

همچو ماهی غوطه‌ور درژرفنای حیرتم

غمگساران را مجال مهربانیها چه شد

در محیط شوره زاری‌راه‌خود گم کرده‌ام

رد پای رهگذاران با نشانیها چه شد

از سنا (۲) شعری به استقبال رعدی (۳) دیده ام

در چنین وزنی که میپرسد «جوانیها چه‌شد؟»

محمد محیط طباطبائی ۱۳۵۱/۳/۱۶

۱ـ موسیچه‌پرندهٔ خوش آهنگی‌است‌نظیرقمری و فاخته. شعر به‌اعتبار جنسیت موسیچه با تصغیرموسی ممال و اقتباس لن‌ترانیها ابهام تناسبی‌دارد.

۲ـ تخلص استاد جلال همائی اصفهانی ۳ـ شاعر معروف تبریزی

غزل

سالی که مرحوم ملک‌الشعراء بهار در پاریس بود، گفت : حریری من ازتو قصیده و قطعه بسیار دیده‌ام و همه را پسندیده‌ام . براستی دراین سبك تسلط کامل داری . اما تعجب می‌کنم که با این ذوق که داری بویژه که دراین محیط فرنگستان‌زندگی میکنی بغزل‌سرائی نمی‌پردازی! گفتم پس ازسعدی و حافظ غزل سخت مبتذل شده و درحقیقت مفهوم درست‌آن از میان رفته . درآغاز جوانی غزل هم می‌نوشتم ودر«دیوان‌قدیم» مقداری ثبت کرده بودم که افسوس ازبین رفته‌اند. سپس چند غزل ازبرخواندم اطاعت امراستاد را ، که همه را پسندید و این یکی ازآنهاست:

نه‌چنانت دوست دارم که گرازتو دور مانم
بشب فراق خو گیرم و روز بگذرانم !

نفسی که بی‌توماندم نه سمند عشق راندم
که ستمگرت بخواندم بخدا دگر نخوانم!

نه من‌آن گسسته دینم که چوبی‌تو برنشینم
صنمی دگر گزینم غم وی به دل نشانم !

مطلب زمن هماناکه‌کنم دل ازتو جانا
که اجابت این تمنا چه‌کنم ؟ نمیتوانم !

نه بترك مهر گفتن بتوان ز من شنفتن
نه غم درون نهفتن برود بداستانم !

چو رخ آورم بسویت ز رهی متاب رویت
که بغیر راه کویت ره دیگری ندانم !

چو غم تو بر ستیزد همه خون من بریزد
سخنان عشق خیزد زرگ و ز استخوانم !

اگر برانی از در نرود خیالت از سر
مگرآنزمان که دیگر برود زتن روانم !

و گرم ز در در آئی رخ خویشتن نمائی
گرهم زدل گشائی به ره تو جان فشانم !

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

آغوش خیال

گرچه آغوشم تهی از پیکر جانان بود — باخیالش چون هم آغوشم فراموشم شود

نازقدش می کشم سرمی نهم برپای او — تا که خاك پای او آویزهٔ گوشم شود

ازسرشب تاسحر بالعل او گویم سخن — نای او بوسم که تاازجان قدح نوشم شود

ساغرازچشمان فتانش کشم باجام جان — مست ومدهوشش شوم تامست ومدهوشم شود

میکنم آشفته ترهر لحظه مویش رازشوق — تا که پیچ و تاب آن نقش سرودوشم شود

بوسه باران میکنم سر تاپایش را زمهر — گل نشانم بر تنش تاسرو گل پوشم شود

گرچه زآغوشم جدائی میکند هردم بقهر — آنقدر نازش کشم تاتنگ آغوشم شود

باخیانش عالمی دارم به بیداری و خواب — گه سخن گوید بمن گه لعل خاموشم شود

خوشتر از این کی توان در وصل جانان شد (رفیع)

بی هراس از این و آن هر جا در آغـوشم شود

از : کمال الدین بهشتی

سرمست و غزلخوان وز خود بی خبرانیم

از گـوشه نشینان دل آگـاهٔ زمـانیم

عمری همه با عزت و نعمت گذراندیم

صد شکرکه در میکدهٔ با نام و نشانیم

روشن ز امیـد است رخ آتـیه مـا

هر گـز رهٔ مـاتمکده یأس ندانیـم

قومی همه آلوده تخدیر و تعیش

گویند: چه غم نسل زمانیم و جوانیم

گر هست گروه دگری هیپی وبی قید

المنته للـه کـه نهاییم و نـه آنیم

ما با همه یاران (علی) گوی انیسیم

چون رسم (بهشتی) ز بداندیش نهانیم

از محمد علی ریاضی یزدی

تو ای تابنده ماه آسمانی
که ماه ماهرویان جهانی
از آن شد آسمان ها جایگاهت
که من شب ها ببینم روی ماهت
نگاهی هم بعاشق گاهگاهی
چه زیبائی، چه محبوبی، چه ماهی
ولی ای آسمانی اختر من
فروغ دیده و تاج سر من

خدا آن بنده را نعمت فزاید
که شکر نعمت ایزد نماید
بزرگانی که سالار و امیرند
زپا افتادگان را دستگیرند
بشکر آن همه نور خدائی
شکوهی از جلال کبریائی
بشکر آنکه سر تا پای نوری
وز این ظلمتسرای خاك دوری
یکی امشب تو تنها ماه من باش
بهر جا می روم همراه من باش
بهر صحرا بهر هامون بهر دشت
بهر جائی‌که با هم می‌توان گشت
بتاب امشب زشب های دگر بیش
مگر پیدا کنم گمگشتهٔ خویش
بصحرا بردم آن آشفته مو را
نمی دانم کجا گم کردم او را
فلك روزی گلی خوشبو بمن داد
نفهمیدم کجا از دستم افتاد
سلیمانی نگینی از زبرجد
بدستم کرد و دست اهرمن زد
غزال من چرا می گرد در دشت
بپشت بوته گل رفت و گم گشت
خداوندا نگهدار از گزندش
که میمیرم چو بینم درد مندش

بپاش امشب شعاع نقره ای گون
ز دجله تا کنار رود جیحون
بیا با هم بصحرا ها بگردیم
که هر دو عاشقیم و اهل دردیم
گل خود را اگر پیدا نکردیم
ز صحرا تا قیامت بر نگردیم
گلی دارم که گلزاری ندارد
بسر تا پای خود خاری ندارد
گل من در هزاران گلستان نیست
برنگ و بوی او در بوستان نیست
گل من آنقدر زیبا و ناز است
ظریف و دلپسند و دلنواز است
که چون دادم میان دیده جایش
بمژگان زخم کردم دست و پایش
ز بس شیرین بود با یك شکر خند
توان خورد از لب او شربت قند
شبی در دیدهٔ خود وقت خوابش
بمژگان پهن کردم رختخوابش
لطافت بین که شد بیدار از خواب
گل من از صدای پای مهتاب
کجا رفت او که بر گل رد پایش
بود پیدا و پیدا نیست جایش

بتاب ای من فدای روی ماهت
بگرد ای دست حق پشت و پناهت

من از پائین تو از بالای گردون
زنیم امشب به منزل ها شبیخون

بگلش بوته بوته لانه لانه
سرزن کوچه کوچه خانه خانه

خیابانها من و کاشانه ها تو
بخانه من ببام خانه هاتو

من این ره را بپا پویم تو با سر
من از درگاه و تو از روزن در

بهر جا ماهرویان دسته دسته
کنار ساقی و ساغر نشسته

بهر جا حلقه حلقه طرهٔ یار
ببوسد گونه گونه روی دلدار

مراقب باش ، در این رهگذر ها
فراوانند مصنوعی قمر ها

بهر مشکوی تهران مشك موئی است
سر هر پل خرامان ماهروئی است

مباد از فتنهٔ چشم سیاهی
بگیری دیگری را اشتباهی

میان نور ماه و نور انجم
میان ماه من با ماه مردم

هزاران رمز زیبائی نهان است
تفاوت از زمین تا آسمان است

در این جا هست یك فرق اساسی
که او را با نگاهی می شناسی

اگر دیدی گلی بنشین و بو کن
رخش را با رخ خود رو برو کن

اگر دیدی بصورت مثل ماهست
گل من نیست ول کن اشتباه است

وگر بهتر زماه آسمان است
نگهدارش که ماه من همان است

فروغ روی خود را بیشتر کن
بیك چشمك زدن من را خبر کن

ترا خدمت گزاری زر خریدم
غلامم ، بنده ام ، عبدم ، عبیدم

اگر دادی بدستم زلف یارم
نشاندی ماه من را در کنارم

اگر دیدم دو باره نوشخندش
سیه چشمان و مژگان بلندش

دعایت می کنم چندان که باید
زمن غیر از دعا کردن چه آید

غلامرضا رشید یاسمی

غلامرضا رشیدیاسمی فرزند محمد ولیخان ملقب بخان خانان (میرپنج) در۲۸ جمادی‌الثانی ۱۳۱۴ در کرمانشاه متولد شد واصلا کرد و ازطایفه گوران بود . احدادش از چند پشت در محال گوران واقع درغرب کرمانشاه زندگی میکردند ونیای اعلای این خاندان ملك یاسمخان است که‌در گهواره مرکز طایفه گوران صاحب ضیاع وعقار گردید . وحکومت آن صفحه وسامان را داشت و ازمردان نیك و صاحب سفره بود . پدر رشید از رؤسای مقتدر گوران بود وطبعی لطیف وذوقی سرشارداشت. نقاشی خوب‌میکرد ودرغزل مهارت‌داشت که درسال ۱۳۲۲ هلاك گردید . رشید از طرف مادر نواده مرحوم شاهزاده محمد باقر میرزای خسروی نویسنده داستان شمش و طغراء و سخن سرای معروف معاصر است .

زندگانی رشید : آغاز جوانی

رشید دردامن صحرا ومیان ایلات که‌با آنان‌خویش‌وپیوند بود بشکار وسواری وتیر

آموخت . دراین وقت لباسش برسم همان لباس ساده کردان بود که بر تن
داشت . باآنکه عمرش مدتی بشکار و گردش در کوههای دالاهوو معاشرت با

نشسته نفر اول شناخته نشد ـ ملك الشعراء بهار ـ تاگور ـ دشتی .
ایستاده ـ اسدی ـ رشید یاسمی ـ اقبال آشتیانی ـ سعید نفیسی ـ نصرالله فلسفی ـ محمد سعیدی ـ میکده .

مردمان ده‌نشین و بیابانگرد گذشت چنان مینمود که سالها در بلاد با مدنیت بوده و آداب زندگی ورسم معاشرت آموخته است . ابتدا تحصیلات مقدماتی را درکرمانشاه و ازمرحوم خسروی آموخت وچنانکه خوددریکی ازمقالاتش اشاره‌کرده است . روزی یك بسته روز نامه عدل بدستش رسید . پاورقی این روزنامه داستانی بود بقلم‌آقای حسین دادگر (عدل‌الملك) وسرگذشت‌جوانی ازمردم تهران . خواندن این داستان آرزوی دیدن تهران را در دل خفته

رشید بیدار کرد واز طبیعت زیبا واطراف سرسبز وخرم کرمانشاه جدا شد و بدامن تهران افرونکار افتاد در این وقت هوای آموختن ادبیات والسنه خارجی درسراو تقویت یافت ودورهٔ سیکلوئی را دید و پس از اتمام آن به کرمانشاه برگشت وبنا باصرار اقوام و احتیاج فرهنگ شهرمنجاوز از یك سال درفرهنگ کرمانشاه خدمت کرد و از معلمی بمدیریت مدرسه پهلوی رسید پس از استعفا ازمدیریت مدرسه چند ماهی را در سنجابی گذراند و نزدیك بودکه بآن آداب و رسوم دوباره خوکرده وصحرائی شود . در این وقت نیك دریافت که ماندن درکرمانشاه وزندگی درمیان ایلات وعشایرصلاح حال وثواب کار او نیست بتهران رفت و خود را برای خدمت در ادارات دولتی حاضر نمود . ابتدا دروزارت مالیه استخدام ومشغول کارگردید وسپس
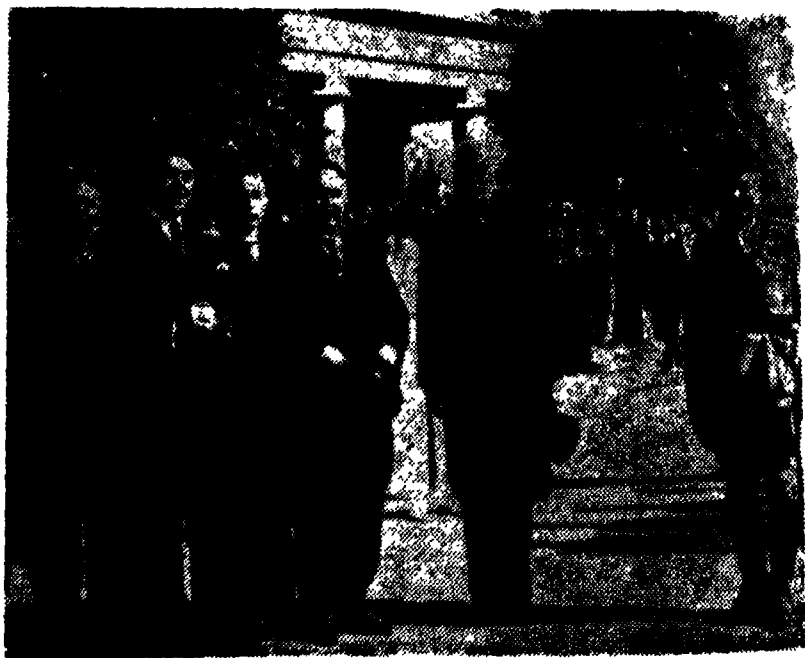
ازراست بچپ : آقای مؤدب الدوله نفیسی ـ جم ـ رشیدیاسمی (ملك قارون ـ دکتر فتح

ایستاده : فلسفی ـ دشتی ـ شهرزاد
نشسته نفر دوم ازدست راست رشید یاسمی چهارم سعید نفیسی

دروزارتین فرهنگ ودربارچندی بخدمات دولتی اشتغال داشت در سال۱۳۱۲ هنگام وزارت آقای علی اصغر حکمت به استادی دانشگـاه رسید و بتدریس تاریخ ایران بعد از اسلام مشغول شد . ودر همان اوقات بود که در انجمن دانشکده با مرحوم ملك الشعراء بهار و سعید نفیسی و اقبال از دانشمندان و نویسندگان چیره دستهمکاری‌داشت‌وبعد از تعطیل مجله دانشکده عضوانجمن ادبی ایران‌گردید و بیشتر سبب اشتهار ومعروفیت رشید مقالاتی بودکه‌تحت عنوان انتقادات ادبی درشفق سرخ مینوشت .

رشید در زبان فارسی زبردست بود و با زبانهای فرانسه و انگلیسی و عربی تسلط کامل داشت . زبان پهلوی را هم ازپروفسور «هرتسفلد» آلمانی آموخته بود وچندین رساله پهلوی‌را مانند (ارداویرافنامه) و (اندرز آذربد مارسپندان) و اندرز ارشنز داناك را از این زبان بفرانسه ترجمه کرده

است . و وی سالها نزد مرحوم میرزاطاهر تنکابنی در احوال ابن سیناخواجه نصیر مطالعه کرد و روزگاری در حضر ملاعباسعلی کیوان بکشف اسرارعرفان مشغول بود »

سبک رشید : رشید از شعرای بزرگ و طراز اول و یکی از پیشروان تجدد ادبی این عصر بشمار است . در قصیده سبکی آمیخته از خراسانی و عراقی داشت قصائدش دارای سنگینی و انسجام ودرعین حال سادگی وروانی داشت و اغلب قصائد وقطعات خودرا با مضامین جدید بسبک قدیم میسرود دراوصاف طبیعت نیز تشبیهات لطیف و نغز آورده ورنگ آمیزیهای بدیعی بکاربرده است توصیف حالات درونی از قبیل غم و شادی را باکمال مهارت و لطف مضمون

ایستاده نفر اول رشید یاسمی
نشسته شاهپور محمود رضا ـ شاهپور غلامرضا ـ آراسته ـ شاهپور عبدالرضا ـ شاهپور احمد رضا ومیز بانان لهستانی .

بیان کرده است . غزلیاتش مملو ازسوزوگداز ووجد وحال است وگاهگاهی اشعارش را ازحکمت و فلسفه و عرفان چاشنی میزد .

رشید یاسمی وفرزندانش. ایستاده دکتر رشید یاسمی
نشسته : رسا وسیامك وسیاوش ـ شاپور بیژن

رشید چون بادبیات فرانسه وانگلیس آشنائی داشت گلزار ادبیات دنیای غرب را ازمطالعه آثارشان تماشا میکرد و مضمون بیشتر افسانه هاواشعارش را از ادبیات اروپائی مخصوصا فرانسه میگرفت وبشیوه ای که خاص خود او بود بیان میکرد . علاوه بر تصرفاتی که درشعر از لحاظ معنی بکارمیبرد در صورت ظاهری شعر هم تصرفاتی میکرد که نمونهٔ آن تحت عنوان منقطعات در منتخب اشعارش مضبوط است . نثر رشید از تکلفات و تصنعات لفظی عاری است . کتب و مقالاتی که ازوی باقی است گواهی صادق بر این ادعااست .

مسافرتها ـ درآن زمان که طوفان انقلاب با ورود شاهزاده سالارالدوله درکرمانشاه بالا گرفته بود ، رشید بهمراهی باقرمیرزا خسروی ایران را ترك گفته و به عتبات مشرف شد و هنگامی که اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر برای تحصیل عازم سوئیس بودند رشید بعنوان سرپرست و مربی انتخاب شده وهمراه ایشان بسویس رفت و چندی بعد باتفاق هیئتی جهت برگزاری مراسم ازدواج شاهنشاه آریامهر عازم مصرشد، بعداً بـا هیئتی بریاست آقای علی اصغر حکمت بمنظور تحدید حیوة علمی و ادبی ایران و هند روانه هندوستان شد و در سنه ۱۳۲۴ دوسال جهت مطالعات ادبی وفلسفی بفرانسه رفت ویادداشتهای

ذیقیمتی تهیه نموده بود که متأسفانه روزگار چندان امانش نداد که بطبع و نشر آنها توفیق یابد .

پایان عمر = رشید درسال ۱۳۲۵ مبتلا بمرض فشار خون شد ومرتباً مشغول معالجه بود . قرار بود روز چهار شنبه ۱۱ اسفند ۱۳۲۷ در تالار دانشکده ادبیات درباره تأثیرعقاید حافظ درگوته سخنرانی کند که بواسطه ازدحام جمعیت هیجانی در رشید پدید آمد و دستخوش احساسات شد . در آغاز سخن درکلام او لکنتی پیدا شد و او را از پشت میزخطابه پائین آورده روی یکی از صندلی‌های جلو قرار دادند . در این‌حال نیمی از بدنش فلج گردید او را به بیمارستان مهر بردند مدت یکماه در ایران مشغول معالجه بود سپس بفرانسه رفت. دوسال در فرانسه اقامت داشت ودر این مدت‌قدری حالش بهترشدهٔ بود چون کمیسیون بسیار بسیار محترم ارز از تبدیل حقوقش به ارزدولتی خودداری کرد رشید ناچاربتهران مراجعت کرد و پس ازپانزده روز اقامت در تهران در روز چهار شنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ رخت بدیگرسرای کشید وچشم از جهان و جهانیان فرو بست و بجوار قرب یزدانی شتافت .

ازراست بچپ : رشید یاسمی- رضا زاده شفق - نصرالله فلسفی - بیژن یاسمی .

آثار رشید = رشید از شعرا و دانشمندان پرکار این دیار است که قسمت اعظم عمر خود را با تألیفات و ترجمه کتب در اشاعهٔ علم وادب و بالا

بردن سطح معرفت عمومی گذراند و نقد هستی خویش را برسر این سودای شیرین باخت . رشید گذشته از مقالات ادبی که درجرائد و مجلات مختلفه وتقاریظی که برکتب مطبوعه ادبی نوشت تألیفاتی از اینقرار دارد :

۱ـ ترجمه جلد چهارم ادبیات ادوارد بران ۲ـ ترجمه ایـران در در زمان ساسانیان اصل از کریستین ۳ـ ادبیات معاصر ۴ـ آئین دوست یابی ۵ ـ کرد و پیوستگی نژادی ۶ـ تاریخ مختصر ایران ۷ـ تاریخ ملل ونحل ۸ـ احوال ابن یمین ۹ـ نصایح فردوسی ۱۰ـ انهوزاسدی طوسی ۱۱ـ احوال سلمان ساوجی ۱۲ـ احوال مسعود سعد سلمان و تصحیح دیوانی ۱۳ـ شرح حال وحشی بافقی درمجله آینده بطبع رسیده ۱۴ـ قانون اخلاق ۱۵ـ ترجمه تاریخ قرن هیجدهم ۱۶ـ تاریخ چنگیز ۱۷ـ ترجمه نادرشاه ۱۸ـ آثار ایران ۱۹ـ نصـایح انیکتوس حـکیم ۲۰ـ ترجمه رمان دیسبل پارتی درمجله نوبهار بهطبع رسیده ۲۱ـ ترجمه تیاتر آنوش ۲۲ـ ترجمه ارداویرافنامه از پهلوی ۲۳ـ ترجمه اندرز آدرباد مار اسپندان ۲۴ـ منتخبات اشعار رشید که در حـدود ۲۰۰۰ بیت است درسال ۱۳۱۲ بوسیله بنگاه خاور طبع ومنتشر گردید.

ازرشید پنج پسر و دو دختر باقی است وی همواره پسران را با این شعر بااتحاد واتفاق با یکدیگر تشویق میکرد :

مـا پنج برادران کـه از یك پشتیم

بـر پنجه روزگـار پنج انگشتیم

گر فرد شویم در نظر هـا علمیم

ور جمع شویم بر دهن هـا مشتیم

دکتر جواد سلماسی زاده
استاد دانشگاه تبریز
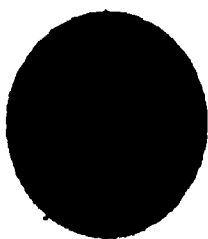
نصاب الصبیان و تقلید کنندگان آن

مؤلف این کتاب مستطاب ابونصر(۱) محمد یا مسعود(۲) بدرالدین(۳) فراهی است. قاموس الاعلام اورا از شعرای اوائل قرن هفتم هجری سیستان ومعاصر با بهرام شاه بن تاج الدین (۴) معرفی کرده است.

حاج خلیفه در کشف الظنون وی را ادیب سنجری نامیده است ولی این اشتباه ناشی از مشابهت کلمه سجزی با کلمه «سنجری» است. چون فراه از توابع سیستان (۵) است او را سجزی باید نامید. ابونصر فراهی مداح ملك الغازی متین الدوله بهرام شاه بن حرب از ملوك نیمروز بود و در سال

۱ـ ابونصر محمد یا مسعود بن ابی بکر بن حسین بن جعفر بدرالدین یا شمس الدین ابونصر فراهی (نقل از ریحانة الادب ج ۳ ص ۲۰۳)

۲ـ کشف الظنون ص ۱۹۵۴ ج ۲ ۳ـ فرهنگ سخنوران ص ۲۴

۴ـ قاموس الاعلام ۵ـ فرهنگ معین ج ۵

۶۱۸ درگذشته است (۱) بـباری نصاب‌الصبیان فرهنگ منظوم بسیار سودمند فارسی و عربی است .

ابونصر در این کتاب شعر را در استخدام تعلیم لغات عربی و فارسی ونحوهٔ‌آسان فراگیری بحور و اوزان عروضی قرار داده است .

موضوعات دیگری‌که در این‌کتاب مندرج است . فهرست وار به قرار زیرمیباشد:

اشاره احمالی باحوال‌نبی‌اکرم و اقربای ایشان ـ گاه شماری ـ اسامی مشهور شهور عربی ، فارسی و ترکی ـ اصطلاحات نجومی و قواعد تنجیم- بیان مسائل شرعی از قبیل حج و زکوة ـ بحثی درباب شناخت چهار پایان اهلی ـ اشاره‌ای در موضوع شناسائی انواع لغت عرب ـ قواعدصرف و نحو- اصول ساختمان چشم و کحالی ـ قواعد بدیع ـ بیان حساب حمل (بحث علمی اوزان فلزات ـ شرح گامهای موسیقی ـ حواس خمسه‌ظاهری وباطنی- شمه‌ای ار قواعد دستور فارسی ـ دکر اصول مسلمانی . بدیهی است‌که‌اینهمه رامختصرومفید و مؤثر بیان‌کرده است‌که خواننده را اطلاع اجمالی حاصل می‌گردد.

اگر در سنین‌کودکی فراگیرد در ایام بزرگی بکارش آید و هرگز فراموشش نشود .

دراین فرهنگ منظوم مطلع هرقطعه ای را برای حسن تاثیر و حلب

۱ـ سیستان بعد از زوال حکومت خلف بدست غزنویان افتاد ودرزمان سلجوقیان درعهد سنجرطاهربن محمد برآنجا دست یافت ودرعهد ملک‌تاج- الدین باطاعت سلاطین غوردرآمد، درزمان تسلط مغولان ویران شد.

ملوك نیمروز مردم با فضیلت و فاضل پرور بودند و از جمله شاعران دستگاه‌آنان شرف‌الدین ابونصرفراهی است. کـه‌کتاب نصاب‌الصبیان را بنظم آورده است.

«نقل ازکتاب‌طبقات ناصری ص (۳۲۴-۳۳۶)»

توجه و خوش آیند متعلمین ، رنگ تغزل و تشبیب بخشیده و بحر و وزن عروضی هرقطعه را درآغاز آن‌آورده است. وازاین رهگذر منت بزرگی‌برسر دانش پژوهان علم مشکل وفراره وضی نهاده‌است.

چنانکه گوید :

به بحر تقارب تقرب نمای
بدین وزن میزان طبع آزمای
فعولن فعولن فعولن فعول
چو گفتی بگوی ای مه دلربای
الاه است و الله رحمن خدای
دلیل است و هادی تو گو رهنمای

شماره ابیات این کتاب‌دویست‌بیت‌است وجه‌تسمیه کتاب بدین‌جهت‌است که بحکم شارع اسلام حدنصاب زکوة شرعی نقره دویست درهم میباشد. پس ابونصرابیات خودرا تلویحاً درصیقل وجلابسیم سره تشبیه وهریك‌بیت رابیك درهم سیمین تمثیل‌نموده است. ابونصرمحض تواضع وفروتنی برای‌این‌کتاب اسم‌نصاب‌الصبیان اختیار کرده است. درصورتیکه‌مندرجات‌آن درخورفهم‌دانش پژوهان وارباب‌کمال است.

شروح بسیاری براین‌کتاب نوشته‌اند. ازجمله سیدشریف‌جرجانی(۱) تعلیقه‌ای برآن نوشته است.

۱ـ سیدعلی بن‌محمدبن‌علی حسینی‌یاحسنی شریف‌الدین‌پیرومذهب‌حنفی بود مولدش گرگان است ومدفن وی‌شیراز ، از اکابرعلماء و اعیان‌متکلمین حکمای اهل سنت و جماعت است . دارای حدت ذهن و معلومات وافری در اغلب‌علوم ادبی است و درفنون حکمت تحقیق دقیق‌کرده است. ازشاگردان قطب‌الدین‌شیرازی واستاد محقق دوانی است. باسعدالدین‌تفتازانی‌معاصربود. تعداد مؤلفات وشروح وی درحدود ۲۵مجلد است. درآخرعمرازعلوم‌ظاهری دست برداشت ودست ارادت‌بخواجه علاءالدین‌عطار نقشبند داد ودرسیروسلوك بمقام عالی‌رسید درسال ۸۲۵ درشیرازوفات‌یافت. (ریحانةالادب)ج۶ص۳۲۲

کمال‌بن (۱) جمال‌بن‌حسام هروی نیز آنرا بزبان فارسی شرح کرده وریاض‌الفتیان نامیده است .

علاوه‌براینها شروح دیگری‌هم درمقدمهٔ چاپهای متعددی که‌ازاین کتاب بعمل‌آمده نوشته شده است .

مهمتر ازآن عده‌ای ازفحول‌رجال‌ادب‌فارسی‌خواه‌ایرانی یاخارجی از سبك‌نصاب پیروی ودرزبان‌انگلیسی وترکی و فرانسه‌کتبی دراین‌باب تألیف کرده‌اندکه اینك به‌بیان آنها می‌پردازیم :

۱ـ نصاب (۲) انگلیسی وفارسی‌وعربی

این‌کتاب ازنتایج خاطر نواب مستطاب شاهزاده‌فرهاد میرزااست. او حاکم فارس و عراق ومردی شایسته بود و شرحی بخلاصة‌الحساب شیخ‌بهائی عاملی نوشته وکتاب جغرافیائی در تحت عنوان جام جم تألیف وبشاه تقدیم کرده است. (۳)

این‌کتاب در روزشنبه مورخ ۲۶ شعبان ۱۲۶۹ مطابق چهارم جون ۱۸۸۳ پایان پذیرفته است.(۴) چنین‌آغاز میشود:

بدانکه اکثرلغات انگلیسی در تلفظ با صورت‌کتابت اختلاف و آنچه چون معانی لغت انگلیسی بعضی به‌لغت عربی وبرخی بلغت فارسی بیان شده است لهذا در تحت هرشعری هردولغت را بدوزبان بترتیبی‌که نظم شده است معلوم می‌سازد و همان لغت انگلیسی را بخط انگلیسی می‌نگارد که ملاحظه کنندگان از سه‌لغت‌آگاه شوند . اینك نمونه ازآن اشعار:

۱ـ کشف‌الظنون۲ ص ۱۹۵۴ س ۲۲

۲ـ کتابخانه موزه‌بریتانیا شماره ۴۹۰۵ . Or

۳ـ به‌کتاب مجمع‌الفصحاء‌ص ۴۲و۵۲ـ به‌کتاب معروف‌ادواردبراون دیك سال در میان ایرانیان » مراجعه شود .

۴ـ بسال شصت‌ونه بعد از یکهزارودویست ـ بروز شنبه بیست و شش ازمه شعبان بروزچهارم ازماه‌جون‌که سال‌حساب ـ ثلث وخمسین بیش‌ازهزار وهشتصدان تمام‌گردید این شعرهای نغزوروان .

بحر رمل

در مه دی جام می ده ای نگار ماهرو
کز شمیم آن دماغ عقل گردد مشکبو
فاعلاتن فاعلاتن فاعلات
ازلغات انگلیسی دررمل این قطعه حو
هد سراست ـ نوز ـ بینی ـ لیپ لب است آی چه‌چشم
توث ـ دندان فوت‌پا وهند دست وفیس رو

بحر رجز

تا چند باشد در غمت از دیده اشکم متصل
آخر نگاهی سوی ما ای رشک خوبان چگل
مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن
مینام در بحررجزتیکرچه ببراشترکمل

عربی	پارسی	انگلیسی
ببر	ببر	
و		Tigre

جمع عربی ببور (ج۱فرهنگ جامع ص۶۲)
کفتار هینه خوک هاگ وانگه پلنگ‌آمد لپر د ـ کب بچه روباه
و خرس افغان وواویلاست‌یل

عربی	پارسی	انگلیسی
ضبع حضاجر جعار	کفتار	HYNA
خنزیر رت	خوک	HOG
نمر سبنتی	پلنگ	LEOPARD
هجرس تتفل	بچه‌روباه	CUB
دیسم	بچه خرس	CUB
واویلاه	افغان فریاد	IELL

فی بحر الرمل

دل و دین عشق تو ام داده بـه باد

نیست جز وصل تو ام هیچ مـراد

فـعـلاتـن فـعـلاتـن فـعـلات

از رمل باشدم این قطعه به یاد

استیودنـت شـنـاسی شاگـــرد

تیوتـر را و تیچـر استـاد

Student شاگرد TU TOR - Teacher = استاد

عربی	پارسی	انگلیسی
تلمیذ	شاگرد میلاو	Student

میلاوشاگرد است ج ۴ برهان قاطع ص ۲۰۸۱

فی بحر المضارع

ای زآفتاب روی توخورشید درحجاب

وزموی عنبرین‌توسنبل بهپیچ‌وتاب

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

بحرمضارع است مراین بحر مستطاب

اگ تخم‌مرغ باشد وخاگینه اوملت

یخنی براث و قلیه هش و رست دان کباب

وله ایضافی البحـر الخفیف

خیزومی ده که عمردر گذراست

درگذر را چه مایهواثراست

فاعلاتن مفاعلن فعلات

ازخفیف این قصیده ام زبراست

EGG = تخم‌مرغ ـ OMELET = خاگینه ـ BROTH =

یخنی وآبگوشت ـ HASH = قلیهوخورشت‌قیمه ـ ROAST = کباب

گاد خدا وپرافت است‌نبی
پرد یس آن بهشت مستقراست

عربی	پارسی	انگلیسی
الله اله	حدا ایرد یردان	God
نبی رسول	پیغمبر	PROPHET
حنة فردوس	بهشت مینو گشتا	PARADISE

فی‌البحر المحتث

رح تو برده ز حورشید حاوری رونق
کراست جرتودل ازحاره برزاستبرق
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات
زمجرمجتث ازین قطعه زیب‌یافت ورق
بلك سیاه وگرین اخضروهویت سفید
یلو چه زرد و رد احمر بود بلو ازرق

عربی	پارسی	انگلیسی
اسود	سیاه	BLOCK
احضر	سبر	GREEN
ابیض	سفید	WHITE

حاره = سنگی است سحت حارا ـ رن مقابل مـرد ـ پنك و سندان

عربی	پارسی	انگلیسی
احمر	سرخ	RED
ازرق	کبود	BLUE
اصفر	زرد	Yellow

فی‌بحرالمجتث

خیال روی توای رشکه لعبتان طراز
مراست مونس وهمدم درین شبان درار

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات
ز بحر مجتث دلکش بر آورم آواز
پریز حمدو ثنا تنك شکرو پیس سلام
چو ور شیپ است عبارت پریر است نماز

عربی	پارسی	انگلیسی
حمدو ثنا	سپاس‌ـ‌درود	PRAISE
شکر	«	THANK
سلام		PEACE
عبادت	پرستش	WORSHIP
صلوة	نماز	PRAYER

چنانکه ملاحظه میشود. یکی دیگر از فوائد این کتاب آنست که با وجود کوچکی حجم گنجینه گران بهاء عده‌زیادی ازلغات اصیل و فراموش‌شده فارسی است که ضمن این‌مقاله بتعدادی‌ازآن‌ها بعنوان نمونه اشاره‌می‌شود.

بدین ترتیب :

ص ۱۵ چنین ضبط کرده‌است ماه = لوخن

برهان قاطع چنین نوشته‌است: ولوخن‌بروزن سوزن بعربی قمر گویند

شاهد مثال شعری :

چندانکه خواهی جنگ‌کن یا گرم کن تهدید را
میدان که دور لوخن است بهر چه می‌نالی آیا

مولوی بلخی ـ فرهنگ جهانگیر

(ناتمام)

تهیه و تنظیم از :
پروفسور عبدالغنی میرزایف
رئیس انستیتوی
شرق شناسی آکادمی
علوم تاجیکستان

«۲» خاطرات حکیم خان راجع به ایران

... القصه سه ماه دربغداد شریف اقامت نموده ، از آن ولایت فردوس مانند رخت اقامت برچیده با رفاقت حاجیان همدان متوجه ممالك ایران شدم . ده روز راه را طی نموده بولایت همدان رسیدم آن ولایتی بود در کمال عظمت ومعموری . اما درآنوقت فقیر لباس رومی دربرداشتم واهل شیعه سیاربتنگ آوردند . لاعلاج راه طهران راگذاشته بولایت کردستان که همهٔ ایشان شافعی مذهبند ، عنان عزیمت بصوب آن مملکت تافتم .

رفتن فقیر بولایت سنندج

خلص کلام آنکه بعد از دو منزل بشهر سنندج ، که حالا به ارزلان اشتهار دارد وارد گردیدم ودرکاروانسرا اقامت کردم وخط حسن پادشاه حاکم بغداد را به خسرو خان سپردم . درمیان فقیر واو آشنائی پذیرفت که نهایت نداشت .

او درباطن شافعی مذهب بود و ظاهر خود را شیعی مذهب میکرد . بنابراین فتحعلی شاه قاجار بهترین دختران خود پری سلطان راکه القب به ضیاء السلطنه شهرت داشت و ماه رخسارش در سپهر دلبری و صباحت چراغ زیبائی آموختن باو داده بخود داماد کرده بود . اما خسروخان علی‌الدوام بخوردن می اشتغال داشت ویك ساعت بی می تاب نشستن برای او متعذر بود ، بحکم آنکه بیت :

صفا سین کور مه میش سین زاهد انکارایتمه می دوربو ،

تجلای جمال جمله اشیا طرفه شی دور بو .

وآن شهر در غایت خوردی و نهایت معموری بود . اگر چندی که کوچك بود ، اما درنزاکت در تمام ممالك ایران عدیل ونظیری نداشت و از هر جنس فواکه درکمال خوبی موجودبود . از جهت خوبی ولایت چند روز درآنجا اقامت کردم . اتفاقاً درپیش کاروانسرا بازرگانی بود میرزا ابوتراب نام بهترین اشرافهای آن مرز بوم بود . فقیر را فرزند قیامتی خواند و از قصر خود جای داد . آن ملك التجار سه فرزند باکمال داشت . کوچکتر ین او میرزا محتشم نام که مدت عمرش به بیست سال رسیده بود. در غایت حسن و جمال ، بگرد عارضش سبزه خط نو دمیده ، بیت :

ز خط تحقیر حسن گلرخان لازم نمی آید .

بگرد این گلستان سنبلستان شدچه شدخوب شد .

و آن پری چهره بفقیر بسیار طرح آشنائی افکند ، بـل بنزد فقیر چند روز کتاب گلستان خواند و بسیاری دراتاق فقیر می‌بود .

مجلس کردن فقیر با خسروخان

درآنوقت بودکه روزی خسرو خان فقیررا به چهار باغ خود دعوت نمود و آن منزل از شهر دو هزار قدم بیرون بود و آن را خسرو آباد نام نهاده بود . فقیر درآن موضع رسیدم . باغی دیدم درکمال طراوت و لطافت که سرو و شمشاد چون عاشق و معشوق دوش بدوش هم ایستاده و سنبل و گل

مانند عروس وداماد درآغوش یکدیگر نشسته و از سبزهٔ سیراب زمردگون صحن چمن فلك نمون گشته و نالهٔ دلکش مرغان در انجمن گل کار نوای ارغنون کرده ، میگساران باغ بنشاط بلند رسانیده و فاختهٔ قلندر مشرب بدلق خاکستری ببازی و آواز آغاز نهاده ابیات

هوای سبزه اش گوهر گسسته   زمرد را بمروارید بسته ،
بهر کنجش ریاحین بردمیده ،   بساط خرمی بر روی کشیده
بنفشه تار زلف افکنده بردوش   گشاده باد نسرین را بناگوش

درمیان باغ حوضی ساخته اند از سنگ مرمر درکمال بزرگی و در کنار حوض کوشکی بنا کرده اند از کاشین درکمال نزاکت ولطافت ودر آنجا خانه ای برپا کرده اند ازسنگ مرمر . آئینه های بزرگ در آن خانه نصب کرده اند و بجاهای خالی صورت هر ذی روح را استادان مانی قلم و مصوران بهزاد رقم درغایت زیبائی کشیده اند واز سنگ مرمر چهار کنج خانه را صورت چهار دیوار درغایت مشابهت کشیده خانه را در پشت دیوان گذاشته‌اند و دور آن قصررا فواره های خوب ساخته اند چون فقیر آن باغ خسروآباد را بدین خوبی مشاهده نمودم، انگشت تحیر بدندان گزیده می گفتم مگر روضه رضوان است که در خواب می بینم

القصه بپیش خسروخان رسیدم . او درکمال عزت درپیش خودنشانید وتکلیف می ناب نمود. عذر خودرا در غایت آداب گفتم . سخن فقیررامقبول داشت ودیگر تکلیف ننمود، درمیان مستان نشسته ازهرجانب سخن‌میکردم ، بیت :

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دیگری بر تو نخواهند نوشت .

چون بازار مجلس بسیار گرم شد و مستی ایشان ازحد اعتدال گذشت وبهرجای بیهوش افتادند و خسروخان نیز افتاد . درآنوقت کنیزان‌حرم در کمال حسن وجمال ودرغایت آراستگی ازکنج‌باغ بیرون خرامیده ، باحوال ایشان می خندیدند ، قطعه :

نگارمنکه درآید بخندهٔ نمکین نمك زیاده کند بر جراحت ریشان
چه بودی ار سر زلفش بدستم افتادی چو آستین کریمان بدست درویشان

وفقیر بگوشهٔ چشم تماشای آن پری چهره‌ها را میکردم . چندی ار شوخ شنگان آن کنیران به‌پشت نگاه کرده تعظیم میکردند، ازروی گستاخی قدم پیش نمی‌ماندند. فقیر ازحرکات و سکنات ایشان پی بردم که درمیان این کاسه نیم کاسهٔ دیگر هست و آن ماهرویان فقیر را دیدند که درلباس قلندری درمیان مردم همچون شهید نشسته‌ام ، یکی ار آن‌جمله درنهایت شوخی بود و درعایت مستی زلف‌های پرچین را بر بنا گوش تابداده ، درعقب نگاه کرده تعظیم نمود و پیش آمد بحکم آنکه .

گل به‌کابل باده در شیراز رنگین می‌شود ،
زلف درایران ، کمر درهند پرچین می‌شود

وفقیر را اشاره نمود که صراحی می را بمن ده ، فقیر چیزی نگفتم مگر راشارت کرد. فقیر نیز سکوت کردم . دفعه سوم عقب رفت ، چیزی نگفت دیگر بار سه کنیز تعظیم نموده درکمال حرکت پیش آمده فقیر را آهسته ـ آهسته درتحت کلوخ گرفته می‌خندیدند . فقیر دیدم که در طبیعت ایشان شوخی غالب بود ، فقیر نیز کلوخ‌هائیکه به فقیر می‌انداختند آهسته گرفته بجانب ایشان هوادادم. در آنوقت درطبیعت ایشان چنان خنده غلبه کرده بود که خود را بتکلف نگاه می‌داشتند .

قطعه :

گداخت جان‌که شود کار دل تمام نشد ،
بسوختیم در این آرزو که خام نشد ،
بدان طمع که به‌بوسم بمستی آن لب‌لعل ،
چه خون‌که در دلم افتاد همچو جام نشد .

بالاخیر دانستم که در آن‌جا گستاخی را می‌پرورد وموافق طبع ایشانست باوجود آن حدخود را دانسته صراحی را درپیش ایشان گذاشته آهسته ـ آهسته ازچهارباغ بچندین ترس و هراس بیرون شده متوجه اتاق خود شدم . چون

بمنزل رسیدم شب بر بستر استراحت غنودم ، تا آنکه اسکندر زرین کلاه مهر از ظلمات مغرب آئین عود نموده و برفراز تختگاه چرخ زرین مستقر گردید .
بحکم آنکه قطعه :

عروس مهر بنزهت سرای کشور صبح، گشود برقع مشکین شام از رخسار .
رسید صیت ظهور سکندر خورشید ، نمود زنگی شبرو بزنگبار فرار .

در آنوقت بود که میرزا محتشم چون طاوس مست خرامان ــ خرامان بحجرهٔ فقیر چون ماه شب چهارده درآمد و سرگذشت گذشته را سؤال نمود. فقیر واقعه را بی کم و کاس تقریر نمودم . درخنده افتاد و گفت خواموش که مصرع

اگر سر بایدت سر را نگه دار

بعد یقین فقیر شد که دختر فتحعلیشاه پری سلطان در آنجا مسکن داشته است . و آن زنی بود در حسن سیرت و در علم و فضل در تمام ربع مسکون عدیل و نظیری ندارد . چنانچه گویند

روزی در نزد پدر نشسته بود ، بشاه عرض نمود که قبلهٔ عالم حقمیشود که سجع مهری مرا از زادهٔ طبع مبارك بنام این مشت پر کرم فرمایند از مرحمت وشفقت پادشاهی دور نخواهد بود ازبس که فتحعلی شاه طبع موزون خوبی داشت و تخلص خودرا خاقانی گذاشته بود ، کتاب بزرگی در کمال خوبی تصنیف کرده است و اززادهٔ طبع اواین دو بیت است

از ره دیرم به مسجد زاهدی ناگاه برد ،
من نمی‌رفتم به‌آنجا او مرا از راه برد .

***

بشکست خم می اگر از سنگ ملامت ،
ای ساده پرستان سر انگور سلامت .

خلص کلام آنکه شاه از فرزند این سخن شنید ، گفت : اگر شما دختر من باشید ، فی‌الفور بنام خود سجع مهر گوئید . چون ضیاء السلطنه ، یعنی پری سلطان از شاه این سخن شنید چون سرو آزاد ازجا برخاست وزمین

خدمت نوسید ، بلا توقف این سجع را بنام خود در سلک نظم کشید این
است بیت :

در پردهٔ عصمت چو پری پنهانم ، دختر شه و آفاق پری سلطانم

چون شاه استعداد فرزند را باین درجه مشاهده نمود ، تحسین و آفرین
کرد، یك سپر جواهر انعام فرمود گویند در آنوقت که پری سلطان را با چندین
تحمل بولایت سنندج فرستاد، بعد ازچند روز مکتوبی درغایت اشتیاق نوشت و
این بیت را مشق کرده در آن خط ثبت نموده بفرزند فرستاد ، بیت

نورچشم من ضیاء السلطنه ، یك‌شب هجر تو مارا درسنه

و آن پری چهره از زادهٔ طبع سلیم خود در تعریف خسرو آباد خود
می‌فرماید. نظم .

نسیم نافه گشا آمد از دیار سنندج گشود نافه‌مشکین چو زلف یار سنندج
بگوش وهوش شنو آیت وان من‌شی زطایران خوش‌الحان شاخسار سنندج
رهی هوای فرح بخش حسن و آبادم گروسی پرز ریاحین گل کنار سنندج
ندیده دیده چنین‌شهر و شهریار چنین تبارك‌الله ازاین‌شهر وشهریار سنندج

تماشا کردن فقیر بزم ملکهٔ ایران را

زبدهٔ کلام آنکه فقیر در آنوقت آمادهٔ سفر تهران شدم،زوار می‌جستم‌موجود
نمی‌شد. درآن حین بودکه روزی در اتاق خود سر بجیب تفکر فرو برده در
کمال مغمومی نشسته بودم‌که آن یارجانی یعنی‌میرزا محتشم از در درآمد و
پیشم بنشست بیت:

اگر چندی که بلبل درگلستان خانه‌ای دارد ،
بقـدر همت خـود جغد هم ویرانـه ای دارد .

گفت انشاءالله کی ارادهٔ سفر میکنید ؟ گفتم: اگر کاروان موجودشود
حالا خواهم کرد.

چون این جواب از فقیرشنید در بحر تفکر فرو رفت . بعد از ساعتی
سر برداشت و گفت: رازی دارم‌که میخواهم بشما شرح کنم، اما باین شرط که
درمیان عهدوپیمان شود. مصرع:

کەمشك عشق را نتوان نهفتن

فقیردرحیرت‌افتادم و آن یگانهٔ خوبان جهان بسیار مبالغه نمود. گفتم بادرا قلندر بچه‌ای هستم پخته و سیاحی هستم جهـان دیده و گـرم و سرد روزگار چشیده و نیك‌وبد ایام‌آزموده ، ازمن درهیچوقت افشای رازتوبه‌آید، مصرع :

سر تومیان جان نهان خواهم‌داشت.

باوجود آن‌شرط کردم که بکسی لب نگشایم . بعد آن یار جانی گفت: روزی تفرج کنان گذارم در رهٔ خسروآباد پری سلطان افتاد ارقضاآن‌آفتاب خسروخوبان مع کنیزان بشهرمی‌خرامید ، اتفاقاً در شاه راه باو دچارآمدم، چون نظرم به‌آن آفتاب خاور افتاد فی‌الفور عشق‌آن جادو فطرت ماه‌فریب تا بسوفار بردلم نشست و برخاك بی‌صبری در افتادم ، بچندین درددل بخانه مراجعت فرمودم و نیز چشم آن سلطان محبوبان بمن افتاده تیرعشق من‌بآن عشوه گرعابد فریب تا پیکان‌کار کرده‌آمده بوده است ، مصرع

چوخوش بودکه برآید بیك کرشمه دوکار

من ازین غافل مدام در بوتهٔ هجر می‌گداختم . روزی آن ماه تابان عجوزه‌ئی‌را که از تیر مکایدش ابلیس چون برگ بید میلرزید و در فنون‌عشق وشیوهٔ محبت‌استاد بود ودردارالادب خورده دانی و نبض شناسی عاشق ومعشوق را علم استادی برمی‌افراشت و در منصب میانجی گری طبل حکمت مینواخت ودرشناسائی قوانین‌آشنائی ودرمعرفت نازونیاز طالب‌ومطلوب کوس‌لمن‌الملك میزد. بحکم‌آنکه، مثنوی:

براه عاشقی کار آزموده ،	گهی عاشق گهی معشوق بوده ،
بهم‌وصلت ده معشوق و عاشق،	مـوافق سار یـار نـامـوافق .

[در میان گذاشت.] القصه پیغام فرستاد و اظهار عشق خود نمود و من این مژده را شنیده از سرآن پیره زن مثل پروانه می‌گشتم . عاقبت غایبانـه میان من و آن ماهرو شرط عاشقی و معشوقی مستحکم شد . اما شب وصل‌از گوگرد احمرنایاب‌تربود . آن گلپیرهن مرا به خسروآباد تکلیف‌می‌کرد

و من از جان شیرین گذر نمی کردم . حالا طاقتم طاق شده است و آن نادره زمان مرا بسیار به تنگ آورده است . دو کار اختیار کرده‌ام. یا برفاقت شما آوارهٔ خانمان شده رو به غربت می‌آرم ، یادست ازجان شسته بکـوی جانان میرسم. هرچند فکر کردم غیراز این دو کار چیزی بخاطر نمی‌آید . شما چه می‌فرمائید ، گفت ، بیت :

هجر داغیست اگر بر جگر کوه نهند ،

سنگ برسینه زنان آید و فریاد کند .

فقیر این مقدمه را ازآن سروقد شنیدم، هوش از سرم پرید ودر گرداب فکر غوطه زدن گرفتم بعد از ساعتی لب به پاسخ گشادم گفتم : آری عشق گرامی گوهریست که در رنگ ضیای آفتاب مستور ستر خفا بودن از دایرهٔ امکان بیرون است ، بیت :

خوشا عشقی که چون آید بتاراج، لباس فقر پوشد صاحب تاج .

و گفتم : خصوصی ناموس اهل سلطنت حصاریست بلند ، عنقا درهوایش بال پرواز کم کند وسیمرغ در میدانش بال مجال کم ریزد و تو هرزه هیون هوس بسوی اجل متاز و بیهوده بکام نهنگ گام منه و عبث باد پیمای جنون مباش وچون مجنون بصحرای رسوائی سردرمکن که ذره بفتراك خورشیددست نتواند زد وپشه بربام آسمان نتواند رسید واگراین کار اختیار کنی دست به خون خون شسته باشی . گفت برادرا ، خود میدانید که گفته‌اند :

رسمی است قدیم دل بخوبان دادن ، از دست فتادن و به پـا افتادن .

سالهاست که عشق با دلها طرح آمیزش ریخته خانه زاد طبع و مزاج انسان است که این بدعت در زمانهٔ ما و او بهم نرسیده ، مگر حکایت یوسف وزلیخا نشنیده‌ای و قصهٔ شیرین و فرهاد مطالعه نفرموده‌ای و از داستان لیلی ومجنون بابی نخوانده‌ای؟ کیست در عالم که شورعشقی درسر نداشته باشد، کسی راکه گوهر عشقی درصدف دل پرده نشین نباشد ازگلچین بهارحیاتش چه ثمر بخشد و گفت ، بیت :

در کنج دماغم مطلب جای نصیحت ،
کین حجره پر از زمزمهٔ چنگ ورباب است

برخاست وبحرم خرامید.

اتفاق همان‌روز میرزا ابوتراب تمام‌اشراف ولایت رااز بهرمهمانداری بچهارباغ خود دعوت نمود و جشنی‌در غایت تکلف برپاخاست . آن چهارباغ ازشهر یك فرسخ مسافت داشت . فقیر نیز درآنجا حاضر بودم ، بعد از فراغ از اطعمه و اغذیه و اشربه فقیر بطرف اتاق خود مراجعت فرمودم ایشان همان شب به‌آن باغ رضوان آئین‌طرح مجلس انداخته بعیش و عشرت‌مشغول شدند . چون فقیر بمنزل ابوتراب آمدم ، دیدم که پشه پر نمیزند. چون طاوس زرین بال عالم یعنی آفتاب بمنزلگاه‌خودشتافت و هندوی شب عالم را فرو گرفت ، فقیر طرح خواب افکندم ، قطعه

عشق است که شیر نرزبون‌آید ازو، صد نوع مخالفت برون آید ازو ،
گه دوستی‌کندکه جان آساید ، گه دشمنی‌ای‌که بوی‌خون‌آید ازو .

مجمل سخن آن‌که درآن وقت که میرزا ابوتراب قصر خود را خالی گذاشته متوجه چهار باغ شد و برادرم میرزا محتشم‌که عمرها همین روزرا می‌جست و در کوی جانان رسیدن از عقل دور بود ، بخدمت ملکه ایران پیام فرستاده از صورت واقعه آگاهی میدهد بمجرد شنیدن این سخن آن دلبر خوبی مجنون وار دو کنیز ماهروی و با آن عجوزه مکاره بعد ازنیم‌شب خسروخانرا به خسرو آباد در خواب گذاشته متوجه قصرجانان می‌شود واین بازرگان زاده یعنی میرزا محتشم خانه را بچندین زیب و زینت خالی کرده و اسباب عیش را مهیا ساخته ، در راه آن پری چهره تمام چشم‌گشته منتظر مقدم آن بانوی ایران مینشیند ، بیت :

بیاکه وصل ترا از خدای میخواهم بیاکه گوش برآواز وچشم برراهم.

در آن وقت تق ـ تق درمیشود . میرزا محتشم سپندوار ازجای‌برجسته استقبال می‌نماید. وعاشق و معشوق به‌جمال یکدیگر مشرف می‌شوند، بیت :

دلاچو غنچه شکایت زکار بسته‌مکن، که باد صبح نسیم گره‌گشاآورد.

باتفاق یکدیگر به عیش خانه می‌شتابند و به عیش و عشرت مشغول می‌شوند . در عین محاوره مقدمه‌ای که به فقیر در خسروآباد کنیزان کرده بودند ، پری سلطان نقل می‌کند و برادرم میرزا محتشم بمجرد شنیدن این ماجرا در خنده می‌افتد می‌گوید که همان قلندر بچه‌ای که بیان می‌فرمائید حالا در همین‌قصر اقامت دارد ودر بستر راحت‌غنوده است ، فردا ارادهٔ اقلیم توران دارد . ملکه از بودن فقیر وقوف یافته از برادرم میرزا محتشم التجا می‌کندکه آن قلندر بچه را به پیش من حاضر کنید وکنیزان هرچند التجا کرده مانع می‌شوند ، مفید نمی‌افتد و در طلب فقیر مبالغه می‌کند . برادرم می‌بیندکه نمی‌شود ، لاعلاج ازجای برخاسته متوجه منزل فقیر درآنوقت در عین مستی خواب بودم‌که تق ـ تق در شد ، درکمال چستی در را گشادم میرزا محتشم مع یك کنیز سمن بـو بردست شمع کافـوری بخانه درآمد ، بیت :

بیك ناگه درآمد در حرم آن قد شمشادش ،

نهال سرو را ماند کـه هر سو می‌برد بادش .

ونیك نظر کردم که آن برادر خود را با لباسهای ملوکانه و عطرهای کشمیری‌چنان زیب‌وزینت داده مشاطه‌کرده است‌که یك حس اوصدحسن شده است، بیت:

کرد بی‌جا دلم از طرهٔ جانانه جـدا ،

دست مشاطه ، آلهی شود از شانه جدا،

درحیرت افتادم، آن طناز بجست ازدستم بگرفت و متوجه بیرون شد گفتم : مرا در این نیمه شب‌که مرغ‌وماهی درآرامند ، کجا می‌بری؟ گفت : خواموش ، هرچند التجا می‌کردم‌که صورت واقعه را بیان فرما . اصلاوقطعاً به سخنم‌گوش نمی‌کرد . لاعلاج من هم‌گردن خار خاران ازتعاقب اومیرفتم تا بجائی‌که عیش‌گاه ایشان بود رسیدم . چون بخانه درآمدم حسنی دیدم‌که درتمام عمرخودندیده بودم ونشنیده . گفتم ، قطعه:

ایدل بکمند دلبری افتادی ، در دام بت ستمگری افتادی ،
ازقید یکی خلاص نا گشته هنوز ، فی الحال بدام دیگری افتادی.

چون چشمم به آن ملکه ایران افتاد که در پیشگاه خانه در مسند ناز تکیه زده ، چه بانوئی که تابنده اختر سپهر حسن وارزنده گوهر درهای جمال مهرجهانتاب از آتش رخسارش نور گرفته و ماه از شرف غلامیش در چشم جهانیان عزیز گشته ، از مشاهده این حال قریب بودکه از پادرافتم، خود را بتکلف نگاه داشته ، زمین ادب بوسیدم ، دانستم که آن آفتاب ایران است که درآنجا طلوع نموده است . بگوشهٔ چشم کنار خانه را اشارت فرمود. فقیر درکمال ادب تعظیم و تکریم اورا بجای آورده آنجا نشستم و آن ملکه ایران چنان درمیان جواهر غرق شده بودکه از شعاع سنگپاره حاجت بمشعل نبود. بعد ازساعتی رو بفقیر آورده گفت :

مصرع :

نخستین بار گفتش از کجائی؟

ای قلندر بچه ازکدام آشیانه‌ای بلند پرواز کرده‌ای وازکجاآئی وعزم کجا داری ، نامت کیست وپیشه‌ات چیست ؟

فقیر گفتم: ای ماه هفت کشورقلندری هستم سیر افاق کرده وسیاح جهان دیده و کلفت ایام چشیده، فقیراز اقلیم توران واززمین فرغانه ونام حکیمخان وسفر بیت‌الله اراده‌ام ماوراءالنهر. باز گفت: بهرخدا سرگذشت خود رامفصل از روی راستی در پیش من بیان کن تاکه من از تو شاد شوم . فقیراین بیت را خواندم .

آسوده شبی باشد وشب مهتابی، تا با تو حکایت کنم از هر بابی .

گفت : اینك همان شب آسوده . بالا خیر فقیرغیرراست گفتن چارهٔ دیگر نیافتم ، از اول تا آخر سرگذشت خودرا خلص نموده بیان کردم .

چون آن خسرو خوبان از فقیراین ماجرا را گوش کرد ، برحال من رحمش آمد درکمال شفقت و مرحمت سویم نگاه کرد وگرامی داشت ، به

نزدیك خود جای داد و گفت همانروزکه در خسروآباد از شما آن حسن کنها
صادر شد یقینم گفت که شما از خاندان بزرگید. بعد گفت : ماراکه می بینید
قضا دامان دل بگرفت وکشان ـ کشان بجانب دوست آورد وسلسلهٔ عشق بپای
دل پیچیده ورشتهٔ محبت بگردن جان بست. اکنون ندانم ننگ و ناموس چیست
وغم وشادی کدام است . اکنون ای قلندر بچه چه می فرمائید ؟

فقیر بمجرد شنیدن این سخن از زبان ملیکه در بحر تفکر فرو رفتم
نمی دانستم که چه جواب گویم . بعد از تأمل بسیار گفتم، مثنوی :

نسازد عشق را کنج سلامت ، خوشا رسوائی کوی ملامت
غم عشق از ملامت تازه گردد ، وزین سودا بلند آوازه گردد .
ملامت صیقل زنگار عشق است، ملامت شحنه بازار عشق است

چون این بیت را مسموع نمود بسیار خرسندیها نموده درخنده افتاد .
بعد گفت : در ترکستان شما کسی هست که ازعهده شعر گفتن تواند بر آمدن
فقیر گفتم : بلی وچندی را خواندم .

هیچکدام را نه پسندید ، مگر اشعار مولانا حاذق راکه در نهایت موافق
طبع اوافتاد و بعدازآن ازهر گونه اطعمهٔ لطیفه و اشربه لذیذه مهیا کردند .
بیت ،

ماه را مهر مهمان کرده ، زهره با مشتری قران کرده .

زبدهٔ کلام آن که بعد از فراغ طعام ملکه ایران به آن دو کنیز ماهروی
عنبربو بفرمود که بادهٔ گلرنگ را درگردش در آرند و آن ماه پیکران بقدح
داشتن مشغول شدند . درآن ضمن بفقیر نیز تکلیف نمودند . فقیر عذر خودرا
درغایت آداب گفتم واین بیت حاذق را خواندم:

ناخن گل کی گشاد عقدهٔ طبع ملول،
باده کجا شاد کرد خاطر نا شاد را .

القصه فقیر را واگذاشتند وخود بمی خوردن پرداختند . بعد از ساعتی آثار
مستی برجبین آن دو مشتاق ظاهر گشت وحیا از میان گم شد واین ابیات

مثنوی را مکرر میخواند :

سراهت‌عمرداهرسودویدم، که‌از دوری به‌نزدیکی‌رسیدم ،

چو نزدیکم‌شدی نزدیکتر شو، سرم را تاج‌وتاجم را گهرشو .

اسیرم ،مبتلایم بیقرارم ، سراپا تشنهٔ بوس و کنارم .

خلص‌کلام آنکه گاه این‌بهار حسن‌آن بدست نگار گلهای نظاره‌میچید و گاه آن از چشمهٔ نوشین این‌آب زلال زندگانی نوش میکرد ، تا آنکه‌در سر هر دومشتاق هوای کامجوی‌ترفع گردیده اسباب بیقراری متراکب گردید چنانچه شاعر می‌فرماید :

دوعاشق‌راقرار ازدل برافتاد ، نشاط کامرانی در سر افتاد .

هوای دل هوس‌را شد عنان گیر شکیب از دل برون‌برجست چون‌تیر .

دهانش‌بر دهانش‌بوس بربوس ، میانش با میان همدوش همدوش.

در آن‌وقت آن‌پیره‌زن مکار چشم آن دو مشتاق را خطا کرده آهسته آهسته‌چنان سخنهای بمضمون ولطیفه‌که از خنده قریب بود که فقیر ازهوش روم . اما از ترس خود را بزور نگاه میداشتم ، مثل‌آنکه خم شده‌بگوش‌فقیر درکمال آهستگی میگفت : فرزند مگر نشنیده‌ای‌که شاعری‌دراین بابت‌گفته است : قطعه :

ازحکیمی بازپرسیدم‌که آواز است چند ،

گفت ما را در جهان آواز چار آمد پسند

قلقل بانك صراحی ، مرمرسیخ وکباب ،

حم ـ حم بوس وکنار وسور- سورایزاربند

القصه فقیر نیك ملاحظه کردم که فتور در حرکتهای ایشان راه یافته است . در آن حین ملکه از غایت مستی روبفقیر آورد و گفت : ای قلندر بچه حالا اینجا نشسته‌ای ؟ گفتم : بلی . بلا توقف پنجاه طلا داد . یقین فقیر شد که ایشان بنفس اماره گرفتار گشته ناموس سلطنت خواهند ریخت . بازار بوس و کنار رواج گرفت . بیت

بوسه کلید در گنج وفاست ، بوسه‌که شد دیگری هم از قفاست

بنا بر این فقیر از آن گرداب ضلالت برخاسته خود را بکنار گرفتم بمنزل خویش آمده طرح خواب افکندم چنانچه می گویند ، بیت :

من گذشتم زدعوی شوکت ، خانهٔ ارزو خراب شود

چون سیمرغ زرین جناح آفتاب از افق نیلگون عالم کون و فساد را فرو گرفت و هندوی شب بر نگبار خود شتافت . فقیر از خواب برخاستم که میرزا ابو تراب از چهار باغ تشریف آورده است و برادرم میرزا محتشم در غایت خواب آلودی بخدمت پدر نشسته فقیر به پیش ایشان رفته طرح مجلس انداختم . هر دم بسوی برادرم بگوشه چشم اشارت میکردم و آن پریچهره لب میگزید . در کمال ادا فهمی این بیت را مکرر میخواندم بیت

سوی من لب چه می گزی که مگوی . لب لعلی گزیده‌ام که مپرس .

در آن وقت خبر رسید که خسروخان سلیمان آغا نام کسی را مع محرم شاه باده هزار طلا بخدمت فتحعلی شاه نامزد کرده است که حالا بجانب پایتخت ایران می‌روند . این خبر را فقیر شنیده رفته از خسروخان رخصت گرفتم و او به فقیر یك اسب مع دو قوتی مومیا انعام نمود و رخصت اجازت داد . به منزل خود آمده با میرزا ابـو تراب و میرزا محتشم سرو روی یکدیگر را بوسیده درکمال غمناکی بهمدیگر وداع کردیم و آن پری چهره یعنی برادرم میرزا محتشم مکرر این بیت را میخواند :

مباش‌ای‌غنچه ازاوراق گل مغرور جمعیت ،

که این وابستگی ها دربغل داردجدائیها.

(ناتمام)

حماسه کورش

ترجمه و اقتباس از کتاب «کورش» اثر «آلبر شاندور» فرانسوی

روایات زیادی دربارهٔ کودکی و جوانی کورش دردست است. در تمام این روایات آستیاگ پادشاه سرزمین ماد بصورت شخصیتی بزرگ وحلا بهما معرفی میگردد که درمیان عدهٔ بیشماری از درباریان پوشیده از طلا و جواهر حکومتی جابر و خون آشام داشته است. مورخین یونانی دوست دارند همواره او را در نقطهٔ مقابل نوه اش، قهرمان نورسته، نمونهٔ کامل رشادت و جوانمردی یعنی کورش پارسی قرار دهند که توانست از تمام دام هائی که در جوانی برسرراهش گسترده شد جان سالم بدربرد.

از بین این روایات، روایت هرودوت مشهور تر از همه است این مورخ نامی قبل از ورود به اصل موضوع رسماً چنین اعلام میدارد :

« تاریخ طفولیت و جلوس کورش بر تخت سلطنت بشرحی که من آنرا مینویسم ، نقل اقوالی است که ازچند پارسی در شهر **گستانتوس** اخذ و گردآوری شده است .»

بعد از مقدمه چنین ادامه میدهد : « وقتی کورش بدنیا آمد نیای او آستیاک که مقدر بود آخرین پادشاه قوم ماد باشد ستاره شناسان دربار را بحضور طلبید تا از آنها دربارهٔ رؤیائی نامیمون که خیالش را مشوش ساخته بود تعبیر بخواهد .

خواب دیده بود که از دخترش ماندانا (همسر کمبوجیه، پادشاه قوم پارس) بجای فرزند تاکی قدم برعرصهٔ گیتی نهاده که شاخ و برگ انبوه ورو بافزایش آن درمدت کمی سراسر آسیا را پوشانیده است. ستاره شناسان، پس از شور و غور دربارهٔ این خواب آستیاگ حملگی براین قول شدند که نوزاد مذکور تمام آسیا را تحت سلطهٔ خویش گرفته وقوم ماد را به بند اسارت خواهد کشید . آستیاگ کودك را به یکی از ملازمان خود، هارپاگ ماد ، سپرد تا اورا برای کشتن بخانه اش ببرد. کورش کوچولو را برای رفتن به زیر داس مرك آراستند وزرو زیور بر سرورویش بستند. اما هارپاگ که بعد از دریافت این دستور غیر انسانی و چندش آور همواره دراین اندیشه بود که چگونه خودرا ازمسئولیت اجرای آن برهاند لذا ناگزیر این مأموریت را به یك چوپان تفویض نمود .

این چوپان که میترادات یا مهرداد نام داشت در نزدیکی شهر اصفهان زندگی میکرد هارپاگ او را احضار کرد و به او گفت کودکی را که بوی میسپارد باید در بیابانش رها سازد . و به او خاطر نشان کرد که پادشاه مرا مأمور فرمود تا به تو بگویم اگر چنانچه این کودك را بکام نیستی نسپاری باید خودت را به قبول هولناکترین مرگها آماده کنی . مرد چوپان این مأموریت خطیر را بجان پذیرا شد و همراه طفل بسوی خانه خویش براه افتاد . ولی از آنجائی که هرگز نمیتوان قدمی در خلاف جهت خواسته تقدیر و ارادهٔ

خدایان برداشت ،زن چوپان که در همان اوان در انتظار تولد اولین نوزاد خود روزشماری میکرد آنروز درغیاب شوهرش بچه‌ای مرده‌زائید ! همینکه میترادات بخانه آمدهمسرش علت احضار او را توسط هارپاگ ازوی جویا شد . مرد در جواب همسرش چنین گفت :ایکاش آنچه راکه‌درشهر دیدم‌وشنیدم‌هرگز ندیده ونشنیده بودم . منزل‌هارپاك پر بود ازاشخاصی که شیون وزاری‌میکردند من وقتی قدم به خانه او نهادم از دیدن این احوال بسیار ناراحت شدم ناراحتی من دوچندان گشت وقتی طفلی‌را مشاهده کردم که دست وپا میزد ، بشدت میگریست . او لباسی زربفت برتن داشت ودرقنداقی‌ازپارچه‌های‌فاخر و رنگارنگ پیچانده‌شده بود. هارپاگ رو بمن کرد وگفت : این بچه را بردار و در نقطه از صحرا که مغاك و حوش است رهایش ساز . من بچه را برداشتم وبخیال اینکه مال یکنفر از اهل خانه باشد کـه بخواهد او را از سرش وا بکند بسوی صحرا براه افتادم ولی در اثنای راه اطلاع یافتم که وی کسی‌جز نوه‌شاه ما نیست لذا اورابا خودبه اینجا آوردم نگاهش کن! بچهٔ قشنگی بود وزن چوپان که احساس میکرد جان کندن همچنین بچه ای چقدر باید دلخراش باشد از شوهرش تمنا کرد که بیاید و ازسر جان وی بگذرد . اما میتراداتس گوشش به این‌حرفها بدهکار نبود چون با خود می‌اندیشید که حتماً جاسوسانی ازطرف هارپاگوس تعیین‌گشته اند تا اورازیر نظر بگیرندو چگونگی اجرای دستورات اربابشان‌را به اطلاع‌وی برسانند . زن چوپان چون دیدکه موفق نمیشود با خواهش و تمنا رأی شویش‌را تغییر دهد بحرفهایش چنین ادامه داد .

« حال که جداً میخواهی این طفل شیرخواررا بکشتن دهی آنچه بتو میگویم انجام ده . من اندکی‌پیش بچه ای‌مرده‌بدنیا آوردم بیا واورابمغاك وحوش ببر تا ما با خیال راحت نوهٔ شاه را بجای فرزند خودبزرگ کنیم » چوپان این پیشنهاد را اززنش پذیرفت: طفلی راکه برای کشتن آورده‌بود به آغوش وی سپرد وطفل مردهٔ خودرا بعد از اینکه با تمام زروزیور اولی

پوشانید بصحرا برد ودرآنجا رهایش ساخت .

این بود سرگذشت تولد کورش بزرگ که میرفت تا روزی بنیانگذار امپراطوری عظیم پارس گشته و نام قوم هخامنشی را که خود از آن برخاسته بود درتاریخ بلند آوازه سازد .

کورش تا دهسالگی بوسیلهٔ مادر تعمیدیش پرورش یافت هرودوت دربارهٔ دوران کودکی او چنین مینویسد : « کودکی بود فرز و سرزنده هرگاه سئوالی ازاو میشد هوش تیز و سریعش فوراً جواب آنرا می یافت مثل همهٔ نوابغ که قوای دماغیشان خیلی زود رشد مییابد وبا وجود این گاه بگاه آثاری از شباب درسیمایشان ظاهر گشته و صغر سنشان را نشان میدهد رفتار ومخصوصاً گفتار کورش نیز بدون اینکه ازروی غرور و ادعای بیجا باشد حاکی از نوعی سادگی و صمیمیت بود بهمین جهت مردم همواره ترجیح می دادند اورا درحال سخن گفتن ببینند تا خاموش . ولی همینکه بسن بلوغ رسید وقامتی کشیده وموزون یافت سخن نگفت مگر به ایجاز و اختصار و صدایش آرامش و متانتی خاص بخود گرفت . از این پس بحدی محجوب بود که درحضور اشخاص مسن تر از خود چهره اش گلگون میشد . پیدایش این سکون و آرامش در وی سبب گشت که رفتارش با رفقا و همبازیهایش مهربانتر شود مثلا اوهرگز ازبین تمرینهای بدنی که معمولا جوانان همسن و سال دوست دارند برتریشان را در آنها برسایرین اثبات نمایند آن دسته را بر نمیگزید که در آن ازهمه قویتر بود بلکه دوستان خودرا به مبارزه در آن گروه ازبازیها دعوت میکرد که خودرا در آنها ضعیفتر از ایشان میدانست درحالیکه قبلا پیشی خودرا برآنان رسماً اعلام مینمود و اتفاقاً هم اغلب برد با اوبود :

در نتیجه با اینکه هنوز براثر صغرسن نیروی کافی بهم نزده بود ولی درپریدن بردوش اسب و در انداختن کمان وزوبین ازبالای مرکب خود **نفر اول** بود . او همچنین درخندیدن بخود وقتی که مغلوب حریفی نیرومندتر ازخویش میگشت نیز **نفر اول** بود . (ادامه دارد)

سهین - کامران مقدم

معلم دانشسرای عالی
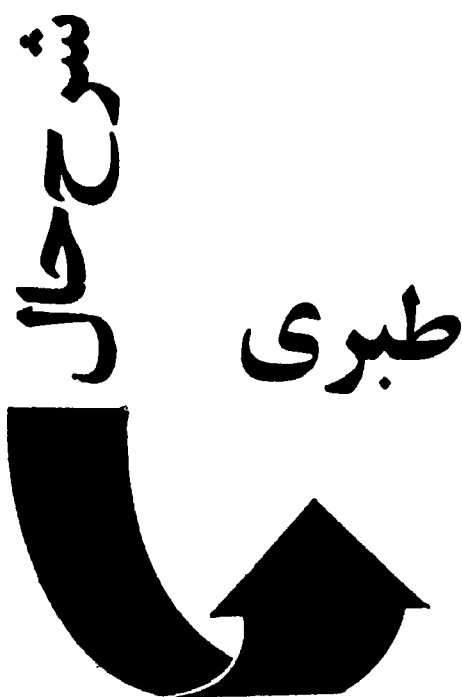
ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد(۱) ابطری الطبری ازمشایخ مورخان است . در تفسیر و حدیث و فقه وشعر ولغت و سایر علوم و فنون دستداشته واز ائمه زمان خود بشمار میرفته است .

---

۱) در بعضی از منابع بجای یزیدبن خالد کثیر بن غالب آورده شده است .

ابن‌الندیم درکتاب‌الفهرست تولدش را ۲۲۴ هـ.ق در آمل ووفاتش را در ۳۱۰ هـ ق در بغداد نوشته است .

ابواسحاق شیرازی درکتاب طبقات فقهاء وی را یکی ازمجتهدان بشمار میآورد . یاقوت‌حموی درکتاب خود شرح حال اورا از دو کتاب یکی راپسر او عبدالعزیز بن محمد طبری در تذکرهٔ حال پدرش و دیگری را ابوبکر بن‌کامل از شاگردان او درشرح حال استاد خود نوشته‌اند وهمچنین از مدارك دیگر بطور خلاصه نقل کرده‌است .

درریحانة الادب ازقول ابن‌خزیمه گوید. «درتمامی روی زمین اعلم از او سراغ ندارم»

طبری مقدمات علوم را در آمل مازندران بیاموخت و سپس به ری سفر کرد ابن‌کامل گوید . که طبری درشهرری بفراگرفتن دانش آغاز کرد و بیشتر فنون اسلامی را ازمحمدبن حمیدرازی (۱) فرا گرفت و خاصه علم حدیث را نزدوی بیاموخت وضمناً درمجلس درس احمدبن حماددولابی حاضر میشد . پس ازآن درپی‌کسب دانش ببغداد سفر کرد و بعد بشهر واسط وبصره رفت و احادیث فراوان از علما و محدثان آن بلاد فرا گرفت سپس ببغداد بازگشت و بتحصیل علم تفسیر قرآن و فقه پرداخت و درسال ۲۵۳ بمصر و شام سفرکرد و همه‌جا بتحقیق و تتبع مشغول بود، و پس از سفرهای چندی سرانجام به بغداد بازگشت ودر محله قنطرةالبردان ساکن شد و تاآخر عمر در بغداد بود .

در بدایت حال شافعی مذهب بوده و سپس ترکش گفته وخود مذهب مستقلی در قبال مذاهب اربعه ایجادکرده که آن مذهب بنام پدرش جریریه خوانده شد و جمعی وافر تابع‌وی گردیدند ودربسط و نشر مسلك خودکتاب ها تألیف‌کرد اما مسلك وی بطورکلی درنیمه‌قرن پنجم هجری منسوخ گشت

۱) از حفاظ حدیث بوده است .

تألیفات متنوعه او درموضوعات مختلفه برهانی قاطع بر تبحر فضلی واحاطه علمی وی میباشد .

طبری مردی آزاده و صریح‌القول بود و بقناعت بسر میبرد و امرار معاش او اردهی بود که درطبرستان ازپدرش بارث مانده بود .

از وقایع روزگار طبری اختلاف او با اصحاب امام‌حنبل است وی در کتاب اختلاف‌الفقهاء خودنامی از امام حنبل نیاورد وقتی علت این‌مسامحه را از اوپرسیدند گفت «وی فقیه نبوده‌بلکه از محدثان بشمار میرود» حنابله را این سخن گران آمد و طبری را ملحد و کافر و رافضی دانستند سیوطی مینویسد طبری حافظ کتاب خدا و بینا به معانی آن وفقیه در احکام قرآن بود و باحوال صحابه وتابعان آشنائی کامل داشت وی‌بهدانشهائی‌احاطه داشت که درعصر وی او راهمتائی نبود .

و مسعودی مینویسد«علوم فقهای بلاد و عالمان سنن و اخبار به طبری منتهی میشود» .

درمعجم‌الادباء یاقوت‌حموی مینویسد «کسی کشف اوراشدون کردند که متهم به تشیع بود»

ودر وفیات‌الاعیان ابن‌خلکان‌مینویسد «درمصر قبری رادیدم که‌زیارت میشد و بالای آن سنگی بود که رویش نوشته شده بود او پیشوای‌فنون‌مختلفی بود در تفسیر و...و.. و . و از جمله‌پیشوایان دین بود که از هیچکس‌تقلید نکرده است»(۱)

طبری از نویسندگان دانشمند وپرکار بود و کمتر کسی ازعلمای اسلام باندازه اوکتاب نوشته است .

روزی طبری از شاگردان خود پرسید آیا از تفسیر لذت میبرید ؟ سئوال کردند اوراق آن چقدر خواهد شد ؟ گفت سی هزار ورق یعنی ۶۰

۱) نسبت این مطلب به طبری بعید بنظر میرسد .

هزار صحیفه . گفتند این مقدار عمر آدمی را بپایان میرساند پیش از آنکه خواندن آن پایان یابد . پس طبری در ۳ هزار ورق مختصر کرد . پس از آن پرسید . آیا از تاریخ عالم از زمان آدم تا این دوران لذت میبرید ، گفتند اوراقش چه اندازه خواهد بود . طبری عیناً آنچه راکه درمورد تفسیر گفته بود تکرار کرد آنها همان گفتار را پاسخ دادند ، طبری گفت دریغا که همتها مرده است پس از آن تاریخ راچون تفسیر مختصر کرد .

یاقوت حموی در معجم الادباء مینویسد که محمد جریر طبری در مدت چهل سال عمر خود هر روز چهل ورق نوشت . وابومحمد فرغانی شاگرد او که ذیلی بر کتابش هم نوشته (۱) گوید جمعی از شاگردانش مدت عمر اورا از تولد تا مرگ حساب کردند و بر اوراق مصنفاتش تقسیم نمودند بهر روز چهارده ورق رسید .

مهمترین آثار طبری عبارتست از :

۱ـ جامع البیان فی تفسیر القرآن که به تفسیر طبری معروف و در قاهره چاپ شده است و در روزگار منصور بن نوح سامانی بفارسی ترجمه شده است ازشاهکار های نثر فارسی است که توسط آقای دکتر مهدوی و تصحیح آقای حبیب یغمائی جزو انتشارات دانشگاه چاپ شده است .

۲ـ تاریخ الامم و الملوك یا اخبارالرسل و الملوك یا تاریخ کبیر از آغاز خلقت تا ۳۰۲ هجری یعنی۸ سال پیش از درگذشت مؤلف است اسلوب کتاب سالنامه نویسی است یعنی وقایع سنوات راچنانکه موافق روایات باو رسیده مرتباً یکی بعد ازدیگری ضبط کرده نوشته های او راجع بایران قدیم درزمینه داستانهای ماست ولی راجع بدوره ساسانی حاوی اطلاعات زیاد ومفیدی است.مضامین و تألیفات اوراکه راجع بدوره ساسانیست نلدکه آلمانی بضمیمه تتبعات خود بطبع رسانیده است .

تاریخ طبری در سال ۳۵۲ه.ق توسط ابوعلی محمد بلعمی از وزرای

---

۱)ـ کتاب الصلة

..امانی بفارسی ترجمه شده و این اقدام بفرمان منصور بن نوح صورت گرفته ..ت ابوعلی در مقدمه کتاب خود گوید

« بدانکه این تاریخ نامهٔ بزرگست گردآوردهٔ ابی جعفر محمد بن ..ریر یزیدالطبری رحمةالله که ملك خراسان ابوصالح بن نوح فرمان داد دستور خویش را ابوعلی محمدبن محمد بلعمی را که این تاریخ نامه را که از آن پسر جریر است پارسی گردان هرچه نیکوتر چنانکه اندروی نقصانی نباشد ، پس گوید چواندروی نگاه کردم و بدیدم اندروی علمای بسیار و حجتها و آیتهای قرآن و شعرهای نیکو ، و اندروی فایده‌ها دیدم بسیار ، پس رنج بردم و جهد و ستم بر خویشتن نهادم و اینرا پارسی گردانیدم بنیروی ایزد عزوجل»

این کتاب برای اولین‌بار در ۱۸۷۶ ـ ۱۹۰۱ در لیدن توسط دخویه de - Goye بیاری چند تن مستشرق بزبان لاتین بطبع رسید وهمچنین‌در ۱۹۰۶ در مصر بطبع رسیده ودر ۱۲۶۰ بترکی‌هم ترجمه شده است .

H.zotenberg زوتنبرك این کتاب را از روی ترجمه فارسی(۱) آن درچهارجلد ترجمه و درپاریس انتشارداد . همچنین‌نولدکه Noldeke مستشرق بزرك آلمانی قسمت ساسانیان آنرا از عربی به آلمانی ترجمه‌ودر ۱۸۷۹ درلیدن منتشرکرد .

کلیه مورخین اسلام از تاریخ طبری برای نوشتن کتب تاریخ خویش استفاده‌کرده وبعضی‌ها حاشیه وذیلی‌هم برآن نوشته‌اند .

ابن ندیم درکتاب الفهرست خود میگوید « ابواسحاق بن محمد بن اسحاق بمن‌گفت‌که شخص موثقی برایم نقل‌کردکه ابوجعفرطبری رادرمصر دیده‌که بروی شعر طرماح‌یا حطیئه میخواندند و من بخط اوکتابهای زیادی درلغت و نحو وشعر و قبائل دیده‌ام ، درفقه ومذهب رویه‌مخصوص‌بخودداشت وکتابهائی درآن تألیف‌کرد از آنجمله‌کتاب اللطیف که مشتمل بر چندین کتاب بود کتاب‌البسیط فی‌الفقه‌که باتمام نرسانده و از آنها این کتابها در دست مردم است ..

کتاب الشروط‌الکبیر ـ کتاب‌المحاضر والسجلات ـ کتاب‌الوصایا ـ کتاب ادب‌القاضی ـ کتاب‌الطهارة ـ کتاب الصلوة ـ کتاب الزکوة ـ کتاب القراآت ـ کتاب‌الخفیف در فقه‌که بازگشت‌ـ کتاب‌المسترشد .

۱) ـ تاریخ بلعمی

کتاب تهذیب الآثار که بپایان نرسانید در حدیث و همچنین کتاب الاعتقاد .

کتاب العلماء یا احتلاف الفقهاء که در اختلاف فقهای عامه در مسائل فقهیه نوشته شده این کتاب درمصر چاپ شده‌است .

درریحانة‌الادب از کتب دیگری که توسط طبری تألیف شده نام میبرد از آن جمله :

تاریخ الرجال من الصحابة والتابعین ـ خبر غدیر خم یا طرق حدیث الغدیر ـ الرد علی الحرقوصیة ـ طرق حدیث الطیر ـ القراءات ـ

منابع ومآخذی که در تنظیم این شرح حال مورد استفاده قرار گرفته است

دائرة‌المعارف اسلامی	انگلیسی	جلد۲۱	ص۷۲۸
وفیات‌الاعیان	ابن‌خلکان	جلد ۳	ص۳۴۲
فرهنگ	دهخدا		ص۱۴۳
ریحانة‌الادب	محمدعلی(مدرس)تبریزی	جلد۳	ص ۲۳
ایران باستان	پیرنیا	جلد ۱	ص۱۰۱
تاریخ بلعمی	محمد بلعمی	ترجمه‌تاریخ‌طبری	ص ۵-۸۲
تاریخ طبری	محمد جریر طبری		
مقدمه بر تاریخ طبری	دکترمشکور		ص۱۱-۲۶
کشف‌الظنون	حاج خلیفه	جلد۱	ص ۲۹۸

محمل‌التواریخ‌والقصص تصحیح مرحوم‌ملک‌الشعرای‌بهار طبع تهران ص۱۸۰

معجم‌الادباء	یاقوت حموی	جلد ۱۸	ص۴۰-۹۴

الفهرست ابن‌ندیم ـ عربی، فارسی (ترجمه‌فارسی‌تجدد) ص۴۰ص۴۲۴-۴۲۷

طبقات‌المفسرین	سیوطی	ص۱۴۵ص۲۳۴چاپ	ـ بیروت
مروج‌الذهب	مسعودی	ترجمه‌ابوالقاسم‌پاینده‌جلد۱	ص۶
مجالی‌الاسلام	ریوار (حیدر بامات)	ترجمه‌عادل (زعیتر) چاپ‌قاهره	
مجله دانش	سال اول	شماره ۹۸ سال ۱۳۲۷	
تاریخ ادبیات ایران	ادواردبراون	ترجمه علی‌پاشا صالح جلداول ص۱۶۷	
سبك شناسی	محمدتقی‌بهار	جلددوم ـ چاپسوم‌ص۸ـ۱۰	
آداب‌اللغة	جرجی‌زیدان ـ عربی	جلد دوم	ص۱۹۷-۱۹۹

معجم‌المطبوعات‌العربیةج ۲ص۱۲۲۹-۱۲۳۰ والاعلام‌الزرکلی.

ا ـ نیکوهمت

امیر علیشیر نوائی

یکی از رجال نامی و دانش گستر و هنردوست قرن نهم هجری امیر نظام‌الدین علیشیر نوائی‌ست که در روز هفدهم ماه رمضان‌المبارک سال ۸۴۴ قمری برابر باشانزدهم‌ماه مه‌سال ۱۴۳۹ میلادی درشهر هرات پابعرصه‌وجود گذاشت و پاره‌ای نوای مازندران را مولد اوداسته‌اند .

امیرعلیشیر اصلا از بزرگزادگان جغتائی‌ست که از روزگار کودکی با سلطان حسین میرزا بایقرادوست و همدرس بود و پس از آنکه ابوالغازی سلطانحسین بایقرای گورکانی (۸۷۵-۹۱۱ ه) پادشاهی یافت بدربار اوراه جست و یکی از بهترین معتمدان با نفوذ و مشاوران و نزدیکان وی گردید و ازطرف سلطان‌حسین میرزا بمنصب مهرداری و پیشکاری و وزارت منصوب شد و دراثر حسن درایت و کمالات معنوی و صفات ممتازه ازطرف‌سلطان بالقاب اعتمادالملك والدوله و رکن‌السلطنه ملقب گردید .

در این زمان ارباب ذوق وهنر ازهر شهر وناحیتی بدربارسلطان‌حسین روی آوردند و از حمایت آنان برخوردار شدند وآثاری جاودانی بگنجینه هنروادب ایران افزودند .

برهان‌الدین عطاءالله رازی شاعر معاصروی تاریخ تفویض وزارت و سمت مهرداری سلطنتی امیرعلیشیررا درشعبان سال ۸۷۶ هجری در قطعه‌ای چنین سروده است:

میر فلك جناب علیشیر کــز فلك

عاجز بود ز درك کمالات او حــرد

دیوان نشست آخر شعبان بداد عدل

ازلطف شاه عادل الحق چنیں سزد

چون مهرزد بدولت سلطان روزگار

تاریخ شد همین‌که : (علیشر مهرزد)

۸۷۶

امیر علیشیر نوائی در زمستان سال ۸۹۲ هجری بحکومت دارالفتح استرآباد منصوب شد این ایالت زرخیز وسرسبز در آن روزگاران از نقاط آباد ووسیع کشور ایران بود .

برهان‌الدین رازی درباره تاریخ تفویض حکومت استرآباد بوی‌چنین گوید :

آن میر نظام دین که دارد	اوصاف برون ز حد تقریر
چون کرد قبول باز امارت	تاریخ شدش (امارت میر)

۸۹۲

نوائی پس از اندك زمانی از آن سمت استعفاداد و باموروادبی و انجام کارهای خیروخدمات عمومی پرداخت و بعلت عدم توجه بامور دنیوی‌وعلاقه فراوان بعمران و آبادی اقدام به بنیاد ومرمت و تعمیر بسیاری از مساجد ومدارس و کاروانسراها و صومعه‌ها و معابر و پلها و مزارات پرداخت و از این طریق آثار خیری ازخویش بجای‌گذاشت که تعداد این اماکن را تا ۳۷۰ باب نوشته‌اند و باین‌ترتیب در زمان وی موقوفات زیادی در نواحی خراسان و عراق وفارس ایجادشد که در دوران حکومت‌صفویه گسترش فوق‌ـ العاده یافت ـ از جمله این آثار خانقاهی‌ست‌که بامروی درسال ۸۸۷ قمری بناشده. شاه‌حسین کامی ماده تاریخ بنای این‌خانقاه راچنین میگوید:

هرکس‌که دربن بقعه مکان حاصل کرد

گویا که بهشت جاودان حاصل کرد

تاریخ بنای آن اگر میطلبی

از « ساکن حانقه » توان حاصل کرد

۸۸۷

میرعطاءالله صاحب تصنیف عروضی درباره تاریخ اتمام و افتتاح مدرسه هرات در ششم ماه رجب المرجب سال ۸۹۱ قمری این قطعه را گفته است.

چون مدرسه ساخت میر با علم و ادب

فرمود مرا افاده اهل طلب

چون در ششم ماه رجب کرد احلاس

تاریخ طلب از « ششم ماه رجب »

۸۹۱

درباره تعمیر و تکمیل بنای مسجد جامع هرات که باشاره امیر علیشیر درسالهای ۸۹۵ و ۸۹۷ و ۹۰۰ و ۹۰۴ هجری انجام پذیرفته ماده تاریخهای دیگری سروده اند .

امیر علیشیر از بانیان صحن کهنه روضه منوره حضرت ثامن الائمه علیه السلام است که بسال ۸۷۲ هجری ساخته شده و وصل بگنبد مطهر است نصف دیگر بنای این صحن بفرمان شاه عباس بسال ۱۰۱۰ هجری اتمام یافته است .

ایوان طلای صحن عتیق آستان قدس رضوی که در شمال غربی حرم مطهر قرار گرفته و شامل پنج غرفه مقرنس فوقانی و چهار درورودی تحتانی است بدستور امیر علیشیر نوائی در سالهای ۸۷۵ تا ۸۸۵ بناشده و کتیبه های آن درزمان گورکانیان نوشته شده و بعدها قسمتی ازکاشیهای معرق آن افتاده که احتیاج بمرمت پیدا کرده و درسال ۱۰۸۵ هجری بخط زیبای محمد رضای امامی اصفهانی خطاط و خوشنویس نامی مجدداً نوشته شده است

دیگر از اقدامات نوائی در مشهد آوردن آب چشمه گلسب از ۴۸ کیلومتری مشهد بشهر بوده که درزمان شاه عباس بزرگ کار آن باتمام رسید.

امیرعلیشیر همچنین موقوفاتی برای انجام امورخیریه تعیین کرده و وقفنامه‌ای نیز بسال ۸۹۶ هجری بدین منظور نوشته است .

نوائی سیاستمداری ادب دوست و هنرپرور وشاعری ذواللسانین بود درزمان او هرات مرکز شعرا و خطاطان وهنر دوستان و موسیقی دانان و قصه سرایان و پهلوانان بود .

وی در شعر فارسی «فانی»وگاهی «فنائی» تخلص میکرد و در ترکی جغتائی نیز شاعری بی‌مانند بود و به «نوائی» متخلص بود .

دیوان اشعار فارسی اورا شش‌هزار بیت نوشته‌اند ولی اشعار این‌دیوان بیشتر سست وضعیف‌است .

هیچ مثنوی مفصل بنامهای : لیلی ومجنون ، فرهاد و شیرین ، سد سکندری ، تحیةالابرار وسبعه‌سیاره بشیوه خمسه نظامی‌بترکی جغتائی‌سروده است .

پیش از این نظم و نثر ترکی درمیان سخنوران رونق نداشته استولی درزمان تیموریان خاصه امیرعلیشیر اشعاری باین زبان سروده شد و کتبی تألیف گردید .

خمسه ترکی میرعلیشیر نوائی را عبدالرحمن جامی در مثنوی «خرد نامه اسکندری» ستوده است درآنجاکه میگوید :

بترکی زبان نقشی آمد عجب — که جادودمان را بود مهرلب
بسخشود بر فارسی گوهران — بنظم دری در نظم آوران
که گر بودی آن هم‌بلفظ دری — نماندی مجال سخن گستری
بمیزان آن نظم معجز نظام — «نظامی» که‌بودی‌و«خسرو» کدام؟

نگارنده این سطور درفهرست کتابخانه مجلس شورای ملی بیك نسخه خطی ازدیوان‌امیرعلیشیر نوائی برخوردم که‌بخط نستعلیق‌نظام‌الدین‌سلطانعلی بن مشهدی ملقب‌به «قبلةالکتاب» و « زبدةالکتاب » نوشته شده که دارای ۱۸۸ برگ‌است .

نسخه‌ای دیگر از دیوان نوائی درموزه «متروپولیتن» نیویورك‌موجود

است که آن هم بخط خوشنویس مشهور دربار سلطان‌حسین میرزا بایقرا یعنی همین سلطانعلی مشهدی «سلطان الخطاطین» است که در سال ۹۰۵ هجری نوشته شده .

امیرعلیشیر که اورا میتوان بانی‌نهضت ادبی هرات دانست در بزرگداشت مقام سخنوران وهنرمندان اهتمام وافی‌داشت وی‌همچنین دارای کتابخانه‌مهمی حاوی کتابهای نفیس ونسخه های نایاب از خطاطان شهیر بود که نقاش و خطاط دانشمندی بنام مولانا حاج‌محمد دوفنون ریاست کتابخانه اوراعهده‌دار بوده است .

این کتابخانه همچنین مرجع استفاده خوانندگان و مورخ نامی عصر وی بود کتابخانه مدرسه نظامیه نیز باهتمام نظام‌الدین امیرعلیشیر تأسیس شده است.

در این دوره نسخه‌های نفیس وزیبائی بدست خطاطان هنرمند وخوش ذوق نوشته شده وباین ترتیب مجموعه‌های بدیع و با ارزشی بوجود آمد که هنوزهم بسیاری از آنها ازشاهکاری هنری جهان بشمار میرود از جمله این نفائس‌هنری شاهنامه‌بایسنقری است .

یکی از نقاشان ومصوران این‌زمان استادکمال‌الدین بهزاد است که نقاشی بی‌نظیر وخوشنویسی صاحب ذوق بود که بیمن تربیت امیر نظام‌الدین علیشیر موردتوجه خاص سلطان حسین قرار گرفت و همین تشویق وترغیب‌ها موجب شدکه وی را درهنر نقاشی و صورتگری باسلوبی بدیع‌ازنوادرروزگار سازد وفرمان کتابداری کتابخانه همایونی درماه جمادی‌الاول سال ۹۲۸ ه بنام وی صادر گردد .

امیرعلیشیر خودرا مرید وشاگرد جامی میدانسته و سر ارادت بوی سپرده وبهدایت جامی بسلسله مشایخ نقشبندیه پیوست ، نوائی قصیده مفصلی بنام «تحفةالافکار» در ستایش جامی سروده که از قصیده « دریای ابرار » شیخ فریدالدین عطار نیشابوری تتبع کرده وچند بیت آن چنین‌ست :

آتشین لعلی که تاج خسروان را زیورست

اخگری بهر خیال خام پختن در سرست

قید زینت مسقط فر و شکوه خسروی ست

شیر زنجیری زشیر بیشه کم صولت تر است

مرد را یك منزل از ملك فنا دان تا بقا

مهر را یك روزه راه از باختر تا خاورست

میر علیشیر این رباعی را هم پس از بازگشت جامی ازسفر حجاز ضمن نامه ای برای او فرستاد ;

انصاف بده ای فلك مینا فام زین هردوا کدام خوبتر کرد خرام ؟

خورشید جهانتاب تو ازجانب صبح یاماه جهانگرد من ازجانب شام ؟!

جامی در جواب وی نامه ای مفصل نوشت و این رباعی راهم برای او فرستاد :

با کلك تو گفت نامه کای گاه خرام

صد تحفه خوش به روم آورده زشام

گر پای تو در میان نباشد نرسد

مهجوران را ز جانب دوست پیام

پس از آنکه جامی بسال۸۹۸ هجری جهانرا وداع گفت امیرعلیشیر ترکیب بند مفصلی دررثای وی سرود شامل هفت بند وهفتاد بیت که باین بیت آغاز میشود :

هر دم از انجمن چرخ جفای دگرست

هریك از انجم او داغ بلای دگرست

و همچنین درکتاب «خمسة المتحیرین» که آنرا پس از مرگ دوست شاعر وگرامی خود جامی نوشته خودرا درمرگ وی صاحب عزا دانسته وشرح حال جامی را در آن کتاب برشته تحریر درآورده است .

این قطعه را نیز امیر علیشیر نوائی در تاریخ وفات جامی دوست و مرشد خود سروده‌است :

گوهر کان حقیقت در بحر معرفت
کو بحق واصل شد ودردل نبودش ما سواه

کاشف سر الهی بود بیشك زان سبب
گشت تاریخ وفاتش « کشف اسراراله »

که بحساب ابجد برابر با سال ۸۹۸ هجری خواهد شد .

نوائی به «مولانا محمد» برادر عبدالرحمن جامی که مردی دانشور و ادیب بودارادت میورزید و شرح احوال اورا نیز در کتاب « مجالس‌النفائس» نوشته و این رباعی را هم بنام وی ذکر کرده‌است .

این باده که من بی تو بلب میآرم
نی از پی شادی و طرب میآرم

زلف سیه تو روز من کرده سیاه
روز سیه خویش بشب میآرم

و همچنین پس از درگذشت صفی‌الدین محمد فرزند دوم عبدالرحمن جامی که بسال ۸۸۰ هجری درگذشته امیر علیشیر تعزیت نامه ای درچهار کلمه (بقای حیات شما باد) که حاوی ماده تاریخ وفات اوست بجامی فرستاد .

امیر علیشیر که خود نوازنده ای ماهر و نقاشی زبردست بود بارباب هنر ونقاشان توجه خاص داشت .

توجه و حمایت سلاطین تیموری خاصه سلطان حسین و وزیر دانشمند وی نسبت بشعرا و ادبا و صاحبان‌هنر موجب رواج شعرو ادب و فرهنگ‌در ایران وکشورهای همجوار گردید .

از جمله خطاطان ونقاشان و موسیقی دانان و پهلوانانی‌که ازحمایت آنان برخوردار بودند میتوان مروارید‌کرمانی. استاد کمال الدین بهزاد نقاش وخطاط ، سلطانعلی مشهدی، شاه مظفر ، قول‌محمد ، حسین عودی ، شیخ نائی و پهلوان محمد ابوسعید را که از موسیقی دانان و پهلوانان آن زمان میباشند نام برد .

از یادداشتهای خطی: پرنس ژیلن ریشارد
ترجمهٔ: دکتر فریدون وحیدا
استادیار دانشگاه اصفهان

در سفری به شهر کوچك فرته ماسه (۱) که درمنطقه ارن (۲) فرانسه واقع است با آقای ئدژ لوپژ (۳) رئیس کتابخانه شهرداری این شهر آشنا شدم. نامبرده که سخت شیفته جمع آوری آثار کهن بودو به مطالعه کتب تاریخ و شناخت گذشته ملل کهن دلبستگی زیادداشت پس از آگاهی بر ایرانی بودنم سخن از ایران و تاریخ کهنسال آن بمیان آورده اظهار داشت از یاداداشت های پرنس ژیلن ـ ریشارد فرانسوا ماری دو برگ دوسن وینوك (۴) صاحب شاتوی رن (۵) و معاون مارشال ماك ماهون (۶) رئیس جمهور کشور فرانسه (۱۸۷۹ ـ ۱۸۷۳) نسخه‌ای خطی دراختیار دارم که شامل گزارشی از اولین سفر ناصر الدین شاه بفرانسه است . با شنیدن این خبر به دیدن اصل گزارش علاقه نشان داده به مطالعه آن موفق شدم و چون آن را ، هرچند ناتمام بود، تازه وجالب یافتم رونویسی از آن برداشتم که ترجمهٔ آن اینك به خوانندگان گرامی مجلهٔ وحید تقدیم می گردد .

ف ـ وحیدا

ششم ژوئیه ۱۸۷۳- رسیدن شاه ایران

من مارشال را در ایستگاه پاسی (۷) همراهی می کنم در این ایستگاه در کالسکهٔ شش و در هوائی فرحبخش شاه پیاده می‌شود . مارشال همراه شاه ، صدر اعظم و دوك دو بروگلی (۸) ، در کالسکه سوار می‌شود . روزنامه نگاران آنان را محاصره کرده چند کالسکه‌ای را که بایرانیان ملتزم رکاب اختصاص داده شده است اشغال می کنند کمی بعد مشاهده میشود که همگی آنان درپی جمع همراهان در حرکتند در مسیر جمعیتی انبوه بچشم میخورد در محل طاق نصرت (Arc de Triomphe) بوسیله یکی از اعضای انجمن شهر سخنرانی بعمل آمد شاه تحت تأثیر شکوه وعظمت طاق نصرت قرار گرفته است ساعت ۸ به کاخ ریاست جمهوری می‌رسیم .

شاه در یکی از دوردست‌ترین اطاق ها دسته گل بسیار زیبائی می‌یابد که از طرف یکی از خوش محضرترین خانمها اهدا شده است این خانم قصد داشت آدرس خود را روی دسته گل بگذارد شاه متوجه مطلب شده از یکی از همراهان سئوال می کند آیا این اطاق را دری پنهانی هست یا نه ؟

مارشال لحظه‌ای چند پس از ورود به کاخ ریاست جمهوری شاه را ترك کرده و به ورسای باز میگردد.

هفتم ژوئیه ۱۸۷۳

در مجلس طرح قانونی مربوط به تجدید سازمان ارتش قرائت میشود جلسه بسیار پرشور و هیجان است . نمایندگان تصمیم می گیرند ، همگی در مراسم سان که روز دهم در لونشان (Longchamp) برگزار می شود شرکت کنند . این کار آشفتگی و دگرگونی بزرگی در ترتیب جا ها بوجود آورده و در حدود ۶۰۰۰ فرانك تمام خواهد شد . آنان به اندازه‌ای برسر این موضوع تحریك شده اند که یکی از مسائل مهم روز ، مسأله ادامه محاصره تاپانزدهم نوامبر را بدون بحث و گفتگو از نظر میگذرانند من مجبورم همه شب را بر سر تغییر نظم و ترتیب تریبونهای لونشان بگذارم .

هشتم ژوئیه ۱۸۷۳ .

شاه برای بازدید رئیس مجلس و مارشال با یك کالسکه چهار اسبه به ورسای می‌آید . گردش در پارك ، شام صدوپنجاه نفری در تالار آینه ، نتیجه بسیار خوب ، شام مختصر ، گرما بینهایت . شاه در برابر شکوه و عظمت ورسای در شگفتی است . تماشای فوران سرشار و چراغانی شده آبها پس‌از شام ، جمعیت بیرون از اندازه ، موفقیت کامل . مشعل داران‌ودسته‌های تیپ ششم زره دار شاه را تا پاریس همراهی می‌کنند.

نهم ژوئیه ۱۸۷۳

برای بانجام رساندن مأموریت خود در سازمان دادن تریبونها تمامی روز را در پاریس ولونشان به‌این‌سوی وآنسوی دویدم.

دهم ژوئیه۱۸۷۳

مراسم سان بزرگ ، ۶۵۰۰۰ نفر در میدان مسابقات حاضرشده‌اند ساعت ۹ در محل دروازه مادرید (Grille de Madrid) براسب‌مینشینیم شاه براسب عربی سفیدی که دم صورتی رنگش بـا الماس پوشیده شده سوار می‌شود . من از طرف مارشال‌نامور راهنمائی‌نفرات اول ستون برای گذشتن از جلوی سپاهیان‌می‌باشم . سواره نظام در میدان مشق جایگزین شده اسب پیاده نظام در پیست بزرگ .سپاهیان باشکوه ومجللند.

شاه بادقت زیادی به‌گردان سن سیر (Saint cyr) نگاه می‌کند . او از اسب پیاده شده برای‌مشاهدهٔرژه به جایگاه‌افتخار بالا می‌رود . مارشال روبروی تریبونها براسب باقی می‌ماند . او از عهده رام‌کردن مرکب‌خودکه اسبی بسیار دشوار است برنیامده‌براسب دیگری‌می‌نشیند و اسب‌خودرا به‌من می‌سپارد . این مرکب‌سرکش دویا سه‌بار مرا با خطر برزمین خوردن‌مواجه می‌کند . رژه دوساعت و نیم بدرازا می‌کشد و بسیار خوب برگزار می‌گردد تنها وضع چند گردان پیاده‌نظام چندان رضایت‌بخش نیست . وضع زره‌داران عالیست و با شوروهیجان زیادی از آنان استقبال‌می‌شود. درپایان رژه‌مارشال برای ادای سلام‌بسوی شاه میرود وفریادهای زنده باد ماك ماهون ، زنده‌باد

مارشال او را همراهی می‌کنند. او بوسیله جمعیت تا دروازهٔ سن کلو (Saint cloud) بدرقه می‌شود

یازدهم ژوئیه ۱۸۷۳

برگزاری نمایش سیرك در حضور شاه که سخت شیفته و مسحور بنظر میرسد، بلیط ورودی برای یك نفر بقیمت پنجاه فرانك حلوی در بفروش میرسد سالن ازجمعیت پر است وزنان تعداد زیاد و با آرایش کامل قسمت اعظم جمعیت را تشکیل می‌دهند.

دوازدهم ژوئیه ۱۸۷۳

مارشال باتفاق همهٔ اطرافیان خود بسوی پاریس حرکت می‌کنند. مهمانی بزرگی در اپرا (Opera) برگزار می‌گردد، وضع سالن عالیست شاه مشغول بنظر نمی‌رسد، آقای دو بروگلی (M . de Broglie) حلوی لژ مهمانی بطرز ناشایستی به خواب رفته است. سالن بسیار زیبا است.

سیزدهم ژوئیه ۱۸۷۳

برگزاری مسابقات اسب‌دوانی در لونشان، مسابقه پرش از مانع که اعضای انجمن تشویق را سخت بخشم می‌آورد شب هنگام شاه برای تماشای چراغانی‌های پاریس و گروههای مشعلدار بمیدان تروکدرو (Tracadero) می‌رود. اگر هوا نامساعد نبود منظره بسیار جالب و تماشائی می‌شد. من شام را در خانواده سییر (Seilliére) صرف کرده و به اتفاق روزان (Rozan) خانم‌دوگالیفه (M me de Galiffet) و خانم بوشه (M me Bocher) برای شرکت در جشن‌ها براه افتاده از میان‌صفوف می‌گذریم و براحتی به مقصد می‌رسیم. بهنگام بازگشت از ملتزمین رکاب حدامانده‌خودرادرکالسکه‌ای‌تنها درمیان جمعیت‌های برادران (LesFréres) و دوستان (Les Amis) می‌یابیم که در فاصلهٔ میان فلکه و ابلیسك (Obelisque) ما را بباد ناسزاها و دشنامهای سخت می‌گیرند.

چهاردهم ژوئیه ۱۸۷۳

پس از پانزده روز برای اولین بار درپاریس میمانیم. امروز بدون طی کردن راه ورسای سپری می‌شود.

پانزدهم ژوئیه ۱۸۷۳

برگزاری شب‌نشینی بزرگ در الیزه موفقیت کامل ولی جمعیتی درحدود ۲۶۰۰۰ نفر بجمع ۲۵۰۰ نفر مدعو پیوسته‌است وسالن‌ها گنجایش بیش از ۱۵۰۰ نفر ندارند.

خوشبختانه عدهٔ زیادی برای تماشای چراغانی‌ها درباغچه‌ها بگردش میپردازند. شاه بسیار خوشحال بنظرمیرسد و خودرا بویژه به بلندی‌دامن خانمها مشغول می‌دارد. در خروجی ورختکن‌ها بطرز بدی ترتیب یافته‌اند وپیداکردن پالتوها وکالسکه‌ها بسیارمشکل‌است.

شانزدهم ژوئیه ۱۸۷۳

مارشال برای استقرار به ورسای بار میگردد

هفدهم ژوئیه ۱۸۷۳

شاه به ورسای آمده در نشست مجلس که پیرامون قانون نظامی بحث و گفتگومی‌شود حضورمییابد.

شب‌ازطرف دوك دو بروگلی مهمانی بزرگی در وزارت امور خارجه برگزارمی‌گردد.

1–La Ferté Mace. 2– Lorne.

3– M. Georges Lepage. 4– Prince Gislain – Richard Francois Marie de Berghes de st-Winock. 5– Château de Rânes (orne).
6– Marechal Mac - Mahon.. 7– Gare de Passy,
8– Duc de Broglie.

دکتر منوچهر سعادت نوری

تغذیهٔ ایرانیان در طول تاریخ

-۷-
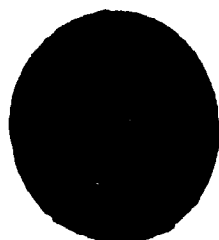
درباره وضع تغذیه ایرانیان عهد ساسانی برخلاف دوره اشکانی اطلاعات نسبتاً معتنابهی دردست میباشد وقبل از آنکه بحث در اطراف دورهٔ ساسانی را آغاز نمائیم بمناسبت مطلب نظریهٔ آمیین مارسلین افسر و مورخ رومی را درباره عادات غذائی ایرانیان ساسانی نقل مینمائیم . نامبرده می گوید .

« قناعت وصبر ایرانیان درمقابل لذات طعام قابل ستایش است بجز پادشاه هیچیک ازایرانیان وقت معینی برای صرف غذا ندارند . هروقت گرسنه شوند برخوان می‌نشینند وهرچه قابل خوردن باشدمیخورند . هرگز معده راانباشته نمیکنند و بسیر شدن خرسندند. اگرچه بنظر اغراق میآید ولی نسبت بشکم خوارگی رومیان عهد قیصران ، مردم ایران را میتوان قانع شمرد» (۱۰)

کریستن سن در کتاب (وضع دربار و دولت و ملت در شاهنشاهی ساسانی) درباره فراوانی خوراکیهای این عهد صحبت میدارد و ازقول یکی ازغلامان دربار خسروپرویز انواع اغذیه و اشربه آن روزگاررا برمیشمرد ، کریستن سن مینویسد . « زیرك خوش آرزو ، که غلامی ازواسپوهران یعنی‌اززادگان رؤسای‌دهقانان واز اصل شهرایران وبیروکواد ومختص بخدمت خسروپرویز بود و راه آماده کردن طعامهای با مزه وخوشگوار و طریقه پرورش بدن را بهتر از همه مردم میشناخت وبهتر ازهمه‌کس میتوانست خوشیهای‌زندگی را

وصف کند ، روزی پیش خسرو دوم نیکو ترین اطعمه ای راکه از گوشت چرندگان میتوان ساخت* چنین برشمرد. وهیك (برغاله) دوماهه که بشیر مادر وهم آن گاو پرورده است رودن (مرغ یا بره ای راکه پروپشم کنده و عن بریان کرده باشند) تا با آبکامه (نان خورشی است معروف که درصفاهان از ماست وشیر و تخم سپند وحمیر خشك شده وسرکه سازند وبعربی دآن مری گویند) اندوده خورند . هم برهکه از دومیش شیر مکیده ودوماه چریده پس درآب گرم موی تن اورا برداشته و در تنور کباب کرده اند یا سینه گاو فربه به سپید با حوب پختن وبشکر بترردحوردن . امامغز استحوان وزرده تخم مرغ با مزه ترین خوردنی های حوب است

درمیان مرغان ازهمه خوشتر وبامزه تر فرش مرغ پر (قرقاول چاق وپروار) وکبك رمستانی وتدرو وتیهو وسپید دمبه و کموتر بچه ، روغن پرورده وچرد (پرنده ایست که بابارشکار کنند) تیرماهی و کبکنجیر وحشین سار ومرغابی ومرغ خانگی جوان که بشاهدانه وکامه (شیر و دوغ در هم جوشانیده وریچال‌را نیز گویند و نان خورشی است که بیشتر مردم اصفهان خورند) حوین وروغن زیتون پرورده است بروزی پیش کشتن ورودن وروز دیگر به گردناك (سیخ) وشورابه برشتن ، از آن مرغ آن خوشتر که ازپشت وازپشت آن خوشتر که بدمب نزدیکتر ، از آن گوشتها که بافسرد نهند (خوراکهای سرد شده که برخوان نهند) گاو وگوزن وگورو گرازو گاومیش وخوك وگورکش (نر) که به سبوس حوپرورده است و پیه دارد آنرا بهسیر ترش‌رونند وچاشنی گوناگون دهند .

ازخوردنیهای خامیزی خرگوش ترون تر واسب رود (فرزند) همبود تر (موافق تر) وسمور با مزه تر ودل‌تر وخوشگوارتر ، اما با آهوی‌ماده سترون که افسرده است وپیه‌دارد هیچ خامیزی را پیکار نیست . ازرون‌خوری (از خوردنیهای روغنی ـ شیرینی) بهامبن (تابستان) لوزینه (به تبرزد و گلاب) وجوزینه (بروغن بادام وگلاب) و جوز آفروشه (آفروشه نام حلوائی است و آن چنان باشد که آرد و روغن را با هم بیامیزیند و بدست بمالند تا دانه دانه شود آنگاه درپاتیلی کنند و عسل در آن ریزند و برسر آتش نهند تا نیك بپزد وسخت شود) وچوب انگشت که از جرز یا از آن آهو کنند بروغن حو وشیرند (سرح کنند) . برمستان لوزینه وشفتینه و برفینه وتبرزد وگشنیز برتر، اما با پالوده که ازآب ومغز گندم و شکر یا انگبین

کرده باشند هیچ‌رون خوردی را پیکار نیست.

از باده ها نیکو وخوش (باده انگوری است که رنگ خوش وپاکی وروایی و خوشبوئی وخوشگواری وزودگیری فراهم دارد) وباده هریوه‌وباده مرو رودی وباده بستی وباده ارانی وبلحی و بوشنجی و گوری و قبازری و درغمی بهتر . اماما باده آشوری و باده‌واج رودی هیچ باده را پیکار نیست (در معجم البلدان‌واج رود نام‌محلی میان همدان وقزوین است) . ازدانینگ (تنقلات ومأکولاتی‌که بعد ازشراب وغذاخورند) انارگیل که بـا شکر خورند و آنرا بهندی انارگیل خوانند وبپارسی جوزهندی ، پسته گرگانی که خورانه وبریزند . نخود تروتن (تازه) از آبکامه خورند، خرمای هراتی که با جوز آکنده است ، پسته ترون و دانه شفتالوی ارمنی (پوست کنده) وبلوت وشاه بلوت وشکر و تمرزدك ودانه انارشیرین و انار ترش با گلاب جلاب خشك ، سیب‌شامی وباکومسی(قومس) وبمر ترنج طبری؛ امااماشاهدانه شهر زوری که با پیه پاچان برشته است هیچ دانینگ را پیکار نیست . هر چه بخوردن بدهان خوش بود با شکمبه خوشگوار تـر و هم بدان کار فرارتر » (۱۰).

علاوه برشرح فوق که به تفصیل تنوع غذاهای ایرانیان و راه روشهای تهیه آنها را در عهد ساسانیان بیان میکند آداب تغذیه مردم سرزمین ما را میتوان ضمن مطالعهٔ مراسم جشن‌ها و اعیاد مختلف درآن روزگار بروشنی بازشناخت . مؤلف تمدن ایران ساسانی مینویسد:

« روز اول فروردین ماه همواره آغاز سال ایرانیان قدیم‌بوده و همیشه آنرا نوروز نامیده اند و جشن بزرگی بوده است . مردم سغد آنرا بزبان خود (نوسرد) یعنی سال نو نامیده اند ودر ایران قدیم عادت شده‌بود که در این جشن هرکسی برای دوستان خود شیرینی میفرستادو این‌عادت نه تنها در ایران باقیمانده بلکه درمیان ترکان عثمانی نیز راه یافته است و آنها در عید فطر برای دوستان خود شیرینی میفرستند وبهمین جهت‌عید فطررا(شکر بایرامی) یا عید شکر مینامند » (۱۱)

کنستانتین اینوسترانتسف پژوهشگر روس مراسم روزاول سال نو را در دربار ساسانی بتفصیل شرح میدهد . «پس از آنکه شاه جامه خودرامی پوشید وپذیرائی راکه در این‌روز مرسوم بود آغاز مینمود شخصی که خوش نام و در آوردن نیك بختی آزموده بود با روی خندان وبذله گوپهان بحضور

شاه میآمد وروبروی شاه میایستاد ومیگفت بمن اجازه بده وارد شوم- شاه از او میپرسید توکیستی و از کجا میائی وبکجا میروی و کی باتو همراه است وباکی حاضر شده ای وچه‌چیز با خود آوردی؟ - و او میگفت من از جانب دو نفر نیك بخت میایم وبسوی دونفر پر برکت میروم و بامن پیروزمندی همراه است و نام من خجسته است ومن با خود سال نو میاورم وبرای پادشاه خبر خوش ودرود وپیام میآورم وپادشاه میگفت راهش بدهید وشاه باومیگفت داخل شو و آن مرد میزی سیمین روبروی اومیگذاشت و درکنارمیز کلوچه‌هائی گذاشته شده بودکه ازحبوبات گوناگون مانندگندم - جو- ارزن- نخود- عدس - برنج - کنجد ولوبیا پخته شده بود و هفت دانه از هریك از انواع این حبوبات را برداشته درکنارمیز میگذاشتند و در وسط میز هفت شاخه درختهائی را مینهادندکه ازروی آنها ونام آنها پیش‌گوئی میکردندوشکل آنها را بفال نیك میگرفتند از قبیل بید - زیتون - به - انارکه هر کدام باندازه یك یا دوسه بند قطع شده بود و هر شاخه ای را بنام یکی‌از ایالات روی میزمیگذاشتند وبرجاهای مختلف مینوشتند ·

ابرود- ابزاید - ابزون - بارور- فراخی‌که بمعنای افرود - افروده خواهد شد - افزونی - ثروت - خوشبختی و فراوانی است وهفت جام‌سفید و هفت درهم سفید ضرب همان سال و یك دینار نوویك بسته اسپندمیگذاشتند و او تمام آنهارا برمیداشت وبرای پادشاه‌زندگی ابدی و سلطنت طولانی و خوشبختی وخوشنامی آرزو می‌کرد وقبل ازهمه‌چیز بشقاب زرین یاسیمین‌با قندسفید و جوز هندی تازه وپاك شده وپیاله های زرین و سیمین بپادشاه تقدیم میشد و پادشاه روزرا با نوشیدن شیر تازه دوشیدة که درآن خرمای تازه انداخته بودند آغاز میکردوبعد ازمیان پوست جوزهندی خرماهای‌دیر را میل می‌نمود و کسی راکه دوست داشت از آن می‌بخشید و انواع شیرینی مورد پسند میخورد»(۱۲)

۱۰- تمدن ساسانی: تألیف علی سامی (۱۳۴۴) - مجلد دوم - چاپ شیراز .

۱۱- تمدن ایران ساسانی : تألیف سعید نفیسی (۱۳۳۱)- انتشارات دانشگاه تهران - تهران .

۱۲- مطالعاتی درباره ساسانیان : تألیف‌کنستانتین اینوسترانتسف - ترجمه کاظم زاده - انتشارات بنگاه ترجمه و نشرکتاب - تهران .

منوچهر صدوقی (سها)

آقا میرزا علی اکبر آقای اردبیلی و خاندان او

«۳»

حاجی میرزا یوسف آقای مجتهد «مربوط به دورهٔ ۱۰ ش ۲ - ص ۱۷۶-۱۸۲»

طهرانی گوید: هو الشیخ المیرزا عبدالله بن المیرزا محسن بن عبدالله الاردبیلی عالم تقی و فاضل جلیل. کان والده من الفقها الاجلاء والعلماء الوعاظ الاتقیاو المترجم له کان فی النجف الاشرف من تلامید شیخ الشریعه الاصفهانی و غیره ثم اختص بالشیخ محمد کاظم الخراسانی مدة حتی صارمن الاجلاء المتضلعین البارعین وشهد اساتذه بفضله و مکانته فعادالی اردبیل فی حدود سنة ۱۳۲۰ فصار مرجعاً هناك وکان قائماً بالوظائف الی ان توفی فی سنة ۳۳۵ ودفن فی اردبیل(۱)

۱ـ نقباء البشر النجف مطلعة الاداب ۱۳۸۱ ج۳ ص۱۲۱۰ این که مرحوم طهرانی پدر اورا از «العلماء الوعاظ» آورده است درست نمی‌نماید. بنگرید به شرح حال او در همین وجیزه

این بزرگوار در بقعه‌ی شیخ‌صفی‌الدین نماز می‌کرده است و گاه نیز بدانجا وعظ می گفته و افزون برفقه در حکمت نیز متضلع بوده است و به روایت بعضی ازمعمرین‌فضلای فقرای آذربایجان که اینك ساکن‌طهران است از آقای مرصع پوش ولایت سررشته دارگمنام شیخ‌آقای میرزا سیدجلال ـ الدین محمد مجـدالاشراف شیرازی رکن وقت‌سلسلهٔعلیهٔ ذهبیه‌در اردبیل ، دستور سلوك داشته النهایه به ملاحظهٔ برادرش آقا میرزا علی اکبر آقا در خانقاه‌آن بزرگوار حاضر نمی گشته است الا به اندك . از سوئی دیگر در وقایع مشروطیت باحفظ اقتدار خویش گویا از یاری به آزادی خواهان‌دریغ نمی‌گفته است .

حاجی میرزا عبدالله
آقای مجتهد

وبا استاد خویش صاحب‌کفایه در ارتباط بوده چنانکه دراواخر ۱۳۲۷ و اوائل ۱۳۲۸ به هنگام بودن قشون روس در اردبیل و حکومت‌رشیدالملك (ازطرفداران‌آنان)«میرزا حیدرخان»نام‌مردموقرومورداحترامی‌رئیس پست‌اردبیل‌بودوبدون‌آنکه تظاهری کند درخفابامشروطه‌خواهان‌ارتباط داشت مرحوم محسنی می‌نویسدکه او روزی محرمانه به آزادی خواهان خبرداد که یك پاکت با مهرآیت‌الله‌آخوند ملامحمدکاظم خراسانی از نجف اشرف‌رسیده وبگیرنده آن آقا میرزا عبدالله مجتهد تحویل داده شده است احساس میشود که حاوی مطلب مهمی باشد . ازطرف آزادی‌خواهان‌که درآن موقع عنوان دموکرات داشتند و دارای انجمنی به همین نام بودند چند نفر مأمور شدند تا شبانه با آقا میرزا عبدالله ملاقات و از متن نامه اطلاعاتی به دست آوردند .

اینان با مذاکره با او به این نتیجه رسیدند که آقا میرزا عبدالله آن نامه را به انجمن ولایتی ببرد وعین آن را که دستور عالی‌ترین مرجع دینی است قرائت نماید. این بود که مجتهد از انجمن درخواست تشکیل جلسه کرد و باآنکه هوا سرد بود همان شب برای تشکیل این مجلس برای بعد ازظهر فردا دعوت گردید. فردا انجمن ولایتی درخانه حاج میرزا ابراهیم مجتهد اهواری(۱) که ریاست آن را برعهده داشت تشکیل جلسه داد وعلاوه براعضاء آقا میرزا عبدالله مجتهد و جمعی از آزادی خواهان نیز برای استحضار از متن نامه واقدام انجمن در جلسه شرکت نمودند دست‌خط آخوند خراسانی بدین شرح وسیلهٔ مجتهد قرائت گردید: بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم اردبیل. عموم آقایان عظام و علمای اعلام و ارکان اسلام آن بلدهٔ شریفه دامت برکاتهم را به سلام وافر مخصوص می‌دارد البته آن ذوات محترمه بوظیفه و تکلیف فعلی که امروزه درحفظ بیضه‌اسلام‌وصیانت مذهب در عهده دارند قیام‌خواهند فرمود و این معنا را پیوسته در نظر خواهند داشت که دول مسیحیه از چند قرن قبل براین طرف هریك از هرطرف که به بلاد اسلامیه راه‌داشته به محو استقلال اسلامیان و هدم اساس مسلمانی همت گماشته کاملا به مقدمات آن مشغول وحالا به گرفتن نتیجه پرداخته اند مفاسد داخلهٔ مرکز و یك کلمه ناخوانا، باطلهٔ معاندین اساس دیانت‌حقه وحدیت لامذهبان داخلی‌درموجبات نفرت قلوب و تفریق کلمهٔ ملیه هم از فروع این اصل است ومنشأ تمام این مفاسد و اساس تمام خرابیها اقامت قشون اجانب است درداخلهٔ مملکت‌ایران که علاوه بر تمام این مفاسد موجوده تدریجاً به فساد اخلاق‌ملت وذهاب غیرت ایلات وضعف عقاید مودی و به‌وسیلهٔ دام هائی که افکنده‌اند مسلمانان

۱ـ چنانکه گفته ایم حاجی میر ابراهیم آقا نوهٔ دختری حاج میرزا محسن مجتهد وبدین‌گونه خواهرزاده حاج میرزا عبد الله مجتهد بود . و حاجی میرزا ابراهیم ارباب نماینده دیگر انجمن داماد حاجی میرزا یوسف آقا مجتهد برادر او .

سست عنصر ضعیف الایمان را آلت اجرای مقاصدخبیثهٔ خودنموده کاربه‌حالی رسیده که بستگی به اجانب و در تحت حمایت آن ها بودن موجب شرف و افتخار شده است یاللاسف که درجه ایمان و جهالت و بی خبری مسلمین از مقتضیات دیانت اسلامیه به این مرتبه منتهی شده است .

خوب‌است که ازحال مسلمین سایرممالك مثل ترکستان و قفقاز و بعضی صفحات هند وغیرهم که به همین ترتیبات ابله فریبانه دشمنان دین شرف و استقلال مملکت خودشان را ازدست داده حالا در ذلت اسارت و رقیت کفره گرفتارند عبرت بگیرند فعلا اهم‌وظایف عموم علمای اعلام وحصون اسلام‌این است درسد این ثلمهٔعظیمهٔ وارده براسلام بذل جهد وصرف مهجه فرمایندتمام ارباب منابر و وعاظ را مقرر فرمایند که در مجامع عامه به مفاد اخبار و آیات وارده درمنع توادوسحاب «کذا» و انس باکفره‌فضلا ازکارگذاری‌برای آن ها ذهن قاطبهٔ مسلمین روشن نموده به همه بفهمانند که به نص کلام‌اله مجید الهی عزاسمه لاتجد قوماً یومنون بالله والیوم الاخر یوادون من حادالله و رسوله .

این رفتارها با واقعی بودن ایمان منافی و البته اگر مسلمانان پاك عقیدت باین معانی متذکر وبفهمند که چشم وگوش بسته درواردی‌محواستقلال اسلام قدم می زنند البته از این سکوت و غفلت متنبه خواهند شد وبه‌عقد اخوت واتحاد با همدیگر دردفاع ازحوزه اسلام موفق وبلکه به‌همان فطرت اسلامی بدون حاجت به‌صدورحکم تحریر «کذا ولعله تحریم. صدوقی» امتعه روسیه از این فضول عیش‌کــه موجب ذهــاب ثروت و بیضهٔ فطرت اسلام وذلت واسارت مسلمین است غمض عین خواهندکرد و حتی به قوهٔ دفاعیه که فعلا برقاطبهٔ مسلمین واجب است و اهمیت آن از تمام احکام مطهره بدیهی است مبادرت و احکام مبین درمایه راکه در این عصر مصداقش مبدل است امتثال وبلکه در آن باب بعد ازمشورت با آقایان حجج اسلام آنچه به نظررسیده حوزهٔ علمیهٔ تمام بلاد محروسه با هم متفق و متواعد شوند ودر

موعد واحد همه به تعلیم (!) قوانین حرب شروع کنند که موجب تأسی طبقات عموم ملت گردد انشاءالله تعالی والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته من ـ الاحقرالحاج (!کذا ولعله الحانی . صدوقی) محمدکاظم خراسانی محل‌مهر کاظم»(۱) علی ای حال این بزرگوار سرانجام در ۱۳۳۵ در اوان کهولت گویا به دست عیال نخستین خویش که دخترعم او بود مسموم شد و ازاین‌عالم درگذشت و از آثارش خبری بهرما نماند.

اورا چند پسر بود که یکی از آنان معروف به «آقا نجفی» تا این اواخر زندگی داشت ودیگری به نام آقا میرزا ابراهیم مجتهد زاده سالها به تحصیل روزگار گذاشته است و اینک گویا درزی فقرای نعمت‌اللهی‌است. یك‌دختر او نیز ازبطن صبیه ملامهدی امین‌العلماء پدر ملاعبدالعظیم امین ـ العلماء که بعدها منتسب به بابیت گردیدو گویا به حکم‌آقا میرزاعلی‌اکبرآقا «برادر شوهر خواهرخود» به قتل رسید وماوقعهٔ اورا به تفصیل خواهیم آورد در ۱۳۴۰ به عقد ازدواج حاجی باباخان مجاهد اردبیلی درآمد . حاجی باباخان راکه از دلاوران نیك نام دورهٔ مشروطیت است وبه فاصلهٔ شش‌ماه‌در هفتم شعبان ۱۳۴۰مصادف با پانزدهم فروردین ۱۳۰۱ به خدعهٔ قوام‌الایاله دستگیرشد وشب همان روز به‌دست امیرفیروزفولاد درقریهٔ (پیره سحران) به قتل رسید (۲)

سرگذشتی است طویل مشحون از لیاقت و افتخار که اگر بخواهیم بیاوریمش بسی به درازا خواهد انجامید از این رو با امید به اینکه بتوانیم آن‌را در انجام این‌مختصر به عنوان تکلمه‌به دست دهیم پس ازیادی‌ازحاجی میرزا یعقوب آقا فرزند دیگر حاجی میرزا محسن آقا مجتهد و برادر آقا میرزا علی اکبر آقا می‌پردازیم به‌گزارش احوال او « آقا میرزا علی‌اکبر

۵ـ حاجی‌میرزایعقوب آقا «مجتهدالتجار» او نیز مانند بسی‌ازاعضای خاندان‌خود ازمتصدیان‌امور بوده‌است‌چنانکه وقتی دراوج اختلاف‌برادرش‌آقا میرزا علی اکبر آقا با پسر خواهرشان آقا میرسید ابراهیم آقـا انجمن ایالتی آذربایجان هیئتی به اردبیل فرستاد و در نتیجهٔ کوشائی های آن ،

۱ـ باباصفری : اردبیل درگذرگاه تاریخ‌طهران منطبعه بهمن۱۳۵۰ ج۱ ص۳۰۸ـ۳۱۰ این‌بنده‌به‌ملاحظهٔ لحن‌نامه‌سابق‌الذکردرصحت انتساب‌آن به آخوند فعلا متردد است لعل الله یحدث بعد ذلك امراً .

۲ ـ ایضاً ص ۴۲۶ـ۴۳۰

آقا » که غرض از تسوید این اوراق است و تمهید این مقدمات .

انجمن ولایتی اردبیل ۱۳۲۶ قمری

ازچپ به راست : ۱- حاجی محمد حسین جودت ۲- میرزا ابراهیم ارباب ۳- حاجی میرزا یعقوب آقا ۴- میرزا علی تبریزی نمایندهٔ انجمن ایالتی آذربایجان ۵- رشیدالملك حاکم اردبیل ۶- شیخ الاسلام

انجمن ولایتی جدید آن شهر به دست رشید الملك به وجود آمد او « حاج میرزا یعقوب آقا » که گویا متمایل به استبداد نیزمی‌بوده است یکی ازسه‌تن نمایندگان نممتی ها شد (۱) درآن وبعدها به‌عهد حکومت امیرمعزگروسی که از بدخواهان مشروطیت بود ، دستگیر شد ولی به خاطررعایت موقعیت برادرش آقا میرزا علی اکبر به مشهد تبعید گردید (۲) . نیز در مهمانی معروف قلعه‌که منجر شد به قتل هفت تن ازبزرگان آن روز آن شهر اوهم موعود بود ولی مانند حاجی میرزا سید ابراهیم آقا ونایب الصدر و مستوفی وحجة الأسلام وغیرهم بدان نرفت (۳) و ازخود حفظ الدم کرد.

یکی ازفرزندان او آقا میرزا زین‌العابدین نجمی مجتهدی‌بودکه به طریقه زهاد وعباد روزگار می‌گذاشت وحدود ده سال پیش در قم از ایـن عالم درگذشت .

۱ - ایضاً ص ۲۰۲ ۲ - ایضاًص ۲۰۸ ۳- ایضاً ص ۲۲۷

پژمان بختیاری
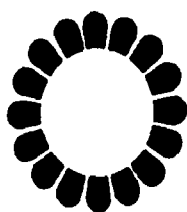
یادی از عین‌الملك

در شمارهٔ ۳ مجلهٔ عزیز قدر وحید چند بیتی از شادروان حبیب‌الله عین‌الملك درج شده بود که موجب حیرت بنده گردید وحیرتم از آن بود که بالغ برسه سال متوالی از محضر آن مرحوم بهره‌ور بوده وهرگز نشنیدم که به فنی‌از فنون ادب تفاخرورزد اما جای‌حیرت نیست چه مقام فضل وقدرت‌نویسندگی او برتر از آن بود که نیازی بدعوی شاعری داشته باشد تا آنجا که بخاطر دارم از سال ۱۳۳۲ قمری مرحوم حاج علیقلی‌خان سردار اسعد ویرا بدوستی وهمدمی مستمر خود برگزیده از او خواسته بود که تاریخها ورمانهای‌تاحد امکان تاریخی را بفارسی ترجمه کند البته مترجمان دیگری هم بودند ولی مکاتب عین‌الملك با آنان قابل مقایسه نبود

عین الملك مردی بود بلند قامت سفید چهره غالباً رد نگتی تیره می پوشید و در فصل تابستان بالاپوشی از چوچونچه نباتی بنام « کاش‌پوسیر یا غبارپوش » بر آن مزید میکرد اکثراً یقه آهاری لب شکسته میزد وپاپاپیون زیبائی برروی آن می بست

او بسیار عصبی بود اما حسن خلقی داشت که آنرا می پوشانید تنها علامتی که ناراحتی طبع ویرا نشان میداد آن بود که گردن بلند خود را در

یقه از سمت چپ و راست بالا می‌کشید.

خیلی کم حرف و پرکار بود در ترجمه چنان دستی داشت که گوئی با چشم چپ کتاب خارجی را میخواند و با چشم راست بفارسی برمیگرداند در اندك زمانی ده‌ها کتاب ترجمه کرده که هم اکنون درکتابخانهٔ نبیره اش آقای سهراب اسعد موجود است و برخی از آنها بوسیله دیگران ترجمه شده و بچاپ رسیده است.

بنده در چند عکس دسته جمعی با آن مرحوم و درحضور سرداراسعد ثالث مرحوم جعفر قلی خان شرکت داشته ام و از آن جمله فقط عکسی را که تقدیم میکنم و آنهم بوسیلهٔ آقای گودرز اسعد مرحمت شده است بدست بنده رسید این عکس از تشییع جنازه مرحوم حاج علیقلی خان سردار اسعد ثانی برداشته شده است مرحوم عین الملك در وسط عکس و معتمد همایون سامانی منشی سردار اسعد باکلاه بختیاری در سمت چپ او ایستاده است بنده نیز باکلاه سفید درکنار وی جای گرفته نام کسی که درسمت یمین مرحوم عین الملك ایستاده بخاطر نمانده است تابوت متوفی درپشت‌سراودیده‌میشود.

دراوایل سال ۱۳۳۱ قمری چشمهای مرحوم سردار اسعد که قبلا هم ناتوان بود روی بتاریکی نهاد ودرنابینائی بمرض فالج هم مبتلا گشته‌تقریباً خانه نشین شد و دراواخر سال ۱۳۳۵ قمری علائم سفر آخرت دراونمودار گردید روزی جماعتی از رجال صدر مشروطه و سرجنبانان احزاب برای دیدار او آمده در اندرون جمع شدند وبنده مأمور پذیرائی آنان بودم پس از صرف چائی و قلیان یکنفر ازآن جمع کهمردی سیمین وسفیدروی ومعمم بود ضمن‌حال پرسی ودعاگوئی‌اجازه خواست که اگر خدای نخواسته‌حادثهٔ محتوم رخ دهد ویرا درصحن بهارستان دفن کنند.

ـ با تبسمی آمیخته بحیرت پرسید درصحن بهارستان؟ برای چه؟

ـ برای آنکه جزئی بسیار کوچك از خدمات بزرگ حضرت اشرف بآزادی ومشروطیت ایران ادا شود.

ـ مگر آزادی ایران درانحصار من بوده و مشروطیت غیرمن خدمتـ
گزاری نداشته است .

ـ چرا قربان . میرزا جهانگیر خان ملك المتکلمین ، ستارخان .

ـ میخواهید بفرمائیدکه اجساد آنها بخاك سپرده شده بسیار خوب با
آنان که خوشبختانه مانند خودتان زنده ومشغول خدمت هستید چه می کنید

ـ البته حق آنان هم اگر حقی داشته باشند ادا خواهد شد .

ـ نمی‌پرسم که قضاوت و تشخیص حق آنان باکه و مبتنی برچه‌اصولی
است ولی قدر مسلم آنست که با اتخاذ این روش صحن مجلس مقدس‌شورای
ملی بگورستانی‌مبدل خواهد شدکه باید هم اکنون بروسعت آن افزود تا در
آینده گرفتارکمبود زمین نشوید .

خیر آقا اگر من واقعاً خدمتی کرده ام‌که « در سینه های مردم‌عارف
مزار ماست » واگر هم کارهایم ارزش نداشته باشد که ندارد بالاخره روزی
خواهد رسیدکه پیشوایان ملت متوجه خطای اسلاف شده استخوانهای مـرا
گوربگورخواهندکرد وبامن جسد بسیاری ازخدمتگزاران و فدائیان را(۱)
تمنی دارم اجازه بفرمائید جسد خاکی مرا در جوار پدر و خویشانم بخاك
بسپارند و مجلس را نیز محترم داشته بقبرستان مبدل نفرمائید .

حاج علیقلی خان سردار اسعد ثانی (۲) در ساعت پنج و نیم بعد از
ظهر روز پنجشنبه هفتم محرم ۱۳۳۶ قمری چشم جانرا از جهان پوشید و
جنازه اش با احترامات ممکن در آن روزگار از میان صفوف شاگردان و

۱ـ گوئی سرنوشت جسد استالین درآئینه ضمیراو منعکس شده بود .

۲ ـ این لقب نخست بمرحوم اسفندیار خان برادر سردار اسعد اعطا
شده بود پس ازمرحوم حاجی علیقلی خان عمه زادهٔ بنده سردار اسعد خوانده
شد هنگامی که او ازجهان رفت جعفر قلیخان دارای آن لقب گردید و چون
القاب وعناوین باطل شد نیمه دوم لقب را بعنوان نام خانوادگی بـرگزید
کاری که جمیع صاحبان القاب کردند.

نظامیان از خیابان ثبت فعلی بخیابان علاء الدوله (فردوسی) و ازخیابان‌شاه
آباد بمیدان بهارستان برده شد مرحوم شیخ الرئیس قاجار ابوالحسن میرزا
متخلص بحیرت که از دانشمندان بنام بود در سمت جنوبی میدان بر کرسی
خطابه ایستاده خطبه‌یی طولانی با بیانی ادیبانه دررثاء ومحمدت آن مرحوم
خواند وبار دیگر توپ حامل جنازه براه افتاد خیابان نظامیه را طی کرده در
میدان سرچشمه تابوت را درکالسکهٔ مخصوص نهاده باصفهان بردند جنازه
را در تخت پولاد مقبره خانوادگی آن مرحوم بخاك سپردند .

در دخمه کردند سرخ و کبود

تو گوئی که بهرام هرگز نبود

احمد سهیلی خوانساری

مرگ ولیعهد سرباز

چنانکه نوشتیم عباس‌میرزا درسال ۱۲۴۶ هنگامیکه دریافت دیریازود بیماری سل اورا با اجل روبرو خواهد ساخت وصیت‌نامه‌ای نگاشت که بطوری از آن در سال مذکور و بقیه بعدها تاپایان عمر نوشته شد این وصیت نامه پس از بازگشت محمد میرزا ازهرات بوی سپرده شد واوفقط فصل اول آنرا انجام داد وپدر خود را درآنجائیکه‌وصیت کرده‌بود بخاك سپرد وبقیه مفادآن‌هرگز عمل نشد وصی عباس میرزا شاه بود که اونیز پس ازچند ماه درسال ۱۲۵۰ از اینجهان درگذشت این وصیت نامه را بعضی مانند میرزا ملکم‌خان بدون دلیل مجعول دانسته‌اند و جعل آنرا بمیرزا محمدخان امیرنظام‌نسبت داده‌اند درصورتیکه این وصیت نامه مطلب ونکته مهمی ندارد که جعل آن را اثبات کند وحتی فصلی‌درآن نمی‌بینیم که‌استحکام دولت واساس مملکت منوط بدان باشد اگر مقصود بقای سلطنت دراولاد عباس میرزا ومحمد شاه است که در فصل هفتم عهد نامه ترکمان چای روسیه ضامن‌آن شده کما اینکه پس از مرگ

عباس میرزا را امپراطور روسیه بوسیله سفیر فوق‌العاده خود در تهران از ...
خواسته وفتحعلی شاه در آغاز سال ۱۲۵۰ محمد میرزا را با تشریفات ...
چنانکه خواهیم نوشت ولیعهد خود ساخت وفرمان ولایتعهدی را برسر نهاد گذ...
از این اگر کوچکترین تصوری در عمل آن بود فرهاد میرزا در ذیل
آن یاد نمی کرد

امروز جمعه ۱۱ محرم الحرام سنه ۱۲۴۶ بخاطرم رسید که ...
انقلابات هواوسوء قضا چیزی که بخاطر خطور کرد چند کلمه نوشته ...
سبکی کار بهتر است اولا بفضل جناب احدیت امیدوارم که تا اسرای ...
خراسان و استر آباد را ازقدیم وجدید ازدست اوزبك وترکمان خلاص ...
قهراً وقراً مسترد بکنم اجل موعود نرسد واین آرزو برای من دردلم نماند ...
الله تعالی .

اگر اجل موعود برسد راضی بحرکت نعش خود نیستم مرا آورده ...
سمت شرقی منبر مصلی (صفه صفا) دفن کنند یاددرزیر پله اول منبر که احتما
میرود یکوقتی آدم جدائی پای خود را برسرقبرمن بگذارد از آن رهگ...
تخفیفی درگناهان من بهم برسد و درروزهای مصلی البته حاضرین فاتحه
رحمتی خواهند فرستاد همیشه از زبان مردم و رحمت دورنخواهم بود .

مخارج برداشتن و تنقیح منبر صفه صفا و استحکام قبر که بایدك چیز
خراب نشود ازبعضی هدایا کــه حلال است و برای من ازپادشاهان ...
فرستاده شده و جزئی مانده است بشود نه پول دیگر که راضی نیستم فروخته ش...
و بمصرف برسد .

نشان مرصع پادشاه روس، قطعه
باقی مانده اجناس شیبك خان (۱)
دوربین وتفنگ وکالسکه فروخته شود وبه‌مصرف برسد حتی صوم وص...

---

(۱) شیبك خان را عباس میرزا برای استخراج معادن آذربایج...
استخدام کرده بود .

و رد مظالم مانده

دوهزار تفنگ در ارک و سایر اسباب از این قبیل .

مادیانهای سردار پسکویچ .

سایر چیزهای دیگر ازقبیل هزار پشه وسماوار وجزئیات دیگر .

اولا خود را بکسی مدیون نمیدانم مگر بحساب دفتر جواب آنهم با اهل دیوان است چراکه خرج ولایت ودولت است باز باید دولت جواب بدهد ازقبیل قرض خسارت جنگ باروس وغیره ، وقتی شخصی مازندرانی بتوسط امامعلی سلطان خوئی(۱) پولی ازاو گرفتم گفتند این شخص شریك آنکسانی بودند كه در (شاری) پول شاه مرحوم را درآورده بودند العلم عندالله تعالی بعد پسر اورا بصد و پنجاه تومان بیشتر یاکمتر راضی کردم اما صحت و سقم آن بمن معلوم نیست شاه بهتر میداند اگر همچو خبری بوده که حق بوده است اگر صحت نداشته باشد باید اورا یا ورثه اورا راضی کرد

جواهر آلات و اسباب شاهمواهق سیاهه حاجی حیدرعلیخان و آقا محمدحسن (۲) باید بشاه برسد مگر طلاآلات كه او را از راه اضطرار به کرورات خوی دادم (۳) وقوطی انفیه او را هم خسرو میرزا به نسلرود (۴) بخشیده اختیار با

(۱) امامعلی سلطان از امراء عباس میرزا بوده است .

(۲) حاجی حیدر علیخان شیرازی مهردار و آقا محمد حسن خزانه دار عباس میرزا بوده است

(۳) اشاره بقسمتی ازغرامت جنگ ایران وروس میباشد که عباس میرزا تاپرداخت روسها خوی را تخلیه نکردند .

(۴) بعد از قتل گریبایدوف ایلچی روسیه درتهران بسال ۱۲۴۴ فتحعلی شاه خسرو میرزا پسر عباس میرزا را باتفاق محمد خان امیر نظام ومیرزا بابا حکیم باشی ومحمد حسین خان ایشیك آقاسی باشی ومیرزا مسعود انصاری تبریزی ومیرزا صالح شیرازی ومیرزا تقی خان فراهانی برای عذر خواهی بروسیه فرستاد وکنت دونسلرود در این موقع وزیر امور خارجه روسیه بوده است .

شاه است باقی موجوداست بی عیب و نقصان.

پولی که دارم از اینقرار است زیاد هر کس بگوید تهمت اسمعیل ... را آزار نکنند .

هفت هزارو یکصدو پنجاه تومان.

نزد حاج آقا صراف باشی دویست تومان .

نزد حسین مراغهٔ دویست تومان .

پیش میرزا یوسف ناظر صد تومان .

پیش حاجی شعبان پانصد تومان .

نزد علی اصغر خوئی هزار تومان.

قیمت گچ و آجر و آهك نزد سیف‌الملوك میرزا (۱) پانصد تومان

نزد مادر بهرام‌میرزا (۲) اشرفی کهنه‌وریال کهنه تخمیناً صدو پنجاه تومان

حساب سایر وجوهٔ آقامحمدحسن هرچه باقی باشد.

جعبه جواهرات نزد آقا محمد حسن هرچه میانش هست .

زنار و پیش‌جفتان و خنجر مرصع .

بازو بند جفت .

تکمه مروارید .

جواهر آلات من هم همین است عبث مردم را اذیت‌نکنند.

وصی‌ووکیل من شاه است امانه اینکه اینقدر اهمال کرد که اولاد محمد علی میرزا (۳) تمام شدند و اولاد ابراهیم خان عمو (۴) و خانهٔ او بباد ...

۱ـ سیف الملوك میرزا پسر ظل‌السلطان برادر تنی عباس میرزاست

۲ـ معزالدوله بهرام میرزا پسر عباس میرزاست .

۴ـ بعداز مرگ محمدعلی میرزا اولاد او ازهم پاچیده شدند و بیشتر آنانرا عباس میرزا سامان داد .

۳ـ ابراهیم خان عمو پسر مهدیقلی خان قاجار عم فتحعلی شاه باشدکه در ۱۲۴۰ وفات یافت .

روندعوض خدمات وزحمات من المنه بلله اینقدر به اولاد من خواهد داشت
آنچه من دارم زیادش اسبابی است که بجهة کار سرحد و اسباب سرحد فراهم
شده اگر اندك اهمالی کنند سالها کس دیگر این را فراهم نخواهد آورد کم
آن آدم که پول را خرج این نوع کارها کند خلاصه اهمال وتغافل بر نمیدارد
میرزا ابوالقاسم (۱) را پاك بجاآورده‌ام اگر او زنده باشد باو وامیر نظام
محمد خان زنگنه و حاجی آقا (۲) محول کنند اما خوب وبد را از میرزا
ابوالقاسم بخواهند که از اودرست تر حالا در میان این مردم نیست وحساب
آنچه هست و نیست با او باشد میان خود و خدایش معنع کند آن چیزی که
بمصرف دولت نمی‌آید مال اولاد من است باجازه شاه به آنها میرسد. آنچه
مال دولت است ومصرف ثغور اسلام یا مال مسلمانان است که باید به مصرف
ثغور مسلمانان بیاید .

املاك وسایر :

ده چهرقان خریده‌ام دهم از باخاقلو (۳)

باغ شمال و آسیاب وقناة آن است که احیا کرده ام (۴)

باغ صفاست(۵) که اصل باغ و قنات و آسیاب که همه شده به جهانگیر
میرزا (۶) لیکن طرف شمال باغ بیرون عمارت و همچنین طرف مرداب
از هبه خارج است .

عمارت اندرون و باغ اندرون وخانهٔ سلطان و خانهٔ منوچهر میرزا و

۱ـ میرزا ابوالقاسم مقصود قائم مقام میباشد

۲ ـ حاجی آقا . حاجی علی اصغر پیشکار و خواجه باشی عباس
میرزاست .

۳ـ ده چهرقان از دهستان تسوج سمستر واز توابع تبریز میباشد.

۴ـ باغ شمال در تبریز مشهوراست از بناهای سلطان یعقوب آق قوینلو
بوده عباس میرزا درآبادی آن کوشید .

۵ـ باغ صفا را درشمال تبریز عباس میرزا بناکرده بود .

۶ـ جهانگیر میرزا پسر عباس میرزاست وتاریخ نو تألیف او میباشد

خانهٔ بسیار در شهر و بیرون خریده ام و ادن شیون بمردم داده ام همه ملك من است .

آنچه که کتاب دارم به فریدون میرزا (۱) بخشیده ام باید بتصرف او داد .

آنچه پیش زنهاست خواه عقدی خواه متعه همه‌را بخودشان بخشیده ام و در تصرف خودشان است راضی نیستم که احدی بآنها حرف بزند مال خودشان است .

درطهران املاك دارم خانهٔ اندرونی ظل‌السلطان را خریده ام و قریهٔ دولت آباد (۲) که سه‌دانگ‌اوراشاه مرحوم ازمیرزا شفیع(۳)ابتیاع کرده بمن بخشید و بصیغهٔ شرعیه‌محمدحسین ملاباشی وشیخ محمد بحرینی صیغه‌خواندند و نصف دیگر را مهدیقلی خان قاجار اولا هبه معوض نموده درثانی بجهت احتیاط دروقت رفتن او بمکه معظمه درتبریز خریدم ملك من است .

قریهٔ کاررا سنگ وحاجی آباد وصفرخواجه (۴) هرسه ابتیاعی است از حاجی عبدالحمید تاجر قزوینی خریدم وپول نقد باو تسلیم کردم . در باب قراء شهنام و بکه و سهلین و تنگ کمال (۵) درست خاطرم نیست که هبه است یا خریده ام اهل دفتر سیما قائم مقام و میرزا تقی (۶) بهتر می دانندشهادت آنها معتبر است .

درباب کلاکیای مازندران (۷) استحضارشاه بیشتر است که آیا بمن

۱ـ فریدون میرزا پسر عباس میرزاست .

۲ ـ دولت آباد شهرری میباشد .

۳ ـ میرزا شفیع‌ظاهراً میرزا شفیع آشتیانی است که دردستگاه‌عباس میرزا در سلك منشیان بود دررمان محمد شاه صاحبدیوان شد .

۴ـ از قراء ساوجبلاغست .

۵ـ ظاهراً ازقراء ساوجبلاغ میباشد .

۶ـ مقصود میرزا تقی آشتیانی میباشد .

۷ـ کیاکلا صحیح آنست سهوالقلم‌کاتب میباشد .

نویس کرده اند یا نه .

از شاه توقع دارم در امر اولاد من دقت کنند و سر خودشان نگذارد و به در خانها محتاج نشوند همه باید مطیع امر ولیعهد محمد میرزا باشند بطور یکه هر کس از اطاعت او خارج شود از فرزندی من هم خارج است و نوکر باشم هر کس غیر از این بکند نمک بحرام است

اسب سرخ‌رنگ پیشکشی علیجان را با دویست تومان از مال خودم به نقی خان برچللو (۱) بخشیدم الته باو برسانند

اسب صوفی را با یراق رخت ترمه از مال خودم با دویست تومان بخشیدم باو برسانند واهمال نکنند خودم محو کردم

نوشتهٔ از جانب من بپادشاه روس نوشته شود که آنچه در زندگی من وعده ها بمن واولاد من می داد در سر عهد و وعده اش وفاکند لایق شأن او نیست که خلاف قول خودش بکند و عمل نماید

قدری پول از بابت سرحدات (جهریق) بتوسط آقا محمد حسن تاجر و زین‌العابدین خان در ذمه سرعسکر است باید بعد البته مطالبه کنند و بمن اولاد من برسانند موافق شرع شریف

دو هزار تومان از مال مادری و پدری آن نائب مادر محمد میرزا در ذمه من است که گرفته بکرورسیم داده باید باو برسد مگر خودش ببخشد

محمد میرزا باید بنوکرهای نزدیک من همه رعایت کند و متوجه بشود مگر غلطی از آنها به بیند غیر از این بکند از او راضی نخواهم بود باید بسیار رعایت این فرمایش را بکند

از بابت هدایای پادشاه انگلیس ده هزار تفنگ طلب دارم از او توقع دارم که تسلیم کند یا پولش را به اولاد من برساند .

۱ــ ممکن است علی نقی خان قراپاپاق از امراء عباس میرزا باشد و فرهاد میرزا که نام امرای عباس میرزا را در کتاب زنبیل نوشته است گوید علی‌نقی خان نامش در وصیت نامه آمده و ما جز نقی خان برچللو علی نقی خان دیگری نمی بینیم .

و همچنین از هدایای فرمانفرمای سند بموجب تفصیل که مابین (مکدانیل (۱)) سفیر بمن بدهد او مرد ودر ثانی (کامبل) تسلیم کرد

چهل چراغ بلور اعلی سه دستگاه .

دوربین دو بطاره .

ماهوت اعلی قدری.

انتهی (۲) .

چنانکه نوشتیم بعداز مرگ عباس میرزا فتحعلی شاه محمد میرزا را بتهران خواست که وی را رسماً جانشین پدر نماید و او اوایل سال ۱۲۵۰ با قائم مقام در نهایت احترام بتهران آمد دراینوقت شاه دستور تهیهٔ جشن سرور ولیعهدی محمد میرزارا داده بود ازشاهزادگان آنانکه خود را احق واولی میدانستند آرام ننشسته پنهانی ازهر طریق که میدانستند وسائل برانگیختند که خودجانشین پادشاه شده ومنصب ولایتعهدی باواختصاص یابد .

امین‌الدوله(۳) مستدعی شده بود که شاه ولایتعهد را به حسینعلی میرزا فرمانفرما تفویض کند ظل‌السلطان بنابرحرمت مادر این منصب را ازخود می‌دانست و طوری تظاهر میکرد که این معنی را همه دریافته بودنداما پادشاه خیال خود راقوت میداد وتوقعات آنانرا وقعی نمی‌نهادپادشاه‌شبی آصف‌الدوله راخواسته فرمود تودرباب ولایتعهد چه مصلحت میدانی آصف‌الدوله بدون آنکه ازمقصود شاه مطلبی ادراك نماید عرض کرد ولیعهد جنت مکان تاجان بجان

۱ـ کلنل مکدونالد سفیر انگلیس بود در آغاز جنگ ایران و روس بایران آمد ودرسال ۱۲۴۷ در تبریز وفات یافت و مستر کامبل بجای او مأمور تبریز شد .

۲ـ این وصیت نامه از تبصرة المسافرین محمد حسن طباطبائی منشی اسرار مورخ بسال ۱۳۰۸ نقل شد و متن آن اندکی باسایر نسخ موجود اختلاف دارد .

(۳) عبدالله خان امین‌الدوله پسر حاج محمدحسین خان صدراعظم اصفهانی است .

آورین داد دست‌ازجان نثاری برنداشت ورحمتها درراه‌دین ودولت کشید کسی باید دراین مسند متمکن شود که اولاد اورا مثـل اولاد خود بداند وآن کس ظل‌السلطان است شاه گفت وقتیکه مسن از شیراز (۱) بجهت شـ ـفیابی خدمت شاه شهید (آقا محمد خان) می‌آمدم روز ورود بتهران اله‌توترا جلوی خود سوار کرده باستقبال من‌آورد چرا باید من ترا طرف مشورت قرار بدهم که نمیفهمی چه میگوئی ، دوماه قبل فتحعلی خان کاشی فراش‌باشی و احمدخان سپور ساتچی مردند وپسرهای صغیرآنها برای‌سوابق خدمت‌پدرانشان صاحب همان منصب موروث شدند آیا عباس میرزا بقدر فتحعلی خان و احمد خان هم نبود که پسراوبجای پدر بنشیند آصف‌الدوله که‌منتهای آرزوی خود را درمکنون ضمیر شاه یافت بانهایت خشنودی خیال پادشاه را تمجید وتحسین کرد

شاه صاحبقران میرزا را حامل خلعت ولایتعهدی تعیین فرمود و در عمارت نگارستان جشنی شاهانه برپاساخته وخلعت‌پوشان باشکوهی به‌عمل آمد وخلعت ولایتعهدی عبارت بودازشمشیر و کمر وخنجر مرصع وقبای‌مخمل مروارید دوز وشمشیر جهانگشای محمدحسن خان آن روز به کمر محمد میرزا بسته‌شد تمام شاهزادگانی که درتهران بودند بجز ظل‌السلطان درباغ نگارستان جمع آمدند و تشریفات خاص آنگونه که بایدانجام گرفت عصر همانروز ولیعهددر اندرون بحضور شاه مشرف شد وظل السلطان حاضر بودهمینکه‌ولیعهدواردشد و بخاك افتادشاهنشاه ظل‌السلطان را مخاطب ساخته‌فرمود ولیعهدپیری ازدست ما رفت ماشاءالله ولیعهدجوانی بدست‌ماافتاد درهمانوقت فرمود خسرو میرزا را بیاورید پس از لحظه‌ای خسرومیرزا مشرف شد شاه بولیعهد فرمود محمد میرزا بعدازاین حق تو در نگاهداری اولاد مرحوم عباس میرزا معین‌است خسرو میرزا را نزدخودت ببروعهربانی کن.

---

(۱) درسال ۱۲۱۱ آغا محمد خان قبل ازعزیمت گرجستان باباخان (فتحعلیشاه) راکه درآنوقت فرمانروای فارس بود به‌تهران احضار کرد وبااو بعضی مسائل در میان گذاشت وو صایائی باونموددراین سفر بود که درقلعه‌شوش کشته‌شد .

ظل‌السلطان از این حوادث بسیار دلتنگ بود وشاه برای رفع د
فردای آنروز منوچهر خان معتمدالدوله ایچ‌آقاسی‌باشی‌را احضار کرد
با محمد میرزا برو پیش ظل‌السلطان بگو تو و برادرت عباس میرزا یکی
زحمات سرحد آذربایجان و دیگری مشغول خدمات حضوری من حالا م
بجای برادرت میل داری تو برو مشغول خدمات سرحدی باش و بجا
میرزا خدمت کن محمد میرزا بجای تو در تهران مشغول خدمت باشد
الدوله همانطور که شاه فرموده بود رفت و بظل‌السلطان گفت ظل‌السلطا
کرد ولیعهد از برای خدمت آذربایجان بصیرتش ازمن بیشتر است من
از خاکپای مبارك را مرخود نمی‌پسندم بعد از انجام این کار شاه تأک
فرمود که هرچه زودتر ولیعهد بآذربایجان رهسپار گردد چه رضای
امپراطور روسیه امری ضروری وهم شاه از توقف محمدمیرزا در تهران
بیمناك بود محمد میرزا بعد از برگذاری آئین ولیعهدی که بسیار
بود بدون تأمل روانه تبریز گشت.

این شرح بخط ستعلیق خوش بر سنگی که روی قبر عباس میرزا
نوشته شده است.

الملك لله الواحدالقهار

مضجع پاك ومرقد تابناك نواب رحمت وغفران‌مآب ولیعهد دوا
ملت سماءالسمو هلاك العدو حجةالدهر وجنةالملك نایب السلطنه عباس
طاب ثراه وجعل الجنه مثواه است که در عنفوان جوانی از تأییدات
در فنون مرزبانی ارمیان اولاد خاقان خلدآشیان رضوان مکان فتح
قاجار کالشمس من بین‌النجوم اشتهار وانتشار داشت و بولایتعهد و نیابت
اختصاص یافت چندگاه در تختگاه سلطنت بامور سپاه ورعیت پر
چندی در حفظ ثغور و نظم مملکت آذربایجان مساعی جمیله بظهور
درغزوات مجاهدین بفتوحات جلیله منصور گشت و در مملکت ایران
قانون نظام گردید در صنایع توپ وتفنگ وسایر ادوات جنگ اهتمام
نمود پس از آن بدفع مفاسد یزد و کرمان پرداخت بعد از تصفیه آن
برفع غوائل خراسان اقدام نمود به اندك توجهی ازقلع مفاسد داخله
یافته بدفع ثلمه خارجه مشغول گشت قلعهٔ سرخس‌را که موطن طایفه‌ تر ک
بقهر و غلبه حرب مسخر کرد اسرای شیعه را خلاص نمود در تاریخ
جمادی الثانیه ۱۲۴۹ در ارض اقدس مرحوم ودر این مکان‌شریف مد

سید محمد مهدی موسوی

گزارشات پنجساله سفارت ایران در لندن «۳»

شیخ محسن خان مشیرالدوله ـ ۱۲۸۴ تا ۱۲۸۸ هـ . ق

دیون شارژ دافر سابق

پس از اینکه محمود خان ناصر الملک وزیر مختار ایران در لندن در سال ۱۲۸۲ ـ ق به تهران احضار گردید (یا بعنوان تقدیم گزارش به تهران آمد و دیگر مراجعت ننمود) اداره امور سفارت ایران به عهده شخصی موسوم به میرزا محمد علی خان (۱) مستشار یا نایب اول سفارت قرار گرفت و نامبرده بعنوان «شارژ دافر موقتی» درلندن انجام وظیفه می نمود ...

حاج شیخ محسن خان وقتی از تبریز عازم محل ماموریت خود در لندن گردید در تفلیس با حسنعلی خان گروسی (امیر نظام) که از سفارت پاریس مراجعت مینمود ملاقات کرد و توسط او از اوضاع سفارت ایران درلندن

---

۱ ـ متأسفانه علیرغم مراجعه به مآخذی که در دسترس بود و کوششی که برای شناسائی میرزا محمدعلی خان بعمل آمد این شخص شناخته نشد

اطلاعاتی بدست آورد. دائر بر اینکه میرزا محمد علی خان شارژ دافر ایران مبالغی بکسبه و پیشه وران و تجار وصاحب خانه خود ومدرسهٔ که محصلین ایرانی در آنجا تحصیل میکنند واشخاص متفرقه دیگر مقروض است و بیش از یکسال است که همه روزه باطلبکاران خود امروز وفردا کرده وفعلاهم بتصور اینکه دولت مطالبات اورا تماماً تحویل جانشینش کرده که به لندن برساند به طلبکاران وعده ورود شیخ محسن خان شارژدافر جدید را داده است وی از تفلیس پس از شنیدن اظهارات حسنعلی خان گروسی گزارش مشروحی بعنوان وزیر خارجه تهیه وضمن آن تقاضا کرده است که تکلیف او را فوراً و تلگرافاً تعیین نمایند و اضافه میکند « این فقره زیاده ازحد مایه تشویش و تفرقه حواس کمترین گردیده و متحیرم بمدار ورود تکلیف فدوی چه خواهد بود ... با این ترتیب کار فدوی دشوار و مراجعت مشارالیه متعذر خواهد بود .. این بنده ازخود مکنتی ندارد ودرآنجا هم اعتباری نمانده است که بقبول وضمانت کار مشارالیه‌را صورتی داده و اورا روانه نماید . . » در گزارشات دوم وسوم خود که قبل ازورود به لندن نوشته هم در این‌زمینه از وزیر خارجه تقاضای اقدام فوری کرده است . سرانجام در تاریخ ۲۳ جمادی‌الاول ۱۲۸۴ ـ ق شیخ محسن خان به لندن میرسد و در اولین گزارش رسمی خویش جریان ملاقات با «لرد استانلی» وزیر خارجه انگلیس را شرح داده وسپس احوال میرزا محمد علی خان شارژ دافر سابق و گرفتاری او در چنگ طلبکاران و جریان گفتگو و استمهال چهار ماهه از ایشان را شرح داده و مینویسد

«مشارالیه قرض زیادی‌در این جا دارد . بعضی ازطلبکاران را که‌می‌توانست چهارماهه متقاعد کرد که تنخواه بفرستد وبعضی را که نمی‌توانست بی‌خبر گذاشته روانه شد ... صورت قروض مشارالیه که بموجب تفصیل ذیل به لحاظ انور عالی خواهد رسید .وضع حالت واعتبار سفارت راازقرار خورده قرض بقال و علاف و شماع قیاس خواهید فرمود...»

سر نوشت میرزامحمدعلی‌خان‌و گرفتاری اودرچنگ‌طلبکاران فی‌الجمله

خود نویسنده را هم نگران کرده و در نامه خویش ضمن استدعای حواله فوری و تلگرافی بدهی میرزا محمدعلی خان درخواست کرده است مخارج سفارت و حقوق و مستمری اعضاء آن را مرتباً بوسیلهٔ ماکونچی (۱) بفرستند که بتواند با پرداخت حساب مردم خاطر آسوده سازد. در ضمن گزارش از تنگدستی و گرسنگی و آوردن اسبابها و فروش کردن اسباب‌های خود را حتی زمان میرزا محمدعلی خان را هم جبران کند ـ متأسفانه تا آخرین گزارش حاج شیخ محسن خان که چهار سال وچند ماه بعد برای وزیر خارجه فرستاده و در این دفتر ثبت است این تقاضا همچنان تکرار شده و نه تنها همواره حقوق و مستمری سفارت مدت دو سال عقب می‌افتاده و طلبکاران وزیر مختار و اعضاء سفارت را در فشار می‌گذاشته‌اند . بلکه مسئله دیون میرزا محمدعلی خان هم بهمان صورت باقیمانده و تقریباً نصف تمام گزارشات شیخ محسن خان صرف یادآوری حقوق و مستمری و تشریح دردسرهائی که از دست طلبکاران برایش فراهم شده است و مراجعه و شکایت ایشان به پارلمان و وزارت خارجه و دیگر مراجع دولتی انگلیس گردیده و غالباً عباراتی از این قبیل . .

« دو روز قبل نشان و ساعت و شمشیر خود را با بعضی اسباب دیگر الحاق برهن فرستاده یکصد لیره قرض کرده به قصاب و بقال که دیگر چیزی نمی‌دادند دادم . . . .

درباب قروض مقرب الخاقان محمد علی خان وعالیجاه میرزا علی اکبر همه طلبکاران مشارالیهما متفقاً رفته به رئیس پارلمان عارض شده‌اند . معزی الیه هم قرار داده است که در افتتاح پارلمنت مطلب را عنوان کرده ازجناب لارد کلارندون سئوال ومطالبه بکنند ... صاحب خانه که یکی از طلبکاران محمد علی خان است چنانکه سابقاً عرض کرده بودم یکی از بازیگرهای مشهور تماشاخانه لندن است .. او رفته در پیش مستر آلیسون (وزیر مختار

(۱) ـ ماکونچی . از پارسیان مقیم هندوستان بوده که بکارصرافی وتجارت اشتغال داشته و بعداً شیخ محسن خان مکرر ازدولت ووزارتخارجه در خواست می‌کند که نامبرده را به سمت قونسول افتخاری دربمبئی منصوب نمایند . .

انگلیس در تهران) بسیار آه وناله وفضاحی کرده بود و از قراریکه مسموع شد گویا معزی الیه طلب اورا آرخود داده است که دردارالخلافه مطالبه نماید» (ص ۱۷۱ دفتر گزارشات - مورخ ۱۶ جمادی الثانی ۱۲۸۶ - ق ...)

در گزارش دیگر می نویسد : «بسر مبارك بندگان خدایگانی قسم است که این اوقات چنان کار برفدوی مشکل شده است که نزدیك است قصد جان خود کرده از این خفت ودلت آسوده شوم .»(ص ۱۷۳ - مورخ ۲۳ جمادی الثانی ۱۲۸۶ ق)ایضاً گزارش دیگر - «نهایت پریشانی واعلی درجه استیصال این روزها حالت عرض مطلب هم در کمترین باقی نگذاشته بسر مبارك بندگان خدایگانی و بائمه اطهار سلام اله علیهم قسم است ارکثرت پریشانی وهجوم خیالات و غصه سوء مزاج عارض شده از همه کار بازمانده ام و اکنون دراین خیالم که اگر در این هفته از طرف اعلیحضرت ملکه برای ابلاغ نامه همایون بار حضور داده شود مخارج رفتن و آمدن و انعام وتعارف کالسکه جی چگونه فراهم خواهد شد ...» (ص ۲۱۷ - ۲۱۸ مورخ ۱۶ ذیقعده ۱۲۸۶ ـ ق).

درگزارش دیگری مینویسد . « بسر مبارك بندگان عالی قسم است که حالت معطلی وپریشانی این سفارت این اوقات از استیصال گذشته بمقام اضطرار رسیده است... »

آنچه از اسباب درسفارت بودحتی ساعت و انگشتر همه بفروش و گرو رفته است . راه استقراض بکلی مسدود درمیان محله و کسبه حالت سفارت ضرب المثل شده و اهل سفارت انگشت نما ... جمیع اصناف بیکدیگر حرف میکنند که با سفارت ایران معامله نکنند .

این نوع خفت سفارت و این عسرت وپریشانی در حالیکه باید حفظ حالت نمود در این مملکت که دست از همه جا کوتاه است کمترین را بکلی مأیوس کرده واز کار انداخته است ... اگر کسی سگی در خانه خود داشته باشد استخوان یومیه اورا فراموش نمیکنند و میرساند . سفارت ناموس وصورت دولت است چگونه اولیای دولت راضی میشوند که در انظار جمیع ملل ودرمیان همه دول سفارت علیه باین مرتبه پریشان ومستأصل مانده ودچار انواع ذلت

واجب باشد ... تلافی و تدارک نقص و کسری که برای دولت از این حالت سفارت در این مملکت در انظار دول حاصل میشود در پنجاه سال ممکن نخواهد شد » (ص ۳۳۴-۳۱۵ مورخ ۲۷ رمضان ۱۲۸۷-ق)

باز در گزارش دیگر نوشته است « سابق با استقراض کردن، نان کسمه را که طاقت وصبر ندارند دیر و زود میرسانیدم ، حالا یکسال بیشتر است که راه استقراض هم بکلی مسدود شده احدی دیناری نمیدهد. سهل است مثل مردمان طاعونی ازسفارت فرار میکنند . هرچه ازعلاف وبقال‌سایر کسبه آورده ایم مانده وکرایه خانه وخرج کالسکه داده نشده ...

چگونه میتوانم یکسال دیگر بدون مقرری امر سفارت را ازپیش ببرم ودرمیان مأمورین دول سایره و در دربار دولت انگلیس اظهارحیات‌نمایم. علم‌الله آنچه خورده ریز داشتم حتی زنجیر ساعت بگروفت ودرهمه سفارت یکتومان پول یافت نمیشود . ازموسیو مارتین خیاط وجه قلیلی قرض کرده تلگرافی بخدمت جناب مستطاب عالی عرض کردم جواب رسید که هزار تومان فرستاده شد .

اکنون دوماه است که تلگراف مزبور را وسیله معاش کرده ایم دیگر چاره‌کاری نمانده که نسخهٔ از آن دردست نداشته باشد و تا حال اثری از آن هزار تومان هم ظاهر نشده . اگر با چاپاریکه باید در این دوروز وارد شود برات نرسد چون راه دیگر نمانده باچار باید از وزارت امور خارجه دولت انگلیس استقراض و استمداد نمایم ... نمی دانم حاصل وجود این‌نوع سفارت برای دولت غیر از بدنامی و اثبات بی اعتباری چیست؟؟...» (ص ۳۴۷-۳۴۸ مورخ ۱۰ ربیع الاول ۱۲۸۸ ق) .

در یکی دیگر از گزارشات نوشته است- « پول ششماهه گاز و روشنائی سفارت داده نشده بود و مکرر مطالبه کرده ودفع الوقت دیده بودند از اداره کومپانی گاز عمله آورده درملاء عام درمقابل سفارت کوچه را کنده راه روشنائی‌را بریدند .. اجزای سفارت دولت علیه بنان‌شب‌محتاجند و از مقرری یکسال وچهار ماه سیصد لیره که عبارت ازهفتصدو پنجاه تومان

باشد رسیده‌است ... برای کمترین ازمشاهده این اسباب افتضاح وحمت‌حال مرگ روی داده نمیدانم عبرت و انصاف جناب مستطاب عالی چگونه بهتک حرمت سفارت‌دولت علیه اسلام راضی می‌شود .. »

(ص ۳۵۱ مورخ ۷ ربیع‌الثانی ۱۲۸۸ - ق)

دریکی از آخرین گزارشات دفتر مزبور نوشته است : « چندی قبل تلغرافی عرض کردم که اگر بواسطه تلغراف تنخواه به کمترین نرسد بحت قوت لایموت از وزارت خارجه این دولت بایداستقراض و استمداد کنم

جواب تلغرافی از جانب جناب مستطاب عالی رسیدکه چهارصدتومان بحاجی میرتقی داده شده است برای شما بفرستند ....

در عوض ده هزار تومان طلب سفارت بتوسط تلغراف اعلام میفرمائید که چهارصد تومان‌به حاجی میرتقی داده شد دو تلغرام جناب مستطاب عالی بفاصله یك ماه‌درباب همین چهارصدتومان زیارت شد وهنوز اثری ازچهارصد تومان بظهور نپیوسته .... »

(ص ۳۵۳-۳۵۴ مورخ ۶ جمادی اول ۱۲۸۸ - ق)

حتی یکبار که شیخ محسن خان با تقدیم چندین نامه و تلگراف و هزار اصرار والتماس و قسم و آیه پادشاه ووزارتخانه را راضی کرد هنگام سفر ناصرالدین شاه‌برای‌زیارت اعتاب مقدسه به بین‌النهرین (سال ۱۲۸۷ ق) شرفیاب حضور باهرالنور شود- طلبکاران سفارت ازقضیه مطلع شده‌وبخیال اینکه‌اوقصدفرارازدارد‌سفارت‌خانه‌رامحاصره کردند(وبنابقولی‌بامداخله‌مأمورین انتظامی وزارت خارجه انگلیس با اخذ تعهد عدم خروج‌از لندن‌قبل ازواریز طلب طلبکاران از وزیر مختار ایران - موسوی) مانع مسافرت او شدند وبار دیگر پس‌ازآنکه میرزاحسین‌خان‌سپهسالار درپایان‌سفر ناصرالدین‌شاه به اعتاب‌مقدسه بدستورشاه‌به‌تهران‌آمدومسئول‌وزارتخانه‌های‌عدلیه.تجارت.جنگ گردید(۱۲۷۸-ق)روزنامه تایمز خبر داد که‌حاج‌شیخ‌محسن‌خان‌وزیر مختار ایران‌درلندن بجای‌میرزا حسین‌خان‌بوزیر مختاری ایران دراسلامبول تعیین

گردید ، بازهم بستانکاران در سفارت ایران اجتماع کردند و به جناب وزیر مختار اعلام کردند تا تمامی طلب آنها را ندهد نمیگذارند از لندن خارج شود . (صفحات ۳۲۴ تا ۳۲۶ گزارش مورخ ۱۵ ذیقعده ۱۲۸۷ ـ ق)

آرشیو سفارتخانه

حاج شیخ محسن خان در اوایل ورود به لندن متوجه میشود که محمود خان ناصرالملك و میرزا محمدعلی خان هریك هنگام حرکت از لندن تمام مکاتبات و سوابق گزارشات و آرشیو سفارتخانه‌را همراه خود برده‌اند ... او دراین مورد مکاتباتی با وزارتخارجه نموده و از جمله می‌نویسد

« جناب ناصرالملك سواد تحریرات خود را با جمیع دستخط وزارت جلیله همراه خود از لندن برده بودند بطریق اخوان میرزا محمدعلی خان هم آنچه در مدت اقامت خود رسیده بود با خود عرض کرده بود . همه را با خود برده وهرچه فدوی اصرار کردم که دفتر سفارت باید در سفارت بماند قبول نکرد . چنانکه از نوشتجاتی که از اول برقرار شدن سفارت در لندن تاحال با وزارت خارجه ردوبدل شده هیچ صورتی درسفارت نیست بطوری که اگر امری اتفاق افتد که مستلزم رجوع به نوشتجات و استحضار باشد مایه معطلی و تضییع وقت خواهد شد بالجمله کمترین بنده بکلی از مطالب و وسائل متعلقه باین دولت بی استحضار و بیگانه مانده ام استدعا دارم مقرر فرمائید سواد نوشتجات دایره بر مطالب مهمه را از سئوال و جواب از دفتر وزارت جلیله استخراج و برای کمترین بنده بفرستند که در مقام ضرورت مایه معطلی و افسوس نشود » (ص ۱۱ ـ گـزارش ۳ رجب ۱۲۸۴ ـ ق)

این مکاتبه نیز چند بار تکرار میشود تا سرانجام نماینده ایران در لندن مانند سایر مسائل عاجز و خسته شده و آنرا بدست فراموشی میسپارد

مأموریت خرید اسلحه : یکی از مأموریتهای خنده‌آوری که از تهران به شیخ محسن خان داده شده خرید اسلحه (تفنگ) برای افراد

قشون نظام نمون است . دولت دستور میدهد که نامبرده ترتیب خرید پنجهزار تفنگ
دولول را با یکی از کمپانیها یا کارخانجات معتبر بدهد و قرارداد لازم را
منعقد سازد

شیخ محسن خان که خود ضمناً سابقه خدمات نظامی داشته و در این
تاریخ دارای درجه سرتیپ اول بوده لااقل اینقدر می‌فهمید که تفنگ دولول
مخصوص شکار است و با تفنگ نظامی تفاوت بسیار دارد

او در چند گزارش به وزارت خارجه می‌نویسد که تفنگ دولول از
صدی چهل گرانتر از تفنگ های نظامی است و علاوه از نظر ساختمان
ظریف و شکننده می‌باشد و در مشق نظام و سواری اگر از دست سرباز بیفتد
یا به جائی برخورد کند می‌شکند و برد و قدرت آن نیز از تفنگهای نظامی
کمتر است ...

لیکن علیرغم توضیحات مستدلی که نامبرده بدولت می‌دهد جواب
میدهد . «چون اراده مبارک ملوکانه روحنا فداه به خرید تفنگ دولول
برای سربازان تعلق دارد و این قسم تفنگ مورد پسند قرار گرفته و همان
که قبلاً تعلیم داده شده است نسبت بخرید پنجهزار تفنگ دولول اقدام نمائید ...»

شیخ محسن خان وقتی می‌بیند که دولت و مسئولان مملکتی ابداً
گوششان به مصلحت اندیشی و توضیحات معقول او بدهکار نیست و علاوه
چون شخصاً معتقد بخرید تفنگ دولول نبوده و انجام معامله را خیانتی به
مملکت میدانسته است . این مأموریت را با زرنگی بعهده میرزا یوسف خان
مستشارالدوله وزیر مختار ایران در پاریس محول نموده و به وزارت خارجه
مینویسد .

«در باب تفنگهای ابتیاعی که فرمایش شده بود که تفنگ باید دولوله
نظامی باشد مقرب الخاقان شارژدافر پاریس را از مراتب مطلع نمودم البته
حسب المقرر رفتار خواهد نمود . چون خدمت مزبور بعهده مقرب الخاقان
مشارالیه محول است فدوی تکلیفی جز ابلاغ حکم ندارد ولی بمقتضای چاکری
آنچه در این باب موافق صرفه و صلاح دولت در بکار بردن اسلحه باشد بمشارالیه

... ام نوشت . انشاءالله ایشان نیز بطوریکه منظور نظر جناب جلالتمآب عالی است سمت انجام خواهد داد »

(ص۴۴ - ۴۵ مورخ ذیقعده ۱۲۸۴ ق .. + ص ۱۲۶ ع . ۰ جمادی الثانی۱۲۸۶ ـق + ص ۲۵۶ مورخ ۱۶ ربیع الاول ۱۲۸۷ ـق)

بحرین و جزایر - خلیج فارس و تنگه هرمز :

گفتگوی درباره بحرین وحقوق ایران در خلیج فارس و نظاهرات و جزایر خلیج و اهمیت تنگه هرمز از مهمترین و مفصلترین موضوعی است که در بسیاری از گزارشات منعکس است که نمونه‌هائی از نامه‌هائی که در این زمینه نوشته شده است ذیلا بنظر خواهد رسید

« مرقوم فرموده بودید که رأی مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی روحنا فداه در خلیج فارس به تهیه‌ اوضاع بحریه قرار گرفته مقرر فرموده بودند که بتوسط دولت انگلیس چندفروند کشتی جنگی ابتیاع شود و معلم و صاحب منصب برای ایمکار از دولت مزبوره خواسته اند ومقرر داشته‌اند که کمترین خواهش کند زودتر احکام لازمه بحکومت هندوستان فرستاده شود که در حفظ نظم و آرامی خلیج فارس و بندرات وجزایر مراقبت نمایند که از جانب امام مسقط و اعراب آن نواحی بی اعتدالی بظهور نرسد ، ... اد اتفاقی ملاقات کرده وددر هر دو دفعه ... از گفتگوهای بسیار قرار داده اند که ... الخ »

درقسمت دیگر همین گزارش مینویسد : « حالتا باعتقاد ودوی بهتر آن است تنخواهی را که ... برای ابتیاع کشتی منظور فرموده اند صرف ترتیب بندر ولنگرگاه ولوازم آن نمایند ، همین که جای کشتی آماده شد آوردن کشتی کمال سهولت را دارد و در این بین معلم وصاحب منصب نیز چنانکه از دولت انگلیس خواهش کرده اند اجیر کرده بتعلیم صاحب منصب وعملجات و ترتیب بندر وکارخانه بپردازند . تا همه یکباره آماده شود و بنای کار بروفق قاعده گذاشته شده منتج بنتایج مستحسنه گردد درمیان بنادر خلیج فارس بندری که لایق این کار است و موقع آن به پولتیك وتجارت مساعدترین نقاط آن سامان است محمره است که دروازه عراقین وخاك عثمانی است و هم بجهت

محفوظ بودن برای لنگرگاه بهتر است محمره بالنسبه بعربستان و ...
و بصره و بغداد وملك عثمانی مثل اسلامبول است و بالنسبه بفرنگستان

پس از آنکه بندرمحمره ساخته شد آنوقت انشاء الله باستخلاص ...
هرمز وبندرعباس که دروازه حقیقی است پرداخته خواهد شد . »

(ص۶۰ تا ۶۳ مورخ ۱۶ ربیع‌الثانی ۱۲۸۵ ق)

درگزارش دیگری نوشته است : « درباب مقدمه بندر عباس و
جزایر و مضافات که در اجاره امام مسقط بود و سابقاً مرقوم فرموده ...
که بواسطه عدم کامل اجراء شروط قرارنامه مزبوره از جانب اولیای دولت
علیه اجاره فسخ و بحکومت فارس حکم فرستاده شده است که بندر و ...
ضبط و اداره نماید دوروز قبل دریکی از روزنامه های لندن که منطبع ...
هندوستان است . نوشته بودندکه بتوسط قونسول انگلیس مقیم بندر ...
مجدداً بندرعباس و مضافات ازجانب دولت علیه بامام مسقط واگذار شده ...
اگر خبرمزبور صحیح باشد معلوم است که اولیای دولت علیه درقرارنامه ...
مصلحتی منظور فرموده اند والا دراینکه مداخله امام مسقط در جزایر ...
وبنادرات مزبوره بهر اسمی که باشد بالمآل ازبرای دولت مایه زحمت ...
خواهد بود . حرفی نیست وفرصتی بهتر از این برای رفع آن محظور بدست
نمی آید که دولت انگلیس قولا وفعلا دولت علیه‌را تصدیق میکرد ... دو
فرنگستان درردریای هند وچین برای تملك بندر وجزیره کوچکی کرور ها
خرج می کنند و تدبیرها بکار می برند و همچنین دول ینگی دنیا (امریکا)
در دریای فرنگستان .. منافع بنادر و جزایر دولت علیه را چرا باید ...
مسقط ببرد؟؟ که درآخر هم قطع علاقه او و استرداد آنها مایه هزارگفتگو
اشتغال حواس اولیای دولت علیه گردد ؟؟چون اجازه فرموده ایدکه در عالم
دولت خواهی آنچه بذهن قاصر برسد عرض کنند . لهذا جسارت شد . . »

(ص۷۶-۷۷ مورخ ۲۹ جمادی الاول ۱۲۸۵ ـ ق)

۳
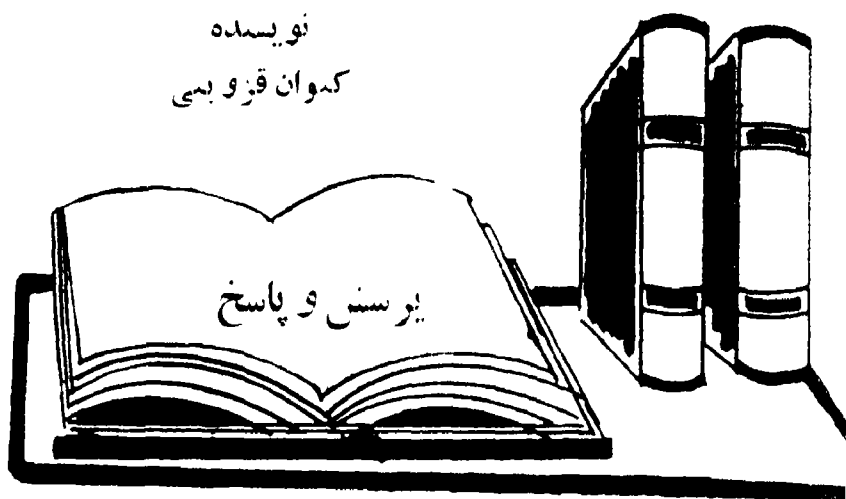
س – حالا نفرمائید مگر همه عرفا و اساتید اقطاب دیگری را هم بنظر عمقی و تحقیقی دیده بودید که بحدود حق نمیدهید در امثال آنها چونکه مکرر در درس فرموده اید که شخص نباید بنظر سطحی و تقلیدی قانع شود و فتوی ندهد و خبر دانسته یقینی خودرا نه بگوید و نه معتقد شود و اگر درواقع آن یقین بر خلاف واقع باشد عیب بر او نیست او مکلف باتباع یقین است

ج – بلی شیخ انصاری در اول رسائل فرموده که قطع فی نفسه حجت است نه آنکه دلیلی ورا حجت کرده باشد یعنی هر کس بالفطره تابع و یقین خود عمل مینماید و از کسی نمیپرسد که من در این امر یقین دارم حالا تکلیفم چیست عمل بکنم یا نه و کسی هم حق ملامت ندارد که چرا بیقین خود قانع شدی و عمل کردی این ناچیز هم بارها گفته ایم که ما نسبت بعلماء و صوفیه سابق حق رأی دادن هم نداریم زیرا آنهارا ندیده ایم و منقولات افواهی و تاریخی مفید یقین نیست و تا یک واقعه را

بچند نفر نسبت میدهند و بچند شکل نقل میکنند بطور تردید که خود مدرك هم قاطع نیست تا برسد به افاده قطع و کتب قدماء هم یقینی النسبة بشخص آنها نیست و هم صریح الدلاله نیست هر از تأویل نیست و ربما را متحمل است و هر کسی بنظر خود یکی را ترجیح می دهد می پندارد که همین یقین شد پس اغلب مردم در تشخیص موضوع یقین و درجه و مورد یقین هم خطاء میکنند و بعضی بزودی یقین حاصل می کنند و این را (قطع قطاع) مینامند و این حجت نیست بلکه عیب است و ناشی از اختلال دماغ است مانند عکسش که بعضی دیر یقین پیدا میکنند آنهم از اختلال است و مانند (شك شکاك) که در نماز میگویند حکم ندارد زیرا موضوع احکام شرعیه المزجه معتدله و دماغهای معتدل است که اکثر افراد بشر چنان باشند و آنکه بزودی شك یا یقین کند و یا خیلی دیر باور باشد از اکثریت خارج است باید جداگانه حکمی برای او قرار داده شود و مشمول حکم عموم نیست و شکاك همان است که فقهاء کثیر الشك مینامند و می گویند باید اعتناء بشك خود نکند و نیست و یك صورت شکوك و احکام آنها دخلی بکثیر الشك ندارد او مکلف باین احکام نیست بلکه مکلف است بآنکه هیچ اثر بشك خود ندهد و به بی اعتنائی بگذراند و خدا هم از او مؤاخذه نمیکند زیرا او مریض است و مریض شرعاً وعرفاً وعقلا معاف است بلی میتواند که بعلاج این مرض بکوشد که هر مرضی قابل علاج است وهمین شکاك را در عرف (وسواس) می نامند

گاهی در نیت غسل و نماز وغیره پیدا میشود و شخص را معذب ومتحیر میسازد و گاهی در نجاسات رومیدهد وچاره اش بی اعتنائیست یعنی بداند که این حالت که مرض است موجب سقوط تکلیف است نه اصل مکلف نه بلکه نیست شرط اداء یعنی این آدم باید نماز وغیره را بی نیت بجا آورد و از نجاسات خیالیه خودش اجتناب نکند مخصص موضوع احکام شرع است و مخاطب بخطابات شرعیه در این موارد نیست مجملا نسبت باشخاص گذشته هر که باشد جز حکم بوصف عنوانی حق نداریم مثلا باید معتقد شویم که مولوی وعطار و سنائی هم اگر مانند اقطاب زمان مایی کردار و دام گسترده بودند

انجمن ادبی فارسی دختران

دانشجو در پاکستان

در اردیبهشت ماه ۱۳۵۱ خورشیدی اولین جلسهٔ انجمن ادبی فارسی دختران دانشجو در دانشکدهٔ دولتی مرکزی دخترانهٔ اسلام آباد (پاکستان) صورت تحقق بخود گرفت و گروهی از دانشجویان دختر اشعار فارسی و گفتار های فارسی و نمایش های جالب اجرا کردند. خانم ایران تاج مسئول خانهٔ فرهنگ ایران در راولپندی ریاست جلسه را بعهده داشت. تقریباً همهٔ دانشجویان حضور داشتند. نخست آیاتی چندار قرآن کریم توسط شایسته نسرین تلاوت گردید وسپس برنامهٔ اصلی آغاز شد بدین شرح.

هیئت مدیره انجمن سوگند یادکردند که امور انجمن را به شایستگی انجام دهند. متن سوگند نامه اینگونه بود « ما اعضای انجمن ادبی فارسی دانشکدهٔ دولتی مرکزی دخترانهٔ اسلام آباد سوگند یاد میکنیم که وظایف محولهٔ خودرا با نهایت خلوص و صمیمیت انجام دهیم و قوانین و مقررات دانشکده‌را رعایت کنیم ودر فراهم کردن‌محیط مساعد همکاری‌وهمراهی‌نمائیم» بعد گزارش انجمن ادبی فارسی توسط شایستهٔ نسرین قرائت گردید.

پس ازگزارش، فرزانهٔ تقوی اشعاری از مولانا عبد الرحمن جامی (۸۱۷-۸۹۷ ه ق) درنعت حضرت رسول اکرم (ص) خواند.

دراین موقع‌شایسته‌نظرین‌«نغمهٔ‌ساربان‌حجاز» رااز علامه اقبال لاهوری خواند که به نام «حدی» شهرت‌دارد اینك خلاصه‌ای از آن ·

ناقهٔ سیار من — آهوی تاتار من
درهم و دینار من — اندك و بسیار من
دولت بیدار من — تیز ترك گام‌زن

منزل ما دور نیست

دلکش و زیباستی — شاهد رعناستی
روکش حوراستی — غیرت لیلاستی
دختر صحراستی — تیز ترك گام‌زن

منزل ما دور نیست

پس ازآن رسیه حسین وگروهی ازدختران دانشجوتابلوئی ازرباعیات خیام‌را اجرا کردندکه‌در خور تحسین وتمجید بود براساس این دورباعی:

گویند بهشت‌وحوروعین خواهد بود — آنجا می‌ناب و انگبین خواهدبود
گرما می و معشوق گزیدیم‌چه باك — چون عاقبت کار همین خواهد بود

* * * *

یاران خسرو سه اتفاق میعاد کنید خود را به جمال یکدیگر شاد کنید
ساقی چو می مغانه در کف گیرد بیچاره فلان را بدعا یاد کنید

این تابلو بسیار مورد توجه واقع شد و اجرا کنندگان مورد تشویق قرار گرفتند. بعد از آن «مقاله‌یی راجع به سعدی» بنثر فارسی توسط د نشری پ... قرائت گردید.

در این موقع غزلی از امیر خسرو شاعر معروف قرن هفتم هجری شبه قاره به وسیله فردوس فاطمه خوانده شد

پس از این غزل یك مقاله راجع به علامه اقبال لاهوری توسط روبینه کوثر و یك غزل از او توسط گل نسرین ونصرت هاشمی خوانده شد

بعداً «تابلو درمذمت شراب» بوسیله شایسته نسرین و گروهی از دختران دانشجو اجرا گردید و بدنبال آن «مقاله‌یی درباره میرزا اسدالله غالب» توسط انور خاور خوانده شده وهمچنین غزلی از مولوی سلمی شبیر قرائت کرد.

بعد از این غزل، مقاله ای درباره حافظ شیرازی را، رفیعه خالد به صورت خطابه ایراد کرد و سپس «تابلو پروانه و گل» بوسیله نجم السحر وشایسته نسرین اجرا شد که بسیار جالب ودیدنی بود. شعر آن ارشاد ورشید باسمی بود.

خانم ایران تاج پشت کرسی خطابه قرار گرفت وخطابه‌یی درموضوع علایق فرهنگی پاکستان و ایران و زبان و ادبیات فارسی ایراد کرد و متذکر گردید که زبان فارسی، زبان دل و اندیشه شاعر و روان علامه اقبال لاهوری است، ما باید بدین زبان دل و اندیشه آشنا گردیم و آثار اقبال را بخوانیم و بفهمیم وبرای یکدیگر تجزیه و تحلیل کنیم انجمن ادبی فارسی که شما آن را برپا داشته‌اید خیلی خوب میتواند بچنین مهمی دست و یازد وموجب دوام و بقای زبان فارسی گردد یعنی زبانی که علم و ادب و تاریخ وعرفان ودین وهنر را بدان می‌نوشته‌اند تاآنجاکه اکنون اگر بخواهیم بتاریخ اجتماعی وسیاسی و ادبی وعلمی کشور پاکستان آشنا گردیم و تحقیق و تتبع کنیم باید به زبان فارسی روی آوریم. من از اعضای انجمن ادبی فارسی سپاسگزارم که خود موظف ساخته تا دوام وبقای زبان فارسی را در دل و اندیشهٔ دانشجویان این دانشکده ضامن گردد.

در پایان «سپاسنامه» توسط روبینه کوثر قرائت گردید و بعد «ترانه ملی پاکستان» بوسیله فردوس فاطمه و گروهی از دختران دانشجو خوانده شد و از مدعوین پذیرائی گرمی به عمل آمد و جلسهٔ انجمن ادبی فارسی در ساعت شش بعد از ظهر پایان یافت.

دکتر سید جعفر سجادی

استاد دانشگاه

مجموعهٔ رسائل

عنوان رسائلی است، درموضوعات مختلف معارف اسلامی ، ...
علامهٔ بحرین ، فاصل مفضال ، استاد بزرگ حبر الحلف وبقیة السلف ...
آقای سید محمد کاظم عصار . تا کنون از این مجموعه ، رسائلی چند ...
وحدت وجود ، بداء ، تفسیر فاتحة الکتاب ، علم الحدیث بهمت چند ...
فضلاء و استادان دانشمند چاپ ونشر شده است .

حضرت مولوی گوید :

گر بریزی بحررا درکوزهٔ　　　چند گنجد قسمت یك روزهٔ

این بنده را نه درخور است که شرح فضائل استاد عصار را بدهد، که
وجود ذیجودش کالشمس فی رابعة النهار ، فیوضات پر برکاتش همه را شامل
و اشعهٔ انوار دانش همه‌جا گسترده ، سالهاست که بزرگان و دانشمندان این
مرزو بوم از دانش وبینش وصورت وسیرت وسریرتش برخوردارند .

وصف رخسارهٔ خورشید زخفاش مپرس
که‌دراین آینه صاحب نظران حیرانند

وانگهی پارهٔ ازاوصاف حمیده ومقامات معنوی وبهرهٔ ازمکارم اخلاقی وی بقلم یکی از دانشمندان معاصر آقای سید جلال‌الدین‌آشتیانی درمقدمت تفسیرسورهٔ فاتحه بنگارش آمده است واگر این بنده را تجری آمد که، با خامهٔ سرشکستهٔ خود سطوری بنگارد نه شرح است و نه نقد، که نقدآثارش زیبندهٔ صرافان عالم ملکوت است.

وحتی معرفی وبازشناساندن نتوان نام نهاد، کهاهل معقول‌ومنطق گفته اند بازشناسنده باید خود شناخته‌تر ازشناسانده‌باشد و یاکمترین مرتبه اش اینست که برابر باشد، بلکه تعهدیاست که شاگردی‌رادربرابر استاد باید.

باری حضرت عصار علی رغم دریای پهناور واقیانوس ژرف دانشش و برخلاف افاضات و افاداتی که در دوره‌های مختلف زندگی خود در مدارس قدیمه و جدیده و دانشکده‌ها داشته ودارند، و یاران مجالس و محافلش از برخورد با وی و تقرب بدو بهره‌های فراوان از دانش وبینش اوبرده اند و شاگردانی ممتاز تربیت‌کرده‌است، آثار مکتوبش کماً ناچیز است و گرچه کیفاً هریك از این رسائل نمودار ژرفنای دانش و خردمندی وی میباشد، و بطوریکه از سرآغاز کتب ورسائلش برمیآید خود علاقهٔ بطبع‌ونشر آثارش نداشته است و اگر نبود همت وپایمردی فرزند برومندش آقای نصیرعصار و دانشمندانیکه خودرا مرهون استاد میدانند

این مجموعه همچنان درگوشهٔ بیت‌الحکمتش بماندی و ابناء روزگار از آثارش بی خبرماندی، توفیق‌وسعادت ارباب همتی را که بطبع‌ونشروترجمهٔ آثار ارزندهٔ این مرد بزرگ پایداری‌کردند از خداوند مسألت دارد

یکی ازاین مجموعهٔ رسائل، تفسیر سورهٔ فاتحة الکتاب است، که با مقدمتی فاضلانه وحواشی و تعلیقات عالمانه سید جلال الدین آشتیانی بطبع رسیده استدرمقدمهٔ این‌رساله شرحی مبسوط درحالات و دوران‌زندگی استاد و مقامات معنوی وی نگاشته شده است.

حضرت عصار همچنانکه بزرگان دیگر اسلام براین سوره که مفتاح

قرآن کریم است شرحها نوشته اند، بروش خاص وبا بهره‌وری از دانشهای گوناگون خود تفسیر کرده‌اند، وبطرزی شیوا معضلات آنرا حل کرده اند درمقدمهٔ آن مطالبی بس سودمند که دوست داران وگروندگان به دین ... وقرآن را بکار آید بنگاشته اند و آنچه لازمهٔ تفسیر و تتمه است بیاورده راه و روش تفسیر قرآن را بیاموخته اند و مقدمات بایستهٔ را ... شده اند.

درضمن تفسیر، مسائلی بس مهم مانند قضا، قدر، جبر و اختیار و مسائل دیگررا مطرح کرده اند و با بیانی شیوا وقلمی رسا وعباراتی گیرا ... کرده اند، بسیاری از اصطلاحات وقضایای فلسفی را که اندیشمندان دانشمند محقق اسلامی برحسب ضرورت زمان و یا نیاز مبرمی که در برابر ... معاندان داشته اند وارد درتفسیر و تأویل قرآن کرده و مورد بحث قرار داده اند و بدرستی روشن کرده اند، ارزش این رساله نه تنها از نظر تفسیر همه سوره است بلکه مفتاحی است بر تفسیر قرآن مجید که درتمام قرآن که دریائی است بی پایان بکار آید. بحثی مفرد در باب محکمات و متشابهات قرآنی بروش فیلسوفان آورده اند که خود بسی شایان توجه است، بصور خلاصه کسانی که خواسته باشند از آیات قرآن کریم و حقایق اخلاقی وعبادی ومعاملاتی و اجتماعی قرآن بهره‌ور شوند وبدرستی به گوهر های نهفته در این گنجینه الهی آشنا شوند ناگزیرند این کتاب را مطالعه کنند و از مطالب آن بهره مند گردند

کتاب دیگری که از لحاظ موضوع ومسائل وهدف بس جالب ومهم است و شامل دو رساله است. رساله ایست درباب وحدت وجود وبداء. میدانیم که این مسائل هریک درجای خود ازمسائل مهم عقلی و کلامی وفلسفی است ... مسألهٔ بداء دربحث کار مسأله ایست نقلی یعنی درمنشأ ایراداتی که بر مسأله نقلی شده است نمودار گردیده است لیکن در انجام کار درجهت معقول ... شده است وصرفاً مسأله عقلی شده است، پس مسأله بداء از دیرباز یعنی از

همان اوان پی ریزی بنای معارف اسلامی وتفقه وتدوین اصول عقاید بر اساس اخبار و روایات و آیات قرآنی مورد توجه واقع شده است ، مثلا چگونه حضرت ابراهیم مأمور به ذبح اسماعیل شد و امری مولوی از مصدر جلال الهی شرف صدور یافت و درلوح قضا و قدر و یا لوح اثبات به ثبت رسید و به مقام عمل و تحقق خارجی خدای را بداء حاصل شد و فرمانی دیگر [illegible] که از ذبح آن در گذرد و از این قبیل که در آیات و روایات [illegible] است و اینکه دعا و التجاء [illegible] چگونه تواند دافع بلاء و رافع قضا باشد آیا قضاء محتوم خدای را بتوان دگرگون کرد و آیا خدای را بداء حاصل آید، درحالی که دگرگونی درجهت خدائی نمودار نقص و نادانی باشد و بالاخره مسائلی مانند نسخ و فسخ و بداء نمودار شده است که دانایان اصول و کلام همت بر دفع این شبهات گماشته اند، دشوارتر از همه مسألهٔ بداءست، حضرت استاد عصار در این رساله این معضلات را بنحوی روشن و بدیع مطرح کرده اند و با مقامات و مقدماتی چند با دانش ژرف خود این مشکل را حل کرده اند و در مطاوی سخنان و بحث و گفتار خودمسائلی [illegible] که در اساس کلام اسلامی [illegible] شبهه عالمانه طرح آید مطرح، و بدرستی روشن کرده اند لازم بتذکر است که این رساله هم بزبان پارسی و هم به زبان تازی بلحاظ در مجموعهٔ باضافهٔ رسالهٔ وحدت وجود بچاپ رسیده است.

رسالهٔ دیگر که نخستین رساله این کتاب است در باب وحدت وجود است [illegible] میدانیم که از قدیم الایام دانایان جهان و بزرگان فلاسفه در حقیقت هستی و راز آفرینش به بحث و تحقیق پرداخته اند و همواره در جستجوی آفرینندهٔ جهان هستی بوده اند و در این راه فرضیات و انگارهایی کرده اند و رسائل و کتبی برنگاشته اند در جریان این بحثها و الهام گرفتن از روح شرایع و ذوق عرفان متوجه وحدت هستی گردیده، مدار فکر و ذوق و اندیشه خود را بدان سوی کشانده اند ، باید دانست که با آنکه وحدت وجود تجلی خاصی است از وحدت مبدأالمبادی و مبدأ آفرینش عالم و آدم کهن و اینچنین

نیست که هرفیلسوفی متأله ومؤمن بخدای یکتا ویگانه پیرواصل ومسألهٔ وحدت وجود باشد، مسألهٔ وحدت وجود مرحلهٔ کمال وتجلی کاملی است از روح و ذوق عارفان که همواره دل وروح آنان بطرف وحدت پروازمی کرده است و نیز راه حلی است برای حل بسیاری از معضلات و مشکلاتی که در جریان اثبات ذات وصفات و افعال حق پدید آمده است و پیدا کردن سنخیت و رابطهٔ مستقیم است ... میان خالق ومخلوق بطرزی که ذوق‌های سلیم آنرا بپذیرد و پوشیده نیست که بحث در وحدت وجود و روشن کردن این مسألهٔ شیوا و عالی که محور اساسی عرفان شرقی است و سرایندگان در منظومات خود و نویسنده گان در منشورات خود از روح و حقیقت آن الهام گرفته‌اند نیاز بمقدمات و طرح مسائلی اساسی دیگر دارد و بدین جهت است که مؤلف دانشمند مسائل بسیاری دیگر را مانند: تعینات وجود ، فیض مقدس واقدس و بالاخره، اتب وجود در قوس نزولی وصعودی مطرح کرده‌اند و با بیان فصیح و رسا یکایک آن مسائل را همچنانکه درخور فهم اوساط‌الناس باشد بیان نموده‌اند وفرق بین وحدت وجود و موجود و یا وحدت وجود و کثرت موجود را آنسان که باید بیان کرده‌اند و مذاهب ومشرب‌های گوناگون را دراین باب نشان داده‌اند .

رسالهٔ دیگر درعلم‌الحدیث‌است . این رساله باهتمام‌استاددانشمند صلاح الصاوی از پارسی بعربی برگردانده شده است . تا نفع آن جهـان اسلام راعام و شامل‌باشد ،توفیق وسعادت حضرت‌ایشان را ازخداوندبزرگ مسألت دارم ...

با اینکه نام این رساله چنین اقتضا دارد که مسائل مربوط باحادیث اسلامی و در واقع حدیث شناسی مورد بررسی قرار گیرد.

و بحث در احادیث‌نبوی و ولوی ومراتب آن‌ها شود ، ومقام و موقعیت

... در فهم و درک احکام عبادی و اجتماعی معرفی شود و مستثنات آن مورد
... قرار گیرد لکن مؤلف دانشمند همچنان که روش و شیوه فیلسوفان
... این مسائل‌را با اصول فلسفی در آمیخته‌اند، ابتدا مسأله علم‌وچگونگی
... دانش را مورد مداقه قرار داده است و حقیقت علم یا معلوم را
... بررسی کرده است، و در این باب عقاید گوناگون
... فلاسفهٔ مشاء و اشراق را مطرح کرده‌اند و اتحاد عالم و معلوم را آنطور که
... است روشن کرده‌اند و سپس به شرح و تفسیر علم در زبان قرآن و اخبار
... پرداخته‌اند و البته با مقدماتی دقیق و لطیف ملهم از سخنان بزرگان ...
... اقسام علم و خواص مراتب آنرا پرداخته اند. دراین مباحث مؤلف دانشمند
درباب وحدت علم و وجود بروشنی متأثر از افکار ملاصدرا شده‌اند همچنانکه
درباب اتحاد عالم و معلوم، در مطاوی بیانات استاد محترم مسألهٔ ولایت و
مراتب آنرا بطرزی جالب بیان کرده‌اند و فرق بین ولایت جزویه وولایت
کلیه را که بیانی است درمتن عرفان با عبارتی که شیوه استاد است روشن
کرده‌اند، درباب انسان که نمونهٔ از جهان بزرگ مبتنی است و جامع تمام
مراتب است سخنی بس‌رسا دارند که نه متقدمان راست و نه متأخران را صفات
رذیلهٔ شیطانیه را با صفات حمیدهٔ انسان بررسی کرده‌اند وویژگی‌های هریک
را نموده‌اند و به بیان عقل در زبان آیات و اخبار پرداخته‌اند و ضمن ایراد اصطلاحات
حکماء وعرفا و بیان تعبیرات آنان این مسألهٔ را ازجهات مختلف مورد
مداقه وبحث و فحص قرارداده‌اند و هم ازلحاظ خواص وجودی وهم‌ازلحاظ
ماهوی بررسی کامل کرده‌اند معانی آنرا درزبان اخبار وروایات برشمرده‌اند
بطور کلی در این رساله بسیاری ازمعضلات علم‌وعقل ازلحاظ وجودی‌وماهوی
مورد دقت و مطالعه قرارداده شده است ودر این راه توجهی زیاد بمکتب
اشراق و درمرتبه بعد حکمت متعالیه ملاصدرا شده است و روایاتی‌مانند
«لیس‌العلم بکثرةالتعلم و ...

و ان‌الله تعالی علماً مخزوناً عنده...

ومن اخلص‌لله اربعین صباحاً ظهرت ینابیع الحکمة من‌قلبه الی‌لسانه

وکل علم یدعوکم الی‌الدنیا ...

و انا القی‌الکلمات الالهیه علی‌الجمیع...

و انی اراکم من‌خلفی کما اراکم من‌امامی ...

والعلم نور یقذفه‌الله ...

و مامن عبدالا ولقلبه عینان ... وجز آنها

و خطبه‌هائی از نهج‌البلاغه و آیاتی از قرآن مجید مطرح‌شده است وطریق فهم و استنباط ازآنها بطور جالب روشن شده‌است ضمناً‌رساله‌وحدت وجود به ضمیمه رسالهٔ بداء و مسائلی درباب جبر و اختیار بنام ثلاث رسائل فی‌الحکمه الاسلامیه که بوسیله استاد صلاح‌الصاوی بعربی برگردانده شده است جداگانه چاپ ونشر یافته است .

البته چنانکه یادآورشدیم این رسائل‌با نفاستی که‌ازلحاظ چاپ‌همراه‌دارد، از اغلاط چاپی مصون نمی باشد و پارهٔ ازاوقات اغلاط فاحشی‌که معنی‌عبارت را دگرگون‌کرده است دیده میشود‌که این اغلاط درغلطنامه جدا آمده است توفیق وسعادت استاد بزرگ حضرت آقای عصار و دانشمندانی که در احیاء آثار ارزنده ایشان‌همت گماشته‌اند ازخداوند مسألت دارد .

وحید

مجلهٔ ماهانه

* * *

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

سیف آزاد وحیدنیا

تک شماره سی و پنج ریال - اشتراک سالیانه در ایران چهارصد ریال

خارجه پانصد ریال

* * *

* * *

جای اداره: تهران - خیابان شاه - کوی جم شمارهٔ ۵۵ - تلفن: ۴۱۸۲۸

* * *

چاپ وحید - تهران - خیابان شاه - بست مری اول - تلفن ۴۲۲۶۹

Revue mensuelle VAHID

Directeur : VAHIDNIA

55-Rue Djam Ave. Chah-Téheran Tel:41828

از فریدون توللی

برگ زرین

گرچه ، کار آموز عشقم ، پیش کار افتادگان

در کنارم گیر و بگذر ، زین کنار افتادگان

ساقیا ! جامی بده ، تا گلفشانیها کنند

این، به باغ زندگی، از برگ و بار افتادگان

بر بساط سبزه ، در آغوش ساز آلود یار

برگ زرینیم ، بر فرش بهار افتادگان !

سرد مهرانیم اگر ، با گرم‌پیوندان ، رواست

ما ، به گرماگرم عشق، از چشم یار افتادگان

پرنیانی تار جورابت ، بر آن‌ساقم ، سوخت

دل بسوزد ، عنکبوتان را ، به تار افتادگان

چون فریدون، بر نگیرند از گریبان تو چنگ

این، ز ناکامی ، بچنگ روزگار افتادگان

از: فریدون توللی　　　　　　طنزی در نثر کهن

تفاوت !

درمحفل **مولانا هبة الدین عجمی** ، سخن از احوال خلایق بود و هر کس در آن مقال ، حدیثی راندی ، تا نوبت به محب علی ، فریدون توللی رسید .

گفتندش : « تو نیز ، سخنی برگوی »

گفت : « سخن من آنکه ، اینهمه خلق جهان را ، تفاوت از برون است ، نه از درون ! »

آنگاه ، این دو بیت ، بر همگنان فروخواند و سر خود گرفت .

قطعه

خبث و ، خودکامی و ، تزویر و ، گرانجانی و ، رشک
گر ز ما دور شود ، تشنهٔ پیوند همیم
این تفاوت که تو بینی همه در ظاهر ماست
ورنه ، در باطن آلوده ، همانند همیم !

شیراز ۱۳۵۱/۴/۸

[illegible]
استاد دانشگاه

آلودگی ماه

تا ببندد آدمی بر دیو و شهوت راه را
در طریق زندگی از ره نداند چاه را

هیچ بیدردی نبخشد دردمندی را دوا
هیچ بیراهی نگردد رهنما گمراه را

آدمی کاین خاک را از خون خود آلوده است
میرود تا در فلک آلوده سازد ماه را

جز جفا ناید ز دل حاصل جفا اندیش را
جز بدی نبود بجان همداستان بدخواه را

کی توان همسنگ گوهر ساختن خرمهره را
کی توان همپایه کوهی گرفتن کاه را

هر که در راه ادب کوشید و بر دانش فزود
بر کشد دوری بکیوان از شرف خرگاه را

هر کسی دارد بسر سودای خرم زیستن
نیست فرقی اندر این سودا گدا و شاه را

خرمی خوئی سلامت خواه و خرسندی گزین
دور کن ازدل غرور وسستی و اکراه را

گر همی خواهی دلی آگاه وطبعی دلنواز
پیروی کن درعمل مردان جان آگاه را

خویشتن را عشق ومستی پیشه کن در زندگی
تا بغفلت نسپری این فرصت کوتاه را

در گه سختی مبارز باش وازمحنت منال
کاندرین عالم اثر نبود فغان و آه را

یا چو مردان روز آسایش خدا را یاد کن
یا چو نامردان بمحنت یاد کن الله را

گر نکوئی میکنی در بند پاداشش مباش
ور بدی کردی مهیا باش بادافراه را

همچو طوسی گر ترا سودای سالاری بود
از طریق دانش و بینش طلب کن جاه را

بی ثمر

چنان اسیر دل بیقرار خویشتنم
که بی خبر ز غم بی شمار خویشتنم

سپندم و ز کسم ذره ای شکایت نیست
ستاره سوختهٔ روزگار خویشتنم

بغیر اشک کسی عقدهٔ دلم نگشود
خجل ز گریهٔ بی اختیار خویشتنم

چه جای شکوه ز یاران روزگار که من
خراب طالع ناسازگار خویشتنم

بدست خویشتن آتش زدم بحاصل خویش
خجل بجان عزیزان ز کار خویشتنم

تو ای نهال ثمربخش من بخویش مبال
که من ز بی ثمری شرمسار خویشتنم

حدیث شام غریبان و قصهٔ هجران
ز من شنو که غریب دیار خویشتنم

درین قفس منم آن مرغ رشته بر پایم
که بی خبر ز خزان و بهار خویشتنم

تالیف : Eric J . Sharpe
در مجله دین و ادیان (انگلستان)
ترجمه بفارسی از : منوچهر خدایارمحبی

برخی ازمسائل روش در تحقیق دین

یا

روش تحقیق در علم ادیان

بطور کلی هنگامیکه برای «شناخت روش» در علمی به تحقیق آغاز می‌گردد برخورد در دوام (کهن و نوین) امکان دارد که افراد متعلق به هر یک از آن‌دو از آنچه که درجای دیگر «ناراحتی‌عصبی» نام دارد رنج‌میبرند زیرا تحقیقات پیشینیان به شدت از هم فروریخته است و موقعیت آینده آن در معرض تهدید است ، بنابراین‌براساس افراد چنین گروهی درگیر پرسشهائی قرار می‌گیرند که محصول و صعوبت جدید است . در این پرسشها شناخت روشهای گذشته کافی بنظر نمی‌رسد (که معمولاً آنرا یك روش می‌دانند)واین امور نیز لازم نیست محدود ومنحصر به این دوطرف متقابل باشد [illegible] تحقیقات دیرین اولین نشان پیدایش امری نوین و سازنده است و با شناخت روشها نیز ممکن است ارتباط داشته باشد . بهمین‌جهت این ناراحتی عصبی

آشکار تنها پیش درآمد کارهای نوین است من عقیده دارم اکنون ما درحال گذراندن چنین دورانی هستیم همانطور که مدتی پیش درچنین شرایطی بسر می بردیم و توجه نداشتیم که تحقیق در پیشرفت مسائل بطور انفرادی وجدا از عواملی که آنها را بوجود آورده است بآسانی قابل فهمیدن نیست .

البته برای بیگانه ازدانش و بیننده‌ای اتفاقی به آسانی کافی است تا با شکیبائی همهٔ بحثهای مربوط به شناخت روش را در قلمرو تحقیقات دینی رد کند و همه دانشمندان درون قلمرو دانش نیز بطور یکسان به مسائل شناخت روش علاقه‌ای ندارند . بسیاری از دانشمندان بزرگ که درگوشه‌وکنار قرار گرفته اند کم و بیش در قلمرو تحقیقات دینی طبق تشخیص خود روشهای قابل اجرائی را که دیگران صفحه بندی کرده‌اند بدون هیچ گونه هدف‌حدی در تحقیقات دینی وارد ساخته‌اند .

در زمان دیرین در تحقیق دین روش مقایسه رواجی بسزاداشت بهمین دلیل در اصول معین و فرضیات وپایه استدلال آن در حدود بینیء نمایان بود . این اصول بتدریج از یکدیگر جدا و بحث پذیر می گردید وحدودکار تحقیق طبق فرضیات مقامات پیشین در آنها معمول بود در صورتیکه تاریخ تحقیق دین در مدت پنجاه سال اخیر بطوربسیار گسترده‌ای بصورت تاریخ روشهای مخالف با یکدیگر است ودارای فرضیاتی است که یکی با دیگری تفاوت‌دارد . بنابر این لازم است حداقل چشم انداز ی بنظام اینگونه روشها داشته باشیم به عنوان قاعده‌ای که بخدمت بیهوده‌گو و فاقد صلاحیت عنوان میسازد بلکه طبق قواعدی که پروهنده‌ای پیشرو به کار می برد وازروش خود دربررسی‌های دست اول حداکثرسود را میبرد چنین کسی معمولا روشی را که پیشرو آنست به دیگران الهام‌می‌بخشد درنتیجه عده‌ای از او پیروی می کنند بنابر ایـن در چنین کاری خواه و ناخواه مکتبی ایجاد میکند که از یك جهت با مسئله‌مورد

هدف این مقاله بسیار محدود است . منظور این نیست که روش جدیدی برای تحقیق دین پیشنهاد گردد بلکه بیشتر مقصود آنست که به نام تاریخ اندیشه‌ها امری ثمر بخش از طرح کنونی دربارهٔ مسئله روش تحقیق که در روبهمرفته من قصد دارم بطورتاریخی دریك طرف درباره سنگینی میان تاریخ دین Religionsgeschichte و از طرف دیگر آنچه راکه معلوم گوناگون بنام‌دین تطبیقی Religionswissenschaft نمایان میسازد تحقیق کنم که آن را بربان آمریکائی « تاریخ ادیان » میخوانند با اندک بررسی‌وچشم‌اندازی گوناگون کوشش‌میکنم تا نشان‌دهم که بادو نیروی مجزا رو برو هستیم که باتحقیق دین ارتباط دارد یکی پایه استدلال فرضیات‌فنا و فنون روش تاریخی است دیگری بکاررفتن روشهای گوناگون درست برای راه یافتن به بررسی اجمالی وفهم قلمرو دین بطور کلی

بدیهی است هم‌اکنون تحقیقات دین دارای قلمرو کافی است .درنتیجه ارتباط آنها دانش پژوهان به‌زمینه‌های‌بسیار مختلف استدلال‌وتمایلات‌یکدیگر آشنا می‌گردند ازاین جهت مسائل‌مربوط به روش تحت‌تأثیر شرائط‌نیروهائی قرارمی‌گیرند که همه‌آنها در قلمرو دانش نیست بعضی تاریخی و برخی‌ملی و شخصی ودسته‌ای دیگر بین جنبه زبانشناسی‌دارد درداخل‌بعضی ازآنها‌ممکن است از نظر مایه وطبیعت روشهائی دیده شود که‌موردپسند نباشدو نتوان‌همواره آنها را بطورکامل پذیرفت . در نظر تاریخ شناسان‌که با اندیشه‌ها ارتباط دارند این اصل ارجمند است که درمیان زمینه‌های شناخت روش‌تحقیق‌تاریخی مقدم برسایر امورات ومعلومات تاریخی بایدآغازکار قرار گیرد .

پیدایش تحقیق ادیان نتیجه صورت پذیرفتن سه‌عامل است که‌تاریخ‌افکار مغرب زمین قرنها بخوبی‌باهرسه آشناست زیراتحقیق دراین امر به دیارمغرب تعلق‌دارد ارتباط این‌سه اصل دربیمه‌دوم قرن نوزدهم‌ایجاد شد که من‌آنها را

، انگیزه» و«مواد» و«روش» نام می‌گذارم (۱)

مقصود از «انگیزه» تمایل انسان برای بررسی آداب دینی دیگر (غیراز دین خود او) است . کیفیت چنین آمادگی درقلمرو تحقیقات دینی بسیارسودمند است و به ندرت ممکن است این انگیزه آشکار باشد بدیهی است که نیاز روحانی و معنوی هر کس درقالب دینی قرار دارد که به آن معتقد است و احتمال دارد پیروان سایر ادیان (جز خود را) حقیر بشمارد و آنان را دارای عقیده‌ای ناپاك و بدعت گذار بداند و بادید بوالهوسی های پیشینیان بدانها بنگرد . زیرا هنگام تحقیق نیازمند است زندگی آنان را بداند ودرجه کیفیتی که او را با « ناباوران» ازطریق گروههای تبلیغی وتجارتی ومهاجرت و نظائر آن ارتباط می‌دهد بشناسند . بطور کلی دین شناسی کاردان ممکن است درارتباط با «ناباوران» نسبت بهر دودین بی‌تفاوت باشد یا باسایرادیان بادشمنی رفتار کند که با نظیر دین مسیح درقرون وسطی دارای نظریه و اصول علم نظری گردد که بیشتر این کار به نقش انفرادی اسلام شباهت دارد زیرا می‌خواهدمعتقدات دیگران را رد کند ودرسطح پائین تراز خود قراردهد .

ولی ناگهان مقام فلسفه سمیت هرقدر هم جزئی باشد در قلمرو دین نمایان می‌گردد وچنین نقطه میرسد که شرائط موجود محکوم به تغییراست بهمین جهت مقامات روحانی و دانشمندان تطبیق ادیان همواره به سختی با

---

(۱) ـ برای تاریخ تطبیقی تحقیق دین رجوع شود به

L . H . Jordan · Comparative raligion , 1905

H . pinard de la Boullaye : L , Etude comparée des Religions (Thed . 1929

J . de Vries : the study of Religion :a historical approach (1967)

امیدوارم در ۱۹۷۲ کتابی تحت عنوان زیر انتشار دهم

A Hundred Years of Comparative Religion

یکدیگر همکاری داشته‌اند ولی در اواخر قرن هجدهم و اوائل قرن نو
این عدم همکاری هر روز بیش از گذشته جای خود را به همکاری داده
مخصوصاً بیشتر درمیان خردمندان پروتستانی مغرب زمین ابتدا بنام
عقل و سپس تحت عنوان « اصل استقلال فرد » در همان زمان گسترش
دول مغرب زمین در نقاط مختلف جهان مردم غرب را با دانش‌های
روبرو ساخت و آنان‌را به‌معتقدات دینی ورفتار سایر مردمان و نژادها آشنا
علاقه شدید به نقاط دوردست جهان و خارج از قلمرو دیانت مسیح
گردید تا عده‌ای بدون دردسر وهیاهو وفاداری خود را بکلیه
اعلام دارند . پیشوایان تطبیق به ندرت از دینی مخصوص پیروی
هرگز بدینی مخصوص گرایش نداشته‌اند و بهمین جهت برای توضیح
بدگمانی‌های مؤمنان راههای دشواری را پیموده‌اند زیرا دانشمندان
(درجامعه مسیحی) همواره نسبت به دین شناسان تطبیقی بدگمان بوده‌اند

دومین نیروی سازنده « تهیه مواد» است . کافی است متذکر
آوری گردد که این عامل بسیار پیشرفت کرده است قرن نوزدهم دوران
پیشرفت باستانشناسی و زبانشناسی ومردم شناسی و کلیه دانشهائی است که
جام آنها به تحقیق دین کمك می کند . درنیمه قرن نوزدهم در کلیه حوزه
تحقیقات دینی مدارك بسیار غنی بدست آمد ومیتوان گفت ابتدا در کشور
مدیترانه‌ای وسپس در هندوستان واقوام ابتدائی و ...
گردد و طبقه بندی شود ... و ... از آن عامل سوم بوجود آمد که
نام دارد .

بواجیم واخ برای روش تحقیق در دین سه امر معرف میدارد

(۱) ـ نمونه ای از این داوری را میتوان در کتاب زیر یافت
صفحه ۵۷ (۱۹۲۰)

Weston : the christ and his critics

تحقیق و تطبیق ادیان مانند روانشناسی اندیشه‌ای نوین و آزاد است

آنکه روش باید متحدالشکل باشد دیگر آنکه روش برای موضوع تحقیق کافی باشد (۱) بر بانی دیگر روش باید جامع باشد و کلیه نمونه‌های مربوط به معلومات پدیده دین را در بر داشته باشد یا چنین بنظر برسد که در بر دارد. تنها این روش در نیمه قرن نوزدهم برای اندازه‌گیری هر گونه پدیده دین در دسترس دانشمندان غرب قرار داشت و آنان از قلمرو چوبین الهام مسیحیت روبرو ساخت دلیل عامل اصلی دین وجود خدا در شخصیت عیسی مسیح بود ولی چنانکه گفتم یکی از انگیزه‌های تحقیق تطبیقی ادیان هواداری خدائی حقیقی از دین اصلی خودش است در قرن نوزدهم دانشپژوهان عامل اصلی دین مسیح را می پذیرفتند ولی آن را طوری تفسیر و تعبیر می کردند که گوئی آنرا نور ندارند.

اکنون در این سالها عقولات وحی از اقلیمی به اقلیم دیگر می‌رود و عوامل اصلی جای آنها را می گیرد خدی ظاهر (دین مسیح) جای خودرا به خدای جهان می‌دهد این مرحله بعدی که آغاز آشنائی با آن قرن نوزدهم است تطور شناخته باید و هیچ وقت از شکل ساده بصورت ترکیب معتقدات در میآید به حلالهی دیگر تکامل می‌یابد.

انسان لازم نبود دانشمند علوم الهی باشد و از نیروی مکتب داروین و تطور قدردانی کند (شاید درست‌تر باشد که مکتب اسپنسر گفته شود). دوران پیشین بهره ترتیب در تاریکی بسر می‌برد و از پیشرفت بهره ای نداشت. چارلز داروین به جهان اعلام داشت که تطور چگونه ایجاد می‌شود هربرت اسپنسر وهوکسلی و بنجامین کید و دیگران به جهان اعلام داشتند که باید تطور صورت پذیرد همانطور که صورت پذیرفته است و هیچیک از وجوه زندگی انسان از آن معاف نیست اندیشه تطور باشوق فراوان مانند کلیدی است که میتواند هر دری را باز کند و در میان نسل بشر ادامه یابد و باب دین نیز از آن استثناء نیست. تکامل انگیزه و مواد را با یکدیگر ترکیب کرد ـه

۱ـ J. Wach: the Comparative Study of Religion (1961)

و روشی کاملا کافی نمایان ساخت و دانش‌های نوین را بوجود آورد یکی از اینها « مردم شناسی » بود که سپس درباره آن مارت‌نوشت · مکتب‌داروین تطور را امکان پذیر میداند . بنا براین ردکردن هدف اصلی‌مکتب داروین ردکردن مردم شناسی نیز میباشد (۱) امر دیگر علم دین یا تطبیق ادیان بود . در سالهای اول قرن بیستم ارتباط تطبیق ادیان با نظریه تطور آنقدر تکمیل شدکه بصورت امری بدیهی در آمد . درسال ۱۹۱۳ مولف‌کتاب‌دستی مردم پسند چنین اظهار داشت . هم اکنون بررسی کامل تاریخ دین در این اندیشه بزرگ تطور قرار دارد در بنیاد هرکوششی که برای بررسی‌بر... حقیقت شود این عقیده محکم در تطور وجود دارد که نمونه‌های ضمنی وسا... تدریجی یا انحطاط تا حدود امکان نشان آن است که بهمت‌عظیم امور انسان ارحامی وسادگی به‌تهذیب وتربیت بیشتر به پیش می‌رود و گسترش‌مییابد(۲)

نویسنده این‌کتاب دستی کرپن تر در نوشته مذکور درباره تاریخ دین سخن گفت این کتاب دستی « دین تطبیقی » نام داشت هر دو اصطلاح که و بیش بیك امر دلالت دارد تحقیق تاریخ دین همراه با روش تطبیقی علمی مرکب که در آن نمونه‌های تکامل را میتوان مشاهده‌کرد و استادانه نمایان ساخت و در آن تاحدودی‌که با دین ارتباط دارد مبنی‌مرحله تکاملی را

1 -R. R Marett Anthropology (1911) صفحه ۸

2- J. E. Carpenter : Comparative religion ۱۹۱۳ صفحه ۳۳

همین اصل‌را C. p Tiles در اثر خود

(1877) Outlines of the History of Religion

تکرار می‌کند ومی‌نویسد کلیه تحولات و تغییر اشکال در ادیان نتیجه رشدطبیعی است و در آن‌میتوان بهترین توضیح‌رایافت تاریخ دین قوانین موضوعهائی‌را نشان میدهد که باآن‌این پیشرفت بررسی وتحقیق میشود

بخیص داد (۱)

این معنی را میتوان بطرق مختلف بیان کرد که در آنها آزاد سازی
ی خواهی از امور فوق طبیعی مهمترین هدف است مانند ظهور طرز فکر کنت و
رکیم وفرایزر باپیشرفت تدریجی بسوی مذهب آزادیخواه پروتستان نظیر
حه ماکس،مولر و برخی دیگر از آزادیخواهان گفته اند با وجود این ما
شتر با استاد اسکاتلندی آلن منزایز موافقت داریم که می گوید « دانش ما
مدد است به ادیان جهان دست یابد مانند تجلی دین جهان (۲) بعبارت
ست تر تطبیق ادیان میخواهد فرد را عقب بر از جمع و یگانگی را درپس
تلاف و اصل یا جوهر دین را پس از پدیده ادیان قرار دهد

هنگامیکه درباره هر یک ازادیان ما بزین تحقیق میشود این تحقیقات
بوبژه با توافق دینی که در زمان تحقیق محقق حاکم بوده است کاملا ارتباط
رد این امر ممکن است عجیب بنظر برسد ولی اگر چنین است دلیل
لت است زیرا دین شناسان تطبیق ادیان بر پایه استدلالات خوددر پیشرفت
ن مدیون نظریه تطور میباشند و بر این بیان نظام معنوی خویش مانند
ونه‌ها و پدیده‌های دینی « نوجه به سمن و رویه ها » مرهون عصر روشنگری
ستندچنین پیشرفتی راسمی مان رابمجانیان کرد ولی بطورخصوصی استادکانت
ن اسمیت آنرا در بخش اول کتابش « معنی و هدف دین » آورده‌است(۳)

لازم است یادآوری گردد که بیشتر اصطلاحات جدیدنظیر هندوئیسم و بود-
سم و کنفوسیانیسم و تائوئیسم وزآئیسم » مانند آنها بطور کلی مجموعه ای
کارهای قرن نوزدهم است در حقیقت هر یک بخشی از مرحله ایست در
شرفت راه تطور . شاید بتوان گفت این موارد همه در سردوراهی‌قراردارد
موارد بسیاری با مدارک بر و ... و میشویم که بسمت نه آنها بدگمان میباشیم
نمیتوانیم آنها را بپذیریم و اعتبار با آنها را دروغ می‌پنداریم یا نامربوط

(۱) ــ داوری مطلوب بکامل عمومی است از این قرار . دین تطبیقی
می است که ادیان مختلف جهان را مقایسه میکند برای اینکه توافق درست
تفاوت آنرا تشخیص دهد

(۲) A Menzies : History of Religion
(4th ed 1911) صفحه ۵

(۳) W . Camtwell Smith : the Meaning and En
of Religion (Mentor ed 1964) صل دوم و سوم

میدانیم و یا هردو آنها (۱)

در سالهای پیشین چنین بنظر میرسد که بیان دو امر « روش » « هدف » بررسی توافقی ارزنده‌وجود دارد ولی بخلاف آنچه ما لازم میدانیم مقصود از تطبیق ادیان هیچگاه متحدالشکل ساختن چنین نظامی نیست . چون مدارك واسناد بسیاراست ناچار بحثهای گوناگون به‌وجود میآید وهریك پایه‌های نظری مسائلی راتشکیل میدهد ماکس‌مولر تقسیم ساده‌زیر راپیشنهادمی کند (۲

۱ ـ الهیات تطبیقی Comparative theology

۲ ـ الهیات نظری Theoretic Theology

کنت گوبلت با تبعیت از روش مدار فلسفه اصالت عقل در قلمرو ... صفه بندی می کند .

۱ ـ دانش توصیفی درامور مقدس .

Hierography (a descriptive Science)

۲ـدانش‌تطبیقی Hierology (a Comparative Science)

۳ـدانش‌نظری Hierosophy (a speculative science).

در هر حال این نوع تقسیم بندی نامناسب‌وغیرکافی بنظرمی رسد (۳ ... این آشکار است که ازمیان رفتن قلمرو یك پارچه تا اندازه‌ای مناسب است حال ... برای دیگر تقسیم بندیها چگونه باید اندیشید ولی هنگامی که تقسیم بندی ... روانشناسی وتاریخی پیشنهاد گردید تقسیمات دیگر ... سیاد کیفیت اسناد و مدارك ترویج گردید .

در این حال چون قلمرو تحقیق ترتیب یافت بصورت میدان نبرد ادعاها جلوه‌گر شد بطوریکه هزار مدرسه بیرون‌آمده‌ای به خود نمائی آغاز کرد و نظر خود را درمعنی‌و هدف دین نمود داد .

هریك درباره‌رقبای خودبد تفسیر وتعمیر کردندو گروههای گوناگون بوجودآمدندکه می‌توان به منابع آن در قرنهای نوزده و بیست مراجعه کرد

در سالهای پیشین سده‌کنونی مکاتب مردم شناسی‌وروانشناسی و جامعه

(۱) یك مورد برجسته‌که بتوان نام بردنظریه Andrew Lang درکتاب The Makiny of Religion در سال ۱۸۹۸ می‌باشد

۲ - F. Max Muller: Introduction to the Science of Religion (1873)

۳ ـ رجوع شود به مجموعه مذاکرات سومین کنگره بین‌المللی تاریخ ادیان اکسفورد ۱۹۰۸ اظهارات H. Pinard de la Boulaye

ی وجود داشت گرچه اعضاء مکتب religionsgeschichtliche
Gotting در عمل هیچیک تاریخ شناسی دین نبودند ولی همه آنان تاریخ
ن Religions geschichte را شعار خود قرار دادند در سال
۱۹ و ۱۹۱۲ مکاتب نوین رسمی به تدریج پدیدار شد دورکیم اشکال اصلی
ش‌وایشمیت جلد اول Ursprung خود را منتشر کردند فروید ویونگ
توجه خویش را به مسائل دین آغاز کردند (۱)

تطبیق ادیان‌روی‌هم بصورت بر کمی عظیم جلوه گر گردید دریک طرف
حالت خصوصی در آمد و شکل امری عمومی درآمدازطرف دیگر بنیادهای
بسیارمتزلزل شد بعلاوه پیشقدمان نقد آغاز کردند و بطور کامل مسائل آن
امورد بحث قرار گرفت آثاراین‌تراز اختصاصی‌هنوزهم همواره باماهمراه است.

تطور ادیان همواره با تطوردین شناسی مشابهت‌نداشت بلکه دردوران
ش بینی موضوعی اطمینان بخش بود خصوصا از هنگامی که اهل این فن
ی خویش مشکلاتی بوجود نیاوردند و روش آنان تا مرحله کنونی بسیار
رفت کرد (۲) امروز نیمه دوم قرن بیستم دوجنگ جهانی بخود دیده است
ل خودمختاری دولت بر کلیه شئون اجتماعی به سستی گرائیده است و ما
گر چندان به خوش‌بینی اعتماد نداریم بعلاوه دانش روزافزون موجب شدتا
برخی مسائل دین‌شناسان تطبیقی پیشین راه یابیم این روش که دارای نظامی
ل وریشه‌دار است گرچه سودمند بو ولی امروز دیگر کهنه است و دربرخی
رد چنین بنظر می‌رسد که بیش از حد معمول متداول بوده است .

همراه باچنین وضعی سخت از تعریف نوین صاحب مشکلات مهم دین
ان میاید و موجب نگرانی دینداران معرب زمین می گردد که الهیات خویش
حق ورا محدود میدانند رودلف اوتو اولین کس نیست که به عامل غیر معقول
دین توجه کرد ولی درسی بما داد که بسوردقیق دانشمندانه بود . (۳)

(ناتمام)

۱ – Eliade : the Quest , History and Meaning Religion (1969)

۲ – G . S . Hall Life and Confession of Psychologist 1923 صفحه ۵۹۶

– رجوع شود به ترجمه انگلیسی Das Heilige که در مقدمه آن
of عقیده خود را دراین باره مینویسد

شوریدهٔ شیرازی (فصیح الملك) ودر افتادن او

با پنج شاعر فحل زمان خود ..
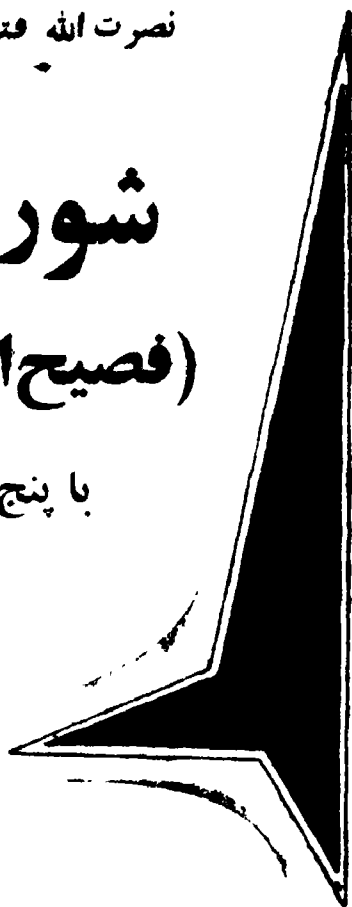
در گوشهٔ ازسرگذشت مفصل شادروان شوریده شیرازی ، آن شاعر دلس
چنین آمده است که مرحوم مزبور به امر ناصرالدین شاه به تهران می آید
وسه سال می ماند، ولی روزی که هوای شیراز بسرش زده بوده شرفیاب میشود
تا برای مراجعت به شیراز کسب اجازه نماید و می گوید :

چون ما پنج نفر رفیق بودیم وهم عهد شده بودیم که زن نگیریم ولی آنها
عهد شکستند وخودرا بزن بسته اند؛ من هم باید این عهدرا بشکنم .. ضمناً
درآن شرفیابی قصیدهٔ که ساخته بوده میخواند . بعد ناصرالدین شاه از او
شعر بالبداهه میخواهد واونیز فی المحلس وبالبداهه می گوید که این مضمون

داشته است .

من آمدم شاه را زیارت کنم ، اگر چه خودش را ندیدم ولی صدایش شنیدم ، چون محمد مصطفی که معراج کرد و نزد خدا رفت و خدارا ندید ان صدایش را شنید .

البته این مطلب ندیدن وشنیدن از آن جهت بود که شوریده شاعر نابینائی ه است .

ناصر الدین شاه از حاضر الذهنی و سرعت عمل او در شعر گفتن خیلی ش میاید و به این مناسبت لقب (فصیح الملکی) باو ارزانی میدارد ودهی دهات فارس را بعنوان تیول شاعر واگذار می کند که « بولحان» نام نه است .

اما ناصر الدین شاه اجازه اجمت نمیدهد و میگوید « چون قرن سلطنت ما ا رسیده باید بمانید و برای آن روز قصیده ای بخوانید » وهم در آن ساعت عکاس مخصوص همایونی دستور میدهد که دستگاه عکاسی خود را آماده دو عکسی از ناصر الدین شاه و شوریده بگیرد [عکس است که ناصر الدین شاه ستاده و شوریده روی صندلی نشسته است] در خلال لحظاتی که عکاس گرم آماده کردن دستگاه عکس بگیری بوده ، شوریده از این مرحمت که ، خواسته عکس یادگاری با او بگیرد و گفته بود که « میخواهم این عکس ببرد به همشهریان خود نشان دهد » سر شور وحال آمده و با خودش عار زیر را زمزمه میکرده و اطرافیانش کسی میبوسته است

دادگستر ملك ناصر الدین	که صدسه خو « چیپال » را بنده دارد
دیوی که چنگال دژخیم قهرش	همی چشم بدخواه راکنده دارد
و بشنود شعر مراداد فرمان	کـه عکاس عکس مرافکنده دارد
الی که با جان چنین خنده دارد	خو بیجان بود بیشتر خنده دارد

به ،این گفته زاژ است، کاین عکس دلکش
به یك جان ، کـه صـد جـان تابنده دارد

هر آن عکس کافتد بحکم شهنشه
رخ فـرح و بخـت فـرخنده دارد

از این عکس گوئی مراد شه آن بد
که شوریده را تا ابد زنده دارد

البته شوریده می‌ماند و قصیدهٔ تهنیت پایان قرن پادشاهی ناصرالدین را میسازد وهنوز تمام نشده بوده که تیر میرزارضای کرمانی اصل موضوع را منتفی میکند و بقیه قصیده تهنیت به تسلیت شاه جدید که مظفرالدین باشد منجر می‌گردد .. این بار شوریده از مظفرالدین شاه که [۱ بعقیده شاعر ابهت و صدای مردانه پدرش را فاقد بوده وصدای زیر و ضعیفی داشته است] تقاضای مراجعت بشیراز جنت طراز مینماید . شاه اجازه میدهد ولی شرطی قائل میشود که چون در نظر دارم ناظم الدوله [دیبا] را به والی گری فارس بفرستم و چون او به اوضاع و احوال فارس وارد نیست دست او را توی دست تو می گذارم و باید بمصاحبت اومراجعت کنی‌ودر مشکلات‌محلی مساعدت بعمل آوری .. شوریده هم می‌پذیرد و بعد از یك دوماهی که مرحوم ناظم الدوله تبریزی از حیث وسایل و مامورین وغیره آماده حرکت می شود شوریده نیز باتفاق ایشان به شیراز بر می‌گردد .

* * *

بعدها در زندگی شوریده برمیخوریم باین‌که با ولات واستانداران فارس دمخور است خاصه با فرمانفرمای بزرگ که شوخیها دارد و حاضر جوابیها که‌بس‌خندیدنی‌است و حتی‌باخود ناصرالدین شاه نیز شوخی‌می‌کرده که می‌بایست در سطور بالا میامد ولی در اینجا می آورم :

در همان جلسه که تقاضای اجازه مراجعت بشیرازداشته ومی‌گفته‌است که دوستان همعهدم زن گرفته اند ومن هم باید بروم (۲)عهد بهکنم ، شاه در حالیکه توی تالار قدم میرده می گوید · توکه نابینا هستی سعی کن زن زشت بگیری وگرنه اگر زن خوشگل بگیری طعمه دیگران‌خواهد بود، چنانکه زنهای چشم دارها وقتی خوشگل می‌افتند قسمت دیگران میشود ، در این بین شوریده با لهجه‌شیرازی خود رومی‌کند به‌رجالی که‌حضور داشته‌اند،

وین چشم‌دارها میشنوید که اعلیحضرت همایونی چه‌می‌فرمایند ؟! ناصر ـ
ن شاه قدری بفکر میرود و بعد می‌آید جلو شوریده می‌ایستد ومی گوید
ن اینکه بما هم زدی ؟ » عرض می‌کند خیر قربان فرمایش‌اعلیحضرت
چشم دارها اطلاع کردم . و بروایت دیگر شوخی او با فرمانفرماست.
ن که مهمانی مجللی به والی داده بوده، بعداز صرف ناهار ، فرمانفرما
تی می‌گوید این مهمانی خیلی عالی بود ، فقط یك خانم کم داشت ،
باید یك زنی برای استفاده مهمانها بگیری ؟ فوراً جواب می‌دهد
همانطور هم هست بنده دو زن گرفته‌ام آنکه زن خودم بوده بعدازدو
الی فوت کرد و اکنون بیشتر از سی سال است که با زن مهمانها سرو
دارم ... بهر حال این رابطه و دوستی پابرجا بوده و بعد از آنکه
نفرما به تهران آمده‌بود مکاتباتی داشته‌اند تا اینکه‌یك سال ایام‌فروردین
اف تبریکی از شوریده به فرمانفرما میرسد بدین مضمون
چه درموسم نوروز بودکه رسم خلق ـ عرض تبریك کنند ازشرف‌عیدسعید
ما از شرف حضرت فرمانفرما ـ لازم‌است که‌تبریك بگوئیم‌به عید
تصادف آن‌ساعت پنج شاه‌. ازشعرای مقیم تهران برای عرض تبریك
حضور فرمانفرما رفته بودند عبارت از مرحومان . ایرج ـ ملك‌الشعراء
الرئیس ـ فروزان فرـ مرآت (منشی‌وشاعر پارکابی فرمانفرما)فرمان ـ
از آنها می‌خواهد که تبریك ازطرف او جوابی به شوریده بدهند تا
بره شود
۱ ـ ملك‌الشعرای بهار این طور جواب میدهد
قطعه ای شعر ز شوریده شنیدم که در آن

گفته تبریك بشهزاده دراین‌عیدسعید

شعرشیرین‌زفصیح‌الملك‌امروزخوش‌است

زآنکه‌رسم است که‌نقل‌وشکر آرند به‌عید

سخنش بسکه بلند است ، هم‌ازراه‌سخن

میتوانم به‌لبش بوسه زدار‌راه بعید

۲ـ محمد هاشم میرزای افسر (شیخ الرئیس) می گوید

ای فصیحی که بیك عید مرا یادکنی

نه دوعید دگرت یادکنم سال جدید

عید مولود شهنشاه وجلوس نوروز

این سه عید است که درملك عجم هست سعید

۳ـ ایرج میرزا جلال الملك می گوید :

گفت شوریده بمن تهنیت عید رفارس

گشت از تهنیت او بمن این عید سعید

کاش شوریده در این سال بتهران می بود

تا همه روز بما میشد فرخنده چو عید

شعر او از لب اولذت دیگر میداد

دیده رافایدهٔ نیست چو شوریده ندید

۴ـ بدیع الزمان خراسانی (فروزانفر) بعدی می گوید

ای فصیح آمدآن گفتهٔ پاکیزهٔ نغز

که همی داد مرا تهنیت عید سعید

این دو بیتی که دراین قطعه نغز آوردی

همره عیدسه عید است همایون وسعید

۵ ـ مرآت السلطان که ازشعرای دیرینه ومنشیان دائم الحضور فرمانفرما بوده رشگین شده حسد میورزدووقتی نوبت به اومیرسد ازدادن جواب امتناع می کند ومی گوید اگر من جواب تهیه کنم مجبورم حقیقت رافاش سازم وآن این است که شوریده مضمون شعرش را از شعرای عرب گرفته و ابتکار خودش نیست ، اما فرمانفرما روی علاقه ای که به شوریده داشته برای اینکه سرو صدای اورا بلندکند ولذت ببرد می گــوید · شوریده چنان کسی نیست که بدش بیاید واگرچه در باطن میدانسته است که شوریده نه شاعریست که که از مرآت بخورد وصدایش درنیاید بلکه صدایش به بدترین وجهی هم ممکن است در بیاید ، بالاخره مرآت را وادار می کنند هرچه میخواهد بگــوید ،

ابیات‌اش با فرمانفرما باشد ... من آن جواب زیر را می سازد

تلگرافی که‌زشوریده‌دراین‌عید رسید

سال نو را به همایونی میداد نوید

گرچه مضمونش بود ازعرب ونادره بود

لیك‌من تازه قبولش بنمایم چون‌عید

این اشعار منظوم مخابره‌می‌شود و من بلکار قطعات باسم گوینده اش، نام جلال‌الممالك اشتباهاً در تلگراف (جلا) مخابره می گردد . جان اینجا است‌که همانگونه که تبریکات چهار شاعر اول باعث‌انبساط‌خاطر بده میشود سهو آخر موجب‌انقباض خاطر اورافراهم می‌آورد که باعصبانیت باستحکام و سخت ترین قافیه جواب ذیل را به عنوان دستگاه‌فرمانفرما بره می کند :

شه نسب‌عبد حسین‌حضرت‌فرمانفرما

ای که درصف مهانت شرف مرصفی‌است

ای‌که دردورهٔ عباسی این عهد ترا

قدرت مقتدر ووجه برح مکتفی است

پاسخ بنده رسید از تو وخوره فصلا

الحق از آب‌سخنشان کف‌عم منطفی‌است

جامه گفتار بهار آن ملك نقادان

که بسوق سخن امروز اول‌صیرفی است

شعر او را چو نهی درین شعر دگران

گر غلط می‌نکنم مرتبه مصحفی است

مر ورا نسبت شمع است بدین‌پنج ادیب

که‌بدان جارجواهر دگرش اشرفی است

وه وه از پاسخ راس الرئساشیخ رئیس

هاشمی کش‌سخن معجزهٔ مصطفی است

پاسخی هم زندیع وزحلا بود ، بدیع
کش به هر در لطیفی‌سمت الطفی است
هم شنیدم که به بنگاه سلیمانی تو
هست مرآتی کش داعیهٔ آصفی است
گفته‌تبریك مرا کرعریان ماخود است
این‌سخن سست‌چواحوال ابی‌محنفی‌است
زآنکه اندر عریان ، رسم نباشد نوروز
اندرین سالبه موضوع بسی منتفی است
آری این عیب نمائی صفت‌مرآت است
لیك عیب خودش ازدیده‌بسی‌مختفی‌است
یکی از جمله عیوب سخنش ملك خاصر
دل‌وذالی‌است‌که‌بیچاره دراومختفی‌است
رنگ‌جهل‌این‌همه‌برچهرهٔمرآت‌ازچیست؟
من گمانم که‌هم افیونی‌وهم قرقفی است
غرش خم تهی ، ماناکر بی آبی‌است
نعره‌کوس‌کلان ، ماناکر اجوفی است
بحث‌با همچو منی، قصه شاخ‌گاو است
صرف استیزه بمن ازسر بی مصرفی‌است
اینهمه جهل‌که مرآت نمود اندر عید
گوئیا بهر مراعات یکی اشرفی است
تو وراگوی بهش باش‌که این شوریده است
که زابلیس بر از اشعری واعرفی است
مولدش فارس ب‌دعوعاکدهٔ خطهٔ ری
موطنش سعدی بی خالصه‌شه صفوی است
آنکه اورا بفصاحت هنر سحبانی است
وانکه اورا ببلاغت نکت احنفی است

اوست پیغمبر این عهد بمعراج سخن
طمع اورا ، نکه بویه تك روزفی است
اندرین بحث ، میان من واو سازحکم
آن ملك وش‌ملکی کش حکم فلسفی‌است
لیك با اینهمه مرآت ، مراسلطان است
لاف اقوائیم ارضعف نه ، اراضعفی است
کودکان هم پس از این‌عیدوپس عرض‌دعا
التماسی بتو دارند ولی بس خفی است

۱ــ صدای محمد علی شاه قاجار هم نازك بوده که موقع عصبانیت جیغ
ی کشیده است .

۲ــ در شیراز معروف است که میگویند (بیا بریم شاه چراغ عهدی
ببندیم) ولی شاعر این بار برای عهد شکستن میرفته است .

* ــ گویا نظر مرآت به این بیت عربی بوده است که شاعری برای
داعی، که در مازندران حکومت داشته گفته بود لاتقل بشری ولیکن بشریان
ـة الداعی و عیدالمهرجان (بشارت بیك عید مده بلکه دو عید است یکی
بدن داعی و دیگر مهرگان) روی این اصل حق با شوریده بوده است.

توضیح : چون معنی کردن لغات شعررا برای خوانندگان که همه از
:با ودانندگان هستند یك نوع تخفیف دانستم لذا صرف نظر کردم .

القاموس الفريد

و

مختصری از ماجرای زندگانی مؤلف آن

مرتضی مدرسی چهاردهی

آیت الله آقای آقا شیخ اسد
مجتهد نجفی فرزند مرحوم شیخ مهدی
و نوادهٔ شیخ اسدالله شوشتری صاحب کتاب
بسیار نفیس «مقابیس» است. نویسنده
از بزرگان مراجع تقلید جهان شیعه در
قرن سیزدهم هجری قمری بود. نظریات
و آراء دقیق علمی او هنوز مورد بحث و انتقاد
حوزه‌های علمیهٔ مذهب جعفری است (۱)

۱ ـ نگاه کنید بکتابهای
روضات الجنات خوانساری ص ۲۸ و
هدیة الاحباب قمی ص ۱۲۸ ـ و هدیة
العارفین ج ۱ ص ۲۰۳ ـ و ریحانة الادب
ج ۲ ص ۴۴۵ ـ و اعیان الشیعه ج ۱ ص
۹۸ تا ۱۰۳ ـ و اعلام الشیعه ج ۲ ص
۱۲۲ ـ و معجم المؤلفین ج ۲ ص ۲۴۱ ـ
و لغت‌نامهٔ دهخدا زیر کلمهٔ «اسدالله»
و فصل تاریخ فقه، فقهاء مذهب
جعفری از کتاب «تاریخ روابط ایران
و عراق» تألیف مرتضی مدرسی
چهاردهی چاپ فروغی، تهران و سایر
مآخذ و مدارک عربی و فارسی.

یخ ما درسال ۱۲۸۰ شمسی‌درنجف اشرف متولد شد ، بواسطهٔ فراهم بودن سایل وکثرت علاقه به تحصیل دانش ، در سن بیست و پنج سالگی بدرجهٔ الی «اجتهاد» در فقه و اصول نایل گشت ، در علوم کلام ، فلسفه ، تفسیر و رخی از دانش های نوین احاطهٔ کامل یافت ، آنگاه برخی از اسباب ها که راهم آمدبرای نشردیانت اسلامی‌وترویج مذهب بشهر «رمیثة»مهاجرت کرد. میثه ازشهرهای کوچك وخوش آب وهوای عراق است که در کناررودفرات‌و رهیجده فرسنگی نجف قرار دارد . (۱)

در این‌شهر بهمراهی مردم آن‌دیار به تشکیلات مذهبی پرداخت.سپس همراه شیخ محمد حسین‌کاشف‌العطاء (ازبزرگان دانشمندان و اساتید مقیم نجف) وگروهی از سیاستمداران بزرگ عراق هم‌پیمان شدند تا حقوق از دست رفتهٔ شیعیان را بازستانند ، رفع تعدی وجور وستم از مأموران دولتی کنند ، با قبیله ها وعشایر آن منطقه‌که همه مسلح و ازنیرومند ترین قبایل بین النهرین بشمار می آمدند قرارداد همکاری و اتحاد بستند ، چون همهٔ آن مردان وزنان رشید پیروپیشوایان دینی خود بودند ، پس ازکوشش‌بسیار و اقدامات مثبت ملك غازی پادشاه عراق مجبورشدکه مجلس شورای ملی را منحل‌کند . رئیس دولت « علی جودت ایوبی » ناچار باستعفاء شد . کابینه بریاست یاسین هاشمی تشکیل گردید ، نخست وزیر ازهم پیمانان شیخ مابود. سران عشایر رمیثه‌که مسلحانه وارد بغداد شدند ودولت علی‌جودت ایوبی را برکنارکردند همه از پیروان شیخ ما بودند.

« رشید عالی گیلانی » وزیر کشورکابینه‌شد ، پس از روی‌کارآمدن‌دولت جدید دریغاکه به پیمان خود وفا نکرد و آن عهد و پیمان دینی وانسانی را شکست ا همگی درتلاش شدندکه هرجور ممکن‌شود شیخ ماراراضی‌کنند تا دستور پراکنده شدن افراد عشایررا دهد ، اسلحه راکنار گذارند ودست‌دولت

۱ـ نگاه‌کنید بکتاب العراق قدیماً وحدیثاً تالیف سید عبد الرزاق حسنی ص ۱۵۷ چاپ صیدا ۱۳۷۷هـ۱۹۵۸م.

را باز گذارند تا فرصت دیگری بدست آید آنگاه بنا به مقتضیات ومصالح روز دست باصلاحات زنند !»

همین امر سبب بروز اختلاف دامنه داری مابین ایشان و دولت یاسین هاشمی شد ، این اختلاف چند ماه طول کشید ، سرانجام در سال ۱۳۱۴ خورشیدی شیخ مارا بعنوان مذاکرات خصوصی ومحرمانه ازمنطقهٔ نفوذ خود دورکردند ! به بهانهٔ ایرانی بودن وهواداری از دولت ایران و حمایت از ایرانیان مقیم عراق محرمانه اورا به ایران تبعید کردند، به گمان خودشان شاید بتوانند عشایر رشید و سلحشوررا آرام کنند !

درآن روزگار نگارندهٔ این سطور از طلبه‌های نجف اشرف بود ، در روزنامه های بغداد مخالفان انقلاب می نوشتند که دست ایرانی درکار بود ، می خواستند مردم را به انقلاب بدبین سازند ! ولی افراد قبایل چون باین موضوع پی بردند آشکارا با دولت وقت وارد جنگ شدند و بازگشت شیخ ما را جداً خواستند . آری الرائد لایکذب أهله، چوپان گوسفندانش را فریب ندهد

کودتای عراق

آشوب و اضطراب تاحدود دوسال بطول انجامید ، منجر به کودتای ارتش علیه دولت شد ، کودتارا « بکرصدقی » رئیس ستاد ارتش وقت رهبری کرد ، وزیر جنگ کشته شد ، سایر وزیران به سوریه فراری شدند ، رئیس دولت «حکمت سلیمان» شد (۱)

دولت تازهٔ عراق از آیت الله نجفی تقاضای باز گشت بعراق را کرد ، شیخ ما که در ایران مورد توجه رضاشاه بود درآخر آذرماه ۱۳۱۵ خورشیدی بااجازهٔ شاهنشاه فقید و دولت وقت (محمودجم، نخست‌وزیر) بعراق بازگشت دراین نوبت بنابه تقاضای شیعیان مقیم بغداد دراین‌شهر بماند ودیگر بدنبال سیاست نرفت و به‌تشکیلات علمی وروحانی سرگرم شد.

۱ـ نگاه کنید به‌کتاب تاریخ الوزارات العراقیه بقلم سید عبدالرزاق حسنی جلد چهارم چاپ‌صیدا ۱۳۵۹هـ-۱۹۴۰ م

با شعله ورشدن آتش جنگ جهانی دوم ، سیاست مداران مخالف سابق بعراق بازگشتند ، با انجام یك کودتای دیگر زمام امور کشور را بدست گرفتند ، در این هنگامه ملك غازی نیز کشته شد ، بارهم بازیگران سیاسی درصدد ایجاد انقلاب برآمدند. شیخ ما را خارراه خود پنداشتند در سال ۱۳۱۹ خورشیدی برای مرتبهٔ دوم وی را بایران تبعید کردند ، این بار نیز مورد توجه شاهنشاه ورئیس دولت وقت (علی منصور) واقع شد .

او نخست به تشکیلات دینی مانند حوزه‌های درسی فقه ، اصول ، اقامهٔ نماز جماعت ، جلسه های تفسیر قرآن و مانند آن‌ها درکوی پامنار ومحله عرب ها پرداخت ، پس از آشنائی باوضاع و احوال فرهنگ کشوردانست که تحصیلات علوم ادبی وحقوقی ودینی چه درمدرسه های قدیم وچه دردانشگاه ومدارس نوین باهمان روش واسلوب پیچیدهٔ کهنه است وبرنامهٔ صحیحی ندارد!

دانشجویان پس ازسالها تحصیل آشنا بزبان عربی نمی‌شوند و کم کم از آن بیزار میشوند ومعلمان هم بهمان راه و روش قرون‌وسطی درس عربی را تعلیم میدهند ، ازاین جهت شیخ ما باندیشهٔ تأسیس دانشکده ای برآمدتا با برنامهٔ درست و ابتکاری که با آخرین روش های تحصیلی درجهان دانش مطابقت داشته باشد بکار خود ادامه دهد. و درواقع دانشگاهی بوجود آیدکه با دانشگاه الازهر قاهره برابری نماید ، با آنکه شاهنشاه ودولت‌وقت‌بااین نقشه و طرح موافقت داشتند ، بنا بمقتضیات و اوضاع و احوال از تأسیس دانشکده منصرف شد ودرسال ۱۳۲۶ خورشیدی بتأسیس موسسه‌ای تحقیقاتی بنام « دارالعلوم العربیة » همت گماشت .

این مؤسسهٔ فرهنگی مخصوص آموزش زبان و ادبیات ومتون جدید و قدیم عربی است ،چه همه میدانیم که پایهٔ دانش های اسلامی وهمچنین‌ادبیات فارسی براساس آموزش درست زبان و ادبیات عربی استوار است، بدین‌ترتیب روش آموختن زبان و ادبیات تازهٔ عربی‌را درایران پایه‌گذاری کرد .

شیخ ما نشان داد و بثبوت رسانید که زبان اسلامی را هم میتوان مانند سایرزبان های دنیا بآسانی فرا گرفت، بدون اینکه نیازی به‌پیروی از روش های پیچیده و بی فایدهٔ کهنهٔ آن داشته باشیم . این مؤسسه عالی وسودمند از روز نخست تأسیس مورد استقبال و توجه همهٔ طبقات واقع شد، دراین‌مؤسسهٔ فرهنگی همساله صدها نفر دراندك مدتی آشنا بزبان و ادبیات عرب‌میشوند در اثر تشویق و استقبال روزافزون دانشجویان دانشگاه وسایرطبقات مردم

ؤسس دانشمند آن تشویق شد تا به تحقیقات وتتبعات و آزمایش‌های‌خوددر
ورد یافتن ساده ترین‌وعملی‌ترین راه برای فراگرفتن زبان و ادبیات‌عربی
رای فارسی زبانان ادامه دهد و نتیجهٔ آن دوره های « دروس دار العلوم ـ
لعربیة» است.

این‌کتب نفیس با تجدید نظرهای بسیار بارها چاپ شد ، اینك‌درهر
گوشه وکنار کشور دانشجویان و استادان زبان عربی ازآن بهره‌مندمیشوند.
س از انتشارمجموعهٔ « دروس دارالعلوم العربیة » در تألیف کتابهایی که‌در
سرف ونحوعربی برای دبیرستانها ودانشگاهها تهیه شده ومیشود اثر گذاشت.
رپایه‌گذاری فرهنگ ایران و اسلام شیخ ما براستی یکی از بناهای اساسی
ا نهادکه آن آموزش زبان و ادبیات عرب بود .

رهنگ فارسی بعربی

یکی دیگر از نتیجهٔ تحقیقات و کوشش های مؤسس فداکار دارالعلوم
ألیف‌فرهنگ فارسی بعربی است بنام «القاموس الفرید» جای این‌چنین
رهنگی درزبان های فارسی وعربی خالی بود ، بخصوص درمورداصطلاحات
مروزهٔ دوزبان هیچگونه مرجع مهم و قابل توجهی در دسترس نبود ، آنچه
که تاکنون دربرخی ازکشورهای عربی منتشرشده است‌جزوه‌ای بیش‌نیست.

القاموس‌الفریدشامل تمام لغات و اصطلاحات امروز زبان فارسی‌است،
بیشتر لغت های قدیم فارسی را با معادل عربی آن داراست، دیگر ازمزایای
ین فرهنگ نفیس چگونگی موارد بکاربردن بیشتر لغت ها است که بوسیلهٔ
جمله های عربی و فارسی عملا درفرهنگ نمودار شده است .

درمقدمهٔ این‌فرهنگ بیشترقواعد دستورزبان فارسی بزبان عربی بیان
شده است و موارد مهم آن مابین دوزبان سنجیده شده .

ارزش این‌گونه آثار در شناسائی زبان وفرهنگ فارسی بعرب زبانان
خود بحث مفصلی است .

جلد اول این فرهنگ بتازگی منتشر شده است.این‌کتاب نفیس بالغ
بر ۶۰۰ صفحه با چاپ نفیس ومصور و با حروف اعراب دار است . ازحرف
الف تاخاء لغت های فارسی را دربردارد . امیدواریم جلدهای دیگرفرهنگ
« القاموس الفرید » هرچه زودتر ازچاپ بیرون آید ودردسترس‌علاقه‌مندان
زبان و ادبیات قرارگیرد ، ونیز سایر آثار قلمی و تألیفات ارزندهٔ آیت‌الله
نجفی بهمت فرزند فاضل ایشان یکی پس از دیگری چاپ و منتشر گردد .

تهیه و تنظیم از :
پروفسور عبدالغنی میرزایف
رئیس انستیتوی
شرق شناسی آکادمی
علوم تاجیکستان

«۳»

خاطرات حکیم خان راجع به ایران

متوجه شدن فقیر بصوب پایتخت ایران

عاقبت برفاقت سلیمان آغا ومحرم شاه علی اکبر متوجه طهران شدیم. در آنوقت فقیر بامصلحت دوستان لباس ایرانی دربر کردم وزلف شیعه گی بسر گذاشتم وزبان ایشان درکمال فصاحت ادبر کردم، که کسی ارسنی بودن فقیر واقف نمیشد وراه پیمودیم . بعد از طی مسافت بولایت رشت رسیدیم ، اگر چندی راه چپ بود بسمی زود درآن ولایت رسیدیم . آنولایت بهترین ازشهر های ایران است درکمال معموری وآبادی وبرنج عنبربو آکوله ازآنجا می روید وزنان ایشان درنهایت حسن وجمال میباشند ودرطبع ایشان شوخی بسیار غالب است وصنعت ایشان بسیاری بند ایزار درنهایت خوبی می بافند ودر تمام ممالك ایران میبرند . چنانچه شاعری گوید:

دخترانیکه ساکن رشتند ، مثل طاوس مست میگردند.
گله ـ گله بکوچه و بازار ، بند ایزار بدست می گردند

جلس کردن رفیقان در ولایت رشت و صحبت کردن فقیر با زن صالحه

القصه به آن ولایت وارد گردیدیم . سلیمان آغا مردی بود بسیار لاو...
مان شب چهار فاحشه که در آن ولایت عدیل و نظیری نداشتند آورده چنان ...
راست که کرای دیدن صد بار می کرد و می ناب را در گردش در آورده به عیش
عشرت مشغول شدند . خانهٔ دیگر موجود نبود که پناه گیرم ، لاعلاج گ...
نار خار درمیان ایشان بودم و آن پری چهره ها با فقیر بسیار تردد خل می کرد ...
حکم آنکه ، بیت .

قلندر مشرب و مصری نوا باش ، به هفتاد و دو ملت آشنا باش

فقیر نیز از روی شوخی سخن‌های خوش آمدآمیز بحرکت‌های درو...
ل آنها را شاد می کردم ،

بیت - گفتم ای گل بوسه‌ای رویت دهم یا بر لبت ،
گفت عاشق چشم داری بین کجا بار کشر است

دیدم که مستی ایشان از حد تجاوز کرده ، فقیر آهسته بیرون بر آمدم .
همان شب در غایت تاریك بود ، فقیر نمی‌دانستم کجا روم ، از قضا زنی ...
خودچادرسفید به پیشم حاضر شد وسلام کرد و گفت : ایشان را بارها دیده‌ام
از اینجا مرور کرده‌اند وشما را هیچ ندیده بودم ، خدا ورسول راشفیع می‌آورم
که حقیقت خود را بگوئید که از کجا می آئید و کجا می‌روید . مشکلی دارم
تا که حل شود .

چون فقیر از آن زن این سخنها را شنیدم در حیرت افتادم . از آنجا
که خدا ورسول را شفیع آورده بود . جز راستی چارهٔ دیگر ندیدم . گفتم
قلندرم از حج میآیم و باقلیم توران میروم . چون نام حج شنید بپایم افتاد ،
گفت : مقصودم را یافتم بیائید بخانه تشریف نمائید صورت واقعه را بیان
فرمایم . فقیر سخن آن زن بیچاره را باور نکرده ، از جمله مکاید ایشان
حمل کرده ، بسخنش اعتماد نکردم ، چنانچه گفته اند ، بیت :

نباید غافل از مکر زنان بود ، که هر ساعت دهد صدخانه بر باد

و آن بیچاره بفراست دانست که فقیر سخن اورا تلبیس می‌دانم ، دبان

مهدگشاد واز دین و ایمان قسمها یادکرد و بسیار التجا نمود . بعد فقیر بحن او اعتماد نموده ، ازعقباو بحولی اش رفتم ، چون بمنزل او درآمدم خانه‌ای داشت در غایت خوبی وزیبائی وپلاسهای قیمت بها گسترده ودرکنج خانه گهواره نهاده ، الا همان زن کسی درآنجا موجود نبودو آن زن درکمال حسن وجمال بود . یك تعجب او این بودکه مثل خط مهوشان بگرد عارضش سبز خط نودمیده بود ، بحکم آنکه بیت

هر کجا نقاش نقش آن پریرو می‌کشد

چون رسد نوبت بریحان خطش بومی‌کشد ،

در ساعت به پیش فقیر از هرجنس حلوایات لطیفه کشید و بعد ازفراغ طعمه گفتم . ای زن ، سبب اینقدر شفقت ومرحمت چیست ؟ گفت زنی هستم از اهل سنت وجماعت ، الا در این ولایت سنی نمی‌باشد ومن‌هم‌ازترس مذهب خود را مخفی می‌دارم و این خانه که می‌بینید از من است شوهری داشتم مردی بسیار متمول از دار دنیا بدار بقا رحلت نمود ومن از آن‌شوهرآبستن بودم . حالا سه روز میشود که‌حضرت‌آفریدگار ازکتم عدم فرزندی بوجود آورد و اینك می‌بینی که در مهدخوابیده است . روز دوم در عالم رؤیا چنان مشاهده‌کردم شخصی محاسبن سفیدی می‌گوید که بعد از سه روز درخانه تو سید زاده‌ای نزول میفرماید ، البته فرزند خود را در دامن آن سید زاده بنداز . چون از خواب بیدار شدم هولی بردلم افتاد واین خواب را ازجملهٔ رؤیای صالحه شمرده بهمین روزمنتظر بودم‌که شما تشریف‌آوردید . چنانچه میرزا بیدل میفرماید ،

مصرع ، خواب ما غفلت پرستان محض او هام است و بس .

چون چشم من بشما افتاد بعلم فراست دریافتم ، حکمم‌قرار گرفت که همان کس شمائید و بنابرآن ازروی گستاخی بخدمت شماعرضه نمودم ، گفت از جای برخاست وازگهواره فرزند خودراکشاده بدامن فقیر انداخت و گفت : نام این فرزندرا از شما می‌خواهم .

چون فقیر این مقدمه را از آن‌زن شنیدم در بحر تحیل‌فرورفته هرچند اندیشه می‌کردم که در این چه حکمت‌باشد تفکرم بحائی نمیرسید لاعلاج نام آن فرزند را صالح نهادم و در حق او دعا کردم آن زن بزرگوبان نه پیشم یك تسبیح مرجان و یه بند ایرارابریشم نهاد .

بیت :

کس نمی‌داند در این بحر عمیق ، سنگ ریزه قدر دارد یا عقیق

در آن وقت بودکه سلیمان آغا نام فقیر را گرفته منادی می‌کرد ، هر جانب را می‌جست و فقیر با آن زن بیچاره وداع کرده آهسته بیرون‌شدم ایشان هر چند فقیر را جسته نیافتند ، عاقبت مستانه بهر گوشه افتادند فقیر بعد از ساعتی بوصلی (منزل) خود رفته بخاطرجمع خوابیدم

روز دیگر از آنجا کوچیده رو بمقصد آوردیم . بعد از طی مسافت ، پایتحت ممالك ایران به تهران وارد گردیدیم . آن شهری بود در نهایت آبادی ودرکمال معموری. نزد همگنان نهفته نماندکه ازآنجاکه دارالسلطنه ممالك ایران است در تعریف مستغنی است وحاجت به بیان ندارد .

قطعه :

زهی خرم زمین شهریکه در وی بنای فیض باشد آسمان پس

چو شهر علم معمور و مصفا درو هر چیز می خواهی مهیا

چند روز اززیبائی شهر درآنجا سکونت اختیارنمودم و هرروز تفرج کنان بکوچه وبازار میبرآمدم وعجایبات دنیارا ازهرجنس مشاهده میکردم روزی بعادت معهود به‌چهارسوی شهر بدکانی نشسته بودم ، که ناگاه دو جوان ماه روی درغایت حسن وجمال ودرکمال آرایش به‌پیش فقیر آمده‌سلام‌کردند وگفتند : جناب شمارا امیرزادهٔ بخارا میطلبند ومنتظر خدمت‌شما میباشندودو روز میشودکه آمدن شمارا شنیده اند ودرجستجوی شما بودیم ، حالا هر چه شما را پیدا نمودیم .

فقیر پرسیدم‌که امیرزاده‌کیست، گفتند: فرزند ارجمند دین ناصرخان

ابن شاهمرادبی والنعمی (۱) حالا خودشان بدارالسلطنه روم تشریف بردند وفرزندشان که داماد حسنعلی میرزا ابن فتحعلی شاه است ، مع کوچ بخدمت شاه میباشند .

فقیر قبل‌ازحاجیان شنیده بودم که جناب قبلگاهم بخانهٔ ایشان‌تشریف آورده بوده اند و هم درمیان‌این‌چند سال ازقبلگاهم تعیین‌چیزی نشنیده بودم. بنابر آن بنا اهمال همراه آن دو جوان متوجه خانه امیر زاده شدیم چون نزد او رسیدیم، امیرزاده استقبال نمود وگرامی داشت ازپیش خودجای‌داد وخبر قبلگاهم را باید وشاید تقریر نمود.

ملاقات‌کردن فقیر باشاه ایران فتحعلی شاه قاجار

روز دیگر احوال فقیررا امیرزاده بــه فتحعلی شاه بیان نمود و شاه پیشخدمت خودرا به حضور فقیر فرستاد . پیشخدمتان در کمال تعجیل آمده گفتند . خدمت شمارا شاه طلب میکند فقیر بلاتوقف برخاسته متوجه بارگاه سلطانی شدم .

۱ــ دین ناصر خان یکی‌ازپسران فرمانروای بخارا شاهمراد(۱۸۰۰/۱۲۱۵-۱۷۸۵/۱۲۰۰) است و دروقت حیات پدر درولایت مرو حکمرانی مینمود. بعد ازمرگ شاهمراد وبتخت جای‌جلوس فرمودن پسرولیعهداوامیر حیدر (۱۸۲۶/۱۲۴۲-۱۸۰۰/۱۲۱۵) ، دیری نگذشته دین ناصرخان‌از برادر خود متوهم‌گردیده ، مروراگذاشته بایران پناه میبرد . فتحعلی شاه قدوم اورا مبارك دانسته ، درمشهد مقدس جای مناسبی‌را برای او تعیین می نماید. پس ازچندی دربین خاندان شاهی ودین ناصرخان روابط‌خویشاوندی بوجود میآید. پسر دین ناصرخان بدختر حسن‌علی میرزا ازدواج‌نموده،یکی ازشاهزادگان قاجاری بدختر دین ناصر خان خاندار میشود.

دین‌ناصرخان درسال ۱۸۲۹/۱۲۴۵ از ایران به ترکیه میرودوموافق معلومات تاریخ « مستفاد الاخبار » او درسال ۱۸۳۰/۱۲۴۶ عازم روسیه گردیده درسال ۱۸۳۴/۱۲۵۰ درشهر پیترا گراد وفات مینماید .

چون نزدیك قصر شدم، قلعه‌ای دیدم در کمال رفعت و بلندی، وقتا که از دروازه داخل قلعه شدم دو جانب کوچه را بدو کانهای عالی آراسته دیدم و از هر جنس متاع واقمشه در آنجا موجود و از آنجا گذشته بدروازه دیگر رسیدم و از آنجا بصحنی بر آمدم در کمال وسعت ودور آن صحن همه کوشکهای عالی ساخته و دیوانیان ودیگر ناظرانیکه بکار پادشاهی تعلق دارند درهر دیوانخانه موجود و بکار خود مشغول و در میان آن صحن توپهای اژدرها پیکر مملو ، چون از آنجا گذشته ، بدربند دیگر رسیدم دانستم که کور نوش خانه پادشاهی است . منصب داران ومحرمان هر کس بجای خود منتظر خدمت نشسته ، چون از آنجا به نشیمنگاه شاه رسیدیم ، کور نوش خانهٔ دیدم در نهایت وسعت و دیوار آن همه از کاشی و تصویرهای باهوال را در کمال شباهت کشیده‌اند و زمین کور نوش خانه را نیز از کاشی فرش کرده‌اند و بمیان آن منزل دوجانبه رسته کرده چنارها نشانیده‌اند و آن چنارها درغایت بزرگی و نهایت بلندی وسر بر آسمان می‌بود . آبهای روان از فواره‌ها چون قد دلبران سر بر کشیده ، باز به آن صحن میریخت و بهر جانب جریان می‌شد .

اتفاقا همان روز ایلچی روم حاضر بود ، بنابر آن شاه کور نوش ساخته بود و امرای مملکت با لباسهای فاخره خود را زیب داده ودوجانب صف زده ایستاده بوده ودر پیشگاه آن منزل قصری درغایت بلندی بنا کرده اند ودر پیش قصر ایوانی در نهایت ارتفاع ساخته‌اند و چهار استونی از سنگ مرمر درکمال بزرگی نصب کرده اند وهمه آن را از طلا زینت داده‌اند وسقف ایوان را از آئینه فرنگی تعمیر کرده اند . قطعه .

سنونهایش سهی بالای موزون	خیابانها گلستانهای گردون
تماشا تا کند زیبائی خویش ،	نهاد آئینهٔ زیبائی خویش

ودیوارهای آن را مصوران مانی قلم بصورتهای زیبا چنان صورتهر ذی روح را در نهایت مشابهت کشیده‌اند که احدی آن را نقش گمان نمیکند ودرپیش آن ایوان فواره‌های عالی بنا کرده اند مثل فواره دمشق شام که حالاموجود است . همه را از سنگ مرمر ساخته‌اند و درتحت آن ایوان تختی از سنگ یشم بنا کرده‌اند و چهار صورت دیووچهار صورتشیر را ازسنگ یشم چنان مشابهت تراشیده‌اند

که عین او گردیده است و آن دیوان وشیران تخت را بسر برداشته ایستاده‌اند وهمه‌رااز طلا منقش کرده‌اند ودر بالای آن تخت تخت طاوس را که نادرصاحبقران از هندوستان آورده بود گذاشته‌اند مثل چتر طاوس از دور بنظر کس مرئی میشود ، بنابرآن آن را تخت طاوس مینامند وهمهٔ آن از زمرد وشعاع آن عالم را روشن کرده بود و شاه برپهلوی آن تخت مربع نشسته وتاجی برسر است و خود را در میان جواهر غرق کرده بود ، خصوص بازوی خوددریای نور را بسته بود ، چنان برق میزد که نگاه انسان از شعاع آن سنگ میلغزید و شاه‌در کمال حسن ولطافت با وجودیکه پیر بود و ریش او سفید ، بنظرم از همه باشکوهتر می‌بود .

چون‌دستگاه را مشاهده کردم ، قریب بودکه از هوش روم ، خود را به تکلف نگاه میداشتم .هر گاه تجمل ایشان بخاطرمیآیدحاکمان ماوراءالنهر را بلفظ پادشاه بزبان جاری کردن شرمم میآید القصه نظر شاه‌به فقیرافتاد درحال به پیش‌خودطلب نمود . گفت خوش آمدید ، ماار تشریف‌شما بی‌خبر بودیم، حالا ازامیرزاده شنیدیم ، بنابرین شما را خواستیم فقیر درکمال آداب گفتم . این همه شفقت ومرحمت از غریب نوازی خسرو والاآمده است وگرنه من کیستم که در این بارگاه عالی راه‌یابم واین‌سراغ جناب‌صاحبقرانی مباهات این بی سروپا گشت ، بیت

سالها بایدکه تایك سنگ اصلی ز آفتاب ،

لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن .

گفت :پسر بیرم علی خان‌حاجی خان‌قبل این چند سال‌ازقیدحاکمان بخارا فرار نموده بولایت شما (خوقند) رفته بوده است میدانید ؟ گفتم : در آنوقت در عالم طفولیت بودم نمیدانم اما خوب شنیده‌ام .

رو بوزرای خود آورده گفت.این مردم در حق او بسیار نیکی ها کرده‌اند

پس فقیر را مرخص کرد ، بمنزل خود مراجعت فرمودم (۱)

قبل از این یکسال مقدم ازولایت فرنگستان کیسترجی نام جوان در غایت حسن وجمال از پیش پادشاه فرنگ به پیش فتحعلی شاه بولایت ایران آمده بوده است . شاه فرنگ از جهت صاحب حسن بودن فرستاده بوده . چون بخدمت شاه ایران میرسد ،اول شاه، شاهزاده‌ها بلتمام مملکت گرفتار آن پری پیکر شده بوده اند. آن‌گل پیرهن اززادهٔ طبع‌خود این بیت را نوشته بشاه فرنگ فرستادکه ، بیت .

رسان بشاه فرنگ این نوید گسترحی بتیغ غمزه مسخرنمود ایران‌را.

ودرآن اوان‌بوده‌که فرزند ارشد فتحعلی شاه عباس میرزا که حاکم تبریز بوده ازولایت‌تیفلیس یعنی گرجستان یوسف نام غلامی‌را به هزار طلا خریده بخدمت پدرش بپایتخت ایران میفرستد . الحق آن‌گرجی نخهٔ غلام یوسفی‌بوده‌که هزارزلیخا درعشق اوحیران وسرگردان میبود. ودرغایت‌حسن وجمال، بحکم آنکه بیت .

یوسف نبود چون او درنیکوئی مکمل نقاش نقش ثانی بهنرکشد راول

در آن زمان یوسف میشنودکه‌کیسترحی بیت مذکور مشق‌کرده به فرنگستان فرستاده است، او نیز اززادهٔ طبع این بیت‌را مشق کرده باامرشاه بفرنگستان میفرستد ، بیت :

صبا رسان بفرنگی‌که یوسف ثانی شکست رونق بازار حسن‌کیسترحی.

---

۱ ـ سال ۱۷۸۹ بیرم خان ازطرف‌ایران درسرخس حکمرانی‌مینمود. حکمران بخارا امیر شاهمراددر همانسال بمقابل اولشکر کشیده ، در جنگ بیرم‌خان‌رابقتل‌میرساندوپسراو حاجی‌خان‌وخیلی از اهالی سرخس‌را کوچ‌داده به بخارا میآرد .

حاجی خان ابن بیرم خان پس ازچندی ازبخاراگریخته به شهرکیش و از آنجا بخوقند می‌آید . امرای خوقند درحقیقت حاجی خان راگرامی میدارند. حاجی خان باکمك خوقندیان بترکستان شرقی‌گذشته، از آنجابا راه شمالی هند عازم ایران میگردد .

متوجه شدن فقیر ازولایت تهران بصوب مشهد مقدس

زبدهٔ کلام آنکه فقیر روزی تفرج کنان از شهر بیرون بزیارت شاه عبدالعظیم رفتم، در آنجا دیدم که زوار بسیار از جانب اصفهان آمده میخواهند از آنجا کوچیده بجانب مشهدمقدس بزیارت حضرت علی موسی رضا متوجه شوند. فقیر درغایت سرعت بشهر آمده بمنزل خود نزول فرمودم . بحضور شاه رفته رخصت گرفتم . شاه ازروی پادشاهی به فقیر صد طلا مع دو قوطی مومیای اصل انعام نمود . چون ازحضور شاه مرخص شدم ، در غایت تعجیل آمده بزوار همراه شدم وازآنجا رخت اقامت برچیده رو بمقصد آوردیم بعد از طی مسافت بولایت شاهرود و بسطام وارد گردیدیم زواریان در آنجا از رنج راه سه روز آسودند . فقیر در سر قبر حضرت سلطان الاولیا و برهان الاصفیا جناب سلطان بایزید قدس سره العزیز متعکف بودم و از آنجا کوچیده رو براه آوردیم . بعد از قطع مراحل بشهر سبزوار رسیدیم و آن ولایت بسیار معمور وآبادان بود.

اهل زوار به بیرون شهر نزول کردند ، درآنوقت طبع فقیر ازجادهٔ صحت انحراف نموده بمرض صعب گرفتار شدم ، لاعلاج ازکاروانیان جداشده بکاروانسرا فرود آمدم وچندروز سکونت اختیار نمودم . روز دیگر زواریان پیوسته رو بمقصد آوردیم ، فقیر ازناعلاجی در کمال محنت و مشقت راه می پیمودم ، بعد ازطی مسافت بولایت نیشابوررسیدیم آنولایت بود درغایت خوش آب وهوا . فقیر یکنفر خدمتکار خودرا مع چیز وچاره با زوار همراه کرده فرستادم ، خود مع یك خدمتکار در آن ولایت سکونت اختیار کردم و بمعالجهٔ خود پرداختم . ده روز از این میان گذشت و مرض فقیر رو به بهبودی آورد . اما کاروانی موجود نبود که عازم راه شوم . اتفاقاً هفت نفر ازاهل آنجا اتفاق کردند که مسافرت نمایند . فقیر نیز همراه ایشان متوجه طوس شدم . چون بمنزل چناران رسیده ازآنجا بزمین کوهپایه راه می پیمودم ، از قضا بیست نفر ترکمن جلاد کمین راه کرده بوده اند . در اثنای راه از پیش برآمده مایانرا درمیان گرفتند . همراهان که شیعی مذهب بودند دست از جان

شیرین شسته ، تن بقضا دردادند... ترکمنان بیك حمله همه‌را دستگیر نموده می بستند ،فقیررا نیز آهنگه بستن کردند. دیدم که خلاصی نیست‌التجا نمودم که مردی هستم حاجی وازبیم لباس خودرا تغییر داده درمیان ایشان‌می‌آمدم. هرچند سنی بودن خودرا اثبات می‌کردم ، مفید نمی افتاد ، بیت :

زانقلاب اندیشه‌کن‌مارا بچشم‌کم‌مبین دردیار خویش‌ماهم آبروئی‌داشتیم

اسبان را مع چیزها وچاره دربودند وهمه‌را لخت و عریان‌کردند .

فقیر دانستم که‌کار از دست میرود و مشت بدرفش راست نمی آید ، بالاخیر از بزرگان و امرای خوارزم چندی‌راکه میدانستم بیان کردم . یکی از ایشان گفت : من بارها اورگنج را دیده و امرای آنولایت را میدانم ، این کس حق میگوید وسنی است ، او را واگذارید، بگفته آن خداشناس فقیر رامع خدمتکارم رهاکردند ودیگران را محکم بسته در کمال سرعت متوجه مقر خود شدند .

فقیر با آن خدمتکار بچندین محنت ومشقت راه می پیمودیم . چون بمنزل قدم جا رسیدیم درآنجا همان شب آسودیم ، بیت :

خواه آب‌و خواه تیغ‌وخواه آتش‌همچو شمع

برسر فرزند آدم هر چه آید بگذرد .

روز دیگر روبراه آوردیم ، قدری راه قطع‌کردیم ، بکوهی برآمدیم درکمال بلندی بود. چون بسرکوه‌رسیدیم از دور گنبد طلای حضرت موسی علی‌رضا نمایان شد و شعاع آفتاب بدان‌گنبد افتاده‌بود، چنان برق میزد که عالم = عالم آفتاب نمایان میشد . چنانچه میگویند :

هفت‌هزار و هفتصدو هفتاد و هفت خشت طلا

صرف شد درگنبد سلطان علی موسی رضا .

وآهسته ـ آهسته راه طی‌کرده بولایت مشهد مقدس وارد گردیدیم .

رسیدن فقیر به‌مشهد مقدس، بیماری و متوجهٔ ماوراء النهر شدن

القصه چند وقت‌درآن شهر سکونت اختیارکردم ، بکوشهٔ‌کاروانسرائی

افتادم : کسی مارا نمی‌شناخت . دروقت در سمرقند بودن فقیر محمد حسن نام بازرگانزاده ازولایت مشهد با فقیر آشنا شده‌بود واورا شنیده بودم‌که در اینجاست . فقیر ازیك‌نفر تاجری نام ونشان اورا پرسیدم. گفت:

صاحب همین‌کاروانسرا پدر همین‌شخص‌است . فقیراین خبررا شنیده خطی درحال بنام او نوشتم و مهر کرده فرستادم بعد از ساعتی آن برادر دوان ـ دوان به‌پیشم آمد فقیررا بآن حال دید گریه‌کنان درپایم افتادوغریو از کاروانسرا برآمد . مردم از حرکت بازرگانزاده درحیرت بودند بعد از ساعتی فقیررا بحالم نگذاشته بخانهٔ خودبرده بخدمت مشغول شد ، بیت

تو نیکی میکن و در دجله انداز		که ایزد در بیابانت دهد باز .

چند روز درآن شهر سکونت اختیار نمودم بارکسلی فقیر عودنموده به بستر ناتابی خوابیدم ، سه روز از زبان باز ماندم وامید از جان شیرین شستم . بعد از پنج ـ شش روز حضرت‌آفریدگارتعالی ازغیب حیات‌دوباره بخشید وکسلی علاج پذیرفت و صحت یافتم و هرروز بزیارت حضرت علی موسی رضا میرفتم .

یك رفیق املهی داشتم بسیار نادان وموقع ناشناسی بود اتفاقا روزی همراه من بزیارت رفت ، بعد از ادای‌زیارت درآنجانشستیم ، دیدیم‌که‌جمعی از اهل مذهب شیعی از ظرفای آن‌ولایت نشسته‌اند و شعر می‌خوانند . فقیر گوش میکردم . اتفاقا بیخبر از زبان رفیقم این‌رباعی جاری شدکه گفته‌اند:

سمرقند صیقل روی زمین است		بخارا قوت اسلام و دین است .
مشهد را گنبد سبزش نباشد ،		خوارج خانه روی زمین است

این سخن را که آنها شنیدند همه سپندآسا از جای خود برخواستند و بر سرما هجوم کردند و رفیق گرنگ را گرفتند وگفتندکه رباعی که خواندی مکرر خوان والا تراخواهیم‌کشت . چشم رفیق نادان‌باز شد ، نمی‌دانست چکارکند . فقیر گفتم‌که چون ترابیست‌و توفی چه به از خاموشی . عاقبت لاعلاج باز خواند . میخواستند که دستگیرند ، یکی در میان ایشان

بزرگتر بود گفت : شما صبر کنید . پس بـه من نگاه کرد و گفت شعرای ترکستان شما غلط کرده‌اند ، این نوع باید خواند گفت ، بلاتوقف این رباعی را خواند :

سمرقند صیقل روی زمین است ، بخارا با جهنم همقرین است
مشهد را گنبدش را گر بو بینی ، که جنت خانهٔ روی زمین است

این را گفت و او را زدن آغاز کرد . فقیر حیران و سرگردان بودم که چه کار کنم ، مصرع :

مرگ راکه خبر کرد بلا را که نشان داد ،

لاعلاج شدم ، از روی ترس به آنها همراه شده رفیق سادان خود را میبردم ، از ترس خود برای اینکه پی نبرند ، او را از آنها محکم ترمیبردم. آن رفیق از حرکت من تعجب نموده به من تندی میکرد ودر کمال غضب این بیت را میخواند ، بیت :

رفیق صاف درون در زمانه کم پیداست ،
دلـی سفید دربـس عهـد بیضـهٔ عنقـاست،

و من میگفتم : خاموش باش که مصلحت همین است ، ازبرای تو خود را خراب نخواهم کرد . دیدم که این افسون کارگر نمیشود و من هم چوب خواهم خورد ، لاعلاج رفیق را بآن شیعی مذهب هاسپرده ، نوعی کرده سلامت راه اتاق خود را پیش گرفتم ودر راه این مصرع را میخواندم :

رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت

در اطاق خود آمده شکر میکردم ، اما از احوال آن رفیق خبر نداشتم که چه شد . بعد از نماز شام ، آنها اورا آورده برسنهٔ بازار پسر تافتند . جمعی از بازرگانان ترکستانی ما ازکاروانسرا برآمده گرفته آمدند . دیدم که بیچاره بخاك و خون غوطه خورده است وخود را نمی‌داند، در بدن خود جای صحت هم ندارد . بعد از چندین ساعت بخود آمد ، بفقیر گلـه آغاز

کرد . فقیر میگفتم ، مصرع :

جای گله نیست شکر باید گفتن .

درآن وقت هوا در غایت برودت بود و رفتن قافله بجانب ترکستان معلوم نبود. لاعلاج بعد از روزی چند سوداگران اتفاق کرده بمردم ترکمان رفیق شده رخت اقامت از آن شهر چیده متوجه مقصد شدیم. بعد از طی مسافت بولایت سرخس وارد گردیدیم . آن شهری بود در کمال خرابی ، همراهانیکه بودند سه روز در آنجا ساکن شدند . فقیر در سر قبر لقمان سرخسی رفته اعتکاف نشستم ومدد و استعانت طلب نمودم ، نظم

گفت لقمان سرخسی کای اله .		پیرم و سرگشته وگم کرده راه

بنده ای کو پیرشد شادش کنند،		پس خطش بدهند و آزادش کنند.

پس از آنجا نیز کوچیده رو براه آوردیم. در آن بیابان خونخواردر کمال مشقت راه قطع میکردیم وازبی آبی بسیار قریب بهلاکت رسیده بودیم. بعد از سه شب وروز بلب دریای تجن رسیدیم و از آنجا به آن سردی هوا به چندین محنت راه طی کرده باراه میمنه و اندخو ، بعد از سی روز برلب دریای جیحون رسیدیم و کاروانیان ام البلاد بلخ نیز آنجا نزول کرده بودند ، برفاقت ایشان ازجیحون ـ دریای آمو عبور نموده سه روز در آنجا از رنج آسودیم و متوجه بخارا گردیدیم ..

دکتر جواد سلماسی زاده
استاد دانشگاه تبریز

نصاب الصبیان و تقلید کنندگان آن

«۲»

گرمابه کدوخ ص ۵

کدوخ : به فتح اول و ثانی بواو مجهول کشیده و بخای نقطه‌دار بمعنی حمام و گرم خانه باشد ـ و معنی جام هم بنظر آمده است (برهان)

حاشیه برهان .

پیشم آمد بامدادان آن نگارین از کدوخ
با دو رخ از باده لعل و با دو چشم ازسرمه شوخ

رودکی چاپ نفیسی ص ۱۰۴ ص ۶

کرته ـ بضم اول وسکون ثانی و فتح فوقانی بمعنی پیراهن است و معرب آن قرطه باشد و نیم تنه را نیز گفته‌اند . برهان

حاشیه برهان

کرته : باضم پیراهن و نیم تنه قرطق معرب آن (رشیدی). قرطه نیز چنانکه در متن آمده است معرب کرته است . در دیه‌های سبزه‌وار (کرته) به

معنی جبه پشمی است (فرهنگ نظام)

قس **Kurtek** کروی

گلاله : بروزن نخاله بمعنی پیراهن باشد و به عربی قمیص خوانند و بمعنی زلف ، برادر کاکل هست ، متن برهان

رشیدی گوید : در فرهنگ (جهانگیری) بمعنی پیراهن نیز آورده لیکن اصح بدین معنی غلاله (بکسر غین معجمه) است و عربی است جهانگیری بیتی از رفیع‌الدین لنبانی را شاهد آورده .

اگر گلاله او از حریر وگل دوزند

شود زبارکی آزرده تودهٔ سمنش

احتمال میرود که « غلاله» بدین معنی اعنی در گلاله وفارسی بوده داخل زبان عربی شده است .

گشتا ـ بضم اول و فوقانی بالف کشیده بهشت را گویند که بعربی جنت باشد . متن (برهان قاطع)

قرائن از رسم الخط پهلوی VAHISHT (بهشت)

شعر :

ز آنکه گشتای خوب کاران راست

حملۂ عقبی حلال خوارانست

سنائی غزنوی (رشیدی) حاشیه برهان

زشت = گشت ص ۶

گشت به فتح اول بروزن دست بمعنی زشت و قبیح ونا زیبا باشدشاهد شعری از عمارهٔ مروزی متن برهان

دلبرا دورخ تو بس خوبست ازچه با یار کار گست کنی

گندش : بکسر ثالث بر وزن رنجش گوگرد راگویند وآن دو قسم می‌شود : **احمر و ابیض** ، گوگرد احمر یك جزو از اجزای اکسیر است و گوگرد **ابیض یك‌جزو** از اجزای باروت را نیز گویند . متن برهان

گندك بر وزن اندك بمعنی گوگرد است و باروت را نیز گویند .

کندش و کندك کوکرد ظاهراً هندی است فرهنگ رشیدی

ص ۲۲ ـ س ۵ کورب و کوراب : نام شهری باز مرو شاه جهان ـ میدان اسب دوانی ، چاقچور ساق‌کوتاه یعنی را نیز گفته‌اندکه ، بجهت دفع سرما در زیر موزه پوشند ، ومعرب‌آن حوراب است.

گول بضم اول بروزن غول به معنی ابله و نادان باشد ، بمعنی مکر و فریب هم هست . متن برهان

گول خوردن فریب خوردن گ

کلیدان (ص۱۱)

بفتح اول بروزن حریفان کنده‌ای راگویندکه برپای درداں وگناه ـ کاران نهند و بکسر اول آلت بست وگشاد در باغ و در کوچه وامثال آن را گویند وبعربی غلق خوانند و قفل را نیز گفته‌اند .

کلیدانه بر وزن دیوانه بمعنی آخر کلیدان استکه قفل ، و علق در خانه باشد . (متن برهان)

شاهد شعری از پهلوان محمود قتالی به نقل انجمن‌آراء در(اسکندان)

دهان تو کلیدانی است هموار زبان تو کلید آن نگهدار

ص ۱۱

کلید به‌کسر اول ازکلمه یونانی **Kleidos** معرب‌آن اقلید واکلیل (مقلاد) .

ایردگشسب: بضم اول و فتح ثانی و سکون سیم بی‌نقطه و های ابجد همان‌گشتاسب استکه پدر اسفندیار رولیں تـن باشد . بفتح اول تفسیر ا اشراق باشد چه‌گشسپی اشراقی راگویند . بمعنی پرست هم هستکه مشتق ازپرستیدن است چه ایردگشسب خدا پرست راگویند .

متن برهان

حاشیه : از برخاسته های فرقه آذر کیوان رك فرهنگ دساتیر معنی اصلی داسب‌گشن‌نره است جمعاً یعنی فرشته اسب‌نر

ص۱۲س۱۳ امین = استوار ـ اوستان

اوستان : بر وزن دوستان مردم امین ومعتمد باشد

کوپله : (ص ۱۱) نصاب

بضم اول و فتح بای فارسی ولام قبه‌ای را گویند که در ایـام شادی و آئین بندی و جشن وعروسی بندند ـ سواران آب را نیز گویند کـه حباب باشد ـ شکوفه‌بهار و درخت را هم‌گفته‌اند وقفل آهنین‌که بر صندوق زنند.

حاشیه رك‌کوپل ـ رك . لغت فرس ص ۴۸۱ قفل معرب آن است .

ص ۲۸ نصاب انگلیسی

فرحج : بفتح اول و ثانی وسکون ثالث وجیم فارسی ، کفـل اسب و دیگرحیوانات را گویند . و به معنی زشت و ناریباهم گفته‌اند وبمعنی‌رشوت و پاره نیز آمده است و با جیم هم درست است		متن برهان

فرخش = پرحج = پرحش = فرحج

فشرده بود یعنی پلید وزشت ، لبیبی گوید

ای بلفرحج ساده همیدون فرحج

نامت فرخج وکنیت ملفوت بلفرحج

ص ۲۸ لغت فرس ۶۰ ورك ص ۷۳ ورك فرحجی

فربود : با بای ابجد بـروزن فرمود بمعنی راست و درست باشد چه فربودکیش و فربود دین‌کسی را گویند که در کیش و دین و ملت ومذهب خود راست و درست باشد .		متن‌برهان

لاج ص ۲۸ نصاب انگلیسی

لاج بروزن باج مرادف رشوت است و بمعنی برهنه وعریان باشد وسگ ماده را نیز گویند .

شاهد شعری‌ازمثنوی مولاناجلال الدین رومی

برسر نور عشق بینی تاج		اندر آن دم که عشق‌بینی لاج

(بمعنی عریان)

لاچ = لاس = لاه =

نمی‌ترسم زدشمن و نی خیالش که باشد دشمنش همچون سگ لاح

مولوی بلخی مثنوی حاشیه برهان

بدست به معنی وجب ص ۲۷

بدست . بکسر اول و ثانی وسکون سین بی نقطه و فوقانی وجب را گویند و بعربی شبر خوانند بفتح اول و ثانی نیز آمده است .

شاهد شعری :

نبود از تصرف تو برون یك بدست از زمین و ملك ملك

سوزنی سمرقندی

نقل ار برهان قاطع ـ به تصحیح مرحوم دکتر معین ص ۵

بنو : بفتح اول و ثانی و سکون و او بمعنی مشرق باشد که در مقابل مغرب است . نقل ار برهان قاطع

برهوه بر وزن انبوه صابون را گویند ص ۵

نقل از برهان

بهامین = با میم بر وزن مماحیں فصل بهار را گویند

متن برهان قاطع

حاشیه (این کلمه هروارش است پهلوی آن Vahār است

بوشاسب = خواب (ص ۲۹)

بوشاسب : با ثانی مجهول بورن لهراسب بمعنی خواب دیدن باشد و بعربی رؤیا خوانند . متن برهان‌قاطع

حاشیه : در اوستا Bushyâsta دیوخواب‌سنگینی است که درفارسی بوشاسب وگوشاسب (به جای بوشاست) شده در بندهش فصل ۲۸ بند ۲۶ آمده است : بوشاسب دیوی است که تنبلی آورد . در پندهش‌یوستی ص ۱ بوشاسب Busâcp آمده درلغت‌فرس اسدی وجهانگیری گوشاسب و بوشاسب بمعنی خواب دیدن گرفته شده بوشکور بلخی گوید .

شنیدم که خسرو به گوشاسب دید چنان کآتشی شد بدورش پدید

و زرتشت بهرام گوید :

به در بیدار گفتم نه ببوشاسب		نگویم جز به‌پیش تخت گشتاسب

جغد	بوم	بوف (ص ۲۷)

بوف : بر وزن صوف پرنده ایست که به نحوست اشتهار دارد و آنرا بوم نیز گویند		(متن برهان قاطع)

در ادبیات زردشتی نام جغد (بهمن مرغ) آمده در « صددر » در ۱۴ آمده (او زمرد بافزونی مرغی بیافریده است که او را « اشوزشت » خوانند و « بهمن‌مرغ » نیز خوانند « کوف » نیز گویند و کوف همان بوف است تغییر کاف با گاف بباء نظایر دارد مانند : گوشاسب و بوشاسب	ابن یمین گوید .

تو باز سدره نشینی فلك نشیمن تست

چرا چو بوف کنی آشیان به ویرانه

(ص ۱۸ س ۳)	احمق = کالیو ـ بل ـ گول ـ کانا

بل = بضم اول بمعنی بسیار باشد همچو بلهوس ـ بلکامه یعنی بسیار هوسی و بسیار کام	رك برهان قاطع ح ۱

برق ـ بخنوه ـ آذر گشسب

بخنوه ص ۱۲

بضم اول و ثالث و سکون ثانی و واو و ها بمعنی برق باشد ، و آن درخشندگی است که بیشتر بوقت باریدن باران بهم میرسد ، بفتح اول و ثالث و رابع هم آمده است .

رعد ـ تندر ـ بخنوه ص ۱۲

بختوه : بضم اول و ثالث و سکون ثانی و آخر که ـ ها ـ باشد هر چیز غرنده را گویند ، و رعد را نیز گفته‌اند و بفتح اول درست است .

بختو ـ بختور نیز بمعنی رعد باشد

کلید ـ برنگ ص ۱۱

برنگه بفتح اول و ثانی بر وزن حدنگه بمعنی جرس و درای و غلق در خانه باشد ، کلید را نیز گویند که عربان مفتاح گویند ، و باین معنی

بازای نقطه دارهم آمده است . الف

اله دالمن مود = عقاب

اله = بضم ثانی و ظهورها ـ عقاب را گویند و آن پرنده ایست
معروف که پر او را بر تیر نصب کنند و با تشدید ثانی هم درست است

عیب = آهو ـ آک ص ۲۲

آک : بر وزن چاک بمعنی عیب و عار باشد و آسیب

اوستا : AKA بمعنی بد ، شریر « هرن» اب : ۲۲ » « یسنا اتول
۴۵ » AKAMAN بمعنی بد منش است در برابر هومن (پاک منش)
« مردیسنا ۱۶۸ و این کلمه هیچ پیوستگی لفظی بـا نام آزی دهـاک ندا
« فاب ا ، ۷۴

آکی نرسید بر تو از من صد بار مرا زتو رسید آک

سوزنی

وحب = بدست‌اودس ص ۲۷

او د س : بفتح اول و ثالث بروزن بورس وحب و بدست را گویند

آداک

جزیره = آداک ـ خواست آبخون ص۵

آداک : بر وزن خاشاک : خشکی و جزیره میان دریا را گویند

آبخون ص ۵

بر وزن واژگون بمعنی آب خوست که جزیره وخشکی میان دریا با
در پهلوی AW ـ XUN یا AP ـ XUN بمعنی هیولی اولی
مادهٔ اصلی خلقت « مناس ۲۶۶ » ۲ ـ بمعنی نخست ، خادمی که مامور ته
مشروبات است ، صاحب رتبه ای که موظف است آب برای نوشیدن ، باشنده
بامیر و پادشاه دهد « دائره المعارف اسلام » .

نردبان ـ هدینه ـ ارچین)

ارچین = با جیم فارسی بر وزن خرجین، زینهایه و نردبان را گوید

خسرو ـ خدیو ـ شاه ص ۲۰ س ۱۳

خدیو بکسر اول و ثانی و سکون تحتانی مجهول و واو ـ پادشاه و وزیر وخداوندگاروبزرگ و یگانه عصر باشد

خدیو از Xutev رك خدا ـ خدیو خداوند بود گویند کشورخدیو و کیهان خدیو

فردوسی طوسی گوید

سیامك بدست خود و رای دیو ـ تبه گشت وماند انجمن بی‌خدیو

معرب آن (خدیوی) بضم اول وفتح دوم بمعنی مالك وامیر وآقا ودرترکی بمعنی وزیر آمده

(نقل از متن و پاورقی برهان قاطع)

سایه ـ نس (ص ۳۱)

نس ـ بفتح اول و سکون ثانی ـ بمعنی سایه و(سایه‌گاه) باشد که جای سایه است .

ویران ـ ـ نشب نهند (ص ۳۲)

نشب بفتح اول و سکون ثانی و فوقانی بمعنی خراب وضایع وسست وپژمرده وزبون باشد

در خراسان Xasht بمعنی زرد است گویند انگور قدری نشت شده نیز پارچه نیم سوخته را که از نزدیک گرفتن با آتش زرد شده (نشت) گویند (فرهنگ نظام) ـ در قزوین و گیلان Xasht بمعنی نفوذ آب در چیزی است

اعتقاد وعقیده بمشنه (ص ۳۰)

بمشنه : بفتح اول و کسر ثانی و سکون ثالث وفتح فوقانی بمعنی عقیده واعتقاد باشد.

متن برهان

پاورقی: از دساتیر «فرهنگ دساتیر ص ۲۷۰» ـ «هرمزدنامه ص ۳۱۸» مقلوب یا مصحف «منشت» منشی است.

بلد - شهرو به بکسر اول و ظهور ثانی بمعنی شهر است که عربان مدینه گویند و بلد خوانند همچو نشابور که به شاپور است یعنی شهر شاپور و به آوند یعنی نهاوند چه در آنجا ظروف و اوانی بسیار میساختند

(سلوی، وشم ـ سمانه ـ و تلک)

وشم بفتح نعم اول پرنده ایست که شبیه تیهو باشد لیکن از تیهو کوچکتر است و آنرا عربان سمانی وسلوی و ترکان بلدرچین گویند.

شاهد شعری

دو چشم از بر سر چو دو چشمه خون

روشم دهانش جهان تیره گون

ولی در فهرست ولف این کلمه نیامده است.

(برهان‌قاطع)

وتلک

بفتح اول و ثانی و سکون کاف نام مرغی‌است از تیهو کوچکتر بعربی آنرا سلوی و بترکی بلدرچین گویند

(فرهنگ رشیدی)

نصاب فارسی و فرانسه

ادیب‌الممالک فراهانی را نیز به تقلید ابونصر فراهی نصابی بفارسی و فرانسه است ومشتمل بر سد بیت می‌باشد. اینک عین نوشته آن شاعر را دیلا درج می‌نماید.

الحمدالله‌رب‌العالمین‌والصلوه‌والسلام علی خیر خلقه‌محمد واله‌الطاهرین المعصومین در عشر آخر ذی‌الحجه از سنه ۱۳۱۷ هجری در دارالسلطنه‌تبریز به تلفیق این‌ابیات که حاوی ترجمه مفردات لغت‌فرانسه بفارسی است‌پرداختم وسببی پیش‌آمدکه باتمام‌آن توفیق نیافتم.

بود بلفظ فرانسه ایانگار جمیل

خدا دیو پرف انبیا وگیددلیل

Dieu = خدا Prophetes = انبیا Guide = دلیل

آسمان سحابه ،سیل آسمان و غیراتی - پلاس جای و پارادی جنان سفر آنفر
ف آتش است و قیامت شمار (سوپرم ژود)- وی از چهره پومن شش ثقیل باشد لور
گوئیس ران و تالن باشد است و لنگ زبان- چنان که لور اب است و ناف
و بوش دهان

Ciel آسمان	ami دوست
place جا	terre زمین
enfer دوزخ	Paradis = بهشت
suprême Jour قیامت	feu آتش
Laurd سنگینی	talent باشه
Langue زبان	Poumon شش
nez بینی	Livre اب
Cuisse ران	Bouche دهان
Apres = سپس	Donc پس
Avant — پیش	Parente - خویش
Parent خویش	Fille — دختر
Fils پسر	Derriere عقب
Parmi میان	enface پش
Bref کوته	Large فراخ
Etroite تنگ	Empressement شتاب
Boiteu لنگ	Renard روباه
Singe بوزینه	Dragon اژدها

قطعه به بحر مضارع

اپرسپس چو (دنک) پس آوان شمار پیش - پارانته هست خویشی و
پاران اقرب و خویش- فی دختر است و فس پسر (دردیر) عقب- پارمی بود
میانه آنفاس هست بیش

ایضاً قطعهٔ دیگر به بحر مضارع

کوته برف چو لادزر فراخ (ائرو) است تنگه ـ امپرسمان شناب و آپار بود درنگه. سوردینه شد کری و گری تینیو آمده. بی‌دست اسینرپی باشداوان لنگه. روبه ریناربا شد و بوزینه سپنثردان. شداژدها دراگن وبالی بودنهنگ

محش سوم

ترکی عثمانی ، فارسی

کتاب تحفهٔ وهبی مشتمل برعدهٔ زیادی از مفردات وترکیبات فارسی است که بزبان ترکی شرح گردیده است .

نویسنده این کتاب موسوم به سنبل زاده وهبی است ، که بعنوان سفارت بایران آمده است و قسمت اعظم ایران از نهاوند تا دماوند و اراك و اصفهان (۱) و شیراز را دیده و با شاعران زمان ملاقات کرده است ، زبان اصفهان را فارسی دری شیرین معرفی و شیراز را مهد زبان پهلوی نامیده است

در مراجعت از ایران برای نو آموزان ترك زبان ، این کتاب را به عنوان ره آورده برده و بوزیر بی نظیر فاضل و ادیب پرور دربار عثمانی موسوم به خلیل‌الرحمان اهدا کرده است کتاب مزبور دراواسط شعبان ۱۲۵۲ دراسلامبول بحلیهٔ طبع رسیده است . این کتاب متضمن هزار بیت شعر است

گرچه درطی این کتاب نامی از ابونصرفراهی ونصاب الصبیان نبرده است ولی شیوه نگارش ولغات و کلمات حکایت از آن دارد که نه تنها تقلید ترجمه‌ای از آن کتاب است ولی این تقلید کننده هرگز بپای مقلدخود نرسیده است.

عناوین فصول را بزبان فارسی نوشته وقوافی شعر را بترتیب حروف تهجی ازالف شروع وبه یاء ختم کرده است .

فرقی که با نصاب دارداین است که اوزان عروضی را عوض آنکه دراول کلام منظوم قرار دهد درآخر آورده واسمی از بحور نبرده است .

اینك محض نمونه چند بیت از آن نقل میشود .

۱ـ اصفهانیلرن الفاظی ـ دری ـ پهلونیك دخی شیرازیری

ونیز در ذیل (قطعهٔ نوالمحب از نعمت است) موسوم کرده است .
اوزان عروضی را چنین آورده است .

سعی کوشش او قو مقدر خواندن
خواجه استاد دستان مکتب
فاعلاتن فعلاتن فعلن
سبب رفعت اولور علم و ادب

نمونه چند از اشعار این کتاب

پدر بابا پسر فرزند اوغلدرهم آنامادر
قرنداشدر برادر دادروهمشیره‌درخواهر
کاتب دبیرخامه و کلك اولادی هم قلم
مکتوبك آدی نامه یا زلمش نوشته هم
ستوده‌مدح اولغمش آزموده‌هم‌صفاعشدر
امین وسالم ایمن یعنی راحت اولمش آسوده
اولدی آینده گلیجی وروبده گیدیجی
رفت گتدی گلور آید هم ایقلاش همپا
فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن
ابله تحصیل هنر تا اوله قدرك اعلا

یا این بیت .

دگلر ایسك نصح ایدرم بن سکا
گر شنوی پند کنم من ترا
مفتعلن مفتعلن فاعلن
اهل معارفله گوروش دائماً

سید محمد مهدی موسوی

گزارشات «۴»
پنجساله سفارت ایران در لندن

شیخ محسن خان مشیرالدوله ـ ۱۲۸۴ تا ۱۲۸۸ ه. ق

در گزارش شمارهٔ ۱۴ مورخ ۲۵ شعبان ۱۲۸۵ ـ ق مجدداً شرح مفصل
دربارهٔ لزوم احداث بنادر مجهز درسواحل خلیج فارس و خرید کشتی ه
جنگی وتجاری نیروی دریائی نوشته و گفتگوهائی که باوزیر خارجه انگل
در این زمینه نموده است گزارش داده و می‌نویسد :

« جناب لرد استنلی گفت ابتیاع کشتی و تهیه اسباب بحریه از بر
دولت ایران مشکل است زیرا که هنوز دولت شما ازمخارجی که متضمن این کار
استحضار کافی ندارد و یقین داریم که بمدار استحضار اقدام نخواهند کرد .»
(ص ۹۸)

شیخ محسن خان در همین گزارش مشروح جوابهائی که بوزیر خار
انگلیس داده تا سرانجام از او قول گرفته است که صاحب منصبی را برا

تأسیس وتنظیم نیروی دریائی بایران بفرستند ذکر کرده ومجدداً لزوم ایجاد بحریه و مراقبت ازحقوق ومنافع ایران دربنادر و جزایر و سراسر خلیج فارس را بدولت یادآور میشود

ظاهراً مقارن همین ایام نماینده انگلیس در بندر بوشهر اقدامات و مداخلاتی در جزایر بحرین نموده است که دولت ایران به نمایندهٔ خود در انگلیس دستور داده است نزد مقامات انگلیس از اقدامات مزبورشکایت نموده و اعلام نماید که مداخله در امور بحرین بدون اطلاع و اجازه دولت ایران مخالف روابط دوستانه موجود دو کشور میباشد ... وهمچنین براثرشورش و کودتائی که توسط طوایف وهابی درمسقط وعمان صورت گرفته امام مسقط از کار بر کنار میشود . . وزیر مختار ایران درلندن بوزارتجارجه مینویسد که از فرصت بایدکمال استفاده را نموده و بندر عباس ومضافات آنرا از زیر سلطه وحکومت امام‌مسقط بیرون بکشند .. قسمتی ازگزارش اوچنین‌است:

« شرحی درباب حرکت فوق‌العاده عالیجاه بالیوز انگلیس مأمور بوشهر بسمت بحریرهٔ بحرین در ۸ شهر رجب مرقوم‌فرموده‌بودند. چهارروز قبل‌زیارت شد وقتی بود که وزراء قدیم (انگلیس)همگی استعفاء داده بودند ووزراء جدید هنوز داخل عمل نشده بودند . مراقب است‌همین که اجزای وزارتخانه‌ها درست مشخص شد وداخل عمل گشتند انشاءالله بدون فوت وقت بتدابیر اصلاح فقره مزبور اقدام خواهد شد . البته واقعه امام مسقط هم تا بحال بعرض جنابعالی رسیده است که طایفه وهابی امام مسقط را بیرون کرده و آنجارا متصرف شدند . در اینصورت قرار اجاره بندر عباس و مضافات برهم خورده راجع بدولت وداخل در تحت اداره‌حکومت فارس می شود باعتقاد فدوی این فقره ازحسن اتفاقات است زیرا که تصرف بیگانه بهراسم و رسم که باشد در آن سواحل بالمآل برای اولیای دولت علیه مایه اشتغال خاطر خواهد شد ... »

(ص ۹۸ – ۹۹– ۱۰۰ گزارش مورخ ۲۵ شعبان ۱۲۸۵ – ق)

و درگزارش دیگری اینطور نوشته است :

« دوروز قبل که با جناب لرد کلارندان (وزیر خارجه انگلیس) ملاقات کردم بعد از گفتگوهای بسیار گفت من خیرخواه دولت علیه ایران هستم و خیال من اینست که روز بروز بنیان دوستی بین دولتین بیفزایم ولی بطور صریح میگویم تا از برای دولت ایران اسباب حفظ نظم و پرستاری در این خلیج خواه بحری باشد و خواه جزایر دیگر فراهم نشود و نتواند شأن بیرق خود را در آن سواحل حفظ کند ـ از طرح این مسائل باید احتراز نمایند ملت انگلیس تجارت کلیه در خلیج وشط العرب دارد و شب و روز سفاین تجارتی ما در آن سامان تردد میکند واعراب سواحل خلیج و اهالی جزایر آنجا غالباً دزد دریا هستند اگر در کمال سختی حفظ نظم نکنیم و باحتساب آنجا نپردازیم اغتشاشات کلیه در آن اطراف پیدا خواهد شد ومایه زحمت ومرارت هردو دولت خواهد بود وتا دولت علیه قدرت سماحت امنیت وحراست خلیج را ندارد ما از این نوع اقدامات خودداری نمیتوانیم کرد و در حقیقت بی مرد وزحمت خدمتی بدولت علیه میکنیم ... البته بواسطه ظهوراین قبیل امور اهمیت تهیه اسباب بحریه در خلیج فارس در نظر پیش بینی اولیای دولت علیه اکنون مبرهن و محقق است که شروع به بنای قوت بحریه از برای دولت علیه از جمیع امورات مهم تراست و مصارف آن لازمترین مصارف دولت میباشد . دولت علیه با آنکه صاحب خلیج ومالك دهنه شط العرب ودروازهٔ عراق عرب است چرا باید در احتساب حفظ نظم آنجا محتاج بدولت انگلیس باشد . . . »

(ص ۱۴۷ـ۱۴۸ مورخ ۶ ربیع الاول ۱۲۸۶ـق)

در یکی دیگر ازگزارشات خود نوشته است :

« .... بالجمله اکنون حفظ حالت و استقلال دولت جاوید آیت در جزایر و سواحل خلیج بسته بحسن تدبیر اولیای دولت

علیه است و بدون استعداد و قوهٔ بحریه حفظ حقوق در آن سامان غیر ممکن است وچنانکه سابق معروض داشته‌ام تا ترتیب اوضاع بحریه بطوری که به حفظ نظم و انتساب خلیج کفایت کند از برای دولت علیه حاصل نشود در مسائل دائره خلیج و جزایر و سواحل نباید طفره رفت مگر وقتی که حق دولت در معرض بطلان باشد چنانکه در فقره بحرین بود که آن وقت پرو تست کرده و بهمان حالت باید گذاشت . . . »

(ص ۱۵۱ - ۱۵۲ مورخ ۱۴ ربیع الاول ۱۲۸۶ - ق)

و باز در گزارش دیگر نوشته است :

« . . . . . . چون دایره تجارت دولت عثمانی در خلیج و شط العرب تا بغداد و موصل و داخله عربستان بسیار وسیع و مهم است و علاوه بر این موجبات پولتیکی خود را بیر بواسطه شط العرب و فرات و دجله مقتضی یك نوع تسلط در خلیج فارس میداند . علیهذا در پی بهانه و فرصت است که باجرای نیت خود بپردازد . راه این خیالات را مسدود نمی کند مگر تحصنات دهنه شط العرب و محمره واستحکامات هرمز وشروع دولت علیه بترتیب اوضاع بحریه و تهیه بندرات حربیه . . باعتقاد کمترین هرقدر اولیای دولت جاوید آیت زودتر باجرای این نیت همت گمارند دیر است و کمال وجوب و اهمیت این کار را آینده ثابت خواهد کرد والا رفته رفته دست تسلط دولت علیه از خلیج فارس و توابع آن کوتاه شدهٔ بحر مزبور نیز که بجمیع ممالك شرقیه وغربیه و شمالیه اتصال دارد برای دولت جاوید آیت بی و در حکم حالت بحر خزر خواهد بود . . . . . »

(ص ۲۱۵ - ۲۱۶ مورخ ۱۶ ذی قعده ۱۲۸۶ -)

در گزارش دیگر می نویسد :

« . . . . . باعتقاد کمترین بنده دولت انگلیس نسبت بدولت علیه بیغرض

تر است . بلکه برای حفظ هندوستان طالب قوت دولت علیه است علی الخصوص این اوقات که ترقیات و پیشرفت دولت روسیه را در ترکستان مشاهده می‌کند و حالت متزلزل افاغنه را نیز محکم و موثر نمیدانند و همچنین خلیج فارس که بجهته اولیای دولت علیه مایه اشتغال حواس شده است اگر در تحت حمایت کشتیهای دولت انگلیس نبود با حالت حالیه بحریه دولت علیه حالا حقوق دولت علیه در خلیج مزبور متزلزل شده بود ... عموماً دول همیشه درفکر آن هستند که دریای هند وخلیج فارس جای پائی داشته باشند و دولت عثمانی که این اوقات بحالت خود ملتفت شده برترتیب اوضاع و استحکام اساس دولت خود همت گماشته است با وجود توسعهٔ که رفته رفته در عربستان بغداد و بصره و دهانه شط العرب حاصل می‌شود اهمیت تسلط ومداخله خود را در خلیج فارس دانسته است . اگر تسلط و مداخله دولت انگلیس در خلیج برای دولت مزبور سد راه نبود با ملکیت ساحل جنوبی خلیج بهانه بزرگی در دست داشت ...

حالت شوشتر بمثل بغداد بلکه به اکثر جهات و داخل‌تر بودنش بهتر و مهمتر از بغداد است واگر اولیای دولت علیه اندك توجهی می‌فرمودند سفاین و مراوده و تجارتی که امروز در بغداد است بشوشتر نقل میشد(۱) چنانکه سابقاً اهمیت و منافع تجارت شوشترزیاده از اندازه بود و تواریخ شاهد آن است و همچنین بندر محمره (بندر خرمشهر کنونی) مثل دارداالسلام و ل

۱ ـ برای آنکه توجه خواننده را در مورد پیشنهادات طلائی شیخ محسن خان در خصوص مرکزیت شوشتر و محمره با توجه‌بسوابق تاریخی و مرکزیت تجاری شوشتر و انتقال موقعیت فعلی بغداد به شهر مزبور بایدیاد-آوری کنم که اساس کوشش پنجاه ساله انگلیس هـا بمنظور تحصیل امتیاز کشتی رانی کارون یا همان فعالیتی که بعلت محذورات سیاسی برای دولت ایران در اعطاء امتیاز انحصاری‌به انگلیس‌ها منجر بصدورفرمانـ **«آزادی کشتی رانی در کارون»** گردید تحصیل همین نتیجه‌ای بوده است که بااجرای پیشنهادات‌طلائی وزیر مختارایران در لندن بدست می‌آمد ...

ب. اگر اولیای دولت باستحکام بندر مزبور و تهیه و آبادی و اسباب مراوده ابحانوجه میفرمودند تمامی شط العرب در تحت تسلط و اختیار دولت علیه می‌بود ... عظم و اعتبار و قوت دولت بسته بتجارت و مقدمه مراوده او با خارج و راه طبیعی مراوده و تجارت غیر از دریا چیست ؟ ......»
(ص ۳۱۰ – ۳۱۱ گزارش مورخ ۲۱ رمضان المبارك ۱۲۸۷ ـ ق)

و در یکی دیگر از گزارشات خود نوشته‌است :

« مراوده و تجارت اگر بتواریخ مراجعه شود در سوابق ایام باضعاف مضاعف در شوشتر بود و اکنون هم کشتی تا شوشتر باکمال سهولت میرود و همچنین از سمت بندر محمره برای پولتیك وجه برای تجارت ... مکرر معروض افتاده اگر اولیای دولت جاوید آیت اندك توجهی فرمایند چندی نمی‌گذرد که بندر محمره و شوشتر هر دو بندر معتبر و تجارتگاه عظیم شده مراوده و تجارت بعداد به اماکن مزبور تحویل میشود ... »
(ص ۳۲۲ ـ گزارش ۱۵ ذیقعده ۱۲۸۷ ق)

در تعقیب گزارشات قبلی نوشته است : = «خدایگانا مکرر حاصل اطلاعات وعقیده خود را درباب حالت حالیه و مخاطرات آینده خلیج فارس بعرض حضور عالی رسانیده‌ام و بارها اهمیت ولزوم فوری شروع بتهیه اوضاع بحریه را با دلایل آن معروض داشته‌ام حفظ استقلال دولت علیه در خلیج فارس و بندرات و جزایر آن بدون مختصر قوهٔ بحریه غیر ممکن است تجارت و مراوده دول سایره عموماً و دولت عثمانی خصوصاً بواسطهٔ سرعت وسهولتی که روز بروز در حرکت حمل و نقل مال‌التجاره و مترددین حاصل میشود اهمیت پیدا کرده و مضاعف میشود . افتتاح نهرسویس (کانال سوئز) حالت آن صفحات را بکلی تغییر داده و این روزها هم مسئله راه‌آهن از اسکندرون وحلب وارکنار فرات تا بصره بجهت اتصال بحر سفید به خلیج فارس بواسطه اهتمامات ایلچی کبیر عثمانی در پارلمنت انگلیس طرح شد اگر راه مزبورهم ساخته شود چنانکه احتمال کلی میرود مراوده وتجارت درخلیج صدبریك اضافه خواهد شد و حالت پولتیك آن حدود نیز بهمان سبب

تغییر واهمیت خواهد یافت

اکنون خیال دولت عثمانی جداً متوجه خلیج مربور است و میخواهد بهروسیله‌که صورت امکان پذیرد دست تصرف و تسلط به خلیج و جزایر آن دراز نماید . اوقاتیکه اولا مسئله بحرین طرح شد قبل از آنکه ایلچی کبیر و اولیای دولت عثمانی مستحضر شوند . کمترین عمل را با لرد کلاراندون (وزیر خارجه انگلیس) گذرانیده سند قبول پروتست را حاصل نمودم چنانکه همان اوقات بعرض حضور عالی رسانیدم که دولت عثمانی بعد از استحضار از فقره مربور به ایلچی کبیر خود ایراد و اظهار انزجار نمود که ... تابع قرار داد مذکور نشد .... در غایله ثانیه که مجدداً عنوان مطلب شد ایلچی کبیر عثمانی فرصت یافته خود را داخل مسئله کرده باظهارات تحریری و شفاهی پرداخت ولی لرد کلاراندون جواب صریح داد که هیچوقت دولت عثمانی در جزیره بحرین صاحب حق نبوده، درسوالف ایام درتصرف ایران بود این اوقات هم ادعای مالکیت و پروتست نمود دولت انگلیس هم پروتست مربور را به ملاحظهٔ گرفت .... دیگر ایلچی کبیر عثمانی ایستادگی نکرد ولی جداً متوجه ازدیاد قوه بحریه در بصره و بغداد هستند وچنانکه سابقاً عرض کرده بودم چهار فروند کشتی جنگی در انگلستان ابتیاع کرده به بصره فرستادند تا چندی قبل به بهانه تنبیه وگوشمال اعراب سواحل جنوبیه خلیج چند کشتی جنگی با قلیلی قشون به بحرین و جزایر همجوار آن‌ها فرستادند کمترین مستحضر شده با «لرد غرانویل» و «دوك دار جایل» وزیر هند و «برالنس صاحب» ملاقات وگفتگو کردم باکمال مساعدت بدولت عثمانی اظهار انزجار کرده ایشان را به ترك این نوع اقدامات دعوت نمودند . از طرف دولت عثمانی هم گوشمال اعراب آن سواحل را عذر آوردند و غایله برطرف شد . ولی محققاً پیشنهاد اولیای دولت عثمانی استقلال تامه در خلیج و جزایر آن جاست عجالتاً ساکت شده منتظر فرصت مساعدتر می‌باشند هروقت بدست آمد بدون حرف باقدامات قویه خواهند پرداخت ..... این اوقات دولت انگلیس سد راه خیال آنان است ولی ازکجا معلوم است که مقتضای واردات وحوادث

آینده تغییری در خیال و پولتیک دولت مربوره در آن حدود ندهد ؟ ؟ . . . .
همین که راه آهن کنار فرات ساخته شد و تجارت آن دودولت صورت دیگر پیدا کرد و تنخواه گراف تبعه انگلیس در آنجا مرهون شد ودر نفع وضرر تجارتی و پولتیکی باهم شریك شوند بلا حرف تغییرات کلیه در پولتیك دولتین مربورتین حاصل خواهد شد .

بالجمله همت اولیای دولت جاوید آیت اگر قویاً متوجه حالت خلیج و تهیه اوضاع بحریه و ترتیب موجبات بنادر نشود بدون حرف استقلال و حقوق ثابته دولت در خطر عظیم خواهد بود . »

(ص ۳۵۴ -- ۳۵۵ گزارش مورخ ۴ جمادی الثانیه ۱۲۸۸ ـ ق)

صرفنظر از گزارشات متعدد درباره حقوق ایران در خلیج فارس وتنگه هرمز و جزائر وبنادر خلیج و شط العرب که قسمتهائی از آن دراین یادداشتها نقل شد . وزیر مختار ایران در لندن طی پنجسال بیش از بیست گزارش در اطراف مالکیت بحرین و گفتگوها وملاقاتهائی که با وزارت خارجه ووزارت مستعمرات و فرمانفرمای هند بعمل آورده برای اطلاع وزیر خارجه ومقامات مسئول دولت ایران ارسال داشته است که چون اصل موضوع دیگر موردتوجه مردم ایران نیست برای احتراز از اطاله کلام از نقل قسمتهائی از عین گزارشات او خودداری شد و بطور خلاصه توضیح میدهد که . مسئله بحرین در آن سالها به این صورت میان دو دولت مطرح مذاکره و گفتگو بوده است:

تا سال ۱۲۸۷ ـ ق غالباً نمایندگان و نایب الحکومه هائی ازجانب حاکم فارس مأمور اقامت در بحرین بوده‌اند و آخرین کسی که بشرح گزارشات حاج شیخ محسن خان در جزایر بحرین اقامت و مأموریت داشته شخصی بنام (میرزا مهدی خان) میباشد ودرسال ۱۲۸۵ ـ ق نماینده انگلیس در بوشهر از غیبت نیابت الحکومه ایران در جزایر بحرین استفاده کرده و مداخلاتی در امور داخلی آن جزایر مینماید . دولت ایران پس از اطلاع از جریان بنماینده خود در لندن دستور میدهد که موضوع را با وزارت خارجه انگلیس در میان گذاشته و بمداخلات « بالیوز » انگلیس مقیم بو شهر » در

مورد بحرین اعتراض نماید .

وزارت خارجه انگلیس با مشورت وزارتین مستعمرات و هندوستان
نایب السلطنه هند ابتدا حقوق ایران در جزایر بحرین را انکار نموده و
نماینده خویش را به بهانه تعقیب دزدان دریائی وجلوگیری از ... و
جلوه داده است . اما بعداً بر اثر اقدامات و مذاکراتی که وزیر مختار
بعمل می‌آورد سرانجام وزارت خارجه انگلیس پیشنهاد می‌کند که موضوع
حکمیت دولت فرانسه واگذار شود وسپس درقبال دلائل ومدارک ...
رسماً وکتباً حقوق و مالکیت ایران را در جزایر بحرین قبول وتصدیق
و قول میدهند که بعد از این هیچگونه دخالتی در داخله خاک ...
توسط اتباع و مأمورین دولت انگلیس و حکومت هندوستان بعمل نخ
آمد و فقط نیروی دریائی انگلیس در حدود امور تجارتی و تعقیب
دریائی وجلوگیری ازخرید و فروش برده در سواحل آن جزایر ...
سواحل و جزایر و بنادر خلیج فارس رفت و آمد خواهند کرد

وزیر مختار ایران با خوشحالی ومسرت فراوان شرح موفقیت ...
وعین نامه وزارت خارجه انگلیس را همراه گزارشات خود بوزارت ...
اطلاع داده و علاوه میکند که تا زمانیکه دولت شاهنشاهی برای حفظ
تاریخی و اساسی خود در خلیج فارس نیروی دریائی کافی و کشتیهای ...
و بنادر مجهز ندارد بهتر است بهمین مقدار اقرار و اعتراف دولت ...
قناعت نماید و بعلاوه همواره مأمورینی در جزایر بحرین داشته با
(صفحات ۱۰۹-۱۱۲-۱۱۹-۱۲۹-۱۳۱ تا ۱۳۳ + پیشنهاد حکمیت
فرانسه ۱۳۷ تا ۱۴۴-۱۴۶-۱۶۱-۲۰۱ تا ۲۱۶-۲۲۶-۲۳۱-۲۶۵
۲۶۶ - ۳۰۸ تا ۳۱۱-۳۲۱ دفتر گزارشات شیخ محسن خان)

از مطالعه مجموع گزارشات وزیرمختار ایران در زمینهٔ لزوم
فوری بمسئله خلیج و حقوق ایران در جزایر وبنادر وتنگهٔ هرمز و
حراست از آن وبی اعتنائی و سکوت مرگبار جمیع مقامات دولت ...

موضوعی با آنهمه اهمیت امروزه متوجه میشویم که حقوق ایران بدست چه کسانی سپرده بوده است وبا چه مقدار سهل انگاری وبی توجهی آنرا بدام و دامان و درکام بیگانگان انداخته اس ...

در اوقاتیکه حاج شیخ محسن خان این گزارشات را در باره مالکیت بحرین وحقوق ایران درجزایر وبنادر و دهانه خلیج وتنگهٔ هرمز بوزارت خارجه ایران نوشته است مالکیت ایران دربحرین مورد تردیدکسی نبودو برای حاکمیت ایران دردهانه خلیج و مالکیت جزایر مجاور آن بحث و حدیثی وجود نداشت و ازحکام رأس الخیمه وشارجه وغیره هم نشانی نبود اما غفلت وبی اعتنائی پادشاهان‌وقت ودولتهای مسئول درایران . کارحقوق مسلم و مالکیت بلامعارض ایران درخلیج و جزایر و بنادر و دهانه آنرا بجائی کشانیدکه عمال و ایادی هشیار و آگاه استعمار در کمال حوصله و ترتیب نوبت و اهمیت برای هرجزء ازسواحل و بنادرجزایر ونقاط سوق ـ الجیشی و تجاری این منطقه حساس ممالك ومدعی تراشیدند وبفراخورحال هریك از ایادی دست‌نشانده سوابق تاریخی و حقوق قدیمی همراه بانسب‌نامه و اسناد مالکیت وسبق تصرف برای ایشان ساختند و بدستشان دادند و سپس با یك ، یك ، آنان قراردادهائی دو جانبه منعقد نموده و آرشیو اسناد و مدارك سیاسی خویش را با ... قسمل اوراق جعل شده ! ! ! و ساخته و پرداخته !!! تکمیل نمودند تا اگر روزی زمامداران غافل ایران از خواب خرگوشی برخواسته وچنانکه‌وزیرمختار ایران درلندن مکرر درمکرر نوشته ویادآور شده است در مقام استیفاء و تملك حقوق تاریخی خوددرخلیج‌فارس وبنادر و جزایر برآمده بفکر تدارك نیروی دریائی و تهیه‌کشتی های‌جنگی و تجاری افتادند سرو کارشان با حقوق شناخته شده آلات و ایادی محلی استعمار باشد !! وفی‌المثل شیخ رأس الخیمه علیرغم دم خروسی که‌ازحقوق

تاریخی ایران مرکا کل نام او نصب است !!! (۱) از ساحل جنوبی خلیج مدعی مالکیت جزایره تنب کوچك و بزرگ بشود درحالیکه این جزایر در آبهای ساحل شمالی خلیج قرار دارد و برطبق تمام موازین حقوق و تمام بین‌المللی مالکیت آن به صاحبان اراضی ساحل مجاور تعلق دارد و صرفا باستناد اینکه در قرارداد های محرمانه‌که با انگلیسها منعقد شده و ... بقول معروف (از کیسهٔ خلیفه بخشیده اند!) وجزایر متعلق بایران درملکیت فلان شیخ وبعنوان شکارگاه او !!! شناخته اند خدشه ای بر حق تاریخی و مسلم ایران وارد میکند ... درصورتیکه درسراسر این جزایر یاشکارگاهها جز مار و تخته سنگ چیزی وجود ندارد و ساکنین سواحل جنوبی کسی جز همان هائی که درطی دو قرن دولت انگلیس ایشان را دریائی خوانده وبه بهانه جلوگیری از دست درازی ایشان وممانعت از ... فروشی توسط آنان و بعنوان حفظ و حراست از کشتیهای تجاری خویش پهنه خلیج بعودکرده اند نمیباشد . .

(ادامه دارد)

---

۱ ـ **رأس الخیمه** : نام یکی از امیر نشین های کوچك ساحل جنوبی خلیج فارس (یا بقول‌مأموران سیاسی‌انگلیس صالح متصالح) است .. تسمیه « **رأس الخیمه** » اینست که قوای اعزامی نادرشاه افشار به سوی جنوبی خلیج وجزایر بحرین این‌سرزمین رامحیم خویش ساختند و ... خودرا درآنجا برپاکردند ومناسبت اقامت سپاهیان مزبورو بااشاره به ها (خیمه های) آنان پایگاه موقتی مزبوررا « رأس الخیمه » نام نهادند

قسمت اول

سید محمد علی جمال‌زاده

چند روزی با حکیم فلکی شروانی

تذکر :

این مقاله که «چند روزی با حکیم فلکی شروانی» عنوان دارد وقسمت اولش را در شمارهٔ حاضر مجلهٔ «وحید» میخوانید و امید است که قسمتهای دیگرش بتدریج درشماره های آینده همین مجله از لحاظ شریفتان بگذرد در تاریخ ۳۰ دی سال گذشتهٔ ۱۳۴۹ برای چاپ بایران فرستاده شده بود و اکنون پس ازچندین ماه قسمت اول آن بچاپ میرسد

توضیح آنکه نگارنده پس از آنکه مقاله بپایان رسید آنرا خدمت شادروان طاهری شهاب که در آن تاریخ هنوردرقید حیات بوده‌فرستاد (که مؤلف کتاب«دیوان حکیم نجم الدین فلکی شروانی» بود) تاخود ایشان درهر مجله‌ای صلاح دانستند بچاپ برسانند . آن مرد دانشمند باهمت شرحی‌درتاریخ۲۵ بهمن‌همان سال‌ازساری مرقوم داشتند مبنی بروصول مقاله وضمناً یادآور شده بودند که مشغول پاکنویس

مقاله هستند تا آنرا برای مجله «وحید» ارسال دارند و بتدریج بچاپ برسد آن مرحوم مقاله را پسندیده بودند و مین نامهٔ ایشان همدوریکی از سه معا «وحید» ، بچاپ رسیده استولی افسوس وصد افسوس که ناگهان دوست عزیز هرگز ندیدهٔ ما طعمهٔ احل گردید و کارهایش ناتمام ماند و بجائی سنایی کتاب و دفتر را با آن سر و کاری نیست و همینقدر است که با بیادبیاتأسی حسرت میگویم

« همره دوست دلم باد ، بهرجا که رود »
« همت اهل کرم بدرقهٔ جان و تنش »

حکیم فلکی شروانی در قرن ششم هجری یعنی هشتصد سال پیش از این (صدسالی قبل از مولوی و سعدی) در خطهٔ شروان در جنوب شرقی قفقاز ، در حوزهٔ علیای رودخانه ارس ، که روزی از آن ما بود و اکنون تغییر نام داده و دیگراز آن ما نیست میزیسته است .

شاد روان طاهری شهاب که در چهل و شش سال پیش از این در سه ساری از بلاد مازندران بدنیا آمده بودند و بعد ها باستحقاق هرچه تمامتر تا آخر عمر رئیس انجمن ادبی آن شهر بودند از فضل و کمال بهرهٔ کافی و شافی میداشتند و نکته قابل توجه آنکه ایشان در کار تحقیق و خدمت ادب و علی الخصوص در کار شعر و شاعری و شعر شناسی و ترویج شعر معرفی شاعران انجام وظیفه بکر و بدیع و دلپسندی راوجههٔ همت خودساخته بودند یعنی میخواستند هموطنان خود و بیگانگان بسیاری را که بایران زبان و ادبیات و تاریخ و تمدن ما علاقمند هستند با کیفیات تاریخی جغرافیائی و فرهنگی و خاصه با شعر و ادب خطهٔ مازندران (طبرستان) زادگاه ایشان بود و بحق آن را بهشت ایران و گاهی سولوس پر برهمت کنار دریای خزر (بلکه بهتر از آن) خواندهاند آشنا سازند .

ترجمهٔ احوال سید محمد طاهری شهاب با تفصیل بیشتری در کتاب «باغ صائب» هدیهٔ انجمن ادبی صائب (شمارهٔ دهم از سال یازدهم هزارو سی وچهل وهشت شمسی) آمده است .

وی در اواخر زندگانی مشغول تهیه و تصحیح دیوان «سراج الدین قمری» بود وخیال داشت که این کتاب را همراه با «تاریخ ادبیات مازندران» بچاپ رساند که اجل مهلتش نداد

ازجمله تألیفات عمدهٔ آن شادروان کتابهای ذیل است .

«شرح حال بزرگمهر»

«دودمان علوی در مازندران»

«سخنان شهریاران»

«کلید سعادت»

«گنجینه‌های تاریخی مازندران»

«تاریخ کبود جامگان»

«یاران علی»

«آتشکدهٔ کوهستان»

«دیوان حکیم عسجدی مروزی»

«دیوان مهستی گنجوی»

«دیوان صوفی مازندرانی»

ترجمهٔ «تاریخ تمدن اسلامی» بقلم خاورشناس بزرگ روسی بارتولد

(ترجمه بفارسی از عربی)

«کلیات اشعار ملک‌الشعرا طالب آملی» که در ۱۱۴۶ صفحهٔ بزرگ در اواخر عمر شهاب بچاپ رسیده است

دیوان فلکی

این دیوان که در ۱۳۴۸ بچاپ رسیده مشتمل است تقریباً بر ۱۹۵۰ الی یك هزار بیت ولی در مقدمه میخوانیم که «تعداد ابیات فلکی را از پنج تا هفت هزار بیت گفته‌اند» وعلاوه بر قصاید و غزلیات و رباعیات و قطعات پنجاه صفحه هم مقدمه وتعلیقات وتکمله و فهرستهائی دارد که بر فایدت کتاب مبلغی میافزاید .

ازروان پاك وبازگشت ظاهری شهاب رخصت میطلبم که دراین‌جا رشتهٔ کلا...

را دربارهٔ کتابش بریده مطلبی را که مدتی است در دهنم عقده شده است به عرض برسانم .

شوخی و بازی با شعر و ادب .

چندی است که در میان ما مرسوم شده است که اشخاصی که احیاناً فضل و کمالشان در میزان سنجش از واقع شهرتشان کمتر است ادعای ادب پروری دارند در گوشه و کنار کتاب یا رسالهٔ کهنه‌ای را که خاطری فرسوده و درهم گسیخته و زوار دررفته از شیرازه بدر است و سود و ارزشی نداشته مجهول و گمنام مانده و بچاپ نرسیده (ویا اگر رسیده روزگاری فرزندی از فرزندان مؤلف برای شادی روح پدر بچاپ رسانیده بوده‌دیگر امروز بکلی نایاب است و طالبی در ربع مسکون ندارد) از یك وجب گرد و خاك بیرون‌آورده وبا تشریفاتی که گوئی دیوان کامل رودکی را بدست‌آورده است وباسلام وصلوات‌وبوق وکرنا بحلیهٔ طبع آراسته‌اند وبا طبل و شیپور اعلام و بمدد کرنا و نقاره تقریظ و تمجید صرافان ناشناس که با آب حمام‌برای خوددوست ورفیق دست و پامیکنند درروزنامه‌ها و مجله‌ها و مجالس و محافل و انجمن‌های ادبی و کنگره ها و سمپوزیومها و سمینارهای فنی و مجامع شبانه پرهلهله و غلغله و سالن‌های شهرداری‌ها چنان هنگامه‌ای برپا میسازند که پنداری مرغ طبعشان تخم دو زرده آورده است ویا بیضهٔ سیمرغ و گوهر شبچراغ کشف کرده‌اند چه‌بسا اتفاق میافتد هرچند متن اصلی کتاب از چند ورق تجاوزنمیکند ولی برور مقدمه و مؤخره برمقدمه و تذکرات (مانند تذکری که خود نگارنده بر مقالهٔ حاضر افزوده است) و تعلیقات و مستدرکات و مستنبطات وملحقات و ضمایم و تکلمه و فهارس رنگارنگ از قبیل فهرست اماکن و فهرست اسماء اعلام (یا به قول بعضی از آنها که سنگ فارسی نویسی را بسینه میزنند و طهران را «تهران»مینویسند بجای اسماء اعلام و اماکن «نام‌کسان وجاها») و فهرست امثال‌وحکم و فهرست آیات قرآنی واحادیث‌اسلامی و فهرست ابیات وغیره و فهرست نام گیاهها و مرغها و آلات موسیقی و سلاحهای جنگی و...

و کاروانسراها و خانقاه‌ها و زوایا و مساجد و تکایا و البسه و اغذیه واشربه وجز اینها حجم کتابها راچند برابر میسازند.

وبا این‌حال جای تعجب نیست که «موش و گربه» و «دزد و قاضی» و «خاله سوسکه» دارای‌قطر وحجم «شاهنامه» و«مثنوی» و «زادالمعاد» و«تفسیر طبری» بگردد.

حواشی داستان مخصوصی دارد. بخصوص اگر در پائین صفحات نباشد و درصفحات آخر کتاب برای خود جای مخصوصی دست وپاکرده باشد که جان خواننده را بلب میرساند و بیچاره را دچار دردسرهائی میسازد که خدا نصیب کافر نکند.

ازهمه عجیب‌تر حاشیه برحاشیه است که گاهی چنان مفصل و دنباله‌دار است که ازصفحه‌ای به صفحات دیگر میرسد و جا را بمتن اصلی سخت‌باریك میسازد وخواننده‌را درست وحسابی گیج میسازد و او را بصورت عنکبوتی در می‌آورد که مدام در ترصد مطلوب باید از دام و تلهٔ صفحات و برور بجلو وعقب و بالاوپائین‌جستن و واجستن مقصود مؤلف خدا بیامرز رابدست‌بیاورد این حاشیه بر حاشیه نوشتن را باید از ابتکار های قریحهٔ ایرانیان دانست و الامن که عمری است باکتاب سروکار دارم هرگز با چنین بلا و مصیبتی در کتابهای فرنگی دست بگریبان نشده‌ام باید از یزدان پاك بخواهیم که‌این کار عجیب دنباله‌پیدا نکند والاممکن است که برحاشیهٔ حاشیه‌هم‌حاشیه‌بنویسند وپای دور وتسلسل بمیان‌آید آن‌وقت است که‌کار بجاهای‌نازك خواهد کشید وهموطنان بی‌یار و یاور ما حسابشان باکرام‌الکاتبین خواهد بود وپشت دستشان را داغ خواهندکرد که تا عمردارند لای‌کتابی را باز نکنند وعطای علم وشعر وادب را بلقایش ببخشند.

خلاصه آن‌که با این نوع بازارگرمی‌ها که بزرگان ما آن را «دامن اسب ساختن» و«با نارنج ترازوی زر ساختن» خوانده‌اند حضرات در واقع گردوئی را (آنهم چه‌بسا گردوی پوکی‌را) بصورت گنبد قابوس جلوه‌گر می‌سازند و خود را مروج فضل وهنر وشعر معرفی می کنند ودودچراغ بخورده

وصیقل شاگردی ندیده خویشتن را نسخه‌ثانی (نسخه‌بدل) میرزا محمدخان قزوینی‌و عباس اقبال و محقق‌محترم و بزرگوار می‌پندارند و خود را مجاز میدانند که تکیه برجای بزرگان بزنند غافل از این که کاملا سوراخ دعا را گم کرده‌اند و واحد اندك و فاقد بسیار هستند وغوره نشده نمی‌توان مویز شد و اگر روزگار غدارو فلك‌کجرفتار و سپهر دوار تمام اثری راکه آن همه بدان میلافند و می‌بالند و در حقش « تلك‌آثارنا» میگویند یکسره از صفحه جهان فانی معدوم و نابود سازد کمترین خدشه و لطمه‌ای بکاخ ادب وارد نخواهد گردید و تمام آنهمه غارت و یورت در حکم همان مرغك سلام گنجوی است که «نه‌برکه فزود و نه‌زان‌که بکاست» .

وای برمن که نزدیك بود سر مطلب را همین‌جابهم بیاورم ویك نکتهٔ مهم را فراموش کنم . در این قماش تألیفات عموماً پس از مقدمه‌ای که بقلم یك‌تن از سرشناسان ادب نوشته شده‌است (شنیده‌ام که گاهی بدون آنکه کتاب را خوانده باشند مقدمه مینویسند) تازه بمقدمه مفصل‌تری میرسیم که بخامهٔ عنبرین شمامهٔ خود کاشف و مصحح برشتهٔ تحریر در آمده است . کمترین چیزی که میتوان درحق این مقدمه‌ها گفت این است که چه‌بسا فرع زاید بر اصل است و شاید بزبان گستاخی و بی ادبی بتوان گفت «خود شپش چیست تا دل و جگرش چه باشد» و یا «شام وناهار هیچ‌آفتابه ولگن صد دست» ویا باز «صددینارجگرك سفره‌قلمکار میخواهد» .

در مقدمه میخوانیم که شاعر که کتابش بسعی و اهتمام و تصحیح مقدمه نویس بچاپ رسیده است درفلان دهکده از پنجاه و چند هزار دهکدهٔ ایران چشم بدنیا گشوده بوده است و در مکتب دهکده در نزد فلان آخوندکه اسمش ازصفحات‌تاریخ‌دوران محو گردیده است الفبا و ابجدرا آموخته بوده است و چنان باهوش فراست بوده که آخوند بپدرش مژده داده بوده است که فرزندش علامهٔ دهرخواهد گردید

حالا دیگر باید بدنبال این طملك شهر بشهر و قریه بقریه بدنبال اساتیدی بیفتیم که آن حوان علوم و فنون گوناگون را در نزد آنها تلمذ کرده است و احیاناً بدست آنها خرقهٔ ارشاد پوشیده است. مقدمه نویس به کمك کتابهای مسالك و ممالك عرب و عجم با تفاصیلی که چون پسالان هردحال پایان ندارد تعداد حمامها و کاروانسراها و خانقاهها و آب‌انبارها و آسیاب‌ها و دکاکین و مدارس و مساجد و تکایا و جاری ها و قصابیهای هر قصبه‌وقریه‌ایرا می‌شمرد ووای بوقتی که پایش بقبرستان برسد که‌هر مزاری را با ذکر نام و نشان و تاریخ (وگاهی عکسبرداری) برخ خواننده می‌کشد و جسد پوسیده و خاك شدهٔ مشاهیر و علما و مفسرین و وعاظ و مشایخ هرده کوره‌ای را از زیرخاك بیرون‌کشیده نشان میدهد

وای بوقتی که طبع تاریخ نگاری دانشمند معظم گل کند و درصددبر-آید که پای معاصرین صاحب تألیف را از ادبا وشعرا و علما و سلاطین وامرا واعیان و اشراف و ممدوحین شاعر و بانیان اوقاف و ارباب خیرات ومبرات را هم بمیان بکشد که دیگر قافله تا بحشر لنگ میماند. بدتر ازهمه آن‌که سرانجام برخواننده درست معلوم نمیگردد که اسم واقعی مولف کاظم بوده‌است یا تقی ومادرش خدیجه خوانده میشده است یا زبانه و با یك رشته کلماتی ازقبیل «ظن قوی» و «احتمال متآخم علم» و «بلکه عین علم» و «اصح و اقوی» مواجه می‌گردد که بحر ایجاد گیجی و سرگردانی نتیجه‌ای ندارد. خوانندهٔ مادر مرده با شاعری آشنائی پیدا می‌کند که هر چند نامش درست معلوم نیست و اثر زباندادی از او باقی نمانده است ولی بقول مقدمه نویس «درحسن ابتکارمعانی‌استادی بارع و در فصاحت‌کلام گوینده‌ای بلیغ‌و بی‌نظیر بوده‌است» و افسوس و هزار افسوس که از بد روزگار نه تنها نامش از لوحهٔ ایام محو گردیده بلکه از آثارش هم کمترین سطر و صفحه‌ای باقی نمانده است .

عاقبت درپایان مقدمه به جائی میرسیم که مؤلف وصاحب دیوان عمر

بپایان میرسد و رحلت می‌کند و بزبان ساده‌ای «میمیرد» آن وقت است
مقدمه نویس و مصحح‌ها باهمان املاء و انشاء وطرز نگارش انحصاری خود،
گاهی مملو از کلمات و الفاظ قلمبه عربی وزمانی فارسی سره ولحن [illegible]
سخن را می‌دهد و چون تعمدی دارد که از کلمهٔ سهل و ساده و پیش پا افتادهٔ
«مردن» احتراز جوید برای بیان این معنی چه تعبیراتی که نمی‌تراشد «
«خرقه تهی کردن» ، «رخت از این سرا بیرون کشیدن» ، «بوادی خاموشان
رهسپار شدن» «از دار دنیا رفتن»، «از قفس فنا بروضهٔ خلود روان گردیدن» و به
مقدار زیادی از این نوع اصطلاحات وتعابیر که باید نشانهٔ تبحر واحاطهٔ کامل در
زبان باشد وطعم مطالعه را در کام خواننده چون زهر مار ونیش عقرب تلخ و
ناگوار میسازد . *

لابد خودتان خوب دستگیرتان شده است که در این گونه مقدمه‌ها که
آئینه تام وتمام فضل فروشی است مسائل مربوط برسم الخط نسخه و نسخه‌ها
و خصوصیات صرف و نحوی و کیفیات لغوی هم درجای خود جای اهمیت
«ویژه» ایست . آنوقت است که مقدمه درست و حسابی بصورت مجلس درس
سیبویه و اخفش در میاید و مقدمه نویس بر عرشهٔ منبر افادت و افاضت صعود
فرموده با ذکر تاریخ ماه و روز و ساعت داستان جستجو های دور و دراز
خود را بمنظور بدست آوردن نسخه‌های نایاب و صعب‌الحصول نکته به نکته
و موبمو برایمان شرح می‌دهد و از سعهٔ صدر دانشمندان خودمانی و بیگانه
که نسخه‌های خود را در اختیارش گذاشته‌اند (نسخه‌هائی که گاهی با نسخهٔ
اصلی مغایرت اساسی دارد) سپاسگزاری می‌کند وباابیات مناسب از بزرگواری
آنان سخن میراند که بوسیلهٔ «میکروفون» عکس نسخ را از راههای دور برایش
فرستاده‌اند .

معرکه فضل فروشی و ترکتازی

اکنون تازه به‌جائی میرسیم که رفیق ما بشرح یکایک این نسخه‌ها
میپردازد. چنان که می‌دانید هر یك از این نسخ متعدد را بوسیلهٔ علایم مخصوص

و رقم معین و حروف مقطعهٔ عجیبی مشخص می‌سازد . از قبیل « صلمغ » و «کمسط» و «دقمك» و حرایرها وطول‌وعرض سطور و صفحات هر نسخه‌ای را با سانتیمتر و میلیمتر معین می‌نماید و حتی با ترازوی مثقال وزن آن ها را نیز با نقیر وقطمیر و قیراط می‌دهد و پاره‌ای از خصوصیات رسم الخطی اشاره‌می‌نماید که‌مثلاً‌در نسخهٔ «قمبر» کلمه«همچنانکه» درسه مورد «همچنانچه» مسطور است ولی در نسخهٔ «کمهط» « بصورت هم چنان که» منفصل و از هم جدا نوشته شده است و نسخهٔ « جدسع » « آنکه » را در همه جا بصورت « آن که » نوشته است و هکذا نکات گرانبهای بسیار دیگری را یکایك روشن می سازد و بقول یاد دیرینه داستان معروف آن کس را بخاطر می‌آورد که «شاهنامه» را می‌خواند ودید که آخوندی با همان خط آخوندی و باقید «احقر العباد» جائی که از رستم سخن رفته است در حاشیه نوشته است «رستم پهلوانی بود با ریش دو شقه دراز» و آن شخص در زیر چنین‌حاشیه عالمانه و محققانه‌ای نوشت «خدا پدرت را بیامرزد که اگر این توضیح را نداده بودی تا قیام قیامت رستم در عالمیان مجهول می‌ماند ».

خدا بداد خوانندهٔ برسد اگر مقدمه نویس درصدد برآید که درخصوص عقاید و طرز فکر مؤلف یا صاحب دیوان هم فصل مخصوصی بیاورد . اجتهاد درمقابل نص صریح شروع می‌شود و باید با شواهد و دلایل تصدیق نمائیم که سرکه ترش و ماست سفید و ذغال چون صورت من سیاه است . از همه بدتر آن که همین توجیهات و مطالب بعدها برای کسان دیگری مأخذ و مدرك هم می‌شود و بدان استشهاد می‌جویند وچون معتقدند که هرحرفی هرقدر هم سست و باطل باشد همینقدر که بچاپ رسید حکم کلام آسمانی را پیدا می کند و مولای درزش نمی‌رود و چشم بسته باید پذیرفت و صدقت گفت و مثلاًچون رضاقلی‌خان هدایت در «ریاض‌العارفین» از قول « گروهی از ارباب انصاف» نوشته که «شهنشاهنامه» فتحعلی خان صبا از «شاهنامه» فردوسی بالاتر است »

ما نیز باید بی چون و چرا چنین نظر چاپ شده‌ای را بی چون و چرا بپذیریم .

از جمله شیرین کاری‌های این فضیلت مآبان آن که مقداری از اغلاط بسیار واضح و فاحش را در متن باقی می‌گذارند . و صحیح آنرا در حاشیه تذکر می‌دهند و مثلا اگر در نسخه‌ای که آن را اساس کار خود را قرار داده‌اند عبارت معروف «چنانکه افتد ودانی» دراثر بیسوادی نسخه بردار بدین صورت نوشته شده باشد «حناکه افتد و داتی» همین عبارت مغلوط را در متن باقی گذاشته وصحیح آنرا درحاشیه می‌آورند . البته چنین کاری در نسخه‌های قدیمی و نادرو گرانبها مجاز و بلکه لازم است ولی افسوس که در این جا بحکم «سوراخ دعا را گم کردن» کورانه بتقلید و تعبد عمل می‌نمایند

خلاصه آن که این مدعیان هر گردی را گردو پنداشته هر سکما پری را طبیب می‌دانند وازبردن عرض خود وزحمت دیگران را فراهم ساختن اباء و امتناعی ندارند .

ازجمله شکردهای دیگر این جماعت آن که بمجرد این که درمتن کتاب و دیوانی که تصحیح وچاپ آنرا وجهه اهتمام خودقرارداده‌اند اشاره ویاکلمه‌ای ببینند که رایحهٔ علمی و فنی دارد و مثلا از نجوم یا طب ویا ریاضیات حکایت میکندفی الفور و بقید یقین و اطمینان صاحب آن کتاب یا آن دیوان رامنجم عالی قدر وطبیب بی‌نظیر وریاضی‌دان بزرگ وبزرگتراز اقلیدس میخوانند ومثلا باستناد این که در «شاهنامه» از «خسروانی خورش» سخن رفته است حکیم طوس که در فنون لشکر کشی وسپه آرائی وسوق الجیشی «سپهبد» بی‌همتا و بی نظیر بوده دوفن آشپزی هم شهره آفاق واعجوبهٔ روزگار بشمار میرفته است ویا چون در «دیوان شمس» این بیت آمده است.

«مجرهٔ خورشید توئی ، خانهٔ ناهید توئی»

« روضهٔ امید توئی ، باربدَو یار مرا »

کلمات «مجره» و «خورشید» و «روصه» و «باربد» میرساند که مولوی در علم نجوم و باغبانی (۱) و موسیقی از اعاظم روزگار به شمار میرفته است .

حالا ممکن است بحکم آنکه درمملکت ما ایراد گیری بازار بسیار رواجی دارد چنانکه باصطلاح اگر « بجهنم بروند میگویندهیزمش تراست» بر من روسیاه هم ایراد وارد نمایندکه تو خودرا شاگرد و مرید سر سپردهٔ مرحوم محمد قزوینی میگوئی ومگر نه این کیفیاتی راکه بدان اشاره میکنی همه را او بایران آورد و بهموطنان ما آموخت .

در جواب داستان کنیزک و کدورا در «مثنوی» حواله خواهم داد وجسارت ورزیده ازتمثیل« مگس و کشتیبان» درهمان کتاب مستطاب این ابیات را بعرض خواهم رسانید :

ماند احوالت بدان طرفه مگس		کوهمی پنداشت خودرا هست کس
وصف بازان راشنیده ، درزمان		گفت من عنقای وقتم بی گمـان
آن مگس بر برگ کاه و بول خر		همچو کشتیبان همی افراشت سر

تـا آخر تمثیل که با این بیت پایان میبابد .

« صاحب تأویل باطل چون مگس»		« وهم او بول خرو تصویر خس »

***

محمد قزوینی پس از تحصیلات دامنه دار وزندگی طلبه گی وبااستعداد خداداد و پشتکار و دقت واهتمام شگفت انگیز سالهای بسیار درمکتب استادان فن وازآن جمله پرفسور براون کار وتمرین وممارست نمودتـا بدان مقامی رسید که توانست برطبق اصول وقواعد «متود» در تحقیق وتتبع وتألیف رأساً بکار بپردازد وچون با چشم باز و ضمیر اطاعت پذیرشاگردی شکر بیزان را کرده بود حلوای شیرین وگوارا بمشتریان حلواشناس میداد و بهمین ملاحظه است

۱ــ خدا پدرشان را بیامرزدکـه بمناسبت کلمه « روصه» مولوی را از اعاظم «روضه خوان‌های دورهٔ خود بحساب نمیآورند

که شهرت جهانی یافت وقولش درنزد اهل علم حجت وسند گردید . مدعیان بزرگی خود را در ایراد گرفتن باو میدانند ومیگویند دارای انشای وارونی غامض و عربی مآب و آخوند منشانه بود اولا کسانی که با انشای او در مراسلات ومکاتبات دوستانه وغیررسمی آشنا هستند میدانند که باروانی وسادگی ولطف هرچه تمامتر چیز مینوشت و ثانیاً معتقد بود که هررشته ازعلوم و فنون یك دستگاه لغات و اصطلاحات وتعابیر مخصوص دارد وکسی که دررشته ای چیز مینویسد باید حتی المقدور همان لغات و اصطلاحات را استعمال نماید همچنانکه متخصصین فرنگستان نیز چه بسا کلمات و جملههائی در زبان لاتینی و احیاناً یونانی استعمال میکنند و اگر در این امر تعمدی نشان میداد و گاهی راه افراط می پیمود بدان نظر بود که هموطنانش متوجه گردند که در هررشتهوفنی لازم است که بزبان اهل همانفن ورشته صحبت کرد وچیز نوشت وانگهی مگر استاد معنوی ما مولوی نفرموده :

گر حدیثت کژ بود معنیت راست	آن کژی لفظ مقبول خداست
ور بود معنی کژ و لفظت نکو	آن چنین معنی نیرزد یك تسو

ولی افسوس که بعضی از هموطنان ما که مکتب نرفته نکته آموز صد مدرس شده اند و خودرا درهمه فن حریف میدانند برای این قبیل سخنان گوش شنوا ندارند وافیونی ایرادگرفتن شده اند .

(این مقاله دنباله دارد)

ژنو ۳۰ دی ۱۳۲۹ سید محمد علی جمال زاده
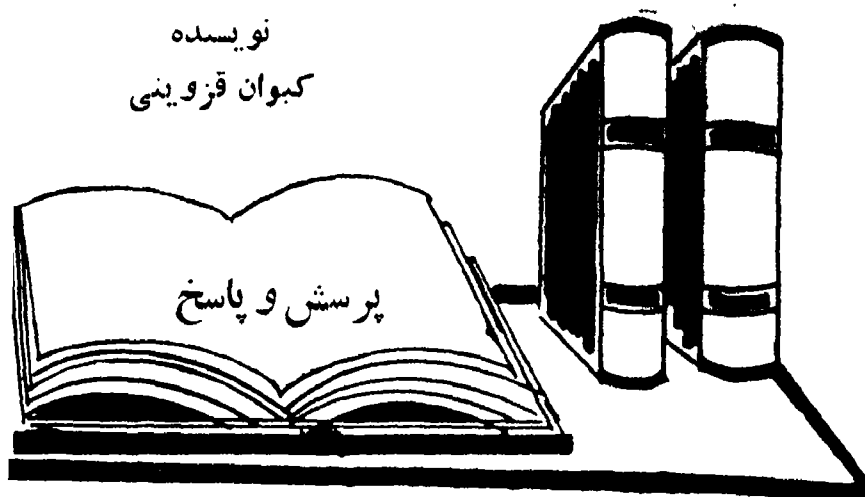
۴

ملاسلطان در شرح کلمات قصار باباطاهر که بخواهش من نوشت فارسی وعربی درهردو تجلیل مرا دراول و آخر آن شرح مینویسد ودریکی نوشته (سقاه‌الله من رحیق الجنان فی‌-الدنیا قبل الآخرة) وسیاق این کلام پیداست که تا چه‌اندازه تجلیل است اخبار و شهادت است نه انشاء ودعا ونیز درمجلس عموم صریحاً میگفت فلانی مجتهد است ودر کاغذی بمیرزا غلامرضا خان (مصدق‌السلطان) بمشهد نوشته بود که فلانی هم دراصول دین وهم درفروع دین مجتهد است و غرض این ناچیز از نقل این مطالب نه خودستائی است بلکه صدق خدمت است که آنچه برمن بود اداکردم به اقرار خود آن مخادیم و با این وجود باز کامل ومکمل بودن آنهارا نفهمیدم والان که از آنها برگشتم میگویند توکافری و جاهلی و بیسوادی و بعد از اقرار انکار می کنند و درضمن این انکار کذب خودرا و تهیدستی خودرا ثابت

میکنند زیرا نتوانستند من کافررا مؤمن بسازند با ادعاء تکمیل نموس ـ
صریحاً دارند ونیز هنوز مرا مؤمن نساخته شهادت بولایت مطلقه من را
و مرا رئیس دین ومختار در احکام دینیه قرار دادند و فرمان حرمی‌بو
و در بلاد منتشر ساختند که (فلانی امام مفترض الطاعه است و حکمش ـ
خدا است) یاللعجب که امام کافرشد وحکم خدا باطل شد همانا حس ا
در مرادها و حس ادراك و وجدان محسوسات در مریدان نیست که نکو
آن اقرار به امامت فلانی چه بود واین کفرحالیه اوچیست اگرشما از
او وآخرحال وکار او بی‌خبر بودید پس چه قطبی هستید و بچه جرأت ا
امام ساخته و مسلط برجان ومال مریدان نمودید و اگرخبرداشتید چرا
خیانت را بدین خدا وبندگان ساده خدا کردید که فلانی را مطاع و مح
مطلق ساختید و محرم اسرار قرار دادید وعجب آن که هزار از این مناقه
درحکم و قول و فعل اقطاب دیده میشود باز اکثرمریدان معتقدند ومنکر
نیستند و باز همین قطب را خدا میدانند وسجده میکنند با این که همین
حالا از من که از اوبرگشته‌ام چنان کوك است وپر کینه که اگرقادرباشدسا
مرا زنده نمیگذارد و چنان پشیمان است از امام ساختن من و فرمان نوشت
که خودش خودش را میخورد و اگر زورش برسد میگوید آنوقت مست بو
که فلانی را امام خواندم (مست بودم اگر...) (موش و گربه)

پرسش ـ آیا این اقطاب که دیدید وخدمت کردید از آنها مجازشد
همه بیك مسلك بودند یامختلف‌المسلك.

ج ـ آنچه من دیدم سه مسلك دیدم یکی برزخ میان شریعت و طریقه
واین‌ها آخوند ملاحسینعلی همدانی و حاج میرزا حسین بودند ورئیس‌او
آنهاکه من ندیدم آقا حسن نجم آبادی بوده برادر حاج شیخ هادی که ـ
تهران معروف‌تر از هر ملائی شد وگرچه نشانه سنگه اکفار همه ملاها
تهران شد باز زمین نخورد و بزرگتر از همه شد و اکنون روزی چندمر
باد اسمش بر زبان عموم مردم جاری میشود بی آنکه بسبب مدرسه‌ومریضخا

وحمام و خیابان وچهارراه ومقبره که ازاو باقی مانده وهمه هم مرغوب گشته وخوداورا بعضی پندارندکه‌ازاین قبیل صوفیه بودو بعضی بابی‌و بعضی‌طبیعی گویند ولی هیچیك نبود و ملای قشر معمولی هم نبود واز همه این ها تأنف داشت بهیچیك‌سرفرودنمی‌آورد عالم ومذاق دیگری داشت‌کەما حالا درصددشرح‌آن نیستیم و خیلی تودار و خوددار و ثابت‌العقیده بود و رفتارش عاقلانه بودو کم کسی طاقت آن‌گونه رفتار مستمر یك نواخت داردکه او داشت من خدمتش رسیدم اما نه به عنوان‌که حاضر قبول مذاق او باشم و او هم برودی‌مذاقش را ابراز نمی‌کردبلکه دیربهم من اورا علاوه‌برمذاق خاص فاضل‌تر از همه ملاهای تهران یافتم وعمده آنکه فهمیده عمقی بود نه سطحی و همیشه‌حاضر وطالب فهم تازه بود (هر که‌گوید من دیگر ازفهم تازه مستغنیم او هنوز هیچ نفهمیده) (۱) و در این سلسله کسی‌راکه مفصل دیدم و خدمت‌های مـالی و جانی باوکردم‌حاج‌میرمحمدعلی چالمیدان بود جنب حمام‌گلش خانه‌ملکی داشت و مسجد و ریاست آخوندی نداشت همان در خانه خودش پیشنمازی می‌کرد وگاهی موعظه هم می‌نمود و بقلیل مرید قانع بود و ازجمله من که فریفته او بودم و او را اکمل ناس می‌دانستم و از مال و جان در راهش‌دریغ

---

(۱) شیخ‌هادی نجم‌آبادی در ۱۲۵۰ ه ق متولدگردید و در سن‌دوازده سالگی بعنوان تحصیل علوم دینی به نجف اشرف عزیمت نمود و در ۱۳۲۰ هـ ق در تهران درگذشت «نورالدین مدرسی» (روزی‌کیوان قزوینی درباره مرحوم شیخ‌هادی نجم‌آبادی به این ناچیز فرمودکه شیخ‌کلیه البسه‌اش‌ساخت ایران بود وبناهای خیریه‌که بانظارت وی‌ساخته میشدمانند یك‌معمارتمام‌روز را درسرساختمان‌گذرانده ودرآفتاب می‌نشست‌و بیش‌ازدوازده ریال که‌دستمزد یك معماردرآن زمان بودبیشتر برداشت نمیکرد وچنانچه دعوی قطبیت‌مینمود ازپیش می‌برد وکتاب‌تحریرالعقلاء وی مشحون ازاصطلاحات عرفانی‌می‌باشد ودربیرون شهرروی زمین می‌نشست وفضلاء عصرازمحضرش برخوردارمیشدند (نقل ازکیوان قزوینی نورالدین‌مدرسی)

نداشتم و آستان و درب حلقه خانه‌اش را می‌بوسیدم و گریه‌ها می‌کردم و ارادت
در کلامش معتقد بودم و اوشرح حال آقا حسن نجم آبادی را می‌گفت وجود در
فانی و منسوب به او می‌دانست پس او اذکار لسانی پر مشقت بمن تعلیم ک
من هم تماماً بجاآوردم چنانکه دوسال تابستان‌ها دوره گرفتم وشب‌ها وا بید
و تاصبح مشغول ذکر بودم و آن وقت عمر من ۲۵ سال بود و زیارت عاشورا
به امر او هرروز می‌خواندم با نماز و دعای علقمه که همه را حفظ کردم ،
سبب تکرار خواندن اما همان که با سایر سلسله‌ها مراوده کردم او با من بد
شد و کافرم خواند و مریدهای خود را منع از ملاقات من نمود و معلوم شد که
غیر خودش را باطل می‌داند. دوم سلسله بدایت طریقت و ابتداء تصوف و
تعرف که از سلسله اولی غلیظ‌تر و از سایر صوفیان غلیظ رقیق‌تر بود و این
سلسله حاج میرزا صفا بود که من اورا ندیدم و بیش از او آقا محمد بیدآبادی
اسپهانی بوده و آنکه من دیدم و خدمت کردم حاج ملا محمد جواد اسپهانی
بود که معاشش به حج فروشی می‌گذشت وخیلی قانع بود وتا چهار سال قبل
زنده بود واو مرا کافر نخواند ومریدانش هم تا آخر با من مراوده ومصادقت
داشتند و دارند و من در کربلا درسنه ۱۳۰۷ که عمر من ۲۹ سال بود بخدمتش
رسیدم و مدتی بعشق تمام خدمت کردم و آستانش را بوسیدم او ذکر قلبی
به من داد خیلی غلیظ پر مشقت که بایدازطرف یسارسینه شروع کرد ودرو راسـ
که کبد است آمد و چون او بعد از ترک من اورا مرا کافر نخواند و دشمنی
ننمود (چنانچه اولاد ملا سلطان گنابادی دشمنی‌های ردل عوامانه می‌کنند)
لذا من اورا اکنون هم دوست میدارم نه آنکه اورا صادق درادعایش و برحق
بدانم همانقدر میدانم آنرا و اضلال او کمتر ازدیگران بود (باید شخص ا
مردم قانع باشدبه کم آزاری) سیم مراکز تصوف صرف که هیچ شائبه شریعت
بلکه طریقت هم نداشت و دو سلسله اولی را عوام وگمراه می‌پنداشت من د
میان آنها به تنوع و تبادل سی‌سال بودم وآنچه صوفی مطلق گفته شودراجع
به آنها است پس اول صفی علیشاه را دیدم در تهران در پامنار کوچه امین

الدوله خانه کرایه داشت و عیال هم نداشت و میگفت که حضرت عیسی را در خواب دیدم فرمود دوست دارم که توهم‌مانند من بیجفت باشی و خاك بر طبیعت باشی ومن به اطاعت آن حضرت زن نگرفته و نمی‌گیرم اما دو سال بعد از این حرف زن گرفت مخلفه آقا مصطفی نوکرسراج‌الملك را و از او چند اولاد یافت پسر بزرگش حالا هست اما نه به عنوان پدرش بلکه بکلی ازعالم تصوف دور است و از متجددین این دوره است و مسکن صفی علی شاه پس‌از تأهل خانه ملکی خودش شد در زمینی که شاهزاده سیف‌الدوله برادر بزرگ عین‌الدوله به‌او بخشیددرجنوب‌پارك‌ظل‌السلطان وشمال‌سقاخانه (آئینه)وهمانجا خانقاهی عالی بنا کرد با پول مریدان که حالا هم که طبقه سیم آن سلسله خانقاه برقرار مسکن غرباء از مریدان آنها است و در خیابان متصل‌که در موصل آن دو زاویه قائمه ایجاد می‌شود و متقاطع نیستند بنام او است یکی از جنوب بشمال (خیابان‌صفی‌علی‌شاه) ویکی ازشرق بمغرب (خیابان‌خانقاه) واکنون هردو از نقاط آباد ومرغوب تهران است وقبل از انتقال صفی‌علیشاه بآن‌جا همه آن حدود بیابان و سنگستان بود بی خانه و بی سکنه مجملا من هشت سال مرید او بودم بصدق و اول در دست او بطریق مرسوم صوفیان که بعد شرح خواهم داد مشرف بفقر مصطلح و ذکرقلمی شدیم درمجلس‌عموم و اعیان فقرا که ازجمله ظهیرالدوله بودآنجا حاضر بودند وپیردلیل من آقا سید عبدالرحیم بود که تاآخر قطبیت ظهیرالدوله هم او پیردلیل‌بود و در آن ساعت خود صفی‌علیشاه با تاج درویشی روی پوست تخت قیمتی نشسته بودرو بمغرب و من دستم بدست‌پیردلیل سروپا برهنه و دلیلانه ازپائین مجلس رو به مشرق رفتم با کمال تسلیم و نیازمندی تا افتادم بدست و دامن صفی‌علی‌شاه و ملتفت بخود نبودم و جز او نمی‌دیدم وآنچه گفت بگوش جان شنیدم و هنوز بخاطر دارم وغیر گفته های ملا سلطان وغیره بود وشاید به قلم‌بیاید بعدازین گرچه حالا عازمم‌که اسرار اقطاب را بروزبدهم باآنکه اکنون هیچیك‌آنها را قطب نمیدانم ولفظ قطب را بی‌معنی وبازی میدانم و در اثر بدبختی جامعه

بشرمیدانم که باید عمر کوتاه بشر صرف این خرافات بی‌اساس و بی‌نتیجه نشد وصرف حقایق نشود چنانکه ۴۵ سال عمرعزیزمن در این راه تلف شد و [illegible] جز اثروفایده نداشت مگر همین کتاب که حالا مینویسم که شاید بعضی جوانان [illegible] استفاده و از اول داخل این خرافات نشوند و من با ۴۵ سال عمر اینهم [illegible] قوت جوانی و نشاط کارها در عالم حقایق می‌توانستم بکنم و بیادگار بگذارم که حالا درپیری نمی‌توانم (فریادها از بیداد دزدان وقت که اقطاب بی‌حقیقت باشند) (۱) وعزم بر وربندادن اسرار اقطاب فلسفه‌هائی داردکه بعد خواهد نوشت نه برای احترام آنها است زیرا آنها درجامعه حقایق هیچ‌محترم نیستند وعضو زائد رشد بدن جامعه اند و عیب و عواریند نه آلت کار مخصوصاً [illegible] صفیعلیشاه باراقطاب پرغرور چندی دیدم تاآخر نام حاج ملاسلطان [illegible] وآنوقت در نجف غرق درس مجتهدی بودم و بخود نوید ریاستهای شگرف در اثر علمیت که باعتقادم منحصر بخودم بود میدادم و درآن ضمن گاهی [illegible] می‌بالیدم که مرا از مفاسد ریاست برهاند و بحمدالله بالهام کنون اثر [illegible] که رهائی کلی یافتم و هرچه دردست و سرداشتم بیادرفت چرخ [illegible] چرخ شکندش بیضه در کلاه) واقعاً بیضه ای که همین ریاست موهومه [illegible] و صریفتی باشد ومن کاملا داشتم) تا درست استطرمعطریف ودلخوش [illegible] است اما همانکه در کلاه شکست و درویش چکید چه‌رشت شرم‌آور [illegible]

(۱) پسرصفی بنام نورالدین بواسطه شکستی که در عشق [illegible] در جوانی خودکشی نمود و درماهان کرمان مدفون گردید و خود صفی [illegible] جوصخانه خانقاه مدفون گردید وپس ازفوت وی براثر تملک زمین‌های خانقاه از طرف بانو شمس الضحی (دختر صفی) فیمابین مولوی رشتی (از مشایخ ظهیرالدوله) وورثه صفی کار بعدلیه کشید و بر اثر حکمیت تقریباً زمین‌های مورد بحث مناصفه گردید و اکنون محل خانقاه برای برگزاری مجالس ترحیم اختصاص یافته است و سلسله صفی علیشاهی قطبی ندارد .

نورالدین مدرسی چهاردهی

شد و من اکنون می‌بینم و شکرها میکنم که در زندگی شکست (مگر این پنج روزه دریابی ــ آنچه از پنجاه‌ات نه پنجه رفت) بعد از مردن و ننگ قبرستان شدن که دیگر چاره ندارد و اکنون ۹ سال است که به پیروی یزدان بسکه دو دست افسوس خود را بر سر خود زدم بیضه‌های دردی پنهان شده در کلاه آخوندی که التوأمات عمامه است شکست و چنان ریخت که جمع شدنی نیست و باید با آب گرم شست نه با آب سرد (ما بر سر و تن جبه و دستار نداریم ـ کار عشق بر جبه و دستار نداریم)

س ــ آیا این سه سلسله مرتب بیکدیگر بودند و در طول هم و یا در عرض یکدیگر و رقیب هم و معارض

ح ــ برای من اتفاق افتاد که این سه سلسله مرشد در طول هم افتادند اما خود آنها همدیگر را قبول نداشتند و هریك آن دوتا را در عرض خود شمرده باطل میدانستند و من نوشتم که حاجی میرمحمدعلی مرا باطل و کافر خواند وقتی فهمید که من نزد صفی‌علیشاه هم میروم

پرسش ــ آیا اشخاص و رؤساء هریك از این سه سلسله همدیگر را قبول داشتند و یا باطل و مردود می‌پنداشتند

ح ــ در سلاسل مجتهدین دیده‌ایم که درعین دشمنی و بی‌اعتقادی به یك دیگر جرأت ندارند که تصریح بکفر یکدیگر نمایند و تجلیل ظاهری کاملا ازهم میکنند اما انتظار یك بهانه دارند که بر یکدیگر بگیرند و فوراً احتمال را یقین ساخته کافر غلیظ بخوانند چنانکه دیدیم آقا سید عبدالله بهبهانی را (مؤسس مشروطه ایران بتحریك و هواداری میرزاعلی‌اصغرخان اتابك معزول تبعید شده به اروپا) (کلب ممطور) نامیدند یعنی سگ باران خورده که خیلی لازم‌الاجتناب است زیرا زود نجاستش سرایت میکند و حاج شیخ فضل‌الله اورا بهاین اسم نامید و بعتبات علماء نوشت که چون سید عبدالله درباب دخانیات رژی با حکم مجعول میرزای شیرازی بحرمت دود کشیدن مخالفت نمود و در مسجد بمنبر رفت و در منبر غلیان خواست و کشید معلوم شد که ازدولتیها و

از رژی نیز پول گرفته و این کار را کرده گرچه هیچ اثر نکرد و امتیاز دخانیات بهم خورد و عمارات رژی باجماع ملت خراب شد اما او بسبب سوء قصد نحس شد و عجب آنکه پس از چند سال که آقا سید عبدالله خود را از تقصیر بر آورد به اقامه شهود نقد وجنس و خواست عتبات برود نشد و پسرش آقا سید محمد را فرستاد برای درس خواندن و از آقا شیخ فضل‌الله توصیه خواست و او تمجید مفصل از پدر و پسر نوشت از جمله (آقازاده حجة‌الاسلام آقا سید عبدالله) پس نجفی‌ها مضمون ساختند برای آقا شیخ فضل‌الله که تو خود سابقاً نوشته بودی (کلب ممطور) مگر سگ باران خورده اگر دو سال به همان حال بماند حجة‌الاسلام خواهد شد (العیاذ بالله من التفوه بهذه الکلمات) کاش ما بدنیا در همچون زمان نمی‌آمدیم که این اوضاع را به بینیم و این سخنان را بشنویم و نیز پنجاه سال قبل میرزا محمد تقی پدر حاج میرزا حسین نوری صاحب نفس الرحمن و کلمه طیبه و فصل الخطاب و مستدرک ومسائل و مجار که نگارنده چند روزی نزد وی در سامره درس خوانده در مسجد نور در ماه رمضان در بین موعظه غلیان خواست و کشید یعنی دود غلیظ مبطل روزه نیست پس علماء که در ذم او پی بهانه میگشتند تشنیع غلیظ‌تر از دود نمودند که این توهین اسلام است در ماه رمضان ما لا نص فیه را در منبر پیغمبر علناً مرتکب شدن وهنوز در غیر رمضان هم در جواز غلیان حرف است بنابر قول اصالت حظر و نیز مضمون ساختند که بعد از غلیان میرزا چند نفر رعایای نور در بیابان سفره گسترده بند و خوردند و عابرین پرسیدند که مگر روزه نیستید گفتند چرا اما مقلد میرزا محمد تقی هستیم که غلیان را برای صائم جایز می‌داند و ما چون روزه و ناشتائیم میترسیم غلیان ضرر کند بعنوان ناشتائی ورفع ضرر غلیان می‌خوریم تا غلیان بکشیم و بفیض متابعت مجتهد برسیم عابرین گفتند میرزا فقط غلیان کشید و اذن داد دیگر ناشتائی نه خورد و نه اذن داد گفتند میرزا ناشتا نبود تا ناشتائی لازم داشته باشد و ما لازم داریم واما اذن ندادن اصولیین گفته‌اند که اذن درشئی اذن در لوازم و مقدمات آن شئی است مجملا اگر وقتی عالمی بایك بابی حرف دوستانه زد و همین را بهانه کرده او را بابی میخوانند و

کافر خواندن حاج شیخ‌هادی سنگلجی بهمین گونه بهانه‌ها شد گرچه (افرود برحلال او و نشد کم زپایه‌اش) محملا دو سلسله اولی در میان خودشان همین طور بودند که ذم صریح ابتدائی نمیکردند از ترس پیش نرفتن و خودشان از اعتبار افتادن اما پی بهانه میگشتند و بهاندك بهانه می‌افتندو فریاد (واطریقتاه) میزدند اما سلسله سیم که اصل تصوف بود آن‌ها هریك پست‌تر و کم مریدتر بودند سالوسی را لازمترداشتند و تکذیب نمی‌کردند بلکه میگفتند : هرجا چراغ مرتضی علی روشن شود خوب است باید آن‌جا حاضر شد) و آنکه ریاستش بالاتر و مریدش بیشتر و خرش از آب گذشته بود ملاحظه نداشت صریحاً میگفت که غیر من همه کافرند و من علی هستم و سایرین عمرند من خود مکرر از هریك آن‌ها همین نسبت علی و عمر را شنیدم و اکنون هم میشنوم مثلا صفی علیشاه چون ننگین بود بسبب عزل حاج آقا محمد اورا و نداشتن سند قطبیت و بودن در تهران که مرکز وجای تربیت شد کاست وجود او هم خیلی بدتر بود نام کسی را ببدی نمیبرد و اتباعش را هم نهی میکرد و اکنون هم آن‌ها بهمان لحن عمل میکنند . اما حاج ملاسلطان بی‌ملاحظه می‌گفت و اتباعش هم هنوز نزد بعضی نمی‌گویند که غیر ما عمراست و ما علی هستیم و همه نجس‌اند و ما فقط پاکیم .

س ـ آیا از همه آن سه سلسله شما مجاز بودید یا فقط ازیکی آن‌هم از یکنفر یا از چند نفر .

ج ـ سلسله اول اجازه طریقتی نداشتند و مثل بابی ها بی‌نظم بودند هرکه بتواند تبلیغ کند یا اول درس تبلیغ بخواند بعد تبلیغ کند حتی زن‌ها و بیسوادها چنانکه آقای آیتی صاحب (کشف الحیل) که واقعاً آیة‌الله العظمی است و جهاد اکبر کرده‌است

***

این نه پرسش به خط کیوان قزوینی موجود بوده و بقیه بدست است گویا دنباله این مبحث بصورت کتاب رازگشا و بهمین سخن درآمد کیوان قزوینی کلیه آثار خودرا بدون تهیه یادداشت یا مراجعه به کتب تألیف میفرمود بدون آنکه نیازی به تصحیح آن داشته باشد حتی تفسیر وی نیز بدون مراجعه به قرآن و تفاسیر نوشته شده و پنج مجلد آن تا به طبع رسیده است و بیشتر ساعات شبانه روز را بنوشتن میپرداخت چهارروز قبل از مرگش از تألیف دست نکشید و تا دم واپسین حواسش بجا و هوشیار بوده است .

سرهنگ نورالدین مدرسی چهاردهی

مترجم و نگارنده : دکتر تبریزی - استاد دانشکده ادبیات

حماسه
کورش

-۲-

ترجمه واقتباس از کتاب
«کورش» اثر «آلبر
شاندور» فرانسوی

و چون شکست‌هایش در تمرینهائی که
او در آنها مهارتی کافی نداشت هرگز موجب
نومیدی و یا وحشت وی نگشته و برعکس
به **سرسختی ولجاجت** او تمایل به‌پیروزی
بهائی می‌افزود لذا توانست در مدت کمی در
اسب سواری نه‌تنها با همقطارانش برابری کند
بلکه بر اثر عشق واراده‌ای که دراین راه‌ازخود
بروز داد بر آنان سبقت بجست .

«کورش بعد از این‌که در علوم و فنون بدنی آموزشی کامل یافت در این رشته سرآمد همرخویش گشت وارد مدرسه شاهزادگان جوان شد و در آنجا نیز در سایهٔ جد و جهد خود در انجام تمرینهای اجباری ، استقامت پایمردی، احترام به بزرگان واطاعت ازصاحبمنصبان عنصری لایق و برجسته شناخته شد.»

* * *

البته او میتوانست تا آخرعمرش بدون این‌که لازم باشد بیشتر از این خودرا بهانظاربنمایاند زندگی کرده وجاه طلبی‌های خود را به بازی مهره‌ها در زیر سایهٔ کاخهای اکباتان محدود سازد ، مثل یك رعیت خوب و سر براه مالیات خود را پرداخته و از هیچ چیز و هیچکس ترس و واهمه‌ای بدل راه ندهد

اما همیشه یك دانه شن کافیست تا سرنوشت دنیا را بکلی تغییر دهد تاریخ انسانها هیچگاه از قوانین و قواعد معین ومنطقی که از پیش ترسیم‌شده وبرای همیشه غیرقابل تغییر باشند پیروی نمی‌کند پیشامدهائی گاه بظاهر بسیارکوچك و بی‌معنی میتوانند چه‌بسا عوامل تعیین کننده‌ای در انقلابات نژادی دنیاگردندکه از هرده قرن به ده قرن بشریت (این اقیانوس پیوسته متلاطم راکه از هر نقطه‌اش‌که بنگرید و نگاهش بکنید چیزی جزطوفانها و جزرو مدهای سهمگین ـ که نتیجهٔ جهش دائمی و عظیم تمدنهائی هستند که با یك نظم شگفت انگیز گاه طلوع می‌کنند و زمانی بسوی تاریکی و فنا سرازیرمی‌گردند ـ) ، بکلی‌زیرورو میکنند. این‌کورش‌جوان بودکه درحین بازی بارفقایش میرفت تا یکی از این دانه‌های شن زیرورو کن تاریخ گردد.

هرودوت جریان این‌واقعهٔ مهم‌را چنین نقل میکند: «روزی هنگامیکه کورش با رفقایش درده مشغول بازی بود و بوسیلهٔ آنان بعنوان شاهشان انتخاب‌شده بود حادثه‌ای اتفاق‌افتاد که هیچکس آنروز نمیتوانست عواقب مهم آنرا پیش بینی‌کند . بنابرقوانین بازی ، کورش از میان همبازی‌های خود گروهی را

بسمت پاسدار و پیک ویژه خود گماشته بود هر کس وظیفهٔ خود را خوب می‌شناخت و موظف بود از سلطان آنی و مستعجل خویش فرمان ببرد. یکی از بچه‌هاکه در این بازی شرکت داشت نجیب‌زاده‌ای بود از قوم ماد موسوم به آرتامباد . وی چون ناگهان از اطاعت به کورش جوان سرپیچید لذا بنا برسم معمول در دربار واقعی پادشاه اکباتان توقیف و شلاق جانانه‌ای خورد پس از این تنبیه بدنی که آن نیز از قوانین بازی محسوب می‌شد وقتی اورا رها کردند طبعاً از این که با او ، پسر یك اعیان مثل یك روستازادهٔ گمنام رفتار شده بود بی‌نهایت ناراحت وعصبانی بود لذا نزد پدرش رفت واز کورش شکایت نمود . آرتامباد پا برروی آبرویش گذاشته و از شاه بار خواست . همین که بحضورشاه رسید جریان واقعه را بوی عرض و به او خاطر نشان کرد که چطور پاس احترام طبقهٔ اعیان مملکت را نگهمیدارند شاه ، کورش و پدر تمیدیش را بحضور طلبید و با لحنی بسیار خشونت‌آمیز آنها را مورد عتاب قرار داد . ابتدا رو به کورش کرد و خطاب بوی چنین گفت : «این توئی پسر این مردك ، که جرأت و جسارت را بحدی رساندی که تا دست برروی فرزند مردی بلند کنی که بزدمن مقامی بس والا وشامخ دارد ؟ ! ! » کورش بلادرنگ چنین پاسخ گفت «قربان من اگر با وی چنان سلوك نمودم برای این بودکه حق و عدالت چنین حکم می‌کرد . بچه‌های دهکده مرا ازمیان خود بشاهی برگزیده بودندچون که من برای احرازاین مقام لایقتر ازهمه بودم . باری درحالی که سایرین دستورات مرابدون‌چون وچرااجرامیکردند وی کوچکترین وقعی بر آنها قائل نبود » همان‌طورکه کورش داشت حرف میزد آستیاگ او را بدقت ورانداز می‌کرد عباری از ظن برروح وی سایه افکنده بود.

این صدای مرموزچون بودکه ازگلوی کورش بیرون‌می‌آمد وازتماشات آن بگوش آستیاگ بس آشنا مینمود.

کم کم حتی خطوط چهرهٔ کورش جوان درنظرش شباهتی عجیب باخطوط

چهرهٔ خودش پیدا کرد . پس شاکی و پسرش را مرخص نمود . آنگاه چوپان را به کناری کشید و بدون مقدمه از او پرسید : این بچه را که ادعا میکنی پسر تو است از کجا پیدا کرده‌ای؟! چوپان بیچاره که از شنیدن این سئوال مستقیم وعجیب روحیه‌اش را پاک باخته بود ابتدا چند کلمهٔ نامفهوم بزبان آورد و سپس در برابر تهدید هولناک آستیاگ که بوی گفت اگر حقیقت را کتمان کند دستور خواهد داد زنده زنده پوست از بدنش بردارند هرچه در این مقوله میدانست عیناً تقریر نمود وچون ضمن‌بیانات خود ضمناً از هارپاگ نیز یاد کرد لذا وی نیز فوراً بدربار احضار شد و بیانات مرد چوپان را تأیید نمود.

پادشاه ماد که در این ماجرا علائم و آیات روشن و صریح دخالت خدایان را میدید از خشم آنان برخود اندیشید و لاجرم یکبار دیگر بستاره‌شناسان مخصوص خود توسل جست . اینان بار دیگر هم آمدند و بشور پرداختند رای نهائی آنها قطعی و بلاابهام بود : حال که این پسر جوان علیرغم حکم اعدام که چندی پیش درباره او صادر شد باز زنده مانده بهترین حجت است براین که خدایان حامی و محافظ وی بوده‌اند . با وجود این ازطرف او دیگر جای هیچگونه تشویش و نگرانی برای آستیاگ نیست : مقدر بود که وی روزگاری پادشاهی کند و حال که یکبار توسط همسالان خود به این مقام رسیده است دیگر برای باردوم به این شأن عظیم نایل نخواهد گشت ؛ و البته اینطور خیلی بصواب ومصلحت ما است چه ، اگر قدرت واقعی به دست این جوان پارسی می‌افتاد ما که از قوم ماد هستیم همه اسیر و بردهٔ حلقه‌بگوش او میشدیم رؤیای پادشاه ماد بحقیقت پیوسته است . از نژاد وی کودکی پا بعرصه گیتی نهاد که بسلطنت رسید (هرچند در عالم تخیل کودکانه) وبنابراین دیگر ترسی از سوی وی نباید بدل راه داد. پس سزاوار است که شاه او را به پارس گسیل دارد .

بدین ترتیب کورش به پارس‌بومش نزد والدین خود گسیل شد و اینان

طبعاً از این بازگشت معجزآسای فرزندشان بسیار تعجب کردند ووقتی کورش ماجرای خودرا برای آنان بازگفت تصدیق کردند که این از حکمت و مشیت خدایان بوده است وبس و لذا اورابجان پذیرا شدند.

* * *

با اینکه نام کورش ایلامی است ولی خوداو از حیث نژاد یك پارسی اصیل است .

پدرش ، کمبوجیه (کامبیز) با ماندانا دختر آستیاگ آخرین پادشاه ماد ازدواج کرده بود.

بعد از انتقال پارسیها از پارسوا به پارسومش سه پادشاه هخامنشی متعاقب هم برتخت آنزان (یا آنشان) جلوس کرده بودند . در ستونی اززرس که در بابل کشف شده است خودکورش چنین اعلام میدارد : «منم کورش، پسر کمبوجیه ، نوهٔ کورش» . با جلوس کورش بر اریکه شاهی قوم هخامنش میرفت تا در تاریخ جهان نقطه‌ای بس تابناك از خود برجای بگذارد چراکه پیدایش دولتی بنام دولت ویا بهتر بگوئیم امپراطوری پارس در صفحهٔ گیتی عاملی بس مهم بشمار می‌آید نخست بعلت کمك شایانی که تأسیس این امپراطوری بزرگ به اتحاد و یکپارچگی اقوام و ملل پراکنده نمود و سپس بخاطر سهم عظیم و واقعاً با ارزشی که در راه رشد معنوی بشریت از خود به ارمغان آورد . بجرأت میتوان گفت که بین دنیای ناشناخته ایلامیها که در قرون و اعصار منهای بینهایت گم گشته و دنیای نوینی که ما وارث آن هستیم تمدن پارسی درست بمنزلهٔ یك «خط وصل» ویا بعبارت بهتر و گویاتر یك «نقطه عطف» میباشد که پیدایش آنرا در تاریخ باید یك مشیت الهی دانست چه، درسایهٔ همین تمدن پارسی است که امر مهم تسلسل و پیوستگی در سیر (هرچند نامحسوس اما قطعی وحتمی) بشریت بسوی فرصت وموقعیتی مناسب که بالاخره بهوی رخصت ابراز عظمت، حس عدالتخواهی و آرمان دیرین خویش برای نیل به یك نظام کمال مطلوب را بدهد ، صورت تحقق بخود گرفت . تمدن پارسی نقش خود را (در این تسلسل تاریخی بخوبی ایفا نمود . این تمدن وقتی در افق گیتی درخشیدن می گیرد که همه چیز در اطراف آن (در این

آسیای غربی که خاك آن شاهد گویا و مهیجی است از تلاش‌ها ، رنجها ، پیروزیها و بالاخره عشق بهزندگی اقوام و ملل مختلف) فرو ریخته و برو رفته است . خدمات این تمدن بزرگ بعالم بشریت هرگز از خاطرها فراموش نخواهد گشت . مسلماً سه قرن در سنجش تاریخ زمانی است بسیار اند وکوتاه ، اما این سه قرن دوران تمدن هخامنشی را درخشش و جلائی دیگر است! پارسیها طی این سه قرن میروند تا شاهراهی بسوی پیشرفت و تعا بشریت بازکنند. آن‌ها میروند تابرروی ویرانه‌های عظیم اقوام پراکنده بنا محکم و خلل ناپذیری بسازند که مصالح آنرا آریائیهای متحد و بی‌وه تشکیل میدهند . آنها میروند تا اولین سهم بشریت را در تاریخ برای ... وتوسعهٔ هنرکه عالیترین و تنها ترجمان افضلیت و برتری قومی برقوم دیگر است ادا نماید . شاهان این قوم دوستداران متندر علم و ادب بوده وحس بزرگی و عظمت جوئی درایشان به نقطهٔ اوج خود خواهد رسید : برای تأیید این حقیقت کافی است به دو مقر شاهی هخامنشی یعنی پاسارگاد و پرسپولیس (تخت جمشید این منظومه‌های مجلل سنگی راکه بتنهائی بر نبوغ اصیل و بی‌آلایش یك نژاد بزرگ که حماسه کوتاه آن در تاریخ اثری خیره کننده و محو نشدنی برجای گذاشته است نظری بیفکنیم .

کمتر ملتی در فردای فتوحات خود چنین فروتن بوده است و نباید فراموش کرد که ملت پارس بنیانگذار بزرگترین ومهمترین امپراطوری است که روی زمین بخود دیده است . این نص تاریخ است . کورش همه جا بعنوان یك ناجی مورد علاقهٔ مغلوبین خویش قرار میگیرد : سپاهیان هخامنش دربرابر قوای دشمن خطرناکند اما هرگز در بین مردم عادی ایجاد خوف ووحشت نمیکنند مغلوبین آنها آزاد زندگی کرده و آداب و رسوم و مذاهبشان محترم شمرده میشوند. چه تضادی بزرگ با بیرحمی وسفاکی خونسردانه آشوریها که مزهٔ تلخ آن هنوز ازمذاق معاصران کورش بزرگ نرفته است ! باز چه تضادی شگرف بین سلوك عاقلانه و عادلانه این فاتحان بزرگ با اسیران جنگی خود و رفتار وحشیانهٔ مهاجمان سامی که از خود چیزی جز خاطره شوم قتل عامها و

تبعید های دسته جمعی در اذهان باقی نگذاشته اند ! صلح عدالت ، رفاه و تنعم برای همه خطوط اصلی و «شگفت انگیز» سیاست پادشاهان بزرگ هخامنشی را تشکیل خواهند داد .

شرح مترجم . مؤلف مینویسد « شگفت انگیز» . آری طرح این اصول مترقی در دوهزارو پانصد سال پیش ، زمانی که اثری از دنیای متمدن امروز نبود واقعاً «شگفت انگیز» است و بجرأت میتوان گفت که بسیاری از طرحهای مترقی جوامع متمدن امروزی از آنجمله و بویژه « اعلامیه جهانی حقوق بشر » بهیچوجه تازگی نداشته و آشکارا ملهم از افکار و اندیشه‌های عالی کورش این بزرگمرد آریائی نسب هخامنشی است پس واقعاً جا دارد که ما ایرانیان ، امروز از داشتن چنین میراثی درخشان برجهانیان ببالیم ولی درعین حال فراموش نکنیم حالکه با یك تکان عظیم و تاریخی درروز خجسته ششم بهمن ۱۳۴۱ شمسی بدست توانای رهبری از هرحیث همسنگ و همتراز کورش کبیر یعنی محمدرضاشاه پهلوی آریامهر از یك خواب طولانی (که دست اجانب مارا درآن فرو برده بودتا درعرصهٔ گیتی بدون رقیب خطرناك پیشتازد) برخاسته ایم از خردو کلان ، مردو زن وظیفه داریم که بااحساس کامل مسئولیت درهرمقام وموقعی که هستیم بکوشیم تا نه تنها عقب ماندگیهای گذشته را تلافی نمائیم بلکه ایرانی بسازیم از هرجهت شایستهٔ «تمدن بزرگ» هخامنشی که درعصر خود یگانه تمدن جهانی بشمار میرفت .

(پایان)

دکتر سید جعفر سجادی
استاد دانشگاه

یکی از بزرگان کلام وحکمت ریاضی وعرفان و فنون دیگر اسلامی در عصر قاجار آقا علی مدرس زنوزی است زنوز یکی از قصبات آذربایجان و از نواحی تبریز است از این دهستان نیز بمانند بسیاری از دهستانهای دیگر ایران دانشمندان و فلاسفهٔ بزرگی برخاسته اند که درکتب اعلام و رجال نام عده‌ای از آنان مضبوط است وبسیاری دیگرهم همچنان ناشناخته بمانده اند از جمله کسانی‌که از قصبهٔ زنوز بمقامات معنوی وعلمی نائل شده اند و نام آنها در تذکره ها برده شده است حاج میرزا محمد حسن زنوزی و ملاعبدالله زنوزی پدر آقا علی مدرس زنوزی میباشند ملا عبدالله زنوزی پدر فیلسوفما خوددر عالم علم و ادب یگانه عصر بود در فقه و اصول دستی توانا داشته است اصول را نزد میرزای قمی صاحب قوانین الاصول بیاموخت به حکمت اسلامی توجهی

کامل داشت و در این قسمت تبحری یافت لکن بمانند بسیاری ازعلماء که از اشتهار به حکمی بودن احتراز میکردند وی نیز مایل نبود بدین دانش شناخته شده گویند حکمت را در اصفهان و نزد اساتید بزرگ آن دیار بیاموخت و در این قسمت تعلیقات وحواشی مهمی بر کتب حکمی ازجمله اسفار ملاصدرا دارد.

آقا علی مدرس در دامن پدری این چنین تربیت میباید و بدیهی است که از محضر وی استفاده ها و بهره ها میبرد ، درمحافل ومجالس علمی عصر خود حاضر میشود و استادان بزرگی را درك میکند تا در علوم حکمی سرآمد میشود و بمدرس شهرت میباید .

وی را حکیم الهی و استادالاساتید نامیده اند ، در مدرسه سپهسالار قدیم بتدریس اشتغال داشت ، علاوه برمراتب علمی و تبحر در حکمت بحثی درصفای باطن و تهذیب اخلاق ممتاز بود و مراتب ریاضت وسیر وسلوك را گذرانده بود ، غالب کتب کلامی وحکمی وریاضی را استادانه تدریس میکرد، مردی عارف پیشه ، وارسته بود از توجهی که بزرگان عصر بوی داشته انـد معلوم میشود که خرقهٔ تصوف هم در بر کرده است وی بسال ۱۳۰۷ وفات یافت و درحضرت عبدالعظیم مدفون گردید ، ظاهراً اشعاری هم سروده است که یك رباعی را مدرس خیابانی بیاورده است .

خورشید ازل ز رخ چو برداشت نقاب
برداشت نقاب و گشت ظاهر به حجاب

ظاهر بحجاب اگر نشد پس ز چه روی
گردید او و تراب ظاهر به تراب

برای اینکه افکارفلسفی وعلمی یك فیلسوف بدرستی روشن شود ناچار باید اوضاع و احوال اجتماعی وسیاسی عصرزندگی او بررسی شود و حتی در مورد متفکران بزرگ باید گفت نه تنها اوضاع اجتماعی عصر زندگی خود در او مؤثر است بلکه اوضاع شخصی و خانوادگی نیز کمال اثر را دارد و اوضاع علمی اعصار ماقبل هم بی اثر نیست .

میدانیم که از همان دیرباز که مسلمین وخلفاء اسلام به نقل فلسفه وعلو
از نواحی مختلف بلاد عالم اسلامی توجه کردند مکتب های پراکندهٔ بوجو
آمد که فلسفهٔ یونان رااز مسیر خودبگرداند ورنگی دیگر بدان دادند، اعل
علم وفلسفه درخدمت حکومت عصر وزمان قرار میگرفت و گاهی حیلی باد
حکومت در استخدام فلسفهو علم واقع میشد وبرههٔ اززمان فلاسفهٔ وداشمندار
ارقید حکومت ها رهائی مییافتند و ازحملات وتازیانه‌های متعصبین مذهبی ه
آزاد میشدند وبدین جهت میتوانستند بطور آزاد و بدور ازقید و بند های
اجتماعی وبقول یکی از فیلسوفان بست های بازاری فکر کنند وبحث کنند و
بدنبال کشف حقایق روند نظری به مقابسات ابوحیان توحیدی و مجموعهٔ
رسائل اخوان الصفا وکتبی که درعصر و زمان ضعف حکومت و خلافت بغداد
تدوین شده است نموداركامل این امر است ، وبرخلاف تصور بهترین دوران
علم درجهان اسلام که‌عصر طلائی وپیشرفت دانش بایدمحساب آورده شده‌همان
دورانی است که دانشمندان از استخدام حکومت رهایی یافتند و توانستند
آزادانه بیندیشند ونتیجهٔ افکار وعقاید خودرا تدوین کنند وعلی‌رغم‌فقرمالی
و تنگی معیشت وزندگی که معمولا در این اعصار دامنگیر دانشمندان میشد
وحامیان خودرا ازدست میدهند ، ازلحاظ علمی و فلسفی پیشرفتهای قابل
ملاحظه شده است .

البته این امر ازلحاظ وقوع خارجی کلیت ندارد و در اوائل عصر
خلفاء بزرگ عباسی و حکومت بغدادکسانی بمانند برامکه ووزرای بزرگ‌و
دانشمند ایرانی بودندکه دانشمندان را بخود جلب میکردند واز آنان بنحو
کاملی حمایت میکردند وبدین طریق پایه های علوم مختلف رااستوار کردند
و در تمام شعب علوم وفنون ازریاضیات گرفته تا علوم کلامی پیشرفتهائی
کردند و باوج کمال رسیدند واین وضعی بوده است که بدون شك بهمت
بزرگان ایران و دانش دوستی آنها بوجود آمده است .

باری بطور قطع پیدا شدن فرقه های کلامی عامل مؤثری بوده است

انحراف علوم یونان از مسیر اصلی خود چنانکه بتدریج اخبار وروایات و آیات درمباحث فلسفی وارد شد ومکتب هائی بوجود آمد که کم وبیش مسائل دینی را در فلسفه دخالت دهند . معذلك فیلسوفان بطورعموم مباحث دینی را در فلسفه محض کمتروارد میکردند و کسانی بودندکه فلسفهٔ یونان را برمدار و روش مشاء مورد بحث قرارمیدادند ومباحث آنرا همچنان بروش یونانیان مدون ومبوب کردند مانند فارابی وشیخ الرئیس ، لکن این وضع بتدریج واژگون شد وطبقات و دسته های مختلفی بمناسبت هایی از مباحث فلسفی بهره ورشده و درفنون و علوم دیگر بکار بردند ، مکتب‌های کلامی ازیك‌طرف و مکتب های عرفانی ازطرفی دیگر هریك بنوبهٔ خود روش دیگری در پیش گرفت ، عرفان ، کلام ، فقه ، اصول همه با فلسفه درآمیخته شد ومکتبی بمانند مکتب اخوان الصفا بوجود آمد که تمام شئون علمی وفنی و مذهبی را با فلسفه تلفیق کرد و از این تاریخ احیاناً کسانی پیدا شدندکه مکتب وروش آنهارا پیروی کردند وفلسفهٔ اسلام بطورکلی رنگ کلامی بخود گرفت ، این وضع گاهی باوج کمال خودمیرسد و گاهی دگرگون میشود. در این جریان اوضاع سیاسی و اجتماعی و نوع برداشت امراء وحکام و تشویق و ترغیبی که نسبت بدستهٔ خاصی از دانشمندان وفکر ی مخصوص میکردند اثری به سزا داشته است و احیاناً مسیر فکر ی وعلمی را تغییر میداده اند و هدفهای علمی را مشخص می کردند .

همچنانکه میدانیم که دردورهٔ صفویه فلسفهٔ اسلامی در سرزمین ایران وضعی خاص بخود میگیرد وتجلیات نوینی پیدا میکند سلاطین صفوی ازجهات مختلف سیاسی و اجتماعی بیش ازپیش توجه به جنبه های فلسفه ذوقی کرده اند و تابش های روح شرقی را تقویت و ترویج مینمایند وبدین جهت نزاع و جنگ وستیز درمیان متعصبین خشك اصولی با اخباریان و اصولیان وپیروان فلسفهٔ مشاء وشیفتگان فلسفهٔ ذوقی و بالاخره روح عرفانی و تصوف درگیر می شود بازاربحث وجدال میان اهل وجد و ذوق وبحث رواج پیدا میکند و

.این میان فلاسفه بزرگی بمانند ملاصدرا پیدا میشودکه حال وذوق و...
جدال را درهم آمیخته شیخی وصوفی اخباری و اصولی‌را باهم سازش .
مند وبنای فلسفه نوینی‌را میریزدکه بمانند اقیاس همهٔ مذاهب وفرق و.
نحل مختلفه‌را در خود حل میکند جنگ هفتادو دوملت را بیهوده و بی..
بشمارند و آنرا نتیجهٔ جهل و نادانی بحقیقت اسلام میدانند و گویند ه
ندگان جدا با تضاد و اختلاف مشربی‌که دارند ، بسوی هدف واحدی ...
وند وبطور ناخودآگاه از یك مشرب و مشرع سیراب میشوند، صدرالدین
شیرازی معروف به ملا صدرا بنیان فلسفهٔ را می‌ریزد که بنام حکمت متعالیه
نامیده است‌این‌فلسفه درحقیقت جامع تضادات است ازکلمات بزرگان‌واساتید
حکمت یونان‌گرفته تاکلمات ائمه اطهار و اخبار وروایات و آیات ق.آنی
برای اثبات صدی ومسائل فلسفی مورد انتقاد قرار میدهد و بدین ترتیب
بنیان‌گذار مکتبی میشودکه سالها برافکار اندیشمندان حاکم علی الاطلاق
میگردند وسالها بعد از دورهٔ قاجاریه اندك اندك روح غربی ویا غرب زدگی
از مجاری مختلف بدین مرزو بوم وارد میشود بملل مختلف فرق و مذاهب
جدیدی بمانند مذهب شیخیه وبدنبال آن بهائیه رواج پیدا میکند وجدال و
نزاع جدیدی درمیان مردم و ارباب مذاهب بوجود می‌آید و در نتیجه فلسفهٔ
اسلامی ویا ایرانی‌که اندیربار رنگ‌کلامی بخودگرفته است بصورتی دیگر
نمودار میشود وازین راه‌است‌که ملاحظه‌میشود بالکل فلسفه‌بطرف کلام‌مشخص
میگراید، کتب ورسائل فلسفی باژگونه میشود و انحرافی بس آشکار پیدامی
کند درچنین وضعی است‌که فیلسوفان جدیدی بوجود می آید که برحسب
اقتضای محیط ... و خواست مردم وقت خودرا صرف پاسخ گوئی بمسائل
کلامی می نمایند .

باری درچنین محیط وشرایطی است‌که فیلسوف‌ما آقا علی مدرس‌زنوزی
قدم بعرصهٔ وجود میگذارد مکتب های مختلف موجود زمان خودرا بررسی‌می
کند و درحوزه های‌مختلف درس وبحث بزرگان عصرخود حاضرمیشودلاجرم
دربرابر مشکلات اجتماعی‌ومذهبی زمان خود قرارمیگیرد که قهراً ازسیاست

دولت نمی تواند برکنار باشد این است که کتب و رسائل وی همه در خدمت مذهب وسیاست و خواستهای جامعه قرار میگیرد وبطور خودآگاه یا ناخود. آگاه ذوق و استعداد و مسیر بحث خودرا به خواستهٔ های ملت میکشاند ودر این زمینه کتابها ورسائلی برمینگارد از جمله کتب وی که بزبان پارسی است کتاب بدایع الحکم است وی این کتاب را بدنبال پرسش هائی که یکی از شاهزادگان عصر درمسائل مختلف کلامی میکند می نویسد این کتاب بزبان پارسی است و واژه های خاصی درآن بکار برده اندکه شایان توجه است ، از لحاظ اجتماعی و مسائل مطروحه درآن عصر نیز قابل توجه است وی دیباچهٔ این کتاب را باکوشش خاصی بپارسی سره مینویسد و این خود نمودارقدرت و تسلط وی برزبان فارسی است وای کاش تمام کتاب را بروش سرآغاز و براعت استهلال می نوشتند . چون مقدمه این کتاب برای ادیبان و فارسی زبانان مفید بنظر میرسد عیناً نقل میکنیم

خدای راستایش کنیم وپرستش که هستی و بودش را آلایش نیستی ونابودی نیست ، یکتا و بی همتا ودانا و توانا وبینا و شنوا وگویاست ، بایستهٔ گوهر پاکش را وابستگی وپیوستگی و آمیختگی شایسته وبجا نیست

وپاکیزه بودش را تیرگی و افسردگی و کشیدگی و اندازه و جای و سوی وروزگار وپذیرش روانه، که دریای ساداب هستیش را نه کرانه بود نه پایان ، لخت ازو برکناره وپاره آواره است و این نشانها همه خود یگانه گوهر او است و گوهر او بود ، او پایان فرگوهرش را جز او از آفرینش نه دانش یابد نه بینش با همه آفریدگان مهربان و دمساز ، وازهمه بی آرزو و بی نیاز ، وبرهمه دست بخشش وبخشایش باز ، هرچه جز اواست ازاوست و باوست و بسوی اوست چون شناسائی خود بنمایش دوست داشت و خواست به یگانه پرتوشید خورشید بودش پیراسته تر ، آفرینش گوناگون را که نمودار ونمایش فر گوهر پاك ونشانهای پاکیزهٔ اوست ودردیدهٔ یگانه بینان از آنجا که ازوست همه باغ مینواست بیافرید و بردیدهٔ دل خدا شناسان روشنی جاوید بخشید و ازآنجاکه بایست وبایدکه راه شناسائی و بندگی به بندگان نماید

پیامبران آئین گزین را که بشری نخستین خودرا بجای مهین فرزندخرد و برخی همسرند بآرایش دانش وبینش ونکوئی خوی وراستی گفتار و درستی کردار بیاداست وبکوشش اینان بندگان راراه بسوی خود بیاموخت و بسوی خود خواست و از این زیبایان یکی راکه نهاد وبنیادش استوار ترو از همه بخشش وبخشایش او بهتر و برتر و ستوده تر بود محمد نام نهام و انجام پیامبری را باو داد وچون بدیدهٔ دانائی وشناسائی دررشته پیراسته و گردش آراسته‌هستی نگری ، گوئی: هم از او آغاز کرد ، درود نمایان شایان جاودان بردوان اوباد وبرخاندان پاك اوکه پرتو خورشید پیامبری او بودند وپس از او بجای او به نشستند وبراهنمائی آئین او برخواستند وبندگان را بدانش یگانگی یزدان پاك وبینش رشتهٔ آفرینش و خوهای نیکووراستی گفتارودرستی کردار بیاموختند و ارزشنیها وپلشتیها و رنجها وآزارهای این جهان و آن جهان رهانیدند هرکس باینان دوستی کرد وپیروی سرافراز شد و رستگار و هرکه دشمنی وسرکشی خوار گردید ونگونسار

باری کتاب بدایع الحکم موضوعاً فلسفه روز است که کلام باشد دراین کتاب مسائلی مانند منع اندیشیدن درذات خدا ، وحدت وجود ، صفات حق و غیره مطرح میشود وی با بیانات خاص و باستناد کلمات فلاسفه و متکلمان و آیات و اخبار و احادیث قدسی مسائل را مورد بررسی قرار میدهد .

دربعضی ازموارد به‌سخنان وتحقیقات پدرخود ملا عبدالله استنادمی کند و این خود نمودار این معنی است که او پدر خودرا درعلوم فلسفی متبحر و وارد میداند ولکن بعضی براین عقیده اندکه وی از پدرش درحکمت تواناتر است از تألیفات دیگر اوست : حاشیه براشعار ملاصدرا ، رسالهٔ درباب اینکه منطق ازعلوم حکمیه است ، سبیل الرشاد فی احوال المعاد، النفس کل القوی و رساله دروجود رابطی .

ازبررسی آثار وتألیفات این حکیم معلوم میشودکه وی باندازهٔ زیادی متأثر از حاج ملاهادی سبزواری بوده است ، لکن آنچه مسلم استسبزواری درقسمتهای ازحکمت نظری متبحر تر بوده است ویالااقل دراین باب آثار

جالب تری ازخود گذارده است مانند منظومه که یکدوره حکمت نظری است وبا اینکه جنبه های ذوقی و عرفانی و روح اشراقی را در خلال این کتاب گنجانیده است مع ذلك جنبه های نظری آن بیشتر است ، البته کتاب بدایع‌الحکم‌رامیتوان با اسرارالحکم سبزواری تا حدودی سنجید ازاین‌جهت که اسرارالحکم بیشتر جنبه کلامی دارد تا فلسفی ، بااین‌وصف رسالهٔ این حکیم درباب‌النفس فی‌وحدتها کل‌القوی که درحاشیه شرح هدایه ملاصدرا چاپ شده است رسالهٔ است بسیار دقیق .

درباب وحدت وجوددر کتاب بدایع الحکم ص ۱۹۲ گوید . از اینجا ظاهر ومنکشف میگردد که مراد اولیای‌عرفان که بصوفیه معروفند و باهل‌الله موسوم ازوحدت وجود وموجود به این باشد که درواقع کثرتی در وجود و موجود نباشد ووجودی جزوجود واجب‌الوجود وموجود جز او نبود بلکه کثرت در اعلام و ماهیات بود و از آنجاکه اعلام ماهیات باضافه بماهیات حاصل شوند وممتازوماهیات استشمام رایحهٔ وجود نکرده اندونخواهندکرد مگر به تبع وجود ووجود جز وجود حق نباشد پس ماهیات نیستند مگر اموری اعتباریه‌که باعتبار وانتزاع حاصل شوند پس درحقیقت اعلام‌وماهیات موهومات باشند نه موجودات .

درتأیید بیانات خود اشعار زیررا از سعدی آورده است :

ره عقل جز پیچ درپیچ نیست . | برعارفان جز خدا هیچ‌نیست.
توان گفتن این‌نکته باحق‌شناس | ولی خورده گیرند اهل‌قیاس
که پس آسمان و زمین چیستند | بنی آدم و دیو و دد کیستند
پسندیده پرسیدی ای هوشمند | بگویم جوابت گر آید پسند
که هامون ودریا وکوه و فلك | پری آدمی زاد و دیو و ملك
همه‌هرچه هستند ازآن کمترند | که با هستیش نام هستی برند
عظیم است پیش تو دریا بموج | بلند است گردون گردان باوج
ولی اهل صورت‌کجا پی‌برند | که از باب معنی بملکی درند
که‌گر آفتابست یك‌ذره نیست | و گر هفت‌دریاست یك‌قطره‌نیست
چون سلطان عزت علم بر کشید | جهان سر بجیب عدم در کشید

ر نصرت اله فتحی

ك كتاب مهم .

یا :

«سروده‌های باباطاهر همدانی»

بکوشش : م . اورنگ

این کتاب قدری بزرگتر از قطع وزیری و درحدود ۴۰۰صفحه اس
ا جلد مرغوبی و کاغذویژه که چشم خواننده را خسته نمی‌کند ، روی جلد
گاره باباطاهر عمل نقاش نقطه پرداز مشهور دوره ناصرالدین شاه موسوم به
« اسمعیل جلایر » قرار دارد این نقاش زبردست بابای همدان را با چهره‌و
سم نزدیك‌به باوریدن درحالی‌که‌نشسته وزانوان رادرآغوش‌کشیده و باچشم-
ای روی هم افتاده طوری نشان داده است‌که حال مراقبه ومکاشفه او کاملا
مایان است . . .

اما ارزش‌کتاب وقتی معلوم میشودکه مؤلف پژوهشگر آن تحت عنوان
ر آغاز یا « رازها ودیره‌کاریها » شروع به سخن‌گفتن مینماید وزحمات و
شقات خود را که درمدت ۲۰ ماه متحمل‌شده است‌میشمارد ونخست می‌گوید
که اقدام به این امر مهم از یك تصادف وبرخورد عادی آغازگردیده وهمان
م الهام بخش او شده‌که بد از مطالعه قدم در این راه گذارده است ،راهی
که‌بس طولانی بوده و دربادی امر بنظر مؤلف‌کوتاه مینموده است ، بمصداق
« که عشق‌آسان‌نمود اول ولی افتاد مشکلها» .

در این راه پیمائی است که در هر قدمی ودر هراقدامی‌ازیاوری کنند-
گان جای حود ، جای سپاس میگذارد و بـا لحن شیریـن فارسی خودقدر
ی‌شناسد که در اینجا با زبان خودش حرف میزنم « روزی با دوستی بخانه
ستاد مینوی رفتم ، بزرگمردی را دیـدم وارسته وخوش‌برخورد وفروتن‌و
هربان که نشانه بزرگواری و فروغ دانش از چهره وگفتارش نمایان بود
، بمحض فهمیدن مطلب من چنین وچنان کرد .. » مؤلف در این‌سیر سلوك
گشت وگذار با افراد متعدد برخورد می‌کند و بـه جاهای متفرق مراجعه
مینماید و از اغلب آنها نیز مقضی المرام بر میگردد و از همه‌آنها سپاسمند
ست.« از پرتو کمك ویاری دیگران است که رنج وکوششم به نتیجه رسیده
ست » ونتیجه این ملاقاتها دست یافتن‌به‌نسخه‌های خطی کمیاب وجنگ‌های
خطی و خصوصی افراد است که دراین‌کار مثل‌کسی‌که بالای‌درحت‌کهنسالی
رفته از این شاخه بدان شاخه برود ودر هرشاخه نیز بـه شاخه‌های فرعی

رسد که این چنین جویندگی و پویندگی از تاب و توان یك جستجوگر عاشق ساخته است،
در این تحری و تحقیق از شهرهای دور ایران با ایشان مکاتبه میکنند و حتی از شهرهای اروپا و دانشگاههای آنها از قبیل دانشگاه پاریس به او نامه میرسد و کارها چنان یکی بعد ازدیگری برایش آسان میگردد که گویا روح عارف بزرگ همدان در اقتفای او است ومشکلاتش را حل وفصل مینماید که عکسها ومیکروفیلمها و فتوکپی ها یکی بعدار دیگری برایش میرسد .
اینك که کتاب را مورد مطالعه قرار میدهیم می‌بینیم مشکلترین کارمؤلف بدست آوردن مآخذ تاریخی و کتب مربوط به این موضوع بوده که بتواند سرگذشت بابای عریان را از هزار سال قبل روشن کند ، زیرا آمدن و رفتن درویش وارسته‌ای چون بابای همدان که همواره از تظاهر گریزان است . همچون واقعه پرسروصدای آمدن اسکندر مقدونی به شرق نبوده که درتمام تواریخ باشد و برای او کتابهای جداگانه منظوم و منثور بوجود آید بلکه بایدسرگذشت باباها و دیوژنها را با تمام عظمتی که داشته‌اند در حاشیه کتابها وجنگهای خطی و سایر مآخذ کمیاب بدست آورد ، این‌قبیل افرادکه اوتاد زمان‌هستند مانند مرغ حق میباشند که آوایشان هست ولی خودشان دیده‌نمیشوند ، و کار مؤلف در حق بابای همدان شبیه پیداکردن مرغ‌حق بوده است که بس مشکل می‌باشد . . برای راه یافتن به این مرغ حق است که دست مؤلف گاهی صدها فرسنگ دراز میشود تا میتواند فلان نسخه خطی هشتصدسال قبل را ازکتابخانه ملی پاریس با پرداخت هزینه فیلم برداری وغیره بدست بیاورد گاهی بعضی‌از این مدارك دیر میرسد یادیرتر ترجمه میشود موجب بدحالی مؤلف‌می گرددولی بلافاصله‌غم بدل خودراه نمی‌دهد وخوشحال می نماید که‌پس‌از گذشتن‌پانصدسال‌عمل‌او باعث‌شده‌است که آن نسخه بکشور موطن خودباز گردد »
خلاصه آن که جستجوی مؤلف از مطالعه مآخذ ومدارك نزدیك بزمان زندگی بابا آغاز گردیده و تا زمان حاضر ادامه مییابد که‌خود مؤلف مزبور در این باره چنین می‌نویسد «پیداست که استاد روشندل درزمان خودش‌سروده‌هایش راگردآوری نکرده و به‌پیکره دیوان شعر نیاورده‌است و ازاین رواشعار او در نسخه‌های قدیم پراکنده وناپکنواخت بدست می‌آید اما بتدریج که به زمان ما نزدیك میشود تعداد سروده‌هایش زیاد تر است وگویا اشعار دیگران نیز بنام بابای همدان ضبط شده است و روی این اصل ما بتعدادی نزدیك به ۵۲۰ دو بیتی ومقداری غزل و سه بیتی و هفت بیتی بنام بابا برمیخوریم که از میان آنها پس از سنجش‌ها و دریافتها ۱۲۸ عدد را که دارای پایه ومایه

وپیشینه دیرینه هست ورنگ‌وبوی شیوه‌پهلوی دارد از دو بیتی‌ها برمیگزینیم

« در خصوص شرح حال بابای عریان »

مؤلف ارحمند به نوشته های کتبی که اورا پاکمرد لخت و گرسنه‌و گوشه گیر نشان میدهند ومی‌نویسند دربالای کوه الوند میزیسته و به‌نیایش خدا می پرداخته وضمناً کارهای شگفت آوری هم از خود نمایان می ساخته است اتکاء و اکتفا نمی‌کند ، بلکه بعد ازمرور درهمهٔ آن روایات بهتر آن می‌داند که ازروی سروده ها (۱) و آثار خودش او را بشناساند و این طریقه را باخرد ودانش سازگار می یابد وزندگانی‌اورا بهدو دورهٔ حوانی وپیری‌تقسیم میکند و هریك را درحای‌حود باقتضای سن‌و طبیعت‌وحودی‌اوروشن میسازدومیگوید.

وقتی حوان است وطلبه روشن بین و پاکدل ، درعشق دخترلری بنام فاطمه می سوزد ومی گدازد وچنین مینوازد :

نسیمی کز بن آن کاکل آیه   مرا خوشتر زبوی سنبل آیه
حوشب گیرم‌خیالت‌را‌در‌آغوش   سحر از بسترم بوی گل آیه

ولیکن زمانی میرسد که بسن و کهولت می نشیند و آزمایشهای طبیعت را می بیند و به ریاضت کشیده می‌شود و سینه صاف وصیقل شده مییابد ودریك کلمه با آفرینندهٔ حهان همبستگی پیدا میکند از ته دل ندا درمیدهد :

خوشا آنان که الله یارشان بی   به‌حمدو قل هوالله کارشان بی
خوشا‌آنان‌که دائم درنمازند   بهشت حاودان بازارشان بی

درواقع مؤلف اورا مادرزاد صاحب علم لدنی ومعحرات و کرامات‌نمی داند و ازخرد یاری می حوید و قدم بقدم باباباگام برمی‌دارد تا میرسد به ماحرای‌ملاقات اوباشاه **خوشین** که گفتی‌اسکندربا دیوحانس‌ملاقات‌می کند.

انشاء کتاب بسیار ساده وروان وهمه فهم وبافارسی سره است ودور از قلمبه پردازی وعربی پردازی‌که با این سبك که خاص خود مؤلف است در تمام ۴۰۰ صفحه خواننده‌را سرگرم کشف مشهود و تحلیل و تفسیر می‌نماید بدانگونه که‌معلم محربی‌به نوآموزان درس‌میدهد و درپایان‌کتاب‌حوانندگان را ازخودراضی میکند واین خود توفیق حبری است‌که عایدمؤلف شده‌است .

۱ــ نگارنده نیز دربارهٔ شاعرعارف دورهٔ فتحعلی شاه قاحار که‌موسوم به «مستی» بود این‌کاررا کرده‌ام زیرا‌وقتی دیوان خطی‌ومنحصر بفرداو‌بدستم رسید اول‌و‌آخرش افتاده بود اما من ناچار شدم بادوبارخواندن دیوان ۴۰۰ صفحه‌سر گذشت‌اورا بانام ونشان‌وغیره‌اش دربیست‌صفحه‌قطع‌رحلی‌بدست‌آورم.

نقد و بررسی از : دکتر فیروز حریرچی

دانشیار دانشگاه تهران

عنوان کتابی است تألیف دکتر سید جعفر سجادی ـ دانشیار دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه تهران . از نشریات کتابفروشی طهوری ـ قطع وزیری با مقدمه ـ ۵۸۰ صفحه ۲ ستونی حروف ۱۲

این کتاب همانطور که ازعنوانش پیداست شامل لغات واصطلاحات و تعبیرات عرفانی است. دراینکه منشأ تصوف از کی وازکجا شروع شده‌است امری است‌که نیاز به بررسی بسیار دارد وشاید بطورقطع و یقین نتوان آنرا بملت یا مذهب یا منطقه ای خاص نسبت داد . آنچه به تحقیق پیوسته،مؤید آنستکه میان ملت های مشرق زمین بویژه ایران وکشور هند افکاری بدین سان وجود داشته است .

قطب الدین شیرازی درمقدمه برشرح حکمت اشراق شیخ شهاب‌الدین سهروردی بحثی ازحکمت ذوقی ایرانی کرده است و گوید : اساس حکمت

زمین ومردم پارس برذوق و اشراق است و گویدریشهٔ اشراق چه آنکه
، باشد وجه از اشراق بمعنی تابش انوارخدائی بیك معنی باشد زیـرا
، مردم شرق زمین براساس اشراق و تابش های خدائی و مکاشفه وشهود
میدانیم که شیخ شهاب خودرا بیدار کننده حس ملیت وزنده کننده میراث
اجدادی یعنی فلسفهٔ پارس میداند که خود نوعی از عرفان وذوق است
یل بزهد وروگردانی ازدنیا وبردباری در افکار مسیحیت بنحوکاملی
دارد و سخنان منسوب به حضرت عیسی اغلب روشن کنندهٔ همین معنی
رهبانیت مسیحی یکی از مظاهر صوفی گری است وحتی بعضی گمان بر ند
س پشمینه که شعار صوفیه است ریشهٔ عیسوی دارد . البته مسألهٔ حب و
رمسیحیت اصالتی دارد وشاید توجه متصوفه بعشق پاك الهی ازراه دین
آمده باشد وبوسیله رهبانان نشریافته باشد.

در قرون وسطی بطور قطع رهبانان مسیحی مظهری کامـل از افـکار
نه البته نوع منفی صوفی گری بودند و آنـرا در میان ملل پـرا کنده
ند و اگرچه ایران خود سرزمین ذوق واشراق و تجلیات ادبی وهنری
ست تا آنجاکه بسیاری از فلاسفهٔ یونان و بویژه نو افلاطونیان ازافکار
ی این سرزمین برخوردار شده اند و احیاناً بسیروسیاحت در این بلاد
ند .

معذلك بواسطه دانش دوستی امراء و پادشاهان ایران ، دانشمندان و
وق از بلاد دیگری مانند هند و روم و جز آنها بدیـن سر زمین روی
د و بدین جهت بعید نیست که فلسفهٔ ذوقی ایران درقرون قبل از اسلام با
بودائی وسپس عیسوی درآمیخته باشد و نوعی از عرفان خاص بوجود
باشد.

درجهان اسلام بعضی کوشش کرده اند ریشهٔ تصوف را بائمهٔ دین برسانند
له های مختلف تصوف هریك به نحوی و طریقی سند خود را بیکی از
ی وبلکه رسول اکرم میرسانند. برای حضرت علی(ع) یاران برشمارند

وآنان را اصحاب سراوادانند مانند سلمان ، ابوذر، عمار یاسر ومقداد ایشان را پایه گذار تصوف اسلامی میدانند و حتی بعضی خواسته اند ریشهٔ تصوف اسلامی را باصحاب صفه نقل دهند والبته در حای خود بسیاری ازاین بررسی ها درست است ودوراز حقیقت نیست زیرا:

میدانیم که انتقال مرکز خلافت اسلامی به بغداد موجب گردید که جهان اسلام با عقاید و تمدنهای قدیم تری تماس پیدا کند و بتدریج علوم و فلسفه و هنر وذوقیات از اطراف و اکناف جهان بدانجا منتقل شود بدین ترتیب کلیهٔ مظاهر تمدن های ملل وارد در اسلام گردید وزیر بنای تمدن اسلامی ریخته شد وحتی بسیاری از افکار مذهبی ملل دیگر بویژه عقاید زردشت و اخلاق و آداب وسنن ایرانی بطور خودآگاه و یا ناخودآگاه در پهنای تمدن اسلامی گسترده وآمیخته شد که بازشناختن آن خود وقت زیادی خواهد بدیهی است در تمدنی نوین که زبدهٔ مردمان ملل مختلف گردآیند و بسیاری از آنان بدان آیین در آیند اندیشه های ویژه آنرا نتوان بازشناخت پس تمدن اسلام بمانند اقیانوسی است که از مجاری مختلف و نهرها و رودهای گوناگون سرچشمه گرفته است و درآمیخته شده بحکم یك پیکر درآمده است و مخلوطی از اخلاق وآداب ورسوم وفرهنگ ملل مختلف شده است. تصوف نیز یکی ازشعب فنونی است که تمدن اسلامی ازملل مختلف گرفته است.

درست است که دردین اسلام رهبانیت وجود ندارد (لارهبانیة فی الاسلام) وگوشه گیری ازصحنهٔ سیاست اسلامی منع شده است . لکن اخلاقیاتی دارد که خود میتواند نوعی از تصوف را پایه گذار باشد مانند بی اعتنائی به حطام دنیا که درآیات قرآنی و اخبار آمده است وهمچنین خوف از عقوبات وامید به بهشت ، معرفت ، توحید ، احتراز از شرك وگناه و دوری جستن ازستم و ترغیب برخدمت خلق وجز آن ها . بدین جهت است که گویند اسلام توجه کامل به جنبه های مثبت تصوف دارد که خدمت بخلق و سپس عبادت خالـق است و همین نکته است که تصوف اسلامی را از تصوف هندی ومسیحیت ممتاز گردانیده

است . وهمانطور که اشارت رفت این سادگی تصوف بوسیلهٔ اقوام مختلف که دین اسلام را پذیرفتند بتدریج از بین رفت و با وارد شدن عقاید صوفیانه هندی ومسیحی و جز آن اصالت خود را ازدست داد و کم کم بطرف منفی گرایید .

زهاد صدر اسلام با اقتداء به پیشوایان خود عبادت را بجای‌خود وکار وکوشش را نیز بجای خود انجام میدادند لکن بعدها دیده میشود که حس اعتزال وگوشه‌گیری وروش شاعرانه افلاطونیان وحالت فناء محض بودائیان درآنها رسوخ کرده است و موتوا قبل أن‌تموتوا راکه ریشهٔ آنهم معلوم نیست بتأویلی موافق حال‌خودبمرحلهٔ اجراء درآوردند وباندازهٔ زیادی تحت‌تأثیر رهبانیت مسیحیت قرارگرفتند وکم‌کم متوسل بتأویل و تفسیر آیات‌و اخبار متشابه شدند . البته بسیاری از جریانات سیاسی و اجتماعی هم در این امر بی تأثیر نبوده است . و اگر خواسته باشیم تأثیر اسلام را در ادب وآداب و سنن ایران و بالعکس تأثیر تمدن‌ایران‌را درفرهنگ وشئون ادبی‌وسیاسی و اجتماعی جهان اسلام برشماریم نیاز به بحثی ویژه وکتابی خاص دارد .

آنچه بطور خلاصه باید گفت آنکه در مدت سه قرن ایرانیان پایه و ساس مدنیت اسلام را ریخته اند و مدت ۱۳ قرن مروج و نشر دهنده آئین ادب و فرهنگ اسلامی بوده اند واز این جهت است که دیده میشود علاوه ـ کتب‌ویژهٔ مذهبی‌مانندکتب‌تفاسیر ، فقه ، اصول ، کتابهای ادبی مانندمعانی بیان ، نحو وصرف و فنون دیگر ادب عرب بدست ایرانی تدوین گردیده ت و ادبیات منظوم ومنثور پارسی مانند عطار ، مولوی . سنائی‌و دیگران ـه نمودار افکار وعقاید و اخلاقیات اسلامی است .

باتوجه به‌چنین وضعی است که‌اهمیت کارهای‌مؤلف محترم کتاب‌فرهنگ طلاحات عرفانی ، علوم عقلی ، یا علوم نقلی روشن میشود وباید اعتراف ـد که فهم‌کتب و متون اسلامی و حتی ادب پارسی بدین‌کتب بس نیازمند ت و اهل فضل‌ودانش را گریزی ازمراجعه بدین‌کتب نیست .

شاید این مسأله از سالها پیش و بلکه چندین قرن قبل احساس میشده است و بهمین جهت بسیاری از فضلا دراین راه گام برداشته‌اند و رساله‌های کوچك در زمینهٔ اصطلاحات نوشته‌اند و سپس کسانی مانند تهانوی کشاف اصطلاحات فنون واحمدنگری دستورالعلماء راتدوین کردند که خودشایان تقدیر است کار مؤلف این است که اصطلاحات عرفانی را مستند بحدودیکصد وچهل متن استخراج کرده‌اند و در موارد لازم عین متن را آورده‌اند که این خود برای مراجعه کننده بس ممتع و مفید است و حاکی از دقت و امانت مؤلف میباشد . اصولا فرق اصطلاح با لغت این است که لغت معمولا در معنی اصلی و موضوع له خود بکار رود و کسی که بمعنی واژه آشنا باشد موقعی که آن واژه راخود به خواند یا باو بگویند بلافاصله معنی آنرا دریابد ولی اصطلاح از معنای موضوع له خود عدول میکند و در معنای دیگری بطوراستعاری یا کنایی بکار میرود و ممکن است اصولا مابین معنی اصطلاحی ولغوی تناسبی نباشد ویاباشدنه آنطورکه معنی اصطلاحی را روشن کند چنانچه درديوان حافظ و مولوی بسیاری از اصطلاحات دیده می شودکه نیاز به شرح و توضیح دارد مؤلف این فرهنگ با مراجعه به کتب ورسائل مختلف توضیحات لازم را ذیل هرلغت و اصطلاح داده‌اند و بعضاً از اشعار مختلف که مبین معنی مورد نظراست آورده‌اند ازآیات و اخبار اسلامی نیز که در روشن شدن معنی اصطلاحی کمك میکرده است استفاده کرده‌اند

مؤلف محترم در برخی از موارد به منابعی استناد کرده‌اند که ادق واصح چاپهای موجود بشمار نمیرود و همین امرمراجعه کنندگان به این فرهنگ پرارزش را احیاناً دچار تردید وسواس میکند مثلا در اشاره به دیوان شمس ابداً ذکری از محل چاپ و مصحح و سال چاپ آن نکرده‌اند در حالیکه میتوانستند به دیوان شمس تبریزی مصحح علامه مرحوم بدیع الزمان فروزانفر اشاره نمایند. همچنین دراعتماد سایر منابع دیوان ابن یمین، روشنائی نامه، مرصادالعباد، مشحصاتی ازآنها بیان ننموده‌اند بنابراین اگر بخواهیم مطالبی که ازکتب مذکوردر فرهنگ ذکرشده است در منبع اصلی بجوئیم میبایست

وقت فراوانی را صرف نمائیم.

اصطلاحاتی که در این مجموعه آمده است شامل اصطلاحاتی است که در متون اصلی نثر و نظم فارسی و متون ادب عربی است که مطالعه آن برای همه دانش پژوهان ضروری است

مؤلف محترم در کتاب خویش بنقل بسیاری از اشعار شاعران ایرانی و احیاناً ابیاتی عربی مبادرت ورزیده اند ولی احیاناً به مراجعی که اشعار را از آنها درج نموده‌اند اشاره‌ای ننموده‌اند ویا این‌که اصلا نام‌شاعر ومرجع را باهم ذکرنکرده‌اند . درحالیکه اگر نام شاعر و مراجع را در همهٔ موارد میآوردند ، استفاده از این فرهنگ برای محققان ودانشمندان بااعتمادکامل میسر میشد.

برای نمونه برخی از صفحاتی که در آنها به مرجع و نام شاعراشاره نشدهٔ است ذکر میشود ص ۱۶۷ ـ ۱۷۳ـ ۱۷۵ ـ ۱۷۷ ـ ۱۷۹ ـ ۲۰۷ ۲۲۳ .

مؤلف محترم درپایان کتاب فهرستی از اخبار و احادیث و آیات که‌در توضیح اصطلاحات‌در کتاب‌خود آورده‌اند تنظیم نموده‌اند و بسیاری‌ازمصطلحات راکه بزبان عربی نیز شرح شده است مطابق حروف تهجی منظم کـرده‌اند .
این بخش نه تنها برای پارسی زبان ها بسیار مفید است بلکه برای تازیان نیزفائدتی مستوفی دارد و مؤلف با این بخش در واقع تألیف دیگری به‌زبان عربی نموده اند و از این حیث فرهنگ اسلامی و عربی را هم مدیون خـود ساخته‌اند ولی مؤلف با تخصص وتبحری‌که در علوم اسلامی دارندمیتوانستند با مراجعه به‌کتبی ازقبیل المعجم المفهرس ، الاصابة فی تمییر اهل‌الصحابة ، سنن ابن ماجه و مانیه ، و غیره به همهٔ مراجع احادیث و اخبار تاآن‌جاکه در امکان میبود اشاره نمایند و از این لحاظ هم برارزش‌کتاب‌کم نظیرخود بیافرایند .

درجاهائی ازکتاب و دربیان بعضی ازاصطلاحات نارسائیها دیده‌میشود

واغلاط بسیاری که احیاناً ممکن است مطبعی باشد یاناشی‌ازغفلت مؤلف، دیده میشودکه باتوجه باهمیت‌کار قابل اغماض‌است، اکنون برای مثال چندنمونه ذکرمیشود.

درص ۲۲۳ آمده.

والله ماطلعت شمس ولاغربت الاو ذکرك مقرون باتفاسی

ولا جست الی قوم احدثهم الاوانت حدیثی بین‌حلسائی(جلاسی)

کلمهٔ جلسائی درپایان مصرع دوم از بیت دوم با توحه به قافیهٔ بیت نخستین درست نیست وبطور قطع حلاسی صحیح میباشد.

درص ۲۹۸ آمده: فهوالصابر لامن صبر وشکی.

چنانکه میدانیم شکی ازمادهٔ شکوی فعل ماضی ناقص واوی است و باید با الف یعنی بدین شکل (شکا) نوشته شود.

درص ۵۳۰ آمده. فیؤخره ألی وقت‌ثان. صحیح چنین است: فیوخره.

درص ۲۹۸ آمده: حیرالنساءگوید: صحیح چنین است: حیرالنساء گوید.

مؤلف محترم با آنکه در قواعد رسم الحط دقت کافی نموده اندولی گاهی حطاهایی ناچیر بچشم میحورد مانند نوشتن واژه هایی ازقبیل حقائق وعلائق به شکل حقایق وعلایق درعبارات منثور عربی‌وحذف حمزه ازکلماتی مانند رضاء وبقاء وکتابت کلماتی مانند وسیلة ومنزلة به شکل‌وسیله ومنزله در حمله های عربی (رحوع کنید به صفحات ۴۳۸، ۲۶۹، ۲۳۱)

نکتهٔ درخور تذکر آنستکه عبارات عربی اعم از نثرونظم با شکل و اعراب چاپ‌نشده است وهمین امر استفاده از عبارات عربی‌را برای کسانی که درادب عربی بهرهٔ کمی دارند دشوار میسازد وشاید مؤلف دانشمندگمان برده اند اغلب کسانیکه باین نوع از فرهنگها و کتابها مراجعه میکنند تا حدی‌که بتوانند ازعبارات عربی استفادت برند بازبان عربی آشنا میباشند و نیازی به شکل و اعراب ندارند بهرحال اگرمؤلف عالیقدر عبارات را با

ابو شکل چاپ مینمودند بهره‌مندشدن از آنها برای هر کس با هرمایه‌ای
بان عربی آسانتر میبود . ازطرف دیگر ممکن است عدم شکل و اعراب
رهنگ بدان جهت باشد که اصولا ناشران حاضر نیستند برای چاپ کتاب
قدر هم که نفیس باشد سرمایه ووقت ودقت لازم را صرف نمایند .

دیگر از نکته هائی که ذکر آن خالی از فایده نیست آنستکه مؤلف
ل فهرستی از ابیات فارسی وعربی و اصولا فهرستی از اعلام تنظیم‌ننموده
، درحالیکه وجود چنان فهارسی برای چنین فرهنگی که از منابع جهانی
موضوع عرفان و تصوف به شمار میرود از مسائل حساس و کاملا ضروری
لرمیرسد .

بهرحال کتاب مورد بحث ازعیب ونقص های ناچیز مبرا نیست ولی
عوداین‌چنین عیوب‌وخطاهای قابل اغماض‌هرگز ازاهمیت و ارزش کارمؤلف
حمات‌ومشقاتی‌راکه‌درتألیف‌آن‌متحمل شده‌اند‌نخواهدکاست‌و‌بهترین‌اعتراف
وجود برخی ازنقائص قول حکیمانه وخردمندانه مؤلف در مقدمه کتاب
ت : همانطورکه درمقدمه فرهنگ اصطلاحات فلسفی وفرهنگ علوم عقلی
کر داده شد بحث وفحص در اطراف لغات و اصطلاحات علمی و ادبی و
سفی وعرفانی بنحویکه حق مطلب ادا شود و جنبه های تطور و تحول
ریخی آنها با نظم منطقی مورد بررسی قرارگیردکاریست‌بس دشوارکه از
مدهٔ یکفرد ساخته نیست مخصوصاً سخنان عرفاء وصوفیان که‌ریشهٔ بس‌عمیق
ایهٔ بسیار قدیم دارد وفحول علم و ادب در این‌راه مانده اند. همانطور که
ؤلف خود یادآور شده است باید در این‌کار گامهای بزرگتری برداشته‌شود
ه این هنوزاول‌کار است. توفیق مؤلف وناشررا درخدمت بفرهنگ و ادب
خداوند خواستارم .

ایران را میگرداند
ایرانول
مطابق مشخصات انجمن نفت آمریکا و مراکز علمی انگلستان تهیه
دارای گواهینامه رسمی مرغوبیت از مراجع صلاحیتدار بین المللی
با استفاده از حلالهای مخصوص و افزودن بهترین مواد شیمیائی بصورت
مرغوبترین روغن موتورهای جهان عرضه میگردد.
با درجه های مختلف برای استفاده در شرایط متفاوت محیط کار و
های مختلف توصیه میشود.
مناسب برای سرویسهای MS ، MM ، ML است.